هنر و مردم

شمارهٔ یکصد و هفتاد و ششم



برای تهیهٔ شماره‌های مختلف مجله ،
و کتابهای دیگر هنر و مردم ، لطفاً به نقاط زیر
مراجعه فرمائید

دفتر مجلهٔ هنر و مردم

شعبه‌های کتابخانهٔ امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

انتشارات خوارزمی وشعبه‌های آن

خانهٔ کتاب
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی سپهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی پیام
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات پیوند
روبروی دانشگاه تهران

کتابهای جیبی
روبروی دانشگاه تهران

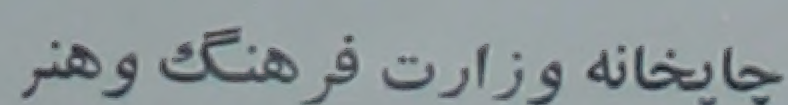
کتابفروشی چهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی رز
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی آگاه
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات چکیده
خیابان نظام‌آباد - ایستگاه اسلامی

شرح روی جلد : جلدکتاب (گل ومرغ) کار
محمدحسین شیرازی (۱۲۲۳) ازمجموعهٔ
خصوصی آقای احسانی


چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

HONAR - O - MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

حوزهٔ روابط فرهنگی

خردادماه ۲۵۳۶ — سال پانزدهم - شمارهٔ یکصدوهفتادوششم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

زیر نظر هیأت تحریریه

طرح و تنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان
بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ۶۴۰۳۳۱

تکشماره ۲۰ ریال
اشتراک سالانه ۲۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)
وجوه اشتراک باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران
به حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه
(تهران) حواله و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: $10

Foreign subscribers are requested to send their orders
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch Tehran - IRAN

باز
و بازنامه‌های فارسی

(بخش ۱)

پرویز اذکائی
(مرکز مردم‌شناسی ایران)

یادداشت :

« کنگره‌ی بین‌المللی بازیاری Internatinal conference on falconry and conservation = مؤتمر الصداقة الدولی للبیزره) » از تاریخ ۱۹ تا ۲۷ آذرماه ۲۵۳۵ برابر ۱۸ تا ۲۶ ذیحجه‌ی ۱۳۹۶ وبرابر ۱۰ تا ۱۸ دسامبر۱۹۷۶ در« ابوظبی»، پای‌تخت دولت امارات متحد عربی ، برگزار شد .

به دعوت دولت « امارات» و به پیشنهاد آقای « فیروز باقرزاده (مدیرکل مرکز باستان‌شناسی ایران) واشارت‌آقای « محمود خلیقی» (مدیر کل مرکز مردم‌شناسی ایران) و موافقت جناب آقای« پهلبد»، این بنده به‌اتفاق همکارگرامی‌ام آقای « عبدالهادی بهبهانی» ، ازایران ، درآن کنگره‌شرکت جستیم .

بیش از پنجاه تن از علما ومتخصصان فن بازیاری و پزشکان و جانورشناسان ازکشورهـای ژاپن ، هندوستان ، پاکستان، آلمان ، فرانسه ، انگلیس ، سوئد ، ایتالیا ، آمریکا، وجزاینها، وازهمه‌ی‌کشورهای عربی‌زبان دعوت شده‌بودند، و سی‌نفر ازآنان هریك سخن‌رانیی زیرعنوان‌هایی که ذیلاً یاد می‌شود ، ایراد کردند . چندین فقره فیلم واسلایدهای متعدد درباب زندگی وآموزش بازان وچغران (یا چرغان) وآثار هنری مربوط به بازیاری نمایش داده شد . زبان‌های خطابی درکنگره : انگلیسی ، عربی ، فرانسه ، وآلمانی بود ، کـه فی‌المجلس خطابات ومباحثات به این زبان‌ها ترجمه می‌شد .

متن سخن‌رانی‌ها ورسالات تحقیقی ، پیشتر در دسترس اعضای کنگره قرار می‌گرفت . برنامه‌های جنبی نیز مطلوب طباع واقع شد .

کنگـره را « امیرزاده شیخ سلطان» پسر «امیرشیخ زایدبن سلطان آل نهیان» رئیس دولت امارات گشود وهمو ریاست کنگره را برعهده داشت . گرداننده‌ی اصلی ودبیر کنگره ، دکتر «محمد مرسی عبدالله» مدیر مرکز اسناد و تحقیقات آن کشور بود . یك نمایشگاه فنی وعلمی بازیاری نیز در « باشگاه شکار» دولت امارات تشکیل شد که ازجمله دوجام نگارین وگرانبهای موزه‌ی ایران باستان که نقش‌های باز وبازیاری سده‌ی ۷ و۸ هـ ق برآنها هست ، وبه سفارش آقای دکتر «باقرزاده» همراه خود برده بودیم ، در آن نمایشگاه گذارده شد .

رجال دولت نوبنیاد امارات در « ابوظبی (یا سرزمین « آهو») » ودیگرمناطق آن کشور ، که سنت‌های کهن شکار وشکارگری را تاکنون نگه داشته است ، مکرر اظهار داشتند این کنگره‌ی دوستانه را بیشتر به لحاظ همشناسی و شناساندن خود به‌دیگر ملت‌ها ومحض ایجاد پیوندهای‌فرهنگی وجلب دوستی وهمکاری تشکیل داده‌اند ، والحق ازهیچگونه مهمان‌نوازی دریغ ننمودند .

اینك ، عنوان‌های سخن‌رانی‌ها به همان ترتیب مندرج در « برنامه»ی کنگره ، با برخی توضیحات ازاین‌بنده ، آورده می‌شود :



۱ ـ شکار باچرغان در دولت امارات ، دکتر «مانع‌التعبیبه» .

۲ ـ بازیاری در شعر عربی قدیم ، دکتر «عباس مصطفی محمدالصالحی» ازدانشکده‌ی تربیتی دانشگاه بغداد ، همراه با جزوه‌ی «شکار با پرندگان در شعر عربی» . این استادکتابی‌هم به عنوان«الصیدوالطرد فی‌الشعرالعربی ـ حتی نهایةالقرن الثانی الهجری» (بغداد ، ۱۹۷٤ ، ۳٦۰ ص) تألیف کرده است کـه نسخی ازآن را به برخی از اعضای کنگره اهداء کرد .

۳ ـ بازیاری در شعر عربی ، «عبدالرحمن پاشا» .

٤ ـ بازیاری در ادب عربی ، دکتر«محمد عبدالحلیم» .

٥ ـ کارهای فردریك دوم ازلحاظ تاریخی ، دکتر «کورت لیندنر (Kurt Lindner) » به آلمانی .

٦ ـ اثر تمدن عربی اسلامی درسیسیل بـه روزگار «روجر دوم» و «فردریك دوم» ، «امبرتو رزیتانو (Umberto Rizzitano) » همراه با جزوه‌ی «لورنتزوبزرگ وچکامه‌ی او پیرامون شکار باچرغان» به عربی . این استاد سالخورده‌ی ایتالیایی که خود شاگرد «کرلو الفونسو نالینو» شرق‌شناس فقید ومشهور ایتالیایی است (وهموست که کتاب «تاریخ نجوم اسلامی» او توسط آقای «احمد آرام» به فارسی ترجمه شده) وهمراه باشاگرد وجانشین خویش «آندره ...» درکنگره شرکت کرده بود، رفتار وکردار عالمانه واستادانه و حتی پدرانه‌ی او نسبت به شاگردش وامیدهایش برای ابقای کرسی استادی وادامه‌ی سنت‌های علمی‌اش توسط او ، بسیار باعث اعجاب ما شد .

۷ ـ گفتار درباب نام‌های اشکرگان دردستنویس‌های اصلی عربی سده‌های میانه راجع به بازیاری ، «فرانسوا ویره (Francois VIRE) » به فرانسه . این دانشمند (استاد زبان عربی ومحقق مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه) مترجم و شارح‌کتاب مشهور «البیزره» تألیف«بازیار عزیزبالله فاطمی» به فرانسوی است (چنانکه درجای خود یاد خواهم کرد) .

۸ ـ آیین‌ها وآداب شکار درعربستان جنوبی پیش از اسلام ، «ژاکوس ریکمانز (Jacques Ryckmans) » .

۹ ـ بازیاری درتاریخ و آثار تاریخی ، بانوی استاد دکتر «سعاد ماهر» رئیس دانشکده‌ی باستان‌شناسی مصر ، به عربی . منابع عمده‌ی متن خطابه‌ی پژوهشی این بانوی‌دانشمند مصری ، کتاب‌های فارسی است . ودرآن چنین می‌پژوهدکه بازیاری وآیین‌های آن دراصل ، ایرانی است ، همچنین و بویژه اسلایدهای نمایشی او بالکل از آثار ارجمند ووالای نقاشان وهنرمندان ایرانی بود . وی را شیفته‌ی فرهنگ وهنر ایرانیان یافتیم ، بالیدیم وناگزیر سپاسی رسمانه گذاردیم . سزاست که همین رساله‌ی او به فارسی ترجمه شود .

۱۰ ـ شرحی بر پژوهش در پیرامون قوانین اسلامی شکار ، دکتر «ریچارد» .

۱۱ ـ باز وبازنامه‌های فارسی ، تلخیص رساله‌ی حاضر به عربی .

۱۲ ـ رسالات عربی درباب بازیاری ، دکتر «دتلف موللر (Detlef Moller) » ازآلمان ، همراه با جزوه‌ی «شکار با باز در شب مهتابی ، یادداشتی درباره‌ی تاریخ و ادبیات بازیاری عرب» به انگلیسی . دکتر «موللر» ، علاوه از کتابی مهم که درباب «بازیاری» به آلمانی نوشته وگویا قرار است دولت امارات متحد آن را به عربی ترجمه کند ، درکتابشناسی هم صاحب اطلاع است .

وی در سخن‌رانی خود پس ازبیان مطالبی ، چنین‌نتیجه گرفت‌که : «می‌بایست این‌کنگره درایران برگذار می‌شد» .

۱۳ ـ بازیاری درمیان عرب ، «مارك آلن (Mark Allen) » .

۱٤ ـ بازیاری دربریتانیا ، «روجر آپتون (Roger Upton) » .

۱٥ ـ بازیاری درآلمان ، «کریستیان‌سار (Christian Saar) » و «هـ . نایستر (H. Niester) » .

۱٦ ـ بازیاری در ایتالیا .

۱۷ ـ پژوهش‌هایی درباره‌ی بازیاری درعصر فاطمیان (مصر) ، بانو دکتر «سیده اسماعیل کاشف» به عربی . هر آنچه درباره‌ی بانو دکتر «سعاد ماهر» گفتیم در مورد این بانوی دانشمند نیز صدق می‌کند . همسر ایشان ، دکتر «زکی محمدحسن» باستان‌شناس وایران‌شناس مشهور است که کتاب «هنرهای ایران درعصر اسلامی» را تألیف کرده ، و خود او نیز کتاب «مصر در دوره‌ی هخامنشیان» را نوشته است .

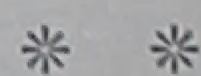
۱۸ ـ بازیاری در مراکش ، دکتر «عبدالهادی‌التازی» همراه با جزوه‌ی «چرغان در زندگی مغرب» به عربی . دکتر «التازی» یکی از سیاستمداران مغرب (سفیر آن کشور در بغداد) وازدانشمندان نامور (رئیس مرکز تحقیقات در «رباط») را نیز دوستدار فرهنگ وادب ایران یافتیم . یك رساله‌ی‌کهن پزشکی عربی بازیافته بود ومشغول ویرایش آن می‌بود ودرباب واژه‌هـای معرَّب ازپارسی درآن از بنده می‌پرسید . بنده آنچه به تحقیق دریاد می‌داشت به خواست او درحاشیه‌ی دستنویس آن رساله نوشت ، ودیدم که از انبوه واژه‌های فارسی معرب درشگفت شده است . باید بگویم که از تألیفات وی به عربی دواثر مربوط به تاریخ ایران است : ۱ ـ فرمانروایی رستمیان در مغرب ، ۲ ـ ابن‌بطوطه در ایران .

۱۹ ـ بازیاری درنزد امپراتوران مغولی هند ، دکتر «محمد اکرم مالك» .

۲۰ ــ بازیاری درسفرنامه‌های عرب ، دکتر «روبن بیدول (Robin L. Bidwell) » .
۲۱ ــ بیماری‌های بازان و بهداشت آنها ، دکتر «جان کوپر (John cooper) »
۲۲ ــ بیماری‌های بازان ، دکتر «هانس کیل (Hans Kiel) » .
۲۳ ــ خوانداری بیشتر درباره‌ی بازیاری ــ کتابشناسی ، «ی . س . صفدی» .
۲٤ ــ نگهداری بازان وبازیاری ، «روجر آپتون» یاد شده .
۲۵ ــ حفظ محیط زیست درامارات متحد عربی ، «عبدالله النویس» همراه با جزوه‌ی : منابع آب‌های زیرزمینی درمنطقه‌ی شرقی (و) درختکاری وجنگل‌ها (و) باغ‌جانوران وآهوان در منطقه‌ی شرقی .
۲٦ ــ شارحان ، «کریستوفر سواژ Christopher Sauage) » .
۲۷ ــ «باز» آموزی وآینده‌ی بازیاری ، «توماس کید (Thomas cade) » .
۲۸ ــ آموزش چرغان وبازان درحالت بندی ورهایی ، «ل . هـ . هورل (L. H. Hurrell) » .
به علاوه ، این جزوه‌ها نیز به دست ما رسید :
۲۹ ــ وضع حال وآینده‌ی پرندگان در دولت امارات متحد عربی ، ازدکتر «غسان رمضان الجرادی» به عربی .
۳۰ ــ پرندگان شکاری در عملیات ، به انگلیسی .



کتاب‌هایی هم که دراین زمینه یا بهمین مناسبت چاپ شده بود ، بعضاً به دست اعضای کنگره رسید . ما نیز ۲۰ نسخه «بازنامه‌ی نسوی» همراه برده بودیم . کتاب «فضل‌الکلاب علی کثیرممن لبس‌الثیاب» که مجموعه‌یی از داستان‌ها واشعار سده‌ی چهارم هجری ، گردآوری «ابن‌المرزبان» دربغداد است با ترجمه‌ی انگلیسی آن ، ونیز «آگاهی‌نامه»یی به‌عنوان: The Peregrine Fund NEWS LETTER برای مطالعه و محافظت بازان ودیگر پرندگان‌شکاری» ، نشریه‌ی «آزمایشگاه پرنده‌شناسی دانشگاه کورنل» ، که شماره‌ی چهارم آن مورخ سپتامبر ۱۹۷٦ است ، معرفی وارائه شد .



باری ، این گفتار درباره‌ی «باز وبازنامه‌های فارسی» که درفرصتی بس‌کوتاه به دو زبان فارسی و عربی فراهم آمده است وشامل مقدمه‌یی مختصر دربازداری ایران و تأثیر آن در «بزدره»ی عرب ، ویک فهرست توصیفی ــ اجمالی از «بازنامه» ها و «شکره‌نامه»های پارسی است ، مورد توجه اعضای ایراندوست و کتابشناس کنگره قرار گرفت . امیدوارم که درآینده مجال تکمیل آن‌را بیابم .



ازهمکار بسیار گرامی‌ام آقای «عبدالهادی بهبهانی» که مرا درتهیه‌ی متن عربی رساله یاری کرده ، فراوان سپاسگزارم .

پ . ا (دیماه ۲۵۳۵) .

بخش یکم :

درآمد

از دیدگاه تحلیلی مردم‌شناسی ، هر رسم و آیینی به یک روند اقتصادی کهن باز می‌گردد . چنانکه شکار وشکارگری، که به‌گونه‌ی آیینی ورزشی و رسمی تفریحی و احیاناً شیوه‌یی برای خوراک‌یابی دربرخی ازلایه‌های جوامع ودر طول تاریخ آنها مشاهده می‌شود ، بازمانده‌ی دور خوراک حیوانی ــ یا دور شکار ــ از «دوره‌ی گردآوری خوراک» اجتماعات است . سپس که «دوره‌ی تولید خوراک» ــ یا دور کشاورزی ــ فرا رسید ، این شیوه‌ی اقتصادی پیشین به‌گونه‌ی «رسم» و «آیین» درآمد ، وبعضاً به همان شکل تولیدی گذشته باقی ماند .

از سوی دیگر ، می‌دانیم که نظام‌های دامداری ، ازهمان شکارگری ابتدایی و رام کردن حیوانات نشأت پذیرفته‌است. همچنین بخشی ازپیشینه‌ی دانش «جانورشناسی» را می‌توان دراین روند اقتصادی ــ زیستی مردمان ابتدایی بازنمود .

با توجه به‌این نکات مهم است که تاریخ وفرهنگ «صید» و «صیادی» و چگونگی تحولات و نیز آداب و اصطلاحات آن ، از لحاظ مردم‌شناسی اهمیتی شایان توجه می‌یابد .

بازنامه‌های فارسی ، گذشته از فواید مذکور ، دارای ویژگی‌های واژگانی فراوان ، وهم از رهگذر تاریخ‌اجتماعی وفرهنگی ایران ، فایدت‌های بسیار برآنها مترتب است .



اینک گوییم که روند خوراک‌یابی در دورشکار ، وهم دردوران‌های آیین شدن ورسمانه بودنش ، فنون‌کار بسته و شیوه‌های فراوری خوراک شکاری وآزمون‌های بسیار شکارگری درجماعات انسانی و بطورکلی برای بشریت و فرهنگ بشری پدید کرده است . چون در هر روند فراوری، دست‌کم سه عامل عمده‌ی اقتصادی وجوب حتمی ولزوم قطعی

دارد ، یعنی : ۱ ـ مواد اولی ، ۲ ـ ابزارهای فراوری ، ۳ ـ نیروهای فراوری، طبیعی‌است که دراین روندخوراک‌یابی شکارگرانه ، جانوران شکارشونده ، مواد اولی بشمارند . آنگاه ابزارهای فراوری که عبارتند از ابزارهای بی‌جان دست ساخت بشر ، ونیز همانا آنچه مورد بحث ماست ابزارهای جاندار شکار ، یعنی جانوران شکارگر ، ازدیرباز مورد بررسی و عنایت ورعایت وپرورش آدمی‌زادگان شده‌اند . نیاز به گفتن نیست که دراین مقوله عجالةً مارا هیچ کاری با ابزارهای بی‌جان ومواد اولی ونیروهای فراوری ، یعنی خود آدمیان نیست .

ضرورةً ، انتقال شناخت‌ها وآزمون‌ها درباب جانوران شکاری و فنون شکار با آنها ازنسلی به دیگرنسل یا ازجماعتی به دیگر جماعات ودر تراوش فرهنگی ، مسأله‌ی ضبط آنهارا، به همان‌گونه‌که دیگر عناصر فرهنگی ودیگر آزمون‌ها و شناخت‌های انسانی ضبط و ثبت می‌گردیده ، پیش آورده است. بدین‌سان ، شکارنامه‌ها وصیدیه‌ها پدید آمده‌اند . نیز ، همین روند یا آیین شکار وشکارگری ، خود ، پیشه‌ها وتخصص‌های چندی را پدید کرده است . ضبط‌گران آزمون‌ها وشیوه‌های شکار ، بسا که اغلب خود همان پیشه‌مندان این کار ، ویا اینان بازگوگران وبه اصطلاح اسانید واساتید این فن بوده‌اند . شکرگان عبارتند از : باز و یوز و سگ و باشه و چرغ و شاهین و جزاینها ، وپیشه‌مندان عبارتند از : بازداران و یوزداران و سگ‌داران و شاهین داران وجزاینها ، بطورکلی «شکره‌داران» ، که درعربی به تعریب از واژه‌های «بازیاری» و«بازداری» فارسی ، «بَیْزَره» و «بَزْدرَه» گفته‌اند .

«جانداران شکاری یا شکرگان را به دو گروه تقسیم کرده‌اند : **شکرگان دونده** ، و **شکرگان پرنده** . سگ ، یوز ، سیه‌گوش دونده‌اند ، و باشه ، باز ، شاهین ، چرغ ، طغرل ازشکرگان پرنده .»[1]

بدیهی است که از این دوگروه ، سخن ما درپیرامون شکرگان پرنده ، وازآن میان تنها درباره‌ی «باز» است ، هرچندکه گهگاه از جزآن نیز سخن می‌رود . سپس عمده‌ی مطلب ، بعدازاشارتی‌کوتاه ودیباچه‌وار براین‌مقوله ، بازنامه‌ها وشکره‌نامه‌های پارسی است .

«حکیم نسوی» گوید :

«واز همهٔ مرغان پرنده وشکارکننده ، باز نیکوترست ومردم دوستتر، وادب‌ها نیکوپذیرنده‌تر، وازعیب‌ها وپلیدی‌ها گزیده‌تر .»[2] بعلاوه ، همچنین «اشکره‌داران را عادت شده است که از کردارشان فال می‌گیرند»[3] . اصطلاح «تطیّر» از ریشه‌ی عربی «طیر» و«طیران» درهمین معنای تفأّل از پرواز پرندگان ، رایج گردیده است . از جهت «توتم‌گرایی» هم موارد چندی ، گذشته از «عقاب» و «شاهین» درغرب وشرق ، نشان «باز» بیانگر «توتم» برخی ازتیره‌هاست . «کشاجم» آورده‌است که برخی ازشاهان ، پیکره‌های باز را درتاج وجامه‌ها نقش کرده‌اند ، وگوید : «برتاج شاه‌گیلان وجامه‌ی او پیکره‌ی بازها نقش بسته بوده است ، وآن را نمادی برای خود ساخته ... (الخ) »[4] .

بیشتر پایگاه‌های بازان وخاستگاه‌های آنها به‌گفته‌ی «حکیم نسوی» در نواحی کوهستانی است نه سرزمین‌های هامونی ، بنابرشواهد عینی ونیز چنانکه بتحقیق اشارت‌خواهد شد ، خاستگاه همه‌ی انواع آنها ـ چه «بازآشیانی» و چه «بازگذاری» یعنی «شکرگان پرنده» ـ ونامهاشان از سرزمین‌های ایرانی است[5].

اینك ببینیم اصل وریشه‌ی این نام چیست . زبان‌شناسان پژوهیده‌اند که : «باز»[6] و «باشه» (= واشه) که آنهم مرغ شکاری دیگراست ، لفظاً هردو به یك معنی است وبایدکه از Vaza به معنای پرنده مشتق باشد که آنهم ازمصدر اوستایی Vaz به معنای پریدن مشتق است ، درپهلوی Bâc ـ Bâj ...»[7] .

«دمیری» درماده‌ی «باز» گوید :

«وآن پنج رده است : البازی ، والزُرق ، والباشق ، والبیدق ، والصقر ...»[8] . همه‌ی واژه‌شناسان وفرهنگ‌نویسان عربی ، همداستان‌اندکه این نام‌ها دارای اصل پارسی است و با اندك تعریبی در زبان وادب تازی کاربرد یافته است[9] . چنانکه «البازی» همان «باز» فارسی است «یقال‌باز وبُزاة کقاض وقُضاة وباز وبیزان وبازی مشدد وبواز غیرمشدده فی‌الرفع والخفض وبوازی فی‌النصب . . .»[10] . «الزُرق» (جمع : «زرارق» و «زراریق») هم از «جُره» پارسی

---

۱ – بازنامهٔ نسوی ، مقدمه ، ص ٥٥ .

۲ – بازنامهٔ نسوی ، ص ۷۹ .

۳ – پیشین ، ۱۰۳ .

٤ – المصاید والمطارد ، ص ٥۱ – ٥۲ .

٥ – ر ش : بازنامهٔ نسوی ، ص ٥۱ – ٥۲ .

٦ – «باز» ، معنی‌های دیگر در فارسی دارد (ر ش : لغت‌نامه‌ی «دهخدا» ، جلد «ب» ، ص ۳٤۰ ببعد .) ، وازجمله‌ی شش بیتی که «منوچهری دامغانی» درمعانی شش‌گانه‌ی مشهور «باز» در زبان فارسی، سروده ، آخرین آنها چنین است :

گاه رهواری چو كبك و گاه جولان چون عقاب
گاه برجستن چو باشه گاه برگشتن چو باز

(برهان قاطع ، جلد ۱ ، ص ۲۱۸ ح) .

۷ – برهان قاطع ، ج ۱ ، ص ۲۱۷ ح و ۲۲۲ ح . فرهنگ ایران باستان ، ص ۳۱٤ .

۸ – حیاةالحیوان ، ج ۱ ، ص ۱٥٤ . «کشاجم» ، این پنج نوع را «البازی ، الفیمی ، الزرق ، الباشق ، البیذق» یاد کرده . (المصاید والمطارد ، ص ۷۳) .

معرب شده ، وقاعدةً بایستی آن‌را به‌ضمّ اول خواند ، نه فتح، چنانکه درفرهنگ‌ها ضبط شده ، وآن همانطورکـه معنی کرده‌اند «باز نرینه» است . «ابن منظور» گوید :

«آن پرنده‌یی است میان باز و باشه که بدان شکار کنند» (لسان‌العرب) . «باباطاهر همدانی» (سده‌ی ٥) » دریکی از دوبیتی‌های پهلوی‌واره ، «جُره» را در معنایی بسیار ظریف وروشن بکار برده :

«جُره‌بازی بُدم رفتم به نخجیر
سیه چشمی بزد بربال من تیر
برو غافل مچر در کوهساروِن
هراون‌غافل‌چره غافل خوره تیر.

«الباشق (جمع : «بواشق») » هم معرّب «باشه» وچنانکه گذشت هم ریشه‌ی «باز» در «اوستا» (کهن‌نامه‌ی دینی ایرانیان زردشتی) است .

«البیذق» (جمع : «بیاذق») نیز معرب «پیاده»ی فارسی است ، وآن کوچکتر از باشه است . الباذق والبیذق به معنای پیاده ، همان است که دربازیِ شطرنج بکار می‌رود: بیذق‌الشطرنج (= پیاده‌ی شطرنج) ، وبه سبب آهسته‌جنبیدنش بـدان نامیده شده است[11] . همچنین ، «الصقر» (جمع : «صقور») ، درست معرّب مقلوب «چرغ» فارسی‌است (که البته درفارسی «چغر» و «چرخ» هم گویند) . در یکی از چارپاره‌های پهلوی «باباطاهر همدانی» آمده است :

«من آن اسپیده «باز»م همدانی
به کوهان لانه دیرم در نهانـی
همه‌بامن‌بگیرند«چرغ»و«شاهین»
به چنگ من کنند نخجیربانـی».

جزاینها: «شاهین» (جمع : «شواهین») ، «شیذقان» و «شوذنیق» («شوذانق» و «سودانق») ، «حباری» ، «طیهوج»، «تدرج»، «کرز» (وازآن«کریز»و«تکریز») ، «اسبهرج» ، «کوبج» ، «زمج» (جمع : «زمامجه») ، «بط» ، «شامرك» و «قبج» ، جملگی به ترتیب ازنام‌های پارسی «شاهین» ، «سوزك/سبزك» «هوبره (= آهوبره) » ، «تیهو» ، «تذرو» ، «کرچ» ، «اسپهری» ، «کوبه» ، «زمنج» ، «شاه مرغ» ، و «کبك» گرفته شده وبسیاری نام‌های پرندگان واشکره‌ی دیگر ، وجزاینها ـــ مهمتر ـــ اصطلاح‌های «بَیْـزَره (معرّب از «بازیاری) » و «بَزْدَره (معرب از«بازداری») و «دستبان (چوب افزاری که با آن باز را بر دست استوارکنند) » و «دست‌خیز» و«کوهیه» درزبان عربی ، نمودار تأثیر بازداری ایران دربازداری عرب است[12] .

البته بازداری اختراع قومی خاص نیست ، بلکه اقوام مختلف ، این شغل و فن را ورزیده‌اند (بازداری در«چین»، دوهزار سال پیش ازمیلاد مسیح رایج بوده) ، ولی بی‌شك یکی از اولین اقوامی‌که به ترتیب وتنظیم امور شکار وتدابیر فنی آن و تألیف درآن باب پرداخته‌اند ، ایرانیان‌اند[13] .

در داستان‌های ملی ایران ، وبنابرروایت «شاهنامه» : باز وشاهین را نخست «تهمورث» ـــ پادشاه پیشدادی ایران آموختن گرفت وجهانی ازاو درشگفت شد.[14] .

در«اوستا» ـــ کهن نامه‌ی دینی ایرانیان مزدیسنا ـــ ، «شاهین»[15] تا بدان اندازه َورج ووالایی وشکوهمندی‌یافته، که حامل و متجسم «فرّ» ایزدی توصیف گردیده است . اینك ما فقراتی چند ازآن «نامه‌ی مینوی زردشت» ، برای درك تصور باستانیان خویش ازاین پرنده ، درزیر می‌آوریم :

در «مهریشت» (بند ۳۹ ، کرده‌ی ۹) آمده :

«اگر مهر دارنده‌ی دشت‌های فراخ ، خشمگین‌وآزرده مانده باشد و به خشنودی وی نکوشیده باشند ، تیرهـای دروغ‌گویان به مهر ، وپیمان‌شکنان هرچندکه با پرشاهین آراسته شود واززه‌کمان سخت کشیده رها گردد و تندپرواز کند ، هرگز به نشان نخواهد رسید.»[16] .

---

۹ – «کشاجم» در قطعه شعری که خود سروده ، نام‌های فارسی عربی شده‌ی چندگونه باز را یاد کرده (دیوان ، ۱۳۳ . المصاید ، ۷۷ – ۷۸) ، چنین است

حسبی من‌البزاة والزرارق   ببیذق یصید صیدالباشق
مؤدب مهذب الطرائق   أصید من معشوقةلعاشق
ربیته وکنت غیرالوائق   من طبعه بکرم‌الخلائق
ان الفرازین من‌البیاذق

دراین لخت آخر ، «فرازین» نیز جمع «فرزین» فارسی است ، یعنی وزیر دربازی شطرنج ، که شاعر بدان اشاره کرده است . نیز ، ر ش : «حیاةالحیوان» (ج ۱ ، ص ۱۵۵) .

۱۰ – المصاید والمطارد ، ص ٤۹ .

۱۱ – المصاید ، ص۷۷ ح ، به نقل‌از«معجم‌الحیوان» (ص۲–۳).

۱۲ – رش : اسامةبن منقذ؛ کتاب‌الاعتبار، باب سوم : اخبارالصید، ص۱۹۱ – ۲۲٦ . به اشارت استاد «صدیقی» در مقاله‌ی «حکیم نسوی».

۱۳ – اشارت استاد «صدیقی» در مقاله‌ی «حکیم نسوی» . پیداست وقتی «کشاجم» می‌گوید : «وکان من **آلآیین** ان یأتی**البازیار** والجارح علی یساره ... (الخ)» ، واین عبارت درزیر عنوان «امساك الجارح واطلاقه» (المصاید ، ص ٦۱) آمده ، همانا «آیین بازیاری» ایران مورد نظر است .

۱٤ – شاهنامه، چاپ «بروخیم» ، ج ۱ ، ص ۲۰ . مجمل‌التواریخ والقصص ، ص ۳۹ .

۱۵ – «چنین می‌نماید که صفت شاهین از واژهٔ شاه درآمده واین پرنده ، به مناسبت شکوه وتوانایی و تقدس خود «شاه مرغان» خوانده شده باشد (قس : شاهباز) . شاید هم شاهین همان «سئنه – Saêna (= سیمرغ)» باشد که در «اوستا» نام عقاب (= آله/اله/الوه)است) » (برهان قاطع ، ج ۲ ، ص ۱۲۳۷ ح) .

۱٦ – اوستا ، نگارش «دوستخواه» ، از گزارش «پورداود» ، ص ۲۰٤ .

بند ۱۰۱ ، کردهٔ ۲۵ مهریشت :
«مهر دلیر وشکوهمند به همراهانش تیرهای یك‌اندازه، آراسته به پر شاهین بخشد .»[17]
بند ۱۹ ، کرده‌ی ۷ بهرام‌یشت :
«بهرام اهورا آفریده ، هفتمین‌بار در کالبد شاهینی که شکار خودرا با چنگال بگیرد وبا نوك پاره‌کند ، به سوی «زرتشت» روی آورد ، شاهینی که در میان مرغان تندترین ودرمیان بلندپروازان سبك پروازترین است .»[18]
(دنباله‌ی‌وصف «شاهین» که ترجمه‌ی «وارغن»اوستایی است) ، بند ۲۰ ، کرده‌ی ۷ مهریشت .
«درمیان جانداران تنها اوست‌که خودرا از تیر پرّان می‌رهاند ، اگرچه آن تیر خوب پرتاب شده باشد ، اوست که به هنگام سپیده دم ، شهپر آراسته پرواز می‌کند ، اوست که از بامدادان تا شباهنگام در جستجوی خوراك است» .
(نیز) بند ۲۱ ، کرده‌ی ۷ :
«اوست که درتنگنای کوهها شهپر می‌ساید ، اوست‌که بر ستیغ کوهها شهپر می‌ساید ، اوست که در ژرفای دره‌ها وبستر رودها شهپر می‌ساید ، اوست که بر فراز درختان شهپر می‌ساید و به بانگ مرغکان گوش فرا می‌دهد . بهرام اهورا آفریده بدین‌سان پدیدار گردید .»[19]
کرده‌ی چهاردهم «بهرام یشت» :

۳٤ :
«بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم .
زرتشت از اهورامزدا پرسید :
ای اهورمزدای مینوی پاك ! ای آفریدگار جهان خاکی ! اگر من از جادویی مردان بسیار بدخواه آزرده شوم چاره‌ی آن چیست ؟

۳۵ :
«اهورامزدا به پاسخ گفت :
ای زرتشت !
پری از شاهین بزرگ شهپر بجوی وبرتن خود بمال و بدان جادویی دشمن را ناچیز گردان .

۳٦ :
«آن که استخوان یا پری ازاین مرغ دلیر با خود داشته باشد ، هیچ مرد توانایی اورا از جای بدر نتواند برد ونتواند کشت . چه آن پر مرغکان مرغ ، بزرگواری وفرّ بسیاری بدان کس خواهد بخشید واورا پناه خواهد داد .

۳۷ :
«پس فرمانروا وسردارکشور نتواند یکباره صدتن از کسانی راکه پرشاهین با خویش دارند ، بکشد . او تنها یك‌تن را می‌کشد ومی‌گذرد .

۳۸ :
«آن کس که پر شاهین با خود دارد ، همگان از او هراسناکند ، بدانسان که همهٔ دشمنان برای تن خویش ازمن (= اهورامزدا) می‌ترسند ، همهٔ دشمنان ازنیرو و پیروزی که در من نهاده شده است بیمناکند ...»[20] .

*

همچنین ، اهورامزدا در پاسخ زرتشت که پرسد درکجا از «بهرام» یاری جویند واورا بستایند ، گوید :
«هنگامی که دوسپاه دربرابر یکدیگر آرایش رزم گیرند اما پیشروان به پیروزی بزرگ‌نرسندوشکست‌خوردگان به شکست واپسین دچار نیایند ... (بند ٤۳) .
«چهارپرشاهین در سر راه هردو سپاه بیفشان . آن‌سپاه که نخستین‌بار به پیشگاه (فرشته‌ی دلیری) ... و بهرام ... پیشکش آورد ، پیروزی ازآن اوست .»[21]
در «زامیادیشت» که سخن از«فرّ کیانی» می‌رود ، یعنی نیرویی ایزدی ــ اهورایی که به کالبدهای گوناگون‌درمی‌آید وبا هرکس همراه شود ، اورا پیروزمند و توانا و شکوهمند وشکست‌ناپذیر می‌سازد ، واین «فرکیانی» ، ویژه‌ی پادشاهان داستانی کیانی ایران بوده است ، همان که به تعبیرمردم‌شناسان معاصر : "Charisma" ، وصاحب آن را «رهبر فرمند ــ Charismatic leader » گویند ، آنجا که از فرمندی شاهان پیشدادی ، چون«هوشنگ» و «تهمورث» و «جمشید» یاد می‌کند ، درکرده‌ی ششم می‌گوید همینکه «جمشید» آغاز دروغ گفتن‌کرد «ودهان به سخن نادرست آلود ، «فرّ» آشکارا به پیکر مرغی از وی به بیرون شتافت . جمشید دارنده‌ی‌گله و رمه‌ی خوب ، چون دیدکه «فر» ازاو بگسست، افسرده وسرگشته شد ودر برابر دشمنی دیوان فرو ماند ودر زمین نهان گردید.»[22] . آنگاه ، بی‌درنگ دربند ۳۵ گوید :
«نخستین‌بار فر از جمشید پسر ویونگهان بگسست وبه پیکر شاهینی به بیرون شتافت . مهردارنده‌ی دشت‌های فراخ،

---

۱۷ - اوستا ، دوستخواه ، ص ۲۲۱ .
۱۸ - اوستا ، پیشین ، ۲۷٤ .
۱۹ - اوستا ، همان ، ۲۷٤ - ۲۷۵ .
۲۰ - اوستا ، ص ۲۷۸ - ۲۷۹ .
۲۱ - همان ، ۲۸۰ .
۲۲ - همان ، ۲۹۵ .

آن تیزگوش، دارای هزارگونه چالاکی، فر بگسسته از جمشید را برگرفت. مهر شهریار همه‌ی سرزمین‌ها را می‌ستاییم که اهورامزدا اورا فرهمندترین ایزدان مینوی بیافرید.»

(همچنین دربند ۳۶) :

«دومین‌بار فراز جمشید پسر ویونگهان بگسست و به پیکر شاهینی به بیرون شتافت. فریدون فرزند خاندان «آبتین» — که گذشته از زرتشت پیروزمندترین پیروزمندان بود — فر بگسسته از جمشید را برگرفت.»

(همچنین بند ۳۸) :

«سومین بار فر از جمشید پسر ویونگهان بگسست و به پیکر شاهینی به بیرون شتافت. گرشاسب دلیر — که گذشته از زرتشت از پرتو دلیری مردانه‌ی خویش نیرومندترین نیرومندان بود — فر بگسسته ازجمشید را برگرفت.»[۲۳].

*

بی‌گمان، درمتن‌های پهلوی پیش ازاسلام، درباب شناخت وآموخت شکرگان، فقراتی توان یافت. چنانکه خواهیم رسید، دست‌کم از چهار «بازنامه»ی عهد ساسانی، آگاهی پیدا کرده‌ایم. در دوره‌ی اسلامی نیز، ذکر نام شکرگان و آیین‌های شکار ونخجیر، هم به گونه‌ی عهد ساسانی، در کتاب‌های عربی وفارسی، بیشتر به نقل ازمتن‌های دوره‌ی ساسانی و ترجمه از پهلوی، دیده می‌شود. در کتابهای فارسی نیز این‌هارا به شرح بازگفته‌اند. چنانچه سراسر شاهنامه‌ی «فردوسی» — حماسه‌ی ملی ایرانیان — برای گردآوری مواد مربوط به شکار و نخجیر و نام پرندگان وشکرگان بررسی و به دقت پژوهیده شود، رساله‌یی‌سودمند وروشنگر ودرعین حال نمایانگر سیر دگرگشت این فن و آیین آن فرادست خواهد آمد[۲۴].

اینك، ازمیان انبوه متون فارسی، تنها به نقل تکه‌یی کوتاه وبیانگر بسنده می‌کنیم. در «نوروزنامه» منسوب به «حکیم عمرخیام نیشابوری» آمده است :

«آیین ملوك عجم ازگاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار که آخر ملوك عجم بود چنان بوده است‌که روز نوروز، نخست‌کس از مردمان بیگانه، موبد موبدان پیش ملك آمدی با جام زمردین پُر می و انگشتری ودرمی ودیناری خسروانی ویکدسته خوید سبز رشته و شمشیری و تیروکمان ودوات و قلم واستر وبازی وغلامی خوب‌روی...» وگفتی : « ... اسپت‌کامکار وپیروز وتیغت روشن وکاری وبازت گیرا و خجسته به شکار...» (ص ۲٦) .

«جرجی زیدان» گوید :

«عرب‌ها پیش ازاسلام هم شکار می‌دانستند، ولی تنها آهو وپرندگان را با تیر ودام می‌گرفتند. در دوره‌ٔ تمدن اسلام شکار چرنده وپرنده ودرنده معمول شد ومسلمانان از ایرانیان وروميان چیزهای تازه راجع به‌شکارآموختند ...، خلفای عباسی که بیش ازامویان دستگاه و تجمل داشتند («وهم اینکه خودرا بدل ساسانیان می‌شمردند») سرگرمی‌ها وبازی‌های بیشتری برای خود آماده کردند و پولهای‌فراوانی صرف می‌کردند. اینان شکارگران و قوشدازان و سگان شکاری و پرندگان شکاری گردآوردند و املاك ومزارعی‌را به شکاربانان و قوشداران وسگ‌بازان تیول دادند. خلفا تا آنجابه اینان نزدیك شدند که بدون حاجب ودربان با آنها آمدوشد می‌کردند. شاعران هم در مدح سگان شکاری و بازهای خلیفه قصیده‌ها سرودند و چابکی وچالاکی آنان‌را ستودند. نویسندگان هم به منظور استفاده، کتاب‌هایی دربارهٔ شکار و طریقهٔ شکار نگاشتند که از آن جمله است : کتاب البزاة والصيد» وکتاب «المصاید والمطارد» و غیره و غیره ...»[۲۵]، آنگاه به شرح نخجیرگری خلفا وهمراهانشان بنام «اصحاب اللبابید» پرداخته وبه چگونگی شکارگاه‌ها اشاره کرده است.

بخش دوم :

بازنامه‌ها

تعبیر «بازنامه» که مرادف کلمات «شکارنامه» و «اشکره نامه» (= شکره‌نامه) »و«صیدنامه» و«جوارح‌نامه» وکتاب «جانورداری» وکتاب «بازیاری» وکتاب«بازداری» وکتاب «شکره‌داری» به‌کار رفته، درزبان فارسی ازدیرباز برای کتاب‌هایی که در «اشکره داری» ووصف انواع‌واحوال جانوران شکاری وشرح نگاهداری وپرورش وطریق شکار وشناخت بیماری ودرمان کردن آنها نوشته می‌شد، اصطلاح

---

۲۳ – همان، ۲۹۵ – ۲۹٦ .

۲٤ – ما به‌یاری «فرهنگ بسامدی شاهنامه» اثر «ولف آلمانی»، تنها مواضع ذکر «باز» را در شاهنامه‌ی چاپ «بروخیم» شتابان جستجو کردیم، که احتمالا کامل هم نیست، اینهاست
(جلد ۱ : ۲۰، ۲۱، ۲٤۷، ۲۹٤، ۲۹۵ . ج ۲ : ۳۱۷، ۳۸۱، ٤۱٦ . ج ۳ : ۵۲٤، ۵۲۸، ۵٦۸، ۷۰٦ . ج ۵ : ۱۱۷۵، ۱۳٤۹ . ج ٦ : ۱۷۳۷ . ج ۷ : ۲۰۷۱، ۲۰۸۲، ۲۰۸۳، ۲۱۳۰، ۲۱۳٦، ۲۱٦۰، ۲۱۸۱، ۲۵۲۲ . ج ۸ : ۲۸۵٦ . ج ۹ : ۲۹۷۲ .)

۲۵ – تاریخ تمدن اسلام، تألیف «جرجی زیدان»، ترجمه و نگارش «علی جواهـر کلام»، ۵ جلد در یك مجلد، چاپ ٤، تهران – امیرکبیر، ۱۳۵۲، (ج ۵)، ص ۱۰۲٦، به اشارت محشی «بازنامه‌ی نسوی» (مقدمه، ص ۱۲) .

شده بود وچنانکه از منابع مختلف برمی‌آید ، کتابهایی ازاین نوع در نقاط مختلف ایران به فارسی تألیف کرده‌بودند ونیز کتاب‌هایی دراین فن ازربان‌های رومی (= یونانی شرقی) و هندی وترکی به فارسی وعربی درآمده بود . «ابن ندیم» (درگذشته‌ی ۳۸۵ ه ق) » در زیر عنوان «کتاب‌هایی که ایرانیان وروميان وترکان و عرب درباره‌ی مرغان شکاری وشکار با آنها و بهداشت آنها تألیف کرده‌اند» از چهار « بازنامه »ی « پارسی (یا « ایرانی ») » ، « ترکی » ، «رومی» ، «عربی» یاد می‌کند ، وجز اینها[۱]. «حکیم نسوی» هم علاوه براینها ، «بازنامه»های «خراسانی» و «ساسانی» و «سغدی» و «عراقی» و «هندی» ، و همچنین «شکارنامه» های «پارسی» ، «رومی» ، «سامانی» و «سغدی» وجزاینهارا «برفهرست» می‌افزاید[۲] .

ایرانیان گذشته ازاینکه با عشق وعلاقه درانواع شکار وطریقه‌های مختلف صید نخجیران به بازی وورزش وتفریح وتحصیل معاش می‌پرداختند ، با دقت دراحوال واطوار حیوانات ، اطلاعات و نکات مفید از حیوان‌شناسی وجانور پزشکی و داروشناسی حاصل می‌کردند ، که نمونه‌های متعدد آن در «بازنامهٔ نسوی» مشهود است . البته تألیف کتاب درباره‌ی حیات حیوانات ، خواه به گونه‌ی مستقل وویژگانی وخواه به گونه‌ی فصل یا باب‌هایی در جزو کتاب‌هـای طبیعت‌شناسی ودانشنامه‌های همگانی ، ازدیرباز در میان مسلمانان معمول گردیده ، که شمارش آنها فهرستی طولانی خواهد شد . در زبان فارسی ، گذشته از «جانورنامه»ها و کتاب‌های همگانی ، کتاب‌های ویژگانی مانند «اسپ‌نامه» یا «فرسنامه» و چنانکه اشارت رفت «بازنامه» و «شکارنامه» وجزاینها فراوان نوشته شده است . فصل‌هایی هم درباب شناخت جانوران شکاری و فنون شکار در برخی ازکتاب‌های تاریخی و آثار ادبی ، مانند «قابوس‌نامه»ی ابوالمعالی ، «نوروزنامه»ی منسوب به «عمرخیام» ، «راحة‌الصدور» راوندی ، «آداب‌الحرب والشجاعه» مبارکشاه ، وجزاینها پرداخته‌اند ، ویا ترجمه‌هایی به فارسی‌ازکتاب‌های«الحیوان» که توسط دانشمندان اسلامی به زبان عربی تألیف شده بوده است ، به‌دست داده‌اند .

ازذکر نام کتاب‌های «عجائب‌المخلوقات و غرائب الموجودات» نباید گذشت دراین گونه کتاب‌های به اصطلاح «گیتی‌نگاری ــ Cosmography » یا درستتر شاید بتوان اصطلاح «جغرافیای جانوری» برآنها گذارد ، بسیاری از باب‌ها و فصل‌ها راجع است به جانوران شکاری وشکرگان . آنکه درزبان عربی مشهورتر است ، اثر «زکریای قزوینی (۶۰۰ ــ ۶۸۲ ه ق)» است . ازهمین اثر چند ترجمه‌ی پیشین وپسین به فارسی شده ، و بعلاوه چندین اثر بهمین‌نام نیز به فارسی تألیف گردیده که از آن جمله است : «عجائب المخلوقات» سلمانی طوسی همدانی ، و «عجایب‌نامه»ی‌نجیب همدانی وجزاینها .

پس از«کمال‌الدین محمد دمیری (درگذشته‌ی ۸۰۸ ه ق) » که درتألیف کتاب خویش «حیاة‌الحیوان» به سال ۷۷۳ ، تا حدی پیرو طریقه‌ی «جاحظ» در «الحیوان» است، ذیل‌ها ومختصرهایی چند ، از جمله : مختصر «دمامینی» (۸۲۸) ، «فاسی» (۸۳۲) ، «سیوطی» (۹۱۱) ، وذیل «قاضی شیبی» (۸۳۷) برآن نوشته آمد . اما ترجمه‌های آن به فارسی : نخست «حکیم شاهد محمد قزوینی» آن را به نام «سلطان سلیمخان یکم عثمانی» ، ترجمه کرده وبعضی مطالب نیز برآن افزوده ؛ دوم : «منصوربن حسن‌بن ابراهیم ــ ملقب به ــ غیاث‌بن علاء دبینی‌ایجی شبانکاری» آن را در حدود ۹۳۰ به عنوان «صفات‌الحیوان» به فارسی ترجمه کرده ، سه دیگر : «میرزا محمدتقی تبریزی‌ابن خواجه محمد» آن‌را برای «میرزا محمد ابراهیم‌بن صدرالدین محمد» در عهد حکمروایی «شاه عباس دوم (۱۰۵۲ ــ ۱۰۷۷)» ترجمه و کامل کرده و«خواص‌الحیوان»[۳] نامیده است ، چهارم : «ترجمهٔ حیات‌الحیوان» از «علی‌بن محمد هارون هروی» وویرایش او در سال ۱۲۴۹ ه ق بـرای «خسروخان» فرمانروای کردستان و آذربایجان ، با یاری دوتن دیگر به نام‌های: «ملاعبدالحمید فاوجی» و«ملامحمد حفید ملاسیم»[۴].

اینك گوییم ازصید و آداب صید وجانوران شکارگر وشکار شونده ، نه تنها در رساله‌های مفرد ویژه یاکتاب‌های همگانی جانورشناسی‌ودانشنامه‌ها ــ چنانکه به اختصار گذشت سخن رفته است ، بلکه ازلحاظ اجرای احکام شرعی درمورد آنها و تطبیق قوانین ودستورهای دینی و فقهی برآنها نیز کتاب‌هایی ازآغاز فقه‌نگاری دراسلام ، درباب صید وذبایح نوشته آمده است . در مجموعه‌های فقهی جامع و معتبـر

---

۱ – کتاب الفهرست ، تألیف «محمدبن اسحاق‌الندیم» ، ترجمهٔ «رضا تجدد» ، چاپ ۲ ، تهران – ۱۳۴٦ ، ص ۵۵۹ .

۲ – رش : صفحات آینده ، و«بازنامهٔ نسوی» ، ص : ۷٦ ، ۸۷ ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۱۰٤ ، ۱۱۱ ، ۱۱٤ ، ۱۲۱ ، ۱۲٤ ، ۱۵۰ .

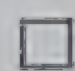
۳ – يك «خواص‌الحیوان» هم به فارسی ، تألیف «محمد علی‌بن ابی‌طالب زاهدی حزین‌گیلانی» دریك مقدمه وسه باب وخاتمه ، صاحب «فرسنامه» ، در «فهرست دستنوشته‌های فارسی موزه‌ی بریتانیا» (ش : add. 23562) یافتم («ریو» ، ج ۲ ، ص ٤۸۳) که فیلم آن در «کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه – تهران» (فهرست فیلم‌ها ، ص ٦۰۵) هست .

٤ – رش : دائرة‌المعارف فارسی ، فهرست میکروفیلمها : ۱ : ٤۹ – ۸۰ – ۱۳۷ ، منزوی : ٤۰٤ .

مذهب‌های اسلامی ، چه به عربی وچه به فارسی ، به کتاب‌های «الصید والذبائح» برمی‌خوریم . «ابن ندیم»[5] این آثار را از فقیهان نامدار پیش ازعهد خود یاد کرده ، که به ترتیب تاریخی آنها می‌آوریم :

کتاب«الصیدوالذبائح» از«ابویوسف یعقوب‌بن ابراهیم (درگذشته‌ی ۱۸۲ ه ق)» ، کتاب « الصید والذبائح » از «ابوعبدالله محمدبن حسن (درگذشته‌ی ۱۸۹ ه ق) » ، کتاب «الصید» از «ابوعبدالله شافعی» (درگذشته ۲۰٤ ه ق) ونیز کتاب «الصید والذبائح» ازهمو ، کتاب «الصید والذبائح» از «ابونصرمحمدبن مسعودعیاشی» فقیه شیعی ، کتاب«الصید» از «ابوسلیمان داود اصفهانی» (درگذشته‌ی ۲۷۰) .

این گونه رساله‌ها بسیار فراوان است وفهرست کردن آنچه به فارسی است ، هم به مانند رساله‌های عربی ، مستلزم فهرست کردن همه‌ی کتاب‌های فقهی است .



اشارتی کوتاه نیز به‌کتاب‌های عربی ویژه‌ی شکرگان نیز ضروری است . دکتر «محمد اسعد طلس» که در باب کتاب‌های اشکره‌ی عربی تحقیق وافی نموده است ، ضمن اشاره به فهرست مؤلفات پیشینیان دربـاره‌ی سوارکاری و جوانمردی و آنچه وابسته به آنهاست ، که استاد «عبدالستار قرغولی» در آخرکتاب «النفحات المسکیه فی‌الفروسیه» از «حموی حنفی» به دست داده ، گوید :

«می‌خواهم بگویم‌که بیشتر آن کتاب‌ها ، بویژه آنچه مربوط به شیوه‌های شکارگری بوده ، ازمیان رفته ، مگر همین کتاب «المصاید والمطارد» از «کشاجم» و کتاب «البیزره» از «بازیار» عزیز بالله خلیفه‌ی فاطمی ، و برخی رساله‌ها وقطعه‌ها وچکامه‌ها که درمقاله‌ی خود (+) بدانها اشاره کرده‌ام.»[6]

آنگاه گوید : «بسا نخستین کسی که دراین موضوع تألیف کرده «کشاجم» است ، خوشبختانه این کتاب بر جای مانده وما توانستیم آن را ازروی نسخه‌یی یگانه‌که توفیق تصرف آن را یافته‌ایم ، نشر دهیم و برخواننده‌ی عربی زبان و به جهان عرب عرضه‌کنیم و فراخور حال در ویرایش و پیوست‌نگاری آن بکوشیم.»[7]

گوییم که استاد یاد شده ، نسخه‌ی یگانه‌ی کتاب را از ایران ودرتهران بدست آورده ، ولیکن در مقدمه‌ی کتاب یاد نکرده است ازکجا و چگونه ؟

دیگر آنکه ، نخستین کس که درباره‌ی صید وصیادی به عربـی تألیف کرده «کشاجـم (۳۵۸ ه ق)» نیست . «ابن ندیم»[8] ، کتاب‌ها ونویسندگانی متقدم براو یاد می‌کند ، که بزودی در جای خود ازآنان یاد خواهم کرد و گویا آثارشان برجای نمانده است . اما می‌خواهم دراینجا کتاب «الصید والقنص» تألیف «بدرالدین تنوخی»[9] را به عربی (گویا به سال ۳۰٤ ه ق) ، که دستنوشته‌ی کهن آن در «کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی ــ تهران» هست ، به عنوان اثری دست‌کم نیم سده قدیمتر ازکتاب «کشاجم» ، بـه دانش‌پژوهان بشناسانم .



اشارتی نیز به مورخان «شکار» و«شکارگری» و«آیین شکار» و «شکارنامه» شناسان واجب بنظرمی‌رسد . ازمورخان ومفهرسان پیشین دراین مقوله ، اگر واقعاً چنین مورخانی وفهرست‌گرائی بوده باشند (بجزاز«ابن ندیم» یا خود مؤلفان درمقدمه‌های کتاب‌هایشان) ، درمی‌گذریم و به آنچه تاکنون ازاین روزگار آگاهی یافته‌ایم ، بسنده می‌کنیم :

۱ ــ دانشمند شرق‌شناس «هامرپورگشتال» ، رساله‌یی به آلمانی درباب «بازیاری ، بـراساس سه اثر چاپ نشده درباره‌ی بازداری» (پست ، ۱۸٤۰) نوشته بوده است‌که بدان دسترسی نیافتم ، عنوان آن چنین است :

Hammer Purgestall:

Falknerklee, bestehend aus drei ungedruckten werken über die falknerei, Pesth, 1840.

۲ ــ بی‌گمان استاد « محمد کردعلی » در مقدمـه‌ی «البیزره» به ذکر آثار دیگر دراین زمینه پرداخته است ، که ما متأسفانه تا این تاریخ به این کتاب دسترسی نیافته‌ایم .

۳ ــ چنانکه گذشت ، دکتر « محمد اسعد طلس » ویراینده‌ی اثر «کشاجم» هم مقالتی دراین باب در«مجلة المجمع‌العلمی‌العراقی» (ج ۲) چاپ کرده بوده است .

٤ ــ استاد اجل ، دکتر «غلامحسین صدیقی» درمقاله‌ی «حکیم نسوی» (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ، سال ٦ ، ش ۱) نیز به اختصار وبا استناد بر «نسوی» و صاحب «صیدالمراد» اشارتی کرده است و بس .

۵ ــ آقای «علی غروی» هم «مقدمه‌ای درصید وآداب

---

۵ – الفهرست ، پیشین ، ص ۳٦۲ ، ۳۷٦ ، ۳۷۸ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ .

(+) – در «مجلةالمجمع‌العلمی‌العراقی» ، جلد ۲ ، سال ۱۹۵۲ ، ص ۲۷۱ – ۳۱۱ .

٦ – المصاید والمطارد ، مقدمه ، ص ۱۳ .

۷ – المصاید ، مقدمه ، ۱۳ – ۱٤ .

۸ – الفهرست ، ص ۹۳ ، ۱۹۱ ، ٤۷۳ ، ۵۵۹ .

۹ – در زیستنامه‌ها ومراجع دسترس عربی و فارسی بدین نام برنخوردم (پ ۱۰) .

آن درایران» بر «بازنامهٔ نسوی» (از انتشارات مرکز مردم‌شناسی ایران) پرداخته که خوب وسودمند است ، در ۸ باب : ۱ ـ تحول درشکار ، ۲ ـ نخجیر کردن و آیین آن، ۳ ـ رسم شکار پس ازاسلام واحکام صید در فقه اسلامی ، ٤ ـ راههای صید کردن ، ٥ ـ شکار کردن در جای‌محصور، ٦ ـ ابزار نخجیر کردن ، ۷ ـ شکارگاهها ، ۸ ـ جانداران شکاری یا شکره .

محتمل است اگر همه‌ی مراجع و مجلات (شرق‌شناسی) وفهرست‌نامه‌ها جستجو و بررسی شود ، که ما متأسفانه به سبب فرصت بسیار کم نتوانستیم ، آثاری دیگر دراین زمینه پیدا شود .

*

همچنین ، آنچه «دربازنامه»ها و کتاب‌های «شکار»، استقصاء و برحسب تاریخ نگارش (حقیقی یا تقریبی) آنها فهرست کرده‌ایم ، بالجمله درمدتی بسیار محدود ــ کم از ۱۵ روز ــ فرادست آمده است . بدین سان با اظهارناخشنودی خویش ، ازناکامل بودن فهرست زیرین ، ازاینکه نتوانسته‌ایم برهمه‌ی فهرست نامه‌های نسخ خطی‌فارسی موجود ــ بویژه ــ درکتابخانه‌های «هند» و «ترکیه» و «اروپا» دسترسی یابیم یا آنهارا بررسی کنیم ، متأسفیم . همچنین اگرهمه‌ی‌بازنامه‌ها وشکارنامه‌های موجود خطی و چاپی بررسی شود ، بی‌گمان برنام‌های فراموش شده‌ی آثار مفقود دیگر نیز آگاهی‌حاصل خواهد شد . امید است نوائب دهر ومصائب عصر ، درآینده مجال چنین جستجوهایی ، هرچند دراین روزگار عبث و بی‌فایده بنظر می‌رسد ، برای تکمیل این رساله ، به ما بدهد .

ــ ۱ ــ

شکارنامه‌های پیش ازاسلام

۱ ــ **کتاب «بهرام‌بن شاپور»**[10] ، یاد شده درمقدمه‌ی «بازنامه»ی «موزه‌ی بریتانیا» (فهرست «ریو» ، ج ۲ ، ص ٤٨٤) .

۲ ــ **بازنامهٔ جاماسب**[11] . (صیدالمراد ، نقل ازمقاله‌ی استاد «صدیقی») .

۳ ــ **بازنامهٔ نوشیروانی** ، تألیف «بزرگمهر حکیم» به زبان «پهلوی» . (صیدالمراد ، همان) .

٤ ــ **بازنامهٔ پرویز ملك پارسیان** . (بازنامهٔ نسوی ، ص ۱۲۷) .

ــ ۲ ــ

پس ازاسلام

شکارنامه‌های پیش از نسوی (٤٧٢ هـ ق)

الف ــ شکارنامه‌های دارای اصل غیر پارسی

۱ ــ **کتاب** استادان «**بابل**» ، یاد شده در مقدمه‌ی «بازنامه»ی «موزه‌ی بریتانیا» (فهرست «ریو» ، ج ۲ ص ٤٨٤) .

[= بازنامهٔ بابلی]

۲ ــ کتاب/رسالهٔ «**جالینوس**» ، «**بقراط**» =بازنامه ؟) . (صیدالمراد ، نقل ازمقاله‌ی استاد صدیقی») .

[= بازنامهٔ یونانی]

۳ ــ **بازنامهٔ هندی** . (بازنامهٔ نسوی ، ص ۱۱۱ ، ۱۱٤، ۱۲۱ ، ۱۲٤ ، ۱۲٦) .

[= بازنامهٔ هندی]

٤ ــ **بازنامهٔ رومی**[12] (الفهرست ، ص ٥٥٩ . بازنامهٔ نسوی : ۸۷ ، ۹٥ ، ۱۰٤ ، ۱۱۱ ، ۱۱٤) ، نیز : «شکارنامهٔ رومی» (نسوی ، ۷٦) .

[= بازنامهٔ رومی]

٥ ــ **بازنامهٔ ترکان** . (الفهرست ، ص ٥٥٩ . بازنامهٔ نسوی : ۹۰ ، ۱٤٤) ، بسا که «کتاب (خاقان) ترك»

---

۱۰ – چنانچه «بهرام‌بن شاپور» ، مؤلف کتاب نباشد ، یا بایستی اورا«بهرام اول پسرشاپور اول‌ساسانی»که میان‌سالهای۲۷۲ یا ۲۷۳ـم تا ۲۷٦ پادشاهی‌کرده ، ویا «بهرام چهارم پسر شاپور ذوالاکتاف» ملقب به «کرمانشاه (= پادشاه کرمان)» که میان سال‌های ۳۸۸ – ۳۹۹ م پادشاهی کرده ، شمرد . لیکن احتمالا این کتاب می‌بایستی به «بهرام گور (بهرام پنجم ، ٤۲۱ – ٤۳۹ م)» پسر «یزدگرد اول ساسانی»که آوازه‌ی شکارگری یافته ، نسبت می‌یافت .

۱۱ – چنانچه «جاماسب» ، همان وزیر «گشتاسب» وداماد «زرتشت» (در داستان‌های دینی وملی قدیم ایران) نباشد ، ویا همان حکیم روشن‌بین که از بسیاری جهات همانند «بزرگمهر» است (در اساطیر پهلوی) نباشد . قاعدةً بایستی این کتاب را مؤلف به نام «قباد پسر پیروز ساسانی» که از ٤۸۸ م ببعد پادشاهی کرده ، دانست .

بدین سان ، این چهار شکره‌نامه‌ی عهد ساسانی به ترتیب تاریخ، قابل انتساب به چهار پادشاه «بهرام (۱ یا ٤ یا ٥ ؟)» ، «قباد (۱)» ، «خسرو (۱) انوشروان (٥۳۱ – ٥۷۹ م)» و «خسرو (۲) پرویز (٥۹۰ – ٦۲۸ م)»اند .

۱۲ – غرض از «رومیان» دراینجا «بوزانتیون» است .

ترجمه‌ی دانشمندان «پارپاب مرو» ، یاد شده در مقدمه‌ی «بازنامه»ی «موزه‌ی بریتانیا» (فهرست «ریو» ، ج ۲، ص ۴۸۴) ، همان باشد[13] .

[= بازنامهٔ ترکی]

۶ — **کتاب البزاة للعرب** . (الفهرست ، ۵۵۹) .

[= بازنامهٔ عربی]

۷ — **کتاب‌البازی** ، از «ابوعبیده معمربن مثنای تیمی» ایرانی‌نژاد (درگذشته‌ی ۲۱۰ ه ق) . (الفهرست ، ص ۹۳) .

۸ — **کتاب‌الجوارح** ، تألیف «ابن بازیار» (محمدبن عبدالله‌بن عمر بازیار) از منجمان عهد خلافت «مأمون عباسی» (۱۹۸ — ۲۱۸ ه ق) . (الفهرست ، ۵۵۹) .

۹ — **کتاب الجوارح واللعب بها** ، تألیف «ابودلف قاسم‌بن عیسای عجلی» فرمانروای «کرج» (۲۱۰ — ۲۲۸ ه ق) . (الفهرست ، ۵۵۹) .

۱۰ — **کتاب الصیدوالجارح** ، از «فتح‌بن خاقان» (کشته‌ی ربیع ۱ سال ۲۳۳ ه ق) . (الفهرست ، ۱۹۲) .

۱۱ — **کتاب الجوارح والصید** ، از «ابن معتز» شاعر وادیب مشهور (درگذشته‌ی ۲۹۶ ه ق) . (الفهرست ، ۱۹۱) .

۱۲ — **الصید والقنص**، از «بدرالدین تنوخی»، به‌عربی، در ۱۶ باب ، وگویا تألیف به سال ۳۰۴ ه ق .

دستنوشته‌ی «کتابخانه مجلس — تهران (ش : ۶۹٤۳)»، نسخ روز سه‌شنبه ۳ شوال ۶۱۷ ه ق . (فهرست ، ۲ : ۱۶۹ ، ش : ۲۹٤) ، از روی نسخه‌ی موریانه خورده و تباه شده ، فیلم شماره‌ی ۲۳۲۶ و ۲۶۷۷ «کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» (دانش پژوه : فهرست میکروفیلمهای کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۱ ، ص ۳۵۱) .

۱۳ — **المصاید والمطارد** ، تألیف «ابی‌الفتح محمودبن الحسن‌الکاتب» المعروف بـ «کشاجم»[14] المتوفی بعد سنة ۳۵۸ ، حققه وعلق علیه الدکتور «محمد اسعد طلس» ، بغداد ، مطبوعات دارالیقظه ، ۱۹۵٤ م .

بازنگاری در کتاب «المصاید» کشاجم ، در باب «اشکرگان» (= «باب‌الجوارح» ، ص ٤۸ — ۱۳۰) است :

۱ — باز (= البازی) : انواع آنها ، صفات پسندیده‌ی آن ، رنگها ، فرق میان مادینگان ونرینگان بازها ، زرّق ، نشانه‌های پسندیده‌ی آن : دلیری ، نیرو ، صفت نشانگر فرق‌ها ، اندازه‌ی «باز» آموزی ، فرستادنش به سوی شکار ، هنگام گزیده برای فرستادن — بازپرانی در روز ، صفات آن درسالی پس ازسال ، فراچنگ ساختن پرنده و آزاد کردنش، آنچه گفته‌اند درصفت باز (اشعار) ، بازان پنج گونه‌اند ، باشه‌های گزیده ، بیذق (= پیاده) . (ص ٤۹ — ۷۸) .

۲ — شاهین : انواع آنها، صفات گزیده‌ی آنها ، شناخت جایگاه‌های آنها ، انیقی ، قطامی . (ص ۷۸ — ۸۳) .

۳ — چرخ (= صقر/چغر/چرغ) : انواع آنها ، صفت پسندیده‌ی چرغ ، کوبج ، عقاب ، صفات — ویژگی‌ها ، زمج ، خوی ستوده‌ی زمج ، گرگ ... ، خورش همه‌ی شکرگان ، (بازیاری ، بازپرانی ، بیماری‌ها ، ودرمان‌ها) . (ص ۸۳ — ۱۳۰) .

۱٤ — **کتاب الجوارح والصیدبها** ، از «ابوالعباس احمدبن طیب سرخسی (مرده‌ی ۳۸۶ ه ق)» . (الفهرست ، ٤۷۳) .

۱۵ — **البیزره** ، تحریر «ابوعبدالله حسن» بازیار (عزیزبالله خلیفه‌ی فاطمی) در ۳۸۵ ه ق = ۹۹۵ م ، چاپ «محمد کردعلی» ازروی دستنوشته‌ی «المجمع‌العلمی‌العربی» بدمشق ، ۱۹۵۳ . ترجمه‌ی فرانسوی آن از "F. Vire" به عنوان :

"Le traité de l'Art de Voleri (Kitab al-Bayazara), rédigé vers 385/995 par le Grand-Faconnier du calif Fatemide al-Aziz bi-llah".

در "Arabica" (ج ۱۲ — سال ۱۹۶۵ ، ص ۲۶۲ — ۲۹۶ ، وج ۱۳ — سال ۱۹۶۶ ؛ ص ۳۹ — ۷۶ .) نشریافته است .

دکتر «محمد اسعد طلس» ویراینده‌ی کتاب «المصاید» کشاجم گوید :

«چنین‌دیدم‌که بسیاری ازآنچه صاحب کتاب«البیزره» (یعنی «بازیار» عزیز بالله خلیفه‌ی فاطمی) یاد کرده ، نقل حرف به حرف از کتاب «کشاجم» است ، وصاحب «البیزره» برآن چنگ انداخته . استاد مرحوم «محمد کردعلی» (ویراینده‌ی «البیزره») سخنان مرا پذیرفته ونسخه‌ی خویش را از روی نسخه‌ی من درست کرده وویراسته است ...»[15] .

ادامه دارد

---

۱۳ — «حاجی خلیفه» ازیك «صیدیه»ی ترکی مختصر از «سعید سمرقندی» یاد می‌کند (کشف‌الظنون ، ۱۰۸٤) ، که پیداست اثری متأخر است .

۱٤ — کشاجم ، لقب اختصاری‌کاتب وشاعر وادیب وجدلی‌ومنطقی «ابوالفتح محمودبن محمدبن سندی‌بن شاهك» است ، درگذشته‌ی حدود سال ۳۵۸ ه ق . وی شیعه‌گرا بوده و چکامه‌هایی در ستایش خاندان «علی» وسوگنامه‌هایی برای «حسین بن علی بن ابی‌طالب» دارد . (رش : تأسیس‌الشیعه لعلوم‌الاسلام ، تألیف دانشمند دینی‌مرحوم «سیدحسن صدر» ، الکاظمیه ، دارالکتب‌العراقیه ، ۱۹۵۱م/۱۳۷۰ ه ق ، ص ۲۰٤) .

۱۵ — المصاید والمطارد ، مقدمه ، ص ۲

آداب و رسوم شهر سامان[۱]

دکتر جمال ودیعی



«موقعیت جغرافیائی»

سامان شهری است که در ۲۰ کیلومتری شمالغربی شهر کرد و ۹۰ کیلومتری جنوب غربی اصفهان واقع است . بنابراین از نظر تقسیمات کشوری تابع استان چهارمحال وبختیاری می‌باشد.

چهارمحال عبارت‌است ازچهاربلوك به‌نامهای لار ، کیار ، گندمان ومیزوج .

شهر سامان در منطقه لار واقع است و سامان منطقه‌ایست کوهستانی که جنوب و غرب آن توسط بلندی احاطه شده و در جنوب غربی آن تنگه‌ای بین دو رشته‌کوه وجود دارد ، که تنها راه ارتباطی سامان با شهرکرد و سایر دهات و شهرهای چهارمحال بختیاری محسوب میشود .

ارتفاع شهر سامان ازسطح دریاهای عمومی ۱۸۶ متر می‌باشد ، مرز شمالی و شمال شرقی سامان را زاینده‌رود تشکیل می‌دهد. این‌رودخانه درفاصله۵ کیلومتری سامان در بستر عمیقی عبور میکند و آب رودخانه به‌هیچوجه قابل‌استفاده کشاورزی سامان نمی‌تواند باشد چون بستر رودخانه دره عمیقی است که آب آن به زمینهای سامان قابل‌انتقال نیست.

آب وهوا

آب‌وهوای سامان ازنوع‌آب‌وهوای معتدل کوهستانی است ودارای زمستانهای سرد وتابستانهای ملایم می‌باشد ، حداکثر درجه حرارت دراین شهر به ۳۹°+ درجه سانتیگراد و حداقل درجه حرارت به ۱۰° ــ درجه سانتیگراد در زمستان می‌رسد ، بارندگیهای این شهر در زمستان و بهار صورت میگیرد . باران سالیانه آن به ۲۵۰ میلیمتر می‌رسد .

جمعیت

جمعیت شهر سامان طبق سرشماری عمومی سال ۱۳٤۵ به ۶۲۵۸[۱] میرسد این جمعیت از ۱۲۹۱خانوار تشکیل شده‌است. خانوارها از نظر جمعیت به ترتیب زیر تقسیم میشوند :

خانواده	۱ نفری	۱۰۳خانوار
»	۲ »	۱۶۸ »
»	۳ »	۱۵۱ »
»	٤ »	۱۷۸ »
»	۵ »	۱۷۷ »
»	٦ »	۱٦۷ »
»	۷ »	۱۵۳ »
»	۸ »	۱۱۱ »
»	۹ »	۵۲ »
»	۱۰ »	۳۱ »

با توجه به جدول فوق معلوم میشود که بیشتر خانوادهٔ سامان بین ٤ــ٦ نفر می‌باشند دراین‌جمعیت تنها ۵۲خانوار ۹ نفری و ۳۱ خانوار ۱۰نفری به بالا وجود دارد.

نوع ودرصد اشتغالات

شهر سامان منطقه‌ایست کشاورزی و کار اصلی مردان کشاورزی می‌باشد و زنان هیچگاه در امر کشاورزی شرکت نمی‌کنند ، در این محل سنتهای قدیم کشاورزی در حال از بین‌رفتن بوده و کشاورزی مکانیزه جای آنرا میگیرد ، تولیدات‌کشاورزی این‌منطقه شامل غلات،

میوه و خشکبار میباشد. قسمت اعظم زمینها به باغات میوه و انگور اختصاص دارد .

محصول انگور و کشمکش و میوه‌جات به شهرکرد و اصفهان و سایر نقاط فرستاده میشود و کشاورزی بصورت دیمی و آبی انجام میگیرد ، آب جهت کشاورزی از طریق قنوات تأمین میگردد.

زنان ودختران شهرسامان به‌قالیبافی اشتغال دارند ، بعد از کشاورزی مهمترین کار تولیدی این محل را قالیبافی تشکیل میدهد و در تأمین اقتصاد خانواده‌ها نقش مهمی ایفا میکند.

از کل شاغلین شهرسامان که ۲۵۵۲ نفر میباشند ، ۱۶۹۷ نفر به کارهای تولیدی اشتغال دارند از این تعداد نفرات در حدود ۹۸٪ به قالیبافی وتهیه موادآن می‌پردازند ، در نتیجه نقش قالیبافی در اقتصاد شهر سامان مشخص میگردد ، از کل شاغلین شهر سامان تنها ۶۲۶ نفر که ۲۵٪ کل‌را تشکیل‌میدهد به‌کار کشاورزی اشتغال دارند .

درصد شاغلین شهر سامان طبق سرشماری عمومی سال ۱۳۴۵ .

کشاورزی	۲۵ درصد
تولیدات صنعتی	۵۲٫۵ درصد
ساختمان	۱۳٫۲ درصد
خدمات	۱ درصد
بازرگانی‌وحمل‌ونقل	۹٫۲ درصد

این‌نکته قابل‌توجه ولازم به‌توضیح است که چطور در یك منطقه کشاورزی ۵۲٫۵٪ کارها در امور تولیدی میباشد ؟ چون نیمی از جمعیت که همان زنان ودختران میباشند به‌قالیبافی اشتغال دارند تعداد زیادی از مردان نیز در امر تهیه و تأمین مواد مورد مصرف قالیبافی کار میکنند ، در نتیجه به‌سئوال فوق پاسخ داده شده وموضوع روشن میشود.

اگرجمعیت فعال را از دوساله به‌بالا محسوب نمائیم ازکل جمعیت شهر سامان که ۶۲۵۸ نفر است ۲۰۱۶ نفر به‌بالاتر از دوسال بوده وجز وفعالین‌محسوب میشوند (بدون احتساب از کار افتادگان) .

میزان سواد

از جمعیت ۶۲۸۵ نفری شهرسامان، ۴۶۸۴ نفر از ۷ ساله به‌بالا بوده واز این نفرات تنها ۱۲۶۸ نفر باسواد میباشند ، در نتیجه ۲۷٫۱٪ مردم ۷ ساله به بالا باسواد و بقیه سواد خواندن و نوشتن ندارند ، باید توجه داشت که قسمت اعظم بیسوادان‌را زنان ودختران تشکیل‌میدهند زیرا باسوادان بین زنان و دختران تنها به ۷٫۷ درصد میرسد در حالیکه ۴۶٫۸ درصد مردان باسوادند.

علت‌بیسوادی زنان ودختران اشتغال آنها به‌قالیبافی بوده است و این امرمانع شده‌که دختران‌لازم‌التعلیم‌بتوانند به‌دبستان راه یابند.

ساختن وتعمیر مسجد

در شهر سامان دوباب مسجد وجود دارد و مردم درماه مبارك رمضان ومحرم در این دومسجد به‌برگزاری مراسم دینی می‌پردازند ، بسیار اتفاق افتاده است که هرگاه احساس کنند که مسجد احتیاج به‌تعمیر و ایجاد ساختمانهای جدید دارد براساس تعاون همگانی به‌جمع‌آوری پول می‌پردازند و حتی ممکن است کسانی که پول ندارند خودشان در موقع تعمیر یا ساختمان مسجد کارکنند ، همیشه بنا وکارگر و بعضی مصالح ساختمانی مجانی و از طریق کمك دیگران تهیه میشود.

جمع‌آوری اعانه برای مستمندان در مساجد

در مساجد شهر سامان در ایام سوگواری بسیار دیده میشود که پس از ختم مراسم مذهبی یکی از مردم به روی منبر رفته و اظهار میدارد که یکی از اهالی محل احتیاج به‌کمك شما دارد و هرکس هراندازه که می‌تواند کمك کند تا رفع گرفتاری ازمحتاجی بشود درنتیجه هرکس مبلغی را به‌شخص مورد اطمینانی که همانجا معرفی میشود می‌پردازند و او نیز وجوه جمع‌آوری شده را درموقع مناسبی به‌شخص محتاج می‌پردازد. گاهی اتفاق میافتد که حتی کمك دهندگان شخص محتاج را نمی‌شناسند.

نُذرها

نذور درسامان بصورت جنسی‌وپولی میباشد و بهرصورتی‌که باشد در روزهای خاصی ازسال‌که عبارتند ازایام سوگواری مثل تاسوعا وعاشورا ، اربعین ونوزدهم وبیست‌ویکم‌رمضان وهمچنین‌اعیاد مذهبی انجام می‌پذیرد .

انواع نذرها

۱ ـ پول نقد ، که بیشتر به‌سادات و فقرا و اماکن مقدسه و امامزاده‌ها پرداخت میشود .

۲ ـ قربانی ، کشتن گوسفند یا هرحیوان حلال گوشت دیگر در ایام مخصوصی که بیشتر عید قربان انجام میگیرد ، گوشت این حیوانات بین مردم وحتی‌الامکان بین‌مستمندان تقسیم میشود.

۳ ـ دادن جنس و محصولات کشاورزی ، که در اصطلاح محلی بنام «خرمن‌بهره» نامیده می‌شود و در هنگام برداشت محصول به‌افراد خاصی‌که بیشتر فقرا می‌باشند ، می‌دهند.

۴ ـ تغذیه ، معمولاً در ایام سوگواری و اعیاد مذهبی عده‌ای ازمردم توسط نذرکنندگان تغذیه می‌شوند این‌کار می‌تواند به‌خوراندن شربت و پخش خرما و شیرینی بین مردم منتهی‌گردد همچنین پختن غذا و آشهائی که بصورت غذاهای محلی می‌باشند (آش برگ ـ حلیم ـ حلوا ـ فتیر) بین همه افراد خانواده‌ها و حتی بنام هریك از آنها معمول است و هیچ خانواده‌ای را نمی‌توان یافت که یك نوع غذای نذری نداشته باشد ، تمام این غذاها پس‌از آماده شدن بین مردم تقسیم میشود وبدین‌طریق کمکی درتغذیه دیگران بعمل می‌آید.

---

۱ ـ ازکل جمعیت سامان ۳۱۴۵نفر مرد و ۳۱۱۳نفر زن میباشند.

«اجرای مراسم مذهبی»

اجرای مراسم مذهبی مخصوصاً روزهای تاسوعا و عاشورا تنها به‌کمك تعاون صورت میگیرد ، هرکس بصورتی در مراسم شرکت می‌کند ، مخارج این مراسم توسط مردم تامین میشود.

در شهر سامان بیش‌از ٤٠ عَلَم و ٨ نخل در ایام محرم درست میکنند ، برای تزئین عَلَمها و نخلها همهٔ مردم کمك کرده وپارچه ودستمالهای‌الوان دراختیار صاحبان آنها قرار میدهند تا این علمها ونخلها به‌طرززیبائی تزئین‌شوند، صاحبان عَلَم ونخل نیز در دهه اول محرم شبها به‌نوحه‌خوانی می‌پردازند، کسانی که‌دراین جلسات شرکت میکنند تغذیه می‌شونـد و مخارج این نوحه‌خوانیها بیشتر ازطرف صاحب‌عَلَم ونخل وبقیه‌توسط خانواده‌ها بصورت نذر تأمین میشود.

تهیه وسایل لازم برای مساجد

در سالهای اخیر مراسم و مجالس ترحیم در مساجد برگزار میشود ، انجام این مراسم ، تهیه لوازمی را برای مساجد ضروری می‌نماید : فرش ، چندین جلد قرآن ، وسایل پذیرائی از جمله لوازم چای‌خوری وشیرینی‌خوری، تهیه بلندگو وغیره از جمله وسایلی است کـه مورد استفاده همگان قرار میگیرد خریـدن وآماده‌کردن این‌وسایل ازطریق همانطور که قبلاً گفته‌شد توسط مردم صورت‌گرفته و امروز درسامان وجود دارد.

«تأمین‌مخارج خادم مسجد»

بمنظور حفظ و نگهـداری مساجد و همچنین نظافت آن شخصی را انتخاب میکنند و براین کار میگمارند . تأمین مخارج زندگی شخص‌نامبرده ازطرف همهٔ مردم پرداخت میشود ، خادم نیز به‌نظافت وگل‌کاری مسجد می‌پردازد و مسجد را برای‌انجام مراسم ومجالس مذهبی وغیره آماده میکند، مخارج خادم بیشتر بصورت جنس‌هنگام برداشت محصول به‌اوپرداخت میشود .

«تدفین‌مردگان»

مردم سامان را رسم براین است‌که، هرگاه کسی مُرد ، مردم‌کارهای خود را رها کرده و به تدفین مردگان اقـدام میکنند . این کمکها شامل حمل جسد تا غسالخانه و قبرستان ، (درموقع حمل‌جسد هرکس درمسیر باشد باید حتماً چند قدمی به‌حمل جنازه به‌پردازد و تشییع‌کنندگان را همراهی‌کند) شستشو وعمل غسل‌دادن، کندن قبر وتدفین می‌باشد ، بعد از این درمراسم سوم وهفته‌وچهلم شرکت‌میکنند، ضمن اجرای این مراسم مردم به‌صرف شام و نهار دعوت می‌شوند ، برای تأمین این مخارج شکلی از تعاون دیده می‌شود.

بدین‌ترتیب که شرکت‌کنندگان در این مراسم مبالغی پول و یا شیرینی به خانوادهٔ کسی‌که مرده است کمك میکنند.

«وقف»

بین مردم سامان رسمی است کـه هرگاه ، کودکی در روز جمعه متولد شود ، باید چیزی برای او وقف کنند ، این موقوفات بیشتر بصورت خرید وسایل مورد نیاز همگان مانند دیگ غذاپزی — هاون تَوا (وسیله‌ای برای پختن ساج) وطناب انجام میگیرد.

«کمك درپرداخت بدهی‌نزدیکان»

اگرخانواده‌ای‌بدهی‌زیادی‌داشته‌باشد که قادر به‌تأمین وپرداخت‌آن‌نیست هریك از بستگان بنحوی و به‌اندازه توانائی‌خود مخارج و بدهی آن خـانواده را تأمین میکنند.

افسانه‌ها وخرافات

چندین افسانه از مردم سامان نقل می‌شودکه چهارافسانه ازمهمترین افسانه‌ها هستند که عبارتند از :

١ — افسانه زن ومرد .
٢ — افسانه نعل‌اشکن .
٣ — افسانه کوه شیراز .
٤ — علی مکان .

١ — **افسانه زن‌ومرد** : درشمال‌غربی سامان بر دامنهٔ تپه‌ای چند ردیف سنگ بزرگ وکوچك چنان بچشم می‌خورد که گوئی گله‌ای ازگوسفند وشتر هستند که خوابیده‌اند بطوریکه اگرکسی از جریان اطلاع نداشته باشد و از فاصله دور منظره را می‌بیند گمان می‌کند گلهٔ گوسفند و شتری را خوابانده‌اند.

مردم سامان معتقدند که این سنگها گله‌ی گوسفند هستند که در اثر غضب خداوند به سنگ تبدیل شده‌اند ، جریان از این قرار است که زن گله‌داری مشغول پختن نان بوده و در همین هنگام بچه کوچکش مدفوع می‌کند زن چند نان برمیدارد تا بچه را پاك کند ولی دوعدد دستمال ابریشمی خداوند ازآسمان برایش می‌فرستد ولی زن دستمالها را برداشته و با نان بچه را پاك می‌کنـد در نتیجه خداوند به‌او غضب کرده و او و شوهر و تمام گوسفندان و شترهای او را سنگ می‌کند .

این محل را امروزه درّه زن ومرد می‌نامند و هرکس از این نقطه عبورکند یك سنگ به‌قبر زن و یك سنگ هم به‌قبر مرد می‌زند وبه‌آنان لعنت می‌فرستد.

٢ — **افسانه نعل‌شکن** : درکوه برمه که در جنوب غربی سامان کشیده شده یك شکاف حاصل شده‌که کاملاً شبیه پای اسب ونعل‌است، مردم عقیده‌دارند هنگامی که حضرت علی(ع) از این نقطه عبور می‌کرده پای اسبش به‌کوه می‌خورد ودر نتیجه کوه شکسته ، و جای پای اسب درکوه باقی مانده است . این شکستگی چنان منظم وزیباست که گوئی قالبی از جای پای اسب ریخته‌اند.

٣ — **افسانه‌کوه شیراز** : در مورد کوه شیراز کـه در ٣ کیلومتری غرب سامان واقع است افسانه‌ای نقل می‌کنند که وجه تشبیه این کوه از همین‌جا ناشی میشود همچنین ثابت می‌کند که ایلات قشقائی تاسامان بیشترمی‌آمده‌اند، چوپانی

دراین کوه گله‌هائی داشته که هرروز برای آب دادن آنها را به سرچشمه می‌آورده وآب می‌داده ، روزی متوجه میشود، که پیشرو گله که بنام «دوبُر» نامیده می‌شود، چند روز است از چشمه آب نمی‌خورد چوپان در مورد پیداکردن علت برمی‌آید تااینکه می‌بیند «دوبُر» از سوراخ سنگی آب میخورد ، چوپان نی هفت‌بندی که علائم بخصوصی هم داشته وارد سوراخ می‌کند ، اتفاقاً از دست او رها شده ودر سوراخ پائین می‌رود تااینکه پس‌از قشلاق چوپان در بازار شیراز نی خودرا می‌بیند و از آن‌پس معتقد می‌شود که از زیرکوه تا شهر شیراز آب جاری است و برای همین نی او توسط آن آب به‌شیراز آمده و سپس ازآب گرفته شده است واین‌افسانه را هنوز هم عده‌ای نقل میکنند ومعتقدند که از زیرکوه تا شیراز جریان آبی‌وجود دارد .

٤ ــ **افسانه علی مکان** : در مشرق سامان درّه مصفائی وجود دارد که مردم معتقدند حضرت علی علیه‌السلام هنگام مسافرت دراینجا توقف‌کرده شب را مانده است بدین‌جهت این درّه را علی مکان می‌نامند ، البته هیچگونه آثاری وجود ندارد که مؤید این عقیده باشد ، روزهای جمعه در اینجا به‌پختن نذری می‌پردازند.

معتقدات خرافی

۱ ــ هنگامی‌که عروس را به‌حجله می‌آورند میخ آهنی بزرگی را بشدت بزمین می‌کوبند و معتقدند بدینوسیله میخ زندگی او را محکم کرده‌اند و زندگی آنان به‌جدائی نخواهدکشید .

۲ ــ وقتی عروس را وارد حجله می‌کنند بچهٔ پسری را به‌بغل او می‌دهند و عقیده دارند بچه اول عروس پسر خواهد شد .

۳ ــ موقعی‌که می‌خواهند عروس را ازخانه پدر به‌خانه داماد ببرند دوعدد نان و چند تخم‌مرغ پخته را در دستمالی قرار داده وتوسط برادر عروس به‌کمر عروس بسته میشود تا بخانه داماد ببرد و عقیده دارند بدینوسیله خیر وبرکت به‌خانه شوهر خواهد برد.

٤ ــ هنگامی‌که زنی میزاید و در بستر می‌خوابد یك لنگه گیوه به‌جلو در اطاق میکوبند ومعتقدند که وقتی کسی‌از راه میرسد و خسته است خستگی خودرا به‌گیوه می‌دهد و درغیراینصورت خستگی دچار بچه شده وبچه خفه خواهد شد.

۵ ــ اگرکسی ناگهان مریض و یا شُکّه شود آتشی روشن‌کرده وچندین‌بار بیمار را از روی آتش عبور میدهند و عقیده دارند با این‌کار بیمار بهبود خواهد یافت.

٦ ــ عقیده مردم براین است که هرکس ستاره‌ای درآسمان دارد وهنگامی که می‌میرد ستاره‌اونیز می‌سوزد بدین‌جهت هرگاه شهابی‌را درآسمان‌به‌بینند می‌گویند کسی مرده واین ستاره اوست که میسوزد.

۷ ــ عده‌ای عقیده دارند که آب نیز نرو‌ماده دارد ، بدین‌جهت چندین‌سال پیش هنگامی‌که آب یکی از قنوات سامان که بنام «لاغدم» معروف است بسیار کم میشود عقیده پیدا می‌کنند که این آب نر و زن می‌خواهد بنابراین دختری را با ساز و دُهُل به مظهر قنات آورده‌اند واو را وارد آب می‌کنند درنتیجه آب زیادی جریان می‌یابد .

۸ ــ هنگامی که قالی را می‌برند «کوجی» آنرا در سر گذر می‌گذارند و یکی می‌ایستد تا به‌بیند چه‌کسی می‌آید، اگر پسر یا مرد آمد می‌گویند زن آبستن پسر می‌زاید و اگر دختر یا زن آمد می‌گویند زن آبستن دختر می‌زاید.

۹ ــ روز سه‌شنبه برای نذرکاچی می‌پزند و به‌کاچی سه‌شنبه معروف است ، هفت عدد مغز بادام را درآن می‌اندازند و بعداز پختن تقسیم می‌کنند هریك ازاین مغز بادامها در سهم هرخانواده‌ای‌که قرار گرفت (البته بطور تصادف) باید آن خانواده کاچی به‌پزد.

۱۰ ــ هنگامی که سگ با صدای ناراحت‌کننده‌ای زوزه بکشد کفش را وارونه قرار میدهند ومعتقدند که سگ دل درد گرفته ودیگر خاموش می‌شود.

مراسم عروسی

ازدواج بدین‌صورت است که اول پسرمبلغی‌را که پدر دختر بعنوان شیربهاء تعیین می‌کند باید به‌عروس بپردازد ، ضمناً در مورد تهیه جهیزیه پدر دختر صاحب‌اختیار است و هرچه را میل دارد تهیه میکند صبح روز عروسی باسازودهل عروس و داماد را جداگانه تا حمام همراهی میکنند و بعد از استحمام دوباره باسازودهل عروس‌وداماد تا خانه همراهی میکنند و درمنزل عروس وداماد تا شب به‌رقص وپایکوبی مشغول میشوند.

دوشب بعد از عروسی داماد به‌عنوان سلام به‌خانه پدرزن می‌آید البته‌بااقوام خویش، عده‌ای در منزل عروس شام می‌خورند و عده‌ای هم در منزل داماد و در ضمن وجهی هم میپردازند، که باین‌شب «شب دواغ» می‌گویند در ضمن شب عروسی هرعده‌ای که ازطرف عروس دعوت شده منزل عروس شام میخورند و هرعده‌ای ازطرف داماد دعوت شده‌اند منزل داماد شام میخورند.

بعدازشب‌دواغ عروس‌را باسازودهل به‌خانه داماد می‌آورند وبه‌عروس‌میگویند دو رکعت نماز حاجت بخوان وهرچه دعا دارد بکند.

چیــزی که روز عروسی از همه جالب‌تر است این است که پس از اینکه داماد را با سازودهل از حمام به خانه آوردند برای او تخت می‌زنند و اطراف دیوارها را با پارچه‌های رنگارنگ تزئین میکنند ، و داماد را روی تخت می‌نشانند و اول خواهرداماد می‌آید و به‌چشم داماد سورمه میکشد و مقداری به‌توانائی خود پول به داماد میدهد بعد از خواهر داماد بقیه اقوام هریك همین عمل را انجام میدهند .

سنگ‌نبشته خشایارشا، بنام «دیوان»

علی سامی

بین نبشته‌های میخی‌که ازخشیارشا[1] درتخت جمشید بدست آمده و موجود میباشد، ازهمه بااهمیت‌تر لوحه سنگی است‌که بنام «نبشته دیوان» نامگذاری‌شده، ومهمترین سند مذهبی پیدا شده ازدوران شاهنشاهی هخامنشی درتخت جمشید میباشد. دراین سنگ‌نبشته شهریار نامدار هخامنشی پس‌ازذکر کشورهائی‌که برآنها فرمانروائی داشته، تصریح مینماید، که او پرستش خدایان دروغین‌راکه به‌نام «دیوان» درسنگ‌نبشته یاد شده، ممنوع وپرستشگاههای آنهارا ویران میسازد.

سنگ نبشته‌های پیداشده درساختمانهای جنوب شرقی‌کاخ صدستون خشیارشا که بنام خزانه تخت‌جمشید نامگذاری شده، هشت تا میباشدکه اندازه هرسنگ نبشته ۵۸×۵۲ سانتیمتر به‌کلفتی۱۰سانتیمتراست. دوتا به‌خط میخی‌بابلی، پنج‌تا به‌خط میخی پارسی ویکی‌به‌خط میخی عیلامی میباشد. سنگ‌نبشته عیلامی قسمتی درسال ۲۴۹۶ شاهنشاهی(۱۳۱۶ هجری خورشیدی) و تکه دیگر آن درسال ۲۵۱۶ شاهنشاهی (۱۳۳۶ خورشیدی) پیداگردید.

ازاین هشت لوح سنگی، یکی‌که به‌خط میخی پارسی باستان میباشد، در همان سالهای پیدایش به‌بنگاه خاوری شیکاگو‌که ازنیمه سال ۲۴۹۰ شاهنشاهی تانیمه ۲۴۹۸ درتخت جمشید کاوشهای باستان‌شناسی می‌نمودند، داده شد، که درموزه شیکاگو می‌باشد، یکی هم در موزه تخت جمشید وبقیه درموزه ایران باستان نگاهداری میشود.

یك لوح سنگی‌دیگرهم درساختمانهائی که بنام اندرون یاحرمسرا نامگذاری‌شده (موزه کنونی تخت جمشید وساختمانهای پیوست آن) بدست آمد، که آن‌نیز به‌خط پارسی باستان میباشد ویك لوح دیگر هم درسال ۲۵۲۵ شاهنشاهی (۱۳۴۵ هجری خورشیدی) درزمینهای کنار تخت‌جمشید پیدا شد، که مطالب آن بانوشته‌های بالای آرامگاه داریوش بزرگ درنقش رستم یکسان، منتها بنام خشیارشا میباشد[2].

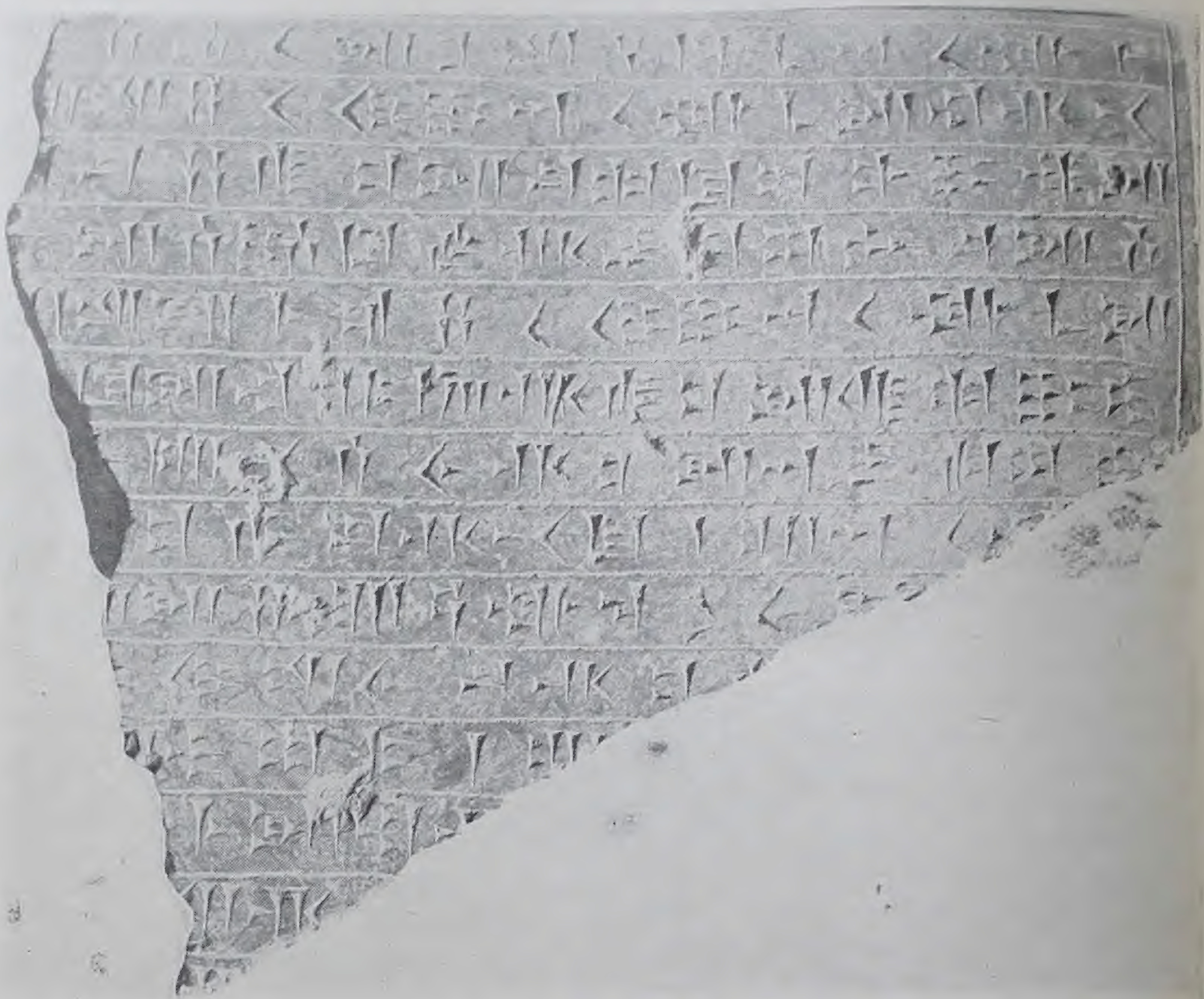
ترجمه سنگ نبشته:

«خدای بزرگی است اهورمزدا، که این زمین‌را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم‌را آفرید، که شادی‌را برای مردم آفرید، که خشیارشارا شاه کرد. یگانه شاهی‌را ازشاهان بسیار، یگانه فرمانروائی ازفرمانروایان بسیار.

منم خشیارشا شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهائی‌که دارای مردمان گوناگون است. شاه این سرزمین بزرگ پهناور، پسر داریوش شاه هخامنشی. پارسی پسر پارسی، آریائی ازنژادآریائی.

خشیارشا شاه گوید: اینست کشورهائی سوای پارس‌که بخواست اهورمزدا من‌پادشاه‌آنها هستم. من‌برآنهافرمانروائی داشتدام. پیش من باج میآوردند. آنچه ازسوی من به‌آنها فرمان داده میشد، آنرا انجام میدادند. قانون من آنجاها روا بود: ماد، عیلام (خوزستان)، رخج (بلوچستان‌کنونی)، ارمنستان، زرنك (سیستان)، پارت، هرات، باکتریان (بلخ)، سغد، خوارزم، بابل، آشور، ث ت‌گوش (دره رود هیرمند)، سپردا (سارد ــ لیدی)، مصر، یونانی‌هائی‌که در دریا زندگی میکنند، آنهائی‌که آن سوی دریاها هستند، مك یا مکیا (مکران امروزی)، عربستان، قندهار، هند، کپدوکیه(قسمت خاوری‌آسیای‌کوچك)، داه، سکا، هوم ورگا، سکاهای تیز خودان، اسکودرا (مقدونیه)، پونتیا، لیبی، کاریا (جنوب باختری آسیای کوچك)، حبشه.

خشیارشا شاه گوید: هنگامی‌که من شاه شدم، درمیان این‌کشورهائی‌که در بالا نام برده شد، نافرمانانی بود، پس اهورمزدا مرا یاری‌کرد، بخواست او من آن‌کشورهارا درهم نوردیدم، وبجای خود نشاندم. دربین این‌کشورها پیش‌از من جاهائی بودکه دیوان‌را می‌پرستیدند. پس به‌فرمان اهورمزدا من آن‌پرستش‌خانه دیوان‌را برافکندم. وفرمان دادم پرستش دیوان نکنند. هرجا پیش‌از من دیوان‌را پرستش میکردند، درآنجا من، اهورمزدا و «ارت[3]»را بافروتنی ستایش‌نمودم وآنچه نادرست بود، درست‌کردم. این کارهاکه ازمن سرزد همه به‌خواست اهورمزدا بود. اهورمزدا مرا یاری‌کرد تا این‌کارها را انجام دهم.



توکه درپسین روزگاران میآئـی ، اگر اندیشه‌کنی‌که درزنـدگی شاد ودر مرگ خجسته باشی ، به‌آن دستورهائی‌که اهور مزدا فرمـوده است ، ارج‌گذار . اهورمزدا وارت را بافروتنی ستایش‌کن. مردیکه آن دستوری‌راکـه اهورمـزدا فرموده ارج گذارد ، واهور مزدا وارت را بافروتنی ستایش کند ، در زندگی شاد وپس‌از مرگ خجسته خواهد بود .

خشیارشا شاه گوید : اهورمزدا مرا ازهربدی نگاهدارد ، همچنین خانواده مرا واین‌کشور را . این‌را من ازاهورمزدا درخواست میکنم . اهورمزدا همه آنهارا بمن ببخشد .»

درباره دیو و دیویسنا (دیوپرست) به‌نوشته استاد پورداود در یشتها اکتفـا مینماید. استاد بزرگوار درگذشته ، نوشته است :[4]

« . . . دیویسنا بمعنی پرستنده دیو یا پروردگار باطل است . دئویسن درتفسیر پهلوی دیویسن شده ، ودرتوضیحات این کلمه افزوده‌اند : «آن دین غیر ایرانی

۱ــ خشیارشا Khshaîrscha در نبشته‌های میخی«خشیارشن» Khshyarshan نوشته‌شده. از دو واژه ترکیب یافته : «خشیه» بمعنی شاه و «آرشن» بمعنی دلیر ؟ رویهمرفته «شاه دلیر» یا «دلیرشاهان» معنی میدهد. بکاربردن‌واژه«خشیار» یا «خشایار» به‌تنهائی درست نیست .

۲ــ ترجمه این سنگ‌نبشته نخستین‌بار توسط رلف نارمن شارپ باستان‌شناس بنام انگلیسی‌ترجمه و در صفحه ۱۲۳ کتاب فرمان‌هـای شاهنشاهان هخامنشی چاپ و منتشر گردیده است .

۳ــ فرشته داد .

٤ــ یشت‌ها جلدیکم صفحه ۲۸ .

است»، در اوستاهم غالباً دیویسنا ازبرای تورانیان آمده است[5]، وبسا باصفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است[6]، دراین جا مناسب است که خوانندگان‌را متنقل سازیم که درهرجای از اوستا که کلمه دیوها آمده، ازآن پروردگاران باطل یاگروه شیاطین یامردمان مشرك ومفسد اراده شده است. غالباً دیوها باجادوان وپریها یکجا ذکر شده‌اند، که همه‌ازگمراه‌کنندگان‌اند. دیو، بمعنی‌ای که درداستان ملی ماست وغالباً درشاهنامه بآنها برمیخوریم، بمرور ایام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده، غولهای مهیب گردیده‌اند. ازخود اوستا چنان برمیآیدکه درعهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران وگیلان یاقسمتی ازآنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی‌بوده، بگروهی‌ازپروردگاران یادیوها اعتقاد داشته‌اند. چه غالباً در اوستا ازدیوهای مازندران (مازن) و دروغ‌پرستان دیلم وگیلان (ورن) سخن رفته‌است.

پس‌ازظهور حضرت زرتشت، خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شد، وگروه پروردگاران عهد قدیم یادیوها ازگمراه کنندگان وشیاطین خوانده شدند. ولی کلمه دیو درنزد کلیه اقوام هند واروپائی باستثنای ایرانیان، همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته «دوا»[7] نزد هندوان تا بامروز بمعنی خداست. معنی این کلمه در سانسکریت فروغ و روشنائی است، چنانکه زئوس[8] که اسم پروردگاربزرگ یونانیان بوده، و دئوس[9] لاتینی که در فرانسه دییو[10] گویندجملگی‌یك کلمه‌است.

عجب دراین است که هندوان کلمهٔ «دیوانه» را ازبان‌فارسی‌گرفته، بهمان معنی‌که ما استعمال‌میکنیم درمحاوره‌بکار میبرند، غافل ازآنکه این دشنام ازکلمه «دوا» یعنی‌پروردگارآنان ساخته‌شده‌است. در اوستا نیز غالباً بادیوها پیشوایان‌مذهبی که «کویان» و «کوی» باشند، یکجا نامیده شده‌اند. کویان وکاوی دو طبقه ازپیشوایان کیش آریائی بوده، که‌مراسم دینی دیوهارا بجای می‌آورده‌اند. درخود گاتها مکرر زرتشت ازآنان شکایت میکند که‌اسباب‌گمراهی مردم میباشند، وبواسطه تعلیمات دروغین خویش آنان را میفریبند[11]».

«ارت» یا «ارد» در اوستا «اشی» ازجمله ایزدان دین زرتشتی است‌ودرگاتها ازاو نامی برده شده است. غیرازهفت امشاسپندان: وهومن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد، و دو فرشته «سروش» و «آذر»، ارت هم یکی ازایزدان بوده‌که درجهان مادی ثروت ونعمت وجلال وخوشی ازاو، ودر جهان مینوی‌هم در روز واپسین پاداش کردارهای نیك وسزای بدکرداران‌بدست اوست.

دریسنا ۱۰ فقرهٔ ۱ چنین‌آمده است: «ازاینجا اکنون رانده باد. رانده دیوها، رانده عفریته‌ها، سروش نیك دراینجا خانه‌کناد. اشی (ارت) نیك دراینجا فرود آباد. اشی بوده است.» درفصل ۲۲ کتاب بندهشن درفقره چهار آن درباره دریای خوارزم نوشته شده: «دریای خوارزم پراز سود است، برای اینکه از توانگری ارت، بهره‌مند است.»

دریشت‌ها جلد دوم نوشته شده‌است[12]:

«در ارت یشت. تمام خوشی زندگانی ولذائذ دنیوی، وشکوه ونعمت وسازش وآرامش وغذاهای فراوان وگوناگون، وآذوقه‌بسیاردرانبار ذخیره شده، وبوهای خوش، وبسترها با بالشها آراسته شده، وخانه‌های خوب واستوار ساخته شده، و ستوران وگله ودیوان‌های زیبا، وزنان ودختران نیکو با انواع زینتها، مثل دست‌بند وخلخال طوق وکمربند آراسته، و اسبهای تیز تك وگردونه‌های خروشنده، ونیزه و تیر، وشترهای مهیب کوهان بلند، و زر و سیم و جامه‌های گرانبها، بهره خاندان مرد پارسائی شودکه فرشته توانگری «ارت» ازاو خشنود گشته باو روی آورده باشد».

فقرات ۱۵ و ۱۲ درباره دیدار وگفتگوی حضرت زرتشت با ایزد ارت میباشد. دراین فقرات‌که ازقطعات بسیار دلکش وشاعرانه اوستا شمرده میشود، زرتشت بامدح و ثنا توجه ایزد «ارت»را بخود کشیده، باو میگوید: «جهان از زائیده‌شدنش ره و رسم خداپرستی‌گرفت، و دیو واهریمن ازاو شکست یافته رهسپار دیار تیره گردید.»

نظریه ایران‌شناسان درباره این‌سنگ‌نبشته:

ایران‌شناسان‌وباستان‌شناسان اندیشه‌های گوناگونی درباره «دیوان» که‌در سنگ‌نبشته یاد شده، نموده‌اند. «هرتسفلد» باستان‌شناس بنام آلمانی باتوجه‌به‌احترامی که شاهنشاهان هخامنشی به‌آئین کشورهای زیردست روا میداشتند، دیوهارا مهر و ناهید (میترا و اناهیتا)، و دیگر فرشتگان سوای اهورمزدا گمان نموده است[13]: «هارتمن» به‌عکس‌دیوهارا‌خدایان غیرایرانی میداندکه پس از شورشها وسرکشیهای پی‌درپی مصریها و بابلی‌ها، خشیارشارا برآن‌داشت، که پرستشگاههای آنان‌را ویران سازد[14].

«نی‌برگ» با هارتمن همداستان می‌باشد[15]، و «ایزید ورلوی» مقصود نبشته‌را، ویران‌کردن «اکروپلیس» آتن دانسته[16]. «کریستن‌سن» این گمانها را نپذیرفته وبرآنست‌که خشیارشا به‌تحریك «مغها» آندسته مردمانی‌راکه «مهر وایندرا» پرستش میکردند، آنها را سرکوب‌کرده واین پیروزی را درسنگ نبشته منعکس ساخته است[17] و[18].

گمان هرتسفلد و دیگران براینکه مقصود ازدیوها «مهر واناهیتا» بوده، درست بنظر نمیرسد، زیراکه مهر یکی‌از چهار ایزدان وفرشتگان مورد پرستش آریاهای آسیائی بوده، ونخستین بار در خشت‌نبشته‌هائی بخط میخی، پیدا شده دربغازکوئی[19] (محلی درخاك ترکیه کنونی) دیده شده است. این خشت‌نبشته تاریخی پیمان مرزی است بین هیتی‌ها[20] و «میتانی‌ها»[21] که به‌چهار ایزدان مورد

اعتقاد واحترام آریاها «میترا[22]، ایندرا[23]، ناساتیا[24] ووارونا[25]» ، سوگند یاد شده که به‌مرزهای یکدیگر تجاوز ننمایند .

پرستش مهـــر پیشینه بسیار درازی تاپیش‌از پیـــدایش آئین زرتشت دارد . برهمنان همه اورا درشمار هفت پروردگار از فرزندان «ادیتی» [26] یا «ادی‌تیا» [27] میدانستندودر ریگ وداگاهی با «وارونا» خدای‌بزرگ یادشده‌است. آریاهای‌ایرانی هم اورا تاپایگاه پرستش‌می‌ستوده‌اند. پس ازپیدایش دین زرتشت چون‌پایه این‌آئین بریکتاپرستی استوار واهورمزدا خـــدای بزرگ وتوانای یکتا دانسته شده ، دیگر خدایان مورد نیایش آریاهای ایرانی ، کارگزاران و فـــرشتگان نزدیك درگاه خداوندی شدند ، وفرشته مهر نیز درشمار دستیاران وکارگزاران مقدم اهورمزدا ، ازایزدان عمده به‌شمار رفت .

دراین آئین ، اهورمزدا آفریننده کل ودستورهای اورا هفت جاویدانهای پاك (امشاسپندان) اجرا میکردند وآنها در حقیقت واسطه بین آفریدگار وآفریدگان بودند . ازاین هفت فرشته برتر ، دوفرشته دیـــگر «مهـــر» و «سروش» از هفت امشاسپنـــدان جاه و پـــایگاهشان برتر وکارائی‌شان بیشتر بود .

برای میترا عنوانهای چندی مانند : سردار محبت ، نگاهدارنده پیمان ، دشمن دروغ‌ودروغگو، پشتیبان راستی ودرستی، فرشته فروغ و روشنائی قائل بوده‌اند . یکی ازیشت‌های بزرگ پس‌از فروردین یشت، که دارای ۱٤٦ قطعه‌است بنام همین فرشته «مهر یشت» سروده شده است .

درعهد هخامنشی نظربه‌توانائی وروح سلحشوری و راست‌گفتاری‌که صنف‌ویژه مردمان این دوران درخشان بوده ، ومهر هم پشتیبان کشور وپاری‌کننده شاهـــان و راست‌کرداران بود ، سبب شدکه این فرشته باز پایگاه نخستین خودرا بازیابد، وبراحترام آن نسبت به‌سایر فـــرشتگان بیفزاید ، وپرستشگاههائی بنامش بسازند. درزمان اردشیر دوم درنبشته او در پایه ستون شوش و هگمتانه (همـــدان) به‌همراه نام اهورمزدا ، «آناهیتا ومیترا» نیز یادگردیده است :

«این کاخ‌را به‌خواست اهورمزدا ، آناهیتا و میترا من ساختم . اهورمزدا ، آناهیتا ومیترا مرا ازهربلا بپایند، واینرا که من‌ساختم‌ویران‌نکنندوصدمه‌نرسانند.» همچنین زمان اردشیر سوم درسنگ‌نبشته پلکان کاخ «تچر» تخت جمشید :

«اردشیر شاه میگوید : بخواست‌اهور مزدا . این کاخی است‌که من در زندگانی خود مانند آسایشگاهی بناکردم . اهورـــ مزدا ، آناهیتا ، میترا مرا وآنچه‌راکـــه بدست من کرده شد ، بپایاد.»

و باز درباره اردشیر دوم نوشته‌اند: هنگامی که کسانی برای او پیشکشیهائی می‌آوردند ، با خوشروئی می‌پذیرفت . یکروزمردی«امزوس»[28] نام ، انار بسیار درشتی به او پیشکش‌کرد . اردشیرگفت : «به‌میترا سوگند که اگر شهر کوچکی‌را به‌این مرد بسپارند ، او میتواند آن را بزرگ‌کند .»[29]

در مورد آناهیتا هم باید گفته‌شود که :

فرشته موکل آب و حاصلخیزی و تولید ، «اردویسورناهید» [30] از دوران بسیارکهن نزد آریاهای ایرانی مانندسایر فرشتگان دین مزدیسنا ستوده شده است ، وهمانطور که گفته شددر چند سنگ‌نبشته زمان اردشیر دوم و سوم همراه با نـــام اهورامزدا ومیترا یادگردیده است .

بین تـــاریخ‌نویسان «بروسوس»[31] بابلی (سده سوم پیش از میلاد) ازستایش این‌فرشته نزد ایرانیان سخن‌گفته است، که «کلمنس الکساندرینوس»[32] (حدود سال ۲۲۰ میلادی) از او چنین نقل‌قول نموده است : ایـــرانیان متأخر بستایش‌کردن پروردگاران آدمی شکل شروع‌کردند . نخست اردشیر دوم‌هخامنشی (٤۰٤–۳٦۱ پیش ازمیلاد) به این امر پرداخته پیکر «افرودیت آنائی‌تیس» را در بابل‌وشوش وهمدان ودمشق وسارد برپانمود، وستایش او را به‌مردمان‌پارس‌وباختر آموخت.»[33] دکتر گیرشمن مینویسد:[34] «دانشمندان

---

٥ ــ آبان‌یشت فقره ۱۱۳ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱ .

٦ــ آبان یشت فقرات ٦۸ و ۹٤ و ۱۰۹ و وندیدادفرگرد ۷ فقره ۳٦ و فرگرد ۱۹ فقرات٢٤ و ٤۱ و سروش یشت‌ها فقرات ٤ و ٦ .

7 - Deva.

8 - Zeus.

9 - Deus.

10 - Dieu.

۱۱ــ رجوع‌کنند به‌گاتها صفحه ۹۳

۱۲ــ صفحه ۱۸٤ یشت‌ها جلد دوم تالیف استاد پورداود .

13 - Atepersische inschriften. P. 121-130.

14 - Orientalische Literatur zeitung 1934, Col 15 B.

15 - Die Religionen des Alten Iran. P. 385.

16 - Revue historique 1939 P. 105.

17 - Essai sur la demonologie iraninne. P. 44, 45.

۱۸ــ مجله دانشکده ادبیات تبریز نوشتـــه دکتر احمد طباطبائی زیر عنوان «دیو و جوهـــر اساطیری آن» صفحه ٤۳ شماره بهار سال ۱۳٤۳ هجری خورشیدی .

19 - Quoï.

20 - Hittites.

21 - Mittani.

22 - Mithra.

23 - Indra.

24 - Nasatia.

25 - Varuna.

26 - Aditi.

27 - Aditā.

28 - Omisus.

۲۹ــ تاریخ ایران باستان تالیف حسن‌پیرنیا (مشیرالدوله) صفحه ۹۹٤ .

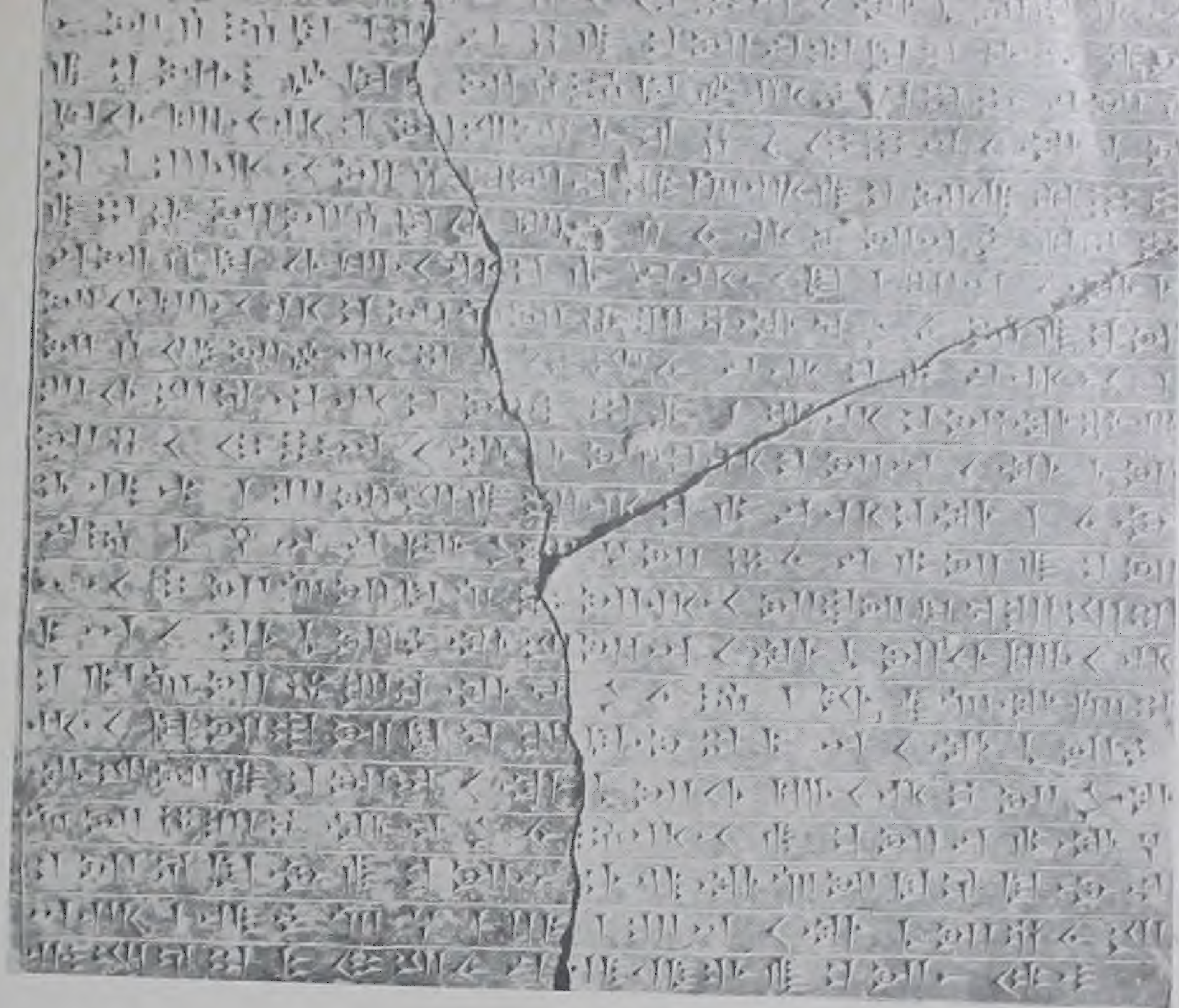
30 - Ardvisour Anahita.

31 - Berossus.

32 - Klemens Alexandrinus.

۳۳ــ یشت‌ها جلد یکم تالیف استاد پورداود صفحه ۱٦٤ .

۳٤ــ صفحه ۲۳۲کتاب‌ایران از آغاز تااسلام ترجمه استاد فقید دکتر محمد معین .



لوحه خشایارشا (کتیبه دیوان)

برآنندکه دخول آئین آناهیته به وسیله اردشیر دوم صورت گرفته است،وپرستش پیکرهای اودرمعابدشوش ، تخت جمشید، هگمتانــه ، بابل ، دمشق ، سارد، بلخ ، می‌بایست به اتحاد همه اقوام شاهنشاهی تحت یك آئین مشترك که آثار آن مدتی دراز در میان ملل‌آسیای صغیر زنده‌ماند، یاری کرده باشد .

درباره ساختن پیکر آناهیتا ، چون بین ایرانیان باستان هیچگاه معمول‌نبوده که پیکر خدایان یا فرشتگان را بسازند . اینگونه توجیه شده که شاید :

«اردشیر دوم هخامنشی می‌خواسته است آئینی پدیدآورد که‌بین همه مردمان پهنه شاهنشاهی مشترك باشد. بنابراین بر گونه ادیان بابلی و یونانی که خدایان‌خود را نمودار میساختند ، پیکر این فرشته‌را نیز نمودار ساختند . این بدعت را میتوان باکوششی‌که پیروان «بودا» درزمان‌توسعه آئین بودائی ، تحت تأثیر جهان یونانی- رومی‌برای‌ایجادپیکر«بودا» بکار بردند، مقایسه کرد.»[۳۵]

ستایش ناهید زودتر و تند تر از پرستش مهر به دیگر کشورهای همسایه رفت و در آسیای‌کوچك‌وساردوارمنستان وکپدوکیه تا دریای یونان‌کشیده شد ، وپرستشگاهی از اوبرپا گردید . درموزه برلن پیکری است‌که ویژگیهائی‌که برای آناهیتا توصیف شده ، با آن مطابقت‌دارد، و پژوهندگان و باستان‌شناسان برآنندکه آن پیکر آناهیتا[۳۶] و مربوط به دوران اشکانی یاساسانی‌میباشد . نگاره‌های‌مراسم تاجگذاری نرسی‌درنقش‌رستم‌و تاجگذاری خسرو پرویز در طاق بستان کرمانشاهان با آن‌کسی‌که تاج شاهی را به‌این‌دوپادشاه میدهد، نگاره آناهیتا گمان کرده‌اند.

پرستشگاههائی در کنگاور وهمدان و شوش و استخرمربوط به‌این‌فرشته‌هاست نسبت داده شده است .

حکومت هخامنشی بطور محسوسی نسبت به‌اقلیت‌های‌مذهبی‌مداراوچشم‌پوشی میکرد . مذهب و آداب و رسوم مردمان زیردست‌مورداحترام‌ورعایت‌بود، وبوسیله خود پادشاه در کشورهای تابعه تشویق و ترویج‌میشد. چنانکه‌کوروش و کمبوجیه وداریوش دربابل به عنوان پادشاه ورئیس مذهب ، و از داریوش ببعد در مصربعنوان فراعنه حکومت و فرمانروائی میکردند،

و رویهمرفته نسبت به شکست‌خوردگان با مهروعنایت رفتار می‌نمودند. تنها باخیانت پیشگامان و شورش کنندگان و متمردین باخشونت و سنگدلی رفتار میکردند.

سیاست مذهبی کوروش و داریوش بنیان‌گزاران شاهنشاهی هخامنشی درباره آئین و عقاید کشورهای زیردست برمدارا و رئوفت بود. پیروی همین سیاست متین و مدبرانه بودکه کشورها با جان و دل فرمانبرداریشان را پذیرا گردیدند. این خود یك سیاست نوین مذهبی بودکه یك قوم پیروز و نیرومند، درحق کشورهای شکست‌خورده و زیردست روامیداشت که در درازنای چندین‌هزارسال پیش ازآنها، اعمال نگردیده‌بود. برترین پایه‌این ارفاق و عنایت درحق قوم یهودبکاررفت که‌خود مورد بحث و گفتار دیگری است.

کشورگشایان پیش از پارسیها یعنی بابلیها، عیلامیها، آشوریها و دیگر کشورگشایان کشورهای باستانی آسیای باختری وبین‌النهرین یکی از افتخاراتشان این بود، که پرستشگاههای شکست‌خوردگان را ویران و پیکر خدایانشان را همراه دیگر غنائم به اسارت ببرند. عیلامیها پیکررب‌النوع «ارخ» را نزدیك به ۱۶۳۵ سال درشوش نگاهداشتند. پادشاه بابل خدایان شهرهای گشوده شده‌رابه‌بابل آورد، و کوروش همانگونه که‌درفرمان تاریخیش (منشور کوروش) گفته، همه رابه جایگاه‌وشهرهای‌خودشان‌برگردانید.

کوروش با ادب و احترام بسیار به‌پرستشگاه «مردوك» درآمد، وباندازه‌ای فروتنی‌کرد، که بابلیها او را نظرکرده و فرستاده مردوك دانستند.

«ژوردان»[37] در جاهائی از خاك بین‌النهرین که کاوشهائی نموده، تخته سنگهاوستون‌هائی‌پیداکرده، که‌نبشته‌هائی از کوروش مانند مهر بر آنها زده شده، بدین‌مضمون: «من کوروش‌پادشاه‌پارسیها که «ازاژیل»[38] (پرستشگاه مردوك[39]در بابل) و «اژیلا»[40] (پرستشگاه نبو[41] در بورسیپا)[42] را دوست میدارد. فرزند کمبوجیه پادشاه نیرومند».

«سرلئونارد وولی»[43] باستانشناس انگلیسی رئیس کاوشهای باستانشناسی‌شهر باستانی «اور»[44] نیز آجرهائی با مهر کوروش یافته است که مینمایاند کوروش بزرگ باروی‌پرستشگاه نانار[45]، ا، نون-ماخ[46]. پرستشگاه مشترك «نانا» و «نن‌گال»[47] را بازسازی نموده است. نوشته روی آجرهاچنین‌است: «کوروش شاه پارس، خداوندان‌بزرگ، همه‌کشورها را بدست من سپرده‌اند. من در این‌کشور آرامش برقرارکردم.»

کمبوجیه‌با آنکه‌هرودوت نسبت‌های ناروائی به او داده که گاوآپیس را در مصر با دست خود کشت، بررسی‌های تاریخی و ژرفی که پژوهندگان کرده و نبشته‌هائی که‌ازخود اودر همین باره‌بدست آمده، نه تنهاتائیدنشده که‌وی‌چنین‌رفتاری ننموده بلکه دستور میدهد که از سنگ خاکستری رنگ، تابوتی برای‌گاو تهیه و عباراتی همانند آنچه فرعون‌های مصر بر روی تابوت مینوشته‌اند، بنویسند.

گاو آپیس در سال ۳۵ شاهنشاهی برابر با ۵۲٤ ق. م هنگامی که کمبوجیه در مصر نبود و به‌حبشه و دیگرنواحی افریقائی رفته بود، بمرد و گاو آپیس‌پس ازاو، و در سال پنجم پادشاهی کمبوجیه زائیده شد، و تا سال چهارم پادشاهی داریوش بزرگ (سال ۳۹ شاهنشاهی‌برابر با ۵۱۸ ق. م) زنده بوده است.

این‌سنگ نبشته درسال۱۸٤۱میلادی توسط ماریت[48] باستان‌شناس‌بنام فرانسوی در خلال کاوشهای گورستان «سراپئوم» نزدیکی ممفیس بدست آمد. بلندی آن ٦٦ سانتیمتروپهنایش٤٤ سانتی‌متروکلفتی آن نه سانتیمتر میباشد، که در موزه‌لوور پاریس نگاهداری میشود.

نوشته روی آن در دو قسمت وبخط مصر باستان میباشد: یك قسمت زیر نگاره خورشید بالداری که بالهای گسترده آن همهٔ هلال لوح را فراگرفته و میزی بنام میز پیشکشیها نقش‌گردیده. سوی‌راست نبشته نگاره گاو آپیس با خورشید ویك مار عینکی هم دربین‌دوشاخ‌آن نقش‌شده. این مار همان است‌که‌گهی در آرایشهای کلاه و تاج‌فرعون‌های‌مصرهم دیده‌میشود.

سوی چپ نگاره، کمبوجیه دیده میشودکه در برابر آپیس زانو زده‌وبالای سرش نام و عنوانهای او در سه ستون نبشته‌اند. بنابراین‌مصریان‌که‌نام‌شاهانشان را درون یك خط بیضی مینوشته‌اند، نام کمبوجیه نیز درون یك‌بیضی دیده‌میشود. آن عناوین‌بدین گونه است: «نمودار هوروس، پروردگار آفتاب درخشان، شاهنشاه مصر بالائی و پائینی. پروردگار «رآ» کمبوجیه خداوندگار مهربان و سرور دوکشور[49]:

در قسمت دوم مطالبی در ده سطر نوشته شده‌که قسمتی از آن محوگردیده، ولی توانسته‌اند همه آن نوشته را بفهمند. مضمون آن چنین است:

در سال ششم، سومین ماه ازفصل

۳۵— ایران از آغاز تا اسلام تالیف دکتر گیرشمن صفحه ۷۸.

۳٦— درباره آناهیتا و پرستشگاههای آن به صفحه ۳۱٦ تا ۳۲۵ جلد یکم تمدن ساسانی تالیف این نویسنده مراجعه شود.

37 - Edmond Gordon.
استاد بخش بین‌النهرین دانشگاه فیلادلفیا.

38 - Ezagil.
39 - Mardouk.
40 - Azila.
41 - Nabou.
42 - Borsippa.
43 - Sir Leonard Woolley.
44 - Aur.
45 - Nanar.
46 - E. Nun. Makh.
47 - Ningal.
48 - Mariette.

٤۹ — صفحه ۱۷۱و صفحه ۳۰کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان در مصر تالیف ژ. پونز فرانسوی ترجمه آقای سرهنگ قائم‌مقامی شماره آذرماه سال ۱۳٤۳ مجله آرتش.

شمسو ، روز دهم در دوران پادشاهی شاهنشاه دومصر بالائی و پائینی و «ازیس» پروردگار بزرگ «رآ» که او را زندگی جاودانی باد، خداوند «آپیس» با آرامشی تمام به سوی باختر زیبایش (یعنی آرامگاهش) رهنمائی شد ، و او را در گورستان و در جائی که شاهنشاه برای او ساخته بود ، جای دادند . پس از انجام همه مراسم که برای مومیائی کردن آن لازم بود، جامه‌ای گرانبها براو پوشانیدند و همه آرایشها و گوهرهای گرانبهایش را با وی در آرامگاه جاودانیش جای دادند . اینها همه بهمان روش انجام شد که شاهنشاه کمبوجیه که جاویدان باد، فرموده بودند»[۵۰].

بر روی سنگ تابوت هم نوشته شده: «مظهر هوروس ، پروردگار آفتاب درخشان، شاهنشاه دو مصر بالائی و پائینی، پسر پروردگار بزرگ «رآ» کمبوجیه که جاودانی باد . این ساختمان بزرگ را از سنگ خارا برای آرامگاه آپیس ازیریس برپا داشت ، و این تابوت از سوی او یعنی کمبوجیه که شاهنشاه دو مصر بالائی و پائینی و پسر پروردگار بزرگ «رآ» است، پیشکش شد. بهره‌مندی از همه خواسته‌ها، زندگی جاودانی و بخت خوب، تندرستی، و شادی فراوان او را باد که پادشاه دو مصر بالائی وپائینی است»[۵۱].

نویسنده «کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان در مصر» پونز فرانسوی درهمین موضوع مطالبی نوشته که ضمن مقاله آقای سرهنگ قائم‌مقامی در شماره ۹ آذرسال ۱۳۴۳ مجله ارتش درج گردیده و چنین اظهارنظر نموده است :

«پس از بررسی ومطالعات در مورد این موضوع چنین نتیجه بدست می‌آید ، که مفاد ستون سنگ نبشته‌های هیروگلیفی مربوط به آرامگاه گاوآپیس را بامندرجات کتاب‌های هرودوت و دیودورو استرابن ودیگران بهیچوجه نمی‌توان موید یکدیگر دانست . و بهمین دلیل نمی‌توان دعوی مورخان مزبور را وارد دانست . بویژه آنکه پادشاهی کمبوجیه آنچنان که متون این سنگ نبشته‌ها نشان میدهد ، برخلاف اظهار مورخان قدیم ، توأم با عقل ودرایت کامل بوده است»[۵۲].

هاپی، هاپیس، آپیس بنابر معتقدات مصر باستان ، بدون پدر به‌دنیا آمده ، نور ماه مادرش را باردار کرده ، و گاوآپیس بوجود آمده‌است. این گاو به‌عقیده‌مصریان، مظهر دو خدای بزرگ «پتا»[۵۳] و «ازیریس»[۵۴] بود . هرودوت وصف آنرا چنین نموده است :

«او از ماده گاوی بدنیا می‌آمده که از صاعقه باردار شده ! و پس از زائیدن آن گوساله باید دیگر باردار نشود . رنگ این ماده گاو باید سیاه، ودرپیشانیش لکه‌سفید سه‌گوشی و بر پشتش شکل یك عقاب وجود داشته باشد . موهای دمش دوبرابر دم گاوهای معمولی باشد ، و زیرزبانش هم شکل حیوانی نقش بسته باشد . چنین گاوی را با سرور و شادمانی به‌پرستشگاه ممفیس برده و می‌پرستیدند. چنانچه‌عمر او از ۲۵ سال‌میگذشت او را در آب‌چشمه مقدس غرق نموده ، جسدش را با تجلیل مومیائی کرده ، در گورستان مقدس «سراپیوم»[۵۵] دفن میکردند»[۵۶].

در تائید مطالب بالا نوشته دیگری از «اوجا هورسن» دانشمند و روحانی بزرگ مصری کاهن پرستشگاه «نیت» در شهر «سائیس» دیده شده ، که مفاد آن چنین است[۵۷]:

«شاه بزرگ همه‌کشورهای بیگانه، کمبوجیه بمصر درآمد و بیگانگان همه سرزمین‌های بیگانه با او بودند . اوسراسر این‌سرزمین‌را گرفت . بیگانگان نشیمنگاه خود را برقرارکردند . او فرمانروای بزرگ مصر ، خداوندگار بزرگ همه کشورهای بیگانه بود . شاه به‌دریاسالار پیشین که بسوی تازندگان روی آورده بود ، پایه سرپزشکی داد . او باشاه‌چون همنشین‌میزیست ، و بکارداری کاخ گماشته شد. اوجا هورسن عنوان‌رسمی پادشاه‌مصر بالاو پائین‌فرزند : «رآ» رابرای کمبوجیه فراهم کرد .

اوجاهورسن بزرگی‌سائیس‌نشینمگاه های «ازیریس را آتوم» را به کمبوجیه فهمانید . او از بیگانگانی که درپرستشگاه نیت نشیمن‌کرده بودند ، به شاه‌گله‌کرده و شاه فرمان داد که آنها را بیرون‌برانند. کمبوجیه نیز ویران کردن خانه های سربازان مزدور یونانی را باکالاهایشان و بازگردانیدن رعایای آنرا، بازدادن درآمد ملك‌های وقفی «نیت» و ایزدان دیگر را ، و بر پاداشتن جشن‌هاوآئین‌ها را مانند پیش ، فرمان داد . کمبوجیه‌خود از سائیس دیدن کرد ، به پرستشگاه درآمد و در پیشگاه «نیت» ستایش نمود . قربانی هائی برای نیت‌کرد چنانکه هر شاه نیکوکرداری پیش ازاو کرده بود.»

داریوش بزرگ برای یافتن گاو آپیس در مصر بمبلغ‌یکصد تالان که بپول امروز دویست‌هزار تومان میشود و عده داد ، و از پرستشگاه آنان دیدن کرد ، و نسبت به پیکر خدایان احترامات شایسته بجا آورد و در «آزیس» ساختمانی‌برای «آمون» خدای بزرگ مصریان ساخت . در متن مصری سنگ‌نبشته آبراه سوئز ، داریوش زاده الهه «نیت» (مادر خدایان مصر) و هم پایه «رآ» خدای آفتاب درخشنده نامیده شده است .

نه تنها شهریاران هخامنشی بلکه سرداران و شهربانهای آنها نیز موظف بوده‌اند ، که معتقدات مردمان کشورهارا محترم و مقدس بشمارند. «داتیس» سردار مادی که بهمراه «آرتافرن» برادرزاده داریوش بزرگ مأمور گوشمال‌دادن‌به‌یونانی‌ها شده بود، بنابر نوشته هرودوت هنگامی که‌به جزیره «دلوس» که‌پرستشگاه مقدس «آپولون» درآن‌قرار داشت‌نزدیك شد اهالی شهرازترس‌فرار کردند. داتیس کشتیهای‌ایرانی‌را ازنزدیك‌شدن به‌جزیره بازداشت وجارچیانی نزد فراریان جزیره فرستاد ، تا به‌آنها بگویند : «ای مردم مقدس چرا فرار می‌کنید . من خودم آن



اندازه عقل دارم وشاه هم به من فرمان داده ، به سرزمینی که زادگاه «آپولون» است ، دست نزنم ، واین سرزمین ومردم آن را نگاه بدارم . به خانه‌های خود برگردید» .

سپس فرمانده سیصد تالان (نزدیك ۲۷ خروار) کُندور در محراب این پرستشگاه مقدس بسوزانید .

همین مورخ باز مینویسد : که «داتیس» هنگامی به‌آسیا برمیگشت ، خوابی دید که کسی‌ندانست چه بود. بامداد کشتیها را بازرسی کرد . پیکرزرگرفته شده «آپولون» را در یکی از کشتیهای فینیقی‌یافت ، و دانست که یکی‌ازسپاهیان آن‌را ازپرستشگاه «دلیوم»[58] که درکنار دریا قرار داشت ، ربوده است .

داتیس‌سوار کشتی‌خودشد و به‌دالس رفت ، و پیکر را به پرستشگاه این جزیره سپرد ، و خواست که آن را به جایگاه‌خود گذارند.

فرمان داریوش بزرگ به شهربان خود در آسیای کوچك «گاداتس»، که باغبانهای پرستشگاه آپولون را بکار واداشته ، و از آنها مطالبه مالیات کرده، و برای اینکار او را تکدیر و سرزنش نموده ، بهترین گواه بر محترم داشتن پرستشگاه های مردمان‌زیردست‌و کارکنان

۵۰ ــ صفحه‌های ۳۳ و ۱۷۱ کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان در مصر .

۵۱ ــ صفحه ۳۵ و ۳۶ کتاب پونز ترجمه شده در مجله آرتش شماره ۹ آذر ماه سال ۱۳۴۳ توسط آقای سرهنگ قائم‌مقامی .

۵۲ ــ صفحه ۱۷۵ همان‌کتاب .

53 - Phtah. 54 - Osiris.

55 - Serapeum.

۵۶ ــ بند ۲۸ کتاب اول هرودوت .

۵۷ـ کتاب شاهنشاهی‌هخامنشی‌تالیف‌اولمستر ترجمه دکتر محمد مقدم صفحه ۱۲٤ چاپ‌تهران سال ۱۳٤۰ .

58 - Delium.

آنهاست . در آخر این نبشته داریوش به‌فرماندار خود چنین نوشته است :

«اما از سوی دیگر چون نوعواطف مرا نسبت بخدایان منظور نداشته‌ای،اگر رویه خود را تغییر ندهی ، خشم و قهری که از این بی‌حرمتی بمن دست داده،برتو ناگوار خواهد بود . تو به باغبانهای تبرك شده آپولون تحمیل کرده‌ای و بکار در زمین غیر مقدس وادارشان ساخته‌ای . اینکار درحکم مخالفت با احساسات نیاکان من است نسبت بخدائی که درباره ایرانیان گفته است....»

متأسفانه جملات آخر این نبشته بدست نیامده و از بین رفته ، و مینمایاند که ضمن آن نسبت به پارسیان (ایرانیان) تعریف و ستایشی بوده است ، که داریوش آن‌را یادآور شده و گواه قرار داده است.

روی سکه‌های فرمانداران آسیای کوچك ، نگاره آپولون خدای یونانیها ، و روی سکــه فنیقیها با آنکه زیردست شاهنشاهی هــخامنشی بوده‌اند ، صورت «بعل» خدای آنها نقش گردیده بود .

خشیارشا هنگام حمله سپاهیان ایرانی بخاك یونان ، سفارش کرد که ذخائر و گنجینه‌های پرستشگاه «دلف» را نگاه دارند، و دستدرازی به‌آنها ننمایند. همچنین هنگامی که به جنگل مقدس «زئوس لافیس تیان»[59] نزدیك شد ، ازداخل شدن درآن خودداری کرد ، وبسپاهیان خود دستور داد که هیچکس داخل آن جنگل نرود ، وخانــه اعقاب «آتاناس»[60] را ماننده پرستشگاهی محترم داشت[61]. اوبه پرستشگاه دلف نیز نزدیك نشد ، و از تاراج آن چشم پوشید[62].

از روی همین روایات و شواهد پایه احترام شاهان هخامنشی نسبت به پرستشگاه ها و معتقدات مردمان کشورهای زیردست، بخوبی نمودار است . گذشته از آن ، چون روحانیان و کاهنان نفوذ بسیــار گسترده‌ای در بابل و مصر وکشورهای آسیای باختری داشتند، سیاست چنین اقتضا مینمود که ازاین ابزار دین ، برای کارهای سیاسی بطور پسندیده‌ای بهره‌برداری شود، تا توجه آن دولتها و مردمانش بوسیله این کارگذاران نیرومند ، بسوی دربــار شاهنشاهی جلب گردد .

از طرفی چنانچه به‌عنوان مراسم و آداب دینی کشورهای زیردست،رفتاری خلاف انسانیت و مدنیت انجام میدادند،از روی اخلاق خود را موظف به‌بازداشت آنها از آنگونه رفتار بی‌رویه میدانستند . مانند آنکــه بنابر نوشته «آب‌پیان»[63] (مورخ ۱۶۰ میلادی) ، داریوش به‌مردمان کارتاژ نوشت که انسان را برای خدایان قربانی نکنند و گوشت سگ نخورند .

توضیح آنکه فینیقی‌ها خدائی داشتند بنام (مولوخ[64] یعنی شاه) که خــدای سهمناکی بوده ، و مردم فرزندان خودرا بعنوان قربانی و خشنودی او در برابر ضریحش زنده‌زنده میسوزانیدند.پرستش این‌خدا در اثر نفوذ فینیقیها در کارتاژهم معمول شد ، و می‌نویسند یکبارکه این شهر در سال ۳۰۷ پیش ازمیلاددرمحاصره فینیقی‌ها بود ، به‌قربانگاه این خداودویست پسر از بهترین خانواده شهر را در آتش انداختند[65] .

زمان خشیارشا از مفاد سنگ‌نبشته دیوان چنین برمی‌آید ، که آن مدارا و چشم‌پوشی تغییر کرده و نفوذ مؤبدان و روحانیان درامور دینی سرزمینهای خاوری و شمالی ، تا اندازه‌ای مؤثر گردیده، که اوروی همان تعصب وتأثیرمذهبی برخلاف پدر و نیاگانش که به حرف روحانیــان مذهبی چندان التفاتی نمی‌کردند با آنها ازراه مسالمت ومماشات درآمده ،وبه‌پیروی همین دگرگونی ، پرستش خدایان دیگر را از قلمرو خود منــع و طرد کرده ، پرستشگاه آنان را ویران ساخته است . همین پادشاه هنگام پیروزی بر شهرآتن دستور داد که پیکرهای خدایان‌رابشکنند، و بتکده ها را آتش زنند. زیرا او معتقد بود که خدا مکان ندارد و به‌صورت‌جسم وبت نمی‌توان اورا در آورد . همین‌رفتار خشیارشا خود یك عامل کینه یونانیها گردید.

❋ ❋ ❋ ❋

هنگامی که تکه دیگری از عیلامی این سنگ‌نبشته پیدا شد ، پروفسور ژرژ کــامرون دانشمند و خاورشناس بنــام امریکائی ، دیداری‌ازتخت‌جمشیدمی‌نمود. او متن آن را مورد بررسی و پژوهش قرار داد و ترجمه آن را با مطالب دیگری موضوع سخنرانی خوددربیست‌وچهارمین کنگره خاورشناسان که در شهر مونیخ آلمان دراوت ۱۹۵۷ برگذار میشد،قرار داد ، که چون مطالب‌ونکات جالبی دربر دارد ، قسمتی از آن را نقل مینماید :

«آثار باستانی ایران موجب‌شگفتی و خوشوقتی باستان‌شناسان میباشد . کتیبه مفصل بسه‌زبان، همراه نقش برجسته‌ممتاز داریوش ، شاه بزرگ ایران که‌زینت‌بخش کوه بیستون گردیده ، مفتاح اصلی بود که بشر توانست بوسیله آن نوشته‌های‌ایرانیان باستان، بابلیان ، آشوریان و عیلامیان را کشف کند .

گنجینه های هنــری شهر باستانی هگمتانه در جای همدان کنونی (پایتخت مادهاوسپس پارسیان) برای‌همه‌نویسندگان تاریخ هنر، موجب‌خوشوقتی‌است. کاخها، نقشهای برجسته‌و سنگ‌نوشته‌های‌پرافتخار تخت‌جمشید، تا امروز همچون‌یادگارهای باشکوه قلمرو پهناور و شاهکارهای‌عالی داریوش ، خشیارشا واردشیر بجا مانده است . هنوز تمام اینها باستثناء معدودی از آن جاها ، بناها و آثار باستانی که ایــران را چنین مشهور ساختــه است ، موجودنــد . تخت‌جمشید بجهات زیادی مجلل‌ترین کــارهای شکوهمند شاهــان هخامنشی بوده ، که قسمت عمده‌آن‌بوسیله داریوش و فرزندش خشیارشا طراحی و ساخته شده ، و پس از بیست‌و چهارقرن باقی‌مانده است .

کاوشهای ماهرانه‌ای که در آغاز از طرف بنگاه‌شرقی شیکاگو ، و سپس‌بوسیله بنگاه علمی تخت جمشید به‌عمل آمد،این

شگفتیهای عظیم متوالی را ببار آورده است. کاخها ، پلکان‌مزین ، نقوش‌برجسته باشکوه ، ستون‌های برج‌آسا ، آرامگاهها و گنجینه‌های وسیع اسناد .

بعضی کتیبه‌ها که منبع آنها گمنام بــود ، اسنادی بودندکه نگهداری آنها بگنجورها و خزانه‌داران‌سلطنتی‌سپرده‌شد. به‌آنان دستور داده میشد، بکارکنان‌هنرمند پایتخت دستمزد پرداخت شود ، و بقیــه مانند نقوش برجسته سردرکاخ ، به‌قصد آرایش بودند .

علاوه‌برآن درشالوده تالار بار، یا گوشه های کاخها ، کتیبه‌هائی پنهان شده بود . یك کتیبه‌مخصوص که شاید مهمترین سند مذهبی باشد، که‌تاکنون‌درتخت‌جمشید کشف شده ، بطور تردید ناپذیری بمقصود جادادن چنان جائی بوده است . این کتیبه از خشیارشا پسر داریوش است و در آن شاه بزرگ ، پرستش خدایان منفور و مطرود راکه از آنها تحت عنوان «دیو» نام میبرد ، منع می‌کند ، و شرح میدهد که چگونه معابدشان را ویران‌کرد .مکرر بلزوم ستایش خدای یگانه «اهورامزدا» بر طبق آئین بهی «ارت» و پرهیزگاری و تقوی اشاره می‌کند. همچنین بکرات اعتراف مینماید: مردی‌که قانون‌اهورمزدا را رعایت کند، نه فقط‌درزندگی‌خوشحال خواهد بود ، بلکه پس از مرگ نیز یکی از خاصان‌ایزدی‌خواهدشد.چنین‌اظهاراتی خشیارشا را همچون زرتشتی پابرجائی نشان میدهد.

«دکتر اریك اشمیت» رئیس‌هیئت علمی بنگاه شرقی شیکاگو سالیان پیش‌طی کاوشهای پاسدار خانه ، در گوشه جنوب شرقی صفه تخت جمشید ، سه لوح سالم و یك تکه از لوح چهارمی این‌کتیبه را پیــدا کرد . دو لوح آن بپارسی باستان (زبان شاه و دربار و مردم ایران)،نسخه سوم بزبان بابلی و لوح چهارم‌که هنگام کشف ، تکه‌ای از آن گمشده بود، بزبان عیلامی‌که مرکز آن شهر شوش یاشوشان بود ، نوشته شده بود .

در هر حال متن کتیبه بر دو روی و حواشی بالا و پائین سنگی صاف ،سخت و خاکستری که اندازه آن بالغ بر پنجاه سانتیمتر است، نقرشده‌بود. خواننده‌کتیبه یك روی سنگ و حاشیه‌پائین‌رامیخواند، سپس آن را برمیگرداند تا پشت و حاشیه پائینش را قرائت‌کند . درست مثل‌اینکه بخواهد کتیبه‌ای را روی یك‌لوحه‌سفالین بخوانــد . از آنجائی که جــای کشف (پاسدارخانه) برای چنین اسناد مهمی‌یك نقطه عجیب و نامناسبی است ، دکتراشمیت بدون ابرازشك ، برسر این‌نکته پافشاری می‌کند که آن کتیبه‌ها فقط پس ازمرگ خشیارشا بدان نقطه کم‌اهمیت راه‌یافته‌اند. همانطوری‌که گفتیم ، نسخه بزبان عیلامی در زمان قدیم شکسته بوده است . هنگام کشف ، قسمت قابل ملاحظه‌ای یعنی ۲۸ سطر از ۵۰ سطر اصل متن را فاقد بود . اگرچه متن شکسته توجه مخصوص آقای «ف . ه . وایسباخ» را جلب نمود،ولی هیچ ذکاوت و مهارتی نمی‌تواند سندی‌را که شامل آن‌همه ماجرا و بیانات بغرنج بوده ، مرمت نماید.

یك اتفاق نادر وحسن‌تصادف‌موجب خشنودی‌دانشمندان‌گردید، زیراکاوشهای تخت جمشید ادامه یافت . طی بررسی‌های بیشتر و انجام کارهــای تعمیراتی در پاسدارخانه ، نگارنده تکه سنگ منقوری کشف کرد ، که خوشبختانه ثابت نمود چیزی جز تکه مفقود متن عیلامی‌نمیباشد. هنگامی‌که چند تکه آن بهم متصل شد ، چنان پیوستگی کامل بود، که فقط سه‌یا چهار علامت متن آن به‌تعمیر مختصری احتیاج داشت .

بدین ترتیب این متن عالی‌خشیارشا اکنون بهر سه زبان‌کامل است . بنابراین موضوع ایــن مقاله متن عیلامــی کتیبه «دیوان» خشیارشا می‌باشد.

اکنون‌کهاقبال کشف‌این تکه‌معروف به «دیو» عیلامی زبان خشیارشا را بمــا ارزانی داشته ، جالب توجه است درجــه اختلاف آن را از متن اصلی یعنی پارسی باستان بررسی نمائیم . ترجمه عیلامــی کتیبه‌های هخامنشی اغلب بعلت متابعت در مطابقت با اصل پارسی قدیم‌مشهورند. درست است‌که متن فعلی باقرائت ساده و دلپسند مغایرتی ایجاد می‌کند ، که ممکن است بفهم بهتر نسخه اصلی پارسی قدیم منتهی شود . معهذا میتوان‌گفت که‌این متن آشکارا مضمون ادبی ترجمه پارسی قدیم را دربر دارد .

تنها در پنجاه سطر بیش از بیست واژه پارسی باستان عیناًبعاریت‌گرفته‌شده، بمیخی ایلامی نقل‌گردیده . با چنان‌وفور اقتباس‌که مشاهده میکنیم ، باید استنباط کرد که گرامر اصلی عیلامی و ترتیب کلمات بنحو قوی تعبیر را در بردارد . آزمایش سند در واقع به‌این اثر منتهی میشود ، که کاتب آن تقریباً در زبــان عیلامی عامل بوده است . این اثر بواسطه این کشف‌که تعدادخیره‌کننده‌ای‌اشتباهات خطی در آن پدیدار است ، شدید میباشد. معهذا این سند برای درك پیشرفت نفوذ مذهب بین پادشاهان ایران قدیم اهمیت بزرگی دارد . اهمیت بزرگتر آن‌فایده‌ای است‌که برای درك زبان عیلامی نصیب‌ما میشود. سند مزبورتقریباً چندکلمه تازه یا نادر را در زبان عیلامی می‌آموزند ، که شامل بعضی لغات قدیمی نامانوس است،که ما را به‌استنساخ معنی این‌کلمات مجهز می‌کند . لذااین‌بازیابی‌بهیچوجه‌کم‌اهمیت نیست .

---

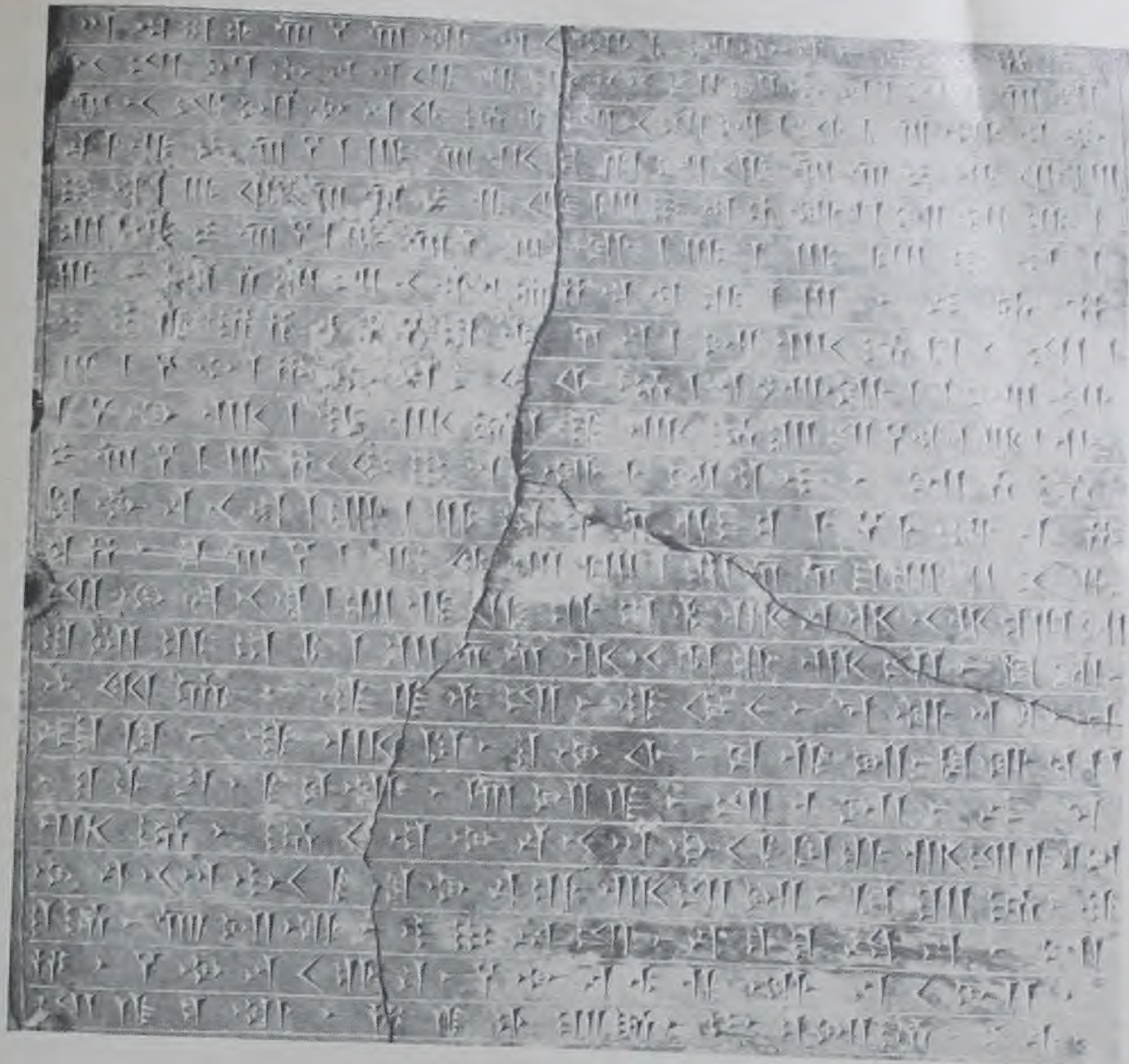
59 - Zeus Laphys Tien.
60 - Athanas.

۶۱ ــ تاریخ‌ایران‌باستان‌تالیف پیرنیا صفحه ۷۷۶ .

۶۲ ــ صفحه ۸۰۰ همان‌کتاب .

63 - Appian.
64 - Moloch.

۶۵ ــ مشرق‌زمین یاگهواره تمدن تــألیف ویل‌دورانت ترجمه احمد آرام صفحه ۴۳۹ ازقول Sedgwick و Tyler کتاب کوتاهی از علــم (نیویورك
(Ashort History of Science 1929)



کشفیات جدید (اعم ازباستانشناسی و غیره) اگرچه مسائل دیگری به‌وجود می‌آورد ، بعضی مسائل را حل می‌کند . در هر حال ما میتوانیم متن‌کامل کتیبه موسوم به «دیو» خشیارشا را در هر سه زبان (پارسی - عیلامی - بابلی) بخوانیم. بنابراین برای درك کامل آن ، موقعیتمان بسیار بهتر ازسابق است .

بدست‌آوردن متن کامل عیلامی‌این کتیبه ، ما را قادر میسازد تا چند کلمه‌مهم بفرهنگ‌واژه‌های محدودعیلامی‌بیفزائیم، ونیز هرچند متن پارسی باستان (زبان شاه و دربار) کتیبه بطورروشن‌نسخه‌اصلی بشمار میرفت ، معهذاترجمه بزبان عیلامی بما اجازه میدهد، تا وسعت کلمات پارسی باستان راکه در فرهنگ عیلامی در ایام شاهان هخامنشی درج شده بسنجیم ، و هر ایرانی امروزه حق داردکلمات اختتامیه آن‌کتیبه رادر اینجا ، فقط یا جزئی‌تصرف درگفته‌های خشیارشا ، که متجاوز ازدو هزارو چهارصدسال‌پیش‌نوشته‌شده‌بخواند، افتخارکند و شاید تکرار نماید : «خدا مرا و خاندان شاهیم و این کشور را از آسیب نگهدارد . این را از خدادرخواست میکنم ، این‌راخدا بمن ببخشاید.»[٦٦]

* * *

نوشته‌های لوحی که در «اندرون و حرمسرا» در سال ۲٤۹۱ شاهنشاهی (۱۳۱۱ هجری خورشیدی) پیدا شده ، مطلب جالب و تاریخی دیگری داردو‌آن اینست‌که خشیارشا پس از ذکر تبار و خانواده و نژاد خود ، توضیح میدهدکه هنگامی داریوش شاه شد ، ویشتاسب و آرشام (پدر و نیای داریوش) هر دوزنده بوده‌اند ، و خود او را نیز ، ازبین دیگر برادران که میان‌آنهاازخشیارشاهم‌بزرگتر

داشته ، چگونه به‌شاهی برگزیده است.

ترجمه قسمتی که این دوموضوع‌در آن ذکر شده براین مفاد است :

خشیارشا گوید : پدر من داریوش شاه بود . پدر داریوش ویشتاسب‌نام‌بود. پدر ویشتاسب آرشام نام بود ، ویشتاسب‌و آرشام هردو زنده بودند ، که اهورمزدا را خواست چنین شد ، داریوش راکه‌پدر من است شاه این‌سرزمین‌کند . هنگامی‌که داریوش شاه شد کارهای‌بسیارخوب‌کرد.

خشیارشا گوید : داریوش رادیگر پسران بود. خواست اهورمزدا براین‌قرار گرفت که داریوش پدر من پس ازخودش مرا بزرگترین بداند . هنگامی‌که پدرمن داریوش از تخت‌برفت (مرد) ،به‌خواست اهورمزدا من برتخت پدر شاه شدم.هنگام که من شاه شدم کارهای‌بسیار خوب کردم. آنچه‌راکه پدرم کرده ، آن رانگاهداشتم و به‌آن‌کارهای دیگری افزودم .

آنچه من‌کردم و آنچه‌پدرم کردهمه آنها را بخواست اهورمزدا کردیم.

خشیارشا گوید : اهورمزدا مـرا نگهدارد و همچنین کشور مرا . آنچه‌من کرده‌ام و آنچه پدرم‌کرده است . همه آن چیزها را اهورمزدا پایدار بدارد .

(به‌پایاد) .

درباره ولیعهدوپادشاه‌شدن‌خشیارشا پس از داریوش بزرگ که در این سنگ نبشته تصریح گردیده ، و خود وجه‌امتیاز ایـن نوشته بر سایر نوشته‌های خشیارشا میباشد ، باید گفته‌شود که‌داریوش‌بزرگ را پسران چندی بود نزدیك به سیزده‌تن که دو نفر آنها ازخشیارشا بزرگتربودند. «آریـابـیگ‌نس» و « ارت‌بـازان» بزرگترین پسران بودند . بنابر قوانین پارس ارت‌بازان بزرگترین پسرداریوش از دخترگبریاس «گئوبروو» می‌بایستی ولیعهد و پادشاه گردد . لیکن‌شهبانوی هخامنشی «آتس‌سا» دختر کـوروش ، میخواست پسرش خشیارشا ، که هم‌خون پدر بزرگش کوروش را داشت وهم‌خون داریوش ، و اصیل‌ترین و شایسته‌ترین فرد خاندان‌هخامنشی‌بود، پس ازداریوش شاه شود . علاوه‌براین‌خشیارشازیباوخوش سیما و برازنده بود و داریوش نیز اورا از دیگر فرزندانش بیشتر دوستمیداشت.

آتس‌سا هنگامی‌که داریوش برای خوابانیدن شورشهای مصر و یونان‌روانه آن دیار شد ، باکاردانی و نفوذوشخصیت ممتازی که داشت ، چنان‌کارائی کرد تا داریوش ، خشیارشارابولایتعهدی‌برگزید، آرت‌بـازان بنا بـرقوانین پارس داعیه ولایتعهدی داشت ، ولی چون خشیارشا مادرش دختر بنیانگزار شاهنشاهی بود و بعلاوه هنگامی زائیده شده که داریوش شاه بوده ، و برادران بزرگتر از خودش پیش از بشاهی رسیدن‌داریوش‌به‌دنیاآمده بودنـد ، بنابراین شایسته‌تر و سزاوارتر تشخیص داده شد .

داریوش هفت زن داشت . دختر گبریاس ، آتس‌سا دخترکوروش بزرگ ، پارمیس دختر بردیا برادر کمبوجیه ، فایدیم همسرکمبوجیه ، فرت‌گون دختر آرتانس برادر داریوش ، هرودوت دختر دیگر کوروش بزرگ،آرتیستون‌ورودیمه دختر اتانس را که در اندرون گئومات مغ بودند نیز از زنان داریوش برشمرده است .

---

٦٦ ــ ترجمه توسط آقای رحمت‌اله مهر از انجام‌گرفته و متن انگلیسی آن در مجله چهارم گزارشهای باستان‌شناسی سال ۱۳۳۸ خورشیدی تالیف این نویسنده درج‌گردیده است.



زندگینامه و کارنامهٔ ادبی طالب آملی

(۱۶)

دکتر فرامرز گودرزی

پس از انتشار شمارهٔ صدوشصت‌وهشتم مجلهٔ هنر ومردم استاد فاضل ارجمند ، جناب آقای احمد گلچین معانی ، بزرگواری فرموده و طی نامه‌ای ضمن اظهار لطف ومرحمت ، هشت بیت از اشعاری را که مولانا صائب ، درستایش طالب آملی سروده ، به عنوان صله به این‌نگارنده هدیه فرمودند و علاوه برآن بر بنده منت نهاده ، درمورد تخلص طالب توضیحی مرقوم داشته‌اند، که چون بسیار بجا و مفید است با اجازه آن استاد گرامی برای استفاده خوانندگان عزیز و دوستداران طالب عیناً درج میشود :

«از تحقیقات دقیق جنابعالی دربارهٔ زندگینامهٔ طالب آملی که سزاوار هزاران تحسین است بسیار استفاده کردم ، اینك به صلهٔ آن هشت بیت از اشعار مولانا صائب را که در ستایش طالب آملی واقتفای بعضی ازغزلهای او سروده است برای مزید فایده پیشکش می‌کنم ودرضمن سپاسگزاری ازاینکه بر بعضی ازنظرهای بنده دربارهٔ ملك‌الشعرا طالب صحه گذارده‌اید ، عرض میکنم مقاطعی را که تصور فرموده‌اید طالب تغییر تخلص داده ونتیجةً ناموزون شده است به عقیده بنده تصرف دیگرانست ، چه برای شاعر قادری مانند طالب تغییر تخلص یا مقطع غزل کار دشواری نبوده است تا سند عجز و ناتوانی بدست کسی بدهد ، بطوریکه میدانید بکرات و مرات کتّاب بی‌سواد وفضول ازین دخل و تصرفات در دواوین شعرا کرده‌اند وتازگی ندارد ، با عرض پوزش ازین تذکار ابیات منظوررا مسطور میدارد :

به طـرز تازه قسم یاد میکنم صائب　　که جای«طالب آمل»[۱] دراصفهان‌خالیست

***

هر که چون صائب به طرزتازه‌دیرین‌آشناست　　دم بذوق «عندلیب بـاغ آمل» میزنـد

***

«طالب آمل» گذشت و طبعها افسرده شد　　کز چه رو آن آتشین گفتار در عالم نماند

***

برنیامد شور صائب از شکرزار سخن　　تا زبان «طوطی خوش‌حرف آمل» بسته‌اند

***

زطرز تازه صائب داغ سازم نکته‌سنجان را   عجب‌دارم کز آملی چون‌تو خوش گفتار برخیزد

✻✻✻

درسخن ازعرفی و«طالب» ندارد کوتهی   عیب صائب این بودکز زمرهٔ اسلاف نیست

✻✻✻

جواب آن غـزل طالبست این صائب   «کزوست روی سخن‌گستران‌ایران‌سرخ»

✻✻✻

این‌جواب‌آن‌غزل‌صائب که«طالب»گفته‌است   «بعدازاین ازخاك معشوقانه خیزد گردما»

با تشکر از مراحم و توجهات استاد گلچین معانی از همهٔ اساتید ارجمند ودانشمندان گرامی تقاضا دارم با تأسی به ایشان از انتقاد وایراد برنوشته‌های من که مسلماً به روشن نمودن نکات تاریك زندگی طالب کمك خواهد کرد دریغ نورزیده ومرا رهین منت خود سازند .

نظر نویسندگان ومحققان معاصر درباره طالب :

۱ ــ شادروان ملك‌الشعرا بهار ، در سبك‌شناسی ، طالب را از شعرائی دانسته‌اند کـه در دوره انحطاط ادبی خوش درخشیدند و نگذاشتند آتش تابناك شعر پارسی روبه خاموشی گذارد ودرینمورد مرقوم داشته‌اند «شعر قدری نامرغوب شد ولی نه چنانست که شهرت دارد ، بلکه شعرائی مانند فغانی و هلالی و .... وطالب آملی و صائب تبریزی و کلیم کاشانی و ..... پیدا شدند که امروز ایران از داشتن نظیر هریك محروم است» . ازشاگردان و دوستان آن شادروان خاطراتی نقل شده است که شدت علاقه «بهار» را به «طالب» میرساند . یکی ازدوستان من که ، در دورهٔ دانشجوئی در دانشکده ادبیات تهران ، شاگرد ملك‌الشعراء بهار بود خاطرهٔ زیر را برای درج درین مقاله فرستاد «روزی به اتفاق تنی چند از رفقا در صحن دانشکده ادبیات قدم میزدیم ، بعدازظهر اردیبهشت‌ماه بود وهمگی در تب وتاب امتحانات بودیم ، استاد بهار از در دانشکده وارد شدند ، به استقبال ایشان شتافتیم ویکی از دانشجویان که دختر با احساسی بود ، در حین دویدن به جانب استاد ، شاخ گل سرخـــی از باغچه چید و تقدیم استاد نمود ، ملك‌الشعرا پس از بوئیدن گل آنرا به او برگرداندند واین بیت را خواندند :

زغـارت چمنت بربهار منتهاست   که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند

مضمون شعر و بدیهه سرودن آن همه را شگفت‌زده کرد وشروع به تعریف ازبدیهه‌سرائی وچیره‌دستی استاد در سرودن اشعار نغز و دلکش نمودیم ، استاد مارا به سکوت دعوت نمود و فرمودند این بیت از طالب آملی است . تصدیق میکنید که شادروان بهار بقدری این شعر را بجا واستادانه خواندندکـه حتی ازبدیهه سرودن آن نیز جالبتر بنظر می‌آمد ، وازطرفی شاعر با آنچنان دید تازه و غریب وسرگیجه‌آوری به شاخ گل در دست معشوق نگریسته بود که شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد ، منظر استاد ماندم تاپس از خاتمه کار ازساختمان دانشکده بیرون آمدند ، بدنبالشان رفتم و خواهش کردم بیت مزبوررا دوباره بخوانند تا ازآن یادداشت بردارم، استاد بهار که درینگونه موارد نهایت مرحمت را مبذول میداشتند ، چندبیت از غزلی را که بیت مزبور جزء آن بود برای من خواندند و سپس ده‌ها شاه‌بیت دیگر از غزلیات طالب را برآن افزودند و مرا تشویق به مطالعه نسخ خطی دیوان طالب در کتابخانه مجلس شورایملی و مسجد سپهسالار نمودند و فرمودند در صورتی‌که رساله خودرا درباره طالب آملی بنویسی من‌کمك‌های لازم را بتو خواهم کرد و به دانشیار مربوطه نیز درینمورد توصیه مینمایم که از راهنمائی تو کوتاهی نکند» . نگارنده با نهایت شرمساری باید اعتراف نمایم‌که خاطره بالا را ساختگی تصور نموده وبهیچوجه نمی‌توانستم باورکنم‌که ملك‌الشعراء بهار – شاعر عالیمقداری‌که دنباله‌رو بزرگان دوره تجدد ادبی بود با آن سبك فخیم خراسانی به طالب آملی ملك‌الشعراء سبك پیچیده

هندی آنقدر توجه داشته باشد که اشعار اورا حفظ نموده وبهر مناسبتی آنرا برزبان آورد و شاگردان خودرا نیز تشویق به مطالعهٔ آثار او نماید تا آنکه استاد دکتر خطیبی در یك مصاحبهٔ تلویزیونی که بمناسبت بزرگداشت شادروان ملك‌الشعراء بهار ترتیب یافته بود ، خاطره‌ای را نقل فرمودند که شباهت بسیاری به گفته‌های آن شاگرد استاد بهار داشت و باعث شرمندگی من ، از نظرگمان بدی که برده بودم ، شد . استاد دکترخطیبی در مصاحبه تلویزیونی ، تا آنجا که بخاطر دارم ، چنین فرمودند «روزی بر بالین شادروان ملك‌الشعراء نشسته بودم که یکـی از دوستداران ایشان وارد شد وشاخه گلی تقدیم نمود و عرض کرد ـ مرا ببخشید ، چون هدیه‌ای بهمراه نداشتم این گل را از باغچه منزل حضرتعالی بی‌اجازه چیدم ـ شادروان ملك‌الشعرا در پاسخ معذرت‌خواهی او ، این بیت طالب آملی را خواندند :

ز غارت چمنت بر بهار منتهاست — که‌گل بدست توازشاخ تازه‌ترماند»

به مناسبت نقل این دوخاطره ، تمامی غزلی که بیت مورد بحث از آنست ومورد علاقه خاص ملك‌الشعراء بهار بوده ، تبرکاً درج میگردد :

زگریه شام وسحر چند دیده تر ماند — دعا کنیم که نه شام و نی سحر ماند
ز غارت چمنت بر بهار منتهاست — که‌گل بدست تو ازشاخ تازه‌تر ماند
دو زلف یار بهم آنقدر نمی‌ماند — که روز ما و شب ما بیکدیگر ماند
نهاده‌ای به جگر داغ عشق ومیترسم — جگر نماند و این داغ بر جگر ماند
کنید داخل اجزای نوشداروی ما — هرآن‌گیاه که برگش به نیشتر ماند
ز بس فتاده بهرگوشه پاره‌های دلم — فضای دهــر بدکان شیشه‌گر ماند
برای عزت مکتوب‌او بدست آرید — فرشته‌ای که بمرغان نامه‌بر ماند

ز شهد خامهٔ طالب چو لب کنم شیرین
دو هفته در دهنم طعم نیشکر مانـد

۲ ـ آقای زین‌العابدین مؤتمن در مقدمه اشعار برگزیدهٔ صائب دربارهٔ رابطهٔ او با طالب آملی می‌نویسد «یکی از شعرای معاصر طالب آملی است که به قول صاحب تذکره نصرآبادی «در اوان شباب ازین منزل پرخطر باربربست» ، صائب نسبت باو حسن ظن مخصوصی داشته و همه‌جا از مرگ نابهنگام او اظها تأسف و تحسّر می‌نماید ، شاید نیز ناکامی و محرومی او صائب را بدینگونه نسبت به او مهربان و دوستدار کرده باشد درباره او میگوید :

طالب آمل‌گذشت وطبعها افسرده‌شد — ازچه‌روآن‌آتشین‌گفتاردرعالم نماند

***

برنیاید شور صائب از شکرزار سخن — تازبان طوطی‌خوش‌گوی‌آمل‌بسته‌اند

***

سالها رفت وصبا ازتازگیهای سخن — گل‌زخاك«طالب‌آمل»بدامن‌میبرد»

نظریه جناب آقای مؤتمن ، دربارهٔ حسن ظن و علاقه مخصوص صائب به طالب ، کاملاً صحیح است ، ولی علت آنرا ، که ناکامی و مرگ طالب درسنین جوانی ذکر نموده‌اند ، نمیتوان چندان درست دانست ، زیرا اگر مرگ در عین شباب طالب موجب توجه صائب باو بود ، باید از عرفی شیرازی شاعر نامدار سبك هندی ویا میرزا نظام دستغیب نیز با اندوه و حسرت فراوانتری یاد می‌کرد ، عرفی در سال ۹۹۹ در سن سی‌وشش‌سالگی دارفانی را در لاهور وداع گفت ومیرزا نظام در اوج شعروشاعری صائب به سال ۱۰۳۹ در شیراز فوت کرد ، سن وی در هنگام مرگ سی‌وپنج سال بود ، به این ترتیب اگر بنا بود صائب به خاطرمرگ شعرای پیشین یا معاصر خویش ناله سر دهد ، دیوانش میبایست مشحون از ذکرمصیبت میرزانظام دستغیب باشد

که واقعاً ناکام مرد ، علاوه برآن درتذکره‌های موجود ، بنام ده‌ها تن ازشعرای معاصر برمیخوریم، که درسنین کمتر از عرفی و میرزا نظام درگذشته‌اند و حتی کوچکترین اشاره‌ای هم به ایشان در آثار صائب دیده نمیشود ، درحالیکه میدانیم سن طالب در هنگام وفات بیش از چهل سال ودر حدود چهل‌وپنج سال بود ، بنابرین نتیجه میگیریم که تنها مرگ نابهنگام طالب نبود کــه صائب را آنگونه به شور وغوغا واداشت ، بلکه استادی ملك‌الشعرای آملی در بکار بستن استعارات نو وتازه و چیره‌دستی او در ابداع مضامین جالب و بکر ، انگیزه صائب در پیروی ازاوست . صائب در دهها غزل صریحاً از طالب نام برده و بسیاری از سروده‌های خودرا با الهام از افکار او بوجود آورده است واین مسئله به حدی آشکار است که تذکره‌نویسان ، که معمولا سرسری از مطالعات دواوین شعرا میگذشتند ، نیز به آن پی برده و درسرگذشت طالب نوشته‌اند «میرزا صائب و امثال او به شاگردی وی قائل بودند» .

چون نام میرزانظام دستغیب بمیان آمد شرح مختصری از احوال اورا ، که اشعارشیوا ودر خور ستایشی از خود بیادگار گذاشته ، ولی متأسفانه بکلی از خاطرها فراموش شده بطوریکه حتی نامی هم در محافل ادبی از او برده نمیشود ، برای اطلاع خوانندگان گرامی ذکر می‌نمایم : میرزا نظام از سادات دستغیب شیرازی بوده ، خاندان دستغیب از خانواده‌های کهن فارس میباشند ودر زمانهای گذشته و عصر حاضر بسیاری از مردان بزرگ در علم وادب ازآن خاندان برخاسته‌اند . میرزا نظام درزمان جوانی به اوج شهرت درشعر وشاعری رسید بقول صاحب میخانه «در آغاز جوانی آنقدر اشتهار یافته که دیگر سخنوران درانجام پیری نیافته‌اند» . نصرآبادی می‌نویسد «در اوایل سن که سی سال داشت در۱۰۳۹ فوت شد ودرمزار حافظیه مدفون است» .

استاد گلچین معانی با بررسی وتتبع در نوشته‌های معاصران او سن وی را در هنگام مرگ سی‌وپنج سال محاسبه فرموده‌اند . درباره رویدادهای روزمرگ میرزانظام ، تذکره‌نویسان نکات جالبی را ثبت نموده‌اند ، محمد عارف شیرازی صاحب لطائف‌الخیال می‌نویسد «بعضی اعزه که روز مرگ او حاضر بوده‌اند میگفتند : مادر میرزانظام این شعر ازمیرزا را به سوز و گداز و درد تمام میخواند :

دل چوافسرده شد از سینه برون باید کرد   مرده هرچند عزیز است نگه نتوان داشت

نصرآبادی میگوید «مشهوراست که نعش اورا به حافظیه بردند متولی مانع شد قرار به این میدهند که از دیوان حافظ تفاؤل کنند این غزل آمد :

رواق منظر چشم من آشیانه تست   کرم‌نماوفرود آ که خانه‌خانه‌تست»

ابیات زیر حاصل طبع شاعرانه میرزا نظام است :

هم سیه پوشیده بی او ، هم به خاك ره نشست
ماتم آتش کسی بهتر ز خاکستر نـداشت

***

گر فلك با من هم‌آغوشش نماید دور نیست
باغبان بر چـوب بندد گلبُن نوخیز را

***

در کوی او که جای نگه نیست ازهجوم   چون‌آفتاب ، هر که سحر رفت‌جاگرفت.

***

نیست آزرده دلی چند که مانند حباب   گاهگاهی گرهی از دل هم بگشائیم

***

چه عجب گرعرق‌آلود زبستر برخاست | شرم از همدمی صورت دیبا میکرد

ابیات زیر ازساقی‌نامه اوست :

درین انجمن ساقی مهرکیش | بود روزوشب‌مست چون‌چشم‌خویش
زچشمش ، یقین شد چو گشتم اسیر | کـه آهو زمستی شود شیرگیر
بهر جلوه کـز چشم مست آورد | دل ما چـو ساغر بدست آورد

۳ ــ جناب آقای دکتر سادات ناصری استاد محترم در مصاحبه‌ایکه تحت عنوان «شعر فارسی به عنوان پاسدار زبان» در روزنامه اطلاعات بتاریخ ٤ر٩ر٣٥ به چاپ رسیده درباره شعرای بزرگ ایران که پاسدار راستین زبان فارسی میباشند چنین اظهار نظر فرموده‌اند «برای روشن شدن کیفیت کاربرد زبان فارسی ابتدا بهتر است از شعر آغاز کنیم به این ترتیب که با نام ارکان اربعهٔ نظم فارسی یعنی حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سعدی ، مولوی و حافظ به کسانی برسیم که میتوان با اندکی گذشت آنهارا در صف این بزرگان قرار داد ، به این ترتیب که حکیم ناصر خسرو قبادیانی ، نظامی گنجوی ، انوری ابیوردی ، خاقانی شروانی ، سنائـی و حتی شیخ فریدالدین عطار می‌توانند ازجهاتی همپایه ارکان اربعهٔ شعر فارسی به شمار آیند. در دوره‌های بعد بنام شاعران بزرگی چون صائب تبریزی ، کلیم کاشانی ، عرفی شیرازی ، نظیری نیشابوری و طالب آملی برمیخوریم که کارشان از ارج و قرب خاصی برخوردار است .....»

آقای دکتر سادات ناصری همچنین با درج قسمتهائی از رساله دکترای آقای دکتر محمد مرسلین درحواشی تذکره آتشکده آذر کمك شایان توجهی به شناساندن طالب به اهل ادب نمودند واگر توجه خاص و زرنگی مخصوص وگشاددستی ایشان نبود ، دوستداران شعرپارسی ومشتاقان طالب آملی ، از بهترین تحقیقات و تتبعاتی که تاکنون درباره او شده است ، محروم میماندند .

من متأسفانه تمامی رسالهٔ آقای دکترمحمد مرسلین‌را دراختیار ندارم ولی همان مقدار که در حواشی تذکره آتشکده آذر آورده شده ، نمایانگر زحمتی است که آن محقق فاضل در راه باز شناساندن طالب به ادب دوستان متحمل شده‌اند . تنها نکته قابل ایراد در رساله آقای دکترمرسلین ، علاقه شدیدی است که جناب ایشان نسبت به طالب نشان میدهند واین علاقه که گاهی به حد شیفتگی میرسد ، اگر چه باعث آن شده است که محقق گرامی درراه هرچه بهتر پرداختن رساله خویش و روشن‌ساختن نکات مبهم زندگی طالب کوشش نماید ، موجب آن نیز گردیده که نقاط ضعف طالب چه در زندگی شخصی و چه در آثارش تا حدی نادیده گرفته شود. نمیدانم در آثار طالب ، چه رمزی نهفته است که اغلب نویسندگانی را که درباره اوقلمفرسائی نموده‌اند ، ناخودآگاهانه وادار کرده است تا در مستور داشتن نقاط ضعف او بکوشند .

آقای دکترسادات ناصری در مقدمه قسمتهای منقول از رساله آقـای دکتر مرسلین می‌نویسند «نگارنده خود در احوال و آثار و سبك وافکار سخن‌سرای نامور مازندران محمد طالب آملی ، ملك‌الشعرای درباراشکوه جهانگیرشاه مطالعه‌ای چندروزه داشتم . ازبخت مددکار مصاحبت دوست دانشمند بختیار هندوستانیم ، آقای دکترمحمد مرسلین ، دانشیار محترم دانشگاه دهلی ، نصیب افتاد . ایشان رسالهٔ دکتری خویش را در ادب فارسی به نثری خوش و عبارتی دلکش درهمین موضوع نگاشته بودند و بیدریغ پذیرفتار آمدند که حاصل وقت و نتیجه‌کوشش خودرا دراختیار این بنده بگذارند وازهرگونه راهنمائی دریغ نفرمایند ، تا شرحی مختصربرای ذیل آتشکده مهیا شود . . . . .مقالتی که به ظاهر مفصل ودر حقیقت جزئی ازتحقیقات ارزشمند معزی‌الیه میباشد ، ازچکیدهٔ قلم استوار او فراهم آمد و منتخبی از آثار طالب نیز بدان افزوده گشت» .

٤ ــ اگرچه تاکنون درایران ، کمتر توجهی به شناساندن طالب و آثار او بـه ادب دوستان شده است ، خوشبختانه در هندوستان وپاکستان فضلا از پای ننشسته و با بررسی‌و

تحقیق درباره زندگی او واشعارش برای پارسی‌زبانان و دوستداران ادبیات و شعر ما ، منابع سودمندی گردآوری نمودند . از علامه شبلی نعمانی نویسنده ومحقق نامدار هندی که بگذریم به نام دانشمندانی چون آقای دکتر محمد مرسلین وجنابان خواجه حسام‌الدین راشدی وخواجه عبدالرشید میرسیم . من از دوستانم که به پاکستان مسافرت نموده‌اند شنیده‌ام که ، در رسالات منتشره توسط آقایان حسام‌الدین راشدی وکلنل عبدالرشید اخبار نفیسی اززندگـی طالب و اطلاعات جالبی دربارهٔ آثار او درج شده‌است که من سعادت دسترسی به‌آنرا نداشته‌ام.

چنانکه گفته شد بخشهائی از رساله آقای دکترمحمد مرسلین استاد دانشگاه دهلی به لطف آقای دکتر سادات ناصری در حواشی تذکرهٔ آتشکدهٔ آذر درج شده است که با توجه به‌آن میتوان به نظرات آن محقق دانشمند درباره طالب پی برد .

نامبرده درباره معلومات طالب نوشته‌اند : «به سنِ بسیار کم یعنی پیش از بیست‌سالگی ، هندسه و منطق و هیأت و حکمت و فلسفه و عرفان وخوشنویسی و غیره را فرا گرفته ودرین فنون مهارتی یافته است ..... چون او از خاندانی بنام و محترم دانش‌دوست برآمده بود ، نباید اظهاراتش را بدیدهٔ شك وتردید نگریست ؛ ازطرف دیگر لقب یافتنش به ملك‌الشعرائی آنهم در دستگاه پادشاهی چون جهانگیرشاه ، که از علم و شعر بهرهٔ کافی داشته است ، دلیل براین تواند بود که طالب شخصی فاضل ودانش‌آموخته ودر شاعری قوی‌مایه وخوش‌قریحه و چیره‌دست بوده است وتذکره‌نویسان هم براین مدعی گواهی داده‌اند» .

درباره سبك و مقام و شعر و شاعری طالب می‌نویسند «طالب از شعرای نامدار سبك هندی وازخوش‌طبعان ونادره‌گویان روزگار خویش بوده است . اشعار وی نموداری ازپختگی واستادی وطبع روان اوست» ، «بطور کلی تشبیهات این دوره مشکل و دقیق و دور از ذهن است ، اگر چه طالب آملی نیز همین روش را دنبال میکند ، ولی با این وصف تعداد قابل‌توجهی ازتشبیهات وی بسیار طبیعی وروان افتاده است .»

«میل به ساختن ترکیبات تازه در شعر در اوایل دورهٔ سبك عراقی شروع شده است بسیاری از شعرای این سبك برای بیان مفاهیم خود دست بابداع ترکیب تازه میزدند . غلوّ در ترکیب‌سازی ..... بتدریج از سبك عراقی به سبك هندی انتقال یافت ..... اما ترکیبات او (طالب) با ترکیبات دیگران این اختلاف را دارد که ساده ودرخور فهم عوام است .» «اکثر سخنش ساده و روان وخالی ازتصنع است ولفظ نمایندهٔ کامل معنی می‌باشد وخود آرایش معنی را در نازکی و دقت لفظ دیده :

آرایش معنی چه بود ؟ نازکی لفظ　　　　درنطق‌سبکروحترازجوهرجان‌باش»

«طالب غزلها و قصیده‌های بسیاری سروده که بیشتر ابیات آنها در کمال سلاست وفصاحت است . بعضی ابیات او با اینکه دارای مضامین دقیق وسنگین ومعانی نغز است ازحیث زبان و لغت نیز محکم وسلیس سروده شده .» . «بطور کلی شعر طالب یکنواخت نیست ، در بعضی از سروده‌های وی تکلفات شعری انباشته شده است و فهم معنی ، محتاج به دانش مقدماتی خارج از آنچه در سخن وی آمده است ، میباشد اما در قسمت عمدهٔ شعر او مضامین مشکل وقلب حذف و ترکیبات لفظی دشوار چنانکه حل وفهم سرودهٔ اورا برخواننده مشکل سازد ووی برای درك معنی محتاج به تفکر باشد ، کمتر یافت میشود» .

درباره احساسات و عواطف طالب اظهارنظر نموده‌اند که «یکی از صفات برجستهٔ طالب عمق احساسات و عواطف اوست . وی دوروبر محیط خودرا و آنچه درآن جریان دارد با دقت مراقبت میکند ، نظری ژرف‌بین و احساساتی ودقیق دارد وچنانکه طریقهٔ دیگر شعرای سبك هندی است از جزئیات آنچه در اطراف او میگذرد ، مضمون میسازد» .

اگرچه نظرات ارائه شده فوق کاملاً صحیح بوده و دقت نظر واحاطه نویسنده دانشمند را بر آثار طالب میرساند ولی از خلال آن علاقه بیش ازحد نگارنده به طالب کاملاً آشکارا میشود واین تعریف بیش از اندازه موجب می‌شود که خوانندگان ناآگاه از شعر وشاعری طالب

آنرا حمل بر تمجید بیجا و غلو در بزرگ نمایندن او کنند . درشرح احوال طالب بقلم آقای دکتر مرسلین چند لغزش ناچیز دیده میشود که در مقابل تحقیقات ارزنده ایشان ، حکم کاهی را در برابر کوهی دارد ، این لغزش‌های ناچیز ازآنجا ناشی میشود که اشتباهات تذکره‌نویسان نزدیك به عصر طالب یا معاصر اورا صحیح انگاشته و عیناً نقل نموده‌اند . الف ــ ایشان درباره شروع شعر و شاعری طالب نوشته‌اند «قدیم‌ترین شعر مستندی که ازاو (طالب) بما رسیده رباعی ذیل است که بهنگام تولد «اسماعیل میرزا» سروده و با سرودن آن نخستین تلاش خودرا در سروسامان دادن زندگی خویش آغاز کرده :

شاداب شوای دهر که شد مصر کمال — از جلوهٔ حسن یوسفی مالامال
وز بهر احاطهٔ فضایل گردید — تاریخ تولدش «محیط‌الافضال» .»

این رباعی‌مورد توجه همهٔبررسی‌کنندگان آثار طالب قرار گرفته از جمله شادروان طاهری شهاب نیز آنرا مورد بحث قرار داده ومی‌نویسد «اگرمنظور مؤلف تذکره مزبور (خلاصة‌الافکار) اسماعیل میرزای صفوی فرزند حمزه میرزا !!؟ است باید به صراحت گفت که این رباعی از آثار طالب آملی نیست زیرا که تولد طالب در حدود سال ۹۷۸ و تولد او در شب پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الثانی سال ۹۹۲ میباشد و چون طالب در تاریخ تولد اسماعیل‌میرزا پنج‌ساله بوده از سرودن رباعی تاریخ تولد ! از کودکی درین سن وسال غیر معقول میباشد» . در حالیکه این رباعی با توجه به ماده تاریخ آن «محیط‌الافضال» در سال ۱۰۱۰ هجری سروده شده و متضمن ماده تاریخ ولادت اسماعیل‌میرزا فرزند شاه‌عباس کبیر میباشد ، چنانکه قبلاً اشاره شد طالب در سال ۱۰۱۰ هجری پس از شکست در عشق به امید زندگی بهتر از آمل راهی کاشان و اصفهان گردید و بتول اسکندربیك ترکمان ، هم درین سال اسماعیل میرزا پای به هستی گذارد وی در مورد حوادث سال ۱۰۱۰ هجری که سال پانزدهم سلطنت شاه عباس کبیر است می‌نویسد : «از سوانح این سال خجسته مآل ، اختری تابان از سپهر سلطنت ومشرق اقبال طالع گردید ، اعنی حضرت واهب العطایا ، از عطیه خانه ایزدی ، حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده به اسماعیل‌میرزا موسوم گشت» .

بنظر میرسد طالب که به امید راه یافتن به دربار دراصفهان سرگردان بود ، تولد اسماعیل‌میرزا را بهانه ساخته و با پرداختن ماده تاریخ آن ، خواسته قدرت خودرا در شاعری به درباریان بنمایاند ، بدین ترتیب علاوه بر نادرستی نظریهٔ شادروان طاهری شهاب ، می‌بینیم که این رباعی ، برخلاف قول آقای دکتر مرسلین نمیتواند قدیمترین شعر مستند طالب باشد ، زیرا قبل از آن طالب قصاید غرائی درمدح حکام مازندران و آمل سروده است و همزمان باآن‌مدایح چندی در ستایش شاه‌عباس کبیر وصدراعظم او دارد .

ب ــ آقای دکتر مرسلین عقیده دارند که طالب پس از ناکامی درمسافرت به کاشان واصفهان ودست نیافتن به مقامی که در خور او باشد ، در دربار شاه‌عباس کبیر، باردیگر به‌آمل بازگشته وپس از عزل میرابوالقاسم وزیر ، در سال ۱۰۱۵ هجری ، ناگزیر به ترك آمل و عزیمت به مرو گردید . بررسی سروده‌های طالب نشان میدهد که وی پس ازترك آمل دیگر به آن شهر بازنگشت وهنگامیکه آمل را ترك میکرد ، میرابوالقاسم هنوز برآن شهر حکومت داشت . جناب آقای محیط طباطبائی درسخن‌رانی رادیوئی خویش به این مسئله اشارت فرموده وبا ارائه مدارکی اظهارنظر نموده‌اند که میرابوالقاسم وزیرحاکم آمل مردی فاضل واهل شعر وادب بوده وبه هم‌صحبتی با طالب تمایل شدیدی داشته وبه سبب همین علاقه ، بین وی وطالب برای خروج از آمل مدتها کشمکش وجود داشت ، تا آنکه طالب مسئله عشق وعاشقی خود و شکست در ماجرای عاشقانه را پیش کشید و با استرحام والتماس از میرابوالقاسم تمنا نمودکه ، اقامت در آمل را که باعث عذاب روحی اوست ، بوی بیش ازین تحمیل ننموده و اجازه دهد تا در شهر دیگری بدنبال سرنوشت خود برود .

طالب این قضیه را طی قطعه شعری به عرض میرابوالقاسم رسانید . در نسخ خطی که دراختیار این‌نگارنده‌است این‌قطعه را مربوط به دوره‌ای میدانند‌که طالب درخدمت اعتمادالدوله صدراعظم جهانگیر بوده ولی استاد محیط طباطبائی در سخن‌رانی خود ثابت نموده‌اند که این قطعه خطاب به میرابوالقاسم ترشیزی حاکم آمل سروده شده است . ابیات زیر از آن قطعه گلچین شده و علاوه بر ذکر علت عزیمت طالب ازآمل به اصفهان و کاشان نشان میدهد که این مسافرت هنگامی واقع شده که میرابوالقاسم در سمت فرمانروائی آمل انجام وظیفه مینموده است :

خدایگانا آنی که در تبسم رأی — به‌صبح غوطه دهی پیکر شب دیجور
دود خیال تو جائی‌که در نظارهٔ آن — به چشم وهم قدم سوده بازگردد نور
شراب‌لطف توتاساخت فیض‌مستی‌عام — دگر ندیده کسی دیدهٔ بتان مخمور
نمونه‌ای بود از خلد گلشن رأیت — چونهر شیر دراوموج‌زن‌جداول‌نور
تبارك‌الله زین‌گردش آفرین قلمت — که برده آب رخ پیچمان طرّهٔ حور
سیه نئی‌که چوزدبرنوا صماخ‌انگاشت — که طفل نغمه نزاد از مشیمهٔ طنبور
فلك جنابا طی شد حدیث حمد و ثنا — اجازتی که کنم حرف مدعا مذکور

آنگاه به شکست خویش درعشق اشاره نموده واجازه خواسته تا شهر آمل را ، که در هرگوشه و کنار آن ، خاطراتی تلخ از ماجرای اندوهبار عاشقی خویش داشت ، ترك نماید :

کرشمه خلهٔ خاطر مراست میدانی — به‌این‌کرشمه‌چه‌سازم بلاست‌طبع‌غیور
هجوم غیرت آن‌عشوه میدهد پرواز — ببال حسرت ودردم ازین‌بهشت‌سرور
چوعزم ساخته‌ام جزم و راسخم امید — که‌طرف ابروی‌دستور،بخشدم‌دستور

از طرف دیگر، میدانیم که طالب حداقل دوسال در مرو زندگانی کرده ودر سال ۱۰۱۶ به تصریح مورخان معاصر به قندهار مسافرت نموده است و چندماه از همان (سال ۱۰۱۶) را در قندهار گذرانده است ، بنابراین خروج وی ازآمل درسال ۱۰۱۵ به‌هیچوجه با رویدادهای زندگی او موافق نیست واگر فرض کنیم که طالب در سال ۱۰۱۵ از آمل خارج شده باشد لازم میآید که در سال ۱۰۱۷ یا ۱۰۱۸ به قندهار برسد واین فرض با آنچه که تذکره‌نویسان معاصر طالب ، که دوست و همدم او نیز بودند ، درباره اونوشته‌اند بکلی مردود است وباید برآن قلم بطلان کشید .

ج ــ آقای دکتر مرسلین شرحی درباره عزیمت مستقیم طالب از مرو به شهرهای هندوستان مانند آگره ، دهلی و لاهور و غیره مرقوم داشته و به پیروی از شبلی و تذکره‌نویسان دیگری ، که معاصر با طالب نبوده‌اند ، اظهارنظر نموده‌اند که طالب مدتها در شهرهای مختلف هند بسر برده و سپس به میرزاغازی درقندهار پیوسته است اگر چه این نظریه ازنظر کلی درست است ، ولی با توجه به نوشته‌ٔ معاصران او مخصوصاً صاحب تذکرهٔ خیرالبیان و مؤلف تاریخ طاهری ، وی پس از خروج ازمرو به قندهار رفته و چندماهی دربارگاه میرزاغازی اقامت گزیده است . تفصیل این قضیه در بخشهای پیشین اجمالاً ذکر شده است . صاحب خیرالبیان می‌نویسد :

«بتاریخ سنه ۱۰۱۶ هجری به جانب هندوستان شتافته ، بعدازوصول درآن دیار ، میرزا غازی ترخان مولانای مذکور (طالب آملی) را به مصاحبت خویش باز داشته والحال به خدمت میرزای مزبور مکرم است» .

مؤلف تاریخ طاهری ، که از همراهان میرزا غازی در سفر قندهار (ازسال ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۶) هجری بود ، ضمن شرح وقایع این سفر و آشوب و قحطی درقندهار نوشته است‌که

درین زمان طالب آملی وشمسای زرین‌قلم درقندهار به میرزاغازی پیوستند . توجه به نکات فوق نشان میدهد که طالب پس ازیك اقامت چندماهه درقندهار به هند مسافرت نموده وپس‌از چندسالی مجدداً به قندهار بازگشته واین‌بار مدت مدیدی در آن شهر با میرزا غازی بسر برده است پس ازمرگ میرزا مجدداً راهی هند شده است .

د ــ آقای دکتر مرسلین ضمن بررسی اشعار طالب ، بیت زیر را :

تا چند بکاوم دل غم پیشهٔ خودرا　　　نشترکده سازم رگ اندیشهٔ خودرا

بصورت :

تاچند بکاوم دل غم پیشهٔ خودرا　　　اشترکده ! سازم رگ اندیشهٔخودرا

درج نموده و آنرا از ابیات مبتذل طالب خوانده‌اند . مسلماً این اشتباه ، دراثر کتابت غلط نسخه‌ای از دیوان طالب که در دسترس ایشان بوده ، ناشی شده است والا صورت صحیح آن از اشعار متوسط طالب به شمار میرود . چنانکه ملاحظه میشود ، ایراداتی‌که به نوشته‌های آقای دکتر مرسلین وارد است ، دربرابر آنهمه تحقیق ارزنده و تتبع در آثار طالب ، بحدی ناچیز جلوه مینمایدکه بکلی قابل اغماض است و ذکر آن فقط بخاطر کسانی بود ، که شاید بعدها بخواهند با استفاده از منابع موجود ، از جمله رسالهٔ بسیار سودمند آقای دکتر مرسلین ، به بررسی دیوان طالب و احوال او بپردازند .

---

۱ - استاد درحاشیه نامه مرقوم داشته‌اند «درنسخه‌ای «بلبل آمل» دیدم» .



صنعت چاقوسازی در زنجان

محمدکاظم مکملی

به‌دنبال مقالاتی‌که دربارهٔ صنعت چاقوسازی در شماره‌های ۱۴۷ (اردیبهشت ۵۴) و ۱۷۱ (دیماه ۲۵۳۵) در این مجله چاپ‌شد، آقای محمدکاظم‌مکملی‌صنعت‌چاقوسازی در زنجان را موردتحقیق قرارداده همراه با معرفی چندتن ازاساتید این صنعت‌برای ما ارسال داشته‌اندکه ضمن‌تشکر از علاقمندی ایشان به‌درج نوشته ایشان مبادرت‌میورزیم:

نگاهی بگذشته :

صنعت «چاقوسازی» در زنجان سابقه طولانی دارد، ولی بعد از دوره صفویه است که رونق چشمگیری در این زمینه یافته است. مع‌الوصف با ویژگی‌هائی‌که هم‌اکنون مورد نظر ماست از یك قرن پیش به‌این‌طرف‌تحول‌ودگرگونی یافته‌است.

در دوره صفویه استادانی‌مثل عبدالغفار سکاك بوده‌اندکه در این راه زحمت فراوان‌کشیده‌اند ، این استادکه پیشوای دینی بوده چاقوسازی نیز میکرده است . ازاستادانی‌که ازیك قرن پیش بوده‌اند اطلاع چندان دقیق‌دردست نیست ، قدرمسلم این‌استادان چاقوهائی‌از شاخ‌گاو ، بز و بز کوهی باتیغه‌فولادی ولی نه چندان ظریف میساخته‌اند .

در صد سال اخیر استادانی به‌وجود آمده‌اندکه سبب‌ترقی و رونق و تحول این صنعت گردیده‌اند از آن جمله است استاد محمدعلی تحمید* فرزند عبدالسلام که به‌شغل چخماق‌سازی مشهور بوده است .

استاد محمدعلی تحمیدی‌درآغازکار چندین‌شاگردگرفته که معروفترین آنها یحیی‌قدوسی (از زبردست‌ترین استادان چاقوسازی بوده است) ، رحمن (فعلا عضو بازنشسته قورخانه در مرکز است) و احمدفهیمی (عضو بازنشسته نیروی‌هوائی) بوده‌اند .

یحیی در عصر خود صنعت چاقوسازی را به‌درجه اعلاء ترقی رسانده وتحولات‌اساسی‌این صنعت را باید مرهون‌زحمات وی و استادان معاصر دیگر دانست .

استاد محمدعلی در جوانی قلابساز و چخماق‌ساز بوده‌و نزد پدر خویش (عبدالسلام) کارمیکرده‌است و در اوج‌مهارت واستادی یحیی قدوسی‌رابشاگردی پذیرفته است . از این‌استاد چهار فرزند باقی‌مانده‌که هر چهار نفر در شغل چاقوسازی وارد بوده‌اند ولی سه‌تن از آنان شغل چاقوسازی را رهاکرده وبه‌رانندگی روی‌کرده‌اند ، فقط فرزند سوم استادهم‌اکنون‌در زنجان بچاقوسازی مشغول است و بنام «هوشمند» و مـارك (یوسف) چاقوهائی در نهایت ظرافت و استحکام به‌بازارعرضه می‌کند .

از استادان گذشته غیر از استاد محمدعلی و استاد یحیی از استادانی نظیر استاد یعقوب‌زنجانی‌وسید علی سٌیدی‌معروف به‌سید زنجانی نیز باید نام‌برد .

چاقوهائی‌که استاد یعقوب زنجانی میساخته معمولا یك‌یا دو تیغه داشته وچندان ظرافتی‌نداشته ولی ازحیث برش‌وتیزی معروفیت داشته است .

این استادان که از پنجاه سال پیش تحولی در این‌صنعت به‌وجود آورده‌اند هر یك علاوه بر چاقوسازی در یك‌رشته دیگر تخصص کافی یافته‌اند و ساخته‌های آنان هم‌اکنون‌جزو اجناس عتیقه با قیمت زیاد خرید و فروش میشود .

مثلاً قیچی‌های استاد محمدعلی، قیچی‌قلمدان‌استادیحیی

---

* فرزند استاد محمدعلی آقای یوسف‌هوشمندازاستادان‌بنام‌چاقوسازی است‌که هم‌اکنون آثار ارزنده‌ای بطالبان عرضه میدارد و نقل می‌کندکـه هنگام عبور ناصرالدینشاه از زنجان یك قیچی و یك قلمتراش از طرف استاد محمدعلی تقدیم میشود و شاه در مقابل قطعه‌ای مدال با حکم‌کتبی اعطا می‌کند .

و قلمتراش و مهمیز و حکاکیهای سید زنجانی بسیار نادر و گرانبهاست .

استادان معاصر

۱- یوسف هوشمند : متولـد سال ۲۴۷۹ شاهنشاهی در زنجان ، دوران کودکـی را در دبستان ملی توفیق به‌تحصیل مصروف داشته و تا کلاس ششم ابتدائی تحصیل کرده است . مردی موقر و روشنفکر و اهل مطالعه است . در سال ۲۴۹٤ شاهنشاهی تحصیل را رها کرده و نزد پدرخویش مرحوم استاد محمدعلی تحمیدی بشغل چاقوسازی پرداخته و تنها شاگردی است که لیاقت حفظ ریزه کاریها و رموز کار را داشته و پس‌از استاد محمدعلی جانشین وی شده است . یوسف هوشمندهم اکنون با بیش از ٤٠ سال سابقه کار وتجربه ، چاقوهای بسیار ظریف بطالبین این هنر دستی عرضه می‌کند. ازآثار این هنرمند هم اکنون در نزد اکثر وزراء و سایر شخصیتها که برسم تحفه و سوغاتی تقدیم شده با مارك «یوسف» موجود است .



استاد یوسف هوشمند

هوشمند در اوایل کار چند نفر شاگرد تحت نظر داشت که پس از فراگیری کامل این حرفه را رها کرده و بکار دیگری روی آورده‌اند و عبارت بودند از : مرتضی، حسن، عبدالحسین وعلی. بعدازآن دیگر استاد شاگردی نگرفته وهم اکنون سالهاست که تمام کارها را به‌تنهائی حتی بدون داشتن یك پادو خردسال انجام میدهد. علت اساسی نپذیرفتن شاگرد را برخلاف ظنّ عامه که ناشی از عدم تمایل انتقال رموز کار بغیر و بخل آموزش میدانند ، عدم اعتماد بکار شاگردان ذکر می‌کند و به‌علت وسواسی که دارد میخواهد تمام کارها از ابتدائی‌ترین مراحل تا موارد دقیق کار ازدست خود خارج شود .

جادارد از حوصله‌ای که استاد ضمن کار نشان داد و اطلاعات دقیق د راختیار گذاشت سپاسگزار باشم ، و طرحهای مورد استناد در این مقاله‌رانیز استادخود از لابلای یادداشتهایش در اختیارم گذاشت .

۲- محمد سعیـد مصدقی امینی : وی در سال ۲۴۸۷ شاهنشاهی در زنجان تولد یافته و در مکتبهای قدیم تحصیل کرده ودرسال ۲۵۰۵ مجدداً درکلاسهای اکابردرس خوانده است . در سن ۱۶ یا ۱۷ سالگی به این صنعت روی آورده و ابتدا نزد استاد محمد حسین ظهوری شاگردی کرد و بعد از یکسال در خانه برای خود دست بکار شده و در سال‌های ۲۵۰۶ و ۲۵۰۷ مغازه‌ای اجاره و دراین کارگاه با ساختن چاقوهای معمولی و بازاری بکار ادامه داده است . ولی بخاطر داشتن ذوق و استعداد خاص با ابتکاراتی منحصر بخود تحولی عظیم دراین صنعت به وجود آورده ودسته‌های چاقو را ازیکنواختی درآورده و اشکال مختلف را برای اولین‌بار ابداع کرده‌است. به‌عبارت دیگر قبل ازایشان دسته‌چاقو ساده و یا به‌شکل‌تفنگ ساده ساخته می‌شد. این استاد چاقوهای ظریف با دسته‌های مختلف‌الشکل از قبیل ماهی ، ران انسان، ساق‌پا ، مرغابی ، ماشین ، کشتی ، خودکار ، کفش مردانه ، کفش زنانه ، شکل انسان تمام قد ، دست ، گنجشك و غیره ساخته که بعداًاستادان دیگر نیز با تقلید از وی اشکال تمام قد حیواناتی ازقبیل‌شتر، اسب ، الاغ ، آهو و غیره را برای دسته انتخاب کرده‌اند.

بنابه‌گفته استاد علت و انگیـزه این عمل یکنواخت بودن صنعت چاقوسازی بوده و چون چاقوها از نظر ظرافت ومحکمی روبه‌انحطاط بوده ، استاد درصدد برآمده تا دراحیاء و بهبود وضع چاقوسازی قدم مؤثری بردارد و موفق هم‌شده است . و با بکاربردن ابتکار و فکر نو با استفاده از مواداولیه جدید مورد نیاز ، چاقوهای مد روز ساخته و هدف این بوده‌که هرکس نتواند چاقوهائی ازاین قبیل بسازد مگراینکه واقعاً در این کار تبحر و استادی و تجربه‌کافی داشته باشد و ازاین طریق تا حدی مانع ازانحطاطی که‌ناشی از ساخته‌شدن‌چاقوهای معمولی و بازاری در این صنعت رخ داده بودگردید.

این استاد نیز مثل همکارش استاد هوشمند بدون شاگرد کار می‌کند و تعصبی خاص در زمینه بهبود این صنعت توأم با وسواس بخرج میدهد.

استاد سعید بجز چاقوسازی ، همانند استاد هوشمند در ساختن قندشکن ، قیچی ، وانواع کاردها مهارت خاصی دارد . چاقوها ودست ساختهای این دو استاد دربازارزیاد راه ندارد ، ودرمغازه‌های چاقوفروشی وحتی مغازه وکارگاه خودشان موجود نیست بلکه خریداران بطور انفرادی جهت هدیه و پیشکش با سفارش قبلی تهیه می‌کنند ولی ساخته‌های دیگران



استاد سعید مصدقی‌امینی هنگام‌کار

توسط خریداران شهرستانی وفصلی به تعداد چند هزار قبضه یکجا جهت صدور بسایر شهرهاخریداری وبه‌بازارهای‌دوردست عرضه می‌شود .

غیرازاستادان مذکور گروه‌کثیری دراین شغل فعالیت دارندکه از ورزیده‌ترین وماهرترین آنها نام می‌بریم : عباسعلی بحری‌که چند سالیست ازکار دست‌کشیده ولی دردوران‌اشتغال کارهایش بی‌نظیر بوده و از شاگردان وی برادرانش اکبر و حسین بحری هستند.

کاظم فرحخواه از شاگردان عباسعلی است و چاقوهای ظریفی میسازد .

حسین نوری تا سال ۱۳۲۰ چاقوسازی میکرده ولی بعد به تهران رفته وبه چرم فروشی مشغول است .

حسین فرجیان فرزند مرحوم آیت‌اله حاج میرزا احمد زنجانی از ماهرترین استادان چاقوسازی محسوب می‌شود.

در خاتمه باید گفت‌که همه صنعتگران ، متأسفانه‌درترقی این صنعت احساس مسؤولیت نمی‌کنند و فقط توجه بیشتری بمادیات و درآمد افزون دارند، تا حدی‌که این صنعت نیزمثل اکثر صنایع دستی اخیراً روبه‌انحطاط و نزول میرود و ازحیث ظرافت و کیفیت‌کار قابل مقایسه‌باکارهای ۲۰ سال‌پیش‌نیست.

علت اساسی این امر بکار بردن مواد اولیه نامرغوب و سعی در ارائه کار بیشتر در قبال‌زمان‌اندك‌میباشد . استادکاران سابق با بکاربردن مواد اولیه خوب و درجه یك چاقوهائی‌در نهایت دقت و ظرافت و استحکام و تیزی میساختند ولـی فراورده‌های فعلی فاقد هنرنمایی‌های سابق است .

متوسط تولید وقیمت : مقدارتولید روزانه بستگی‌به‌نحوه کار ونوع‌کار دارد بدینمعنی ممکن است درکارگاهی کـه چاقوی ساده بازاری ساخته می‌شود روزانه ٤۰ تا ۵۰ قبضه‌چاقو ساخته شود درحالی‌که در کارگاه دیگر در همین مدت توسط یکنفر بطور متوسط فقط یك قبضه چاقوی زیبا عرضه شود.

استاد هوشمند و مصدقی که هر دو بدون شاگرد کار می‌کنند و کارشان نیز بازاری نیست بطور متوسط با روزی ۸ تا ۹ ساعت‌کار بیش از یك قبضه نمی‌توانند درست‌کنند.

قیمت چاقوها بسته به‌نوع چاقو و تعداد قطعات بکاررفته و میزان کار انجام شده از نوسان شدیدی برخوردار است بطوری‌که از ۱۰ ، ۱۵ ریال تا ۱۲۰۰۰ ریال قابل طبقه‌بندی است. با وجود این ، اختلاف قیمت بستگی زیاد به‌مواد اولیه بکار رفته ندارد چه ممکن است بین ارزش مواد اولیه یـك

چند نمونه ازکار استاد سعید مصدقی با دسته‌های مختلف‌الشکل ابداعی خود (عکس وقیمتها مـربوط بسال ۱۳٤٤ می‌باشد)

چاقوی ۳۰۰ ریالی و یك چاقوی ۲۰۰۰ ریالی فقط ۸۰ تا ۱۰۰ ریال تفاوت باشد، و اختلاف اساسی قیمت بسته به میزان کاری است که صرف شده است و دقت و سلیقه موجب تفاوت اصلی قیمت‌هاست و در درجه دوم، تعدد قطعات و فلزات گرانبهائی که در ساختن چاقو بکار رفته در ارزش آن مؤثرند.

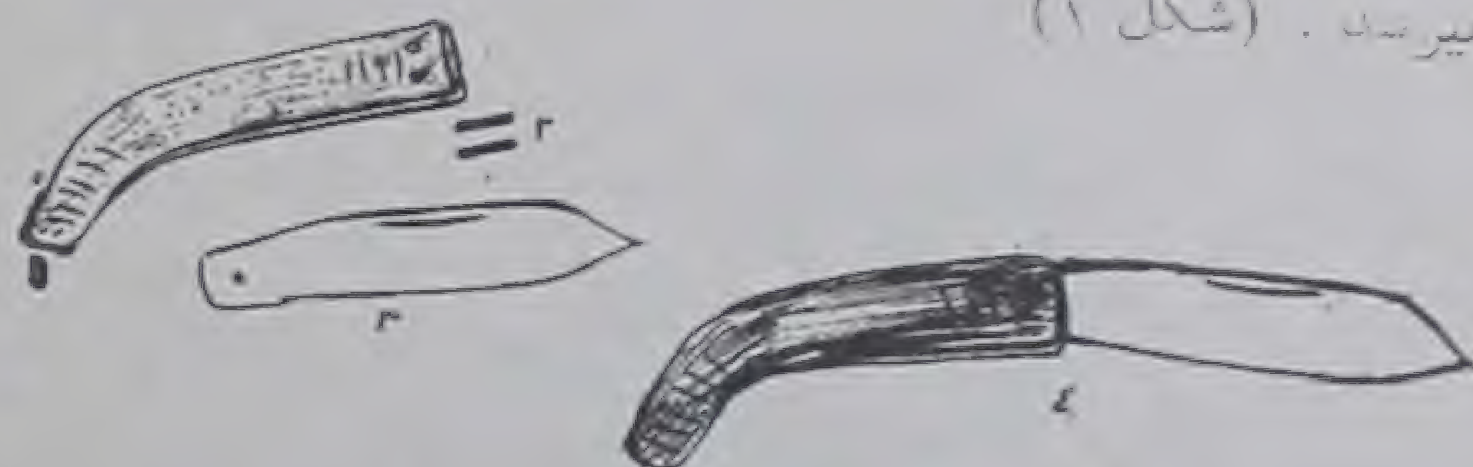
انواع چاقوها از نظر شکل و قطعات

چاقوها را به دو دسته بزرگ می‌توان تقسیم کرد: ساده، مرکب.

اول – چاقوهای ساده:

که خود از نظر تعداد قطعات و شکل ظاهر بچنددسته تقسیم می‌شوند:

۱– با یك دسته (یك تکه) از شاخ بز، گاو و فیبر و غیره بدون فنر که دارای یك تیغه است که توسط دو میخ بردسته کار گذاشته شده و سابقه آن به ۱۵۰ سال یا بیشتر میرسدوحالا هم در دهات و روستاها خریدار دارد و ۱۰، ۱۵ ریال بفروش میرسد. (شکل ۱)



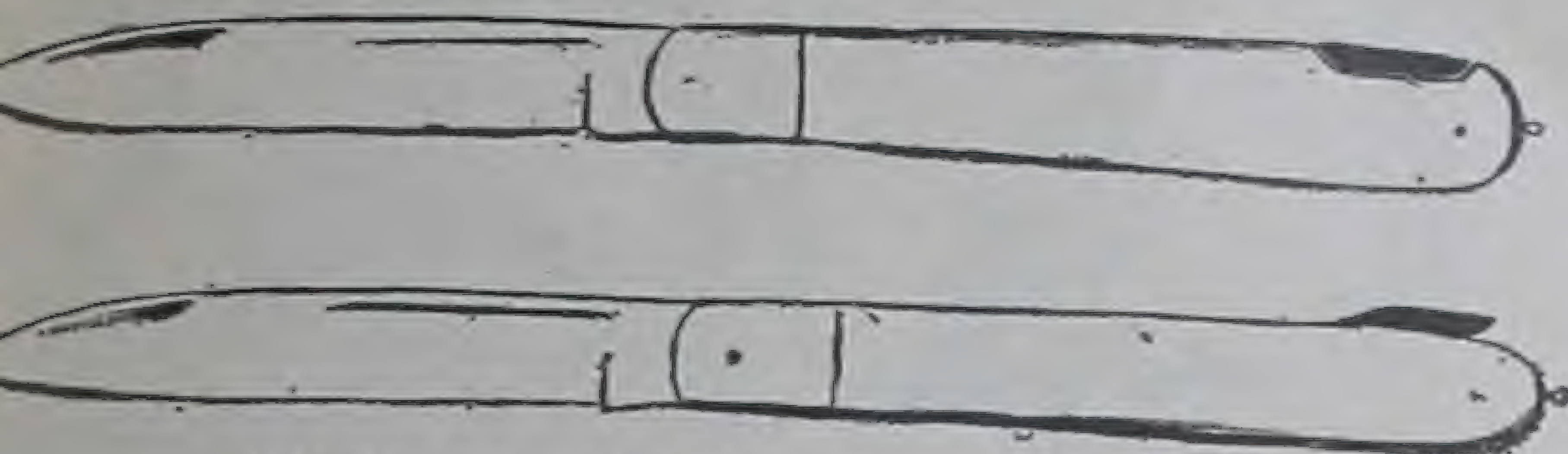
شکل ۱ – اجزاء مرکبه چاقوی ساده ۱ – دسته یك تکه ازاستخوان یا شاخ بز ۲ – میخ‌ها (۲ عدد) ۳ – تیغه ۴ – چاقوی ساده پس‌ازسوار شدن قطعات

۲– چاقوهای تیغه کوچك که مثل نوع اول بوده فقط یك فنر اضافی دارد. (شکل ۲)

۳– یك تیغه قلمتراش دارای یك تیغه، دسته‌و فنرمیباشد ولی بدون ضامن است.



شکل ۲ اجزاء مرکبه یك قبضه چاقوی قلمتراش یك تیغه ۱ – تیغه ۲ – فنرپشت ۳ و ۴ باربند (آستر) ۵ – رویه ۶ – میخ‌ها (۳ عدد) ۷ – چاقو پس‌ازسوارشدن قطعات



شکل ۳ – دونوع چاقوی ضامندار. بالا ضامندار مغزی ضامنداخل، پائین چاقوی ضامن‌دار (ضامن خارج)

۴– چاقوهای ضامندار که از نظر ضامن و شکل آن‌پنج نوع است:

(۱) ضامن خارج (۲) ضامن‌داخل (مغزی) (۳) تیغه‌ای (رمزی) (٤) شصتی (۵) فشاری.

اول: ضامندار «ضامن خارج»: این نوع ضامن‌عبارت است از یك دکمه خارج از دسته‌که بافشار آن فنر ضامن تیغه را رهاکرده و تیغه بسته می‌شود. این چاقو شامل اجزاء زیر است:

۱– برگه‌ضامن۲–فنر ۳– دوتکه آستر ٤– ۲تکه‌رویه ۵– یك تیغه.

در انواع چاقوها ممکن است جای زنجیر نیز درانتهای دسته تعبیه شود وبرای زینت تیغه را چندین ناو می‌دهندکه شبیه قمه‌های سابق است. (شکل ۳)

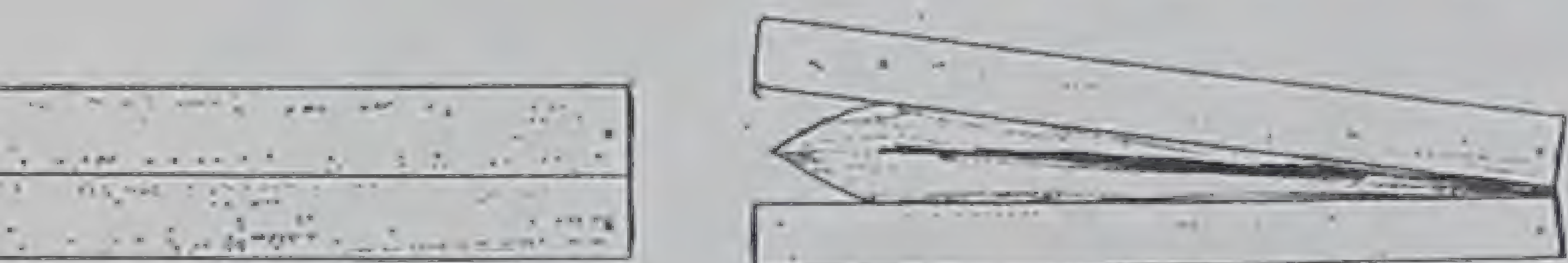
دوم: ضامندار «ضامن داخل» (مغزی): این قسم‌چاقو نیز مانند نوع اول است با این تفاوت که دگمه ضامن‌هم‌سطح دسته چاقو در شیاری که در دسته به‌وجود آورده‌اند تعبیه‌شده است.

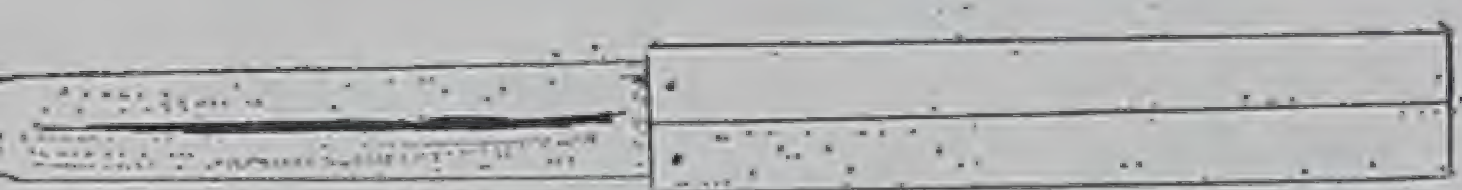
(شکل ۳ دو نوع چاقـوی ضامن‌دار مذکور را نشان میدهد)

سوم: ضامندار «تیغه‌ای» (رمزی): این قسم چاقوشامل یك دسته و دو تیغه و دو فنر است‌که تیغه کوچك، ضامن‌تیغه بزرگ محسوب می‌شود. بدین معنی وقتی تیغه بزرگ‌بازاست و بخواهیم به‌بندیم بافشار به تیغه‌کوچك که خوابیده استتیغه بزرگ از ضامن رهاشده و میخوابد.

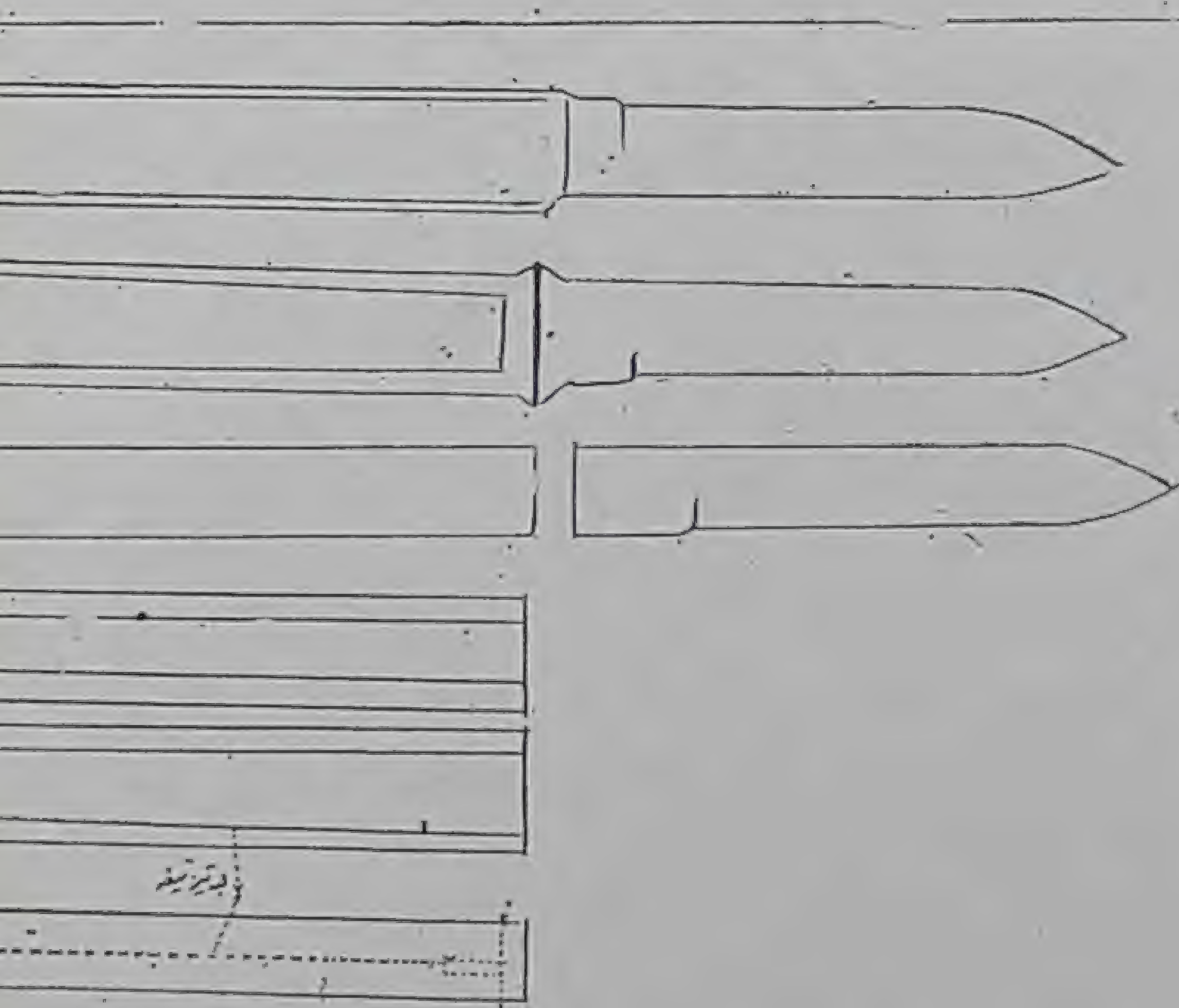
چهارم: ضامندار «شصتی»: در این‌نوع چاقو اجزاء مرکبه عبارتند از دسته و تیغه و فنر و آستری مثل انواع‌قبلی ولی ضامن آن به‌صورت قفل عمل می‌کند که با یك دکمه‌ای که از دسته خارج شده و بشکل دایره گرد مثل عدسی‌محدب میباشد و در روی دسته‌کارگذاشته شده نه مثل نوع اول‌ودوم درپشت دسته، در اثر فشار به‌این دگمه تیغه باز و بسته‌شدن‌آن هم توسط ضامن دیگر انجام میگیرد. در نتیجه این چاقودو ضامن دارد یکی برای بسته‌شدن و دیگری برای بازشدن واز

۶ – چاقوهای یک‌تیغه‌ای دودسته‌ای (تیغه ثابت) : دراین قبیل چاقوها دسته آنها منحصراً از فلزاتی مثل برنج و یا آلیاژهای دیگر است، این نوع چاقو شامل یک تیغه و دو دسته است‌که این دودسته از دوطرف تیغه را درمیان می‌گیرند و موقع بسته‌شدن شبیه به‌مکعب مستطیل می‌شود و تیغه معمولا دارای دو لبه تیز است . این نوع چاقو دارای تیغه ثابت است که هر یک از دو دسته حول نصف تیغه از طول در گردش است و تیغه اصلا حرکتی‌ندارد، این‌چاقو بدون فنر است‌وموقع بسته‌شدن کاملا مخفی شده و اصلا پیدا نیست (شکل ۶) و دو دسته توسط قفلی بهم می‌پیوندند .

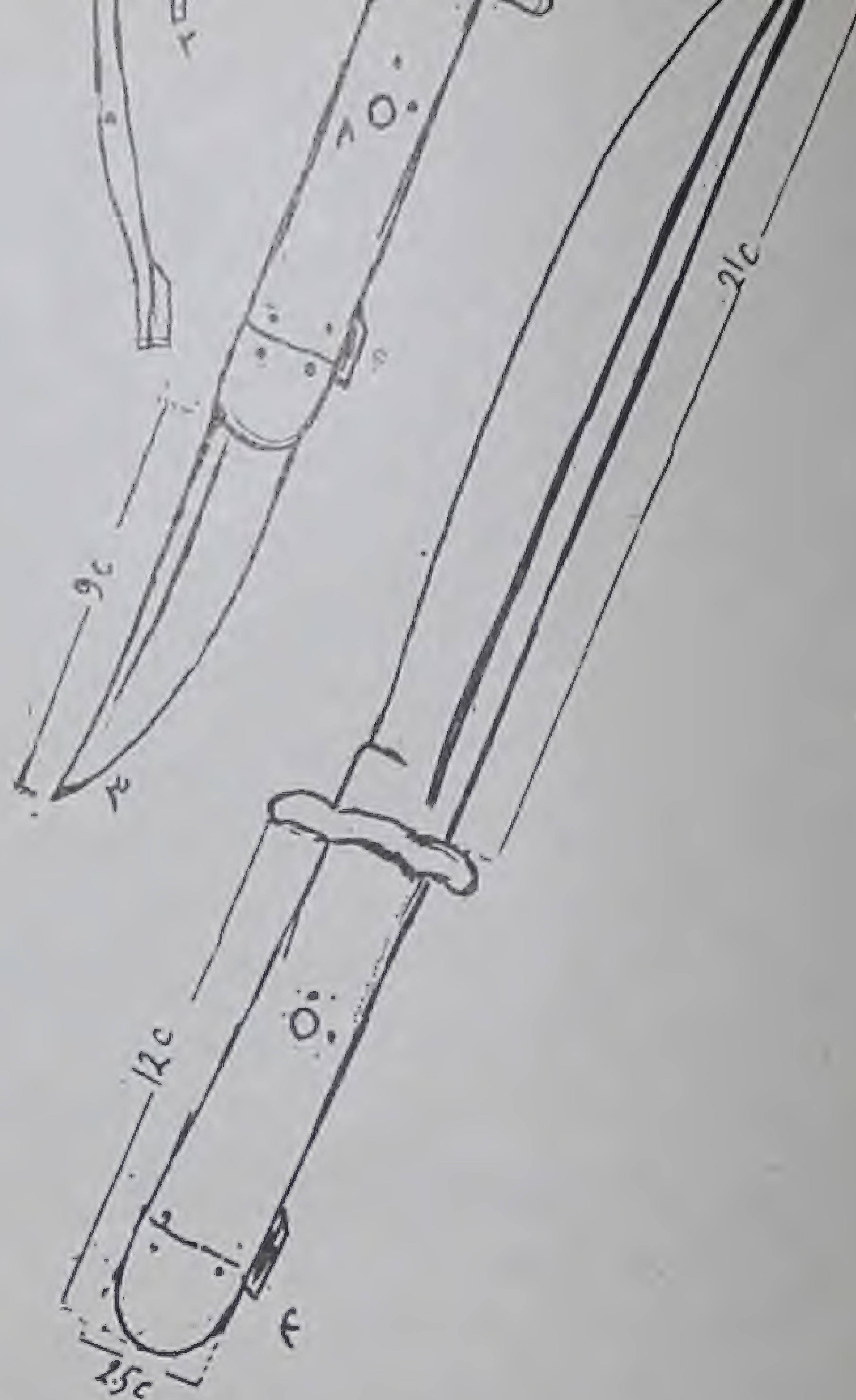




شکل ۶ – چاقو با تیغه ثابت ودسته متحرک فلزی ۱ – درحال بسته ۲ – درحال نیمباز ۳ – درحال کاملاً باز



شکل ۶ – یک‌نوع چاقوی دسته متحرک وتیغه ثابت ۱ – چاقو درحالت بسته شدن کامل ازنیمرخ ۲ – حالت بسته شدن کامل ازسطح در دسته داخلی ۳ – دسته روئی ازنیمرخ ٤ – دسته روئی ازسطح ٥ – تیغه قبل از سوار شدن ٦ – چاقوی باز ازطرف راست ٧ – چاقوی باز ازطرف دیگر



شکل ۹ – طرح یک‌کارد شکاری تیغه بلند ۱ – ضامن برای بسته شدن ۲ – فنر انتهای دسته ۳ – کارد درحال بسته ٤ – کارد درحال باز A ضامن برای بازشدن B ضامن برای بسته شدن

خصوصیات این نوع چاقو بلندبودن تیغه آنست‌که معمولا دو برابر دسته است که پس‌ازبسته‌شدن تیغه قسمتی ازتیغه‌که‌اضافی است از دسته بیرون مانده لذا دسته و قسمتی از تیغه به‌صورت دسته در می‌آید که برای شکارهای‌کوچک بکار میرود وبرای شکارهای بزرگ‌از تمام تیغه استفاده میشود . (شکل ۹)

پنجم : ضامندار«فشاری» : دراین‌نوع چاقوها ضامن در نزدیک میخ تیغه بکاررفته‌وعبارت‌از خاری است‌که درنزدیکی سردسته ومحل اتصال تیغه بدسته‌کارگذاشته می‌شود . با فشار آوردن به خار ، ضامن سبب پرتاب تیغه بخارج می‌شودوموقع بستن باز به‌وسیله‌فشاردادن‌به‌همان‌خار (دکمه) تیغه بسته‌میشود.

در چهار نوع اول پس از فشار به‌دکمه ضامن ، ضامن تیغه را رها میکرد و سپس به‌آرامی‌بادست تیغه را بازمیکردند ولی در نوع پنجم با فشار به دگمه ضامن ، تیغه با صدائی‌خاص مثل فنر به بیرون می‌جهد .

٥– چاقوهای میوه‌خوری : که معمولا دارای یک‌تیغه بوده و شامل دسته و فنر میباشند و در اندازه‌های مختلف ساخته می‌شوند .

۷– نوع دیگر از چاقوهای تیغه ثابت است که دارای دو دسته متحرك بوده و تیغه داخل نام دارد . این چاقو دارای یك تیغه و دو دسته‌است که دودسته‌برعکس‌همدیگرمی‌چرخند ویکی ، دیگری را همراه با تیغه دربرمی‌گیرد. به‌عبارت دیگر تیغه در داخل یك دسته توأماً در میان دسته دیگر فرو میرود، دراین چاقو نیز پس ازبسته شدن تیغه بهیچوجه نمایان نیست. (شکل ۷) اول تیغه روی دسته a میخوابد و سپس دسته a توأم با تیغه‌در داخل دسته b قرار می‌گیرد و در حالت بازشدن دو دسته داخل هم قرار میگیرد و تیغه آزاد می‌شود . این‌چاقو مثل نوع قبلی دارای قفل نیست زیراموقع‌بازیابسته‌شدن‌احتیاج به‌قفل ندارد چون ضامندار دسته‌ای است و تیغه برنمیگردد.

۸– یك تیغه‌ای‌های باغبانی : شامل یك دسته و یك‌تیغه وفنر وبعضی دارای ضامن هم هستند . تیغه آن نوك‌کج یا نوك عقابی است‌که تیزی تیغه مثل‌داس‌بطرف‌داخل است و بعضی‌از اقسام آن را در اصطلاح محلی (موبُر) میگویند. (برای‌بریدن شاخه‌های درخت مو) .

۹– یك تیغه‌ای پیوندزنی : که در پیوند لوله‌ای یـا اسکنه‌ای بکار میرود و آن نیز شامل یك دسته و یك تیغه‌پهن کوتاه و ضخیم بشکل ناخن بوده و دارای فنر محکمی است.

دوم – چاقوهای مرکب

چاقوهای مرکب خود بر دو نوعند :

الف : یك‌دسته‌ای .

ب : دو دسته‌ای.

الف : یك‌دسته‌ای‌ها که ساده‌ترین نوع چاقوهای مرکب است‌که شامل یك دسته و دو تیغه هستند‌که این نوع چاقوخود شامل ده قسم مختلف است .

چاقوی دو تیغه‌ای عبارت از یك دسته و دو تیغه‌ویك‌فنر پشت می‌باشد. ازنظر تیغه ممکن است‌که هردو مساوی یا یکی کوچکتر از دیگری باشد و از حیث دسته ممکن است‌که ملیله، یا نقره‌ای ساده ، ورشوئی ، صدفی ، نایلونی یا شاخ‌گوزن‌باشد.

ازنظرقرارگرفتن‌دسته‌ممکن است‌دونوع باشدیاهردوتیغه دریك طرف دسته باشد بادوفنرپشت و یا اینکه هریك‌ازتیغه‌ها دریك سردسته قرار بگیرد که دراین‌صورت یك فنر پشت بکار میرود . اصولا تمام‌قطعاتی که‌داخل‌دسته لولا شده و جامیگیرد اصطلاحاً تیغه نامیده می‌شود . در چاقوهای دو تیغه بسته‌به‌ذوق و سلیقه اشخاص ممکن است هر دو تیغه بُرنده باشند یایکی بُرنده و دیگری پیسی بازکن ، سوهان ، قیچی ، چنگال و غیره باشد .

چاقوهای یك دسته‌ای (مرکب) سه تیغه‌ای و بیشتر : این چاقوها از یك تیغه بزرگ و یك تیغه‌کوچك و یك‌قیچی یا هر تیغه‌ای دیگر که در بالا ذکر شد تشکیل میشود.

این نوع چاقوهای مرکب از لحاظ ساختمان فرنگی آن (فابریکی وساخت‌کارخانه‌ای) به ٤٥ تیغه نیز می‌رسد ولی در کارهای دست ایران تعداد تیغه‌ها محدودتر است . خطاطان ایران چون برای نوشتن از قلم نی‌استفاده می‌کردندلذاچاقوی ٤٥ تیغه‌ای فرنگی مخصوص خطاطان بوده است و اهمیت آن به‌علت کثرت استعمال بوده وبرای اینکه تیزکردن چاقوسبب اتلاف وقت نگردد ودرموقع تحریر و مشاقی صرفه‌جوئی شود ازاین چاقوها استفاده می‌شدکه تیغه‌ها حول یك میخ بصورت دایره می‌چرخیده و بازوبسته می‌شده‌اند و در دسته‌ای‌بصورت استوانه فرو می‌رفته‌اند و فقط یك تیغه مورد استفاده بوده و باز می‌مانده .

چهارتیغه‌های ایرانی‌که دوبدو متقابل هم بودند ودر دوشیار ازدسته میخوابیدند وسازندگان این چاقوها استاد محمدعلی تحمیدی وسید زنجانی واستاد یحیی قدوسی بوده‌اند که اهمیت آن فقط از نظر استحکام و برندگی و ظرافت‌بوده است‌کشاید هر تیغه پس از تراشیدن ۵۰ قلم تیزی خودرا‌حفظ می‌کرده است .

ب : دو دسته‌ای‌ها

دسته‌ای‌ازچاقوها هستندکه به‌چاقوی«سِوا» معروف‌اند. این چاقوها چهارتیغه‌ای به بالا هستندکه تیغه‌های دیگرممکن است ازسوهان ، اره ، چنگال ، قاشق ، قیچی ، بندپوتین‌انداز، ناخن‌ساب(با سوهان‌فرق‌دارد یعنی سوهان به‌صورت‌تیغه‌ای‌است که درسطحش سوهان‌است ولی ناخن‌ساب دولبه‌اش سوهان‌است و نوکش برای پاك‌کردن زیر ناخن تیز است) سیخ پیپ ، توتون‌گذار پیپ ، خلال ، گوش‌پاك‌کن ، حلبی‌بُروغیره‌باشد.

چون انجام‌کار با این چاقو به‌علت زیادی تیغه مشکل است سازندگان این اسباب را در سه‌دسته یا دو دسته جا داده و آنها را به‌وسیله چهار دکمه‌که روی دسته‌قرار دارد بهم‌متصل می‌نمودند .

کاردها

کاردها بردونوعند : الف – شکاری . ب – آشپزی .

الف – کاردهای شکاری‌خوددوقسم میباشند. اول‌آنکه تیغه متحرك است‌و میخوابدودارای دو ضامن‌میباشد یکی‌برای بازشدن و دیگری بمنظور بسته‌شدن.

دوم – کاردهای کمری که بر سه قسم است :

(۱) کاردهای قمه‌ای‌که دو دم است (دولبه تیزدارد) وبوسیله غلاف به‌کمر بسته می‌شود .

(۲) نوع دوم‌کاردهای شکاری کمری که یك دمهٔ‌تیز و دمهٔ پشت ضخیم است‌که بعضی‌ها چکش‌دار می‌باشدوبوسیله غلافی «کتابی» به‌کمر بسته می‌شود و پشت آن در حدود ۳ سانتیمتر ضخامت دارد و برای‌شکستن‌هیزم و غیره بکارمیرود ودر وسط دسته فلزی است بشکل مکعب که چکش تیغه‌نامیده می‌شودکه علاوه برکوبیدن میخ ، آلت دفاعی نیزهست وغلاف

آن کاملا بشکل یك کتاب باز می‌شود و کارد در وسط آن قرار می‌گیرد. به‌وسیله سه قلاب یا دکمه‌های باسمهٔ مخصوص محفوظ است ودرطرف جلد جای کمر قرار داردکه به کمر بسته می‌شود وتیغه آن ثابت است ودسته‌اش قبضه‌دار و کوتاه می‌باشد و رویهم تا نیم متر طول دارد .

(۳) کاردهای اره‌دار که یك دم تیغه تیز و دم دیگر آن بشکل اره است و تیغه‌اش نیز ثابت . یك نوع از این رقم کارد اره‌اش را طوری می‌ساخته‌اندکه‌گویا در قسمتی که اره گفته می‌شود سه ردیف هرم مثلث‌القاعده را در طول تیغه چیده‌باشند. (شکل ۸)

کاردهای شکاری از نظر نوع دسته باشکال گوناگون دیده می‌شوند مخصوصاً بعضی از استادان با ابتکاراتی خاص دسته‌های جالبی درست می‌کنند فرضاً با پای آهو با پوست و گوشت و سم خشك کرده که بجای دسته استفاده می‌شودوسپس با روغن و ماده‌ای مخصوص‌موهارابراق می کنند و. نوع‌دیگر دسته‌کارد را از شاخ‌درسته و تمام قد حیوان جوان و بدون دخل و تصرف در زوائد درست می‌کنندکه در این‌صورت‌فقط از شاخ‌گوزن ماده‌که کوتاه‌وظریف‌وکوچك‌است‌استفاده‌میشود و محل تلاقی شاخ با موی سر حیوان محل تعبیه تیغه‌کارد است (شکل ۷) .

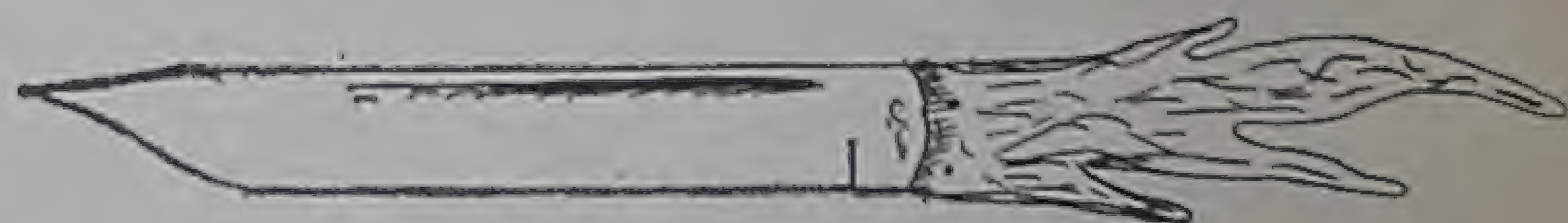
ب : کاردهای آشپزی : این‌کاردها با یك‌دسته‌کوتاه ثابت و تیغهٔ نسبتاً بلندوثابت دیده میشوندو بزرگی وکوچکی آن بسته به سلیقه آشپز وموارد استعمال آن است . این‌کاردها خود برپنج نوعست :

بزرگ ، کوچك ، دلمه‌ای (جهت خالی‌کردن کدو و بادنجان) قیمه‌ای ومعمولی که‌البته آب‌دادن پولاد آن‌هاقاعدةً متفاوت است ولی چون مصرف‌کنندگان بموارد استعمال آنها کاملا ناآشنا هستندانواع‌کاردهابرای‌مصرف‌کنندگان بی‌تفاوت است و با یك نوع آب‌دادن کاردها ازکارگاه خارج و در دسترس مصرف‌کنندگان قرار میگیر د .

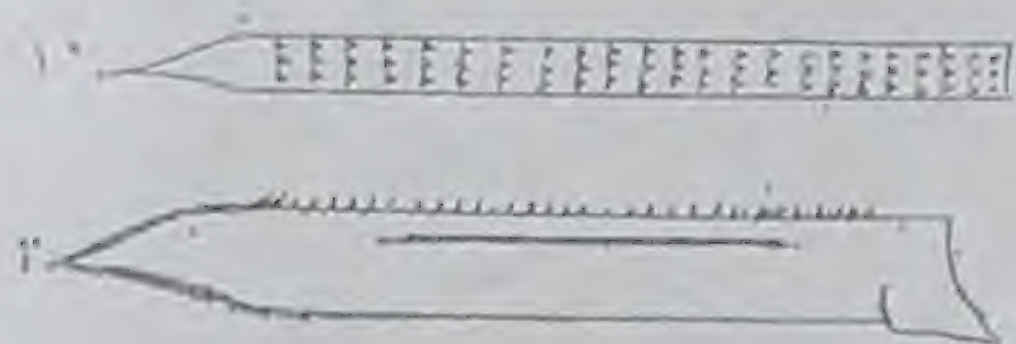
نوع دیگر کارد نان‌بری است‌که قسمتی از تیغه تقریباً بشکل اره ودندانه‌های اره بشکل موج است وفاصله دارند مثل اره نجاری .

نوع دیگر کاردهای‌اره‌ای‌کاردپوست‌کنی است‌که‌باندازه کارد غذا و میوه‌خوری است .

کاردهای میوه‌خوری با دسته و تیغه ثابت ولی‌کوچکتر از کارد آشپزی بوده و برای پوست‌کندن میوه و قاچ‌کردن



شکل ۷ – نوعی‌کارد شکاری با دسته طبیعی



شکل ۸ – طرح تیغه کارد شکاری ۱ – پشت تیغه ۲ – تیغه ازروبرو

آن بکار میرود و دسته آن ممکن است نایلونی ، ورشوئی یا نقره‌ای باشد این‌کاردها معمولا همراه یك چنگال‌کوچك سه انگشتی و قاشق مرباخوری سرویس کاملی را تشکیل میدهد. استاد هوشمنددر ساختن سرویس آن مهارت خاصی داشت ولی بعدها با فراوان شدن‌کارد و چنگال و قاشق ریخته و فابریکی کاردست، از این قبیل بعلت صرف‌وقت بیشتر و اقتصادی‌نبودن متروك شده است . و به‌علت تقاضا و مصرف روزافزون اینك‌با طرحهای مختلف‌ومتنوع و استیل‌به‌صورت‌ماشینی‌وکارخانه‌ای در حجم زیاد به‌بازار عرضه میشود .

کارد غـذاخوری که مثل کارد میوه‌خوری است منتها بزرگتر و چنگالش هم چهار یا پنج‌انگشتی و بهمراه یك‌قاشق سوپخوری ، که کارهای‌استادهوشمنددراین نوع نیز بی‌نظیر بوده است .

انواع دیگر چاقوها : بالاخره درپایان‌تقسیم‌بندی‌چاقوها می‌توان چاقوهای‌کشاورزی ، قصابی ، جراحی را نام‌بردکه ذکرشان در خلال تعریف انواع مختلف چاقوها گذشت وازنظر موارد استعمال دارای شکل و فرم مخصوص بخود می‌باشند.

چاقوها ازنظرقبضه وشکل دسته آنها

ممکن است استادکار باذوق و سلیقه و ابتکار خود یا سفارش دهنده شکلهاوطرحهائی در ساختن دسته چاقو در نظر بگیرد .

این نوع ابتکار از قدیم‌الایام مرسوم بوده بطوری‌که می‌توان از دوران‌های مختلف تاریخی صحبت کرده ، نمونه‌ای از دسته چاقــو در موزه ایران باستان وجود داردکه مجسمه مردیست در حال عبادت در مقابل خدایان‌که از جنس‌استخوان با طرز بسیار زیبائی ساخته‌شده است .

ولی بطوری‌که قبلا اشاره شد در چند دهه اخیر شکل دسته چاقوها با ابتکاراستادسعیدمصدقی‌متحول شده و درتصویر صفحه ٤١ طرحهای چندی را میتوان دید.

مواد اولیه :

موادی‌که درچاقوسازی موردنیازند چند دسته‌اند :

۱– فولاد .

۲– آستری .

۳– رویه .



شکل ٤ - قیچی قلمدان

۱ - فولاد - درقسمتهای مختلف تیغه وفنر پشت ازفولاد استفاده می‌شود که متأسفانه در ایران موجود نیست و (فولاد سمه‌ای) چاقوسازان ناگزیر از فنرهای اتومبیل، و فنرهای استوانه موتورسیکلت و دوچرخه و انواع مفتول‌های فولادی و فنر استوانه‌ای سوپاپ اتومبیل استفاده می‌کنندکه ازخرده فروشیها وآهن فروشیها تهیه می‌کنند و با تغییراتی‌که دراثر زحمت زیاد وصرف وقت میدهند تهیه وتبدیل به تیغه یا فنر پشت می‌کنند.

قبلا فولاد درکوره گداخته می‌شود و پس‌ازگداختن با قلم باندازه‌های پنج، یا ده سانتیمتری وبعرض‌یك سانتیمتر قطعه قطعه می‌شود و پس از آن مجدداً گداخته میشود و به‌وسیله پتك به‌اندازه و شکل تیغه مورد نظرپس‌از ٥یا٤بارچکش‌کاری درمی‌آید که البته در حالت خاتمه کار هنوز به‌صورت ناساییده وبشکل خشن وناهنجار میباشد. پس ازآن برای نرم شدن، مجدداً درآتش سرخ شده ودرمجاورت هوا سرد می‌شودکه دراین‌صورت آماده سابیدن وسوهان‌کاری است.

بوسیله سوهان‌کاری بشکل تیغه درآمده و آماده آبدادن میگردد پس از آب‌دادن پرداخت‌شده و لبه تیز نمایان‌میگردد.

پرداخت بشیوه استادکاران سابق‌که منسوخ شده به‌این ترتیب بوده‌که سمباده راکه ماننده‌برسی‌بوده و به‌سمباده‌خراسان معروف بوده است و آن را درروی‌آهن‌نرم می‌نمودندوبوسیله آهنی‌برروی تیغه می‌مالیدند تا خطوط درشت سوهان محوشود و بعد بوسیله چوب «مالشی» از سرب و چوب خالی جلا می‌داده‌اند. ولی‌فعلاً بوسیله سمباده‌ای‌که بردونوع‌است سمباده پارچه‌ای و سمباده روغنی‌که در نیکل و کرم‌سازی‌و پرداخت ازآن استفاده میشودکار می‌کنند وسپس بوسیله چوب وبا فشار تمام روی تیغه می‌کشند تاخطوط سمباده پارچه را، محو وتیغه را جلا بدهند.

۲- آستری:آستر دونوع‌استآسترهای آهنی‌وآسترهای برنجی.

آستر قطعه فلزی است‌که روی دسته‌کار گذارده می‌شود و سپس رویه دسته برآن‌سوارمی‌شود. آسترهای برنجی‌بوسیله ریخته‌گرها آماده و از تهران وارد می‌کنند، علت اینکه در زنجان ریخته نمی‌شود کمی سفارشات مربوط به‌ریخته‌گریست و تهیه مواد اولیه‌ریخته‌گری‌که‌عبارت از مفرغ و برنج‌وغیره در زنجان کم و نایاب است.

ریخته گرهاازجمع‌آوری‌خرده برنجهای صنعتی ومستعمل استفاده می‌کنند و انواع سفارشات را قبول می‌کنند، ضمناً یکی از این قبیل سفارشات‌آستر چاقوست‌که‌البته گران تمام‌میشود.

آستر آهنی را ازتسمه‌های آهنی‌که برای باربندی بکار میرود استفاده می‌کنند.

۳- رویه: رویه را سابقاً از صدف و شاخ‌گوزن‌و شاخ حیوانات کوهی درست می‌کردند. و یا از فلزاتی مثل برنج و نقره ولی اکنون نایلون جای همه آنها راگرفته و مشتریهاهم تمایل زیادی بخرید این نوع پرزرق وبرق نشان می‌دهندکه خیلی هم ارزان تمام می‌شود و کارکمتر می‌برد و آن رانیزاز تهران وارد می‌کنند که‌بوسیله‌دکمه‌سازان ساخته شده وبفروش میرسد. و دیگر نایلون ورق‌که جهت دکمه‌سازی به‌ایران‌وارد می‌شود.

نوع دیگر از دسته را از فیبر یا استخوان قلم‌گاو وشتر می‌سازند که قبلا استخوان راخیس کرده و پس از خیس شدن بصورت صفحه‌ای سائیده وباایجادگودی وشیاربه‌وسیله قلمهای مخصوص ظاهراً شبیه شاخ‌گوزن می‌کنند.

استاد هوشمند معمولا رویه فلزی را خود درست می‌کرد و از همان جنس میخ هم درست می‌کرده که پس ازصاف‌کاری دسته بهیچوجه محل میخها پیدا نبوده و دسته یك تکه از فلز دیده میشد.

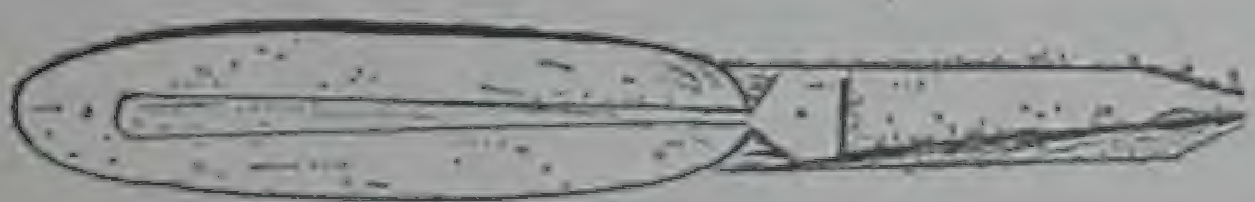
٤- میخ. میخ را معمولا از میخ‌نجاری استفاده می‌کنند و رویه فلزی اگر به‌صورت ملیله باشد ازکارملیله‌سازان‌استفاده می‌شود و اگر برنجی باشد بهمان نحوکه گفته شد بعضی برای هنرنمایی ترجیح‌می‌دهندازجنس‌همان‌رویه میخ‌هم‌درست‌بکنند.

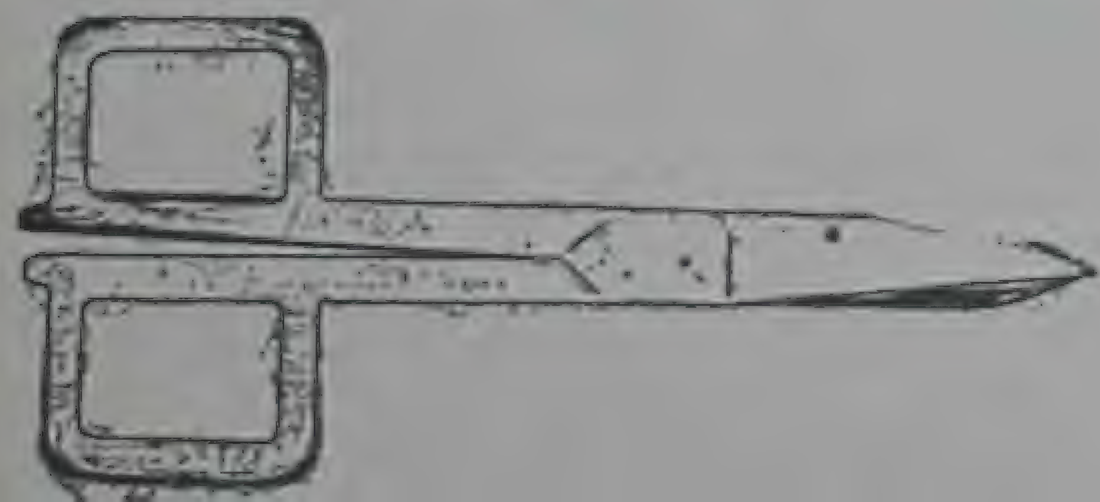
ابزارکار:

چون در شماره ۱۲۷ مجله هنر و مردم سال ۱۳۵۲ (اردیبهشت‌ماه) راجع به ابزارکار صحبت شده از ذکر مکرر آن خودداری میشودو خواننده‌رابه‌مجله مذکور رجوع‌میدهد.

شکل ٥ - سه طرح ازقیچی‌های‌کاغذبری وناخن‌گیری
۱ - طرح دسته ازاستاد یوسف هوشمند ۲ - تمام طرح ازاستاد هوشمند بدون تیغه چاقو







افسانه‌های دیار ما «توفارقان»

قورخاخ ممّد

عباس مهیار

راوی : آقای صمد حکیمی
۹۵ ساله – بیسواد «ولی درحدود دوهزار بیت شعر ترکی ازبردارد» .
شغل برزگر – محل تولد صفایش یکی ازقراء دوردست توفارقان – محل سکونت صفایش .
گردآوری شده درتوفارقان .
روایت بزبان محلی ترکی بوده است .

پیش‌درآمد

گئجه‌لرین اوزونی
ئو واشیبین توزونی
آغیردی چکمك گرك
یتگین یمیش کال اولماز
ناغیلا قرال اولماز
ئیرینه ئیتیرماك گرك

قورخاخ مـمّد

ترجمهٔ پیش‌درآمد :
درازای شبها ، وگردوخاك خان ومان ؛
طاقت‌فرساست ولی تحمل باید کرد .
میوه‌ای که بموقع برسد ، دیگر کال نمی‌شود .
قصه ابتدا وانتها ندارد .
ولی باید حق قصه را ادا کرد .

درزمانهای بسیار قدیم پیرزنی بود ، این پیرزن پسری داشت، اسم‌پسر ممّد«محمد» بود ولی محمد بسکه ازپشه‌ومورچه وموش میترسید همه باوقورخاخ ممد «محمدترسو» می‌گفتند. مادر پیرنمیدانست از دست قورخاخ ممد چکار کند . روزی صبح خورشید تیغ نزده ، مادر ، ممد را ببهانه‌ای با خود بیرون از خانه برد و خود برگشت و در را برویش بست . قورخاخ ممد وقتی متوجه شد که مادرش رفته بود . کم‌مانده بود که از ترس زهره‌ترك شود . این سوی وآن‌سوی دوید، گریه وزاری کرد ومادرش را صدا زد . فایده‌ای نداشت . دست‌آخر آمد و در خانه را زد و گفت : ای مادر ؛ حالا که مرا از خانه بیرون کردی ؛ ترا بروح پدرم قسم میدهم که لااقل عصای پدرم را بمن بدهی . مادر پیر ، عصای شوهرش را به او داد و ممد ترسو عصارا برداشت وناگزیر براه افتاد . هرقدمی که برمیداشت دلش هری می‌ریخت . انگار زمین و زمان با او دشمن بودند و او می‌بایست در برابر آنهمه دشمن خودش را حفظ کند . بهرحال قورخاخ ممد رفت و رفت تا بدامن کوهی رسید . می‌خواست روی سنگی‌بنشیند وخستگی درکند که چشمش به لانه‌ای افتاد که مورچه‌ها تندتندمی‌رفتند ومیآمدند . قورخاخ ممد ، خیلی ترسید . ازآنجا که گفته‌اند: آدم ترسو چابك دست می‌شود . ممد از ترس عصارا بر سر مورچه‌ها زد وخود افتاد وازهوش رفت . پس از ساعتی بهوش آمد . دوروبرش را نگاه کرد . عصای خودرا دید که چند مورچهٔ کشته وله شده به نوکش چسبیده بود . قورخاخ ممد مثل اینکه دنیا را به او داده باشند چشمانش از شادی

برق زد. برخاست و عصای خودرا برداشت وزیرلب گفت:
قئخ‌جانی جانان ایلده‌دون چیرپاخجی ممد.
ترجمه: چهل زنده را بیجان کردی، ممد شکارچی.
بعد بخود جرئت داد و راه افتاد. آنقدر رفت تا به چمن‌زاری رسید.
زیر درختی دراز کشید و باستراحت پرداخت. همانطور که داشت دوروبر خودرا دید می‌زد چشمش به چندتا موش افتاد که تند تند از درخت بادام می‌چیدند و روی کولشان می‌گذاشتند ونوك دمبشان‌را بدهان می‌گرفتند وراه می‌افتادند. دوباره ترس ووحشت سراپای وجود ممد را فرا گرفت. بدنش خیس عرق شد و بی اختیار عصا را بطرف موشها پرتاب کرد. و باز از هوش رفت. پس از ساعتی بهوش آمد و سر وصورتش را پاك کرد و عصایش را برداشت. دید موشی را کشته است. از شدت شادی فریادی کشید و گفت:
آرادا بیراصلان ئولدوردون چیرپاخجی ممد.
ترجمه: درین میان شیری را کشتی، ای ممد شکارچی.
بعد بدون واهمه براه افتاد. غروب آفتاب به‌سرچشمه‌ای رسید ودست وپای خودرا شست و مثل پهلوان‌های معروف قصه‌ها، سرچشمه بخواب رفت. پس ازمدتی ازخواب بیدار شد وباد قهرمانی‌های خود افتاد وگفت: قئخ‌جانی.... آرادابیر...
چهل زنده را.... درین میان شیری..
قورخاخ ممد این شعر را می‌خواند و دوباره از اول شروع می‌کرد. درین وقت دیوی برای آب بردن به سرچشمه رسید، دید جوانی زیر درخت کنار چشمه خوابیده و با خود حرف می‌زند. نزدیکتر رفت و بگوش ایستاد دید جوان می‌گوید:
چهل زنده... درین میان...
دیو با خود گفت این‌جوان که اینهمه آدم کشته واین‌قدر شیرنر بی‌جان‌کرده لابد همین الآن‌برمی‌خیزد ومراهم می‌کشد. دیو ظرف آب را هم انداخت و پا بفرار گذاشت. بصدای پای دیو قورخاخ ممد سرش را اززمین بلند کرد دید دیو بزرگی فرار می‌کند، ممد که دید دیو از چیزی ترسیده و پا بفرار گذاشته است نیم‌خیز شد وباد در گلو انداخت و گفت: آهای! بایست ببینم. کی هستی وکجا میروی؟ دیو درحالیکه بدنش ازترس می‌لرزید ایستاد وگفت: آقا پهلوان سلام عرض می‌کنم. من دیو سفیدم وبرای بردن آب به سرچشمه آمده بودم و دیدم عالیجناب آنجا باستراحت مشغول هستید من‌راهم را کج کردم که مزاحم نشوم. ممد گفت: زیاد وراجی نکن. بگو ببینم آب را کجا می‌خواستی ببری؟
دیوسفید گفت: پهلوان باشی! خانه ما این نزدیکی‌هاست و با دوست قدیمم ــ دیو سیاه ــ آنجا زندگی می‌کنیم.
قورخاخ ممد گفت: آیا خانه‌تان بزرگ ومرتب است تا من‌هم بیایم با شما زندگی کنم؟ دیو سفید گفت: بد نیست. لیاقت شمارا ندارد ولی اگر لطف بفرمائید منت بر سرما گذاشته‌اید ممد شکارچی.
ممد بخانه دیوها رفت و سه‌تائی مشغول زندگی شدند. وقرار گذاشتند ممد هم در کارهای خانه بآنها کمك کند. وحتی بنوبت آب بیاورد. ممد اززندگی جدیدش بسیارراضی بود. دیو سیاه غذا ونان تهیه می‌کرد ودیو سفید هم کارهای خانه را انجام میداد و ممد هم خودش را با آب بیار و آتش بیر مشغول میداشت. روزی نوبت آب آوردن به ممد رسید. قورخاخ‌ممد کوزه را برداشت و بسرچشمه رفت. وآنقدر دیر کرد که دیو سیاه دنبالش رفت. تا چشم ممد به دیو سیاه افتاد اورا بباد فحش وناسزا گرفت و گفت:
این چه آب گندی است که شما می‌خورید. باید آب زلال وصافی پیدا کنی و بخانه بیاوری. دیو سیاه لال شد و از ترس حرفی نزد. ظرفها را گرفت واز آب پر کرد بخانه آورد. دیگر قورخاخ ممد اسباب زحمت دیوها شده بود و مثل آقابالاسرهای بیکاره و دستورصادرکن، می‌خورد و می‌خوابید و دستور صادر می‌کرد آنهم به که، به دیوهای بزرگ‌تر از خودش. بالاخره دیوها روزی‌از دست پهلوان ممد بتنگ آمدند ووقتی ممد خوابیده بود دوتائی رفتند تا سنگ آسیای بزرگی را به خانه بیاورند و بروی ممد پهلوان بیندازند تا از شرش آسوده شوند. ممدترسو که از قرارومدار دیوها خبر داشت پس از رفتن دیوها، از جایش بلند شد و متکای خودرا درازا بجای خود روی تشك خوابانید ولحاف را سرش کشید وخود درگوشه‌ای پنهان شد.
ساعتی گذشت دیوها هن‌هن‌کنان آسیا سنگ بزرگی را به خانه آوردند وروی ممد پهلوان انداختند و بعد رفتند دست‌ورویشان را بشویند ولاشه‌ی ممد پهلوان را بخورند. پس از رفتن آنها ممد آهسته آمد کنار سنگ آسیا درازکشید وگوشه‌ی لحاف را روی خود انداخت و خودرا بخواب زد. دیوها پس از شستن دست‌ورویشان باتاق وارد شدند وبرای احتیاط، ممد را صدا کردند. ممدترسو دروغکی چشمهایش را بهم مالید وگفت:
چه خبره احمقها! که اینهمه سروصدا راه انداخته‌اید ونمی‌گذارید آدم چشم روی هم بگذارد. وبعد نیم‌خیز شد و گفت: این پاره سنگ چیه که روی من انداخته‌اید. دیوها که دیدند کاری از پیش نبرده‌اند از ترس سر بصحرا گذاشتند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. رفتند ورفتند تا به جنگلی رسیدند. کنار چشمه‌ای نشستند تا نفسی تازه کنند. دیدند روباهی سلانه سلانه بطرف آنها میآید. روباه تا دیوهارا دید گفت: باز چه مرگتان شده که دست از خانه وزندگی‌تان

کشیده‌اید وباینجا آمده‌اید . دیوها گفتند : ممد پهلوان مارا خانه خراب کرده ، زندگی مارا بهم زده است . روباه پرسید این دیگر کیست ؟ دیوها نام ونشانی ممد پهلوان را دادند . روباه گفت : شناختم شناختم . او پهلوان نیست . همان ممدی است که از مورچه و پشه وموش میترسید و همه باو قورخاخ ممد می‌گفتند . حالا از کی پهلوان شده نمیدانم . یاالله بلند شوید برویم ببینیم به چه حقّی شمارا بی‌خانمان کرده است .

روباه پیشاپیش دم علم کرده و براه افتاد دیوهابدنبالش ریسه شدند . بخانه رسیدند . ممد ترسو که پس از رفتن دیوها از ترس پشت‌بام پنهان شده بود . دید دیوها با یك روباه وارد خانه شدند . روباه دم بزمین کوبید و گوشهایش را تیز کرد و داد زد !

آهای ممد ترسو کجائی تا پوست از تنت بکنم ومادرت را بعزایت بنشانم . ممد ترسو ازپشت‌بام با صدای نتراشیده و نخراشیده‌ای جواب داد ، آهای روباه فضول باز داری در کار مردم بیخودی دخالت می‌کنی ؟ کجائی تا بیایم و به‌پوستت کاه بتپانم . این بگفت و عصای خودرا برداشت و پائین آمد واضافه کرد : ای روباه بی‌چشم ورو من دیگر ممد ترسو نیستم . چهل زنده‌را بیجان کرده‌ام و شیر نر کشته‌ام . اگر مردی بایست که آمدم . روباه که دید سنبه پرزور است و هوا پس ، پا بفرار گذاشت و گفت : آی ممد پهلوان من‌که داشتم شوخی میکردم . عجب آدمی شده‌ای . هیچ شوخی هم سرت نمی‌شود . ممد پهلوان گفت : من اهل شوخی نیستم فقط میخواهم هرسه‌تایتان را بروز سیاه بنشانم . دیوها هم بدنبال روباه فرار کردند و خانه وزندگی را باامان خدا رها کردند . پس از فرار آنها محمد پهلوان ، همه‌ی اسباب و اثاثیه خانه دیوهارا بار اسب‌ها واسترها کرد ورو بسوی خانه‌ی خویش آورد . در زد . مادرش گفت : قورخاخ ممد برگشتی ؟ ممد گفت : مادر حرف دهنت را بفهم من دیگر قورخاخ‌ممد نیستم من ممد پهلوانم . در باز شد وممد پهلوان با مال و حشم وارد خانه شد به سر زندگی خود برگشت .

پس درآمد : دوزتوباسی یئرتیلدی
ناغیلیمیز قورتولدی
ترحمه : توبره نمك پاره شد
قصه بپایان رسید .



گنجینه‌های هنر و معماری ایران در اطریش

کتاب «بناهای خراسان»

دکتر احسان‌الله مؤید
شهرساز

دراواخرجنگ بین‌الملل اول کتابی بزبان آلمانی توسط دانشگاه وین دراطریش انتشاریافت که درنوع خود بی‌نظیربود ونه فقط اروپائیان را به گنجینه‌های معماری قسمت خاوری ایران آشنا ساخت بلکه بعنوان سند ومنبعی گرانقیمت برای نسلهای بعد بجا ماندکه درشناسائی، مرمت یا احیاء بناهای خراسان ازآن استفاده بعمل آید.

درمیان اروپاییان ازجمله‌ی نوشته‌های راجع به ایران، سفرنامه‌ی شوالیه شاردن کمك فراوانی به شناخت ایران وآثار این سرزمین کرده بود. یکی ازآخرین چاپهای این کتاب به عنوان:

Chevalier Chardin : Voyage en Perse, Amsterdam 1711.

دراطریش مورد توجه خاص قرارگرفت[1].

اصولاً با پیدایش انقلابات صنعتی دراروپاکه مقارن با فقرهنر درمعماری آن سرزمین است توجه دانشمندان به هنر معماری سایرکشورها وبویژه ملل غیر- اروپائی بیشترمعطوف گردید.

لذا بعدازشوالیه شاردن که ره‌گشای این امربود سایرهموطنانش نیز با توجه به مطالب بالا بیشتر به ایران روآورده ومطالعه وبررسیهای اورا هریك به‌نحوی تکمیل نمودند[2].

ازجمله آثار ارزنده‌ای که بصورت تحقیقات علمی ازنیمهٔ قرن نوزدهم دربارهٔ هنر ومعماری ایران بزبان فرانسه انتشار یافت مهمترین آنها را میتوان به این‌شرح ذکر نمود:

CHARLES TEXIER : Description de l'Arménie, la Perse et la Mésopotamie.
Paris 1842 (didot 1839-49).

FLANDIN ET COSTE : Voyage en Perse. Perse Moderne.
Paris 1850.

PASCAL COSTE : Monuments modernes de la Perse.
Paris 1867.

M. DIEULAFOY ET MME. DIEULAFOY : L'Art antique de la Perse.
Paris 1884.

دربین انتشارات مذکورآثار دیالافوا (Dieulafoy) بیشتر متوجه بناهای‌باستانی ایران‌بوده‌که با استعداد سرشارش‌درنقاشی بیشترآنها را بنحوی جالب مصور نمود لکن بقیهٔ آثار معطوف به معماری مدرن ایران میشد وترسیمهای تکسیه (Texier) یا کست (Coste) از جمله بهترین و ارزشمندترین آثاریست که دربارهٔ معماری پیشین ایران دردست داریم[3].

---

۱ – البته‌کسان دیگری نیزکه ازفرانسه به ایران آمده وآثاری انتشار دادند قابل ذکر است که سانسون وتاورنیه (Tavernier) ازآن جمله‌اند. ازغیرفرانسویان میتوان اولئاریوس وکمپفرآلمانی وبروئن (Bruyn) هلندی را نام بردکه آثارشان تمامی بصورت سفرنامه است.

۲ – دربین‌کتب منتشره ازسفرنامه‌ها کمتر ازهنر ومعماری صحبت شده وخراسان را از دیدگاه تاریخی یا جغرافیائی معرفی نموده‌اند فقط‌کتاب:

FRASER : Narrative of a journey into Khorasan.
London 1825.

۳ – ازنظرمعماری تااندازه‌ای از ارزش علمی برخوردار است.

ARBEITEN DES KUNSTHISTORISCHEN INSTITUTS
DER K. K. UNIVERSITÄT WIEN (LEHRKANZEL STRZYGOWSKI)
BAND VII

CHURASANISCHE BAUDENKMÄLER

VON

ERNST DIEZ

I. BAND

MIT EINEM BEITRAGE VON

MAX VAN BERCHEM

MIT 5 FARBIGEN UND
50 SCHWARZEN LICHTDRUCKTAFELN
SOWIE 40 TEXTBILDERN

VERLAG VON DIETRICH REIMER (ERNST VOHSEN)
IN BERLIN MIMXVIII

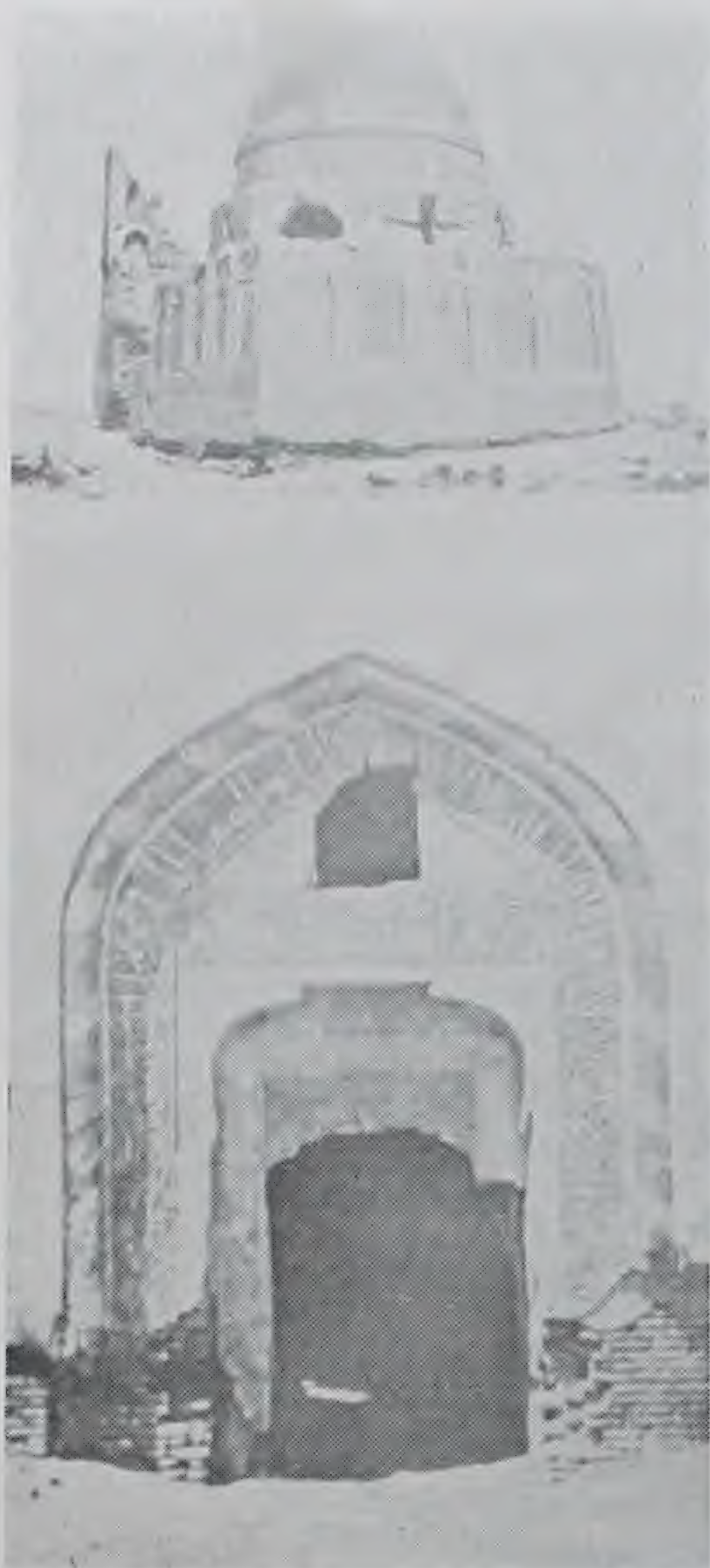
پشت جلد کتاب «بناهای خراسان»








مقبرهٔ گنبددار درسرخس



روبرو :
بالا راست : طاق دوجداره مدرسه چهارگرد
بالا چپ : پلان مدرسهٔ چهارگرد
پائین راست : برج کرات
پائین چپ : برج خسروگرد درنزدیکی سبزوار

بهرحال ازاوائل قرن بیستم وبعد ازیك قرن تأخیر اولین آثارآلمانی‌زبان بدست ما میرسدکه اولین ومهمترین آن از پروفسور فریدریش زاره (Sarre) آلمانی است که درحدود سال ۱۹۱۰ بااین مشخصات انتشار یافت .

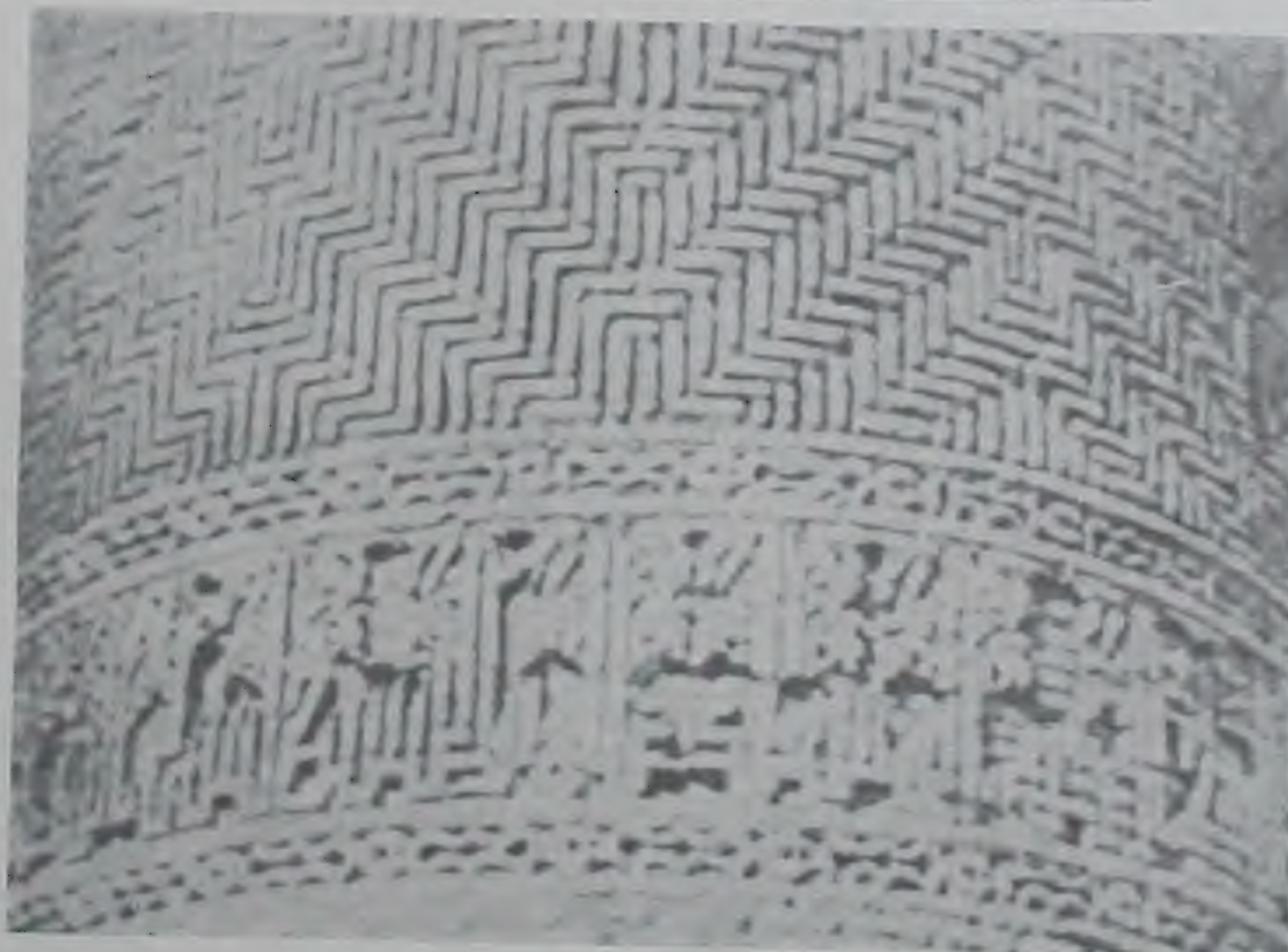
FRIEDRICH SARRE : Denkmaeler Persischer Baukunst Geschichtliche Untersuchung und Aufnahme muhammedanischer Backsteinbauten in Vorderasien und Persien.
Berlin Wasmuth 1901-1910.

دراین کتاب‌که برای نشان‌دادن تصاویر ازفن‌عکاسی نیزاستفاده شده مؤلف با دقتی کم‌نظیر به تحقیق وتجسس‌پرداخته ومعماری‌کویری‌ایران‌راموشکافی‌مینماید. بسیاری ازعکسهای اصفهان قدیم میتواند دربازسازی این شهرکمك بزرگی نموده





کتیبه‌های خط کوفی در برج
فیروزآباد



وآنچه راکه بعداً ویران‌گردیده ونیست دوباره دراین‌کتاب دید وسنجید.

موضوعی‌که بهرحال دراین کتاب وسایرآثار فرانسویان باهم مشترك میباشد آنست‌که تماماً به ایران مرکزی (بویژه طهران، اصفهان یا غرب ایران) معطوف بوده وازخاورایران‌بندرت‌چیزی‌می‌یابیم.

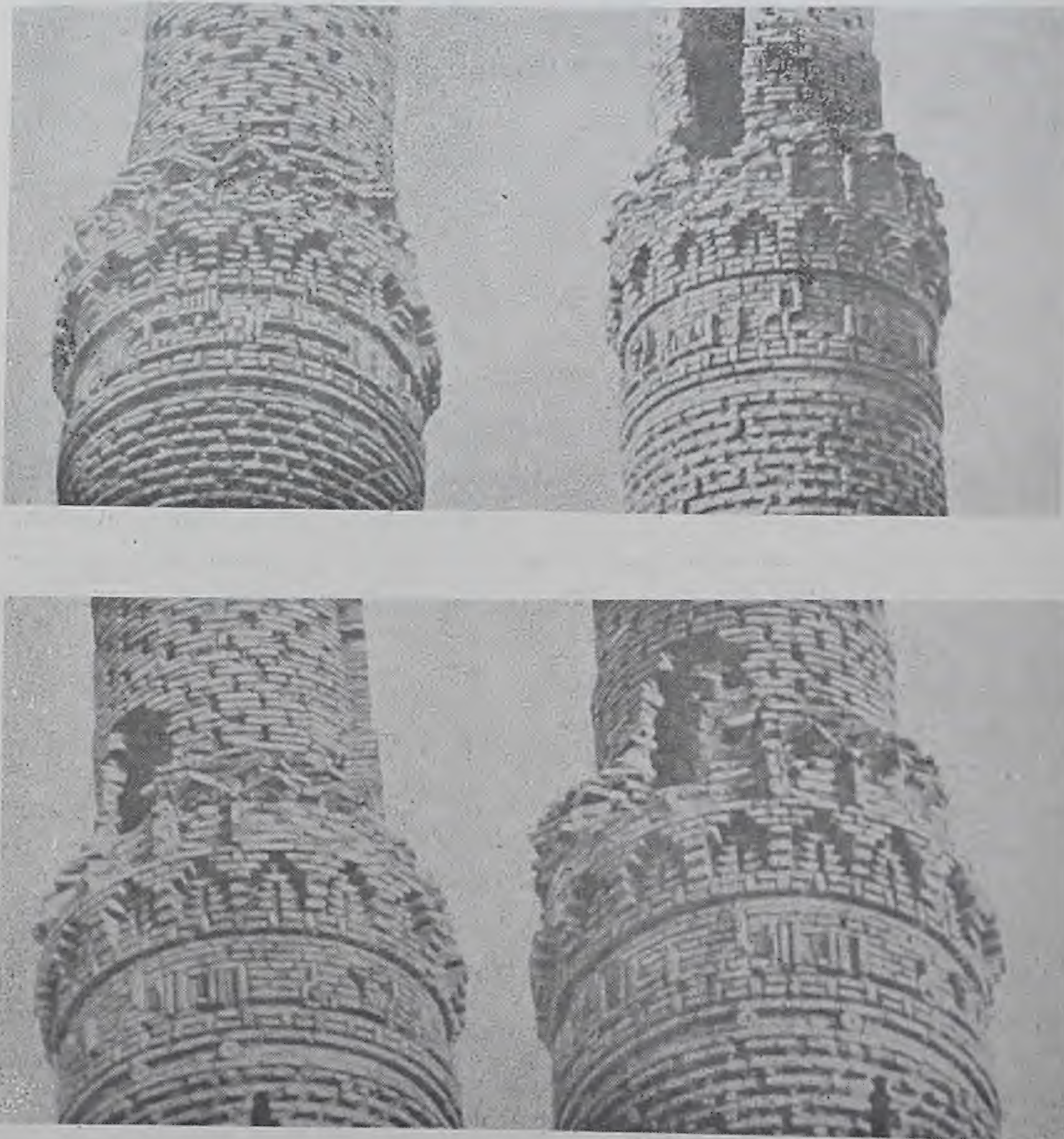
کتاب بناهای خراسان که درسال ۱۹۱۸ بعد ازیك سفر طولانی ومطالعات محلی‌توسط دکترارنست‌دیز Ernst Diez در وین انتشار یافت دنیای غرب را به گنجینه‌های‌ناشناخته نقطهٔ دیگری‌ازایران معطوف‌کرد.

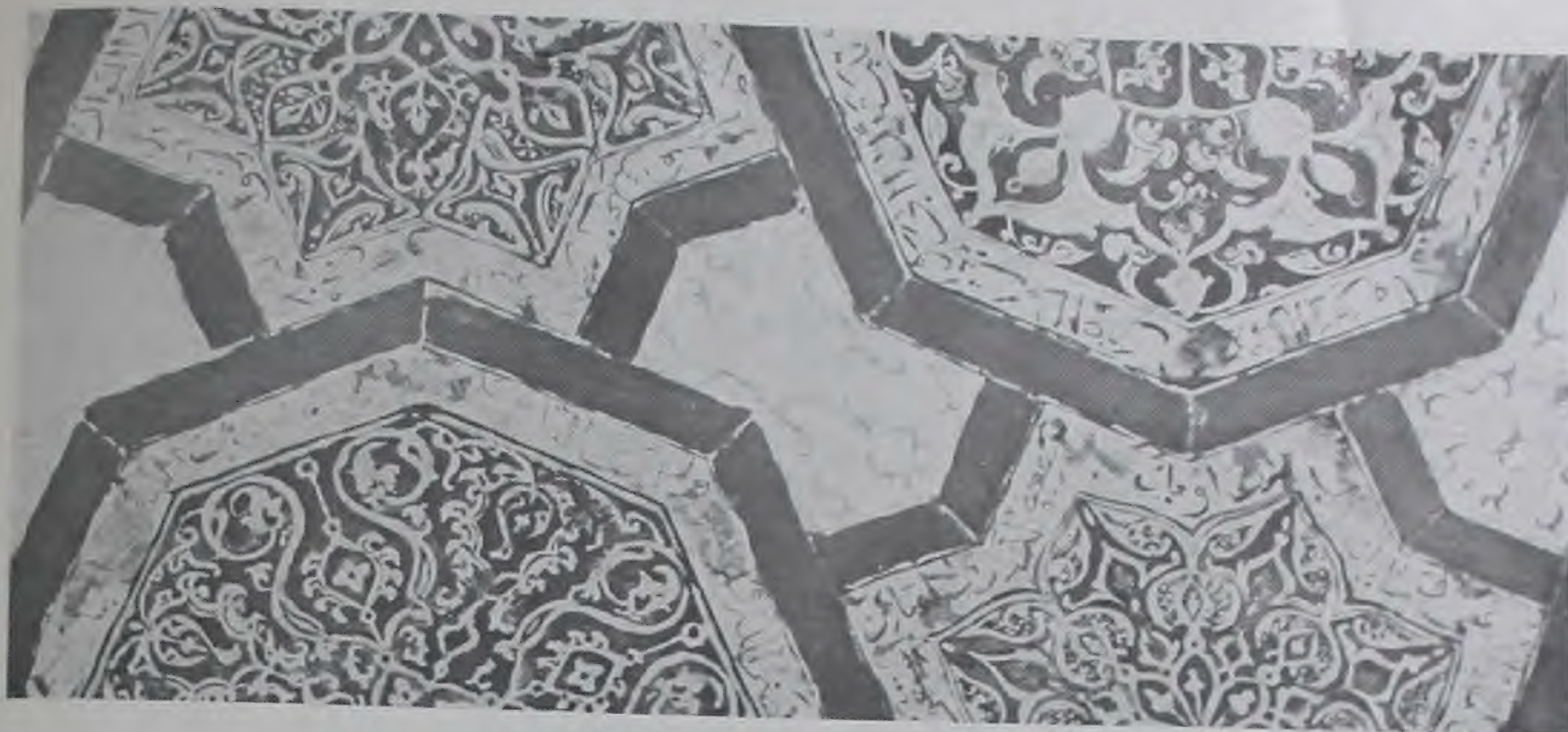
درمقدمهٔ کتاب‌که رئیس انستیتوی تحقیقاتی‌آثارهنری دانشگاه وین مینگارد میخوانیم: «کتاب حاضر در درجهٔ اول هدفش جواب به این سئوال‌است‌که قسمت خاوری ایران چه نقشی را بعنوان اولین سرزمین ملل‌کوچ‌گرای آسیای مرکزی وهمچنین همسایه‌کشورهای هند وبودائی درپیشبرد معماری اسلامی ایران وحتی کشورهای ساحل مدیترانه بازی نموده است».

دراین مقدمه همچنین می‌آیدکه: «ریشه‌های معماری اولیهٔ مسیحی و اسلامی را هنگامی می‌توان شناخت‌که معماری‌ایران، ارمنستان وهند را شناخته باشیم».

این‌کتاب قراربود دردوجلد انتشار یابد درجلد اول‌که ازآن سخن میرود از

کتیبه‌های خط‌کوفی درمنارهٔ مقبره سنگ بست





نقاشی ازکاشیکاریهای صحن حضرت امام رضا درمشهد

شناخت وموجودیت بناها سخن رفته و بخصوص رابطهٔ خط‌کوفی را با معماری بررسی مینماید. درجلد دوم‌که هیچگاه انتشار نیافت قراربود به تجزیه وتحلیل هنری این آثارپرداخته شود.

مطالب موردبحث درجلد اول‌بشرح زیر است :

۱ ــ **خط سیرمسافرت** از استرآباد به سبزوار، مشهد، تربت شیخ وسرخس.

۲ ــ بررسی درمقابر برجدار و**برج کیشمر**: گنبدکاووس(قابوس)- رادگان (قوچان).

۳ ــ بررسی در**مناره‌ها** : منارهٔ خسروگرد(سبزوار)، کرات، فیروزآباد (ترشیز).

٤ ــ بررسی **مقابر گنبددار** : رباط سنگ‌بست، طوس، شیخ‌لقمان(سرخس) شجاهاریی(مشهد) ومحمود لوقانی.

۵ ــ **مطالعات بناهای‌مذهبی**: مسجد چهارگرد - مدرسهٔ چهارگرد، مصلی (مشهد) مسجدشاه مشهد، مسجد جادشرم خانقاه.

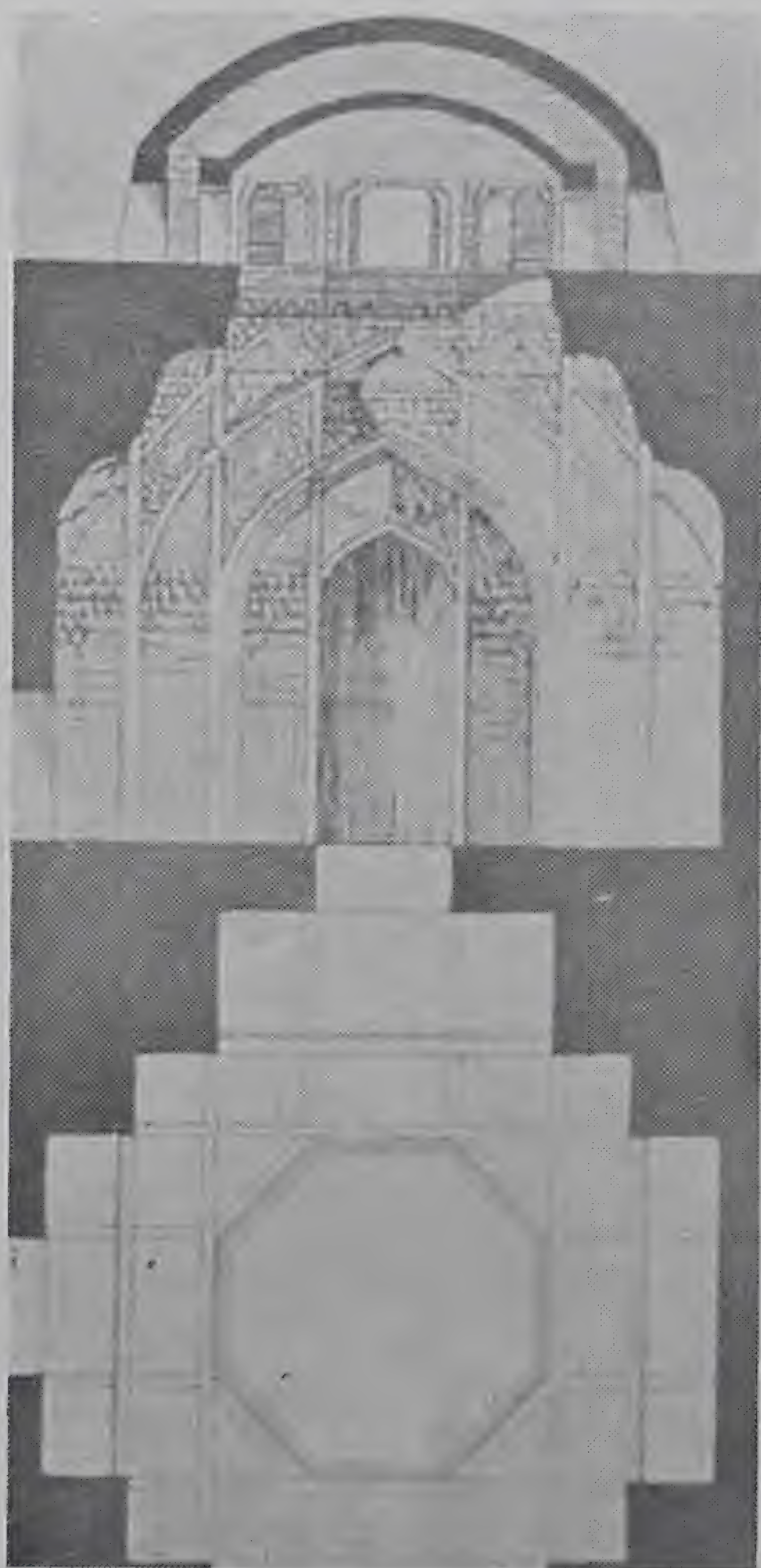
وقسمت آخرکه به‌ایستگاههای بین راه، چاپخانه‌ها وکاروانسراها اختصاص دارد.

مؤلف‌کتاب با دقتی بی‌نظیروصبری ناتمام یك یك این ابنیه را اندازه‌گیری وازآنها طرحها وتصاویر تهیه مینماید. حتی ازصحنه‌های کاشیکاری با ظرافتی کم‌نظیرتصاویری‌ازآب‌رنگ تهیه مینماید وچون‌امکانات‌چاپ‌دراین‌دوره تااندازه‌ای پیشرفت نموده است آنها را نیز بچاپ میرساند.

مرحوم دکتردیز Diez که ازطرف دانشگاه وین مأمور این تحقیقات‌گردیده بود آنطورکه درکتاب آمده است بهمراه نظامیان مسلح وزارت جنگ اطریش همراهی میشده ویك همکارآلمانی او نیز که درهمین‌نقطه قصدتحقیقات‌دررشته‌های زمین‌شناسی وجغرافیا را داشته با او بوده است.

سفر این دو دانشمند در ۸ سپتامبر ۱۹۱۲ آغاز میگردد. پس ازعبور از روسیه درفوریه ۱۹۱۳ این‌گروه‌تحقیقات خود را از استرآباد (گرگان) شروع مینماید واولین بنائی‌که عکسبرداری و رولوه میشود برج رادکان بوده‌است ودر همین مسیر تا مشهد سایربناها موردمطالعه قرار میگیرد. درنیشابور به این گروه اجازه حفاری داده میشود ولی بعلت نامعلومی دوباره این‌مجوز باطل میگردد. درتابستان ۱۹۱۳ که این گروه به مشهد میرسد مورد پذیرائی سرکنسول انگلستان واقع شده وازهمکاریهای او درشناخت سایر بناها استفاده میگردد. جالب آنکه پس ازچندی جنگ بین‌الملل اول آغاز

نقاشی از کاشیکاریهای صحن حضرت امام رضا درمشهد



تزئینات ایوان ورودی درمدرسه چهارگرد



نقاشی از کاشیکاری مقبرهٔ گنبددار شجاء ربی
مصلی درحوالی مشهد



می‌شود ونتیجتاً بین دو ملت شکرآب میگردد. اما مع‌الوصف مؤلف لازم میبیند از پذیرائی میهماندار خودکه به درجهٔ ژنرالی نائل گردیده است بنـام ژنرال سرسایکس (General Sir Sykes) تشکـر نماید.

پس ازمراجعت این‌گروه به اروپا درفاصله‌کوتاهی‌که دکتر دیز به سربازی فراخوانده میشود درتدوین‌کتاب همت میگمارد.

وضع اسف‌بار اقتصادی‌اروپا- تورم روزافزون واوضاع آشفتهٔ سیاسی وقت اطریش مجال چاپ‌کتاب دوم را نمی‌دهد واین اثر ارزشمند هنری درهمان یك‌جلد خلاصه میشود ومقادیرزیادی ازاین‌یکجلد نیز درجریان حوادث جنگ ازبین‌میرود. بدینجهت نیز چند نسخه بیشتر ازآن در کتابخانه‌های اروپا یافت نمیشود.

در ۱۵ سال قبل‌خوشبختانه نگارندهٔ این سطور دریك حراج عمومی یك جلد ازاین‌کتاب‌را در وین صاحب شد واکنون نیز درکتابخانه شخصی اینجانب‌نگاهداری میشود.

پروفسور Diez بعدازاینکه ازجبههٔ جنگ مراجعت‌نمود مطالعات خودرا ادامه داد واز یك دههٔ بعد آثاری از او انتشار یافت‌که درجای دیگری بتفصیل ازآن صحبت خواهیم داشت.



مسجد شاه – مشهد

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

«ماستها را کیسه کردن»

اصطلاح بالاکنایه از: جاخوردن ــ ترسیدن ــ از تهدید کسی غلاف کردن ودم در کشیدن یا دست از کار خود برداشتن است[1] . فی‌المثل گفته میشود «فلانی چون سُنْبه را پرزور دید ماستها راکیسه کرد.» یا بعبارت دیگر «بمحض اینکه صدای مدیر یا ناظم بلند شد بچه‌ها ماستها را کیسه کردند» وقِس علیهذا . . .

اکنون ببینیم وقتیکه ماست داخل کیسه میشود چه‌ارتباطی باترس وتسلیم وجاخوردگی پیدا میکند :

* * *

ژنرال کریمخان ملقب به «**مختارالسلطنهٔ سردارمنصور**» در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه قاجار مدتی رئیس فوج «**فتحیّه**» اصفهان بود و زیرنظر ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدینشاه انجام وظیفه میکرد[2] . پارك مختارالسلطنه دراصفهان که اکنون گویا محل کنسولگری انگلیس است بایشان تعلق داشته است. مختارالسلطنه پس‌از چندی ازاصفهان بطهران آمد وبعلت ناامنی وگرانی که درطهران بروزکرده بود حسب‌الامر ناصرالدینشاه قاجار حکومت پایتخت را برعهده گرفت. در آنزمان‌که هنوز اصول دموکراسی در ایران برقرارنشده شهرداری «بَلَدیّه سابق» وجود نداشت حکّام ِ وقت با اختیارات تامه برکلیه امور وشئون شهرها منجمله امر خواربار و تثبیت نرخها و قیمتها نظارت‌کامل داشتداند و محتکران وگرانفروشان را شدیداً مجازات میکردند . گدایان وبیکاره‌ها در زمان حکومت مختارالسلطنه بسبب گرانی و نابسامانی ِ شهر ضمن عبور ازمقابل مغازه‌ها چیزی برمیداشتند و باصطلاح «**ناخونك**» میزدند . مختارالسلطنه برای جلوگیری از این بی‌نظمی دستور داد گوش چندنفر ازگدایان متجاوز وناخونك زن را با میخهای کوچك بدرختان نارْوَنْ درکوچه‌ها و خیابانهای طهران «**میخکوب**» کردند و بدینوسیله ازگدایان وبیکاره‌ها دفع شرّ ورفع مزاحمت شد.

---

۱ ــ لغت‌نامهٔ دهخدا . واژهٔ «ماست» .

۲ ــ راجع به بیوگرافی مختارالسلطنهٔ اول ازمعلومات واطلاعات آقای مهندس شهریور «داماد مختارالسلطنهٔ دوم» استفاده شد وبدینوسیله اظهارتشکر وامتنان میکند .

روزی بمختارالسلطنه اطلاع دادندکه نرخ ماست درطهران خیلی گران شده طبقات پائین ازاین‌ماده غذائی که ارزانترین‌چاشنی وقاتق نان‌است نمیتوانند استفاده کنند . مختارالسلطنه اوامر و دستورات غلاظ وشداد صادرکرد و ماستفروشان را ازگرانفروشی برحذر داشت. چون چندی بدینمنوال گذشت برای اطمینان خاطر شخصاً باقیافهٔ ناشناخته بیکی از دکانهای لبنیات فروشی رفت ومقداری ماست خواست. ماستفروش که مختارالسلطنه را نمیشناخت وفقط نامش‌را شنیده بود سئوال کرد : چه جور ماست میخواهی؟ مختارالسلطنه گفت : مگر چند جور ماست داریم ؟ ماستفروش جوابداد : معلوم میشود تازه بشهر طهران آمدی ونمیدانی که دوجور ماست داریم ! یکی ماست معمولی ودیگری «**ماست مختارالسلطنه**»!

مختارالسلطنه با حیرت وشگفتی از خاصیت این دونوع ماست پرسید . ماستفروش گفت: ماست معمولی همانستکه از شیر میگیرند وبدون دخل وتصرف تا قبل‌از حکومت مختارالسلطنه با هرقیمتی که دلمان میخواست و برای ما صرف میکرد بمشتری میفروختیم . اکنون هم در پستوی دکان ازآن ماست موجود داریم‌که اگر مایل باشید میتوانید ببینید والبته بقیمتی‌که برای ما صرف میکند بخرید .

اما ماست مختارالسلطنه همین طغار دوغ است‌که درجلوی مغازه و مقابل چشم شما قرار دارد و از یك ثلث ماست ودوثلث آب ترکیب شده‌است! از آنجائیکه این ماست را بنرخ مختارالسلطنه میفروشیم باینجهة «**ماست مختارالسلطنه**» میگوئیم! حالا ازکدام ماست میخواهی؟ این یا آن ؟! مختارالسلطنه‌که تا آنموقع خونسردیش‌را حفظ‌کرده بود بیش‌از این طاقت نیاورده بفراشان حکومتی‌که دورادور شاهد صحنه وگوش بفرمان حاکم بودند امرکرد ماستفروش را جلوی مغازه‌اش بطور وارونه آویزان کردند وبند شلوارش را محکم بستند. سپس طغار دوغ را از بالا داخل دولنگه شلوارش سرازیر کردند وشلوار را از بالا بهمچ پایش بستند . پس‌ازآنکه فرمانش اجرا شد رو بماستفروش کرد وگفت : آنقدر باید باینشکل‌آویزان باشی تاتمام آبهائیکه داخل این ماست‌کردی خارج شود ولباسها و سروصورت ترا آلوده کند تا دیگر آب داخل ماست نکنی . . !

چون سایر لبنیات فروشها از مجازات شدید مختارالسلطنه نسبت بماستفروش موصوف مطلع‌گردیدند همه وهمه «**ماستها را کیسه کردند**» تا آبهای اضافی خارج شود ومثل همکارشان گرفتار قهروسَخَط مختارالسلطنه نشوند.

خلاصه عبارت «ماستها را کیسه‌کردن» ازآن تاریخ ضرب‌المثل شد ودرموارد مشابه‌که حاکی از ترس وتسلیم وجاخوردگی باشد مجازاً مورد استشهاد وتمثیل قرارگرفت.

کتاب

زیر نظر : پرویز اذکایی

مقدمه بر تاریخ علم ، [اثر] «جورج سارتون» ، جلد اول: ازهومر تاعمرخیام، ترجمهٔ «غلامحسین صدری افشار» ، ازانتشارات دفتر ترویج علوم – وزارت علوم وآموزش عالی ، تهران – ۱۳۵۳ . (وزیری ، ۹۳۵ صفحه متن‌فارسی+ ۳۰۸ صفحه کتابنامه به زبان‌های اروپایی).

«جورج سارتون تاریخ علم را به صورت رشتهٔ مستقلی از معارف بشری درآورد و آن‌را از انحصاررشته‌های علمی یاملت‌های معین آزادکرد.» (از یادداشت مترجم) .

۱– درباره‌ی مؤلف و کتاب

زیست‌نگاری «جورج‌سارتون» (زاده‌ی ۱۸۸٤دربلژیك– درگذشته‌ی ۱۹۵۷ در امریکا) در مقدمه‌ی «تاریخ علم» او، ترجمه‌ی آقای «احمد آرام» و نیز در مقدمه‌ی کتاب‌موردبحث آمده است .

«احاطهٔ عظیم و فوق‌العادهٔ او به‌میراث علمی همهٔ ملل قدیمه ومعاصر وتتبع او درهمهٔ کتب‌ونوشته‌های‌عالم ومحصول فکر بشری در اعصارگذشته به‌حقیقت حیرت‌انگیز است.ذوق سلیم و محاکمهٔ عقلی و تمیز و تشخیص روشن‌بین‌وی به‌علاوهٔ انصاف واعتدال درواقع نظیرزیاد ندارد . . . عمری درتحقیق و مطالعهٔ علوم صرف نموده و از موقعی‌که مجلهٔ بین‌المللی ایزیس Isis راکه مخصوص تاریخ علوم است در سنهٔ ۱۹۱۲ تأسیس کـرد تا وفات ... این مرد بزرگ‌که استاد دارالعلوم هاروارد امریکا بود مستمراً در رشتهٔ علوم کارکرد و آثار عظیم بیشماری به‌وجود آورد ... از مطالعهٔ همین (کتاب) واضح دیده می‌شودکه وسعت بیکران اطلاعات او ومطالعهٔ استقرائی وی از تمام آنچه در قرون سابق از سه‌هزار سال‌پیش به‌این طرف درنتیجهٔ فعـالیت عقلی وفکری دانشمندان و هنرمندان عالم به‌وجودآمده مافوق تصوراست.»[۱] «دانشمندان جهان اعتراف دارندکه جورج سارتون برجسته‌ترین مورخ‌علم است وکتاب تاریخ علم‌که ثمرهٔ دانشمندی و درایت شگرف‌او است ، یکی ازممتازترین آثار علم ومعرفت است‌که تاکنون منتشر شده . تمام دوران زندگانی پس از بلوغ وی به بحث و تتبع در تاریخ علم به‌اشکال مختلف آن مصروف شد ، واز لحاظ جامعیت هیچ دانشمند دیگری به‌پای او نمی‌رسد»[۲].

بجز از «تاریخ علم» و «مقدمه بر تاریخ علم» ، آثار دیـگری از «سارتون» به‌فارسی ترجمه و نشر شده است : «سرگنشت علم» ، «علم قدیم و تمدن جدید» ، «شش‌بال» .



این کتاب، ترجمه‌ی‌جلدیکم‌ازسه مجلد "Introduction to the history of science" است که نخستین‌بار توسط «بنیادکارنگی واشینگتن» به‌سال ۱۹۲۷در «بالتیمور» طبع و نشر یافت و در ۱۹٤۵ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۳ و ۱۹۶۲ تجدیدچاپ گردید.

۱– تقی‌زاده ، سیدحسن : مقدمهٔ «تاریخ علم» اثر «جورج‌سارتون»، ترجمهٔ « احمد آرام» ، چاپ ۲ ، امیرکبیر ، ۱۳٤۶ ، ص پنج .

«مقدمه بر تاریخ علم ، همچنان‌که از نامش برمی‌آید ، اشاره‌های آگاه‌کننده‌ای است دربارهٔ حوادث و شخصیت‌هایی که سازنده وپیش‌برندهٔ تمدن بشری بوده‌اند. دراین‌کتاب، از داستان‌پـردازی ، صحنه‌آرایی وجزئیات شرح حالی نشانی نمی‌توان یافت ؛ بلکه بیشتر حکم سیاههٔ دارایی یا دفتر حضور و غیاب را دارد . هدف نویسنده آن بوده‌که به خوانندگان خود دربارهٔ هر موضوع یك تصویر کلی نشان‌دهد ؛ و اگر بخواهند مطالعهٔ دقیقتری کنند، آنان رابه‌یك‌رشته‌مآخذرهبری کند» (یادداشت مترجم ، ص ۳) .

پس از یادداشت مترجم (ص ۳ – ٤) و«فهرست‌مطالب» (ص ٥ – ١٦) ، «فصل مقدماتی» (ص ١٩ – ٩٥) شامل‌این موضوعات است :

مقصود این اثر ، علم قدیم ، علم قرون وسطی ،اصول مدرسی – بیماری و شفای آن ، سه‌جنبهٔ وحدت اساسی حیات، نظری به‌تمدن انسان ، اشاراتی به‌تاریخ علم در هند –آسیای میانه و آسیای شرقی ، مبانی گاهشناسی ، مبانی کتابشناسی ، اصول انتخاب ، ... ضمیمه : یادداشت‌هایی دربارهٔ ترانویسی واژه‌های یونانی ، عبری، سریانی، عربی، فارسی ، سانسکریت، چینی و ژاپنی .

آنگاه ، فصل‌های سی و چهارگانه –که عنوان‌های‌آنها را در جای خود یاد خواهم‌کرد – صفحات (٩٦) تا (٨٩٨) را در برگرفته و «فهرست الفبایی (=نامنامه)» از (٩٠١) تا (٩٣٥) ، وکتابنامه‌ی فرنگی ٣٠٨ صفحه را شامل‌گردیده، است .

۲– هدف از تألیف

مؤلف ، در زیر عنوان«مقصوداین اثر»، از جمله‌گوید:

«مقصود این اثر ، شرح موجز و در عین حال هرچـه کاملتر پیشرفت یکی از اساسی‌ترین جنبه‌های تمدن بشری‌است که هنوز مورد توجه‌کافی قرار نگرفته یعنی‌گسترش‌علم، که‌از معارف مثبتهٔ منتظم است. » (ص ۲۰) : «مقصود اصلی این‌است که‌تنها به‌تاریخ علم محض بپردازم ، ولی این‌کار ، که بتوان خطی میان علم محض‌وکاربردهایش‌ترسیم‌کرد، اگر غیرممکن نباشد ، سخت دشوار است . بسا اوقات ، نخست‌کاربردهاکشف شده و اصول از آنها استنتاج‌گشته است، گاه برعکس بوده،ولی در هر مورد علوم محض و علوم عملی با هم رشدکرده است. با این حال ، باید درجایی خط فاصلی‌ترسیم‌کرد،زیرادرحالی که شمارهٔ عالمان محض نسبتاً اندك است ، پزشکان ، معلمان ، مهندسان و دیگر عالمان عمل همیشه چشمگیر بوده‌اند.رسم‌من اینست‌که تنها هنگامی از یك پزشك ، مهندس ، یا معلم صحبت کنم‌که او چیز معینی بر معرفت ما افزوده ، یا رسالاتی‌به‌قدر کفاف اصیل و ارجـمند نوشته ، یا وظیفهٔ خود راآن‌چنان استادانه به‌جای آورده‌که معیارهای حرفه‌یی تازه‌یی را عرضه کرده باشد.» (ص ۲۵ – ۲٦) .

«موضوع اصلی با بیان سادهٔ اکتشافات جدا از هم‌نیست، بلکه شرح پیشرفت تفکر علمی وگسترش تدریجی‌آگاهی‌انسان است، که موجب تمایل به‌درك و افزایش سهم ما در تکامـل کیهانی است . ولی‌کاملامعلوم است که‌مابدون ارائهٔ‌گزارش کوتاهی از اوهام فکری‌که اغلب پیشرفت ما را به‌تأخیرافکنده یا به‌بیراهه‌کشانده است، نمی‌توانیم این پیشرفت را به درستی توصیف‌کنیم . اگر از این کار غفلت‌کنیم ، بررسی ما ناقص و فریبنده خواهد بود . به علاوه همچنان‌که قبلا اشاره شد ، برای شرح درست افکار علمی هر ملتی، ما آنان را نه‌تنها از دیدگاه خویش ، بلکه ازچشم خودشان نیز باید بنگریم ، ولو اینکه از نظر ما نادرست باشد . از اینرو لازم است موجزی‌از گسترش شبه علوم بیان شود ، ازقبیل‌تنجیم ، کیمیا ، فراست ، و تعبیر خواب.» (ص ٢٤) .

۳– روش تألیف

زیر عنوان «نظری به‌تمدن بشری» ، در بیان موضوعات مربوط به‌روش‌کارگوید :

«شایدکوتاهترین راه برای آشناشدن با اسلوب‌کلی ، تشبیه وضع من به یك نقشه‌پرداز است . گرچه برای اطمینان از درستی هر یك ازجزئیات‌ولوناچیز زحمت فراوانی‌برده‌ام. هیچکدام از آنها ، هرچه‌مهم‌باشد، موردعلاقهٔ اصلی من‌نیست، بلکه مجموع ساختمان مورد نظراست.همچنان‌که‌قصدنقشه‌بردار نشان‌دادن رابطهٔ موضوعات جغرافیایی است، قصد من نیزنشان دادن روابط تاریخی بوده است. این‌کارهرگز در همان‌مقیاس صورت نگرفته است، زیرا هرگز کسی سعی نکرده‌است دریك زمان به پیشرفت همهٔ شاخه های معرفت و موفقیت‌های همهٔ ملل توجه‌کند . از این لحاظ نادرست‌نخواهدبوداگرگفته‌شود که مقدمهٔ من ، گرچه اندك ، نخستین بررسی تمدن‌بشری‌است (با اعتماد به‌خواننده‌که زمینهٔ سیاسی ، اقتصادی و هنری را بدان اضافه کند) . من‌کوشیده‌ام نقشه‌یی ازتمدن بشری‌ترسیم کنم ، که تا حد امکان کاملتر و درستتر ، و درعین‌حال‌به‌قدر کافی ساده ، به‌طور رضایت‌بخشی عاری از جزئیات غیراساسی، و بدون مسدودکردن منظرهٔ‌کلی، فشرده باشد.» (ص٦٨) .

کتاب،همانطور که‌مقصودمؤلف‌بوده.طرح‌واستخوانبندی کامل و بسیار کارآمدی از دوره‌ی طولانی دوهزارساله است، که راهنمای فعالیت تعداد زیادی از محققان می‌باشد. چنانکه فروتنانه گفته :

«بی‌شك‌استخوان‌بندی بسیارکارامدتر است ، چون‌ممکن است از هم‌اکنون راهنمای‌فعالیت‌تعدادزیادی از محققان‌باشد، این به‌آنان امکان خواهدداد‌تابدون از دست دادن حس‌تناسب

ومناظر ومرایا ، پژوهش‌های ویژه‌یی به عمل آورند که برای تکمیل معلومات ما تقریباً دربارهٔ هر موضوعی لازم است. سهم ویژهٔ من در تاریخ علم خلق این نقشه یا طرح معماری است - نخستین نوع آن - وفراهم کردن ناشیانهٔ سنگهای فراوانی است که مسلماً برای ساختن بنا لازم خواهد بود. یك تاریخ کمال یافته ، که وعدهٔ طرح مرا کاملا تحقق بخشد، کار نسل دیگر خواهد بود.» (ص ٦٩) .

در باب توجه مؤلف به زمینه‌های دینی در تاریخ علم (به‌ویژه در قرون وسطی) بیش از توجه به‌زمینه‌های اقتصادی وسیاسی ، ونیز کناره‌جویی او ازبررسی تاریخ هنر ، بایستی به‌دلایل وی در همین دیباچه نظر داشت (ص ۲۰ - ۲٤) . گوید :

«ایمان مسلمانان‌نیز برمبنای مشابهی قرار داشت. بسیاری ازمسلمانان یقین داشتند که قرآن غیرمخلوق است . درست است که برخی از فقهای آزاد اندیش جرئت کردند که این عقیده را مورد بحث قرار دهند از اینرو یك نزاع مذهبی برخاست که موجب مشاجرات فراوانی شد. بسیاری ازروحانیان مسلمان که در آن مشاجرات شرکت داشتند - جز چندتن از آنان که جدی‌نبودند - سرخود را به‌باد دادند، ولی حتی آنان که قرآن را مخلوق می‌دانستند ، آن را جلوهٔ کلام خدا می‌شمردند. از اینرو (می‌توانستند بگویند) درحالی که معرفت حاصل ازحواس خطاکار و اذهان ناتوان ما اساساً بی‌ثبات و نامعتبر است، آنچه در قرآن اظهار شده مطلقاً درست و محقق است. اگر ما گرایش دانش اسلامی را به‌سوی قرآن کاملا درك نکنیم ، بار دیگر می‌پرسم در آن‌صورت چگونه می‌توانیم به‌درك درستی از آن نایل شویم؟» (ص ۲۳) .

٤- تقسیم‌بندی کتاب و چگونگی انتخاب

«این مقدمه باهومر آغاز می‌شود . البته ، من به‌خوبی می‌دانم که هومر یکباره از عدم بیرون نجسته است. ایلیاد نقطهٔ آغاز نیست ، بلکه نقطهٔ اوج است . اگر من به طلوع علم در مصر، در بین النهرین ، در جهان اژه ، یا احیاناً در جاهای دیگر نپرداخته‌ام ، قسمتی بدان علت است که این گزارش هنوز از لحاظ تنظیم ازمنهٔ تاریخی به‌درد نمی‌خورد ، و قسمتی دیگر از آنروست که احساس می‌کنم تجهیزات باستان‌شناسی و زبان شناسی کافی برای ایفای این وظیفه دراختیار ندارم . به علاوه امروز به وسیلهٔ گروهی از متخصصان ، چندان پژوهش‌های فراوانی صورت می‌گیرد، کهشایدعاقلانه‌آن‌باشد که نتیجه‌گیری را اندکی به تأخیر اندازیم . همین اشاره درمورد چین قدیم [یعنی چین پیش ازهومر وکنفوسیوس] نیز صادق است ، آنچه ما امروز دربارهٔ چین‌قدیم به طورمشخص می‌دانیم، نسبةً اندك است ، ولی ممکن است معلومات ما در دورهٔ حیات نسل حاضر به میزان معتنابهی برسد. با این حال ، این‌بدان معنی نیست که معلومات ما دربارهٔ چین قدیم روزی به‌پایهٔ آگاهیمان از مصر یا بابل خواهد رسید.» (ص ۳٦) .

«خواننده ملاحظه خواهد کرد که در ضمن هر فصل مختص به یك عصر (عموماً نیم قرن) بحث من تاآنجاکه ممکن است‌در جهت موضوعات تقسیم شده است : مثلا یك‌بخش‌مربوط به‌ریاضیات است ، دیگری به نجوم (این‌دو بعداً یکی شده) ، آن دیگری‌ها به‌جغرافی ، تاریخ طبیعی ، طب و غیره. این‌امر برای مثلا محقق علم چینی یااسلامی‌ملال‌آور خواهد بود، ولی من نمی‌توانم نیازهای همهٔ محققان را در یك زما ن‌برآورده سازم . من این نظام طبقه‌بندی را بدان سبب انتخاب کردم که درصدد بوده‌ام ، تشریك‌مساعی بین‌المللی را در بنای تدریجی علم نشان دهم ، به علاوه ، احتمالاً مجلدات جداگانه‌یی منتشر خواهم ساخت ، مثلا دربارهٔ علم چینی ، یا اسلامی ، که‌درآن همهٔ داده‌های مقتضی موجود درمجلدحاضر از زاویهٔ مخصوص مورد مطالعه قرار خواهدگرفت ، و با جزئیات بیشتری غنیتر خواهد شد ، که برای مورخ علم معمولی جالب نیست ، ولی برای عرب‌شناس‌وچین‌شناس‌سرشار از اهمیت است.» (ص۷۰)

«ممکن است من در انتخابم [انتخاب عالمان برای نامبرداری در کتاب] عمداً یا سهواً دچار اشتباهات اتفاقی بشوم، ولی باور نمی‌کنم که خطای اصولی از من سربزند؛ زیرا فکر می‌کنم تنها علت چنین خطاهایی تعصب نژادی ، ملی ، دینی یا علمی است. مثلا اگر من در وهلهٔ اول یك مورخ جغرافیائی بودم ، با علاقه‌یی غیر مستقیم به‌رشته‌های علمی دیگر، گزارش من حاوی تفصیل مبالغه‌آمیزی از تعداد زیادی جغرافی‌دان و جهانگرد می‌شد. یا اگر من تنها تألیفات آلمانی‌را می‌خواندم، احتمالا اهمیت زیادی برای فعالیت‌های علمی آلمان قایل می‌شدم. ولی حقیقت این است که من به‌همهٔ شعبات علم به‌یك انـدازه علاقه‌مندم، و متوجه تحقیر هیچ کدامشان نیستم . مرتباً انتشارات به‌زبان‌های انگلیسی ، فرانسه ، آلمانی، وایتالیائی رامی‌خوانم. به علاوه ، من موطناً بلژیکی‌ام ، با مخلوطی ازاجداد فرانسوی و فلاماندی (یعنی لاتینی و ژرمنی) ، همسرم متولدانگلستان است، و ما تابعیت امریکا را پذیرفته‌ایم . من دربسیاری از کشورهـا دوستانی دارم و نسبت به‌هیچکدام تعصبی احساس نمی‌کنم . نسبت به‌دین بی‌طرف هستم . شاید تنها تعصب‌من در برابر مردمی باشد که لامذهبند ، اشخاص فاقد جاذبه‌وحرمت، یاکسانی‌که قادر نیستند احساسات دینی را که خود درآن‌سهیم نیستند ، درك کنند. من کمتر تحمل چنین افرادی را دارم، ولی در قرون وسطی کمتر به‌چنین افرادی برمی‌خورم» (ص۸۴) .

۵– علم قرون وسطی – فرهنگ اسلامی

«این اثر نخستین گزارش تاحد تحمل را از علم قرون وسطی شامل است . این مطلب نه‌تنها از آن لحاظ صادق است که همچنان‌که درمورد علم قدیم گفتیم ، نخستین کوشش برای اتصال علم شرقی و غربی دریك ترکیب واحد است، بلکه اگر پیشرفت غرب به‌طور خلاصه ، محققان قرون وسطی دربارهٔ فکر علمی در قرون وسطی به‌ما تصور غلطی ارائه می‌دهند . بنابراین تصور، هنگامی‌که بزرگترین موفقیت‌ها به وسیلهٔ شرقیان صورت می‌گرفت ، غرب در برابر کوچکترین عناصر پیشرو مقاومت می‌کرد و برای فکر غربی محدودیت پدید می‌آورد . از اینرو ، آنان نه‌تنهادرعوض کردن عقیدهٔ‌عمومی، در مورد «عصر ظلمت» شمردن قرون وسطی ، موفق‌نشده‌اند، بلکه آن را تقویت کرده‌اند. وقتی اغلب‌مورخان (جزدرمورد هنر) تنها تاریکترین قسمت قرون وسطی را به‌مانشان داده‌اند، البته قرون وسطی تاریك بوده است . در واقع آن عصر، هرگز به‌اندازهٔ جهل ما دربارهٔ آن ، تاریك نبوده است.» (ص ۴۲) .

در پی این مطالب افزوده :

«برعکس [رومیان] ، مسلمانان‌ایرانی‌منش به‌محض آنکه منابع معارف یونانی و هندی را کشف کردند ، با چنان جسارتی

بدانها دست بردند که از هیچ کوششی برای تحصیل کامل آنها تا سرحد امکان دریغ نورزیدند. بدیهی است که آنان دارای مقدار زیادی نبوغ علمی بودند، و در تحت تأثیر سرمشق‌های یونانی و همکاری‌های فراوان خودشان (چون فرهنگ اسلامی از مراکز مختلفی متجلی می‌شد که در سراسر راه اسپانیا و مغرب تا آسیای مرکزی پراکنده بودند)، پیش از آنکه براثر نیرویی از کار افتند که بیش از آنچه در غرب دیده شد دشمن علم و پیشرفت بود، فرصت یافتند تا در ریاضیات، نجوم، شیمی، فیزیك، صنعت، جغرافی و طب تحقیقات متعدد و مهمی صورت دهند.» (ص ٤٣).

٦- ترقی زیگزاگ

در جریان مطالعاتم راجع به ترقی بشریت، اغلب احساس کرده‌ام همه‌چیز آن چنان اتفاق می‌افتد که گویی نوع بشر کار نوبتی می‌کند، ایفای وظیفهٔ اساسی این ترقی به همان اندازه سخت است که دورهٔ آیش گذاشتن زمین بعد از دورهٔ کشت و بهره‌برداری.» (ص ٥٠٤). در زیر عنوان «سه‌جنبهٔ وحدت اساسی حیات»، پس از بیان جنبه‌ی نخست، یعنی وحدت علم، درمورد جنبه‌ی دوم، وحدت بشریت، گوید:

«در وهلهٔ دوم کافی نیست که تکامل ملت معینی را مورد توجه قرار دهیم، زیرا ممکن است آن تکامل به تأخیر افتاده باشد، دچار فترت گردد، یا به‌هرحال براثر جنگ‌ها یا مصایب دیگر دستخوش توقف شود، یا حتی ممکن است به‌نظر آید که قوای معنویش کاملا به‌تحلیل رفته است. این بدان می‌ماند که ملت معینی پس از کوشش معنوی بزرگی مجبور شده برای مدتی توقف کند و بدین ترتیب نیروی تازهٔ کافی برای پیشرفت به‌دست آورده است. ولی وقتی ملتی از مسابقه بیرون رفت، دیگری آماده است تا جای او را بگیرد و جستجوی ابدی بشریت را ادامه دهد. تقریباً هر فصلی از این اثر حاوی تصاویری از آن است و گویاترین همهٔ آنها همان است که به‌وسیلهٔ تفوق فکری مسلمانان از سدهٔ هشتم تا یازدهم و زوال تدریجی‌اش پس از آن ارائه شده است. مورخان قرون وسطی که از توجه به‌ادبیات عربی غفلت کرده‌اند، بدین‌ترتیب، از موضوع خود تصویری نه‌تنها ناقص، بلکه غلط عرضه کرده‌اند.» (ص ٦٤). سپس گوید: «لازم به‌نظر نمی‌رسد که دراین‌باره گفتگوی بیشتری شود، یا نشان داده شود که این وحدت‌های سه‌گانه — وحدت طبیعت، وحدت علم، وحدت بشریت — مظاهر سه‌گانهٔ یك وحدت است. به‌احتمال زیاد، هنوز مظاهر دیگری، ولو نامشخص‌تر و نامسلم‌تر وجود دارد. مثلا وحدت هنر و وحدت دین.» (ص ٦٦). بهر حال، «اتفاق چنین افتاده که برخی از مناطق بشریت در حال سکون است، حال آنکه مناطق دیگر سخت فعالیت می‌کنند، واقعاً چنین به‌نظر می‌رسد که بشریت برای ایفای وظیفهٔ اساسی خویش به‌صورت نوبتی کار می‌کند.» (ص ٨٠٨).

در فصل ٣٢ – عصر ابوالوفا بوژگانی – زیر عنوان «نظری به‌علم در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم (= چهارم هـ ق) گوید:

«عصری که می‌خواهیم آن را درمعرض مداقه قراردهیم، و سپس احیایش کنیم، در مجموع یك دورهٔ سکون نسبی بود. سیر قهقرایی وجود نداشت، ولی پیشرفت بشریت، که در سدهٔ نهم در سایهٔ نیروی جوانی اسلام آن‌چنان سرعت عظیمی داشت، در آن زمان به‌طور بارزی کند شد. این اول‌بار نیست که ماشاهد درنگ ناگهانی فعالیت بشری می‌شویم، برعکس، پیش از این امکان آن را داشته‌ایم که بارها شاهد چنین وقفه‌یی باشیم...

به‌عبارت دیگر، هنگامی که فعالیت خلاقهٔ نوع بشر را در مجموع مطالعه می‌کنیم، درمی‌یابیم رفتار بشریت خیلی شبیه یـك فرد است که دورهٔ موفقیت‌های خارق‌العاده‌اش معمولا رکودهایی را در پی دارد، و دوره‌های سکون و بطالتش کوشش‌هایی تازه‌را. تعالی **منحنی مّواج** است که تدریجاً به‌طرف بالا حرکت می‌کند. ولی وقتی درنظر بگیرم که نسل‌های تازه مرتباً معیارها را ارتقاء می‌بخشند، چگونه می‌توانیم از خستگی بشریت سخن بگوییم؟ صرفنظر از سیاست و عوامل دیگر که اجباراً در نیروی بشری مؤثر است، وقفه‌های ادواری را به‌دو طریق می‌توان توجیه کرد. در وهلهٔ اول، شعلهٔ اشتیاق اصیلی که پیشرفت معنوی را تشریح می‌کند، اگر گاهگاه نوابغ تازه‌یی برای زنده‌نگاه داشتن آن ظهور نکنند، محکوم به‌خاموشی است؛ البته وسیله‌یی نیست تا بتوان پیش‌بینی کرد کی و کجا چنین کسانی ظهور خواهند کرد. در وهلهٔ دوم، مسلم است که همین پیشرفت دانش اذهان محافظه‌کار را از نگرانی روزافزونی سرشار می‌سازد، و سرانجام واکنش سنت‌پرستانه‌یی را سبب می‌شود. مسلماً، معرفت جدید فقط موجب انهدام خطاهای فکری نمی‌شود، بلکه بر تعصبات غلبه می‌کند و سنت‌ها را هم نابود می‌سازد؛ غالباً شك را جانشین یقین می‌گرداند و موجب اختلال در تعادل اجتماعی می‌شود. آنگاه افراد ترسوتر حس می‌کنند که به‌سوی ورطه‌های خطرناك گام برمی‌دارند، درنتیجه ترمز می‌کنند و در برابر جریان پیشرو مقاومت می‌ورزند. در ایـن‌باره سخن به‌درازا کشید، چون خود عملا شاهد چنین واکنش‌هایی هستیم، و می‌توانیم یقین کنیم که این امر مربوط به‌خصلت انقلابی علم جدید است. ولی علم همیشه انقلابی و بدعتگذار بوده، این در ذات آنست که چنین باشد، تنها وقتی چنین نیست که خفته باشد. برخی از معاصران، که از معرفت بیمناکند، در هر عصری همدردانی از قماش خود داشته‌اند. مثلا در نیمهٔ اول سدهٔ دهم، **اشعری** یك چنین مقاومت فکری را با موفقیت رهبری کرد. بشریت مانند یك شخص واحد پیش نمی‌رود، بلکه برعکس، کسانی که از آن می‌ترسند. گروه

دوم بسی بیش ازگروه اول است ، و بسیار ناهوشیارتر ازآن، از اینرو سرانجام محکوم بهشکست‌است، این است‌علت‌پیشرفت نوسانی و تمایل صعودی آن، یابه‌عبارت‌دیگر،این‌توضیحی‌است برای‌کندی ولی مداومت تعالی بشر.» (ص ۷٤٤ - ۷٤٥).

۷- علل انحطاط مسلمانان

«در قرون وسطی ، اختلافات میان شرق و غرب‌چندان زیاد نبود . فیلسوفان بزرگ همهٔ‌کشورها به‌فعالیت‌های‌مشابهی مشغول بودند. پیش از سدهٔ دوازدهم یکی‌ازگروه‌های‌شرقی، یعنی مسلمانان ، درشرق وغرب به طور چشمگیری برتر از دیگران بودند . بنابراین ، مسلمانان در پیشاپیش بشریت‌قرار داشتند . از سدهٔ دوازدهم به‌بعد ، به‌تدریج رجحان به‌دنیای لاتین منتقل شد ، ولی این جریان تا پایان رستاخیز کامل‌نشد، تا زمانی‌که دنیوی‌شدن علم غربی‌کاملا به‌راه افتاده‌بود، تا سدهٔ شانزدهم (از جمله درآن) . دلایل‌کافی برای توجه‌به‌هر دوگسترش شرقی و غربی‌وجود دارد، ولی پس ازآن‌ایام‌علم غربی باگام‌های بلند شروع به‌رشد کرد ، در حالی‌که تمدن شرقی در حال وقفه ماند، یا حتی روبه‌زوال گذاشت . اختلافات حرکت دو نوع تمدن شرقی و غربی، پس ازآن بیشترشد ، وبه‌طور روزافزونی افزایش یافت چندان که پس‌ازاندك‌زمانی مقایسهٔ میان آن دوسودی نداشت . مقایسهٔ دو چیزکه این‌همه از یکدیگر بدورند ، دراینجا لطفی ندارد. ازاینرو اگرقرار باشدکه من تاریخ‌خود را تاپس از سدهٔ شانزدهم ادامه دهم ، تا دیر زمانی به‌پیشرفت شرق نخواهم پرداخت ، بلکه‌گزارش خود را به‌غرب منحصر خواهم‌کرد .

حال ، بگویید که این جدایی چگونه آغازشد،وچگونه داشت آغاز می‌شد ، چگونه اتفاق افتادکه پس از آنکه ملل شرق و غرب تا رستاخیز با هم طی طریق‌کرده بودند،در آن نقطه از هم جدا شدند ، شرقیان در همان جا ماندند ، یاآنچه راکه آموخته بودند نیاموختند ، و غربیان هرچه سریعتردر طریق‌کشف به‌پیش‌تاختند ؟ توضیح آن بسیارساده است .مردم شرق و غرب در معرض آزمایش بزرگ **آیین مدرسی** [=اسکولاستیك] قرارگرفتند ، مردم غرب از آن‌بدرآمدند، ولی‌شرقیان شکست خوردند. مردم غرب علاج را یافتند،یگانه علاج ، یعنی **روش تجربی را** . مردم شرق آن را نیافتند، یا آن‌راکاملا نشناختند ، یا از پذیرفتنش غفلت‌کردند. خوانندهٔ کنجکاو ممکن است باز بپرسد : چرامردم‌شرق‌علاج‌رانیافتند؟ پاسخ دادن به آن غیرممکن است . مورخ می‌تواند تا حدی اعمال مردم را تحلیل کند، او نمی‌تواند آنها را توضیح دهد . او می‌تواند نشان دهدکه مردم غرب‌به تدریج **روش تجربی** را با موفقیت فراوان و درمورد مسایل بسیارگوناگون گوناگون به‌کار بردند ، او همچنین می‌تواندنشان‌دهد که‌مردم شرق دراین‌کار شکست خوردند و به‌جای پیشرفت درجازدند.

شاید توضیح آن این باشدکه مردم شرق، یعنی مسلمانان ،به‌حد پیشرفتشان رسیده بودند، و آنان مانند کودکان‌با استعدادی بودندکه با موفقیت‌های بیشترشان دنیا را به‌اعجاب وا می‌دارند وبعد ازآن ناگهان متوقف می‌شوند و روزبروزکمتر مورد توجه قرار می گیرند ، درحالی‌که دیگران‌که درآغاز درخشش کمتری داشتند،از ایشان‌بسیارجلوتر می‌روند.» (ص۶۱-۶۲) .

«مسلمانان بسیارمستعداین‌نوع فلسفیت [=**آیین‌مدرسی**] بودند ، واگرکسی احترام بی‌چون‌آنان‌را به‌قرآن وکنجکاوی عظیم فکریشان را به حساب آورد ، واضح است‌که آنان‌محکوم به‌سقوط در طرق تفکر مدرسی بودند. آن واقعه اجتناب‌ناپذیر بود. خواننده برخی‌عناصر تاریخ‌آیین‌مدرسی‌اسلامی‌را درمقدمهٔ من خواهد یافت ؛ اینك‌کافیست‌گفته شودکه مقارن نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم آن شکل ویژهٔ آیین مدرسی در آثار **غزالی**تقریباً مایه‌یی چنان‌کامل یافته بودکه در قلمرو مسیحیت تازمان‌سنت توماس آکویناس دردوقرن بعد بدان‌پایه نرسید.» (ص۵۷) .

در ذیل «اشعری» از فصل ۳۱ (نیمهٔ اول سدهٔ دهم) گوید:

« (اشعری) را می‌توان بانی‌آیین‌مدرسی اسلامی‌دانست. وحدت دینی و تسنن را از نو تثبیت‌کرد، ولی موفقیت‌عقایداو نشانهٔ پایان آزادی فکر و تحقیق در اسلام است. ا.گ.براون ویرانگری نفوذ او را باچنگیزو هلاکوبرابر می‌نهد.این‌مبالغه است ، ولی پیروزی سنت همیشه شکستی برای روح علمی - و اساساً بدعت - محسوب‌شده. اشعری بی‌شك بزرگترین‌حکیم الهی اسلام پیش از غزالی بود.» (ص ۷۲٤) .

در آغاز فصل ۳٤ - عصر عمر خیام (نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم) [و نیز عصر «غزالی»] گوید :

«بیداری قلمرو مسیحیت‌که در فصل پیش فرصت‌مشاهدهٔ آن را داشتیم ، دراین‌عصر هم ادامه یافت ، و برای اول‌باردر طول قرنها ، برخی از شخصیت‌های طرازاول ، **نه از مسلمین،** بلکه از مسیحیان بودند، و به‌جای عربی ، به‌یونانی یا لاتینی می‌نوشتند . هر چند هنوز ترقیات اصلی مرهون مسلمانان‌بود، ولی‌تفوق فکری آنان تقریباً به آخر رسیده بود ، و بدین علت است‌که مجلد اول را دراین نقطه تمام می‌کنیم . پایان سدهٔ یازدهم [= پنجم هجری] یکی ازمهمترین سرپیچ‌ها درمسیر تاریخ تمدن است.» (ص ۸٤٤ - ۵) .

«غالباً خاطرنشان شده است‌که زوال اسلام بیشترمرهون رشد سنت و اصول متکلمان بوده است . خاورشناس بزرگی (ادوارد زاخاو) از این هم فراتر رفته وگفته است : «سدهٔ پنجم ، نقطه‌ی عطفی در تاریخ روح اسلام بود و تثبیت اصول سنت در حوالی سال ۵۰۰ (یعنی ۱۱۰۶ م) برای همیشه به‌عمر تحقیق مستقل پایان داد . بدون‌اشعری‌وغزالی، عرب[=منظور «اسلام» است] ممکن بود ملت‌گالیله‌ها ، کپلرها ، نیوتون‌ها باشد» . من باور نمی کنم‌که یك چنین اظهار **متناقضی‌رابتوان**

اثبات کرد . این کاملا حقیقت دارد که پایان‌سدهٔ یازدهم نقطهٔ عطفی در جهان اسلام بود، خوانندگان ما تقریباً براین امر آگاهند ، و توصیف من از آن در مجلد دوم کتابم به‌طور کامل عرضه خواهد شد . ولی دشوار است بتوان باور کرد که این توقف رشد فکری معلول شکل‌یافتن گرایش‌های اهل سنت بود. یکی از دلایلش هم اینست که این رشد به‌دنبال غزالی ظهور کرد . من کاملا یقین دارم که واکنش اهل سنت بیشتر به‌سبب ممانعت از توسعهٔ فکری بود. آیا رشد اسلام صرفاً بدین علت متوقف نشد که به آخرین حد امکان خود رسیده بود؟رشد شگفت‌انگیز اسلام بیش از آنچه عظمت فکری واقعی باشد ، یك زودرسی بود . غزالی فکری شریفتر و آزادتر از آن‌داشت که ضد علم باشد ؛ وبه‌هرحال ، هیچ مردی هرقدر هم که بزرگ باشد قادر به‌متوقف‌ساختن رشد یك نبوغ ملی نیست . به‌جای نکوهش اوضاع خارجی منطقی‌تر است قبول کنیم این‌خودآن نبوغ بود که دچار فتور شد . این‌نبوغ وظیفهٔ خود راایفاکرده بود و حال نوبت ملل دیگر بود که آن را دنبال کنند.

به‌هرصورت ، در پایان سدهٔ یازدهم هنوز انحطاط‌چندان مشهود نبود . انحطاط وقتی که روی می‌دهد بهیچ‌روی مشهود نیست، بلکه مدتها بعد به چشم می‌خورد . مثلا در آن‌ایام‌هنوز مسلمانان از تفوق معنوی خویش آگاه بودند ، و عملا بیش‌از هر زمانی درگذشته از آن آگاهی داشتند . مسیحیان‌پیشرفت خود را آغاز کرده بودند ، و این بدان معنیست که آشکارااز عقب‌ماندگی خویش آگاهی داشتند ، مسلمانان به‌آهسته کاری پرداخته بودند ، و شاید عجب روزافزونشان از عوامل عدم پیشرفتشان بود ؛ با این حال ، در همان وضع هم تفوق‌معنوی آنان بر ملل دیگر وسیع و انکارناپذیربود . اگردرمیان آنان برخی اختلاط نژادهای خونین‌اتفاق افتاده،آنهارا بایدوسیله‌یی برای اصلاح نژاد مسیحیان دانست که ازعقب‌ماندگی خویش دلسرد بودند. درنظرداشته باشیم که درآن زمان تفوق مسلمانان بیش از چهار قرن دوام یافته بود . آیا این مدت برای‌داوری راجع به یك تمدن کفایت نمی‌کند ؟ مسلماً برای امریکاییان دشوار است اعراب را سرزنش کنند که تنها پس از چهار قرن تجربه به یك‌چنین نتیجه‌یی رسیدند ، و این نتیجه ولو موجه، یکسره غلط بود. ولی این داستان دیگری است که سعی‌خواهم کرد در مجلد دوم مقدمه‌ام بیان کنم.» (ص ۸۵۸ – ۸۵۹) .

۸– مقام ایران در تاریخ علم قرون وسطایی

در همین یادداشت‌ها، چندین‌بار از ایرانیان در جریان تاریخ علم یادگردیده ، که البته تماماً مربوط به قرون وسطی و فرهنگ اسلامی است . در این‌بخش ازکتاب ، صفحه‌یی از نام آنان خالی نیست . کافی است یادآوری شود که فصل‌های ۲۸ تا ۳۴ مذکور درپیش (سده‌ی هشتم تا پایان سده‌ی یازدهم میلادی ، برابر با سده‌ی ۲ تا ۵ هجری) – یعنی ادواردرخشان فرهنگ و علوم اسلامی – همگی به‌نام دانشمندان «*ایرانی*» نامگذاری شده است. لیکن در دیگر دوره‌ها ، از قدیمترین روزگاران (و از عهد هخامنشی) تا آغاز عهد اسلامی ، مطلقاً از علم ایران و ایرانی نامی در میان نیست . اینکه مؤلف ، فصل دوم کتاب – سده‌ی هفتم پیش از میلاد – را ، «سپیده‌دم معارف ایرانی» نام نهاده ، مباهات نشود ، در واقع تنهابه‌سبب ظهور زرتشت – پیامبر ایرانی – در آن عصر است و بس.پس از آن دیگر نامی از ایران وایرانی نیست تا برسد به فصل۲۳– عصر فیلویونوس (نیمه‌ی اول سده‌ی ششم) ، که زیر عنوان «زمینه‌ی دینی» ، یادی از «مزدك بامدادان» کرده، گوید:

«مزدك ایرانی فرقهٔ دینی تازه‌یی ایجادکرد که با تمایلات زاهدانه و اشتراکی مشخص می‌شد. این فرقه در ۵۲۸–۵۲۹ به‌وسیلهٔ قباد فوراً وکاملا نابود شد ، ولی روح آن دوام یافت (کشتن مردم آسان‌است،ولی تأثیرآنان به نوعی باقی‌می‌ماند) و به‌صور مختلف ظاهر شد و ظاهر خواهد شد» (ص ۴۷۳) ، چه ، عقاید مزدکیان «تاکنون بارها احیا شده است ، از جمله به‌وسیلهٔ اسمعیلیان و بابیان اولیه» (ص ۴۸۲) .

اشاراتی‌دیگر به‌ایران عهد ساسانی ، ذکر مدرسهٔ طب جندیشاپور (فصل ۲۳ ، ص۴۹۵) و فلسفه‌ی ایرانی – برزویه (فصل ۲۴ ، ص ۵۰۵ و ۵۱۲) وکارنامك اردشیر (ص ۵۱۲) و خدایناماك (فصل ۲۵ ، ص ۵۵۱) است ، والسلام . اما در ذیل «فتوحات اولیهٔ اسلامی» گوید :

«اهمیت فراوان فتح ایران‌درصفحات‌بعدی چنان‌به‌خوبی معلوم خواهد شد که در اینجا تأکید آن لازم به‌نظر نمی‌رسد، کافیست گفته شود که تمدن اسلامی، دربهترین وضعش،پیوندی بود از یك نهال‌تازه و نیرومند (عربی) بر درخت‌کهنسال ایران . درخت‌ایرانی نیز توش و توان خود را ازخاك‌یونان گرفته بود .» (ص ۵۳۳) . در فصل ۲۸ (نیمه‌ی ۲ سده‌ی۸) گوید : «اختلاط عظیم نژادی و فرهنگی اسلام ، حتی درآن روزهای نخستین ، منظرهٔ بسیار غریبی است‌وبرای‌گردآوردن این عناصر متفرق ، رشتهٔ دین باید تا چه حد نیرومند باشد . دربار عباسی در اصل کاملا زیرنفوذخارجیان‌قرار داشت ؛ نفوذ ایرانی ، یهودی و نسطوری . نفوذ ایرانی بسی بیشتر بود ، می‌توان گفت ایرانیان بر فاتحان خویش غلبه کردند،همچنانکه یونانیان برروميان مستولی شدند. نتیجه درهردو مورد به‌طور عجیبی یکسان بود.ایرانیان‌عشق‌عمیقتر به زیبایی ، شهرنشینی، کنجکاوی معنوی وعلاقهٔ فراوان به مباحثه را در دارالخلافه ترویج کردند . این شرایط برای پیشرفت علم مساعد بود،ولی بدبختانه آزادی فکر اغلب اباحه و زوال اخلاقیات را به‌دنبال دارد . عجبی نیست اگر اعراب اصیل به میهمانان ایرانی‌خود بدیدهٔ تحقیرمی‌نگریستند ، همچنانکه رومیان‌باستان، یونانیان را تحقیر می کردند .موضوع‌این است که برای‌ملتی که به‌درستی

تلقیح نشده باشد (و آمادگی قبلی پیدا نکند) هر تمدنی‌حکم زهر را دارد؛ ولو اینکه کاملا خالص (و برخلاف آنچه همیشه دیده می‌شود) فاقد عناصر پلید باشد باز دارای همان اثر است. قدرت و استعداد اعراب با تقلیدکردن از شهرنشینی ایرانی تدریجاً تباه شد.» (ص ٦٠٦).

«جز کندی، همهٔ دانشمندان مسلمان این عصر [نیمه‌ی ۱ سده‌ی ۳ هجری] از ایران یا شرقی‌تر از آن برخاسته‌بودند» (ص ٦٣٩)، «به‌آسانی می‌توان ثابت‌کردکه اغلب کارهای اسلامی به‌وسیلهٔ افراد ایرانی‌نژاد انجام شد. چهارتن‌بزرگترین دانشمندان این عصر [نیمه‌ی ۲ سده‌ی ۳] ایرانی بودند، یعنی ابن‌خردادبه، رازی، یعقوبی و نیریزی. ماهانی، دینوری، ابن قتیبه و بلاذری هم ملیت ایرانی داشتند.» (ص ٦٨٥).

«اگر وضع فکری جهان اسلام را با دقت بررسی‌کنیم، در وهلهٔ اول درمی‌یابیم‌که برخی از مهمترین کارها به‌وسیلهٔ ایرانیان صورت‌گرفت، این تازگی‌نداشت، ولی‌آنچه‌چشمگیرتر بود این‌است که‌آنان‌به‌فارسی‌می‌نوشتند... [فصل ٣٤، سده‌ی ٥]... در سایهٔ فردوسی، حالا دیگر زبان‌فارسی‌کاملا از حالت محدودیت درآمده‌بود، گرچه‌ممکن‌بوددرمقایسه با زبان‌مقدس قرآن، زبانی عامیانه باشد، پابه‌پای زبان‌عربی تدریس می‌شد. بگذارید لحظه‌یی برای ملاحظهٔ این مطلب درنگ‌کنیم که‌رهایی بسیاری زبانها - فرانسوی، فارسی، عبری، و ژاپنی - به‌خودی خود دلیلی است‌کافی برای بیداری و آگاهی روزافزون، و برای استقلال فرهنگی این ملل متعدد.» (ص ٨٥٧).

- ٩ -

دراینجا به‌عنوان نتیجه، می‌خواهم یادآورشوم، اگرچه مؤلف بسیار دانشمندکتاب در بیان توقف رشد فکری و علمی مسلمانان و پایان عمر تحقیق‌مستقل‌درنزدآنان، گاهی‌به‌حوادث سیاسی - ویا به تعبیراو «اختلاط نژادها» - اشارت‌کرده‌است، از آنجاکه خود را ملزم به بررسی زمینه‌های اقتصادی‌وسیاسی و اجتماعی در جریان تاریخ علم ملل نساخته، که به‌گمان من این امر امروزبزرگترین‌نقص‌چنین آثاری محسوب‌میشود، تا تصویر روشن‌تری از جریان سقوط‌فرهنگی و علمی-فکری آن ملت‌ها بدست دهد؛ ناگزیر از اشارتی‌کوتاه به‌برخی از رویدادها در اواخر سده‌ی ٥ (ببعد) خواهیم بود. و آن‌اینکه: هجوم پیاپی اقوام ترك آسیای میانه به‌ایران (به‌ترتیب: غزنویان، سلجوقیان، غزان، ترکان خوارزمی، مغولان) - به‌سبب‌حرکت‌های‌داخلی‌ناشی ازنیازهای‌اقتصادی‌شان‌وفشارهای خارجی حاصل از حرکت‌های مشابه -، و تفهر نظامی وتسلط سیاسی پردامنه‌ی آنان در سرزمین‌های‌خلافت شرقی، وپدید آوردن مناسبات ارضی جدید - و رسوم اقطاع - و ایجاد امپراطوری وسیعی چون دولت اسلامی‌سلجوقی، بالجمله‌عوامل انحطاط فرهنگی و علمی را فراهم‌آورد. اصل تمرکزگرایی حکومی - اداری‌که درهرامپراتوری‌لزوماً قاعده‌یی مجزاست، درامپراتوری‌ترکان‌سلجوقی‌خودیکی ازاصول «ایده‌ئولوژی» سیاسی- مذهبی بودکه به وسیله‌ی «غزالی»ها، به‌ویژه همو به عنوان‌نماینده‌ی‌برجسته‌ی‌سنت‌گرای‌دینی- مذهبی (ایده‌ئولوگ بزرگ آن روزگار)، و«نظام‌الملك»ها، بخصوص همو‌به‌عنوان بزرگترین سیاستمدار عصر، دربرابر جنبش‌های اجتماعی- از جمله نهضت عظیم «اسماعیلیه»ی شیعه‌گرای مخالف با سنت- اعمال‌گردید. این‌گونه تمرکزگرایی سیاسی - حکومی و وسعت‌طلبی همراه با اقدامات نظامی و توحید شدید مذهبی، ازعهد غزنویان ببعد، به تدریج موجب ازمیان‌رفتن دولت‌های ایرانی «سامانی»، «خوارزمشاهی (آل عراق و آل مأمون)»، «دیلمیان (آل زیار و آل‌بویه)» گردید که همین‌ها خود پرورندگان و حامیان‌آن‌عالمان ومحققان و ادیبان‌نام‌بودند؛ و مراکز آن دولتها در واقع دانشگاه‌های‌ایشا ن‌به‌شمارمیرفت.

بنابرآنکه در امپراتوری گسترده‌ی سلجوقی، علاوه‌بر تمرکزگرایی سیاسی‌که قدرت و اختیار و در نتیجه آزادی داخلی حکومت‌های ملی و محلی را سلب می‌کند. آزادی‌های مذهبی و فرهنگی ملت‌های تابع را نیز با آن چنان تبلیغ و توحید مذهبی سنت‌گرایانه‌ی (شافعی - اشعری) از میان‌برد، دیگر زمینه‌ها و شرایط لازم و آزادانه‌ی مباحثات‌ومفاوضات علمی‌وتحقیق مستقل وظهورعالمان، پایدار نماند. درمدرسه‌های «نظامیه»، اصول کلامی اشعری وفقه شافعی، یعنی درست‌آنچه «سارتون» آیین مدرسی اسلامی نامیده، با شدت هرچه‌تمامتر به‌توسط عالمان قشری تدریس می‌شد و لذا امکانی برای‌اشاعه و تکامل وکاربرد روش «تجربی» و استقرایی» -که توسط دانشمندانی چون «بیرونی» احیاء و اعمال شده و رشدوکمال یافته بود وپیشرفت «علوم نوین» مرهون ومنتج این روش است، حاصل نگردید. در عوض، با «احیاء علوم دین» وامحاء آثار فلسفی و علمی نوین، درواقع ظلمت قرون وسطایی‌شرق، بعد از آن ادوار درخشش و تجدد و تمدن آغاز شد. سخن «ادوارد زاخاو» چندان نباید نادرست باشد، اگرآن عوامل خارجی‌وداخلی-که مختصراً بدانها اشارت‌رفت- مانع‌نمی‌آمد، ملت اسلام، احتمالا در سرزمین ایران، بایستی پدیدآرنده‌ی «گالیله»ها و «کپلر»ها و ... بوده باشد. مگر بیرونی«یکی از بزرگترین‌دانشمندان همهٔ اعصار» کم از آنان است؟ مؤلف، خود بدین نکته واقف بوده و از جمله‌گفته است:

«شاهان آل‌بویه‌که ایرانی‌وشیعی‌بودند، علاقه‌یی به‌دفاع از طریقهٔ سنت نداشتند. از اینرو نفوذ اشعری در دوران فرمانروایی آنان محسوس نبود و آزادی افکار درخوری، نمو پژوهش‌های فلسفی و علمی راتسهیل می‌کرد. این‌کمکی است به توضیح مساعی فلسفی عظیمی‌که در اثنای سه دههٔ آخر سدهٔ دهم در عراق صورت‌گرفت.» (ص ٧٦٣).

بحث در این موضوع ، مفصل – و در عین حال لازم – خواهد بود، که البته از حوصله‌ی این مقال بیرون است.

۱۰ – درباره‌ی ترجمه

این اثر ، بنحوی مطلوب به‌فارسی ترجمه شده است . بنظر من ، نیازی به «خورده ورچینی» های معمول کذایی نیست، که مثلا فلان کلمه چرا این جوری ترجمه شده و یا بهمان اسم آنطوری نوشته آمده است. بر می‌آید که حتی‌الامکان دقت وامانت وکوشش درترجمه‌ی این اثر بزرگ بکار رفته . با ملاحظه‌ی همان قسمت‌هایی که از کتاب نقل کرده‌ام ، تصدیق خواهیدکردکه نثر فارسی آن درست و رسا و منسجم است . رسم‌خط هم درست است . در اوایل ، چند موردی پس از «چه» ، حرف موصول دیگر «که» به‌گونه‌ی «آنچه‌که» آمده است، که گویا مترجم فاضل محترم خود متوجه شده است . باری ، اجر معنوی وی بخاطر چنین خدمتی به علم ایران و ادب فارسی افزون‌باد، و زحمات و کوشش‌هایش مشکور.

گمان‌کنم همه‌ی علاقه‌مندان به تاریخ علم ، با کمال بی‌صبری منتظر باشند – همانطورکه مترجم در مقدمه اشاره کرده است – هرچه زودتر ترجمه‌ی فارسی مجلدات‌دیگراین اثر را بخوانند . همچنین امیدواریم ، جلد دوم «تاریخ‌علم» راکه دانشمند گرامی آقای «احمد آرام» ترجمه کرده‌است، ناشر مربوط چاپ‌کند ، و بیش از این بطول نینجامد .

«کتابنامۀ فرنگی‌که درپایان‌ترجمه آمده ، دراصل‌کتاب، زیر هرنامی پراکنده بود، ازآنجاکه چاپ‌آنها به همان‌صورت، یا ترجمۀ عنوان‌کتابها به‌فارسی ، سودی نداشت ، همه‌درپایان کتاب آورده شد ، تا اگرکسی خواست تحقیق بیشتری‌کند ، کتابنامه دراختیارش باشد.» (ص٤) . مترجم در ضمن‌ترجمه، به‌برخی چیزها برخورده و یادداشت‌ها و ضمایم‌کار چندان فزونی‌گرفته «که با اصل‌کتاب پهلو می‌زده»؛ ناچار آنها را پس از پایان ترجمه‌ی همه‌ی مجلدات ، مستقلا به عنوان ذیل، چاپ خواهدکرد (ص ٤) . انشاءالله .



خوانندگان و ما

نامه‌ای ازآقای علینقی بهروزی دربارهٔ ضرب‌المثل «بقوزك پایش زد» ونظرنویسندهٔ مقالات ریشه‌های تاریخی امثال وحکم پیرامون همین نامه :

بقوزك پایش زد

درشماره یکصدوبیست‌وششم مجله وزین «**هنرومردم**» دانشمند محترم‌آقای مهدی‌پرتوی درباب ریشه مثل سائر «برقوزك پایش لعنت» مطالبی مرقوم فرموده‌اندکه بنظر من درست نیست .

• اولاً باید بعرض برساندکه صحیح ضرب‌المثل مزبور چنین است «**برقوزك پایش زد**» ثانیاً ریشهٔ این ضرب‌المثل چنین است :

درزمان حضرت موسی مردی‌بلندقامت وغول‌آسا زندگی‌میکرده‌که اورا «**عُوج‌بن‌عُنق**» میگفته‌اند وبا آن حضرت مخالف بوده وقصد داشته است‌که بنی‌اسرائیل را معدوم‌کند – حضرت موسی برای دفع او با عصای خود به قوزك پایش زده واوراکشته است وگویا نقطه ضعف عوج همین قوزك پایش بوده است وازآنوقت ، این عمل موسی بشکل ضرب‌المثل ساری شده‌است . «**فرهنگ انندراج**» دراین خصوص چنین نوشته است :

«عوج بالضم و واو معروف و جیم – نام مردی طویل‌القامت‌که درزمان آدم علیه‌السلام بوجود آمد تا زمان موسی علیه‌السلام بزیست وعمرش سه هزار وپانصد سال شد(!) – طوفان نوح علیه‌السلام تاکمر او بود(!) – موسی عصای خود برکعب او زد ، بیفتاد وبمرد ونام پدر او «عوق» بالضم است وآنچه‌که درمردم «عوج‌بن عنق» مشهور شده خطاست – صحیح «عوج‌بن عوق» است .»

مرحوم دکترمعین درجلد پنجم فرهنگ خود چنین نوشته است :

«**عوج ابن عنق**» مردی است افسانه‌ای – **بعضی عنق را نام مادر او کـه دختر آدم** ابوالبشر بود ، دانسته‌اند ونام پدر اورا «بالضم» نوشته‌اند وگویند وی درمنزل آدم تولد یافت وتا زمان موسی(ع) زنده بود ! – عوج را به بزرگی وبلندی قامت توصیف‌کرده‌اند چنانکه‌گویند قد او بیست‌وسه هزاروسیصد ذراع وثلث‌گز بود ، وهـرانگشتش سه‌گز طول داشته است(!) وگویند درطوفان نوح ، آب – که ازسر بلندترین‌کوهها‌گذشته بود – ازسرزانوی وی تجاوز نکرد(!) – هنگامی‌که موسی قصد جنگ با ستمگران شام را داشت ، عوج موازی طول وعرض

لشکر بنی‌اسرائیل قطعه سنگی ازکوهی برید وبرسر گرفت تا آنرا بروی بنی‌اسرائیل اندازد وهمه را نابود سازد - خداوند مرغی را مأمور کرد تا آن سنگ را با الماس سوراخ کرد وسنگ بگردن عوج افتاد - موسی برکیفیت امرمطلع گردید وخودرا به عوج رسانید وعصا برکعبش زد واورا هلاک کرد - گویند استخوان ساق پایش را بروی نیل انداختند وچند سال همچون پلی بکار می‌رفت (!)

بهمین مناسبت است که شیخ اجل سعدی شیرازی فرموده است :

جوی بـاز دارد بلای درشت　　　عصائی شنیدی که عوجی بکشت؟!



این ضرب‌المثل وقتی گفته می‌شود که کسی با خدعه وناغافل بدیگری صدمه وزیان وارد سازد وگویا موسی نیز بهمین ترتیب با عوج رفتار کرده است .

علی‌نقی بهروزی

ادارهٔ مجلهٔ هنرومردم :

مقالهٔ ممتّع دانشمند محترم آقای علینقی بهروزی راجع بموضوع «بقوزك پایش زد» عزوصول بخشید .

اینکه مرقوم داشته‌اند مثل سائر «برقوزك پایش لعنت» صحیح بنظر نمیرسد وعبارت «بقوزك پایش زد» درست است جواباً عرض‌میشود نگارنده تاکنون مثلی بنام «بقوزك پایش زد» نشنیده واگرهم وجود داشته باشد درحال حاضر کمتر مورد استفاده واستناد قـرار میگیرد . داستانی که راجع بحضرت موسی وعوج‌بن عنق مرقوم داشته‌اند ازآنجاکه «عوج‌بن عنق» خود ضرب‌المثلی شده ودرمورد افراد طویل‌القامه بکار میرود لذا داستان عصای موسی وقوزك پای عوج را درمقالـهٔ «عوج بن عنق» تفصیلاً شرح داده . اصولاً دو عبارت «بقوزك پایش زد» و «برقوزك پایش لعنت» دوریشه ومورد استعمال جداگانه داردکه هردو مطلب درچاپ دوم کتاب «ریشه‌های تاریخی امثال وحکم» که قریباً با احتْوای سیصد مقاله وموضوع تحت طبع قرار میگیرد درج خواهد شد .

درهرصورت ازحُسن‌ظنّ جناب آقای بهروزی تشکرمی‌کند ومتوقع است که با اطلاعات عمیق ومحققانه‌اش بیشترازپیشتر نگارنده را هدایت وراهنمائی فرمایند.

مهدی پرتوی



با آنکه کس ز آتش عشقت چو ما نسوخت
بر ما دلت نسوخت [illegible]

[illegible]

وصال شیرازی

حرره سیف‌الله یزدانی

هنر و مردم

شمارهٔ صدوهشتادم



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً درتهران به نقاط زیــر مراجعه فرمائید :

دفتر مجلهٔ هنرومردم

شعبه‌های کتابخانهٔ امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

انتشارات خوارزمی وشعبه‌های آن

خانهٔ کتاب
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی سپهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی پیام
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات پیوند
روبروی دانشگاه تهران

کتابهای جیبی
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی چهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی رز
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی آگاه
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات چکیده
خیابان نظام‌آباد – ایستگاه‌اسلامی



شرح روی جلد : منظرهٔ میدان سرچشمهٔ تهران –
کار استاد علی‌اصغر پتگر

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

HONAR - O - MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

حوزهٔ روابط فرهنگی

مهرماه ۲۵۳۶

سال پانزدهم - شمارهٔ یکصدوهشتادم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

زیر نظر هیأت تحریریه

با همکاری ذبیح‌الله بداغی

طرح وتنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٦٤٠۳۳۱

تکشماره ۲۰ ریال
اشتراك سالانه ۲۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)
وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایـران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: $10

Foreign subscribers are requested to send their order to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN



دورنمائی از شهرك ماسوله که باتوجه به‌شرایط جغرافیائی واقلیمی ونوع معیشت ساکنانش میتوان آنرا معرف یکی‌از ارزنده‌ترین وجالب‌ترین بافتهای معماری متناسب وهم‌آهنگ این‌سرزمین بشمارآورد .

استمرار هنر معماری وشهرسازی ایرانِ پیش از اسلام در دوران اسلامی [1]

دکتر پرویز ورجاوند
استاد دانشگاه تهران

درآغاز لازم میدانم توجه حضار محترم‌را باین موضوع جلب نمایم که‌عنوان این سخنرانی توسط اینجانب انتخاب نشده بلکه‌بوسیله مسئولان‌محترم انجمن برگزیده شده است . زیرا اگر من می‌خواستم آنرا برگزینم باتوجه به‌محدودیت‌زمان ووسعت موضوع چنین عنوانی‌را برنمی‌گزیدم . همچنین لازم میدانم بگویم علاقه داشتم بمن این فرصت داده میشد تاقبل ازآنکه

بخواهم درباره موضوع اصلی سخنرانی به‌بحث بپردازم دربارهٔ مفهوم استمرار در فرهنگ یك ملت مطالبی‌را عنوان سازم. زیراکه جا دارد تادرباره مفهوم این واژه تفاهمی دو جانبه بوجود آید تاباآگاهی بدانیم وقتی‌که ازاستمرار سخن می‌گوئیم مرادمان چیست و اینکه این استمرار را چگونــه وازچه راهی باید توجیه کنیم. بخصوص زمانیکه موضوع مورد بحث با دنیای هنر که نقطه ثقل آن خلاقیت است ارتباط پیدا کند، توجیه دقیق امرضرورت بیشتری پیدا میکند. ولی باتوجه باینکه واردشدن‌دراین بحث نیازبه‌فرصتی فراوان دارد مناسب می‌بینم فقط باین نکته اشاره کنم‌که بجهات فراوان‌ترجیح میدهم‌بجای کلمه استمرار دو واژه «سیر وجریان»را برگزینم وبکارگیرم. همچنین جا دارد یادآورشوم دربررسی سیروجریان‌فرهنگ مربوط بیك جامعه باید توجه داشت‌که‌این سیر وجریان درطول حیات ملت ومردمی کــه‌دریك سرزمین با ویژه‌گیهای معین زیست می‌کنند روی داده است مردمی‌که درطول زمان حوادث ورویدادهای‌فراوان برآنها گذشته است وسیمای زندگی آنها درهرزمان رنگ وبوئی خاص‌را عــرضه میدارد. بنابراین زمانی‌که می‌خــواهیم سیر وجریان امری‌را درحیات مــردمی مورد مطالعه قرار دهیم ناگزیر هستیم تا برتمامی رویدادها و جریانهای فکری، تغییرات اجتماعی‌وسیاسی‌مردم آن‌سرزمین آگاهی کافی داشته باشیم زیراکه تمامی عــوامل اجتماعی، اقتصــادی، سیاسی وفرهنگی در شکل‌بخشیدن به‌ویژه‌گیهای یك سرزمین دخالت کامل دارد. در مورد موضوع اصلی مورد بحث یعنی شهرسازی ومعماری اعتقاد من براین است‌که این هردو پدیده ازنمودهای زندگی یك‌جامعه بدور نمیتوانــد باشد بنحوی‌کــه تمامی ویژگیهای زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی وفرهنگی یك جامعه درسیمای شهر سازی ومعماری آن منعکس است. به‌بیان دیگر هنر معماری بیش‌از هرهنر دیگر در ارتباط مستقیم با تمام ویژگیهای زندگی یك جامعه قرار دارد چنانکه ازدیرترین روزگاران از زمانی‌که بشر برای درامان نگهداشتن خود ابتدائی‌ترین پناهگاههارا بوجودمیآورد ویااینکه نخستین اجتماعات برای محل زندگی خود دست به‌ایجــاد طرحهائی ابتدائی میزنند، عوامل مورد بحث خودرا برپدیده شهرسازی ومعماری تحمیل ساخته‌اند، بنابراین به‌اعتقاد من عامل شهرسازی ومعماری هیچ دورانی‌را بدون آگاهی کامل وهمه‌جانبه برچگونگی ویژه‌گیهای زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی وجهان‌بینی فرهنگی آن جــامعه نمیتوان مورد مطالعه وتجزیــه وتحلیل قرار داد. همچنین باید گفت‌که عــامل شهرسازی ومعماری گذشته از عواملی‌که درپیش بآن اشاره شد به‌عوامل گوناگون دیگری نیز ارتباط دارد. کــه‌ازآنجمله میتوان عامل موقع ومحیط جغرافیائی، شرایط اقلیمی، آب و . . . را برشمرد. ــ موقع خاص جغرافیائی وشرایط اقلیمی عواملی هستندکه درفرم‌بخشیدن به شکل وفضای معماری دخالت بسیار داشته‌اند. درمورد مسئله آب مایل بودم تااین فرصت را دراختیار میداشتم‌که تنها دربارهٔ‌رابطهٔ این پدیده باموضوع شهرسازی و معماری صحبت‌کنم. زیراکه عامل آب در فــرم دادن به‌یك شهر، درجهت‌دادن به‌خطوط یك شهر ودرفرم‌دادن بیك فضای معماری وبالاخــره طرحهای باغسازی دخــالت فراوان دارد. ازاینرو سرزمین‌های‌خشك وکم‌آب ناگزیر ازآنند تاباآگاهی کامل درزمینه موقع‌ومیزان منابع‌آبهای‌موجود، درامر طرح‌ریزی نقشه‌شهر بمنظور بهرهــ برداری موفقتر ازمنابع آب اقدام‌کنند. ایــران‌را درمیان سرزمین‌های کم آب جهان میتوان ازجمله نقاط‌معدودی دانست که‌معماران‌وشهرسازان‌آن باآگاهی‌وتسلط کامل توانسته‌اند بمنظور استفاده کامل از میــزان منابع ناچیز آب، دقیق‌تــرین نقشه‌های شهرسازی وشبکه‌های آبرسانی ومجموعه‌های معماری‌را طرح‌ریزی کنند. وجود عــامل اختلاف سطح زیاد میان واحدهای مسکونی ومجموعه‌های معماری شهرهای قدیمی ایران باکف خیابانهای موجود شاید دربرخورد نخستین بــرای بسیاری غیرقابل توجیه بنماید؛ ولی در بررسی چگونگی و دلیل وجــود چنین اختلاف سطحی بروشنی درمییابیم‌که نقش عامل آب تاچه حد درآن مؤثر بوده‌است. چنانکه وقتی شاهکار شکوهمندی چون بنای مسجد آقارا درکاشان درسه سطح مختلف می‌یابیم شاید دراولین برخورد کمی غیرمتعارف بنظر آید ولی چــون باکنجکاوی بآن بنگریم مشاهده خواهیم کردکه چگونه معمار هنرمنــد این اثر بمنظور دسترسی به‌آب روان درسطحــی بسیار پائین بامهارت واستادی خاص‌چنین طرحی‌را عرضه ساخته است. مسئله آب درایران درامر باغسازی وشبکه‌بندی‌های آن نقش اصلی‌را برعهده داشته است. امروز مشاهده طرح برخی ازپارکهــای جــدید بانقشه‌های فانتزی وغیرمعقــول روشنگر این امر است‌که طراحان این پارکها کوچــکترین آگاهــی برضوابط ومنطق باغسازان‌کهن ایران‌ندارند ودلیل طرحهای شطرنجی‌را درباغسازی ایران نمیدانند. باین نکته توجه نکرده‌اندکه چرا آبرا درجویهای تنگ روان ساخته وسپس به‌پهنه‌های وسیع هدایت کرده‌اند ودرعین حال کوشیده‌اند تادرختهای بلند برآنها سایه‌گستر باشند. تلاش معماران باغساز ایرانی دراستفاده ازمخزن‌هــای محدود آب برای ایجاد پهنه‌های وسیع درکار باغسازی منجر به‌خلق آب‌نماهائی باویژه‌گیهــای خاص گردیده‌کــه ازنظر جنبه‌های فنی بمنظور جلوگیری از هدر

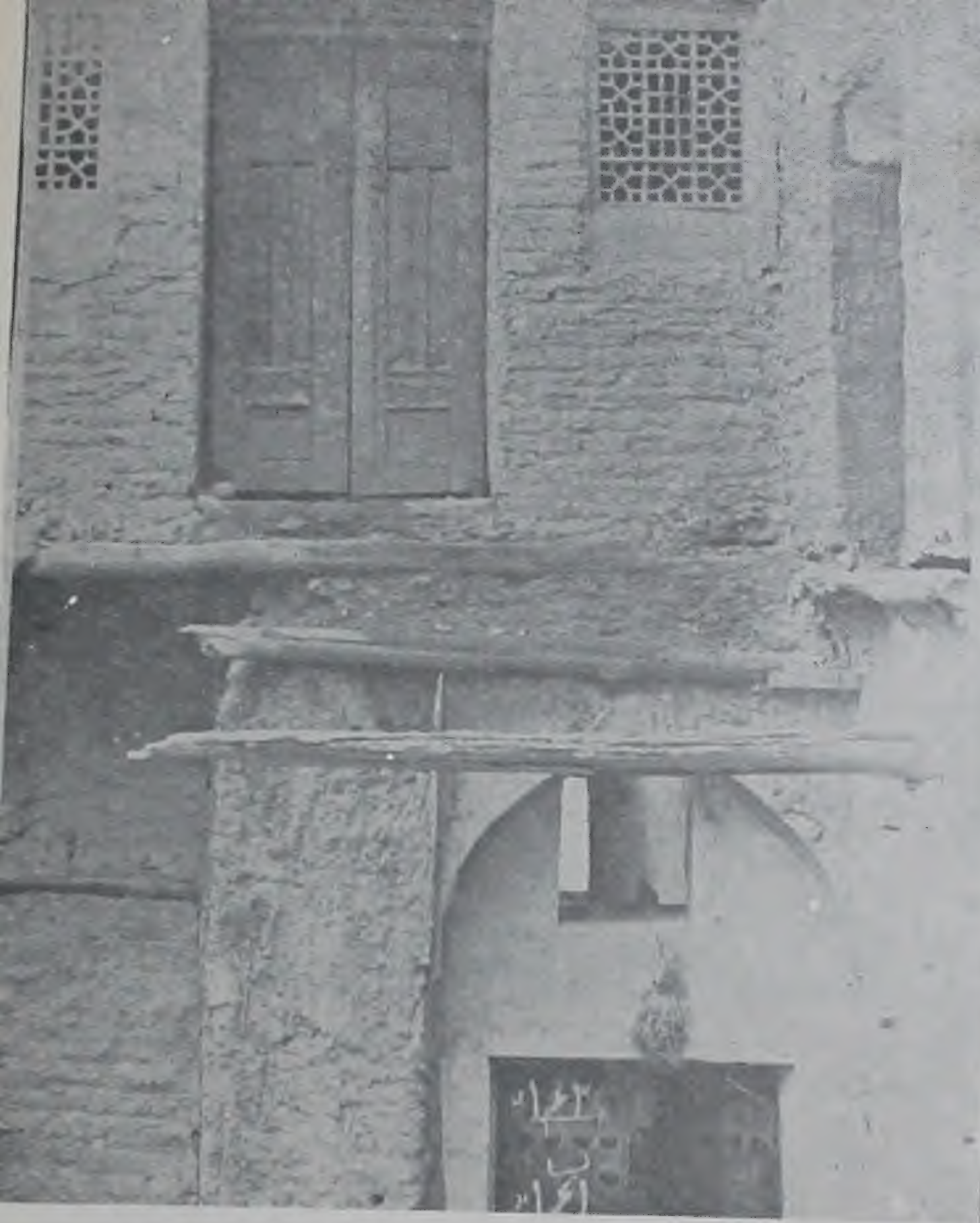
---

۱ ــ نوشته حاضرمطالبی‌است استخراج‌شده از نوار سخنرانی‌که در سال ۲۵۳۵ در هفته ایران‌باستان ایرادگردید.

دادن آب دارای ارزشی خاص هستند.

ـ **مصالح ساختمانی** خود یکی از مهمترین عواملی است که درامر معمـاری دخالت دارد. معماری ایرانی در طول تاریخ هیچ‌گاه بوضع اسفبار وغیرمنطقی سی‌چهل سال اخیر خود درزمینه استفاده غیراصولی وناموفق ازمصالح ساختمانـی دچار نبوده است. معمار ایرانی همیشه میکوشیده تا شاهکارخودرا باکمك‌مصالح مناسبی‌که دسترسی بآن آسان و ازنظـر اقتصادی باصرفه باشد خلق سازد. ازاینرو جز دربرخی مـوارد استثنائی ازکاربرد مصالحی‌که جنبه فانتزی داشته ومتناسب باشرایط اقلیمی وامکانات اقتصادی جامعه نبوده همیشه خودرا بدور نگهداشته‌است.

ـ **عامل مذهب** در بیشتر دورانها ودربیشتر سرزمین‌هاازعوامل مهم‌واساسی و تعیین کننده قطعی در زمینه شهرسازی ومعماری بشمار میرفته است. قدرت این عامل در برخی دورانها ومکانها تاحدی بوده است که بسیاری از عوامل مؤثری راکه دربالا برشمردیم نفی ساخته است‌در اینجا بعنوان مثال مصرکهن را مثال می آوریم‌که باتوجه به شرایط اقلیمی سخت، وجـود آفتاب سوزان وگرمای شدید، ایجاب میکـرد تاخیابانها و شبکه‌های



نمای یك بنادر روستای زیبا وکهنسال ابیانه. یکی از ویژه‌گیهای اصلی و مهم معماری ابیانه را میتوان استفاده آگاهانه و هنرمندانه از مواد ومصالح موجود درمنطقه دانست.

شرح عکس صفحه روبرو :

بالا : تصویر بخشی از باغ فین کاشان، بنای زیبای شترگلوی شاه‌عباسی، آبنمای مقابل، نهرآب وفواره‌های سنگی میان آن. باغ فین کاشان با توجه به‌آبنماها، نهرهای زیبای‌آب، شترگلوها وصُفّه‌ها و حوض‌های آب میانشان یکی‌از جالبترین وچشمگیرترین مجموعه‌های باغسازی ـ معماری ایران در قلب یك ناحیه‌گرم وخشك بشمار میرود.

پائین : تصویری از بنای شکوهمند مسجدآقا درکاشان. این بنا که متعلق به‌اواسط دوران قاجار است چه از نظر طرح کلی وچه از نظر نماسازی در چنـد سطح مختلف، یکی‌از زیباترین ومتناسب‌ترین بناهای کاشان و به‌اعتباری دیگر ایران بشمار میرود. از نکته‌های جالب این بنا موقع ومکان صحن زیبای آنست‌که بمنظور بهره‌مند گشتن ازآب جاری درسطحی بسیار پائین‌تر از ورودی مسجد ایجاد شده است.

ارتباطی ازعرض کمتری بهره‌مند باشند تا بناهائی که در دوجانب آنها بنا میگردید بتواند عبور کنندگان‌را درسایه‌های خود پناه دهد . ولی بعکس شاهد آن هستیم که عرض خیابانهادرمصردوران فراعنه به ۶۰ متر میرسد واین چیزی نیست جز نشانهٔ قدرت حاکم ومسلط مذهب درجامعه شهر نشین مصری . زیراکه اساس امر مشارکت دسته‌جمعی و انبوه مردم درمراسم مذهبی معبد بزرگ است . ازاینرو میبایست شبکه‌های ارتباطی شهر خودرا بااین‌مراسم تطبیق دهند تاانبوه مردم درزمانی معین بتوانند خودرا به‌معبد برسانند ودرفاصله مدت‌کمی ازمعبد خارج شوند .

ــ زندگی اقتصادی و نوع معیشت : نحوه معیشت مردم و اوضاع و احوال اقتصادی هرمنطقه وسرزمینی بوضوح در فرم‌بخشیدن به‌مجموعه واحدهای تشکیل دهندهٔ یك شهر وشکل‌معماری وواحدهای آن نقشی مؤثر وقابل لمس داشته است . دراین‌موردبجای آنکه ازنمونه‌های‌تاریخی شاهد مثال بیاوریم بی‌مناسبت نخواهد بود تاموضوع دهکده‌سازیهای چند سال‌گذشته درمنطقه زلزله‌زدهٔ بوئین زهرا را مورد مطالعه قراردهیم . دراین منطقه تعدادی روستا باواحدهای مختلف مسکونی‌ودیگر واحدهای مورد نیاز روستائی با مصالحی متفاوت بامصالح رایج درمنطقه بناگردید وهزینه‌های بسیاری صرف شد ولی زمانی که روستائیان را به این دهکده‌ها باز گردانیدند درمدتی بسیار کوتاه تعداد بسیاری ازاین محل‌های مسکونی توسط روستائیان رهاگردید وآنها درفاصله‌ای نه‌چندان دور ازاین مجموعه‌ها به‌برپا ساختن‌خانه‌های خشت‌وگلی بانقشه‌وطرحی متناسب باویژه‌گیهای زندگی‌خود ومنطبق بانوع معیشت وکار تولیدی‌شان اقدام کردند . معدودی نیزکه درآن خانه‌های ساخته‌شده (مهندسی‌ساز) باقی ماندند در تمامی جهات دست به‌تغییرات کلی زدند تابدینوسیله این واحدهارا برای سکونت خویش مناسب سازند . دلیل عدم پذیرش خانه‌های ساخته‌شده مهندسی ازطرف مردم بدلایل خاص اجتماعی نبود بلکه عامل اصلی دراین نهفته بودکه این واحدها با نوع معیشت ونیازمندیهای آنها انطباق نداشت . خانواده‌ایکه تنها دارای یك گاو وچند گوسفند است ودرواقع قسمتی از سرمایه اصلی خودرا درآنها خلاصه‌می‌بیند باتوجه به‌تجربیاتی‌که ازمحیط زندگی خود دارد آماده نخواهد بود تابخش عمده‌ای ازسرمایه‌اش‌را درمحلی دور از سکونت خود رها سازد . ویاآن گروه مردم کشاورزی‌که بخشی ازدرآمدشان حاصل‌عرضه‌ساختن انگورهای به‌نخ‌کشیده آخر تابستان است‌که درپائیز وزمستان باقیمت مناسب به بازار عرضه می‌کنند برایشان امکان‌پذیر نخواهد بودتاانگورهای به‌نخ‌کشیده را بزیر سقف خانه‌های ساخته شده ازبلوکهای سیمانی قراردهند. اینها وبسیاری نمونه‌های دیگر نشانه‌ای‌از عدم انطباق شرایط معیشت مردم با عامل مسکن بودکه منجر به‌رهاساختن بسیاری ازاین‌واحدهای مسکونی ویاانجام‌تغییرات کلی در آنها، توسط‌کشاورزان ساکن در منطقه گردید .

ــ جنبه‌های دفاعی موضوع رابطه میان فرم شهرها ازنظر امکانات دفاعی بحثی است‌که درطول تاریخ درمورد تعداد فراوانی‌ازشهرها صادق بوده‌است وساکنان شهرها میکوشیدند تاباتوجه به‌موقع‌ومکان شهر خود بااستفاده ازعوامل لازم موقعیت مناسب دفاعی برای شهرخود فراهم سازند. توجه به‌جنبه‌های دفاعی شهرها همیشه در قبال تجاوز نیروهای خارج ازکشورنبوده بلکه ازدیرباز درگیریهائی نیز میان ساکنان نواحی حاصلخیز دشتها و برخی ازنواحی کوهستانی وجود داشته است‌که پرداختن باین مسئله خود نیاز بفرصتی فراوان دارد .

ــ کوتاه سخن آنکه عوامل فراوان ومتعدد دیگری هستندکه همه درامر شکل بخشیدن به فرم شهرسازی وفضای معماری دخالت‌دارند ولی باتوجه به‌فرصت‌ناچیزی که دراختیار داریم امکان نخواهد بودکه یکایك آن عوامل‌را برشماریم ودربارهٔ آن توضیحی کوتاه دهیم . آنچه نیز در این مقدمه بیان‌گردید باین نیت بود تا روشن ساخته باشیم اگر بخواهیم دربارهٔ عنوان اصلی سخنرانی به‌بحثی جامع بپردازیم بناچار می‌بایست بتمام جنبه‌های مورد بحث وآنچه‌که مجال پرداختن بآن نبوده است دربیان چگونگی سیروجریان این پدیده مورد بحث ، توجه گردد وبآن پرداخته شود . بنابراین اجازه می‌خواهم تا وارد بحث اصلی خود شویم تاحد اقل توانسته باشیم به‌بعضی زمینه‌های مورد نظر اشاره‌کنیم .

شهرسازی : درمورد موضوع شهر سازی در ایران ضرورت دارد تا بگذشته دور برویم یعنی باید بزمانی حدود هزاره سوم قبل‌از میلاد عقب برویم ودست کم باین مسئله اشاره کنیم‌که ازاواخر هزاره چهارم وهزاره سوم ببعد درایلام به‌استناد مدارك باستانشناسی شاهد وجود شهر بمفهوم کامل کلمه و درابعادی بسیار گسترده هستیم . همچنین درجانب شرقی ایران کشف «شهر سوخته» درنزدیکی زابل نشانه دیگری است ازوجود شهر وبافت شهری درایران باستان . پس‌از آن ازدوران اشکانی میتوان بعنوان دورانی یادکردکه ازآن‌زمان یك حرکت چشم‌گیر درزمینه ایجاد شهرهای جدید آغاز میگردد . درمورد بی‌منطق‌بودن نوشته برخی ازمورخان‌کهن‌که پایه‌گذاری‌هفتاد شهررا درایران باسکندر نسبت داده‌اند ترجیح میدهم بدان نپردازم زیرا اگرنظر کسانی‌راکه معتقدند اسکندر درطول‌کمتر ازهفت سال توانسته است سرزمین‌های واقع میان یونان وایران وسراسر ایران وبخشی ازهندرا تسخیر سازد بپذیریم ، ناچار باید بپذیریم‌که اسکندر جز آنکه



تصویری از حصار وبرج وباروی سنگی آتشکده «آذرگشنسب» یا تخت سلیمان واقع در ۴۲ کیلومتری تکاب . نمونه‌ای از حصارسازی دوران ساسانی .

درتمام طول سفر فاتحانه‌اش پای درر کاب داشته باشد ودرصحنه‌های نبرد باشد دیگر فرصتی برای ساختن هفتاد شهر برایش‌باقی نمی‌مانده است . دردورهٔ سلوکیها نیز باید بپذیریم که آنها نیز آنقدر درگیری‌داشتند که‌جز ایجاد ساخلوهای نظامی وواحدهای کوچك شهری‌درمجاورت شهرهای بزرگ به‌خلق واحد بزرگ دیگری جز در دو ، سه مورد ، دست‌کم باستنادمدارك باستان‌ـ

دورنمائی از شهرکاشان درقرن هفدهم میلادی . این تصویر از کتاب جهانگرد معروف «اولئاریوس» گرفته شده است. دراین تصویر آنچه که بیش‌از هرچیز جلب نظر میکند برج وباروی جالب شهر است که امروز بدبختانه بخش ناچیزی از آن برجا است که نسبت به‌حفظ ونگهداری آن نیز اقدامی انجام نمیگیرد . نکته جالب درباره حصار مزبور شباهتی است که بین‌آن وحصار تخت سلیمان (تصویر شماره ۵) از عهد ساسانی وجود دارد .



شناسی توفیقی نیافته‌اند. و اما دوران ساسانی، دراین دوره حرکت آغاز شده از زمان اشکانی درزمینه ایجاد شهرها باسرعت بیشتری ادامه می‌یابد وشهرهای فراوان دیگری بوجود میآید. چنانکه مورخان به‌تفاوت بنیاد نزدیك به پنجاه شهررا به‌دوران ساسانی باذکر نام وموقع نسبت میدهند. این فعالیت‌ها بیشتر به‌زمان اردشیر، شاهپور وخسرو نسبت داده‌شده است. شهرها در زمان ساسانی باتوجه به‌اوضاع سیاسی، اجتماعی واقتصادی زمان اغلب ازیك طرح خاص پیروی می‌کنند وازیك نوع سازمان قابل توجهی برخوردارند. ازجمله آنکه دراین دوره شهرها به‌محله‌های مختلف تقسیم میشوند. وهردسته از پیشه‌وران درمحله معینی سکونت دارند. امری‌که باجزئی تغییر بدوران اسلامی منتقل و ادامه می‌یابد. چنانکه دراکثر شهرها شاهد راسته‌ها، محله‌ها وگذرها هستیم وحتی در دهات بزرگ باچنین امری برخورد می‌کنیم ومی‌بینیم‌که چندین محله بانامهای مختلف وجود دارد وزمانی‌که به‌بررسی دقیق می‌پردازیم مشاهده می‌کنیم‌که این محله‌ها به‌گروهها وجوامع متفاوتی تعلق دارند. این تفاوت ممکن است مربوط به‌عامل قبیله‌ای، مذهب، نوع فعالیت تولیدی، میزان درآمد ونظایر آن باشد. در دوره ساسانی شکل شهرها از دو فرم کلی‌خارج نیست، یادارای طرح مدور هستند و یا دارای نقشه مستطیل، با درنظر گرفتن اختلاف سطح زمین منطقه. براساس دید و اعتقادی خاص شهرها دارای چهار دروازه بوده‌اندکه به‌چهارسوی جهان گشوده بوده است. اکثر شهرها چه در دوره اشکانی وچه دردوره ساسانی ازاین امر تبعیت‌کرده‌اند. شکل بافت‌کلی‌شهرها وموقع‌واحدهای عمده وشبکه‌های‌ارتباطی آنها دردوره اشکانی وبعدساسانی کم‌وبیش همان چیزی است‌که تامدتی نیز دردوره اسلامی گاه بابرخی تغییرات شاهد آنیم.



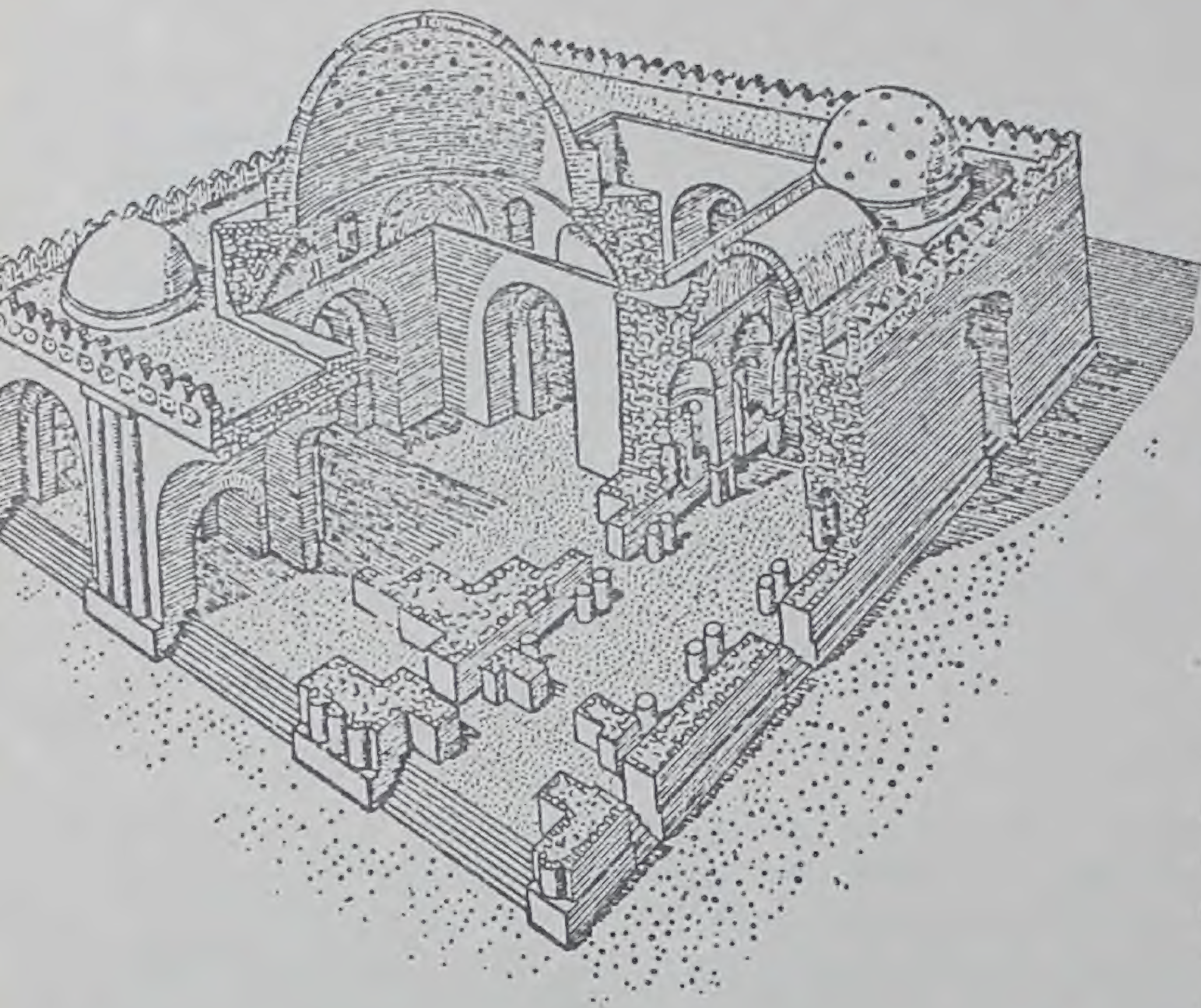


بالا: تصویری از برج وباروی یزد مربوط به‌قرن پنجم هجری و دوران «کاکویه»ها که باوجود تجاوزهای بسیار هنوز بخش قابل‌توجهی ازآن برپا است.
پائین: تصویری ازمعبد چغازنبیل بزرگترین زیگورات شناخته شده، متعلق به‌هنر دوران ایلامی (قرن سیزدهم پیش‌از میلاد). این زیگورات مهمترین بنای شهر «دوراونتاشی» را تشکیل میداده وبعلت اهمیت واعتبار مذهبی خاصش مرکز یا قلب شهررا دربر میگرفته است.



تصویر هوائی از مجموعه صحن مطهر حضرت‌رضا (ع) درشهر مشهد . این تصویر مربوط بسالها پیش و قبل از ویرانیهای اخیر گرفته شده است. چنانکه ملاحظه میگردد مجموعه واحدهای معماری وابسته به صحن مطهر با نقش‌هـای مختلف : مذهبی ــ آموزشی ــ اجتماعی ــ اقتصادی و . . . . که در طی سده‌های مختلف ایجاد شده‌اند همگی در ارتباطی منطقی با یکدیگر بافتی همگن‌را ایجاد ساخته بودند که بیش‌از هرچیز با فضای خاص مجموعه و زندگی‌که درآن جریان میداشت در رابطه بود . این تصویر همچنین گویای آنست که هسته مرکزی شهر مشهد را مجموعه واحدهای وابسته بحرم مطهر تشکیل میداده وشهر برگرد این هسته ابعاد ورشد یافته است .

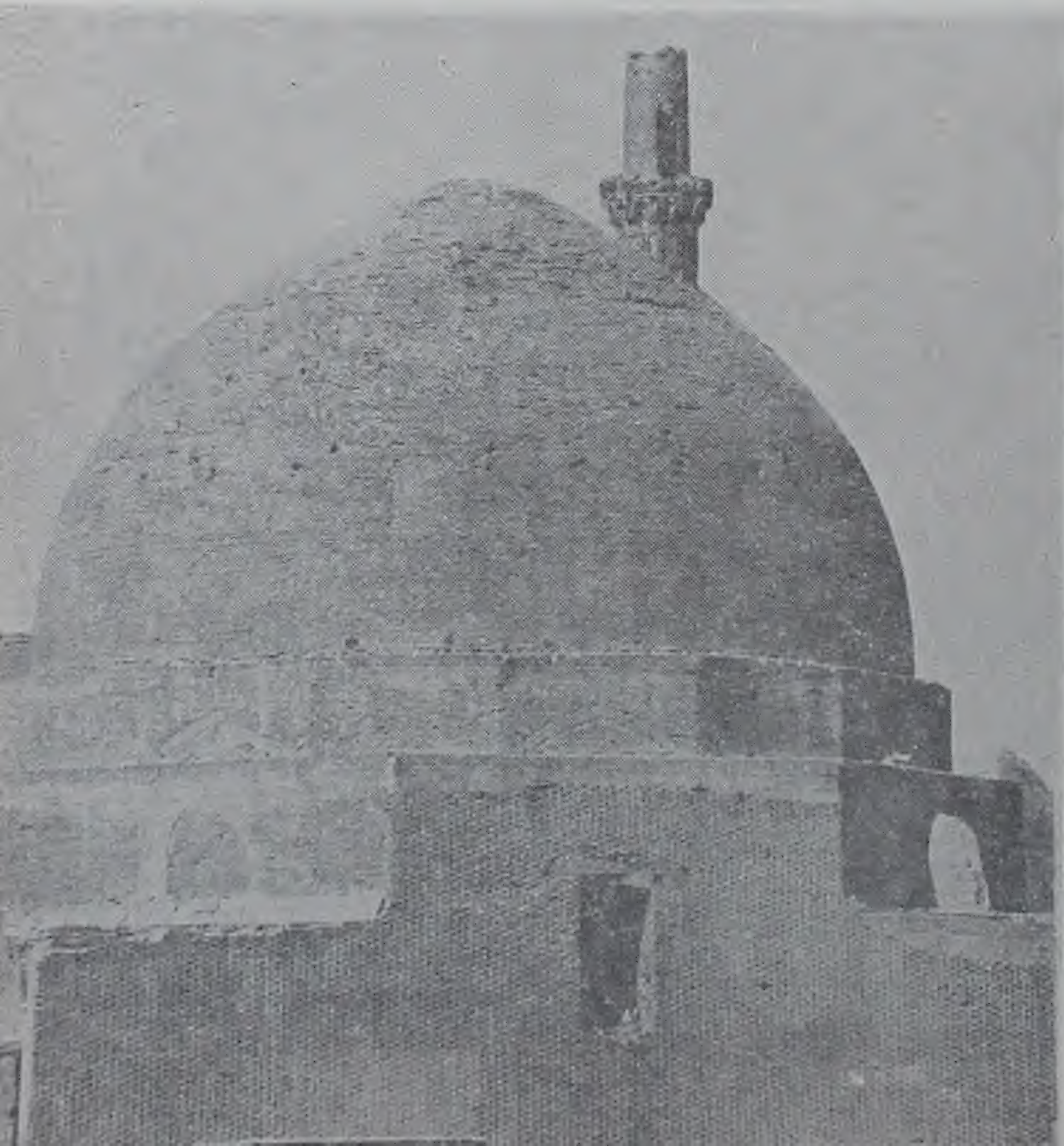
وآن عبارتست ازیك کهن دژ درمرکز شهر که دارای موقع نظامی ممتازی است . بطور معمول حاکم ومعتبرترین شخصیت شهر دراین محل سکونت داشته است . پیرامون کهن دژ ، شهر بمفهوم واقعی گسترده‌بودکه‌دردورهٔ ساسانی‌بنام شهرستان ازآن یاد میشده است . در دور این قسمت شهر باروی دیگری قرار داشته ودربیشتر موارد درپشت آن منطقه زراعی واقع‌بوده که‌برخی ازمساکن‌روستائی‌رادربرمیگرفته است . این‌فرم‌را ما نخست درشهر اشکانی نسا مربوط به‌سدهٔ سوم پیش‌از میلادمشاهده



می‌کنیم وتقریباً باجزئــی اختلاف همین طرح تامدتی دردوره‌های اسلامی ادامه پیدا می‌کند.

مسجد قلب شهر : دردوره اسلامــی درشهر پدیدهٔ جالبی بوجود میآیدکه در دوره ساسانی شاهدآن نیستیم. ولی‌باعتقاد من دردورهٔ ایلامی شاهد چنین پدیده‌ای هستیم وآن عبارتست ازمسجد جامع‌که هسته مرکزی شهررا تشکیل میدهــد. بخصوص این امر درمورد شهرهائی‌که در دوران اسلامی پایه‌گذاری شده‌اند بخوبی بچشم میخورد. دراینجا لازم میدانم توجه حضار محترم‌را باین نکته جلب سازم‌کــه بین قرنهای سوم تاششم‌هجری بایك‌دوران شکوفائی ازنظرشهرسازی‌برخوردمی‌کنیم درطی این زمان یاشهرهای قدیم گسترش می‌یابند ویاشهرهای جدید پایه میگیرد. وقتی شهرهای جدید بوجود میآید قلب شهررا مسجد تشکیل میدهد. مسجد در این‌دوران نهادی است‌که‌کلیه فعالیتهای مربوط به‌مردم‌شهررا دربر میگیرد. مسجد تنها محل عبادت نیست بلکه نقشی بسیار وسیع‌را برعهده دارد. چنانکه بخشی‌عمده ازفعالیتهای سیاسی درآنجــا میگذرد. حاکم شهر باید بعداز نماز روز جمعه در آنجا خطبه بخواند ودرحضور جمع‌صحبت کندوخط مشی سیاسی خودرا روشن‌سازد.

بالا :
برشی ازکوشك شاهی سروستان از آثار دوران ساسانی، دربنای این‌کوشك چون قصرفیروزآباد تالارهای وسیع چهارگوش را با گنبد پوشش کرده‌اند.



پائین :
تصویری از گنبد باشکوه نظام‌الملك در مسجد جامع اصفهان از آثار قرن پنجم هجری. خلق شاهکاری اینچنین تنها بمدد گامهای بلندی که از دوران اشکانی وبعد ساسانی در برپا ساختن گنبد برفــراز طرح‌هــای چهارضلعی چون : فیروزآباد ــ سروستان ونظایرآن برداشته شده بود میتوانست میسر باشد.

انتقادات مردم درآنجا عنوان میشد، تبادل نظر درزمینه مسائل سیاسی ، اجتماعی ومسائل مربوط بهشهر دراین محل بین مردم صورت میگرفت ، برخی مبادلات درسطحی بخصوص ، درحول وحوش مسجد صورت میپذیرفت . مساجددربیشتر موارد کتابخانه‌های بزرگی‌را دربر میگرفته‌اند . ازیاد نبریم که درقرن چهارم مقدسی دربارهٔ کتابخانه مسجد جامع اصفهان می‌نویسد که تنها فهرست کتابهای آن در ده جلدگردآوری شده بود . او همچنین این مسجدرا بعنوان یك مرکز بزرگ فعالیت علمی درتمامی زمینه‌ها معرفی می‌کند چنانکه شعرا درآنجا بمشاعره می‌پرداختند ، فضلا وادباجلساتی تشکیل‌میدادند وبه‌گفت‌وشنودمی‌نشستند و بالاخره درزمینه‌مباحث‌فلسفی‌وموضوعهای مذهبی جلسه‌های متعدد درآنجا برپا میگشت . به‌بیان دیگر مسجد درگذشته حیات داشت ، روح داشت ودرعمده فعالیت‌های‌وابسته به‌زندگی مردم مشارکت می‌جست وچون امروز مساجد سوت‌وکور نبوده‌اند وتنها جمعی ازپیرزنان وپیر مردان‌راکه برای انجام فرایض مذهبی بآن روی میآوردند دربر نمیگرفت. سخن درباره شهر وشهرسازی دردوران اسلامی بحثی بسیار وسیع است که بی‌شك پرداختن بدان ازنظر گاههای مختلف نیاز به‌فرصتی فراوان داردکه ازحوصله چند جلسه‌وچند گفتار خارج است . ازاینرو ما نیزدراینجا

تصویری از ایوان بزرگ قصر فیروزآباد از آثار آغاز دوران ساسانی .
نشانه‌های کاربرد ایوان را در معماری دوران اشکانی شاهد هستیم . این پدیده جالب در تمامی دوران ساسانی نیز مورد استفاده قرارگرفت و سپس به‌معماری دوران بعداز اسلام انتقال یافت وبعنوان یکی ازچشمگیرترین بخشهای آثار معماری شکوهمند این عصر درآمد.



سخن درباره این موضوع‌را بپایان میبریم ومختصری درباره عـوامل شکل‌دهنده معماری ایرانی درطی این دورانها سخن خواهیم گفت .

درباره معماری : باجرأت بایدبگویم که بخش عمده‌ای ازپدیده‌هاکه درعالم معمـاری باآن برخورد میکنیم به‌دلیل مدارك واسناد موجود ، درفلات ایـران خلق شده‌اند . امید دارم آنچه‌که بدان اشاره‌کردم بعنوان يك شعار تلقی نفرمائید زیراکـه من همیشه ازشعاردادن بیزار بوده‌ام .

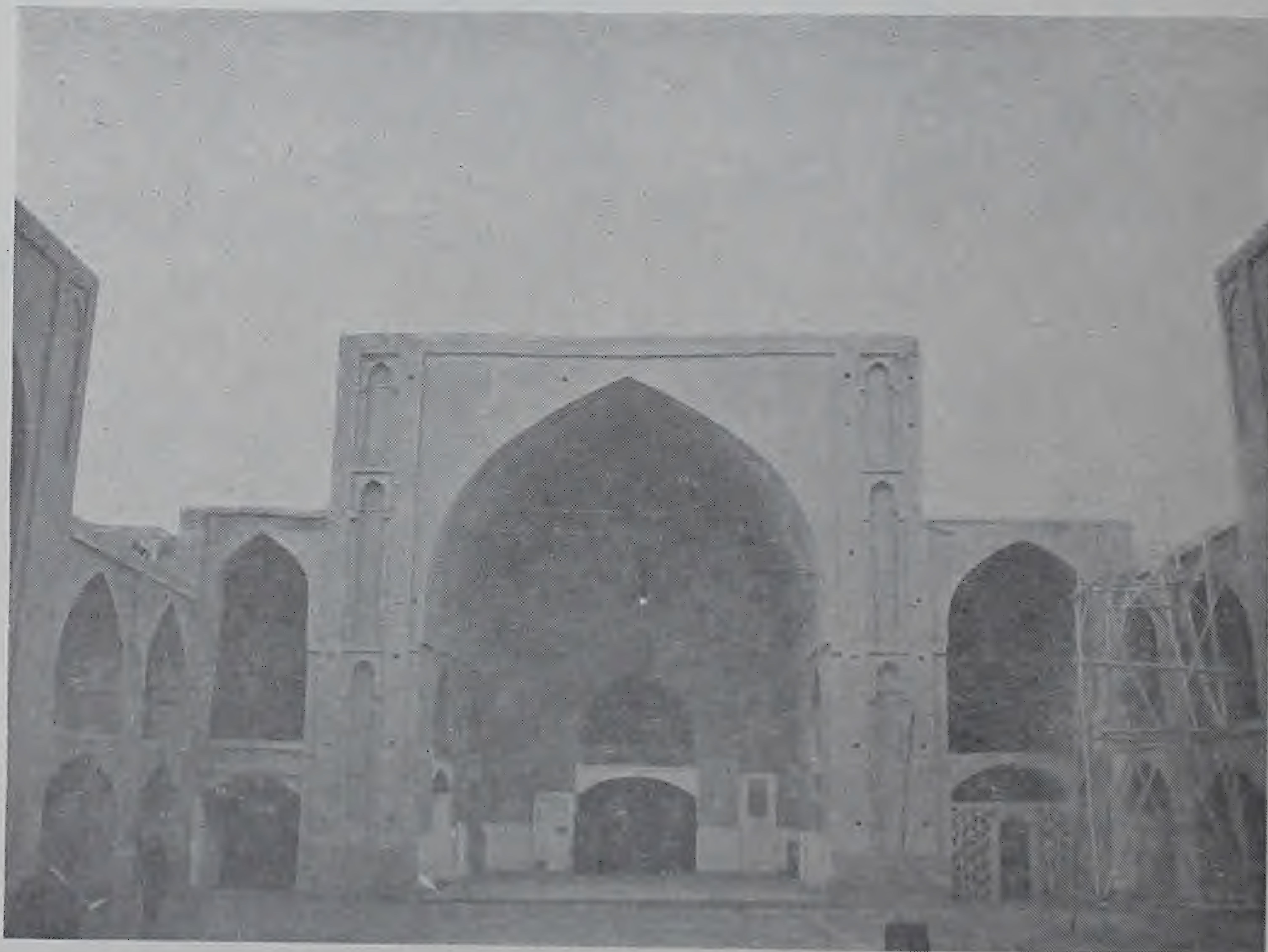
میدانیم‌که همیشه مغرب‌زمین‌به‌معماری گوتيك فخر کـرده است وبه‌اعتبـاری مهم‌ترین شاهکارهای هنری معماری‌مغرب زمین باین سبك تعلق دارد ، جالب اینکه معماری‌گوتیك‌را ملهم ازمعماری ایـران میدانند .

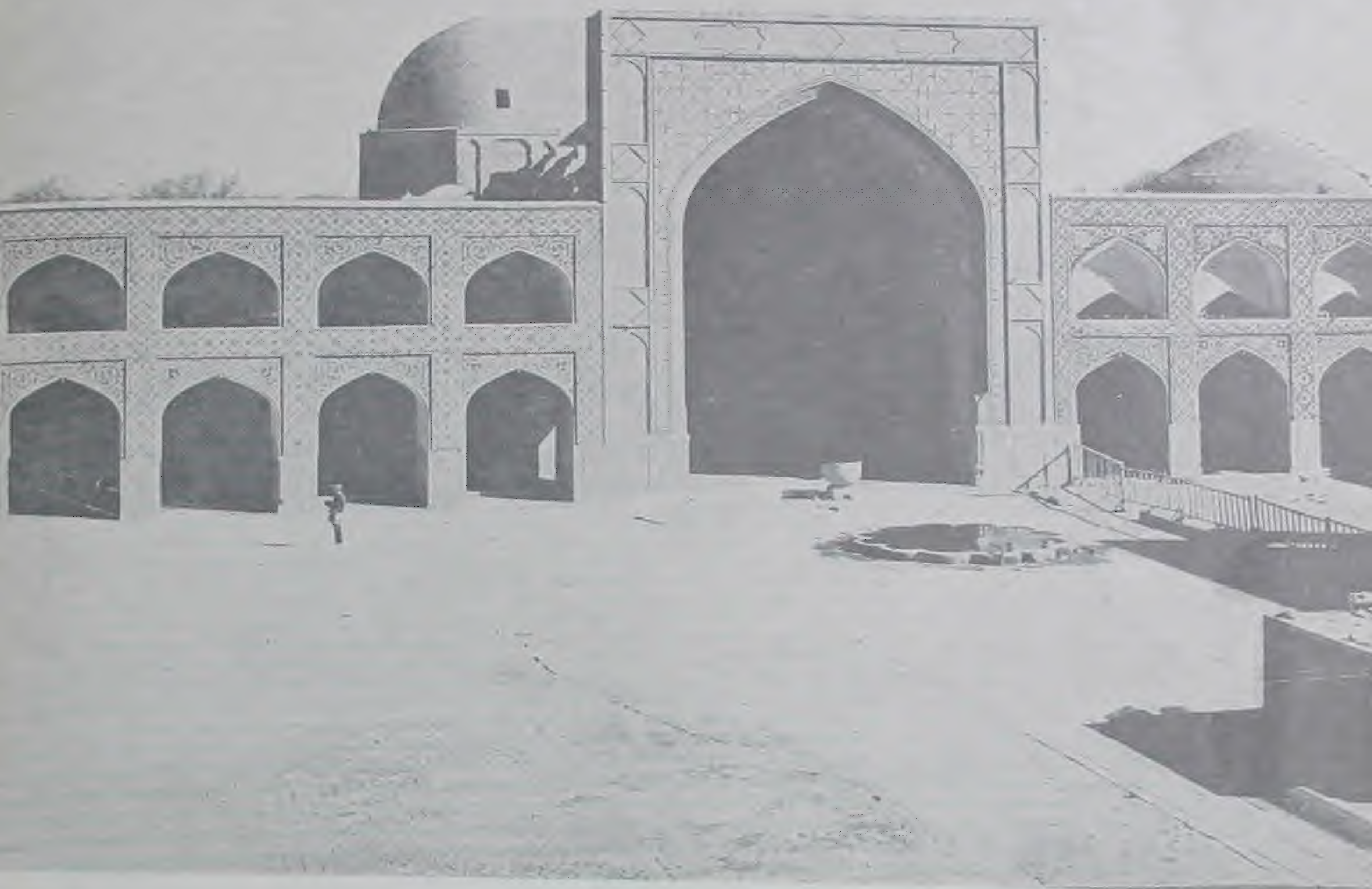
ــ درباره پدیده‌های معماری‌که‌در ایران پیش‌ازاسلام آفریده شده وطی‌قرنها تحول وتکامل یافته وبه‌دیگر سرزمین‌ها انتقال یافته میتوان برخی نمونه‌های زیر را یادکرد .

کاربرد انـواع قوسها وازآنجمله طاق ضربی ازحدود هزاره دوم پیش‌از میلاد درامر پوشش فضاهای معماری‌پدیده ارزنده‌ایست‌که دراین سرزمین بنیادگرفته است .

خلق‌گنبد برروی پایه چهارگوش ازابتکارات استثنائی‌است‌که‌دراین‌سرزمین

نمای ایوان اصلی مسجد جامع اردستان . کاربرد ایوانهای باشکوه درنمای اصلی بناهای دوران بعداز اسلام نمودار چشمگیر دیگری است از ادامه پدیده‌های معماری پیش از اسلام ایران که معماران هنرمند وآگاه زمان آنرا از درون قصرها بیرون‌کشیده ودرجلوه بخشیدن هرچه بیشتر به‌خانه خدا بخدمت گرفته‌اند .





تصویر دیگری از مسجد جامع اصفهان . دراین عکس درجلو نمای شمالی صحن با ایوان پرشکوه آن و در پشت گنبد خاکی یا «تاج‌الملك» مشاهده میگردد . ترکیبی جالب از کاربرد ایوان وگنبد با الهام از دوران ساسانی .

بوجود آمده ومنشاء دگرگونی اساسی در کار معماری جهان شده است . بکارگرفتن ستون اگرچه درسرزمین‌های دیگر نیز سابقه‌ای طولانی دارد ولی بآن‌گونه که‌در ایران بکارگرفته شده به‌اعتباری یك‌مورد کاملاً قابل توجه واستثنائی است. چنانکه وقتی درفضای یك چهل ستون ایرانی چه دردوره ماد وچه دردوره هخامنشی قرار میگیریم ، فضائی بسیار متفاوت بایك‌چهل ستون مصری یایك بنای ستوندار یونانی را احساس میکنیم .

در چهل‌ستون‌های ایرانی با توجه به‌جنبه‌های فنی امر درزمینه رعایت تناسب میان قطر ستون وفاصله دو ستون ازهم ، تناسب میان قطر ستون وکشیدگی آن ، بافضائی وسیع وقابل استفاده‌ودرعین حال روشن وباشکوه وشاد مواجه هستیم .

ــ پدیده‌ها وعوامل معماری‌که در دوران بعداز اسلام بخدمت گرفته شده‌اند به‌اعتباری تمامی آنها در دوران قبل‌از اسلام بوجود آمده ودرطی دوران بعداز اسلام با تجربیاتی که برروی کاربرد آگاهانه‌تر آنها صورت‌گرفته به‌گونه‌ای جالبتر ، موفق‌تر وهنرمندانه‌تر مورد استفاده واقع شده است . دراین‌باره‌میتوان موارد مختلف‌را بیان داشت . بطور مثال گنبدرا درنظر بگیریدکه دست‌کم ازدوره اشکانی نشانه‌هائی ازآن دردست داریم . این پدیده دردوران بعدازاسلام با اتکاء برتجربیاتی‌که درباره نحوه برپاکردن‌آن طی چند قرن بدست آمده بود ، چه ازنظر جنبه‌های فنی وچه ازنظر فرم وزیبائی به‌جالبترین وشکوهمندترین شکل ممکن برپاگردید وبه‌اوج ترقی خود رسید . باانجام یك بررسی علمی مشاهده میکنیم که‌شکلها وطرحهای مختلفی که‌درمسجدها عرضه شده است همگی بشدت متأثر است ازفرمها وطرحهای معماری قبل‌از اسلام ایران .

درآغاز اسلام دربرخی نقاط، دیوار سمت جنوب‌چهارطاقی‌هارا مسدودمیسازند وسپس محرابی‌درآن ایجاد میکنندچنانکه اکثر این محرابها نسبت به‌جهت قبله‌دارای انحراف هستند .

ایرانیان مسلمان بعدازمدتی که‌در مقابل چنین محل‌هائی به‌ستایش ونیایش خدای خویش میپردازند دست به‌خلق مسجدهائی باشبستان گنبددار میزنند . الهامی مستقیم ازچهارطاقی‌ها ولی در اندازه‌ای وسیع‌تر وباشکوهتر . زیراکه درمذهب زرتشت بدلیل‌ضرورت افروختن آتش درزیر چهارطاقی عبادت در فضای خارج ومقابل آن صورت میگرفت ولی دراسلام باتوجه به‌ویژه‌گی انجام فرایض نماز وعبادت ترجیح‌داده میشد تااین‌مراسم درداخل فضای معماری صورت پذیرد واز اینرو ضرورت داشت تابروسعت بنا بیافزایند .

ایوان :

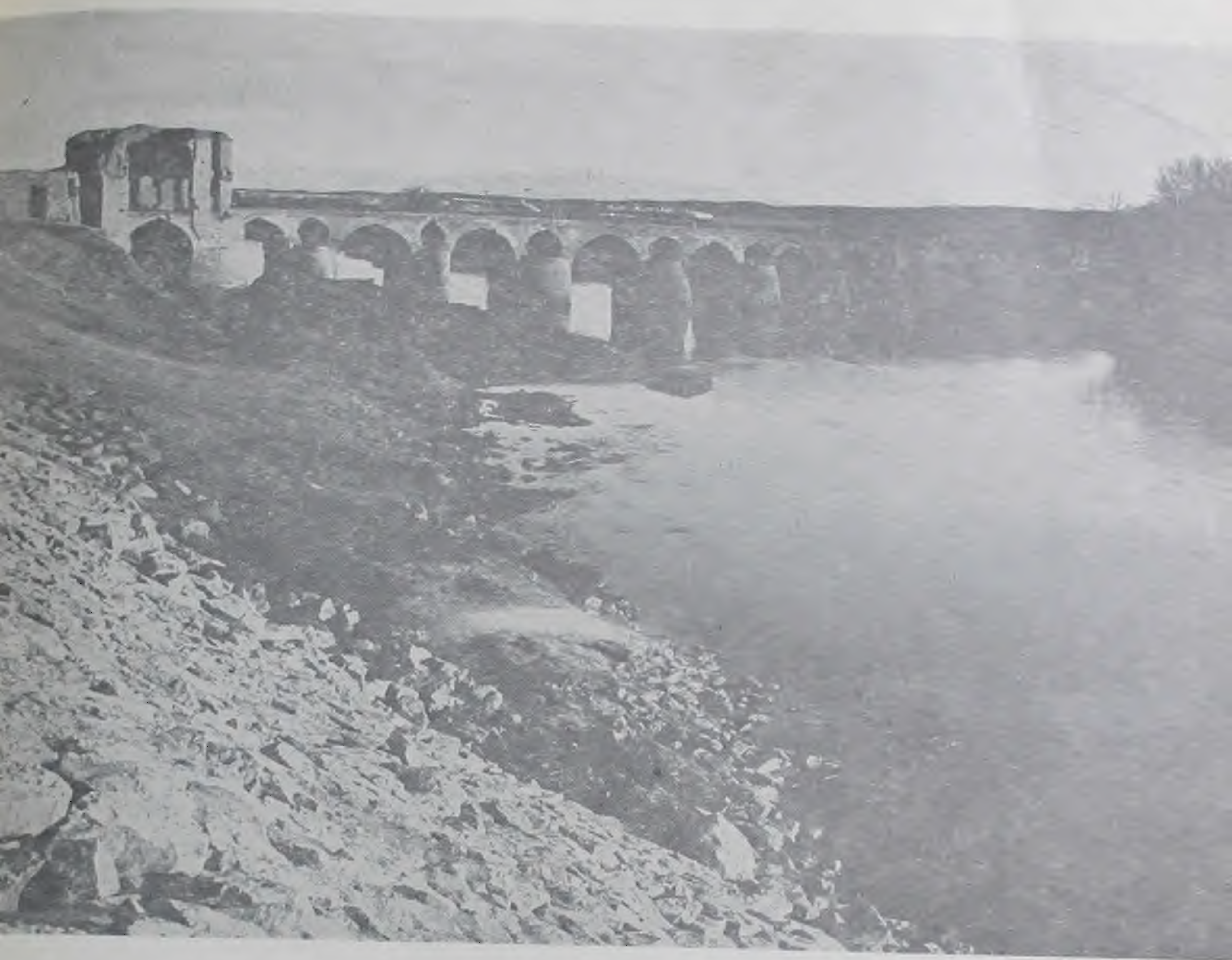
ــ ایوان نیزکه یکی ازپدیده‌های شگرف دوره اشکانی است درپی کاربرد وسیع وموفق آن درمعماری ساسانی ، در دوره اسلامی همچنان مورد توجه قرار میگیرد وبرای محل عبادت تابستانی بیك اعتبار وبرای شکوهمندترساختن هرچه بیشتر شبستان گنبددار به‌اعتباری دیگر بمقابل شبستان‌های گنبددار افزوده‌میشود. چیزی‌که بطور دقیق چه‌ازنظر پلان وچه از نظرنحوه اجراء ، در دوره ساسانی‌شاهد نمونه‌های جالب وچشم‌گیر آن هستیم .

مسجدهای چهار ایوانی : استحضار داریدکه شاهکار مسجدهای ایرانی را مسجدهای چهار ایوانی میدانند ، زیرا جالب‌ترین وپرجذبه‌ترین فضاهای معماری مربوط به‌مساجدرا دراین گروه میتوان مشاهده کرد . طرح این مسجدها ومدرسه‌های چهار ایوانی تمامی براساس پلان کهن صحن‌های چهار ایوانی مربوط به‌دوره اشکانی وساسانی وحتی قبل‌ازآن درزمان هخامنشی ، بنیاد گرفته است .

تزیین معماری : درزمینه تزیین‌نیز باهیچ پدیده‌ای دردوره اسلامی برخورد نمیکنیم‌که سابقه‌اش به‌قبل‌از اسلام باز نگردد. دراین‌باره یکی‌دومورد را بعنوان

تصویری از منار آتشدان فیروزآباد از آثار دوران ساسانی . منار فیروزآباد را به اعتباری میتوان الگوی منار‌های مسجدهای اسلامی دانست . کهنترین منار قابل مقایسه با این اثر منار مسجد سامره است.





پل شهرستان، اثری شکوهمند ازدوران ساسانی که در زمانهای مختلف مورد مرمت قرارگرفته وهمچنان باوجود گذشت زمان برپا مانده است. این پل وپلها وسدهای ناحیه شوشتر نشانه‌های جالبی از هنر و تکنیك معماری و ساختمان واحدهای‌آبی در دوران ساسانی بشمار میروند. طرح و جنبه‌های فنی بکارگرفته شده در این آثار با برخی تغییرات در پل‌سازی و سدسازی دورانهای بعداز اسلام ایران مورد استفاده قرار گرفت .

شاهد مثال یاد میکنیم .

هنر کاشیکاری که در بخشی قابل توجه ازهنر معماری بعدازاسلام ایـران شاهد اهمیت وزیبائی چشم‌گیرآن هستیم، پدیده‌ایست بایك پشتوانه قوی در معماری دورانهای کهن ایران نظیر عهد هخامنش و دوران ایلامی .

همچنین شاهکارهای درخشان و پر جاذبه هنرگچ‌بری بعدازاسلام درایران‌چه ازنظر تکنیك ونحوه کاربرد واجراء وچه ازنظر بخشی عمده ازنگاره‌ها ونقش‌هـا برهنرگچ‌بری غنی و وسیع دوران‌ساسانی متکی است . بنابراین ملاحظه میفرمائید چنانکه گفته شد بخش‌عمده‌ای ازپدیده‌های اساسی وبنیادی معماری دوران بعدازاسلام درایران ودیگر سرزمین‌های اسلامـی ، متکی است برآنچه‌که دردوران پیش از اسلام درفلات ایران خلق شده ، مـورد استفاده قرارگرفته ، در جریان اجـراء تکامل یافته وبه‌دوران بعدازاسلام انتقال یافته است .

ــ حال باتوجه بآنچه‌که بدان‌اشاره



سد و پل «بند امیر» از شاهکارهـای دوران عضدالدوله دیلمی در فارس . نمونه‌ای زیبا و جالب از ادامه سنت معماری سدسازی وپل‌سازی عهد ساسانی در دوران بعد از اسلام ایران .

رفت اگر بخواهیم باین بپردازیم که فضای معماری ایران دردوران اسلامی با دوران ساسانی چه‌تفاوتی‌را عرضه میکند و نقش اسلام به‌عنوان دین و آیین چه بـوده ، مسله‌ایست که بدون داشتن فرصت‌لازم‌برای توضیح وتوجیه آن بخود اجازه نمیدهم تاباًن وارد شوم وبآن بپردازم . زیراکه برای بحث درباره این امرمهم جـا دارد نخست به‌ویژه‌گیهای طرز تفکر اسلامـی وجهان‌بینی آن بپردازیم و روشن‌سازیم که تفاوت‌های میان جامعه ایران بعداز‌اسلام وپیش‌ازآن چیست ونمودهـای فرهنگ ایرانی دراین دو زمان چه اختلافهائی‌را عرضه میسازد وبالاخره اینکه این تفاوتها واختلافها تاچه حد حاصل عامل مذهب و وابسته بآنست . درپی چنیـن بررسی و تجزیـه و تحلیل است‌کـه خـواهیم توانست درباره پدیده‌های معماری بعداز اسلام ایران به‌گفت‌وشنود بنشینیم وپرتو اسلام‌را درآن جستجو کنیم .

ــ ازآنجاکه بحث ما فراوان بطول انجامید وفرصتی چندان درپیش نداریم ،







سخن‌را به‌پایان میبرم وبمنظـور تشریح وتوجیه بیشتر امر به‌نشان‌دادن تعـدادی اسلاید میپردازم. این اسلایدها به‌دو دسته تقسیم میشوند. دسته اول آنهـائی‌کـه به‌گونه‌ای به‌متن صحبت مربوط میشوند و دو دیگر تعدادی اسلاید مربوط به‌شهر یزد بمنظور نشان‌دادن زیبائی‌های معماری سنتی وبومی آن ازیکسو و ویرانگری‌ها و بی‌سلیقگی‌هـای مربوط به‌شهـرسازی ومعماری سی ، چهل سال اخیر آن .



قطعه‌ای از یك تزیین گچ‌بری عهد ساسانی نصب شده در موزه ایران‌باستان .
طرحهائی چون : پرنده ـ خوشه انگور و برگ تاك ، طرحهائی هستند کـه در گچ‌بریهای دوران بعد از اسلام ایران نیز همچنان بکار گرفته شده‌اند .

شرح عکس صفحه روبرو :
راست بالا : تصویری از یك طرح گچ‌بری مربوط به‌تزیین بنائی از دوران ساسانی‌که در «چال‌ترخان» ری بدست‌آمده و درموزه ایران‌باستان نگهداری می‌شود.
پائین : تصویری دیگر از یك طرح‌گچ‌بری بدست آمده ازقصر ساسانی دامغان.
چپ : تصویری از محراب گچ‌بری مسجد جامع نائین . شیوه گچ‌بری محراب و زیر قوسهای مسجد نائین گذشته از جنبه اجـرا وتکنیك از نظر بکارگرفتن نگاره‌های تزیینی چون : نقش خوشه‌انگور وبیچك‌ها ـ «مدایون»های دایره‌شکل وچند ضلعی و . . . . معرف ادامه هنر گچ‌بری عهد ساسانی همراه با نوآوری‌های خاص سده چهارم هجری است .

روشهای عیاری و نفوذ کار و کردار عیاران در شاهنامه

(۲)

دکتر محمدجعفر محجوب
استاد دانشگاه

چند کار و کردار دیگر از عیاران

بعضی کارها وروش‌های دیگر که خاص عیاران است، هم در شاه‌نامه دیده می‌شود :

در داستان بیژن و منیژه ، بیژن در هنگامی که با منیژه به می خوردن وشادکامی نشسته است غافل‌گیر می‌شود. گرسیوز برادر افراسیاب کاخ را با سپاهیان محاصره می‌کند وچون به نزدیك ایوانی که بیژن ومنیژه در آن به‌شادخواری نشسته‌اند می‌رسد ، بانگ رباب و غریو چنگ می‌شنود . بند در را از جای می‌کند و به نزدیك خانه‌ای (= اتاقی) که بیژن در آن نشسته بود فرا می‌رسد :

ز در چون به بیژن برافگند چشم
بجوشید خونش به رگ برزخشم ....
خروشید گرسیوز آن گه به درد
که ای خویش نشناس ناپاك مرد
فتادی به چنگال شیر ژیان
کجا بردخواهی توجان زین میان ؟[1]
بپیچید بر خویشتن بیژنا
که چون رزم سازم برهنه تنا ؟
نه شب رنگ با من ، نه رهوار بور
همانا که برگشته امروز هور؟
کجا گیو وگودرز کشوادگان
که سرداد باید همی رایگان
همیشه به یك ساق موزه درون
یکی خنجری داشتی آب گون
بزد دست و خنجر کشید از نیام
در خانه بگرفت و برگفت نام
که من بیژنم پور گشوادگان
سر پهلوانان و آزادگان
ندرد کسی پوست بر من ، مگر
همی سیری آید تنش را ز سر
وگر خیزد اندر جهان رستخیز
نبیند کسی پشتم اندر گریز
وگر جنگ سازند مرجنگ را
همیشه بشویم به خون چنگ را
ز تورانیان من بدین خنجرا
ببرم فراوان سران را سرا
گرم نزد سالار توران بری
به خوبی بر او داستان آوری
توخواهش گری کن‌مرازوبه‌خون
سزد گربه نیکی بوی رهنمون
(ش : ۲٤/٥ – ۲٥)

گرسیوز که دید بیژن عزم جنگ دارد ، با او مکر کرد و سوگندها خورد و عهدها بست تا خنجر را با عهد وپیمان‌های سخت ازکف وی بیرون کشید . آن گاه اورا سراپای ببست و به خواری نزد افراسیاب برد و آنچه ازنهاد بد و سیرت زشت وی می‌سزید در حضور شاه توران بگفت .

رسم خنجر داشتن در ساق موزه از نوع رسم‌های عیاران است وداستان بیژن نشان می‌دهد که این رسم بسیار قدیم بوده است . وازاین قدیم‌تر در داستان کشته شدن ایرج به دست برادرش تور است که از قسمت‌های اساطیری شاه‌نامه بشمار می‌آید. تور برای کشتن ایرج خنجری ازموزه بیرون می‌کشد وپهلوی اورا چاك می‌کند . این روایت برطبق نسخه چاپ بروخیم (ص۹۰) است که درآن‌صحنه‌قتل ایرج چنین توصیف

شده است :

نیامدش گفتار ایرج پسند
نه نیز آشتی نزد او ارجمند
ز کرسی به خشم اندر آورد پای
همی گفت وبرخاست هزمان زجای
یکایك برآمد ز جـای نشست
گرفت آن گران کرسی زر به دست
بزد بر سر خسرو تاجدار
ازاوخواست ایرج به‌جان زینهار....
سخن چند بشنید و پاسخ نـداد
دلش بود پرخشم و سر پر ز باد
یکی خنجر از موزه بیرون کشید
سراپای او چادر خون کشید
بدان تیز زهرآب‌گون خنجرش
همی کرد چاك آن کیانی بـرش

نسخه چاپ شوروی با آنچه نقل شد اندك اختلافی دارد واز جمله بیتی که حاکی از بیرون آوردن خنجر از موزه است تغییر یافته و بدین صورت نقل شده : یکی‌خنجرآب‌گون برکشید ــ وصورت منقول درمتن چاپ بروخیم در حاشیه آمده است . (رجوع شود به ص ۱۰۲ و ۱۰۳ متن علمی و انتقادی شاه‌نامه فردوسی به کوشش رستم علی‌یف و محمد نوری عثمانوف چاپ تهران ۱۹۷۱) درتاریخ نیز به خنجری سخت معروف در ساق موزه بر می‌خوریم . خنجری که در موزه یوسف کوتوال بود وبا آن الب ارسلان پادشاه مقتدر سلجوقی را از پای درآورد .

«بی هوشانه»

یکی دیگر از ادوات و لوازم عیاری داروی بی‌هوشی است که آن را به همین نام و نیز به نام مطلق «دارو» و بیهوش دارو و بیهوشانه و بیهشانه می‌خوانند و درداستان‌های عوامانه گاهی از آن به لفظ مستعار «نمك آش دردمندان» تعبیر می‌کنند . در باب دارو و طریقه به کار بردن و نحوه استفاده از آن تعبیرها و خیال بافی‌های عجیب و غـریب در داستان‌های عوامانه شده است . در ادب فارسی ــ و هم در شاه‌نامه ــ نیز این دارو جایی خاص برای خود دارد .

سعدی گفت در مقدمه بوستان :

کسی را دراین بزم ساغر دهند
که داروی بی هوشیش در دهند
(ص ۵ چاپ قریب)

درداستان‌های عوامانه نیز ، رایج‌ترین طرز استفاده از این دارو برای بی‌هوش کردن شخص مورد نظر این بوده که آن را در شراب درج می‌کرده و به اصطلاح شراب را دارو می‌زده‌اند . علامت آن برای طرف نیز این بوده است که می‌دیده گلویش خشك شده است . اما عیاری که دارورا برای بیهوش‌کردن کسی به‌کار می‌برده وقتی می‌دیده است که طرف مشاعر خودرا از دست داده و حرف‌های غیرعادی می‌زند ، می‌فهمید که دارو کار خودرا کرده ودرنتیجه اقدام خودرا آغاز می‌کرده است ونظیر این صحنه‌هابه فراوانی در کتاب‌هایی مانند اسکندرنامه ورموز حمزه و آثاری که در عصر صفوی تحریر شده یافت می‌شود . دارو را ممکن بوده است به‌طعام نیز بزنند . عیار اگر راهی به شراب‌خانه نمی‌یافته خودرا به مطبخ می‌رسانیده و مشتی دارو در طعام می‌ریخته وهمه را بی‌هوش می‌کرده است . دراین قبیل موارد اثردارو دسته‌جمعی بوده و غالباً با کافران ، یا مدافعان دژ یا کسانی که می خواستند سر آن هارا به صورت دسته جمعی ببرند چنین می‌کرده‌اند اما اگر لازم بود شخصی به تنهایی بی‌هوش شودودرمثل عیاری‌می‌خواست امیریاوزیریاپهلوانی‌را به‌دربرد شب بر سر بالین او می‌آمد و وی را بی هوش می‌کرد . در این صورت بی‌هوشی از راه بینی عملی می‌شد . عیار شب‌هنگام وقتی شکارش خفته بود بالای سر وی می آمد ، جل‌بندی خودرا می‌گسترد وابزاری که آن را نی‌چه عیاری می‌نامند بیرون می‌آورد . ظاهراً این نی‌چه لوله‌ای بوده‌است میان خالی با طولی در حدود پنجاه سانتی‌متر یا کم‌تر ، آن‌گاه مقداری دارو (درحدود یك یا دو مثقال!) در سر این لوله تعبیه می‌کـرد و البته شایـد منتهی‌الیه لـوله طوری ساخته شده بـود که بتوانـد ایـن دارو را در خـود نگاه دارد ودر برابر سوراخ بینی شخص خفته نیز جای گیرد سپس سر دارو دار لوله را دربرابر بینی شخص خفته می‌نهاد وچون اونفس را به بالا می‌کشید عیار نیز آهسته آهسته در لوله می‌دمید (یعنی به نفس او قدرتی بیشتر می‌بخشید) و در نتیجه داروی بی‌هوشی از طریق بینی در حلق مرد خفته جای می‌گرفت و بدین ترتیب ساعت‌ها ــ تا اثر دارو باقی بود ــ شخص خفته به هوش نمی‌آمد[۲] .

درباب شیر و گاو از کتاب کلیله و دمنه داستان مردی

---

۱ – این بیت و بیت پیش از آن در چاپ شوروی نیست ، از چاپ بروخیم (ص ۱۰۸۱) نقل شد .

۲ – برای اطلاع بیشتر درباب این وسایل و دیگر افزارها و ادوات عیاران رجوع شود به مقاله‌های شش‌گانه نویسنده این سطور تحت عنوان آیین عیاری که در مجله سخن (دوره نوزدهم شماره‌های ۹ – ۱۲ ودوره بیستم شماره‌های ۱ – ۳ از بهمن‌ماه ۱۳۴۸ تا مردادماه سال ۱۳۴۹) انتشار یافته است .

زاهد اززبان کلیله برای دمنه نقل شده است و خلاصه آن این است که زاهدی را پادشاه وقت خلعتی گران‌مایه داد و دزدی طمع دراین خلعت بست و بروجه ارادت نزد زاهد رفت و به ظاهر مرید او شد تافرصتی یافت وخلعت را بدزدید وبگریخت . زاهد در پی دزد به سوی شهر روی در راه نهاد و« شبان گاه به‌شهر رسید . جایی جست که‌پای افزار بگشاید. حالی خانه زنی بدکاری مهیا شد و آن زن کنیزکان آن‌کاره داشت و یکی از آن کنیزکان که در جمال رشك عروسان خلد بود ... به برنایی نوخط .. مفتون شده بود و البته نگذاشتی که دیگر حریفان گرد او گشتندی ... زن ازقصور دخل می‌جوشید و بر کنیزك بس نمی آمد .... به ضرورت درحیلت ایستاد تا برنارا هلاك کند و این شب‌که زاهد نزول کرد تدبیر آن ساخته بود و فرصت آن نگاه‌داشته وشراب‌های گران درایشان پیمود تا هردو مستان شدند ودرگشتند .... چون هردو را خواب درربود قدری زهر در ماسوره‌ای نهاد یك سر ماسوره دراسافل برنا بداشت ودیگر سردر دهان‌گرفت وتا زهر در وی دمد . پیش از آن که دم برآورد بادی‌ازخفته جدا شد و زهر تمام درحلق زن بپراکند ، حالی برجای سرد شد .....(کلیله و دمنه چاپ دانشگاه تهران : ۷۵ـ۷۶) .

طرز عمل دراین حکایت با آنچه در داستان‌های عیاری درباب دمیدن داروی بی‌هوشی به وسیله «نی‌چه عیاری» در حلق وبینی اشخاص مست یا خفته آمده است شباهت دارد .

یکی دیگر از وسایل ـ که شاید به کلی خیالی وعاری از حقیقت بوده است ـ شب‌پرك یا پروانه عیاری است . این یکی وسیله‌ای بوده است مجوف شبیه پروانه که حجمی داشته است (مانند بادکنك‌های امروزی) ودر آن داروی بی‌هوشی می‌ریخته اند . وقتی براثر محافظت سخت از شخص، عیار هیچ‌گونه دسترسی بدو نداشته باشد آن‌گاه شب‌پرك عیاری را به مفتولی بسته از درز در یا از شکاف خیمه وارد می‌کند و در مجلس وی آن را بر روی شمع یا چراغی که رو به روی شخص مورد نظر می‌سوزد می‌گیرد . شب‌پرك عیاری در نتیجه حرارت می‌ترکد و به محض آن که بوی دارو به مشام شخص رسید بی‌هوش می‌شود . چنین روشی مخصوصاً در ضمن عیاری‌های مهتر نسیم عیار (اسکندرنامه عصر صفوی) و عمروبن امیه (رموز حمزه همان روزگار) بسیار دیده میشود . البته اختراع چنین‌شب‌پرکی ممتنع نیست اما نمی‌دانیم آیا دارویی که تا این حد اثر آن سریع وقاطع باشد درآن عصر به دست آمده یا نیامده بوده است .

راهی دیگر برای بی‌هوش کردن ، به کار واداشتن حقه عیاری است . این حقه را عیار برای رهایی یافتن خود به کار می‌برد . معمولا درمیان وسایل عیاران استاد حقه‌ای است از لعل آب‌دار یا زمرد و یاقوت درخشان و گران‌بها که فوری نظر را جلب می‌کند و در آن به زحمت گشوده می‌شود . وقت عیاری دست‌گیر می‌شود طرف غالب درلحظه اول می‌خواهد تمام وسایل طرف مغلوب را غارت و تصاحب کند . در نتیجه سرانجام بدان حقه گران‌بها بر می‌خورد و هرچه می کوشد نمی‌تواند درش را بازکند . عیار مغلوب نیز برای بازارگرمی از در التماس ودرخواست درمی‌آید که همه‌چیز وی را بردارند و این یك حقه را برای او بگذارند وبدین ترتیب طرف را به تصاحب آن حریص‌تر می‌سازد . چون در حقه باز نمی‌شود بالاخره ازروی «نصیحت» بدو می‌گوید که دراین حقه با دندان باز می‌شود و مثلاً باید زائدهٔ آن را با دندان گرفت و به سوی چپ بپیچانید . طرف چنین می‌کند و هنگامی‌که حقه باز شد گردی ازآن متصاعد شده به بینی وی می‌رود و اورا بی‌هوش می‌کند .

درسمك عیار که قدیم‌ترین داستان عوامانه موجود فارسی است به راه‌های مختلف بی‌هوش کردن ــ جز شب‌پرك عیاری اشارت رفته است . لیکن در داستان سمك گفت‌وگوی از نوعی شمع آغشته به دارو است که داستان‌سرا حتی به دارو داشتن آن نیز تصریح نمی‌کند ، بلکه عیار به طعمه خویش می‌گوید دراین شمع بنگر تا عجایب بینی و طرف مدتی بدان شمع خیره می‌شود و چیز عجیبی نمی‌بیند اما دارو در وجودش نفوذ می‌کند و اورا بی‌هوش می‌سازد .

به یکی از راه‌های بی هوش کردن فقط در یکی از تحریرهای ابومسلم‌نامه (نسخه خطی محفوظ در کتاب‌خانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شماره ۸۹۰/۱۴۶۵) اشارت رفته وآن آغشتن دست‌مال (= روی مال در متن) است به داروی بی‌هوشی و افکندن آن در راه طعمه خویش . البته داستان سرا توقع داردکه آن‌کس که بی‌هوش شدن وی مورد نظر است به طورحتم این‌دست‌مال را بردارد و نخست آن‌که دست‌مال مذکور به دست کس دیگر نیفتد و دوم آن‌که وقتی شخص مورد نظر دست‌مال‌را برداشت روی خودرا با آن پاك کند . اما در افسانه همه‌چیز میسر است و کار بر وفق نظر داستان‌سرا عملی می‌شود . عین گفته راوی داستان چنین است :

«اکنون از مولتان بشنو ، شاه‌سلیمان مولتانی عیاری داشت که اورا ژنده رزم عیار می‌گفتند شنید لاهوررا مهتر بادگرفته زندان دهلی را شکسته .... گفت من می‌روم بادرا می‌گیرم ، گفته از مولتان روان شد مهترباد پیاده‌روی رفته بود ژنده رزم روی مال خودرا بر سر راه بادپا انداخت مهتر بادگرفته روی خود پاك کرده بود که مدهوش شده افتاد ....» (ص۴۳۸) .

ظاهراً بی‌هوشی‌هایی چنین فوری فقط در عالم خیال می‌توانسته وجود داشته باشد . شاید برای ابداع شب‌پرك

عیاری و حقه ودستمال بی‌هوش‌کننده خبری از اختراع‌ها واکتشاف‌های مغرب‌زمین در زمینه دانش‌های شیمی وپزشکی درقرن‌های هجدهم ونوزدهم میلادی و حتی پیش از آن به‌شکلی اغراق‌آمیز به‌ایران رسیده ومنبع الهام داستان‌سرایان شده باشد . شاید هم این آلات و ادوات یک‌سره زاده تخیل ایشان باشد . در هرحال تا آن جا که ما می‌دانیم داروی بی‌هوشی ، تا روزی که کلروفورم وانواع واقسام داروهای دیگر کشف نشده بود ، چیزی جز همان مواد ابتدایی (که از آن گفتگو خواهیم کرد) نبود و آن «دارو»ها پیش از آن‌که از طریق دستگاه گوارش جذب بدن شود (واین‌کار حداقل دوساعت ودراکثر موارد بیشتر به طول می‌انجامیده) کاری صورت نمی‌داده است . منتهی درافسانه همه‌چیز رنگ افسانه دارد و در آن سرعت‌ها زیادتر از حد عادی و کندی‌ها بیشتر ازحد معمول است[۳].

در هزارویک‌شب که آن نیز ریشه‌ای کهن دارد و گاه داستان‌های آن به عصر عباسی یا پس‌از آن می‌رسد داروی بی‌هوشی‌چیزی جز بنگ ــ ماده‌ای‌چرب‌ورزینی‌شکل‌به‌رنگ‌سبز مایل به خاکستری که آن‌را از تخم‌دان گیاه ماده شاه‌دانه هندی می‌گیرند ــ نیست . درآن‌جا برای بی‌هوش کردن افراد پاره‌ای بنگ ــ بیش از حد عادی ــ در درون لقمه‌ای می‌گذارند و به خورد ایشان می‌دهند[٤] . درداستان‌های متعلق به قرن هفتم و هشتم و آن اعصار بی‌هوشانه دارای اجزای دیگری غیر از بنگ ــ اما شبیه بدان ــ نیز هست[٥] شاید کامل‌ترین ترکیبی از این دارو که در داستان‌های عوامانه آمده ، آن باشد که در داستان فیروزشاه ــ که به نام داراب‌نامه مولانا محمد بی‌غمی ــ به تصحیح استاد دکتر صفا درتهران انتشار یافته آمده است :

«گویند این خواجه را از انواع‌های دارو با خود بود ، از برای چنین روزها با خود می‌گردانید . قدری داروی بی‌هوشانه از افیون مصری و از خربنگ و تفت یزدی[٦] و بیخ‌کبر[٧] مصری معجون ساخته داشت ، قدری در طعام آلود» . (داراب‌نامه : ۲۷/۱) .

البته در ادب فارسی تعبیراتی از قبیل «مشك درقدح کردن» و «افیون در شراب افکندن» و مانند آن‌ها کنایه از بی‌هوش‌کردن و زخود بی‌خبر ساختن و اختیار کسی را از دست او بیرون کردن آمده است مانند این بیت‌ها :

چولاله در قدحم ریز ساقیا می و مشك
که نقش خال نگارم نمی‌رود ز ضمیر
(حافظ قزوینی/۲۵۶)

نگال شب که کند در قدح سیاهی مشك
در او شرار چراغ سحرگهان گیرد
(حافظ/ قزوینی)

---

۳ - با تمام این احوال باید این نکته را به یادداشت که در مسلك عیاری و فتوت رازداری و پوشیدن اسرار مهم‌ترین اصل‌اساسی ودر حقیقت رکن رکین این مشرب است . در تمام رساله‌های فتوت می‌بینیم که گفته می‌شود بسیار چیزها هست که جوان‌مردان مجاز به گفتن آن نیستند . نیز می‌دانیم که هنرمندان و صنعت‌گران درقرن‌های گذشته به دقت و با مواظبت تمام اسرار حرفه خودرا از دیگران پنهان می‌داشتند و گاه آن را فقط به فرزند یا جانشین خود می‌گفتند وگاه با خود به گور می‌بردند ، وهنوز بسیاری از کارخانه‌ها ودستگاه‌های جدید تولیدی هستندکه ادعا می‌کنند فرمول بعضی از محصولاتشان خاص خود آن‌هاست و هیچ‌کس از آن اطلاع ندارد ونویسنده این سطور آشپزی سالخورده را دیده است که تمام کارهای مربوط به مقدار و ترکیب مواد غذاهای خودرا با دقت و مراقبت بسیار در هنگامی تهیه می‌کند که هیچ‌کس در آشپزخانه نباشد و اگر کسی بیاید آشکارا آن را از او پنهان می‌دارد . با این حال آیا نمی‌توان تصور کرد که بعضی داروها ــ خاصه داروهای بسیار مؤثر وخطرناك از نوع سموم وداروهای بی‌هوشی و نظایر آن‌ها - وجود داشته که گذشتگان خبری ازآن جز به صورت افسانه برای آیندگان‌نگذاشته‌اند؟ درتاریخ نیز می‌خوانیم که خاندان بورژیا در ایتالیا سم‌هایی دراختیار داشته‌اند که هیچ‌کس از فرمول آن‌ها اطلاعی نداشت و ندارد . بدین ترتیب آیا نمی‌توان پنداشت که ممکن است دردل این صورت‌های افسانه‌ای هسته‌ای از حقیقت نهفته باشد ؟ .

٤ ــ برای نمونه رجوع کنید به داستان حسن زرگر ومرد عجمی و آنچه در آخرین قسمت شب هفتصدوهشتادم و شب هفتصد و هشتادویکم نقل شده است : مردی عجمی قطعه‌ای حلوا به حسن زرگر می‌دهد و حسن با خوردن آن بی‌هوش می‌شود . عجمی اورا بسته به کشتی می‌گذارد و چون از شهر دور شد «حسن را به درآورد و سرکه در پیش او فرو ریخت . حسن عطسه زد و بنگ را قی کرده چشم بگشود ... الخ» و نیز داستان دلیلهٔ محتاله و علی زیبق مصری وداستان احمد قماقم‌السراق .

٥- برای آگاهی بیشتر دراین باب رجوع‌کنید به‌دایرةالمعارف اسلام (چاپ جدید) در ذیل کلمات بنگ و حشیش . دراین منبع نشان داده شده است که آدمی از قدیم‌ترین ادوار تاریخی با بوته شاه‌دانه و خاصیت تخدیرکننده آن ونیز الیاف گیاه (کنف) که برای ساختن‌طناب وبافتن پارچه مناسب است آشنا بوده است. حتی امروز در استان سند در پاکستان نوشابه‌ای از دوغ و حشیش و بعضی ادویه خوش‌بوی دیگر با آداب و ترتیبی خاص می‌سازند که یادآور مراسم افشردن گیاه هوم و آماده کردن افشرهٔ آن در هاون برای نوشیدن است . این مراسم را هاونان گویند ودر آن مخصوصاً از به صدا درآوردن هاون سخن رفته است ودر پاکستان نیز برای ساختن این نوشابه هاونی دارند که زنگی بردسته آن آویخته‌اند .

٦ - تفت گیاهی است دوایی که خوردن بیخ آن مانند تاتوله جنون آورد (برهان قاطع) .

۷ - کبر به فتح اول و دوم رستنی باشد که در سرکه پرورده کنند وخورند و در دواها نیز به‌کار برند ، خصوصاً خنازیر را نافع است ، به عربی آصف خوانند . (همان مرجع) .

عارف اندر چرخ وصوفی درسماع آورده‌ایم
شاهداندررقص وافیون درشراب افکنده‌ایم
(سعدی ــ مواعظ/۱۳۶)

ساقی اندر قدحم باز می گلگون کرد
در می کهنهٔ دیرینه ما افیون کرد ....
این قدح هوش مرا جمله به یك‌بار ببرد
این‌می این‌بارمرا پاك زخودبیرون‌کرد[۸]
(جامع نسخ حافظ ــ انتشارات دانشگاه پهلوی غزل ۱۹۹ ص ۱۵۷) .

ازآن افیون که ساقی در می‌افکند
حریفان را نـه سر ماند نه دستار
(حافظ قزوینی/۱۶۶)

امیر خسرو دهلوی نیزازافیون به عنوان داروی بی‌حس کننده برای کسانی که باید عمل جراحی را تحمل کنند و نیز به عنوان داروی بی‌هوشی یاد کرده است :

در این غم زان دمادم بـاده رانم
که چون بی‌خود شوم غم را ندانم
بلی آن‌کس‌که نیشی بایدش خورد
دهند افیونش کاگه نبود از درد
(شیرین و خسرو ، نسخه خطی متعلق به کتاب‌خانه گنج بخش/۱۰۷) .

روی خوبان داروی بی‌هوشی است
چون زییم ار با چنین افیون رویم
(خسرو ، غزلیات : ۴۳۶/۳ غزل شماره ۱۳۷۲)

گفت خسرو بگیرت ، حاشاك
خاصیت هست کشت افیون را
(خسرو ، غزلیات : ۹۹/۱ ــ غزل شماره ۵۳)

اما این بی‌هوشی و بی‌خودی غیر از آن بی‌هوشی است که عیاری بیاید و شال ودستمال (چیزی مانند چادرشب) خودرا بگسترد و حریف را ببندد ودرآن بگذارد واحیاناً تمام اثاثیهٔ منزل اورا نیز جمع کند و طرف به هوش‌نیاید . داروی بی‌هوشی در داستان‌ها چنین کاری انجام می‌دهد و مفهوم اجتماعی آن ، یعنی آنچه در داستان ها از این دارو انتظار دارند با مفهوم ادبیش تفاوت بسیار دارد .

در شاهنامه به داروی بی‌هوشی ، به همان مفهوم که عیاران و داستان‌های عیاری از آن درك می‌کنند اشارت‌رفته است . این اشاره نیز یك مورد و در داستان بیژن و منیژه است . منیژه که عاشق رفتار و حرکات و وضع بیژن است . می‌خواهد وی را به کاخ خود انتقال دهد :

چو هنگام رفتن فراز آمـدش
به دیـدار بیژن نیاز آمدش
بفرمود تـا داروی هوش بـر
پرستنده آمیخت بـا نوش بر
بدادند چون خورد شد مرد مست
ابی خویشتن سرش بنهاد پست
عماری بسیچید و رفتن به راه
مرآن خفته را اندر آن جایگاه
ز یك سو نشستن گـه کام را
دگرسوی از بهـر آرام را
بگسترد کافور بر جای خواب
همی ریخت بر چوب صندل گلاب
چو آمد به نزدیك شهر اندرا
بپوئید بر خفته بـر چادرا
نهفته به کاخ انـدر آمد به شب
به بیگانگان هیچ نگشاد لب
به ایوان بیاراستش جای خواب
بـه بیداری بیژن آمـد شتاب
درافکند داروی هوشش به گوش
بدان تا به‌جای خود آیدش‌هوش
چو بیدار شد بیژن و هوش یافت
نگار سمن‌بر در آغوش یافت
به ایوان افراسیاب انـدرا
ابا مـاه رویی به بالین سرا
بپیچید بـر خویشتن بیژنـا
به یزدان پناهید از اهریمنا[۹]
(ب : ۱۰۷۹)

بدین ترتیب داروی بی‌هوشی را در نوش (شیرینی ، شربت) آمیخته و به بیژن داده‌اند.

وقتی هم که خواسته‌اند اورا به هوش آورند ، داروی هوش به گوش وی افکنده‌اند تا هوش او به جای آید . بیت مربوط به رفع بیهوشی در چاپ ژول مهل چنین است :

بیاورد روغن ، مر اورا بداد
که تا گشت بیدار و چشمش گشاد

در داستان‌های عوامانه نیز داروی ضد بی‌هوشی نوعی روغن است موسوم به «روغن بنفشه بادام» که ظاهراً همان روغن بادام است که گل یا عطر بنفشه در آن ریخته باشند . دربین مردم نیزمعروف است‌که هرگاه کسی براثر استعمال (خوردن یا کشیدن) بنگ بدحال شود باید مقدار زیادی چربی (معمولاً کره) بدو بخورانند تا بهبود یابد .

اما آنچه مورد نظر است جنبه داستانی قضیه است نه جنبه طبی آن .

از بیت مهل و نیز از تعبیر در گوش چکانیدن‌داروی

ضد بی‌هوشی برمی‌آید که این دارو روغن بوده است وآنچه دراین مقام یادآوری آن لازم است این است‌که در ادب فارسی ، خاصه در داستان‌سرایی ، هیچ اشارتی قدیم‌تر از اشاره فردوسی به بیهوشی دارو وجود ندارد و چون ازقدیم میزان تأثیر شاه‌نامه را در ذهن و ذوق مردم می‌دانیم واز حسن قبولی‌که این کتاب بی‌درنگ پس ازسروده شدن یافته است آگاهیم ، می‌توان گفت که الهام‌بخش تمام‌داستان‌سرایان بعدی دراستفاده از بی‌هوشانه و داروی بی‌هوشی همین گفته فردوسی بوده است که درعین حال رنگی از کارهای عیاران نیز دارد و پنهان‌کاری منیژه نیز همانندی آن را به کارهای عیاران بیشتر می‌کند .

یك ماده دیگر نیز وجود دارد که در شاه‌نامه یا هیچ مأخذ دیگری بدان نام بی‌هوش‌دارو داده نشده است اما در عمل بیش وپیش واز هر دارو مورد استفاده قرار می‌گیرد وآن شراب است . دربسیاری از داستان‌های شاه‌نامه ازشراب به عنوان داروی هوش‌بر و برباد دهنده هوش و خرد و سلب‌کننده اراده استفاده شده است و یکی از موارد معروف و شناخته آن در داستان زاده‌شدن رستم ازمادر است. می‌دانیم که رستم نوزادی بسیار برومند ودرشت‌اندام بود چندان که رودابه از کشیدن بار حمل عاجز آمد :

بدو گفت مادر که ای جـان مام
چه بودت که گشتی چنین زردفام
چنین داد پاسخ که من روز وشب
همی بـرگشایم بـه فریاد لب
همانا زمـان آمدستم فراز
وزاین بار بردن نیابـم جواز
تو گوئی به سنگستم آگنده پوست
وگرآهن‌است‌آن که‌نیزاندراوست

ودر هنگام زادن نیز بی‌تاب شد و از هوش برفت . خروش از ایوان دستان برآمد و زال نگران و پریشان به بالین رودابه به فراز آمد و ناگاه پر سیمرغ را که برای روز مبادا با خود داشت به یاد آورد و آتش‌دان بخواست و لختی از پر سیمرغ را بسوخت و بی درنگ سیمرغ از هوا رسید و زال را به داشتن فرزنـدی نام‌جوی و نره شیر مژه داد .

که خـاك پی او ببوسد هژبر
نیارد گذشتن به سر برش ابـر

سپس برای به دنیا آوردن رستم چنین دستور می‌دهد :

بیاور یکی خنجر آبگـون
یکی مرد بینادل پـر فسون
نخستین به می ماه را مست کن
ز دل بیم و اندیشه را پست کن
تو منگر که بینادل افسون کند
به صندوق تا شیر بیرون کند
بکافد تهی‌گاه سرو سهـی
نباشد مر اورا ز درد آگهـی
وزاو بچه شیر بیرون کشد
همه پهلوی مـاه در خون کشد
وزآن‌پس‌بدوزآن‌کجاکردچـاك
زدل دورکن ترس وتیمار و باك
گیاهی‌که‌گویمت با شیر ومشك
بکوب‌وبکن هرسه‌درسایه‌خشك
بسا و بـر آلای بر خستگیش
ببینی همـان روز پیوستگیش
بدومال ازآن پس یکی پر من
خجسته بـود سایه فـر من

(شاه‌نامه ــ متن انتقادی ــ به کوشش علی‌یف و محمد نوری عثمانوف ــ چاپ تهران ۱۹۷۱ ــ میلادی)

در داستان کرم هفتواد نیز دیدیم که اردشیر نگاه‌بانان کرم راکه می‌بایست درهنگام نگهبانی شیر وبرنج‌می‌خوردند، به شراب دعوت کرد وازایشان درخواست که سه روز به‌جای ایشان به خدمت کرم میان دربندد وآنان به شراب خوردن بنشینند . آن‌گاه بادهٔ بسیار برایشان پیمود تا مستان شدند وزبانشان سست گشت و بخفتند آن‌گاه اردشیر کار خودرا برای کشتن کرم وگرفتن دژ آغازکرد. ازاین گونه صحنه‌ها، یعنی مست کردن و غافل ساختن حریف و از راه بردن وی چندان در افسانه ها و نیز درتاریخ می‌توان یافت که مارا از آوردن شواهد دیگر دراین باب بی‌نیاز گرداند ودر همین شاه‌نامه نیز شواهد متعدد برآن هست از جمله درسرگذشت شاپور ذوالاکتاف که مردی عرب طایرنام را بدین شیوه اسیر می‌کند . شاپور خود نیز در سفری که به روم رفته به همین نیرنگ در دام می‌افتد و قیصر چندان بدو باده می‌پیماید تا مست و بی‌خود شود ، آن‌گاه اورا اسیر می‌کند .

(ش : ۲۲٤/۷ و ۲۲۸)

از روشهای عیاران یکی این است که می‌کوشند به‌طور

---

۸ – انتساب این غزل به خواجه کاملا مشکوك است اما این امر دراثبات مدعای ما که نشان دادن موارد درج افیون در باده است تأثیری ندارد .

۹ ــ درنسخه چاپ شوروی بیت مربوط به «داروی هوش» در متن نیامده است . باقی بیت‌ها نیز با آنچه نقل شده مختصری اختلاف دارد .

ناشناس سفر کنند تا کسی نتواند ایشان را بشناسد و از رازشان آگاه شود . درباب استفاده ازاین روش دربعضی جای‌ها سخن گفته شد واینك بعضی موارد دیگر که به نظر رسیده است :

یکی از کسانی که ناشناس به روم سفر کرد وبدبختانه درآن سرزمین شناخته شد و به بند افتاد شاپور ذوالاکتاف بود که :

چو آباد شد زو همه مرز و بوم
چنان آرزو کرد کاید به روم
ببیند که قیصر سزاوار هست
ابا لشکر و گنج‌ونیروی‌دست ...
ز دینار وز گوهران بار کرد
از آن سی شتر بار دینار کرد
بیامد براندیشه زآباد بوم
همی رفت زین سان سوی‌مرزروم
(ش : ۲۲۷/۷)

شاپور در روم خویشتن را بازرگانی پارسی نامید که برای سوداگری و خرید و فروش به روم آمده است . قیصر مقدم اورا گرامی داشت و به خوان خود مهمانش کرد :

بفرمود تا خوان ومی ساختند
زبیگانه ایوان بپرداختند
جفا دیده ایرانیی بد به روم
چنان چون بود مرد بیداد و شوم
به قیصر چنین گفت کای سرفراز
یکی نوسخن بشنو از من به راز
که این نامور مرد بازارگان
که دیبا فروشد به دینارگان
شهنشاه شاپور گویم که هست
به گفتار و دیدار و فر و نشست
چو بشنید قیصر سخن تیره شد
همی چشمش از روی او خیره شد
نگه بانش بر کرد و با کس نگفت
همی داشت آن راز را در نهفت
چو شد مست برخاست شاپور شاه
همی داشت قیصر مر اورا نگاه
بیامد نگه‌بان و اورا گرفت
که شاپور نرسی تویی ای شگفت
به جای زنان برد ودستش ببست
به مردی زدام‌بلاکس نجست.....
بر مست شمعی همی سوختند
به‌زاریش در چرم خر دوختند

همی گفت هر کس که‌این‌شوربخت
همی‌پوست‌خرجست‌وبگذاشت‌تخت
(ش : ۲۲۸/۷ — ۲۲۹)

باقی سرگذشت شاپور و نحوهٔ رهایی او مربوط به‌بحث فعلی ما نیست گو این‌که درآن نیز ازروش‌های عیاران استفاده شده است و علاقه‌مندان خود می‌توانند رجوع کنند.

یکی دیگر از این‌گونه سفرکنندگان زنی است ازحرم گشتاسپ که نام وی در شاه‌نامه نیامده و فقط با لقب «هوش‌مند» توصیف شده‌است . وقتی گشتاسب اسفندیار را بر اثر سخن‌چینی و بدگوئی گرزم دربندکرد ارجاسپ تورانی فرصت را غنیمت شمرده به بلخ تاخت گشتاسپ در آن‌وقت در سیستان مهمان رستم بوده و اقامت او در زابل دوسال طول کشیده است . سپاهیان ارجاسپ بلخ را خالی وبی‌دفاع یافته بدان حمله کردند. لهراسپ با وجود پیری سلاح پوشید و به جنگ ایستاد و نبردی مردانه کردوسرانجام کشته شد و تورانیان شهر را غارت کردند و هیربدان راکه هشتاد تن بودند بکشتند و آتش زردشت را خاموش ساختند. دراین هنگام

زنی بود گشتاسپ را هوش‌مند
خردمند وز بد زبانش به بند
ز آخورچمان باره‌ای برنشست
به کردار ترکان میان را ببست
از ایران ره سیستان برگرفت
از آن کارها مانده اندر شگفت
نخفتی به منزل چو برداشتی
دو روزه به یك‌روزه بگذاشتی
چنین تا به نزدیك گشتاسپ شد
به آگاهی درد لهراسپ شد
(ش : ۱۴۱/۶)

گشتاسب به بلخ می‌آید ولی چون اسفندیار در زندان بوده او نیز شکست می‌خورد و می‌گریزد ودرکوهساری با باقی‌مانده سپاهش از سوی ترکان محاصره می‌شود :

چو لشکر چنان گردشان‌برگرفت
کی خوش‌منش دست برسرگرفت
جهان‌دیده جاماسپ‌را پیش خواند
زاختر فراوان سخن‌ها براند ....
بدو گفت جاماسپ کای شهریار
سخن بشنو از من یکی هوشیار
تو دانی که فرزندت اسفندیار
همی بند ساید به بد روزگار

اگـر شاه بگشاید اورا ز بند
نماند برایـن کوهسار بلند
بدو گفت گشتاسپ کای راست گوی
بجز راستی نیست ایچ آرزوی
به جاماسپ گفت ای خردمند مرد
مرا بود ازآن کاردل پرزدرد ....
گـر اورا ببینم براین رزم گاه
بدو بخشم این تاج وتخت وکلاه
که یارد شدن پیش آن ارجمند
رهاند مـرآن بی گنه را زبند
بدو گفت جاماسپ کای شهریار
منم رفتنی کاین سخن نیست خوار

جاماسپ پس از آن که ازگشتاسپ قول گرفت که دل با اسفندیار مهربان دارد ساز رفتن کرد :

بپوشید جاماسپ تـوزی قبای
فرود آمد از کوه بی ره نمای
به سر بـر نهاده کلاه دو پر
بر آیین ترکان ببسته کمـر
یکی اسپ ترکـی بیاورد پیش
ابر اسپ آلت ز اندازه بیش
نشست از بر باره وامد به زیر
که بد مرد شایسته برسان شیر
هرآن کس که اورا بدیدی به‌راه
بپرسیدی اورا ز تـوران سپاه
به آواز ترکـی سخن راندی
بگفتی بدان کس که او خواندی
ندانستی اوراکسی حال و کار
بگفتی به ترکی سخن هوشیار
همی راند باره به کـردار باد
چنین تـا بیامد بر شاه زاد

(ش : ‎/۱۴۵ — ۱۴۷)

جاماسپ چنان تغییر شکل داده بود که نوش‌آذر پسر اسفندیار نیز اورا بازنشناخت و چون ماجرا را به اسفندیار باز گفت وی ازطریق تعقل دانست که کسی از ایران پیامی آورده است و چون جاماسپ نزدیک‌تر آمد او را از بالای بارهٔ دژ شناختند .

دراین داستان علاوه بر تغییر شکل دادن به یک‌نکته دیگر از کار عیاران که بعدها با آب و تاب فراوان وشاخ‌و برگ‌های بسیار در داستان‌های گوناگون منعکس شد اشارت رفته است و آن سخن گفتن به زبـان لشکر دشمن است .

هنوز هم یکی از ساده‌ترین راه‌های شناختن هر کس دانستن زبان و لهجه اوست . لیکن برای مردم عادی که چندان موشکاف ودقیق نیستند همان سخن گفتن به زبان خودشان کافی است که شخص را از خود به حساب آورند . نخست‌بار درباب سخن گفتن به زبان اطرافیان دراین داستان شاه‌نامه اشاره شده است و بعدها این امر برای عیاران سنت ووظیفهٔ حتمی شده و برای بیان لیاقت وچیره‌دستی عیار ، داستان‌سرا زبان‌دانی وسخن‌گویی اورا به نظر یافتن ازطرف اولیای خدا منسوب می‌دارد . مهتر نسیم عیار و عمرو امیهٔ ضمری هردو را ازاین بابت حضرت آدم ابوالبشر (که بر طبق روایت‌های دینی نام چیزهارا بی‌واسطه از خدا آموخته) نظر کرده است وآنان می‌توانستند به هفتادودوزبان (یعنی به تمام زبان‌ها) سخن بگویند و علم ایشان دراین باب جنبه لدنی و الهی داشت .

در داستان‌های جدیدتر حماسه ملی عیاران سهم بیشتری دارند ودر کار لشکرکشی و پیکار بیشتر دخالت می‌کنند[۱۰] .

سخن از سفر کردن به صورت ناشناس را با بیان این نکته پایان می‌دهیم که رفتن قهرمان داستان بـه کشوری دوردست و پنهان کردن نام ونسب اصلی‌ودست‌زدن به‌کارهای شگفت‌انگیز برای نشان دادن‌گوهرذاتی خویش ازعناصربسیار مهم‌ورایج داستانهای عوامانه‌است ودربسیاری‌ازداستانها، بلکه تقریباً در تمام آن‌ها می‌بینیم که قهرمان در غربت نام ونسب خویش‌را پنهان‌می‌کند. این‌عنصررادرسمک‌عیار، قصه‌فیروزشاه، داستانهای‌هزارویکشب‌وقصه‌های‌کوتاه‌دیگرمجموعه‌های‌داستان وحتی درمتأخرترین‌داستان عوامانه ــ امیرارسلان ــ می‌بینیم. درداستان اخیر امیرارسلان در فرنگ خودرا الیاس قهوه‌چی می‌نامد . گویا قدیم‌ترین کتابی که در آن برای نخستین‌بار به این عنصر مهم داستان سرایی حماسی اشاره شده شاه‌نامهٔ فردوسی است .

این عنصر در بعضی داستان‌ها به صورتی کامل‌تر آمده است : قهرمان پس از آن‌کـه ناشناس وارد کشوری شد کارهای بزرگ انجام می‌دهد ، اما خویشتن را در خفا ودر پشت پرده نگاه می‌دارد وآن کارها را به دیگـران نسبت می‌دهد و فقط برگه‌ای با خود برمی‌دارد تا در موقع اثبات دعوی آن را در دست داشته باشد . پس از فرا رسیدن وقت معرفی خویش آن گاه ثابت می‌کند که همه کارها به دست او برآمده است . وضع گشتاسپ در روم چنین است : وی گرگ و اژدهارا می‌کشد و هریك از این دو کار را به یکی از داوطلبان دامـادی قیصر نسبت می‌دهد ، لیکن وقتی در چوگان‌بازی ایشان را مغلوب کرد و خویشتن را در برابر قیصر عرضه داشت می‌گوید که آن جانوران سهمگین را نیز وی کشته و دندان آنان را با خود دارد .

نظیر این صحنه نیز در بسیاری داستان‌ها پرداخته شده است . گاهی ضد قهرمانان با حیله و نیرنگ قهرمان را فریب می‌دهند و اورا به انجام دادن کاری بزرگ وا می‌دارند آن‌گاه سر اورا زیر آب می‌کنند و نزد پدر یا ولی‌نعمت خویش آن کاررا از خود وانمود می‌کنند . اما همیشه بخت مساعد با قهرمان یار است و سرانجام خیانت‌کاران را رسوا می‌کند . این‌گونه صحنه‌ها نیز در داستانهای عوامانه ــ خاصه بعضی داستان‌های کوتاه که در شبه‌قاره هند و پاکستان پدید آمده ــ به فراوانی یافت می‌شود .

---

۱۰ - برای مثال می‌توان از یك نسخه خطی که تحت عنوان رستم‌نامه به نشان S.P. 1028 درکتاب‌خانه ملی پاریس ضبط است و داستان‌های آن مربوط به رستم نیست بلکه دنباله داستان‌هایی است که در شاه‌نامه‌آمده است نام برد . دراین کتاب بارها ازعیاری و عیاران یاد شده و صحنه‌های گوناگون عیاری درآن آمده است . البته این کتاب چندان قدمتی ندارد . لیکن برای نمونه نقل چند صحنه عیاری آن بی‌فایده نیست .

«رستم یك دست (به افراسیاب) گفت که از جهت این آزرده‌ای؟ قسم به سر مردانه شاه توران که اگر در همین شب نرفته اسب تورا گرفته نیاورم یك دست نباشم و از روی صندلی قد راست کرد . افراسیاب هرچند مبالغه نمود که امشب مهمان مایی فردا شب برو قبول نکرد و سرتاپا سیاه‌پوش گردید . تیمور گفت که من نیز همراه می‌آیم تیمور نیز لباس شب روی در بر روی بر در آورده از بارگاه افراسیاب بیرون آمده رو به بارگاه کی‌خسرو نهادند ....» (برگ ۲۴ الف) .

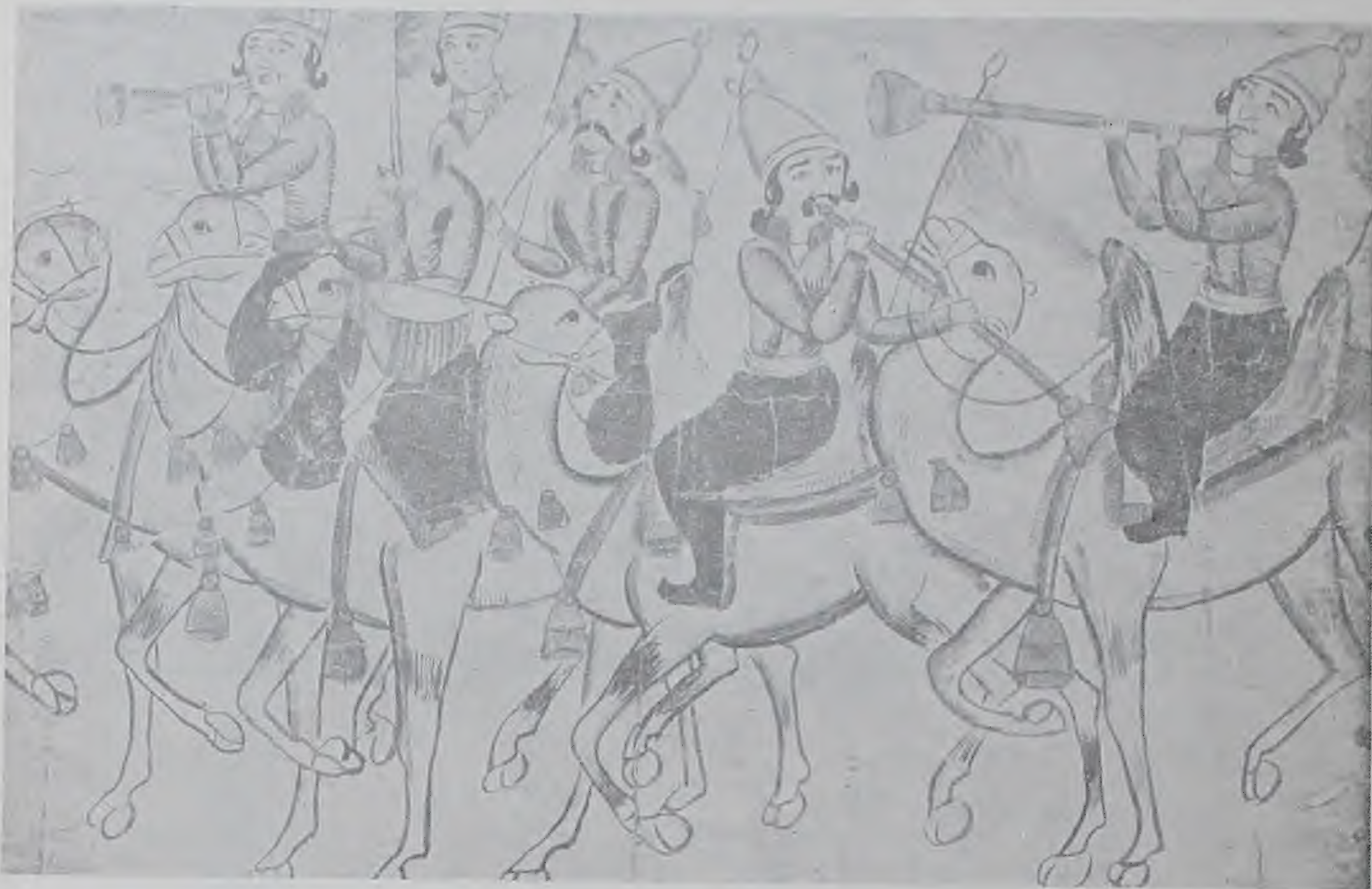
«تیمور برخاست لباس عباسیان پوشیده شمشیر حمایل کرده سپر در مهره پشت افکنده و خنجر در میان زده و کمان در بازو افکند ، سه چوبه تیر در کمر زده کمند بر میان بسته از بارگاه افراسیاب بیرون آمد ، تنها به اردوی جهان‌بخش روان شد چون به طلایه رسید ساعتی ایستاد تا طلایه‌داران گذشتند بعدازآن داخل اردو شد و خیمه به خیمه می‌گردید .... چشم او بر خرگاه سبز افتاد .... نزدیك آمد و خرگاه را به نوك خنجر سوراخ کرد تا چشمش برهمای افتاد ....چون آن جماعت در خواب شدند تیمور عقب خیمه را شکافته به درون درآمد .... زنجیرش درهم شکست و با همای بیرون آمد ....الخ» (برگ ۴۸ الف - ۵۱ الف)

« .... هردوسپاه گران بریك دگر رسیدند و دربرابر هم فرود آمدند . بهمن یك شخص عیارپیشه داشت اورا در شب فرستاد که برزین آذر را بدزدد . به شب در اردوی پهلوان درآمد ، بر در بارگاه برزین آمد اورا نتوانست بردن . دربارگاه رستم طور آمد و اورا بی‌هوش کرده پیش بهمن آورد . چون رستم طوررا به هوش آوردند طرفه بارگاه دید بنیاد دشنام دادن نهاد . بهمن جلاد طلب نمود که رستم طور را گردن زند جاماس نگذاشت ....الخ» (۱۷۰ ب - ۱۷۱ الف) .

نیز رجوع شود به همین کتاب برگ‌های ۱۷۱ ب ، ۱۸۰ الف ، ۱۸۱ الف و ب .

همچنین در داراب‌نامه ابوطاهر طرسوسی بیش از ده‌بار به عیاری پوران‌دخت و جنگ عیاروار وی اشاره رفته است دیگر کتاب‌های نسبتا قدیم مانند قصه فیروزشاه مولانا محمد بیغمی که به خطا در تحت عنوان داراب‌نامه انتشار یافته است دارای صحنه‌های فراوان عیاری هستند و خواستاران می‌توانند خود بدان‌ها رجوع کنند.





نقاره‌زنان وشیپور وکرنانوازان نظام ، در عهد محمد شاه ـ از یك نقاشی موجود در موزهٔ مردم‌شناسی .

آیین نقاره کوبی در ایران و پیشینهٔ آن

یحیی ذکاء

آگاهی‌ما از پیشینهٔ «نوبت‌نوازی» یا بزبان دیگر «نقّاره‌کوبی» بر درسرای یا ایوان کاخ پادشاهان و فرمانروایان که یك آیین دیرین ایرانی است چندان فراوان نیست ، لیك از اینکه آنرا بهنگام برآمدن و فرو رفتن خورشید می‌نوازند، چنین پیداست که پیشینهٔ بس‌کهن وباستانی دارد و چه‌بسا تاریخ آن به‌زمانهای بسیار تاریك وپرستش خورشید برسد و اینکه در افسانه‌هـــای ایرانی ، گذاردن آیین نوبت‌نوازی‌را همچون‌بسیاری ازآیین‌های دیگر به«جمشید»شهریارنوآور ونیرومند وبزرگ دوره‌های‌اساطیری نسبت‌داده‌اند، خود دلیلی برکهن بودن این‌آیین ایرانی است .

اگرچه در شاهنامـــه فردوسی در سرودن داستان جمشید، ازاین‌آیین سخنی نرفته است ، لیك نظامی گنجه‌یی در این بیت اشاره‌یی بدین موضوع کرده وگفته است :

گذشته ازاین آگاهیهای افسانه‌آمیز، از سوی دیگر نیز می‌دانیم که «نقاره» یا طبل دوگانه‌یی که در نقاره‌خانه‌ها بهمراهی کوس وکرنای ، از آن برای درآوردن صداهای بم و زیر ، استفاده می‌کردند، پیشینهٔ بس‌دراز دارد وبگواهی نوشته‌های تاریخی، یونانیان ورومیان این افزار موسیقی را از بیگانگان یا بگفته خودشان «باربارهای» مشرق‌زمین گرفته درمیان خود رواج داده بودند.

در دانشنامهٔبریتانیکا دربارهٔ«نقاره» (Kettle drum) می‌نویسد : «بنیاد و سرچشمهٔ نقّاره ناروشن است و باید آنرا درمشرق‌زمین‌جست، رومیها ونیزیونانیان، آنرا بخوبی می‌شناختند ، لیك در همان حال به‌آن مانند یك ساز رزمی بیگانه می‌نگریستند» .

در زمانهای باستان ، در ایران ، بیگمان کرنای وکوس و دهل و نقاره در لشکرکشی‌ها و آیین‌های دیگر بکار می‌رفته است زیرا در داستانها وافسانه‌های تاریخی و ملی‌ما ، در بازنمودن چگونگی کارزارها ولشکرآرایی‌ها ازاین‌افزارهای موسیقی رزمی ، بارها سخن بمیان آمده است .

فردوسی درشاهنامه چنانکه گفتیم ، با آنکه هیچ سخنی درباره «نوبت‌نوازی» و «نقاره‌کوبی» بمیان نمی‌آورد ، لیك درجای جای از افزارهایی‌که درآن بکار گرفته می‌شد نام برده وسروده است:

یکی بزمگاهست گفتی بجای
ز شیپور و نالیدن کرّنای

* * *

به‌شبگیر آواز و شیپورو نای
برآمد ز دهلیز پرده سرای

* * *

برآمد ز در نالهٔ کرّه‌نای
سراسر به‌جنبید لشکر ز جای



کرنای عهدهخامنشی ـ مکشوف درتخت‌جمشید.

جام سیمین ساسانی وکرنای‌زنان در درون دژ .



چار بالش نهاد چون خورشید
پنج نوبت نواخت چون جمشید

برخی نیز این آیین را از اسکند دانسته‌اند ، چنانکه شاعری گفته است:

چو بنیاد نوبت سکندر نهاد
سه ازوی بُدو پنج سنجر نهاد

ابوالحسن‌فراهانی‌درشرح قصیده‌های انوری نوشته است که «واضع نقّاره اسکندر بوده است» ، لیك با بودن بیت نظامی ، پیداست که سخن اینان بنیاد درستی ندارد .

* * *

بفرمود تا کوس رویین و نای
برآمد ز دهلیز پرده سرای

* * *

خروشیدن کوس با کرّه‌نای
همان زنگ زرین و هندی درای

* * *

ز بس نالهٔ کوس با کرّنای
همی‌کس ندانست سر را زپای

* * *

کوس و دهل و نقاره و کرّه‌نای و شیپور ، همانگونه که در میدانهای نبرد و کارزارها برای برانگیختن جنگجویان و آماده‌گردانیدن آنان برای رزم وپیکار یا در لشکرکشی‌ها وگشودن دژها و شهرها و جاهای دیگر بکار برده می‌شد ، بهنگام آرامش و آسایش نیز در آیین‌های گونه‌گون بکار گرفته می‌شد ، چنانکه بهنگام تخت‌نشینی و درآمدن پادشاهان ، دربرچیدن اردوگاه‌ها ، در آگاهی دادن پیشامدهای بزرگ ، در فراخواندن‌مردم بجایی، درجشنها وبزمها وسرانجام دربرآمدن وفرورفتن خورشید نیز ازاین افزارها سود می‌جستند.

در داستان جشن واگذاری فریدون پادشاهی ایران را به منوچهر ، فردوسی می‌گوید :

بجشنی نوآیین و روزبزرگ
شده درجهان میش‌انبازگرگ
برآمد ز درگاه آواز کوس
زمین نیلگون‌شد هوا آبنوس

* * *

گرچه درنوشته‌ها و تاریخهای‌کهن، ازبودن موسیقی‌رزمی دردورهٔ‌هخامنشیان، آشکارا سخنی بمیان نیامده است ، لیك چون در چندین‌جا آورده‌اندکه لشکریان سرودهای رزمی خوانده باگامهای یکسان وشمرده ره سپردند ، پیداست که موسیقی نظامی نیز داشته‌اند ، زیرا خواندن سرود دسته‌جمعی و راه رفتن با گامهای مساوی سپاهیان جز با موسیقی نشدنی است.

گزنفون‌درکتاب«پرورش کوروش»



کرنازنان درمیدان جنگ، «قسمتی از یك مینیاتور».

می‌گوید :

«کوروش هنگام تاخت به لشکر آشور ، بنابرعادت خود ، سرودی آغاز کرد که سپاهیان با آوازی بلند و با پاس و احترام بسیار ، دنبال آنرا خواندند و چون سرود بپایان رسید ، آزادمردان با گامهای مساوی و با سامان تمام براه افتادند» .

درباره نواختن شیپور در سپاه نیز اشاره‌یی بگونه زیر در همین کتاب آمده است :

« . . . کوروش دستور داد همه باروبنهٔ خود را گرد آورند وسپس همین که شیپور آماده‌باش را شنیدند درجاهایی که معین شده‌بود بایستند».

باز در جای دیگر می‌نویسد :

« . . . کوروش برای حرکت سپاه چنین دستور داد که صدای شیپور نشانه عزیمت خواهد بود و همین که صدای شیپور بلند شد باید همه سربازان‌آماده‌باشند وحرکت کنند» . پس‌از چند جمله دیگر می‌افزاید:

« . . . درنیمهٔ شب که آواز شیپورعزیمت وکوچ بلند شد ، کوروش سردار سپاه را فرمان داد تا با همراهان خود درپیشاپیش رده‌های سپاهیان راه رود وسپس کوروش گفت همین‌که به برابر دشمن رسیدیم و هنگام تاختهای دو سپاه نزدیك شد ، سرود جنگی را می‌خوانم و شما بی‌درنگ به من پاسخ دهید ، وهنگام تاخت چنانکه گفته بود ، او سرود جنگ را آغاز کرد وسپاهیان نیز با وی هم‌آواز شدند» .

* * *

درکاوشهای تخت جمشید ، دربالای آرامگاه اردشیر سوم پادشاه هخامنشی کرنای بلندی بدست آمده که اکنون در موزهٔ تخت جمشید نگاهداری می‌شود بلندی این نای فلزی ، ۱٫۲۰ متر و قطر دهانه‌اش پنجاه سانتیمتر و قطر لوله‌اش در جایی که باریکتر گردیده ، پنج سانتیمترست و چون باریکی آن باید تا بآن اندازه باشدکه در دهان نوازنده قرار گیرد ، پس درازی لوله آن بسیار بیشتر از این بوده است وخوشبختانه همین تنها نمونه ازافزارهای موسیقی‌رزمی‌هخامنشی، بودن موسیقی‌ارتشی‌را دردورهٔ‌هخامنشیان ثابت کرده ، نوشته‌های تاریخ‌نویسان‌کهن



را استوار می‌دارد .

آنچه‌نشان می‌دهد که‌نواختن‌موسیقی دربرآمدن وفرورفتن خورشید در دوران هخامنشی معمول بوده است جمله‌یی است از هرودوت که می‌نویسد : «ایرانیان برآمدن وفرورفتن خورشید را بانواختن افزارهای موسیقی‌آگاهی‌می‌دادند» وهمین تنها اشاره هرودوت، پیشینهٔ تاریخ «نقاره کوبی» و «نوبت‌نوازی» را تا دوهزارو پانصد سال پیش، بالاتر می‌برد وسرآغاز آنرا نشان می‌دهد.

از راه نوشته‌های پلوتارخ می‌دانیم که در دورهٔ اشکانیان «نقّاره» همچون افزار موسیقی رزمی بکار برده می‌شده است .

همو درداستان جنگ میان ایرانیان بسرداری «سورنا» و رومیان بسرداری «کراسوس» می‌نویسد :

« . . . همین که رومیان نزدیك شدند، سردارشان (سردار پارتیها) فرمان داد بیکبار سراسر دشت پر از صدای «نقاره» و خروشهای بیمناك و دلخراش گردید . زیرا اشکانیان سپاه را با شیپور و مانند آن بجنگ برنمی‌انگیزند و بجای آن نقاره‌ها دارند که دراین گوشه وآن گوشه گذارده و همه را بیکباره بصدا درمی‌آورند که ولوله دلخراشی همچون آواز جانوران درنده پدید می‌آید و در میان آوازهایی همچون غرش‌رعد بیرون می‌آورند. این‌نکته‌را آنان‌نیك دریافته‌اند که از همه حسهای آدمی ، حس شنوایی بیشتر تکانش می‌دهد و هرآنچه از راه گوش دریافته شود ، زودتر از هرچیزی چیرگی‌می‌یابد وبیشتر کارگرمی‌افتد...».

شادروان پیرنیا (مشیرالدوله) نیز در تاریخ ایران باستان ، از گفته‌های تاریخ‌نویسان باستانی آورده است که : «اشکانیان سپاه را با شیپور و مانند آن بجنگ‌برنمی‌انگیزند وبجای‌آن «نقاره»ها دارند که دراین گوشه وآن‌گوشه گذارده و همه را بیکبار بصدا درمی‌آورند که ولوله و صدای دلخراشی همچون آواز جانوران درنده پدید می‌آورد».

* * *

اگر بپذیریم که بسیاری ازآیین‌های رزمی وجنگ‌افزارها و درفشها وسازهای موسیقی رزمی و بزمی و جز آنهـا که فردوسی در شاهنامه آورده است ، خود بازتابی است از دورهٔ ساسانی و آنچـه در شاهنامه دراین زمینه‌ها آمده است ، بیشتر به آیین‌ها و افزارهـای دوران ساسانی باز می‌گردد ، ناچار باید پذیرفت که همه آیینهای نوبت‌نوازی ونقاره‌کوبی و زدن کوس وکرنای وشیپور وجزآنها، در دورهٔ ساسانی رواج فراوان داشته است و اگر اشاره‌های آشکاری در نوشته‌هـا وکتابها دراین‌زمینه‌نیست،باری‌پیکره‌هایی که برروی جامهای‌سیمین‌وزرین وسنگ‌نگاره‌ها ، بجا مانده ، بودن چنین آیین‌ها و افزارها را استوار می‌دارند .

کنده‌کاری روی یك جام سیمین ساسانی‌که گرد فروگرفتن دژ استواری‌را **ـ که چه‌بسا دژ«امد» باشد نشان می‌دهد ـ** داستانهای‌بسیاری‌رابرای‌ماروشن‌میسازدکه ازآن‌میان، چگونگی‌بنیاد دژهاوکنگره‌ها و سنگ‌اندازها و مزغلها و آرایشهـای بیرونی‌آنها وکلاه‌خود وزره وسپر وگرز وشمشیر وتیردان وکمان‌دان وزین‌وبرگ و درفشهاست ، لیك آنچه در کنده‌کاری این‌جام، ازدیدهٔ سخن ما ، بسیار پرارزش است ، چگونگی کرنایهای دورهٔ ساسانی ونواختن آنهاست.

در روی این‌جام در درون دژ گرد فروگرفته شده ، هفت کرنازن ، برده ایستاده ، یك دست خودرا بکمر زده ، با دست دیگر لوله کرنای بلندی را رو ببالاگرفته ، می‌نوازند.

شکل این کرناها با کرناهای دوران هخامنشی که پیش از این از آنها سخن گفتیم فرقهایی دارد ، بدین‌سان که لوله این کرناها که ازسه‌بند تشکیل‌شده خمیده و دهانه آنها تنگتر است.

نقش همین‌جام سیمین، بکار بردن کرنا وبوق را درجنگها درزمان ساسانیان بخوبی نشان می‌دهد.

در سنگ‌نگاره‌های طاق بستان در کرمانشاهان که یك مجلس شکار جرگه را نشان می‌دهد، در یك‌گوشهٔ نیمه‌کاره‌یی از شکارگاه در ردهٔ یکم دوتن کرنازن و یك تن دهل زن ایستاده‌اند که دهل دو رویه‌یی را ازگردن آویخته با دست آنرا می‌نوازد و کرنا زنها نیز همچون کرنازنهای جام سیمین ساسانی، دست چپ خود را بکمر زده با دست راست ، بحالت کشیده، کرناهای بلندی‌را گرفته مشغول نواختنند . در ردهٔ پشت سر آنان سه‌تن دیگر دست بسینه ایستاده‌اند که کار آنان دراین‌میان روشن نیست وشاید آوازهایی متناسب با دهل وکرنا از دهان بیرون می‌آورده‌اند .

در رده سوم ، سه تن دیگر بحال نشسته نشان داده شده‌اند که طبل و بوق ونقّاره می‌نوازند.

افسوس که ریزه‌کاریهای این‌گوشه از سنگ‌نگاره به‌جهت نیمه‌تمام ماندن آن و ریختگی وشکستگی که درآن پدیـد آمده و رسوب آهکی کـه روی آنرا پوشانیده‌است، چندان‌روشن‌نیست وبیش‌از این نمی‌توان ازآن سود جست، لیك در هرسان ، بکارگرفتن دهل وطبل و بوق وکرنا ونقاره را درشکارگاههای دوران ساسانی بخوبی آشکار می‌سازد ، و نیز می‌توانیم بپذیریم که آیین نقاره کوبیدن ودرکرنا دمیدن ودهل‌نواختن دربرآمدن وفرورفتن خورشید نیز معمول بوده‌است، زیرا بزودی می‌بینیم که این آیین دیرین ایرانی، درمیان مسلمانان، با دست‌ایرانیان رواج گرفته ، تا امروز ادامه یافته است.

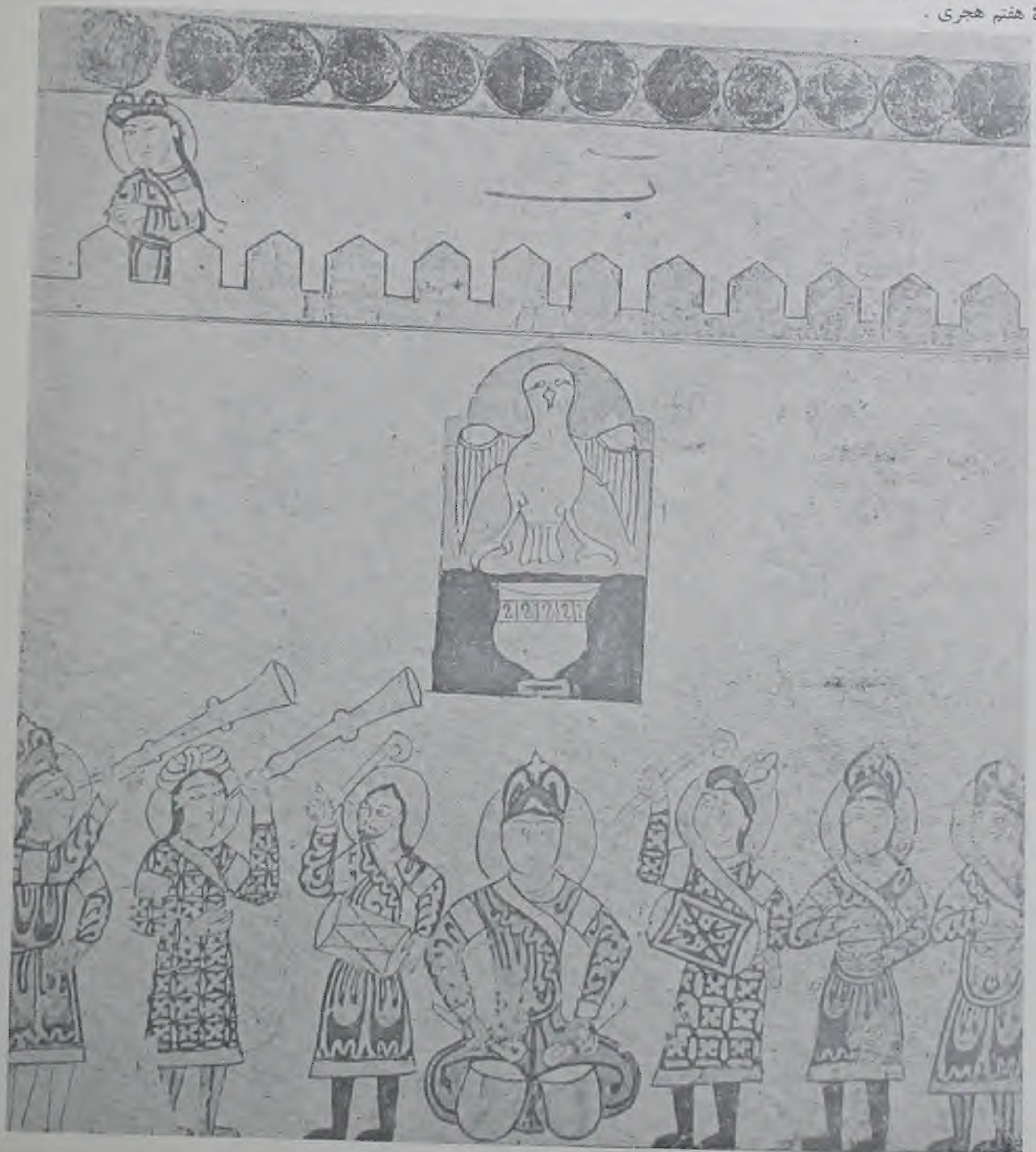
← گوشه‌ای از سنگ‌نگارهٔ طاق‌بستان که نقاره‌کوبان وکرنازنان را نشان می‌دهد .

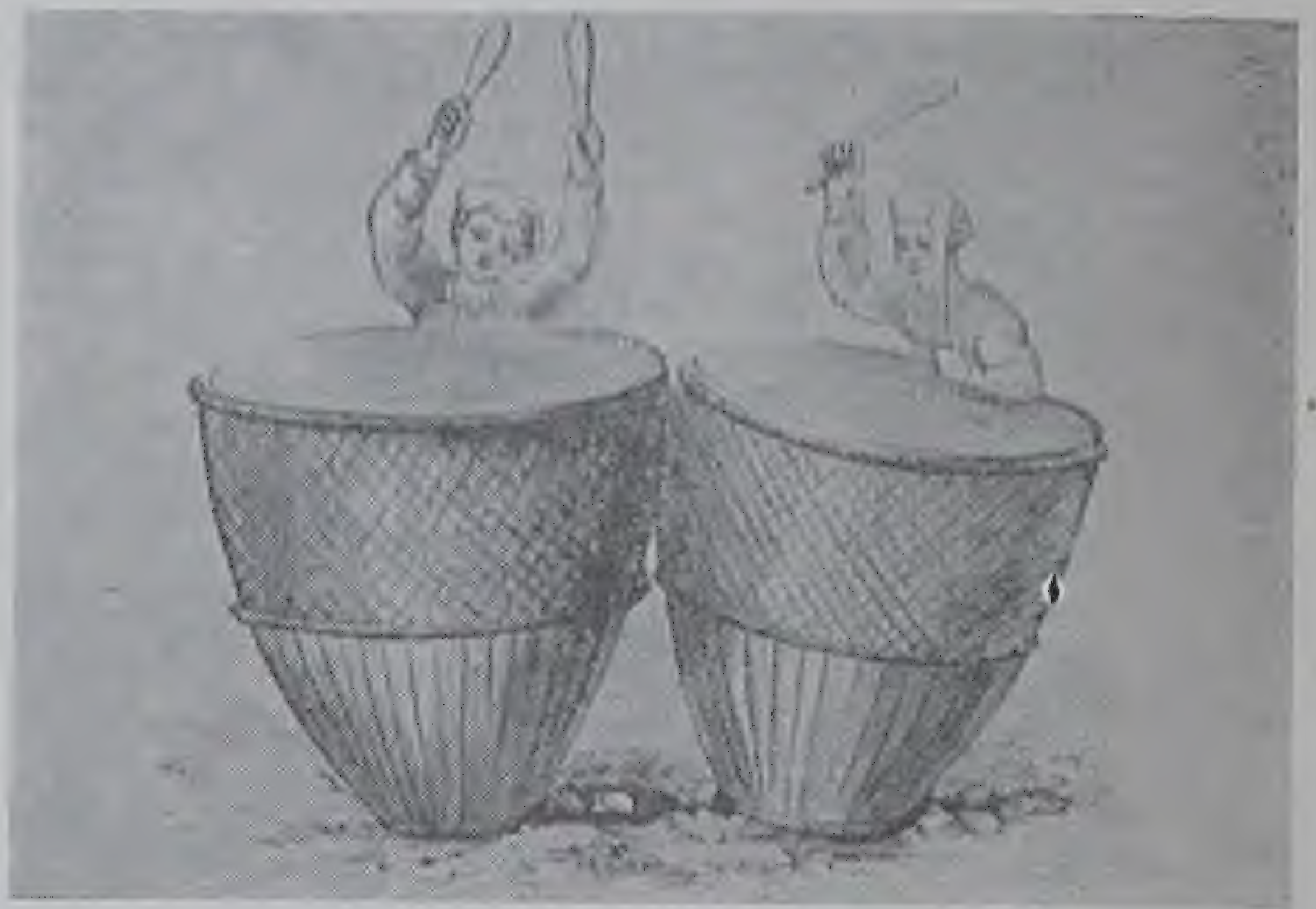
چنین می‌نماید که «نقاره‌زدن» یا «نوبت‌نوازی» بر بنیاد ادامه آیین‌های ایرانی ، درصدر اسلام در ایرانزمین ، همچنان رواج داشته است و ایرانیـــان می‌کوشیده‌اند که این آیین را در اسلام نیز واردکنند و بآن رسمیت بدهند ، لیك گاهی در پذیرفتن آن از سوی خلیفگان بغداد ایستادگیهایـی نشان داده می‌شد و اجازه به‌برگزاری‌آن نمی‌داده‌اند.

گویا این دیلمیان بودند که برای نخستین‌بار خلیفگان بغداد را وادار به پذیرفتن آیین نوبت‌نوازی کردند و بآن جنبهٔ مذهبی اسلامی نیز دادند ، بدینسان که همراه با بانگ نماز، برای فراخواندن مردم برای‌گزاردن نماز، نقاره نیزکوبیده می‌شد و مردم با شنیدن صدای آن ، در مسجدها گرد می‌آمدند و یا درماه رمضان با صدای آن روزه خودرا می‌شکستند یا سحری می‌خوردنـــد و یا از خوردن و آشامیدن باز می‌ایستادند.

کهن‌ترین آگاهی که از برپاداشتن آیین نوبت‌نوازی در کشورهای اسلامی بویژه درمرکزخلافت ـــ بغداد ـــ دردست داریم ، آگاهیی است از ابوالحسن هلال

ساعت خودکاری که دربالای یکی از دروازه‌های بغداد بوده و آدمك بالای آن هرساعت در پشت یکی از مزغل‌ها قرار می‌گرفت و دروقت معین، گویی از دهان شاهین به‌طاس برابر آن می‌افتاد وتندیسه‌های نوبت‌زنان به‌نقاره‌کوبی ودهل وکرنا وسنج‌زنی می‌پرداختند . سدهٔ هفتم هجری .





نقاره‌های بزرگ که درهند نواخته می‌شود .

فرزند محسن‌صابی (۳۵۹ ــ ٤٤٨ ه.ق.) که درکتاب‌خود بنام «رسوم دارالخلافه» آورده است .

او درباره پیشامدهــای سال ۳۳٤ ه . ق . می‌نویسد : «پیش‌از این عادت برآن نبود که ، هنگام نماز در پیشگاه ، جز برای خلیفه نوبت زنند ، سپس آزادی داده شد که برای ولیعهدان و امیران سپاه در اوقات سه‌گانه نماز که عبارتست از: بامداد ، شام ، خفتن ، نوبت زده شود، درصورتی‌که در سفر باشند یا از پیشگاه سلطان بدور باشند وآلت آن طبل بود نه دنبله (مترجم می‌افزایدکه شاید دراصل دنبکه باشد) و هنگامی کــه معزالدوله فرمانروایی یافت ، (بسال ۳۳٤) سخت شوقمندبودکه بردرسرای‌او درمدینه‌السلام نوبت بزنند واو درسرای مونس‌که مجاور دارالخلافه بود نشیمن داشت.

دراین‌کار ازالمطیع‌لله ــ رحمت‌الله علیه ــ دستوری خواست واواجابت‌نکرد، با این‌که کمتر برخلاف میل او رفتــار می‌کرد ، گفت این‌کاری است که عادت برآن نبوده است.

معزالدوله سرای خویش بر دروازه «شماسیه» بنا کرد و همان پرسش و پاسخ تکرار شد ، به‌المطیع گفتند : سرای او درطرف شهراست ، درنزدیکی لشکرگاه ، آنگاه دستوری داد، شرط‌آن‌که درکوفتن طبل‌بردری‌که بسوی‌صحرا گشوده می‌شود، تجاوز نشود.

درآنجا چندچادربرای دنبلك‌داران برپا شد و در اوقات سه‌گانهٔ نماز که یاد کردیم ، طبل می‌زدند.

اگرچنین‌اتفاق‌می‌افتادکه معزالدوله به‌سرای خویش در شهر می‌رفت ایشان در جای خویش می‌ماندند.

این‌کار همچنان برای عزالدولــه جریان داشت تا اینکه عضدالدوله وارد شد (در سال ۳٦۷) ، وی از الطائع‌لله دستوری خواست تا بر در سرای او که در «مُخَــرّم» است ــ و امروز سرای مملکت (دارالمملکة) نامیده می‌شود ودر گذشته ازآن سبکتکین حاجب بود ــ طبل زده شود و این‌کار را کرد . این روش درمورد فرزندان وجانشینان او نیز ادامه یافت»[1] .

ابن خلدون نیز درمقدمه خود این موضوع‌را بگونه‌یی‌دیگرآورده می‌نویسد: «اما نواختن طبلها ودمیدن در نایها یا بوقها را مسلمانان در آغاز ظهور مذهب اسلام بکار نمی‌بردند و از لحاظ اجتناب از شهــرت کشورداری و فروگذاشتن کیفیات آن و تحقیر ابهت و عظمتی که بهیچ‌رو متکی بحق نیست از بکاربردن آنها امتناع می‌ورزیدند تا آنکه خلافت بپادشاهی‌تبدیل‌یافت ومسلمانان دربحبوحهٔ شکفتگی و نازونعمت دنیا واقع شدنــد و موالی ایرانی و رومی‌که کشورهــای ایشان دولتهای کهن داشتند با مسلمانان آمیزش کردند و این گروه شیوه‌هــای جلال‌وشکوه وتجمل‌پرستی‌راکه دولتهای پیشین ایران و روم معمول می‌داشتــند بمسلمانان نشان دادند . از اینرو مسلمانان از جمله آداب و رسومی که پسندیدند بکار بردن ساز کارزار بــود . چنانکه آنرا متداول کردنــد و بکارگزاران‌شان اجازه دادند از لحاظ سرفرازی کشور و مردم، آن ساز کارزار را بکار برند و بسیاری از اوقات خلیفهٔ عباسیان یــا عبیدیان (فاطمیان) دستور می‌داد درفش کارگزاری را که بمرزبانی یا سرداری سپاه برگزیده شده بود ببندند و ترتیب دهند وازخانهٔ خلیفه یا خانه خود درمیان موکبــی از بندداران و دارنــدگان و نوازندگان سازکارزار خارج‌میشد . . . . امــا طبلها را در دولت ترکان بسیار متداول دارند ودر فزونی‌آنها راه مبالغه را می‌پیمایند وآنهارا«کوسات» می‌نامند وبهر امیر یاسردارلشکری اجازه می‌دهند آنچه بخواهد این نوع ساز کارزاررا بکار بر ولی نمی‌گذارند آن عصابه را که مخصوص پادشاه است بکار برند.».

پیش‌از این گفتیم که چون نواختن طبل‌وتبیره وکوس ودمیدن‌کرنای وبوق وکوبیدن دهل روزانه درچند نوبت انجام می‌گرفت از اینرو از سده دوم باین‌سو ، این آیین را «نوبت» و «نوبت‌زدن» و و «نوبت نوازی» و «نوبت نواختــن» می‌گفتند و نوازندگان و اجراکنندگان آن‌را،«نوبت‌زن»، «نوبتی»، «نوبتیان»، «نوبت‌نواز» ورئیس آنان‌را «نوبتی‌دار» وجای‌نواختن‌آنرا«نوبتخانه» و«نوبتگاه» و سازهای‌آنان‌را «اسباب‌نوبت» و«آلات نوبت‌زدن» نامیده‌اند، وگاه ازراه «اطلاق کل به‌جزء» خود طبل یا دهل یا دنبلك را نیز «نوبت» و اسب و شترانی کــه

افزارهای نوبتیان را با خود می‌کشیدند، «اسب نوبت» ، «شترنوبت» گفته‌اند.
نوشته‌اند که در آغاز ، نوبت زدن بر در سرای شاهان روزانه دوبار بهنگام برآمـدن و فرو رفتن خورشید انجام می‌گرفت ، لیك اسکندر آنرا سه نوبت کرد ، دونوبت در روز و یك نوبت درشب می‌نواختند ولی برخی از شاعران ، سه نوبت را ازپادشاهان روزگار باستان‌ایران دانسته ، نامی ازاسکندر نبرده‌اند . چنانکه مجیر بیلقانی‌گوید :

چار رکن خانهٔ اقبال تو ویران مباد
زان‌سه‌نوبت‌کزملوك‌باستان‌آمد پدید

نیز نوشته‌اند ، سه‌نوبت سپس چهار نوبت شد وسلطان سنجر پادشاه سلجوقی آنرا به پنج نوبت رسانید :

چو بنیاد نوبت سکندر نهاد
سه‌ازوی بُدوپنج سنجرنهاد

درباره انگیـزه پدید آمدن پنج نوبت نوشته‌اند که : دشمنان سلطان سنجر جادوگران‌را برای کشتن او نشانده بودند که سحروجادو می‌کردند و سلطان روز بروز رنجورتر و لاغرتر می‌شد ، دانایان آن زمان بفراست دریافتند و گفتند که نابهنگام باید نوبت‌زدن وآواز درانداختن که سلطان درگذشت و دیگری بر تخت نشست ، وچنان‌کردند ، چون جادوگران و ساحران شنیدند ، دست از کارکشیدند و سلطان بهبود یافت و نواختن نوبت‌پنجم را بفال نیك گرفت و آنرا همچنان نگاه داشت و ازآن‌پس همواره در تختگاه‌ها نوبتیان روزانه «پنج‌نوبت» و درشهرهای دیگر روزانه سه نوبت می‌زدند .
لیك نوبت‌نوازی تنـها در همین پنج‌گاه انجام‌نمی‌گرفت وزمانها وجاهایی پیش می‌آمد که درآن هنگام نیز آیین نوبت زنی بکار بسته می‌شد ، بدینسان :
الف ــ برای‌نمایاندن شکوه‌پادشاهی و فرمانروایی ، بامدادان و شامگاهـان بردرکاخ و سرای شاهی یا بر ایوان وبام کوشك شهریاری نوبت می‌زدند و آنرا در جای بلندی می‌نواختند که آوازش


کاروانی با محمل درحرکت است وپیشاپیش آن کرنا ونقاره می‌نوازند.

درهمه شهر به‌پیچد وهمگان آنرا بشنوند.
فرخی دراشاره به‌کوبیدن نوبت در دربارگوید :

تا بدر خانهٔ تو ، برگه نوبت
سیمین‌شَنَـدف زنندوزرّین‌مزمار

نظامی در اشاره به‌نوبت بامدادان‌که آنرا «بام زد» نیز می‌گفتند آورده است:

نوبت زن صبح را چه افتادست
کز کوس و دهل نمی‌کند یاد

سعدی گوید :

سعدیا نوبتی امشب دهل‌صبح نکوفت
یا مگر روز نباشد شب تنهایی را

دیگری در اشاره به نوبت نوازی درشب گوید :

بتشویش‌دهل رنجه مشو ای‌نوبتی امشب
که خفتن دربر یاراست بیداران شبهارا

خاقانی دراشاره به‌کوفتن پنج نوبت درتختگاه سراید :



سواران باکرنا ونقاره ــ ازکتاب مقامات حریری .

ای پنج نوبة کوفته در دارالملك لا
لا در چار بالش وحدت کَشَد ترا
سعدی در اشاره بهزدن نوبت به در کاخ گوید :
گر پنج نوبتت بهدرقصر می‌زنند
نوبت بدیگری بگذاری وبگذری
یا گوید :
تا نشنوی زمسجدآدینه بانگ صبح
یا از در سرای اتابك غریوکوس

ب ــ درجشنها و عیدها و عروسیها وتولد شاهزادگان و پذیرفتن فرستادگان و آگاهی دادن برنشستن پادشاهان به‌تخت شهریاری که آنرا نوبت « شادیانه » می‌نامیدند .

مجیر در اشاره به‌نوبت زدن آغاز سال‌نو گوید :
سال‌کهن به‌بخت وسعادت برون شد
زان نوبتی بدولت و شادی برآمده

ابوالفضل بیهقی درتاریخ مسعودی در درآوردن فرستاده خلیفه به‌کاخ شاهی نویسد : «رسول را برنشاندند وآوردند ، آواز بوق ودهل وکاسه پیل بخاست گفتی روز قیامتست»[۲] .

در پذیرایی فرستادهٔ القائم بامرالله که منشور برای سلطان مسعود آورده‌بوده گوید :

«در مجلس پذیرایی رسول القائم بامرالله درغزنین آواز بوق ودهل بخاست ونعره برآمد ، گفتی قیامتست». و نیز نویسد: «در روزی‌که رسول خلیفه القائم بامرالله منشور برای مسعود آورده بود مصلی‌افکندند وامیرروبقبله کرد وبوق‌های زرّین‌که در میان باغ بداشته بودند ، بدمیدند و آواز به‌آواز دیگر بوق‌ها پیوست و غریو بخاست و بردرگاه کوس فروکوفتند وبوقها وآینه‌پیلان بجنبانیدند گفتی رستخیزاست»[۳] .

ج ــ هنگام آگاهی دادن پیروزیها و یا رسانیدن فرمان شاه بگوش مردم :

انوری در اشاره به نواختن نوبت پیروزی که آنرا «ضرب‌الفتح» نامند گوید :
نوبت خوبی بزن هین‌که سپاه خطت
کشوردیگرگشاد،لشکردیگرشکست[۴]

د ــ هنگام بیرون‌آمدن لشکربرای جنگ :

فردوسی دراین باره گوید :
چو برخیزد آواز طبل رحیل
به خاك اندر آید سرشیر وپیل

ه ــ در نواختن نوبت آغاز جنگ نظامی گوید :
چو نوبت‌زن شاه زدکوس جنگ
جرس دار زنگی بجنْباند رنگ

و پادشاهان چون کسی را بجایی فرمانروا می‌کردندوبدانجا گسیل‌می‌داشتند برای او بوق و دبدبه ودرفش می‌فرستادند

---

۱ ــ رسوم دارالخلافه ص ۱۱۵ و ۱۱۶ .
۲ ــ تاریخ بیهقی چاپ فیاض وغنی ص ۲۸۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ .
۳ ــ تاریخ بیهقی چاپ فیاض وغنی ص ۲۸۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ .

و در مقر فرمانروایی او بر در خانه‌اش نوبت می‌زدند : بیهقی دراشاره باین آیین می‌نویسد :

«خداوند سلطان را برین جریص کرده‌اند که آنچه ببرادرش داده بصلت: لشکررا ، واحرار ، وشعرا را ، تا بوقی و دبدبه زن را ومسخره را ، باید ستد»[۵].

«نوبت‌زدن»را گاهی ازراه «اطلاق جزء به‌کل» با نـام یکی از افزارهای موسیقی که درگروه نوبت زنان نواخته می‌شد خوانده‌اند وچون یکی‌از افزارهای آن یك گونه دنبك یا طبل جفتی‌است‌که — از مس ساخته می‌شود وپوستی برروی‌آن می‌کشند — ونقاره‌اش می‌نامند ، از اینرو «نوبت‌زنی» را «نقاره‌زنی» هم گفته‌اند، چنانکه هنوز هم آنرا در آذربایجان بنام یکی دیگر از افزارهای نوبت‌نوازی یعنی «کرنای» یا «کارنای» ، به‌گویش بومی «کَره‌نی»و«کَره‌نی‌خانا» (کرنای‌خانه) و «کـره‌نی چالماخ» (کرنـای زنی) می‌گویند.

من دربارهٔ پیشینهٔ «نقاره» در زبان فارسی پژوهشی نکرده‌ام و نمیدانم این واژه از چه زمانی در زبان فارسی بکار رفته است ، لیك پیشینهٔ آنرا از نیمهٔ یکم سدهٔ‌پنجم‌هجری درسروده‌های ناصرخسرو سراغ دارم‌که گفته است :

ای کوفته نقّارهٔ بی‌باکی

فربه‌شده بجسم‌و بجان‌لاغر

جامی نیز در دیوان خود از نقاره یادکرده ، سروده است :

چنان بلند شد آهنگ ما که نشناسند

که این‌نفیرشب ماست یانقاره صبح[۶]

جای شگفتی است‌که چگونه این‌نام نوین، نام‌کهن نوبت‌نوازی را اندك اندك در زبانها از میدان بدربرده ، خود جای آنرا گرفته است آن‌چنانکه امروزه کسی این‌آیین نوازندگی‌را جزبنام «نقاره‌زنی» نمی‌شناسد .

از این واژه نیز در زبان فارسی اصطلاحهای زیر پدید آمده است :

نقاره زنی ، نقاره کوبی ، نقاره‌زن، نقاره‌چی ، نقاره‌چیان ، نقاره‌خانه ، شتر نقاره ، فیل نقاره ، اسب نقاره . سیفی می‌گوید :

مه‌نقاره‌چی من‌که شهرشهرت اوست

گذشت‌نوبت‌خوبان، عصر نوبت‌اوست

آغاز زدن چوب‌را برکوس ونقاره چاشنی می‌گوینـد و آواز بلندی کـه نقاره‌چیان هنگام نواختن نقاره بیکباره می‌کشیدند «گلبام» گفته می‌شد :

گلبام زندکوست گلفام شود کاست

کاتش‌بگلاب‌آردخـمّـاربصبح‌اندر

و نقاره‌یی‌راکه پیش‌از شب می‌کوبیدنـد «آخشام‌زدن» می‌گفتند ، اخشام که بمعنی عصر و نزدیك غروب هنوز در زبـان آذربایجانیان بکار میرود ، همان شکل کهن «خشام» یا «شام» است با پیشوند «آ» ، واین همان نقاره شامگاه است که در فرورفتن خورشید می‌نواختند و بآن «آفتاب‌زرد» نیز می‌گفتند.

اسماعیل ایما می‌گوید :

در آخر عمر عیش پیران

نقّاره آفتاب زرد است

در مرگ پادشاهان پس از نواختن آخرین نقاره بنام شاه ، پوست نقاره را پاره می‌کردند و یا «طبل ونقاره» او را واژگون ساخته‌گلیمی برآن‌انداخته همراه تابوت او می‌بردند :

انوری گوید :

موافقان تو بربام چرخ برده عَلَم

مخالفان ترا طبل مانده زیرگلیم

مارکوپولو که در دوران مغولهـا از ایران گذشت وبچین به دربار قوبیلای قاآن ، امپراتور بزرگ مغول درخانبالغ رفت ، درسفرنامه خود سخنی نیز درباره نقاره آورده می‌نویسد :

آنها (تاتارها) رده آرایی جنگی خودشان را با خواندن ونواختن دلپسندی ادامـه می‌دهند تا صدای نقاره بزرگ شاهزاده شنیده شود و همینکه صدای آن بلند شد ، جنگ ازهردوسو آغاز می‌شود، لیك هرگز پیش از نواخته شدن نقاره شاهزاده ، کسی را یارای آن نیست که به‌جنگ پیش‌دستی نماید».

کلنل سرهنری پول کـه ترجمه سفرنامـه مارکوپولو را انجام داده و توضیح‌هـای فراوانی برای روشن‌شدن نوشته‌های او آورده است درباره این‌سخن مارکوپولو درحاشیه می‌نویسد :

«به صدا درآوردن «نقاره» بعنوان نشانه آغاز جنگ ، یك روش بسیارکهن



نوبت زنهای عهد سلجوقی دربالای کوشك .

مردم آسیاست ، لیك من این عادت شگفت تاتارهـا را که همگی پیش از جنـگ میخواندند و می‌نواختند تا هنگامی که فرمان جنگ با غرش طبل بزرگ بصدا دربیاید درنوشته‌های‌تاریخ‌نویسان نتوانستم پیدا کنم .

«نقاره» یا «نکاره» یك طبل یا دهل بزرگی بود بشکل دیگ برنجی که هرچه پایین‌تر می‌رفت باریکتر می‌گردید و روی آن که قطرش نزدیك ۳½ یا ٤ پا بود ، با پوست‌گاومیش پوشیده می‌شد.

برنییر (Bernier) در اثر خود از نقاره‌یی سخن می‌گوید که در دربار دهلی بکارمی‌برده‌اند ودهانه آن از یکسو به‌سوی دیگر کمتر از یك ذرع و ۱۲ گره نبوده است و تود (Tod) از یك‌گونه نقاره درکاپیتانا گفتگو می‌کندکه نزدیك به هشت تا ده پا قطر داشته است.

من چنین‌گمان می‌برم که نقاره‌های تاتارها بیشتر برروی شتر برده می‌شده است وسپس قوبیلای‌قاآن برای بردن‌آنها از فیلها استفاده کرد ، چنانکه هنوز هم درهند بدینسان است.

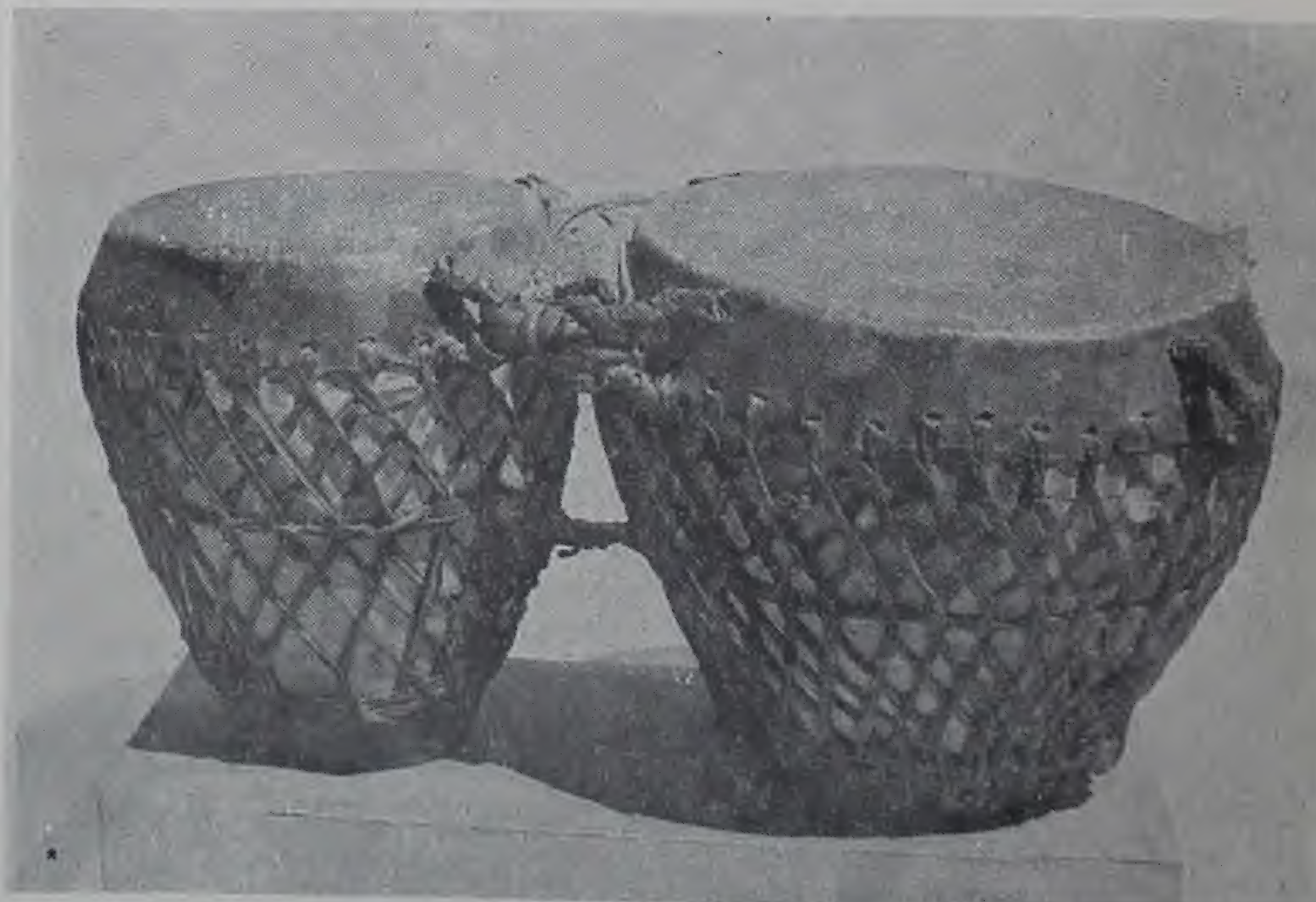
ونیز پیترودِلا والّه از گونه‌یی از آنها گفتگو می‌کنـد که ازآن فرستاده هند دراصفهان بوده است: «سفیرهمراهی می‌شد بـا مجموعه‌یی از آلات موسیقی شگفت‌آور جنگـی بویژه با این‌گونـه «نقاره» در اندازه بسیار بزرگ که جفتی از آنها برروی فیل برده می‌شد درحالی که یك تن هندی با پاهای باز میان آنها برروی فیل سوار شده بود و با هردو دست خـود چوبی گاه باین و گاه بآن می‌نواخت. حال این‌کوس‌بزرگ چه‌غوغا و ولوله‌یی پدید می‌آورد و تا چه اندازه تماشایی بود ، تصورش‌را بگردن خواننده می‌گذارم» .

جوین ویل (Join Ville) نیز از نقّاره‌یی بنام نشانـه آغاز جنگ سخن می‌گوید : «پس او سپاهش را تا نیمروز رده‌بندی می‌کرد وسپس دستور می‌داد تا آن طبل‌ها را که نقّاره می‌نامند بصدا



نوازندگان نقاره‌خانهٔ اصفهان در ایوان سردر بازار قیصریه ــ میدان نقش‌جهان .
«ازکتاب مادام دیولافوا» .

نقاره ، از مجموعهٔ موزهٔ مردم‌شناسی ــ تهران.



درمی‌آوردنـــد و پیاده و سواره بـــراه می‌افتادند» .

از چند تاریخ شرقی چنین بدست می‌آید که نقاره بزرگ‌تاتارها «کورکه» نامیده می‌شده است.

من این واژه را درفرهنگهایی که در دسترس داشتم ، نتوانستم بیابم ، لیك در «آیین‌اکبری» بگونه «گَورگه» بنام افزاری جدا از نقاره نوشته شده‌است» .

سرهنری یول پس‌ازآوردن سخنانی درباره واژه‌نقاره ورفتن‌آن پس‌ازجنگهای صلیبی به زبان‌های اروپایی می‌افزاید : «گفته‌اند کـه دسته نوازندگان بیبرس بندقداری ازچهل جفت نقاره وچهار طبل وچهارسورنا وبیست‌نفیر تشکیل‌می‌یافت» .

نام «نقاره» همراه با نوبت ونوبت نوازی تا سده‌های هشتم و نهم هجری ، گاه این، گاه آن بکار می‌رفت . دردستور الکاتب می‌نویسد :

«طبل وعلم ونقاره واسبان نوبت»[۷]

لیك از سده دهم باینسو دیگر اصطلاح «نوبت‌ونوبت‌نوازی» پاك‌فراموش می‌شود و درکتابها و نوشته‌ها تنها «نقاره» بکار می‌رود .

* * *

آیین «نقاره‌زنی» در دورهٔ صفویان با وسعت و فراوانی برگزار می‌گردیـــد و در تاریخها و نوشته‌های آن زمان ، بارها از موارد و مواقع بکارگرفتن آن سخن رفته است و اینك برای نمونه چند مورد ازتاریخ «عالم‌آرای عباسی» آورده می‌شود .

دربازگشت پیروزمندانه ازجنگ :

«قاصد خجسته پیام رسیده ، مژده فرح‌بخش ورود موکب ظفرفرجام‌رسانیده . . . غلغله مسرت وشادمانی باوج آسمان رسیده ، نقاره‌هـــای شادیانـــه بنوازش درآوردند»[۸] .

«مقارن این حال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبك بدیشان رسیده ، نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند»[۹] .

در جای دیگر «مردم بخارا مظفر ومنصور بازگشته بشهر آمدند ونقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند»[۱۰] .

آگهی دادن بمردم از تخت‌نشینی یا پادشاهی نوین :

«عملهٔ بیوتات پادشاهی بارخانه‌ها را انداخته رفتند ، عملهٔ نقاره‌خانه کرّه‌نا و نقاره‌هـــای پادشاهی را برداشته بشهر بردند و در آنجا بنام نامی حضرت اعلی بنوازش‌برآورده‌بلندآوازه‌گردانیدند»[۱۱] .

«بر تخت سلطنت جلوس کـــرد و نقاره‌هـــای شادمانی باسم او بنـــوازش درآوردند . . . »[۱۲] .

«علی‌الغفله حارس آن برج را در خواب بقتل درآورده . . . به نقاره‌خانه رفتـــه ، نقاره‌های شادمانی بنام الغبیك بنوازش درآورد...»[۱۳] .

درجشن زاده‌شدن شهزادگان :

«چند روزی نقاره‌های شادمـــانی بنوازش درآورده . . . »[۱۴] .

درپیشوازکردن ازشاه :

«خلایق‌استقبال‌موکب همایون‌نموده نقاره‌های‌شادمانی بلندآوازه‌گردید...»[۱۵] .

درآغاز بجنگ :

«باکمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عزّ اسمه ، امر فرمودند که در اردوی معلّی نقاره‌های پادشاهـــی بنوازش درآوردند و بترتیب مقدمـــات جنگ پرداخته . . . . سایر اسباب محاربه انتظام دادند»[۱۶] .

دادن نقّـــاره همچون امتیازی به امیران :

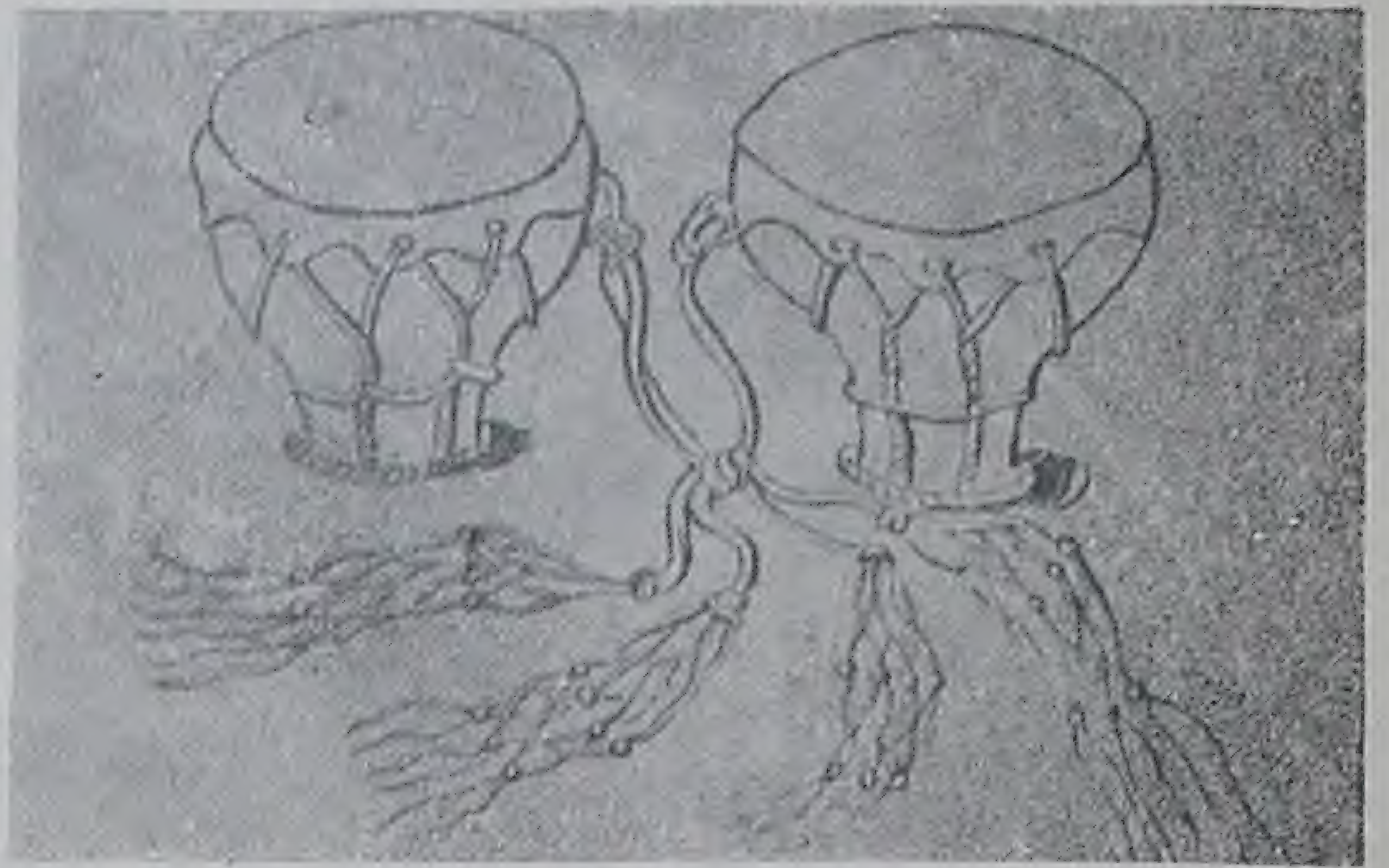
«دیگر حسینقلی خلفاء در درگاه معلّی منصب خلیفةالخلفائی داشت ، میر صاحب نقاره وعلم نبود ، اما بغایت معتبر و مشیر ومشارالیه بود»[۱۷] .

«تاآنکه چرخچیان‌ترکمان‌ازصولت سپاه استاجلو منهزم‌گشته ، شاهقلی سلطان برادر امیرخان بقتل رسید ، سر او را با نقاره‌خانه ویراق او آوردند...»[۱۸] .

«ایالت با وزارت جمع‌کرد بخلعت

نقاره‌زنان درعهد فتحعلی‌شاه .





نقاره‌های کوچك معمول درهند .

از تاج وکمرمرصع و اسب با زین ولجام مرصع وچارقب طلادوز و علم ونقاره‌که مخصوص امـراء نامدار است سرافـراز گردید»[19] .

گذشته از این مواقـع ، کوبیدن نقاره در بامدادان و شامگاهان ونیمه‌شبان درایوان نقاره‌خانه اصفهان که در دوسوی سردر بازار قیصریه در میدان نقش‌جهان قرارداشت بشیوهٔ روزگاران‌باستان معمول بود .

تاورنیه گوهرفروش و جهانگـرد فرانسوی دراین باره می‌نویسد :

«دور تا دور یك ایوان و گالری میدان را احاطه کرده که از همه طرف باز است ، زیرا که فقط یك سقفی دارد که روی ستونها ایستاده است و در روی این‌گالری یا ایوان است که اول غروب آفتاب ونصف شب‌نقاره وکرنا مشغول‌دادن **کنسری می‌شوندکه صدایش در تمام شهر** شنیده می‌شود، برای‌اینکه حقیقت‌وراستی گفته‌شود، بایدگفت این‌یك‌موزیك خوش آهنگی نیست وگوشهای ظریف بهیچ‌وجه ازآن محظوظ نمی‌شوند، دربعضی ازنقاط این گالری یا ایوان ، اطاقهای کوچك برای منزل این نقاره‌چی‌ها ساخته شده و در همه شهرهای خان‌نشین به حکام این امتیاز داده شده که نقاره خانه داشته باشند»[20] .

باز می‌نویسد : «در طلوع وغروب ونصف شب در هرشهری جماعتی موظفند که یك ربع ساعت ازاقسام آلات موزیك، مثل نقاره ودهل وسرنا وسنج ، کنسری بدهند ، این‌جماعت می‌روند در یك بلندی می‌ایستند که صدای نقاره‌شان بهمه شهر برسد . یك قسم کرنا هم دارند که هفت هشت‌پا طول دارد و دهانش خیلی گشاد است و صدای آن تا نیم «لیو» مسافت میرود اما کرنا فقط در پایتخت وکرسی ایالت زده می‌شود درتمام اعیاد و اوقاتی که شاه یك حاکم تازه یا صاحب‌منصب بزرگی‌معین‌میکند هم نقاره‌خانه می‌کوبند واین نقاره‌چیها حق دارند که بهرخانه‌یی که درآنجا اولاد ذکوری متولد شده‌باشد بروند و نقاره بزنند ، صاحب‌خانـه هم مجبور است یك مبلغی بآنها بدهد»[21] .

شاردن جهانگرد و پژوهندهٔ دیگر فرانسوی‌که دوباربایران‌آمده ودراصفهان تختگاه صفویـان زیسته است در بـاره نقاره‌خانه چنین می‌گوید :

«سمت سردر بازار شاه ، دو ایوان سرپوشیده‌است که آنرا نقاره‌خانه خوانند و هنگام غروب و سحر، با نقاره وکوس ودهل که‌قطرآن سه‌برابرطبلهای اروپاست، می‌زنند ، محل این نقاره‌خانه در قیصریه کهنه بود وقبل از شاه‌عباس بزرگ ، بهنگام شام وسحر نقاره می‌زدند ، تا آنکه میدان شاه را ساختند و نقاره‌خانه بآنجا انتقال یافت».

درجای دیگر می‌نویسد : «**در یکی از گوشه‌هـای این میدان (میدان محله عباس‌آباد)** نقاره‌خانه‌یی مانند نقاره‌خانـه میدان شاه است که بهنگام غروب آفتاب، درآن نقاره می‌زنند واین یکی‌ازامتیازات شهرهای بزرگ است. شاه‌عباس‌اول برای جلب مردم بدین محله، نقاره‌خانه‌یی بآنجا داد و می‌خواست به‌محله جلفا که مسکن مسیحیانست و مقارن و مقابل با ساختمان این بخش ، بنا شده است ، نیز نقاره‌خانه بدهد ولی ارامنه از ترس خرجی کـه برایشان تحمیل می‌شد ، از قبـول آن خودداری‌کردند»[22] .

سانسون مبلغ مسیحی که او نیز در زمان شاه‌سلیمان صفوی به‌ایران آمده‌است درباره رسم نقاره‌زنی در سفرنامـه خود می‌نویسد :

«تمام این والیها بیگلربیگی نیـز

---

٤ ــ دیوان انوری چ۱ ص۹۰ .
٥ ــ تاریخ بیهقی ص۲۵۸ .
٦ ــ دیوان جامی ص۲۹۵ .
۷ ــ دستور الکاتب ص۱۷۳ .
۸ ــ عالم‌آرا چ۱ ص۶۰ .
۹ ــ عالم‌آرا ص۵۷۷ .
۱۰ ــ عالم‌آرا ص۵۹۲ .
۱۱ ــ عالم‌آرا ص۳۷ .
۱۲ ــ عالم‌آرا ص۵۷۷ .
۱۳ ــ عالم‌آرا ص۸۹۰ .
۱٤ ــ عالم‌آرا ۵۳۲ .
۱٥ ــ عالم‌آرا ٥۸٦ .
۱٦ ــ عالم‌آرا ۰۰۰ .
۱۷ ــ عالم‌آرا ص۱٤۰ .
۱۸ ــ عالم‌آرا ص۳۳۸ .
۱۹ ــ عالم‌آرا ص٤۳۱ .
۲۰ ــ سفرنامه تاورنیه ص۶۰۲ .
۲۱ ــ سفرنامه تاورنیه ص۹۳۵ ــ ۹۳٦ .
۲۲ ــ سفرنامه شاردن ص۳۱ ــ ۱٤۱ .



می‌باشند واجازه دارند تا دوازده کرنا داشته باشند و آنها را بصدا درآورند.

کرنا شیپورهای بلندی است که درآن ازته‌گلوفریاد می‌کنند واین‌فریادها با صدای قره‌نی‌ها و نقاره‌ها و طبل‌ها هم‌آهنگی می‌کند. طبل‌ها و نقاره‌ها را معمولاً در اول غروب آفتاب و دوساعت بعداز نیمه‌شب بصدا درمی‌آورند.

فقط والیها و خان‌ها به‌نسبت عظمت قلمرو حکومتشان می‌توانند کم‌وبیش تعدادی از این کرناها را داشته باشند، والی‌ها و خان‌ها وقتی مسافرت می‌کنند یا به‌شکار می‌روند دسته کرنا را با خود همراه می‌برند.

حکام زیردست والی‌ها وخان‌ها که طبعاً مقامشان پایین است حق دارند فقط ازقره‌نی ونقاره وطبل استفاده‌نمایند»[۲۳].

در جای دیگر زیر عنوان موسیقی ایرانی می‌افزاید:

«درقسمت شمال میدانی‌که قبلاً به ذکر آن پرداخته‌ام طالاری بسیار عالی و زیبا وجود دارد که نوازندگان شاه هرروز هنگام غروب آفتاب و دوساعت بعد از نیمه‌شب و ظهر درآنجا بنواختن می‌پردازند، ولی درروزهای عید سروصدا و جاروجنجال آنها شب‌وروز ادامه دارد، من‌نوازندگی‌آنهارا باین‌دلیل جاروجنجال نامیدم، زیرا نوازندگان متجاوز ازشصت نفرند که سازهای مختلف را درهم وبرهم لاینقطع بصدا درمی‌آورند. عده‌یی طبل بزرگ می‌زنند، وعده‌یی طبلهای کوچك را بصدا درمی‌آورند، عده‌یی شیپور و قره‌نی می‌نوازند و عده‌یی از ته‌گلو در بوقهایی فریاد می‌کشند. بطوری‌که قبلاً نوشته‌ام این فریاد با بوق علامت تشخص مقامات عالیه می‌باشد»[۲۴].

* * *

آیین‌های درباری ایران با دست نوادگان امیرتیمور که در هند بنیاد پادشاهی نهادند، موبمو بلکه با تشریفات گسترده‌تر وبیشتر بکار بسته می‌شد وچون خوشبختانه نویسندگان‌آن سامان، چنانکه درنقاشیهایشان نیز دیده می‌شود، بسیاری از کارها و گوشه‌های زندگی روزانه وآیینها را درنوشته‌های خود یادکرده‌اند، از اینرو آن نوشته‌ها روشنگر بسیاری از آیینهای درباری ایران نیز تواند بود. چنانکه‌درباره‌همین«نقاره‌زنی» وچگونگی نواختن آن و سازها و افزارهای موسیقی که در دسته نقاره‌زنان بکار می‌رفته است درآیین اکبری آمده است:

«نقاره بیست جفت وکم وزیاد در نوازش دارند.

دُهل: چهارازآن به‌نوا درآید.

کرنا: از زروسیم وبرنج و جزآن برسازند وکم ازچهار ننوازند.

سُرنا: عجمی وهندی نه‌تا بسرایند.

نفیر: عجمی وفرنگی وهندی بُود، وازهرکدام چندی بنوازند.

سِنگ: (بکسر سین و نون خفی وکاف فارسی) از مس بسان شاخ گاو انتظام یابد ودوتا را بکاربرند.

سنج: سه‌جفت ازآن نواخته شود.

پیشتر هرگاه چهارگهری[۲۵] ازشب و همان قدر از روز ماندی نواخته شدی، اکنون نخست در نیم‌شبان که نورافزای جهان روز روبفراز نهد و دیگر هنگام پیدایی‌آن گیتی‌فروز.

پیشترازآن بیك‌گهری‌جادونَفَسان، سِحْرپردازان بنواختن سرنا زمزمه‌آگهی دردهند و غنودگان را بیدار گردانند. وپس‌از یك‌گهری، چاشنی‌کنند، کورگه را لختی بآواز درآورند وکرنا و نفیر و دیگر اسباب شکوه را ــ جز نقاره ــ بکار برند و پس‌از اندك زمانی باز سُرنا پردازند و به نفیرهای نشاط‌بخش اصول نگاه دارند.

وچون یك‌گهری دیگر سپری شود درنقاره‌نوازی‌کوشش‌رود وهمه‌هنرمندان کارپرداز صیت‌اقبال‌را بلندگردانند وهفت چیز عشرت افزاید:

نخستین مرسل، آغاز مرسلی نماید وآن اصولی است خاص، سپس به برداشت پردازد وآن نیز اصولی چند است.

درین هنگام همگی هنرپردازان بنواختن درآیند، پس‌از آن زیر نمایند و از بلندی به‌پستی‌گرایند.

دوم سرایید‌ن‌چهاراصول: اخلاطی، ابتدایی، شیرازی، قلندری، نکرقطره و آنرا بخود قطره هم گویند، یك‌گهری بدین نمط نشاط افزایند.

سوم نواختن خوارزمیهای باستانی و تازه».

میرزا ابوالفضل می‌نویسد که اکبر امپراتور هند نه تنها آموزش خوبی در موسیقی دیده بود بلکه یك نوازنده خوبی نیز بود، بویژه «نقاره»را نیك می‌نواخته است ونواختن نقاره بدست شخص پادشاه، درواقع یك توجه وعنایت ویژه‌یی درباره این‌آلت موسیقی بوده است.

* * *

آیین نقاره‌زنی درمواقع گوناگون همچنان در دورهٔ نادری وزندیه وقاجاریه ادامه یافته تا زمان ما رسید، لیك آداب آن تفاوتهایی پیدا کرد که درگفتگو از آنها روشن خواهدگردید.

نخستین‌چیزی‌که درآیین نقاره‌زنی پیش‌آمدکاهش‌افزارها وشماره‌نوازندگان آن بود، تا جایی‌که در پایان‌کار، دسته نقاره زنان تنها از پنج وشش تن تشکیل می‌یافت و افزارها عبارت بود از کرنای ونقاره وکورگه وسورنا که گاه‌گاه سنج ودهل نیز برآنها افزوده می‌شد.

«کارنای» یا «کرنای» یا «کارنا»

---

۲۳ ــ سفرنامه‌سانسون، تقی‌تفضلی ص۵۹.

۲۴ ــ سانسون ص۷۱ ــ ۷۲.

کرنازنی و نقاره‌کوبی در میدان گوی و چوگان‌بازی سیاوش درپیش افراسیاب.



بوق ونقاره (ازکتاب هنری جورج فارمر).

و «کرّه‌نای» همه نام یك‌گونه افزار برنجی بلند بادی است که دارای صدای بم می‌باشد وچون «قمیش» (ویبراتوز) وسوراخ ندارد با انگشتان نواخته نمی‌شود از اینرو تنها برای «دَم دادن» بکار می‌رود.

«کار» درفارسی باستان و زبانهای کهن ایرانی بمعنی جنگ و لشکر است وکارزار درفارسی کنونی به میدان جنگ گفته می‌شود و نام «کاراپت» در زبان ارمنی از فارسی گرفته شده ومعنی‌سرلشکر و رئیس سپاهیان و سالار جنگ می‌دهد بنابرین «کارنای» یعنی «نامی رزمی» و در برابر آن «سورنای» است که بمعنی «نای بزمی» است. اسدی درگرشاسب‌نامه آنرا «نای نبردی» نامیده وسروده است:

ز نای نبردی برآمد خروش
غو کوس در لشکر افکند جوش[28]

غو و کوس و نای نبردی بخاست
زمین گردشدگشت باچرخ راست[27]

کرنای در دستگاه نقاره زنی از افزارهای اصلی شمرده می‌شود، لیك شکل آن در هردوره و زمانی به‌تناسب محیط وآداب ورسوم و پیشرفت فرهنگ وهنر جداییهایی یافته است، گونه‌هایی از آن «اژدرنای» و «مارنای» و«نفیر» و «برغو» نامیده می‌شود و هم‌اکنون چندین‌گونه کرنای از جمله کرنای چوبی و فلزی فارسی، کرنای نیی استانهای شمالی ــ کرنای فلزی خراسانی درایران هست.

در عربی آنرا با سورنا بیك معنی بکار می‌برند چنانکه نوشته‌شده: صُرنایه، آلةطربٍ یُنفخُ فیها والکلمه من‌الدخیل وتسمیّها العامهِ کرنیته.

«نقارّه» یا «نقاره» یا بصورت آذربایجانی آن «ناغارا» دو طبل کوچك مسی یا برنجی با پوست‌گاو چسبیده بهم است که یکی بزرگتر با صدای «بم» و دیگری کوچکتر با صدای «زیر» می‌باشد و آنرا با دو چوب بنام «چوب نقاره» و با دو دست می‌نوازند وگاهی یك دست در بم و دست دیگری در زیر کارمی‌کند وگاه هردو چوب، به‌بم یا بزیر می‌خورد. یك‌گونه نقاره کوچك جفتی درمیان کردها بکارمی‌رودکه آنرا درجنگها به‌گرده اسب می‌بندند وبا در دوال درآن می‌کوبند.

گَورگه gaverge یا«گبرگه» یا «کَوِرگه» یکی از سازهای ضربی رزمی باستانی است که شکل آن عبارتست از کاسه‌یی مخروطی‌شکل از سفال یا فلز که سرآن بریده شده و در قاعده گشادش

---

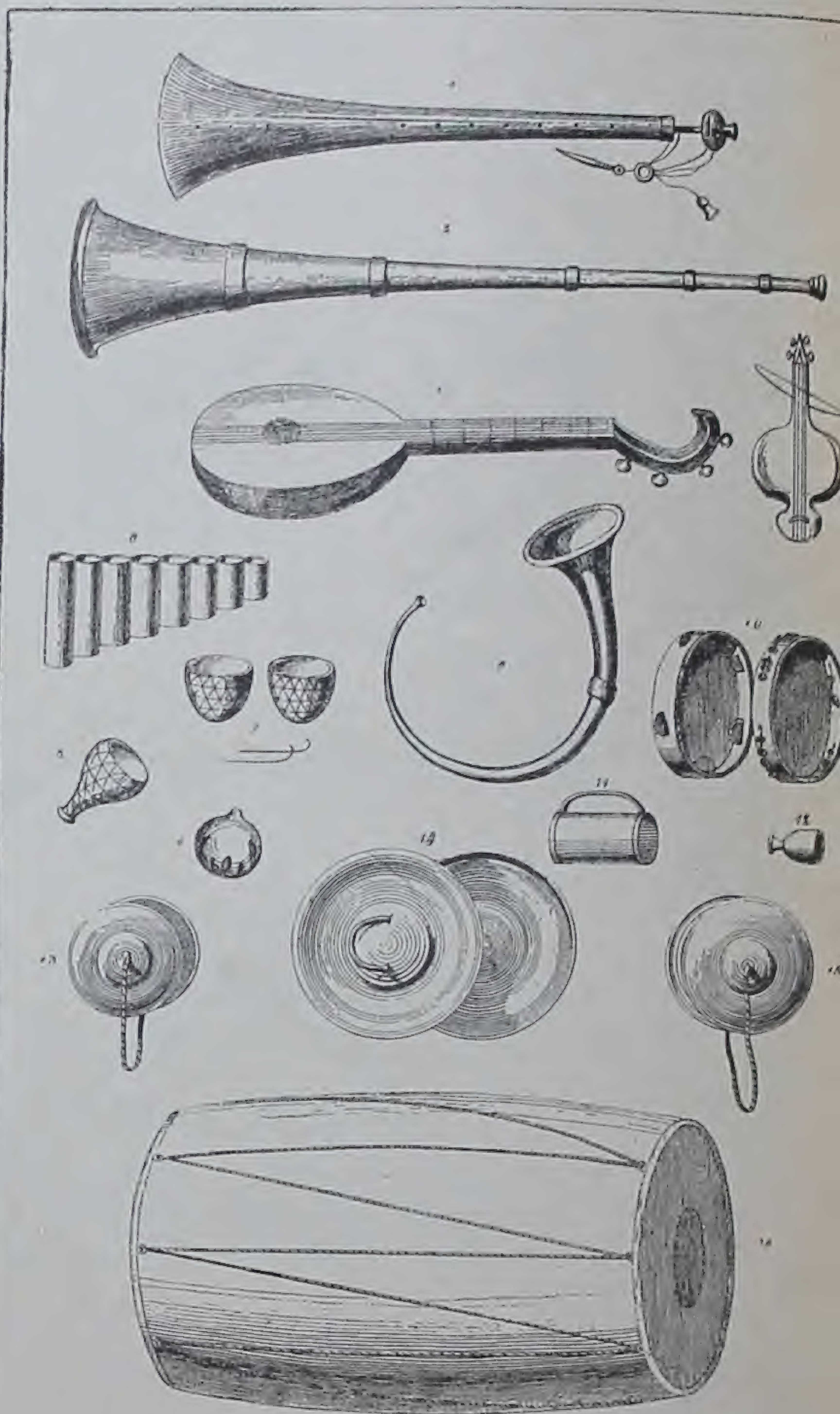
۲۵ ــ گهری (گری) بمعنی فنجان یا پنگان (ساعت‌آبی) است و امروزه بمعنی ساعت (واحد زمان) وساعت مچی در اردو و هندی بکار می‌رود.

۲۶ ــ آیین اکبری ص۴۷.

۲۷ ــ گرشاسنامه ص۲۸٤.

۲۸ ــ گرشاسنامه ص۲۹۰.

راست : سازها وابزارهای موسیقی رزمی وبزمی درسدهٔ سیزده وچهارده هجری در ایران (ازکتاب دوبو).
چپ : نوازندگان نقاره‌خانه درتهران (ازکتاب سون هدن) .





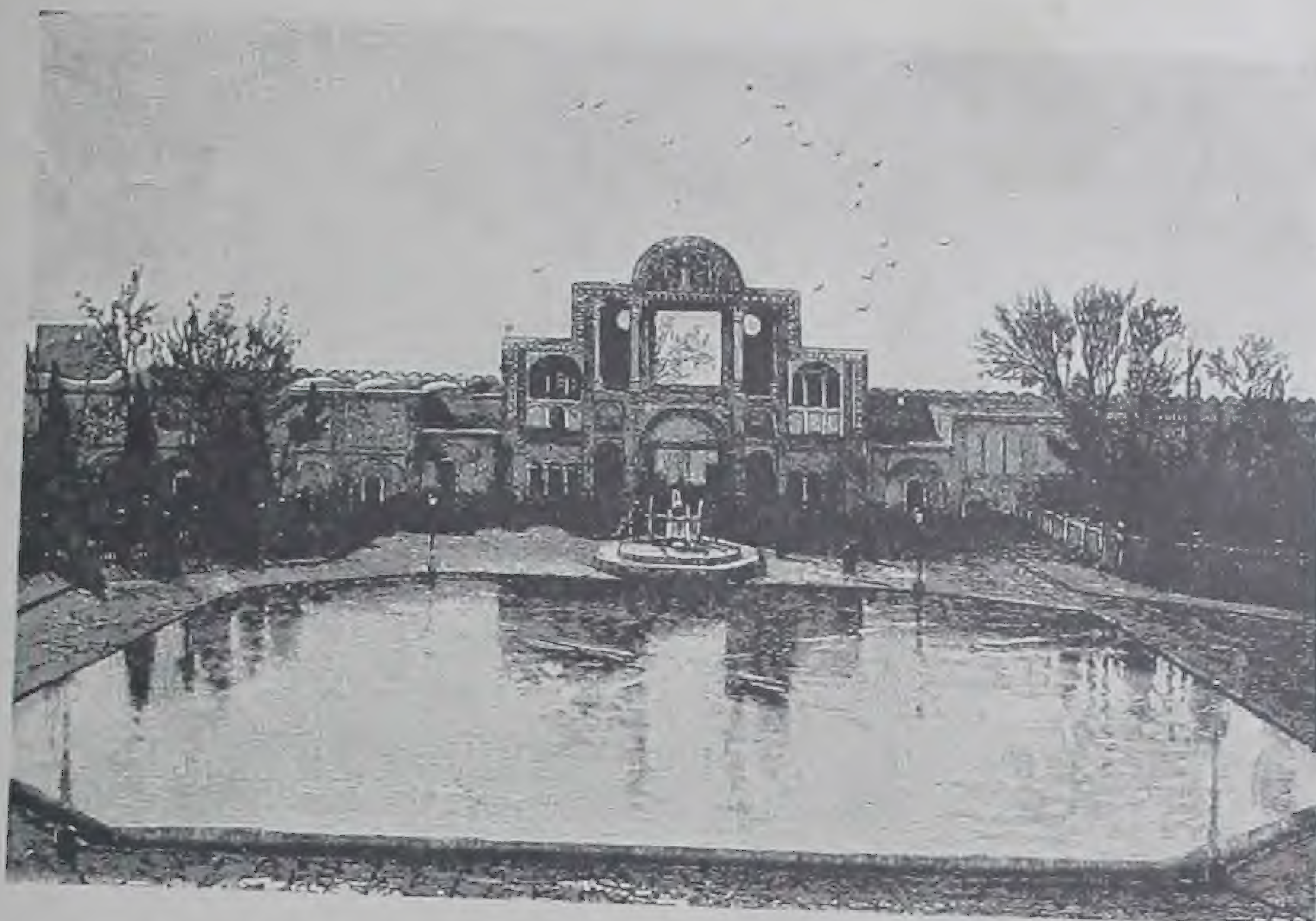
پوستی کلفت کشیده شده است (همچون گلدانهـای سفالین) و آنرا بر زمین می‌گذارند و با دوترکه می‌نوازند.

در حبیب‌السیر می‌نویسد : «چون آفتاب طلوع نمود جماعتی‌که بر بالای کوشك انتظار پادشاه می‌کشیدند، کورکه و دهل و دمامه وسنج ونی وناقوس فرو کوفتند. . .»[۲۹] .

یا درنقاوة الآثار آورده :

برآمد ز هرسو خروش نفیر
گذشت ازفلك نعرهٔ داروگیر
صدای‌گورگه ازآن عرصه‌گاه
ترلزل فکند اندر ایوان‌ماه[۳۰]

در عالم‌آرای عباسی نیز در جاهای فراوان ازاین ساز نام برده شده است . «آواز کرنای و صدای کورکه و کوس درگنبد آبنوس پیپچید»[۳۱] .



بالا : این تصویر وضع میدان ارك را درزمان ناصرالدین‌شاه نشان می‌دهد . در سمت جنوب میدان ، باروی ارك و سردر نقاره‌خانه و در جلوی آن توپ مروارید و در برابرآن استخر وسط میدان دیده می‌شود.

لیك جای شگفتی است که در لغت چغتای آنرا نوعی افزاربادی بشمارآورده می‌نویسد «کورکا برنوع بوری وسورنی اسمیدر : مثال
ینه کره‌نای وکورکا اونی
قلیب‌آشکارا قیامت‌گونی».

گویا نویسنده کتاب اشتباه کرده است یا علت دیگری دارد که ما نمیدانیم.

«سورنا» یا «سرنا» یا «سورنای» برخلاف «کرنا» سازیست که در بزمها و سورها نواخته می‌شود و بهمین انگیزه هم آنرا «سور+نای» نامیده‌اند که در برخی جاها بشکل «زورنا» یا «زُرنا» درآمده است.

این‌ساز بادی دارای نای چوبی‌است با هفت سوراخ در رو و یك سوراخ در زیر وبرای تغییر صدا به سرآن «قمیش» (ویبراتور) می‌گذارند و در سرتاسر ایران درجشنها و شادیها وعروسیها ایلی وروستایی نواخته می‌شود، این‌ساز بااینکه رزمی نیست لیك در دسته نقاره‌زنی‌نواخته می‌شود «هنگامی‌که دو نوازنده سورنا در میان نقاره‌چیان باشند ، یکی از آنها نغمه (ملودی) را می‌زند و دیگری باصطلاح نقاره‌چیان، دَم‌میدهد باین‌گونه‌که صدای پرده اصلی(تونیك Tonique) را مرتباً می‌کشد»[۳۲] .

* * *

همه سازهایی که یکایك برشمردیم در دورهٔ قاجاریه در سردر نقاره‌خانه روزانه چندین‌بار بنابر آیین‌های باستانی بصدا درمی‌آمدند.

سردر نقاره‌خانه در میدان ارگ تهران روبروی سردر حیاط تخت مرمر ساخته شده به برج وباروی جنوبی ارگ چسبیده بود و دروازه‌یی داشت که راه رفت وآمد میان شهر وارگ را فراهم

---

۲۹ ــ حبیب‌السیر ج٤ ص٦٤٠ .
۳۰ ــ نقاوةالاثار ص۹۱ .
۳۱ ــ عالم‌آرا ص۷٦۰ .
۳۲ ــ سرگذشت موسیقی ص۲۰۸ .

روبرو: نقاره و کرنازنان درمیدان چوگان‌بازی.



می‌آورد، در دوسوی آن اطاقهای دوطبقه ساخته شده بود که پاسداران ارگ و سربازان کشیك در آنجا نشیمن داشتند. این دروازه شبها پس از بصدا درآمدن شیپورارگ بسته می‌شد وسربازان تابامداد ازآن نگهبانی‌می‌کردند، دربالای دروازه ارگ اطاق بی‌درو‌پنجره‌یی بود که همه روزه نقاره‌چیان درآنجا گرد آمده طبل وبوق وکرنای وگورگه ونقاره‌های‌خودرا بصدا درمی‌آوردند.

نقاره‌چیها دردورهٔ‌سلطنت‌ناصرالدین شاه کلاهی ازپوست سیاه با طاق سرخ که یراق‌دوزی شده بود و نیم‌تنه‌های ماهوت سرخ با مغزیهای مشکی و شلوارهای بهمین رنگ می‌پوشیدند که سردست ویقه نیم تنه‌ها از پوست سیاه بود و دگمه‌های برنجی‌شیروخورشید داشت وکریم‌شیره‌یی معروف سرپرست آنان بود. در نقاره‌خانه سلطنتی همه‌روزه سه‌نوبت طبل‌می‌نواختند، دونوبت نیز هنگام برآمدن و فرورفتن خورشید نقاره می‌کوبیدند.

چون یکساعت‌ازشب می‌گذشت طبل «خبردار» زده می‌شد وطبل زن معمولاً هنگام نواختن طبل بدور خود میچرخید تا صدای آن بتمام بخشهای شهر برسد. ساعت دو از شب‌رفته طبل «برچین» را می‌زدند که دکانداران وکاسبان آغاز به برچیدن بساط و بستن دکانهای خود می‌کردند، ساعت سه طبل «بگیروبه‌بند» را زده وشیپور ارگ را می‌کشیدند ودرها بسته می‌شد، چون پنج ساعت از شب می‌گذشت جز «گزمه»ها و سرَدم‌دارها که صدایشان طنین‌انداز بود، دیگر جنبنده‌یی در کوچه و بازار دیده نمی‌شد و اگر کسی بعلتی ناچار بود دیرهنگام بخانه بازگردد، پیشاپیش نزد داروغه میرفت و «اسم‌شب» می‌گرفت و آن تنها نشانهٔ ورمز رفت‌وآمد در شب‌هنگام ووقت

گونه‌ای نقارهٔ کوچك‌کردی که برروی اسب‌هادوال نواخته می‌شود (موزهٔ مردم‌شناسی‌تهران).



نوازندگان کرنای‌خانهٔ تبریز درسدهٔ گذشته.

«قرق» بود[۳۳] .

گذشته از مواردی که یاد کردیم در دوره قاجاریه دراین‌هنگام‌ها نیز نقاره کوفته می‌شد :

۱ ــ هربامداد و شامگاه دربرآمدن وفرورفتن خورشید .

۲ ــ درروزهای عیدکه سلام رسمی برگزار می‌شد .

۳ ــ در روز عید قربان، که دراین روزشترقربانی‌را بانقاره‌چی‌هاونوازندگان دیگر به‌پیشگاه شاه می‌آوردند و پس از گردانیدن آن درکوچه وبازار درمیدانی نحر می‌کردند .

٤ ــ در شبهای ماه رمضان هنگام افطار وشکستن‌روزه وسحری خوردن.

٥ ــ در روزهای اسب دوانی که چون شاه سوار می‌شد تا وقتی‌که به‌پوش سلطنتی برسد شاطرها وشترهای نقاره‌کش پیشاپیش‌اوراه‌می‌رفتند ونقاره‌می‌کوبیدند.

٦ ــ درتعزیه تکیه دولت.

در این دوره گذشته از تهران که تختگاه بود ، در شهرهایی که زمانی پایتخت شده بودند و معمولاً آنها را دارالسلطنه می‌نامیدند ، نقاره‌خانه‌ها برپا بود و به نقاره‌کوبی می‌پرداختند از این رده‌اند : تبریز، اصفهان، شیراز، قزوین، هرات، مشهد ، که ازاین میان اکنون تنها در مشهد آنهم در آستان حضرت رضا نقاره‌زنی پایدار است و به‌کار خود ادامه می‌دهد وروزهای‌آدینه درشاه‌چراغ‌شیراز نیز نقاره می‌کوبند.

شادروان‌خالقی‌درسرگذشت موسیقی ایران می‌نویسد : هنگامی‌که مشروطه تازه به‌ایران آمده بود ، برخی از کسان که درخودنمایی به‌تجددخواهی‌راه زیاده‌روی می‌پیمودند وچنین می‌اندیشیدند‌که هرچه از زمانهای کهن وپیش مانده باید ازمیان برود، ازجمله پاپی‌نقاره‌خانه ونقاره‌چی‌ها شدند وچندین‌ماه به‌آنان حقوق‌نپرداختند، لیك نقاره‌زنان ازمیدان درنرفته هربامداد و شامگاه و حتی شبهای ماه رمضان نیز کار خود را دنبال کردند ، بآنان پیغام

سردرمیدان مشق یا باغ‌ملی‌که در اوایل سلطنت اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر ، نقاره‌خانه به‌آنجا انتقال یافت.



فرستاده شدکه بی‌جهت‌خودرا رنجه‌مدارند و باد در سرنا وکرنا ندمند ، دیگر حقوقی بنام نقاره‌کوبی بآنها پرداخت نخواهد شد ، نقاره‌زنان پاسخ دادندکه ما این‌کار را برای افتخار وزنده نگاه‌داشتن یك آیین دیرین کشورمان و شکوه پادشاهی ادامه می‌دهیم و از کسی هم حقوق نمی‌خواهیم اگر بایوان سردرارگ و نقاره‌خانه‌که جای نوازندگی ماست نیاز دارند دستور دهند درآنجا را تیغه بکشند تا ما درنزد وجدان خود آسوده باشیم وگرنه تا راه را نبسته‌اند ما ازکار خود دست برنمی‌داریم، کوتاه سخن‌آنکه همین نیك‌اندیشی وایستادگی چندین ماهه‌آنان، سبب شدکه دوباره نقاره‌خانه و نقاره‌زنی، برپا گردید وحقوق‌آنان نیز پرداخت شد.

در پایان‌های دوره قاجاریه چون ایوان نقاره‌خانه رو بویرانی نهاده بود و سردر باغ ملی نیز بدستور اعلیحضرت رضاشاه بزرگ در دورهٔ وزارت جنگ ایشان تازه ساخته شده بود ، نقاره‌خانه از ایوان ارگ به سردر باغ ملی انتقال یافت وسالها بهمان شیوه وآیین‌کهن هربامداد وشامگاه نواخته می‌شد ، لیك سپس براثر بی‌توجهی، رفته رفته این‌رسم چندین‌هزار ساله ازمیان رفت. و ای‌کاش گردانندگان دستگاه‌هایی که‌این‌گونه‌کارهابآنان مربوط است باندازه آن‌نقارچیان همّت و حمیّت داشتند و نمی‌گذاشتند یك آیین باستانی وملی‌که بیش‌از سه‌هزار سال پیشینه دارد، باین سادگی و آسانی ازمیان برخیزد و فراموش گردد .

---

۳۳ ــ یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه ص۲۵۰ و تاریخچه ارگ سلطنتی تهران ص۳۲ و ۳۳ .

نفوذ فرهنگ ایرانی در کشورهای همسایه

سایا، جشن چوپانی

دکتر روا

استادیار دانشگاه آذرآبادگان

در پیرامون آثار پایدار انعکاس فرهنگ و سنتهای ایرانی در خارج از مرزهای کشور اشاره به جشن یا آئین «سایا» یا «سایاچی» که با حذف زوائد خاص محلی هم‌ارج وهمتای آئین سدهٔ پارسی است خالی از فائده نخواهد بود.

درطول تاریخ براثر مهاجرت‌های متداوم و گذشت‌روزگاران تعدادی از اقوام ساکن نواحی آسیای مرکزی که گاهی درمجاورت مرزهای شرقی کشور ما قرار داشته و گاهی جزئی از حوزه متصرفات ایرانی بوده‌اند برخی از آداب و سنن ایرانی را اقتباس کرده سپس با محیط کار و فعالیت خود مطابقت داده‌اند این رسوم در طول سالهای متمادی با ذوق وسلیقه وسنن اقوام و نژادهای مختلف آراسته شده و دستخوش تغییر قرار گرفته است تا حدیکه به سخن نظامی «گرتو به‌بینی نشناسی دگر».

جشنی که در حکم «یادگار مانده از هوشنگ» و «فریدون وجم» توصیف شده یا منسوب به کیومرثش‌میدانند وگاهی ساخته و پرداختهٔ «ملوك نامدار» قلمداد شده و «نور تجلی از آن آشکار» بوده به مرور زمان تبدیل به آئین دیگر و با هدفهای دیگری شده است.

امروزه درایران آئین سده را در دهم بهمن ماه هرسال در شهرهای کرمان و یزد و تهران تقریباً با همان اصول و تشریفات باستانی برپا میدارند و باین منظور مقارن غروب آفتاب پیروان زرتشت و در رأس آنان موبدان سفیدپوش لاله بدست همراه دختران و پسران خردسال سپیدجامه جهت شرکت در مراسم آتش‌افروزی در خرمنگاه هیزم‌ها و بوته‌ها که قبلاً برای این کار آماده شده‌است گردهم میآیند و بعد از روشن‌شدن آتش برگرد شعله‌های فروزان و تابناك آن میگردند و سرود «آتش مقدس» میخوانند.

ترجمهٔ زیر صورت دیگری از فرهنگ وسنن ایرانی را که در طول قرون ودر سرزمین‌های بیگانه رنگ و بوی اصلی خودرا باخته است احیا و به ما باز می‌نماید.

در آسیای صغیر و در آذربایجان کلمهٔ سایا معرّف جشنی است که بوسیلهٔ سایاچی‌ها در اواسط فصل زمستان بمورد اجرا گرارده میشود. در برخی از نواحی آن را بنام davar yüzü یا koyun yüzü، صد گوسفند نیز می‌نامند. جشن ویژگیهای خاص چوپانی و روستائی دارد و آئین آن در روستاها بیشتر پایدار واستوار است. اجراء کنندگان نقش چوپانان هستند ودر مواردیکه شرکت مستقیم چوپانان مشکل می‌نماید روستائیان جوان بالاجبار جای آنان را می‌گیرند. در هرحال موضوع و کیفیت برگزاری آئین‌جشن بازگوکننده یك سنت چوپانی است.

جشن سایا حلقهٔ از یك سلسله مراسم موسمی است از آن جمله: koç - katimi یا جفت‌گیری گوسفندان، سایا "saya" که صدروز بعداز جفت‌گیری گوسفندان ترتیب داده میشود و دول "döl" یا زائیدن میش که صدوپنجاه روز بعد از جفت‌گیری گوسفندان و پنجاه روز بعداز جشن سایا صورت میگیرد. مدت بارداری گوسفندان پنج‌ماه یا صدو پنجاه‌روز است. در آسیای صغیرهنگام جفت‌گیری‌گوسفندان آئین جشن وسرور برپا می‌کنند. این مراسم برحسب نواحی مختلف و شرایط خاص آب و هوای هر محل در فاصلهٔ دهم مهرماه و سی‌ام آبان برگزار میشود. باین مناسبت است که جشن سایا صدروز بعداز تحویل قوچها به گله گوسفندان

گرفته میشود و آن را صد گوسفند یا کویون یوزی نامند. بزعم مجریان جشن بره صدروز بعداز القاح جان می‌گیرد و موها شروع به روئیدن میکند. بدین‌ترتیب ملاحظه میگردد که زمان برگزاری جشن سایا طبق معمول با احتساب تاریخ جفت‌گیری گوسفندان و با احتساب روز بدنیا آمدن بره‌ها معین و مشخص میشود واختلاف زمانی جشن ناشی ازاین امر است. ولی در محدودهٔ ناحیهٔ معینی‌که تحت تأثیر شرایط جوی متشابه است تاریخ برگزاری از آن تقریباً ثابت مانده است. مطلبی که تذکر آن ضرورت دارد خصوصیات فصلی جشن است که همیشه مقارن با روزهائی اززمستان است که شدت سرما به حد اعلی خود میرسد. اعتقاد براین است‌که پس از سپری شدن جشن سایا آب وهوا رو باعتدال میگذارد، زمستان از نیمه گذشته و در آغاز سراشیبی بهار قرار میگیرد. دراغلب نواحی آسیای صغیر روز برگزاری سایا مصادف و مقارن با جشن اپی‌فانی[1] یا عید ظهور در روز ششم ژانویه از تقویم گریگوری است.

مراسم جشن سایا شب هنگام برگزار میشود و دارای سه بخش است که در هر منطقه با توجه به ضعف و یا استحکام سنن قدیم کم‌وبیش محفوظ مانده است:

۱ ــ مراسم جمع‌آوری عیدیانه که بوسیلهٔ چوپانان و یا روستائیان جوان صورت میگیرد ودر جریان آن گروه متشکل از سایاچی‌ها به خانه‌های روستائیان مراجعه‌وترانه‌های مناسب حال و یا سایاچی‌سوزلری و یا سایا تورکلری و یا بطور ساده سایا میخوانند.

۲ ــ ترتیب یك صحنهٔ نمایشی که ساده و ابتدائی است وفی‌البداهه در جلوخان، در حیاط و حتی گاهی در داخل خانه‌های روستائیان بمعرض تماشا گذاشته میشود. سناریوی آن دارای بافت مشخص است، دونفر بازیگر که یکــی سیاه و دیگری پیر نامیده میشود به مبارزه برمیخیزند، کشمکش با حمله سیاه شروع و به پیروزی او منتهی میشود، پیرمرد، مغلوب و درحالیکه نقش بر زمین و بی‌حرکت افتاده است تظاهر به مردن می‌کند و تنها وقتی تصمیم به برخاستن از زمین می‌گیرد که فی‌المجلس غذاهای لذیذ و متنوع باو تقدیم کنند.

۳ ــ بالاخره مراسم شرکت در صرف شام کــه از غذاهای جمع‌آوری شده ترتیب داده میشود.

تا امروز مدارك نژادی مربوط باین جشن ــ لااقل برای بخش آسیای صغیر ــ بحدکافی و بطور صحیح ومنظم جمع‌آوری نشده و بررسیهای لازم و جــدی روی جوانب مختلف مسئله بعمل نیامده است. محققان محلی روی هریك از مسائل مربوط به مراحل سه گانه: دول "döl"، سایا و کوچ کاتیمی جسته گریخته اطلاعاتی دارند. دورهٔ جشن بایستی در چهارچوب کلی مورد توجه قرار می‌گرفت و در شرایطی که بعلت مشکلات موجود آدمی قادر باجرای‌تحقیقات لازم مربوط به مراحل مختلف و مراسم کلی جشن نمی‌باشد لااقل از توجه به ارتباط منطقی میان مراحل مختلف آن غفلت نمی‌شد. توضیحات و توصیفاتی که بطور پراکنده از روی مدارك جمع‌آوری شده ارائه میشود درمورد عناصر مختلف سازندهٔ آن فاقد هرنوع صراحت است. محقق اغلب اوقات به یادداشت برداری از مطالبی که بنظر شخص وی جالب‌تر است کفایت می‌کند. روش گردآوری مدارك بطریق مشاهده و بررسی مستقیم نبوده بلکه با واسطهٔ شخص ثالث و باصطلاح غیر مستقیم بوده است. بنابراین در شرایط فعلی با استناد به مدارك جمع‌آوری ومنتشرشده تصور نتیجه‌گیری صریح و قطعی زود خواهد بود.

بسبب اینکه سرزمین‌های‌فوق‌الذکرمحل تلاقی وآمیزش فرهنگهای ملل مختلف بوده است تجلیات فرهنگی این مناطق بالطبع متبلور از عوامل ودست‌آوردهای پیچیده و متفاوت است ودر تجزیه و تحلیل آن لازمست از یکسو سهم عناصر ترك آسیای میانه و از سوی دیگر داده‌های تمدنهای قبل از ترکی شدن این نواحی جداگانه بررسی و مشارکت ومساعدت هرکدام از آنها در فراهم آوردن‌موجبات برگزاری این‌جشن معین و مشخص گردد.

ما سعی خواهیم کرد تنها دوجنبهٔ مسئله را، ریشه کلمهٔ سایا و معدودی از عناصر سازنده این آئین را شرح دهیم.

کلمهٔ سایا دارای معانی چندی است، ردیف نخست‌که احتمالاً مربوط به سایای مورد بحث ماست به معنای «سایگاه برای گوسفندان»، «آغل» و «گله گوسفندان» میباشد. این مفاهیم، بعدها، معانی دیگر را نیز بدنبال داشته است از آن جملــه به «محافظین گله‌های گوسفند که در دربار عثمانی ذبح و مصرف میشد»، به «هیأت محافظین و یا سایا اکجی (saya-ocagi)» وبالاخــره به «مأمورین وصول مالیات از گله‌های گوسفند» نیز سایا اطلاق گردیده است. ردیف دوم به معنای «لباس» یا «قماش» آمده و بنوبهٔ خود مفاهیم دیگر را نیز سبب شده است از قبیل: «چرم نرم روی کفش»، «سایالان (sayalan) یادیك آماده و صافکاری نشده» که در اصطلاح مسگری معمول است و یا «سایالی (sayali)» که مشتق از کلمهٔ اخیر و بمعنای «برنج ازپوست جدا نشده» است. از سوی دیگر سایا به معنای «بخش‌منثور داستانهای دراز عشقی» و درادبیات غیر مکتوب ناحیه قارص

---

۱ - آن جشن را علاوه از عید ظهور، عید مجوس، دنج یا غطاس‌نیز می‌نامندو هرسال‌روزششم ژانویه بمناسبت ظهورحضرت‌مسیح برپادشاهان مغ، از جانب کلیسای کاتولیك برگزار میشود.

ترکیه در مفهوم «نمایش عناصر شاعرانهٔ روایات شفاهی که با سبك ساده ونثری عامیانه بخش عمده و اساسی داستانی را تشکیل میدهد» آمده است .

فریدون کوچرلی در مجموعهٔ از بررسیهای خودکه در سال ۱۹۱۰ منتشر کرده ریشه سایا را باتوجه بیکی ازمعانی آن : «سایگاه برای گوسفندان» با کلمه پارسی سایه مترادف میداند . نویسندهٔ دیگری آن را مشتق از«سای» بمعنی شمردن میداند و چون طبق عادات و رسوم جاری در بین گله‌داران یکی از کارهای روزمره چوپانان شمردن(دوبدو) گوسفندان میباشد این چوپانان را سایاچی نیز مینامند و باستناد آن ترانه‌ها و اشعاریکه دراین مراسم خوانده میشود به سایاچی سوزلری معروف گردیده است . با توجه به مفاهیم فوق سایا به گوسفند و سایاچی علاوه از چوپان و صاحب گله‌های گوسفند به شکارچی نیز اطلاق گردیده است .

سعید اوگور (Sait Ugur) نویسنده ترك بنوبهٔ خود ریشهٔ سایا را بشرح فوق مطرح میکند و درتأیید آن بیتی از تصانیف سایارا که در ناحیهٔ ایچل ترکیه بهنگام برگزاری جشن بوسیلهٔ سایاچیها (چوپانان) خوانده میشود بشرح زیر معنی میکند . قبلاً یادآور میشود که وی سایارا در شکل صفت فاعلی از سای (شمردن) می‌گیرد .

“Saya geldim, duyduruz-mu?”

«آمده‌ام تا برایتان آگاهیهای بسیاری دربارهٔ گوسفندان وبره‌هاشان برشمارم ، آیا بمن گوش دارید ؟» .

این بیت دربرخی نسخ بشکل دیگری عرضه شده است :

“Saya geldi, duydun mu?”

ویا

“Sayaci-geldi duydunuz” یا “Saya . . .”

در ابیات بالا کلمهٔ سایا هم به‌معنای جشن و هم به‌معنای بازیگر بکار رفته است .

فخرالدیـن کیریوغلو “Fahrettin Kirioglu” دربارهٔ سایا این ریشه‌یابی را قبول دارد و سایا یا سایاچی را مشتق از فعل سای یعنی شمردن میداند و مشتقات دیگر آن را نیز ازقبیل sayi . sayim و sayis را برای توضیح مسٔله مورد بحث اضافه می‌نماید . ونویسندهٔ دیگری[۲] سایارا از say که به معنی احترام کردن و بزرگ داشتن نیز بکار میرود و آن‌را در مفهوم «سرود ستایش» یا ترانـهٔ مدح‌آمیز تعبیر میکند .

مقالهٔ‌که دراین اواخرتحت عنوان “Saman sayacinin bir duaci” «دعائی از شامـان سایاچی» احمد کافروغلو “Ahmed Caferoglu” که سهم شایستهٔ در تحقیق و تفحص و گردآوری تعداد قابل ملاحظه‌ای از متون تصانیف‌لهجه‌های مختلف نواحی آسیای صغیر دارد در مورد ریشه سایا مطلبی کاملاً متفاوت عرضه میکند و اصطلاح «سایاچی» متداول دراین نواحی را از کلمهٔ مغولی dzayagaçi که نمونه‌هائی دراغلب لهجه‌های ترکی دارد از قبیل “t'ayaçi, yayaçi” در (koybol, kaçin) , “yayagan” در (teleüt) , “tayän” در (sor, sagay) , “çaya” در (uryanhay) ، , “ayaççi/ayatci” در (yakut) مشتق میداند . کلمات‌فوق در اشکال مختلف آن بمعنای رب‌النوع جهان آفرین و الههٔ حامی و محافظ گله‌ها بوده و سپس تا حد یك کاهن یاغیبگو ورمال تنزل یافته است .

این فرض در نظر اول جالب می‌نماید ولی دلایل و مستندات آن فاقد پایه و اساس مطمئن نژادشناسی وزبانشناسی است . برای نیل به نتیجه مطلوب نویسنده کار تحقیقی خودرا برپایه وجود افسانه‌ای یك الههٔ حامـی و محافظ گله‌ها پایگذاری و برای آن در برخی جوامع ترك و مغول‌شواهدی ذکر میکند وسرانجام مطلب را با ذکر نمونه‌های باستانی کلمات همریشه در زبان آلتائی که گویا مشابه سایاچی مورد بحث ماست بپایان میرساند . درحالیکه از لحاظ زبانشناسی انتساب dzayagaçi مغولی و نمونه‌های ترکی آن به نمونهٔ سایاچی متداول در خطهٔ آذربایجان و آسیای صغیر بعید می‌نماید . تنها دانستن اینکه جایاگاچی و نمونه‌های مختلف آلتائی یا یاکوتی آن الههٔ حامی و محافظ چهارپایان است برای اثبات مشابهت دو ردیف سنن و روایات کافی نیست . چنانکـه در قاموس مردمان آلتائی موجودات خارق‌العاده دیگری که ایفاگر نقش «حامیان حیوانات اهلی و حیوانات شکاری» باشند وجود داشته است ولی هرکدام ازآنها دارای نام ونشان متفاوت ازهم بوده‌اند .

کلید مشکل را در یك کتاب لغت فارسی ــ ترکی مربوط به قرن شانزده میلادی میشود یافت . مؤلف درکتاب خود که در ۱۵۴۰ تألیف کرده است درمعنی کلمهٔ شب سده مینویسد : «شب سده یعنی شبی‌که درآن اهل زندیق صلیب را درآب اندازند واین‌امر مقارن با شدیدترین‌دور سرماست» . مراسم در آب انداختن صلیب را که مؤلف لغت‌نامه مقارن شب سده قرار میدهد نزد یونانیان ارتدکس ترکیه ویونیان در ۶ ژانویه گریگوری برابر با ۱۸ یا ۱۹ ژانویه ژولین و همزمان با جشن اپی‌فانی کاتولیك‌ها برگزار میشود واحتمالاً در جوامع مسیحی نیز منظور ازاین مراسم فراهم آوردن موجبات کاهش شدت سرما بوده است .

برای سدهٔ پارسی اطلاعات گسترده‌یی از ادوار باستان در دسترس داریم . ارتور کریستنسن ، ایرانشناس در بررسی فاضلانهٔ خود در مورد نخستین مرد و نخستین شاه درتاریخ افسانه‌ای ایرانیان یك فصل تمام به جشن سده تخصیص داده وشواهدی از آغاز قرن دهم مسیحیت گردآوری کرده است .

فردوسی ، بیرونی ، منوچهری ، بیهقی ، قزوینی و دمشقی ازاین جشن نام برده و به منشاء ، زمان برگزاری و آئین مربوط به آن کم وبیش اشاره کرده‌اند . این سنت احتمالاً تا آغاز قـرن هیجدهم ادامه داشته است[3] مؤلف انگلیسی توماس‌هاید در "Veterum Persarum Religions Historia" منتشره در ۱۷۰۰ آئین جشن سده را شرح میدهد و جالب این است که مانند لغت‌نویس عثمانی روز جشن سده را مصادف ومقارن با روز برگزاری جشن اپی‌فانی ذکر میکند .

شرح وقایعیکه باین ترتیب به ما رسیده است این‌امکان را بما میدهد کـه ریشه‌یابی کلمهٔ سایا و هم منشاء تعداد زیادی از عناصر سازنده این جشن چوپانی را که بنحوی از انحاء با کلمهٔ فوق‌الذکر بیان میشود توضیح دهیم .

کلمهٔ ایرانی این جشن توسط بیرونی بشکل sadhak و توسط قزوینی بشکل sadak ذکر گردیده است. بعقیده کریستنسن اگرچه‌جشنی باین‌نام‌درمتون پهلوی‌نیامده است‌لیکن انشاءشکل‌قدیمی‌آن‌درآثار بیرونی وقزوینی‌بما اجازه‌میدهد‌که نمونهٔ‌آن‌رادر پهلوی‌بشکل sadhagh بازسازی‌کنیم.احتمال دارد ترکهای اوغوز کلمهٔ فوق را در شکل قدیمی آن بعاریت گرفته باشند . سقط gh از آخر کلمات در نزدفارسی‌زبانان وترکی زبانان پدیده‌ای متداول‌است لیکن‌تبدیل dh به y یك امر مختص بزبان ترکی است روزی سر این مسئله با آقای لوئی بازن گفتگوئی داشتم ضمن صحبت یادآوری فرمودند که حتی میتوان تاریخ مشخصی در مورد بعاریت گرفتن این کلمه از پارسیان فرض کرد و آن بدورهٔ قبل از قرن یازدهم محدود و مقارن با زمانی خواهد بود کـه ترکهای اوغوز اندکی قبل از آن d یا dh ترك قدیم را به y تبدیل کرده بودند . محمود کاشغری نیز نسبت باین ویژگی فونتیکی گویش ترك اوغوز در مقام مقایسه با گویش ترك قراختائی در دیوان لغت ترك اشاراتی کرده است .

تشابه «سایا»ی مورد بحث ما با sädäh یا sadhagh پارسی تنها محدود باسم جشن نمیشود . تعدادی از اشارات وتوضیحات مربوط به تاریخ ، آئین و مظاهر آن در هردو رشته از سنن مشترك است . از شواهد و نقل قولهای مؤلفان قرن گذشته استنباط می‌شود که جشن سده نزد پارسیان در زمانیکه شب بدرازاترین و سرما به شدیدترین حد خـود میرسید برگزار میشد و آئین مذهبی مربوط به آتش‌احتمالاً هدفی غیر از تضمین موجبات بازگشت فصل گرما نداشته است . باستناد آثـار قزوینی و بیرونی جشن سده در دهم بهمن‌ماه مصادف با ۲٤ ژانویه برگزار میشده است . استنباط جوامع آسیای صغیر نیز از سایا بطوریکه در بالاذکرگردید عبارت از فراهم ساختن اسباب کاهش سرما وبازگشت گرمای بهاری است . صحنه‌های نمایشی مربوط به جشن سایا کـه همزمان با مراسم مذهبی نیمهٔ زمستان یا جشن اپی‌فانی‌مسیحی ترتیب داده میشود و دارای مجموعه‌ای از مظاهر و اصول متشابه است ، پیرمردی ظاهراً کشته و دوباره زنده میشود ، درترانه‌ها به صد روز گذشته و پنجاه روز آینده که منتهی به فصل زائیدن میش‌ها و سرآغاز موسم بهار است اشاره میشود .

قزوینی دربارهٔ منشاء جشن سدك ــ کلمهٔ که آن‌را به معنی صد میگیرد ــ مطالب زیر را نقل میکند : «برخی میگویندکه آن‌را چنین نامیده‌اند بسبب آنکه صد روز به‌پایان سال باقی است و برخی دیگر را عقیده براین است که در این روز صدمین سال زندگی نخستین پدر ، کیومرث ، کامل گردید» .

از ۲۵ ژانویه تا پایان سال یعنی نوروز نه صد بلکه پنجاه روز باقی است واین امر با تاریخ اجرای مراسم جشن که قزوینی نقل کرده مغایرت دارد . توضیح آن را درروایت دیگری که بوسیلهٔ مؤلف برهان قاطع نقل میشود باید جستجو کرد : «چون از این روز تا نوروز پنجاه روز و پنجاه شب است که مجموع آن صد باشد بنابرآن سده میگویند» میدانیم که در سنن و روایات ترکی نیز استناد براصل تقویم وقایع است : جشن پنجاه روز قبل از موعد زائیدن میش و صدروز بعد از سپردن قوچ به گله برگزار میشود . سنت ایرانی نیز روی عدد صد تکیه دارد . قزوینی وجه تسمیه جشن را نیز منبعث از صد میداند . مؤلف برهان قاطع در دنبالهٔ‌توضیحات خود می‌افزاید : «واضع این جشن کیومرث بود و باعث براین آنست که کیومرث را صد فرزند از اناث وذکور بود ، چون بحد رشد و تمیز رسیدند در شب این روز جشن ساخت وهمه را کدخدا کرد» و نیز میگویند که این آدم است «که چون در این روز عدد فرزندان آدم به صد رسید جشن‌عظیمی کرد .»

در مورد انتساب بنای جشن به نخستین مرد سنن و روایات ترکی آثار واشاراتی در بطن خود حفظ کرده است. مضامین بسیاری از ترانه‌های سایاچیها جشن را بعنوان سنتی که بوسیلهٔ حضرت آدم پایگذاری شده است توصیف می‌کند :

"Bu saya kimden kalip?
Adem Atadan kalip"

---

۲ – اشاره بیك سری مقالاتی است که بقلم حسین محمدزاده در روزنامهٔ مهد آزادی – تبریز – انتشار یافته است .

۳ – هنوز هم زرتشتیان کرمان و یزد هرساله در ۱۰ بهمن این جشن را بطور رسمی و با شکوه بسیار برگزار می‌کنند . م .

و یا

"Bu saya kimden kaldi?
Adem Ata' dan kaldi"

«این جشن از چه کسی مارا به ارث رسیده است ؟ از بابا آدم بما رسیده است .» از روزگاران قدیم در جوامع ترك افسانهٔ وجود دارد که منظور از آن ایجاد تعاین وتشابه بین کیومرث ایرانی و نخستین مرد یا آی‌آتا جد باستانی ترکان بوده است .

جشن ایرانی سده آن‌طور که در منابع ایرانی شرح داده شده بنظر نمیآید که منشاء چوپانی داشته باشد بلکه با توجه بآداب و سنن مشروحه میتوان گفت که بصورت جشن آتش مرسوم گردیده است . منظور از آن نیز احتمالاً فراهم آوردن موجبات بازگشت فصل گرما بوده است . جشن سایا یا کویون یوزی ترکان اصولاً دارای ماهیت گله‌داری‌وچوپانی است . معهذا با درنظر گرفتن مجموع آداب و رسوم ، سایا معنا ومفهوم سدهٔ پارسی را دارد برای اینکه آن نیز پیام‌آور موسم بهاراست و از سوی دیگر زمان برگزاری جشن سایا طوری معین شده است که فکر میکنند بره جان می‌گیرد و پشم وموی آن شروع به نمو میکند و مصادف با کاهش شدت سرماست .

یقیناً جوامع چوپانی و روستائی آذربایجان وآناطولی فصولی چند از سنن جشن باستانی پارسی سده را اقتباس وبا شکل زندگی خود مطابقت داده‌اند .

خلاصه باین موضوع باید توجه داشت که آیا منابعیکه دربارهٔسدهٔ پارسی اطلاعاتی دراختیار ما میگذارند خود این اطلاعات را از سنن تحول وتکامل یافتهٔ قدیمی‌تر اقتباس نکرده‌اند ؟ آیا این جشن در اصل و منشاء خود ویژگیهای چوپانی وروستائی نداشته است ؟ آیا این ویژگیهارا علاوه برآنچه در جوامع چوپانی وروستائی این‌نواحی محفوظ مانده است در جوامع چوپانی وروستائی مناطق دیگر نمیشود یافت؟

تفحصات و تحقیقاتی که در سرزمین‌های پهناورحوزهٔ فرهنگ ایرانی و نیز در مناطقی از آسیای میانه که تا بامروز درنظر ما نامکشوف مانده است در قلمرو نژادشناسی بعمل خواهد آمد احتمالاً امکانات بیشتری درجهت‌نتیجه‌گیریهای کاملاً متفاوت از آنچه که دراینجا بیان کردیم دردسترس ما خواهد گذاشت .

ترجمه ازمجله تورسیکا چاپ فرانسه



سیمرغ سفید

نگرشی ژرف در چگونگی استمرار فرهنگی ایران زمین با بررسی شاهنامه فردوسی و نقش و نگارهای دیگر آن در هزاران سال گذشته

(٤)

دکتر مهدی‌غروی
بنیاد شاهنامه فردوسی

«۱۷»

سرزمین آسیای مرکزی‌که محل پیداشدن آثار مانوی است، باشاهنامه از دو نقطه نظر بستگی دارد، نخست وجود نقاشی‌های مانوی‌که پایه واساس نقاشی کتابی ایران شد وکار مجلس‌کشی‌شاهنامه را بنیان نهاد. دوم ازین‌لحاظ‌که سرزمین تکوین حماسه‌بزرگ ما، و وقوع حوادث پهلوانی شاهنامه، آسیای مرکزی بوده وبه‌ویژه کشمکش‌های میان ایرانیان وتورانیان در دوران پادشاهی کیکاوس وکیخسرو، عصر پهلوانی رستم، این سرزمین بوده است وتصادفاً نقطه آغاز اکتشافات آثار برجای مانده هنری این نواحی نیز یك نام شناخته شده شاهنامه‌ای بود، افراسیاب.

«۱۸»

در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ در جمهوریهای شوروی آسیای مرکزی، آکادمی علوم تأسیس‌شد. انستیوی تاریخ وشعبه مهمش باستانشناسی نیز از مراکز علمی این آکادمی بود، مقارن باهمین احوال قوانینی وضع شدکه برپایه آن هرگونه تأسیسات جدید صنعتی‌وشهرسازی و آبیاری، باید با توجه و تصویب این مؤسسات، ازلحاظ حفاظت آثار باستانی، باشد. ازسوی دیگر این اکتشافات با روشهای درست وحساب‌شده بدون توجه به‌هزینه وبرداشت صورت‌پذیر گردید، مثلاً باروشی‌که متأسفانه مورگان در اکتشافات شوش داشت قابل مقایسه نبود. مورگان برای بررسی لایه‌های مربوط به‌اعصار پیش‌از هخامنشیان تمام لایه‌های روئین‌را خراب‌کرد و سر لئونارد وولی Woolley که درعراق جنوبی‌کارمیکرد فقط به‌تمدن اور Ur وبه‌خصوص طلاهای مکشوفه ازین سرزمین توجه داشت.

نتیجه کار این تأسیسات و پیش گرفتن رویه‌های علمی جدید، انتشار

کنده‌کاری روی چوب، متعلق به‌اواخر قرن اول هجری (اواخر قرن هفتم میلادی). این تزئینات حاشیه‌ای‌که چند قرن بعد درکار کتاب آرائی وتزئینات معماری اسلامی رواج فراوان یافت، درکارهای‌گچ‌بری وفلزکاری ساسانی سابقه‌ای درخشان داشت.







شرح عکس صفحه روبرو : **نوازندهٔ چنگ ، از بهترین تصاویری است که از پنج‌کنت بدست آمده** (قرن اول هجری) هالهٔ نور که درنظر دانشمندان فرنگی اثرنفوذ نقاشیهای نستوری است می‌تواند سرچشمه‌ای از مشرق داشته باشد ، بهرصورت منشاء این پدیده مهرپرستی است.

بالا : کتری فلزی قلمزنی شده . بدون تاریخ احتمالاً از قرن ششم یا هفتم (قرن ۱۲ یا ۱۳ میلادی) که امروز به‌موزه بریتانیا تعلق دارد ، درتصویر نخست دیدیم که نقش یك‌انسان نشسته درمیان انبوه نوشته‌های تزئینی ظاهر شده واکنون درین نقش که چند سال بعد تهیه شده نقوش متعدد مشاهده می‌شود ، انسان نشسته دربالا ، چهار زانو ، دستها روی پاها نهاده شده ، درست همانند نقش بودا ، دونقش جنبی نیز حالت تقدسی را ارائه می‌کنند که بدون تردید ارمغان سرزمینهای شرقی‌خراسان، آسیای مرکزی وهند است. در ردیف پائین مجلس‌های رزم وبزم نیز دیده می‌شود که بعدها درکتاب سازی و مجلس‌نگاری کتابی ایران مورد تقلید قرارگرفت‌وراه تکامل پیمود .

جزوه‌ها وگزارشهای پرارزشی دربارهٔ باستانشناسی وگذشتهٔ این سرزمین‌ها بود وکتابهای چندی نیز درین باره تألیف شد.[1]

یکی ازعلل توجه عمیق دانشمندان جهان به‌اکتشافاف آسیای‌مرکزی وبستگی استوار آن باشاهنامه ، تحریرات کتریاس طبیب دربار اردشیر دوم هخامنشی (از ۴۰۵ تا ۳۵۹ پیش‌از میلاد) می‌باشدکه برخی ازآن به‌دست ما رسیده است ، از میان دانشمندان معاصر ، مارکوارت وبارتلد ،نوشته‌های کتریاس‌راکه به‌نظر گروهی ازدانشمندان خالی ازارزش‌است، آثاری ازیك حماسه قدیمی ایران دانستند وبارتلد آنهارا ازیك منشاء باختری سکائی دانست‌که قرنها بعد فردوسی به‌نظم کشید بارتلدازگروه ایرانشناسانی است‌که‌شاهنامه

---

۱ ــ منبع نویسنده درین‌باب کتاب آسیای مرکزی تألیف الکساندر بله‌نیتسکی است که جمزهوگارت آنرا به‌انگلیسی ترجمه کرده است و در جزو گروه کتابهای تمدنهای باستانی زیرنظر ژان مارگاده استاد باستانشناسی دانشگاه بردو بسال ۱۹۶۹ درلندن انتشار یافته است.

Central Asia Aleksander Belenitsky, James Hogarth. Ancient Civilization, Jean Marcadé.

خود مؤلف منبع اصلی خودرا گزارشهای لیتونیسکی وزیمال درباب آدینه‌تپه ذکرمی‌کند.

B.A. Litvinsky, T.I. Zeymal, Adzhina-Tepe.

و به عنوان معرفی آخرین اکتشافات که درین خطه صورت گرفت ، از کتاب ورخشه تألیف شیش‌کین عضوآکادمی علوم شوروی نام می‌برد.

V.A. Shishkin, Varakhsha, Moskow, 1963.

نگاه کند به صفحه‌های ۲۰ و ۲۲۵ کتاب آسیای مرکزی .

را حماسه ایران شرقی میدانند.[۲]

کریستن‌سن در اثر معروف خود کارنامه شاهان (ترجمه به‌فارسی: استاد دکتر ذبیح‌الله صفا) فصل خاصی‌را به‌بحث در باب آثار مورخان مغرب: هردوت، کتزیاس وکزنفون، وحماسه ملی ایران اختصاص داده است، عنوان این فصل افسانه‌های شاهی درسنتهای مادی وپارسی باستان است.

به‌نظر کریستن‌سن اهمیت آثاربرجای مانده کتزیاس، قطعاتی به‌نام پرسیکاکه توسط گیلموز انتشار یافت، از این‌لحاظ است‌که کتزیاس از سالنامه‌های شاهی استفاده کرده بوده است. کریستن‌سن به‌تفصیل روایات حماسی کتزیاس‌را با روایات شاهنامه فردوسی مقایسه کرده ونتایج قابل ملاحظه‌ای نیز گرفته است‌که جای بحث و ارائه آن این‌گفتار نیست.

روسها، اکتشافات خودرا درست در همان سال‌که سمرقندرا تصرف کردند، ۱۸۶۸، درین شهر آغاز نمودند، البته پیش‌ازان نیز گروه باستانشناس روسی در سمرقند کارهائی کرده بودند و نقاش ومعمار معروف روس ورشاگین Vasily Vereshchagin تحت تأثیر این‌اکتشافات اولیه، آثار مهمی‌را باالهام ازین مظاهر هنری ارائه‌کرد.

همانطورکه‌گفتیم نقطه شروع افراسیاب نام داشت‌که درشمال سمرقند واقع است ودرکنار رودخانه‌ای به‌نام گاشکا سریاکه شعبه‌ای‌است ازرودجیحون. کار علمی درناحیه افراسیاب از ۱۸۷۵ آغاز شده بود وتاامروز (۱۹۶۹) ادامه دارد.

کارهای نخستین‌را افسران روسی به‌مرحله اجرا درآوردند اما به‌تدریج باستانشناسان‌جای ایشان‌راگرفتند، نخستین کتاب معروف‌علمی درین باب به‌سال ۱۸۹۰ تحت عنوان خرابه‌های مرو قدیم توسط

کتری فلزی با نقشها وتزئینات جالب، کار محمدبن عبدالوحید ومسعودبن احمد، هرات ۵۵۹ (مطابق با ۱۱۶۳ میلادی)، این ظرف که درموزه ارمیتاژ لنینگراد نگهداری می‌شود نمایانگر تحولی است که درکار هنری صنعتگران مسلمان، پس از رسیدن نخستین موجهای رنسانس ایرانی، توسط ساکنان آسیای مرکزی به خراسان، ظاهرگردید. به‌تصویر انسان نشسته‌ای‌که موهای بلند دارد ودستهایش را بالا گرفته است و چهارزانو نشسته توجه‌کنید، این نقش ازآسیای مرکزی است و با اعتقادات مسلمانان متعصب فرمانروا در خراسان توافق نداشته است.



ژوکوفسکی منتشر شد:

V.A. Zhukovsky: The ruines old Merv.

ازجمله نشریـات مهم وقابل ذکر درین باب گزارشات باستانشناسی تاشکند است‌که تاکنـون بیست دورهٔ آن انتشار یافته، آثار یافته شده درناحیه افراسیاب را می‌توان درموزه سمرقند ملاحظه کرد.

رویهمرفته سه دوره ممتاز درباب این اکتشافات مشخص می‌گردد. نخست سالهای ۱۹۲٦ تا ۱۹۲۸ که ادامهٔ آن به‌سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳٤ هم کشیده شد، دانشمندان درسال ۱۹۳۲، درناحیه ترمذ وزرافشان گنجینهٔ مهمی ازآثـار سغدی یافتند.

دوره دیگر ازسال ۱۹۳٦ تا ۱۹٤۰ است‌که حفاریهای نواحی برنشتام وجنوب قزاقستان به‌انجام رسید وبااینکه آغـاز جنگ درآن وقفه‌ای به‌وجود آورد، دامنهٔ آن تاسال ۱۹٤٤ کشیده شد. درین سالها چهار گروه در جمهوریهـای قزاقستان و تاجیکستان (منطقه سغـد ــ تاجیك) وقرقیزستان وترکمنستان جنوبی فعالیت داشتند.

«۱۹»

به‌نقش مهم اویغورها درانتقال‌مجدد آثار هنری ایرانی ازآسیای مرکـزی به‌ایران شرقی ومرکزی اشاره کـردیم واکنون‌که درباب آسیای مرکزی وآثار مکشوفه درآن برخی چیزها دانسته‌ایم بار دیگر متوجه این دولت وپایتخت کهن‌آن که ازمراکز مهم فرهنگ انتقالی ایرانی است می‌شویم.

این شهـر که ایدی‌کوت شهـری Idiqut Shahri نام داشت، یکی ازاقمار بزرگ مجموعه تورفان شمرده می‌شود، دره رود ساجیم که دوران طلائی‌ودرخشش آن، سالهای ۱۳۰ تا ۲۳۰ هجری (۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی) بود.[۳]

ازنقطه‌نظـر بحثی‌که مـا درپیش گرفته‌ایم ایدی‌کوت ازاهمیت فـراوان برخوردار است، دیوارهای این شهرهنوز پابرجاست و یادآورد دوره‌ای است‌کـه ساکنان مانوی‌شده شهر، به‌ارائه‌کارهای هنری مهم سرگرم بودند (از ۷٦ تا ۱٤۵ هجـری) نقطه اوج این عصر درخشان هنری دوران پادشاهی بوقوخـان است ۱٤۲ تا ۱٦٤ هجـری (۷۵۹ تا ۷۸۰ میلادی).[٤]

درنیمه قرن نهم میلادی (اواسط قرن‌سوم هجری) این‌شهر، توسط قیرقیزها خراب شد. باستانشان آثار مانوی یافته شده درین شهر خرابشده‌را به‌دوگـروه قسمت می‌کنند یکی عمارات مرکزی شهر و دوم صومعه‌ای درقسمت جنوب غربی آن. ازبناهای مرکزی‌شهر، عمارت‌شمالی یك چهار طاقی است‌که گنبدی ایرانی دارد، باچهار ایوان، درین‌ایوانها برخی آثار مانوی برسم‌الخط سغدی، اویغوری ومانوی به‌زبانهای سغدی یاترکی یافت شده بادو نقاشی جالب.[۵]

عمارت غربی سخت خرابشده، اما آثاری ازنقاشی‌های دیواری، پارچه‌های مقدس مذهبی ودرباری ونسخ گوناگون خطی یافت شده، به‌حدی‌که بدان‌کتابخانه اطلاق‌کرده‌اند. درگروه عمارات جنوبی دراطاق بزرگی‌کـه دروسط واقع شده نقاشیهای دیواری بسیاری وجود داشته‌که آنهارا به‌برلن منتقل کرده‌اند و اکنون درموزه دولتی این شهر نگهداری‌میشوند، تصویری‌که محتملاً چهره مانی‌را نشان می‌دهد یکی ازهمین نقاشیهاست[٦]. عمارت غربی فقط یك چهارطاقی بزرگ کتیبه‌دار است. درخرابه‌های صومعه‌ای‌که دربخش جنوب غربی شهر قرار داشته یك تصویر که‌تصور می‌شود نمایانگرچهره مانی است، مقداری نسخه خطی بودائی ومانوی ویك صفحه بزرگ‌که دورویش نقاشی شده پیدا کرده‌اند، این نقاشی زیباترین تصویری است که تا امروز از تورفان استحصال کرده‌اند.[۷]

در یارختو Yarkhoto که‌دردوران پادشاهی سلسله‌های هان وتانگ پایتخت بوده است یکی از مهمترین نسخه‌هـای دستنویس مانوی، کتابی مصور ومذهبی بنـام خستوآینفت Khuastuanift پیدا شد.

درناحیهٔ تویوق دریك صومعه نیم ویرانه، مقدار زیادی نسخه خطی مانوی وسریانی یافته شد، درهمین ناحیه است‌که خرابه‌هـای آپسوس نیز واقعشده، این کلمه درزبان محلی همان معنای افسوس رامی‌دهدکه مسلمانان بدان شهر دقیانوس می‌گویند، جائیکه اصحاب کهف به‌خواب رفتند وبیدار شدند.

درمحلی مـوسوم به‌تن‌هوانك نیز برخی اسناد مانوی پیدا شدکه حائز اهمیت

---

۲ ــ آسیای مرکزی، ص۵۲ و ص۲۲۵ که منبع تحقیق خودرا بشرح‌زیر معرفی‌می‌کند:
V.V. Bartold "Kistorii Persidskogoeposa.

ترجمه آن به‌فارسی چنین‌است: یادداشتی درباب تاریخ ادبیات حماسی ایران درجلد ۲۲ گزارش‌های‌باستانشناسی دولت‌امپراتوری‌روسیه، پتروگراد ۱۹۱۵ ص۲۵۷.

۳ ــ مطالب ارائه شده درین بخش بیشتر از مقاله اوگو مونورت دوویلارد کـه ترجمه انگلیسی آن توسط خانم پوپ (فیلیس‌اکرمن) تحت عنوان بستگیهای هنر مانوی وهنر ایرانی در مجلد پنجم بررسی هنر ایران درج شده است. صفحه‌های ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۸، اقتباس شده.
Ugo Monneret de Villard, Phyllis Ackerman the Relations of Manichaean art to Iranian art.

٤ ــ درباب منبع اصلی این مطلب نگاه کنید به زیرنویس شماره ۲ مقاله دویلارد ص ۱۸۲۰، نوشته‌های دو دانشمند آلمانی: فون لوکوك و مارکوارت.

۵ ــ همان مقاله وهمان‌کتاب و زیرنویس شماره ۳ ص۱۸۲۰ درباب منبع اصلی.

٦ ــ همان‌کتاب ص۱۸۲۱ زیرنویس شماره ۵ درباب گراور این تصویرها.

۷ ــ همان‌کتاب زیرنویس شماره ٦ درباب اصل تصویر وگراور رنگی‌آن.



شمعدان قلمزنی شده فلـزی ، بدون تاریخ احتمالاً قرن ششم یا هفتم (۱۲ یا ۱۳ هجری) متعلق به‌موزه کاخ گلستان . درینجا نیـز نقش انسانها ، مجلس‌های گروهی رزم و مشاوره دیـده می‌شود و تکامل نقش‌نگاری توجیهی مستدل را که درقرنهای بعد رکن اساسی کتابهای تاریخ وداستان درزمینه‌های ادبی باملاحظه ومقایسه این‌ظرف میتوان استدراك نمود ، هرسه تصویر ازکتاب پوپ صفحه‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۱۶ اقتباس‌شده .

بسیار است[۸]، درین دستنویسهـا قوانین مربوط به‌ساختن صومعه مانوی درج‌شده است ودرهمین‌جاست‌که مقرر می‌دارد در هرصومعه یامؤسسه مذهبی دیگر مانـوی باید اطاقی‌را خاص کتابهـای مقـدس وتصاویر نمود. صومعه‌های مانوی‌برمبنای این اسناد نه‌شبیه صومعه‌های بودائی (بهار یاویهار) ونه‌نظیر صومعه‌هـای مسیحی است ، این بناهای ترکستانی همه بااسلوب معماری ایران ساسانی‌کـه ما بدان قبلاً اشاره کردیم وگفتیم‌که درسراسرخراسان شرقی نیز اشاعه داشت ساخته شده‌اند. دامنه‌گسترش این نوع بناهاکه نمونه‌کامل



مجلس مشاورهٔ شیروحیوانات دیگر. کتاب‌کلیله ودمنه‌که ازهند به‌ایران‌آمد و درقرن دوم هجری توسط عبدالله‌بن مقفع به‌عربی ترجمه شد ، از همان بدو تولد مصور بود . این تصویر به‌یك نسخه کهن تعلق دارد،بعقیده گری چون کلیله ودمنه را همیشه مصور می‌ساختند . هنرمندان مسلمان مجوزی یافتند که کلیله ودمنه عربی را نیز با تصویرها بیارایندو این مقدمـه‌ای شد برای ساختن مجلس درکتابهای دیگـر از جمله شاهنامه فردوسی . این تصویر از ص۲٤ کتاب مینیاتور ایرانی ، گری،بینیون ، ویلکنسن اقتباس شده ، به‌عقیده این دانشمندان همانطور که ایرانیان درکشیدن نقش حیوانهای شکاری چون شیر وعقاب مهارت‌داشتند اعراب نیز درکشیدن نقش حیوانهای فرمانبردار چون الاغ وشتر وبز ماهر بودند .

آن درفارس مشاهده می‌شود[9] ، در اواخر عهدساسانیان‌وقرون اولیه اسلامی‌به‌نواحی مشرقی ایران ساسانی رسید وازسوی دیگر نیز به‌مصر وآسیای صغیر واروپا رفت ، دونمونه جالب آن را از نوع مشرقی در لاپ چوق وهای‌یك ، هردو نزدیك بلخ، می‌توان دید.[10]

---

۸ — همان مقاله که منبع اصلی خود را مقاله چاوان در مجله آسیائی ، مجلد یازدهم شماره اول سال ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۵ می‌دانـد ، عنوان این مقاله که بزبان فرانسوی است :
Un traité manichéen retrouvé en chine.

می‌باشد.بررسی هنر ایرانی،پوپ‌ص۱۸۲۱ .

۹ — نگاه کنید به ص۵۰۱ تا ۵۰۳ جلد دوم کتاب بررسی هنرایران ، پوپ که به‌تفصیل درباب اساس و نهاد این نوع بناها سخن گفته و به‌عنوان نمونـه قصر فیروزآباد را معرفی کرده‌است . عنوان مقاله تاریخ معماری ساسانیان ونویسنده آن اسکار رویتر است .

۱۰ — وی سیمپسون W. Simpson در مقاله‌ای‌تحت‌عنوان بنیادمعماری هندومشرق‌زمین در باب ریشه و مبنای معماری آریائی و نحوه گسترش آن مطالبی مستند ارائه می‌کند ، نگاه کنـید به ص ۱۸۲۲ کتاب پوپ (مجلد ۵) و زیرنویس شماره سوم آن .

زبانهای هند و اروپائی یا هند و ایرانی

کاظم رجوی «ایزد»

خانواده‌های زبانی ــ بنا به‌تعریف مَیه (Meillet) [1] ــ خانوادهٔ زبانی عبارتست از مجموع زبانهایی که در یك زمان پیشین از یك زبان مادر جدا شده‌اند و هنوز مشترکاتی از لحاظ لغت و دستور با هم دارند. مثلاً وقتی، در تمام کشورهای امپراطوری رم بزبان لاتین گفتگو میشد. (البته‌در گل، اسپانی وکشورهای افریقای‌شمالی زبانهای بومی‌هم‌وجود داشت، ولی اکثریت جامعه متمدن رومی، زبان رسمی لاتین را بکار می‌بردند) بعد، این‌زبان مادر بشاخه‌های چندمانند ایتالیائی فرانسوی، رومانی، اسپانیائی، و غیره منقسم گردید. اینها زبانهائی است‌که مادر آنها رامی‌شناسیم و بهمین جهت، بیقین، می‌توانیم افراد یك خانواده‌شان بشماریم. اما برخی‌خانواده‌های زبانی‌که آغاز گفتگو باآنها درزمان‌های دیرین‌تر وپیش از تاریخ واقع است، مادرشان به‌این‌آسانی شناخته نمیشود گرچه زبانشناسان از روی همین قاعده، یعنی مطالعهٔ اشتراك برخی ریشه‌های لغوی، قواعد دستوری وداستانها وسنن پیش‌رفته و تمام خانواده‌های کوچك زبانی‌راهم،در زیرنام چندین‌خانوادهٔ بزرگ قرار داده‌اند. زیرا هرچند، مادر این خانواده‌های بزرگتر را، مانند مادر زبان‌های لاتینی، نمی‌شناسیم، ولی ازبس نزدیکی و قوم و خویشی در میان‌آنها وجود دارد، که ارتباط آنها را هم بیکدیگر، قطعی فرض می‌کنند، ما وارد بحث درخانواده‌های دیگر نمیشویم وتنها به‌بحث درخانوادهٔ بزرگ هند و اروپائی یا هند و ایرانی خواهیم پرداخت.

تعریف: «زبان‌هائی‌که از ۱۰۰۰ سال پیش ازمیلاد به‌این‌طرف، در قلمرووسیعی‌ازجهان‌ــاز هندوستان تاکرانه‌های اقیانوس اطلس، و ازشبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوی تا دریای مغرب (مدیترانه) ــ پدیدار شده‌اند، بقدری آثارمشترك نشان‌میدهند که می‌توان گفت‌اشکال گوناگون‌یك زبان اصلی میباشند. واین زبان‌اصلی‌زمانی‌وجود داشته‌وباآن‌گفتگو میشده است. مجموع این‌زبانها را هند واروپائی، یابقول آلمانیها، هند وژرمانی نامیده‌اند». [3]

(حال‌که هر ملتی میخواهد این خانوادهٔ بزرگ رابنام خود بنامد، ما هم میتوانیم آن را هند و ایرانی یا هندوآریائی بخوانیم.)

بخشهای زبان‌های هند و اروپائی ــ خود مَیّه درکتاب دیگرش موسوم به (زبانها در اروپای نوین)، زبانهای هند و اروپائی را به‌دسته‌های زیرین تقسیم‌کرده است.

۱ ــ دسته سلتی (کلتی)
۲ ــ دسته رومانی (Neo-Latin)
۳ ــ دسته ژرمنی
٤ ــ دسته آلبانی
٥ ــ دسته بالتیك
٦ ــ دسته اسلاوی
۷ ــ دسته یونانی
۸ ــ دسته ارمنی
۹ ــ دسته هند و ایرانی

(بنظر همین مؤلف، زبان باسك‌که هنوز در حوالی کوه‌های پیرنه گفتگو می‌شود، از زبان‌های هند و اروپائی نیست و شاید از زبانهای بربرهای افریقائی است‌که ازشمال افریقا مستقیماً، یا از راه قفقاز، باروپا وارد شده است. زیرا دستور آن تفاوتهای زیادی با زبان‌های هند و اروپائی دارد،

بطور کلی باید گفت که دورهٔ پیش از تاریخ زبان‌های اروپائی مبهم است و نمی‌توان دانست که پیش از پیدائی زبان‌های هند واروپائی، زبان‌مردم آن‌چه بوده است. زیرادراروپا نوشته‌ای که تاریخ آن از هزارهٔ اول پیش از میلاد تجاوز کند، بدست نیامده است.)

آلبرت‌دوزا (A. Dauzat) در تألیف خود موسوم به — (فلسفهٔ‌زبان) تقسیمی مانند تقسیم بالاقائل شده، تنهادودسته بالتیك و اسلاوی را در زیر اسم (بالتو — اسلاو) یا (لتو — اسلاو) جمع کرده و شماره دسته‌های بالا را به ۸ پائین‌آورده است. زبانشناسان دیگرنیز تقسیماتی کرده‌اندکه اندکی باهم تفاوت دارد. تقسیم منسوب به بوپ زبانشناس آلمانی، چون هم تفاوت زیادی با آنان دارد و هم مقسم یا وجه تقسیمی‌بدست داده، خالی از اهمیت و شهرت نیست:

اینك تقسیم بوپ[۲]. این‌دانشمند، درآغاز کلمهٔ (صَد) را مقسم قرار داده، زبان‌های هند و اروپائی را بدو خانواده زیر تقسیم می‌کند:

۱ — خانوادهٔ سَتِم (Satem)

۲ — خانوادهٔ کِنْتم (Centum)

در خانوادهٔ (ستم) واژهٔ (صد) بدون حرف (ن) تلفظ می‌شود. ولی در خانوادهٔ (کنتوم) یا (سنتم) همان واژه با (ن) خوانده می‌شود. واژهٔ (کنتم) در لاتینی بمعنی (صد) است ودرتمام شاخه‌های آن‌زبان، مانند فرانسوی، انگلیسی، و غیره، حرف نون را دارد: (Cent) ولی در شعبه (ستم) از این واژه، حرف (ن) افتاده است. مانند فارسی که (صد) خوانده میشود، نه صند یاسند.

گرچه بوپ این واژه را یك مقسم ساده و تنها وجه‌تقسم آغازین خود میداند، ولی بنظر این‌بنده، دلیل مهمی است بر قدمت شاخه (ستم) و برتری دیرینگی آن بر شاخه (کنتم) زیرانظایر این واژه درزبان‌های هند و اروپائی زیاد است، که در همهٔ آنها، این حذف (ن) در شعبه (ستم) و پایداری آن در شعبه (کنتم) بچشم میخورد و این حذف، خود یکی‌از دلایل دیرینگی است مانند (وان = وانت) فرانسوی، (ویند) انگلیسی و(باد) فارسی — همچنین (اِ=ات) فرانسوی(اند) انگلیسی و (او—اود) پهلوی ایرانی — (درکتیبهٔ بیستون: اوتا). (حذف (ن) از فرانسوی هم، قدمت نسبی آن رانسبت به انگلیسی می‌رساند).

بطور کلی، واژه‌ها هرچه بیشتر در زمان‌های پیشین، در دهان مردم گردش کرده‌اند، بیشتر سائیده و خلاصه‌وآسان تلفظ شده‌اند. چنانکه هنوز بسیاری‌ازحروف‌درکلمات‌زبانهای فرانسوی و انگلیسی (که اصل لاتینی دارند) نوشته میشودولی خوانده نمی‌شود. خوشبختانه در زبان ایرانی، آنچه‌درسیر این تحول زمانی و زبانی، از تلفظ افتاده، ازکتابت نیزحذف شده است، (بجزچند واو معدوله ونظایرآن)[۴] باید دانست که این تقسیم بوپ: بنا بمأخذ فوق، تقسیم زبانی است‌نه‌نژادی ومحلی یا جغرافیائی.

هر یك از دو خانواده یا دو شاخه فوق را هم، بوپ‌بنابه مناسبات زبانی و فرهنگی، بخانواده‌ها یا شاخه‌های‌کوچکتر تقسیم می‌کند. ولی باید‌گفت‌که این تقسیمات او را نمی‌توان کامل و بی‌نقص دانست. زیرا بعد از او، در اثر پژوهشهای بیشتر، زبان‌های دیگری در خانوادهٔ بزرگ هند و اروپائی شناخته شده ونیز قلمرو زمینی‌آن، مانند قلمرو زمانیش، بزرگتر گردیده است.

اینك زبان‌های شاخه (ستم) و شاخهٔ (کنتم) بنا به‌نظر بوپ:

الف — شاخهٔ ستم:

۱ — دستهٔ هندی:

— سنسکریست — پیساکا — پراکریت

۲ — دستهٔ ایرانی:

پارسی‌کهن (واوستائی) — پارسی میانه(پهلوی اشکانی و ساسانی) — پارسی نوین (دری)

۳ — دستهٔ…:

پروسی‌کهن — ارمنی — آلبانی — بالتو اسلاوی (لتی، لیتوانی، روسی‌کهن).

ب — شاخه کنتم:

۱ — دستهٔ یونانی:

(کهن و نوین)

۲ — دستهٔ لاتینی:

(ایتالیائی — فرانسوی — اسپانیائی — رمانی)

۳ — دستهٔ‌کلتی (سلتی)

---

۱ — در تألیف خود موسوم به:
Les Langues dans l'Europe Nouvelle.

۲ — از کتاب:
Meillet: Introduction à l'etude comparative des Langues Indo-Europeennes.

۳ — فرانز بوپ (Bopp) مؤلف کتاب:
Grammaire Comparée des Langues Indo-Europeennes.

٤ — گفته‌اند که برخی ازحروف درکتیبه‌های ایرانی، در اثر اهمال، حذف شده‌است. مانند (ن) یا (م) از نام (کبوجیه) که آنرا در مآخذ یونانی (کَمبیز) خوانده‌اند! . . . . چرا نگوئیم که همین حذف درکتابت، دلیل حذف در تلفظ بوده است. چنانکه در مآخذ ایرانی، همین نام را، با تبدیل بعضی حروف (که با قواعد زبانشناسی درست درمیآید) بشکلهای (کاووس) و (قابوس) می‌بینیم.

۴ – دستهٔ توتنی :
(انگلیسی – آلمانی – هلندی)
۵ – دسته اسکاندیناوی :
(نروژی – سوئدی – ایسلندی – دانمارکی)

بنظر بوپ ، از زبان‌های فوق ، تنها شعبه کلتی (سلتی) از میان رفته و امروز کسی بدان سخن نمی‌گوید . ولی ازهمه شعب‌دیگر درجهان هنوز نمونه‌هائی وجود دارد،اگرچه دچار تحولات فراوان شده‌اند .

(نظر بنوشته یولیوس سزار که با گلواها جنگیده‌و کتابی نیز بنام (جنگ‌گال = Bellum Gallicum) بدومنسوب است ، ملت کلت یا سلت‌همان‌گلواهاو کلمهٔ (کلت) صیغهٔ‌جمع معرف (گال) است . گرچه این‌ملت ازمیان رفته، ولی ملل و زبان‌های اروپای باختری ، هنوز رگه‌هائی از ملت و زبان کلت را دارا می‌باشد و نمونه‌های بازمانده‌ای از زبان‌آن‌ملت در زبان‌های ایرلندی و بریتانی پیدا میشود)[۵]

زبان‌های‌فرعی دیگری نیز مربوط بالسنهٔ‌هند و اروپائی بوده که از میان رفته‌اند، مانند زبان‌های‌فریژیائی ــ لیسیائی‌ــ مساپیائی – لیگری .

زبان سکه‌ها (Scythes) نیز که وقتی قلمروی ازدریای سیاه تا رودخانهٔ دانوب داشته، اززبان‌های هند و اروپائی‌بوده است ــ می‌دانیم که نام (سیستان=سکستان=سجستان) از نام آن قوم‌گرفته شده و فردوسی آنان را (سگزی) مینامد. شاید در نام‌های تاریخی و جغرافیائی و گویش محلی آن استان ، بتوان به نمونه‌هائی از زبان مزبور برخورد . چنانکه در اثر پژوهشهای زبانشناسان، زبان (اوست= Ossete) که گویش محلی عدهٔ دویست هزار نفری از مردم کوهستانی قفقاز است، از بازمانده‌های زبان سکه‌ها شمرده شده است[۶] برخی این‌زبان را از بازمانده‌های زبان ایرانی می‌دانند وگویا خودآن مردم نیز ، زبان خود را (ایرونی) می‌نامند.

* * *

درجهٔ قدمت هر یك اززبان‌های‌هند و اروپائی را،بیقین نمی‌توان معین‌کرد. تنها از روی تاریخ‌تمدن‌سخنگویان‌آنها، می‌توان حدس زد . آثاری که‌امروزازهمه قدیمتر شناخته شده، از سه دسته هند و ایرانی ، یونانی و لاتینی است. زیرازبانهای این‌سه‌شاخه، آثاری پیش‌ازمیلاد دارند. درصورتی‌که زبانهای دیگر هند و اروپائی چنین آثاری ندارند . زیرا سخنگویان آنها در آن دوره هنوز خطی نداشتند .

* * *

گسترش زبانهای هند واروپائی :

زبان هرملت در پی‌گسترش تمدن‌آن ، گسترش می‌یابد. چنانکه زبان تازی در اثر بسط تمدن‌اسلامی ، قلمرو آسیای میانه ، افریقای شمالی و اروپای جنوبی را فراگرفت . حال آنکه در قرن هفتم میلادی یك زبان محلی بود . اما امروزبه اشکال‌گوناگون در عربستان اصلی ، سوریه ، مصر ، تونس ، الجزایر و غیره بدان‌گونه گفتگومی‌شود . یعنی اختلاف‌حاصل از زمان و مکان – که یکی از عوامل اختلاف و گسترش‌زبان است – کار خود را کرده و زبان تازی را طوری مختلف و منشعب ساخته، که درزمان حاضر، درشعبه عربی السنه شرقیه پاریس دو رشتهٔ دیگر برای تعلیم زبان‌های عربی جدید (یکی برای عربی شرقی و دیگری غربی) افزوده شده است . زیرا هیچیك ازاین‌دو، جنبهٔ یگانگی خودرا کاملاً نگاه نداشته‌اند، حتی در میان عربی تونس و طنجه نیز که در یك منطقه‌واقعند، تفاوتهائی پدید آمده است. (نظیر همان تفاوتهائی‌که درزبان قبایل عرب ، در قدیم دیده می‌شد) .

اگر بگوئیم‌که عربی ادبی جز زبان‌های گفتگوئی‌است و آن زبان اصلی محفوظ مانده ، بخطا رفته‌ایم . چه درعربی ادبی‌هم کلمات بسیاری بودکه متروك شده است.

(درکتیبهٔ قبر امرءالقیس نزدیك به‌زمان اسلامی ، بجای هذا قبر امرءالقیس،تی‌نفس مرالقیس می‌بینیم[۷] و بسیاردشوار است‌که آن راعربی‌حجازی‌بشماریم) . بگذریم از حذف‌حرکات و اعراب در کتب عــربی ، که تفاوت تلفظ محلی را نشان نمی‌دهد . (همین‌گونه‌گسترش را زبان فارسی در ایران و هند وپاکستان وآسیای‌کوچك ومیانه پیداکرد) .

این دو ، مثال گسترش‌و اختلاف زبان، در دورهٔ‌تاریخی است . حتماً در دورهٔ پیش از تاریخ هم ، نظیر این‌گسترش و گوناگونی در خانواده‌های زبانی رخ داده است و یکی از خانواده‌های بزرگ زبانی که در دورهٔ پیش از تاریخ ، دچار چنین گسترشی ، و شایدشدیدتر–گردیده و دنبالهٔ‌آن‌تابه‌امروز کشیده شده ، خانوادهٔ زبان‌های هند و اروپائی است، زیرادر دوره‌ای‌که تازیان درشبه‌جزیره تنگ عربستان محصوربودند، میل جهانگیری و مهاجرت ، ملل هند و اروپائی را در جهان پراکنده ساخت : این مهاجران ، زبان مشترك قدیم خود را بنقاط مختلف بردند و در محیط‌های نوین و دور ازهم ، در تحت تأثیر عوامل جغرافیائی ، تغییراتی درآن دادند.

* * *

در ۱۳ ــ ۱۴ قرن پیش از میلاد ، فرمانروایان هیتی (خاتی=های) در ناحیهٔ کاپادوکیه ، با زبانی هند و اروپائی سخن می‌راندند ، که کتیبه‌هائی مهم ازآنان پیدا شده و یاری بسیاری به‌زبان‌شناسی هند و اروپائی کرده است . کتیبه‌های آسوری نیز، وجود آنان‌را درناحیه‌ای نزدیك ملل‌سامی تأیید میکند .

در همین تاریخ است که‌دریانوردان‌یونانی(Akkaiwois) بکرانه‌های آسیای‌کوچك نزدیك می‌شدند . پس درهزارهٔدوم پیش‌از میلاد، گسترش زبان‌های هند و اروپائی بسوی‌آسیا و خاور دریای مغرب ، آغاز میشود . ازطرف دیگر ، در اوایل هزارسالهٔ نخستین پیش از میلاد ، سکه‌ها (سیتها) دراروپای غربی ، حکمرانی داشتند . بنابراین آغاز گسترش زبانهای هند و اروپائی، درآسیا واروپا، تقریباً موازی بوده‌است . (وشاید اروپائیان خبر ندارندکه در این‌دوره در ایران و هند، زبان هنـد و ایرانی ، چه گسترش وسیعی داشته است) چنانکه گفتیم، ازهمه ملتهائی‌که زبان‌های هند و اروپائی را، در این دورهٔ تاریك ، درقلمرو وسیعی ازجهان‌گسترش داده‌اند، آثار نوشته‌ای در دست نیست . زیرا اولا هنوز خط نداشتند . ثانیاً بنابر روایاتی، خرافات دینی آنان، کلمات وحروف را دارای قدرتی سحرآمیز قلمدادکرده ، احتراز از نقش‌آنها را توصیه میکرد[8] .

تنها ازملل‌هندی، ایرانی، یونانی وایتالیائی‌آثارنوشته‌ای دردست است که‌عمده‌ترین‌اسنادزبانشناسی‌هندو اروپائی‌میباشند.

* * *

ملت‌های هند و اروپائی ، چنانکه‌گفتیم ، در این دوره هنوزتمدن‌عمده‌ای نداشتند و پیوسته‌درحال‌حرکت‌ومهاجرت، در پی زمینهای خوب وگرم سرگردان ، ولی ، مردمی شجاع وکاری بودند وحس اجتماعی قوی داشتند و همین مردمانند که ابتدا ، از هزاره دوم پیش از میلاد ، اجتماعات ایران‌وهند وآسیای میانه وآسیای‌کوچك وسپس اجتماعات تمام اروپا را تشکیل دادند .

ولی همین شجاعت و استقلال‌طلبی مانع بودکه‌تشکیلات اجتماعی خودرا صورت وحدانی بدهند بلکه هر تیره با رؤسای خود ، در محیط محدودی اجتماعات‌کوچك تشکیل می‌دادند. موانع طبیعی ، مانندکوهها ، رودها و دریاها و جنگلها نیز، این پراکندگی را تقویت میکرد .

گرچه بعدها، در پی پیداشدن‌مردان بزرگ و اندیشمند، اجتماعات بزرگی‌چون‌شاهنشاهی‌ایران در دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی و امپراطوری موقت اسکندری و رومی را بەوجود آوردند ، ولی باز، با ازمیان‌رفتن آن مردان‌نیرومند، دچار تفرقه و پراکندگی شدند .

این مطلب اختصاص باقوام هند و اروپائی ندارد . بلکه از خصایص نوع انسانی همین استقلال‌طلبی و شخص‌پرستی‌است که در هر دوره‌ای از تاریخ‌کمابیش نمایان می‌باشد .

باری ، در نتیجه تشکیل‌این اجتماعات‌کوچك‌وپراکنده، زبانها وگویشهای فراوان در میان‌هند و اروپائیان پدید آمد، که‌بسیاری از آنها با ناپدیدشدن‌برخی‌ازآن‌اجتماعات کوچك از میان رفت . ولی بسیاری دیگر از آنها تاکنون بر جای‌مانده و روزبروزگسترده شده است .

* * *

آثاری‌که در صحراهای آسیای مرکزی بدست آمد ، نشان دادکه پای هند و اروپائیان بدانجا نیز رسیده و یك‌ملت هند و اروپائی در تورفان و کوشا (Coutcha) زندگـی می‌کرده‌اندکه زبانشان هند واروپائی یعنی توخاری (تخاری– Tokharien) بوده است .

* * *

در فاصله قرن ۱٦ تا ۲۰ میلادی تمام امریکا و استرالیا نیز بواسطه ملل والسنه هند و اروپائی تسخیر و زبانهای‌بومی آنجاها تقریباً نابود شد و یا بقبایل‌کم‌جمعیتی اختصاص‌یافت. از طرف دیگر زبانهای اسلاوی نیز بوسیله فتوحات روسهاتمام سیبری را تا خاور دور فراگرفت. خلاصه در قرن حاضر ، با بسط تمدن هند و اروپائی، زبان‌های‌هند و اروپائی نیز،درتمام روی زمین ، گسترش یافت و در همهٔ جهان حتی در قلمرو خانواده‌های دیگر زبانی ، مانند خانواده‌های سامی ، اورالو آلتائی وغیره ، بآنها اهمیت داده شد.

---

۵ ــ قاموس‌الاعلام ــ شمس‌الدین سامی .

6 - Meillet, Les Lang . . . d. l'Eur . . . Nou . .

۷ ــ العرب قبل‌الاسلام .

8 - Meillet, Les Lang . . . de l'Eu . . . Nou . . .

زندگینامهٔ علیرضا عباسی

محمد علی ـ کریم‌زاده تبریزی

درشماره ۱۴۹ مجلهٔ ارزشمند هنرومردم دراسفند ماه سال ۱۳۵۳ آقای دکترخواجه عبدالرشیداستادهنرشناس والامقام درمورد سه هنرمند دوران باعظمت صفوی : ۱ـ آقا رضا ۲ـ رضا عباسی ۳ ـ علیرضا عباسی مطالبی‌مرقوم داشته‌اندکه درشماره ۱۷۳ همان مجله در صفحه ۵۴ آقای رابرت انگ درمورد سه‌نفر مذکور تحت مدارك و ارائه آثار رضا عباسی و احیاناً رد نظریات آقای خواجه عبدالرشید مطالبی نوشته‌اند که بجا دانستم نظریات خودم را بعنوان یك‌علاقمند به‌هنر ایرانی درآن مجله ارزنده منتشرنمایم .

مقدمه

از شرح حال استادان نقاشی در تواریخ و تذکره‌های فارسی شرح مبسوط و مستدلی که روشنگر زندگی و حالات آنها باشد اسناد معتبری را سراغ نداریم و اگر شرح حال مختصری هم از شعرا و ارباب قلم که ندرتاً بعنوان تفنن دست بقلم برده و نگارگری کرده‌اند در این نوشته‌ها می‌بینیم بقدری ، اندك وبی‌مایه است که در مقابل عظمت هنری آنان قطره‌ای در دریا میباشد ویا وقایع زندگی مختصر استادان منحصر بفردی که شهره آفاق بوده وشهرت آنان بخارج از ایران نیز راه یافته است درمقابل شعرا و ادبا بقدری اندك است که ارائه آن جز سرگردانی نیست و رضا عباسی نقاش معجزه‌گر و چهره‌ساز افسون‌کار از این نوادر دوران میباشد که ما باحوال او چنانچه باید وشاید آگاهی نداریم وحتی اسکندربیگ که همعصر و همزمان او بوده گویا بعنوان عناد درتاریخ خود اسمی ازاین هنرمند نبرده است.

درهرحال اینجانب جهت‌تفهیم‌هرچه بیشتر ونمایاندن عقاید خود این تصویر را که عبارت از سه برگ می‌باشد در اینجا بنظر خوانندگان محترم میرسانم.



۱ ـ علیرضا عباسی خوشنویس دوران شاه‌عباس بزرگ‌که خط ثلث ونسخ و رقاع و نستعلیق را در نهایت استادی کتابت میکرد و اولین مرتبه خانم زهرا داعی‌زاده درمجله روزگارنو جلد۴ شمارهٔ ۵ مولانا علیرضای تبریزی خوش‌نویس و آقارضا ولد مولانا علی‌کاشانی را بنام دوهنرمند جداگانه یعنی یکی خوش‌نویس ودیگری نقاش معرفی‌کرد .

وما می‌توانیم شخصیت شماره ۱ که همانا علیرضای خوش‌نویس باشد کنار گذاشته وبرگ مربوط بآن‌که برگ‌شماره ۱ باشد از سه‌برگ موجود قطع نمائیم.

وازطرفی بایدبدانیم خانم داعی‌زاده در روزگارنو راجع به آقارضا فرزند علی‌اصغر کاشانی که بهند رفته‌است صحبت کرده نه از رضاعباسی .

۲ ـ شخصیت دوم درمقاله ما همانا آقارضای کاشانی فرزند علی‌اصغرکاشانی نقاش‌بوده وشرح حال اورا قاضی‌میراحمد منشی قمی درگلستان هنر و اسکندربیك در تاریخ خود روایت کرده و هنر اورا ستوده است و همانا میدانیم که ولادت او درسال ۹۷۰ بوده و فن مصوری را نزد پدر خود که نقاش استاد بوده آموخته و در بدایت حال مورد توجه شاه‌عباس قرارگرفته وحتی فرمانی درباب عواطف پادشاه به‌او وعنایت مصور خاصه به‌آقارضا صادر نموده که شمه‌ای از مراحم شاهانه جهت بزرگداشت آن هنرمند بود و باز می‌خوانیم بعلت اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و میل اختلاط با جماعت نامردان و لوندان و تماشای کشتی‌گیران اوقات او را ضایع ساخت در نتیجه این اتفاقات بارسفر بسته و بهندوستان خدمت جلال‌الدین اکبر پیوست و پس‌از مدتی که اکبر وفات یافت وجهانگیر پادشاه شد (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷) ویرا مشمول عنایت

قرار داد و چون جهانگیر میخواست درجلال وشکوه پادشاهی برشهریارصفوی برتری یابد تشکیلات هنری وسیعی را در اختیار این پدروپسر هنرمند گذاشت وآقارضا نقاش دربدر ومطرود باپیگیری مداوم وبسط وتلفیق هنرصفوی خود که از ایران بارمغان برده بود صاحب مکتب هنری ممتازی شد که سالیان دراز باکمال استواری وقدرت درهند اشاعه داشت.

او که قبل از سال ۱۰۰۸ یعنی دوره سلطنت جلال‌الدین‌اکبر وولیعهدی سلطان سلیم بهند آمده و درسال ۱۰۳۰ بنابگفته وتثبیت آن در یکی از آثار خود در یکی از صفحات ضمائم مرقع گلشن (در سن ۶۰سالگی ساخته شدسنه ۱۰۳۰ عمل مرید باخلاص‌آقارضا جهانگیر پادشاهی) خودرا شصت ساله خوانده است هنرمندی وارسته وصاحب عناوین‌ممتازهنری بود ودرهمین زمانها بود که بگفته جهانگیر درتزوك :

(دراین تاریخ (۱۰۲۷) ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزمانی سرافراز گشت ومجلس‌جلوس‌مرا دردیباچه جهانگیرنامه کشیده بنظر درآورد و موجب الطاف بی‌کران گشت) فرزندش ابوالحسن بلقب نادرالزمانی مفتخر گردید.

پس بنابنوشته آقارضا تاریخ ولادت او سال ۹۷۰ بوده و اگر تاریخ حرکت او وفرزندش‌را بهندوستان یك‌سال قبل‌از خلق این‌اثر که در یکی از صفحات مرقع گلشن کتابخانه سلطنتی‌ایران موجود بوده وچنین‌رقم دارد (غلام به‌اخلاص شاه‌سلیم آقارضای مصور فی‌تاریخ رمضان ۱۰۰۸) بدانیم سال ورود او بهند درسال ۱۰۰۷ محرز خواهد شد و اگر فرزند همراهش ۱۲ ساله باشد خود پدر یعنی آقارضا ۳۷ ساله خواهد بود و این سن متعادل برای خلق یك‌اثرهنری ممتاز می‌باشد.

اکنون بذکر چندنمونه‌ازشاهکارهای نقاشی آقارضا ــ یا رضا مصور کاشانی ــ یا بقول جهانگیر درتزوك آقارضا مصور هروی یا هراتی و فرزند نامدارش که در سال ۱۰۲۷ از طرف جهانگیر بلقب نادرالزمانی ملقب‌گشته است می‌پردازیم .

۱ ــ یك مرقع شامل تصاویر در بوستون امریکا .

۲ ــ کتاب‌انوارسهیلی‌موزهٔ بریتانیا تاریخ‌کتاب بروایتی‌۱۰۱۹ برای جهانگیر شاه که دونقاشی آن برقم آقارضا بوده وبقیه بنامهای ــ موهان ــ عبدالسلیم ــ رحمان‌قلی ــ گوهرداس می‌باشد .

۳ ــ نسخه‌ای از حافظ در موزه بریتانیا دارای هشت تصویر بتاریخ اتمام ۱۰۱۷ .

٤ ــ خمسه امیرخسرو دهلوی در کتابخانه‌ملی پروس‌برلین وقطعات متنوع دیگر ازجمله درمرقع گلشن بتاریخ‌۱۰۰۸

۵ – دومینیاتورزیبا درموزه‌هنرهای

شکل ۱



تزیینی تهران که در پائین یکی از آنها رقم دارد (عمل غلام با اخلاص آقارضا مصور جهانگیرشاهی) اینها اثرات هنری آقارضا بوده که تاکنون برای ما روشن ومعلوم بوده وما آنهارا می‌شناسیم .

و ازطرفی میدانیم که جهانگیر برقابت از پادشاهان صفوی پس‌از استقرار در تخت شاهی راه خود را عوض‌کرده و روش تصویری تقلیدی از ایرانیان را کنارگذاشته و به‌ساختن تصاویرجدا جدا فرمان داده است.

و آثاری از این دوره نیز بدست داریم که آقارضا همیشه خودرا (مرید با اخلاص) و پسرش نادرالزمان (مرید زاده‌ای بااخلاص ابوالحسن) معرفی‌کرده ورقم‌گذاشته‌اند. حال ما توانستیم تاحدی آقارضا مصورکاشانی را معرفی‌نمائیم .

امابفرمایش‌آقای دکترعبدالرشیدکه مرقوم‌داشته‌اند(آقارضانقاش‌وخوش‌نویس بوده) من اثری از خوشنویسی آقارضا تاکنون ندیده‌ام درصورتیکه ما دانستیم در بدایت حال با لوندان معاشرت‌کرده و بتماشای کشتی علاقه داشته است اگر او خوشنویس بود در تواریخ و یا آثار او مختصر اشارتی میرفت چون خوشنویسی درآن زمان از صنایع ممتاز متداول بوده و دریغ می‌شد نقاشی که این‌قدر مشهور بوده و خوشنویسی هم میکرده از قلم افتاده باشد از طرفی بنا بروایت استاد بزرگوار مرحوم دکتر مهدی بیانی که می‌فرماید بر سردر باغ خسرو از باغهای سلطنتی قدیم الله‌آباد هند کتیبه‌ای بخط نستعلیق هست که نوشته (حسب‌الحکم شاهنشاه جهان نورالدین محمد جهانگیر باهتمام مرید باخلاص آقارضا مصور این بناء عالی صورتِ اتمام پذیرفت) این خط بدست عبدالله ترمذی که در دربار اکبر وجهانگیر شاه‌لقب مشکین‌قلم گرفته‌وهمیشه عبدالله مشکین‌قلم رقم میزده نوشته شده است[1] .

واگر آقارضا خطاط یا خوشنویس بود و دراین رشته کمال و عنوانی داشت



شکل ۲

خود این کتیبه‌را می‌نوشت پس‌بدین‌ترتیب ما اجازه خواهیم داشت برگ شماره ۲ که بنام آقارضا نقاش کاشانی یا بگفته جهانگیر در تزوك هراتی یا هروی که بارقام مختلف آقارضا ــ آقا محمدرضا ــ محمدرضا نوشته شده ودنبال آن عناوین مرید پادشاهی یا مرید باخلاص دیده میشود وخطاط هم نبوده و درسال ۱۰۰۷ بهند رفته و در سال ۱۰۳۰ ، ۶۰ ساله بوده است کنار بگذاریم .

حال می‌پردازیم به‌اصل مطلب که همانا سرگذشت و شناسائی دقیق هنری رضاعباسی است ونتیجه میگیریم که رضا عباسی درآثار مشهور شناخته شده خود قبل از سال ۱۰۲۰ رضا وبعد ازآن رضا عباسی رقم میزده و البته بعقیده وتحقیق تمام کارشناسان هنری بازشناختن امضای اصیل او کاری بسیار دقیق ودشوار بوده که شناسائی وبازخوانی آن برای هرکسی میسر نمی‌باشد .

ازطرفی بطوریکه در اول مقاله نیز یادآوری نمودیم شرح حال خصوصی او درهیچ تاریخ وتذکره زمان وی موجود نبوده و بنا بنوشته مجله معارف اسلامی در شماره ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ نزدیکترین منبع تاریخی به‌عهد رضاعباسی کتاب‌چاپ‌نشده‌ای بنام (لب‌خلاصة‌العلوم) تألیف میرزا محمد کرمانی در اواخر زندیه است که بصراحت از نقاشی بنام رضاعباسی در ردیف سایر هنرمندان عصر صفوی نام برده است.

واما درمورد تاریخ تولد او درسال ۹۹۵ ویا ۵۵ یا ۶۰ ساله بودن او هنگام اهداء يك‌اثر نقاشی به‌محمدشفیع هیچگونه مدرك تاریخی دال برصحت این نوشته‌ها نداریم ولی‌بنابنوشته معینی مصوردرحاشیه یکی ازکارهای تکمیلی رضا عباسی بسال ۱۰۸۷ تاریخ مرك او را درسال ۱۰۴۴ درج نموده است .

اکنون‌که مرگ او درتاریخ ۱۰۴۴ مسلم شد باید مفتاح دیگری را جهت تاریخ تولد او کشف نمائیم تا سن واقعی‌او معلوم‌گردد .

برای این مفتاح اثر تاریخ‌دار معتبری که هم از لحاظ هنر نقاشی رضا عباسی و هم از لحاظ خط وشیوه امضا او شایسته این هنرمند باشد بغیر از اثر سال ۱۰۰۷ که در مشهد و درخدمت یاران ساخته است ، اثر با ارزش دیگری سراغ نداریم .

بنابراین می‌توانیم برای این اثر ارزش‌های زیر را درنظر بگیریم .

۱ ــ اثر نقاشی وامضاء اصیل بوده و ازآن رضا عباسی است.

۲ ــ در زمان خلق این اثر نقاش ۲۰ساله یا ۲۵ساله بوده است که سیلاب خط وپختگی‌آن بخط شکسته و با قلم نی

معرف اصالت می‌باشد .

۳ ــ احتمال دارد امضای آن پس‌از مدت ۱۰ یا ۱۵ سال بدست خود هنرمند وزمان ترسیم کتابت شده باشد.

اگر با دوراندیشی خلق این اثر را زمان ۲۰ سالگی هنرمند بدانیم می‌توانیم تاریخ تولد اورا سال ۹۸۷ انتخاب کرده و زمان مرگ او را بسال ۱۰۴۴ و در۵۷ سالگی بدانیم .

اما درمورد آثار اصیل وامضاءهای صحیح ومجعول او رشته صحبت درازبوده وما می‌توانیم باختصار و با دلایل مستدل و منطقی آنها را تشریح نموده و خدمت علاقمندان گرامی عرضه نمائیم.

پرواضح است تاکنون بحروف‌اصلی و اسکلت امضاء و تمایل و کشش خط و نکات مشخصه خط‌نگاری رضا عباسی که خوشبختانه امضای‌او دارای‌همین‌مشخصات می‌باشد توجهی نشده و همه هنرشناسان تمام جوانب را روی هنرنقاشی‌او متمرکز کرده وروی خط وامضای‌او چندان تعمق کافی مبذول نداشته‌اند.

چون این حقیر مدت سی سال است باخط وکتابت محشور ودمسازبوده واغلب آثار نفیس و اصیل نقاشان وخطاطان بنام ایرانی‌را از نزدیك دیده وشناسائی کرده‌ام و چه بسا که آثار ارزنده آن هنرمندان نیز جزو مجموعه اینجانب می‌باشد باید عرض کنم کــه خط و امضاشناسی این ممتازان هنررا باید با سبك واصول‌شناسی هنــر ایشان توأم دانسته و متعاقباً جهت تشخیص ارزش هنری یك‌اثر ارزنده بکار بگیریم .

با یك نظر به‌مجموعه آثار هنــری و امضاهای اصیل و فراوان رضا عباسی بتحقیق درمی‌یابیم که او در آثار خود بدوشکل امضاء نموده وهنرخودرا تسجیل نموده است .

---

۱ ــ در ایران منحصراً اثر این خطاط (کتبه‌الحقیر عبدالله مشگین قلم‌الحسینی غفر ذنوبه سنه ۱۰۱۱) منحصراً در اختیار مجموعه نویسنده مقاله می‌باشد.



شکل ۳

اول از اسم رضا شروع بکنیم خوانندگان گرامی در تمام آثار میرزا رضا عباسی اسم رضا عباسی را این طور

مشاهده کرده و شناسائی بنمایید مثلاً رضا یا رضا یا رضا

یا رقم کمینه رضا عباسی یا باتمام رسید یا برقم عبد ... حکیم ... حبیب ...

این مجلس باتمام رسید

رقم اقل العباد کمینه رضا عباسی

و یا با قلم موی نقاشی رقم کمینه رضا عباسی یا رضا یا رقم کمینه رضا عباسی باتمام رسید

در اینجا ما با خط رضا رسم کردیم که رقم رضا عباسی با قلم موی نقاشی یا با قلم نی که خط نستعلیق یا شکسته عباسی کتابت شده و اهل فن به اصول شناسائی آن واقف هستند ولی بهتر است برای شناسائی امضای او دلائلی که در سطور بالا به بیان است به عرض علاقمندان محترم برسد

۱ رضا عباسی اسم خود را بطور لغت شفاهی (رضاء) نوشته و حرف ر شبیه ر شکسته در زیر ... محو شده و الف درازتر از حد معمول کشیده شده و همزه بوضوح در آخر اسم دیده میشود

۲ زیرا غیب حرف ب سه نقطه میگذارد مثل (پسر سلطان العلماء) (باتمام رسید در ۵ فقره) (این مجلس در ۴ فقره) و حکیم شماء - اندیس - استاد جهری - پیتیم - در شهد تعدیس پرحق شهید سیلاد و قس علیهذا

۳ در بالای اسم خود همیشه هو گذاشته و در زیر رقم و امضای خود عدد ۵ را در نظر گرفته است البته من از رمز عدد ۵ چیزی نفهمیدم و جواب ممکن است بخاطر زبانی دلقب آن هو در بالا عدد ۵ را که بحروف ابجدی بیان ۵ میباشد انتخاب کرده است

اول ــ امضای خود را با همان قلم موئی که نقاشی کرده رقم زده است این امضاها اغلب ساده مثل مشقه رضا یا رضا مصور یا رضاء عباسی ــ یا کمینه رضا عباسی بوده و از نوك قلم موئی که با موی سنجاب یا موی دم گربه که فوق‌العاده نرم ونازك وحساس می‌باشد تراوش کرده و بوسیله چابك‌دستی مثل رضای عباسی رقم شده است که بالطبع اقتباس و جعل این امضاء فوق‌العاده مشکل وشاید محال باشد وامضاهای جعلی ازاین قبیل نیـز در دید اول برمتخصصین واضح و آشکار می‌گردد .

دوم ــ امضاهائیکه باقلم‌نی وبطریق غبارخط نستعلیق یاشکسته نوشته شده واین قبیل نوشتن‌ها درمورد آثاری است که نقاش‌خواسته بنام یك‌نفر ازرجال یادوست یا پادشاه عصر رقم زده وموضوع نقاشی‌را بمناسبتی تشریح کند که این خطوط نیز بتناسب خط نستعلیق‌خوش یاشکسته‌معمولی می‌باشد .

واغلب این تفاسیر در آثار او بعداز سال ۱۰۲۰ دیده می‌شود که بلقب عباسی مفتخر گشته است و بهترین نمونه خط نستعلیق او امضای صورت درویش بهشتی همدانی محفوظ در مرقعات سلطنتی ایران بوده که چنین کتابت شده است : (هو صورت درویش بهشتی همـدانی غـره جمیدی‌الاول سنه۱۰۳٤ به‌اتمام رسید رقم کمینه رضا عباسی) و رقم‌های خوب یا بد با قلم موئی و یا خط نستعلیق و یا شکسته و سایر رموز را بمرور درصفحات بعدی برای خوانندگان گرامی عرضه‌خواهم کرد ولی‌چون‌ترسیم بعضی‌رموزدرحروف‌چینی میسر نبود مجبور شدم با خط خود بنویسم که‌برای چاپ سهل‌گردد. (صفحه‌مقابل)

امیدوارم ازبدی‌خط ونارسائی سخن دراین مورد معذورم خواهید داشت.

٤ ــ تمام نوشته‌های‌او بغیر از چند اثر کـه بخط خوش نستعلیق رقم زده و (در بین اینها چندین رقم نیز اصیل نمی‌باشد) اصولاً بخط شکسته مخصوص خودمی‌باشد مثلاً حرف‌ی‌را همیشه‌کشیده نوشته وحروف س و ش در اغلب رقم‌ها بدون دندانه است و کلمه کمینه کشیده بوده و حرف ه مثل کلمه غرّه یا ذی‌قعده بحرف ماقبل خـود چسبیده و کلمه ش همیشه بسیاق خط شکسته نوشته شده است و تشدیـد عبّاسی روی ب مطلقاً روی امضاهای اصیل دیده نمیشود .

در هرحال نظر ازگفتار ما این بود که رضا عباسی تمام آثار خود را قبل از ملقب‌شدن به‌عباسی رضا وبعدازسال ۱۰۲۰ بلقب رضاعباسی امضاء کرده‌است رقم‌های قبل‌از سال ۱۰۲۰ اصیل که بنظر اینجانب رسیده است ذیلاً عرض میشود.

۱ ــ رقم رضا مصور شکل درویش پیری که پیاله شراب را بجوان سرمست تعارف می‌کند. مضبوط درمرقعات سلطنتی ایران .

۲ ــ رقم مشقه رضا شکل یك مرد شاخ بزی را گرفته گویا بمزاح کشیده باشد ویا شخصی‌را بطنزآلوده باشد نوشته شده درکتاب اصفهان ص٤٦ نوشته آنتونی ولچ ش شماره ۱ .

۳ ــ راقمه رضا شکل جوان تسبیح بدست در ص ۳۱ کتاب اصفهان نوشته آنتونی‌ولچ‌که مهرمالك بنام عبده‌ابوطالب دارد شکل شماره ۲ .

این بود نمونه‌ای از اسم‌های رضا که اصیل بوده وقبل از سال ۱۰۲۰ ترسیم شده است ونقاشی‌هائی که بنام آقا رضا بـوده مطلقاً از رضا عباسی نبوده و از کارهای ایرانی زمان شاه‌عباس واثر آقا رضا کاشانی است که درسال ۱۰۰۷ بهند رفته است ودونمونه بارزآن در گالری کل‌ناتی سال‌گذشته بفروش رفته است .

اما آثار اصیل وامضای صحیح رضا عباسی چگونه بوده است.

ما دونمونه ازآثار اصیل وتاریخ‌دار رضا عباسی را که سال ترسیم یکی ازآنها ۱۰۲۰ بوده و تاریخ اثر رقم‌دار دیگر بتاریخ ۱۰٤٤ یعنی آخرین سالهای عمر هنرمند می‌باشد جهت علاقمندان عرضه می‌کنیم .

پرواضح است که فعالیت هنـری و خلق شاهکارهای بی‌نظیر رضا عباسی در این سالهـا جلوه‌گر شده و وجود یادگارهای ارزنده و بی‌همتای او در این سنوات مؤید گفتار ما می‌باشد شکل ۳ و شکل ٤ و در بین این سالها است که تراوشات و خلاقیت اساسی هنر او نمایان شده ودنیائی را از اصالت هنرخود تسخیر کرده است و در انتهای هراثر گرانبها بدون استثناء این گرانمایه هنرمند ما نام خود را با فروتنی و تواضع کمینه رضا عباسی خوانده است. ازطرفی دواثر دیگر یکی درسال۱۰۱۱ با رقم کمینه رضاعباسی دختری را در حال ادب و دودست روی زانو نشان میدهد وامضاءآن بخط نستعلیق زیبا می‌باشد و درکتاب روسی چاپ مسکو شماره‌نقاشی٦۱ که درسال۱۹٦۸ منتشرشده ودیگری جوانی پیاله بدست بتاریخ۱۰۱۹ با رقم کمینه رضاعباسی شماره نقاشی ۳۰ از نشریات موزه ویکتوریا و آلبرت بکوشش ب ــ و ــ رابین‌سون موجود بوده و تاریخ امضای آنهـا قبل از سال ۱۰۲۰ می‌باشد بنظر بنده امضاء و تاریخ هردو اثر مذکور و احیاناً خود نقاشی‌ها نیز از آن رضا عباسی نبوده و رقم آنها ساختگی‌است زیرا امضای‌آن بخط نستعلیق زیبا واستادانه بوده واز رضا عباسی کتابت این‌گونـه خط بعید بنظر میرسد و شما می‌توانید متعاقب شکل ۳و٤ دواثر نفیس و اصیل آنرا دراین مجله که بشماره ٥ و ٦ چاپ شده است به‌امضاء ونگارگری‌او آشنائی پیدا کنید ازطرفی خطوط نوشته شده درحاشیه‌نقاشی‌های مزبور وضبط‌کلمه هو در قسمت بالا وعدد ٥ درقسمت پائین نوشته‌ها از خطوط معمولی ومتداول رضا عباسی بوده که درتمام اثرات هنری وی جلب توجه مینماید.

حال با ارائه چهار اثر اصیل که چاپ آنها دراین شماره بنظر خوانندگان محترم رسید بهتراست نقاشی‌هائیکه برقم



شکل ٤



شکل ٥

مجعول امضاء‌گذاری شده و خلق آنهـــا بتاریخ بعد از مرگ رضا عباسی (سال ۱۰٤٤) بدست افراد ناشی ونادان که از حیات ومرگ او اطلاعی نداشته‌اند نسبت داده شده و بمناسبتی در مجلات ونشریه‌ها جزو کارهـــای اصیل قلمداد شده است مختصر اشارتی بکنیم وآنها عبارتند از :

۱ ــ نقاشی‌پیرمردی خوابیده بارقم آقارضا بتاریخ ۱۰٤۹ .

۲ ــ شخص سواری تیری بطرف گرگ‌ها می‌اندازد نوشته ــ مشق شد سال ۱۰٥۲ .

۳ ــ سوار جنگـــی بتاریخ ۱۰٥۲ و ایضاً یك نقاشی دیگر درسال ۱۰٤۸ که نام پدر رضا عباسی را بنام محمد نامبرده است .

٤ ــ نقاشی‌درویش عصا بدست بارقم بنده درگاه آبرنگ نمود سال ۱۰٥۰ .

٥ ــ خانه ایلری شفیعا صورت یك جوان بتاریخ ۱۰٤۷ .

حال ما می‌توانیم درمقابل نظریات استادان گرامی آقایان دکتر عبدالرشید و رابرت انگ که فرمایشات آنها درمجله هنرومردم شماره ۱٤۹ اسفند مـــاه سال ۱۳٥۳ وشماره ۱۷۳ اسفند ماه سال ۲٥۳٥ چاپ شده است عقیده خود را باختصار بیان نمائیم . ناگفته نماند ، تمام نظریات خود را روی ۸ تصویریکه در مجلـــه هنرومردم شماره ۱۷۳ بنوشته آقای‌رابرت انگ می‌باشد متمرکز کرده‌ایم .

ابتدا ازتصویرشماره ۱ صحبت‌کرده وبا اشاره به مراحل تشبیهاتی خط وامضاء رضا عباسی که درصفحات قبل ارائه شده است خود تصویر و امضاء ومطالب نوشته شده مطلقاً اصیل نبوده و هم امضا و هم تصویر جعلی می‌باشد منتهی شخص‌مجعول مطالب تصویر شماره ۲ را در جائی دیده و از روی آن با تردستی نقاشی وخط را جعل نموده است.

۲ ــ تصویر شماره ۲ که مردی سر خود را میخاراند و در مشهد بسال ۱۰۰۷ بوسیله رضا عباسی نقاشی شده است هم



امضاء و هم اصل تصویر اصالت داشته و جای هیچ شبهه باقی نمی‌ماند وچه بسا ممکن است امضا درتاریخ آن بعد از ۱۰ یا ۱۲سال منتها قبل‌از تصاحب لقب‌عباسی نقاش کارخودرا دیده وبخواهش واسرار دوستان با امضای خـود آن‌را تسجیل کرده است.

و اگر بتصویر شماره ٦ که دراین شماره چاپ شده‌است دقت فرمائید مراحل تشبیهی‌هردوخط‌رضاعباسی‌برای‌علاقمندان مشهود خواهد شد.

۳ ــ تصویر شماره ۳ کـه نوشته (رقم کار رضا عباسی) بنظرم جاعل‌ناشی عقیده خود را بیان داشته و بسادگی در زیر تصویر رقم زده است و با مراجعه به علائم خط رضا عباسی درمی‌یابیم که این خط اصیل نبوده ونظر نویسنده این بوده کـه (رقم کار رضا عباسی است) ودرنتیجه کلمه (است) را از قلم انداخته است ودرمورد خود تصویرنیز باید اذعان داشت این کار سبك و بی‌پیرایه کار رضا عباسی نیست.

٤ ــ تصویرشماره ٤ هم نقاشی وهم امضاء آن رقم رضا عباسی بوده و تمـام علائم وحرکات رضا عباسی درآن مشهود و آشکار می‌باشد و رقم و امضای آن نیز بقلم نی وخط شکسته رضا عباسی بـوده و همه علائم و مشخصات که در صفحات قبل تشریح شد با این نقاشی و امضاء او مطابقت کامل دارد.

٥ ــ تصویر شماره ٥ نقاشی وامضاء آن از همان قماش نقاشی‌های شماره ۱ و ۳ و ٥ بوده و تمام این اثرها خلق یك جاعل است که از روی نقاشی‌های اصیل رضا عباسی کپی‌کرده و به امضاء ناشیانه رضا عباسی رقم زده است.

٦ ــ تصویر شماره ٦ نیز عین سایر نقاشی‌های ساختگی مخدوش بوده امضاء وتاریخ ترسیم‌آن صحیح بنظر نمی‌رسد.

۷ ــ درمورد تصویر شماره ۷ که رقم کمینه رضا عباسی بتاریخ ۱۰۱۹ دارد و از او درصفحات قبل صحبت شده است بنظر بنده رقم رضا عباسی که در نهایت استادی و بخط نستعلیق زیبا نوشته شده و اولین مرتبه تشدید عباسی روی حرف (ب) بوضوح دیده میشود خالی ازاشکال نبوده و مطلقاً خط رضا عباسی نمی‌تواند باشد وضمناً حالت تصویر با علائم ومسیر دورانی هنر خلاقه رضا که بیننده را در مرحله اول مات و مبهوت مینماید وفق نداشته و غیراصیل بنظر میرسد.

۸ ــ نقاشی شماره ۸ که بامضای‌آقا رضا جلب نظر میکند شاید از کارهای اوایل آقارضا کاشانی بوده و در دوصحنه ترسیم شده‌باشد وتصویر شماره ۷ موجود در موزه فیتز ویلیام-تصویر مجدد یك موضوع واحدی‌بوده که‌بدست‌مقلدی‌تواناو بامضاء برتر رضاعباسی‌کتابت شده باشد.

حال که صحبت ما در مورد رضا عباسی پایان گرفت بسیار بجا خواهد بود که گفتاری درمورد محمد شفیع عباسی که باشتباه اورا فرزند رضاعباسی میدانند داشته باشیم.

بگفته بعضی استادان هنرشناس و علاقمندان هنـری از جمله بنا بفرمایش آقای رابرت انگ در صفحه ٥۹ شماره ۱۷۳ مجله هنرومردم که نوشته‌ای را به مضمون‌زیر (این‌دسته از نقاشی‌ها درجمعه اول جمادی‌الاولی ــ ۲۰ مارس ۱٦٥٤ــ روزسال‌آقارضارحمته‌الله‌توسط حقیرشفیع عباسی‌کشیده شد) ارائه‌داده وبکتابت یك سندیگر که‌در کتابخانه‌ملی‌پاریس‌درحاشیه یك‌اثررضاعباسی‌که قیدشده (به‌نتیجه‌محمد شفیع اهدا شد) اتکاء نموده‌اند وبجهاتی او را فرزنـد رضا عباسی خوانده‌اند یادآور میگردد کـه بنا بعقیده اینجانب و دلایل زیر محمد شفیع عباسی نمی‌تواند فرزند رضا باشد و چه‌بسا ممکن است از شاگردان و یا علاقمندان مکتب او بوده و احترام و مقام او را درحد یك دوست یا استاد پذیرفته باشد زیرا نام بردن ساده وکم عیار نام استادی بی‌همتا چون رضا عباسی و احیاناً نام پدر مشهور وهنرمند خود که در آن‌زمان صاحب القاب والا و ممتازی بوده و بتقرب شاهنشاه صفوی مفتخر بوده‌است با لفظ بی‌پیرایه ومعمولی زمان (آقا رضا رحمته‌الله) را نمیشود از یك فرزند که احیاناً شاگرد مکتب پدر نیز بوده است پذیرفت زیرا معین مصور که استادی هم‌طراز رضا عباسی بوده در حاشیه کار تکمیلی خود او را بهتر از فرزنـد واهی خود ستوده و چنین نوشته است (شبیه مرحمت و مغفرت پناهـی مرحومی جنت مکانی استادم رضا مصور عباسی علیه‌الرحمه).

پس بدین‌قرائن می‌شود پنداشت که محمد شفیع فرزند رضاعباسی‌نبوده وشاید نتیجه‌کار وهنراو باشدکه نوشته به‌(نتیجه محمد شفیع اهدا شد) یعنی کار وکوشش هنری من ــ شاگرد من ــ دست پرورده پرکار من.

زیرا میدانیم نه رضاعباسی بصراحت از او بعنوان فرزند خود نامبرده و نه محمد شفیع اورا درحد یك پدر واقعی ستوده و باین نام خوانده است این بود مختصری ازعقاید ونظریات‌حقیر درمورد شرح احوال و عظمت هنری پر افتخار رضا عباسی.

کاریز: مطالعه‌ای درگسترش کاریز از ایران بدیگر نقاط جهان

مرتضی هنری
مرکز مردم‌شناسی ایران

ابداع کاریز

هنوز به‌درستی معلوم نیست‌که کاریز یاقنات کی‌وچگونه ابداع شد، وسیر تحول وتکاملش چگونه بود، واین یکی‌از معدود ابداعات بشری است‌که درطی تاریخی بسیار دراز وهمه‌جاگیر، چگونگیش کمتر دستخوش تحول بوده است، واکنون‌هم حفرکاریز کم‌وبیش همانگونه است‌که هزاران سال پیش بود. تنها نظری‌که درباره ابداع کاریز واندیشه‌ی منجر به‌ابداع آن داده شده این است‌که برای حفر قنات ازچشمه‌ها الهام گرفته شده است. (٤ — ص ١٤٤)، که نیازمند بررسی بیشتری است.

درآغاز بایدکه کاریز یاقنات‌را تعریف کنیم. تعریفی‌که دربرهان قاطع ازکاریز آمده شاید کوتاهتر وکاملتر ازدیگر تعریف‌ها باشدکه گفته «جوی آبی‌راگویندکه درزیر زمین بکنند، تاآب ازآن روان شود» (٢ — ص ٨٨٤) ودردیگر بررسی‌ها نیز همین تعریف باکم وبیش تغییر، پذیرفته شده است. مقصود اینکه «قنات یاکاریز جوی آب زیرزمینی است که میله چاهها برای‌کندن ولاروبی وهواکشی داشته باشد وبا شیب ملایم آب‌را ازجایی به‌جایی منتقل کند». البته منظور طبقه‌بندی قناتها برحسب منبع آب آنها نیست، واین موضوع که‌خود ازاهمیت‌بسیار زیاد برخوردار است بجای به‌تفصیل و دقت مورد بحث خواهد بود. بنابراین ممکن است کاریز آب‌رودخانه یاچشمه‌را به‌جایی منتقل‌کند. که چنانکه اگرمنبع آب ازرودخانه‌باشد منگل نامیده می‌شود، ومحله‌ای که‌درتهران آب منگل نامیده می‌شود، باید به‌همین وجه تسمیه باشد.

ازاین‌قبیل کاریزها نمونه‌های بسیار هست، مانند کاریزی‌که بفرمان داریوش درمصر حفر شد تاآب رود نیل‌را به‌شهر کنونی فاروق ببرد (٥١٨ ق.م)، و نیز قناتی‌که آب دجله‌را به‌سامره می‌برد ودرسال ٧٢٢ میلادی بدستور متوکل عباسی کنده شد (٣—ص٣٦). نمونه‌ای دیگر ازاینگونه‌کاریزها‌که ازرودخانه آب می‌گیرد، نتیجه‌را بدست می‌دهد. ناصر خسرو یك نمونه ازاین‌کاریزهارا در طارم قزوین دیده وچنین تشریح می‌کند:

«... ازآنجا برفتم (ازقزوین)، رودی آب بودکه آن را شاهرود می‌گفتند. برکنار رود دیهی بودکه خندان می‌گفتند... ازخندان تاشمیران سه فرسنگ بیابانکیست همه سنگلاخ وآن قصبهٔ ولایت طارم است وبه‌کنار شهر قلعه‌ای‌بلند. بنیادش برسنگ خاره نهاده است. سه دیوار درگرد او کشیده وکاریزی به‌میان قلعه فرو بریده، تاکنار رودخانه‌که آنجا آب برآورند وبقلعه برند» (٦ — ص ٧).

این گزارش ناصرخسرو ازدو نظر مهم است یکی اینکه این کاریزرا درون صخره وسنگ خاراکنده‌اند، وتنیجه‌مهمتر اینکه کاریزی بوده‌که آب رودخانه‌ای‌را به‌قلعه‌ای می‌برده است. مرا اعتقاد براین‌است‌که یکی‌از نخستین‌قدم‌ها در ابداع کاریز جوی‌های زیرزمینی بوده‌که آب رود یاچشمه‌ای‌رابطور ناپیدا وسری بدرون شهر وقلعه می‌برده‌اند تادشمنان‌را به‌راه آب شهر ویا دژ دسترسی وآگاهی نباشد. چه درطول تاریخ بارها این شاهد آمده‌که نیروهای محاصره‌کننده آب‌را برشهر بستند، یامسیر رودخانه‌ای‌را گرداندند تاشهررا وادار به‌تسلیم



نمایی از دامنهٔ کوهی که شیار آبراهها برآن پیداست.

کنند . می‌توان چنین تصور کرد که جویهای زیرزمینی ــ که البته عمقشان زیاد نبود ــ برای بردن آب مثلاً ازچشمه‌ای یا رودخانه‌ای به‌شهرها وقلعه‌ها کنده می‌شدند . بتدریج کاریز‌کن‌ها دیدند که دربعضی جاها آب ازدیواره وسقف راه آب ، بداخل جوی می‌ریزد ، وبرای بدست‌آوردن آب بیشتر این نقاط‌را بیشتر کندند وتوسعه دادند ، تابوجود آبهای زیرزمینی آگاهی یافتند ، ویادگرفتند که درجاهایی که رود یاچشمه نبود با این روش آب را از زیر زمین به سطح آورند.

براین که قناتهای کنونی کامل شدهٔ روش تهیه سری آب برای شهرهای قدیمی است دو دلیل مهم می‌توان ذکر کرد :

۱ ــ برطبق شواهدتاریخی بسیاری ازکاریزهادرمسجدها و قلعه‌ها ظاهر می‌شدکه هم‌اکنون‌نیز نمونه‌های بسیاردارند. در ۹کیلومتری شرق نائین قلعه‌ای است که بنیادش را به‌کیخسروشاه‌ایران نسبت میدهند. این‌قلعه بوسیله یك راه‌آب زیرزمینی به‌مسجدجامع‌بسیارقدیمی‌نائین‌متصل‌است والبته‌پایاب اولیه یکی‌ازقدیمی‌ترین‌قناتهای‌نائین نیزدراین‌مسجد بوده‌است. آب قنات «شورو» نیز که قدیمی‌ترین قنات خوربیابانك است مستقیماً به‌قلعهٔ قدیمی (که‌درمجاورت مسجد جامع بوده) می‌آمده‌است، وازفاصله‌ای دوراز خور نیز دهانه چاهها مشخص نبوده ، تامظهر آب ومسیر قنات بردشمن مجهول باشد . ابوالفداء درتقویم‌البلدان همین وجه‌را درشهر اربل شرح می‌دهد ومی‌گوید «اربل برسرزمینی هموار است وکوهها در فاصلهٔ بیشتر ازیکروز راه ازآن واقع شده‌اند . ازقنات‌هایش دو رشته به‌شهر داخل شوند ؛ یکی به‌مسجد جامع رود ودیگری به‌دارالسلطنه (۱ ــ ص ٤٧٧) ، وبخاطر آوریم که شهر اربل خود ازقدیمیترین شهرهای جهان است وازقدیم باکاریزآبیاری می‌شده است ، که شرحش بجای خود خواهد آمد .

۲ ــ همچنانکه درقسمت بعد خواهد آمد هشتمین حمله سارگون دوم پادشاه آشور به‌شهر «اولهو» (نزدیکی مرند کنونی) در اوراتو اهمیت خاصی درتاریخ «تمدن‌کاریزی»° جهان دارد. سارگون دوم صریحاً می‌گوید که او روش پنهانی تهیهٔ آب شهر اولهو را یادگرفته بود (۷ ص ۲۱) وبایادگرفتن این روش تهیه آب بودکه قناتهاشان‌را خفه می‌کند وشهر را وادار به‌تسلیم می‌نماید (۷۲۲ ــ ۷۰۵ پیش‌از میلاد) .

بنابراین می‌توان گفت که یکی ازدلایل کندن جویهای زیرزمینی که منجر به‌ابداع قنات شد، سری ومحرمانه‌نگهداشتن راه آب شهرها بود .



اصولاً ، درشرایط جغرافیایی ایران نسبت تبخیر به‌بارش، زیاد است . مثلاً تبخیر درتهران ۱٦ برابر ، درشاه‌آباد ۱۰ برابر ، درگرمسار ٢٤ برابر ، درطبس ۳۱ برابر درخور بیابانك ٦۲ برابر ودرنهبندان ٦٤ برابر بارندگی است .بدیهی است که درچنین شرایطی تنهاعلاج، جریان‌دادن‌آب درجویهای سرپوشیده است. دربخش خور و بیابانك دودیه است بنام‌های «ایراج»و«مهرجان». مردم این منطقه می‌گویند که دوبرادر بنامهای «ایرج» و «مهرج» این دو روستا را بنیاد نهادند ، ایرج «ایراج» را و مهرج «مهرجان» را (وبه‌گمان من‌دهی که ناصرخسرو بهنگام گذر ازکویر در نزدیکی جرمق (گرمه

کنونی) دیده و بصورت «ارابه» ضبط شده همین ایراج است. چه به‌گویش‌های خوری ، گرمه‌ای وایراجی این‌ده را «ایرا» نامند) . ایراج که بربالای بلندی است ۳۳ چشمه آب داشت و مهرجان که درکنار کویر و در ارتفاعی بسیار کمتر است آب نداشت. جویی درون زمین کندند وباساروج اندودند ورویش را پوشیدند (حدود ۳۰ کیلومتر فاصله دو روستاست) . روزها مردم ایراج از آب استفاده می‌کردند وازغروب تابامداد آب چشمه‌هارا درون این جوی سرپوشیده می‌انداختند . آب به‌مهرجان می‌رفت ، وصبح به‌آنجا می‌رسید ، وتمام روزکه‌آب همچنین می‌آمد مورد استفاده قرار می‌گرفت ودرنتیجه هردو روستا تمام روز آب برای آبیاری ودیگر بهره‌وری‌ها داشتند . اکنون ایراج آب ازچشمه‌ها دارد ومهرجان ازکاریزکه کاریز مهرجان پارسال دراثر سیلاب ازبین رفت.

* * *

این ، اگرهم افسانه باشد گویای نیاز ایرانیان به‌آب وسازندگی‌های بسیار برای تهیه آب است ، که‌دراینجا به‌حفر جویهای‌زیرزمینی که جلوی تبخیرشدیدرا بگیردتوجه‌شده‌است.

لازم به‌یادآوری است‌که دربسیاری ازمناطق مرکزی ایران زراعت درزیر سایه درختان خرما انجام می‌گیردکه تنها به‌این‌علت است که‌ازتبخیرشدید(که‌موجب‌هدررفتن‌آب‌وافزایش شوری زمین در نتیجــه تبخیر) جلوگیری کنند .

پرواضح است‌که وقتی آب‌را درجویهای زیرمینی جریان دادند تاتبخیر نشود ، بتدریج آموختندکه هرچه این جویهــا عمیق‌تر باشد تبخیر کمتر می‌شود . وقتی جویها بیشتر به‌عمق رفت آبهای زیرزمینی بدرون آن آمد ، وبتدریج دریافتندکه نشت آب بدرون جویها درپایکوهها ودامنه‌های رسوبی کوهها بیشتر است وبدینگونه کاریز شخصیت مستقل یافت ودرایران زمین پراکنده شد .



محیط طبیعی و جغرافیایــی ایران زمین اکوسیستم خــاصی را عــرضه مــی‌کند و آن رابطــه کــوه ، رسوبات دامنه‌ای و پایکوهی ، دشت‌هایی که در فاصله‌ای نه بسیار از کــوه واقعند ، و کویر یا چاله و ماندآب‌هــا با یکدیگر است (عنصر آخــری به‌موقعیت منطقه بستگــی دارد ، در نواحی مرکزی و فلات‌های داخلی کویر مرکزی و لوت ، در اصفهان مرداب گاوخونی ، در آذربایجان دریاچه رضائیه ، و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب و دریای خزردرشمال حلقه‌ی آخر این اکوسیستم است) . کوهها بیشترین بارش‌را (به‌نسبت دشت وجلگه) می‌گیرند وآب بیشتری از ابرها می‌مکند . پایکوهها به‌نسبت ساختمان محلی خود ومقدار بارش ، آب‌هارا درروی زمین ویازیر زمین هدایت می‌کنند و نیز سیلابهای جاری دردامنه‌ها بارسوبگذاری نقش اصلی درتبدیل زمین دشت‌ها به‌جلگه وزمین قابل زراعت دارند (اگر دراین منطقه چشمه‌ای باشد ، مراکز انسانی درهمین پایکوهها بوجودمی‌آیند. نمونه‌آن‌تمدن‌درخشان سیلك کاشان برسرچشمه فین است) . رسوب‌ها و مواد حاصلخیز خــاك درفاصله‌ای نه‌چندان دور ازدامنه‌ها رویهم انباشته می‌شودکه دشت‌های قابل زراعت‌را بوجود می‌آورد وچاله‌ها ، کویرها ومرداب‌ها که سیلاب‌ها به‌آن ختم می‌شود ، این اکوسیستم‌را کامل‌می‌کند. اگر دردشت‌های رسوبی رودی درسطح جریان داشته همیشه مرکز زراعت وتمدن بوده است مانند دشت خوزستان ، دشت گرگان ودشت مغان . واگر آب سطحی نبوده کاریز روش ارجمندی است‌که متناسب بااین اکوسیستم امکان ایجاد مراکز انسانی‌را دردشت‌های حاصلخیز بوجود آورده است ، ودلیل گسترش وهمه‌جاگیری قنات نیز درایران انطباق آن بااین نظام محیطی است ، وچنانکه خواهیم دید درجاهایی در دنیا کاریز به‌پایمردی ایرانیان کنده شده‌که چنین مشابهت اکولژیکی وجود داشته است . وهمه‌ی محققان‌که دراین بارەسخن گفته‌اند براین نکته همداستانندکه کاریز درایران ابداع واز ایران به‌دیگر نقاط جهان گسترش یافت .

مآخذ :

۱ ــ ابوالفداء ــ تقویم‌البلدان (۷۲۱ هجری) ترجمه عبدالمحمد آیتی . بنیاد فرهنگ ایران ــ تهران ــ ۱۳۴۹ .

۲ ــ برهان‌قاطع ــ محمدحسین‌بن‌خلف‌تبریزی ــ تألیف ۱۰۶۲ هجری

برهان قاطع ــ امیرکبیر ــ تهران ۱۳۴۱ .

۳ ــ سرمد ، مرتضی

حقوق آب ــ تهران ۱۳۵۰ .

۴ ــ کورس ، غلامرضا (وعنایت‌الله رضا ــ علی‌اکبر انتظامی ــ امام شوشتری)

آب وفن آبیاری درایران باستان ــ وزارت آب وبرق ــ بمناسبت دوهزار وپانصدمین سال بنیان‌گزاری شاهنشاهی ایران ــ تهران ۱۳۵۰ .

۵ ــ ناجی ، مهدی

پایان تمدن‌کاریزی در ایران ــ دوره بیست و دوم ــ شماره ۹ ــ خرداد ۱۳۵۲

(اصطلاح خوب «تمدن کاریزی»را برای اولین بار مهندس ناجی درمقامه خود بکار برده است)

۶ ــ ناصرخسرو ــ سفرنامه

تصحیح غنی‌زاده ــ برلین ــ ۱۳۴۱ قمری .

7 - Forbes R. J.
Studies in Ancient Technology. Vol. II
Brill — Leiden — 1955.

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

«عهد بوق»

این مثل از جهة معانی مجازی و مفاهیم استعاره‌ای با مثل «عهد دقیانوش» ترادف دارد که هروقت بخواهند از قدمت و کهنگی و فرسودگی چیزی مبالغه کنند در لفافهٔ هزل وطنز آنرا به «عهد بوق» منتسب میکنند. اما ریشهٔ این مثل سائر:

***

بوق آلت نای مانندیست که بقول دهخدا «در حمامها و هنگامه‌ها نوازند و آواز مهیب و مکروهی از آن برآید». نوع قدیمی بوق از شاخ بود که بر اثر مرور زمان مدارجی را طی کرد و بعد آنرا از استخوان و فلز ساختند. امروزه انواع واقسام بوق شاخی واستخوانی وفلزی پیدا میشود که سابقاً از آن در موارد مختلف استفاده میکردند و در حال حاضر نیز بخصوص در روستاها خالی از فایده نیست. یکی ازفواید ومزایای بوق این بود که در قرون واعصار گذشته که وسائل ارتباطی کنونی وجود نداشت در شاهراههای ایران در فواصل معین «بین سه الی پنج کیلومتر» بوق‌زنها پاسداری میکردند و اخبار واطلاعات فوری و فوتی را بصورت رمز بطرف مقابل یعنی بوق‌زنهائیکه چند کیلومتر دورتر در جاهای مرتفع منتظر و مترصد بودند اطلاع میدادند. آن بوق‌زنها ببوق‌زنهای دیگر، و همینطور ادامه پیدا میکرد تا درظرف چند ساعت خبر مورد نظر بمقصد میرسید.

فایدهٔ دیگر بوق بهنگام جنگ و مبارزه بود که برای جمع‌آوری سپاهیان و تشویق آنان در حمله بصفوف دشمن بکار برده میشد تا بر دشمن بتازند و ازچکاچاك شمشیر و سنان ونیزه نهراسند چنانکه فردوسی گوید:

به پیش سپاه اندرون بوق و کوس　　　درفش از پس پشت گودرز وطوس

نظامی در این زمینه چنین گفته است:

جهان در جهان لشکـر آراسته　　　ز بوق و دهل بانگ برخاسته

فایدهٔ دیگر بوق در جشنها و عروسیها بود که بهمراه ساز ودهل و کوس وکرنا بصدا درمیآمد و شور وسروری بجشنها و عروسیها می‌بخشید. شعر فرخی بعنوان ارسال مثل دراین زمینه چنین است:

بدین طرب همه شب دوش تا سپیده بام　　　همی ز کوس غریو آمد و زبوق شغب

استفادهٔ دیگری که از بوق میشد این بود که اگر شخصیتی بهنگام شب از داردنیا میرفت بوسیلهٔ بوق و آهنگ مخصوصی مردم را ازمرگش خبردار میکردندکه درتشییع وترحیم متوفی شرکت کنند . بهمین جهة عبارت «**بوقش را زدند**» نیز جزء امثلهٔ سائره گردید یعنی هرجا که شخصی بمیرد اصطلاحاً گفته میشود «**بوقش را زدند**» .

فایدهٔ دیگر = سابقاً آسیاهای محل در تمام ایام و ساعات شبانه‌روز کار نمیکرد . این کارنکردن آسیاها بعلت عدم احتیاج یا نوبتی بودن جریان آب قنات و رودخانه بود . چون بکار میافتاد آسیابان بوق میزد و بدینوسیله اهل محل را خبر میکرد که آسیا براه افتاده‌گندمها را برای آرد کردن بآسیا بیاورند .

مورد دیگر استفاده از بوق در پشت‌بام حمامها بود . باین ترتیب که درآنموقع دوش گرفتن معمول ومتداول نبود روزانه دهها و صدها نفر زن ومرد خودرا در آب خزینه حمام باصطلاح شستشو میدادند و نظافت میکردند . گهگاه رنگ آب این‌خزینه‌ها «بویژه درروستاها» براثر چرك و کثافت آنچنان سیاه میشد که بمنجلاب بیشتر شباهت داشت تا آب مطلق و صافی. حمامیها هر چند یکبار ناگزیر بودند آب خزینه را خالی‌کنند. سپس خزینه را با وسایل موجود بشویند . سیاهیها و کثافات وموهای لزج را از آن بزدایند وخزینه را با آب تمیز و پاکیزه پر کنند . پیداست تخلیهٔ آب و تنظیف خزینه و گرم کردن آب تازهٔ خزینه «که از راه گلخن حمام انجام میشد» مستلزم چند روز صرف وقت بود تا بصورت اولیه درآید ومورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرد . چون روز موعود فرا میرسید و حمام مورد بحث برای پذیرفتن مشتری آماده میگردید حمامی در نیمه‌های شب بخصوص هنگام سحر بپشت‌بام حمام میرفت و دربوق‌کذائی میدمید وخفتگان را برای انجام غسل ونظافت دعوت میکرد .

امروزه که تلگراف و تلفن باسیم و بیسیم اختراع شد دیگر ببوق زدن در شاهراههای کشور احتیاج نیست . در جنگها و محاربات کنونی هم انفجارهای وحشتناك ناشی از بمب‌های خانمان برانداز دیگر مجال تأمل نمیدهد تا محتاج ببوق زدن باشند . آسیاها با تکنولوژی جدید ساخته شدند . حمامها بر اثر تصفیه و لوله‌کشی آب همیشه و در همه حال آمادهٔ پذیرائی است. مرگ ومیر را هم از طریق رادیو و آگهی در جراید اعلام میدارند . همچنین برای جشن و عروسی بقدری وسائل عیش و طرب فراهم آمد که «**بوق**» نقشی ندارد ولی درازمنه و اعصار گذشته **بوق** تا آن اندازه قُرب و منزلت داشت که تقریباً کلیه شئون زندگی مردم را دربر میگرفت . پس باوجود آنهمه وسائل زندگی اگر قرون قدیمه را به «**عهد بوق**» تعبیر وتمثیل کرده‌اند سخن بگزاف نرفته است زیرا هرچیز درجای خود بود ولی بوق در همه‌جا .. !

آری ؛ همانطوریکه عهد کنونی را بعلت آثار انکارناپذیر «**اتم**» در کلیهٔ شئون زندگی بشر به «**عهد اتم**» تعبیر میکنند عصر و عهد زندگانی قدیم را که غالباً نیازمندیها ومشکلات زندگی از رهگذر «**بوق**» حل‌ و رفع میگردید «**عهد بوق**» میگویند که از آن مجازاً قدمت وکهنگی و فرسودگی افاده میشود .

فهرست اسامی نویسندگان و عنوان مقالات آنان در مجله هنر و مردم

از شماره ۱۶۹ آبانماه ۲۵۳۵ تا شماره ۱۸۰ مهرماه ۲۵۳۶.

نام نویسنده	عنوان مقاله	شمارهٔ مجله	صفحه
آذری دمیرچی - علاءالدین	پژوهشی دربارهٔ طهران دوم	۱۷۵	۵۱
» » »	زندگی و فعالیت روحانیون عصر ساسانی	۱۷۹	۱۱
احمدیان - محمدعلی	قالی‌بافی در روستای نوش‌آباد کاشان	۱۶۹ - ۱۷۰	۳۶
» »	کوزه‌گری در ساوه	۱۷۷ - ۱۷۸	۵۵
» »	ماهیگیری در روستای «رمین»	۱۷۹	۴۳
اذکایی پرویز	جشنوارهٔ جهان اسلام (۱)	۱۶۹ - ۱۷۰	۷۰
» »	جشنوارهٔ جهان اسلام (۲)	۱۷۱	۷۴
» »	کتاب	۱۶۹ - ۱۷۰	۱۰۴
» »	»	۱۷۴	۶۴
» »	»	۱۷۶	۶۲
» »	بیرونی از دیدگاه مردمشناسی	۱۷۵	۳۴
» »	باز و بازنامه‌های فارسی (۱)	۱۷۶	۲
» »	» » » (۲)	۱۷۷ - ۱۷۸	۲۷
اعظم واقفی - حسین	گنبدباز، گوهری تابناک بر تارک هنر معماری ایران	۱۷۲	۲۶
افشار - ایرج	مقدماتی دربارهٔ تاریخ معماری درایران براساس متون فارسی	۱۷۳	۲
انگ - رابرت، ترجمه : مسعود رجب‌نیا	نگاهی نو به چند اثر از رضا عباسی	۱۷۳	۵۴
اولیور - آندره مترجمان: غلامرضا مریدی احمد نوروزی خراسانی	شیشه‌های صادراتی ایران	۱۷۱	۵
برزین - پروین	نگاهی به جشنوارهٔ جهان اسلام درلندن	۱۷۲	۴۵
برکشلی - مهدی	گام کامل زمان‌فارابی وگامهای‌پیشنهادی او	۱۷۷ - ۱۷۸	۱۴
بهروزی - علینقی	ریشهٔ تاریخی ضرب‌المثل به قوزک‌پایش‌زد خوانندگان و ما	۱۷۶	۷۱
پارسای قدس - احد	سندی مربوط به فعالیتهای هنری دورهٔ تیموری درکتابخانهٔ بایسنغری‌هرات	۱۷۵	۴۲
پرتوی‌آملی - مهدی	ریشه‌های تاریخی امثال‌وحکم : نقل کفر، کفر نیست	۱۶۹ - ۱۷۰	۹۲
» »	خر عیسی	۱۷۲	۶۹

نام نویسنده	عنوان مقاله	شمارهٔ مجله	صفحه
پرتوی‌آملی - مهدی	چاه‌کن در ته چاه است	۱۷۳	۵۲
» »	هم‌آش معاویه را می‌خورد، هم نماز علی را می‌خواند	۱۷۴	۶۲
» »	پنبه‌اش را زدند	۱۷۵	۷۶
» »	ماستها راکیسه‌کردن	۱۷۶	۶۰
» »	هم از گندم ری افتاد وهم ازخرمای‌بغداد	۱۷۹	۷۴
» »	عهد بوق	۱۸۰	۷۹
تسبیحی - محمدحسین	رسم «قل» و «دستاربندی» در پاکستان	۱۷۱	۲۵
جعفری - علی‌اکبر	سنگ نبشته‌های میر معصوم بکری	۱۶۹ - ۱۷۰	۱۷
چاوش اکبری - رحیم	خروس بی‌محل (خوانندگان وما)	۱۷۴	۷۰
چودهری - الله‌دتا	پرتو فرهنگ ایران در شبه قارهٔ هندو پاکستان	۱۷۴	۲۶
حبیبی - عبدالحی	نکات نو در تاریخ هنر ودانش خراسان	۱۷۳	۲۶
حکیمیان - ابوالفتح	حساب جمل و شاهکارهایی از آن	۱۷۱	۵۵
» »	«چشمهٔ زندگانی» در تدبیر عمرطولانی		
	بررسی چند فصل از یک دستنوشته قرن ۱۲ هجری	۱۷۹	۴۹
خانمحمد آذری - بهمن	قالی ایران را بشناسیم - قالی‌کرمان(۱)	۱۷۴	۱۸
» »	» » » (۲)	۱۷۵	۲۵
خدادادیان - اردشیر	روشهای بهداشتی ودرمانی درایران‌باستان	۱۷۷ - ۱۷۸	۶۳
دانش‌پژوه - محمد تقی	ادوار سلطانی (۱)	۱۷۳	۱۸
» »	» (۲)	۱۷۴	۱۱
» »	» (۳)	۱۷۵	۱۹
دبیر سیاقی - محمد	پیرامون افسانهٔ زهره و منوچهر (خوانندگان و ما)	۱۷۱	۹۱
ذکاء - یحیی	آیین شاهنشاهی ایران	۱۷۴	۲
» »	آیین نقاره‌کوبی درایران و پیشهٔ آن	۱۸۰	۲۹
راشدی - پیرحسام‌الدین مترجم : محمدجعفر جوان	طالب آملی	۱۷۹	۳۱
رجوی - کاظم	زبانهای هند و اروپایی یا هند و ایرانی	۱۸۰	۶۲
رضوانیان - محمدحسین	هنر مینیاتورسازی ایران	۱۷۹	۲
روا	نفوذ فرهنگ ایرانی درکشورهای همسایه		
	«سایا» جشن چوپانی	۱۸۰	۵۰
زعیمی - خسرو	نظم‌پرور (چاقوساز)	۱۷۱	۶۴
سامی - علی	شهر باستانی گوروفیروزآبادکنونی	۱۶۹ - ۱۷۰	۲
» »	سنگ نبشتهٔ خشایارشا، بنام «دیوان»	۱۷۶	۱۸
» »	خشت نبشتهٔ تاریخی داریوش بزرگ	۱۷۷ - ۱۷۸	۲۹
سجادی - سیدجعفر	سرنوشت ادبیات کلاسیك بر اساس حکمت‌المشرقیین و تفکرارسطوئی	۱۶۹ - ۱۷۰	۵۰

آیینه گداخته

ما را تپیدن از غم دنیا شعار نیست   صد شکر کآب طینت ما موج دار نیست

بی جذبه جنون نرسد کس به هیچ جا   سالک به راه ماند اگر نی سوار نیست

روشندلان حباب صفت دیده بسته اند   روزن چه احتیاج اگر شیشه تار نیست

آن را که دل ز مشرب منصور آب خورد   کشکول فقر را بجز از چوب دار نیست

قطع امید کرده نخواهد نعیم دهر   شاخ بریده را نظری بر بهار نیست

دل را که باشد آتش شوقی بغم چکار   آیینه گداخته جای غبار نیست

مجلس فروز گبر و مسلمان یک آتش است   در سنگ دیر و کعبه بجز یک شرار نیست

لوح مزار خویش ز دیوان خود کنم   یعنی مرا بغیر سخن یادگار نیست

در گلشنی که عشق بود باغبان کلیم   جز آشیان سوخته بر شاخسار نیست

ابوطالب کلیم کاشانی

«خط اخوین»

هنر و مردم

شمارهٔ صد و شصت و پنجم

ای داشته از سلطنت عالم ننگ

وی آمده از محنت ایام بتنگ

بیرون زده از سرای فانی اورنگ

بر روی زمانه در برآورده بسنگ

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً درتهران به نقاط زیر مراجعه فرمائید :

دفتر مجلهٔ هنرومردم

شعبه‌های کتابخانهٔ امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

انتشارات خوارزمی وشعبه‌های آن

خانهٔ کتاب
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی سپهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی پیام
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات پیوند
روبروی دانشگاه تهران

کتابهای جیبی
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی چهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی رز
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی آگاه
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات چکیده
خیابان نظام‌آباد - ایستگاه‌اسلامی



شرح روی جلد : خط نستعلیق مذهب سلطان‌علی مشهدی - آغاز سدهٔ ۲۲ شاهنشاهی (سدهٔ ۱۰ ه . ق) - موزه هنرهای تزیینی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

HONAR - O - MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر
حوزهٔ روابط فرهنگی

آبانماه ۲۵۳٦ — سال شانزدهم - شمارهٔ یکصدوهشتادویکم

دراین شماره

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو
زیر نظر هیأت تحریریه
با همکاری ذبیح‌الله بداغی
طرح وتنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٦٤٠۳۳١
تکشماره ۲۰ ریال
اشتراك سالانه ۲۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)
وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایـران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.
TEHRAN, IRAN.
Annual Subscription: $10

Foreign subscribers are requested to send their order to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN

کشف مجموعهٔ علمی رصدخانهٔ مراغه

یکی از معروفترین مجموعه های علمی و نجومی شناخته شده در دنیای شرق *

نوشته : دکتر پرویز ورجاوند
استاد دانشگاه تهران
وسرپرست هیأت بررسی‌ها وکاوشهای
باستانشناسی وبازآرائی رصدخانه مراغه

پیشگفتار (شناسائی و کاوش):

درجریان انجام یك رشته بررسی‌های باستانشناسی که‌در سال ۱۳۴٤ توسط نگارنده درمنطقه آذربایجان بمرحله اجراء درآمد ضمن بازدید ازبناهای ارزنده مراغه‌که درنوع خود شاهکارهائی درمجموعه آثار هنر معماری ایران بشمارمیروند، ازتل معروف به«رصد داشی» واقع درخارج شهرمراغه‌بازدید بعمل آوردم.

بیاد میآورم‌که درآن روز اوایل تابستان خوشه‌های گندم دیم قسمت عمده سطح تپه‌را پوشانیده بودند ودرچند محل نیز گودالهای کم‌عمقی بودکه سربازان درجریان تمرین‌ها بعنوان سنگر ایجاد کرده بودند.

وجود همین چاله‌ها وخاکهائی‌که ازداخل آن بیرون ریخته بودند نظر من را بوجود ویرانه‌هائی درمحل جلب کرد. قطعه‌های کوچك سفالهای لعابدار، خرده‌آجرهای فراوان، همه وهمه حکایت ازوجود آثاری داشت‌که بشدت ویران‌شده بودند وجز چند برجستگی کم ارتفاع، اینجا وآنجا چیزی دیگر ازآنها برجای نمانده بود.

درآن روز سعی‌کردم تاضمن جمع‌آوری خرده سفالها یادداشتهائی ازآنجا تهیه کنم واین امید درمن بوجود آمدکه شاید باانجام یك‌کاوش دقیق توفیق آن بدست‌آید تا از راز یکی ازمعتبرترین مرکزهای علمی ایران وجهان در دورانهای کهن پرده برداشته شود. راهنمای محلی من درآن روز در پاسخ اینکه محل رصدخانه کجاست؟ من‌را به‌غرب تپه بلند «رصد داغی» راهنمائی‌کرد. درآنجا یك واحد جالب معماری صخره‌ای قرار داشت‌که نظر هربازدیدکننده‌ایرا بخود معطوف میداشت. وضع خاص ومشکل توجیه‌کاربرد واحد مزبور واینکه برفراز تپه نشانه‌ای ازواحدهای‌رصدخانه بچشم‌نمیخورد سبب گردیده بود تاازسالها پیش این محل‌را بعنوان «رصدخانه»

---

* آنچه دراین نوشته آمده‌است شرحی است بسیارکوتاه واجمالی درباره چگونگی شناسائی محل رصدخانه مراغه، انجام کاوشهای باستانشناسی ومعرفی واحدهای بدست آمده. باید بگویم برائر ابراز علاقهٔ فراوان دوست بسیار عزیز وارجمندم جناب آقای دکترخدابنده‌لو که مایل بودند هرچه زودتر گزارش‌کلی این‌اکتشاف درمجله هنرومردم عرضه گردد، باتوجه به درگیریهائی که در زمینه نوشتن وتنظیم چند کار تحقیقی دیگر داشتم ناگزیر ازآن گشتم تا برای تهیه این نوشته از جزوه‌ایکه بمناسبت تشکیل نمایشگاه اکتشافات رصدخانه مراغه در اردیبهشت ماه سال جاری منتشر ساخته بودم ومتن سخنرانی خود در نخستین سمینار ستاره‌شناسی ایران در دانشگاه آذرآبادگان بهره بجویم و با تغییراتی چند وبرخی افزوده‌ها آنرا عرضه سازم.

امید آنکه درآینده توفیق آن بیابم تا بتدریج گزارش‌های جامع مربوط به‌این اکتشاف را برای آگاهی همگان منتشرسازم (پ.و).



تصویری از دامنهٔ غربی تپه رصدخانه مراغه . در این تصویر نمای واحدهای کاوش شده معماری صخره‌ای مشاهده میگردد .

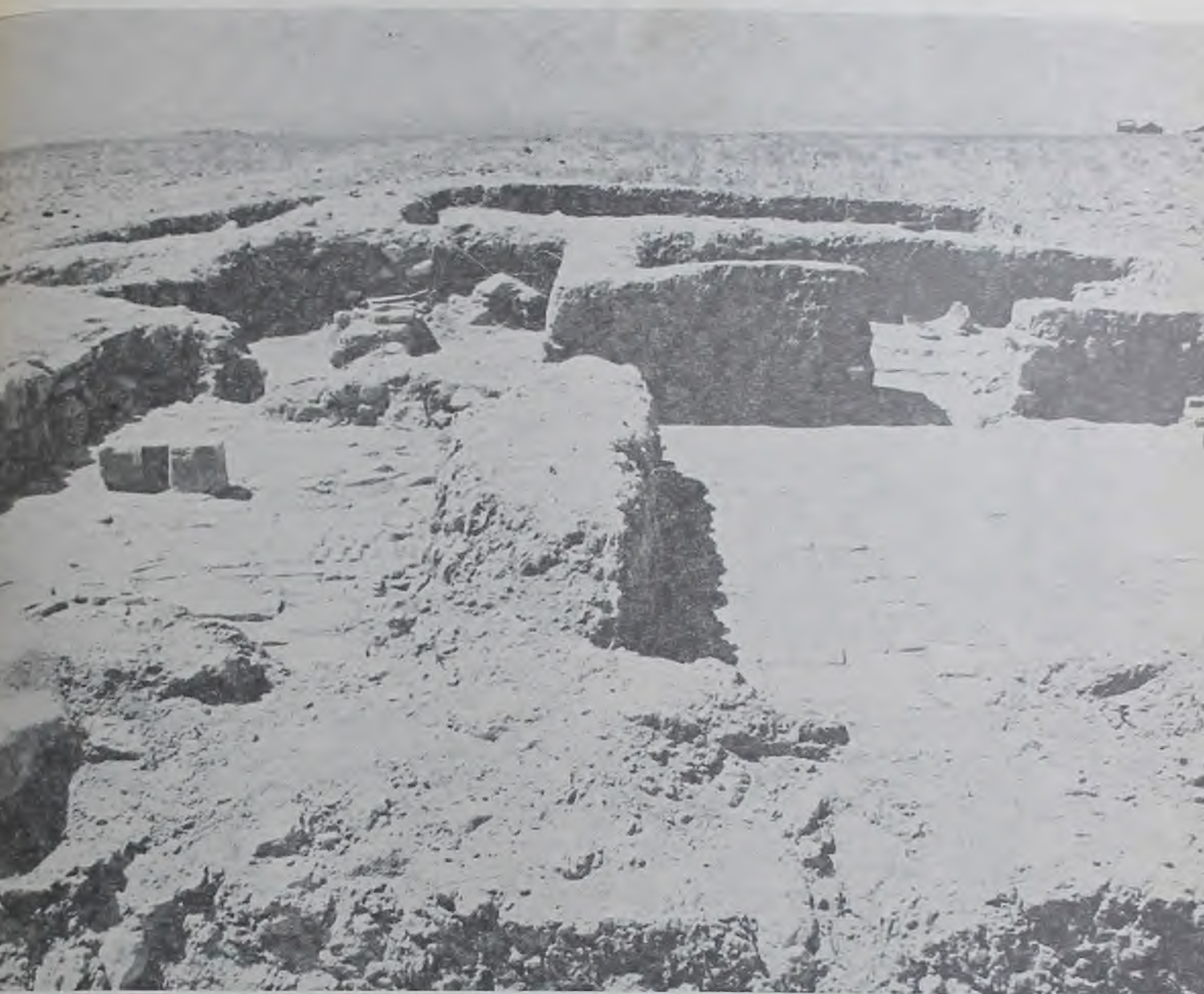
بشناسند . تاجائیکه درسالهای ۱۷ ـ ۱۳۱۶ شمسی در زمان استانداری شادروان کاظمی نسبت به‌تمیزساختن محوطه مقابل این واحد وسپس ایجاد راهی برای رسیدن بمقابل آن اقدام میکنند وروزنامه‌ها اعلام میدارندکه محل رصدخانه مراغه برای بازدید مردم وعلاقه‌مندان آماده شده است .

موقع خاص وشکل جالب این واحد دراولین برخورد توجه هربازدیدکننده‌ایرا بخود مشغول میدارد وطبیعی بودکه نظر من‌را نیز بخود جلب ساخت وسالها بعدکه‌کار حفاری در تپه رصدخانه‌را آغازکردیم دراین محل نیز به‌کاوش پرداختیم تاچگونگی آن وکاربردش‌را روشن ساخته باشیم .

درپی بررسی مزبور تلاش من برای‌فراهم‌ساختن‌موجبات انجام یك بررسی بنیادی وانجام حفاری درمحل آغاز گردید وسرانجام توفیق آن بدست آمد تادرسال ۱۳۵۱ خورشیدی بااستفاده ازاعتبارات دانشگاه آذرآبادگان‌که ازسوی وزارت علوم وآموزش عالی دراختیار اینجانب گذارده شد ، کار بررسی وکاوش‌را درآن محل آغازکنم . بعدازاولین فصل ، ادامه کار برای دو سال به‌عهده تعویق افتاد وبار دیگر در سالهای ۱۳۵٤ و ۱۳۵۵ دو فصل دیگر کاوش وبررسی‌درسطح ودامنه تپه صورت‌گرفت‌که منجر به‌روشن‌ساختن کلیه‌واحدهای سطح وبخش اساسی وعمده واحدهای دامنه تپه گردید .

درطول سه فصل‌کاوش وبررسی دوست ارجمند وگرامی **آقای علی‌اکبر سرفراز باستانشناس سخت‌کوش** وآگاه وطنمان به‌نمایندگی ازسوی وزارت فرهنگ‌وهنر بامن همکاری نزدیك وهمه‌جانبه داشته‌اندکه لازم میدانم صمیمانه ازهمکاریشان سپاسگزاری‌کنم . دیگر همکاران عزیز من دراین سه فصل عبارت بودند ازآقای بختیاری درفصل اول ، آقایان **مرتضوی وحیدری** باستانشناسان جوان وصمیمی‌درفصل دوم ـ وبالاخره آقایان **حاتم ومرتضوی درفصل سوم .** ازفرصت استفاده میکنم وبار دیگر ازهمکاری همه این عزیزان صمیمانه سپاسگزاری میکنم وآرزوی آن دارم‌که باردیگر دردیگر پژوهش‌های علمی توفیق بهره‌یافتن ازهمکاریهای دوستانه وباارزش آنهارا بدست آورم . همچنین لازم میدانم ازدانشگاه آذرآبادگان بمناسبت فراهم ساختن اعتبار ووسایل کارکه انجام‌این‌پژوهش وکاوش‌را میسرگردانید نیز تشکر نمایم وآرزومند آن‌باشم‌که دیگر واحدهای‌دانشگاهی ایران نیز بااحساس مسئولیت‌درقبال شناسائی جامع محل‌های باستانی وتاریخی منطقه‌ای‌که بدان وابسته میباشند ، اقدام دانشگاه آذرآبادگان‌را سرمشق قرار دهند و باتأمین اعتبار لازم موجبات انجام یك رشته فعالیت‌های پژوهشی علمی‌را فراهم سازند .

اینك باتوجه به‌مقدمه بالا به‌معرفی اجمالی آثار یافت‌شده



تصویر بخشی از واحد مسکونی مکشوف درسطح تپه رصدخانه مراغه. این واحد معماری مربوط است به زمان بعداز ویرانی مجموعه علمی رصدخانه.

دراین سه فصل بررسی وکاوش میپردازد.

اشاره‌ای به‌پیشینه کارهای نجومی درایران :

پیش‌ازآنکه گزارش مزبوررا عرضه داریم باتوجه به‌اهمیت وسابقه تحقیقات نجومی درایران بی‌مناسبت نخواهد بود تا اشاره‌ای بآن بنمائیم. **باشدکه جوانان این سرزمین با آگاهی ازگذشته غنی وشکوهمند علمی سرزمین خویش، احساس حقارت وناچیزبودن‌را دربرابر ملتهای صاحب تکنیك جهان ازخود دورسازند وبخود آیند وبکوشند تافاصله زیادی‌راکه با دیگران دارند باتلاش خستگی‌ناپذیر پرسازند. برای آنکه در این جهاد توفیق لازم بدست آید باید مردم‌را به‌اهمیت واعتبار علمی گذشته‌شان آگاه ساخت تا بدانند برخلاف آنچه‌که بآنها تلقین شده ومیشود، درگذشته چون امروز ریزه‌خوار خوان علمی وفنی دیگران نبوده‌اند وبهمان اندازه‌که ازدیگران کسب میکردند، خود نیز میآفریدند وبه‌اندوخته علم جهان میافزودند.**

به‌شهادت مدارك واشاره‌هائی‌که دربرخی ازکتابهای کهن ومذهبی مربوط به‌پیش‌ازاسلام وجود دارد، میدانیم‌که

ازدورانهای بسیار کهن مسئله ستاره‌شناسی وتحقیقات فلکی در سرزمین ایران رایج بوده وجمعی ازدانشمندان وبرخی از شخصیت‌های مذهبی به‌بررسی وپژوهش درامر نجوم اشتغال داشته‌اند . آنهائی‌که باآئین مهر وخصوصیات جامعه روحانی این مذهب آشنائی دارند ، آگاهندکه امر تحقیقات نجومی وستاره‌شناسی دراین آئین وبین پیروان آن جایگاهی بلند داشته است ، چنانکه نشانه‌های آنرا در «سمبل»هائی‌که ازاین مذهب بجای مانده میتوان بازیافت . تحقیقات وبررسی‌های نجومی ازحدود هزاره دوم پیش‌از میلاد ببعد درسطحی وسیعتر وبابینشی هرچه علمی‌تر ادامه یافت تاجائیکه در دوران‌اشکانی وبخصوص ساسانی دانشمندان این رشته به‌کشف بسیاری‌ازمسائل پرارج علمی نائل‌آمدند چنانکه به‌اعتباری از **نصف‌النهار نیمروز**

مربوط است به‌زمان مأمون خلیفه . بفرمان مأمون درسال ۲۱٤ هجری درشهر (شماسیه) و (جبل قاسیون) رصدخانه‌هائی برپا میدارند وتولیت آنها به‌یحیی‌بن ابی‌منصور وخالدبن عبدالملك المروزی واگذار میشود .

گذشته ازستاره‌شناسی‌که درقرن سوم درشیراز ــ نیشابور وسمرقند باوسایل علمی به‌امر رصد مشغول بودند ، درنیمه نخست قرن چهارم هجری دردوران آل بویه نیز کار ستاره‌شناسی وساختن رصدخانه رونق بسیار یافت تاجاییکه شاهان آل بویه حتی درکاخ خود رصدخانه داشتند وستاره‌شناسان معروفی چون : عبدالرحمان صوفی ، ابن‌الاعلم ، ابوسهل کوهی ، صاغانی وابوالوفای بوزجانی درآن بکار وتحقیق مشغول بودند . درزمان خلافت عزیز (۳٦٥ ــ ۳۸٦ ه. ق.)



تصویری از طرح کامل برج مرکزی رصدخانه مراغه . دراین تصویر راهرو مرکزی و «ربع جداری» ، مهم‌ترین واحد اندازه‌گیری ــ اطاقهای واقع در دوسوی راهروی مرکزی و ورودی برج مشاهده میگردد .

درسیستان بعنوان اکتشافی پرارزش ازنظر اعتبار واهمیت محاسباتی ودقت یاد میشود .

در دوران بعدازاسلام فعالیت‌های نجومی درسطحی‌بسیار گسترده ادامه یافت چنانکه درمتن‌های تاریخی مختلف شاهد ایجاد رصدخانه‌های مختلف درشهرهای‌معتبر وگسترش‌فعالیت‌های تحقیقاتی نجومی هستیم .

درباره ایجاد رصدخانه‌های دوران بعدازاسلام باختصار میتوان ازآنها چنین یادکرد : نخستین رصدخانه بعداز اسلام

خلیفه‌ی فاطمی نیز رصد خانه‌ای درقاهره تأسیس مییابدکه‌در زمان خلیفه حاکم (۳۸٦ ــ ٤۱۱ ه. ق) برشهرت وشکوهش افزوده میشود[1].

ازدیگر رصدخانه‌هائی‌که یادشده وجود دو رصدخانه در شام وبالاخره **رصدخانه ابوریحان بیرونی** است . درنیمه دوم

---

۱ ــ دائرةالمعارف فارسی ــ بسرپرستی غلامحسین مصاحب ــ جلد اول ــ تهران ۱۳٤٥ صفحه ۱۰۸٦ .

قرن سوم ابوحنیفه دینوری نیز رصدخانه‌ای دراصفهان برپا میسازد.

درسال ٤٦٧ درزمان پادشاهی ملکشاه نیز رصدخانه عظیمی در ری یا نیشابور برپا میگردد ودانشمندان بزرگی در آن بکار میپردازندکه دربین آنها باچهره درخشان حکیم عمر خیام برخورد میکنیم.

رصدخانه مراغه

سرانجام درقرن هفتم هجری است‌که اثر ارزشمندومرکز علمی بزرگ رصدخانه مراغه بنیان‌گذاری میشود. درباره تاریخ بنا وچگونگی ساختمان این مرکز علمی باتوجه به‌آنچه که درکتابهائی چون «جامع‌التواریخ رشیدی» و «صاف‌الحفره» و «فوات‌الوفیات» و نظایر آنها آمده است میتوان گفت‌که بنای رصدخانه به‌پیشنهاد و اصرار دانشمند بزرگ‌عصر خواجه نصیرالدین طوسی وموافقت هلاکو درسال ٦٥٧ هجری آغازمیگردد وبعداز ۱۲ سال تلاش، نتیجه تحقیقات‌وبررسی‌های خواجه نصیر طوسی ودیگر دانشمندان بلندپایه این مرکز علمی چون: مؤیدالدین العُرض ـ نجم‌الدین کاتبی ـ نجم‌الدین دبیران قزوینی ـ علامه قطب‌الدین شیرازی ـ فخر‌الدین مراغی وچند تن دیگردرکتاب معروف‌به (زیج ایلخانی) انتشار یافت.

خواجه نصیر طوسی بانفوذ فراوانی‌که برهلاکو داشت اورا وادار ساخت تایك‌دهم درآمد مستغلات اوقافرا درسراسر مملکت برای مخارج ایجاد و ادامه کار این مرکز علمی‌منظور دارد. خواجه نصیر طوسی بااستفاده ازاین امکان درجوار ونزدیکی برج مرکزی ومجموعه علمی رصدخانه مراغه اقدام به‌بنای: یك مدرسه علمی معتبر ـ یك کتابخانه ـ سرائی برای محل زندگی دانشمندان وسایر واحدهای علمی وجنبی مرکز تحقیقاتی‌کرد وباین ترتیب به‌اعتباری بزرگترین مرکز علمی سرزمینهای اسلامی‌را درقرن هفتم درمراغه بوجود آورد.

رصدخانه مراغه دردنیای کهن معروفیت وشهرتی‌فراوان داشت واین شهرت تاقرن هشتم پایدار ماند وزمانی بدست فراموشی سپرده شدکه رصدخانه «شنبه‌غازان» درتبریز ورصد خانه معروف سمرقند درسال ۸۲۷ براساس طرح وضوابط علمی رصدخانه مراغه برپاگشت ومورد استفاده قرارگرفت.

دراینکه بطور دقیق این مرکز تاچه‌زمانی برپا بوده‌اظهار نظری صریح وبی‌چون‌وچرا نمیتوان‌کرد ولی مدارکی دردست است‌که دست‌کم این مرکز تازمان پادشاهی سلطان محمد خدا بنده نیز فعالیت داشته است. امری که‌درمیان تمامی رصدخانه‌های دنیای اسلامی وجهان تاقبل‌از نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی استثنا بشمار می‌رود. زیرا طبق مدارك موجود، رصدخانه سمرقندکه براساس طرح وضوابط رصدخانه مراغه درقرن نهم هجری وسال ۸۲٤ بنا میگردد باهمه معروفیت وشهرت آن فقط حدود ۳۰ سال فعالیت داشته است.

از زمان ویرانی این مجموعه ببعد جز دردوسه مورد اشاره‌ای باین محل وتوصیف آن نشده است. همچنین جز دو مورد طرح وعکسی ازآن دردست نیست. **قدیمی‌ترین طرح ازاین محل مربوط است به‌کروکی مختصری‌که درسال ۱۸۸۳ میلادی توسط «هوتوم شیندلر»[2] آلمانی‌کشیده شده است پس ازآن درسال ۱۲۷٦ هجری قمری نیز نقشه مختصری ازسطح تپه توسط استاد ملاعلی محمد اصفهانی تهیه‌گردیدکه درشماره هفت سال ۱۳۸۱ روزنامه علمیه بچاپ رسید.** این هردو طرح چیزی نیست جز نشان‌دادن وضع ناهمواریهای سطح تپه، زیرا که قرنها پیش‌ازآن واحدهای معماری رصدخانه ویران ودر زیر خاك پنهان شده بود وهیچ نشانه‌ای ازآنها دردست نبود.

مجموعه واحدهای یافت‌شده درسطح تپه رصدخانه مراغه

درسطح تپه رصدخانه درمجموع ۱۷ واحد معماری بدست آمدکه یکی ازآنها مربوط است به‌تأسیسات بعدازویرانی رصدخانه وبقیه تمامی واحدهائی هستندکه درکنارهم مجموعه علمی رصدخانه مراغه‌را تشکیل میداده‌اند. این واحدها خود به‌دو دسته تقسیم میشوند. گروه اول آنهائی‌که بطور مستقیم درکار فعالیت‌ها وتحقیقات نجومی مورد استفاده داشته‌اند وگروه دوم آنهائی‌که بعنوان واحدهای وابسته مرکز علمی کاربردهائی‌ویژه چون: کتابخانه مدرسه ـ کارگاه ریخته‌گری وابزارسازی داشته‌اند. شرح یکایك واحدهای بدست‌آمده‌بحث مفصلی است‌که ازحوصله این نوشته بیرون میباشد ازاینرو ما درصفحه‌های بعد به‌معرفی کلی واجمالی این مجموعه وتوصیف کوتاه برخی ازواحدهای آن میپردازیم.

تپه رصدخانه مراغه: تپه رصدخانه مراغه بطول ٥۱۰ وعرض متوسط (میان تپه) ۲۱۷ وبارتفاع ۱۱۰ متر درغرب شهر مراغه واقع است. جهت طول تپه درامتداد شمالی ـ جنوبی قرار دارد.

مجموعه واحدهای رصدخانه مراغه درنیمه جنوبی این تپه بناگردیده و دوقسمت تپه بوسیله دیواری بعرض حدود یك متر وطول ۱۳۹ متر ازیکدیگر جدا شده است.

درسمت شرق تپه نیز دیواری درجهت شمال جنوبی بطول ۱۸۰ وعرض ۱ متر وجود دارد[3] درلبه غربی تپه نیز باحصار یا سنگچینی برخورد میکنیم‌که پس‌از برخورد باانتهای دیوار شمالی ادامه پیدا میکند وتاقسمتی ازنیمه دوم تپه پیش میرود.



دراین تصویر برج وراهرو مرکزی برج وپلکان زیرربع جداری دیده میشود . بمنظور حفظ باقیمانده ربع جداری چنانکه ملاحظه میگردد یك ویترین شیشه‌ای بر روی آن استوار گردیــده است .

همچنین درمحوطه تپه باچند مسیر سنگچین که شبکه‌های ارتباطی مجموعه‌را تشکیل میداده‌اند برخورد گردید .

ازمیان واحدهای مکشوف میتوان هفت واحدرا که جز یکی تمامی براساس طرح دایره بنیاد گرفته‌اند مربوط به‌کارها واندازه‌گیریهای نجومی دانست که میباید کاربرد دقیق علمی هریك ازآنها شناخته شود .

برج مرکزی رصدخانه

درمیان این واحدهای هفت‌گانه وبه‌اعتبار دیگر درمیان کلیه‌واحدهای بدست‌آمده‌درسطح تپه مهمترین و وسیع‌ترینشان برج مرکزی رصدخانه است که درمیان مجموعه واحــدهای معماری قرار گرفته است . برج مزبور به‌قطر داخلی ۲۲ متر دارای دیواری به‌ضخامت ۸۰ سانتیمتر میباشد . درجــریان کاوش توفیق‌یافتن طرح کامل برج بدست آمد . ورودی برج درجانب جنوبی قرار دارد که بکمك دو سکوی‌سنگی دردوطرف ورودی مشخص میباشد . دربرابر ورودی راهروئی بعرض ۳٫۱۰ متر درجهت شمال جنوبی قرار دارد که مهم‌ترین بخش رصدخانه مراغه‌را تشکیل میدهد. دروسط این‌راهرو باباقیمانده یك سکوی پله‌مانند که بانظمی خاص بطرف بالا امتداد مییافته و تامرکز ادامه داشته برخورد میکنیم .

برروی این سکو باقسمتی ازیك ناوسنگی‌یا «ربع‌جداری»[4] که مهم‌ترین واحد قراول‌روی واندازه‌گیری دربین مجموعه واحدهای رصدخانه است برخورد میکنیم . دروضع حاضر ازاین اثر مهم ۵٫۵۵ متر آن برجا است که بااندازه‌گیریهای لازم وانجام محاسبه ، طول شعاع آن حدود ۱۸٫۱۰ مترمیشود.

---

2 - Houtum - Schindler.

۳ ــ درمورد هردو دیوار این تصور وجود دارد که در امــر نشانه‌روی با ابزارهای خاص نیز مورد استفاده داشته‌اند.

4 - Le quadrant Mural.



تصویری از بنای جالب کتابخانه رصدخانه مراغه . این بنا درگوشه شمال غربی مجموعه بدست آمد .

دردوسوی راهرو مرکزی باشش اطاق برخورد میشودکه بجز دو اطاق کوچك واقع درسمت شمال وجنوب بقیه دارای شکل هندسی مستطیل بوده ودرجهت طولی دروسط اختلاف سطحی برابر ۲۵ سانتیمتر درآنها دیده میشود .

درباره ارتفاع بـرج ، وضع کامل ودقیق داخل آن وبالاخره تعداد طبقه‌ها وتزیینات خارجی آن باتوجه به‌آثار ناچیز بدست آمده اظهار نظری اساسی وبی‌چون وچرا نمیتوان کرد . همین‌قدر باتوجه به‌طول ربع جداری وقطر برج‌میتوان گفت‌که ارتفاع اصلی برج باید بین ۲۰ تا ۲۵ متر بوده باشد ودرچنین صورتی دست‌کم نمای برج میباید به‌چهار طبقه تقسیم شده باشد .

مصالحی‌که دربنای برج بکارگرفته شده عبارتست از : سنگ‌قلوه ولاشه ـ سنگ‌های تراش برای ازاره ـ خارجی وداخلی ـ سنگهای تراش بزرگ برای ورودی برج ، آجر



تصویر یکی از پنج واحد مدور رصدخانه مراغه واقع در جنوب برج مرکزی . این اثر و دیگر واحدهای دایره شکل بدست آمده در سطح تپه در زمینه اندازه‌گیری‌ها وتحقیقات مختلف نجومی مورد استفاده داشته‌اند.

درسه اندازه مختلف ــ ملاط و اندود گچ ، کاشیهای رنگی لعابدار درسه طرح ونوع مختلف ــ سنگ‌های حجاری‌شده ونقش‌دار ــ آجرهای نقش‌دار تزیینی ــ براساس قطعه‌های تزیینی بدست‌آمده وباتوجه به‌یکی دو متن تاریخی در زمینه توصیف این برج بخصوص قصیده معــروف «قاضی‌القضات اصفهانی» میتوان گفت‌که برج رصدخانه مراغه دارای نمائی پرشکوه وچشم‌گیر بوده وتزیینات داخلی‌آن‌که براساس‌ضوابط نجومی‌وصور فلکی صورت‌گرفته بود از زیبائی خیره‌کننده‌ای بهره‌مند بوده است.[5]

---

۵ ــ قاضی‌القضات نظام‌الدین اصفهانی در قصیده‌ای که درمدح خواجه نصیرالدین‌طوسی سروده است به‌توصیف رصدخانه مراغه پرداخته و بدون آنکه اطلاعات روشن بدست دهد ازآن بعنوان یك‌بنای باشکوه یاد کرده است.



تصویر یک‌قطعه کاشی مربوط به‌تزیینات رصدخانه مراغه که در جریان کاوش با آن برخورد گردیده است .



قطعه‌ای از کاشی‌های نقش‌دار مربوط به‌کتیبه بزرگ نمای خارجی برج مرکزی که درجریان کاوش بدست آمده است . زمینه کار سفید مایل به‌کرم ، نقش‌های گیاهی برنگ قهوه‌ای و نوشته‌های برجسته کتیبه برنگ لاجوردی .

واحدهای مدور پنج‌گانه

درجنوب ، جنوب شرقی وشمال شرقی برج مرکزی رصدخانه مراغه پنج واحد مدور کشف گردیدکه هریك بطور مستقیم درکار پژوهشهای نجومی مورد استفاده داشته‌اند و ابزارهائی برروی آنها استوار میشده است دراین‌باره تنها وجالبترین متن ومدرك کتاب ارزنده «عُرضی» مربوط‌به‌شرح آلات رصداست. وسایل مزبورکه باحتمال درمحل این واحدها نصب میشده عبارت بوده‌اند از :

ذات‌الحَلَق[6] ذات‌الشعبتان ــ آلت مخصوص تعیین میل دائرة‌البروج ــ آلت مخصوص برای تعیین مواقع اعتدالین ــ آلت مخصوص اندازه‌گیری کسوفات ــ ربع متحرك برای اندازه‌گیری مختصات افقی ستارگان ــ آلت ظلی عظیمه ــ آلت کامله .

---

6 - Spher Armillair.

تصویر نمونه‌هائی چند از دسته - لوله وکف سفالهای بدون لعاب بدست آمده در کاوشهای تپه رصدخانه مراغه .



تصویر چندنمونه ازنقش‌های روی بدنه سفالهای بدون لعاب بدست آمده درکاوشهای تپه رصدخانه مراغه .

کتابخانه

درگوشه شمال غربی نیمه جنوبی تپه واقع درزیر حصار شمال محوطه رصدخانه بنای جالبی بمساحت ۳۳۰ متر مربع بدست آمده که باتوجه به‌جنبه‌های مختلف امر میتوان آنرا کتابخانه مجموعه دانست.

متون مختلف تاریخی درباره کتابخانه رصد خانه مراغه همه ازاثری‌یاد میکنند که عظمت آن بی‌سابقه بوده است. زیرا که آنرا گنجینه‌ای شامل ۴۰۰۰۰۰ جلد کتاب یادکرده‌اند. آنچه که ما دراین محل یافته‌ایم وباتوجه به‌طرح و وضع کلی برآن نام کتابخانه گذارده‌ایم، واحدی است که بهیچوجه گنجایش دربرگرفتن یك دهم چنین رقمی‌راهم ندارد.[7] درباره طرح این واحد جا دارد یادآور شویم که ازیك نقشه جالب وبه‌اعتباری استثنائی برخوردار است. ازجمله آنکه درنقشه این بنا به‌گونه‌ای هنرمندانه دوکلمه «الله» و «علی»را نقش انداخته‌اند. موردی که شاید بتوان آنرا بی‌سابقه دانست.

مصالح مورد استفاده برای بنای این اثر عبارتست از: خشت وآجر همراه باملاط گل. باتوجه به‌وضع کلی بناچنین میتوان گفت که دارای پوشش مسطح بوده است.

کارگاه ریخته‌گری

درمیان دیگر واحدهای مکشوف درسطح تپه، با بنائی برخوردگردید که باتوجه به‌طرح وتقسیمات‌داخلی‌ومواد بدست آمده می‌توان آنراکارگاه ریخته‌گری وتهیه ابزارفلزی‌دانست. منابع تاریخی باصراحت باین امر اشاره دارند که «عُرضی» دانشمند معروف ونویسنده کتاب معتبر شرح آلات رصد خانه مراغه کار ساختن ابزار وآلات فلزی‌را درمحل مجموعه علمی رصدخانه مراغه انجام میداده است.

مدرسه یا مدرس مجموعه علمی

جنوبی‌ترین اثر مکشوف درسطح تپه رصدخانه‌را بنای به‌نسبت بزرگی تشکیل میدهد که درعین نارسائی ازنقشه‌ای جالب برخوردار است وباحتمال باید بعنوان محل مدرسه یا مدرس ویاتالار آموزش مجموعه مورد استفاده میداشته است. این تنها بنای مجموعه است که عمده مصالح آنرا آجر تشکیل میدهد.

لازم به‌یادآوری است که بنا برمتن‌های تاریخی مدرسه موجود درمجموعه علمی رصدخانه مراغه دارای آنچنان معروفیتی بوده که حتی ازچین نیز دانشجویانی برای تحصیل درزمینه‌های: ریاضی، فیزیك ونجوم بسوی آن رومیآورده‌اند.

واحدهای دیگر

درباره مورد استفاده وکاربرد دیگر واحدهای بدست آمده درسطح تپه جادارد تاانجام بررسی‌های وسیع وهمه‌جانبه ازاظهار روشن خودداری شود.

بطورکلی باید یادآور شویم که برای مشخص ساختن‌شکل اصلی وکاربرد اکثر واحدهای بدست‌آمده ایجاب میکند تااز معدود متخصصان نجوم کهن یاری‌گرفته شود.

مقایسه رصدخانه سمرقند و رصدخانه مراغه

کشف رصدخانه سمرقند به‌قرن نوزدهم مربوط میشود. محل این رصدخانه براساس یك وقف‌نامه قدیمی که حدودملکی را به «تل رصد» محدود میساخت شناخته شد وحفاری آن بوسیله «ویاتکین» در ۱۲۸۷ هجری قمری انجام گرفت. قطر برج اصلی رصدخانه سمرقند ۲۴ متر است (برابر رصدخانه مراغه).

راهرو میانی که «ربع جداری» یا آلت اصلی رصد را دربرمیگیرد بصورت ربع دایره قائم نیمی‌درداخل زمین ونیمی ازکف ببالا درجهت شمال ـ جنوبی در روی قطر دایره ایجاد شده است.

آنچه ازمقایسه کلی طرح دو رصدخانه برمیآید اینکه رصدخانه سمرقند براساس طرح ونقشه رصدخانه مراغه وباهمان اندازه ایجاد شده است. تنها اختلاف اساسی مربوط است به راهرو میانی محل نصب «ربع جداری» که در رصدخانه‌سمرقند باتوجه بآنکه نیمی ازآن چون سردابی ازکف به‌زیرزمین برده شده، طول بیشتری یافته است.

درجریان حفاری رصدخانه سمرقند باقطعه‌های مختلف تزیینات معماری برج برخورد گردیده که براساس آن متن‌های تاریخی که رصدخانه‌را توصیف‌کرده‌اند چنین بنظر میرسد که این بنا نیز چون رصدخانه مراغه ازشکوه وزیبائی فراوان بهره‌مند بوده است.

سال آغاز بنای رصدخانه سمرقند ۸۲۴ هجری قمری وسال پایان آن ۸۲۷ هجری است[8].

---

۷ ــ لازم به یادآوری است که دربرخی از مدارك محل‌کتابخانه رصدخانه در داخل برج مرکزی یاد شده است.

۸ ــ برای اطلاع بیشتر ازچگونگی بنای رصدخانه سمرقند وطرح بازسازی شده آن به‌کتاب «میراثهای تمدن ایرانی در سرزمین‌های آسیائی شوروی» نوشته نگارنده ــ تهران ۱۳۵۱ صفحه ۳۱ ــ ۳۶ و مقاله آقای مهندس ابوالقاسم اشتری زیرعنوان: ساختمان وسازمان رصدخانه الغبیك، در یادنامه نخستین سمینار ستارەشناسی ایران از انتشارات دانشگاه آذرآبادگان مراجعه فرمایند.

اشیاء بدست‌آمده درسه فصل کاوش

درجریان کاوش‌های سطح ودامنه تپه درطی سه فصل حفاری بجز پلان واحدهای معماری ، اشیاء چشم‌گیری بدست نیامد . آنچه نیزکه درواحدهای مختلف بدست آمـد بیشتر بصورت قطعه‌های شکسته وبسیار کوچك بود ، چنانکه ازمیان هزاران قطعه سفالهای شکسته فقط چند ظرف سفالی به‌نسبت کامل دردست میباشد .

درمیان اشیاء یافت‌شده بیش‌از هرچیز قطعه کاشی‌های کتیبه‌دارونقش‌دار، آجرهای نقش‌دار قالبی وسنگ‌های‌حجاری شده دارای اهمیت فراوان هستند . زیراکه بیاری این قطعه‌ها میتوان درباره جنبه‌های تزیینی آثار معماری مکشوف درسطح تپه اظهار نظر کرد وباانجام مقایسه میان آنها ودیگر آثار معماری دوران ایلخانی اطلاعات جامع‌تری درزمینه معماری آن محل وآن زمان بدست آورد .

درجریان حفاری‌تاکنون باهیچگونه شیئی‌که درکارهای نجومی‌کاربردی داشته باشد برخورد نشده واین میرساندکه قبل‌از متروك‌شدن رصدخانه کلیه لوازم وابزار علمی وفنی آن به‌رصدخانه‌ها ومراکز علمی دیگر انتقال یافته است . درحال حاضر ازمیان همه ابزار وآلات نجومی‌که در رصدخانه مراغه قرار داشته یك کره فلزی‌را میشناسیم‌که برآن صور فلکی نقش بسته است . این کره درقرن هفتم هجری قمری درمراغه ساخته شده وامروز درموزه «درسدن» آلمان شرقی قراردارد.

خواجه نصیرالدین طوسی بنیان‌گذار رصدخانه مراغه وهمکاران دانشمند او

ازآنجاکه میان نام رصدخانه مراغه ونام دانشمند بزرگ ایرانی خواجه نصیرالدین طوسی بنیان‌گزار این مرکز بزرگ علمی پیوندی ناگسستنی وجود دارد ایجاب میکند تابه‌اختصار درباره زندگینامه این چهره درخشان تاریخ علم ایران وجهان چند سطری نوشته آید . خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۵۹۷ هجری قمری درجهرود قم یادرطوس دیده برجهـان میگشاید. نزد پدر ودائی خود وسپس فریدالدین‌دامادنیشابوری به‌کسب علم میپردازد . علم ریاضی‌را نزد کمال‌الدین محمد حاسب ودیگر معارف زمان‌را نزد بزرگانی چون : قطب‌الدین مصری ـ کمال‌الدین یونس موصلی وابوالسادات اصفهانی تلمذ میکند وتااینکه خود جایگاهـی والا مییابد وباو لقب «استادالبشر» میدهند . مدت زمـانی درقهستان در دستگاه «ناصرالـدین» ازسران اسماعیلیه بسر میبرد وبه‌کار تحقیق میپردازد سپس ناصرالـدین اورا به‌نزد «علاءالدین محمد» هفتمین‌خلیفه حسن صباح به‌قلعه الموت میفرستد واو تاپایان کار «رکن‌الدین خورشاه» آخرین فرمانروای اسماعیلی در آنجا میماند وبکار تحقیق وپژوهش میپردازد . بقولی درزمان حمله هلاکو به‌قلاع اسماعیلیه، خورشاه بنا بر صوابدید خواجه نصیرکـه مقاومت‌را بی‌فایده میدیده خودرا تسلیم میسازد . هلاکوکه ازمدت زمانی پیش بانام خواجه نصیر آشنا بوده مقدم اورا گرامی میشمارد وخواجـه ازمقربان ومعتمدان دربار وبه‌تعبیری وزیر او میگردد . خواجه نصیرالدین چنان موقع ونفوذی نزد هلاکو مییابدکه سرانجام براثر تدبیر او دستگاه خلافت عباسیان برچیده میشود . پس‌از فتح بغداد وانتخاب مراغه به‌پایتختی توسط هلاکو نصیرالدین بااتکاء برموقع‌ممتاز خویش موجبات آنرا فراهم میسازد تاباایجاد مرکز علمـی تحقیقات نجومی رصدخانه مراغه ، بدنبال مدت زمانی فترت علمی درپی یورش مغول ، باردیگر فعالیت‌های علمی‌وپژوهشی درسطحی وسیع وکم‌سابقه وباامکاناتی چشم‌گیر ازسرگرفته شود .

خواجه نصیرالدین گذشته ازگردآوری کتابها ومدارك علمی وآلات رصد دراین مرکز توفیق آن مییابد تاچهره‌های درخشانی چون : مؤیدالدین العُرضی ـ نجم‌الدین کاتبی ـ محی‌الدین اخلاطی ـ نجم‌الدین دبیران ـ قطب‌الدین‌شیرازی فخرالدین مراغی و . . . راکه هریك ازجمله دانشمندان‌بزرگ ومعتبر زمان بودند بهمکاری فراخواند . خواجه نصیر بیاری این دانشمندان‌وگروهی دیگر توفیق آن یافت تایکی ازمعتبرـ ترین مراکزمشهورعلمی وتحقیقاتی وآموزشی جهان را تاپیش ازبنیادگرفتن دانشگاه‌های مغرب زمین بوجود آورد . چنانکه گفته شد خواجه نصیر بانفوذ فراوانی‌که دردستگاه حکومتی ایلخانان داشت این امکان‌را بدست آورد تایکدهم ازدرآمد اوقاف مملکت‌را به‌مخارج این مرکز بزرگ پژوهشی اختصاص دهد وموجبات آنـرا فراهم سازد تادانشمندان ودانشجویان بابهره‌مندشدن ازامکانات مناسب به‌کار پژوهش ، آمـوزش ودانش‌اندوزی سرگرم باشند .

شرح عکس صفحهٔ مقابل :

بالا : چند قطعه سفال لعاب‌دار رنگی بدست آمده در تپه رصدخانه مراغه .

پائین : تصویری ازنمای ورودی مجموعه جالب معماری صخره‌ای واقع در دامنه غربی تپه رصدخانه مراغه .

رنگ سازی در کاغذ و رنگ زدایی از آن

دکتر محمدتقی – دانش‌پژوه
استاد دانشگاه

بهترین کتابی که در تاریخ هنرمندان خط و تصویر یا خوشنویسی و نقاشی ایرانی اکنون در دست داریم و در آن از رنگ‌سازی هم سخن به میان آمده است گلستان هنر قاضی احمد قمی است که من در فهرست مجلس سنا (نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ۶ : ۵۴۳) و در نامهٔ آستان قدس (۳۶ : ۱۱۶) از نسخه‌های آن سخن داشته‌ام . نسخه‌های اصیل آن روی هم رفته به شش نسخهٔ کامل وناقص میرسد . دوتای آن در سالار جنگ هند است و یکی در مسکو ، چهارمی درلندن دردست کلارا بوده و به مینورسکی رسیده و او آن‌را وقف شهر لنینگرادکرده است ومن آن را درکتابخانه بنیاد خاورشناسی‌این‌شهردیده‌ام. پنجمی درتبریز نزدحاج‌حسین‌آقای نخجوانی‌بوده واکنون ازآن‌گویا نشانی‌نیست وبه‌فرمودهٔ آقای میرودودو یونسی رئیس کتابخانهٔ ملی تبریز دراین‌کتابخانه هم نیامده است . ششمی نسخهٔ شمارهٔ ۴۲۸۳/۲ دانشگاه تهران است که من در فهرست آنجا (۱۳ : ۳۲۵۲) و مجلهٔ هنر و مردم (۷ – ۸۶ : ۴۲) آن را مرکب‌سازی نامیدم وپنداشتم که شاید از ابوالحسن محمدعلی‌بن سیدمحمد مقیم حسنی لاریحانی نیاکی متخلص‌به‌مرکب مؤلف صحیفةالانام (ش۴۲۸۳ دانشگاه) باشد (منزوی ۱۹۱۷) . این یکی دوبخش است :

۱ – ص ۴۶ – ۴۸ که چند بندی است از رسالهٔ منظوم سلطان علی مشهدی که خانم کاستیگوآن را در مجلد دوم شمارهٔ ۵ انتشارات کتابخانهٔ دولتی نشر کرده ودر گلستان هنر چاپ تهران هم آمده است .

۲ – ص ۴۸ – ۵۵ که خاتمهٔ گلستان هنر است نوشتهٔ همان مرکب نیاکی گویا در ۱۲۳۵ که گرچه تازه است ولی بازهم سودمند است .

این خاتمه را دانشمند گلچین معانی در سال ۱۳۴۱ در نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز (ش ۱۴ ش ۳ ص ۳۰۴ – ۳۱۰) پیش از نشر بنیاد فرهنگ در ۱۳۵۲ با دقتی علمی چاپ کرده است مأخذ این دو چاپ همان نسخهٔ نخجوانی میباشد .

نسخه بسیار ارزندهٔ مسکو را سال گذشته در موزهٔ مردم خاور دور همین شهر دیده‌ام و وصف آن را در گزارشم به دانشگاه تهران نوشته‌ام شمارهٔ آن 444 II است و به خط نستعلیق سدهٔ ۱۱ ، با یادداشت ۱ ع ۱۲۹۵/۱ و پایان ج ۱۳۱۱/۲ از علی‌بن محمد رفیع تبریزی . پس‌ازاین‌نسخه گویا از تبریز به مسکو رفته و به دست خاورشناس زاخوٗد روسی رسیده است . عکس آن را هم پیش ازاین در شهر لنینگراد با نسخهٔ لندن دیده بودم و خاورشناس جوان آقای آکیموشکین میخواسته است که این کتاب را از روی این دو عکس و نسخهٔ کوچك سالار جنگ به چاپ برساند .

نسخه‌های دیگر هم هست که از روی نسخه‌های نخجوانی و سالارجنگ برداشته شده است : یکی نسخهٔ مرحوم بیانی که نخجوانی نویسانده و به او بخشیده و عکسی از آن را من دارم . دومی نسخهٔ آقای گلچین معانی نوشتهٔ‌خود ایشان گویا از روی نسخهٔ بیانی که نزد ایشان دیده‌ام . سومی نسخهٔ زهرا داعی‌زاده دختر مرحوم داعی‌الاسلام نوشتهٔ خود او که پیشها درکتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق در دست او دیده‌ام و از روی نسخهٔ بزرگ سالار جنگ است . چهارمی نسخهٔ ماشینی مرحوم عباس اقبال که برای مینورسکی به لندن فرستاده بود و گویا از روی نسخهٔ نخجوانی نوشته شده است (ص ۳۷ و ۳۸ دیباچهٔ مینورسکی) .

سرگذشت قاضی احمد قمی را دوست دانشمند ما آقای مدرسی طباطبائی در بررسی‌های تاریخی (۵۷ : ۶۳ — ۷۰) به بهترین روی آورده ودرکتاب‌شناسی آثار مربوط به قم (ص ۸۹ — ۹۱) باز از رساله در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم که از او دانسته است سخن داشته است .

خود قاضی احمد در خلاصة‌التواریخ سرگذشت کمال‌الدین حسینی مسیبی نیای مادری خود وسرگذشت ابوالفتح سلطان ابراهیم را یاد کرده است .

از مجمع‌الشعراء عباسی او نسخه‌ای تاکنون به دست نیامده وآنچه درترجمهٔ گزیدهٔ دیباچهٔ روسی گلستان هنر از زاخودر در مجلهٔ پیام نوسال ۱۳۲۷ (٤ : ٤٤ — ٤۷) آمده که : «درسال ۱۹۳۵ دواثر دیگر مؤلف ، یعنی جلد پنجم وقایع تاریخی موسوم به خلاصة‌التواریخ و منتخبات ادبی او به اسم مجمع‌الشعراء بدست آمد» درست نیست چه سال ۱۹۳۵ که در آن دیباچه یاد شده سالی است که هینتس خاورشناس آلمانی از خلاصة‌التواریخ بحث کرده است چنانکه از متن روسی دیباچهٔ آن (ص ۲۵) و ترجمهٔ انگلیسی مینورسکی (ص ۱۳) بر میآید ، نه اینکه نسخه‌ای از مجمع‌الشعراء در این سال پیدا شده باشد . افسوس که این اشتباه به کتابهای دیگر نیز راه یافته است (گفتار من در نامهٔ آستان قدس ۳۶ : ۱۲۳ — تاریخ‌تذکره‌های‌فارسی ۲ : ۱٤۱ و ۷۲۷ و۷۲۸ دیباچهٔ فارسی گلستان هنر چاپ تهران ص ۶۰ — مقالهٔ آقای مدرسی طباطبائی دربررسی‌های تاریخی ۵۷ : ۸۶) .

در دانشمندان آذربایجان (ص ۱۸ و ۱۹ و ۳۰۵) از گلستان هنر و خلاصة‌التواریخ یاد شده مؤلف آن مانا نسخه‌ای از این دورا در دست داشته است .

در ذریعه (۱۸ : ۲۲۲ و ۹ : ۱۹۱) هم یادی از گلستان هنر هست .

منابع گلستان هنر قمی

در آن یاد میشود از :

۱ — رساله آداب خط کمال‌الدین محمود مجنون چپ‌نویس هروی که آن را در ۹۰۹ ساخته است .

۲ — رساله یا رساله‌های حاجی‌محمدبن علی سیمی نیشابوری مشهدی درگذشتهٔ ۸۳۰ در فنون رنگ‌آمیزی و رنگ‌کاری وسیاهی‌سازی وافشان‌گری وزرکوبی .

۳ — قواعد خطوط یا رسالهٔ خط و تعلیم مشق سلطان علی مشهدی (۸۳۶ یا ۸٤۱ — ۹۲۶) که در هشتاد وچهار سالگی در ۹۲۰ ساخته است و آن درخودگلستان هنر گنجانیده شده ودر آن از برخی از خوشنویسان یاد شده است . او در نامه‌ای که به یکی از فرزندان سلطان‌حسین میرزا نوشته است هم از چند هنرمند نام برده است (مجلهٔ موسیقی ش ۱۰ و۱۱ س ۳ و ص ۲۲ — ۲٤) .

٤ — تحفهٔ سامی سام میرزا ساختهٔ ۹۵۷ — ۹۶۸ .

هم‌چنین درآن از ظفرنامهٔ شرف یزدی وزبدةالتواریخ حافظ ابرو ونورالدین لطف‌الله هروی یاد شده است .

(گلستان هنر ص ۳۰ و ۵۹ و ۶۲ تا ۷۸ و ۸۵ و ترجمهٔ انگلیسی آن ص ۱۹ و ۶۸ و ۶۹ و ۱۰۶ تا ۱۲۵ و ۱۳۳) .

گذشته از اینها باید تذکرهٔ شعرای دولتشاه سمرقندی را هم یکی از منابع او بشمار آورد . این امر با دقت در سرگذشت سیمی نیشابوری‌که درهردو هست روشن میگردد.

اینهارا میتوان نخستین دستهٔ منابع کار او دانست و کتابهای دیگری هم هست که خواه ناخواه از آنها باید بهره برده باشد .

ازنگریستن به آثار بابر ومیرخواند وخواند میر و دوست محمد و تاریخ رشیدی وتذکرهٔ گمنام ساختهٔ ۹۵۰ و منظومه‌های عبدی شیرازی و سه همتای دیگر گلستان هنر در سرگذشت خوشنویسان و نگارگران ودر هنر نقش و تصویر ورنگ سازی که تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی‌ساخته ۱۰۲۶ وخلدبرین ساختهٔ ۱۰۷۸ و قانون‌الصور صادقی‌کتابدارگویا سرودهٔ ۱۰۱۰ باشد و آگاهی‌های سودمندی هم از آنها بدست میآوریم ، برمیآید که میان هنرمندان و هنردوستان ایرانی یك داستان تاریخی سنت‌وار وروایت مانند دربارهٔ سرگذشت‌خوشنویسان ونگارگران زبان به زبان می‌گشته ودرکارگاه‌هاوکارخانه‌های هنری یا نگارخانه‌ها به یك دیگر می‌آموختند .

این داستان و روایت چنانکه زاخودر (ص ۲۰ دیباچهٔ انگلیسی) می‌گوید دومین منبع کار برای قاضی احمد قمی درگلستان هنر خواهد بود .

سومین منبع برای او گویا آگاهی‌هائیست که او در کتابخانهٔ ابراهیم‌میرزا که خودش دیده است بدست آورده است و آنچه درکتابخانه بهرام‌میرزا به وسیلهٔ پدرش فراگرفته وآنچه از هنرمندان معاصر خودش که سینه به‌سینه داشته‌اند آموخته است (دیباچهٔ زاخودر درترجمهٔ انگلسی آن ص۲۰).

پس قاضی احمد قمی دراین کتاب به گفته زاخودر سه‌گونه منبع داشته است :

۱ — رساله‌هــای خط و نقاشی (همچنن تواریخ و تذکره‌ها) .

۲ — داستان وسنت و روایت شفاهی .

۳ — آگاهی‌های یافتهٔ از کتابخانه‌ها و نگارخانه‌های ابراهیم‌میرزا وبهرام‌میرزا وشاید هم‌فرمان‌روایان‌وگرانمایگان دیگر آن روزگار .

سیمی نیشابوری که قمی ازاویاد میکند ادیب ومکتب‌دار بوده و هنرمند وخوش‌نویس و تندنویس و شاعر تندسرای معمائی ورنگ‌آمیز ورنگ‌کار کاغذ و وصّال و سازندهٔ مرکب

وسیاهی وافشاگر و مذهّب و زرکوب ودراین فنون رساله‌های خوب داشته است واورا ترسّلی هم هست ، او استاد عبدالحی منشی بوده وهمزمان علاءالدوله (۸۵۳ ــ ۸۶۳) پسربای‌سنغر پسر شاه رخ .

درتذکرهٔ دولتشاه (ص ٤٦٤) وحالات هنروران (ص ۳ چاپ سلجوقی) و مجالس‌النفایس (ص ١٦ و ١٩١) وتذکرهٔ گمنام (ص٤٧٧) اورا معمائی خوانده‌اند درگلستان‌هنر دونسخهٔ سالارجنگ هند هم معمائی آمده ودر ترجمهٔ انگلیسی مینورسکی که از روی سه‌نسخهٔ مسکو و لندن و هند ساخته شده است هم درباره او "Enigmas" می‌بینیم . ولی در نسخهٔ بیانی که از روی نسخه نخجوانی نوشته شده است و درچاپ تهران (ص ٥٩) «معمار» می‌بینیم که نباید درست باشد .

همین سیمی در دیباچـهٔ کلیات لطف‌الله نیشابوری درگذشتهٔ ۸۱۲ (ملی ٥ : ٤٤٢ ش ۲۳۲۱) می‌نویسد که او مرا از کودکی بپرورد ودیده‌ام که ابیات و مقولات بندگی مولوی پراکنده و پریشان مانده ودر دست کسانی بوده است که به من نمی‌داده‌اند تا آنهارا گرد بیاورم سرانجام در سال ۸١٤ درنیشابور با کمك بزرگان آن پراکنده‌ها به دست من افتاده ومن به پاس حتوقی که وی بر من داشته است آنهارا مجموعه‌ای ساختم و برقوانین دواوین متکلمان و متقدمان در جلد جمع کردم واین دیباچه بپرداختم (ص ۹ ــ ۱۱ دیباچه) .

نسخه این دیوان به‌خط خوش سدهٔ دهم است وباید نوشتهٔ خود سیمی باشد ، در پایان مهر خزانه شاه رخ دارد ودر ۳٤۸ برگ است . درآن قصاید شیعی و مقطعات و تراکیب است در ستایش دیوانیان گورکانی و غزلیات مرتب بارباعیات و با تخلص « لطف » افسوس که از آغاز آن برگی افتاده است .

بنگرید به : حبیب‌السیر ٤ : ٤٢ چاپ تازه و جزو ۳ جلد ۳ ص ۱۷٤ چاپ سنگی تذکرهٔ دولت شاه ٤۲۹ و ٤٦٤ ــ مجالس النفایس ١٦ و ١٩١ ــ ریحان نستعلیق ۱۸ حالات هنروران چاپ فکری سلجوقی ص ۳۳ و ۳٦ ــ مناقب هنروران ۲۹ و ۳۰ و ۷٥ ــ گلستان هنر ص ٥٩ چاپ تهران و ترجمـهٔ انگلیسی آن ص ۱۹ و ٢٤ و ١٢٥ و ١٢٦ ــ خوشنویسان کلمنت هـوآرت به فرانسه ٢١٤ ــ الذریعة ۹ : ٤٨٨ ــ خوشنویسان بیانی ش ۱۰۸٥ .

گویا بتوان رساله‌های هنری سیمی نیشابوری را از منابع گلستان هنر بشمار آورد وشاید هم برخی از رساله‌های گمنام و بی‌نام رنگ‌سازی ورنگ‌آمیزی که مانده است ازاو باشد یاگرفته از نوشته‌های او .

کتابهائی که پیش ازگلستان هنرساخته شده وشاید هم قمی ازبرخی از آنها بهره برده باشد .

١ ــ مطلع‌السعدین ومجمع‌البحرین کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی در ۸۷٥ (مایل هروی ۱۰۹) .

۲ ــ تذکره شعراء دولتشاه سمرقندی در ۸۹۲ .

۳ ــ بهارستان جامی در ۸۹۲ .

٤ ــ مجالس‌النفایس امیرعلی شیرنوایی (۸٤٤ــ۹۰٦) در ۸۹٦ .

٥ ــ روضات‌الجنات فی اوصاف مدینة هرات نامی زمجی اسفزاری در ۸۹۷ ــ ۸۹۹ .

٦ ــ روضةالصفاء میرخواند در ۸۳۷ ــ ۹۰۳ برای امیرعلی‌شیر .

۷ ــ خلاصةالاخبار فی احوال‌الاخیار خواندمیر در ۹۰٤ و ۹۰٥ در شش سال برای امیرعلی‌شیر .

۸ ــ حبیب‌السیر خواندمیر در ۹۲۷ ــ ۹۳۰ .

۹ ــ ترجمهٔ مجالس‌النفایس حکیم‌شاه محمد قزوینی در ۹۲۷ ــ ۹۲۹ .

۱۰ ــ لطایف‌نامهٔ فخری هروی در ۹۲۸ .

۱۱ ــ بابرنامهٔ بابر (۸۸۸ ــ ۹۳۷) ترجمهٔ میـرزا عبدالرحیم خان خانان در ۹۹۸ .

۱۲ ــ تاریخ رشیدی دوغلات در ۹٤۸ .

۱۳ ــ رساله‌های محمود مجنون رفیقی چپ‌نویس توامان نویس از آداب خط و خط و سواد یا سوادالخط ساختهٔ ۹٤۰ و رسم خط در ۹۰۹ یا ۹٤۰ ومرکب‌سازی .

۱٤ ــ خلاصةالتواریخ گمنام نسخهٔ شیرانی در لاهور مورخ ۹٥۰ .

۱٥ ــ مدادالخطوط میرعلی هروی درگذشتهٔ ۹٥۱ پس از ۹۲٦ گویا در بخارا (هنر ومردم ۸٦ و ۸۷ : ۳٥ ــ خوشنویسان و هنرمندان فکری سلجوقی ص ۱۰۰ ــ ۱۲۲) .

١٦ ــ رسالهٔ دوست‌محمد کواشانی یا حالات هنروران در ۹٥۳ .

۱۷ ــ اصول و قواعد خطوط ستهٔ فتح‌الله شیرازی در ۹٥٥ .

۱۸ ــ روضةالسلاطین فخری هروی در ۹٥۸ ــ ۹٦۲ .

۱۹ ــ تذکرهٔ گمنام نسخهٔ کتابخانه ملی (۳ : ۱۹۸ ش ۱۱۷۰) ساختهٔ ۹٤۳ ــ ۹٦۰ (گفتار من در مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران ۹٥ : ۱۳ ــ ۱۹) .

۲۰ ــ تحفهٔ سامی سام‌میرزا در ۹٥۷ ــ ۹٦۸ .

۲۱ ــ قواعد خطوط محمودبن محمد در ۹٦۹ .

۲۲ ــ مذکر احباب نثاری بخاری در ۹۸٤ .

۲۳ ــ ریحان نستعلیق ساختهٔ ۹۸۹ .

۲٤ ــ مناقب هنروران عالی به ترکی یا اصل آن که

رسالهٔ قطبیهٔ قطب‌الدین محمد یزدی است و گویا مورخ ۹۹٤.
۲۵ ــ فوائدالخطوط درویش محمد بخاری در ۹۹۵.
۲٦ ــ روضات‌الجنان کربلائی درگذشتهٔ ۹۹۷ .
۲۷ ــ نفایس‌المآثر میرعلاءالدوله سیفی حسینی‌کامی قزوینی در ۹۷۳ ــ ۹۹۸ که از اوست صحیفةالارقام در فن خطاطی . نفایس‌المآثر چنانکه در «اورتاآسیه خطاط لیك صنعتی تاریخنده» ازمرادوف چاپ ۱۹۷۱ تاشکند ص ۱۹۵ آمده‌است در خیوه به سال ۱۹۰۳ چاپ شده است (یعنی تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۳۹٤) .
از گلستان هنر دوبار گلچینی کرده‌اند :
۱ ــ ضیاءالدین میرزامحمد یوسف لاهیجی ازدرباریان قاجار زندهٔ ۱۲۵٦ ــ ۱۲٦۰ در تذکرةالخطاطین از تاریخ کلام‌الملوك خود بی آنکه از آن نامی ببرد .
۲ ــ میرزا فضل‌الله باباخان که برای فرهاد میرزا معتمدالدوله در شعبان ۱۳۰٤ تنگوزئیل از آن برگزیده واز کتاب و مؤلف آن نام برده است «گزیده گلستان هنر یا تذکره خطاطین» .
از سرگذشت ابن‌مقله است تاسرگذشت‌نعمةالله مقری‌زادهٔ مشهدی در هزاروسی‌ونه . این تاریخ درخود گلستان هنر نیست (ص ۱۲٦ چاپی و ص ۱۷۲ ترجمهٔ انگلیسی) . در تذکرهٔ خوشنویسان سپهر کاشانی (بیانی ۹٤۵) سال مرگ او ۱۰۳۸ است . باید دید که مأخذ این دو کتاب چیست .
نسخه شماره ۹۸۰۹/۲۲٤۰ مجلس به‌نستعلیق با یادداشتی مورخ صفر ۱۳۰۵ به فرمایش فاضل در ۵۲ برگ .
(منزوی ۱۹۰۷ و ٤۱۸۵ ــ تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۷۱۷ ــ هنرومردم ۷ ــ ۸٦ : ٤۲) .

چندکتابی که درروزگار مؤلف‌گلستان هنر وپس ازوی ساخته شده است :

۱ ــ خلاصةالاشعار تقی‌الدین محمد کاشانی در ۹۷۵ــ ۱۰۱٦ .
۲ ــ عرفات‌العاشقین تقی‌الدین محمد بلیانی اصفهانی در ۱۰۲۲ ــ ۱۰۲٤ دراین دو سرگذشت چند خوشنویس شاعر را می‌توان یافت .
۳ ــ دستور خوشنویسی عبدالرشید دیلمی خواهرزاده وشاگرد میرعماد حسنی وکتابدار شاه‌جهان ودرگذشتهٔ ۱۰۸۱ (نسخهٔ رامپور) و عرضه داشت او به شاه‌جهان (نسخهٔ علی‌گره) .
(فکری سلجوقی ۵۵ ــ مجلهٔ کتاب چاپ ۱۳۵۲ کابل ش ۱ ص ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ ــ بیانی ۳۹۳) .
٤ ــ رسالهٔ خوشنویسی عبدالله در بیان ساختن مداد و معرفت قلم و ذکر اسامی اوستادان که در فن خطاطی معروف ومشهوراند و بیان قواعد هرخط مفرد از خطوط سته (مرآةالعلوم‌ــمولوی‌عبدالمقتدر۱ : ۱۵٤ ش ۱۰٦٦ــ۱۰۷٦، نسخه نوشته محمد فاضل‌بن شیخ عبداللهٔبن شیخ ایوب در ۱۱۲۰ به نستعلیق) .
۵ ــ تذکرهٔ محمد صالح خوشنویس اصفهانی درگذشتهٔ روز چهارشنبه ۱۸ ع ۱۱۲٦/۱ دربارهٔ خوشنویسان (بیانی ۷٦۷ و جاهای دیگر) .
٦ ــ قلمیهٔ درباره خط و قلم (مجلس . ۱ : ۱۳۳۷ ش ۳٤۵۵/۲۰ ص ۲٦) .
درمجلهٔ کتاب چاپ کابل در ۱۳۵۲ س ۱ ش ۱ ص ۱۵.
ازاین رساله‌ها یاد شده و برخی ازاینها پیش ازگلستان هنر وبرخی پس از آن ساخته شده است :
۱ ــ مفتاح‌الخطوط رضاعلی‌شاه .
۲ ــ رسالهٔ خط محمودبن محمد (سالارجنگ) .
۳ ــ میزان‌الحروف محمدحسین .
٤ ــ مفردات ومرکبات محمدحسین‌کشمیری .
۵ ــ رسالهٔ فیضی تألیف عزالدین خوشنویس (آصفیهٔ رکن) .
٦ ــ قانون خوشنویسی میرزا عبدالاحد پسر محمدفائق از سدهٔ ۱۳ (کتابخانه رضا در رامپور) .
۷ ــ دفتر خطاط و نستعلیق بی‌مثال ازمحمدکریم‌خان.
۸ ــ اسرارالخط محمد فضل‌الله انصاری فاروقی (موزهٔ دهلی) .

جدولهای سه‌گانه

در آغاز خاتمهٔ گلستان هنر (ص۱٦۱ــ ۱٦۵ چاپ تهران) از سه‌گونه جدول به نظم که دانسته نشد ازکیست و سپس به نثر سخن به میان آمده است : جدول اول ، جدول مثنی ، جدول سه تحریر ، که در ترجمهٔ انگلیسی(ص۱۹٦) دربرابر آنها عبارتهای :

First marginal line (Jadwal,
Second marginal line,
Line with three contours

می‌بینیم که درست برابر با فارسی است .
عبارت «جدول اول» از این سه‌گونه جدول را در نسخهٔ کامل سالارجنگ ودرلغات واصطلاحات فن کتاب‌سازی مایل هروی (ص ۱۳۰) به‌نقل ازآن می‌بینیم ولی درچاپ‌شده در مجلهٔ ادبیات تبریز (س ۱٤ ش ۳ ص ۳۰٤) وچاپ تهران (ص ۱٦٤) ودر نسخهٔ بیانی گرفتهٔ از نسخهٔ نخجوانی«جدول دوله» آمده و تفسیری هم برای آن در جایی ندیده‌ام وباید به قرینه دوگونهٔ دیگر همان «جدول اول» درست باشد . در چاپ تبریز (ص ۳۰۵) از پایان تعریف جدول‌مثنی وآغاز تعریف جدول سه تحریر افتادگی دارد .

درنسخهٔ دانشگاه (ص ٤٩) به جای آن سه «خط ومهره ، ریز ودرشت ، خط طلا و لاجورد» آمده است .

مگر اینکه در سرگذشت قوام‌الدین مسعود پسرطالب میرك مذهّب در دیباچهٔ دوست‌محمد گواشانی (برگ ٦٥ نسخهٔ عکسی) آمده است که «از شعاع شهاب ثاقب **دوالهٔ جدول** کرده ودر لوحهٔ مهـر سپهربوم زراندود نموده» (بیانی ٢٠٢) این عبارت در چاپ فکری سلجوقی (ص ٢٠ و ١٠٤) دیده نمی‌شود .

این قوام‌الدین همان مسعود مّذهب کرمانی خوشنویس زندهٔ در ٩٤٤ پسر میرکی مذهّب است که خط او در مرقّع شاه‌عباس در خزینهٔ اوقاف استانبول (بیانی ٩٠٣) دیـده میشود .

این را هم بگویم که در چاپ تهران (ص ١٦٢) در مصرع «کمتر ازپشت‌کاردی باید» «کاروی» آمده ودرنثر هم در ص ١٦٤ س ١٠ عبارت «چون پشت کارد نماید بعداز آن مهره بکش خط باریك را تحریر بکش وخط» میان دو کلمه «خط» و «آخر» افتاده است درچاپ مجلهٔ ادبیات تبریز (ص ٣٠٤) درست آمده و افتادگی هم ندارد .

هفت قلم اصل

نوشته‌اند که در نقاشی هفت قلم اصل است در برابر شش قلم اصل در خوشنویسی (لغات و اصطلاحات فن کتاب‌سازی از مایل هروی ص ١٢٧) این نکته را در چندین منبع میخوانیم :

١ ــ در روضة‌الصفات عبدی شیرازی ساختهٔ ٩٦٧ (ص ٥٠) چنین آمده است :

نقش به هفت اصل دروفصل ووصل
همچـو سپهریست درو هفت اصل

دراین باره پس ازین گفتگو خواهیم کرد .

٢ ــ در دیباچهٔ قطب‌الدین محمد قصه‌خوان ساختهٔ ٩٦٤ (ش ٢٩ مجموعهٔ ٨٩٨ کتابخانه دانشگاه لس‌آنجلس ــ مجلهٔ سخن ١٧ : ٦٧٣) بدینگونه می‌بینیم :

«وهم‌چنانکه در خط شش قلم اصل است دراین فن نیز هفت قلم معتبر است : اسلامی ، خطاطی ، فرنگی ، فصالی ، ابر ، داق ، گره» . در نسخهٔ ٦٠٨٦/١ دانشگاه آمده است «واق ، کواه» ودر نسخه لس‌آنجلس «واق ، کر» (نیز مایل هروی ١٢٧) .

ازاین دیباچه نسخه‌ای در ذیل منشآت ایواغلی یا تحفهٔ شاهی نصیری نسخهٔ مهدی بیانی که اکنون نـزد مهندس شریف امامی هست (نشریه ٢ : ٤٧) در دو نسخه دیگر تحفهٔ شاهی (SP 1838) پاریس عکس ٥ – ٣٥٣٢ دانشگاه‌تهران) وشمارهٔ ٥٧٦٨ دانشگاه (فهرست فیلمها ١ : ٤٣ و ١٨٢) من آن‌را نیافتم .

٣ ــ در دیباچهٔ مرقع امیرغیب بیك از سیداحمـد مشهدی مورخ ٩٧٣ (اثنی و سبعین و تسع مائة) آنچنانکه درخوش‌نویسان بیانی (ص ٥٢) آمده است چنین میخوانیم :

«هم‌چنانکه در خط شش قلم اصل است ، دربن‌فن‌هفت اصل معتبر است : اسلامی ، خطائی ، فرنگی ، فصالی ، ابر ، گره» واز هفتمی آنها در آن یادی نیست .

٤ ــ در قانون الصورصادقی کتاب‌دار (ص ٣٧ چاپ باکو ، ص ١٥٧ چاپ تهران درپای صفحات گلستان هنر ، هنر ومردم ٩٠ : ١٦) آمده است :

ولی جز هفت نبود اصل این کار
چگویـم لیك دارد فرع بسیار
چنین کـرد اوستادم رهنمایـی
که هست اسلیمی ودیگر خطائـی
ز ابرو واق اگـر آگاه باشی
چو نیلوفر فرنگی خواه باشی
مکـن از بند رومی هم فراموش
کنی چون نام هریك جای درگوش

٥ ــ در آغاز رساله خطوط سته و خطاطین نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد شمارهٔ ٦٩٤/٧١ (فهرست ١ : ٥٤٩ ش ٦٩٠ دریك برگ چلیپا) که گزیده‌ایست از دیباچهٔ قطب قصه‌خوان این بند را میخوانیم :

قلم نقش‌بند است چهـره‌گشای
قلم را دو نوع آفریده خـدای

.... واول خط که زمان حضرت (ص) بود کوفی است .....»

تا در انجام میرسد به این بند : «درین فن هفت اصل معتبر است : اسلامی ، خطائی ، فرنگی ، فصالی ، ابر ، واق ، کو ــ یکی را سهو کرده بود . والسلام .

بیتی که در آغاز آمده است ازآیینهٔ اسکندری‌عبدی نویدی شیرازی است (ش ٢٤٢٥ ــ ص٣٠١ دانشگاه) و خواهیم دید و در دیباچهٔ قطب قصهٔ خوان (ص ٦٦٨ مجلهٔ سخن) و گلستان هنر (ص ٩ چاپ تهران) هم آورده شده است .

٦ ــ در گلستان هنر نسخهٔ مسکو (برگ ١٣٦ر) آمده است : هم‌چنانکه در خط شش قلم اصل است درین فن نیز هفت اصل معتبر است : اسلیمی ، خطائی ، فرنگی ، فصالی ، ابر ، اکره ، سلامی» در دونسخهٔ سالار جنگ (٥٩٨ و ٩٩) ونسخهٔ بیانی آمده است «هفت اصل معتبر است» .

در ترجمـهٔ روسی (ص ١٨٠) و ترجمهٔ انگلیسی (ص ١٧٨) هم‌چنین می‌بینیم .

در نسخهٔ بیانی که رونویس نسخهٔ نخجوانـی است

(ص ١٥٦) هم به نامهای «اگره ، اسلامی» برمیخوریم که بیانی در حاشیهٔ آن نسخه بدلهای «ابری ، گره ، سلامی» نوشته است .

در دونسخهٔ سالار جنگ شمارهٔ ٥٩٨ برگ ٣٨ پ و ٥٢٩ برگ ٣٤ر هم «اسلیمی ، خطائی ، فرنگی ، فصالی ، ابر، اگره، سلامی» آمده‌است . می‌بینیم که درهیچیك‌ازاینهابه‌کلمه واق ، داق ، داغ بر نمی‌خوریم .

در گزارش جعفر تبریزی بایسنغری به کلمهٔ «اسلیمی» برمی‌خوریم (هنر ومردم ١٧٥ : ٤٥ و ٤٩) .

در جنگ منشآت روضاتی که اکنون در مجلس است (فیلمها ١ : ٧٥٣) کلمات «گره ، خطائی ، اسلیمی» آمده است .

در مناقب هنروران (ص ٣٧) و عالم‌آرای عباسی (ص ٤٤) .

درباره جنگ شاه اسماعیل خطائی وسلطان سلیم‌عثمانی دربیابان چالداران آمده است .

قضا دربارگاه کبریائی فکنده طرح اسلیمی خطائی

ازسروده‌های عبدی شیرازی‌که خواهیم دید می‌توان اندکی به مفهوم خطائی راه برد وآن را در گلستان هنر و دیباچهٔ قطب قصه‌خوان هم می‌بینیم .

آ . ث . ادواردز A.C. Edwards در کتاب قالی‌ایرانی The Persian Carpet (ص ١٦٤) دربارهٔ اسلیمی میگوید که آن طرح ماراست که همان خطوط منحنی مارپیچ باشد .
"Islimi or Snak motif I. E. Spiral Curues"
(نیز بنگرید به ترجمهٔ گلستان هنر به انگلیسی ص ١٧٨) .

آقای یحیی ذکاء در مجلهٔ هنر ومردم (١٧ : ٣٦) دربارهٔ این هفت قلم گفتاری دارد .

فرنگی یا فرانکی (حاشیه ترجمهٔ مینورسکی ص ١٧٨) در شرح روسی قانون‌الصور (ص ٨٩) اروپایی(اوردپئیسکیه) خوانده شده و گویا از سروده‌های عبدی که خواهیم دید برمیآید که آن جز رومی است .

در چراغ هدایت آمده‌است : «اسلیمی خطائی خطوطی که برگرد نقوش‌کشند وگره‌بند سازنـد وآن را بند روی نیز گویند . اشرف گوید :

طالع شهرت چنان دارم که دوران گرکشد
حلقه‌ای بر نام اسلیمی خطائی میشود

درباره «فصالی» مینورسکی (ص١٧٨) چیزی نگفته و به ص ١٩٨ بازگردانده‌که درآن چیزی نیست (ص ١٦٦- ١٦٧ چاپ فارسی) و گویا رقم صفحه غلط چاپ شده ودرست آن «ص ١٨٩» است در سرگذشت محمد امین جدول‌کش مشهدی که در آن آمده است : «وصالی وافشانگری وخواه لینه وخواه‌میانه وخواه‌غبار وخواه حل‌کرده قرینه‌نداشت‌ودر کاغذ رنگ‌کردن وابریهای مختلف نادرعصربود» (ص١٤٨ چاپی و ص ١٦٩ نسخهٔ بیانی و برگ ٣٦ پ نسخهٔ ٥٩٩ سالارجنگ) درنسخه ٥٩٨ سالارجنگ برگ ٤٣ ر آمده‌است «در وصالی وافشانگری و کاغذ رنگ رنگ کردن وخصوصاً ابرهای مختلف» که مانند ترجمهٔ انگلیسی (ص ١٨٩) عبارت «خواه لینه ..... نداشت» را ندارد . کلمه «وصالی» در سرگذشت ابوالمعصوم میرزا هم آمده‌است(چاپی ١٤٩ ونسخهٔ بیانی ص ١٧٠ و برگ ٤٣ پ ش ٥٩٨ و برگ ٣٧ر ش ٥٩٩ سالارجنگ و ص ١٩٠ ترجمهٔ انگلیسی) .

گویا مینورسکی می‌خواهد از «وصالی» به ضد آن «فصالی» باشد پی ببرد .

کلمات «ابر» و «ابری» تا آنجا که من میدانم در گلستان هنر در سه‌جا آمده است : ١ — در شمارش هفت قلم نقاشی (ص ١٣٢ چاپی و ص ١٥٦ نسخهٔ بیانی و برگ ٣٨ پ ش ٥٩٨ و برگ ٣٤رش ٥٩٩ سالارجنگ و ص ١٣٦ نسخهٔ مسکو و ص ١٧٨ ترجمهٔ انگلیسی) .

٢ — در سرگذشت محمد امین مشهدی که یادکرده‌ایم (ص ١٤٨ چاپی و ص ١٦٩ نسخهٔ بیانی و برگ ٣٦ پ ش ٥٩٩ و برگ ٤٣ ر ش ٥٩٨ سالار جنگ و ص ١٨٩ ترجمهٔ انگلیسی و ص ١٤٦ نسخهٔ مسکو) .

٣ — در پایان سرگذشت یحیی قزوینی در ص ١٥٠ نسخهٔ مسکو و ص ١٩٤ ترجمهٔ انگلیسی و ١٩٢ ترجمهٔ روسی و برگ ٣٤ ر ش ٥٩٨ سالار جنگ . این سرگذشت در نسخه‌های دیگر مانند نسخهٔ بیانی ص ١٧٤ و نسخهٔ ٥٩٩ سالار جنگ برگ ٣٧ پ و ص ١٦٠ چاپی نیست .

شاید کهن‌ترین سندی که از ابر درآن یاد شده است سرگذشت شهاب‌الدین عبدالله مروارید بیانی‌کرمانی(٨٤٤ — ٩٠٦) باشد که نوشته‌اند «سازنده افشان غبار ورنگ‌آمیزی ابری کاغذ» بوده است .

(حبیب‌السیر ٤ : ١٣ و ٢٥٥ و ٣٢٥ — خلاصة‌الاخبار برگ ٣٣ پ ش ٥٥٨٣ دانشگاه تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ٥٨٢ — مجالس‌النفایس ١٠٦ و ٢٨١ — تحفهٔ سامی ١٢٠ — با برنامه ص ١١١ چاپ سنگی — خوش‌نویسان ٣٥٠) .

مینورسکی (ص ١٧٨) در تفسیر «ابر» سخن بیانی‌را که بدو گفته است میآورد که هنر پوشاندن کاغذ باشکلهای ابرمانند باشد وشاید هم توده ودسته‌های ابری را می‌رساند که در نقاشی‌های ایرانـی دیده میشود همانکه به چینی «چی Ch'i » می‌گویند.

شاید همان خطوط ابرمانند باشد که درکوه‌پردازی بکار میآید (مایل هروی ١٢٧) .

سندیگر نامهٔ محمدیحیی قزوینی‌است به میرمحمدطاهر واضع کاغذ ابری به نظم و نثر با ستایش ازاین کاغذ ساخته

او که به شهرهای دوردست هم آن را می‌برده‌اند و ازآن قدری برای ذوالفقارخان فرستاده بوده و او بفرمودکه بیشتر کتابهای گران‌بها را با آن حاشیه کنند.

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملك است به شمارهٔ ۳۸٤٦/٦٤ از سدهٔ ۱۱ در برگهای ۱۱۹ پ تا ۱۲۰ پ و چنین آغاز میشود: «مرید توام آنکه جان رادمردی ــ علیك اعتمادی الیك استنادی».

باز سند دیگر نامه ملاخلیل وقاری است به میرمحمد طاهر واضع کاغذ ابری که درهند نوشته ودرآن ازهنر او ستوده وگویا از او درخواسته است‌که اصول آن را بنویسد. نسخه این یکی هم در همانجا هست به شماره۳۸٤٦/۷۳ در برگهای ۱۳٦ ــ ۱۳۷ وچنین است آغاز آن «تاکلك بدایع غرایب آثار کردون بوقلمون به انامل».

در نسخهٔ ۳۸٤٦/۸۷ ملك برگ ۱۵۵ر ــ ۱۵٦ پ انشای ملاخلیل قاری لاهیجی است به ملاعلی.

آگاهی من از این سه‌نامه از روی برگه‌ایست که آقای احمد منزوی برای تدوین فهرست آن کتابخانه نوشته است و من درهنرومردم (۱۳۵ : ٤۷) و نامهٔ آستان‌قدس(۳٦ :۱۱۸) از دونامهٔ محمدیحیی قزوینی و ملاخلیل وقاری یاد کرده‌ام.

درگلستان هنر پایان نسخهٔ ۵۹۸ سالارجنگ چنین آمده است: «مولانا یحیی از قزوین است در وصالی و رنگ‌آمیزی کاغذ وابریها بسیار نادر افتاده و تصرفات نیکو دارد».

نسخهٔ مسکو که تحریر دیگریست در اینجا بیشتر دارد ولی با افتادگی‌ها که مترجمان روسی وانگلیسی نتوانسته‌اند آن را درست ترجمه کنند.

در نسخهٔ ۵۹۹ سالار جنگ و نسخهٔ نخجوانی به گواهی نسخهٔ بیانی این بند نیامده ولی ازمیریحیی یاد شده است (هنر ومردم ۱۳۳ : ۵۸ ــ خوشنویسان بیانی ص ۹٦۹ ــ دیباچهٔ گلستان هنر چاپ تهران ص ۲۹ و ٤۲).

نصرآبادی (ص ۳۷۰ ــ ۳۷۱) از محمدطاهرنقاش کاشی شاعر نقش بند سدهٔ ۱۱ در کاشان یاد کرده و میگوید که اورا ندیده‌ام (ذریعه ۹ : ۱۲۱۹ ــ فرهنگ سخنوران ٦۱٤).

بیانی در خوشنویسان از اعتمادالدوله میرزامحمدطاهر شاگرد مالك دیلمی و سفیر شاه تهماسب نزد شاه سلیم عثمانی که سه سالی در استانبول مانده (ص ۷۸۳ از سنگلاخ) واز محمدطاهر مجلد خوشنویس قطّاع سدهٔ ۱۰ (همانجا) و از طاهر محمد جلالی زندهٔ در ۹۵۹ (ص ۳۳٤) یاد کرده‌است.

محمد طاهری را هم می‌شناسیم که نسخهٔ اختیارات بدیعی کتابخانهٔ ملی (۱ : ۱٦۳ ش ۱۵۷) را درج۲/۹۹٤ نوشته است.

بیانی در خوشنویسان (ص ۹٦۷ و ۹٦۹ و ۸٦۱) از میرزا یحیی اصفهانی خواهرزادهٔ میرزا طاهر وحید قزوینی ومیریحیی اصفهانی شاگرد میرعماد گویا درگذشتهٔ ۱۰۵۰ و ملایحیی قزوینی همشیرزاده میرعماد و محمدیحیی خوشنویس سدهٔ ۱۰ و ۱۱ و زندهٔ در ۱۰٤۳ یاد کرده است.

محمد یحیی را هم می‌شناسیم که نسخهٔ کنزالاشتها، کتابخانهٔ ملی (۳ : ۱۹۵ ش ۱۱٦٦) را نوشته و گویا ازسدهٔ دهم است.

درفهرست کتب دینی شاهنشاهی (ص ۲۲۹) ازمحمد هاشم پسر محمدیحیی که در ۱۰۹۹ تکملةالاخبارعبدی‌شیرازی را نوشته است یاد گشته است.

میرزا محمدیحیی پسر محمدشفیع قزوینی مؤلف ترجمان اللغة است که در ۱۱۱۷ برای شاه‌سلطان‌حسین‌ساخته است و از او است تهذیب‌المهذّب و المجموع والمصادر و اورا پسری است بنام عبدالکریم قزوینی مؤلف اصداف‌الدرر درترجمهٔ الغرر والدرر آمدی و رسالهٔ ذوالقرنین و نظم الغرر و نضدالدرر بنام شاه سلطان حسین در ٦۰ سالگی خودش و شرح احادیث اسم اعظم نسخه ۵۷۸٤ ملك (فرهنگ نامه‌ها ۲۳۹ ــ ذریعه ۵ : ۱٤٦ ــ سپه ۲ : ۳۱٦ و ٤ : ٤۱ ــ مجلس ۳ : ۸۹ ــ فهرست فیلمها ۱ : ۷۱۱ ــ منزوی ۱۹۷۵ و ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ برای محمد یحیی، سپه ۲ : ۱۰۵ و ۱۰٤٦ و ۵ : ۷۱۹ ــ آستان رضوی ۱ : ۱۰۱ اخبار ۳۰۸ ــ فهرست یزد ۲ : ٤۹۳ ش ۵۸۹ منزوی ۱۷۰۹ ــ فهرست فارسی ملك ٤۹۳ برای عبدالکریم).

گفته‌ایم که به کلمه داق یا واق در دیباچهٔ‌قطب‌الدین محمد قصه‌خوان برمی‌خوریم.

درقانون الصور چاپ باکو (ص ۳۷ متن و ص ۷۳ ترجمهٔ روسی) از روی نسخهٔ اژدرزاده «واق» آمده است. در تفسیر آن به روسی (ص ۸۹) به کتاب ف. ر. مارتین به نام: F. R. Martin

The miniature painting and painter of Persi, India and Turkey from the 8th to 18th century

(۱ : ۲۱) که در ص ۲۵ هم از آن یاد شده است بازگردانده شده است و به کتاب برهان قاطع در تفسیر آن به درخت دارای میوه سرآدمی و به جنگل.

مارتین در آنجا تصویر درختی آورده که میوهٔ آن سر آدمی است و می‌نویسد که شکل دهم درخت واق واق است که برگهای آن مانند سپراست و میوه آن مانند سرآدمی‌زاد. این تصویر را از نقاشی نسخهٔ شمارهٔ A. D. 1383 از ترجمهٔ عجایب‌المخلوقات‌قزوینی‌کتابخانهٔ ملی پاریس گرفته‌است که‌آن را احمد هروی در ۷۹۰ (۱۳۸۸) به نستعلیق آراسته‌ای برای کتابخانهٔ سلطان احمدخان پسر اویس ایلخانی‌بغداد نوشته

است (۲: ۷۹ س ۸۱٤ فهرست بلوشه شمارهٔ SP. 332).
درقانون الصور چاپ نگارنده در هنر مردم (۹۰ : ۱٦ بیت ۷۹) از روی نسخهٔ دانشگاه «داغ» آمده است و در گلستان هنر چاپ تهران (ص ۱۳۲ و ۱۵۷ و ۲۰۸) واق آمده با تفسیر آن به بیشه و جنگل و درخت و پرنده . ماخذ آن باید نسخهٔ قانون الصور کتابخانه ملك باشد .
فرهنگ‌نویسان در بارهٔ «واق» یا «واك» غوك (همان: وگ ، در طبری) و وزغ و درخت افسانه‌ای آدمی شکل (همان واق واق) و درختی که دربامداد بهار ودر شام خزان کند و بیشه و جنگل نوشته‌اند . دربارهٔ «داغ» سوزاندن و نشان و کوه (به ترکی) و سرمرغ کاکل‌دار و داغ گازران که خاقانی بکار برده است :

بماند رنگی چون داغ گازران برتن
مرا نگر ز خم رنگ زر برون آور

و داغ پنجه در کفل اسبان در روزگار صفویان بنام پنج‌تن نوشته‌اند (فرهنگ معین ــ برهان قاطع ــ فرهنگ رشیدی ــ چراغ هدایت) .
درباره «گره» که در برخی نسخه‌ها «اگره» نوشته شده است مینورسکی (ص ۱۷۹) در ترجمه می‌نویسد که زاخودر (ص ۱۸۰ ترجمهٔ روسی) گفته است که شایداشارت به «اگره» هند باشد .

اصطلاحات نقاشی در آثار عبدی

خواجه زین‌العابدین علی عبدی بیك‌نویدی شیرازی درگذشتهٔ ۹۸۸ در منظومه‌های خود یاد میکند از :
«نقش‌اسلیمی و خطایی وابر»، صورت‌چین ، صورت‌گران چین وخطای ، تصویرهای چین وفرنگی، «هفت اصل» نقاشی :

نقش به هفت اصل درو فصل ووصل
همچو سپهریست درو هفت اصل
رونق اسلامی اسلامیان
کرده خطاهای فرنگی عیان
(روضةالصفات ص ۵۰)

ازاین هفت اصل در آنها به نامهای : اسلامی ، خطایی، ابر ، فرنگی ، فصالی ، گره‌بندی ، رومی می‌خوریم . گویا او فرنگی را جز رومی میداند . او همچنین یاد میکند از : نیلوفر وگل ، نیلی ، دکان ، خانه شاهانه ، پری‌خانه ، صنم‌خانه ، ارم‌خانه ، صورت خانهٔ چین .
بنگرید به : زینةالاوراق ص ۵۷۹ نسخهٔ ۲٤۲۵ دانشگاه و آیینهٔ اسکندری ص ۵۹۲ همین شماره وروضةالصفات‌مورخ ۹٦٦ چاپ ۱۹۷٤ چاپ مسکو ودوحةالازهار مورخ ۵۹۱ ــ ۹۸۸ چاپ ۱۹۷٤ مسکو که خواهیم دید .
در **روضةالصفات** ص ۵۱ آمده است :

کشته ز کاشی‌گری پیش طاق
غیرت این گنبد نیلی رواق
بریکی از اصل خطائی نقوش
بردگری شکل طیور ووحوش
از گل و نیلوفر این طبع شاد
داده به ترتیب ز تذهیب یاد

نیز ص ۵۲ و ۵۳ :

آن نه دکان است پری‌خانه است
روح فراخانهٔ شاهانه است ...
اهل هنر ساخته بغدادیی
کرده ز هر وادی استادیی
در خور هر خانه شاهانه‌ای
کامده از لطف ارم خانه‌ای ...
کرده صنم خانه ارم خانه‌ای
رشك خطا کرده صنم خانه‌ای ...
آن ز گره‌بندی رومیش باز
وین ز مربّع شده خاطرنواز

در **دوحةالازهار** ص ٦٤ آمده است :

سر زلف شب اندر مشك سایی
فلك رقصان چو آهوی خطایی

نیز ص ٦۵ :

فلك مانند صورت‌خانهٔ چین
زمین از روشنی افلاك تزیین

نیز ص ٦۷ و ٦۸ :

درو دیوارش از جنت نمونه
ز شاخ وبرگ ومرغ‌گونه گونه
ز اسلامی فرنگی رفته در تاب
کزان خط خطا خورده بهر باب
خطائی هر طرف بگشوده صد گل
هزاران مرغ روحش گشته بلبل
نشسته مرغ بر شاخ خطایی
تو گوئی میکند دستان سرایی
ز فصالی هزاران فصل تصویر
نموده نوك کلك مملکت گیر
پری و آدمی اندر مقابل
یکی جان‌داده یغما دیگری دل ...
بهرسو مانوی کلکی مهندس
رقم کرده یکی زیبنده مجلس
بهرجانب ز صورتهای شیرین
شده منسوخ صورت‌خانه چین

نیز ص ۷٤ :

غزالان خطایی در تك و دو
سواران شکاری در روارو

نیز ص ۸۱ :

نه ایوان رشك صورت‌خانهٔ چین
بهر صورت مقید صد دل و دین

نیز ص ۸٦ :

به نوك كلك نقاش هنرمند
پری و ابر با هم داده پیوند
ز زر ناب کرد شمسه‌تابی
شعاع‌انگیز گشته آفتابی
چوشمس آن شمسه ازبس‌ارتفاعش
زهر بال پری خط شعاعش . . .
ز گچ بر لاجوردش گل بُریده
گل نسرین ز نیلوفر دمیده

نیز ص ۸۷ :

بهم ابرو فرنگی گونه گونه
ز سیمرغ آمد و اژدر نمونه
خطائیها بروی سقف پیدا
چو انجم بر سپهر عالم‌آرا
گلستانی ز حسن سعی معمار
درو نیلوفر و گل رسته بسیار

نیز ص ۹۹ :

بریده نقشها بر لاله‌گون بوم
چو نقشی کان بود با كلك مرقوم
بریده در کمال خوش‌نمایی
ز گچ اسلیمی و ابر[و] خطایی

نیز ص ۱۰۸ :

قرنفل را به ریحان آشنایی
بهم پیوسته اسلیمی خطایی
که شاه مانوی كلك هنر دوست
ز هر نقشی که بینی مایل اوست

نیز ص ۱۱۷ :

چو سرو اندر سمن زار خطایی
همایون سایه‌ات در مشکسایی

عبدی نویدی گذشته ازاینکه در مثنویهای خود اصطلاحات نقش و تصویر را آورده است در آنها از مجالس تصویر کاخهای قزوین و باغها و خیابانها و دولت‌خانه‌آراسته آنجا وصف کرده است .

درآیینهٔ اسکندری او ساختهٔ ۹۵۰ از بناهای خواجه رشید در تبریز (ص ۲۹۹) و مغنی و قانون (ص ۲۹٤) و هنر استادانی مانند مانی و بهزاد ومیرك چنانکه خواهیم دید (نسخه‌های تهران و باکو) یاد کرده است .

همچنانکه در **انوار تجلی** ساخته ۹٦۱ در سفرگرجستان او کتابخانه شاهانه وخطوط سلطان‌علی ومحمد نور وسلطان محمد خندان وابریشمی ومحمود وازهار وانیسی (نسخه‌باکو) یاد نموده است .

او در صحیفةالاخلاص از باغ سعادت‌آباد ودولت‌خانهٔ همایون و مجلس رزم و تصویر جنگ گرجستان وشکارگاه وشکار ماهی ودر مصور کنار ایوان وصف نموده است (نسخه تهران) .

درجنةالآثار او وصف جعفرآباد وخیابان‌آن ودولت‌خانهٔ همایون ومجلس‌گوی‌بازی وباغ سعادت‌آباد وچیزهای دیگر مانند گونه‌گون خربزه‌ها و هندوانه را میخوانیم (ص ٥٤۸ و ٥۹۹ ونسخه ۲٤۲٥ دانشگاه تهران).

در زینةالاوراق او وصف شهر قزوین و دولت‌آباد و گرمابه باجی خاتون را می‌بینیم (ص ٥٦٤ و ٥٦۷ نسخه دانشگاه) .

در دوحةالازهار او این نکته‌ها آمده است :

وصف : تصویر شیرین و خسرو و چشمه آب ، تصویر مجلس بزم و شکارگاه (ص ۷۱ و ۷٤ و ۹۱) ، صفت گنبد منبت‌کاری (ص ۸٥) ، تصویر چوگان‌بازی (ص ۷٦) ، تصویر باغ و سیر جوانان و تصویر مجلس یوسف و زلیخا و دست‌بریدن زنان مصر (ص ۷۷ و۷۸) ، تصویر رزم (ص ۸۹) ، مجلس قپق اندازی وچابك سواران (ص ۹۳) ، صفت‌فن‌تصویر واشعار به تعریف دست و قلم شاه‌جهان‌گیر که دراینجا ازمانی وارژنگ و بهزاد یاد شده است (ص ۹٤) ، ایوان مصور به تصویر غزای گرجی (ص ۱۱۰) .

در زینةالاوراق ص ٥۷۹ ش ۲٤۲٥ دانشگاه آمده است .

نقش اسلیمی و خطایی و ابر
از دل و جان قرار برده و صبر
هرطرف صورتی به حسن نگار
آفت دین چو صورت فرخار
بط و بازش به یك دگر مخلوط
شیرو آهو به یك دگر مربوط ...
فرشها نقش‌بند روی زمین
هرطرف صد نگارخانه چین

در ص ۸۰ به نامهای : مصحف ، جلد ، نگارزر و خط یاقوت ، مرقع ، برق ، جلد مرصع ، خفی و جلی ، خطوط استادان ، خسروی چین و خطای ، قطعهٔ یاقوت ، خط‌نگار ، ثلث و نسخ ، محقق ریحان ، توقیع ، رقاع ، نستعلیق ، حسن تحریر ، چوبی تصویر ، نگارخانهٔ چین ، قلم سحرسنج استاد ، نقش‌چین و فرنگ ، برمی‌خوریم .

آثار عبدی شیرازی دراین کتابخانه‌ها هست :

۱ ــ دانشگاه تهران شماره ۲،۴۲۵ (۹ : ۱۰۷۷) .

۲ ــ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شمارهٔ ۳۶۲کرمان (فهرست ۳ : ۱٦) فیلم ۲۷۵۹ و عکس ۵۹۹۰ دانشگاه تهران .

۳ ــ باکو M 171 (۳۸٤۹) که در فهرست آنجا (۱ : ۳۰۷ س ۸٦٤) بنام سبعةالابحار ودر دیباچه‌های رحیموف بنام خمستین آمده است ومورخ ۹۸٤ است .

٤ ــ دانشگاه لنینگراد که در فهرست رماسکویچ درزاپیسکی ۱۹۲۵ ص ۳۵۸ از آن یاد شده و من درگزارش خود به دانشگاه تهران (ص ۱۱ ش ۳۸) هم از آن وصف کرده‌ام ومورخ ۹۸۱است ودارای هفت‌مثنوی خزاین‌الملکوت از صحیفهٔلاریب تا نهایةالاعجاز و به شمارهٔ ۱۱۲۸ .

۵ ــ تاشکند ۷۷٦۹ (٤ : ۱۲ ش۲۸۰٤) بنام‌غزوات‌النبی سرودهٔ ۹٦۳که گویا همان طرب‌نامه او باشد .

٦ ــ موزهٔ بریتانیا Or 3504 که در ذیل فهرست ریو در ص ۱۹٦ ش ۳۰۷ از آن وصف شده و دارای بوستان یا فردوس‌العارفین ساختهٔ ۹٦۱ و خزاین الملکوت ساختهٔ ۹٦۸ است (نیز بنگرید به دیباچهٔ مجنون و لیلی چاپ ۱۹٦٦ و دیباچه‌های هفت اختر و روضةالصفات و دوحةالازهار همه چاپ ابوالفضل رحیم‌اف درمسکو) .

عبدی و قطب قصه‌خوان وقاضی احمد قمی

در گلستان هنر به چند بند شعر درباره نقش و تصویر برمی‌خوریم (ص ۹ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳٤) که از دیباچهٔ قطب قصه خوان (ص ٦٦۸ ــ ٦۷٤ ش ٦ و ۷ س ۱۷ مجلهٔ سخن) است .

نیز یك داستان به نثر دربارهٔ نقاشی وزرگردارندگان کلید صنم‌خانه (ص ۱۲۹) که در همان دیباچه (ص ٦۷۱) می‌بینیم. لوح‌تصویر ش۵ (۱۳۲) نسخهٔ مسکودربارهٔاین‌داستان است (ص۱۷۵ ترجمهٔ انگلیسی) و لوح تصویر نسخهٔ لندن (در ۸۰ پ) هم همین است (همان ترجمه ص ۳٦).

چند بندی نیز در گلستان هنر (ص ۹و۱۲۸ و۱۳٤و ۱۳۸) از آئینهٔ اسکندری - عبدی‌بیك شیرازی (ص۳۰۱-۳۰٤ ش۲٤۲۵ دانشگاه تهران) گرفته شده و همانها در همان دیباچه قطب قصه‌خوان نیز آمده است.

در گلستان هنر (ص۱۰۷و ۱۱۰و ۱٤۳) باز چندبیتی است که دانسته نشد ازکجا گرفته شده است.

تعریف هنر درآیینهٔ اسکندری

در آیینهٔ اسکندری عبدی بیك‌نویدی (ص۳۰۱-۳۰٤ ش۲٤۲۵ دانشگاه تهران) - بندی است بدینگونه :

در تعریف هنر و رواج آن در زمان خاقان جمشیدشاه تهماسب اول‌که خود نقاشی چیره‌دست و مانی‌سان بودوتعداد انواع صنایع وفنون نقاشی[1]

بیا ساقی آن آب صافی صفات
که دارد ازو رشگ آب حیات
به من ده که من خضرعیسی دمم
درودی به روح سکندر دمم
بیا مطرب از نغمهٔ خرگهی
دماغم معطر کن‌از فکرباطل‌تهی
نه خضرم‌نه‌عیسی‌یکی مشت خاك
زمن نیست جزیك‌دودم‌تاهلاك
جهان راهنر طرفه‌پیرایه ایست
هنرمند راچون‌فلك پایه ایست
جهان را ازو در آرایش است
کلید در گنج بخشایش است
چو داندکسی کیمیای هنر
بود پیش اوکمتر از خاك‌زر
به‌بین دستگاه هنر در شهود
مگو کیمیا را نباشد وجود
به نزد هنرمند صاحب نظر
بود کیمیا کیمیای هنر
کلید هنر را خرد شد علم
کلید هنر چیست نوك قلم
قلم رسته از پیشهٔ کاف ونون
بود خیمهٔ آسمان را ستون
ستون قلم هست معجز نظام
به او خیمهٔ آسمان را قیام
اگر ننهد او پای اندر میان
به هم‌دست ندهد نظام جهان
قلم نقش‌بندست و چهره‌گشای
قلم بر دو نوع آفریده خدای
یکی از نبات آمده دل‌پذیر
نی قند گشته زبهر دبیر
دگر نوع‌ازو نوع حیوانی‌است
کش‌ازآب‌حیوان‌درافشانی‌است[2]
نگارنده نقش **مانی** فریب
ازو کارگاه هنر دیده زیب

۱- من در مقاله‌ام درباره توبهٔ شاه‌تهماسب سخن داشته‌ام‌که‌با این مساله پیوندی دارد (یك پرده از زندگی شاه تهماسب در مجله دانشکده ادبیات مشهد ش ٤ س ۷).

۲- بیتهای ۱۰و۱٤تا۱٦ در گلستان هنر (ص۹) و دیباچهٔ قطب قصه‌خوان (ص٦٦۸) دیده میشود.

خوشا سحرسازان معجز طراز
که‌از سحر ومعجز شده‌نقش‌ساز
گرفته به امداد سحـر جلال
چو آیینه نقش جهان درخیال
به هرآفـریده در آویختـه
نظیری زهریك بـرانگیخته
قلم را علم کرده در ساحری
کشیده قلـم بر سر سامـری
شده پی‌روصنع یزدان پـاك
زپرگار افلاك تا سطح خاك
سوی آفـرینش نظـر داشته
سوادی ز هـر اصل برداشته
سوادی مطابق به اصل شریف
سجلّی‌به تـوقیع طبع لطیف
چگویم زصوت نگاران چین
که دارند با سحر معجز قرین
به نقش‌جهان‌صنع‌شان رهنمون
قلم پیششان بهر سجده‌نگـون
دگر نقش‌بندان نقش خطـای
همه نقش‌پرداز و چهره‌گشای
به نـوك قلـم لاف بینش‌زده
زبینش در آفـرینش زده
دگر سحر سازان ملك فرنگ
گرشان جهان‌رابودآب‌ورنگ
زتصویرشان جان ندارد به تن
زحیرت نگویند بـاکس سخن
ندانم به صورت چه فن‌میکنند
که گویی به مردم سخن‌میکنند
بود از سخن گرم بـازارشان
کسی ره‌نبرده بـه گفتارشان
بزرگان این فن حکمت اساس
فلاطون خیال و ارسطو قیاس
از آن جمله ارژنگ‌سحرآفرین
که‌بر کلك‌او کرده‌سحرآفرین (۳۰۲)
به نوك قلم گشته صورت‌نگار
به موی قلم رفته از دل غبار
دگر مانی آن‌کوزچابك روی
گرفت آفرینش زکلك نـوی
زنوك قلم فیض جـان یافته
به موی قلـم مـوی بشکافته
همه‌نقش[پردازو]صورت‌گشای
همه سحرپردازو معجز نمای

کنون‌خودبه‌جایی‌رسیدست‌کار
که‌برهریك‌افزون‌شده صدهزار
به دوران خاقان جمشیدشان
شه انس وجن **شاه‌طهماسب‌خان**
قلم گشته در دور اومحتـرم
ازآن روکه شاهیست مانی قلم
در ایام او یافت ز انسان نوی
که منسوخ شد نسخهٔ مـانوی
نگارنده خوشتر زمانـی فتاد
چه سان نقش مانی بماند به یاد
چو میرك قلم افگند برزمین
که بردارد از نقش بندان چین
تعالی‌الله آن خانه دل‌فریب
کزو یافت اورنگ افلاك زیب
چه‌سان جان نیابدزکلکش رقم
که جان می‌چکاند زنوك قلم
بود آفـرینش همه پست او
زده در رقم بوسه بردست او
نگار زغالش زچـاپك روی
بهست از قلم‌گیری مـانوی
اگر مانی از وی خبر داشتی
ازو طرح واندازه برداشتی[3]
زاندازه چون برگشاید نورد
رودصدچو ارژنگ آنجابه‌گرد
چو خواهد قلم از برای رقم
زپر فـرشته ببندد قلـم
پی آب رنگش غزال خطـای
زمشك خطایی شده مشك‌سای
زشوق صدف سربرآرد زآب
که از ابر دستش شود کامیاب
قلم را از آن‌کار بالا گرفت
که اندر دو انگشت‌اوجا گرفت
صدف وارگوهرفشان مشت او
همه آفـرینش در انـگشت او
قلم چون به تشعیر گردد دلیر
از آن موی خیزد براندام شیر
رقمهای او چون عصای کلیم
گه[ی] اژدها که خط‌مستقیم
بنانش زکلك جـواهر نشان
زسیمـرغ معـدوم داده نشان

۳- بیت ۴۸و۴۹و۶۰ در گلستان هنر (ص ۱۳۴) ودیباچهٔ قطب قصه‌خوان (ص ۶۷۴) آورده شده است.

کشد نقش بر آب هنگام کار
چه نقشی که برآب گیرد قرار
بود صورت مرغ او دل پذیر
چو مرغ مسیحا شده اوج گیر
نه مرغ است کزخامه‌اش سرزده
که پروانه بر شمع او پر زده
همه کوس‌دعوی که **بهزاد** کوفت
به مژگان نه‌اندردهش خاك رفت
اگر زنده بودندی ای باتمیز
چو بهزاد ومانی‌و ارژنگ نیز
ازو یافتی هریکی صد شکست
نهادی به‌روی زمین پشت‌دست
ازین نقش‌بندان صورت نگار
شده هر یکی در فنی نام‌دار
یکی را بر آمد به تصویر نام
زتذهیب آن دیگری یافت کام
زفصالی آن‌یك‌جهان‌را گرفت
که نامش‌زمین و زمان‌را گرفت
دگر یك به نقاشی افگند-شور
زدیگر هنرها نبودش شعور
درین پیشه **هفتادودو** چشمه کار
بودهریك‌ازچشمه‌ای‌جرعه‌خوار
چشیدست این خضر فرخ‌صفات
زهفتادودو چشمه آب حیات
اگر داشت موسی عصا استوار
ده و دو ازآن‌چشمه شد آشکار
زنوك قلم این مسیحا صفات
برانگیخت صدچشمه آب حیات
از آن‌این‌زلال آمداورابه‌کام
که سرچشمه هستش‌ده‌ودوامام
ازآن‌روچنین‌محض‌روشن‌دلی‌است
که‌نامش علی وزنسل علی‌است
رسیدش به‌میراث فیض جلی
که هست این‌فن‌ازمعجزات علی
شنیدم‌که صورت‌گران خطای
نخستین‌که گشتندصورت‌گشای[4]
به خون جگررنگی آمیختند
مثال از گل‌ولاله انگیختند
چو موگشته باریك از آرزوی
پی موشکافی قلمشان زموی
زگلها یکی صفحه آراستند
به‌آیین و زیبی‌که میخواستند(۳۰۳)
نهادند از آن‌رو خطا پیش
که‌کلك خطایی از آن‌یافت‌کام
چودورنبوت به احمد رسید[5]
قلم بر سر دیگرادیان کشید
خطاپیشگان خطایی نژاد
نمودند نقش نخستین سواد
به دعوی یکی صفحه آراستند
نظیرش زشاه رسل خواستند
نه از نقش آراسته یك ورق
که پرگردد از لاله وگل طبق
ببردندش از عین کافردلی
به دعوی سوی شاه مردان علی
چوشاه ولایت بدید آن رقم
به اعجاز بستد ازیشان قلم
رقم کرد اسلامی دل ربای
که شد حیرت‌افزای اهل‌خطای
چو آن اصل افتاد دردست‌شان
بشد نقشهای دگر پستشان
نخستین چواین ازعلی یافت‌کام
علیه‌الصلواة وعلیه‌السلام
نگه‌کن زنیروی روشن دلی
که چون‌ختم‌کردش فلك‌برعلی

دعوی هنرمندی‌نمودن خطائیان درحضور اسکندر ومنصوبه ساختن هرکدام

هنرپیشه نقاش مانی رقم
فشاند این‌چنین‌مشك چین‌ازقلم
که‌اسکندر آن شاه دانش‌پناه
که بودش به هر دانشی دستگاه
به هرپیشه می‌بود رغبت فزای
که‌ماند نموداری از وی بجای
رواج هنر بود از اندازه بیش
هنرپیشگان راکشیدی‌به‌پیش
هرآن‌کس که‌سوی‌هنرداشت‌راه
به‌قدر هنر دادیش جایگاه

٤- بیت ٧٦-٨٨ در گلستان هنر ص ١٢٨ و همان دیباچه‌ص٦٧١ آمده است.
٥- این مصرع در نسخه سفید است و از آن دو جای‌آورده‌ام.

کسی کز هنر داشت یك شمه‌بوی
برآوردیش هرچه بود آرزو[ی]
هنرپیشها هم به کنج وکنار
شدندی به‌کسب هنر گرم‌کار
به اندك زمان هر هنرپیشه‌ای
شدی نادر عصر در پیشه‌ای
خیالی نوانگیخته از ضمیر
ببردیش در پیش صاحب سریر
هنرپیشگان خطایی نژاد
که هستند در فن نقش اوستاد
در ایام او سحر پرداختند
خطایی به دوران او ساختند
در آن‌وقت صورت‌گران فرنگ
گر آیینهٔ جان‌زدایند زنگ
به تصویر گشتند جادو رقم
فشاندند جانها زنوك قلم
هنر آزمایان اورنگ روم
که‌کوشند همواره دربرگ‌وبوم
پس‌از پی‌روی فرنگ وخطا
شدند از سر خامه مشکل‌گشا
صفای قلم‌شان به جایی رسید
که خط بر خیال خطایی کشید
به غیرت فتادند اهل خطای
خروشان بدین‌گونه شدرهنمای
که‌از نو نموداری آرند باز
که عاجز شود درد می‌سحرساز
زدل خون زدیده گهر ریختند
خیالی زخاطر بر انگیختند
به دعوی هم‌سوی روم آمدند
به ملك هنر کوس دعوی‌زدند
به عرض سکندر رساندند باز
که مانقش‌بندان جادو طراز
نخستین در سحر سازی زدیم
دم از فن جادو طرازی زدیم
زمارومیان شیوه آموختند
که شمع هنر را بر افروختند
کنون می‌کنندآن‌تصوربه‌خویش
که دانسته بودند گویی زپیش
نه‌آگه‌که هستند اندر شمار
زسرچشمهٔ ما همه جرعه‌خوار
کنون ما هنرپیشگان خطای
به درگاه خسرو نمودیم جای
که جادو خیالان این مرزو بوم
چه اهل فرنگ وچه ابنای روم
به دعوی بیایند یك یك‌به پیش
نمایند ما را هنرهای خویش
اگر ما توانیم از آن ساخت به
رسدمان درین شیوه‌احسنت‌وزه
وگرنه زدعوی یکایك خموش
همه پیش ایشان بگیریم گوش
خیالی که‌ماهم نماییم ساز
ببندند اگر بی تامل طراز
بکوشیم ما هم به‌تعظیم‌ساز
به دانش مسلّم بداریم‌شان
وگر خوددرین‌شیوه باشندپست
نهد هریکی پیش‌ما پشت‌دست (۳۰۴)
هنرپیشگان را طلب‌کرد شاه
همه جمع فرمود در بارگاه
تناظرکنان هردو جادوشعار
میان‌شان چنین یافت آخرقرار
که استادکاران روم و فرنگ
کز آیینه دل زدایند زنگ
نگارنده نقشی به کلك بیان
که عاجز بماند خطایی از آن
قلم برگرفتند سحرآوران
به نقشی‌که نبود مزیدی بران
هنرپیشگان خطائی نسب
که‌کوشند در هر هنر روزوشب
قلم برگرفتند و از جادویی
به بستند نقشی به صد نیکویی
اشارت چنان شدکه اهل خطای
نگارند نقشی فرنگ آزمای
خطایی نژادان جادو بنان
به دعوی گشادند یك سر زبان
که مانی خیالان رومی طراز
به‌صورت‌شدند آن‌چنان‌سحرساز
که‌از روی پاکیزگی و تمیز
به‌جزجان‌نگنجددرآن‌هیچ‌چیز
کنون باهم‌ازکلك جادوصفات
کنیم آنکه جانیش باشد به ذات
ولی خانه‌ای باید آراستن
در آن خانه از ما هنرخواستن
در آن خانه بیگانه را راه نه
به جز ما زما غیر آگاه نه

پس‌از مدتی شاه فرخ سرشت
درآیددرآن خانه‌چون‌بهشت
به‌بیند هنرهای ناکرده را
فریبنده نقش نوآورده را
تماشاکند صورت بی‌نظیر
شبیه و سخن گوتحرك‌پذیر
کشیدند دم‌رومیان‌زین سخن
که تا سرّ دعوی چه باشد به‌تن
ازین داستان حیرت شه فزود
سوی منزلی شاه اشارت نمود
نگارندگان خطائی تبار
در آن خانه بردند افزارکار
در آن‌خانه‌چل‌روز چل‌کارگر
نمودند کاری به سعی و هنر
پس‌ازچله‌رفتند ازآنجا برون
ببردند شه را بدان اندرون
شه و خاصگان و هنرپیشگان
هنرپروران چابك اندیشگان
چه دیدند ایوانی از هفت‌جوش
به صیقل صفاداده‌از روی‌هوش
درو عکس‌مردم‌به صدزیب‌وفر
یکی در توقف یکی در گذر
زهرکس‌که آمد درون مثال
یکی در سخن دیگری‌درخیال
شهنشاه راحیرت از خود ربود
کز آن پیش آیینه نادیده‌بود
همه رومیان عاجزاز آن خیال
زصورت چه صورت‌بماندندلال
همه هوشمندان یونان زمین
به تسلیم کردندشان آفرین
خطایی به‌خسرو زبان‌برگشاد
کلید دربسته پیشش نهاد
سکندر چوآگاه شد زان خیال
به تحسین‌بیفزودشان جاه‌ومال
نوشتند منشور روم فرنگ
زتوقیع زرین شه یافت رنگ
حکیمان ایوان شاهنشهی
ز آیینه چون یافتند آگهی
نمودند هریك یکی انتقال
دگرگونه بستند هر یك خیال
یکی ساخت آیینهٔ مهرتاب
کزو رخت می‌سوخت درآفتاب
یکی ساخت آیینهٔ سبزگون
که‌صورت‌نمودی نگون‌دردرون
دراثنای‌این‌شاه جمشیدکام
چوبرملك‌ایران زمین‌یافت‌کام
چو در رفت درغار کیخسروی
به‌بخشید آیین او را نوی
نظرگر در جام گیتی‌نمای
بدیدش به دانش زسرتا به پای
دل روشنش بیشتر یافت نور
چو آمد به‌روم‌از سفرهای‌دور
پی تحفهٔ مردم آن دیار
یکی جام فرمود دور از غبار
پی ایمنی‌شان زدزد فرنگ
به‌صیقل‌زجرمش برون‌بردزنگ
در اسکندریه مناری بساخت
سرش را به هفتم‌فلك برفراخت
بلیناس را کرد سرکار کار
شد افراخته آسمان رس‌منار
در آنجا نشاندند آیینه را
به بستند ره دزد دیرینه را
در اسکندریه طلسم‌چنان
درو تابه قسطنطنیه عیان

درپایان این بند سه بیت از ابن‌هندوکه پسر اسفندیار در تاریخ طبرستان (۱ : ۱۲٦) آورده است یاد میکنم :

و من خطوط تفتن‌العیونا
تنقشها اناملی فنونا
لولا حظتها‌العین عندمشقها
لاشتعلت قلوبهم من عشقها
وبزّ قوافی صورالارشنج
ومزقوا مازو قوامن درج

او در این بیتها از خوشنویسی خوش واز نگارهاارتنگ چین یادکرده است پیدا است‌که روش چینی یا خطائی از دیر زمانی میان هنرمندان ما شناخته بوده است.

این بود نام هفت اصل نقاشی ایرانی، آن‌چنانکه از نوشته‌های دانشمندان ما بر میآید افسوس‌که این روشها را روشن نکرده و موضوع آنها را مشخص ننموده‌اند.اسچوکین در نقاشی‌های تیموری موضوع مینیاتورها را بدینگونه برشمرده است :

۱– روستا و شهر از آسمان و زمین و تخته سنگ وآب وآتش وگل وگیاه و درخت.
۲– ساختمانها و خانه‌ها .
۳– جانوران.

۴ – انسان و آدمی‌زاد.
۵- رنگ‌آمیزی.
کلمنت هورات (ص ۱۸) در این زمینه بدینگونه گفته است که نقاشی‌های ایرانی در این موارد است:
۱- جانوران.
۲- گیاهان.
۳- ساختمانها.
در مجلهٔ معهدالمخطوطات (۱۳) مقاله‌ایست از عبدالستار حلوجی با عنوان «الکتاب‌العربی نشأته وتطوره‌الی آخرالقرن‌الرابع» که نکته‌های ارزنده‌ای دربارهٔ تاریخ خط ونقاشی و تجلید دارد و درآن آمده که یازوری وزیر (نیمهٔ نخستین سدهٔ ۵) کتابهای مصور را دوست میداشت و قضاعی درگذشتهٔ سدهٔ پنجم «ضوءالنبراس وانس‌الجلاس‌فی اخبارالمزوقین من‌الناس» نوشته است که اکنون در دست‌نیست (خطط مقریزی ۲ : ۳۱۸).
ازکتابی دیگر هم آگاهیم به نام «عمدةالکتاب‌وعدة ذوی‌الالباب» که گفته‌اند از ابن‌البواب درگذشتهٔ ۴۲۳ است و برای معزبن بادیس ساخته شده‌است (فهرست فیلمها ۲ : ۲۵۳ – فرهنگ ایران زمین ۲۱– مجلهٔ معهدالمخطوطات ۱۷–فهرست من برای‌کتابخانهٔ دانشگاه لس‌آنجلس دراین‌کتاب ازساختن رنگ کاغذ سخن به میان آمده است.
در برابر رنگ‌سازی هنر رنگ زدایی‌هم هست.
عمادالدین محمود شیرازی رساله قلع آثار دارد و در آن ازکتاب ابویوسف یعقوب اسحاق‌کندی بهره برده است (گفتار من در مجموعهٔ خطابه‌های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی ۳: ۴۹۳).
ابن ندیم (ص ۳۲۰) از رسالهٔ رنگ‌سازی‌کندی یادکرده و از او رساله‌ای نام میبرد ــ بنام «رسالة فی الحشرات مصور عطاردی» که شایان دقت است.

چند منظومهٔ فارسی در رنگ‌آمیزی

۱ــ گلزار صفای صیرفی سرودهٔ ۹۵۰ که با نسخهٔ کاغذ رنگ‌سازی (دو نسخهٔ مجلس و چاپ آقایان گلچین معانی و اذکائی) پیوندگونه‌ای دارد.
۲ــ قانون الصور صادقی کتاب‌دار (۹۴۰ــ۱۰۱۸)، چاپ باکو و در حاشیهٔ گلستان هنر چاپ تهران.
من این‌دو را درمجلهٔ هنرومردم نشر کرده‌ام.
۳ــ مثنوی در بیان روشنایی پایدار سرودهٔ «علی» که در تذکرهٔ خوشنویسان هفت قلمی (ص ۳۱ــ۳۴) آمده‌است.
این هم گفته شودکه در فهرست مشروح‌آصفیه (۲: ۶۰۸ ش ۲۲۱) یاد شده‌است از «المخترع فی فنون من الصنع» به زبان تازی به‌نسخ معرب نوشتهٔ منیربن لوامربن محمد ضاد ترك ناگری در ۸۷۷ در ۱۴۲ برگ ۴۳ س که در ۱۵ باب بایستی باشد در هنرهای کتاب‌سازی و نیرنگهای دیگر از ساختن کاغذ و جلد و افزارهای آن و مرکب و مداد و کاغذ و قلم و جلد و چرمسازی و دباغت و رنگ‌سازی و رنگ‌زدایی و جز اینها، افسوس که در این نسخه جز بابهای ۹ و ۱۰ و ۱۴ (زدودن رنگ پارچه و جز آن، صاف نمودن نقره و طلا و جز این دو، «تطبیب النقیط و آلاته و اسماء اللزاقات» نیست وبابهای باارزش آن ازمیان رفته است.
بروکلمن (ذیل ۱: ۹۰۱) از نسخه دیگر آن در آمبروزیانا (C 22) آگاهی‌میدهد وآن‌را ازملك اشرف عمر بن یوسف رسولی یمنی (۶۹۴ــ۶۹۶) میداند (مجلهٔ بررسی خاوری .R.S.O به زبان ایتالیائی VII, 52).

چند رساله و گفتار دربارهٔ رنگها

۱ــ در بیان کاغذ و رنگهای الوان که در آن از صدر الشریعة گویا عبیدالله محبوبی بخارایی درگذشتهٔ ۷۵۹ نقل شده است و آن گویا فصلی باشد از کتابی و مطالب گلزار صفای صیرفی را در آن می‌بینیم (هنر و مردم ۹۳: ۳۱).
دو نسخه از آن در دست هست: یکی شماره ۳۱۲۱/۵ مجلس گویا مورخ ۹۰۸ و ۹۱۶، دومی شماره ۴۲۶۷/۱۱ مجلس مورخ ۱۲۶۷ (۱۰ : ۶۹۰ و ۳۱ : ۱۶۰).
این گفتار دوبار بچاپ رسیده است: یکی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز (۳:۱۴ ص ۲۸۷ــ۳۰۳) دومی در مجلهٔ هنر و مردم (۵۱:۸۵ و ۲۰:۹۰). در ذریعه (۲۴۳:۱۷) و فهرست نسخه‌های خطی فارسی منزوی (۱۹۱۵) از آن یاد شده است.
۲ــ بیان خوشبویی از محمد اعظم در هنرها وپیشه‌ها و بازیها در هفده باب که هشتم آن در ــ «رنگهای الوان از کاغذ و غیره» است و باب دوازدهم آن در اسباب کتابخانه است از «قلمدان وغیره».
نسخهٔ دیوان هند شمارهٔ ۸۲۸ در ۱۸۲ برگ به‌نستعلیق شعبان ۱۱۰۹ (فهرست ش ۲۷۸۴).
۳ــ رساله بوقلمون ترجمهٔ فارسی متنی عربی دربارهٔ رنگ‌سازی به‌نام‌ترجمهٔ رساله رنگها برای محمودشاه‌پسر محمد شاه پسر احمدشاه (یا پسر محمدشاه پسر همایون شاه پسر احمد شاه دوم که در ۸۸۷ــ۱۲۴ فرمان‌روا بوده است) از خاندان بهمنی در ۶۱ صنعت، نخستین آن در«ساختن مدادگلرنگ» است.

نسخهٔ دیوان هند شمارهٔ ۱۳۴۸ برگ ۱۰۸ پ — ۱۳۹ ربه نستعلیق ۱۰۱۰ (ص ۱۶۱۵ فهرست ش ۲۹۷۷) .

٤ــ گنج بادآورد صاحب‌قرانی از میرزا امان‌الله‌حسینی امانی درگذشتهٔ ۱۰٤٦ که در ۱۰٤۰ ساخته است ، در آن از ترکیب مرکب یاقوت مستعصمی و صباغی کاغذ و پارچه و رنگ عاج و ساختن ابری رنگ عروسك گل مو گفتگو شده است .

(فهرست الهیات ۱۷۳:۱ — دیباچه یواقیت العلوم و دراوی النجوم ح ــ فیلمها ۱۷۲:۱ — منزوی ۵۹۰) .

٥ــ جمیع العلل علی‌خان عیاری ایمور کرمانی ساخته ۱۱۱۰ ، در آن رنگ‌سازی و رنگ‌زدایی آمده است (دانشگاه ۸۸۸۷ نوشته ۱۲۵۳) .

٦ــ مجموعة الصنایع یا جواهر الصنایع از میر یحیی حکیم فیلسوف مغربی در صد وشصت هنر شیمیائی کهن درچهل و دو باب که تا ۲۱۲ فصل هم دارد ، پیش از ۱۰۳۳ گویا از سدهٔ ۱۰ و ۱۱ ، چاپ شده آن را نیز دیده‌ام و ترجمهٔ ترکی هم دارد .

(فهرست شیرانی ٥٦۹:۳ — دیوان هند ۲۷۸۱ — فیلمها ۱۸٦:۱ — منزوی ٤۰۸ و ٤٥۲ — هنر ومردم ۸٦ و ۳۹:۸۷) .

۷ــ گلشن حکمت از محمد معالی مدنی در ٦۰۳ ازماده تاریخ آن که عبارت «بارگلشن» باشد ولی گویا از سده ۱۱ است ، در چهل باب است که از آنها است رنگ کردن اشیاء (فهرست شیرانی ٥٦۸:۳) .

۸ ــ اندرحال درهنر رنگ‌رزی درسیزده باب (همان فهرست ٥٦۲:۳) .

۹ــ طریق ساختن مداد به‌فارسی (الهیات مشهد نسخه ۱۲۷/۱ فهرست ٤۰۷:۱ ش — ٤۳٦) .

نسخه‌های دانشگاه تهران دربارهٔ در دستور رنگ‌سازی و رنگ‌رزی

۱ــ شمارهٔ ۲٦۳/٥ دانشکدهٔ پزشگی در رنگ کردن کاغذ وبلورکه باب هفدهم آن در رنگ‌کردن کاغذ است و آن بیست و چهار گونه است کهن و نو (نشریه ۳٤٥:۳) .

۲ــ شماره ٤۱۸٦ دانشگاه که خلاصة الطب است و در برگ ۲۸ ب آن هم چنین مطلبی است (نشریه ۳٤٥:۳ــفهرست دانشگاه ۳۱٥۳:۱۳) .

۳ــ شمارهٔ ٤۳٦٦/۱۷ دانشگاه ص ۱٤۳ــ۱٤٥ (۱۳: ۳۳۳٥) رسالهٔ رنگرزی است .

٤ــ شمارهٔ ٤٤۳٦/۱ دانشگاه ص ۲ و ۸ و ۱۲ و ۱٤ در دستور مرکب سیاه و شنگرف و ساختن رنگها است (۱۳: ۳۳۹٥) .

٥ــ شمارهٔ ۸٤٤۹ دانشگاه (فهرست فیلمها ٦٤۹:۱) ص ۱۱ــ۱۸ نسخه‌ها و دستور رنگ‌سازی است (منزوی ٤۲٤) .

٦ــ شماره ۹٤٥۷/٦ دانشگاه ، دستورهای شیمیایی‌است مانند برنج دمشقی و عمل تذهیب و عمل زرافشان و عمل نقاشی و عمل کتابت و بدل شنجرف و مانند اینها «قسم اول ازدستورات ، طریق پنجم اصول صناعت وامور غریبه ، حل پنجم در خواص فلزات و اعمال او» گرفتهٔ از تحفةالمؤمنین محمد مؤمن تنکابنی .

۷ــ شمارهٔ ٥۷۳۹/۱ (جنگ) دانشگاه ترکیب طلای مصنوعی برای تذهیب کتاب (۱۸۰:۱۷) .

دونسخه‌ای که اینك نشر میشود

۱ــ نسخه شماره ۸ر۳۰٤ ص ۳۱۳ — ۳۳۲ کتابخانه خانقاه نوربخش (فهرست ۲: ٤۸) که تنها باب یکم است آنهم تنها فصل یکم آن، و دو فصل دیگر در «آهارپختن و آهار کشیدن، شناختن کاغذ» در آن نیست. در آن‌بندی از «قبلهالکتاب مولانای سلطان علی» آمده که در چاپ کاستیگواو گلستان هنر (ص٦۹ و ۷۰ چاپ تهران) دیده میشود.

۲ــ نسخهٔ شمارهٔ ٥ر۳٤٤ مدرسهٔ غرب همدان(فهرست شهرستانها) که دو رساله است.

۱ــ دربارهٔ کاغذ رنگارنگ.

۲ــ رساله طلا و نقره و حل کردن آن.

I

باب اول رنگ کردن کاغذ و آهار پختن و آهار کشیدن، و شناختن کاغذ که به جهت مشق کدام خوب و کدام بهتر و از برای کتاب کدام لایق و کدام مرغوب مشتمل بر سه فصل :

فصل اول رنگ کردن کاغذ

آنچه استادان رنگی قرار داده‌اند، بعضی مفردات و بعضی مرکبات. اما آنچه مفرد است مثل: زرد، و سرخ، وآل، و کبود، و زنگار، و خود رنگ، و کاهی، و گل شفتالو، و خطایی.

و بعضی مرکبات چون عودی، سوسنی، و سبز،ومرمری و نارنجی.

وبعضی درهم‌که عبارت از ابری[6] باشد. وآن نیز دوقسم است : آبی وآهاری .

---

٦ – ص : بری .

پس طریق هریك مشروحاً گفته شود، انشاءالله تعالی:

۱ – اما مفرد[۷] زرد، نیم‌آسار زردچوبه‌که نیك زرد باشد، وازاندرون سیاه نه برآید جوکوب کرده دردیك با پنج آسارآب تخمیناً بکند وبرآتش پاره‌کرده جوش چند داده ازلته بگذراند، وصاف‌کند، وقدری اشخار خوب سلایه‌کرده وازلته گذرانده درآب زردچوبه صاف [۳۱٤] کرده بیندازد، وبه دست بپالاید تا رنگ وادهد، بعدازآن درظرف گشاده‌که کاغذ شکست نخورد[۸] ونگاه دارد.

ودیگرآب‌لیمو ازلته‌گذرانده درهمون‌طور ظرف‌گشاده که مذکورشد علی‌حده نگاه دارد، ودریك ظرف علی‌حده سر گشاده دیگرآب صاف پر کرده نزد خود دارد.

صورت رنگ‌کردن‌کاغذ را، اول مرتبه درظرف آب زردچوبه به نوعی بخواباندکه رنگ درهمه جای او برسد. وگرمیخواسته باشدکه تیره‌ترشود، دو سه مرتبه درمیان‌زردآب غوطه دهد، وملاحظه‌نمایدکه‌اگرخاطرخواه برآید، فهوالمراد، و الا باز ساعتی درآب مذکور بگذارد، واگرمیخواسته باشد کم‌رنگ وبی‌حال باشد، آب بیندازد، وتجربه نماید، تا مدعا حاصل‌شود بعدازآن‌کاغذ ازمیان‌زردآب به درآورده، درشیرهٔ آب‌لیمو بجنباندکه همه جای او برسد، بعدازآن ازآنجا بدر آورد. درظرف آب صاف شست‌وشوی بدهد، ودرسایه خشك [۳۱۵] کند.

۲ – سرخ، مثلاً پنج آسارگل معصفرخوش‌رنگ ونو که‌کهنه نباشد بفرمایدکه درهاون‌کلان خوب بکوبند، بعد از آن پارچه لوکه را ازچهارجانب به ریسمان برچهارچوب‌که درزمین‌ایستاده نصب‌کرده باشد مبضوط بربندند، وگل مذکور را درمیان لته انداخته به‌آب دریا ویا آب چاهی شیرین بشوید تا تمام زردی او به در رود.

وامتحان معصفر از به دررفتن زردآب است‌که آب آن را برپارچهٔ سفید امتحان نمایید. هرگاه اثری زردی نماند، بلکه مبدل سرخی شود، داندکه شست‌وشوی گل تمام شده، آن پارچه را باگل‌واکرده، خوب بیفشاردکه تمام‌آب خشك شود، واثری ازرطوبات نماند.

بعدازآن‌گل را ازلته برآورده درظرف انداخته به دست بمالد، وازاشخارصلایه‌کرده، برسریك‌آسارگل تخمیناً سرسای بیندازد، تادوکهری مالش دهدکه رنگ وادهد، بعدازآن لتهٔ مذکوررا به نوعی‌که بسته بود، وگل مذکوررا درلتـه انداخته [۳۱٦] به ظرفی‌که لولهٔ باریك داشته باشد اندك‌اندك آب انداخته باشد. وآنچه اول مرتبه برآید شهاب اعلی خواهد بود، آخرهایش اوسط و ادنی.

صورت رنگ‌کردن به نوعی‌که دررنگ زرد مذکور شد سه ظرف را به همون ترتیب به عمل آورد. اگرخواهیم‌کاغذ گلگون به درآریم، درشهاب اعلی باید خوابانید، وازآنجا درآب لیمون، وازآنجا درآب صاف، ودرسایه خشك نماید.

۳ – گل شفتالو. واگرمیخواهیم‌گل شفتالو به درآریم به شهاب ادنی، به همین ترتیب رنگ می‌کنیم. وگر سبك‌تر مطلوب باشد، بیشترکی بیندازد، تا دل‌خواه برآید.

٤ – کاهی. اززردآب به‌گل معصفرکه اول مرتبه برآمده باشد درکوزه‌کرده نگاه دارد، تا دروقت رنگ‌کردن‌کاغذ بکار برد. صورت رنگ‌کردن‌کاهی، کاغذ را اول مرتبه در ظرف زردآب به نوعی‌که دررنگهای دیگرمذکورشد بخواباند، بعد آن‌کاغذ را به درآورد، ودرظرف آب بشوید، وبرطناب بیندازدکه خشك شود.

٥ – کبود. اول [۳۱۷] بایدکه پیش از رنگ‌کردن به‌یك روز خم نیل‌گیری به خاتم مختوم سازد ونگذاردکه دست بروکنند. وبعدازآن‌کاغذ را درمیان آب‌کشیده بالای تخته برروی یك‌دیگر بیندازدکه آبهای‌کاغذ بچکد، واندك هفت[۹] شود. اما نگذاردکه خشك شود، دروقت رنگ‌کردن داغ‌دار خواهد برآمد. واگر احیاناً خم یك‌گری(؟) دور ترك باشد، پارچه به‌آب‌ترکرده برروی‌تختهٔ کاغذ بیندازدکه خشك نشود.

صورت رنگ‌کردن‌کاغذ را درخم نیل، استاده بیندازد، به‌طول‌کاغذرا درخم فروبرد، نه به‌عرض، وازآنجا به‌درآورده درآب صاف بکنند وخشك نماید.

وسه چهارقسم رنگ، بعضی سیرسبز، یعنی: بسیار در نیل‌گذاردکه سبز شودکه درشهاب برند، قلعی برآید. وبعضی سیرکه سوسنی خواهد شد. وبعضی نیم سیرکه‌گل‌خار خواهد برآمد. باز دفعهٔ دیگرکه درزردآب خواهدزد. بعضی سیرترگ که طوطکی خواهد شد. وبعضی نیم سیرکه بستانی خواهد شد. وبعضی سیر سبزکه سبزملح حاصل شود. وتفصیل هرواحدی درمحل[۳۱۸] مرکبات مذکورخواهد شد.

٦ – آبی. اگرآبی خواهد، به‌آب نیل ازخم‌گرفته درظرف‌انداخته، واندك‌آبی به‌آن ضمّ کرده رنگ‌کند. واگر آبی ترك خواهد، بیشترك آب بیندازد تاآبی دل‌خواه برآید.

۷ – خطایی. برگ حنا درآب ترکرده، تخمیناً‌یك‌روز درآب بگذارد. بعد ازآنکه رنگ را وادهد، آب مذکور را درظرفی پاکیزه‌کرده قطرهٔ مرکب یا دو سه قطره آب زعفران ریزد، وتجربه نماید. اگرآب حنا غلیظ‌که بود، آب بیشترك بیندازد، تا به رنگ خطایی موافق شود. آنکه‌کاغذها بی‌رنگ کرده، برروی طناب خشك‌کند. وازبهرکتاب رنگی بهتر از خطایی نمی‌باشد، چنانکـه قبلةالکتاب مولانا سلطان‌علی[۱۰] [گوید] بیت، مثنوی:

هیچ رنگی به از خطایی نیست
حاجت آنکـه آزمایی نیست
زعفران و حنا و قطرهٔ چند
از مدادست بیش ازین مپسند

۸ – زعفرانی . قدر[ی] اززعفران خوب‌که نیك سرخ باشد ، وریشهای باریك ودراز ودرهم متفرّق نباشد ، بلکه [۳۱۹] ریشهای آن سطبر وکوتاه باشد ، درآب‌کرده تا یك بهر یا بیشترکی بگذارد . بعدازآنکه رنگ وادهد ازلته لوك گذرانده ، وصاف‌کرده ، به‌کار خود مشغول شود ، وترتیبی که دررنگ حنایی مذکورشد به عمل آرد ، ودرسایه خشك‌کند.

وآنچه استادان رنگی به جهت‌کتاب قرار داده‌اند همین دو رنگ است‌که زعفرانی وخطایی باشد.

۹ – جوزی . اول مرتبه‌کاغذ را درآب زمه‌کشید[ه] ، بعد ازآن ناسبال‌که عبارت ازپوست خشك انار باشد جوکوب کرده ، درآب‌پرکند ، ومالش آن‌قدر دهدکه رنگ وادهد. وآن‌کاغذ راکه درآب زمه‌کشیده درآب ناسبال‌کشیده خشك نماید ، جوزی اعلی خواهد بود .

۱۰ – زنگاری . اول‌گرفتن زنگار، یك رطل نوشادر، نیم رطل براده مس درکاسه‌ای‌کن ، واندك سرکه انگوری دربراده مس بچکان ، وچوبی‌که سر او پهن باشد درآن‌کاسه سلایه می‌کن، تا وقتی‌که زنگارش ازرق حاصل شود، [۳۲۰] ودروقت رنگ اندکی آب به او هم راه سازد تاکی(؟) رنگ کردن‌کاغذ کاغذ را درهمون‌آب زنگارکشیده خشك نماید ، زنگاری اعلی خواهد بود .

واما مرکب :

۱– رنگ سوسنی‌کاغذی‌که نیل‌اوبیشترکی وسبزرنگ‌تر باشد ، وتیره بود ، درشهاب اعلی به همون ترتیب‌کشیده ، واز آنجا درآب‌لیمو زده ، درظرف آب صاف شست‌وشوی داده ، درسایه خشك نماید. گل‌خارکاغذ ماوی نسبت ماوی به سوسنی سبك باشد ، درشهاب برند ، وبه همان طرز درآب لیمون ، وازآنجا به‌آب صاف به عمل آورد ، وخشك نماید.

۲ – مرمری . یك‌آسارگل بلاس پاك‌کرده با پنج آسار آب دردیك‌که چرب نباشدکرده طبخ بدهد ، وبه درآورده ، پاره‌ای مالش‌داده ، بعدازساعتی درلته صاف‌کند، وقدری‌اشخار برو زده ، به دست بپالاید. وکاغذی‌که نیل او بیشترکی باشد، وتیره بود ، درآب بلاس‌کشیده ، درآب لیمو بیندازد ، واز آنجا به‌آب صاف شسته درسایه [۳۲۱] خشك نماید ، مرمری اعلی خواهد بود .

۳ – سبزطوطکی . کاغذی‌که نیل آب بیشترکی باشد ، وسبزه بود، درزردیه آب زردچوب بخواباند، وازآنجا به‌طریق مذکور درآب لیمو ، وازآنجا درآب صاف شسته ، درسایهٔ طناب خشك نماید.

٤ – وپستاقی‌نیلش ازطوطکی‌کمترباشد، به‌طریق‌طوطکی درزردآب وآب‌لیمو برند ، وبشوید ، وخشك نماید ، سبز پستاقی اعلی خواهد شد .

۵ – نارنجی . کاغذ زردخواه به زرده‌چوبه[۱۱] رنگ‌کرده باشند وخواه به ناس‌پال ، درشهاب‌گل بخواباند ، وازآنجا به‌آب‌لیمو ، وبعدازآن به‌آب صاف شسته ، درسایه خشك نماید، نارنجی خواهد برآمد.

اما درهمی‌که عبارت از ابری باشد ، چون تفصیل آن خالی[۱۲] ازاشکالی نبود ، وکوهی بود درپس‌کاهی ، ولی‌تعلیم به دست‌آمدن بس محال ، دراختصارکوشیده ، به تفصیل طریق ساختن ابری بیارد . شنگرف موافق‌کاغذهارکی رنگ خواهد کرد ، شنگرف مذکوررا تا روز سه حل نماید ، بعده زردی کشیده نگاه دارد ، بعده زرنیخ [۳۲۲] بیارد ، آن را نیز تا مدت سه روز حل نماید ، پاره‌ای ازبرای زردی‌کشیده جدا نگه دارد ، وباقی[۱۳] دیگرپاره نیل اندازد ، تا سبزشود ، تا یك روز آن را هم حل نماید. چون همه رنگها طیّار شود ، موافق کاغذ هار مذکور حوض ازگل یا ازچوب بسازد ، وقبل از رنگ‌کاغذ هار ازآب پتهکری‌کشیده ، خشك نموده ، نگاه دارد ، بعده بیارد تخم میتی و درو آب انداخته جوش دهد ، تاکی نرم شود ، بعده فرود آورده ، مالش دهد ، تاکی غلظت بهم رساند. اما بسیار غلیظ نکند. بعده صاف نموده درحوض مذکور اندازد ، تاکی پرشود . ودررنگ هار مذکور دوقطره یا سه قطره آب ارتیهه بیندازد. اگررنگ برآب میتی مذکور روان نشود ، دیگر اندازد ، تاکی روان شود آب ارتیهه آنگه درارتیها آب اندازد ، جوش‌دهد ، تاکی نرم شوند. بعد هرقها ازرنگ بیندازد و ابر رساند. وبالای او به تفصیل اجزای هرواحدی قانع شد.

درصدر مذکورشد[۳۲۳]که ابری دوقسم است : آبی وآهاری . وبه جهت رنگ هردو قسم قالب چهارگوشه‌ای فراخورکاغذ که رنگ خواهدکرد خواه چوبی خواه گلی راست سازد ، وشروع دررنگ نماید. واین چونی موقوف به دیدن است ، وپی‌نمودن ، به حرف وحکایت وصورت راست نمی‌آید.

اجزاء آبی مفرد . گل معصفر زردچوب نیل سیراب ، ومرکب ازامتزاج هرواحدی به‌واحدی بود، حاصل‌خواهدشد.

اجزای هاری . پیازکوی ٤ ، باچلبه ٤ ، ریته ٤ ، لاکه جبره ٤ ، سوهاکه ٤ ، سنجرف ٤ ، زرنیخ ٤ ، لاجورد ٤ ، نیل سیراب ٤ ، دوده ٤ ، سفیدهٔ کاشقر ٤ ، وژاکی ٤ ، که

---

۷ – ص : الفرد .
۸ – ص : نخوا .
۹ – گویا ، سفت .
۱۰ – ص : سلطان‌قلی . این دوبیت ازسلطان‌علی مشهدی است‌که درچاپ‌کاستیگوا ودرگلستان هنرچاپ تهران ص ٦۹و۷۰ دیده میشود .
۱۱ – ص : زودخواه برزوه چونه .
۱۲ – ص : دانی .
۱۳ – ص : باق .

عبارت ازبتّهکری باشد ، درهردوقسم داشته‌اند ، کاغذ درکار است .

ومرکب آهاری نیز به طریق آبی حاصل میشود ، تا واضح باشد . والله اعلم بالصواب .

II

[۱۷۳] بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الحمدلله رب‌العالمین . والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

اما بعد . بدانکه‌کاغذ الوان بسیار است : بعضی مفرد ، وبعضی مرکب .

اما آنچه مفرد است چون زرد وسرخ وآل وکبود وزنگاری وخودرنگ وکاهی .

وآنچه مرکب چون عودی وسبز وگلگون وفـریسه ونارنجی . پس رنگ مرکب به نمودار بیان‌کرده شود .

۱ – رنگ زرد اززعفران بی‌غش‌که تلخ باشد و ریشهای او دراز وباریك‌باشد، وازیك‌دیگرمتفرق وسطبروبهم‌چسبیده . وخوب‌تر آن‌کمیدی وبهترمثقال او پنجاه مثقال آب صافی درشیشه کند ، وسرآن محکم‌کند ودرروز [۱۷٤] درآفتاب بگذارد ، پس به‌کرباس پاك بیالاید ، درقدح چینی‌کند ، تا صاف شود ، وجرم او چون‌کاه شده باشد بیندازد . وبعد ازآن درطبق بزرگ ریزد ، وکاغذ بدان رنگ‌کند. بور ازآن پارهٔ کرباس پاك درطنابی اندازد ، وکاغذ بربالای آن‌کرباس افگند ، تا دریك‌دیگر نچسبد . ودرسایه خشك‌کند ، هرچند دیرترخشك میشود بهترباشد.

۲ – رنگ سرخ‌که به‌آب بغم‌کنند ، وآن چنان بایدکه بغم را بکوبند نرم ، دوشبانه‌روز درآب‌کنند، وبعد ازآن بجوشانند آن‌قدرکه‌گوشت‌گاو بپزند ، وسرد سازند . وکاغذ را اول به‌آب زاج برگی برآرند ، وچون خشك شود ، به این آب رنگ‌کنند ، ودرسایه [۱۷٥] خشك‌کنند. اما این رنگ پای‌دار نیست ، زود برود .

نوع دیگر. به‌آب‌گل بستان‌افروز نزدیك‌کنند ، وآن‌هم بی‌بقاء باشد ، وازرنگ لاك خوب‌ترباشدکه پنج سیر لاك خوب را دردیك سنگین‌کند ، ویك من آب دروی ریزد ، وبجوشاند که به ده سیرآید ، صاف‌کنند ، وکاغذ برآن رنگ‌کنند ، ودر سایه خشك‌کنند.

۳ – رنگ آل به غایت پسندیده است وبسیار ماند. وآن چنان است‌که معصفر، یعنی‌گل خشك ، نرم بسایند ، یا درشالی یا درکرباسی افگنند، وبیاویزند، واندك‌اندك آب بروی‌افشاند که هرزردآبی‌که داشته باشد تمام بیرون آید، تاآن زمان‌که آب سفید آید، زردی نماند.[۱۷٦] وبعد ازآن درسایه خشك کند. پس بهتر یك من معصفر به وزن قدیم ، بیست درم شغار شود مانند نمك برو افشاند، وبه دست بسیار بمالد، چنانکه این شغار، یعنی‌کلبا دراجزای او اثرتمام‌کند، ودرساعت بگذارد ، وآنگاه آب بروی افشاند، و رهاکن تا رنگ لام ازو بیرون آید، وبگذارد، تا رنگ او به تك نشیند. بعدازآن‌کشتهٔ ترش یا سرکهٔ کهنه با آب ترنج یا آب نارنج یا لیمو یا آب‌انار ترش هرکدام یافت شود ، بروی ریزد ، ودرظرف مسین ، وکاغذ را در وی نهد. وآن ظرف باکاغذ برآتش اخگر نهد. درزمستان ، ودرتابستان احتیاج به‌آتش نباشد ، وسه ساعت بگذارد ، تا تمام رنگ بردارد. بعدازآن ازرنگ[۱۷۷]بیرون آرد ، وبه همان طریق‌که‌گفته شده ، خشك‌کند. ودرین رنگ احتیاط شرط است .

٤ – رنگ‌کبود . درفصل تابستان قدری تخم علف‌آفتاب گردش‌را آب بگیرد ، و رکوی بدان ترکند چندنوبت . وبعد ازآن قدری نوشادر نرم ساید ، ودرکوزه‌کند ، وآب‌گرم در وی ریزد ، وبسیار حرکت دهد ، تاآب‌کف برآرد ، ودرآفتاب نهد برین منوال . چون‌کوزهٔ آب خالی باشد ، آن رکو راکه به رنگ آلوده است درآن‌کوزه نهد ، وسرش محکم‌کند ، ودرآفتاب نهد یك روز، آن رکو رنگ‌گرفته باشد ، هرگاه که خواهدکه‌کاغذ رنگ‌کند ، به همان طریق رنگ‌کند. واگر خواهدکه [۱۷۸]کاغذ روشن‌تر باشد ، آب بیشترکند.

٥ – رنگ زنگاری . قدری زنگار خوب‌که ازمس‌گرفته باشند سرکه درکاسه ، یعني صلایه‌کند، تا آنگاه‌که هیچ جرمی در وی نمانده باشد. پس هریك سیر زنگار را ده سیرآب بیامیزد ، وسرش بپوشد ، تاگردوخاك بروی ننشیند. ویك شبانه روز بگذاردکه بعد ازآن به‌آب صاف‌آن‌کاغذ را رنگ کند ، به غایت خوب است .

٦ – رنگ‌کاهی . قدری آب‌که معصفرگرفته باشند نیکو صاف سازد ، وکاغذ برآن رنگ‌کند ، ودرآفتاب خشك‌کند.

۷ – رنگ نارنجی . قدری زعفران وآب‌گل معصفرباهم بیامیزد . اول‌کاغذ رنگ‌کند، آنگاه شادآب نهد ، [۱۷۹] یا کاغذ زرد را درآب زعفران نهد ، مجموع پسندیده است .

۸ – زرد لعلی . بستاند به وزن تبریز نیمّن‌گل‌کاجرهٔ اصفهان ، ونرم بکوبد ، وبپزد ، ودرکیسهٔ کرباس محکم‌کند ، وسرش ببندند ، ودرتغار نهد ، وسه مشربه یا چهار مشربه آب بریزد ، وکیسه را باگل درمیان تغار نهد ، وسردست چندان بمالدکه آب زرد شود ، وبه سرخی زند ، وآب‌که درتغار باشد زعفرانی شود . بعدازآن یك صاف‌کرده رنگ‌کند ، وباز این کیسه‌گل را درمیان تغار نهد ، و دومشربه آب بربالای آن ریزد ، وچندان دست بمالدکه آب زرد را تمام بگذارد ، وبه سرخی آید. اگر یك نوبت چنین نشود ، دگر[۱۸۰] باره

هم‌جنس کند، تا به سرخی بزند. بعدازآن کیسه را بدوکس سخت بیفشارد چنانچه هیچ آب باگل درکیسه نماند. وبعداز آن سرکیسه را بازکند، وآن گل درجای پاك ریزد، وچندان بمالدکه نرم شود، واشغارکوفته وبیخته درآن بمالد، تا همه جای او برسد. بعدازآن درتغار ریزد، وسه مشربه آب بربالای آن ریزد چنانکه تنك نبود وقوی نباشد، ومیانه حال بود. وباز درکیسه پاك کند، ودرتغار نهد، وچندان بدست بمالدکه آن‌کیسه لعلی شود. آبی‌که ازآن حاصل شده باشد، یك دم بگذارد، تا قرارگیرد، وهرقدرکاغذکه خواهد بیاض سازد وسرکهٔ ترش صافی باآن ریواس صافی [۱۸۱] یا آب انار ترش صافی مقداربیست‌درم درمیان لعلی‌که درتغار است بریزد، وبهم برآرد، ویك عدد بیاض نهد، ویك لحظه صبرکند، وبعد ازآن بیرون‌آرد، لعلی شده باشد وبایدکه درتغاربزرگ باشد.

۹ – رنگ چینی‌ولاله وسوسنی. ده مثقال‌آب زرد صافی برسرآب‌کبود بیندازد، واول حکم چینی‌کند، ودوم حکم لاله، وسیم سوسن. بایدکه مراعات بجای آورد، یعنی رنگ سوسن بردهد. و دورنگ دیگرصبرکند.

۱۰ – رنگ سبز. بستان چهار درم اشغار، وآن را نرم بکوبد وبپزد، تا نرم شود به طریق سرمه. و دومثقال درآن سرآب زردکبودباش(؟) تا به همه جا برسد، هرقدرکه خواهی سبز سازد[۱۸۲].

۱۱ – رنگ بنفش خشکی. بیاض لعلی‌که خشك شده باشد درمیان آن‌کبودترکند، خشکی بنفش سازد.

III

رسالهٔ طلا ونقره وحل کردن آن

۱ – بعدازآن‌که استادان زرکوب چون‌ازیك مثقال‌طلای تمام عیار مقدار صد ورق‌گرفته باشد، ازآن اوراق صد عدد بستاند، وقدر[ی] سریشم سیاه بگذارد، واندکی ازآن‌درکاسهٔ چینی‌کند ودست را به‌آب‌وسبوس‌پاك بشوید، وکاسه را درآن سریشم بیالاید، و زر را یك ورق درکاسه افگند، وبه‌دوانگشت بمالد. تاآنگاه‌که تحقیق‌کندکه نیك حل شده است، قدری‌آب پاك درکاسه‌کند، ودست واطراف‌کاسه را بشوید، وسرکاسه را بپوشاند، وساعتی نهد، تا زر ته نشیند[۱۸۳]. آنگاه آب زیادتی را بریزد، وبه قلم موی آن زر را ابرکلك براند، وکتابت‌کند. وچون داندکه خشك شده؛ به سنگ سیم یا عقیق جلا دهد، ومهرزند. واگرتواند زسیاهی تحریر دهد.

۲ – حل‌نقره هم بدین طریق‌که زر را حل‌کنند، وبرآب صمغ نیز حل تواندکردن. اما ازغبار محافظت‌کند. وچون زرونقره حل‌کرده ازکتابت زیاده آید؛ سرابی‌که ازکاسه مانده باشد تمام بریزد، پس خشك‌کند. واگر درو نقره حل‌کرده بسیار درمیان‌آب بماند، تیره‌گردد. وچون‌خواهدکه باردیگر کتابت‌کند، به همان‌دوانگشت سریشم‌به‌آب‌صمغ‌بمالد، و[۱۸٤] کتابت آغازکند.

۳ – حل لاجورد. ازکوه بدخشان حاصل شود. آن را خوب صلایه‌کند، وسرآب آن‌را بگیرند، وآن‌را ثمط خوانند. وآنچه مانده باشد رنگین وشکفته باشد. وچون خواهدکه بکار برد، بایدکه اول آن را به‌آب صمغ خمیرکند، ودریك‌کاسه بمالد، بعدازآن آن را به‌آب صمغ رقیق آن خمیر را بـه مرتبه‌ای رساندکه موافق ولایق‌کتابت باشد.

٤ – حل شنجرف. اصل ازگوگرد است وسیماب است. وازگل حکمت‌کوزه‌ای‌بسازد، وبه‌آتش‌آن به پرورند. وبهترین آن را درفرنگ سازند. وکاتبان را بسی محلها بکارآید. ودر صلایه‌کردن آن احتیاط تمام شرط است. اول به سنگ خشك برسایند، بعدازآن اندك [۱۸۵] اندك به‌آب انار ترش صلایه کند، تاآن‌گاه‌که هیچ چربی‌نماند. پس‌به‌آب‌گرم سنگ ودست بشویند، ودوساعت بگذارند، تا سرزردی دارو تمام برسرآید. آن‌را بریزد، وباقی خشك‌کند وبه‌همین‌قدر به‌آب‌صمغ بسرشد، وخشك‌کند.

٥ – حل زنگار. دونوع باشد:

یکی‌آنکه مقدار بابوقال(؟) مس‌را درظرفی‌کند، وهمان مقدار سرکه‌کند به‌آب، وبیامیزد ودرچاه آویزد، ومدت چهل روز بگذارد، وچون بیرون‌آید زنگار شده باشد.

نوع دوم ازخون آب‌گیرندکه‌گوسفندی باشد به همین منوال. [۱۸٦] پس اززنگار ازین قدری به رکوی ریزد، وصلایه‌کند، وبه‌آب صمغ حل سازد، وهرچه خواهد بنویسد. لیکن اگرمدتی برآید، کاغذ را سوراخ‌کند، بهتراست‌که اندکی زعفران بآن برحلم(؟) کند تا حعی(؟) وپایدار باشد.

والله اعلم بالصواب

از نستعلیق تا نستعلیق

خسرو زعیمی
مدیرعامل انجمن خوشنویسان ایران

پس از آنکه اعراب با استفاده از الفبای خطوط پهلوی موفق به تهیه‌الفبای خطوط کوفی ونسخ قدیم شدند ، بتدریج باهمت ایرانیان خطوط دیگری از قبیل ثلث ، توقیع ، محقق ، رقاع و ریحان بوجود آمد و سپس دوخط دیگر ایرانی. تعلیق و شکسته تعلیق وضع گردید .

تا اوایل قرن هشتم هجری‌خطوط متداول در ممالك اسلامی اقلام معروف به اقلام ششگانه بوده است که در فوق بآن اشاره شده است .

دراواسط قرن هفتم از ترکیب دو قلم توقیع ورقاع خط دیگری بوجود آمد که به تعلیق موسوم بود و سپس در اثر کثرت استعمال خط شکسته تعلیق بدست آمد . خط شکسته تعلیق همان خطی است که بغلط آن را تعلیق نام نهاده‌اند وما نیز ناگزیر از قلم مزبوربنام «تعلیق» یاد خواهیم کرد .

پیدا شدن قلم تعلیق نیز مانند سایر اقلام تدریجی بوده و تکامل آن شاید درحدود يك قرن بطول انجامید .

چون اقلام نامبرده نظر زیباپسند ایرانی را تأمین می‌نمود مقارن با تکامل خط تعلیق از دو خط نسخ و تعلیق خط دیگری بوجود آمد که آنرا نسخ تعلیق وسپس نستعلیق نامیده‌اند .

خط نستعلیق ازدقیق‌ترین‌وزیباترین ونیز مشکلترین هنرها است . نوشتن خط نستعلیق که در آن رعایت ۱۲ قاعده خوشنویسی(ترکیب ــ کرسی ــ نسبت‌ــ ضعف‌ــقوت‌ــسطح‌ــدورــصعودمجازی‌ــ نزول مجازی ــ اصول ــ صفا و شأن) شده باشد بسیار مشکل بوده و معدود خوشنویسانی بوده‌اند که توانسته‌اند از عهده انجام چنین امری برآیند .

وضع قلم نستعلیق مانند سایر اقلام یکباره صورت نگرفت بلکه بتدریج‌تکامل یافت واینکه بعضی از مورخین میرعلی تبریزی را واضع خط نستعلیق می‌دانند صحیح نیست . زیرا مورخین مزبور معتقدند که خط نستعلیق در سال ۸۰۰ هجری قمری بوسیله میرعلی‌تبریزی‌وضع شده است درحالیکه خطوطی از نستعلیق دیده شده است که تاریخ آنها مقدم بر ۸۰۰ هجری میباشد . ولی میتوان‌نتیجه گرفت که میرعلی تبریزی‌اولین‌هنرمندی است که خط مورد بحث را تحت قاعده درآورد واولین هنرمندی است که بخوشنویسی نستعلیق معروف گردیده است .

پس از میرعلی تبریزی میتوان‌از سلطانعلی مشهدی نستعلیق نویس معروف نام برد . سلطانعلی که با چند واسطه شاگرد میرعلی تبریزی محسوب میشود درسال ۸٤۱ درمشهد تولد یافت ودر ۸۵ سالگی وفات یافت . وی بعلت طول عمر وکثرت نوشتجات در زمان خود دراکثر بلاد مشهور گردید .

وصراط‌السطور یا صراط‌الخط که درمورد قواعد خط نستعلیق ونحوه تعلیم ومشق‌آن است ازاین هنرمندنامی‌باقیمانده است .

از آثار سلطانعلی مشهدی آنچه دیده‌ام صاف و محکم بوده ولی‌باصطلاح خط شناسان فاقد «شیرینی» و «مزه» بوده‌اند . دراستادی وی هیچ تردیدی نیست ولی شهرت بیش‌ازاندازه وی‌بعللی بوده است که در فوق بآن اشاره شده است .

در قرن نهم هجری دوشیوه ازخط نستعلیق رایج بوده یکی شیوه سلطانعلی مشهدی که بشیوه شرقی موسوم‌گردید ودیگر شیوه عبدالرحمن خوارزمی که آن‌را شیوه غربی نامیده‌اند .

شیوه غربی خط نستعلیق دارای دوایر بیش‌ازاندازه بزرگ وکشیده‌های زیاده ازحد بلند بوده که بتدریج‌متروك[1]

گردید و شیوه شرقی که حروف آن دارای تناسب بیشتر بوده است معمول و مورد تبعیت خطاطان چند قرن قرار گرفت و بتدریج با وضع قواعد وضوابطی دست بدست گشته و تکامل یافته آن بصورت امروزی دراختیار نسل ما قرار گرفت .

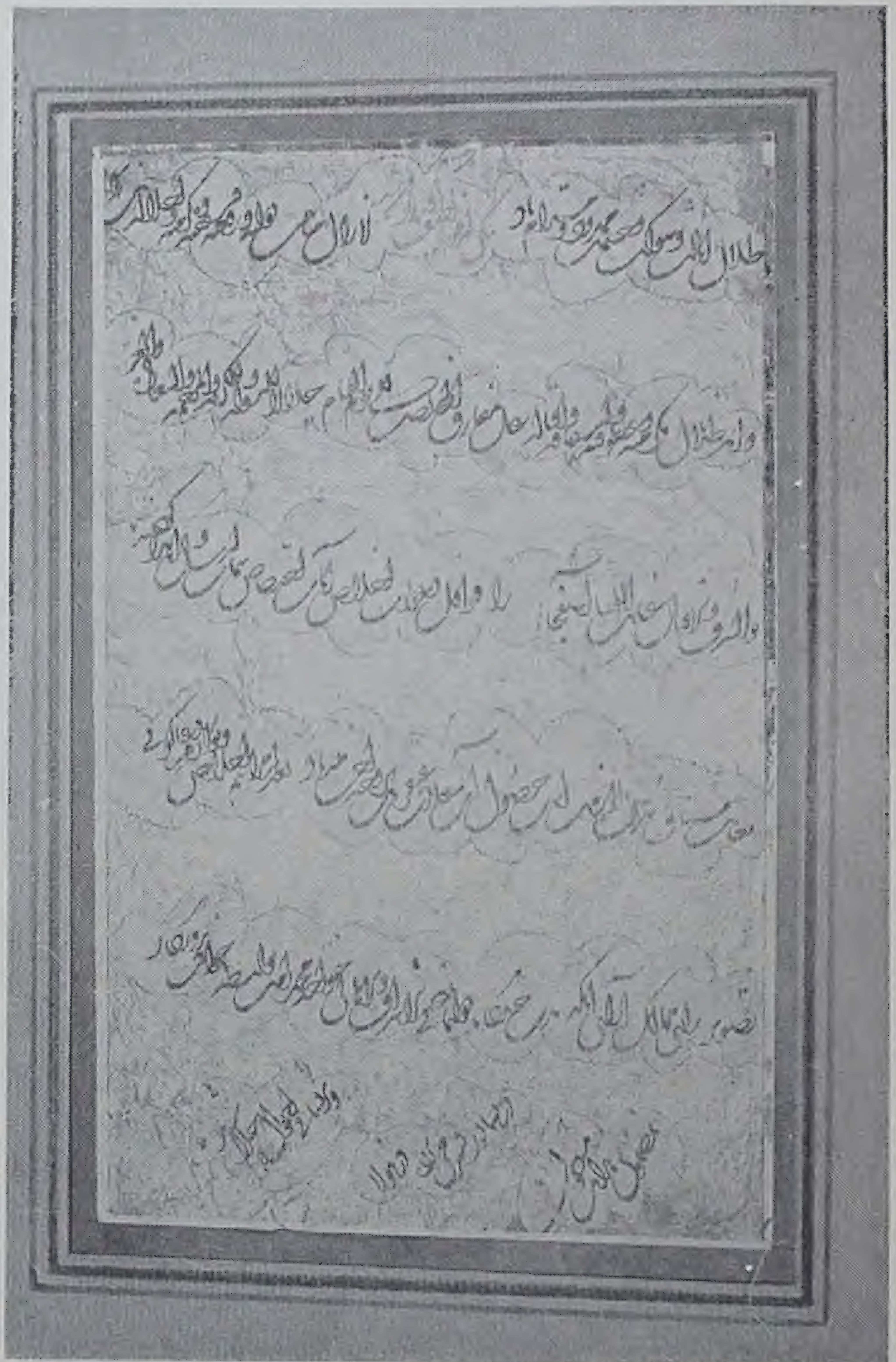
یکی از خوشنویسان معروف خط نستعلیق که در قرن دهم میزیسته میرعلی هروی بوده‌است . میرعلی هروی با آنکه مردی گوشه‌گیر بود در اندك زمانی شهرت کافی بدست آورد . در سال ۹۳۵ که عبدالله‌خان اوزبك امیربخارا که هرات را فتح نمود و سپس مجبور به بازگشت گردید در مراجعت عده‌ای از فضلاء ، ادباء و هنرمندان از جمله‌میرعلی هروی را با خود به بخارا برد میرعلی تا سال ۹۵۱ هجری مجبور باقامت در بخارا گردید و درهمان سنه درآن شهر درگذشت .

برخی از مورخان خط میرعلی هروی را با خط سلطانعلی سنجیده وبغلط خط سلطانعلی مشهدی را برخط میرعلی ترجیح داده‌اند که این تشخیص درست نیست وازژمان وضع قلم نستعلیق تازمان میرعلی و حتی بعداز وفات او تا زمان میرعماد هیچ نستعلیق‌نویسی بزیبائی میرعلی هروی ننوشته است .

وی علاوه بر خوشنویسی یکی از ادباء زمان خود بوده و یکی از آثار منثور او که باقیمانده است رساله‌ایست درباب قواعد خوشنویسی موسوم به «مدارالخطوط» .

میرعلی در شعر وشاعری دست‌داشته وقطعه ذیل از اوست .

خط تعلیق احتمالاً از خواجه تاج است.



---

۱ – غرض از متروك شدن سبك غربی خط نستعلیق بآن معنی نیست که بکلی کناررفته باشد شیوه مزبور درطول قرون دارای پیروانی بوده وهم‌اکنون دربعضی از شهرستانها معدود خوشنویسانی را دیده‌ام که بشیوه مورد بحث مینویسند .



خط نستعلیق سلطانعلی مشهدی .

خط نستعلیق میرعلی هروی .

پنج چیزاست تاکه جمع نگردد در خط
هست خطاط شدن نزد خردمند محال
دقت طبع ووقوفی زخط و خوبی دست
طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال
ورازین پنج یکیراست قصوری حاصل
ندهد فایده گـر سعی نمائی صد سال

اهمیت میرعلی هروی علاوه بر نستعلیق‌نویسی بجهت جمع‌آوری و وضع قواعد خوشنویسی است که مورد قبول و استفاده نسلهای بعد قرار گرفت .

بعداز میرعلی هروی خوشنویسی که در تکامل و زیبائـی خط نستعلیق بگونه اعجاب‌آوری مؤثر بـوده است میرعماد است .

میرعماد از سادات سیفی قزوین است گویند در زمان وفات ۶۳ سال‌داشت وچون وفات او بسال ۱۰۲۴ اتفاق‌افتاد میتوان تولدش را سال ۹۶۱ هجری دانست .

میرعماد بسبب هنر خود در نزد شاه‌عباس مقام و منزلتی را که بحق شایسته آن بود یافت ولی حاسدان که از این نزدیکی اوبه شاه خوشنودنبوده‌اند درمقام سعایت برآمدند .

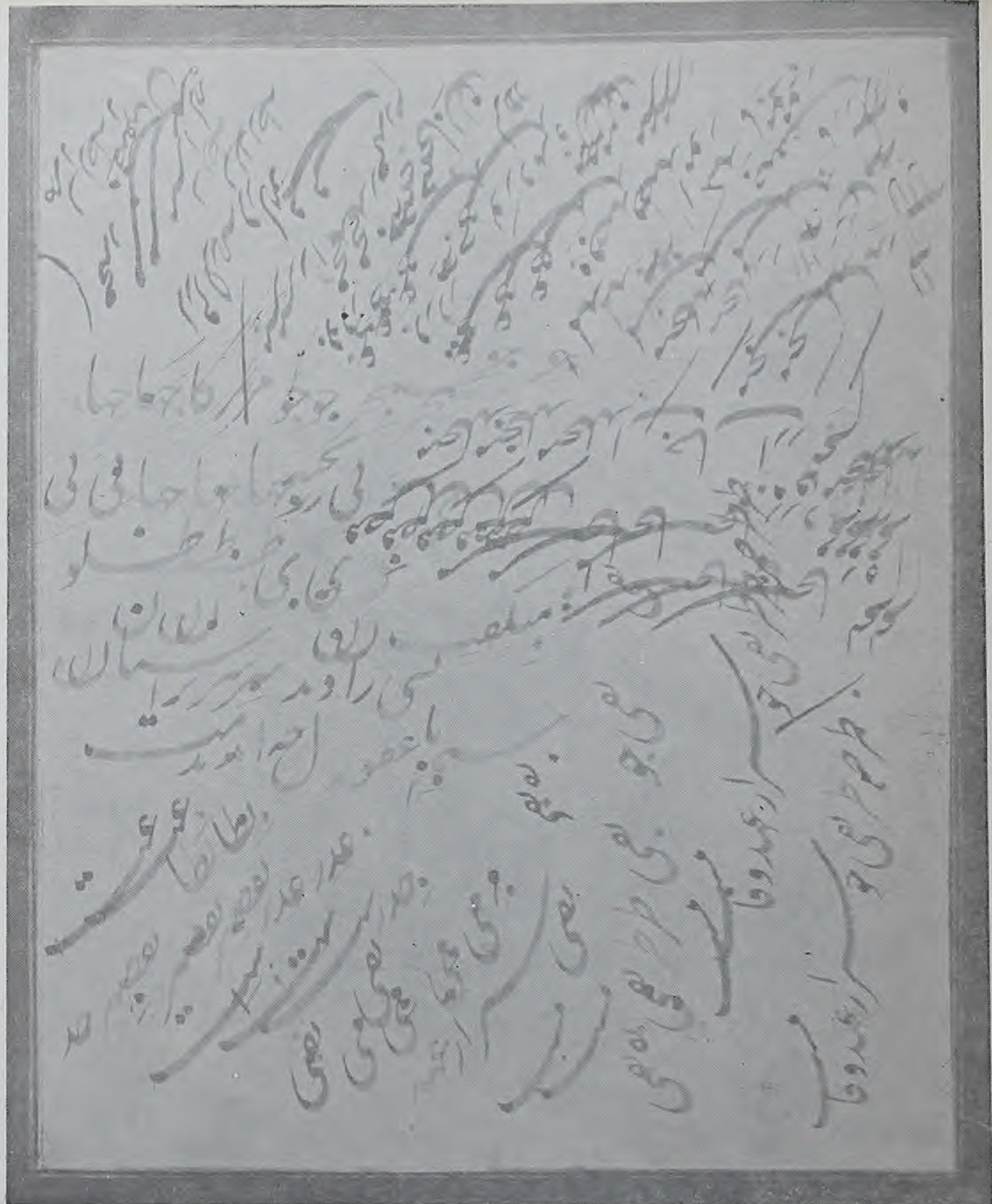
بتدریج مورد غضب شاه واقـع گردید تا آنجا که بدست یکی از رؤساء شاهسون موسوم به مقصودبیگ مسگر کشته شد میرعماد در زمان حیات خود درتمام بلاد اسلامی مشهور گردید و پادشاهان و بزرگان بداشتن آثار وی در کتابخانه خود مباهی و مفتخر بوده‌اند .

میرعماد دربـادی امر از روی خطوط میرعلی هروی مشق نموده وتشابه زیادی در بعضی از قطعات او با آثار میرعلی هروی موجوداست ولی دراواخر دارای سبك مستقلی در نستعلیق‌نویسی گردید .

اینجانب دراثر سالها تجربه ومطالعه در آثار هنرمندان خوشنویس نمی‌توانم بپذیرم کـه میرعماد فقط از خطوط میرعلی هروی وباباشاه اصفهانی سود جسته است . این صحیح است که آثار



خط نستعلیق از مرحوم میرعماد .



سیاه مشق نستعلیق ازمیرزا محمدرضا کلهر.

یك صفحه از سفرنامه ناصرالدین‌شاه به‌خراسان
خط میرزا محمدرضا کلهر .

سالهای آخر حیات او هم دارای استحکام خط میرعلی و هم دارای شیرینی شیوه باباشاه اصفهانی بوده است ولی با دقت بسیار در آثار میرعماد میتوان نتیجه گرفت که وی آثار کلیه خوشنویسان زبردست پیش از خودرا دیده و مشقهای عملی ونظری بسیار از آنها کرده است زیرا خط میرعماد معجونی است از زیبائی‌های تمام نستعلیق نویسان قبل از وی .

آثار بسیاری از میرعماد باقی مانده است که بعض از آنان درزیبائی‌واستحکام وشیرینی بسرحد اعجاز رسیده‌اند .

هم در زمان او بود که خط‌نستعلیق را بحق عروس زیبای خطوط اسلامی دانستند .

از میرعماد آداب‌المشقی باقی‌مانده است که تا زمان ما نیز مورد استفاده خطاطان میباشد .

بعضی از مورخین آداب‌المشق مزبور را که شامل کلیه قواعدخوشنویسی

نمونه‌ای از خط خانم عذرا هاشملو ، بهترین بانوی خوشنویس معاصر



میباشد به باباشاه اصفهانی (وفات ۹۹۶) که هم زمان میر بوده است می‌دانند .

میرعماد هم در کتابت و هم دراقلام جلی‌تر استادی بی‌نظیر بوده است .

شیوه نستعلیق‌نویسی میرعماد تا چند قرن و تا ظهور محمدرضا کلهر مورد استفاده و تبعیت خوشنویسان بوده است.

کلهر

وقتی‌که به‌صوت دلکش قمرالملوك وزیری گوش میدهیم و یا آثار زیبای کمال‌الملك ، رضا عباسی ، علیرضاعباسی، میرعماد ، بهزاد و امثال آنان را می‌بینیم ویا اشعار سعدی ، فردوسی را میخوانیم درمی‌یابیم که موهبت الهی شامل حال آنان بوده و حاصل نبوغ سرشار این نامداران تاریخ ادبیات و هنر ایران‌خلق شاهکارهای بی‌نظیری است که در طول قرنها و شاید تا ابد مورد تحسین‌واستفاده قرار گیرد .

میرزا محمدرضا کلهر خوشنویس نامدار قرن ۱۴ هجری نیز یکی ازهمین

قیو

ترتیب ذکر می نسخه منعم الدین درج شده است

قصیده در مدح شاه شجاع

شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان | از پرتو سعادت شاه جهان ستان
خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست | صاحبقران خسرو و شاه خدایگان
خورشید ملک پرور و سلطان دادگر | دارای دادگستر و کسری کی نشان
سلطان نشان عرصه اقلیم سلطنت | بالانشین مسند ایوان لامکان
اعظم جلال دولت و دین آنکه رفعتش | دارد همیشه توسن ایام زیر ران
دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملک | خاقان کامکار و شهنشاه نوجوان
ماهی که شد بطلعتش افروخته زمین | شاهی که شد بهمتش افراخته زمان
سیمرغ وهم را نبود قوت عروج | آنجا که باز همت او سازد آشیان

یك صحنه ازدیوان حافظ بخط استادحسن زرین‌خط .

نوابغ بوده که با استفاده از استعداد خدادادە و همچنین تحمل رنج و مشقت وتمرین وممارست توانست یکی از صدرنشینان تاریخ هنر پرافتخار ایران گردد .

کلهر مانند سایر مردان قبیله خود دوران نوجوانی را در کرمانشاه به‌سواری وتیراندازی میگذراند ودریکی ازهمین سواری‌ها وتیراندازی‌ها دراثر جراحتی شنوائی یك گوش خودرا از دست داد، ولی زندگی ایلی وورزش مداوم باعث شده‌بودکه ازنظرجسمانی مردی قوی‌البنیه ونیرومند شود .

کلهر کار خوشنویسی را ابتدا نزد میرزا محمد خوانساری آغاز کرد ودر اندك زمانی متوجه استعداد فوق‌العاده خود شد ودانست که تعلیمات استادش جوابگوی خواسته‌های او نمی‌تواندباشد. لذا به مشق از روی نوشتجات و قطعات میرعماد پرداخت ، نظربا‌ینکه در آن زمان اکثر آثار میرعماد در شهرهای اصفهان و قزوین بود باین شهرهامسافرت کرد واز روی خط میرعماد مشق بسیار نمود .

کلهر در سیاه مشق[2]نویسی سلیقه خاصی داشت و آنقدر مینوشت که در روی کاغذ بندرت سفیدی پیدا بود . گویند وی در شبانه‌روز فقط ٦ ساعت‌را اختصاص به استراحت داده بود و ١٨ ساعت دیگر را صرف تمرین و خطنویسی میکرد .

کلهر با تلاش شبانه‌روزی واضع سبکی در نستعلیق‌نویسی شد که اگرچه دربعضی موارد ظرافت خط میرعماد را نداشت ولی ازنظر استحکام و زیبائی سبك تازه‌ای بوجود آوردکه ازآن زمان تا امروز مورد استفاده و تبعیت نستعلیق‌نویسان است .

بعدازاینکه این هنرمند خودساخته ، دراثررنج ومرارت و عشق به هنر ، استاد مسلم زمان خود شد ودر سراسر ایران شهرت یافت ناصرالدین شاه قاجار اورا بحضور طلبید و پیشنهاد کار در اداره انطباعات را بوی داد که مورد قبول استاد واقع نگردید ولی کلهر پذیرفت که کارهای خطاطی اداره انطباعات را که درآنوقت زیرنظرمرحوم اعتمادالسلطنه اداره میشد انجام دهد .

مرحوم اعتمادالسلطنه درکتاب خود موسوم به«المآثر والآثار» درباره‌مناعت طبع این هنرمند چنین یاد کرده است : «هنوز ازدیوان اعلی راتبهٔ نخواسته وجرایهٔ نگرفته است برگ و ساز معاش همی ازاجرت‌کتابت میکند وبهنر بازو و

---

٢ - تکرار حروف و کلمات که جهت تمرین بصورت متوالی دریك صفحه نوشته میشود اصطلاحا سیاه‌مشق گفته میشود .

بسم الله الرحمن الرحیم

اِنّا عَرَضنَا الاَمانَةَ عَلَی السَّمٰواتِ وَ الاَرضِ وَ
الجِبالِ فَاَبَینَ اَن یَحمِلنَها وَ اَشفَقنَ مِنها وَ
حَمَلَهَا الاِنسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلوماً جَهولاً

آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعه فال بنام من دیوانه زدند

خط ثلث از استاد احمد معصومی (زنجانی) ثلث‌نویس معاصر .

نمونه خط کوفی .



خط استاد حسن میرخانی که به شیوه مرحوم میرزا غلامرضا اصفهانی نوشته شده است.

حاصل سرپنجه خویشتن روزگار می‌گذراند» .

فقط دوره کوتاهی را کلهر پذیرفت جزء دستگاه دولتی باشد که آنهم در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در زمان مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان بود . استاد نیز مانند سایر مردم این سرزمین مشتاق زیارت آستانقدس رضوی بود و هم دراین سفر بود که یکی از شاهکارهای کتابت ، موسوم به «اردوی همایون» را بوجود آورد .

«اردوی همایون» نشریه‌ای بودکه هفته‌ای یکبار انتشار می‌یافت و جمعاً ۱۲ شماره منتشر شد . ازمرحوم محمدرضا کلهر که در نوشتن با مرکب چاپ برای چاپ سنگی نیز استاد مسلم وسرآمد همگان است آثاری بقرار ذیل باقیمانده است :

۱ ــ دوازده‌شماره هفته‌نامه«اردوی همایون» که از ۱۱ شعبان الی ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۰۰ طبع وانتشار یافت .

خط استاد ابراهیم بوذری .

۲ ــ سفرنامه دوم ناصرالدین‌شاه بخراسان که در نهایت استادی نوشته شده است .

۳ ــ شماره‌هائی از روزنامه شرف.

٤ ــ کتاب مخزن‌الانشاء .

٥ ــ کتاب منتخب‌السلطان که از اشعار حافظ و سعدی بوسیله‌ناصرالدین‌شاه انتخاب شده بود .

٦ ــ فیض‌الدموع که در سال ۱۲۸٦ بطبع رسید و نسخه خطی آن در کتابخانه سلطنتی است .

۷ ــ نصایح‌الملوك .

۸ ــ رساله غدیریه .

۹ــ قسمتی ازسفرنامه‌ناصرالدین‌شاه قاجار به کربلا که از لحاظ کیفیت خوشنویسی بپای فیض‌الدموع وسفرنامه خراسان نمی‌رسد .

۱۰ ــ قسمتی از کلیات قاآنی .

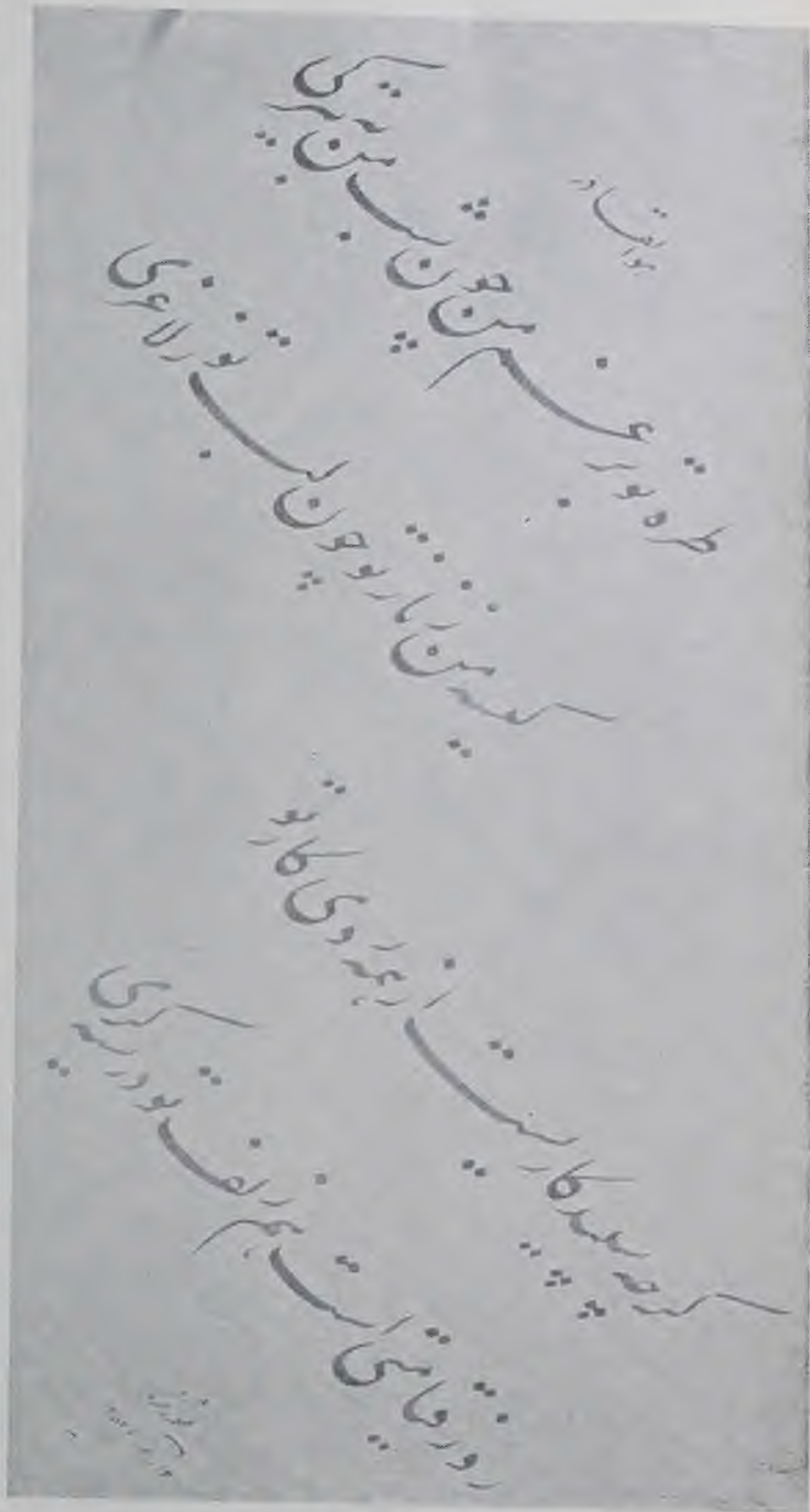
۱۱ ــ مناجات خواجه عبدالله انصاری .

۱۲ ــ قسمتی از دیوان فروغی بسطامی که بخط زیبائی نوشته نشده است و باید مربوط باوان خوشنویسی کلهر باشد .

۱۳ ــ مجموعه‌ای که شامل ۱٤ قطعه از تعلیمات ویك قطعه سیاه مشق کلهر که بکوشش انجمن خوشنویسان ایران آماده طبع است . این مجموعه عبارت از تعلیماتی است‌که‌کلهر به یکی از شاگردان خود موسوم به سیدمحمود صدرالمعالی داده‌بود. مرحوم‌صدرالمعالی تعلیمات مورد بحث را بریده ودر نهایت دقت و سلیقه درکنار هم چسبانیده‌بصورت قطعاتی در آورده بود و جنبه آموزنده این قطعات بسیار قوی است .

کلهر در قطعه‌نویسی وسواس داشته و امساك مینمود ، چه در قطعه‌نویسی‌دقت بسیار لازم است و معمولاً قطعات را که بی‌عیب‌تر بودند به بزرگان مملکت و یا دوستان اهداء مینمودند ولی کلهر قطعاتی را که مینوشت پاره میکرد و به اعتقاد خودش آن قطعات بی‌عیب نبودند و ازاینجهت بجز کتابت آثاری که از آن مرحوم باقی مانده است اکثراً بصورت سیاه‌مشق و معدودی از آنها دارای رقم میباشند .

میرزای کلهر در خط شکسته نستعلیق نیز دست داشت دوقطعه ازآثار شکسته نستعلیق وی که زمانی در اختیار استاد حسین میرخانی بود و بعداً به مرحوم محمد مهران اهداء شده بود باید جزء مجموعه مرحوم مهران باقی مانده باشد . دوقطعه مزبور را مرحوم کلهربه شاگرد خود آقا سیدمرتضی برغانی



نستعلیق چلیپا از استاد کیخسرو خروش .

نمونه خط مرحوم ملك‌الكلامی.

(پدر برادران میرخانی) بخشیده‌بود واز اصیل‌ترین قطعات شکسته مرحوم کلهر میباشد .

میرزای کلهر در روز جمعه ۲۵ محرم‌الحرام ۱۳۱۰ هجری قمری درسن ۶۵ سالگی دارفانی را وداع گفت .

کلهر شاگردان متعددی را تعلیم داد و مهمترین آنان عبارتند از :

مهدی اصطبل مازندرانی ، آقا مرتضی نجم‌آبادی ، میرزا عبدالله‌خان مستوفی گرگانی ، میرزا زین‌العابدین شریفی ملقب به ملك‌الخطاطین (پدر آقایان دکتر احمد هوشنگ شریفی‌رئیس دانشگاه تهران و جواد شریفی خطاط معاصر) .

ازنظر اشاعه هنرخوشنویسی وشیوه خط‌نویسی کلهر ، مهمترین شاگرد او مرحوم آقاسیدمرتضی برغانی بود که

دوخط نسخ وشکسته ازمرحوم طاهرخوشنویس

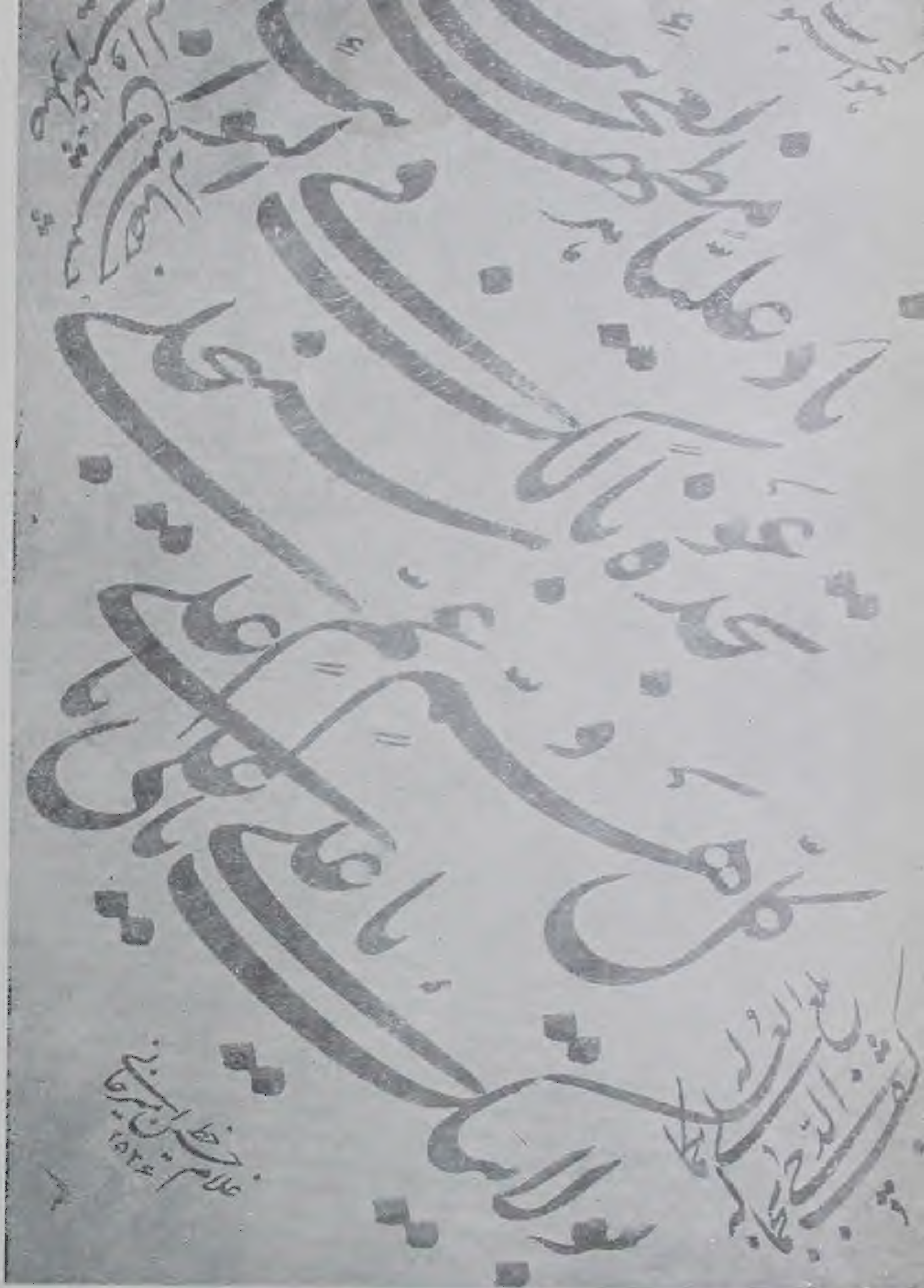
سورة المجادلة مدنية وهي اثنتان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله والله يسمع
تحاوركما ان الله سميع بصير ١ الذين يظاهرون منكم من نسائهم
ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائي ولدنهم وانهم ليقولون
منكرا من القول وزورا وان الله لعفو غفور ٢ والذين يظاهرون
من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة من قبل ان
يتماسا ذلكم توعظون به والله بما تعملون خبير ٣ فمن لم يجد
فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتماسا فمن لم يستطع

طغری اثر استاد احمد معصومی

چلیپا ، اثر استاد غلامحسین امیرخانی

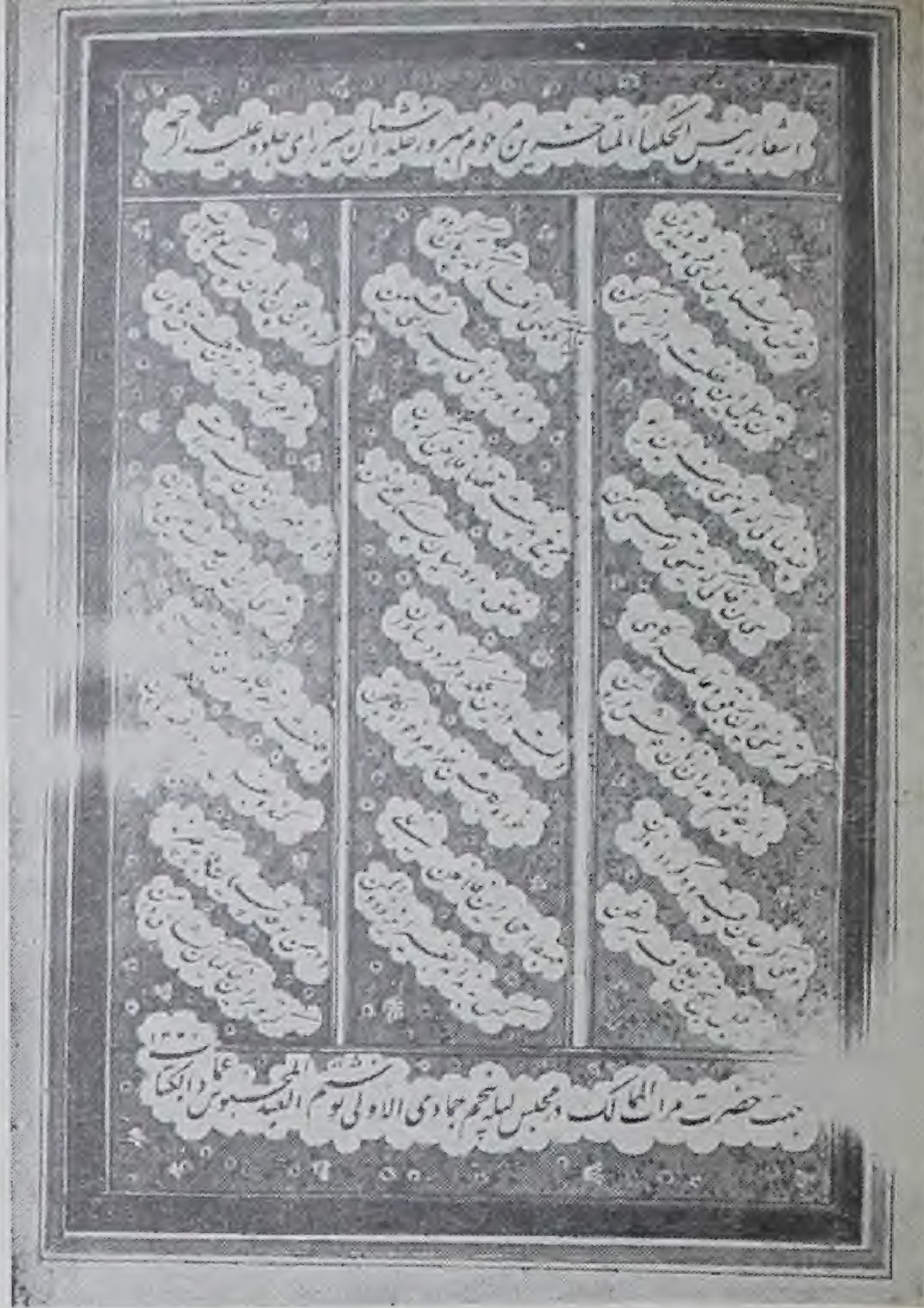


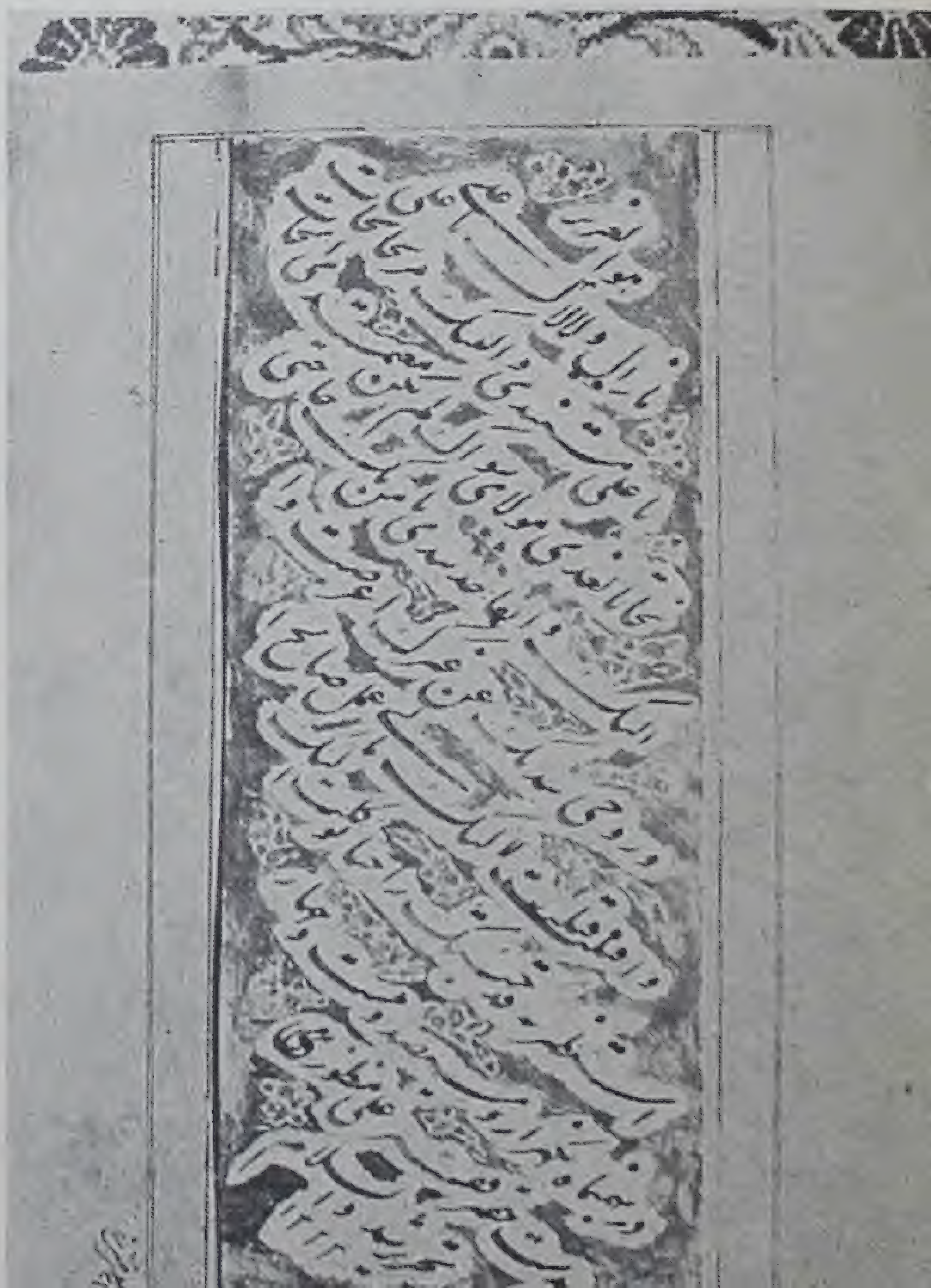
شرح صفحه روبرو :
راست بالا : خط مرحوم عمادالکتاب
پائین : علی‌منظوری – نستعلیق
چپ : خط مرحوم میرزا غلامرضا اصفهانی

سبك خوشنویسی کلهر را بدو فرزندخود آقایان حسین وحسن میرخانی تعلیم داد و این دو استاد که با یك واسطه‌شاگردان مرحوم کلهر محسوب میشوند درتعلیم خوشنویسان معاصر کوشش بسیار داشته و دارند ، مخصوصاً استاد حسین میرخانی که درحدود ۲۷سال با انجمن‌خوشنویسان ایران همکاری داشته واکثرخوشنویسان نامدار معاصر از تعلیمات وی سود جسته‌اند .

شرح حال استاد حسین میرخانی و تأثیرگذاری تعلیمات وی در تجدید حیات خط نستعلیق در یکی از شماره‌های مجله هنر ومردم درج گردید و تکرار آن ضرورت ندارد .

دراینجا لازم میداند از دوتن از ورزیده ترین نستعلیق نویسان معاصر (استاد غلامحسین امیرخانی و استاد





کیخسرو خروش) یاد شود . این دو هنرمند نامدار دارای دو وجه مشترك میباشند . اول اینکه هردو شاگرداستاد حسین میرخانی بوده ودیگر آنکه تا این تاریخ‌که درحدود ۲۷ سال از تأسیس کلاسهای خوشنویسی وانجمن‌خوشنویسان ایران میگذرد فقط همین دونفر موفق باخذ گواهـی‌نامه استادی از انجمن خوشنویسان گردیده‌اند .

استاد غلامحسین امیرخانـی یکی

فرصت غنیمت است رفیقان درین چمن
فردا چو برگ گل همه بر باد رفته ایم

خط علی آقا حسینی ۱۳۳۸

خط مرحوم علی‌آقا حسینی

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
غنیمت است در این دم که دوستان بینی
لک الحمد یا ذا الجود والمجد والعلی

خط آقاجواد شریفی.



چلیپا نستعلیق از عباس اخوین .

از چهره‌های درخشان هنر معاصرایران است وی کــه از تعلیمات استاد حسین میرخانی سود جسته بعلت زیرکــی ، هوشیاری و استعداد فوق‌العاده‌ای که از آن برخوردار است توانست با مطالعه و مشق عملی ونظری از آثار گذشتگان و معاصر صاحب سبك مستقلی در نستعلیق‌نویسی گردد که استحکام قدرت وشیرینی شیوه کلهر را همراه بــا ظرافت سبك نستعلیق‌نویسی میرعماد دربردارد .

دواثر از آثار این هنرمند را جهت ملاحظه خوانندگان محترم مجله هنر و مردم بطبع میرسانیم و امیدواریم درموقع چاپ دقت کامل شود تا گردش قلم و دقائق این دواثر به‌نحوی که درنسخه‌های اصلی دیده میشود مشخص گردد . زیرا با مطالعه دراین دو اثر و آثار دیگر این استاد میتوان تشخیص داد کــه خط نستعلیق درزمان ما ، وارد مرحله جدیدی از نشوونما و تکامل میگردد .

امیرخانی سالهاست که با انجمن خوشنویسان ایــران همکاری دارد و هنرجویان بسیاری را تعلیم داده است و اولین بانوی ایران (عذرا هاشملو) کــه موفق باخذ گواهی‌نامه «ممتاز» ازانجمن خوشنویسان ایران گردیده است‌ازتعلیمات این هنرمند سود جسته است . آثاربسیاری از این هنرمند توانا چه بصورت قطعات و چه بصورت کتابت موجود است .

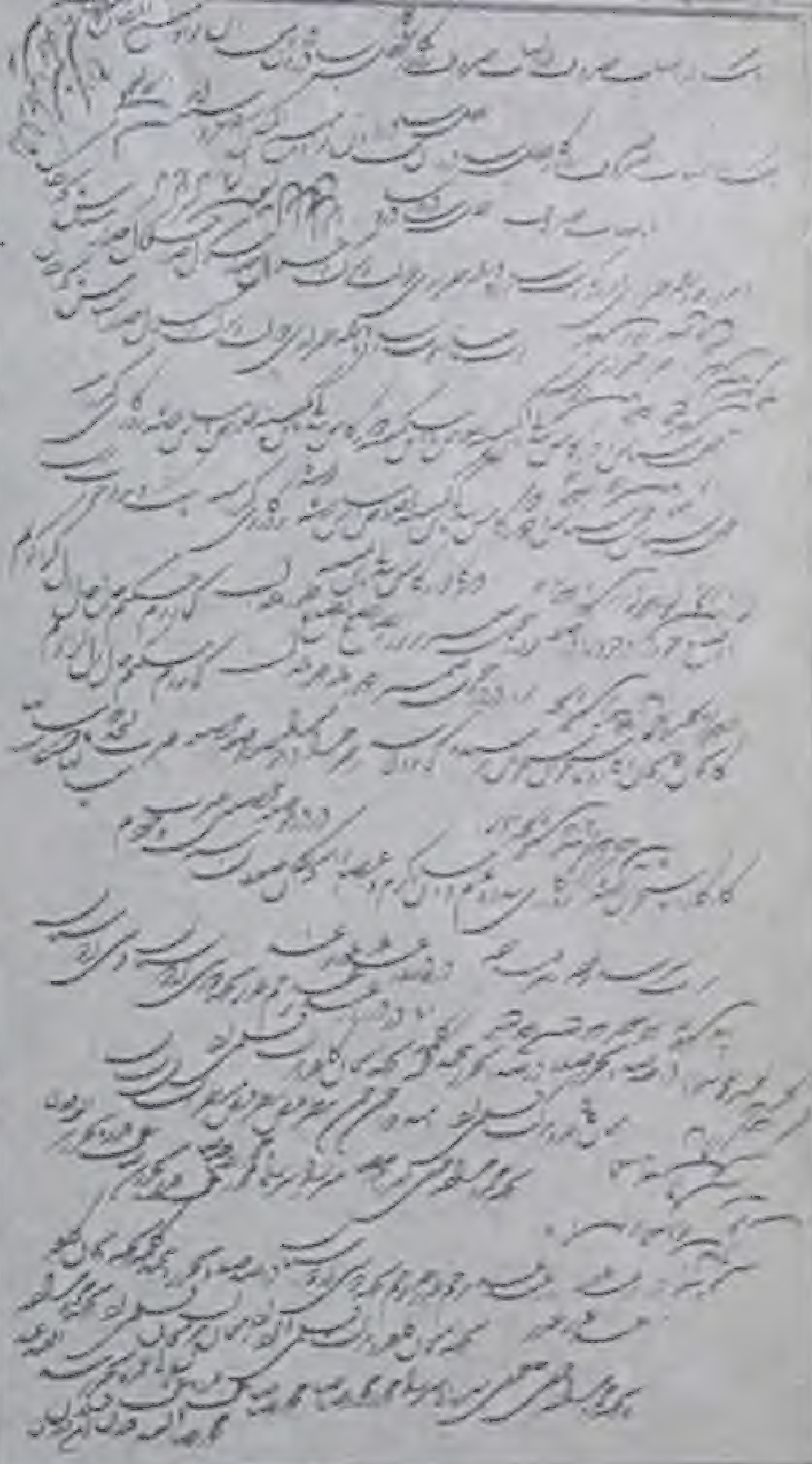
استاد کیخسرو خروش استادی‌است با خصوصیات يك هنرمند کامل . وی از کودکی بادبیات و هنر علاقمند بوده است . وی که فارغ‌التحصیل و شاگرد اول رشته نقاشی از دانشگاه تهران است درنستعلیق‌نویسی و مخصوصاً در کتابت استادی کم نظیر است . خروش نظـر بداشتن استعداد شگفتی‌آوری کــه در نستعلیق‌نویسی داشته از سه سال قبل در انجمــن خوشنویسان ایران به تعلیم هنرجویان پرداخت . آداب‌المشق‌میرعماد که بطبع رسیده ، مثنوی بهاریه ورباعیات خیام از آثار کتابی این هنرمند گرانمایه است که زیر چاپ میباشند .

خروش در آثارش دربادی امر تابع شیوه نستعلیق‌نویسی «استاد حسین میرخانی» که همان شیوه مرحوم میرزا محمد کلهراست بوده ولی اخیراً تغییرات کوچکی در نستعلیق‌نویسی وی در جهت تکامل این شیوه دیده میشود .

در عصر اتم و تکنولوژی کــه دلبستگی مادی را میتوان بزرگتریــن گرفتاری قرن ما دانست ، جای نهایت خوشوقتی است‌که این ستاره‌های درخشان آسمان هنر معاصر ایران دور از هرنوع آلودگی ، زندگی خودرا وقف هنر و تکامل آن نموده‌اند .

میرزا غلامرضا اصفهانی

استادم مرحوم دکتر مهدی بیانی درباره این هنرمند می‌نویسد «یکی از معروفترین خوشنویسان قرن اخیراست



خط شکسته نستعلیق از میرزا محمدرضا کلهر.

و با همه شهرت ترجمه احوالش را در جزو خوشنویسان باختصار یادکرده‌اند».

دراستادی وهنرمندی مرحوم‌میرزا غلامرضا هیچ تردید نیست و علاوه بر این وی دارای سبك خاصی در نستعلیق نویسی است ، اگر درباره این هنرمند وشرح احوالش حق مطلب اداء نشده است بدلائل ذیل بوده است :

۱ ــ میرزا غلامرضا دارای‌شیوه‌ای بسیار استوار ومحکم بوده و قدرت دست کم‌نظیری داشته است ولــی باصطلاح خطشناسان خط وی فاقد «شیرینی» و «مزه» بوده است .

۲ ــ میرزاغلامرضا (وفات۱۳۰٤) معاصر کلهر (وفات ۱۳۱۰) بوده است که خط کلهر علاوه بر استحکام‌دارای «شیرینی و مزه» لازم بوده است و بهمین دلیل متعلمین و علاقمندان باین هنر بیشتر از شیوه مرحوم کلهر پیروی کردند .

میرزا غلامرضا با اینکه شاگردان بسیاری را تعلیم داده و تا ۲۵ سالگی درحــدود ۲۰۰ نفر را تعلیم داده بود[3] شیوه‌اش پیروان لازم را پیدا نکرد و هنرمندان بیشتر دنباله‌روشیوه خطشناسی محمدرضا کلهر بوده‌اند و درحال حاضر نیز شیوه مرحوم میرزا غلامرضا تقریباً متروك شده‌است . از بین خطاطان معاصر هنرمند گرامی آقای رضا مافی بیشتر از سایرخوشنویسان معاصر از روی‌نوشتجات مرحوم میرزا غلامرضا مشق کرده‌است. بعضی از خطاطان معاصر بر سبیل تنوع گاهی به شیوه آن مرحوم قطعه و یــا قطعاتی مینویسند .

این هنرمند بزرگ متأسفانه درآخر عمر در نهایت تنگدستی زندگی میکرد ودر مکتوبــی بخط شکسته بعنوان ناصرالدین‌شاه قاجار نوشت :

«تصدق وجــود اقدس مبارکت شوم .... بعدازاستخلاص‌تاکنون ، باکمال پریشانی و خجالت با ده نفر عیال صغیر وکبیر بنهایت ذلت گذران نموده ....»

البته این عسرت و پریشانی مربوط به زمانی میشود که وی در نهایت شهرت واستادی بوده و حاسدان سعایت کرده ووی را به بابیگری متهم ساخته بودند.

بدیهی است که چنین اتهامــی نمی‌توانست صحیح باشد زیرا مرحوم میرزا غلامــرضا ذیل نوشتجاتش را «علی مدد» و یا «علی مدد است» رقم مینموده است .

عمادالکتاب

محمدحسین عمادالکتاب یکی از ستارگان درخشان آسمان هنر ایران‌است. وی پیرو شیوه خط‌نویسی کلهربوده‌است. علامه فقید مرحوم میرزامحمدخان‌قزوینی تاریخ تولدش را ۲۷ فروردین ۱۲٤۰ در قزوین نوشته است .

استادم شادروان دکتر مهدی بیانی درجلد سوم «احوال و آثارخوشنویسان» تاریخ وفات مرحوم عمادالکتاب را «۲٦ تیر ۱۳۱۵ مطابق با ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ درتهران» نوشته است که بطور قطع‌ویقین تاریخ ۱۳۳۵ هجری قمری‌نمیتوانددرست باشد و تاریخ مزبوررا باید نتیجه‌اشتباه حروفچین دانست زیــرا عمادالکتاب همانطوریکه در فوق اشاره شده است در تاریخ ۱۲٤۰ هجری شمسی مطابق بــا ۱۲۸۵ هجری تولد یافته و ۷۰ سال‌عمر کرده بنابراین تاریخ وفاتش را بایــد ۱۳۵۵ هجری‌قمری برابر با ۱۳۱۵هجری شمسی دانست .

از مرحوم عمادالکتاب آثارزیادی از قطعات باقی مانده ومهمترین آثارش عبارتند از شاهنامه معروف به شاهنامه امیربهادری که یکی‌ازشاهکارهای‌کتابتی این استاد است ، یك دوره رسم‌المشق دبستانی و دبیرستانی و همچنین‌ترجیح‌بند هاتف بخط آن مرحوم که بارها بطبع رسیده و مورد استفاده علاقمندان قــرار گرفته است ، همچنین اوصاف‌الاشراف یکی دیگــر از شاهکارهای این استاد است .

عمادالکتاب در زمان حیات خــود شاگردان متعددی را تعلیم داده است که مهمترین آنان آقایان حسن زرین‌خط ، علی‌اکبر کاوه ، ابراهیم بوذری ومرحوم علی منظوری میباشند .

دراینجا بجا است اگر از مرحوم علی‌آقا حسینی یکی دیگر از شاگردان عمادالکتاب نام برده شود زیرا وی‌استادی بود که یکی از هنرمندان پرارج معاصر آقای عباس اخوین را تعلیم داده بود .

---

۳ - مرحوم میرزا غلامرضا در نامه‌ای خطاب بناصرالدین‌شاه نوشت «اکنون که زمان عمر این داعی دولت قاهره به بیست‌وپنج‌سالگی رسیده است ، اتفاق صاحبان نظر وانصاف است که امروز در قلمرو نستعلیق مسلم و بر همه‌کس واضح است که تسخیر خطه خط بیمن‌شاه‌رضوان آرامگاه (محمدشــاه قاجار) نورالله مضجعه کرده‌ام و مدت ده عام است که دویست نفر متعلم مشقی از شاهزادگان ومستوفی‌زادگان و غیره دارم ....»

سهم پارسیان هندوستان در نگهداری فرهنگ ایران

نوشته‌ی : دکتر فرهاد آبادانی

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

ز ساسانیان واژگون گشت تخت — ز ایرانیان نیز بـرگشت بخت
ز کین و ز بیداد تـازی سپاه — کسی را بکشور نمانده پناه
گروهی پراکنده در کـوهسار — دل افسرده از دشمن نابکار
در آن کـوه سرهم پناهش نماند — بناچـار بر مرز پدرود خواند
فروشد ز کوه و بدریا شتافت — بهرمز روان گشت و آرام یافت
دوچشمان‌پراشك ولب افسوس‌گوی — سرودی چنین موبد نیك خـوی
«تو ای کشور پـاك ایران ما ، — تو ای سرزمین نیاکان مـا ،»
«مرنج ار زتـو روی برتافتیم ، — سوی کشور هند بشتافتیم ،»
«سپاس و درود تو داریم پاس ، — ترا نیك خواهیم و هوده شناس ،»
«بیاد تو یك شعله روشن کنیم ، — بنام تو یك گوشه گلشن کنیم ،»
«درود فراوان ز مـا بر تو باد ، — هماره اهـورات یاری کناد .»

اشعار فوق از سروده‌های استاد روانشاد پورداود است و وصف حال ایرانیانی است که سیزده قرن پیش جلای میهن نموده ودر سرزمین هند (بهارات) سکنی گزیدند .

پس از تسلط اعراب برایران ، در قرن هفتم میلادی و برچیده شدن خاندان پادشاهی ساسانیان ، ایرانیان بچند دسته تقسیم شدند :

۱ ــ عده‌ای اسلام آوردند ، اما در لباس اسلام بفرهنگ و زبان و میهن خدمت‌کردند.

۲ ــ دسته دیگر با پرداخت جزیه به کیش آباواجدادی باقی ماندند ودرایران باهرگونه سختی خو کردند ودست از میهن برنداشتند . بازماندگان همین دسته از ایرانیان‌اند که امروز

بنام جماعت زرتشتی درایران شناخته شده‌اند . زرتشتیان ، درمیان مردم ایران ، براستی ودرستی وصداقت وامانت مشهوراند .

۳ ــ دسته سوم که موضوع این گفتارند ، بنام پارسیان نام گرفته‌اند . این مردم که اکثریت آنها در شبه قاره هند و پاکستان روزگار بسر می‌برند ، جزو طبقه اول وازشاهزادگان ایران بودند . محل سکونت ایشان خراسان بزرگ و از بزرگان پارتی بودند و به همین جهت نام پارسی برخویشتن نهادند . این گروه آواره از وطن ، از راه بندر هرمز به جانب هندوستان روانه شدند و آنطورکه در روایات پارسیان ، بخصوص درکتاب «قصهٔ سنجان» آمده است با شرایطی چند باین مردم اجازهٔ سکونت درهندوستان داده شد . برای این مردم آواره ازمیهن ، هیچ‌جا مناسب‌تر از هند نبود . زیرا بسوی برادران خود روی میبردند . بجانب فرهنگ وتمدنی می‌رفتند که با فرهنگ و تمدن گذشته خودشان ، نکات مشترك فراوانی داشت . ساکنین این دو سرزمین ، ازهمان روزگاران بسیار دور ، دربسیاری از شئون ، از قبیل زبان ، مذهب ، آداب واخلاق با هم مشترك بودند و پس از جدائی نیز ، محل سکونتشان از هم دور نبوده است . بقول یکی ازدانشمندان اروپائی بنام «راگوزین»[۱] که می‌نویسد : «بسیار دشوار است‌که مردم آریائی ناگزیر مارا به تاریخ و فرهنگ شاخهٔ دیگر راهبری می‌کند .»

داستان این مهاجرت را موبدی‌پارساکه نامش بهمن پورکیقباد پورهرمزدیاروا‌هل‌سنجان بود در سنه ۹۶۹ یزدگردی برابر با ۱۰۰۸ هجری و مطابق ۱۶۰۰ میلادی ، تحت عنوان «قصهٔ سنجان» برشتهٔ نظم کشیده است . دراین کتاب آمده است که در قرن هشتم میلادی گروهی از زرتشتیان مرکب ازمرد وزن وکودك با سه کشتی ازخلیج فارس بسوی هند روانه شدند ، پس ازچندی دریانوردی ، بساحل گجرات رسیدند. راجا Raja یاحکمران‌محل بنام «جادی رانا» Jadi-Rana چون لباس و آلات وادوات جنگی آنان را بدید ، از برای تاج خود بیاندیشید. از دین و آئین آنان پرسید ، پس ازآنکه اطمینان حاصل نمود که از طرف آنان گزندی نخواهد دید بایشان با شرایطی اجازهٔ اقامت داد . قطعه زمینی به آنان واگذار شد که سراسر جنگل و بیابان و ویران بود . ایرانیان تازه‌وارد ، آنجارا آباد نموده ــ سنجان ــ نام نهادند. این نام یادآور یك نام ایرانی است ، یاقوت درکتاب معجم‌البلدان[۲] ، ازچهار سنجان که همه در خراسان بزرگ بوده‌اند ، نام می‌برد . نخست اسم قلعه‌ای در دروازه مرو و آن را دژ سنگان خوانند و دوم جائی در نیشابور نام می‌برد . پس اگر پارسیان اولین جایگاه سکونت خودرا سنجان ، نام دادند ، بواسطه شدت علاقه‌ای بود که به میهن آباء واجدادی خود داشتند . بقول موبد بهمن پورکیقباد ، سرایندهٔ قصهٔ سنجان که گوید :

مر اورا نام سنجان کرد دستور   بسان ملك ایران گشت معمور

این شدت علاقه ازآنجا نیز پیداست که پس از مدتی اقامت در سنجان ــ پیشوای ایشان نزد راجای Raja محل رفته و خواهش رخصت برای ساختن پرستشگاه نمودند .

پس از کسب اجازه ــ نخستین پرستشگاهی که ساختند بیاد کشور ایران و پادشاه آن «ایرانشاه» نام نهادند .

پروفسور جکسن Prof. Jackson امریکائی مینویسد که : «زرتشتیان در سال ۷۱۶ میلادی یعنی شصت‌وپنج سال بعداز کشته شدن یزدگرد سوم ، آخرین پادشاه ساسانی ، وارد سنجان شدند . گروهی دیگر در سال ۷۷۵ میلادی بآنان پیوستند» .

در همان اوقاتی که گروهی از ایرانیان بهندوستان پناه بردند ، عده‌ای نیز بجانب چین رفتند .

مسعودی در کتاب خود ، از بودن زرتشتیان در چین گفتگو مینماید . شاید اینان همان کسانی هستند که بهمراهی پسر یزدگرد سوم ، به چین رفتند . یکی دیگر از شهرهای ساحلی هند که در آن ساکن بودند و بنام ناگ مندال Nag-Mandal خوانده می‌شد ، به نام «نوساری Navosari » یعنی «ساری‌نو، یا جدید» تبدیل‌کردند. این شهر دراستان‌برودا Baroda واقع

است و بسیاری از دانشمندان پارسی از این شهر برخاسته‌اند .

شرح زیر از یك نسخهٔ خطی قدیمی که دراختیار خانـوادهٔ دستور مهرجی رانا Mehrji-Rana است و قبلاً در کتابخانـه‌ای بنـام « کتابخانـه دستور مهرجـی رانا » Meherji-Rana Library درشهر نوساری Navosari نگهداری‌می‌شود ، نقل‌مینمائیم . می‌نویسد که : «در روز فروردین از ماه فروردین بسال ۵۱۱ یزدگردی (برابر با ۱۱۴۲ میلادی) ما پارسیان وارد شهر ناگ مندال Nagmandal وساکن این شهر شدیم . چون آب‌وهوای این شهر را از جمیع جهات مانند شهر «ساری» در شمال ایران یافتیم ، نامش را از ناگ مندال Nagmandal به «نوساری Navosari » یعنی ساری جدید یا نو تبدیل نمودیم .

پارسیان هند تا قبل از سدهٔ شانزدهم میلادی و دهم یزدگردی درشهرهای مختلف گجرات مانند سورت Surat نوساری Navosari بروچ Bruch انکلسار Anklesar سنجان Sanjan بلسار Bulsar وغیره پراکنده بودند وبکارهای‌کشاورزی و درودگری وکشتی‌سازی ومانند آن مشغول بودند.

پارسیان هند بواسطه پراکندگی درگجرات و دوری ازیکدیگر ، بتدریج خوانـدن ونوشتن اوستای پهلوی را میرفت از یاد ببرند . موبدان مناطق مختلف دربرخی از آداب وسنن ومسائل دینی با یکدیگر اختلاف نظر حاصل کردند . چون ازحل برخی مسائل عاجز ماندند ، به برادران دینی خود درایران متوسل شدند . این ارتباط تقریباً مرتب و مستمر شد و زرتشتیان یزد و کرمان ، که از جامعهٔ زرتشتیان هند و فعالیت‌های آنها کمتر خبر داشتند ، با آغوش باز پارسیان مسافر را پذیرا می‌شدند . در سال ۸۴۷ یزدگردی چاپار مخصوص با پرسشهای بسیار روانهٔ یزد نمودند . موبدان ایران ، علاوه بر پاسخ به پرسش ایشان ، نُسَخْ کتب دینی‌را برای آنها فرستادند ، این پرسش و پاسخ‌ها در مجموعه‌ای بنام روایات در دو مجلد وبوسیلهٔ شخصی بنام مانکجی رستم اونوالا ودر هندوستان ودر سال ۱۹۲۲ میلادی بچاپ رسیده است . بدین ترتیب در قرن پانزدهم تا هفدهم میلادی پارسیان هند در مسائل مذهبی شاگردان زرتشتیان ایران محسوب می‌شدند وایرانیان با محبتی برادرانه آنان را راهنمائی می‌کردند ، درهمین‌زمان یعنی درسال ۱۰۸۹ یزدگردی (قرن هیجدهم میلادی) بود که از کرمان موبدی بنام جاماسب ولایتی ، برای تعلیم مسائل دینی و اوستا و پهلوی بزرتشتیان هند ، بشهر سورت Surat رفت و بآموختن اوستا و پهلوی به برادران پارسی همت گماشت . تقریباً تمام نسخ اوستائی و پهلوی وفارسی ، قبل از ورود جاماسب نامبرده بوسیلهٔ پیك‌ها بهندوستان رفته بود . این نسخ خطی فعلاً با کمال توجه در کتابخانه‌های بنگاه شرقشناسی خورشید جی‌کامه[5] و ملافیروز[6] در بمبئی و کتابخانهٔ مهرجـی رانا Meherjirana در نوساری و سورت Surat & Navosari وغیره نگهداری می‌شود . نسخهٔ خطی دینکرد نیز درسال ۱۲۵۲ یزدگردی بهندوستان برده شد . همین کتابهاست که بعدها مورد استفادهٔ دانشمندان ایران‌شناس اروپا و هند قرار گرفت . شخصی بنام دستور نیریوسنگ دهاول Nairiosang Dahvel که در اواخر قرن دوازدهم میلادی ودر سنجان میزیسته است ، برای اولین بار اوستارا بزبان سانسکریت ترجمه نمود . این ترجمه بعدها مورد توجه دانشمندان اروپا قرار گرفت و ایشان را در ترجمهٔ اوستا بزبانهای اروپائی یاری بسیار کرد .

---

۱ - راگوزین Ragozin

۲ - معجم‌البلدان تألیف یاقوت حموی ، وفات ٦٢٦ هجری .

3 - Persian past and present, New York, 1906.

٤ - ابوالحسن علی‌بن‌الحسین مسعودی ، وفات ٣٤٦ هجری ، مؤلف کتاب مشهور مروج‌الذهب .

5 - The K.R. Cama Oriental Institute, Bombay.

6 - Mulla Firoz Library, Bombay.

دراواخر قرن شانزدهم میلادی بود که گجرات ضمیمه قلمرو اکبرشاه ، پادشاه مغولی هند شد و بندر سورت Surat یکی از مراکز معتبر و مهمی برای نجات با غرب شد . پارسیان برای تجارت و دادوستد ، در آنجا گرد آمدند ودر همین‌بندر بودکه دراوائل قرن هفدهم میلادی اروپائیان برای اولین‌بار ، با پارسیان تماس حاصل نمودند . اکبر پادشاه مغول که علاقه‌ی فراوانی بدرك حقایق ادیان مختلف داشت ، یکی ازموبدان مشهور بنام مهرجی رانا Meherji Rana (که ذکرش گذشت) بدربار پادشاهی دعوت ومورد محبت اکبرشاه قـرار گرفت . دراین زمان بودکه دین الهی بوجود آمد وبرخی ازمبانی دین مزدیسنا در دین الهی وارد شد . باید اضافه نمائیم که دربار شاهنشاه مغول را در هند ، می‌توان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان ادیان مختلف از اطراف و اکناف کشور ، بدربار دعوت شدند و فعالیت کردند . براستی دوره مغول ، دوره درخشان هند بود ــ همایون‌شاه عاشق کتاب بود وهمواره درمسافرتهای خود ، کتابخانه‌ی نفیس خویش را همراه داشت . اکبر پسر وجانشین همایون از پدر پیشی گرفت . او خود عاشق اشعار صوفیانهٔ فارسی بود . اکبرشاه درتمام مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود . پارسیان نیز در این دوره بادبیات وزبان فارسی ، تا حد توانایی خدمت کردند . بسیاری از کتب اوستا و پهلوی را بزبان فارسی ترجمه کردند و حتی کتابهائی چند دربارهٔ آداب ورسوم مذهبی بشعر فارسی سرودند . باید اضافه نمایم که پارسیان هند ، از بدو ورود بهندوستان تا بامروز ، هیچگاه اززبان فارسی ویاد گرفتن آن غافل نبودند اگرچه رفته رفته زبان گجراتی زبان مادری ایشان شد ولی هرگز ارتباط خودرا با زبان فارسی قطع نکردند . هنوز هم درخانهٔ هرپارسی یك جلد شاهنامه و یك جلد دیوان حافظ وجود دارد . در قرن هفدهم میلادی ، هنگامی که بمبئی جزء مستعمرات انگلیس درآمد ، پارسیان در آنجا گرد آمدند و در توسعه و پیشرفت شهر سهم شایانی داشتند . در طی دوقرن بعد بمبئی با داشتن چندین محل برای عبادت ، بصورت بزرگترین مرکز زرتشتیان جهان درآمد – اما نوساری Navosari واودوادا Udvada بصورت دومرکز پرقدرت مذهبی باقی ماند . درقرن نوزدهم اروپائیان ارتباط بیشتری با زرتشتیان هند آغاز نمودند . یکی بمنظور تجارت ودیگری برای آموختن کتب مذهبی آنان ، پارسیان نیز بنوبهٔ خود از فعالیت‌های علمی اروپائیان تا حد امکان بهره بردند و به تقویت ادبیات دینی ونوشته‌های مذهبی خود پرداختند ، که بزودی از آنها یاد خواهیم‌کرد . درهمین زمان کتابخانه‌هــا ومراکز تحقیقات ، بمنظور جمع‌آوری نسخ خطی اوستا و پهلوی و پژوهش و ترجمه‌ی آنها بزبان‌های انگلیسی و گجراتی ، در شهرهای بمبئی ونوساری وسورت و غیره ایجاد شد .

نخستین اروپائی‌ایکه برای تحصیل زبانهای ایران قدیم بهندوستان رفت انکتیل‌دوپرون Anqutil du Perron فرانسوی بود که در هفتم ماه فوریه سال ۱۷۵۵ میلادی از فرانسه بکشتی نشسته عـازم هندوستان شد . پس از ششماه مسافـرت در دهم اوت همین سال به پوندیشری Pondicheri رسید ودرسال ۱۷۵۸ میلادی بسورت Surat رفت و تاسال ۱۷۶۱ میلادی در شهر سورت ماند و به مدت سه سال از استاد خود دستور داراب ، یکی از شاگردان دستورجاماسب ولایتی (که از برای سرکشی برادران پارسی خود به هندوستان رفته بود) زبان فارسی آموخت و اوستارا ترجمه نمود و پس از مراجعت بکشور خویش فرانسه ــ در ترجمهٔ مذکور کار کرد وسرانجام پس‌از دهسال بسال ۱۷۷۱ میلادی آن ترجمه را منتشر کرد . پس‌از انتشار این ترجمه ، اوستاشناسی در اروپا آغاز شد و دانشمندان سایر کشورهای اروپائی نیز بآن علم روی آوردند. آنچه با فرانسوی‌ها شروع شد با آلمان‌ها بحد کمال رسید .

در همان سال ورود انکتیل دوپرون فرانسوی Anqutil du Perron بهندوستان در قریه بروچBruch طفلی چشم بجهان می‌گشاید که بعدها خدمات زیادی بشعر وادب فارسی مینماید . این نوزاد ملافیروز بود که تولدش بسال ۱۱۲۷ یزدگردی بود . چون بسن هشت‌سالگی رسید ، با خانواده بشهر سورت Surat که درآن موقع از جهت بازرگانی موقعیت مهمی داشت،

نقل مکان کردند . دوسال پس از آن با پدر رهسپار ایران شد و سه سال دریزد و در نزد موبدان آنجا ، به تحصیل علوم دینی واوستا و پهلوی و فارسی پرداخت . سپس از آنجا باصفهان رفت ودر محضر علمای آنروز به تحصیل حکمت و فلسفه و منطق والهیات وزبان عربی پرداخت ــ ملافیروز پس از مراجعت بهندوستان ، بتعلیم و تدریس پرداخت . شمارهٔ تألیفات نامبرده بسیار زیاد است که ازآن میان باید ازسفرنامــه وخرددین وپندنامه یادکرد . اما ازهمه مهمترکتاب جارج‌نامه است در سه مجلد و شامل چهل‌هزار بیت به بحر تقارب است این کتاب بچاپ رسیده اما بسیاری از تألیفات نامبرده بصورت خطی ودرکتابخانهٔ مرکز خاورشناسی کامه در بمبئی نگهداری می‌شود[7] .

ملافیروز بجمع‌آوری کتب خطی نیز پرداخت ودرحدود دوهزارجلدکتاب خطی اوستا وپهلوی و فارسی تهیه نمود که فعلاً بنام خودش ودر قسمتی از کتابخانه خاورشناسی کامــه نگهداری می‌شود .

در سال ۸٦٤ یزدگردی ، یکنفر بنام رستم پوراسفندیار ، بهمن‌یشت را از روی یك نسخه پازند خطی ، بفارسی درآورد . این ترجمه فقط سه درصد واژه‌هایش یا کمتر تازی است . هیربد بهمن‌جی‌دهابر درفهرست کتب خطی ــ ازاین کتاب یاد می‌کند و نیزیادآور می‌شود که رستم پوراسفندیار کتاب سد درپهلوی را نیز بنظم فارسی درآورده است ، اکنون نسخهٔ خطی بهمن‌یشت در کتابخانه دانشگاه بمبئی نگهداری می‌شود ولی ترجمه کتاب سد درکه بنظم فارسی است ، در کتابخانه مهرجی‌رانا حفظ می‌شود .

در میان سالهای ۱٦۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی ترجمه‌های اوستا بزبــان فارسی صورت میگرفت. اما درسال ۱۸۱۸ میلادی وبفاصله زمانی‌پنج‌ماه دوترجمه ازخورده اوستا بزبان‌گجراتی انجام‌گرفت . یکی بوسیله دستور فرامجی سهراب جی نوشری والا Sohrabji Noshariwala ودیگری توسط دستور ادلجی داراب جی سنجانا E. Darabji Sanjana صورت‌گرفت .

هیربد فرامجی اسفندیارجی ربادی Esfandiarji Rabadi ترجمه وندیداد را درسال ۱۸۲٤ میلادی بزبان‌گجراتی انجام داد. فرزند نامبرده نیز به‌نام اسفندیارجی ربادی، ترجمه یسنا را بزبان‌گجراتی وبسال۱۸٤۹ میلادی منتشرنمود. ترجمه‌های فوق‌الذکرازراه زبان‌پهلوی انجام شد. زیرا معنی اوستا بدرستی برای دانشمندان‌پارسی قابل‌فهم نبود. ممکن‌بودکه درشرح بعضی از واژه‌های اوستا اختلافی پیش آید ، وآن را روا نمی‌دانستند . این ترجمه‌ها که ذکرکردم ، امروز چندان قابل استفاده نیست ــ زیرا پس از آشنائی با تحقیقات مغرب زمین ، ترجمه‌های مستندتری را بجهان دانش عرضه کردند . گفتم که پارسیان قبل ازاینکه بترجمه اوستا بزبان گجراتی اقدام نمایند ــ ترجمه‌ی کتب مذهبی خودرا بزبان فارسی انجام میدادند . بفاصله دو قرن ، پارسیان اوستا را بزبان فارسی درآوردند ولی پس از آشنائی با تحقیقات اروپائیان و آشنائی با زبانهای اروپائی ، بروش مغرب زمین بکار تحقیق پــرداختند ودر میان پارسیان دانشمندان بسیار نامبردار با تألیفات بسیار گرانبها بوجود آمدند که ذکر نام همه آنها موجب اطاله کلام و از حوصله این گفتار خارج است . فقط اسامی چند نفر که از همه نامبردارترهستند یاد می‌شود .

با انتشار ترجمه اوستای انکتیل دوپرون Anqutil du Perron دانشمندان اروپائی، با کمال جدیت و با گامهای سریع بایرانشناسی روی آوردند . قبل از هرچیز بچاپ یك متن انتقادی ودرست اوستا پرداختند و سپس شروع بترجمه و نوشتن زبان نمودند .

خورشیدجی رستم‌جی‌کامه که در میان سالهای (۱۸۳۱ ــ ۱۹۰۹ میلادی) میزیسته است ، نخستین پارسی است که زبان اوستا را در اروپا و نزد پروفسور شپیگل Prof. Spigel

---

7 - The K.R. Cama Oriental Institute Library, Bombay.

فرا گرفت . پس از مراجعت از اروپا مدرسه‌ای در بمبئی و با خرج خودش تأسیس نمود واین علم تازه را مجاناً بعلاقه‌مندان تعلیم داده درمیان شاگردان او سه نفـر از همه نامبردارتر و مشهورتر شدند . یکی از آنها هیربد کاوس‌جی‌کانگا ودیگری هیربد شهریارجی بروچا وسومی تهمورس انکلساریا است . ازاین زمان است‌که پارسیان با ترجمه دقیق وچاپ‌های صحیح اوستا برخوردار می‌شوند . هیربد کاوس جی‌کانگا که از دست‌پروردگان خورشیدجی‌کامه بود ــ یسنا و ویسپرد و یشت‌ها و وندیداد و خرده اوستا را شرح وتفسیر کرد ودر پنج مجلد ــ بزبان گجراتی ترجمه نمودکه با استقبال کم‌نظیر پارسیان روبرو شد. آثار دانشمند نامبرده‌تاکنون مکرر تجدید چاپ شده‌است . فرهنگهای اوستا انگلیسی وانگلیسی اوستا را نیزنوشت . گرامر اوستای او هنوز مورد استفاده طلاب این علم است . شهریارجی بروچا بیشتر بکار نوشتن دستور زبان پهلوی و اوستا جهت تدریس در دبیرستانها پرداخت و نیز درفرهنگ کوچك یکی‌اوستا انگلیسی و بالعکس و دیگـری پهلوی انگلیسی و بالعکس را تنظیم کـرد که بکار دانش‌آموزان دبیرستان ودانشجویان دانشگاه میآید . همین زمان است که تحصیلات اوستا و پهلوی و فارسی باستان ، جزو مواد رسمی دانشگاه بمبئی قرار می‌گیرد و تا امروز نیز قرار دارد . دانشجویان می‌توانند دوره‌های لیسانس وفوق لیسانس و دکترا را درزبانهای قدیم تحصیل نمایند.

سومین تعلیم یافته خورشیدجی‌کامه که از نامبرداران است ، تهمورس دینشاه انکلساریا Tehmoures Dinsha Anklesaria است که بیشتر بچاپ متون انتقادی ، و یا عکسی پهلوی پرداخته است . اما از فرزندان وی بهرام گور تهمورس انکلساریا Behramgore Anklesaria که در پنجاه سال اخیر میزیسته است . از دانشمندان بسیار مشهوری است که هیچ مستشرقی از استفاده از آثار او بی‌نیاز نیست . دانشمند نامبرده دارای تألیفات متعدد است که بیشتر آنها پس ازمرگش وبهمت دختر فاضله‌اش بچاپ رسیده است . ازآن جمله ، ترجمه گاتها ، وندیداد ، زند و هومن یسن و غیره را باید یاد نمود . مرحوم صادق هدایت نیز از محضر همین دانشمند استفاده میبرده و این چند ترجمه‌ایکه بچاپ رسانیده نزد بهرام‌گور خوانده است . همزمان با انتشار ترجمه کتب مربوط بایران قدیم ، پارسیان نسبت بزبان و ادبیات فارسی نیز غافل نماندند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است که بوسیله دوبرادر بنام کوتار Kutar ترجمه بسیار زیبائی از شاهنامه بزبان گجراتی منتشر می‌شود . این ترجمه با استقبال گرم روبرو می‌شود تا بجائی که مکرر بچاپ میرسد وامروز علاوه بر پارسیان ، برادران هندوی گجراتی زبان نیز از آن بهره میبرند . چند کتاب لغت از فارسی بگجراتی و بالعکس بوسیلهٔ پارسیان تهیه می‌شود .

شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌شناسی در میان پارسیان رواج دارد که از آن میان باید از پروفسور واچا Vacha وسرکویاجی‌Sir Koyaji یاد نمود . سررستم مسانی که خود ، مدتی مدید ریاست دانشگاه بمبئی را عهده‌دار بوده است ، ترجمه بسیار زیبائی ازمنطق‌الطیر عطار ، با مقدمه‌ایکه از متن میگذرد بزبان انگلیسی منتشر کرده است . این کتاب چند سال در دانشگاه بمبئی جزو کتب درسی بوده است . بسیاری از شاهکارهای ادبیات فارسی ، توسط دانشمندان پارسی بزبانهای گجراتی و انگلیسی ترجمه شده‌اند که بیشتر برای تدریس در دبیرستانها و کلاسهای دانشکده‌ها مورد استفاده قرار میگرفتند . یکی از استادان زبان فارسی دردانشگاه بمبئی بنام مهرجی بائی انوشیروان‌جی‌کوکا ، کتابی تحت‌عنوان(لطایف وظرایف وخوشمزگی‌ها در زبان فارسی Wit, Humer & Fancy of Persia by: M. A. Kuka وبسال ۱۹۲۳ ودربمبئی منتشر نمودکه در اروپا وهند مورد استقبال فراوان قرارگرفت وبه چاپهای مکررومتعدد رسید. اما حیف‌که استادان زبان فارسی درایران با این مجموعه ارزنده ، بیگانه‌اند.

همزمان با تأسیس دانشگاه بمبئی و دهلی و کلکته و مدرس ــ دانش‌پژوهان برای استفاده از دانش دنیای غرب ــ دسته دسته بدان دیار رهسپار می‌شدند . بهمراه این گروه ، جوانان پارسی نیز بودند وازمیان جوانان پارسی تعدادی بمنظور فرا گرفتن زبانهای ایران

پیش از اسلام روانه غرب شدند . علمی را که خود باروپائیان آموخته بودند اکنون برای‌دانستن آن احتیاج بآنها داشتند .

درمیان این اروپا رفتگان و تحصیل‌کردگان امریکا چند نفر آنها در علم ایران‌شناسی بمقام شامخ علمی رسیدند و دارای تألیفات متعدد شدند ، از آن جمله‌اند دکتر جمشید مانکجی اونوالا ، که نه تنها یك زبان‌شناس بود وکتب متعدد را ازپهلوی ترجمه نمود ، بلکه‌یك‌سکه‌شناس وباستانشناس نیز بـــود . کتاب «سکه‌های تبرستان» تألیف نامبرده هنوز نیز از اسناد معتبر سکه‌شناسی است . او شاگرد پروفسور بارتولومهٔ آلمانی بود . دکتر ایرج جهانگیر تاراپوروالا نیز یکی دیگر از دانشمندانی است که راه دیار غرب در پیش گرفت وازاستادان فرانسوی و آلمانی استفاده‌ها نمود . او نیز شاگرد دیگر پرفسور بارتولومهٔ آلمانی بود . کتاب «نغمه‌های آسمانی زرتشت» یا (ترجمه گاتها) بزبان انگلیسی از تألیفات گرانقدر اوست که حاصل‌متجاوز از سی‌سال تحقیقات اوست . این دانشمند سالها در دانشگاه مدرس ، استاد زبان سانسکریت بود . خوب توجه فرمائید ـــ یکنفر فارسی به برهمنان سانسکریت میآموخت . اگر بخواهیم همهٔ اروپا و امریکارفتگان را نام ببریم فهرستی بسیار طولانی خواهد شد ولی بانام یکنفر دستور دانشمند دیگر بسنده میکنیم و او دستور دکتر مانکجی نوشیروان جی دالا است . این دانشمند دستور بزرگ کراچی بود . او شاگرد پرفسور جکسن Prof. Jackson امریکائی بود . صاحب تألیفات متعدد در زمینه‌های مختلف است . او در نزد دانشمندان مغرب زمین مشهورتر از آن است که در سرزمین ایران . از دانشگاه بمبئی نیز تعداد زیادی دانشمند و با تألیفات متعدد در زمینه فرهنگ و تمدن ایران بوجود آمدند که باید از آنمیان این چند تن را نام برد . دستور پشوتن بهرام سنجانا و پسرش دستور دکتر داراب پشوتن سنجانا که کتاب دینکرد را در ۱۹ مجلد بزرگ و بین سالهای ۱۸۷٤ تا ۱۹۱۹ بانگلیسی و گجراتی و فرهنگ لغات مشکل چاپ و منتشر کردند . پدر یعنی دستور پشوتن ، تعدادی از اندرزهای پهلوی ، تحت عنوان گنج شایگان بدو زبان انگلیسی و گجراتی منتشر نمود . پسر یعنی دستور دکتر داراب سنجانا ، با دانستن زبانهای فرانسوی و آلمانی بسیاری از آثار دانشمندان اروپائی‌را بانگلیسی برگردانید. این پسر وپدر نیز در میان اروپائیان یا بطورکلی‌مستشرقین معروف و مشهورند . دکترجیوانجی جمشیدجی‌مدی ، از پرکارترین دانشمندان پارسی است که تألیفات و آثار او از پنجاه مجلد درمی‌گذرد که برخی بصورت کتاب پرحجم و بعضی کم‌حجمند . از آثار معروف وی باید کتاب «آداب و رسوم زرتشتیان» و کتاب پهلوی «جاماسب نامه» و «پارسیان در دربار اکبرشاه» و چاپ چند متن انتقادی پهلوی را نام برد . مقالات زیادی ازوی منتشر شده که همه درمجله‌های معتبر علمی مانند مجلهٔ انجمن آسیائی لندن و بمبئی و بنگال و بنگاه خاورشناسی کامه بوده‌است.

ازدانشمند دیگر پارسی که پس‌ازتحصیلات لیسانس دانشگاهی بآلمان رفت وتا پایان عمر درآنجا زیست باید یادکنم . این دانشمند دکترجهانگیر تاوادیا است . او صاحب تألیفات دقیق وپرارزشی چون ترجمهٔ کتاب پهلوی «شایست نشایست» و «تاریخ زبان پهلوی» وغیره است .

یکی دیگر از تحصیل کردگان بمبئی ، که هرگز باروپا نرفت ، ولی با زبانهای آلمانی و فرانسوی آشنائی کامل داشت شخصی بنام بهمن‌جی نوشیروان‌جی دهابر است . این دانشمند وارسته ودقیق‌کارهای زیادی انجام نداده است ولی آنچه انجام داده است ، درحد اعلای دقت است . از آثار معروف او ترجمه روایات بزبان انگلیسی و چاپ انتقادی‌نامه‌های منوچهر و چاپ انتقادی یسنا و ویسپرد با تهیه فرهنگ لغت در پایان کتاب است که خود به تنهائی یك فرهنگ‌کامل پهلوی است . کتاب داتستان دینیك و ماتیکان هزار داتستان و هیرپتستا بوسیلهٔ دانشمند دیگر پارسی بنام سهراب بلسارا ، از پهلوی بانگلیسی برگردانده شده است . این شخص از دانشمندان و پهلوی دانان بلامعارض در زمان خودش بوده و تألیفات وی هنوز نیز بهمان اعتبار روزگار خودش باقی است .

مدتها سردبیری مجلهٔ معروف ایران‌لیگ را بعهده داشته است . ازخانواده جاماسب‌آسا وسنجانا دانشمندان متعدد برخاسته‌اند و بقول سعدی افراد این دو خاندان بیشتر از عالمان دین بوده‌اند .

یکی از دانشمندان دستور جاماسب‌جی دستور منوچهر جاماسب آسانا است که طرح یك فرهنگ پهلوی را پی ریزی نمود . یادداشت‌های این دانشمند در چهار مجلد و بین سالهای ۱۸۷۷ میلادی و ۱۸۸۶ میلادی و در متجاوز ازهزار صفحه چاپ شده ولی فقط یك حرف اول الفبای پهلوی که همه میدانید این حرف نماینده ٤ آوا است با جمع جاهائیکه درمتن پهلوی این حرف ذکر شده است .

گرشاسب انتیا ، یکی دیگر از دست پروردگان خورشید کامه ، که بجای خود نامش را فراموش کردم ، برای متن پازند یشت‌ها و خرده اوستا ، چاپ تصحیح شده و انتقادی تهیه نموده است . ترجمه چند متن پهلوی را نیز آماده و منتشر نموده است که ازآن جمله چاپ‌بسیار ارزنده کارنامه اردشیر بابکان است . اما در همین زمان که در هندوستان پارسیان در رفاه و آسودگی میزیستند و بکار علم می‌پرداختند ، هر روز ازایران اخبارنامساعد از اوضاع زرتشتیان ایران ، بهند میرسید . پارسیان هند بفکر بهبودی‌اوضاع برادران خویش درایران افتادند ، سران و بزرگان پارسی بفکـــر تأسیس انجمنی بنام « پرزفند » یا انجمن بهبودی حال زرتشتیان Persian Zoroastrian Amelioration Funds برآمدند این انجمن درسال ۱۸۵٤ میلادی تأسیس شد و اولین نمایندهٔ خود بنام مانکجی لیجی هاتریا را روانه ایران نمود . نامبرده در تهران و یزد و کرمان بتأسیس مدارس و انجمن وسایر مراکز عام‌المنفعه اقدام نمود . مهمترین خدمتی که انجام داد موضوع از بین بردن جزیه بود . او در طی اقامت ۳٦ ساله خود درایران ، فارسی را بسیار خوب آموخت وچندکتاب ویادداشت‌ها باین زبان نوشت . درسال ۱۸۹۰ میلادی ودرتهران برحمت ایزدی پیوست .

دومین نماینده پارسیان یکنفر بنام اردشیرجی ریپورتر که نامبرده مردی بسیار فاضل و دانشمند بود و تاسال ۱۹۱٦ میلادی مشغول خدمت بجماعت بود ودراین سال ودر تهران درگذشت . درهمین زمان یعنی سال ۱۲۸٦ خورشیدی انجمن زرتشتیان تهران تأسیس شد . ولی انجمن زرتشتیان یزد چند سالی زودتر یعنی بسال ۱۲۷۱ خورشیدی و تحت نام «انجمن‌ناصری زرتشتیان یزد» بوجود آمده بود . ناصری از آن جهت می‌گفتند که در روزگار ناصرالدین‌شاه تأسیس شده بود .

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نیز درسال ۱۹۱۸ میلادی و براهنمائی چند تن از پارسیان مانند دینشاه ایرانی و پشوتن جی مارکر ، و غیره تأسیس شد . خدماتی که این انجمن انجام داده است ، علاوه بر تأسیس چند مرکز فرهنگی در یزد و دهات اطراف آن ، استاد روانشاد ابراهیم پورداود که درآن روزها دربرلین وبمطالعه وتحقیق دربارهٔ ایران باستان‌مشغول بود ، بهند دعوت نمود و کتابهای یشت‌ها ویسنا وگاتها ، ازتألیفات آن‌استاد بهمراهی‌انجمن‌های زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران‌لیگ ، چاپ وبرای دانشمندان وبزرگان ایران ، بایران فرستاده می‌شد . همزمان با انتشار آثار استاد روانشاد ـــ خود دینشاه ایرانی که از دانشمندان و ازوکلای مبرز دادگستری بود ـــ کتابهائی تحت عنوان «اخلاق ایران باستان» و «فلسفه ایران باستان» نوشت که مرحوم عبدالحسین سپنتا آنهارا بفارسی برگردانید و چاپ و منتشر شد . مرحوم دینشاه ایرانی تألیفات دیگری نیز در زمینه ادبیات فارسی دارد که باید از کتاب «سخنوران دوران پهلوی» که با همکاری دوست وفادارش روانشاد عبدالحسین سپنتا ، چاپ شده است یاد کرد .

دینشاه ایرانی ، پنجاه غزل از حافظ را انتخاب نموده و تحت عنوان پنجاه غزل حافظ باشرح وتفسیر به انگلیسی ترجمه نموده است. این‌کتاب سالها در دانشگاه بمبئی مورد استفاده دانشجویان زبان فارسی بوده وهنوزهم ازکتابهای خوب حافظ شناسی درزبان انگلیسی است .

منتخبات اشعار عارف نیز با ترجمهٔ دینشاه ایرانی چاپ ومنتشر شده است[۱] . همزمان با انتشار آثار استاد پورداود ، از طرف انجمن ایران لیگ (که بهمت سرکاوسجی جهانگیر و سردینشاه عدن والا وجی ك ، نریمان و دیگران در سال ۱۹۲۲ میلادی در بمبئی تأسیس شده بود) کتاب بسیار مهم و ارزندهٔ تحت عنوان «پارسیان اهل‌کتابند» نوشتهٔ پروفسور طاهر رضوی استاد دانشگاه کلکته و با ترجمه پرفسور مازندی ، بزبان فارسی چـاپ و منتشر شد . انتشار آثار پورداود و توجه ایرانیان بتمدن وفرهنگ گذشتهٔ خود موجب شد که در دانشگاه تهران نیز کرسی زبانهای ایران قدیم تأسیس شود . از استاد پورداود دعوت شد که تدریس مواد مزبور را بعهده گیرد . استاد از سال ۱۳۱٦ شمسی که بایران مراجعت نمود تا ۱۳٤٦ شمسی کـه برحمت ایزدی پیوست ـــ عهده‌دار تدریس زبانهای ایران قدیم بود . ده‌ها تن دانشجوی مستعد را ارشاد و تعلیم داد که ازآن میان باید از استاد روانشاد دکتر معین یاد نمود .

گشتاسب نریمان نیز که خود یکی از مؤسسین انجمن ایران لیگ بود ، از دانشمندان بنام بود که علاوه بر آشنایی با زبانهای آلمانی و فرانسوی با زبان روسی نیز آشنائی داشت . بسیاری از آثار اروپائیان‌که در زمینه فرهنگ و تمدن ایـــران بوده است ، بزبان انگلیسی درآورده و جملگی بچاپهای مکرر رسیده است . اولین‌کسی که بارتولد ، دانشمند روسی ، را بپارسیان هند شناسانید ، گشتاسب نریمان است . مقالات او که در زمان حیاتش درمجلات مختلف منتشر شده بودند پس ازدرگذشتش تحت عنوان «مقالات تحقیقی گشتاسب نریمان» و در دو مجلد بزرگ و در بمبئی بچاپ رسیده است . این نوشته‌ها اطلاعات بسیار زیاد دربارهٔ تاریخ وفرهنگ ایران دربردارد ، که هنوز هم تازگی خودرا از دست نداده‌اند . دومجله بسیار مهم وعلمی هنوز هم بکار تحقیقی خود ادامه میدهند . یکی بنام انجمن یاد شده یعنی ایران لیگ ، که تا چندی قبل مدیریت و سردبیری آن با روانشاد کیخسرو فیتر بود و اکنون نیز با دبیر همان انجمن است و سالی یك تا دو شماره چاپ و منتشر می‌شود . مقالاتش دربارهٔ ایران وتمدن و زبان ایران است .

مجلهٔ دیگر ازانتشارات « بنگاه خاورشناسی خورشید جی‌رستم جی‌کامه » سابق‌الذکر وتحت عنوان The Journal of The K.R. Cama Oriental Institute, Bombay. است و سالی یك شماره و یا هر دوسال یك شماره چاپ ومنتشر می‌شود . مقالات این مجموعه درباره ایران و فرهنگ ایران وزبان‌های ایران وهند است . مثلاً یکی از شماره‌های این مجله کـه متجاوز از چهارصد صفحه دارد اختصاص به ترجمهٔ بسیار دقیق و علمی ازگاتها دارد که بوسیلهٔ موبدی دانشمند باسم پونگر Punegar انجام شده است . این شماره جداگانه نیز چندبار چاپ وانتشار یافته است . جمعیت پارسیان جهان درحدود یکصدوهشتاد هزار نفر تا دویست هزار نفر است که قسمت اعظم آنها در هندوستان و بخصوص در شهر بمبئی بکار تجارت وعلم فعالیت دارند . این عده هنوز پس ازبیش از دوازده قرن دوری ازمیهن ، رشتهٔ مهروعلاقه را نگسسته‌اند وهرروز پنج‌بار ، درنماز روانهٔ خویش بایران و شاهنشاهی ایران درود میفرستند . آرزوی هرپارسی در زندگی علاوه بر فرزند خدمتگزار و برومند ، زیارت خاك ایران و بخصوص سرزمین پارس زادگاه کورش وداریوش است . هنوز در زبان گجراتی وقتی جمله ترکیب «مادر وطن» بکار برده شود مقصود کشور شاهنشاهی ایران است .

چند سالی است که وسایل برگشت این گروه وفادار بایران فراهم شده است وکم‌وبیش، بسوی ایران برای انجام کار وخدمت به میهن ، روی نموده‌اند . این بازگشت ازآن جهت‌است که امروز اوضاع ازهرجهت مساعد است . اگر یك روز ایرانی ، برای‌کسب و امرار معاش بهند میرفت ، امروز بواسطهٔ پیشرفتی که دراین چند سال اخیر و با خردمندی شاهنشاه نصیب ایران شده است ، پارسیان را بقول خودشان بسوی «مادر وطن» می‌کشاند .

سخن خودرا با این شاه‌بیت یکی از غزلهای خواجهٔ شیراز که ورد زبان و گویای

اسرار درون هرپارسی است پایان میدهم که گوید :

مرا عهدی است با ایران که تا جان دربدن دارم
هواداران کویش را چو جــان خویشتن دارم

«پایان»

شهریورماه ۲۵۳۵ ــ اصفهان

کتبی که درنوشتن این مقاله ازآنها استفاده شده است :

۱ ــ ایرانشاه ، تألیف روانشاد پورداود ، بمبئی ۱۲۹۵ یزدگردی .

۲ ــ قصه سنجان ، تصنیف بهمن‌بن کیقبادبن هرمزدیارسنجانا ، چاپ حیدرآباد دکن ــ آندهراپردیش (هند) ۱۹۶۳ میلادی .

3 - Early History of The Parsis in India, by: R.B. Paymaster, Bombay, 1954.
4 - Prof. Jackson memorial volume, Bombay, 1954.
5 - Dr. J. J. Modi memorial volume, Bombay, 1930.
6 - Persia past and present, by: A.V.W. Jackson, New York, 1906.
7 - History of Zoroastrianism, by: Dr. M.N. Dhala, New York, 1938.
8 - A history of The Parsis, by: F.D. Karaka, London, 1884.
9 - Early Zoroastrianism, by: J. H. Multon, London, 1913.
10 - Outline of Parsi History, by: Dr. H.D.K. Mirza, Bombay, 1974.



سیمرغ سفید

نگرشی ژرف در چگونگی استمرار فرهنگی ایران زمین با بررسی شاهنامه دموت و نقش و نگارهای آن در هزار سال گذشته

(٤)

دکتر مهدی غروی



تصویری از کتاب اغانی که بیست مجلد بوده و فقط شش مجلد آن در دست است ، مصنف کتاب دانشمند معروف دنیای اسلام ابوالفرج اصفهانی است ، از شش مجلد باقی مانده یکی در کپنهاك ، دونسخه در قاهره و سه‌نسخه در استانبول است . این کتابها درقرن ششم هجری در موصل نوشته شده‌اند و هرکدام یك تصویر در صفحه اول خود دارند . درین تصویر که ما گراور کرده‌ایم ، پادشاه یا امیر که سوار براسب است وبجای قرص خورشید (هالهٔنور) هلال قمر را دربالای سرش تصویر کرده‌اند ، یا هیکلی درشت درجلو هفت دخترکه لباسهای رنگی بسیار زیبا پوشیده‌اند دیـده می‌شود . روی لباس این‌امیر نامش بدرالدین لولو نوشته شده است . دوید تالبوت رایس که این نقاشی را درکتاب خود هنر اسلامی ، ص١٠٦ آورده است از عهـده تشخیص نام امیر برنیامده ، اما به‌آثار نفوذ هنر بومی ایران به‌خصوص آثار مانویان درخلق این‌اثر اشاره دارد .



بالا : آفتابه مفرغی با نقوش نقره‌ای وزمینهٔ سیاه متعلق به‌موزه ویکتوریا وآلبرت لندن ، قرن ۱۲ یا ۱۳ ، دراین تصویر نقش یك روحانی را که به‌سبك بودائیها نشسته وهلال ماه به‌گردن دارد مشاهده می‌کنیم ، نقش‌دیگر زنی‌را نشان می‌دهد که دومرغ بربالای سرش ایستاده‌اند، نقش‌های زنجیره‌ای هندسی مشابه است با کار هنرمندان سوری ومصری، اقتباس ازمجموعهٔ بررسی هنرایران ص۱۳۲۷ .

عکسهای صفحه روبرو :

دومجلس منقور در روی یك‌آفتابه مسی ، نقره‌ای ومفرغی که به‌موزهٔ بریتانیا تعلق دارد ، در روی این‌آفتابه جمعاً ۵ مجلس هست ، تاریخ اجرا رجب ۶۲۹ ومجری آن شجاع‌بن منعم موصلی است . قرن هفتم ، قرن آغاز تصویرنگاری شاهنامه‌ای است که متأسفانه تصویری ازآن عهد برجای نمانده درشماره ۳ دومجلس ملاحظه می‌کنید ، طرف چپ مردی مقدس با هاله نور ، نشسته و به‌معشوقه خود آینه می‌دهد ، صحنه طرف راست یك شکارگاه است .

در شماره ٤ نیز دومجلس هست که ارتباط آنها را با تصویرهای قبلی به‌خوبی می‌توان درك کرد . نقش خورشید درفاصله مجلس‌ها ونقش زمینه که بومی آسیای غربی است جالب توجه می‌باشد .

نقاشی‌های مانوی به شکل فرسکوها (نقاشیهای دیواری بزرگ) مینیاتورها و نقاشیهای بر روی ابریشم بسیاربرجای مانده است خیلی بیشتر از عمارات‌وبناهای سنتی است، زیرا مانی خود نقاش بود و نقاشی یك بستگی بنیادی با آئین‌مانوی داشت، مانی‌که در ادبیات فارسی ملقب به نقاش چین است (درین مورد مقصود ترکستان در مرکز آسیاست) و دربارهٔ وی بسیار شعر سروده شده وخوانده‌ایم، معجزه‌ای جز نقاشی نداشت و معتقدبود که نقاشی خوب مظهری است از طبیعت زنده و حیوان اندیشمندکه در عرفان اصیل چیزی نیست جز خدا.[۱]

این روحیه و نحوه تفکر مانوی حتی در اعصار متأخر نیز قابل تشخیص است، در اول قرن نوزدهم هنگامی‌که میرعبدالکریم بخارائی از مانی و محل احتمالی قبر وی در ناحیه‌ای از تبت به‌نام لامبا سخن می‌گوید به این لغت‌گرائی ریشه‌ای درآئین مانی اشاره‌ها دارد[۲].

دانشمند آلمانی کسلر K. Kessler در اثر خود به‌نام مانی از رساله‌ای‌که ابوالمعالی محمدبن عبیدالله در سال۴۸۵ هجری تصنیف‌کرده عبارتی را نقل‌کرده است‌که می‌رساند در آن عصر در گنجینه ذخائر غزنه یك نسخه ازکتاب مانی نگهداری می‌شود، احتمالاً همان‌کتابی که به نام ارتنگ خوانده می‌شود.

پرفسورهاید انگلیسی T. Hyde در ص۲۸۳ درکتاب معروف خود تاریخ ادیان:

Historia religionis veterum Persarum Oxford 1760

می‌نویسدکه در کتاب مانی تصویر دو معبد نیز بوده است‌که یکی درقلبیله و دیگری چگل‌واقع بوده‌اند، این‌دوموضع را امروز نمی‌شناسیم، هاید نیز منبع‌خود را درباب این خبر ذکرنکرده است[۳].

درین‌که کتابهای مانویان همیشه مصور ومزین بوده شکی نداریم در ص۹۳ مجموعهٔ سن اپرم این مطلب را این‌چنین ارائه می‌کنند: «شما برای تهیه‌کتاب مقدس خودکه این چنین زیباست چه خرجهاکه نمی‌کنید» خطاب به‌مانوی‌ها[۴].

یـك متن چینی در باب انهدام مانویان و آثارشان در سال ۲۳۱ هجری می‌نویسدکه‌سرداران عمال‌خودرا واداشتند که‌نقاشیها وکتابهای‌مقدس مصورمانویان را گردآوری‌کنند و درمعابر و میدانها بسوزانند[۵].

جاحظ نیزکه از آثارزیبای‌مانویان سخن می‌گوید نوشته است‌که این آثار از نقطه‌نظر زیبائی و تزئینات مشابه بوده‌است باکتاب مانی‌که امروز در دست برخی از پیروان مانی دیده می‌شود، اما از ترس همه را مخفی ساخته‌اند.

با بررسی نقاشیهای برجای مانده به این نتیجه می‌رسیم‌که برای ساختن این آثارکاغذهای بسیار مرغوب به‌سفیدی برف می‌ساختندکه درهمه رشته‌های‌کتانی یا پنبه‌ای نیز بکار می‌رفته است، ازابریشم وپوست‌نیزبرای‌نوشتن استفاده‌می‌کرده‌اند بهترین مرکب سیاه را دراختیارداشته‌اند اما هیچوقت یك صفحه را فقط بارنگ سیاه نمی نوشتند عنوانهای فرعی‌یامطالب مهم را همیشه درهرجای صفحه‌که بود با مرکب رنگی می‌نوشتند نارنجی، آبی سیر و روشن، سرخ وسبز رنگهای‌مطلوب ایشان بود، در نقاشیهای مانوی همیشه یك رنگ زمینه وجود داشت‌که به‌تناسب ممکن بود آبی، سبز یا سرخ باشد. درآثار اولیه نقاشی ایرانی نیز این رویه رابه‌کار می‌بستند ویکی از دلایل قدمت نقاشیهای کتابی، بخصوص آنهاکه به اعصارپیش‌از تیموریان تعلـق دارنـد همین رنگ زمینه‌هاست، اما نقاشان مسلمان یا مانویان متاخر به مرور از توجه به رنگ زمینه‌ها که با حالت خاص مجلس‌ها بستگی‌داشت غفلت‌کردند رنگ زمینه ممکن بود که‌در چندین نقاشی گوناگون از شاهنامه یا جامع‌التواریخ یا کلیله ودمنه یکنواخت بماند. رنگ زمینه در نقاشی‌های سنتی هندی و نقش دیواره‌های قصور درآسیای مرکزی نیز رعایت می‌شد.

شکل‌کتابهای مصور مانوی‌متفاوت بود، برخی به‌شکل طومار بود وپیچیده می‌شد، که در زبان لاتین بدانها ولومن Volumen ودر ترکی اویغوری تاگرینچ گفته می‌شد، برخی نیز شبیه بود بـه مجموعه‌های هندی‌که بدان پاتی‌می‌گویند وعبارتنداز مجموعه الواح‌چوبی که از یکسو با نخهای استوار بهم بسته شده‌اند.

صحافی کتابها به بهترین رویه‌انجام می‌شد وهم‌اکنون نیز از معاینه آثار برجای مانده‌می‌توان به این‌حقیقت‌پی‌برد.

تزئینات وآرایشهای کتابها تحت تأثیر هنرهای ایرانی - باختری ابداع می‌شد اما از نفوذکتاب‌آرایی مصری نیز بدور نمانده بود[۶].

۱- در شاهنامه فردوسی بسیار از مانی صحبت می‌شود، فردوسی مانی را بدینگونه معرفی می‌کند:

بیامد یکی مرد گویا زچین
که چون او مصور نه‌بیندزمین
بدان چرب‌دستی رسیده‌به‌کام
یکی برمنش مرد مانی به نام
بصورت‌گری گفت پیغمبرم
ز دین آوران جهان برترم

ظهور مانی در عصر شاپور ذوالاکتاف بود. نگاه‌کنید به ص۲۵۰ وص۲۵۱ جلد هفتم شاهنامه چاپ مسکو و نیز ابیات شماره۵۷۶و ۵۸۰ و ۵۸۵ و ۵۹۷که مانی را صورت‌پرست می‌خواند نمونه‌ای ازین ابیات را درینجا نقل می‌کنم. هنگامی که مانی خود را به‌شاه معرفی‌کرد و شاه نظر موبدان را خواست:

بگفتند کین مرد صورت پرست
نه بر مایهٔ موبدان موبد است

وهنگامی‌که موبد ازو بازخواست وسئوال می‌کند:

بدو گفت‌کای مرد صورت‌پرست
به یزدان چرا آختی خیره دست
به برهان صورت چرا بگروی
همی پند دین‌آوران نشنوی

تصویری از یك نسخه قدیمی سمك عیار ، این کتاب را صدقةبن ابی‌القاسم شیرازی نوشته‌است وفرامرزبن خدادادبن‌عبداللهالکاتب الارجانی درسال ۵۸۵ شروع به‌گردآوری آن کرده است . دوجلد از سه‌جلد آن متعلق است به‌کتابخانه بدالیان و درسال ۱۹۳۰ در برلینگتن به‌نمایش گذارده شد ، درمجلد اول ۲۵ تصویر هست . درمجلد سوم دوازده مجلس ، دراین صحنه فرخ‌روز وگل‌رو (درخود تصویر گلبو) معاشقه وگریه می‌کنند. از سمك عیار جزین نسخه مصور ناقص هیچ نسخهٔ دیگری در دست نیست . اما استاد خانلری با استفاده از ترجمه ترکی متن آن را تکمیل و به‌چاپ رسانده‌اند .
مشابهت این صحنه با فرسك‌های آسیای مرکزی جالب توجه است ، نقش لباسهای حاضران درصحنه نیز ساسانی است . این تصویر را از کتاب نقاشی ایرانی بی‌ینون ، ویکلینسن، گری‌ص۴۱ گرفته‌ایم.



گرین صورت‌کرده جنبان کنی
سزد گر ز جنبنده برهان کنی

و سرانجام شاه مصمم به قتل وی‌می‌شود و می‌گوید :

چنین گفت کاین مرد صورت‌پرست
نگنجد همی در سرای نشست

و نیز نگاه‌کنید به مانی اثر فلوگل‌که در ۱۸۶۲ در لیپزیگ به‌چاپ رسیده و از تحقیقات مهم درین‌باره شمرده می‌شود وصفحه ۱۸۲۳ بررسی هنر ایران ، پوپ .

۲- میرعبدالکریم تاریخی‌در باب‌آسیای مرکزی نوشته‌که شفر C. Schepher درسال ۱۸۷٦ آنرا تصحیح‌کرده وبه چاپ رسانده‌است، این مطلب را اوگو مونره دوویلار دانشمند ایتالیائی از ص۲۳۸کتاب وی اخذکرده و می‌نویسدکه لامبا همان لامبوست‌که در محل بدان جاچی‌لامبو یا جاسی‌لامبو گفته می‌شود .

۳- در باب‌منابع مهم وتحقیقات‌اروپائیان در شناسائی مانی و ارتباط فلسفه دین وی با نقاشی نگاه‌کنید به پاحرفی شماره ۳ مقاله بستگی‌های هنر ایرانی با هنر مانوی به قلم اوگومونره دوویلار ص۱۸۲٤، بررسی‌هنرایران.

٤-برای‌نخستین‌بارمیچل C. W. Mitchell دانشمند انگلیسی آنچه راکه درمجموعهٔ سن‌اپرم (Saint Ephraim متوفی ۳۷۳ میلادی پیشوای روحانی سریانیهای) آسیای غربی در باب مانی آمده گردآوری ومنتشر ساخت‌لندن ۱۹۱۲

۵- این متن به‌نام Hisn t'any Chu وحاوی مطالب مهم در باب آسیای مرکزی‌است که دویلار سابق‌الذکر از آن استفاده بسیار کرده است نگاه‌کنید به مقاله وی ص۱۸۲٤

٦ - مونره دوویلار درائر دیگر خود La Scultra ad ahna بزبان ایتالیائی‌که در میان سال ۱۹۲۳ منتشر ساخت به این مطلب اشاره دارد، ص٦٦۹ نگاه‌کنید به زیرنویس شماره ۲ مقاله وی در بررسی هنری ایران، پوپ ص ۱۸۲۵ .

ترانه‌های عامیانه در کهکیلویه و بویراحمد

مصطفی صدیق
مرکز مردم‌شناسی ایران

منطقهٔ کهکیلویه وبویراحمد درجنوب غربی‌ایران‌دارای دشتها و کوهستانهائی است که محل زندگی مـردم ایلات «بهمئی» ، «دشمن زیاری» ، «بابوئی» ، «طیبی»، «چرام»، «بویراحمد» میباشد و از نظرآب‌وهوا دارای دوبخش است : یکی بخش گرمسیری ودیگری بخش سردسیری .

این منطقه که درسالهای اخیر از نظر تقسیمات کشوری فرمانداریکل[1] شناخته شده است ، ازشمال به‌استان چهارمحال بختیاری و ازشرق به‌استانهای اصفهان ، فارس ، بوشهر، واز مغرب به‌خوزستان محدود است. دشتهای کهکیلویه بعلت ملایم بودن آب وهوا در زمستان مناسب اطراق زمستانی ایل‌های کوچنده است ولی تابستانی نسبتاً گرم وسوزان دارد.

بویراحمد بعلت کوههای مرتفع خود از زمستانی سرد و تابستانی لطیف برخوردار میباشد. این ارتفاعات معمولاً چند ماه از سال پوشیده از برف است، وبهمین‌جهت ، ایل‌های کوچنده برای گله‌داری وگله‌چرانی واستفاده از مراتع سرسبز وخرم دامنه‌ها ، اغلب تابستان به‌این بخش هجوم می‌آورند . بویراحمدی‌ها به‌گویش لری سخن میگویند . بنظر میرسد این مقدمهٔ کوتاه بمنظور شناسایی موقعیت کهکیلویه و بویراحمد و ایلات آن درمطلع این مقاله کافی باشد بهمین لحاظ برای اینکـه رعایت ایجاز شده باشد بلافاصله به اصل مـوضوع میردازیم :

ترانه‌های مربوط به مردم منطقه کهکیلویه وبویراحمد که دراین‌مقاله بررسی‌میشود ازروستای «ده‌بزرگ» سی‌سخت[2] گردآوری شده است. این ترانه‌ها نظیر همه ترانه‌های عامیانه مناطق دیگر ایران سراینده وگویندهٔ مشخص وشناخته شده‌یی ندارد . هرچند در بعضی موضوعات ترانه‌ها به‌محل یا بعنوان مرد و زن خاصی اشاره شده است. این ترانه‌ها از آنچه که درگذشته اتفاق افتاده ویا هنوز اتفاق می‌افتد، الهام گرفته‌اند. و مجموعاً به مردم کهکیلویه و بویراحمد تعلق دارد ومعرف فرهنگ مادی ومعنوی آنان میباشند. بسیار دیده شده است که ترانه‌سرایان گمنامی که اشعار خود را فی‌البداهه سروده‌اند محاوره و مغازله‌یی را میان عاشق ومعشوق در مضمون اشعار گنجانده‌اند . مانند این ترانه که درآن معشوقه چنین میگوید :

ایکاش من تسمه تفنگ تومیشدم
که روز به‌کولت بودم وشب درمیان دستهایت

وعاشق چنین پاسخ میدهد :

ایکاش من چوب سرمه‌دانت بودم
تا درجیب کنار سینه‌ات می‌آرمیدم

پیداست که این ترانه‌ها طی چند نسل ، دهان به‌دهان گشته ، تغییراتی درآنها بوجود آمده ، بمرور زمان با سلیقه وذوق مردم دمساز شده‌است ، درمحتوای ترانه‌ها فکر مردم را میتوان خواند وبرداشت آنها را از موضوعات سنجید . مثلاً در ترانه‌ها زیبائی زنان و دختران و رابطه‌یی که پسران با دختران دارند توصیف شده است . هم‌چنین کوه‌ها ، شکارها، انواع تفنگها ، چشمه‌سارها ، گل و گیاه‌ها ، اسب ، برف ، چشمان درشت و سرمه‌کشیده و اندام بلند دختران یا زن ، گیسوان بافته شده بمانند یال اسب ، ابروان خالکوبی شده ، سکه ، اشرفی‌های طلا ، پوست سفید تن معشوق بمانند برف ، دندان صدف ، امامزاده‌ها ، سفرها ، محل‌ها ، و منزلگاههای معروف ، پوشاك مردان ، پارچه‌های گرانقیمت ، وجامه‌های چین‌دار زنان ، فقر وتنگدستی و بسیاری نکات ارزنـده در ترانه‌ها توصیف شده است . این ترانه‌ها را میتوان با درك هرکاری که به موضوع آن ارتباط مستقیم دارد فهمید . مثلاً درترانه‌هایی که هنگام خواباندن‌کودك خوانده میشود مضامین مربوط به خانواده و در ترانه‌هایی که هنگام کره‌زدن خوانده میشود مضامین مربوط به‌دامداری وشیردوشی ویا درترانه‌های

رقص که درعروسیها میخوانند مضامین مربوط به‌آرایش‌عروس وحجله‌اش واینکه داماد چگونه مردیست واز کدام ایل وطایفه میباشد گنجانده شده است . ترانه‌هایی را که ضمن رقص میخوانند بگویش «لُری» «سورو Suro » مینامند. این ترانه‌ها دارای وزن مخصوصی است که هنگام خواندن آنها مطابق همان وزن با کف‌زدن‌های زن ومرد همراهی میشود . معمولاً در هرترانه ، بیتی یا مصراعی را دسته‌ای میخوانند وگروهی دیگر با بیت یا مصراع دیگر پاسخ میدهند ، امروز سرایندگان محلی سعی میکنند درترانه‌های رقص که همه مردم به‌آن دلبستگی دارند نوآوری‌هائی بگنجانند و این ترانه‌ها را با مفهوم سازند . اما آنچه بیشتر ازهمه درمضامین این ترانه‌ها بچشم میخورد رابطه‌های عاشقانه‌ایست که میان زن ومرد ویا دختر وپسر اتفاق افتاده است و نیز از رشادت‌ها و طغیان‌ها و تیراندازیها وکوچ ایلها نیز مضامینی درقالب شعرگنجانده شده است. این ترانه‌ها را راقم این مقاله به‌گویش لُری ضبط کرده است . راویان ترانه‌ها آقایان جهانگیر نیک‌اقبال ویدالله نظری‌زاده بودند که در«سی‌سخت» بسرمیبرند[3] .

ترانه‌ها بخاطر رعایت دقت وحفظ امانت واژه به واژه ترجمه شده است و از این لحاظ چنانکه شایسته متن لُری آنهاست شیوایی ولطافت اصلی را ندارد . دراین‌جا متن لُری ترانه‌ها را بصورت «آوانویسی» ، و ترجمه فارسی آنها را ملاحظه میفرمائید .

Xom golom, Mamam gole. Sinam gole bu
Ar. bexey. busom nakoni, daqese delet bu

۱) خودم‌گل ، پستانم‌گل ، سینه‌ام جای‌گل
اگر بخواهی مرا نبوسی ، داغش دردلت میماند

Xod goli. Mamat gole. Sinat gole yâs
Dovaru busom bede delom toney xâs

۲) خودگلی ، پستانت‌گل وسینه‌ات گل یاس
دختر، بوسه بمن بده ، دلم فقط ترا میخواهد

Xod goli , Mamat gole, Sinat gole bu
Garbexey busom nadi vagardanet bu

۳) خودگلی ، پستانت‌گل ، سینه‌ات جای‌گل
گر بخواهی بمن بوسه ندهی، آرزویم بگردن توست

Asemun veygapi gosas neveste
Harke yâras xosgele jâsve beheste

۴) آسمان به‌آن بزرگی گوشه‌اش نوشته
هرکه یارش خوشگله ، جایش دربهشته

Cexase veyryrah beri yâret vabâtbu
Daskini dorgardanes dasti nahâtbu

۵) چه خوش‌است راه میروی، یار همراهت باشد
دست‌کنی دورگردنش ودشت وسیعی درپیشاپیشت باشد

Dusuma mentârkii ri gol vatâbi
Giyumat mengardanem gol bah ze mâ bi

۶) دیشب آمدم درتاریکی صورت یارم پیدا بود
قیامت بگردنم سیمای یار، روشن‌تر ازماه بود

Dus uma pas hunetun gusi geroftam
Harfali ke xod deyti zed mova dil geroftam

۷) دیشب آمدم پشت خانه‌تان گوش دادم
حرفهایی را که تو ومادرت میزدید به‌دل‌گرفتم

Pahlalet sorxe koney sefi surat sefi vâs
Nakenid mane delom. tâ beravom bâs

۸) گیسوانت‌میدرخشید باآن‌صورت‌سفید وچارقد سفید
منع مکنید دل عاشقم را ــ تا من بروم بدنبال او

Raxtalet kardi vabar pati meni davat
Gukalet beiskani gole bimorvat

۹) لباسهایت را برتن‌کردی رفتی به‌دعوت[4]
باکرشمه میرقصیدی ، گل بی‌مروت

Mene mardom bongom makon mardom sakey bu
Vo borget hesâramkon xom xabarey bum

۱۰) میان مردم صدایم مکن، مشکوك میشوند
با ابروهایت اشاره‌کن ، خودم آگاه میشوم

Tâberimun bevandi dam do tanga
Tâbiyad bus bokonim gole gasanga

۱۱) بیا برویم به‌بندیم جلوی دوتنگه را
تا هنگام آمدن بوس بکنیم یار زیبا را

Dipasin vogardana afto boram kard
Harfali ke diti zad pus keselom kard

۱۲) دیروز عصر درگردنه آفتاب غروب‌کرد
حرفهایی‌که مادرت زد ، افسرده وکسلم‌کرد

---

۱ ــ مقاله مربوط بزمستان سال ۲۵۳٤ میباشد . لازم بتذکراست که این منطقه اخیراً از فرمانداریکل «کهکیلویه وبویراحمد» به‌استان تبدیل شده‌است .

۲ ــ سی‌سخت درمشرق بویراحمد سفلی واقع‌شده وازشمال به‌کوه «دِنا» و ازمغرب به «بَشرود» و ازجنوب به رودخانه «بِشار» منتهی است. کوه وتپه‌های مشرق سی‌سخت مرز بویراحمد علیارا با«سی‌سخت» مشخص میکند، وبواسطه‌ی واقع شدن در دامنه‌ی کوههای «دِنا» از مناطق سردسیری محسوب میشود.

۳ ــ این آقایان اهل محل ودرهمان محل نیز تدریس میکنند . بنابراین هم دراصالت ترانه‌ها و هم به‌ترجمه‌یی‌که باکمك آنها صورت گرفته است میتوان اطمینان داشت .

٤ ــ دعوت = عروسی را به‌گویش محلی دعوت میگویند

Peypati velgen mane xom pineduzom
Melki dorivari si gol beduzom

۱۳ پای برهنه برزمین مگذار خودم گیوه دوزم
ملکی اعلا برایت ای گل میدوزم
Duvaru beyramadi numet nadunom
Buseta gimat bekon tâ vat besunom

۱٤) دختر بویراحمدی نام ترا نمیدانم
بوسه‌ات را قیمت کن تا از تو بخرم
Xod gofti xod koldâyi xod vayadâyi
Umadom sare vadejât busom nadâyi

۱۵) خودگفتی ، خود قول ووعده دادی
آمدم به وعده‌گاه ولی بوسه بمن ندادی
Dirbiyo yavâsbiyo kam seyla paskon
Numzaet sinikone xole mene sarkon

۱٦) دیربیا، آهسته بیا، کمتر بهپشت سر نگاه‌کن
نامزدت شوهرنمیکند ، خاك برسرت‌کن
Gol veri dovar veri bin ce mejâle
Gorge gosna korebizan hardo siyahale

۱۷) گل برخیز، دختر برخیز، ببین چه موقعی‌است
گرگ‌گرسنه ، پسر بی‌زن ، هردوشان در یك‌حالتند
So salâm ruzam salâm huney dovardâr
Dovari ve sinikonom korda samardâr

۱۸) شب سلام ، روزهم سلام ، ای خانه‌ی دختردار
دخترمیگوید، من شوهرنمیکنم، پسردست ازمن بردار
Tiyelet cerâxtiri borget xiyâbun
Dus, yeso emso doso kerdim biyabun

۱۹) چشمانت چراغ توری، ابروان خیابان
دیشب یکشب، امشب دوشب است‌که مرا تنها گذاشته‌ای
Dus, yexovi mane baqalan tâ nimeye so
Dus, yexovi dideme hazkardam eyxo

۲۰) دیشب خوابی دیدم، خوشم‌آمد ازآن خواب
نازنین دربغلم بود تا نیمه‌های شب
Cexese sâyey kamar nâley kamutar
Cexese bâzīkone bey zolfe dovar

۲۱) چه خوش‌است سایه‌ی‌کمرکوه وناله‌ی‌کبوتر
چه‌خوش‌است بازی‌کنی باگیسوان دختر
Nitonom bonget konom nedile pâbum
Mocegad seyret konom tâsire pâbum

۲۲) نه میتوانم صدایت بکنم و نه دل میگذارد از تو دور شوم
من چقدر بتو نگاه‌کنم ، تا از دیدارت سیرشوم
Vâveylâ sad vâveylâ sad dâdobidâd
Siyebuse seldahze ci, kor karde irâd

۲۳) واویلا ، صد واویلا ، صد دادوبیداد
برای یك بوسه‌ی ساده ، چرا پسر گرفته ایراد

Velisom pâpâkonom verme nirekor
Vasbiyon dotâmâci tâbâkoni sol

۲٤) برخیزم قدم‌زنان به‌پیش پسر بروم
دوسه بوسه به‌او بدهم تا آشتی‌کند
Xâsena mobi im duvâre tofanget
Ruzve bekulet bi im so zire canget

۲۵) ایکاش من تسمه تفنگ تو میشدم
که روز به‌کولت بودم وشب درمیان دستهایت
Xâsena mobi im co sirmedunet
Mene jibbaqalit hidi pestunet

۲٦) ایکاش من چوب سرمه‌دانت بودم
تا درجیب کنارسینه‌ات می‌آرمیدم
Xâsena mobi im osâr goaral
Kerepit bexardemet nâfedoaral

۲۷) ایکاش من افسار[5] گوساله‌ها بودم
تا مرا دور ناف دختران می‌پیچیدند
Dusuma menpanjdari tâdil vaxoye
Buskerdom lovalesa baxtom vadoye

۲۸) دیشب آمدم به‌اطاق پنج‌دری، یارم درخواب بود
بوسیدم لبهایش‌را ، اقبالم رو به‌ترقی است
Dâlyâdâl yeraven na dâl denâye
Dâlâle pâcesefi intange birazâye

۲۹) دال‌هایی[6] که میآیندومیروند، دالهای‌کوه دنانیستند
دال‌هایی‌که‌پایشان سفیداست ازدالهای«تنگ‌پیرزاد»اند[7]
Setârey sob damid parviz tulu kerd
Harfâye dovar râse bive duru kerd

۳۰) ستاره صبح دمید، پرویز طلوع‌کرد
حرفهای دختر‌راست بود، بیوه دروغ‌گفت
Voxodâ Xodâ Xodâ marna Xodâi
Duvaru igo sinikonom masmule sâhi

۳۱) ای خدا، خدا، خدا، مگرنه خدایی
دخترمیگوید شوهرنمیکنم تومشمول شاهی[8]
Emso cârdahsoye dilkor vadarde
Darmune dildardekor tey jumazade

۳۲) امشب چهارده شب است‌که دل پسردرد میکند
درمان دل‌درد پسر، تٌرد پیراهن زرد میباشد
Parzine bâqe gole dus doz borive
Panjmane sangegapun goleqonce ciye

۳۳) پرچین باغ‌گل را دیشب دزد بریده
پنج من سنگ قپان ، گل‌غنچه چیده
Miyârom va safare emso nayuma
Yâ tâzise palang gire yâ sovas daruma

۳٤) یارمن درسفراست امشب نیامد
یا تازی اورا پلنگ‌گرفته، یادرشب تارگرفتارشده

Safare yeso doso kesi va sâli
Nâzanin yârma begun nakona xiyâli

۳۵) سفر یکشبه ، دوشبه ، به‌یکسال انجامید
به‌یار نازنینم بگوئید پیش‌خودش فکرهایی نکند

Cevila duzekamar bâi rosaniyes
Dilekor kârdey tare dovar iyanjaniyes

۳٦) باد علفی‌راکه درشکاف کوه‌سبز شده‌است تکان‌میدهد
دل پسررا دختر مانند علفی خرد میکند

Gorbune dâret berom kutey kericom
Diredirom gap mazan biyo nezikom

۳۷) قربان اندامت روم قدکوتاه چاقالو
از دورادور با من حرف مزن بیا نزدیکتر

Kemutar pâpâ bekon biyo sare zunim
Tâye payumi vat biyom te yâre junim

۳۸) کبوتر آهسته آهسته بیا ، سرزانویم بنشین
تا پیغامی بوسیله تو، به‌یار عزیزم بدهم

Xâne mâlalal begu ilta bokon jam
Elgci nagargero sarcenâre sonam

۳۹) به‌خان‌آبادیها بگو، ایل‌خودرا جمع‌کند
القچی[9] را گردوغبار گرفته «سرچنار»[10] را شبنم

Mo va sâvord niravom dilgun diyâre
Dilgun jeykilbare tâgat nadâre

٤۰) من به«ساورد»[11] نمیروم، «دیلگون» پیداست
دیلگون نشیمن دلبر است، دل طاقت ندارد

Kuhdenâ beskanom xâsko bebizom
Mesko anbareskonom va zolfe yâr berizom

٤۱) کوه «دِنا» را بشکنم، خاك‌آنرا الك‌کنم
مشك وعنبرکنم ، در زلف یار بریزم

Ruze kohgul daruma ma va pili segte kerd
Xom begardom kâkâjunim ruhe âlam zende kerd

٤۲) آفتاب از«کوهگل»[12] درآمد، ماه در «پیلی»[13] غروب‌کرد
خود بگردم به‌دور برادرم که روح دنیا را زنده‌کرد

Duvaral galun galun ira si kâsni
Sare kal seyrizanom yarom bâsni

٤۳) دخترها دسته دسته میروند برای چیدن‌کاسنی
سرکوه نگاه میکنم ، یارم با آنها نیست

Yedili minmâlmun gardan kesiye
Mesle coke sarhadi sinas sefiye

٤٤) یك یاری درمیان آبادی ما گردن میکشد
مثل‌کبك «سرحدی»[14] سینه‌اش سفید است

Pâzana bozi got toborat becar sir
Mirsekâl kemandi site nekone tir

٤۵) «پازن» به بزگفت تو برو چراکن
میرشکار[15] که مرا ببیند، به‌تو تیراندازی نمی‌کند

Cogemas mamsani sâhin ve liro
Zere biyel mârgun bâham mikonan xo

٤٦) پازن از «تنگ‌چَویل»[16] ، بزاز «دیل‌واسپر»[17]
زیر بیدهای «مارگون»[18] ازهم باردار میشوند

Cakcogi dimiye banesun
Dovaru busi biyo cakcogi besun

٤۷) لانه‌کبکی دیدم روبروی «بِنستان»[19]
ای دختر بوسه‌ای ده وجای‌کبك را بگیر

Kerker e kamutare jeng jenge dâse
Vasamâl berat begud bâziyâr xalâse

٤۸) گله‌گله کبوتر به‌صدای داس میآیند
باد شمال برو بگو، «بازیار»[20] کارش تمام شده‌است

---

۵ ــ افسار= درگذشته رسم براین‌بود دختران هنگامی‌که‌گوساله‌ها را بچرا میبردند ، به‌محض دورشدن از محل ، افسار آنرا به‌دور کمر می‌بستند : که شاعر کمر را به«ناف» : و پسر را به «افسار» تشبیه نموده است .

٦ ــ دال = لاشخور .

۷ ــ تنگ پیرزاد = دره‌ایست صعب‌العبور در نزدیکی دهدشت کهکیلویه .

۸ ــ مشمول شاهی = مشمول خدمت سربازی هستی .

۹ ــ القچی = کوهی است درنزدیکی دهدشت.

۱۰ ــ سرچنار = محل ییلاقی است دربویراحمد سفلی .

۱۱ ــ «ساورد» = کوهی‌است درنزدیکی «دیلگون» دربویراحمد سفلی .

۱۲ = «کوهگل» = محلی است در سی‌سخت .

۱۳ ــ «پیلی» ــ محلی‌است درنزدیکی دهدشت کهکیلویه .

۱٤ ــ سرحد ، محل سردسیری است در بویراحمد .

۱۵ ــ میرشکار = دربعضی مناطق، اهل محل، اعم ازآنکه دامدار باشند یا زراعت‌کار ، برای رفع شرحیوانات وحشی مزاحم، با قرار وقاعده‌هایی یك شکارچی اجیر میکنند . گاهی شکارچی بعلت بزرگ بودن منطقه ووجود حیوانات وحشی زیاد ، چند شکارچی دیگر را بمثابه دستیار انتخاب میکند وخود «میرشکار» میشود وسرتاسر منطقه را از این‌جهت مصون نگه میدارد.

۱٦ و۱۷ و۱۸ ــ تنگ چویل ، گویا یکی‌از خانهای بویراحمد شاعر بوده وخودرا به‌پازن محل «تنگ چویل» که در نزدیکی منطقه «بهمئی» است و همسرش را به بزکوهی محل «دیل‌واسپر» در «آرو» کهکیلویه تشبیه کرده کــه در زیر بیدهای «مارگون» در بویراحمد سفلی که محل نشیمن‌خان بود ازاو باردار میشود .

۱۹ ــ بنستان = روستایی‌است در بویراحمد سفلی .

۲۰ ــ بازیار = دروگر .

Sare ru seyri kunom-o-ru suluye
Buse duvar roqane mâlbive duye

۴۹) کبك مست ازممسنی، «شاهین»[۲۱]، از «لیرو»[۲۲]
زیر بیدهای «مارگون» با هم میخوابند

Araxey busomkoni tâberim labru
Dahtiri beyxod biyâr hatman jaribu

۵۰) اگر میخواهی بوسم کنی، برویم تا لب رودخانه
ده‌تیر را همراه خود بیاور، حتماً جنگ میشود

Berno kul bernobolan bernomiyune
On dâye gadbarikat kardem diyune

۵۱) برنوی کوتاه، برنوی بلند، برنوی میانه
آن خواهر قد باریکت مرا کرده دیوانه

Panstirom kerde terom bâzam avazkard
Manzele gadbârike duskor balad kard

۵۲) پنج تیرم دوباره تیر عوض کرد
منزل قد باریك را، دیشب پسر پیدا کرد

Tofangat pâydahtire malmo yetire
Zandârâ zanam niye igon fagire

۵۳) تفنگهای مردم ده‌تیر اند، مال من یك تیر است
زن‌دارها، زنم نمیدهند میگویند توفقیری

Numzâdâm gadbârike menhamimâle
Piremard jâhelkone berno selâle

۵۴) نامزد قد باریکم درهمین‌آبادیست
پیرمرد را جوان میکند چون برنو بلند است[۲۳]

Dovarale Ali Vali raftan sare-o-
Cis gole cis nimgole cis xâsare lo

۵۵) دختران علی، ولی، رفتند سرآب
عده‌ای مانندگلند، عده‌ای غنچه وعده‌ای خال برلب‌دارند

Bâde bizen vidane sâles gahâre
Va loye cesme peyeni benisine yâre

۵۶) باد «بیژن»[۲۴] میدمد، سال‌آن سخت است
کنار چشمهٔ «پی‌ی‌نی»[۲۵] محل نشیمن یار من‌است

Sarecesmay gardana nenkor xase diyom
Armo dey kor bevindi pahl miboriyom

۵۷) پسررا کنار چشمه‌ای درگردنه خسته دیدم
اگرمن مادرش بودم، گیسوهایم را می‌بریدم

Pâzana tangecevil boz dileespar
Zire biyele mârgun bâham mixare bar

۵۸) کنار رودخانه نگاه میکنم آبش گل‌آلود است
بوسه دختر روغنه، مال بیوه دوغ است

Va cavil to jei beru tâkas nabinad
Yâ mise kuhi becared yâ jâhel becinad

۵۹) ای «چویل»[۳۶] جایی سبزشوکه هیچکس‌ترا نبیند
یا میش کوهسار ترا بخورد، یا جوان ترا بچیند

Garmsina begu cixey sit biyârom
Barfe bârecar konom cevil kenârom

۶۰) به‌یارگرمسیری‌ام بگو چه میخواهی برایت بیاورم
برف بارخرکنم یا «چـَویل» در دامنم بیاورم

Duvaral galun galun ira si kâsni
Sare kal seyrizanom yârom basni

۶۱) دخترها دسته دسته میروند برای چیدن‌کاسنی
سرکوه نگاه میکنم، یارم با آنها نیست

Ce xase mâl dâstabey nozine buri
Begardi ruzi yemâl numzâd bejuri

۶۲) چه خوش‌است ثروت داشته باشی باکـّره بور
روزی یك‌آبادی بگردی، نامزد پیداکنی

Mâlemun ciskâfare cischarumzâa
Arxoâ cisimnake yâ emamzâa

۶۳) درآبادی ما، عده‌ای‌کافر، عده‌ای حرامزاده‌اند
اگرخداوند کاری برایم نکرد، به‌امامزاده پناه میبرم

Dovaral galâgalâ iransi hima
Arsemamad hissimnake eyvom yâhakima

۶۴) دختران دسته دسته میروند برای هیزم
اگر «سیدمحمد»[۳۷] کمك نکرد به‌آنها برسم یا «بی‌بی حکیمه»[۳۸]

Mabarindam karbalâ porsesi naârom
Vâkanin mazârema sarsine yârom

۶۵) مرا مبرید به‌کربلا، پرسشی نیست ازمن
بشکافید قبر مرا، روی سینه یارم

Kâbgorân sarebaqalet bezane bejunon
Tâ nebinom si-i-keni mo zan nistunom

۶۶) قاب قرآنی‌که روی سینه‌ات هست، بجانم بزند
تا نبینم شوهرمیکنی من زن نمیگیرم

Xâne mâlalal begu ilta bokon jam
Elgci nagargero sarcenâre sonam

۶۷) به‌خان‌آبادیها بگو، ایل خودرا جمع‌کند
«القچی»[۹] را گرد وغبار گرفته «سرچنار»[۱۰] را شبنم

Baceye xânelorom tangsir gozârom
Benesinom murosafâ sirazo cekârom

۶۸) فرزند خان لـُرم «تنگ شیر»[۳۹] گذار من است
جایگاهم «موروصفا»[۴۰] درشیراز چه‌کار دارم

Dovaru cârgadsefi desmâllâki
Garbexey busom nayi saddey becâki

۶۹) دختر چارقد سفید، لاکی به‌سر بسته
از وسط دونیم بشوی اگر بخواهی بوسم ندهی

Jumazarde kâkâjunim xârezarde derdese
Panjpanj xanemâris xube bârik duxdese

۷۰) پیراهن زرد برادرعزیزم را خار زردی دریده
عروس با پنج پنجه انگشتش، آنرا باریك دوخته

Gadbârik gukeskana mey bâlâ ziri
Kamare men kerdey dojây huney fagiri

۷۱) قد باریك سربالایی وسرازیری را باکرشمه میآید
کمر مرا دونیم کرده خانه فقیری

Tas begere fagiri mardeykone dis
Harkori yebozdare pâse eiele pis

۷۲) آتش بگیرد فقیری، مرد را خمیده میکند
هرپسر که بزی داشته باشد پایش را میگذارد پیش

Xâlesoze takesefi men-o-diyâre
Seyrkardane âdamefagir cefiyadâre

۷۳) خال سبز پشت‌پای سفیدت درآب پیداست
نگاه‌کردن آدم فقیر چه فایده دارد

Pahlalet bispanstâye yeki dotâye
Harkori tomistune bandey xodâye

۷٤) گیسوان‌بافته‌ات بیست‌وپنج‌رشته ودوقسمت‌شده‌است
هرپسری که ترا بگیرد ، بنده‌ی خداست.

Pahlalet sorxikone sarebarge sunet
Ezrâil sarmikone besune junet

۷۵) گیسوانت میدرخشد به سرشانه‌هایت
عزرائیل شرم میکندکه بگیرد جانت

Pahlalet sorxe koney sefi surat sefi vâs
Nakenid mane delom tâ beravom bâs

۷٦) گیسوانت‌میدرخشید باآن‌صورت‌سفید وچارقدسفید
منع مکنید دل عاشقم را ــ تا من بروم بدنبال او

Xâleso zahlekalâ mâbein doborget
Arvâbey barâi sifisây biyâbun gorget

۷۷) خال سبزی‌که با زهره‌ی‌کلاغ در میان دو ابرو کوبیده‌ای
اگر بشوی بره‌ی سفید، من‌گرگ بیابون میشوم

Xâlalat dunmâsaki vakute borget
Ti iyabe baresefisar me yâbu me gorget

۷۸) خالهای دانه‌ماش درگوشه ابروانت
تو میشوی بره‌ی سفید سر، من میشوم‌گرگت

Certeyagai vâdâbiye mamat bulure
Sarali certesmakon tiya mesure

۷۹) تکمه یقه‌ات بازشده ، سینه‌ات بلوره
سرعلی، تکمه‌اش مکن، چشم من شورنیست

Yedili minmâlmun gardan kesiye
Mesle coke sarhadi sinas sefiye

۸۰) یك یاری درمیان‌آبادی ما گردن میکشد
مثل کبك «سرحدی»[14] سینه‌اش سفید است

Loatig dandun besef milon anâbe
Tiya kâle bor dikaj dil sis kabâbe

۸۱) لب عقیق، دندان صدف، چانه عناب است
چشم زاغ ابروکمانی، دل برای‌آن کباب

Sirma vatiyat makas manisin dame tu
Jaqelân seir ti konan jar saretey bu

۸۲) سُرمه درچشمهایت مکش، جلواطاق منشین
جوانان نگاهت میکنند وبرسر تو جنگ میشود

Gorbune xodât beram yârtiye gerde
Me seyle to ikonam to seyle rige

۸۳) قربان خدایت بروم ، یارچشم‌گرد
من نگاهم بتواست ، تونگاهت برزمین است

---

۲۱ ــ «شاهین» = یکی از خانهای بویراحمد خودرا به شاهین «لیر» و همسرش را به‌کبك ممسنی تشبیه کرده که در زیر بیدهای «مارگون» با هم میخوابند.

۲۲ ــ «لیر» = محلی‌است درنزدیکی «سادات» بویراحمد .

۲۳ ــ برنو بلند = منظور شاعر : درمورد قد باریك بودن که به «برنوبلند» تشبیه کرده اینست که ارزش یك زن جوان قد باریك با برنو برابر است ونیز پیرمرد را جوان میکند.

۲٤ ــ بیژن = گردنه‌ایست پربرف و صعب‌العبور ، مخصوصاً در زمستان ، این‌گردنه در نزدیکیهای «سی‌سخت» قرارگرفته است.

۲۵ ــ چشمه پی‌ی‌نی (Peyeni) = «چشمه پونه» در نزدیکی کوه‌گل «سی‌سخت» قرار دارد.

۲٦ ــ «چویل» = گیاهی است خوشبو که در کوه کنار برف بهاری میروید .

۲۷ ــ سیدمحمد ، امامزاده‌ایست در روستای «خفر X̄afr » از ناحیه سیمیرُم .

۲۸ ــ بی‌بی‌حکیمه ، امامزاده‌ایست درنزدیکی دوگنبدان . منظور شاعر از توسل به دوامامزاده آنست که میخواهد بوصال دخترانی که برای گردآوری هیزم میروند برسد . نخست به‌سید محمد و بعد به «بی‌حکیمه» (بی‌بی‌حکیمه) متوسل میشود .

۲۹ ــ «تنگ شیر»= محلی‌است گرمسیری درنزدیکی«دوگنبدان».

۳۰ ــ «موروصفا» = محلی‌است در «دشتروم» بویراحمد علیا .

Isafar ke iravom safare simirom
Vargastan bus ti konom qeyraz bemirom

۸٤) اینبار که میروم بسفر سیمیرم
برگشتن ترا می‌بوسم ، مگر اینکه بمیرم

Yetâr va pahlalat beyxom nabordom
Sidoxtruze dafenom harjâ ki mordom

۸۵) یکتار از مویت نبردم
برای دوختن کفنم ، در هر کجا که مُردم

Gole sorxe galandari Bali sâyej vande
Varkanin bande bohun gole paxsa xarde

۸٦) گل‌سرخ قلندری ، بلوط سایه انداخته
بازکن بند سیاه چادر را گل را پشه میخورد

Mâlali Bârikonen dilom rati va bâsum
Tiyalom zârikonen sare vor bejâsun

۸۷) کوچ‌ها بارکردند دلم درپی آنهاست
چشمهای‌گریانم نگاه به منزلگاه قبلی میکند

Bâle neycit xom begirom xom bevandom heljata
Celcerâqun das bigirom xom biyârom zinata

۸۸) گوشه «چیخ»[۳۱] را خودم بگیرم ، خودم به‌بندم حجله ترا
چلچراغ دست بگیرم ، خودم بیآورم زن ترا

Sare kal seyrizanom tâ galey gol vadune
Tastakes miletalâ sar geres katune

۸۹) روی‌کوه نگاه میکنم گله‌های یارم را می‌بینم
تشتی‌که شیر درآن میدوشد، طلاست وروپوشش ازکتان

Daskerdom men karadun kara darârom
Ye mâri dasme zede pici yayârom

۹۰) دست‌کردم میان‌کره‌دان‌که کره درآورم
ماری دستم را نیش‌زده ، از درد بخود می‌پیچم

Sâyeye seciz xase, raz, bi. gerdu
Sobate dovarxase menhaljeyenu

۹۱) سایهٔ سه چیز خوش‌است ، مو ، بید وگردو
صحبت‌کردن با دخترخوش است درمیان حجله‌نو

Zirekuftom zirebextom xakezire vam nesast
Moraxaskon kâkâjuni ruz va bâl koh nesast

۹۲) زیره‌کوبیدم ، زیره الك‌کردم ، خاك‌زیره برسرم نشست
مرخص‌کن برادرجانم ، آفتاب دربالای‌کوه نشست

---

۳۱ ــ چیخ Cix = نی باریك است وزنان عشایر لُر، آنرا بوسیله دستگاهی ازسنگ وموی بز بافته وبرای پیشگیری ازگردوخاك وآفتاب به‌اطراف سیاه چادر می‌بندند .



کاریز: مطالعه‌ای در گسترش کاریز از ایران به دیگر نقاط جهان

(۲)

مرتضی هنری
مرکز مردم‌شناسی

اولین رد پاهای کاریز در تاریخ

بعضی از باستانشناسان وپژوهشگران تاریخ تمدن‌را اعتقاد براین است که نزدیك هزاره پنجم پیش‌از میلاد ، درایـران دهکده‌های کوچك پناهگاه مردمـان کشاورز صلحجو بود . ا . ت . اولمستد منظره چنین زندگی را با برداشت از وندیداد چنین ترسیم می‌کند : به‌نگاه نخست ، یك جهان دلپذیری‌است که‌درآن مهتر خانان‌را می‌بینیم کـه دارای گاو وگوسفند ، علوفه ، تازی ، زن وفرزند ، آتش ، شیر وهمه چیز خوب است ، بادانه ، علف ودرختانی‌که هرگونه میوه‌ای بار می‌دهند. زمین‌های خشك باقناتهای زیرزمینی آبیاری می‌شود ، گله ورمه افزونی می‌یابد وکود طبیعی فراوان است . ولی بدست آوردن این نعمتها کار سخت می‌خواست : تخم‌افشاندن ونهال کاشتن وساختن راههای آب زمینی سخت‌کار ، جهانی بودکه درآن جایی برای مرد تن‌پرور نبود (۳ ص ۲۳) . گریشمن (۶ ص ٦) ، وویل دورانت (۷ ص ۲۲) نیز ازوجودکاریز دردوران ماقبل تاریخ یاد می‌کنند .

آنچه‌که مسلم است آبیاری ، کشاورزی‌را وارد مرحله‌ی تکامل کـرد ، چه‌کشاورزی مبتنی برآبیاری درمناطقی‌کـه بارندگی زیاد نبود امکان‌پذیرگشت و نیز می‌دانیم‌که محصولی که از زمین‌های فاریاب بدست می‌آیـد ، به‌مراتب بیش‌از دیمزارهاست . درهزاره سوم پیش‌ازمیلاد شبکه‌های آبیاری درمناطق متمدن جهان آنروز پیشرفت زیادی‌کرد . در درهٔ سند شبکه‌ی مهم آبیاری تکامل یافت‌که ازپدیده‌های تمدن موهنجو ــ دارو شمرده‌می‌شود. بابلیان‌نیز شبکه‌های گسترده‌ای برای استفاده ازآب دجله وفرات بوجود آوردند ، و چینی‌ها نیز درکانال‌کشی برای آبیاری پیشرفت‌های زیادی کردنـد (۸ ص ۱۳) .

هیچ بعید نیست‌که ایرانیان نیز درهمین زمان وتحت تأثیر همان عوامل‌طبیعی واجتماعی‌که‌موجب پیشرفت شبکه‌های آبیاری درهند وبین‌النهرین وچین شد ، کاریزرا برای‌استفاده ازآبهای زیرزمینی و نیز آب رودها ابداع کرده باشند .

ابن‌فقیه همدانی که ابداع کاریز را در کرمان می‌داند چنین نقل می‌کندکه : گویند یکی ازپادشاهان ایران دسته‌ای ازفیلسوفان‌راگرفت . . . وفرمود تادرکرمان جایشان دهند . کرمان چنان بودکه درکمتر ازژرفای پنجاه گز آب نمی‌داد . حکیمان استخراج آب‌را نقشه‌یی‌کشیدند ، تاآن‌را روی زمین برآورند ، سپس درختکاری‌کردند تاهمهٔ کـرمان ازدرخت پوشیده‌شد. مردم آن نقشه‌را ازآنان آموختند(۱ ص ۲۰-۱۹) .

باتمام این تفاصیل به‌تحقیق نمی‌دانیم‌که حفر کاریز کی وکجا آغاز شد وکی تکامل یافت ، ودراین باره نیز تاموقعی که بررسی‌های دقیق باستانشناسی نتیجه‌ی قطعی ندهد نمی‌توان داوری‌کرد . ولی می‌دانیم‌که کی وکجا شاید برای نخستین‌بار کاریزها فدای جنگ شد وازخاك انباشته شد وازبین رفت . پیش‌ازاینکه به‌شرح مطلب بپردازیم ، باید گفت‌که آگاهی براین امر از دو جنبه مهم است ؛ یکی اینکه درهمین مورد می‌توان مقایسه‌ای‌کرد بین فرهنگ ایرانی بابسیاری فرهنگ‌ـ

های دیگر، که ایرانیان به‌هرجا رفتند ــ بعنوان نمونه‌وموضوع بحث ــ روش‌های کندن قنات‌را باخود بردند، وآب‌ها روان کردند، و روستاها (مثلاً دردل صحرای افریقا) آبادان کردند. دربرابر مهاجمانی‌که به‌ایران آمدند، ویران‌کردند وسوختند. نمونه‌اش اولین کاریزهایی است‌که نزدیك به‌سه هزار سال پیش ویران شد، ولی این شیوه‌ی زشت وناپسند وبسیار ناجوانمردانه درجنگ‌ها (پرکردن و ویران‌کردن کاریزها) بعدها نیز قرن‌ها وقرن‌ها ادامه یافت‌که هنوزکه هنوز است ازقناتهایی‌که مغولان وسپاهیان محمود افغان وآغا محمد خان ازخاك انباشتند بجای آب سرد، آه سرد بیرون می‌آید. جنبه‌ی دیگر اینکه به‌هرحال این نخستین سندتاریخی کاریز درایران ــ وبالطبع درجهان ــ است.

سند مورد بحث عبارت است ازکتیبه‌های بازمانده از سارگون دوم پادشاه آشورکه جنگ‌های خودرا با اورارتو (درشمال غربی ایران) شرح می‌دهد. (درموزه برلین) جرگن لسوه (۱۲) و (۱۳) دراین باره به‌تفصیل مطالعه نموده است. سطرهای ۱۹۹ تا ۲۳۲ کتیبه، به‌گزارش هشتمین نبرد سارگون دوم و اورارتو می‌پردازدکه‌در ۷۱۴ پیش‌از میلاد اتفاق افتاده است. دراین گزارش شرحی درباره تمدن شکوفای شهر «اولهو» آمده، که پس‌از گشوده شدن بدست سپاهیان آشور ویران شد. لسوه (۱۳ ص ۲۱) و اف. ثرو ــ دانگین (۱۵ ص VIII)، شهر «اولهو»را مرند امروزی در شمال دریاچه رضائیه می‌دانند.

دراین کتیبه ازروش هوشمندانه «اورشا» شاه یادمیشود: «... وجویها کند وآب روان‌کرد، آب‌هایی همچون فرات... کشتزارها آبیاری‌کرد، وزمین‌های بایرراکاشت»، آنگاه سارگون دوم درسطر ۲۲۱ می‌گوید «من مظهر و جوی وچشمه مجرا (کانال) را مسدودکردم» (۱۳ ص ۲۷). ازمجرا وکانال نیز باواژه «خریتو = خره‌تو hiritu» یاد شده‌که «لسوه» آن‌راکاریز می‌داند، و ر. جی. فوربس (۱۱ /I ص ۱۸۸) معتقد است‌که منظور ازاین کلمه نه‌تنها سوی زیر زمینی‌کاریز، بلکه جوی روباز آن نیز هست، یعنی تمام سیستم کاریز. درجای دیگر نیز براین مسئله تأکید شده‌که سارگون ازروش پنهانی تهیه‌ی آب شهر «اولهو» یاد می‌کند (۱۱ /II ص ۲۱)، وحتماً باخراب‌کردن این سیستم پنهانی آب شهر بوده‌که توانسته مقاومت مدافعان شهررا درهم بشکند وبرآنان مسلط شود. سناخریب پسر سارگون دوم (۵۸۴ ــ ۶۲۴ پیش‌ازمیلاد) شهر همدان‌را بنیاد نهاد واعتقاد براین‌است که همدان نیز باکاریز آبیاری می‌شد (۱۰ ص ۱۷۵). بخت‌النصر پادشاه بابل دختر کیاکسار «نیتولکس»را به‌زنی گرفت. باستانشناسان درحفاریهای بابل به‌آثاری ازکاریز برخورده‌اند، که‌می‌گویند بخت‌النصر گفت تااین‌کاریزرا برای همسرایرانیش کندند، تااو ازآبی به‌شیوه‌ی آبهای اکباتان بیاشامد (۵ ص ۱۶۵).

*

یادداشت‌ها

۱ ــ شهر مرند ومناطق اطراف آن هنوز نیز باکاریز آبیاری می‌شود. دردشت مرند وخوی، جمعاً ۳۶۴ رشته قنات وجود داردکه باآبدهی متوسط ۱۱٫۵ لیتر درثانیه جمعاً سالانه ۱۲۷٫۵۰۰ هزار متر مکعب درسال آب می‌دهد. این بیش‌از نصف ۲۲۴٫۲۵۵ هزار متر مکعب آبی است‌که درسال بوسیله چاه عمیق ونیمه عمیق وچشمه وقنات ازآبهای زیرزمینی استخراج می‌شود.

دراین منطقه ۱۸۶ چشمه ۴۶٫۸۰۰ هزار متر مکعب در سال ــ ۱۲۵ حلقه چاه عمیق ۴۶٫۴۲۰ هزار متر مکعب درسال ۱۹ حلقه چاه نیمه عمیق ۲٫۵۳۵ هزار مترمکعب درسال و ۳۶۴ رشته قنات ۱۲۷٫۵۰۰ هزار مترمکعب درسال آب می‌دهند (۴ ص ۲۵۷).

۲ ــ کاریز هنوز سیمای اصلی مناطق کرکوك و اربل را تشکیل می‌دهد، وگفته‌اندکه دردوران خلفای عباسی ۳۶۵ کاریز دردشت اربل وجود داشته است (۹ ص ۴۹۲). ابوالفداء نیز (۷۲۱ هـ) ازکاریزهای اربل یاد می‌کند ومی‌گوید «اربل به‌سرزمینی هموار است وکوهی درفاصله بیشتر ازیکروز راه ازآن واقع شده‌اند، ازقناتهایش دو رشته به‌شهر داخل شوند. یکی به‌مسجد جامع رود، ودیگری به‌دارالسلطنه» (۲ص ۴۷۷) مشخصات کاریزقدیمی اربل‌چنین آورده شده‌که ۵٫۵ کیلومتر دارد و ۳۰۰ میله چاه، که‌عمق مادرچاهش ۴۸ متراست، وازسه رشته آب‌می‌گیرد، ودرسال ۱۹۳۵ ۲۵۰٫۰۰۰ گالن درروز آب می‌داده‌است (۱۴ص۱۹۶)، ودرسالهای۱۹۴۰ نیزآب‌آشامیدنی این شهر ازکاریزی‌که ۲۸۰٫۰۰۰ گالن درروز آب می‌داده ونیز چندچاه تامین‌می‌شده، که‌آب‌قنات‌را باپمپ به‌درون یك‌آب انبار می‌ریخته‌اند (۹ص ۵۳۱).

سنجار درجنوب‌نصیبین (۲ ص ۳۱۹) ونیز رحبه (۲ ص ۳۱۳) در دوران ابوالفداء باآب قنات آبیاری می‌شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱ ــ ابن فقیه همدانی (۲۹۰ هـ). البلدان ــ ترجمه ح. مسعود. بنیاد فرهنگ ایران ــ تهران ۱۳۴۹.

۲ ــ ابوالفداء (۷۲۱ هـ). تقویم‌البلدان ــ ترجمه عبدالمحمد آیتی. بنیاد فرهنگ ایران ــ تهران ۱۳۴۹.

۳ ــ اولمستد ــ ا. ت. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی.

قناتی‌که در بافق به مسجد جامع می‌آید.

ترجمه دکتر محمد مقدم . ابن سینا ــ تهران ۱۳۴۰ .

۴ ــ سالنامه آماری کشور ــ سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی ــ مرکز آمار ایران ــ دیماه ۲۵۳۵ .

براساس آمار اداره کل آبیاری زیرزمینی وزارت نیرو .

۵ ــ کورس ــ غلامرضا (وعنایت‌الله رضا، امام شوشتری، علی‌اکبر انتظامی) آب وفن آبیاری درایران باستان . وزارت آب وبرق تهران ۱۳۵۰ .

۶ ــ گریشمن . ر ــ ایران ازآغاز تااسلام . ترجمه‌دکتر محمد معین . بنگاه ترجمه ونشر کتاب . تهران ۱۳۴۹ .

۷ ــ ویل دورانت (ویلیام جیمز دورانت) ــ تاریخ تمدن (مجله مشرق زمین گاهواره تمدن) ترجمه احمد آرام و دیگران . اقبال . تهران ۱۳۳۷ .

8 - Cantor. L. M. A World Geography of Irrigation. Oliver. London. 1969.

9 - Iraq. Naval Intelligence Division — London 1944.

10 - English. P. W. The Origin and spread of Qanats in the old world.

Proceeding of The American Philosophical Society Vol. 112 No. 3 June 1968.

11 - Forbes. R. J. Studies in Ancient Technology. Brill. Leiden. 1955 - 8.

12 - Laessoe. Jorgon. Reflexions of Modern and Ancient Oriental Water Workes.

Journal of Coneiform studies — 7. 1953. New Haven.

13 - Laessoe. J. The Irrigation System at ULHU. Journal of Cuneiform Studies. 5. 1951 New Haven.

14 - Mac Fadyen. W. A. (discussion) — The Early History of Water Supply.

The Geographical Journal. London. 99. 1942.

15 - Thureav - Danging. Une Relation de La Huifiéme campagne de Sargon. Paris 1912.

خوانندگان و ما

افسانه‌هائی که تاریخ، ادیان و ادبیات و حتی تاریخ سیاسی اقوام و ملل را آلوده است، خوشبختانه در بافتشان پیوسته رگه‌های روشنی‌ازخامی وبیخردی بچشم می‌خوردکه‌گذشته ازاینکه سخافت فکری و قلت هوش اغلب تذکره نویسان و مورخین را برملا می‌سازد، خود گواه صادقی بر ساختگی بودن آنها است. البته نباید بی‌توجه بودکه این افسانه‌سرائی‌های بی سر و بن، لطمات چشمگیری به‌جوهر اصلی وقایع تاریخی وارد آورده و میآورد، که هرآن نیاز جوامع فرهنگی را به پاکسازی اسناد و مدارك تاریخی موجود، بیشتر نمایان می‌سازد.

میشودگفت: مصداق«دوست نادان» در مورد این افسانه‌سازان قویاً صدق می‌کند. چه ، اغلب این‌گزافه‌گویان از مجرای تعصبات عاطفی بخیال خودشان خواسته‌اند: وقایع و یا اشخاص مورد نظری‌را بیشتر ازحد استحقاق بجابیاورند ولی بعلت کم فراستیی‌که خواه ناخواه مولود فکری این قبیل افراد باید باشد، نتیجهٔ عکس گرفته و به سست بودن موضوعات و تحقیر اشخاص مورد، نظر کمك کرده و در بیشتر مواقع بواسطهٔ همین شایعات سبك، قضاوت خصوصی اهل دقت را در مسیر قضایا نسبت به‌سایر جنبه‌های مثبت تاریخ فرهنگ گذشته منحرف یا حداقل مردد کرده‌اند.

سرگذشت رهبران دینی و سیاسی و بزرگان علم و ادب ما هم مملو از افسانه‌های بی‌سرو تهی است که کمترین تناسب و ارتباطی با شئون معنوی و علمی آنان نمی‌تواند دایر کند.

شأن عارفی را با معجزات وخوارق عادات عجیب و غریب تا حد یك تردست حقه‌باز سقوط میدهند.

جوهر ثابت و سالم سلك و مذهبی را با الحاقات و حواشی و تعابیر غیر عقلی و گونه‌گون، آنقدر کمرنگ و سست و بیمقدار مینمایانند که بسلامت‌و تقدس هدف اصلی آن لطمه میزنند.

هوش و ذکاوت یك فرمانده لایق و یك طراح سیاسی را با انتساب کارهای غیرقابل عمل‌واجرای‌حیله‌ها ونیرنگ‌ها، ناممکن و نفرت‌انگیز میکنند. کارهای علمی و گفتارهای منطقی دانشمندی را در چشم‌انداز سحر و جادو، از ارزش واقعی ساقط مینمایند و ... خیلی زیاد از رد پای این نوع محبت‌های حساب نشده و گاه وقت موذیانه در تذکره‌ها و تاریخهای (متاسفانه) مورد استناد کاوشگران به‌چشم میخوردکه کارتحقیق و سنجش و نتیجه‌گیری پژوهندگان را اگر ناممکن نکند، حداقل دشوار و از لحاظ زمان انجام کار، دوچندان میکنند. چون، یك پژوهندهٔ آگاه و مسئول، هم مجبور است بخواند و بشنود و هم اینکه بیشتر ازآنچه احتیاج به‌صرف‌وقت برای بررسی یك‌اثر سالم و منسجم دارد. وقت صرف کند تا به غربیل کردن راست از دروغ وصحت ازسقم قضایا بپردازد. در نتیجه بواسطه صرف‌وقت بیشترو ازطرفی معدود بودن‌پژوهشگران راستین ومغلوط و قاطی بودن مدارك تاریخی بعللی که ذکرش رفت، همواره با کمبود اسناد قابل اطمینان تاریخی، رودررو بوده و خواهیم بود تازه‌این یك‌طرف زیان‌قطعی است، طرف دوم قضیه متضمن ضررهای دیگری است‌که از باب مثال می‌توان به: این بهانه‌ها اشاره کرد که خودمان‌بدست خودمان در اختیار مغرضین غیر ایرانی میگذاریم تامانند نویسندگان‌صدر انقلاب فرانسه بازهم پیدا شوند، قلم بدستانی که تمامی مفاخر فرهنگی مارا فقط درقلمرو (بیدادگری) و (شهوترانی و حرمسرا بازی و...) خلاصه کنند و وقتی هم به بیرونیها و (ابن‌سینا)ها میرسند، برای تثبیت پیش‌داوریهایشان مارك عربیت به آنها بزنند و خیلی حرف دیگر در این باره...

از جمله موارد منظور یکی هم نقل قولهای بی‌اساس پاره‌ای از تذکره‌نویسان سطحی و جعل و انتساب گفتار و نوشتار نظم و نثر از قول و یا بنام بزرگان اهل قلم، تاریخ علمی و ادبی ما است که متاسفانه بعضی از ارباب دانش و بینش معاصر نیز، بدون مکث و تامل و یا اقلا بیان هشدار مختصری در مشکوك بودن آنها که قدر مسلم به گسترش درك و

باریك‌بینی خواننده کمك خواهد کرد، عیناً و بدون اظهار نظر منطقی برآنچه خوانده ویا شنیده‌اند، در خلال نگارشات خود منعکس و فقط باین اکتفا میکنند که در پاورقی، صفحه‌و سطرمنبع وماخذ اصلی را ذکر کنند، که این خود بصورت یك وجه استناد علی‌الظاهر! بررسی شده، جنبهٔ تـائیدی دارد و ایـن همان شیوهٔ ناصحیحی است که گـذشتگان در متن میآورند و امروزیان در حاشیه!

نتیجه‌ای که از ایـن بی‌تفاوتیها دستگیر میشود، کاهش‌روزافزون اطمینان به اعتبار واقعی بزرگان علم و ادب‌است که‌احتمال میرود، زمانی‌بیاید که‌نسلهای آینده مستند به همان نقل اکاذیب (که بواسطه گسترش صنعت چاپ، روز بروز فزونی خواهد یافت و دسترسی همگان به آنها بیشتر خواهد شد) نسبت به‌حقایق مسلم آثار بزرگان سرزمینشان دچار شك و بدبینی شده و بهر واقعیتی بصورت یك افسانه بنگرند.

ملاحظه بفرمائید: با نسبت دادن صدها افسانه‌و روایت به‌شعرا ودانشمندان و گفتن شعر و سخن از قول آنها چگونه واقعیات امر را برخود و همعصران و آیندگان مشتبه نموده‌اند. چقدر باید از این یاوه‌ها شنید و خواند و دهن به‌دهن نقل و سینه به‌سینه حفظ کرد که: .... باباطاهر هرشب سرد و زمستانی در آب یخ زده حوضشان غوطه خورد و پس از بیرون آمدن ابواب شعر و عرفان بروی گشوده شد! حافظ خمیرگیر بودو یکباره از دریافت سروش آسمانی شاعـر شد! فردوسی برای خشمگین‌کردن وخنداندن سلطان محمود که از پله‌های کاخ بـالا میرفت فلان‌شعر زشت‌و زیبا رافی‌البداهه سرود! وبرای‌شرکت درآزمایش شاعری در محضر عنصری از کلمات (هونگ و خرس و .... از این مزخرفات) فلان شعر را سرود و قبول شد.

دختر سعدی!؟ در جواب خواجه نصیر نام هزال حاضر جوابی کرد وفلان (دری‌وری) را سرود. خیام فـلان و بهمان رباعی را بدان عـلت و مناسبت ساخت، ابن‌سینا در فاصله یك فرسنگی‌با دیدن چند پشه! خیك‌های دوغ ودوشاب بار بر الاغ دهقان را بازشناخت، ازفاصلهٔ دور نخ و ریسمان به دست مرضا می‌بست و از طریق حرکات نخ نبض مریض را میگرفت و با تشخیص مرض تجویزدارو میکرد که:یك روز او را امتحان کرده بجای مریض گربه‌ای به نخ می‌بندند و ابن‌سینا میگوید: دوای‌این‌مریض خوردن موش است! فلان شیخ سوار بر دیـوار طی طریق‌کرد و فلان عارف با مار ومور صحبت میداشت ووو ده‌ها و صدها سخن دیگر از این قبیل و- قماش تاریخ علم‌و ادب سرزمین مارا آلوده است. چرا دور برویم همین‌کتاب چهارمقالـه عروضی سمرقندی پر است از این‌گونه سخنها و نظیر چهارمقاله کم نیست.

***

در شماره ۱۷۲ مجلهٔ هنر و مردم، تحت عنوان: «یادگارهای تایباد» بقلـم جناب دکتر لطف‌اله هنرفـر، مـوقعیت جغرافیائی و تاریخی تایباد مورد نگارش قرار گرفته و در خلال آن اشاراتی به نمونهٔ معماری و یادی از مشاهیـر آن سامان نیز رفته است.

درفصل: «زین‌الدین‌ابوبکر تایبادی، حافظ را ارشاد میکند» به نقل از تاریخ حبیب‌الله چنین آمـده است کـه: شیخ زین‌الدین تایبادی در مراجعت از زیارت کعبه چندروزی در شیراز رحل اقامت افکنده و در ملاقاتی که با حافظ داشته، حافظ را برای رهائی از تصمیم خطرناك شاه شجاع و فقهای عصر، که متهم به سرودن شعر کفرآمیزش کرده بوده‌اند، ارشاد! میکند.

قضیه (بنابرروایت) از این قرار بوده است که: حافظ بواسطه جوابگوئی و تمجید از شعر خود درمحضر شاه‌شجاع مورد نفرت آن شاه قرار می‌گیرد و شاه شجاع مدتی دنبال بهانه میگشته است که حافظ را اذیت کند، (معلوم نیست شاه شجاع مطلق‌العنان چه ترسی از یك‌شاعر میتواند داشته بـاشد کـه پی بهانـه بگردد) !!... بهرحال وقتی‌حافظ درمقطع غزلی این بیت را «گرمسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردائی» می‌سراید، بهانه به دست او می‌افتد تا بکمك فقها و مفتیان، فتوای بیان کفر از بیت مذکور گرفته و تازه بعد از این همه حیله‌گری‌هـا (که به یکنفر عادی می‌برازد نه به یك پادشاه خود رای) در پی فرصت مناسب می‌بوده که حافظ را با فتوای فقها مورد تنبیه قرار دهد. حافظ از ماجری بـو میبرد و با اطلاعی که از آمـدن شیخ زین‌الدین به‌شیراز داشته بملاقات اورفته و در این زمینه از او چاره‌جوئی میکند. شیخ اورا ارشاد میکند که: چون نقل کفر از نظر شرعی‌کفر محسوب نمی‌شود، بیت دیگری که بیانگر نقل بیت مقطع غزل باشد بگوید وقبل ازآن‌بیت درغزل سروده شده بگنجاند. (البته در اینجـا مورخ حبیب‌السیر فراموش می‌کندکه در عهد اوقرنها مانده بودتا رادیو ووسایلی امثال آن بوجود بیاید که شاه شجاع و فقها از طریق آن غزل حافظ را مثلا: در برنامه‌ای مانند، برنامه‌های رادیو ــ تلویزیونی ــ امروزی بشنوند!! پس‌نسخهٔ کتبی‌غزل حافظ‌باید بدست‌شاه واطرافیان افتاده باشد و فرضاً در چنیـن وضعـی پرواضح است که: غزل را دوباره بدست حافظ نمی‌دهند که ماقبل بیت سروده‌شده را بابیت دیگری پرکند) !وبا این‌نیرنگ برائت خود را حاصل و از خطر برهد و بعبارتی باید گفت دربرود.! (مـراجعه شود به صفحه ۱تا ۵۱ شماره ۱۷۲ مجله) حال، قبل از اینکه به بررسی: مفهوم ، تعبیر و بخصوص لحن کلام‌که در نظام سخن بار معنی ومقصود گوینده رابدوش

می‌کشد، پرداخته شود، این سئوالات خود به خود مطرح میشوند که: آیا، به شیخ زین‌الدین تایبادی، با آن توصیف‌و تعریفی که در اطراف پارسائی و تقوی و سخنوری و طهارت فکری و روحیش، ازقول مورخ حبیب‌السیر وبقلم مقاله‌نگار (آقای دکتر هنرفر) در مقالهٔ مذکور رفته است، می‌برازدکه عالماً ــ عامداً، شخص سست اعتقاد و فرضاً کافرنمائی! چون حافظ را به حیله و کلاه شرعی اندرز داده و مجهز نماید که از معرکهٔ کفر و ارتداد، برهد؟ و آیا در چنین شرایطی شیخ زین‌الدین‌هم در ردیف‌یکی از همان فقهای اهل نـاسخ و منسوخ که‌کفهٔ ترازوی قضاوتشان را به دلایلی سنگین ــ‌سبك، میکرده‌اند، قرارنخواهد گرفت؟ و با چنین موقعیتی، توصیفات رفته در حق شیخ هم، مثل داستان شعر مذکور مشکوك بنظر نخواهـد رسید و اگر برسد،قدر یقین‌این نمیشود که‌شرح حال شیخ زین‌الدین هم در ردیف و به روال همان نوع افسانه‌ها است‌که‌کمترین ماخذ استنادی نخواهد داشت؟

جواب این سئوالات در بـررسی ارتباطی‌که هردوموضوع‌باهم‌دارند روشن میشود.

حال، اگر هر دوبیت از حافظ‌باشد و البته شیوهٔ سخن و سوابق موجود مؤید همین نظر است. در نگاه مختصری به‌بیت مقطع غزل که بقول راوی ــ راویـان کفرآمیز است! روشن میشود که: بیت مذکور کفر نیست که، هیچ، نمونه کمال تواضع شاعر در خورده‌گیری به خویش است و لحن کلام که بهترین نمایانگـر مقصود گوینده و اغلب تـغییر دهندهٔ مفاهیم قراردادی الفاظ است و متاسفانه در دستور زبان فارسی نـادیده گـرفته می‌شود، این‌معنی‌را تأیید می‌کندکه حافظ در مصراع «گرمسلمانی از این است که حافظ دارد» با ترکیب کلمات، لحنی به کلام میدهد که میرساند: شاعر (حافظ) از کمترین لغزش خود در امر دین و طریق مسلمانی آگاه و اولین ناصح و مدعی خویش است. کیست که این همه فروتنی و حقیقت‌گوئی اغراق‌آمیز بـه گناه خویش را در فردی از مجرای‌کفر تلقی کند. در تمام ادعیه و اورادمعتقدین و در اصول بعضی از ادیــان (مـانند مسیحیت) اقرار بگناه و نسبت دادن‌خطا بخود، نوعی توبه وتطهیر روح ازگناه است. مناجات خـواجه عبدالله انصاری و.... نمونه بارز آن است و تا حـال دیده ــ شنیده، نشده است که زاهدی پارسا و حتی افراد عادی از زهد وورع و پاکی خویش دم بزنند.

درمصراع دوم «آه / وای اگر از پس امروز بود فردائی» حافظ صراحتاً خود را به حساب و کتاب فردای قیامت هشدارمی‌دهد. چه، مشبه جمله (وای) که معادل (دادبرمن) است (در بعضی نسخ «آه» ضبط شده‌که آن نیز مفید معنی حالت افسوس است و در بیـان مقصود گوینده بی‌تفاوت‌است) در ابتدای‌مصراع دوم بصورت «آه / وای اگر» قبـل از حرف شرط «اگر» آمده و میرساند که حرف شرط (اگر) وجه شرط قریب به یقین است نه شك و تـردید محض. در زبان محاوره هم می‌بینیم بسیاری ازاین اگر و مگرها باقتضای مقصـود، لحن تائیدی دارد مانند: یکنفر بـه دیگری میگوید: اگر بدانی چقدر نگرانم... در اینجا مخاطب نسبت به اظهار نـگرانی گوینده، حالت قبول دارد نه تردید، حتی در اغلب موارد، حرف نفی خلاف معنی‌خود را میرساند. مانند: ... نمیدانید چه زحمت‌ها کشیدم... طرف که همواره ناظرزحمات‌گوینده بوده، (نمیدانید) را درحکـم (میدانید) درمی‌یابد و بهمین نسق. . . حال اگر درکتب دستورزبان اشاره‌ای به‌وظایف لحن نشده امری‌است جداگانه... و اما اگربیت« این‌حدیثم‌چه خوش آمد که سحرگه میگفت، بر در میکده‌ای با دف و نی ترسائی»که بقرار روایت کذا بعداً سروده شده وماقبل بیت کفرآمیز!؟ مقطع غزل قرارگرفته باشد وفرضاً بیت مقطع واقعاً بیانگرشك‌وتردید به قیامت باشد، (که نیست) وحافظ را درتنگنای بهانه‌گیریها قرار داده باشد، بیت ماقبل وضع را بدتر می‌کند. چون درآن بیت حافظ می‌گوید: «این حدیثم چه خوش آمد . . .» یعنی درواقع بانظر ترسائی مطرب میکده، هماهنگ می‌شود وازکفرگوئی دیگران خوشحال است!!

چگونه ممکن است شخصی چون حافظ اینهمه ناهوشیار و خام و شاه‌شجاع و فقهای بهانه‌گیر که در بیت اول مته به‌خشخاش گذاشته‌اند آنهمه ناآگاه و یا آسان‌گیر باشند، که تأیید کفر را وجه برایت کافر بدانند ! ؟

مگر اینکه مثلاً حافظ میگفت : «این‌حدیثم‌چه بدآمد . . . . . .» و روشن است که حتی اگر از قول حافظ چنین کلمه‌ای‌را جابجا میکردند یا جابجا بکنند کار بجائی نمی‌رسد. زیرا سخن حافظ، بفوریت این نوع وصله‌ها را دفع میکند!

تازه، درصورت‌قبول‌چنین‌فرضیاتی، آنچه محرز است: حافظ، زیرك‌تر ازآن است‌که اگر بخواهد، سخنش را تعدیل کند. اولاً، خود، نداندکه چه باید بگوید و در ثانی نیازی نمی‌داشته که باهمهٔ رندی وهوشیاری، ازشیخ زین‌الدین متعبد ومعصوم، کمك فکری بخواهدکه برای بیان و کلام افسونگرش چـاره بیندیشد !

وفرض ثالث که این افسانه را از ریشه برمیندازد، شیوهٔ حکومت حکام فارس در آن زمان است که اگر فرضاً تمام واقعه‌را راست بپنداریم وحافظ بعلت جوابگوئی و تمرّد به شاه‌شجاع منفور ومغضوب قرارگرفته باشد، اصلاً الزامی باین بیا وبروها وطرح ونقشه‌ها نداشت. پس هیچکدام از این افسانه‌ها نه چیزی به والائی حافظ و سخنش می‌افزاید و نه اینکه حکومت شاه‌شجاع را درحدی منزه مینماید کـه برای ایذاء فردی دست به ظاهرسازی بزنند. همچنین فرض قبول

این افسانه اگر بخاطر شیخ زین‌الدین تایبادی سرهم شده باشد، تنها نتیجه‌اش تحقیر شیخ است بعلت همفکری با یك شکاك کافر کیش، نه‌تعظیم مقامات معنوی او. نتیجةً تمام این داستان دروغ محض بنظر میرسد ولاغیر واینکه در یك‌بررسی کلی بخواهیم قلمرو فکری حافظ را از نظر اعتقادات دینی، فلسفی، عرفانی و . . . روشن کنیم بحثی است جداگانه وجامع وتناسبی با این‌افسانه‌ها ندارد.

امیدوارم بااین اشاره مختصر ضمن عرض تشکر و پوزش از نگارنده مقالهٔ مندرج درمجله (جناب‌آقای دکترهنرفر، که‌مندرجات‌حبیب‌السیررا نقل‌فرموده‌اند) توجه نگارندگانی‌راکه برای‌نشریاتی‌مانند مجله هنرومردم کـه مستقیماً در قبال بازشناسی فرهنگ وادب‌کهن رسالت‌دارد، دست بقلم می‌برند و درخلال مطالعه و نگارش با این قبیل افسانه‌هـا روبرو خواهند بود، جلب نموده و خواهش‌کنم که: در برخورد با تواریخ و تذکره‌ها، از منطق اندیشه و روش تتـبع کمك بیشتری بگیرنـد و حتی‌الامکان سعی فرمایند، در نگارشاتی که بعدها برای پژوهندگان مرجع رجوع و محل استناد خواهد بود. (کمااینکه در حال حاضر مجموعه نشریات ۱۴ سالهٔ هنرومردم در نوع خـود منبع اطلاع و استناد است) اشتباهات سهوی ـ عمدی، پیشینیان را تصحیح نمایند و یا لااقل تکرار نکنند.

احمد فریقی





تنگ سیمین با دو دسته به‌شکل مجسمهٔ بز کوهی ، متعلق به زمـان هخامنشیان (همـدان - قرن پنجم قبل‌از میلاد) عکس از : ادارهٔ کل تولید عکس واسلاید

بی تو ای نوگل خندان بمن آن میگذرد بی تو ای نوگل خندان که بگلزار ز آسیب خزان میگذرد

هنر و مردم

شمارهٔ صد و هشتاد و دوم



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً درتهران به نقاط زیر مراجعه فرمائید :

دفتر مجلهٔ هنرومردم

شعبه‌های کتابخانهٔ امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

انتشارات خوارزمی وشعبه‌های آن

خانهٔ کتاب
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی سپهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی پیام
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات پیوند
روبروی دانشگاه تهران

کتابهای جیبی
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی چهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی رز
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی آگاه
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات چکیده
خیابان نظام‌آباد - ایستگاه‌اسلامی



شرح روی جلد : چوگان (آبرنگ) کار حسین بهزاد. پایان‌سدهٔ ۲۵ شاهنشاهی(سدهٔ ۱۴ ه. ق.)
موزهٔ هنرهای تزئینی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

HONAR - O - MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

حوزهٔ روابط فرهنگی

آذرماه ۲۵۳۶ — سال شانزدهم شماره یکصدوهشتاد دوم

در این شماره

مدیر: دکتر ا. خدابنده‌لو

زیر نظر هیأت تحریریه

با همکاری ذبیح‌الله بداغی

طرح وتنظیم: ف. کازرونی

جای اداره: چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ٦٤۰۳۳۱

تکشماره ۲۰ ریال
اشتراك سالانه ۲۰۰ ریال
(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها)
وجوه اشتراك باید بوسیله یکی ازشعب بانك ملی ایران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: $10

Foreign subscribers are requested to send their order to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN

نقاشیهای کاخ چهلستون قزوین و کاخهای دیگر صفوی

از خلال منظومهٔ عبدی بیک شیرازی

دکتر احسان اشراقی

پس از جنگ چالداران (۹۲۰ هجری قمری) ، شهر قزوین به علت بعد مسافت نسبت به‌مرزهای عثمانی و موقعیت مهمی که بر سرراههای ارتباطی داشت مورد توجه قرار گرفت و رفته رفته به صورت پایتخت دوم صفویه درآمد ، اماانتقال پایتخت بطور قطع در سال ۹۶۲ هجری ، در سی‌و دومین‌سال سلطنت شاه تهماسب اول صورت گرفت . درین سال پادشاه صفوی که‌ازجنگهای طولانی‌باعثمانیان‌فراغت‌یافته آذربایجان رانیز جای امنی‌برای‌مقردولت خویش نمی‌یافت یکسره‌پایتخت را به‌قزوین منتقل نمود .

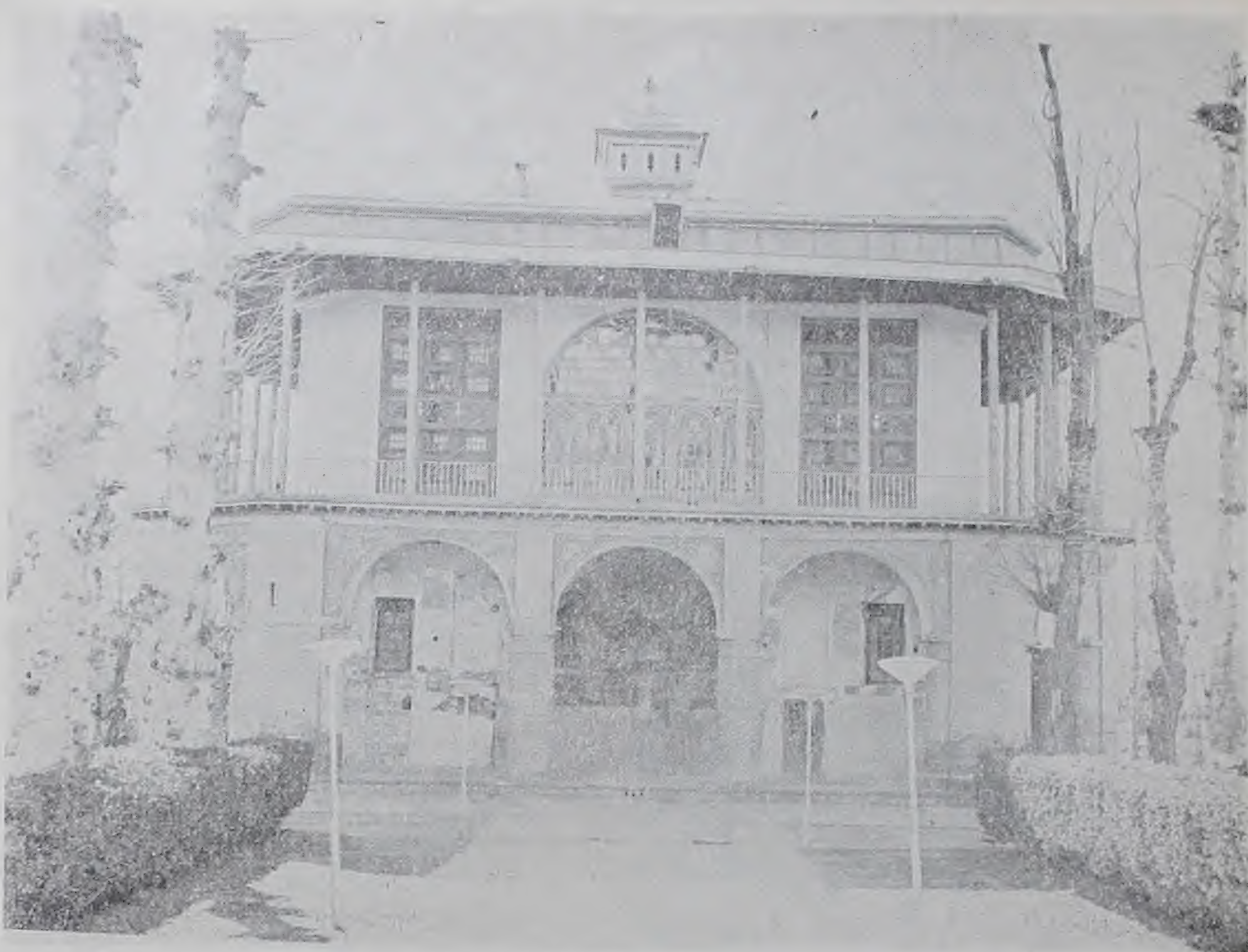
مقدمات انتقال پایتخت‌ازسال ۹۵۱ آغازگردید و دراین سال بودکه شاه اراضی موسوم به (زنگی‌آباد) را از میرزا شرف جهان‌که از بزرگان و معتمدان قزوین بود خریداری کرد و سپس معماران برگزیده کشور را فرا خوانده و فرمان داد تا باغی به‌شکل مربع بسازند و در وسط‌آن باغ عمارات عالی و تالارها و ایوانها و حوضها به‌وجود آورند و سطح باغ را به‌گذرهای مربع و چمن‌های مثلث و شش‌گوش قسمت کنند و از وسط‌خیابان نهری‌بزرگ‌جاری سازند و کناره‌های آن نهر را با درختان و بوته‌های گل بیارایند [1] .

این باغ را د رآن زمان به‌فرمان شاه تهماسب سعادت‌آباد نامیدند و کاخهای سلطنتی‌و عمارات‌دیگری‌که به‌وسیله‌امیران و اعیان دولت صفوی ساخته شد در محوطه این باغ عظیم‌قرار داشت .

مجموعه عمارات شاهی به مرور زمان تکمیل گردید و هنگامی که‌آبادان بود هفت درب ورودی داشت‌که یکی ازآنها موسوم به عالی‌قاپی و درب دیگر «درب میدان اسب» یا آت میدان نامیده میشدکه‌درواقع‌میدان‌اخیر محوطه چوگان‌بازی بوده است . امروز ازکاخ‌های شاهی به‌جز سردرب عمارت عالی‌قاپی که درب ورودی شهربانی قزوین است و عمارت‌چهل ستون‌که زمانی ساختمان فرمانداری و امروز محل موزه شهر است چیز دیگری باقی نمانده است .

عمارت چهل‌ستون یاکلاه فرنگی که‌در زمان شاه‌تهماسب در شمال مجموعه‌کاخهای سلطنتی قرار داشت ، اغلب محل پذیرایی شخصیت‌های مهم خارجی بودکه در زمان این پادشاه و پادشاهان دیگر خصوصاً شاه‌عباس اول به‌دربار دولت صفوی می‌آمدند و تفصیل این پذیرائیهادر کتب تاریخی آن زمان و نوشته‌های سیاحان اروپایی آمده است [2] .

پیترودلاواله‌که از این‌عمارت و باغ زیبای آن در۱۰۲۸ قمری بازدید کرده و میهمان شاه‌عباس بزرگ بودمی‌نویسد: خیابان‌های باغ بسیار عریض و تاچشم‌کار می‌کند کشیده‌است و دراطراف هریك آب روان درجویبارها می‌غلتد . . . در میان باغ عمارت کوچکی با چند اطاق برپا کرده‌اند . در مقابل این عمارت استخر بزرگ چهارگوشی است و در یکی‌ازاضلاع آن مقابل عمارت نشستنگاهی مسقف ساخته‌اند که چون شبه - جزیره‌ای در استخر پیش آمده و از سه جانب مشرف بر آب است . سقف این‌محل‌کوچك‌رافقط برچهارستون قرارداده‌اند چنانکه اطراف آن باز و برای جریان هوا آزادست ولی زیر



عمارت چهل‌ستون قزوین

آن سقف جای وسیعی نیست و تنها اشخاص معدودی‌می‌توانند در آنجا از هوای خنك و فرح‌بخش باغ استفاده کنند[۳].

ساختمانی که‌امروز از کاخهای سلطنتی باقی‌مانده‌براساس قرائن تاریخی همین‌عمارت کلاه فرنگی است‌بین خیابان‌پهلوی و خیابان پیغمبریه و خیابان فردوسی که قبلا به‌جای عماراتی که در اطراف آن ساخته‌اند باغ وسیعی وجود داشت . این عمارت دو طبقه است که بوسیله پلکانی مارپیچ به یکدیگر متصل می‌شوند . دیوارهای داخلی این عمارت که منقش به مینیاتورهای زیبایی از دوران صفویه بود در ادوار بعدی‌مانند دیوارهای عمارت عالی‌قاپوی اصفهان‌دراندودی از گچ‌پوشیده شد و چون احتمال میرفت شواهد زنده‌ای‌ازنقاشی‌های‌روزگار صفویه به دست آید از سال‌ها قبل به‌برداشتن گچ‌های دیوارها اقدام شد و همانطور که حدس زده می‌شد نقش و نگارهایی‌از زیر گچ پیدا شد لکن این نقشهای زیبا بمرور ایام از بین‌رفته و به‌جز اندکی باقی نمانده است . اما آنچه از مطالعه دیوان عبدی‌بیگ شیرازی شاعر و مورخ زمان شاه تهماسب کاملا روشن می‌شود و به‌کشف یك حقیقت تاریخی کمك فراوان می‌کند اینست که وی نام تعداد زیادی‌ازکاخها و باغها راکه در آن زمان به فرمان پادشاه صفوی و یا امرای دربار او ایجاد شده و ناشناخته باقی‌مانده‌انددرآورده وماراباه‌دقایق آنها آشنا می‌کند و از سوی‌دیگر شرح تمام نقاشیهایی که کاخ‌های‌شاهی

---

۱ ــ قاضی احمد قمی : خلاصة‌التواریخ نسخه خطی کتابخانه موزه ایران‌باستان صفحه ۲۲۸ .

۲ ــ اسکندربیگ ترکمان : عالم‌آرای عباسی تصحیح ایرج افشار : صفحات ۱۵۶، ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۲۸ ــ شاردن : سفرنامه جلد سوم صفحه۳۵ــ پیترودلاواله : سفرنامه، ترجمه شجاع‌الدین شفا صفحه ۲۹۱.

۳ ــ سفرنامه‌پیترو دلاواله: مکتوب پنجم۱۶۱۹ (۱۲۰۸ هجری‌قمری).

را زینت می‌داده است می‌دهد و مانند اینست که امروز همه‌آنها وجود دارند و انسان از نزدیك آنها را مشاهده می‌کند.

توصیف‌کننده این عمارات و نقاشی‌های آنها یعنی‌عبدی بیگ‌شیرازی یکی از پیروان مکتب ادبی نظامی گنجوی بوده است. وی در ۹۲۱ هجری قمری در شهر تبریز متولد شد در کودکی نزد شیخ علی‌بن عبدالعالی که یکی از فضلای نام‌آور زمان بود به تحصیل اشتغال ورزید و در سال ۹۲۷ هجری‌پس از وفات پدرش عبدالمومن دست از تحصیل بازکشید و در دفترخانه همایونی به شغل سیاقداری پرداخت و در عین حال به‌فعالیت ادبی‌که آن را از آغاز جوانی شروع کرده بود ادامه داد و برای خود ابتدا تخلص نویدی وسپس عبدی را انتخاب نمود و مجموع اشعار خود را در سه دیوان جمع‌آوری کردکه بیشتر آن امروز در دست است و چند نسخه خطی اشعار وآثار او در کتابخانه‌های شهرهای باکو لنینگراد و لندن و تهران نگهداری میشود که عبارتند از :

مظهرالاسرار - جام جمشیدی - هفت اختر - مجنون‌و لیلی ـ آئین‌سکندری‌ـ‌جوهر فرد‌ـ‌دفتردرد‌ـ‌فردوس‌العارفین انوارتجلی - خزائن‌ملکوت - روضة‌الصفات - دوحة‌الاسرار- جنة‌الاثمار ـ زینت‌الاوراق ـ صحیفه‌الاخلاص[٤] و گذشته از اینها دو اثر ببسیار ارزنده نثر بنام صریح‌الملك وتکملة‌الاخبار ازعبدی‌بیگ باقی‌مانده‌است‌که صریح‌الملك دفتر کاملی است از امور اوقافی خانقاه اردبیل که از اسناد مهم اجتماعی و اقتصادی دوران صفوی است و تکملة‌الاخبار کتابی است در تاریخ عمومی که بخش آخر آن در تاریخ زندگی شاه تهماسب اول است و مؤلف این‌کتاب‌را به‌پریخان‌خانم‌دختر شاه‌تهماسب که بانویی مقتدر و کاردان بود تقدیم کرده است.

در سال ۹۵۱ هجری قمری که پادشاه صفوی طرح‌ایجاد جعفرآباد و تمرکز کاخ‌های شاهی و منازل امیران و اعیان دولت و باغهای منضم به‌آنها را ریخت، و استادان معمار و صنعتگران و نقاشان چیره‌دست را از هر سوی کشور فراهم آورد تا درکار ساختن و تزئین این بناها شرکت کنند، عبدی بیگ شیرازی که در آن هنگام به شاعری و نویسندگی شهرت یافته بود از طرف شاه مأموریت یافت عمارات و کاخهاوباغها وخیابان‌های جعفرآباد و سعادت‌آباد و تزئینات‌و نقاشی‌هایی را که در عمارات شاهی به وجود آمده بود در اشعاری توصیف کند و شاعر نیز در دو اثر خود به نام‌های : دوحة‌الازهار و روضة‌الصفات که از آثار خمسه سوم[٥] اوست به‌شرح و وصف این ابداعات پرداخت چنانکه خود گوید :

امر تو ام ریخت خـرد در دماغ
تـا بکنم وصف خیابان و بـاغ
کلك هنر پیشه گـرفتم به دست
تا بکنم وصف بدینسان که هست
از تو بـه فرمان علـم افراختن
وز مـن جانبار بـه سر تاختن

مطالبی که د رروضة‌الصفات آمده است مربوط به‌توصیف کاخها و عمارات و باغهای شرقی‌وغربی ایوان شاهی‌وموضوع دوحة‌الازهار شرح خیابان‌ها و باغها و عمارات شاهی‌ومجالس نقاشی آنها است. شاعر در شرح نقاشی‌های دیواری کاخ‌شاهی چهل ستون قزوین و خانه موسوم به شیروانی که متعلق به‌بهرام‌میرزا برادر شاه‌تهماسب بود و کاخ‌های دیگر، اشکال تذهیب و طرحهای مشهور نقاشی آن زمان‌را با دقتی خاص بیان می‌کند و عناصر تشکیل‌دهنده مجموعه نقاشیها راکه از اشکال زیبای پرندگان و جانوران وحشی به‌وجود آمده و نقاشی‌هایی که از آثار شعرای کلاسیك ایران خصوصاً نظامی الهام‌گرفته است وصف‌می‌کند و این‌توصیف منبعی است‌راهنما برای شناخت هنر نقاشی قرن دهم هجری ایران و راه‌گشایی ارزنده برای هنرمندا ن‌و هنرشناسان[٦]. عناصری‌که درنقاشیها و شرح جزئیات عمارات شاهی خصوصاً ایوان چهل ستون مشخص می‌شود بطورکلی دارای مطالب زیر است :

۱ - سبك معماری و کیفیت بنا و مشخصات ستونها و درها وپنجره‌ها، طرز خیابان‌بندی، جدول‌بندی، حاشیه، دیوار و کنگره و مانند آن.

۲ - شرح و توصیف باغها و بستانها و ذکر نام‌گلهامانند ارغوان، بنفشه، قرنفل، یاسمن، گل‌نار، ختمی، نرگس، خیری، بستان‌افروز، لاله، سوسن و درختان مانند : بید و بیدمجنون، سرو، چنار، سفیدار، مشگ‌بید، صنوبر، سیب، گلابی، گیلاس، نخل، شفتالو، آلوی سیاه، بادام عناب، انار، سنجد، پسته، فندق، توت و انجیر.

۳ - نام حیوانات مانند : شیر، گوزن، گاو، غزال، روباه، عقاب، باز، شاهین، تذرو، کبك، دراج، بط، کلنگ، قرقاول، سیمرغ، بلبل، قمری، آهو و سایر طیور و وحوش.

٤ - صحنه‌های نقاشی و معرفی موضوع آنها همچون صحنه‌های عاشقانه و بزم و رزم و شکار و مجالسی از اشعار نظامی گنجوی.

٥ - اماکن‌وجایهای‌مشهوردارالسلطنه‌همچون‌جعفرآباد، سعادت‌آباد، میدان‌اسب، خیابان، باغ میرعلی کسگنی، باغ

---

٤ ـ مقدمه هفت اختر عبدی بیگ به قلم ابوالفضل هاشم‌اوغلی رحیموف چاپ مسکو ۱۹۷٤.

٥ ـ خمسه سوم عبدی‌بیگ شامل مثنویهایی به‌ترتیب زیر است : روضة‌الصفات ـ دوحة‌الازهار ـ جنة‌الاثمار ـ زینت‌الاوراق ـ صحیفة‌الاخلاص.

٦ ـ ر. ك. به‌مقدمه روضة‌الصفات عبدی‌بیگ چاپ مسکو ۱۹۷٤.



یکی از نقاشی‌های دیواری عمارت چهل‌ستون

مرادبیگ ، باغ‌حسین‌بیگ، یوزباشی استاجلو ، باغ‌عبدالله‌خان اوستاجلو ، باغ قورچی‌باشی ، باغ غریبان ، باغ فرخ‌زادبیگ، باغ بهرام‌میرزا ، باغ شاه‌نعمت‌الله ، باغ قاجار و باغ‌مهین‌بانو سلطانم و نظایر آنها .

٦ – اصطلاحات و مناصب مانند : دیوانخانه ، دولتخانه، دارالسلطنه ، قورچی‌باشی و یوزباشی .

٧ – اسامی شخصیت‌ها نظیر : بهرام‌میراز ، مهین‌بانو ، فرخ‌زاد بیگ ، حسین بیگ یوزباشی استاجلو و عبدالله خان استاجلو .

٨ – حرفه‌هامانند : زرکار، زرنگار، سرکار ، شیشه‌ساز، صورتگر ، کوه‌پرداز ، کوهکن ، معمار، منبت‌کار ، منشی ، مهندس و نقاش .

٩ – عناصر ساختمانی چون : ایوان ، برج ، تالار ، رواق ، شیروانی ، شیشه‌زرد ، صفه ، طاق ، کنگره ، گنبد ، محراب ، مدور (سقف) ، مشبك ، مقرنس ، مقوس ، منبت ، هفت ایوان و هلالی .

١٠ – ابزارها مانند: پرگار، تفنگ، تیشه، زیرمشق (تخته زیر مشق) و فانوس .

١١ – بازیهاوورزشها مانند: چوگان‌بازی ، قپق‌اندازی، سواری ، شکار و فلاخن‌اندازی .

١٢ – سبکهای نقاشی و طرحها و عناصر گوناگون تصویر مانند : اسلیمی ، ختائی ، ابری ، بند رومی ، فرنگی ، فصالی ، جدول ، شمسه ، شرفه ، زرافشان و مانندآن[٧] .

اینك با توجه به توصیف عبدی‌بیگ شیرازی از نقاشی های ایوان چهل‌ستون قزوین و بناهای شاهی ، این صحنه‌هارا از نظر می‌گذرانیم :

وصفایوان از منظومه روضة‌الصفات :

نقش طرازنده در ایوان شاه
گشت نگارنده به فرمان شاه
ساخت به اندیشه آفاق سیر
مردم و دیو و پری و وحش‌وطیر
کرد به امر شه مانی قلم
جمله نقوش و صور آنجا رقم
شاه در آن قصر سلیمان عصر
جنی و انسیش بر اطراف قصر
هر طرفش پر رقم و رنگ شد
غیرت مجموعه ارتنگ شد
کلك خطایی قلم سحرکار
صد گل صد برگ نمود آشکار
داد ز نیلوفر نیکو فرش
همچو فلك هر طرفی زیورش
کار گل و لاله برآمد به ابر
از دل بیننده بر انداخت صبر
ساخته صد شاخچه نقش از میان
راه فرنگی زده اسلامیان
صورت مرغان و درختان درو
خیره شده دیده رضوان درو
اژدر و سیمرغ به هم ساخته
باز به بط پنچه در انداخته

٧ – برای اطلاع بیشتر رجوع شودبه‌کتاب گلستان هنر تالیف‌قاضی احمد قمی ، تصحیح‌سهیلی‌خوانساری – لغات و اصطلاحات فن‌کتاب‌سازی به‌کوشش مایل هروی .

شکل هنربرش ز سر گاو گنج
شعله بـر آرد ز دل کار سنج
هر طرف از خامه وری ذوفنون
عالـم دیگر ز دو عالم برون
شد صدف چرخ پر از لاجورد
تا به صد اندیشه درو جای کرد
صبح بیامیخت سفید آب خویش
در نظرش کار خود انداخت پیش
گشت معصفـر شفـق شامگـاه
یافت به‌این رنگ‌در آن‌قبه راه...
از ده و دو پنجره‌اش روشنـی
بر ده و دو برج فلـك مبتنی
بر سر هر پنجره جامی چو مهر
سر خوش از آن جام شده نه سپهر
دیـده ازاره ز رقـم بند روم
آمده اندر خور هم برگ و بوم
برگش از آسیب خزان در امان
بـوم وی ایمن ز حدوث زمان
لاله و نیلوفر و گـل بی‌شمار
طرفه جهانیست همیشه بـهار
جانور وحشی او انس جـوی
آهـوی تازنـده او مشکبوی
شیر شکـوهنده او بی ضـرر
کـرده درو عـدل شهنشه اثر
رنگ و پلنگ از ره هم خانگی
بستـه درو وحشت و بیگانگـی
بـاز و بطش گشته معـانق بهـم
اژدر و سیمرغ موافق به هم...[8]

در مثنوی دوحةالازهار ، عبدی‌بیگ شیرازی پس از ذکر مقدمه‌ای در توحید و ثنای پیامبر و ائمه و دعای‌دولت شاه تهماسب ، به وصف دارالسلطنه جعفرآباد و خیابان و باغ سعادت‌آباد و خیابان‌های آن و ایوان‌های کاخ و باغات‌شرقی و غربی و خانه شیروانی پرداخته اطلاعات دقیق و جالبی از موقعیت هر یك از آنها و شیوه‌های طراحی آنها می‌دهدسپس به‌توصیف مجالس نقاشی دیوارهای کاخ می‌پردازد و این توصیف شامل سقف زرنگار و ستون‌های رفیع و در شمشاد منقش آغازشده به دیوارها می‌رسد و تصویری زیبا از آن‌نقش های بدیع در برابر دیدگان انسان قرار می‌دهد که در عین‌حال شامل اطلاعاتی از سبك و تکنیك نقاشی‌ها نیز هست :

در و دیوارش از جنت نمونـه
ز شاخ و برگ و مرغ گونه گونه
ز اسلامی فرنگی رفته در تـاب
کز آن خط خطا خورده بهر تاب
خطایی هر طرف بگشوده صد گل
هزاران مرغ روحش گشته بلبل
نشسته مـرغ بر شاخ خطایـی
تو گویی می‌کند دستان سرایـی
ز قصالی هزاران فصل تصویـر
نموده نـوك كلك مملكت‌گیر
پری و آدمـی اندر مقابـل
یکی جان کرده یغما دیگری دل
به هر سو مانوی کلکی مهندس
رقم کرده یکی زیبنده مجلس
بهر جانب ز صورتهای شیرین
شده منسوخ صورتخانـه چین[9]

مجلس دوم مجلس نقاشی شیرین و فرهاد و کوه‌بیستون است . شیرین سواره به‌سوی بیستون رفته است جویی دلپذیر که بدست فرهاد ساخته شده صورت شیرین و خسرو را در آن منعکس می‌سازد . فرهاد به نوك تیشه تصویر شیرین رادرسنگ خارا برآورده است و در طرفی دیگر تصویری از شاپور و فرهاد و در جایی نیز تصویر کشته‌شدن فرهاد از زخم تیشه نمایان است :

فضای کوه و جوی دلپذیرش
نمودار بهشت و جـوی شیرش
ز یکسو جوی‌شیر اندر روآرو
ز یکسو صورت شیرین‌و خسرو
به نوك تیشه فرهاد هنـرور
نموده روی خـارا را مصور
به‌روی سنگ از تمثال شیرین
زده ازبهرخسرو فال شیرین...

مجلس سوم تصویر شیرین و خسرو و چشمه آب است . شیرین درون چشمه بشستشو مشغول است و خسرو به تماشا ایستاده و از آن همه زیبایی انگشت حیرت به‌دندان دارد :

درون آب شیریـن شکرخند
گـلاب‌نـاب را پیموده بر قنـد
تنی از لطف چون گل‌های گلشن
درون آب آتش کرده پیونـد
درون آب آن خورشید آفاق
چو نقش دلبران در چشم عشاق

---

۸ ــ مثنوی روضةالصفات صفحات ۲۹ و ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ .
۹ ــ دوحةالازهار صفحه ۶۹ .

به تن شبگون پرندش خاطر افروز
شب قدر آمده با روز نـوروز [10]
مجلس چهارم مجلس بزم است :
بتان مـاه روی حـور پیکـر
به هم آمیخته چون شیر و شکر
رفیقان برخـلاف اهل عالـم
نشسته تا قیامـت شاد با هـم
نشسته خـوبرویـان دلاویـز
چو مهر یار در دل عشرت‌انگیز
مجلس پنجم : تصویری است از شکارگاه :
مصور صورت نخجیر پرداخـت
بدانگونه‌که نتوان مثل آن ساخت
ز سیر و نیم سیر رنگ نخجیر
بهم آمیخت گویی شکر و شیر
پلنگان را نموده پشت پر خال
نموده نقطه ریزی مرد رمال
بهر جانب ز روباهـان روسی
برای تازیان برگ عـروسی
بهم گور و گوزن و شیر همدوش
ز قصد یکدگر گردیده خاموش
مجلس ششم تصویری است از جوانان زیباروی در حال چوگان‌بازی :
دگر یـك جایگاه گوی بـازی
بتان چوگان‌به‌کف در رخش تازی
بتان در گوی بازی شاد و خرم
هلال آسا به چوگان باختن خم
هـلالی غبغبان کشور آرای
به‌چوگان‌گوی را بربوده از جای
مجلس هفتم تصویر باغی است‌که جوانان در آن به‌سیر وگشت مشغولند :
ز یکسو نقش باغ و شکـل بستان
بت گلچهره در سیر گلستان
بهار و سبزه و سرو ولب جوی
نشاط انگیز از خوبان دلجـوی
هشتم : تصویری است از زلیخا و زنان مصر که هریك نارنجی در دست دارند و درحالی‌که محو جمال یوسف شده‌اند دست خود را به جای نارنج بریده‌اند :
یـکی زیبنده مـجلس ساز داده
بـتان مـصر را آواز داده
به آئین پری‌خـوانان ساحـر
پری رویان مصری کرده حاضر
به دست هر یکی تیغ و ترنجی
چو خودطالع شده یوسف زکنجی
پری رویان مصر از حسن طالع
شده حیران خویش از روی واقع
گشاده چشم و لبها جمله خاموش
بدینسان تا قیامت مانده بیهوش
ترنج و تیغ اندر مشت سیمین
قلم کرده به تیغ انگشت سیمین
نهم : مجلس رزم است ، قزلباشان و رومیان ، یکی با پرچم و کلاه سرخ و دیگری با کسوت سفید ، دسته‌ای با سلاح سرد و دسته دیگری با سلاح گرم به‌کارزار مشغولند :
زیك سو تاجداران صف کشیده
بـه فرق از تـاجشان گلها دمیده
زکسوتهای رومی [11] از دگر سوی
کدوزاری عیان‌کرده به هر سوی
علم بـا بیرق گلگـون مصور
گـل بستان فـروز افراخته سر
چـو گلبن جنگجویـان کمربند
کله خود پر ز خون غنچه مانند
نـی نیزه چو خوبـان کمربند
درون سینه با جان کرده پیونـد
شده تیر یـلان از دل گـذارا
به تیزی کرده ره در سنگ خارا
به نیزه ترکتـاز تـاجـداران
گریزان رومی از هر سو هزاران
مخالف بـا تفك افسرده بـازار
به آه واپسین او را سر و کـار
تصویر دهم شکارگاه دیگری است. سواران با اسبان ابلق و کمیت و گلگون و شباهنگ‌به‌شکار گور و آهووگراز و خرس مشغولند .
تصویریازدهم : نقش قپق‌اندازی است‌که یکی از بازیها و عملیات ورزشی دوران صفویه بوده است :
شده چوب قپق شمع از پی جمع
به‌گردش تیر چون پروانه بر شمع
پری‌رویان ز هر جانب کمان‌کش
پـری از جملـه ایشان عنانکش
تصویر دوازدهم نقش دیگری‌است‌از شکارگاه وسوارانی در هیأتهای گوناگون به شکار جانوران مشغولند :
دگر یك مجلس صید افکنانست
که جولانگاه صد چابك عنانست

۱۰ ــ همان اثر صفحه ۷۶ .
۱۱ ــ منظور از رومی همان عثمانی است .

ز هر جانب دوان چابك غنانی
خدنگ افـکن بت ابروکمانی
یکی بـر سبز خنگی آسمان‌وار
فروزان‌کرده چون‌خورشیدرخسار
به زیـر شهسواری ابـلقی رام
چو شه کامد به کامش رخش ایام
جهانگیری کمیتی را عنان گیر
چـو دست شاه باکلك جهانگیر
به گلگونی بتی در جلـوه نـاز
نموده از شفق ماهی سرافـراز
شباهنگی برو شوخی شب افروز
شب قدری صباحش روز نوروز
مهی بر نقره خنگی پرتو افکن
چوخورشیدی‌عیان از صبح روشن
سیه چشمان بر آهو رخش رانده
ز غمزه تیر بـر آهـو نشانـده
هزاران‌گور و آهو درتك و پوی
شکارافکن‌صف‌آرایان بهرسوی...

مجلس سیزدهم نقشی است در ایوان که شاه را در حال جنگ با گرجیان نشان می‌دهد در یك‌سو شاه قلعه دشمن‌را با سپاهیان در میان‌گرفته و در سویی عده‌ای با کمند از قلعه‌بالا می‌روند و در سویی دیگر قلعه فتح شده دیری در هم‌کوفته و راهبان اسیر شده‌اند و صلیب و صنم و ناقوس سرنگون‌افتاده :

کشیده صورت زیبا بهـر بـرج
نمودار غـزای شاه در گـرج
کمند افکن دلیران جهان‌گیـر
زچستی رخش‌گردون را عنان‌گیر
به پنجه کرده برج و باره را پست
ز انگشتان کلید فتـح در دست
بت و بتخانه را درهـم شکسته
کشیشان را به خواری دست بسته
هجـوم غـازیان مملکت‌گیـر
بسوی کهنه دیر و راهب پیر
کشیـده پیر را از دیـر بیرون
زحل‌طالع شده‌از طرف‌گردون...
پری رویان گرجی دست بر روی
نموده رو سوی شاه از همه سوی
دوان هر گوشه شیران صف آرای
برون‌آورده‌گبران را زهرجای...

در میان شرح و توصیف نقاشیها ، شاعر به‌ایوان‌های شرقی و شمالی کاخ شاهی و گچ‌بریها و تزئینات زیبای آنهانیز که در نقشهای اسلیمی و خطایی وابر است اشاره‌کرده و در گچ‌بریهای رنگین اشکالی‌که از کوه و آب جاری‌وجانورهای شکاری و شیر و گوزن و گاو و غزال‌وروباه و عقاب وشاهین و تذرو و کبك و دراج و بط به‌وجود آمده معرفی می‌کند:

بریـده در کمال خـوش نمایـی
ز گـچ اسلیمی و ابـرو خطایـی
نموده شکل کـوه و آب جـاری
درو با جانـورهـای شکـاری
بهم شیر و گوزنش خاطـر آرای
هـژبر و گاو گنجش حیرت افزای
پلنگ و رنگ در رنگ زد وگیر
بهم آمیخته چـون شکـر و شیر
غـزالان چـون سیه چشمان چینی
همـه در عین لـطف و نازنینی
ز بـازی مست روباهـان روسی
چـو ارباب طرب روز عـروسی
عقاب و بـاز و شاهین بهر تـاراج
زده راه تـذرو و کـبك دراج
کلنگ از چنگ شاهین مانده در تاب
نموده خـویش را از اوج پـرتاب
عقاب از زلف مشکین عشرت‌افزای
تذرو از بال رنگین شعله آسای ...

با اینکه عبدی‌بیگ شیرازی صحنه‌های نقاشی عمارات شاهی به‌خصوص عمارت چهل ستون را با دقت و مهارت نشان داده است ولی نامی از نقاشان و استادان هنرمند نمی‌بردوتنها در فصلی ازکتاب دوحةالازهار تحت عنوان: «صفت فن‌تصویر و اشعار به‌تعریف دست و قلم شاه جهانگیر» اشاره می‌کندکه این مجلس‌های تصویرکار هنرمندان سحرآفرینی است‌که به‌دور پادشاه که خود در فن تصویر بی‌مانند است گردآمده‌اند:

بدین ترتیب مجلس‌های تصویـر
که وصفش ناید از خوبی به تقریر
هنرمـندان سحر آئین کشیـده
ز نوك خامه جان در تن دمیده
به دور شاه این فن شد جهانگیر
که بی‌مثلست خود در فن تصویر
هنرمندان که گرداگـرد اویند
درین فن یك به یك شاگرد اویند
به عهدش صدچو بهزاد آمدورفت
دوصدشاپور و فرهادآمدورفت...
هر آن نقشی‌که کرده بر جریده
قلم بـر صورت مانـی کشیده

ز حیرت کو قلم را رانده در کار
هنرمنـدان نشسته رو بـه دیوار
در آن‌دم کو کند نقاشی آغـاز
قلم از پر جبریلش شود ساز ...
کشد هر گاه نقش چشمه بر سنگ
فزاید حیرت مانی و ارژنـگ ...
کشد چون‌مرغ را در مجلس جمع
پردآن‌مرغ‌چون‌پروانه بر شمع...

بنابراین مشخص می‌گردد که شاه تهماسب در هنرنقاشی مهارت داشته و هنرمندانی‌که در بارگاه او جمع آمده بودند در تربیت همه آن مجلسهای تصویر شرکت داشته‌که نام بعضی از آنها از خلال اسناد آن زمان معلوم می‌گردد.

قاضی احمد قمی مورخ و نویسنده معروف زمان شاه تهماسب در کتاب «گلستان هنر» که به‌شرح حال هنرمندان اختصاص‌داده است شاه تهماسب راتصویرگر بزرگی می‌داندکه چند مجلس از نقاشی‌های ایوان چهل ستون قزوین ازکارهای او است از جمله مجلس یوسف وزلیخا و نارنج‌بری زنان‌زیبای مصر و این بیت نیز در آن صحنه نقاشی از اوست:

مصریـان سنگ مـلامت بر زلیخا مـی‌زنند
حسن یوسف تیغ‌گشت و دست ایشان را برید[۱۲]

اسکندربیگ ترکمان مؤلف عالم‌آرای عباسی‌می‌نویسد: «آن حضرت شاگرد استاد سلطان محمد مصور بوده طراحی وتزاکت قلم را به‌مرتبه کمال رسانیده بودند. در آغازجوانی ذوق و شعف بسیار به‌این‌کار داشتند و استادان نادره‌کاراین فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد کـه در این فن شریف طاقند و در تزاکت‌قلم شهره آفاق‌ودرکتابخانه معموره کار می‌کردند.

آقای میرك نقاش اصفهانی که‌ازاکابرسادات‌آنجابودودر این فن منفرد انیس خاص و مونس بزم اختصاص آن حضرت با این طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهانداری و تردداث مملکت‌آرایی فراغی حاصل می‌شد به مشق نقاشی‌تربیت دفاع می‌کردند[۱۳]».

استاد کمال‌الدین بهزاد سرسلسله نقاشان مکتب هرات که شاه تهماسب بکارهای او باعلاقه فراوان می‌نگریست‌درسال ۹۱۶ هجری قمری که شاه اسمعیل هرات را فتح کرد با بعضی از هنرمندان مثل میرك و حاجی محمد و قاسم‌علی به همراه پادشاه به تبریز رفت و ریاست کتابخانه شاهی به او واگذارشد و سپس مورد توجه شاه تهماسب قرارگرفت و شاگردان‌بسیاری چون خواجه عبدالعزیز و استاد مظفر علی‌سرآمد تربیت‌کرد. به‌نوشته اسکندربیگ ترکمان مولانا مظفرعلی نقاش«که‌بقلم موی شکاف چهره‌گشای صور اهل انصاف است نسبت خویشی به‌استاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده به مرتبه کمال ترقی رسید و جمعی ازاستادان نادره‌کار و چهره‌گشایان بدایع‌نگار او را در این فن بی‌عدیل مسلم می‌دانستند. مصور خوب وطراح بی‌عدیل بود، تصویرات دولتخانه همایون و مجلس ایوان چهل ستون طراحی مشارالیه و اکثر نگارش ارقام‌زرین‌فام اوست. بعد ازواقعه‌هایله‌شاه جنت‌مکان برصحیفه هستی طرح ممات انداخت[۱۴]».

از اینکه استادان دیگری در نقش‌پردازی کاخ چهلستون دخالت داشته‌اند اطلاع دیگری نداریم اما مسلم می‌نماید که میرزین‌العابدین که استاد دیگر شاه تهماسب بوده و نقاشی خوب و مجلس‌ساز و مصوری بی‌قرینه بوده و شاگـردانش کارخانه نقاشی دایر ساخته‌وکارمی‌کردند، و استاد صادقی‌بیگ افشار متخلص به مجلسی که ملازم شبانه‌روزی استاد مظفرعلی طراح بسیاری ازنقشهای چهل ستون‌بوده، و «مولاناعبدالجبار استرابادی‌که کارگاه نقاشی داشته، اعیان و اکابر به صحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمی‌دادند»، و پسرش خواجه‌نصیر که در خدمت حسین‌بیگ یوزباشی سرکرده سلطان حیدریان قزوین بوده، و سیاوش‌بیگ‌که نقش سپاه و کوه‌پردازی‌اورا کمتر کسی داشت، و مولانا شیخ محمد سبزواری که در رنگ‌آمیزی یکه صورت دم از یکتایی می‌زد و صورت فرنگی در عجم او تقلیدنمود و شایع‌ساخت و کسی‌بهتر ازوگونه‌سازی و چهره‌پردازی نکرد» و جمله در عداد نقاشان مشهور زمان شاه تهماسب بوده‌اند و شاه آنها را از اطراف و اکناف کشور جمع‌کرده بود در آفرینش‌های هنری عمارات شاهی قزوین بی‌تأثیر نبوده‌اند.

---

۱۲ ــ قاضی احمد قمی: گلستان هنر تصحیح سهیلی خوانساری صفحه ۱۳۸.

۱۳ ــ عالم‌آرای عباسی: اسکندربیگ ترکمان تصحیح ایرج افشار صفحه ۱۷۴.

۱۴ ــ همان اثر صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶.

پیشگفتار کتاب
شعرهای برگزیدهٔ حافظ شیرازی

از : هرمان بیکنل
HERMAN BICKNELL
ترجمهٔ : حسینعلی ملاح

***

در بهار امسال دوست عزیز و دانشمندم آقای دکتر حسینعلی هروی نسخه‌ای از کتاب حافظ که هرمان بیکنل بـه انگلیسی ترجمه کرده و به سال ۱۸۷۵ میلادی در لندن به چاپ رسیده و از طرف بنیاد فرهنگی والاحضرت اشرف پهلوی در سال گذشته تجدید چاپ شده است را به‌امانت به‌این بنده داد تا اگر مقدمهٔ آن را در خور برگرداندن به فارسی دیدم با استعانت دوست ارجمندم آقای حسن رضوی به‌فارسی برگردانم .

تا آنجا که آقای رضوی و بنده استنباط کرده‌ایم ، این ترجمه نسبت به دیگر ترجمه‌هائی که ازحافظ‌شده (و ما تاکنون دیده‌ایم) بیشتر به‌اندیشهٔ حافظ نزدیك‌است ... بهمین سبب لازم دانستیم مقدمه‌ای را که برادر مترجم و گفتاری را که خود مترجم کتاب نوشته‌اند عیناً ترجمه کنیم و در دسترس دوستداران شاعر عالیقدرمان حافظ بگذاریم .

نام کتاب : «شعرهای برگزیده از حافظ شیراز» است— طبع نخستین آن به سال ۱۸۷۵ میلادی توسط سازمان انتشاراتی ترابنر و کمپانی "Trübner & Co." در لندن انجام شده و مشتمل بر تعدادی غزل — قطعه — رباعی — ساقی‌نامه — قصیده و مخمس است در این کتاب تصاویری به شرح ذیل چاپ شده است :

۱ — شب‌زنده‌داران و خنیاگران در مصلی — اثر : جی . هربرت J. Herbert ترسیم ازروی یك قطعه عکس (نخستین تصویر کتاب) .

۲ — حومهٔ شمالی شیراز[1] — این تصویر از فراز مسجد میرزا حمزه ، توسط . جی . هربرت ترسیم شده است . (صفحهٔ : ۲۱ مقدمه)

۳ — مقبرهٔ حافظ — اثر : ت . سلمان T. Sulman — ترسیم شده از روی عکس. ص : ۲۲۷.

نقش مُهْر[2]

٤ — مکه (از فراز چاه شیخ محمود) — طرح از هرمن بیکنل — نقاشی از سلمان (ص : ۲ آغاز غزلیات) .

٥ — بغداد — طرح از هـ . بیکنل — نقاشی از سلمان (در آغاز قطعات) .

٦ — خانقاه و مقبرهٔ سعدی شاعر که در دومیلی شرق شیراز واقع است . نقاشی از سلمان از روی یك قطعه عکس— (در آغاز رباعیات) .

۷ — آتشکدهٔ سوراخانی (نزدیك باکو در ساحل دریای خزر) — طرح از هـ . بیکنل — نقاشی از سلمان (در آغاز ساقی‌نامه) .

۸ — کاخ جهان‌نما در شیراز — نقاشی از روی یك‌قطعه عکس — اثر : ت . سلمان (در آغاز قصاید) .

۹ — بوشهر — اثر : ت . سلمان (در آغاز مخمسات) .

***

اکنون می‌پردازیم به ترجمهٔ پیشگفتار و دیباچهٔ کتاب .
تیر ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی – حسینعلی ملاح

پیشگفتار

برادرم که سال‌های متمادی اوقات فراغت خود را به‌فراهم‌آوردن ترجمه‌ای منظوم از آثار گرانمایهٔ حافظ صرف کرد ، دریغا زنده نماند تا این مهم را به‌پایان برساند .

در آغاز بر آن بود تا تمام آثار حافظ را که شامل هفتصد قطعه می‌شد به‌انگلیسی برگرداند ، لیکن از اجرای این اندیشه چشم پوشید و مصمم شد اشعاری را به منظور ترجمه برگزیند که در اصالت و شیوائی آنها جای تردید نباشد . در آخرین ماه‌های زندگی‌اش ، همچنان با وسواسی مخصوص به‌کار و مطالعه مشغول بود ، اما بیماری چنان نابهنگام او را به‌مرگ کشانید که حتی توفیق نیافت یکبار دیگر دست‌نوشته‌های خود را بازبینی کند و فرم‌های چاپ‌شده را (جز دو یا سه برگ) ببیند . از اینرو بنده بنابر واپسین درخواست او ، تا آنجاکه در توانم بود کوشیدم به آرزوی برادرم تحقق بخشم و کتاب حاضر را مقرون به‌آرمان‌هایش بچاپ برسانم .

من می‌دانستم که دست‌به‌چه‌کار خطیری می‌زنم و به‌نیکوئی آگاه بودم که در فقدان آن شرقشناس صاحبنظر و باریك‌بین و کارآمد ، تا چه مایه دچار سهو و خطا خواهم شد ، حالاهم که وفای به‌عهدکرده‌ام اذعان می‌کنم که تألیف‌کتابی این چنین، که‌ثمرهٔ عمری مطالعه واجتهادی در زمینه‌های گوناگون‌است، کار بی‌مایه‌ای چون من نبوده است – در حقیقت اگریاری‌های پی‌درپی آقای «سی – ای – ویلسن C. E. Wilson » در روشن ساختن نکته‌های غامض اشعار و به‌ویژه مصطلحات زبان فارسی نبود، هرگزاین‌مسئولیت‌راکه‌خارج‌ازتوانائیم بودنمی‌پذیرفتم.

با اینکه برادرم به‌من اجازهٔ اصلاح سهو و خطا را داده بود ، مطلقاً به‌خود اجازه ندادم که دردست نوشتهٔ او جز چند مورد کوچك ، دست ببرم ، زیرا خود را صالح در این امر نمی‌دانستم .

با تمام کوشش‌های برادرم و من و یاری‌های بی‌دریغ آقای ویلسن ، بازهم یقین‌دارم که کاری بی‌نقص انجام نشده است– این‌نوع‌عدم کمال‌ها در اثری‌که نبوغ یك زبان، کار ترجمهٔ آن را به‌زبان دیگر سخت دشوار می‌کند بسیار مشاهده شده است – برادرم نخواسته بودکه تقلید دقیقی از قافیه‌های یکسان و هم‌آهنگ و وزن خاص شعر فارسی کرده باشد، او با اطمینان کامل به‌من گفته بود که ترجمهٔ‌کامل اشعار حافظ ، کاری‌است‌سخت‌دشوار ، بنابراین‌مترجم‌لااقل‌بایددربرگرداندن مفهوم و معنای ابیات امانت را رعایت‌کند و تاجائی‌که ممکن است قالب و ساختمان شعر را به نحوی از انحاء بنمایاند .

برادرم د رمقدمهٔ اثر خود با فروتنی بسیارنوشته است : «اگر دیگران هم به همین نحو کار را ادامه بدهند من به اجرخود رسیده‌ام» .

او معتقد بودکه این ترجمه یك نمونهٔ آزمایشی برای ارائه‌دادن چگونگی شعر کهن ایرانی به خوانندگان‌انگلیسی است . درصورتی‌که این ترجمه نه آزمایشی بود و نه واقعاً‌یك نمونهٔ‌کامل از شیوهٔ کار حافظ . او به‌نحوی خستگی‌ناپذیر در پی یافتن معانی واقعی اشعار غنائی حافظ که نیمی از آنها عرفانی و نیم دیگر غیر عرفانی است بود ، بهمین منظورزمانی دراز مقیم شیراز شد تا معانی غامض پاره‌ای از اشعار، بر او روشن‌گردد و از نزدیك با اماکن مذکور در اشعار حافظ آشنائی پیداکند .

وقتی برادرم زنده بود به او پیشنهاد کردم تا در باب نسخه‌های گوناگون موجود از دیوان حافظ و ترجمه‌هائی‌که به‌زبان‌های مختلف از ایـن اشعار شده است نقدی بنویسد ، فی‌المثل از وی خواستم‌که غزل هشتم حافظ راکه در هیجده سطرسروده شده‌است وتوسط «سرویلیام‌جونز Sir William Jones »در پنجاه و چهار سطر با وزن و قافیه و معنائی دور از شعر حافظ به‌انگلیسی برگردانده شده و در پاره‌ای موارد مورد تحسین قرار گرفته است و مترجمانی هم همان بی‌بند و باری‌های او را دنبال کرده‌اند ، نقدی بنویسد او نپذیرفت – من تصور می‌کردم که‌برادرم می‌تواند با نشان‌دادن عدم مطابقت متن فارسی با ترجمهٔ انگلیسی خدمت شایسته‌ای انجام بدهد ، و بهمین سبب از او خواستم‌که در باب ارزش نسبی‌کار هریك از این مترجمان ، به عنوان یك کارشناس ابراز نظر کند ، اما او به‌خاطر طبع انزواطلب خودوهم‌چنین اعتقاد براین‌که‌نباید کار دیگران را بالکل بی‌ارزش قلمداد کرد ، خاصه اگرآن کار از روی عشق و علاقه انجام شده باشد هرگز رضایت نداد که نظریات انتقادی او بر روی کاغذ بیاید ، در نتیجه بنظرمن

---

۱ ــ طرح سیاه و سفید این تصویر در صفحهٔXXII مقدمه ترسیم‌شده و تمام مواضع و نواحی، یك‌بیك به‌این شرح مشخص شده است:
۱ــ رکن‌آباد ــ ۲ــ مصلی ــ ۳ــ باباکوهی ــ ٤ــ تنگ‌الله‌اکبر ــ ٥ــ باغ نو ــ ٦ــ مشرقی ــ ۷ــ دروازهٔ قرآن ــ که روی کتیبهٔ این دروازه بیت معروف زیر نوشته شده است :

رواق منظر چشم مـن آشیانهٔ تست
کرم‌نما و فرودآ ☒ که‌خانه خانهٔ‌تست

۸ــ درهٔ‌بامو ــ ۹ــ باغ جهان‌نما ــ ۱۰ــ گنبد پیر بنباز ــ ۱۱ــ تپهٔ روستا ــ و صومعهٔ سعدی (مزار سعدی در این صومعه قرار دارد) ــ ۱۲ــ تخت ضرابی ــ ۱۳ــ باغ‌چهل‌تن ــ ۱٤ــ باغ هفت‌تن ــ ۱٥ــ حافظیه ــ ۱٦ــ محلهٔ قدیم جعفرآباد ــ ۱۷ ــ شاخهٔ جنوب‌شرقی رکن‌آباد ــ ۱۸ــ گورستان ــ ۱۹ــ محل‌تقریبی‌مسجدمیرزاحمزه ــ ۲۰ــ اردوگاه‌سربازان ــ ۲۱ ــ راه اصفهان ــ ۲۲ــ کشتزارهای مصلی .

این عدم ابراز نظر ، فقدان بزرگی برای ادبیات بوده است .
با وجود اینکه بیش از این بازداشتن خواننده را ازقرائت متن اصلی کتاب کاری ناروا می‌دانم، در نهایت ادب اجازه می‌خواهم تا شرح مختصری در باب زندگی غیر متعارف واز پاره‌ای جهات شگفت‌آور برادرم بنویسم :

هرمن بیکنل Herman Bicknell در دوم آوریل سال ۱۸۳۰ متولد شد - پس از فراغت از تحصیل ، که بخشی‌ازآن در دانشگاه‌لندن University College و بخش دیگر درکشور های بیگانه بود وارد بیمارستان سنت‌بارتولومیو St. Bartholomew Hospital گردید و در سال ۱۸۵٤ به‌دریافت دانشنامهٔ پزشگی از کالج جراحان توفیق یافت College of Surgeons اندکی بعد ، دورهٔ پزشگی نظامی را نیز طی کرد و رسماًوارد خدمت رژیمان هشتاد و یکم شد و با عنوان دستیار جراح‌عازم «میان‌میر Mianmir» لاهور گردید . (این مسافرت اندکی پیش از آغاز شورش بزرگ هندوستان اتفاق افتاده است) .
در طول شش‌سالی که در خدمت نظام‌بود ، به قسمت‌اعظم سرزمین‌های مشرق‌زمین مانند : جاوه - چین - کشمیر و تبت مسافرت‌کرد ودرسال ۱۸٦۰ ازطریق سند وفلسطین به‌انگلستان بازگشت .

هرمان بیکنل پس اززمان‌کوتاهی خدمت درستاد ارتش در «آلدرشات Aldershot » از خدمت در ارتش استعفاداد و بقیه عمر را تا زمان‌مرگ یعنی چهاردهم مارس سال ۱۸۷۵ به‌سیاحت‌ومطالعه‌گذرانید. مسافرت‌هایش منحصر به‌کشورهای اروپائی نبود بلکه تمام جهان را در بر می‌گرفت ، این‌سفرها چه در زمستان در قطب شمال و یاصعود به‌قله‌های آندز Andes در اکوادور Ecuador و یا به‌چین و افریقا و یا باختر دور بیشتر وقف فراگرفتن‌زبان‌و فرهنگ مردمان سرزمین‌هامیشد، تا جائی‌که با چند زبان که جزو شاخه‌های معروف السنهٔ‌جهانی است بطورکامل آشنائی پیداکرد. انس و الفت او به‌رسوم و عادات مشرق‌زمین‌تا بدانجا گسترده‌و ژرف شده بودکه‌به‌راحتی و بدون معاشرت با خارجی‌ها توانست در قاهره میان مسلمانها زندگی کند و درکمال سهولت‌ودوراز هر دغدغه و هراس‌در سال ۱۸٦۲ به‌کعبه برود ونیز به‌زیارت مرقد محمد(ص) توفیق یابد : این اقدام برای یك خارجی در آن زمان عملی سخت متهورانه بشمار می‌رفت ، زیرا من تصور نمی‌کنم که تا آن تاریخ هیچ فرد انگلیسی بی‌آنکه تغییرنام و جامه و ملیت بدهد به‌زیارت کعبه توفیق یافته[3] باشد .
مناظر زیبای طبیعت، برای‌او جذبهٔ خاصی داشت ، یگانه سرمایه‌اش باغ و رسدخانه‌ای بودکه بر روی تپه‌ای‌درانگلستان واقع شده بود - او در هیچ نقطهٔ جهان خانه و ملکی‌جزاین نداشت - تنها سرگرمی‌اش نبات‌شناسی و نجوم بود - مضاف‌بر اینها ، برادرم بخاطر عشق و علاقه‌ای که به‌کوهنوردی داشت بیشتر اوقات خود را در سویس‌برای صعود ازکوه‌های‌خطرناك آلپ می‌گذرانید - پیش از مرگش پس از چهارده‌بار صعوداز کوه زرمات Zermatte دیگر ، کوهی پر برف نمانده بودکه او از آن صعود نکرده باشد ، حتی ماجرای سهمگینی‌که‌بهنگام صعود از کوه ماترهورن Matterhorn برای او اتفاق افتاد و موجب آسیب‌دیدن دستش شد مانع این قبیل مسافرت‌های خطرناك سالانهٔ او نگردید .
گذشته از قدرت تجزیه و تحلیل، خداوند به‌اوحافظه‌ای عطاکرده بود که به‌نیروی ممارست و تمرین بسیار قوی‌شده بود- او قادر بود مسائل دشوار و پیچیدهٔ ماوراءالطبیعه را چنان با استادی توجیه‌کند که آنهائی که دانشی همپایهٔ او نداشتند بخوبی به‌درك آنها توفیق یابند . بهر حال من‌کمتر کسی را نظیر او دیده‌ام ، و بهمین سبب هم معتقدم که وی یگانه‌کسی است‌که صلاحیت روشن ساختن معضلات شعر حافظ را داشته است .
می‌پندارم بحدکفایت در باب برادرم سخن‌گفته‌ام وتاحد توانائی نبوغ مؤلف این‌کتاب شگفت‌آور را شناسانده‌ام ، من یقین‌دارم که‌اگر برادرم زنده می‌ماند ، می‌توانست‌در انتشار دانش بشر سهم بیشتری داشته باشد. شاید جلب نظر خواننده بسوی آثار برادرم کار دشواری نباشد ، اما موضوعی که‌مطلقاً من قادر به‌ابرازآن نیستم، بیان‌اندوه وتأسفم ازفقدان‌اوست- اونه‌تنها بخاطر کمالات و صداقت و عطوفتش برایم گرامی‌بود، بلکه باید بگویم برادر من در تمام عمر برایم یك دوست ویار صدیق بود ، بنابراین متأسفم از اینکه نماند تا خود سرپرستی این مهم را برعهده بگیرد و ثمرهٔ آن را بردارد- این‌کتاب‌در حقیقت خوشه‌ای از میوهٔ نایاب کوشش اوست که در این دنیا بدست آمده است . چنانکه حافظ گوید :
کاش می‌توانستم حتی سایهٔ خیال دوست را[4] به‌بینم .

Onslow ۲۳ - انزلو
نهم اکتبر ۱۸۷۵
ا . س . بیکنل

---

۲ ــ در صنعت قلمکارسازی روی چوبهائی خاص تصاویری حك می‌کنند ، سپس این قالب‌ها یا مهرها را به‌مرکب آلوده می‌سازند و روی پارچه می‌زنند ــ مراد از نقش مهر تصاویر روی پارچه است .

۳ ــ رك به‌ملحقات ــ کاپیتن بورتن Burton بار اول با نام‌فارسی و به عنوان یك ایرانی به‌زیارت‌کعبه توفیق یافته است ــ بعد ازآن‌تاریخ همین شخص بعنوان یك درویش هندی افغانی‌الاصل به‌این‌گونه مسافرتها دست زده است .

٤ ــ شاید مراد این بیت باشد :
من‌گدا وتمنای وصل‌اوهیهات «مگر بخواب‌ببینم‌خیال منظردوست.»
(مترجم) .

محمد شمس‌الدین‌حافظ معاصر دانته Dante در آغازقرن هشتم هجری مطابق با چهاردهم میلادی درشیراز امتولد شده است . تاریخ درست تولدش آشکار نیست – مدت هفتاد سال جزو وابستگان‌و رعایای‌شاهزادگان آل مظفر بود – این‌سلسله، در ۱۳۱۸ میلادی به‌قدرت رسید و به‌تدریج دامنهٔ حکومتش‌به نواحی شیراز ، یزد ، کرمان و اصفهان گسترش یافت‌وتازمانی که فارس به تصرف تیمور درآمد فرمانروائی این سلسله‌دوام داشت .

حافظ از آغاز تمام اوقات گرانبهای خود را وقـف فراگرفتن ادبیات و علوم دینی و هنرموسیقی و شعرکرد – آموختن مانع آن نگردید که حافظ به‌مسافرت‌هائی طولانـی دست بزند و مقیم دربار پادشاهان بشود .

مراد و راهبر او در مسائل عرفانی و دینی شیخ محمود عطار، قطب یکی از سلسله‌های درویشان بوده است[۵] . حافـظ از آن پس به سلك درویشان پیوست و بـه تدریس و تفسیر زمخشری از قرآن پرداخت و جزو مدرسین مدرسه‌ای شدکه حاجی قوام وزیر ، بخاطر او تأسیس کرده بود .

چندی نگذشت که رندی و می‌گساری‌اش سبب گردید که رهبران دین وصوفی‌هابر او خرده‌گیرند و ملامتش کنند– در آن عصر ، صوفیان نیز مانند راهبان مسیحی ، جامه‌ای از پشم می‌پوشیدندکه به آن «صوف» می‌گفتند– ازهمین‌رواین طایفه راصوفی‌گفته‌اند . – حافظ از این طایفه، کلمه‌ای‌به‌نیکی یاد نکرده ، بلکه بالعکس در تمام صفحات دیوانش به‌ریاکاری و بوالعجب‌بازی اینان اشاره کرده است – تردیدی نیست‌که حافظ با پاره‌ای از عقاید و اندیشه‌های متصوفه موافق بوده ، اما با آیین توبه و ریاضت این طایفه هم‌رأی و هم‌داستان‌نبوده است – حافظ رابایددرحقیقت یك «اپیکورین Epicurian » (یا لذت‌جو) بشمار آورد نه ریاضت‌کش «یا Stoic » او نیز همرای سعدی بودکه در گلستان گفته است :

از عبا و تسبیح ، یا از ردای زهد چه سود ؟
خود را ازاین‌ها برکنار بدار
بخاطر پرهیز از اینها
حاجتی به‌کلاه نمدی نیست
در سینه درویش باش
و کلاه تاتاری نیز بر سربنه[۷]

ترجمه از : ایستویك Eastwick

آوازهٔ حافظ در شاعری تا بدانجا رسید که ممدوحانش او را به بارگاه خود دعوت کردند – وی سالها ملازم بارگاه شاهزادگان آل‌مظفر، خاصه‌شاه شجاع و شاه منصور بوده‌است– همچنین از طرف سلطان اویس ایلخانی و پسرش سلطان احمد، که مقر حکومتشان بغداد بود مورد عنایت قرار گرفته بود – سلطان احمدکه پادشاهی مستبد اما صاحب‌کمال بود ، موفق نشدکه حافظ را به‌دربار خود بکشاند ــ اما حافظ در قبال دعوت‌نامهٔ این پادشاه ، غزلی ساخت و سپاس عنایتش را بجای آورد – حافظ در فرصتی دیگر بنابر اشارهٔ سلطان یحیی ، مسافرتی به یزد کرد ، لیکن انعامی از او دریافت‌نکرد و بهمین سبب در قطعهٔ شمارهٔ چهارم[۸] لئامت و تنگ‌چشمی او را بـا گشاده‌دستی و کرامت هرمزشاه در خلیج‌فارس مقایسه‌کرده است . آوازهٔ شهرت حافظ نه‌تنها به‌سرزمین‌های عربستان‌رسید بلکه به جنوب هندوستان نیز راه یافت . بهمن‌شاه که سلطانی مسلمان بود و حکومت هندوستان را داشت دعوت‌نامه‌ای همراه مقداری مسکوك برای حافظ فرستاد – شاعر ، دعوت‌راپذیرفت و از طریق سند[۹] و لاهور به جزیرهٔ هرمز ! رفت و به‌سفینه‌ای که شاه هندوستان برای او فرستاده بود سوار شد ، اما هراس از دریا وی را پشیمان کرد ، لذا عذر و بهانه‌ای آورد وبه – ساحل بازگشت و شتابان خود را به‌شیراز رسانید .

حافظ مانند «اناکرئون Anacreon » به‌دوران‌کهولت رسید و بر طبق مآخذ معتبر ، آنقدر زنده‌ماند تا در تاریخ ۱۳۸۷ میلادی «تیمور» را ملاقات کرد .

برای دسترسی‌به شرح‌های مفصل‌تر در باب زندگی‌حافظ، می‌توان به نوشته‌های «اوزلی Ouseley » راجع به‌شعرفارسی وهمچنین پیشگفتارهائی‌که: «هامر Hammer »و«روزنزویگ

---

۵ ــ ظاهراً این استنباط متکی به بیت زیر است :

شادی شیخی کـه خانقاه نـدارد
رطل‌گرانم ده ای مـریـد خرابات

که اشاره به شیخ محمود عطار می‌باشد که گویا از مشایخ بی‌خانقاه بوده است . (مترجم)

٦ ــ در یك دورهٔ خاص از عمر چنین کرده است که غزل :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکـر با فلك حقه‌باز کـرد

نمونه‌ای از آن است (مترجم) .

۷ ــ این سخنان ظاهراً ترجمهٔ دو بیت زیر از سعدی است‌که در باب دوم «در اخلاق درویشان» آمده است :

دلقت به چه کار آید و مسحی و مرقع
خود را ز عمل‌های نکوهیده بـری‌دار
حاجت به کلاه برکـی داشتنت نیست
درویش صفت باش و کلاه تتری دار

(مترجم)

۸ ــگویا اشاره است به قطعهٔ: «دل‌مبند ای مرد بخرد برسخای‌عمرو زید ...»

۹ ــ این نکته در خور ملاحظه و تحقیق است (مترجم) .

« Rosenzweig » در ترجمه‌های خود از حافظ نوشته‌اند مراجعه کرد - خود من هم از این نوشته‌ها و همچنین از تاریخ ایران طبع سال ۱۸۷٤ میلادی اثر «مارکام Markham » بهره گرفته‌ام .

از زندگی خانوادگی حافظ اطلاع درستی در دست نیست، در یکی از غزل‌ها از درگذشت همسرش و در غزلی دیگر از جوانمرگ شدن پسر نوبالغش[۱۰] یاد کرده است.

ساختمان اشعارش شگفت‌آور است ، این امر نه به خاطر موسیقی کلام اوست ، بلکه بخاطر زیبائی سبك و عمق مضمون و بیان مافی‌الضمیر در زیر پوشش معانی ظاهری الفاظ است- تکرار مکررات و مبالغه‌گوئی‌ها مختصر نقص کار اوست که باید گفت این موارد بطورکلی از ویژه‌گی‌های کار شاعران مشرق‌زمین است.

در روایت است که خضر پیامبر یا الیاس، بر حافظ ظاهر شده و باده‌ای از شراب نبوغ شاعری به وی داده است- نخستین‌بار توسط «جامی» که خود شاعری ممتاز بوده لقب «لسان‌الغیب» به حافظ داده شده است، این عنوان بی‌شك بخاطر احاطه حافظ به‌علوم‌اسلامی‌بوده که به نکوئی دراشعارش‌منعکس است. غزلیات حافظ تا بدانجا قبول عام یافت که حتی‌قبل از مرگش (۷۹۱ هجری مطابق با ۱۳۸۸ میلادی) مردم برای آگاهی از آینده ، بدان تفأل می‌زدند - این رسم هنوز هم به‌گونه‌هائی در میان مردم مشرق‌زمین رواج دارد - یکی از طرق فال‌گرفتن آن است که اورادی می‌خوانند و به‌کتاب می‌دمند . دعای متداول چنین است :

ای حافظ شیرازی
دل نگران مرا از آینده آگاه‌کن

سپس بی‌اراده کتاب را می‌گشایند و نخستین غزل را که بچشم می‌آید پاسخ پرسش یا آرزوی خود می‌دانند . - می‌گویند : در آن ایام که نادرشاه افشار با افغان‌ها درپیکار بود ، به‌زیارت آرامگاه حافظ می‌رود و فالی از دیوان این شاعر می‌گیرد که : آیا به پیکار ادامه بدهد یا نه ؟ بیتی که‌در پاسخ این نیت آمده چنین است :

عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ[۱۱]
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

پیداست که چنین پاسخ مساعدی موجب ادامهٔ جنگ می‌شود و بغداد و تبریز از چنگ ترکها آزاد می‌گردد .

بخاطر پاره‌ای از اشعار حافظ که واجد مضامینی بکر و بدیع بود، برخی ازروحانیان‌بهنگام‌خاک‌سپاری شاعر ایرادهای شرعی گرفتند و مشکلاتی پیش آوردند - باز هم با دیوانش تفأل زدند و با بیت زیر رفع تردید و شك‌کردند :

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
که‌گرچه غرق گناهست می‌رود‌به‌بهشت[۱۲]

او را درگورستان کوچکی که اینك بخشی از محوطهٔ حافظیهٔ شیراز است‌بخاك سپردند- بخش دیگر حافظیه‌گلستانی است که توسط یك خیابان محصور از سرو ، و دیواری مزین به یك ایوان مرکزی از گورستان مجزا شده است - برسنگ مرمرین مزارش ابیاتی از دو غزل[۱۳] او بطور برجسته کنده شده است که نشانهٔ نبوغ شاعر است - هم‌چنین در چهارسوی این سنگ ابیاتی از یك غزل[۱٤] دیگر اوکنده شده است - مضاف براینها ، در هر یك از اضلاع سنگ مزار حافظ شعری که ماده تاریخ درگذشت اوست حك شده است . جملهٔ «خاك مصلّی» مبین تاریخ ۷۹۱ هجری است که تاریخ مرگ‌حافظ است .

تاریخ

چراغ اهل معنی خواجه حافظ
که شمعی بود از نور تجلّی
چو در خاك مصلی ساخت منزل
بجو تاریخش از خاك مصلی

(دراین‌جا نویسنده با حروف ابجد چگونگی استخراج ماده تاریخ را توضیح دادم است. مترجم)

در باب نهاد و روح اشعار حافظ ، عقاید گوناگونی‌ابراز شده است ، پاره‌ای ازمفسران‌مشرق‌زمین، اشعارش را رمزگونه و سرشار از ایهام‌و کنایه‌دانسته‌اند - برخی دیگرمعنای ظاهری و تحت‌اللفظی اشعار او را چون سعدی منظور نظر داشته‌اند- غزلیات عرفانی حافظ‌که واجد مصطلحات خاص صوفیه است

---

۱۰ - مؤلف مرآت‌الصفا معتقد است که : حافظ را دو فرزند بوده است که یکی در کودکی وفات کرده و ابیات زیر اشاره به‌فوت این‌فرزند است :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش
فلك بر سر نهادش لوح سنگین

و فرزند دیگرکه شاه نعمان‌نام داشته به‌سن رشدرسیده و به‌هندوستان مسافرت کرده و در آن دیار جان‌سپرده است ظاهراً غزل :

«ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است
ببین‌که در طلبت حال مردمان چون است

تا آنجا که می‌فرماید :

از آن زمان که ز چشمم برفت رود عزیز
کنار و دامن من همچو رود جیحون است

اشاره به مرگ فرزند دومین است . (مترجم)

۱۱ و ۱۲ - یافتن عین ابیات از دیوان خواجه از مترجم است ؟

۱۳ - ای دل غلام شاه جهان باش و شادباش

۱٤ - تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود ؟

به‌هنگامی سروده شده که وی به‌دوران کهولت گام نهاده و به‌مقام معرفت واصل گشته است – اما وقتی در باب عشرتجوئی و ماجراهای عشقی او و همچنین مهرورزی‌اش به شاخه‌نبات و علاقهٔ غیرقابل انکارش به‌شراب می‌اندیشیم ، برای ما دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که در پاره‌ای از غزلیات او ، می ، و زیبائی در معنای حقیقی‌اش بکار رفته است، و بهمین سبب بوده که خاك‌سپاری‌اش با مشکلاتی روبرو گشته و دیوانش زمان درازی ممنوع‌الانتشار بوده است .

قرآن‌و، ودانتاها Vedantas ، و زند اوستا و انجیل وقتی توانسته‌اند نیازهای جامعه را از دیدگاه قانون و اخلاق برآورند که مفسرانی به تفسیر و تحلیل آنها پرداخته‌اند – از سوی دیگر اندیشه‌ها و نظریه‌های عرفانی و زاهدانه که‌توسط صاحبان افکار بلند و متعالی ابداع و ابراز شده ، همیشه‌منطبق با سرشت و خوی خود آنها بوده است .

بهمین سبب است که شاخه‌هائی از تصوف پیدا شد واصول دیگری که پیش ازظهور محمد(ص) پیامبراعراب‌درهندوستان و سرزمین‌های دیگر رواج داشت به‌مبانی اسلام افزوده گردید– حدیثی نقل می‌کنند که : پیامبر فرموده است «لارهبانیة فی‌الاسلام» ولی پیروان او بلافاصله بعد از مرگش اندیشهٔ رهبانیت را حمایت و تقویت کردند .

یکی از صوفی‌های اولیه ، زنی است پرهیزگار بنام **رابعه** ، که **ابن‌خلدون** از او نام برده است – نوشته‌اند که : او در دل شب به بام خانهٔ خویش می‌رفت و با خدای خود مناجات می‌کرد و می‌گفت : پروردگارا غوغای روز خفته و عاشق و معشوق بیدارند – من ترا بمنزلهٔ عشق خویشتن برگزیده‌ام تا در خلوت خود با تو شاد و سرمست باشم .

متصوفه تحت عنوان درویشان ، هنوز هم به صورت سلسله‌های گوناگون به حد وفور موجودیت دارند – اعتقاد بسیاری از آنها این[۱۵] است که : روح از ذات الهی نشأت گرفته و بدین خاکدان درافتاده و از آن سرچشمهٔ نیکی‌مطلق جدا مانده است[۱۶] .

معتبرترین نسخهٔ دیوان حافظ ، نسخه‌ای است که توسط هرمن بروکهاس Herman - Brockhaus از روی متن سودی ترجمه شده و در سال ۱۸۵٤در لایپزیك به چاپ رسیده است . این نسخه از ٦۹۳ قطعه شعر تشکیل شده است که ۵۷۳ قطعه از آنها غزلیات است (این غزل‌ها اغلب بیشتر از یازده بیت و کمتر از پنج بیت نیست – در فارسی دو مصراع اول‌هر غزل ، وزن اثر را معین می‌کنند و این وزن در تمام ابیات آن غزل تکرار می‌شود ، در بیت آخر یا بیت‌ماقبل آخر تخلص شاعر می‌آید .) بقیهٔ دیوان ، از چهل و دو قطعه و ٦۹ رباعی و شش مثنوی و دوقصیده و یك مخمس تشکیل شده است .

این نسخه می‌تواند مشکلات فراوانی راکه مستشرقان و مترجمان انگلیسی‌زبان‌درترجمهٔ‌اشعارحافظ باآن دست‌به‌گریبان هستند به نیکوئی برطرف سازد .

من اگر خودرا در رعایت قافیه‌مقیّدکرده بودم ، هرگز نمی‌توانستم در ترجمهٔ اشعار حافظ چنانکه باید امانت رارعایت کنم ، ولی بهر تقدیر قالب شعر و به‌ویژه بیت تخلص راکه در پایان غزل می‌آید چنان برگردانده‌ام که همانند خود غزل حافظ است .

هم‌چنین در باب ترجمهٔ کلمات مرکب فارسی که گاه اوقات از آلمانی هم طویل‌تر است ، تا آنجا که میسر بوده است‌از لحاظ رعایت صنعت‌تجنیس‌و ایهام و حتی تضادکوشش فـراوان بکار برده‌ام – به‌ترجمه‌های دیگر مانند : ترجمـهٔ «سر ویلیام جونز Sir William Jones » و «نات Nott » و هم‌چنین ترجمهٔ «هیندلی Hindley » که به‌زبان انگلیسی انتشار یافته است نیزمراجعه‌کرده‌ام . این آثار ، با وجود اینکه از دیدگاه شعر بسیار عالی هستند ، ولیکن تا بدان‌مایه آزاد ترجمه شده‌اندکه خواننده نمی‌تواند معنای واقعی شعر حافظ را از خلال آن‌ها درك کند .

در اینجا لازم است به یك مشکل عمده اشاره بشود، وآن مسئلهٔ اختلاف ضمایر در فارسی و انگلیسی است – در زبان فارسی برخلاف زبان عربی، برای مؤنث‌و مذکر ضمیری واحد موجود است ، یعنی ، ضمیر «او» هم اشاره به مؤنث است وهم به‌مذکر ... در ابتدا تصور می‌شدکه اگـر ضمیر «او» در انگلیسی به ضمیر «مؤنث» ترجمه شود مناسبتر خواهد بود– لیکن در عمل‌کاری غیر قابل اجرا بنظر آمد – زیرا اگربه‌این نحو عمل می‌شد معنای عرفانی شعر ، بکلی از میان می‌رفت – در بیشتر غزلیات فارسی ، مراد شاعر از زیبائی ، آن غایت مطلوب انتزاعی است نه زیبائی ظاهری، در پاره‌ای‌از غزلیات،

---

۱۵ ـ سخنانی ازاین دست‌که در ذیل نقل می‌شود عصارهٔ اندیشهٔ این طبقه بوده است که بیکنل به‌آنها اشاره کرده است . (مترجم)

روزت بستودم و نمـی‌دانستـم
شب با تـو غنـودم و نمی‌دانستم
ظن‌بود مرا به من‌که‌من جمله منم
من جمله تو بـودم و نمی‌دانستم

۱٦ ـ کتاب‌جالبی دراین‌باب‌توسط : ج . پی . براونJ. P. Brown نـوشته شده است . تحـت عنوان «درویشان یـا روحانیت مشرق‌زمین "The Dervishs or Oriental Spiritualism که توسط ترابنر وکمپانی.Trubner and Co به سال ۱۸٦۸ در لندن به‌چاپ رسیده‌است ـ همچنین‌کتاب دیگری‌است‌که آقای تلوك Tholuck آلمانی تحت عنوان «عرفان خاورزمین "Die Morgenländische Mistik نوشته‌که ترجمهٔ نمونه‌ای از همین‌گونه آرمان‌هاست .

معشوق یا خداوند است یا پیر طریقت ... و در برخی‌ازغزلها ممدوح سلطان است یا فردی صاحب‌جاه – در مواردی نیز سخن را روی با ساقی و مطرب است‌که بالطبع بمذاق مغرب زمینیان خوش نمی‌آید – بنابراین در ترجمهٔ انگلیسی بهترآن دیدم که «او» نه‌مؤنث‌باشد ونه‌مذکر– بلکه ضمیر «تو Thou» بکار برود و یا «یارمن» بجای آن نهاده شود .

همه می‌دانیم که در کشورهای‌اسلامی‌زنان درحجاب‌اند– حتی در شعر هم معمول نیست‌که نام جنس مؤنث [17] ذکرشود– اگر زنان محجوب و مهجور نبودند بی‌شك‌شاعران ایرانی‌بیشتر به‌آنها توجه می‌کردند و بجای اینکه مطرب و ساقی و سلطان را مدح‌کنند ، ثناگوی زنان می‌شدند .

خواننده ممکن است از عدم یکنواختی مضمون در یك غزل ، د رشگفت آید ، شرقی‌ها ، هر بیت شعر را مرواریدی می‌پندارند ، بنابراین یك غزل یك گردنبند مروارید بشمار می‌آید– تنها عاملی که این ابیات را به‌یکدیگرپیوند می‌دهد، قافیه است نه مضمون و معنای ابیات ، بهمین سبب می‌تـوان مرواریدها را، یعنی ابیات را جابجاکرد بی‌آنکه در معنای مستقل آنها خللی وارد شود – بنابراین غیر ممکن است شمـا بتوانید دو نسخه از دیوان حافظ پیداکنید که از بابت تعداد غزلها و تسلسل ابیات باهم همانند باشند .

در اینجا لازم می‌دانم از «رزنزویگ Rosenzweig» اهل وین بخاطر ترجمهٔ کامل دیوان حافظ ، خاصه بخاطر رعایت قافیه که به‌مراتب از ترجمهٔ «هامر Hammer» بهتر است به‌احترام یادکنم. همچنین ضروری است‌اشاره‌ای‌هم‌به‌یك اثرکوچك دیگری‌تحت عنوان «دیوان‌شمس‌الدین محمدحافظ "Der Divan des Schams-Eddin Muhammad Hafis" که توسط «نِسِل مَنّ Nesselmann» اهل‌برلن‌به‌سال١٨٦٥ ترجمه شده است بشود ، در این ترجمه نیز رعایت قافیه برای هر غزل شده است .

دربارهٔ متنی‌که مصدر کار من بوده است باید بگویم : نسخهٔ «بروکهاوس سودی Brockhaus-Sudi» چاپ ١٨٥٤ لایپزیگ که از نسخه‌های هندی و ایرانی صحیح‌تر و معتبرتر است به‌عنوان مأخذ اصلی برگزیده شده است .

در سال ١٨٦٨ من به‌زیارت مقبرهٔ حافظ توفیق یافتم و خوشحالم‌که در همین سفر از یك شاعر اصفهانی شنیدم که می‌گفت : آن نسخه از دیوان حافظ که در آلمان به چـاپ رسیده از تمام نسخه‌های دیگرکه او دیده است معتبرتر است. بنظر من هم همینطور است ، ولی متأسفانه باید بگویم که‌این نسخه در حدکمال نیست ، بالاخص از نظر ذوق شعری .

من وقتی به‌وطنم بازگشتم که برای نبوغ بی‌مانند حافظ احترامی بیش ازپیش‌احساس‌می‌کردم – بنابراین‌اگرمجاهداتم پژوهندگان را نیز بهمین راهی‌که من طی‌کرده‌ام راهنمون گردد وآنان را یاری دهد تا ثمره‌هائی غنی‌تر بدست بیاورند، این بنده به‌اجر خود رسیده‌ام .

در پایان ، خود را موظف می‌دانم که ازپیشنهادهـای «میرزا الفت اصفهانی» که مرا مرهون عنایات خود کرده‌است سپاسگزاری کنم – همچنین از «پرفسور میر اولادعلی»استاد «ترینیتی کالـج دابلیـن Trinity College Dublin» و آقـای «سی . ای . ویلسن C. E. Wilson» صمیمانـه شکرگزار باشم .

در خاتمه اجازه می‌خواهم ، چندسطری را که از«آقای جان هربرت Mr. John Herbert» عضو آکادمی سلطنتی انگلستان پس از پایان کارم دریافت‌کرده‌ام در اینجانقل‌کنم:

«... من تا بدان مایه مجذوب اثر شما شده‌ام که اجازه می‌خواهم‌تحفه‌ای‌کوچك تقدیمتان بکنم ، هرچندکه این‌تحفه، بمنزلهٔ خرده‌شنی بی‌مقدار ، به‌ساختمانی عظیم باشد – این هدیه نشانهٔ ستایشی است‌که من به حافظ، و ارادتی است‌که‌به‌مترجم آن دارم – به‌ضمیمه ، طرحی از حافظیه و صحرای شمال‌شیراز و خنیاگران در مصلی تقدیـم می‌شود ، این دو اثر معتبر ، می‌توانند نمایشگر دقیقی از آن نواحی باشند ...»

---

١٧ – در زبان عربی چندکلمه‌را عرایس‌الشعر می‌گفتند مانند: سلمی– سُعدی – لیلی و غیره – چون شاعر نمی‌خواسته اسم معشوق خود راذکر کند ، سلمی و لیلی و سُعدی آورده است – امیر معزی سروده است :

از خیمه تا سُعدی بشد ، وز حجره تا سلمی بشد
وز حجله تا لیلی بشد ، گوئی بشد جانم ز تن

که تمام این اسمها ، نام یکتن‌است و آنهم کسی جز معشوقهٔ شاعـر نیست ، ومراد آن است‌که : تا او برفت جان نیز از تن من رفت – در شعر پارسی‌کلمات : ترك و بت و جزاینها جای این نام‌ها راگرفته است–

(مترجم)

اسنادی دربارهٔ اُجرت کتابت و صحّافی در قرن سیزدهم

ایرج افشار

دوستم دکتر محمدامین‌ریاحی ، نه قطعه سند مربوط به کتابت صحافی وفهرست کتب از آن قرن سیزدهم هجری دراختیارم گذاشت .

این اسناد (مگر یکی از آنها) مربوط است به حاجی‌علی پاشاخان دائی میرزامحمدخان سپهسالار (سرکشیکچی) وجد مادری پدر دکتر ریاحی که مدتی حاکم ساوه بوده است .

اسناد مورد ذکر ، گواه است برفضل‌پروری وکتاب دوستی علی‌پاشاخان .

اسناد را به شرح زیر باید طبقه‌بندی ومعرفی کرد .

روش امانت دادن کتاب

سند اول فهرست کتابهای سرکار خسرومیرزا که در محرم سال ۱۲٤۹ قمری برسبیل امانت به علی‌پاشاخان سپرده شده بوده است . ازاین صورت دونسخه وجود دارد . یکی صورتی است (تصویر ۱) نام پنجاه‌وهشت مجلد و علی‌الظاهر بخط خود خسرو میرزا است .

کسی بعدها در حاشیهٔ آن نوشته است «کتابهای نواب امیرزاده خسرومیرزا را ازقرار تفصیل فوق سوای چهارده‌جلد که نواب مصطفی‌قلی میرزا گرفته و قبض داده است آدم عالیجاه استظهاری علی‌پاشاخان دادم کمترین بندهٔ درگاه محمدباقر نمود . این چندکلمه برسبیل یادداشت قلمی گردید فی شهر ربیع‌الثانی ۱۲۵۰» .

پشت این ورقه چهار مهر زده شده است :

۱ ــ مهر مربع «یا باقرالعلوم» .

۲ ــ مهر بیضی «الحق مع علی» و عبارت «اقل‌الخلیفه شاهدك» .

۳ ــ مهر بیضی «هوالعلی‌الاکبر» و عبارت «انا من‌الشاهدین حرره علی‌اکبر» .

٤ ــ مهر بیضی «الراجی زین‌العابدین» و عبارت «انا من‌الشاهدین» .

ورقهٔ دیگر (سند دوم) صورتی‌است‌که علی‌الظاهر به‌خط علی‌پاشاخان است ودرصدرش نوشته است : «صورت کتابهای نواب خسرومیرزا که بر سبیل امانت نزد کمترین گذاشته‌اند» .

دراین صورت نام سه‌کتاب بیش از صورت قبلی آمده است . تفاوت دیگر آنکه دور هر اسم کتاب قلم بطلان گرفته شده‌است واین قلم‌گرفتگی علامت آن است که کتب به صاحبش پس داده شده بوده است .

این دو ورقه نمودار رویه‌ای است که درقبض و اقباض کتاب میان عموم مرسوم بوده است .

تذهیب کاری

سند سوم دستورالعملی است برای تذهیب کلام‌الله مجید بدین عبارات :

سند دوم

سند اول

سند سوم





سند چهارم

ـ متن کلام‌الله را موافق تعلیم پررنگ طلااندازی نماید .
ـ جدول طلای پررنگ مرصع بدون زنگار پرکار بسازد و بین‌السطور را تحریر خوب بکشد .
ـ آیات را شش‌گل بسیار خوب تمام نماید . کم‌کار وناقص نباشد .
ـ گلهای جزوونصف حزب را با طلای پرجلا نوشته تحریروبوم وخطائی نماید .
ـ سرسور[1] را که با طلا نوشته شده‌است کلاً تحریر نماید و با لاجورد وجوهر بوم وخطائی سازد .
ـ سرلوح پرکار خوب درست نماید وحاشیه[2] نصف کلام‌الله را شبیه سرلوح طوری تمام نماید .
ـ جلد منقش بسیار خوب وبزرگ گرفته بیاورد که باید دراینجا شیرازه‌بندی شود .

این دستورالعمل حاوی اصطلاحات بسیار خوبی است ازآنچه درافواه صحافان و جدول‌کشان و کتاب نسخ درنیمهٔ قرن سیزدهم هجری رواج داشته است و طبعاً برای شناختن اجزاء هنری که در نسخ خطی آن دوران به کار می‌رفته است واجد اهمیت است .

اجیری برای کتابت

چهارسند عبارت است از اقرارنامهٔ کسی به اجیر شدن شرعی برای کتابت یا تذهیب و تجلید نسخه بدین شرح و عبارات ؛

سند چهارم :

۱ ـ اجیر شرعی نموده خودرا عالیجناب آخوند **ملا محمدعلی** به سرکار شوکتمدار بندگان مقرب‌الخاقان علی پاشاخان به تحریر دومجلد قرآن مجید سی‌ورقی با تحریر سرسورها وسجاوندی وجزوها ونصفها وحزبها .... حق معمولهٔ متداوله به مبلغ دوازده تومان رایجی محمدشاهی فضی درظرف مدت هشت‌ماه شش تومان ان‌شاءالله واصل مشارالیه شد و صیغهٔ مؤاجرهٔ شرعیه جاری شد ، وکان ذلك فی ٦ شهر ربیع‌الثانی من شهور سنهٔ ١٢٥٤ (مهربیضی عبده‌الراجی علی‌محمد) .

ـ مقرر آنکه موازی صدوچهل‌وچهار ورق قرآنی کاغذ ترمهٔ قرآنهای مسطور از سرکار معظم‌الیه واصل مشارالیه شد کـه قطعه چسبانیده تحریر نماید ١٢٥٤ (مهر بیضی عبده‌الریاحی علی محمد) .

ـ بمضمون من شاهدم (مهر بیضی بندهٔ آل محمدهاشم) .
ـ بمضمون من شاهدم (مهر مربع‌اللهم صلی علی محمد وآله محمد) .

سند پنجم

۲ ـ اجیر شدن عالیشان **یوسف بیك** در سرکار عظمت مدار مقرب الخاقان وسرکار عظمت‌مدار قبله‌گاهی حاجی‌علی پاشاخان دام عزه‌العالی که کتاب مثنوی را از قرار اجاره‌نامچه وجه ....نماید وپای اورا به مهر خود ممهورنماید. این چندکلمه برسبیل اجاره‌نامچه‌قلمی شد . بتاریخ شهر رجب فی شهور سنهٔ١٢٥٨ (مهربیضی : یوسف میگذرد دنیا) .

در ظهر آن سه بار وصول پول نوشته و به همان مهر شده است . یك تومان وسه تومان وسه تومان .

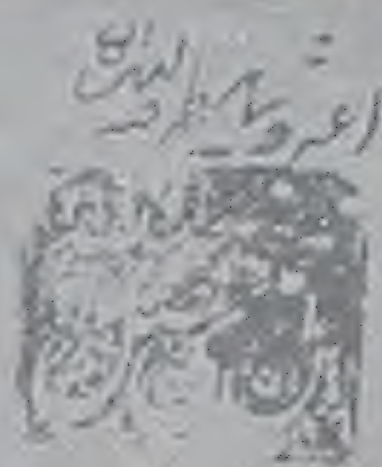
سند ششم :

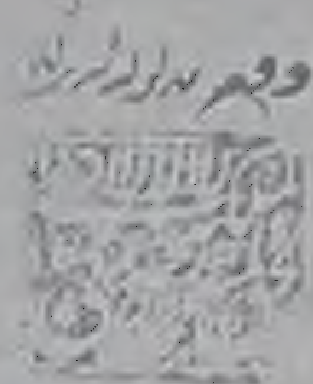
۳ ـ **سرکار فخرالحاج علی پاشاخان** اجیر شدن این کمترین بنده اقل دعاگویان درسرکار بندگان جلیل‌الشأن فخرالحاج که کتاب مثنوی مولوی معنوی را استکتاب تمام از قرار هزاربیت مبلغ سه هزاردینار رایج و به دفعات اجرت آن را دریافت نمایم ازکارگذاران

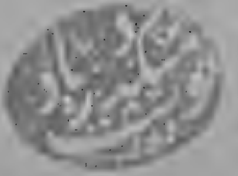
---

۱ - اصل : صور
۲ - اصل : هاشیه

سند پنجم







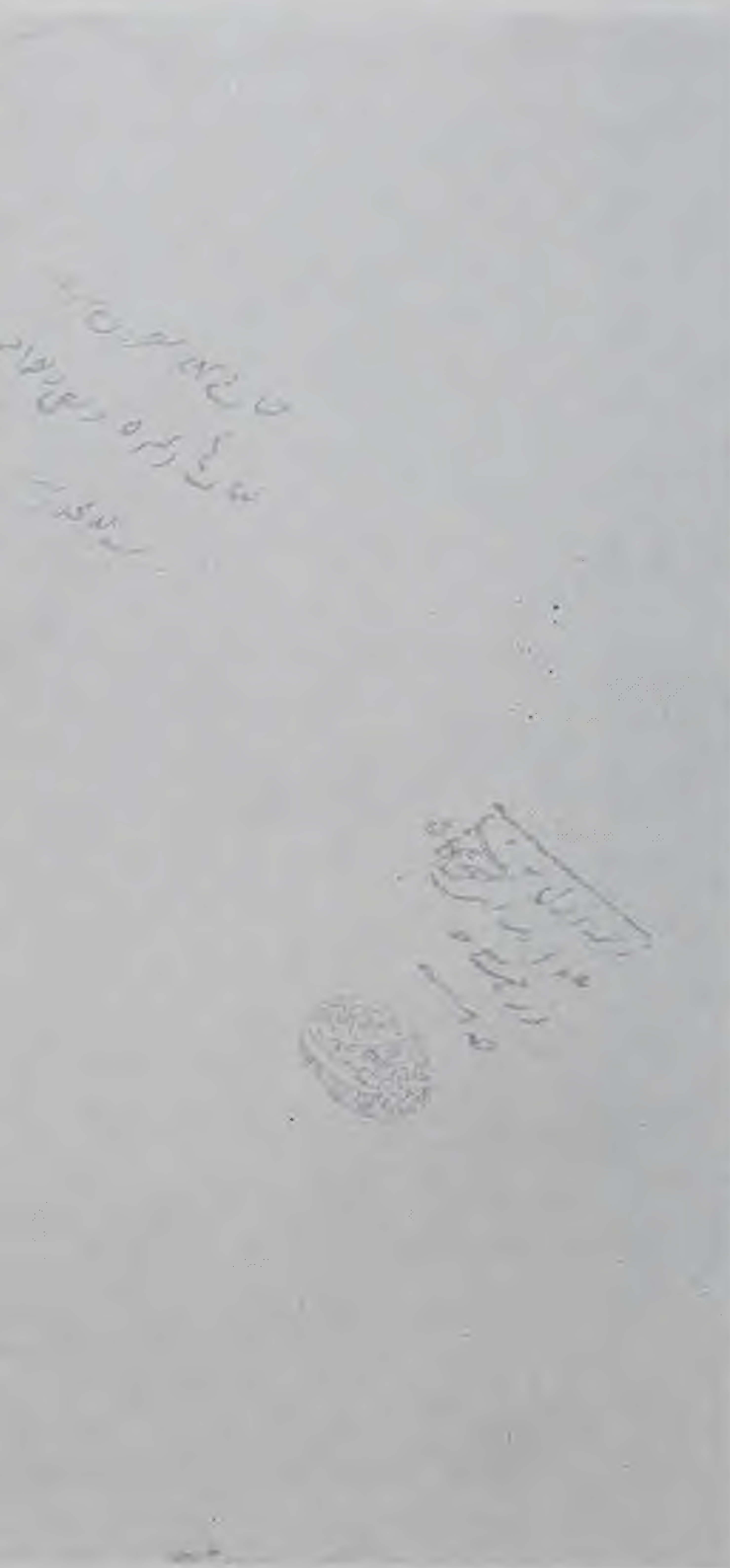
پشت سند پنجم







راست بالا: سند ششم
چپ بالا: پشت سند ششم
راست پائین: سند هفتم

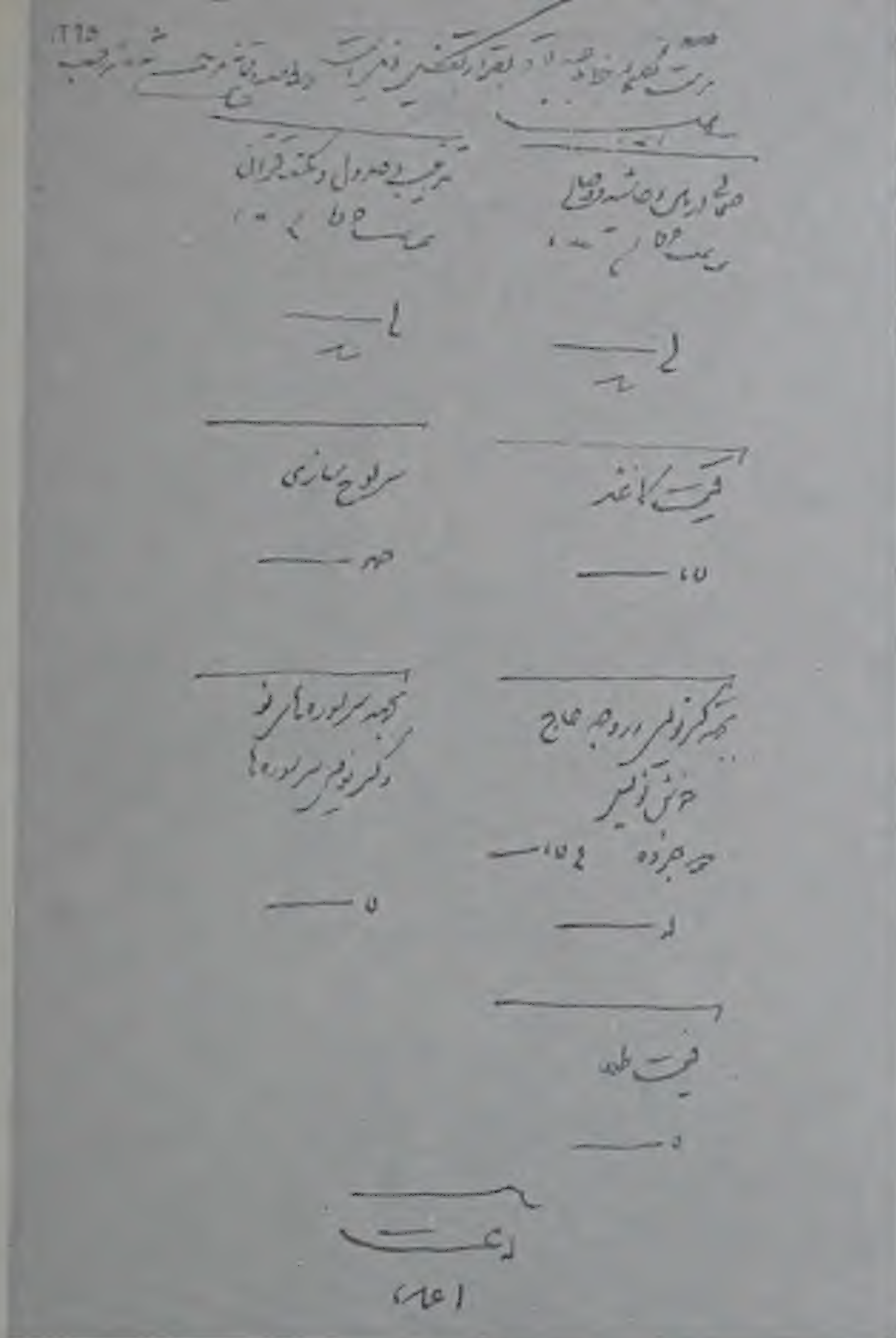


راست: سند هشتم
چپ: پشت سند هشتم

سرکار بندگان جلیل‌الشأن ، تحریراً فی شهر ذیحجه‌الحرام سنه ۱۲۵۸ (مهربیضی : محرراعلی عالی نجف) .

ـــ موازی دودسته کاغذ ترمه کـه عبارت است از چهل‌وهشت ورق باشد به توسط کارگذاران سرکار بندگان جلیل‌الشأن بجهت کتاب مثنوی واصل وعاید کمترین بنده دعاگویان راقم‌الحروف نجفقلی گردید ، تحریراً فی‌التاریخ‌المتن (همان مهر) .

در ظهر ورقه یکبار وصول دوتومان در ذی‌الحجه ۱۲۵۸ و یکبار وصول سه تومان



سند نهم

درصفر ۱۲۵۹ نوشته شده است . مبلغ سه تومان دیگــر از بابت همین مثنوی در روی ورقهٔ جداگانه (سند هفتم) قبض داده شده است .

سند هشتم

۴ ــ اجیر شرعی شد عالیجناب **آخوند ملامجید مذهب** که دوجلد کتاب مثنوی‌را به انضمام جلد ساغری و صحیفهٔ کامله و کتاب جنت‌الوصال به‌قرار تفصیل تا شب عید نوروز به اتمام برساند و مبلغ شانزده تومان تبریزی رایج درسه قسط اجرت دریافت وطلای خالص خوب کار نماید .

جدول یکمی (و) بدقت تمام پرطلا جزو	لوح دوازده دفتر. دفترها متن طلاانداری شود به انضمام حاشیه برگ مو وسرلوح بسیار خوب که مطبوع باشد .
جنت‌الوصال وصحیفهٔ کامله را جلد ساغری نماید ــ دوجلد	دوجلد مثنوی را نیز جلد ساغری خوب نماید بدون نقص

تحریراً ۱۲ شهر ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۱۲۵۹ (مهربیضی : انك حمید مجید) .
ــ وقعت‌الواقعه لیس لوقعتها کاذبه وانالعبد محمدعلی .
ــ وقع مارقم فیه‌لدی (مهر بیضی بزرگ افوض امری عند . معصوم ــ مهربیضی : کوچك فتح‌الله) .
ــ راقم‌الحروف (مهر مربع کوچك : محمدقلی) .

درظهر ورقه رسید .... تومان پرداختی دفعهٔ اول ضبط شده است با مهربیضی «انك حمید مجید» ، نیز نوشته شده است . «حساب اینها مفروق شده کتابها رسیده و قبض داده‌ام دست ملامجید است .»

مرمت نسخه

یکی ازاسناد (سند نهم) مربوط است به صورت کلام‌الله خط ملا عبدالباقی ازآن کتابخانهٔ آستانهٔ حضرت رضا . درین صورت آمده است که قرآن حاوی ..... جزوه بوده وارقام خرج آن بدین شرح است :

صورت مرمت کلام‌الله خط ملا عبدالباقی بقرار تفصیل است . بیست‌ودوجزوه بیست‌و شش تومان ودوقرآن توسط صندوقخانه مرحمت شده شهر رجب ۱۲۹۵ ــ پانزده تومان .

صحافی از متن و حاشیه ووصالی بیست‌و دوجزوه‌فی سه‌قران‌شش‌تومان و شش قران	تذهیب و جدول و کمند قرآن بیست‌و دوجزوه فی‌سه‌قران شش‌تومان و شش‌قران
قیمت کاغذ بیست‌قران	سرلوح سازی پنج تومان
بجهت‌کسرنویسی در وجه حاج خوشنویس دوجزوه فی دوتومان چهارتومان	بجهت سرسوره‌های نو وکسرنویسی سرسوره‌ها یك تومان
قیمت طلا یك تومان	

یازده تومان‌ودوقران

برطبق یادداشتی که به خط مدادی درپشت آن نوشته شده این قرآن از آن آستان‌قدس رضوی (مشهد) بوده است . اما هیچ معلوم نیست که این ورقه به چه مناسبت دراوراق‌حاجی‌علی پاشاخان محفوظ مانده است . شرح مدادی اینطور است .

«صورت حساب حسین صحاف‌باشی آستان ملایك پاسبان قدس رضوی است که حسب‌الفرمایش چاکران حضرت مستطاب اسعد اعظم والاشاهزاده رکن‌الدوله حکم‌فرمای مملکت خراسان آن را متن و حاشیه و احیاء کرده و مورد استحسان واقع و مبلغ دوتومان وهشت هزارنیم به رسم انعام مرحمت فرموده‌اند .»

بی‌تردید این صحاف‌باشی ، همان ملاحسین صحاف‌باشی است که از اساتید هنرمند و مشهور عصر خود در صحافی بود و مدتی در مشهد به صحافی امرار معاش می‌کرد و آقای گلچین معانی در راهنمای گنجینهٔ قرآن (ص ب ، ص ۸۹ ، ص ۱۳۷ و ص ۲۳۷) سه قرآنی را که به توسط او به دستور میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك و شاهزاده رکن‌الدوله مرمت وصحافی شده است معرفی کرده است .

***

با بدست آمدن و نشر این نوع مدارك است که بتدریج می‌توان تاریخچه‌ای از وضع کتابداری ایران تهیه کرد .

اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی

«در دیوان صائب تبریزی»

غلامحسین ده بزرگی

توضیح

دراین مقاله کوشش برآن بوده است که صرفاً به‌بیان مضامینی از اسطوره‌های مذهبی اسلامی که در دیوان صائب آمده ، پرداخته شود . افسانه‌های ملی ، یا افسانه‌های دیگر فرق و اقوام که رگه‌هایی ازآن را در دیوان صائب می‌توان یافت ، مورد نظر نبوده است . از سوی دیگر مسائل مذهبی و فلسفی اسلامی یا مبانی و مبادی حکمی مذهبی شیعه یا مطالبی که خارج ازقصه بوده ، دراین مقاله وارد نشده است . از این روی مقاله‌ایست محدود در یك قاب وقالب مشخص و چون عدد ابیات زیاد بود ، تنها تعدادی از آنها انتخاب شد .

مأخذ کتاب «کلیات صائب تبریزی با مقدمه و شرح حال بقلم استاد محترم آقای‌امیری فیروزکوهی . از انتشار کتابفروشی خیام» بوده است .

متأسفانه ، این کتاب نواقصی دارد که چشمگیر است ، یکی از آنها به هم چسباندن کلمات است که ترکیب عجیب وبی‌تناسبی را درست کرده . از جمله :

«عدالتکن که در عدل آنچه یکساعتبدستاید» به‌جای عدالت کن که در عدل آنچه یك ساعت به دست آید . صفحه‌ی ۲۷ .

«دستگلچینرا ز حیرتپای خواب آلوده ساخت» به جای : دست گلچین را زحیرت پای .... صفحه‌ی ۷۵ .

«سبکروحیفزون از حمل عیسی گشتمریم را» به جـای سبکروحی فزون از حمل عیسی گشت مریم را . وازاین قبیل .

ازآن نظر که هدف فقط بیان مضامین وابیات بوده است ، با شیوه‌ی نگارش و چاپ کاری نداشته‌ام وکوشیده‌ام‌که به‌محتوای ابیات بپردازم نه به‌صورت‌ظاهری چاپ شده‌ی‌کلمات.

توجه به اسطوره‌های مذهبی ، از آن هنگام که اندیشه‌های مذهبی در ذهن بشر شکل گرفته درآثار هنرمندان به‌چشم می‌خورد. بی‌گمان ادیبان (شعرا، نویسندگان) بیشتر از سایر هنرمندان به این افسانه‌ها و داستانها توجه داشته‌اند وازآنها برای چاشنی اثر خـود یاری گرفته‌اند .

درایران بعداز اسلام نیز شاعری را سراغ نداریم‌که دراشعار خود تحت تأثیر داستانهای مذهبی قرار نگرفته باشد و یا اشاره‌ای به این اسطوره‌ها نداشته باشد .

این نکته قابل توجه است که لطیف‌ترین حادثه‌ها را می‌توان دراسطوره‌های مذهبی

یافت[1] این که واژه‌های «لطیف» و «حادثه» را یکجا به کار برده‌ام از آن رو است که درهمه‌ی داستانهای مذهبی یك هدف ظریف و یك نکته‌ی باریکتر ز مو وجود دارد که به ماجرا جان می‌دهد و به آن ظرافتی ویژه می‌بخشد . حتی داستان برادرکشی که میان نخستین انسانها (هابیل و قابیل) اتفاق می‌افتد از نکته‌ای باریك سرشار است . حتی داستان هاروت وماروت و چاه بابل ، حتی داستان سلیمان و حشمتش و ماجرایش با مور ، حتی داستان نوح و کشتیش ، حتی صبر ایوب ، حتی ماجرای ابراهیم و نمرود تا برسد به بزرگترین داستان عاشقانه ، که قصه یوسف و زلیخاست .

همه‌ی این قصه‌ها از کهن‌ترین روزگار تا به امروز مایه‌ای برای شاعر و اشاره به اسطوره‌های مذهبی بوده است . در میان شاعران بعدازاسلام ، قصه‌هــای مذهبی موجب مضمونسازی‌های بی‌شمار شده و محتوای شعری شاعران را غنی‌تر کرده است .

از آن روی که سبك هندی در ادبیات فارسی با نازك‌خیالیهای خاص همراه است ، مضمون قصه‌های مذهبی شکل و رنگ دیگری به خود گرفته است ، به ویژه در شعر صائب تبریزی . در شعر این شاعر برای ارسال مثل که ازویژگیهای سبك هندی است ازاسطوره‌های مذهبی مدد گرفته شده است . اما محتوای قصه‌ها صبغه‌ای دیگر یافته است .

درشعرصائب بیش‌ازهرقصه‌ای به‌قصه‌ی یوسف‌وزلیخا اشاره رفته‌است. ازآن‌روی‌که شعر صائب عاشقانه است و ماجرای دلدادگی زلیخا و حسن روزافزون یوسف می‌توانسته است بار معانی و مضامین بسیاررا به دوش کشد . صائب در دیوانش ، حتی غزلی با ردیف یوسف دارد :

کجا روشن شود چشم زلیخا بر تن یوسف — که عصمت سرزند ازجیب تا پیراهن یوسف
محبت کرد چون سیاره چشم پیرکنعان را — درآن ساعت‌که تهمت چاك زد پیراهن یوسف

زیبایی یوسف با نازك‌خیالی سبك صائب در هم آمیخته و لطافتی به شعر صائب داده است :

یوسف ازقافله‌ی حسن تو غارت زده است — به دعایی که چنین صاحب سامان شده ای

صائب بیان داستان نمی‌کند ، بلکه ازیك‌داستان شناخته شده ازقبل باهمه‌ی زیروبمها و نکته‌هایش برای بازگویی مقاصد خود وارسال مثلهای گوناگون در موارد خاص استفاده می‌کند . بوی پیراهن موجب مضمونسازی است :

می‌توان رفت به یك چشم پریدن تا مصر — بوی پیراهن اگــر قافله سالار شود

و یا :

عهد یوسف گرچه طی گردید می‌آرد پیام — از در و دیوار کنعان بوی پیراهن هنوز

ماجراهای دیگر قصه‌ی یوسف هرکدام مضامینی در ذهن شاعر به وجود آورده است :

دیــوانه‌ی مارا نخریدند به سنگــی — یوسف به زر قلب دراین شهر گران است
امروز در قلمرو خاری‌کشان توست — آن را که مصریان به عزیزی خریده‌اند .
به زر قلب ز کف دامــن یوسف دادیم — دل ما خوش که دراین قافله سودا کردیم

دراین ابیات ناله از بی‌خریداری یا کم خریداری و یا بدخریداری است که در حقیقت بیان حال خود شاعر است با استفاده از قصه‌ی لطیف یوسف و ماجرای خرید و فروشش درمصر.

رنجی که برادران یوسف به اوداده‌اند باز موجبی برای مضمونسازی درقالب‌نازك‌خیالی سبك هندی است که شاعر شکوه‌های دل خودرا بر زبان راند :

من آن جنس غریبم کاروان آفرینش را — کــه جای سیلی اخوان بود نیل بناگوشم
باغ از بنفشه صفحه‌ی رخسار یوسف است — گردیده از طپانچه‌ی اخوان کبود رنگ

به هرحال ، ماجرای زندگی یوسف دراندیشه‌ی صائب مضامین گوناگون ساخته‌است :

وادی پیموده را از سرگرفتن مشکل است — چون زلیخا ، عشق می‌ترسم جوان سازد مرا

---

۱ – این بدان معنی نیست که درسایر افسانه‌ها به ویژه افسانه‌های ملی و حماسی نمی‌توان یافت .

یا :

همت مردانه می‌خواهد گذشتن از جهان   یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند .

یا :

چون رود بیرون زباغ آن یوسف گل پیرهن   گل بدامن گیریش دست زلیخا می‌شود.

یا :

پیر کنعان چون به من درگریه همچشمی‌کند   او ز یوسف ، من ز یوسف زار دور افتاده‌ام



ازآن نظر که دراین مقاله اشارات صائب تبریزی به اسطوره‌های مذهبی مورد توجه بوده ، از بیان مطالب اخلاقی و فلسفی در دیوان او خودداری شده است . حال آن‌که صائب نیز بدینگونه مطالب کم‌وبیش توجه داشته است . از جمله این ابیات :

آسمان را رعشه‌ی هیبت به خاك انداخته است   کیست تا بر سر کشد رطل گران عشق را

که یادآوری این شعر حافظ است :

آسمان بار امانت نتوانست کشید . . . .

اشاره به شق‌القمر :

چون برآرد شوکت حسن تو دست ازآستین   شق چو ماه عالم‌آرا می‌کند آئینه را

یا :

از هر ترنمی دلش از دست می‌رود   هرکس شنیده است ندای الست را

اشاره به آفرینش جهان در شش روز :

ما حریفان کهن‌سال جهان ازلیم   طفل شش روزه‌ی عالم ندهد بازی ما

اشاره به صبر ایوب :

صبر من درسخت‌جانیها قیامت می‌کند   سایه‌ی بید است زخم تیغ ایوب مرا

اشاره به وحدت وجود با مایه‌ی اندیشه‌ای از فلسفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی :

هیچجا در عالم وحدت تهی از یار نیست   نامه‌ای هر ذره را اینجاست مضمون آفتاب

که مصرع دوم یادآور این شعر هاتف است :

دل هر ذره را که بشکافی   آفتابیش در میان بینی

اثری که «صوراسرافیل» در زنده کردن مردگان دارد در ذهن صائب سبب ساختن این تصویر زیبا شده است :

سربرآوردند ارواح نباتی اززمین   «صوراسرافیل»تا ازرعدگردیدآشکار



صائب ازمجموع داستان سلیمان ، به ماجرای مور ودیو وانگشتری بیشتر توجه داشته است . به سایر وقایع داستان حتی به عشق سلیمان کمتر توجه کرده است :

طعمه‌ی مور شوی گرچه سلیمان شده‌ای   زال می‌گردی اگر رستم دستان شده‌ای

یا :

گرچه مور عاجزیم اما به اقبال سخن   مسند خود بر سر دست سلیمان می‌بریم

یا :

دل حبابی اگر بشکند ز تندی باد   چو چشم مور شود ملك بر سلیمان تنگ

یا :

بگذر از دامن صحرای قیامت کانجا   مور در زیر نگین ملك سلیمان دارد

یا :

رحم کن بر ناتوانان کز دهان شکوه مور   می‌تواند رخنه در ملك سلیمان افکند

دراین ابیات از کلمات کمك گرفته وحتی به رابطه‌ی آنها اشاره نکرده است . خواننده یا شنونده این رابطه را خود درك می‌کند .

پادشاهی موقت دیو به سبب به دست آوردن خاتم سلیمانی نیز توجه صائب را جلب کرده است که از آن برای سخنهای خود مضمون بسازد :

خاتم برون ز دست سلیمان وقت کرد　　دیو هـوا مسخر آدم نمی‌شود

داستان ابراهیم خلیل ، که یکی دیگر از داستانهای زیبای مذهبی‌است ، همیشه موجبی برای مضمونسازی بوده است صائب نیز ازاین داستان برای‌بیان مفاهیم ذهن خود سود جسته‌است:

نیست دلگیری ز دنیا بنده‌ی تسلیم را　　آتش نمرود گلزار است ابراهیم را

بیان این که ابراهیم در آغاز به طبیعت و عوامل طبیعی توجه داشته و آنها را خدا می‌پنداشته تااین‌که افول ونابودی آنها را دیده وبه‌خدای یگانه معتقد شده درشعر صائب صورت اندرزگونه‌ای یافته است :

خورشید ومه ، مرا نتواند فریب داد　　هر شوخ دیـده‌ای نفریبد خلیل را

خضر در اسطوره‌هـای مذهبی ، مقامی پر ارج دارد و پیامبر جاویـد است . او به ظلمات راه یافته ، آب حیات نوشیده و زندگی ابدی به دست آورده است . او موکل سبزه و سرسبزی است و نام خضر از آن روی دارد . بگذریم ازاین که درعرفان اسلامی به عنوان «مرد کامل» از او یاد می‌شود ودر تعابیر صوفیانه جلوه‌ای پرشکوه دارد . اسکندر نیز دربیان عرفانی و صوفیانه همان ذوالقرنین است و تلاش او برای دست یافتن به آب زندگی درکتابها ثبت است این دو نام ، وداستانهایی پیرامون هرکدام برای شاعران پارسی زبان موجبی برای مضمونسازیهای بی شمار شده است . صائب سروده است :

تهی‌دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل　　که خضرازآب حیوان تشنه می‌آرد سکندررا

ویا :

من‌چسان صائب عنان‌داری‌کنم خودراکه‌خضر　　خویش را دانسته در چاه زنخدان افکند

اشاره به قصه‌ی آدم و حوا در دیوان صائب زیاد نیست . ابیاتی چند می توان یافت که ارتباط با خوردن «میوه‌ی ممنوعه» وارانده شدن از بهشت دارد :

خرد مشمار گنه را که گناهیست بزرگ　　گندمی کـرد ز فردوس برون آدم را

ویا :

فکر آب ونان برآورد از حصول دل مرا　　از بهشت آواره آدم از فریب دانه شد

اشاره به کشتی نوح نیز چند مورد بیشتر نیست ، اما با بیانی دلکش :

خونین‌دلی‌که با عشق یك‌کوچه راه رفتست　　کشتی نوح داند دریـای پر خطر را

ویا :

گوشه‌گیری‌کشتی نوح است توفان دیده را　　دامـن دل را برون از دست دنیا می‌کشم

ویا :

نتوان هـزار سال به توفان نوح شست　　شرحـی کـه ما به دل ز تمنا نوشته‌ایم

آفتاب صحرای محشر ، سوزندگی جانگداز و تشنگی بی‌امان که بدکاران را به شدت آسیب می‌رساند ، در شعر صائب بدینسان منعکس است :

آفتاب بـی زوال حسن عالم‌سوز او　　گرم‌چون‌صحرای‌محشرمی‌کند آیینه‌را

ویا :

آفتاب روز محشر بیشتر می‌سوزدش　　هرکه اینجا دردوداغ‌عشق‌کمترمی‌کشد

ویا :

تابه‌کام دل کند جولان سپند شوخ ما　　انتظار گرمـی صحرای محشر می‌کشد

می‌کشد آن روی نازك ازنگاه گرم ما　　آنچه‌ازخورشیدمحشرسایه‌پرورمی‌کشد

قصه‌ی موسی و عصا و قارون و فرعون و ید بیضا در شعر صائب این مضامین را به بار آورده است :

ماندست همچو دامن قارون به‌زیر خاك　　دامان دل ز لنگر خواب گران ما

و :

صفای ساعدت نیلی شمارد دست موسی‌را — بناگوش توسازد تازه ایمان تجلـی را

ویا :

شعله‌ی شوق ز شمشیر نگرداند روی — «لن ترانـی» نشود بند زبان موسی را

ویا :

کلك صائب چون عصای موسوی در رود نیل — رخنه‌ها در سینه پیدا مـی‌کند آیینه را

ویا :

گوهری دارم که گر ازجیب بیرون آورم — از فـروغش پله‌ی میزان ید بیضا شود .

داستان زندگی عیسی و مرگش ، از جمله داستانهای زیبا و پرشکوهی است که با رنگ مذهبی که دارد پایگاه مضامین بسیاری از اشعار و زبان پارسی است . زندگی مادرش که به دوزندگی می‌پرداخته ، تولـد خودش از مادری باکره ، سخنگویی به هنگام تولـد ، دم زندگی‌بخش ، ساختن مرغی نابینا ، صعودش به‌آسمانها و توقفش در آسمان چهارم که فلك خورشید است ، همه بنیان‌گذار مضمونهای گونه‌گون در ادب پارسی است .

گفته‌اند هنگام صعود عیسی به آسمان ، از او خواسته شد تا از تعلقات دنیوی چیزی با خود نداشته باشد و او به‌زعم خود چنین کرد و به‌افلاك صعود کرد . درفلك چهارم ، سوزنی در جامه‌ی او یافتند که نشانی از پیوند او به دنیاست . می‌دانیم که سوزن وسیله‌ای است برای دوختن . در حقیقت وسیله‌ای است که دوچیز را به هم پیوند می‌دهد . از این روی رخصت نیافت که به بالاتر رود وبه اعلی علیین راه یابد . در شعر صائب اشاره به این جریانهای زندگی عیسی و مادرش بسیار دیده می‌شود .

منکران چون دیده‌ی شرم و حیا برهم نهند — تهمت آلـودگی بر دامن مریم نهند .

ویا :

از نگاهی می‌دهد جان چشم او عشاق را — نـرگس بیمار اینجا کار عیسی می‌کند

ویا :

به امیدی که با نبض تو دستی آشنا سازد — مسیح از«خانه‌ی خورشید» آهنگ سفرکرده

ز همرهان گرانجان ببُر که سوزن دوخت — به دامـن فلك چارمین مسیحا را

ویا :

چاره‌جوییهای غمخواران مرا بیچاره کرد — این گره در کار من از سوزن عیسی فتاد

ویا :

نسبت خفاش با عیسی ، چو عیسی با خداست — می‌شود عیسی‌خدا ، خفاش اگرعیسی‌شود.



سخنی پیرامون هنر «بهزاد» و «آقارضا»

نوشته : دکتر محمد چغتائی – لاهور
ترجمه : دکتر محمد ریاض

۱ – زندگانی وهنر کمال‌الدین بهزاد .

کمال‌الدین بهزاد مصور ومینیاتورساز ، درمیان افرادی قرار داردکه جنبه جهانی دارند ومردم معاصر وافراد اعصار بعد ، علی‌التساوی هنر ایشان‌را می‌ستایند . . .

. . . کمال‌الدین بهزاد بسال ۸۴۴ هـ . درهرات دیده بجهان‌گشود وبعداز زندگانی بالنسبه طولانی درهمانجا درگذشت وبخاك سپرده شد (۹۴۲ هـ .). عصر بهزاد ، عصر نگارگری ومینیاتورسازی اصیل ایرانی محسوب میشود ودراین زمان هنر نگارگری ایرانی ، ازاثرات غیراصیل بکلی پاك بچشم میخورد . درنتیجه فرهنگ‌پروری وهنردوستی سلطان حسین بایقرا (۸۷۸ – ۹۱۲ هـ .) ، هرات درآن زمان بعنوان کانون ومرکز بزرگ هنر درآمده بود واشخاص باذوق وقریحه بسیاری ازنقاط دوردست بآن دربارکشانده می‌شدند . میرعلی شیر نوائی ملقب به‌نظام‌الدین (۹۰۶ هـ .)، وزیر دانشمند سلطان، که بعلت نسبت همدرسی و دوستی با سلطان در سایر امور کشور دخیل بود ، شایدکمترکسان اطلاع دارندکه علاوه برقریحه نویسندگی وشاعری درپارسی وترکی چغتائی ، درهنر نگارگری‌هم دستی داشته است. درموزه بوستن امریکامینیاتوری وجود داردکه درآن یك شیر شرزه پای‌بند سلاسل نشان داده شده است . درآن تصویر نوشته شده است : «عمل میرعلی شیر» ، جالب است‌که عمل مزبور ، باعمل کمال‌الدین بهزاد شباهت نزدیکی دارد ، وپیداست‌که وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا ، ازنظر بهزاد استفاده می‌کرده است . خلاصه محیط زندگانی بهزاد ، برای نمایاندن ذوق وهنر بسیار مساعد بود . خود سلطان بایقرا شاعر بود ، وباهنرمنـدان مانند بهزاد وسلطان علی خطاط معاشرت داشت . تشویق وترغیب دانشمندان وهنرمندان ، وکوشش درایجاد رفاه وآسایش برای این‌گروه‌که بوسیله میرعلی شیر انجام می‌شد ، درسایر کتب مهم تاریخی وتذکره می‌توان مشاهده کرد . سلطان علی وخطاطان دیگران دیوانهای شعرا وآثار نویسندگان‌را می‌نوشتند وآنطورکه ازنسخ خطی کتابخانه‌های مهم دنیا پیداست ، هنرکمال‌الدین بهزاد باافرودن تصاویر ومینیاتورها ، کتابهای ترکی چغتائی وپارسی دری‌را زیباتر ودلاویزتر می‌ساخت .

از زندگانی ابتدایی بهزاد اطلاعی نداریم از «تاریخ رشیدی» حیدر دوغلت[1] و رسالهٔ خطاطان ونقاشان ، نوشته دوست محمد ، چنین بنظر می‌رسدکه فن مصوری ، بهزاد شاگرد سید روح‌الله میرك بوده ، ولی درسایر مآخذ ترکی چغتائی اسم استاد وی سید پیر احمد تبریزی آمده

وگویا از دو استاد نامبرده استفاده کرده است. بهزاد به‌هنرهای مصوری گوناگون آسیایی آشنائی داشته، و آنهمه هنرها را صبغهٔ واحد داده و وتیرهٔ خودش ساخته است. مؤسس سلسله چغتاییان شبه قاره، ظهیرالدین محمد بابر پادشاه (۸۸۸ — ۶۳۲ هـ.) در «تزوك بابری» خود به‌توصیف هنر مصوری شاه مظفر وبهزاد پرداخته، وجالب است که هنر اول‌الذکررا برثانی‌الذکر ترجیح می‌دهد، ولی شاه مظفر در ۲٤ سالگی درگذشت وبرای نمایاندن هنر خود بنحو احسن توفیق پیدا نکرده، البته نمونه‌هایی چند ازهنر مصوری وی باقی مانده است.

زندگانی بهزاد بانشیب وفرازهای زیاد مواجه شده، ولی هنرمند قوی‌دست ایرانی، درهرصورت محترم ومکرم مانده وسرپرستان مقام وی، محمد شیبانی خان وشاه تهماسپ صفوی، درخاطرنگاهداشتن وی ساعی بوده‌اند. باعث یادآوری است که بعداز درگذشت سلطان حسین بایقرا، بهزاد به‌تبریز رفت وآنجا بعنوان‌کتابدار شاهی مشغول خدمت شد، ودرعین حال فن مصوری‌را باعده‌ای ازصاحبان ذوق وقریحه، یاد می‌داد. درنتیجه مساعی وی، مکتب هنرمصوری ومینیاتورسازی بسبك وی بوجود آمد وتاقرنها باقی ماند. تأثیر هنر بهزاد درکشورهای همجوار، بویژه درشبه قاره هند وپاکستان، امر بدیهی است.

در سال ۱۶۳۱ م نمایش هنر ایرانی، در شهر لندن برگزار شد. در آن نمایش‌عمل‌بهزاد درصورت مینیاتوری دیده شدکه متعلق به‌موزه شیراز می‌باشد، وبهزاد هفتادسالگی خودرا چنین ابراز داشته است:

«این رقمی است بدیع مشعر از مضمون، افلاینظرون الی‌الابل‌کیف خلقت[۲]، که‌هم‌شکسته نهاد فقیر نامراد بهزاد بعداز وصول عمر بدرجه هفتاد وتجربه قوی دراین امر افتاد والمسئول من‌الله العفو فی‌المعاد».

در مینیاتوراشاره شده، شتری رامی‌بینیم‌که پیرمردی‌او را برای نشستن هدایت‌می‌کند. هم درآن نمایش دیدیم‌که مصور هندو بنام «نانهای» درسال ۱۰۱۷ هـ بامر پادشاه کورکانی شبه قاره، نورالدین محمد جهانگیر، شبیه تصویر شتر وپیرمرد (عمل بهزاد) را ساخته بود. روی این شبیه چنین نوشته شده است:

«الله اکبر. این‌کار استاد بهزادرا دیده «نانهای» مصورکرده. حسب‌الحکم من حررهٔ جهانگیر بن اکبر پادشاه غازی ۱۰۱۷ هـ.».

بیان «نانهای»، نفوذ هنر بهزادرا درشبه قاره باثبات می‌رساند. جالب است‌که جهانگیر پادشاه، مصوری بنام «بشنداس»را به‌ایران فرستاده بود تامصوری ومینیاتورسازی سبك بهزادرا ازهنرمندان معاصر ایران یاد بگیرد. نکته‌ای دیگر اینست‌که ازتاریخ گجرات «ظفر الواله» بزبان عربی چنین برمی‌آیدکه هنر مصوری بهزاد درزندگانی آن هنرمند قوی دست به‌شبه‌قاره راه پیداکرده وباستقبال زیاد هنردوستان این سامان قرار گرفته بود. درمجلد اول کتاب مزبور (ص ۲٤٤) دربیان وقایع جنگ سال ٦٤١ هـ. (سالی پیش‌از درگذشت بهزاد) چنین می‌خوانیم:

«هجمواعلی‌المخیّم وبسم تجدوا الاالاشغال. فانتهبوا ماوجدوا حتی‌الکتب وکان من حملتها تمرنامه بمولانا هاتفی بخط‌الاستاذ سلطان علی و تصویر الاستاذ بهزاد»...

تیمورنامه (تمرنامه) مذکور مولانای هاتفی خرجردی (م ٦۲۷ هـ.) بعداً بظاهر در کتابخانه میرزا عبدالرحیم خانخانان (م ۱۰۳٦ هـ.) واقع دراحمدآباد گجرات موجود بود. ساختمان کتابخانه مزبور خانخانان هنوزهم‌کنار رودخانه سابرمتی (فتح‌واری) وجود دارد.

درنمایش هنر ایرانی منعقده لندن، که‌درفوق بآن اشاره شد، نسخه خطی بسیار ظریف

---

۱ — این‌کتاب بتصحیح محقق پاکستانی آقای دکتر حسام‌الدین راشدی بزودی منتشر میگردد.

۲ — قرآن مجید ۸۸ : ۱۷ .

کمالُ الدّین بہزاد مصور

اور اس کے

اساتذہ، تلامذہ و معاصرین

وسط ایشیائی دبستان

نقوۃ المحررین استاد گون (ع)

عمدۃ المصورین جہانگیر بخاری (ع)

پیر سید احمد تبریزی (ع)

افقی دبستان

احمد موسیٰ (د)

مولانا ولی اللہ (د)

سید روح اللہ میرک نقاش (د) (ر)

استاد شمس الدین (د)

مولانا سیمی

جنید بغدادی (د)

سلطان اویس (د)

خواجہ عبدالحی (ر)

سیاوش (۲)

محمد ہراتی (۲)

ولی جان (۲)

محراب علی (۲)

استاد منصور (ر)

کمال الدین بہزاد از ہرات (ع) (ر) (د)

۸۵۴ - ۹۴۲ھ

شاہ مظفر ۲۴ سال کی عمر میں فوت ہوا (ر)

ملا یوسف (ر)

شیخ زادہ خراسانی (ع)

درویش محمد (ر)

قاسم علی (ر)

میر مصور از سلطانیہ (ع)

رستم علی (۲)

مظفر علی (ب)

صادقی بیگ (ب)

عبداللہ (ع)

حیدر دوغلات (ر)

آقا جلال الدین میرک اصفہانی (ع) (د)

قاسم علی دوم یا مقصود (ر) (د)

محب علی (۲)

مرزا علی (۲)

کمال تبریزی (۵)

کاظم (۲)

محمد مومن خراسانی (۲)

محمود (۲)

سلطان محمد (ب) (ع)

شاہ قلی (ع)

علی جان (۲)

خواجہ عبدالصمد شیرازی (ق)

میر زین العابدین (ع)

میر سید علی تبریزی (ا)

پسر میر مصور

دبستان ہند و ایران

پسران خواجہ عبدالصمد

بھگوتی

بہزاد (ق)

خواجہ شریف (ق)

فرخ بیگ (ق)

دسونتھ (ق)

استاد حسین قزوینی (ع)

محمدی بیگ (ع)

برج علی (ع)

مولانا محمد (۲)

محمد معین الدین خراسانی

رضا عباسی (ق)

معین (ق)

محمد شفیع عباسی (ق)

حوالہ جات

ع - مناقب ہنروران

د - تاریخ رشیدی

ب - عالم آرائے عباسی

ا - نفائس المآثر

ر - رسالہ خطاطان و نقاشان قسطنطنیہ

ق - قدیم تصاویر

۲ - تذکرہ خطاطان و نقاشان فرانسیسی

اورینٹل کالج میگزین فروری ۱۹۳۴ء و اگست ۱۹۳۴ء میں اقتباسات تحفہ سامی، تاریخ رشیدی اور بابر نامہ متعلقہ نقاشان و خطاطان از پروفیسر محمد شفیع صاحب بھی اس ضمن میں قابل ملاحظہ ہیں۔

مؤلفہٗ

محمد عبداللہ چغتائی

ومصور گلستان سعدی وجود داشت که متعلق به کتابخانه ملی مصر می‌باشد. سایر تصاویر ومینیاتورهای این کتاب، عمل بهزاد می‌باشد وامضای آن هنرمند بسال ۸۹۲ هـ. و ۸۶٤ هـ. دراوراق آن کتاب دیده می‌شود. درنسخه خطی خمسه نظامی متعلق به‌موزه بریتانیا بشماره Add 25.900 مینیاتورهای بس ظریف بهزاد دیده می‌شود وامضای مصور بسال ۸۹٦ هـ. روی آن نسخه ثبت است. درآن سالها، بهزاد درهرات مشغول فعالیت بود...

هرکس که بمطالعه دقیق وبررسی هنر بهزاد بپردازد، قریحه خلاق وذوق مبدع ونوآفرین وی‌را خواهد سنجید، ولی جای تأسف است که دانشمندان مشرق‌زمین بطورکلی، مقام بهزادرا بنحو شایسته نشناسانده‌اند. درمیان دانشمندان اروپایی، دکتر لارنس بینین درکتاب «هنر ایرانی» خود بزبان انگلیسی، هنر بهزادرا، با استفاده‌از نسخ‌خطی نشانداده شده‌درنمایش بین‌المللی هنر ایران در لندن بسال ۱۹۳۱ م، تا حدی معرفی ساخته است...

۳ ــ آقا رضا مصور

آقا رضا، غیراز رضای عباسی است وکلمه آقا جزو اسم وی بچشم می‌خورد. اسکندر منشی ترکمان، مورخ دربار شاه عباس اول صفوی (۱۵۸۱ ــ ۱٦۲۸ م) دراثر خود «تاریخ عالم‌آرای عباسی»، در فصل خطاطان و خوشنویسان و نقاشان چنین آورده است:

«مولانا علی اصغر کاشی، استاد باقرینه ومصور پاکیزه‌ی ساخت وپرداخت، ورنگ‌آمیز مفرد، درکوره‌پردازی ودرخت‌سازی، ازاقران درپیش بود. او نیز درخدمت سلطان ابراهیم می‌بود. درزمان اسماعیل میرزا ازاصحاب کتابخانه شد. پسرش آقا رضا درفن تصویر وصورت‌آرایی وچهره گشایی ترقی عظیم کرده اعجوبهٔ زمان گشت ودراین عصر وزمان مسلم‌الثبوت است. بآن همه نزاکت قلم، به‌زورآزمایی و ورزش‌گیری‌هم مشغول است ونسبت به‌ارباب استعداد، باین گروه زیاد راه جسته، ولی دراین عهد نزدیك، ازآن هرزه‌ورزی بازآمده است. البته کار خود نمی‌شود وتنگ‌حوصلگی وبدمزاجی بروی مستولی شده است. درطبع وی استغنایی عجیب هست. ازخدمت حضرت اعلی شاهی ظل‌الهی مورد عواطف گردید ورعایتهای کل یافت، اما ازاطوار ناهنجار خود، صاحب اعتبار نشد وهمیشه مفلس وپریشانحال است واین بیت مناسب طبع اوست:

طالبان من همه شاهان جهانند و مرا   در صفاهان، جگر از بهر معیشت خون‌شد»[3]

درحالت اشاره شده فوق، آقا رضا به‌شبه قاره راه پیداکرد ودربقیه زندگانی خود گویا هوشیار وفعال زیسته است.

آقای پرسی برون[4] گویا نخستین‌بار برمبنای «توزك جهانگیری» باین مطلب پرداخته است که «آقا رضا» و «رضا عباسی» دو شخصیت‌های جداگانه می‌باشند. سرتامس آرنولد فقید هم این مطلب راقبول کرده، ولی در «کتاب اسلامی[5]» خودکه با همکاری «پرفسورگروهمان[6]» نگاشته، دوباره هردو مصور هنرمندرا یکی فکر کرده است. پادشاه جهانگیر البته درمجلد دوم «توزك جهانگیری» خود ورود آقا رضارا به‌هند باصراحت تمام بیان داشته است:

«دراین ایام، مصورالحسن ملقب نادرالزمان، تصویر جلوس‌را برای آرایش صفحه آغاز جهانگیرنامه پیش من آورد. عمل وی باجزالت ومهارت بود وبرحال وی نوازشها گردید.

---

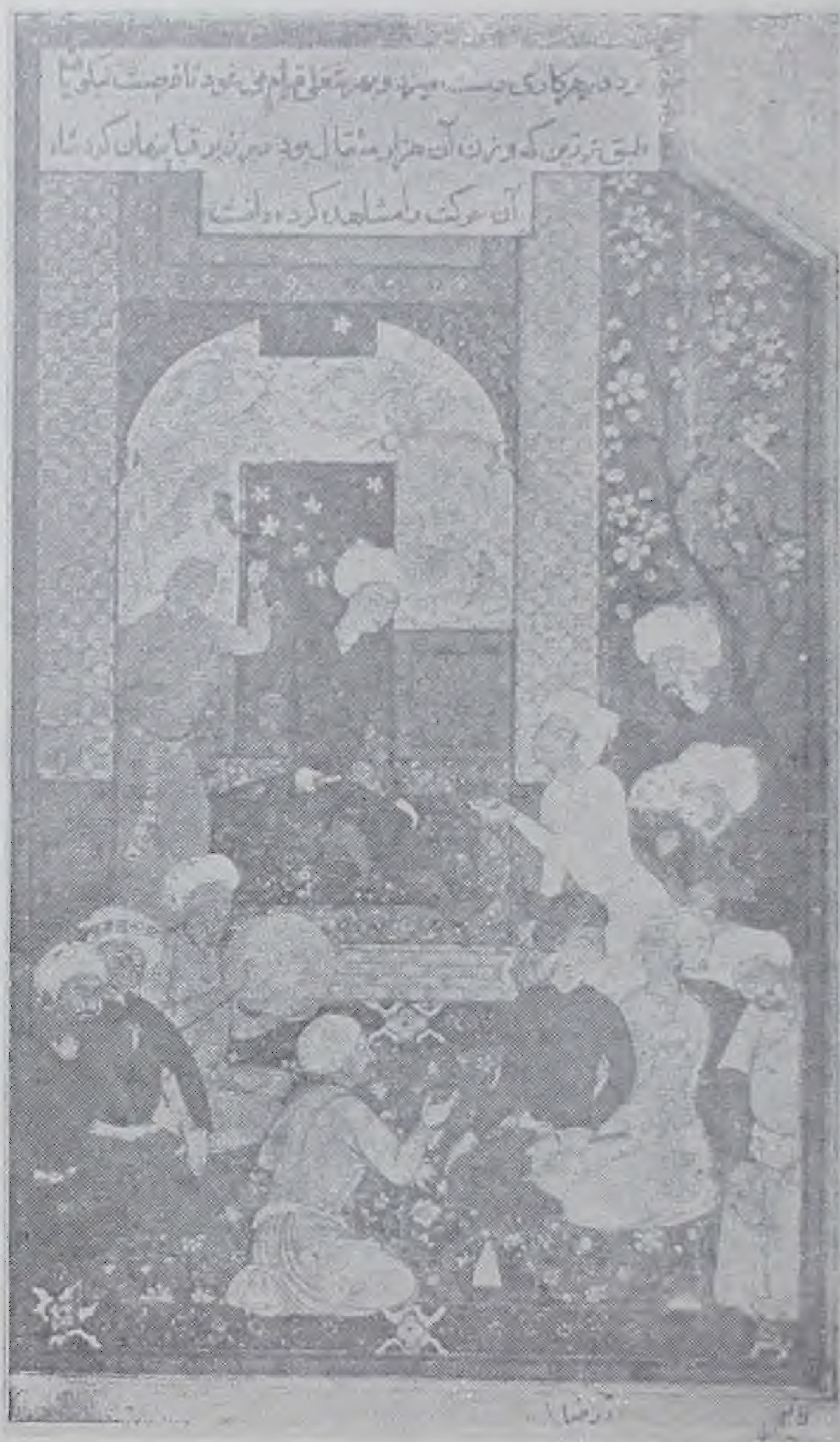
۳ ــ نقل از روی چاپ ۱۳۱٤ هـ تهران ص ۱۲۸ ــ ۱۲۹ (مترجم).

٤ ــ مؤلف کتاب Indian Paintings under the Mughals

5 - The Islamic Book.

6 - Grohmann.

۷ ــ ایضاً چاپ علی‌گر بوسیله آقای مهدی‌علی ص ۱۲۸.



تصاویر وی ، شاهکار زمان است . دراین روزگار او همتا ندارد . اگر دراین زمان مصوران عبدالحی وبهزاد زنده ماندند ، اورا ستوده گفتند . پدرش آقارضا هراتی ، در شاهزادگی مرا خدمت کرد وخانه‌زاد بود . عمل تصویرسازی نادرالزمان ازکار پدرش بهتر وبرتر شمرده‌می‌شود. من اورا پرورده ونواخته‌ام . استاد دیگر ، استاد منصور نادرالعصرهم درتصویر ونقش‌سازی فرد و ستودنی است»[۷]. . .

ازتاریخ عالم‌آرای عباسی وتوزك جهانگیری پیداست‌که پدر آقا رضا ، علی اصغر درخدمت سلطان ابراهیم ، برادر سلطان اسماعیل صفوی دوم (م ۱۵۷۷) بوده ، وخود آقا رضا وفرزندش ابوالحسن نادرالزمان ، درخدمت دربار پادشاه نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ — ۱۰۳۷ ه ۱۶۰۵ — ۱۶۲۷ م) بسر برده‌اند . علی‌اصغر باآقا میرك وسلطان محمد وغیرهم ، بعدازتخت‌نشینی

سلطان ابراهیم درخدمت دربار درآمده بودند . آقا رضا گویا در کهن‌سالگی به‌شبه‌قاره آمده‌بود، اگرچه صاحب وتاریخ عالم‌آرای عباسی ، دراین مورد چیزی نگفته است . . . جهانگیر ، دو تن ازمصوران دربار خودرا ، یکی بنام بشنداس ، بهمراهی «خان عالم» به‌دربار ایران فرستاده بود، ولی درتاریخ مزبور وتواریخ دیگر ایران ، ذکری ازورود آنان به‌ایران دیده نمی‌شود .

یکی از فرزندان پادشاه جهانگیر بنام خسرو [8] (م ۱۰۲۱ هـ) در شهر الله‌آباد بتأسیس باغی پرداخته بودکه هنوزهم وجود دارد ـ باغ مزبور تحت نظارت آقا رضا تکمیل یافته ، و نگارش زیرکه روی درب «خسرو باغ» حکاکی شده ، بدین‌قرار می‌باشد :

«حسب‌الحکم حضرت شاهنشاه جهان پناهی ظل‌الهی نورالدنیا محمد جهانگیر پادشاه غازی باهتمام مرید اخلاص آقا رضا مصور ، این بنای عالی صورت انجام یافت» .

نگارش منقول بخط عبدالله مشکین رقم است بصورت خط نستعلیق زیاد ظریف وزیبا پیداست‌که آقا رضا چون مصور بود ، خطاطی‌را بیك نفر اهل فن واگذار نمود ، والا خود وی می‌نوشت .

درموزه بریتانیا نسخه خطی نفیس «انوار سهیلی» مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری بشماره ۱۸۵۷۹ مضبوط است بامضای آقا رضا . نمونه‌های برجسته تصاویر ومینیاتورهای آقا رضا در اثر معروف مارتیو ویمر بزبان فرانسه[9] بعنوان «مینیاتورهای فارسی» می‌توان دید. تابلوها بشماره ۱۷ و ۱۸ بویژه جالب است، و نویسندگانی‌که درباره هنر ایران توجه دارند، ازآن‌کتاب نقل می‌کنند. نسخه مزبوردرسال ۱۰۱۹ هـ بخطمیرعلی‌الکاتب نوشته شده و بعضی‌ازمینیاتورهای عهد اکبر شاه هم دروی‌گنجانده شده است . درآخر نسخه خطی چنین آمده است :

«آقا رضا مرید ، آقا محمد رضا مرید پادشاهی ، محمد رضا مرید بااخلاص» . این‌گونه کلمات‌را ارادتمندان آقا رضا اضافه نموده‌اند ، وگویا بالتماس فرزند وی ، ابوالحسن نادرالزمان. نمونه‌های دیگر مصوری و مینیاتورسازی آقارضا رادرکتاب م. گدارد بزبان‌فرانسه‌هم می‌توان مشاهده نمود. [10] در این‌کتاب شبیه و مینیاتورشخص‌با ریش‌است و در زیرتصویرچنین‌آمده‌است:

«شاه سلیم ـ غلام بااخلاص آقا رضا مصور حرره فی تاریخ رمضان ۱۰۰۸ هـ». آقای م . گدارد متأسفانه نتوانسته‌که شبیه تصویر مزبور را درست بشناسد و ازکلمه «سلیم» (که‌جزو اسم پادشاه جهانگیر) اینطور استنباط نموده‌که مینیاتوری درباره جهانگیر است ، درصورتی‌که آن متعلق به‌متصوف معروف شبه قاره ، شیخ سلیم شاه چشتی است ، وشخص وی مانند متصوفه و سادات دیگر ، در شبه‌قاره هند و پاکستان به‌لقب «شاه» هم مذکور می‌افتد. آقا رضا نسبت‌بآن عارف نامبردار ارادت داشته است . . . آقا رضا گویا ازاواسط قرن دهم تاآغاز عهد جهانگیر (۱۰۱٤ ـ ۱۰۳۷ هـ) زندگانی کرد ، ولی متأسفانه اطلاعات ما درباره این هنرمند ایرانی ، بس ناچیز می‌باشد .

---

۸ ـ از بطن بانویی بنام شاه‌بیگم (م ۱۰۱۲ هـ).

9 - Les Miniatures Persanes.

12 - M. Godard: Le Athar-i-Iran Paris 1936.

تذکرهٔ خوشنویسان مولانا غلام محمد هفت قلمی

دکتر بدیع‌الله دبیری‌نژاد

دانشگاه اصفهان

یکی از آثار بسیار ارزشمندی که دربارهٔ خط و پیدایش آن نوشته شده و ضمن معرفی خطاطان و خوشنویسان معروف ایرانی و هندی و عربی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری مطابق با ۱۹۱۰ میلادی در کلکته بچاپ رسیده است کتاب معروف تذکرهٔ خوشنویسان است.

این اثر که دو نسخهٔ خطی و چاپ سنگی آن موجود است بوسیلهٔ مولاناغلام محمد هفت قلمی دهلوی شاعر متخلص براقم[1] متوفی بسال ۱۹۳۹ میلادی = ۱۲۳۹ هجری قمری[2] نوشته شده است این کتاب بعدها بوسیلهٔ محمد هدایت حسین، مدرس زبان فارسی و عربی در کالج کلکته هندوستان تصحیح و تحشیه شده است و با اضافاتی و یك مقدمهٔ بسیار جالب بچاپ سنگی انتشار یافته است.

تذکرهٔ خوشنویسان در ۱۳۱ صفحهٔ در قطع معمولی و یك نسخه از آن که خطی است در تملك اینجانب می‌باشد و نسخهٔ خطی آن ظاهراً بوسیلهٔ خود مصنف تهیه و تنظیم گردیده است. این کتاب شامل فهرست‌الرجال که محتوی ۳۹صفحه علاوه برصفحات اصلی کتاب ویك مقدمه بسیار جالب بقلم مصحح کتاب یعنی محمد هدایت حسین در ۸ صفحه وخود کتاب شامل چهار مقاله بشرح زیراست:

۱ــ مقاله اول = در بیان حدوث رسم خط عربی

۲ــ مقاله دوم = در ذکر حدوث‌و ایجاد اقسام رسم‌خط اهل فرس قدیم

۳ــ مقاله سوم = در ذکر حدوث نقاط و حروف معجمه در سلسلهٔ اسلام

٤ــ مقاله چهارم = در بیان تاریخ فن خوش‌نویسی بر سبیل اجمال

متن اصلی‌کتاب همانطور که اشاره شدمجموعاً ۱۳۱ صفحه‌را شامل می‌گردد.

مصحح کتاب ابتدا به معرفی اثر و ارزش کار هنری مصنف می‌پردازد و آنگاه برای مطالعه کنندگان این تذکره را به‌بخشهای فوق‌الذکر علاوه‌بر فهرست الرجال و یك مقدمه تقسیم می‌کند.مولانا محمد هدایت حسین مقدمه را چنین آغاز می‌کند:

«ستایش و نیایش مرخدای را عز اسمه ــ که خطوط شعاعی آفتاب را بر صفحات افلاك بقلم قدرت نگاشته و حمد وسپاس‌مرمعبود حقیقی‌را جل‌جلاله که مشاطه صنعش عروس فطرت انسانی‌را بهیولی و صورت مرتب و بپرتو ظلال صفات ابد پیوند خویش منور ساخته در کنار قابلیت نفس ناطقه نهاده فتبارك‌الله احسن‌الخالقین ..... الی آخر.»

و بعد در صفحه ۳ علت جمع‌آوری و تنظیم این کتاب را چنین یادآور می‌گردد:

«... میر منشی فرمانفرمای ممالك هندوستان با وجود فقدان بضاعت و عدم استطاعت و اختلال امور ماموری و کارهای شخصی از مدتی مدید و عرضه

---

(۱) مقدمه کتاب صفحه ٤ سطر ۹ همان صفحه

(۲) مولانا غلام محمد هفت قلمی‌دهلوی متخلص براقم، از شاگردان مشهور حکیم قدرت‌الله‌خان بوده است در انشاپردازی‌بزبان فارسی بی‌نظیر و در علم عربی دانشمندی بی‌بدیل بوده است و باقسام رسم خط مثل‌نسخ و تعلیق و ثلث و نستعلیق و شکسته و شفیعه و ریحان مهارتی تمام داشت و بزبان اردو شعر می‌گفت و سپس به لکهنو آمد و درمحضر میرزا محمد عشق، بفراگیری فن طب مشغول شد.

بعید جمع‌آوری مناقب و اوصاف وحالات خوش‌نویسان ایـرانی و عـربستانی و بالتخصیص جادوقلمان هندوستانی را بر ذمت همت خویش لازم دانسته تا جمال شاهد مطلوب از نظـر طالبان محجوب نماند.... تا آنجا که می‌گوید... «نسخه قلمی المسمی به تذکرهٔ خوش‌نویسان از مصنفات مولانا غلام محمد هفت قلمـی المتخلص براقم ــ وفاتش تقریبا درسال هزارو دویست و سی‌و نه واقع شده ــ بدست آوردم‌که اوراقش ازمرور دهورو وفور حوادث گردش ماه و هوروتواتر نوایب‌مشهور مانندقلوب عاشقان پراکنده و چون زلف عروسان آشفته بود بدقت نظر و امعان بصر ملاحظه نمودم دیـدم فی‌الواقع نقل و طبع آن خیلی شایسته و شایان است».

ناگفته نماند، مصحح این کتاب در تنظیم این اثر فقط بآنچه که مصنف‌اصلی توجه داشته است قناعت نکـرده است و از آثار و کتب معتبر دیگر مثل کتاب الفهرست ابن‌ندیم وکشف الظنون حاجی خلیفه و فتوح‌البلدان بلاذری و غیـره استفاده شایانی برده است.

چنانکه مصحح در صفحه ٦ و ٧ مقدمهٔ خود باین موضوع اشاره می‌کند.

«... ولیکن این بندهٔ ناچیز هیچ مدان آنچه از اقوال مستنده کـه محل وثوق و موجب اعتماد دانسته از کتب معتبره مثل کتاب الفهرست ابن ندیم و کشف‌الظنون و فتوح‌البلدان بلاذری و وفیات‌الاعیان ومقدمه‌ابن‌خلدون‌و غیرهم انتخاب نموده و بچهار مقاله ترتیب داده و بعبارت سلیس درسلك تحریر درآورده ــ مقدمهٔ کتاب مذکور مقرر داشتم تـا بنظر ناظرین نقش حسن قبول گیرد» دراین تذکر مابه‌نام بعضی ازخوشنویسان برمی‌خوریم که شاید در آثار دیـگر خطاطان و صاحبان تذکره قدیم و جدید نامی از آنان نشنیده و ندیده باشیم‌نظیر: ضیاءالحق حسام‌الدین چلبی،مرید مولوی، دومی خط نستعلیق را بخوبی و استادی کتابت می‌کرد و سید ذوالفقار قوام‌الدین حسن‌بن صدرالدین علی، از خوشنویسان خوارزم شاه‌که‌هم شاعر بوده و هم خوشنویسی توانا و همچنین‌خواجه همام‌الدین ازشاگردان خواجه‌نصیرالدین توسی و ازاقران مولانا قطب‌الدین علامه شیرازی و خواجه‌نظام‌الملك توسی که در خط نستعلیق و رقاع و کتابت به‌آنها استادی وارسته و کامل بوده است. در این اثر ارزنده می‌توان دهها تـن از خوشنویسان‌زبده ونخبهٔ ایرانی راجستجو کرد که خطوط مختلف خصـوصاً اقلام سته نظیر رقاع، ثلث، محقق، توقیع و همچنین اقلام نستعلیق و نسخ و تعلیق را باستادی تمام‌کتابت می‌نمودند وآثاری بقلم و رقم خود در موزه‌های معروف جهان بجای گذارده‌اند.



کاریز: مُطالعه‌ای در گسترش کاریز از ایران به دیگر نقاط جهان

(۳)

مرتضی هنری
مرکز مردم‌شناسی



تپهٔ سیلک بر سر چشمهٔ فین و کاریزهای پیرامون آن

کاریز دردوران هخامنشیان

تحولات اجتماعی وسیاسی دوران هخامنشیان در تکامل جنبه‌های گوناگون فرهنگی و از جمله گسترش و همه‌جاگیری کاریز مؤثر بوده است. وقتی‌که سرتاسر واحد جغرافیایی وملی ایـران بعنوان حوزهٔ اصلی قلمروگسترده شاهنشاهی هخامنشی تشکّل و وحدت سیاسی یافت، شبکه‌های قوی‌راهها سرتاسر ایران‌زمین را بهم پیوست، وتجارت وصنعت اهمیت ویژه یافت. همهٔ پیشرفت‌ها وتحولاتی‌که درجنبه‌های مختلف اجتماعی حاصل شد، بنیادی محکم وپابرجا درروستاها داشت وباتحولی شگرف درکشاورزی همراه بود چه «سرچشمهٔ عمده ثروت درشاهنشاهی هخامنشی زمین بوده وکلید آبادانی زمین آب بوده وآبیاری بزرگترین مشکل کارکشاورزی» (۱ ص ۱۸۲) وبالطبع توسعهٔ کشاورزی مگر برپایه توسعهٔ آبیاری امکان نداشت، وآبیاری نیز دربسیاری ازمناطق ایران‌زمین غیرممکن بود وهست مگر باحفر کاریزها. گریشمن می‌نویسد: درهمهٔ ازمنه درنجد ایران مسئله آب امری حیاتی بشمارمی‌رفته است. از زمانهای ماقبل تاریخ، این مملکت باوسائل مصنوعی آبیاری می‌شد و درعهد هخامنشی شبکهٔ وسیعی ازکاریزها موجود بود (۱۰ ص ۲۵) وتشویق به‌حفر کاریزها نیزازبهترین اقدامات شاهان هخامنشی بشمار آمده است (۱۰ ص ۱۸۲). استرابون نیز فراوانی نعمت وثروت‌را درایران براثر توسعه کشاورزی وبویژه توجه به‌آب وآبیاری می‌داند، روستائیانی که ازآب برف وقنات بهره‌ور می‌شده‌اند (۱ ص ۱۹۷).

مهمترین امری‌کـه موجب گسترش وتوسعه همه‌جاگیر



یك ماندات در داخل روستائی در حاشیهٔ کویر

کاریز وکاریزکنی درروزگار هخامنشیان وبویـژه روزگار داریوش کبیر ــ ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش‌ازمیلاد ــ (۵ ص ۱۷) شد، واین دوران را دوران شکوفایی و اوج اقدامات آبیاری‌وحفر کاریز در سرتاسر فلات ایران بشمار آورد، این بود که‌به‌امر شاهان هخامنشی آن‌کس‌که کاریزی حفر می‌کرد وآب‌به‌سطح زمین می‌آورد و بدین‌وسیله‌روستایی یازمین تازه‌آبادان‌میکرد یاکاریزهای خشك‌را بازسازی می‌نمود ، مالیات پنج نسل براو بخشوده می‌شد (۸ ص ۶۱)، و پولی‌بیوس مورخ یونانی سدهٔ سوم پیش‌از میلاد نیز بخشودگی مالیات‌را برپنج نسل کسی‌که کاریزی آبادان می‌کرد متذکـر شده است (۱۴ ص ۲۷). می‌گویندکه استخر ازکاریزهای متعدد آبیاری می‌شده (۷ ص ۱۷۵)، واحتمال اینکه آب آشامیدنی برای تخت جمشید نیز ازکاریز برآمده باشد زیاد است .

در دوران هخامنشیان کاریزکنی در سرتاسر ایران‌زمین گسترش یافته بود ، ولی آنچه که از اهمیت بسیار در تاریـخ گسترش کاریز برخوردار است، بردن کاریز از ایران به‌مصر است . می‌دانیم که توجه مستقیم ایران به‌مصر از زمان حملـه کمبوجیه در ۵۲۶ ق.م آغاز شد ، که سربازان او از راه‌خشکی به‌مصر رفتند (۲ ص ۲۱) و داریوش در ۵۱۸ ق.م بـرای فرو نشاندن شورشهایی که پس از مرگ کمبوجیه اتفاق افتاده بود به‌مصر لشکر کشید ، و در ۳۴۳ ق.م نیز اردشیر دوم به مصر رفت .

داریوش بدلیل اقدامات آشتی‌طلبانه خود در آثارباستانی این دوران مصر بعنوان یکی از فرعون‌های مصر شمرده شده است (۱۱ ص ۵۷۲) و برج «هی‌بیس» در واحه «خرقاه»در جنوب مصر و ۱۵۰ کیلومتری شرق نیل در حاشیه‌ی غربـی صحرای افریقا یادگار احترامی است که مصریان برای‌داریوش قائل بودند ، که بردن شتر از ایران به‌مصر نیز در این زمان صورت گرفته است (۹ ص ۱۴۹) .

وادی حمامات ، که درهٔ گسترده‌ای‌است وراه«کوپتوس» به‌دریای سرخ از آن می‌گذشت ، بدلیل سنگ‌های‌زیبای‌مناسب برای بناهای شاهانه مورد توجه داریوش قرارگرفت ،وبدستور او بود که سیلاکس دریاسالار سپاه و نیز خنومبیر کـه از معماران نامور بود از این منطقه بازدید کردند . گذر از این

بخش از صحرای شمالی افریقا را پایگاهی لازم بود ، و نیز علاقه داریوش به‌آب و آبادانی موجب شد که بفرمان او در واحه «خرقاء» کاریزها کندند و آبها به‌سطح زمین آوردند . این کاریزها آنقدر آب برآوردند که می‌توانست ۵۰،۰۰۰هکتار زمین را آبیاری کند . حفر کاریز در واحهٔ خرقاء از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌گویند معبد «آمون» در تبس را مصریان به‌یاد این اقدام بزرگ ساختند و بدین وسیله داریوش بزرگ را ارج نهادند (۸ص ۶۱) . (۱۵ ص ۱۳)

چه بهتر زین بـه گیتی افتخاری
کـه ز شورابه شیرینی برآری

البته کاریزکنی در آن زمان در افریقای شمالی وحاشیهٔ صحراگسترش زیاد نیافت‌و به‌واحه‌های خرقاء و منطقه‌اطراف آن محدود ماند ، اما اهمیت بسیار آن سالها مـورد توجـه پژوهندگان زمین‌شناس و باستانشناس بود ، و اینکه چاهها و سوی کاریزها از لایه‌های ریگ و شن نرم می‌گذشت اهمیت آن را چند برابر کرد که اچ.جی.ال بیدنل دربارهٔ چگونگی آن تحقیقات بسیار کرده است (٤) .

بسیاری از محققان را اعتقاد بر این است کـه معرفی کاریز و کاریزکنی در جنوب عربستان و کوههای یمن و نیز عمان دیگر درزمان هخامنشیان بود ،اما چون پذیرفتنی‌تراست که این امر در زمان ساسانیان انجام شده باشد بررسی چگونگی کاریزهای این مناطق را بجای خود خواهم آورد.

گفتیم که مسیر حرکت سپاهیان ایران بسوی مصر از خشکی بود و معقول این‌است‌که سوریه و فلسطین نیزدراین خط سیر باشد ، و با شواهدی که بدست آمده شروع کاریزکنی و نیز بعضی‌ازکاریزهای‌قدیمی این‌منطقه رانیزمیتوان‌بازمانده از دوران هخامنشی دانست مانند کاریزهای درهٔ اردن ، وادی اراوا در جنوب بحرالمیت ، موفقار ، عین‌الدفیه ،ونیزقناتهای منطقه قلامون در شرق سوریه . قناتی که هم اکنون خشك‌است و در نزدیکی دمشق در طول جاده‌ای که به‌شمال می‌رود قرار دارد قدیمی‌ترین و یا یکی از قدیمیترین قناتهای این‌منطقه بشمار می‌رود . (١٦ ص ٦٨) . منطقه «سلمیه» در نواحـی مرکزی سوریه مهمترین قلمرو کاریزها در این منطقه است .

یکی از این کاریزها حدود ۵۰ کیلومتر دارد و آب را از ناحیه «سلمیه» به «آپامه» در شرق پالمیرا می‌برده است .و البته که این کاریز در میان قناتهای کشورهای دیگر (بجـز ایران) يك پدیدهٔ استثنائی است که برای تأمین آب‌آشامیدنی آپامه حفر شده است (۸ ص ٦٣) و(۱۲ ص ۲۸۳) واین‌چنین طولانی است . غیر از این قنات ، مثلا قنات موفقار که تقریباً ۱۱ کیلومتر (۷ مایل) طول دارد خود جزو قناتهای طولانی منطقه بشمار می‌آید . تا حدود ١٩٤٩ ، ۳۹ رشته قنات درشهر سلمیه وجود داشته ، که یکی از قناتها حدود ٤٠ لیتر در ثانیه آب می‌داده است(اکتبر ١٩٤٥) وزمین‌های اطراف شهرسلمیه را آبیاری می‌کرده است . یکی از این کاریزها ۱۳۹ اکر را مشروب می‌کرده ، و کاریز دیگری ۲/۵ اکر را ، ولی بطور متوسط هر قنات بین ۲۰ تا ٦٠ اکر را آبیاری می‌کرده است . امروزه در تمام منطقه ۱۲۵ رشته قنات هست که جمعاً حدود ۳۰۹۰ اکر زمین به‌آب‌آنها سیراب می‌گردد (۱۲ص ٢٨٤) .

کاریز یا قنات را در مصر و سوریه «فوقارا» می‌نامند .

***

جزیرهٔ قبرس در مدیترانه نیز جزو قلمرو کاریز بشمار می‌رود ، وپژوهندگانی‌که در قبرس به‌بررسی پرداخته‌اندتعداد آن را ۵۰۰ رشته کاریز می‌دانند (١٦ ص ٤٩)، چه رود دائمی در قبرس بسیار کم است و هنوز هم تهیه‌ی آب چه برای آشامیدن وچه برای آبیاری مشکلی مهم شمرده می‌شود . بدین علت که در دوران هخامنشیان قلمرو حکومتی ایران زمین تا آن نواحی گسترش یافته بود و نیز جزیرهٔ قبرس که در مرز دریایی ایران و یونان‌در آن زمان بود باید آغاز کاریزکنی را در قبرس بدست ایرانیان دانست . برخی ازکاریزهای‌قبرس بسیار قدیمی است و آ. جی. مایر کاریزهای قدیمی را متعلق به دوران رومی‌ها می‌داند (۱۳ ص ۲۱) . البته او جزو معدود محققانی است‌که‌کاریز را به‌زمان رومیان منسوب واز اقدامات آنان می‌داند و چنین نظریه‌ای بوسیله دیگر پژوهشگران بکلی مردود شده و تمام آنها که درباره تاریخ تمدن و تکنیك و نیز مسائل آب و آبیاری در جهان تحقیق کرده‌اند ، کاریز را يك پدیده کاملا ایرانی شمرده‌اند . منطقه لارنکا ، دورمالاکسیا ، ومزاوریا بیشترین قناتهای قبرس را دارد(۱۳ ص ۲۱ و۱۱۳) و (١٦ ص ٦٤) و (۳) و (٥ص ١٤٨) .

کاریزرا درقبرس «چاههای زنجیره‌ای» (Chin-wells) می‌نامند .

برای نمونه ، تنها یکی از قناتهای قبرس (۱۹۵۸) کـه ۳۹ میله چاه داشته ۳۰۰،۰۰۰تا ٤٠٠،٠٠٠ گالن در روز آب می‌داده است (٦ ص ٤٢) .

پی‌نوشتها

۱ــ انصافپور ، غلامرضا ،
تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعـی ایران از دوران ماقبل تاریخ تا پایان ساسانیان . شرکت سهامی انتشار . تهران . ۱۳۵۲

۲ــ پیگولوسکایا و دیگران
تاریخ ایران . ترجمه کریم کشاورز ــ انتشارات پیام .
چاپ چهارم . تهران ۱۳۵٤

3. Baker, Sir S. W., Cyprus (As I Saw It in 1879) MacMillan - London 1879

4. Beadnell, H.J.L.

a- An Egyptian Oasis ... London 1909 (P. 171)

b- Remarkes on the Prehistoric Geography and Underground Waters of Kharga Oasis Geographical Journal. London. Vol. 81 (1933).

5. Cantor. L. M., A World Geography of Irrigation Oliver. London 1969

6. Cressey, George, B. Qanat, Karez and Foggaras. Geographical Review, Vol. 48. 1958

7. English. Paul. W. Qanats in the Old World Proc. Amer. Philosophical Soc. Vol. 112. No 3. June 1968

8. Furon, R. The Problem of Water. Trans. P. Barnes London 1967

9. Gautier, E. F. Saharq. Tran. D.F. Mayhew Colombia University Press. New York. 1935

10. Ghirshman. R. Iran. Penguin Book. London 1954

11. Hall. H. R. The Ancient History of The Middle East. Methuen & Co. LTD. London 1913

12. Lewis, Norman. N.
Malaria, Irrigation and Soil Erosion in Central Syria. Geographical Review. Vol. 39. 1949.

13. Meyer, A. J. The Economy of Cyprus Harvard University Press 1962

14. Polybius. The Histoires. Tran. E. S. Shuckburgh Mac Millan & Co. London 1889. Vol. II Book. X -28

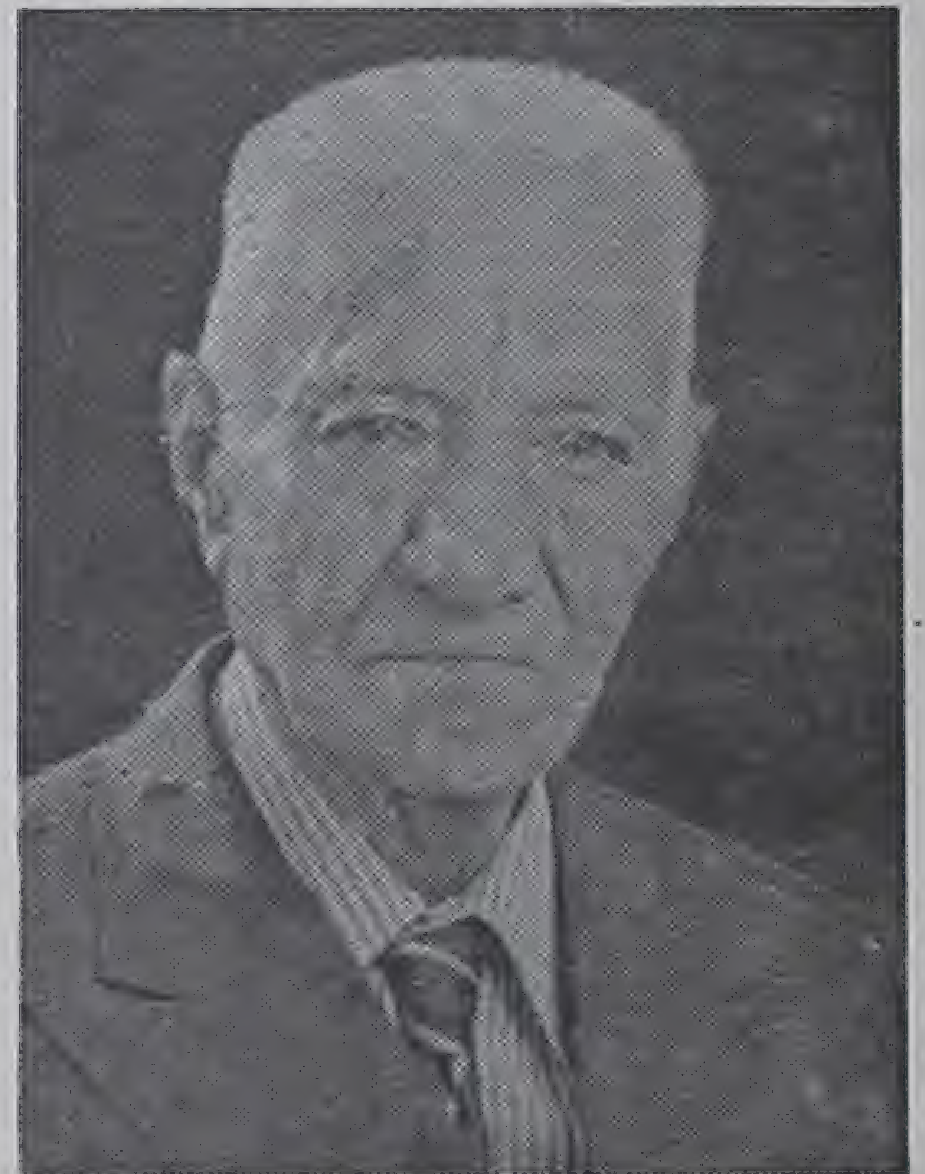
15. Tolman. C. F. Ground Water. New York. 1937

16. Worthington. E. B. - Middle East Science H. M. Stationery Office. London 1937.



این خط‌ها که به صحرا نوشته‌اند

آشنائی با استاد حسن زرین‌خط



استاد حسن زرین‌خط

شاید در تمام تاریخ‌خط‌وخوشنویسی ایران نتوان کسی را یافت که به‌اندازهٔ استاد حسن زرین‌خط ، خط نوشته باشد . خود او می‌گوید : «خط من در جیب‌هر ایرانی هست .» و به‌راستی نیز چنین‌است. زیرا نوشته‌های روی‌اسکناسهای بانك‌ملی به خط اوست . گذشته از این ، کتابهای ادبی ، کتابهای درسی ، کتیبه‌های مساجد و مقابر و بناهای بزرگ تاریخی ، سنگ نبشته‌های آثار گوناگون تاریخی، اوراق بهادار ، بروشور داخل جعبه های دارو، سکه‌ها ، کاشی‌ها ، پلاکها ، تابلوهای تأسیسات و بناهای دولتی، سنگ مزارها، شناسنامه ، دفاتر ازدواج ، زیارتنامه‌و... اغلب به‌خط اوست.

این هنرمند پرتوان که اکنون هشتادوپنج سال دارد ، از ده‌سالگی قلم به دست گرفته ، بیش از شصت و پنج سال از عمر خود را در کار خط و خوشنویسی به‌سرآورده و هنوز هم می‌نویسد .

چندی‌پیش، ازسوی«انجمن‌هنر و مردم» ، جلسه‌ای به‌منظور تجلیل از این استاد برگزار گردید و در بروشوری که‌برای توزیع در این مراسم چاپ و منتشر شد، اجمالا به شرح حال و خدمات اواشاراتی شد . اما این کافی نبود . به همین سبب، مجله هنر و مردم‌برآن شد تا برای‌تکمیل و ادامهٔ آن مراسم ، به چاپ شرح کاملی‌از احوال و خدمات استاد حسن زرین‌خط دست زند. البته قصد بر این است که از این پس ، این‌کار درمورد یکایك‌استادان خط و خوشنویسان معاصر انجام گیرد . باشد که از این طریق اندکی از دین‌خود را به خدمات گرانبهای این پاسداران فرهنگ و هنر ایرانی ادا کنیم . اینك می‌پردازیم به شرح حال استاد زرین‌خط:

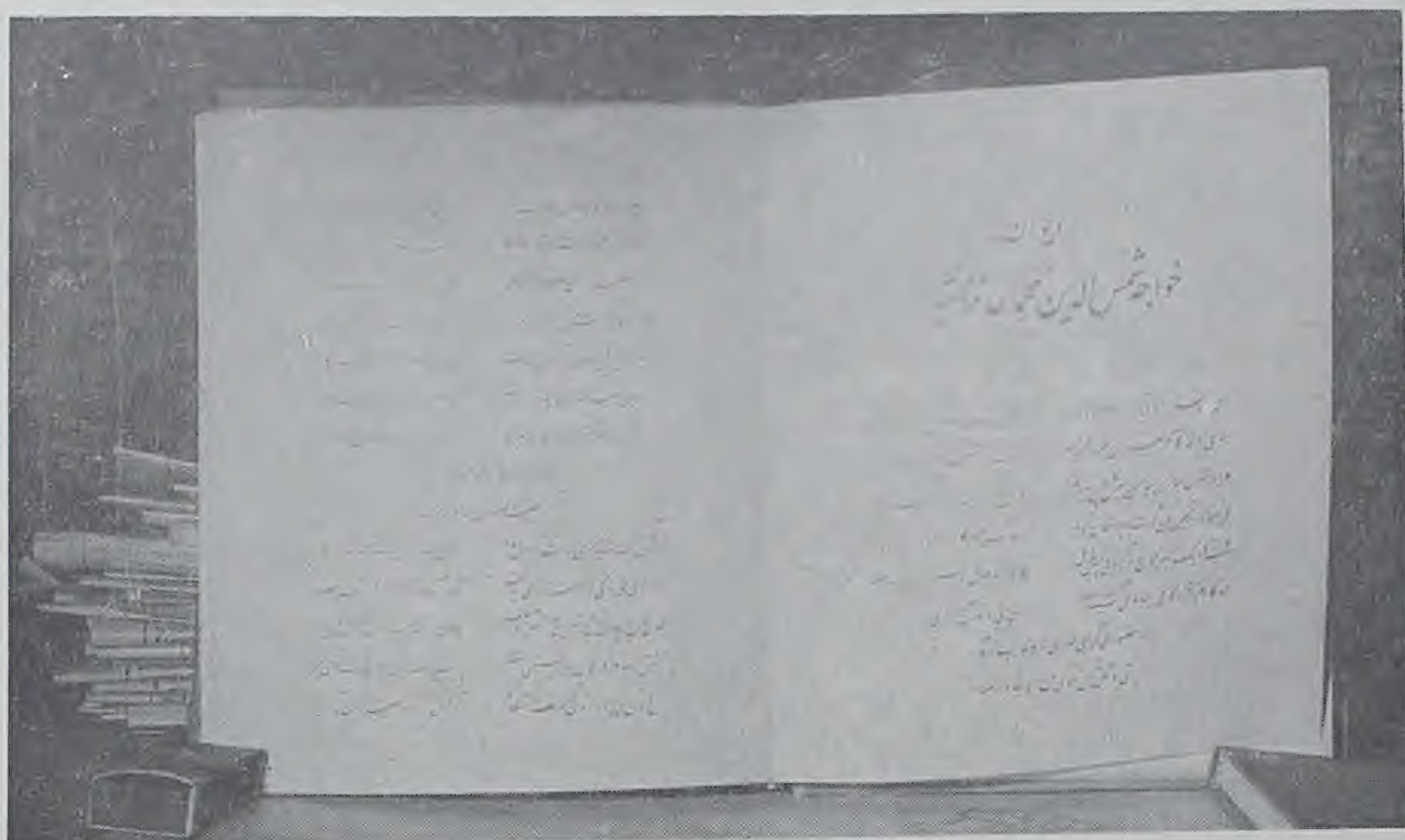
به سال ۱۲۷۳ خورشیدی‌درخانواده‌ای متوسط ، در تهران زاده شد . از همان کودکی عشق فراوانی به خط داشت . به‌همین دلیل از هر فرصت کوچکی برای فراگیری، بهره می‌برد . ظهر ها وقتی از پیش پدرش برای صرف ناهار به‌خانه باز می‌گشت ، سر راهش به مسجدشاه میرفت و از روی سنگنبشته‌های اطراف رواق مسجد سیاه‌مشق می‌نوشت . در آن زمان ، استاد میرزا طاهر کاتب همایون در نزدیکی مسجدشاه مکتب‌خانه‌ای داشت. استاد حسن‌زرین‌خط گه‌گاه به‌آنجا میرفت و به‌تماشای نوشتن خط می‌ایستاد . براثر علاقه‌ی روزافزونش با اصرار فراوان ، پدرش‌را بر آن داشت‌که او را به آن مکتب‌خانه بفرستد. با پرداخت ماهی‌هشت قران در آنجا نام‌نوشت . یك ماه این‌مبلغ راپرداخت، امااز‌ماه دیگر استادش میرزا طاهر کاتب همایون از او شهریه نگرفت و او را خلیفهٔ مشق بچه‌ها کرد. مقارن همین احوال ، استاد میرزا طاهر کاتب همایون در پشت باغ‌فردوس – که آن زمان سر قبر آقا نامیده می‌شد – مدرسهٔ دیگری به‌نام مدرسهٔ مبارکهٔ طاهریه باز کرد . استاد زرین‌خط در آنجا معلم شد. ماهی سه تومان حقوق می‌گرفت . پس از مدتی آنجا را ترك‌گفت و ده‌پانزده‌سالی با خط متارکه کرد . در بازار ، شاگرد یکی از تجاربه‌نام میرزا اسدالله شالچیان

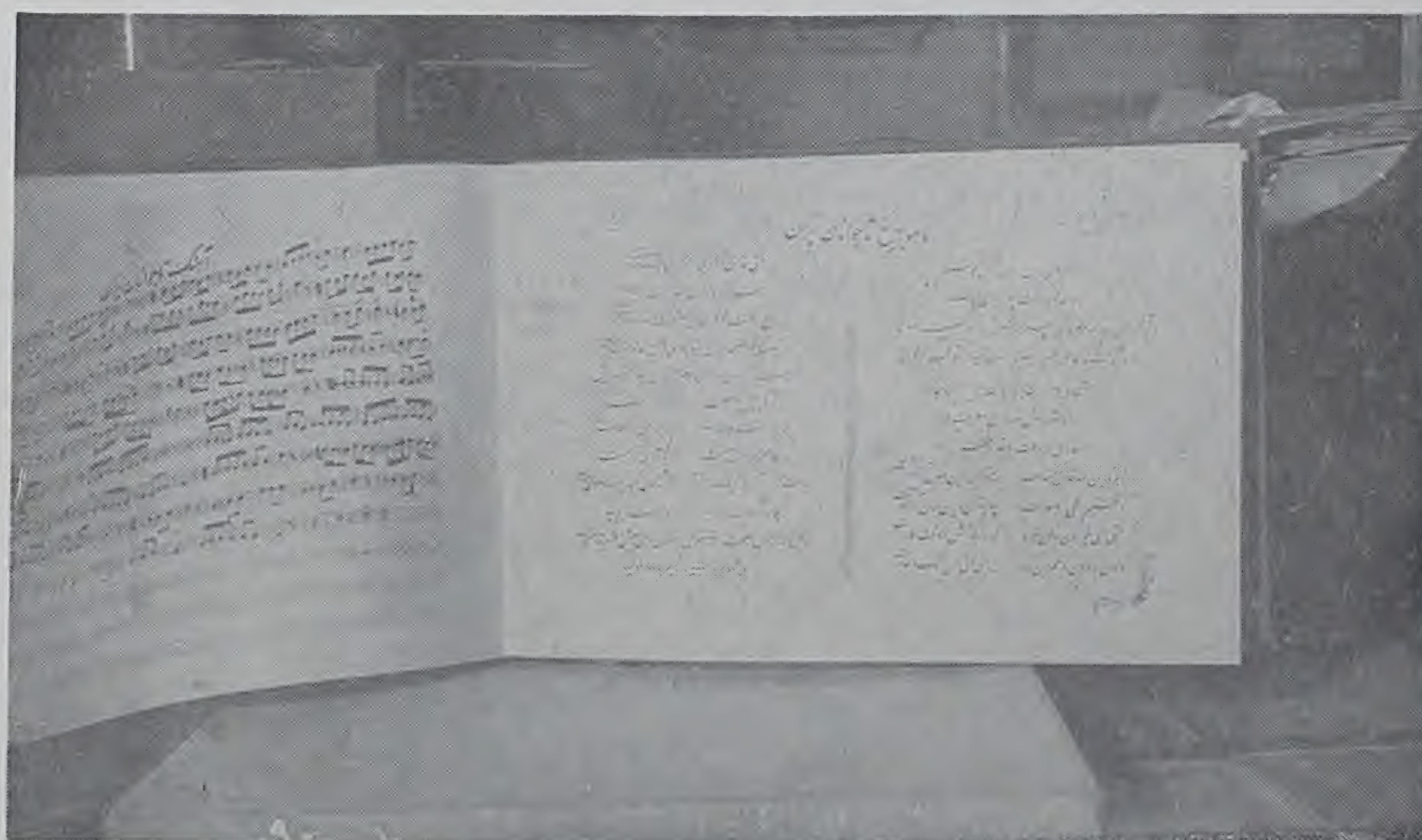
شد سپس آنجارا نیزترك گفت و باردیگر نوشتن خطراآغاز کرد . بعد ، اندك اندك خودکلاسی تأسیس کرد و شاگردانی پذیرفت . دراین‌زمان ، یعنی اوائل‌نهضت مشروطیت به وزارت فرهنگ معرفی شد و آموزش خط سه مدرسه رابه‌عهده گرفت (مدرسهٔ ثریا ، مدرسهٔ انتصاریه و مدرسهٔ کمالیه که متوسطه‌بود) اما پس از پانزده سال خدمت ، چون حجم کارش زیاد بود و از طرفی ، ناسازگاری‌های اداری با روحیه‌اش موافقت نداشت ، از آنجانیز استعفاکرد و به‌طور آزاد به‌کار پرداخت. هنگامی که هنوز در مدرسه به آموزش خط مشغول بود ، در وزارت معارف و اوقاف و صنایع‌مستظرفه، مسابقه‌ای برای خط برگزار شد که استاد زرین‌خط نیزدر آن شرکت جست و در میان ده نفر مقام اول راکسب‌کرد. در زمان اعتمادالدواله (وزیر فرهنگ) نوشتن کتابهای درسی از اول ابتدائی تا سوم متوسطه‌را منحصراً به‌عهدهٔ وی نهادند . که متأسفانه با کنار رفتن اعتمادالدوله، چاپ کتاب‌های‌درسی با حروف متداول‌شد ودیگر در این زمینه به خط زیبای نستعلیق عنایتی نشد .

همهٔ آنها که در زمان اعتمادالدوله درس می‌خوانده‌اند ، خط شیوای‌نستعلیق کتابهای درسی خود را به‌یاد دارند . اما

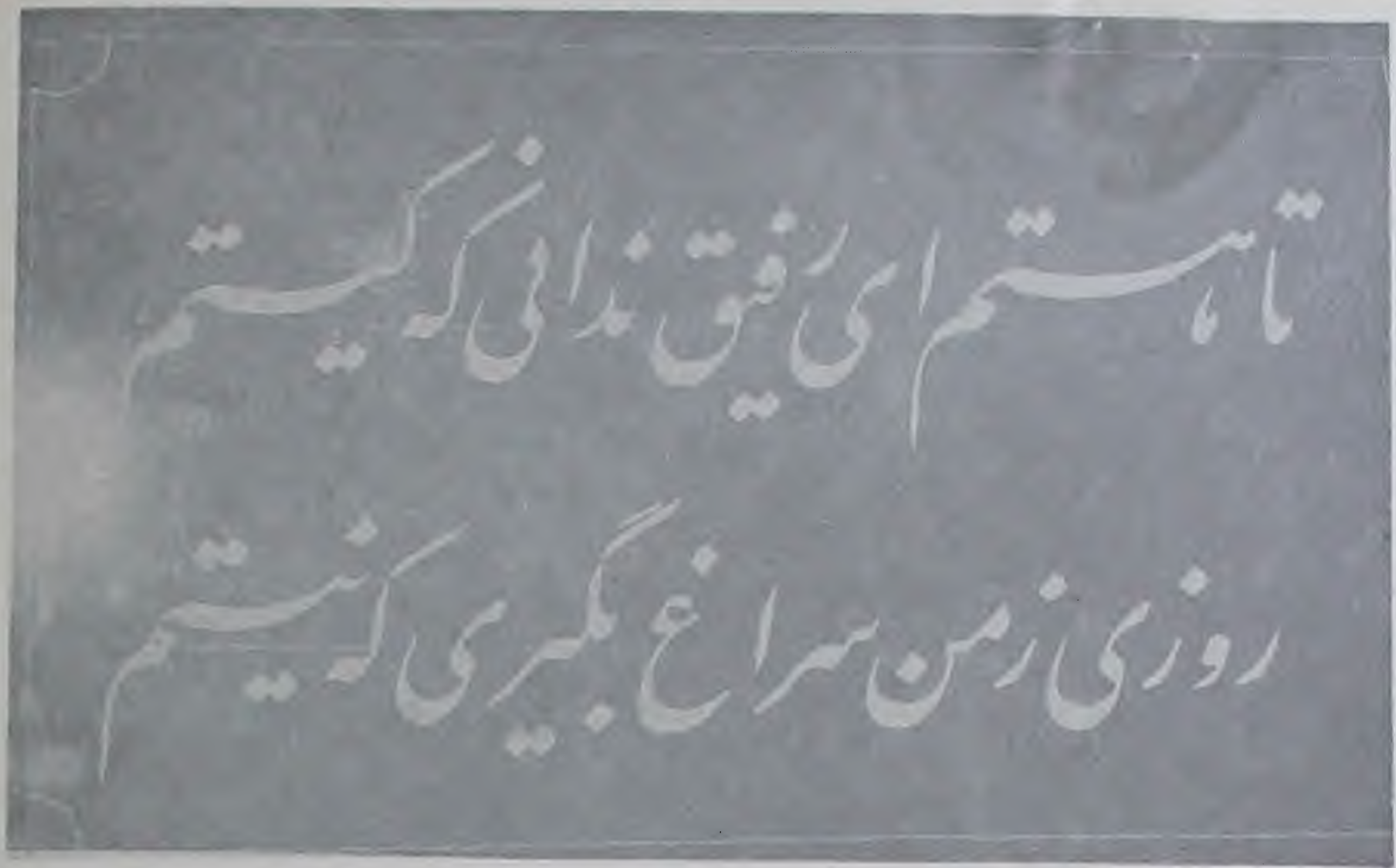


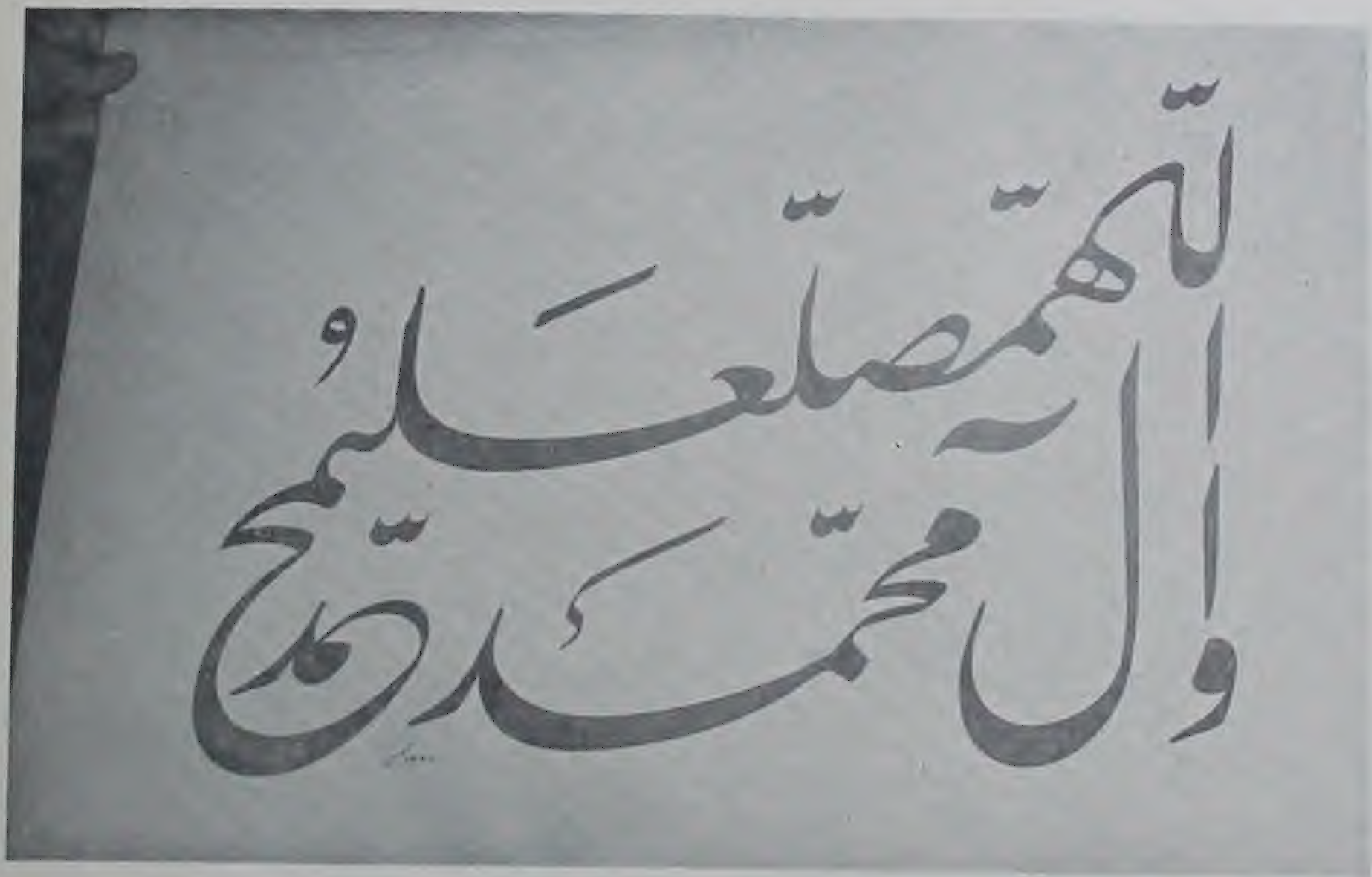






شاید هیچگاه توجه نکرده باشند که‌صاحب آن خط زیبا استاد حسن زرین‌خط بوده است . زیرا اولا او بسیاری از کارهای خود را امضا نکرده است ، و ثانیاً کمتر به‌کار این هنرمندان اصیل توجه می‌شد. استاد درمورد کتاب‌های درسی می گوید: «متأسانه مدتی است که این روش متروك شده و کتابها را با حروف ساخته شدهٔ نسخ منتشر می‌کنند ، و البته این روش جالب نیست . زیرا چشم بچه‌های معصوم از همان اوان کودکی به خط ناموزون نسخ که ابداً نمی‌تواند جای رسم‌الخط





شیوای نستعلیق را بگیرد آشنا می‌شود ، و از طریق ترتیب دادن نمایشگاه نیز در زمینهٔ اشاعهٔ خط اصیل ایرانی که همان نستعلیق است، کمك مؤثری به‌نوآموزان نمی‌شود . برای نیل به‌این هدف ، بایداز خوشنویسان قدیم وجدیدو راهنمائی‌های ایشان بهره‌گیری شود ، و ضمن‌اقدامات دیگر ، تا آنجاکه امکان دارد ، کتابهای درسی را با خط نستعلیق چاپ و منتشر کنند . »

استاد زرین خط ، در طول زندگی خود درکمتر مسابقه‌ای شرکت جسته است

که در آن نفر اول نشده باشد . در این زمینه، خاطره‌ای‌را اززبان‌خودش‌بشنوید: «برای‌بانك‌ملی، خط روی اسکناس را من نوشتم . بعدگویا رئیس بانك گفته بود که این خوب نیست . بدهیددیگران بنویسند . مسئول این کار ، پشت خطمن علامتی گذاشته بود . دیگران هم آمدند و نوشتند . اما رئیس بانك بی‌آنکه بداند، خط مرا انتخاب کرد و گفت این خوب است .

مسئول تهیهٔ خط به رئیس بانك گفت آقا من که از اول همین را آوردم به‌شما نشان دادم . این خط فلان است . و ازآن به‌بعد، کارهای خطی بانك ملی به عهدهٔ من گذاشته شد .»

در زمانی که چاپ سنگی معمول‌بود، کتابهای فوائدالادب ، احسن‌المراسلات‌و حساب‌موسی‌خان را نوشت . تا آنکه چاپ کلیشه‌متداول‌شد . در زمان اعتمادالدوله، نخستین کارهای استاد ، با کلیشهٔ کتابهای درسی منتشر شد . و بعدها، معمول‌شدن افست در صنعت چاپ که در این زمینه‌گام بزرگی به پیش بود ، بیش از پیش جلوه و جلای کارهای او را در کتابهای چاپی نمایان ساخت .

آخرین استاد او ، مرحوم محمد حسین عمادالکتاب سیفی [1] بود . زیــرا استاد حسن زرین‌خط نمونه‌ای از آن‌انسان های جستجوگر است‌که هرگزازآموختن دست نمی‌شویند ، گرچه خود به‌مرزکمال دست یافته باشند . خود او می‌گوید :

«این اواخر برای تکمیل خط رفتم پیش‌مرحوم محمدحسین‌عمادالکتاب‌سیفی، و تا اندازه‌ای به خط خودم سروسامان دادم . پنج – شش سالی می‌رفتم پهلوی ایشان. یعنی‌در واقع‌تا وقتی در قیدحیات بودند، می‌رفتم و از ایشان‌تعلیم‌میگرفتم.»

«حالا ده – پانزده سالی میشود که‌فوت کرده . خدایش بیامرزد .»

کسان دیگری نیز که همزمان با استاد حسن زریـن‌خط نزد مرحــوم عمادالکتاب سیفی می‌رفته و تعلیم‌می – گرفته‌اند ، اینها بودند : علی منظوری [فوت کرده است .] ، محمد کجوری (فرزیب) که به عقیدهٔ استاد زرین‌خطاز بهترین شاگردان مرحوم‌عمادالکتاب‌سیفی بوده است . سید ابوالفضل کجوری ، محمود طباطبائی ، علی‌اکبر کاوه‌ومحمد ابراهیم بوذری سرآمد همه بودند . اینان استادان خطزمان حاضرندوبیشترخطاطان و خوشنویسان امروز ، شاگردان آنها بشمار می‌روند . همهٔ اینان به جز علــی منظوری‌که درگذشته است ، اکنون نیز به‌کار خط مشغولند و هر یك از آنان‌در این زمینه استاد هستند .

استاد زرین‌خــط هرگز خود را نمی‌ستاید . حتی واقعیت را نیز در مورد خود به‌طور غیر مستقیم بیان می‌دارد.او آمیزه‌ای از چیره‌دستی ، کمال و فروتنی است . اگر از او بپرسید که کدام یك‌از شاگردان مرحوم عمادالکتاب سیفی به – مرحلهٔ استادی نائل آمدند . می‌گوید : «این را بایددیگران‌بگویند . ما نمیتوانیم ادعائی بکنیم . علــی اکبرکاوه خــوب می‌نویسد . او استاد خط است . در عین حال ، مرحوم عمادالکتاب هر کاری که داشتند ، به من واگذار می‌کردندو من برایشان می‌نوشتم .» و بعد بیدرنــگ می‌افزاید که : «البته نباید فراموش‌کنیم که یــکی از شاگردان ممتــاز مرحوم عمادالکتاب سیفــی ، محمد کجــوری (فرزیب) بود . او هم خط را به درجـهٔ عالی‌رسانید. تاجائی که‌مرحوم‌عمادالکتاب به او گفتند : حالا دیگر خوب می‌نویسی. دیگر احتیاجی به تعلیم گرفتن نداری . اما افسوس که حالا خط را کنار گذاشته است و دیگر نمی‌نویسد . »

استادزرین‌خط، ازمیان اقلام‌ششگانهٔ اصلی خط ، فقط نستعلیق می‌نویسد . و بی‌گمان ، نرمش و قدرتی که در کار او مشاهده میشود ، ناشی از همین است که تمامــی استعداد و نیروی ذهن فعال و جستجوگرخود را وقف این یك قلم‌ساخته است . دراین‌باره می‌گوید : «حتی‌خواستم از مرحوم عمادالکتاب تعلیم ثلث بگیرم. اما ایشان گفتند خطت بو می‌گیرد . نه‌این خوب می‌شود، نه‌آن. تعلیم نگیر. این‌بود که فقط نستعلیق را دنبال‌کردم .»

نام استاد حسن زرین‌خطرا در شمار استادان مشهورزمان‌تجدید حیات نستعلیق قرار می‌دهند. به‌این ترتیب : میرزاعمو [2]، میرزا محمدرضاکلهر [3] ، میرزا اسداللــه شیرازی [4] ، عمادالکتاب ، علی منظوری، علی‌اکبر کاوه، حسن زرین‌خط و محمد ابراهیم بوذری . در اینجا شاید به‌جا باشد که نگاهی به‌تاریخچهٔ مختصر خط‌نستعلیق در ایران بیفکنیم :

این خط که مخترع و واضع آن میرعلی تبریزی [5] است ، در قرن هفتم هجری به وجود آمد . میرعلی تبریزی نستعلیق را از ترکیب نسخ و تعلیق‌ایجاد کرد. سلطان علی مشهدی[6] ، استاد مسلـم خط نستعلیق در قرن نهم ، که طبع شعر نیز داشته است ، دربارهٔ میرعلی تبریزی می‌گوید :

نسخ و تعلیق اگر خفی و جلی‌است
واضع اصل خواجه میر علی است
تــا کــه بوده است عالــم و آدم
هرگز این خط نبوده در عــالم
وضع فرمود او به ذهــن دقیــق
از خــط نسخ و وز خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریــز است
کاصلش از خاك پاك تبریز است

ازآن زمان، خطاطان‌وخوشنویسان بسیاری در زمینهٔ خط نستعلیق پدیدآمدند. اما از آغاز اختراع آن ، از زمان تیمور و شاهرخ و اولاد او تا مدت صدو پنجاه سال، هرگز کسی به‌چیره‌دستی و استادی میرعلی‌هروی [7] در نوشتن این‌خط نرسید. میر علی هروی در خوشنویسی نستعلیق استادی‌یکتا بود . در زمان این‌خوشنویس ارجمند (قرن دهم)، خط نستعلیق چنان ترقی‌کرد که مافوقی بر آن متصور نبود. چنانکه بیش‌ازسه‌چهارم‌کتابت ایران بااین قلم بود .

سایر خوشنویسان خط نستعلیق پس از میرعلی هروی، مالك دیلمی، باباشاه اصفهانی [8] و محمدحسین تبریزی [9] بودند که هر یك در حد خود باعث نضج وترقی بیشتر این خط شدند. در این زمان، با ظهور میرعماد [10]، که تاکنون نیز کسی به‌قدرت و چیره‌دستی او در خوشنویسی نستعلیق پدید نیامده است، خط نستعلیق، گام غول‌آسائی به پیش برداشت و به‌اوج تکامل خود رسید. تا قرن دوازدهم هنر خوشنویسی در ایران روبه‌تکامل و اعتلا بود، اما از این زمان به‌بعد سیر نزولی در پیش گرفت. این سیر نزولی تاابتدای قرن‌دوازدهم‌ادامه داشت. اما در نیمه‌های آن، هنر خوشنویسی‌باردیگر جان گرفت و سربرداشت و دراین زمینه هنرمندان بزرگی پدید آمدند و آثار فناناپذیری به‌وجودآوردند. قرن دوازدهم، درواقع روزگار تجدید حیات هنر خوشنویسی‌در ایران محسوب می‌شود. استادان بزرگ این عصر از این قرارند: میرزا عمو، میرزا اسدالله شیرازی، میرزا محمد رضاکلهر، عمادالکتاب، علی منظوری، حسن زرین‌خط، علی‌اکبر کاوه و محمد ابراهیم بوذری.

در قرن چهاردهم، هنر خوشنویسی باردیگر اندکی نزول می‌کند و از شمارهٔ خوشنویسان کاسته می‌شود. چنانکه اهل فن، وضع و جایگاه خوشنویسی رادراین قرن، پائین‌تر از متوسط می‌دانند، درنیمهٔ اول قرن‌چهاردهم، استاد مسلم‌خوشنویسی نستعلیق عمادالکتاب و در اقلام ششگانه امیرالکتاب ملك‌الکلامی [11] است.

استادحسن‌زرین‌خط در زمینهٔ‌تکامل و تطور خط نستعلیق می‌گوید: «خط نستعلیق‌از زمان میرعماد به‌این طرف‌رونق یافت. و میرزا رضاکلهر آن را تکمیل کرد و به اوج رساند.

کلهرّ مانند ندارد. بهترین است. ما هم ازروی‌شیوهٔ‌او می‌نویسیم. دیگران در حقیقت شاگرد او به حساب می‌آیند. من تاکنون هرچه‌کار کرده‌ام، از روی خط او بوده است. کارهای من هم‌معرف شیوهٔ کلهر است.»

به دست استاد کـه‌نگاه می‌کنید، حالتی در آن می‌بینید که بیدرنگ گمان می‌داریدحالتی‌است که‌قلم، در طول‌شصت‌و پنج سال کار و سختکوشی در زمینهٔ خط و خوشنویسی، در دست او به‌جای نهاده است. اما چنین نیست. زیرا علت آن بیماری روماتیسم، تشخیص نادرست و ندانمکاری پزشکان در مداوای آن بوده است. و شگفتا! استاد با همین دست، این همه آثار خطی آفریده است. حماسهٔ هیزم‌شکن‌اثر بسیج خلخالی، کتاب اشعار علی‌اصغر حکمت، حافظ «قزوینی»، حافظ «فروغی»، دیوان امیر جاهـد و انبوهی آثار دیگر. در زیر، گوشه‌ای‌از کارها ی‌استاد را – تا آنجاکه به خاطر داشتند و نام‌بردند – ازنظر می‌گذرانند:

۱ – تحریر کتابهای زیادی‌بامرکب چاپ چاپ‌سنگی‌برای‌کتابفروشی اسلامیه.

۲ – تحریر کتابهای‌زیادی با مرکب

---

۱. میرزا محمدحسین‌خان (عمادالکتاب)، خوشنویس دورهٔ احمدشاه قاجار، و پیرو سبك و شیوهٔ خاص میرزا محمدرضاکلهر است. پس‌از کلهر، تاکنون‌کسی‌در این شیوه جای اورانگرفته است. درکمیتهٔ مجازات عضویت داشت. شاگردان معروف اوعلی‌اکبرکاوه، حسن‌زرین‌خط، ابراهیم بوذری و علی منظوری حقیقی بوده‌اند.

۲. ابراهیم طهرانی(مشهور به میرزاعمو)؛ از خوشنویسان‌زبردست‌دورهٔ ناصرالدین‌شاه‌قاجار، و شاگرد میرزا غلامرضا اصفهانی بود.

۳. میرزا محمدکلهر، خوشنویس زبردست عهد ناصرالدین‌شاه قاجار است‌که شیوهٔ تازه‌ای‌در خط نستعلیق آورده کـه پیش از او کسی‌به‌آن نرسیده است. روش خط نستعلیق‌کنونی‌زائیدهٔ افکار و ابتکارات او است. میرزا رضا همـان رویهٔ میر عماد را تعقیب‌کرد منتهی قـواعـد و سلیقه‌های خود را به آن اضافه کرد. ازقبیـل کوتاه‌کردن مدها و کوچك‌کردن و ظریف‌کردن دوایر، و نیز تغییراتی در سایر ترکیبات. و بدین‌سان، خط میرعماد با شیوهٔ تازه‌ای‌خودنمائی کرد.

٤. میرزا اسدالله شیرازی (کاتب‌السلطان)؛ خوشنویس معروف دورهٔ فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار است. تا ۱۳۰۷ هجری در قیدحیات بوده. تاریخ تولد و وفاتش نامعلوم است.

٥. میرعلی تبریزی، پیشوا و واضع‌خـط نستعلیق و از مفاخر قرن هفتم است. در خطوط معمولهٔ زمان دست قوی داشت و اغلب خطوط را نیکو می‌نوشت. او برای خط نستعلیق قـواعد و قوانینی تعیین کرد. تاریخ تولد و وفاتش نامعلوم است.

٦. سلطان علی مشهدی (سلطان‌الخطاطین)، خوشنویس دورهٔ سلطان حسین بایقراء، (۸۷۷ – ۹۱۱) و وزیرش امیر علیشیر نوائی است. تولد او در مشهد بوده و تاریخش معلوم نیست. در سال ۹۱۹ درگذشت و در زادگاهش مدفون‌گشت.

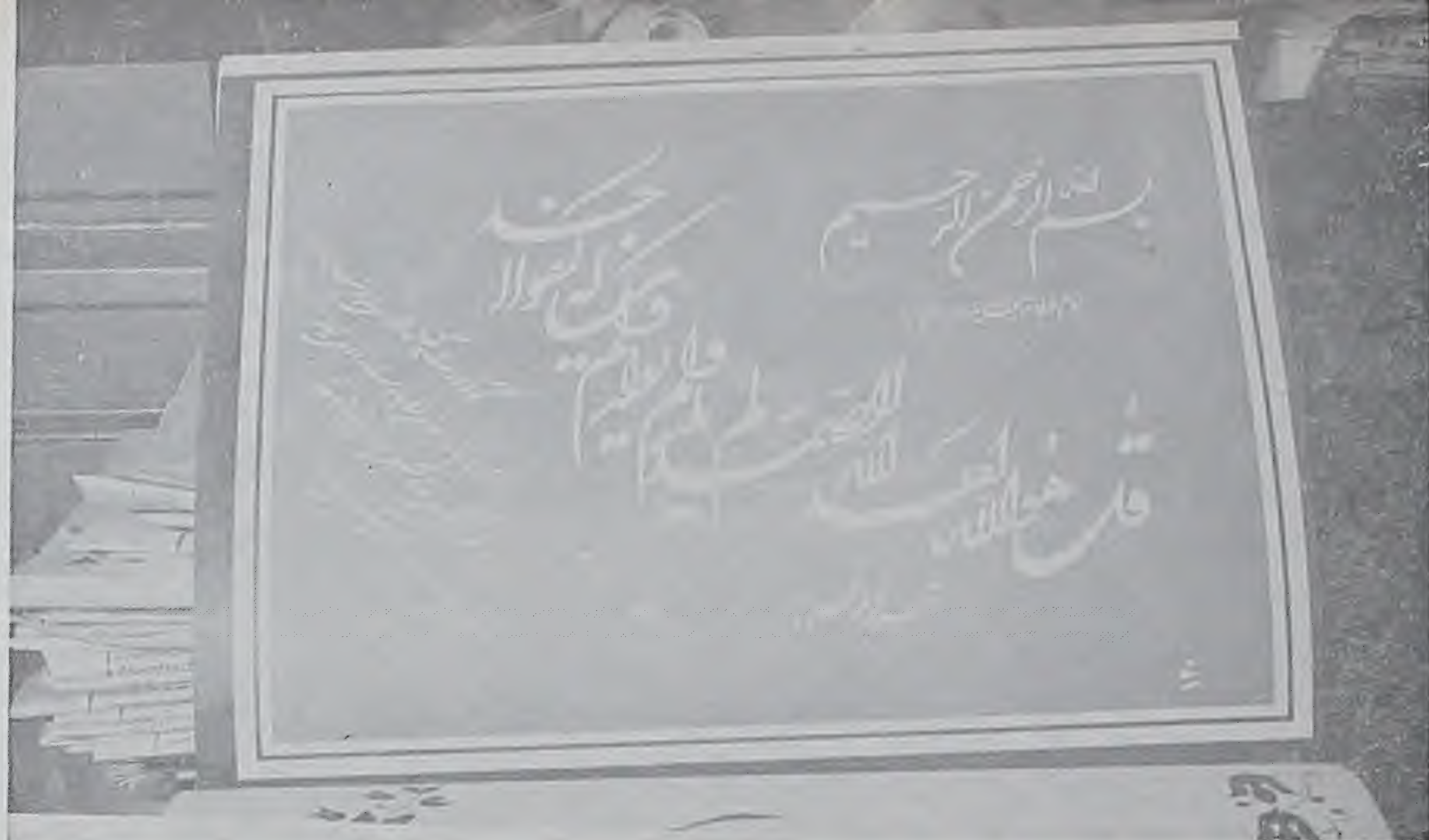
۷. میرعلی هروی (کاتب‌السلطانی)، از سادات حسینی هرات بود. در زمان سلطان‌حسین بایقراء می‌زیست. از خوشنویسان بزرگ بودودر مدت ۱۵۰ سال از آغاز خط نستعلیق تا زمان‌او و بعد از او تا ظهور میرعماد، هیچ‌یـك از خوشنویسان نستعلیق شایستهٔ برابری و همسری‌بااو نیستند. تاریخ دقیق تولد و وفات‌اونامعلوم‌است. در هرات و در مقبرهٔ شیخ یوسف‌الدین باخرزی مدفون گشت.

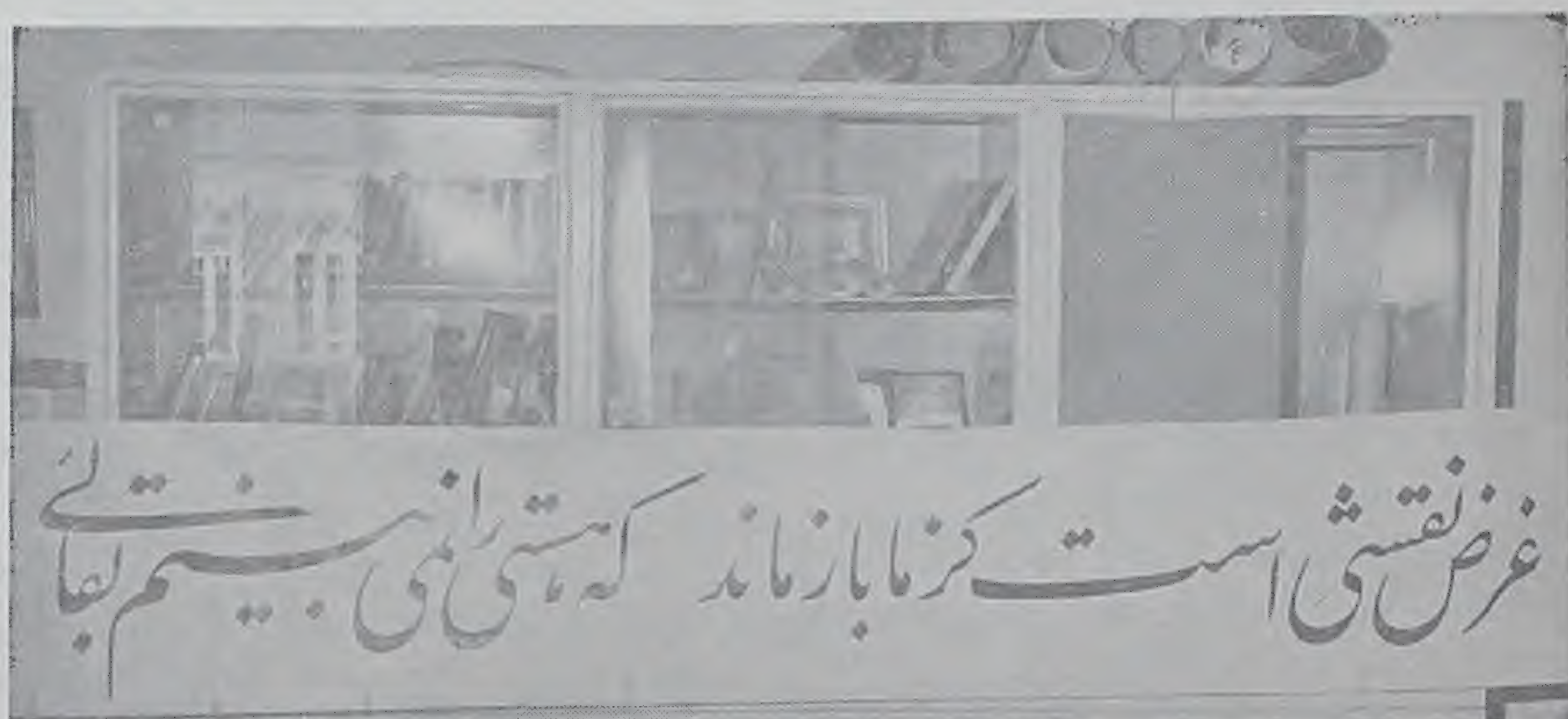
۸. باباشاه اصفهانـی (رئیس‌الرؤسا)، دانشمند و خوشنویس و شاگرد میرعلی هروی‌بود، تاریخ درگذشت او ۱۰۱۲ هجری است.

۹. محمدحسین تبریزی، از اهالی تبریز بود و شاگرد میر سیداحمد محمدی. شاگردان معروف‌او علیرضاعباسی‌ومیرعماد قزوینی‌بوده‌اند. تاریخ دقیق تولد و وفاتش معلوم نیست.

۱۰. میرعماد حسنی‌سیفی (عمادالملك)، سرآمد خوشنویسان و یگانه‌استاد مسلم خط‌نستعلیق است. در زمان شاه‌عباس بزرگ می‌زیست. فرزند ابراهیم حسنی از سادات سیفی‌قزوین بود. درسال ۹٦۱ متولد شد و در ۱۰۲٤ هجری به‌دست‌عده‌ای از اوباشان مقصودبیگ مسگر قزوینی، رئیس شاهسون قزوین به‌قتل رسید.

۱۱. امیرالکتاب عبدالحمید ملك‌الکلامی (متخلص به‌شرقی)، در خـط ثلث در ردیـف بزرگترین استادان است. یگانه پیرو توانای شیوهٔ نستعلیق محمدحسین کاتب‌السلطان شیرازی است.


بسم الله الرحمن الرحیم
قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد


غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی


هنر نزد ایرانیان است و بس

چاپ چاپ سنگی برای کتابفروشی سعادت.
۳ – تحریر کتابهای زیادی بامرکب چاپ چاپ سنگی .
٤ – تحریر کتابهای درسی از ابتدائی تا سوم متوسطه .
۵ – نوشتن پلاك برای ثبت املاك، در حدود ۵۰۰۰۰ عدد .
٦ – نوشتن کارهای خطی زیادی برای راه‌آهن (در ابتدای تأسیس) ، و خطهائی برای مدرسهٔ راه‌آهن ، بر روی سنگ .
۷ – تحریر خطهای زیادی جهت گچ‌بری برای سالن ورزشگاه امجدیه.
۸ – تحریر ۲۰ متر خط روی سنگ مرمر ، از طرف شیر و خورشید سرخ ، برای آموزشگاه رضاشاه کبیر .
۹ – تحریر کتیبه‌های بسیار ، چه در مرکز و چه شهرستانها ، برای شیرو خورشید سرخ ایران .
۱۰ – آثار زیادی در خراسان، قم، حضرت‌عبدالعظیم، بقعات متبرکه ، اماکن مقدس در خاك عراق و غیره .
۱۱ــ تحریر کتیبه‌های بسیاربرای مساجد و اماکن متبرکه از قبیل مسجد جامع ، مسجد قائم ، مدرسهٔ سپهسالار ، مسجدفیروزآبادی ، مسجد هدایت، مسجد طالقانی ، مسجد جامع نارمك ، مسجد دزآشیب، مسجدقلهك، خانقاه نعمت‌اللهی، حسینیهٔ قم و و...
۱۲ – تحریر بیش از ۵۰۰۰ متر کتیبه برای کاشی‌سازی خاك‌نگار مقدم.
۱۳ – نوشتن کتیبه‌هــای مرمری آرامگاه فردوسی در تــوس ، آرامگاه نادرشاه درمشهد، آرامگاه‌خیام‌درنیشابور، آرامگاه ابن‌سینا و باباطاهر در همدان ، آرامگاه شیخ روزبهان‌در شیراز وسیبویه کــه جدیــداً از طرف انجمن آثار ملی آرامگاهی جهت او تأسیس می کنند، برای انجمن آثار ملی .
١٤ – تحریر بیش از سیصد قطعــه سنگ‌مزار متفرقه برای سنگ‌تراشها.
۱۵ – تحریر کتیبه‌های زیادی‌برای حسینیهٔ ارشاد .
١٦ – تحریر کتابهائی از قبیل : دیوان امیر جاهد ، حماسهٔ هیزم‌شکن ، حافظ «فروغــی» ، حافظ «قزوینی» ، ترجمةالصلواة ، درس دین ، سروداسلامی و کتاب حکمت خیام .
۱۷ – تحریربیش‌از دو هزارصفحه ترجمهٔ بروشور داخل جعبه‌های دارو ، برای داروفروشان .
۱۸ – انجام کارهای سفارشی علی زرین‌صفت ، صاحب پلاك‌سازی مرغوب ، به‌مدت سی‌سال .
۱۹ – تحریر بیش از ۱۵۰ قطعه سنگ برای بانك سپه .
۲۰ – انجام‌کارهای متفرقهٔ فراوان در طول شصت – هفتادسال که به حساب نمی‌آیند . از قبیل تحریر خط شناسنامه ، دفاتر ازدواج، دفتر املاك ، سایر سندهای مالکیت ، اوراق بهــادار ، اسکناس و زیارتنامه برای حضرت عبدالعظیم و ...
علاوه‌براین آثار ارزشمند ، استاد خود نیز کتابی تألیف کرده‌اند دردوازده جلد به‌نام آداب‌المشق که آن را مطابق استعداد بچه‌ها و برای‌مدرسه نوشته‌اند . این کتاب ، برای کلاسهای سوم ، چهارم، و پنجم و ششم است . استاد می‌گوید : اگر می‌توانستم از همهٔ کارهایم نمونــه بردارم ، ازشماره بیرون می‌شد.ازبسیاری کارهایم‌اصلا نمونه‌برنداشته‌ام . یعنی‌نمیشد برداشت. مثل کــاشی‌های معــرق‌حسینیهٔ ارشاد ، یا سنگی که برای مقبرهٔ فردوسی نوشته‌ام و ده‌ها و صدهائردیگر که‌اکنون به‌خاطر ندارم . البته می‌شد از آنها اسلاید گرفت . اما تا حالا این‌کار رانکرده‌ام .
استاد از میان این‌همه‌کاری که‌انجام داده است، زبدهٔ حافظ«فروغی»و«دیوان امیر جاهد» را بیشتر از همه می‌پسندد .
بزرگواری ، واقع‌بینی و فروتنی. اینها خصلت‌هائی است‌که در تمام مدت صحبت با استاد، در او احساس می‌کنید .
از او می‌پرسیم : استادان خوشنویس‌این زمان کیانند ؟ می‌گوید : «علی منظوری تفرشی ، محمد ابراهیم بوذری ، علی‌اکبر کاوه‌ومیرخانی،اینهاهمه‌خوب‌مینویسند.» و سپس می‌افزاید :
«چندتا از شاگردهای میرخانــی هستند که خوب می‌نویسند . من چند تا شاگرد دارم که بهتر از من می‌نویسند . ولی‌الله صمدی ، نصرالله معین ، محمد نجبائی و منوچهر مهاجرانی ، من نمونهٔ خطشان‌را هم دارم . آنهاهم دستشان‌قوی است و هم بهتراز من می‌نویسند . وراستی که به‌قول معروف ، دست بالای دست‌بسیار است. ادعا نمی‌توان کرد. پاروی حــق نمی‌توان گذاشت . بسا ممکن است کسانی پیدا شوند که‌از استادشان بهتر بنویسند.»
از استاد می‌پرسیم نظرتان راجع به‌کم و کیف و احوال هنر خوشنویسی امروز چیست ؟ می‌گوید : «خط در حال حاضر رونق فراوانی پیدا کرده است خیلی‌ها هم طالب هستند و در این راه‌گام برمی‌دارند، ومینویسند. انجمن‌خوشنویسان هم خیلی شاگرد تربیت کرده است. بیشتر آنهاخیلی‌خوب می‌نویسند : عبدالرسولی، احمد معصومی زنجانی ، میرزا ابراهیم زرین‌قلم ، و کیمیاقلم (که فوت کرده است.) .
می‌پرسیم، شما باانجمن‌خوشنویسان معاصر در رابطه هستید ؟ می‌گوید : «یك وقتی مرا خواستند که بروم در آنجاتعلیم بدهم. گفتم شمادوسال است این‌کلاس را تأسیس کرده‌ایــد وتعلیم می‌دهید. من سی سال است‌که این‌کلاس را دارم. اگــــر بخواهم‌تعلیم بدهم ، همین‌جا تعلیم‌میدهم. چه لزومی دارد که بیایم آنجا ؟ و راستی هم که حجم کارم آنقدر زیاد بود که‌دیگر نمی‌رسیدم برای تعلیم‌دادن به‌آنجا هــم بروم .»
میپرسیم، چگونــه نمونهٔ خطهائی راکه‌امضاء ندارندو معلوم نیست‌کی‌تحریر شده و چه‌کسی تحریر کرده است شناسائی

می‌کنند و پی‌می‌برند که تحریر چه کسی است و در چه زمانی تحریر شده است ؟ می‌گوید : «از روی شیوهٔ خط ، می‌توان به‌این مطلب پی‌برد . زیرا شیوهٔ هرکسی مشخص‌است . و نمی‌توان‌آن را عیناً‌تقلید کرد .»

استاد ، شاگردان فراوانی تربیت کرده است . البته بعضی از آنها نیمه‌کاره رهاکرده‌اند و رفته‌اند . اما پاره‌ای ادامه داده‌اند و هنوز هم برای تعلیم‌گرفتن از محضر استاد بهره می‌گیرند . روزی‌که مابرای گفتگو به خدمت استاد رفته‌بودیم، یکی از شاگردان او به نام محمد نجبائی نیز حضور داشت‌که احساس سپاسگزاری، قدردانی و احترام فراوانی نسبت به‌استاد خود داشت و این ازحرکات و گفتارش پیدا بود .

استاد زرین‌خط می‌گوید : «هـر هنرمندی باید تأمین باشد تا خالق آثار هنری‌گردد . وقتی‌که یك جوان مستعد برای فراگرفتن خط که لااقل بایدده‌ها سال تمرین و ممارست داشته باشد ، تأمین ندارد ، باید به او حق دادکه ازفراگیری این‌هدف‌صرف‌نظر کند... مراجعین‌بسیاری داشته‌ام که به عللی از فراگیری این‌هنر صرف‌نظر کرده و به‌دنبال کارهای‌دیگری رفته‌اند . برای نگهداری اینان و بالمآل حفظ آثارقلمی و سنن‌ملی ، باید مسئولین امر در فکر چاره باشند.»[۱۲]

زمانی که از کار تعلیم در مدرسه های دولتی استعفا کرد و به‌صورت آزاد به‌کار پرداخت ، محل کارش بالاخانه‌ای بود واقع در روبروی‌شمس‌العماره . ده سال تمام دراین بالاخانه کار کرد و سپس به محل‌کار کنونی خود واقع درخیابان ناصرخسرو ، بالای دارالفنون نقل‌مکان کرد و ازآن زمان تاکنون ، مدت چهل‌و پنج سال است که در اینجا کار می‌کند .

اگر به‌راستی‌به‌هنر و فرهنگ‌اصیل و سنتی ایران ارج می‌گذاریم ، و اگر به‌اعتلا و پیشرفت آن علاقه داریم ، باید حرمت نمایندگان راستین آن راکه‌امثال زرین‌خط‌ها ، این «پیران میوهٔ خویش بخشیده» هستند ، نگاه‌داریم . و تنهابه‌این بسنده نکنیم کـه خدای ناکرده پس از ازدست‌دادن آنان در سرنای‌گشاد وسایل ارتباط جمعی بدمیم و مویه سردهیم‌که : افسوس ... استادی‌بی‌بدیل‌از دست‌رفت... که چنین بود و چه و چها ...

هنرمندان اصیل‌را در زمان‌حیاتشان دریابیم . زیرا تجلیل آنچنانی ، همان روایت‌کهنهٔ نوشدارو و سهراب است و آزادگان از دست رفته را به‌کاری نیاید.

گوشه‌ای از این گلایه‌ها را اززبان خود استاد بشنویم ، بهتر است :

«نمی‌دانم‌چراکسی به‌ما توجه‌ندارد. درداخل‌به‌خط اهمیت نمی‌دهند ولی‌بسیار دیده و شنیده‌ایم که هنرشناسان‌تمام‌جهان خط فارسی را به‌عنوان یکی‌اززیباترین پدیـده‌های هنر باستانی ایران معرفـی کرده‌اند. شاهد این‌ادعای من‌علاقه‌مندی مسئولین موزه‌های بزرگ جهان است‌که مرقعات خط ایرانی را گردمی‌آورندو‌به عنوا ن‌گنجینهٔ هنر ایران حفظ می‌کنند.»

و نیز :

«چند سال پیش ، اشعار دورادور مجسمهٔ‌فردوسی رانوشتم و با امضاء تحویل دادم. این مجسمه رازرتشتیهای هندوستان نثار کرده‌اند و مربوط به شهرداری‌نیست. با این همه ، قرار شد که شهردار بیاید و آن را ببیند . وقتی آمد و امضای مرادر زیر نوشته دید، با تغیر گفت: توکه‌برای این‌کار پول‌گرفته‌ای، دیگر امضاءکردنت چه بود ؟!درصورتی‌که در خارج ازایران، خوشنویسان اگر حتی یك کارت ویزیت برای کسی بنویسند ، زیرش امضاء می - گذارند . آیا این درست است به‌من کـه تاکنون شش هفت هزار متر خط کتیبه نوشته‌ام و نمونهٔ خطم در جیب‌هرایرانی هست ، و همهٔ خطشناسان به هنرم اعتراف دارند ، اجازه ندهند که در مواردی ، زیر خط خود را امضاء کنم ؟»

هنگامی که با تشکر از استادخدا حافظی می‌کنیم ، چشممان به یك بیت‌شعر زیبا ، به خط خود استاد می‌افتد که درزیر شیشهٔ میزگرد کوچك وسط اطاق قرار دارد :

این خط جاده‌ها که به صحرانوشته‌اند
یـاران رفته بـا قلم پـا نوشته‌اند

زیرنویس‌ها :

مأخذ و منبع‌اصلی این‌مقاله، گفتگو با خود استاد و تقریرات ایشان است‌که بر روی نوار ضبط‌شد و سپس پیاده‌گردید و در تنظیم مقاله از آن بهره‌گرفته شد . در چند مورد از متن مقاله به‌طور جزئی، و در تنظیم زیرنویسها به‌طور عمده از کتابهای «اطلس‌خط» ، اثر حبیب‌اللـه فضائلی ، نشریهٔ انجمن آثار ملی‌اصفهان، ۱۳۵۰ ، و «تاریخ خط و خطاطان» ، نوشتهٔ ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی ، چاپ اول ، آذرماه ۱۳۴۵ ، استفاده شده‌است.

۱۲ . از گفتگوی«صفائی» با استاد،روزنامهٔ اطلاعات ، سال ۱۳۵۲ ، شمارهٔ ۱۴۳۰۱ .

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

«شستش خبردار شد»

عبارت بالا کنایه ازاینستکه «باو الهام شد ـ پیش‌بینی کرد ـ ازموضوع اطلاع یافت»[1].

این مثل غالباً هنگامی بکار میرود که دو یا چند نفر بدون اطلاع ودرنظرگرفتن‌منافع شخص مورد نظر تصمیم بگیرند کاری را انجام دهند ولی شخص مورد نظر از نقشهٔ آنان آگاه شود ودر مقام جلوگیری ازاقدام حریفان بمنظور تأمین منافع و مصالح خویش برآید. در چنین موقع که اسرار فاش و اعمال پنهانی آشکار گردید اصطلاحاً میگویند «**فلانی شستش خبردار شد**» یعنی فهمیدکه چه میخواهیم بکنیم یا چه میخواهند بکنند.

اکنون ببینیم واژهٔ «**شست**» با هر معنی و مفهومیکه برآن مترتب است با آشکار شدن اعمال پنهانی در نظر شخص مورد نظر چه ملازمه وارتباطی میتواند داشته باشد:

***

واژهٔ «**شست**» معانی و مفاهیم مختلف دارد باینشرح:

۱ ـ عدد «**٦٠**» که آنرا بفارسی «**شست**» میگویند.

۲ ـ انگشت بزرگ دست وپای که بعربی «**ابهام**» و بفارسی «**شست**» گویند.

۳ـ زهگیر یعنی انگشتری مانندیکه از استخوان و جز آن سازند ودر ابهام کرده‌در وقت کمانداری زه کمان را بدان‌گیرند و آنرا باعتبار انگشت ابهام «**شست**» گویند. «برهان قاطع». که بهمین مناسبت سابقاً نشانه‌گیری کردن را «**شست‌گرفتن**» و تیراندازی کردن را «**شست بستن**» میگفته‌اند.

٤ ـ زُنار و رشته‌ایکه گبران وهنود برکمربندند و برگردن آویزند. «ناظم‌الاطباء».

٥ ـ چیزی از آهن کرده که فقاعیان[2] بدان یخ میشکنند «فرهنگ اوبهی».

٦ ـ بالاخره قلابی از آهن که ماهیگیران با آن ماهی میگیرند. این قلاب آهنی را

۱ـ لغت‌نامهٔ دهخدا. واژهٔ «شست». ۲ ـ فقاعیان کسانی بوده‌اندکه آبجو و مویزاب و بوزه «شراب‌برنج» ویخ و برف و دوشاب میفروخته‌اند.

که بمعنی **«دام»** هم آمده مجازاً «شست» میگویند . بکار بردن واژهٔ **«شست»** در مورد قلاب ماهیگیری شاید ناشی از این باشد که چون **«شست»** یعنی انگشت ابهام ماهیگیر در داخل یك سر قلاب ماهیگیری قرار دارد بهمان مناسبت که زهگیر کمان را **«شست»** میگویند این قلاب ماهیگیری را نیز **«شست»** گفته‌اند . بطوریکه میدانیم هنگامیکه قلاب ماهیگیری در داخل دریا و یا رودخانه در حلقوم ماهی فرو رفت ماهی بتکاپو میافتد شاید خلاصی پیدا کند . در اینموقع صیاد ماهیگیر قبل ازهرچیزی **«شستش خبردار میشود»** یعنی انگشت ابهامش براثر جست‌وخیز ماهی‌دردریا «یارودخانه» تکان میخورد وصیاد میفهمدکه ماهی‌دردام‌افتاده‌است. پس بلافاصله قلاب را میکشد و ماهی صید شده‌را از قلاب جدا کرده ودر سبد میاندازد این یك عقیده و نظریه است که در مورد ریشه و علت تسمیهٔ ضرب‌المثل بالا گفته شده است .

روایت دیگر اینکه در علوم غریبه **«بویژه کف‌شناسی»** برای هریك از انگشتان دست آدمی مشخصات و ممیزاتی قائل هستندکه شرح تفصیلی آن از حوصلهٔ این مقال خارج است.

فی‌الجمله معتقدند که انگشت شهادت **«سبابه»** مزاجش از انگشتان دیگر معتدلتر است بهمین جهة آمده است که پیغمبر اکرم «ص» در دوران رضاعت وشیرخوارگی هریك از نوردیدگانش امام حسن و امام حسین علیهماسلام انگشت شهادت را بجای پستان مادر در دهانشان میگذاشت و آنان را ساکت میکرد .

برای انگشت ابهام **«شست»** خاصیت **«خبر»** و **«دانش»** و **«آگاهی»** را قائل بوده‌اند که‌سایر انگشتان این خصوصیات را ندارند . بهمین ملاحظه عوام معتقدند که اگر کسی مرده را خواب ببیند وانگشت ابهام یعنی شستش را بگیرد مرده ناگزیر است هرچه علم و خبر دارد و آنچه را مخاطب سئوال کند دراختیارش بگذارد زیرا شستش خبردار و گرفتار شده است .

برای آنکه نکتهٔ ابهام و تردیدی باقی نماند هردو روایت ذکر شد ولی بعقیدهٔ نگارنده روایت اولی‌که مربوط بقلاب ماهیگیری است صحیح‌تر بنظر میرسد تا روایت اخیر.

باید دید که سایر محققان و پژوهشگران را چه نظر و عقیدتی باشد .



تأثیر معماری ایران در آثار معمار باروک اطریشی «فیشر فن ارلاخ»

(٦)

احسان‌الله مؤید

JOHANN BERNHARD FISCHER VON ERLAACH

(١٧٢٣ — ١٦٥٦)

دورهٔ رنسانس (Renaissance) و بــــاروك (Barock) که ازدیدگاه هنر وبه ویژه هنر معماری از دورانهای طلائی مغرب زمین بشمار میرود، نه فقط غرب (اروپا) را از تمدن گذشتهٔ خود هوشیار نمود بلکه از آن مرزها نیز فراتر رفته به تمدن شکوفان شرق از جمله ایران صفوی آشنا نمود.

بدواً لازم میدانم چگونگی ظهور دورهٔ رنسانس راکه در معنی «تجدید حیات علمی و هنری» است بطور مختصر بنگارم تا به اصل مطلب یعنی اثرات معماری ایران در اطریش صحبت داشته باشیم:

بعداز یك هزارهٔ تمام (تقریباً از ۳۹۵ تا ۱٤۳۵ بعداز میلاد) که اروپا در جهالت، خرافات و خواب خرگوشی‌فرو رفته بود بتدریج با سرکارآمدن پاپهای هنر دوستی چون Picolomini و Pius دوم ، خـــاندان ثروتمند و هنرپروری چون Visconti و Sforza درمیلان، Medici در فلورانس، پیدایش کتابهای گم‌شده استاد تـــاریخ هنر عهد باستان **ویتروویوس (Vitruvius)** از قرن‌دوم میلادی‌که تصادفاً در سال ١٤١٤ میلادی در زیر شیروانی منزلی پیدا شد و از معماری عهد باستان اروپا در ١٠ جلد به تفضیل نوشته و نگاشته بود وهمچنین بیرون راندن یونانیانی‌که در بیزانس (روم شرقی) میزیستند و بعداز تسخیر آنجابدست‌ترکان عثمانی‌مجبوربه‌مهاجرت از آنجا گردیده روانه ایتالیا شده ازتمدن روم شرقی به تفضیل تدریس نمودند و بالاخره تأثیرات روز مرهٔ تمدن، کتب جغرافیائی و علمی دانشمندان اسلامی‌که به لاتین ترجمه میشد اروپا را آمادهٔ فراگیری از تمدن گذشته و دوری از جهالت و خرافات قرون وسطی نمود.

به تدریج ارپا آموخت‌که برخلاف جهالت و خرافات حکمفرما در آن زمان اروپای عهد باستان از تمدن زنده‌تری‌در یونان و روم برخوردار بوده است‌واکنون نیز شرق بویژه ایران، هندوستان وچین از هنر و معماری شکوفان وپیشرفته‌تری برخوردار است‌که هنرشان فقط به ساختن وپرداختن‌کلیسا یا چند قصر فئودالــی خلاصه نمیشود. در شهر فلورانس‌پایتخت ایالت «توسکانا» بـرحسب تصادف سه هنرمند نابغه وچیره‌دست با هم میزیستند که به‌زودی هرکدام سه رشتهٔ جداگانهٔ هنر وقت را به اوج خود رسانیدند. این سه هنرمند عبارت بودند از :

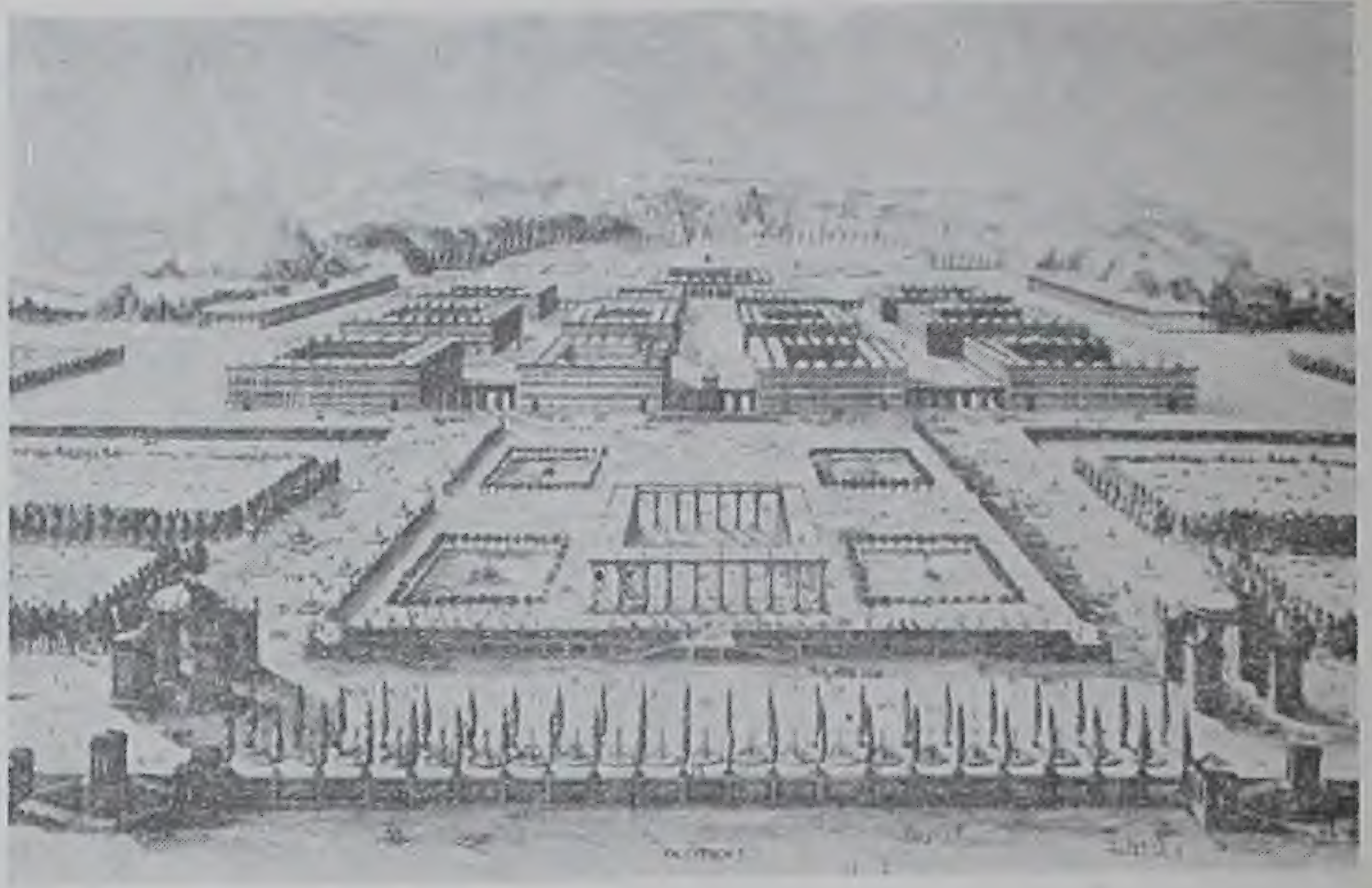
برونلسکی Brinelleschi درمعماری

ماساچو Massacio درنقاشی

ودوناتلو Donatello درپیکره‌سازی

و به همت این سه نفر بودکه هنر در جنبش وجهش بزرگی گام برداشته سنتهای متداوله را برکنار گذاشته‌وروالی نو ودیدی تازه بخصوص به هنر دادندکه از آن جمله علاقمندی بیشتر به علوم شرقی بود.

نسلهای بعداز این هنرمندان‌فرصت بیشتری یافتندبتدریج هنر رااز‌یوغ‌اسارت منحصر بفرد کلیسا بیرون آورده و بـــه صحنـــه های بشری و غیر مذهبی نیـــز بپردازند و بدینگونه در اثر مرور زمـــان اروپا و اروپائیان دید تازه‌ای یافته واز دنیای خارج واز هنر سرشار شرق آگاهی بیشتری یافته‌وبدان‌روی آوردند.همزمان دوران طلائی هنر اسلامی نیز در هند مغولیان و ایران صفوی به اوج خـــود میرسید وشهر اصفهان‌که به همت‌توانای



بازسازی از تخت جمشید اثـر
فیشر فن‌ارلاخ

شهریار صفوی شاه‌عباس‌کبیر در حـال اتمام بود بوسیله سفرا و تجار متعددغربی که بدربار او روی آورده بودند وسپس سیاحان و سفرنامه‌هایشان طنین‌پرصدائی در غرب انداخته ایران زمان‌کورش و داریوش و خشایارشا را دوبـاره بازتاب میداد و از ایران نوین صفوی صحبت بسیار میشد.

دورهٔ باروك که اعتلای‌دورهٔ‌رنسانس در اروپا است، بخاطر موقعیت سیاسی وقت آمادگی بیشتری برای پذیرش هنر ومعماری ایران پیدامینماید: سفرنامه‌های سیاحان متعـدد از جملـه پیتر دلاوالـه Pietro Della Vale ایتالیائی ، تونـه (Thevenot) و ژان شاردن (Gean Chardin) فرانسوی‌وبروئن(De Bruyn) هلندی بزودی در اطریش نیزکـه از مقتدرترین امپراطوریهای اروپابودرسوخ کرده و توجه دانشمندان وهنردوستان اطریشی را بخود جلب مینماید.

استاد بنـام و پر آوازهٔ **معماری** اطریش یوهان برنهارد فیشرفن ارلاخ Jo Hann Bernhard Fischer von Erlaach (۱٦٥٦تا۱۷۹۳ب.م) که شدیداً تحت تأثیرآثارمعماری‌گذشته شرق وغرب قرار گرفته بود و به‌عنوان سرمهندس و معمار ویژهٔ دربار هابسبورگ Habsburg اطریشی ترقی نموده بود متوجه این‌نکته مهم میشود کـه معماری کهن ایـران (هخامنشی) ومعماری مدرن آن زمان (صفویان) از نوعی معماری شاهنشاهی برخوردار است‌که مترداف با ساختمانهای بناهای باروك اطریش در دست اقدام او است.

در تألیف کتاب معماری خودکه بعداً بزبانهای دیگر اروپائی از جمله انگلیسی نیز ترجمه و مورد استقبال فراوان قرار میگیرد بتفصیل ازمعماری وشهرسازی ایران از بناهای پرشکـوه سلطنتی اصفهان و پلهای اعجاب‌آمیزش مینگارد وآنچه را از سفرنامه‌های‌سیاحان مورد نظر درك‌کرده است سعی‌مینماید با تصورات و ایده‌های خود بر روی کاغذ آورد. فیشرحتی چندین‌تصویرچاپ شده از سفرنامه‌ها راکپی وبعضی‌ها راکه برایش قابل تفهیم نبوده است باتصورات شخصی خود بازسازی مینماید.

هنگامیکه صحبت از تخت‌جمشید میرود واز گفته‌های سیاحان درمی‌یابد که هنوز جنگلی از ستونها برخرابه‌های آنجا برپا است[1] به بازسازی آن پرداخته و از ترکیب ساختمانهای گوناگونی‌که حیاطهائی را در برمیگیرند مجموعه‌ای بزرگ میسازد (رجوع شودبه‌تصویر).

همانطورکه ذکر شد فیشربزودی از مطالعهٔ سفرنامـه‌ها، متوجه نزدیکـی روحیه ومعماری ایران‌کهن و معماری باروك اروپا میشود و اشتراك این دو را در«معماری‌درخدمت سلاطین» یامعماری شاهنشاهی میداند و از آنجاکه خود او سرمهندس دربار اطریش بود لذا بیشتر به تفحص در ریشه‌های معماری‌هخامنشی پرداخته و ضمن بازسازی تخت‌جمشیدکه بربلندیهای کوه‌رحمت قرارداشته‌ساختمان **قصر معـروف** شن‌برون Schonbrunn راکه هنوز نیز از دیدنیها و افتخارات شهر وین است بر روی تپه و بلندیهای باختر وین طرح میریزد و معتقد است:

«همانطورکه شهریاران ایران و از فراز تپه‌های مرتفع بر سرزمین‌پهناور خود نظر می‌افکندند باید «**شن‌برون**» را هم‌آنطورکه از گزارش نویسندگان از تخت‌جمشید برمی‌آید بنا نمایم» ومتذکر میگردد:[2]

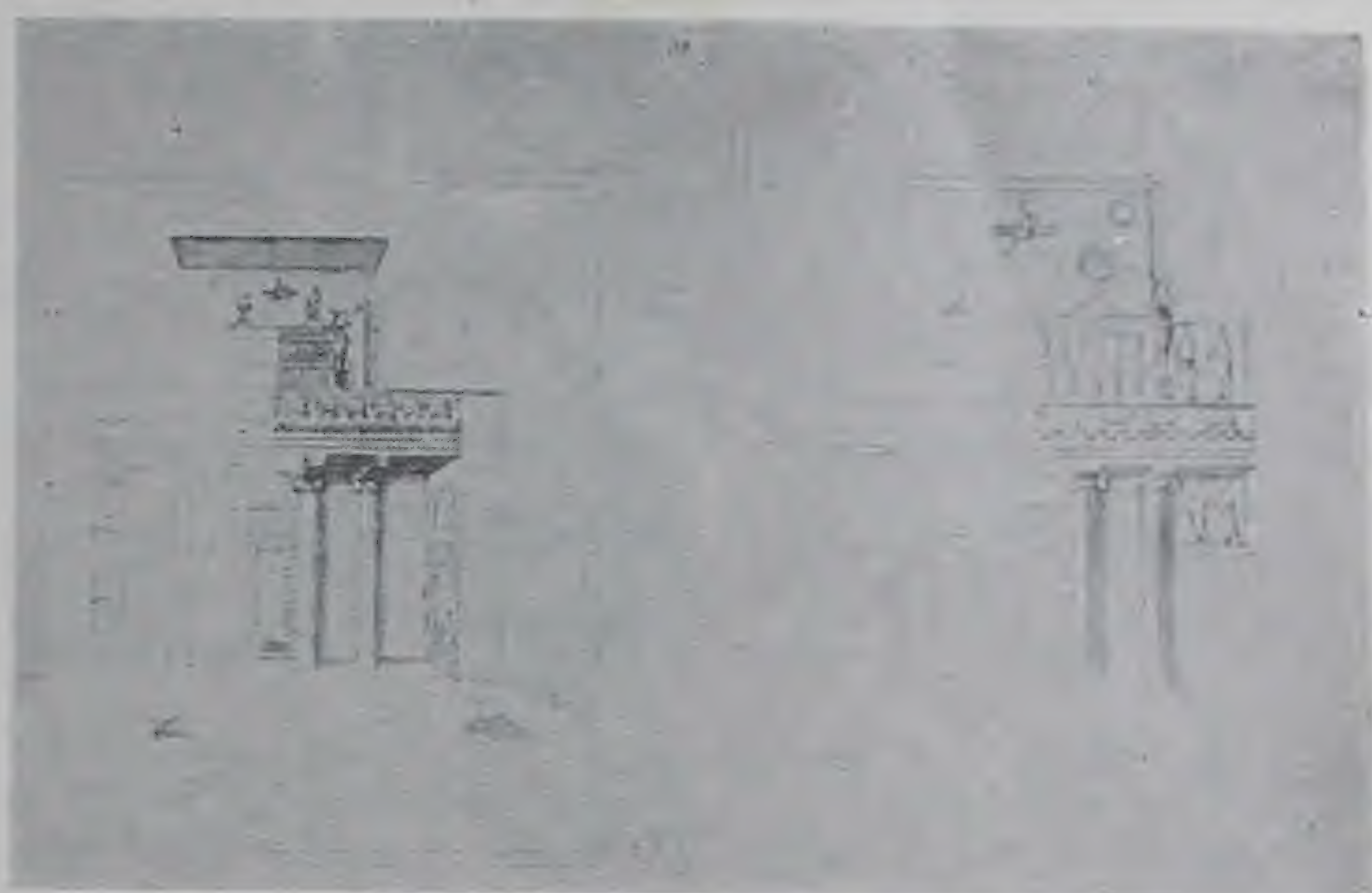
۱– جای تعمق است‌که شاردن‌تخت‌جمشید را «ایر» مینامد.

۲– مجارستان آن وقت جزئی ازاطریش بودوشرقی‌ترین‌ایالت‌امپراطوری بحساب‌می‌آمد.

تزئینات را از آثار چین و روم‌قدیم در آن‌جای میدهدوهنوز نیز این کلیسابخاطر تهور و زبردستی معمارش در زیبائی و بخصوص فن مهندسی از ارزشمندترین کلیساهای اروپا بشمار میرود.

بهرحال بدرازا خواهد کشید اگر از اثرات معماری فیشر فن ارلاخ‌درادوار بعد وچگونگی دگرگونی معماری اروپا در جهتی‌که شدیداً تحت‌تأثیر تألیفات و بناهای او قرار گرفته بود صحبت‌بداریم.

غرض من فقط ذکر مختصر این آثار ومعرفی گنجینه‌های وطن ما است که در اروپا تأثیر گذاشته است. یکایك آنها را بتفصیل نگاشتن و از دیددقیقتری بررسی‌کردن وموشکافی بیشتری‌ازدیدگاه علم تاریخ معماری شاید مبحثی دیگرباشد که بعدها از آن صحبت بداریم.



ترسیمهائی از مقابر هخامنشی نقش رستم‌که‌فیشرفن‌ارلاخ درآن با سلیقهٔشخصی تغییراتی‌داده‌است

«همانطورکه کوروش‌سرزمین‌خود را زیر نظر مینهاد اعلیحضرت ما نیز از فراز قصر واقع بر تپه‌هایش تا مرزوبوم مجارستان را زیر نظر افکند».[3]

بهرحال منظور فیشر از روحیهٔ این معماری «موقعیت تپه‌ای فرازمندبرای بپا نمودن قصر امپراطور بود» بدانگونه که قصرژوف اول‌همان حالت راکه‌روزی قصرکوروش‌کبیر جهانگیر وهخامنشی برای خود بنا نموده بود، داشته باشد.[4]

از معماری مدرن ایران آن زمان چون عالی‌قاپوو بخصوص‌دروازهٔعالی‌قاپو وتالار آن‌که سردار صفوی به میدان نقش‌جهان اصفهان نظر افکنده و مسابقات چوگان را نظر می افکند، فیشر سخت تحت‌تأثیر قرارگرفته‌و در قسمت‌کوشکها وبناهای توأم با باغ وسبزه صحبت‌میدارد وسعی مینماید آن را در پروژه‌ها و تئوریهای خود پیاده نماید برای طرح قصر معروف Klessheim را که در نزدیکی شهر سالزبورگ «(در مرزفعلی بین آلمان و اطریش) بنا مینماید شدیداً از معماری عالی‌قاپو تـأثیر میگیرد و دروازه و تالار آن را نیز در این پروژه پیاده مینماید.

در قسمت معماری مقابر سلطنتی‌که اشاره به مقابر شاهنشاهان هخامنشی در نقش رستم است فیشر شخصاً از آنها ترسیمهائی کپی وآن را دنباله معماری سنگی Stonehenge درجنوب‌انگلستان (مربوط به ماقبل تاریخ) و معماری‌اهرام مصری میداند وسعی میکند ترسیمهائی ازآنها را کپی و در تزئینات آنهاازجمله سر ستونها وغیره تغییراتی بدهد.

در مورد بناهای مذهبی با توجه‌به ترسیمهائی‌که از بناهای مساجد ایرانی داشته وبخصوص تأکید بر آنکه مساجد ایرانی تماماً دو گلسته داشته و در بین آنها گنبد ظاهر میشود وبهترین نمونه آن مسجد شاه و مسجد چهار باغ‌اصفهان است. فیشر در بنای‌کلیسای بسیار معروف شارل (Karlskirche) در وین این روحیه را برای اولین‌بار پیاده نموده و کلیسا را با دو برج مزین مینماید وبقیه

ترسیمهائی از مقابر هخامنشی نقش رستم‌که فیشر فن‌ارلاخ از سیاحان اروپائی اخذکرده است



۳- عین جمله چنین است :

Das Neue Königliche Palatio zu Schenbrunn so auff dem Berg zu Erbauen wie es von dem Khönige Burg zu Persepolis Vermeldt wird and Gleich Cyro sein reich von da Uberschauete unsere Majestat biss an die Gränzen von Hungarien sehn Kan.

٤- متأسفانه بعلل مختلف واز جمله مشکلات مالی این بنا بر روی تپه بنا نشد و بصورت‌کوچکتری در پائین تپه ساخته شد اما در بالای تپه دیدگاهی زیبا ساخته شدکه هنوز هم پا برجاست.

۵- برای اطلاعات بیشتر لطفاً مراجعه فرمائید به‌کتاب :

Kunoth Georg
Die Historische Architektur
Fischer von Erlaach
Düsseldorf 1956 Verlag L; Schwann

موسیقی در بلوچستان

محمدعلی احمدیان

بلوچ[1] تعلق خاطر شدیدی به موسیقی دارد. باموسیقی متولد می‌شود و به هنگام مرگ نیز از آن جدایی ندارد. زیباترین احساس و عمیق‌ترین دردها و شورانگیزترین داستانهای عشقی و حماسی را، نیمی به زبان گفتاری و نیمی به زبان موسیقی بیان می‌کند. آنجا که احساسی به ژرفای دریا و غمی به عظمت صحرا در قالب جسمش به حرکت می‌آید به ساز پناه می‌برد و به عبارتی آنجا که زبان گفتاری‌اش ازبیان فرو می‌ماند، با زبان موسیقی به فغان می‌آید. آنجا که از تشکر آمیخته با احترام و هیجان در برابر آفریدگاری که فرزند به وی عنایت کرده عاجز می‌شود به موسیقی روی می‌آورد. آنجا که غم از دست رفته‌ای بجانش چنگ می‌اندازد، سوزناکترین مرثیه را، نه با زبان شعر بلکه با بیان موسیقی می‌سراید. حاصل آنکه موسیقی مقام خاصی در زندگی بلوچ یافته و با زندگی وی پیوندی عمیق خورده است ولی آنچه امروز دراین منطقه می‌شنویم با موسیقی اصیل بلوچ تفاوت دارد.

البته ساکنان سرحد زمین می‌کوشند به موسیقی سنتی خود وفادار بمانند همچنانکه در رعایت قوانین گفتار و نوشتار خاص بلوچ هم این تعصب را ازدست‌نداده‌اند[3] توضیح آنکه موسیقی بلوچ از زمانی نه چندان دور، دگرگونی پذیرفته و بیش از حد، تحت تأثیر موسیقی هند قرارگرفته است. البته در اصل، موسیقی بلوچ از موسیقی هند زیاد بیگانه نیست و مشترکات فرهنگی این دوسرزمین در زمینه‌ی ادبیات و فلسفه و عرفان و غیره می‌تواند تاحدی این تأثیرپذیری را توجیه کند اما واقعیت آنست که موسیقی بلوچ دراین تقلید کورانه راه افراط می‌پیماید.

نفوذ فرهنگ هندی نه تنها در زمینه‌ی موسیقی بلکه در سبك آرایش و نوع پوشاك و بسیاری احوالات دیگر بموازات تأثیراتی که متقابلاً بلوچ در هند بر جای گذاشته، مشهود است. در ریشه‌یابی این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری به عللی دست می‌یابیم که پای درمسائل تاریخی و جغرافیایی دارد:

شهرباستانی «تیس» (Tis) که در ده کیلومتری شمال چاه‌بهار، درساحل دریا واقع شده و هم‌اکنون به قصبه‌ای کوچك مبدل شده است، از قرنها پیش مرکز تجارت ودادوستد بوده و با سند و هند و کشورهای عربی جنوبغربی ایران رابطه اقتصادی داشته که دامنه‌ی آن به مصر نیز می‌رسیده است. این روابط که بیشتر بر مبنای مبادله‌ی پنبه و نیشکر منطقه و غلات سیستان با کالاهای هندی مثل عقیق و پارچه و مخمل و ادویه

---

۱ – در متون تاریخی و جغرافیائی اسلامی ،ازطوایف بلوچ فراوان نام برده شده است. آنچه از مطالعه‌ی این گزارشها نتیجه می‌شود آنکه اینان در سواحل جنوبی دریای خزر سکونت داشته‌اند و مقارن قرن چهارم هجری به بلوچستان فعلی کوچ کرده یا کوچ داده شده‌اند.

۲ – سرحد زمین به منطقه‌ای می‌گویند که تقریباً میان زاهدان و میرجاوه و خاش محصور است.

۳ – دراین منطقه هنوز سعی دارند به عوض «قربان» بگویند «گربان» و به جای «سفید» واژه‌ی «اسپید» را بکار ببرند وبه هرحال قوانین اینچنینی‌را که از ویژگیهای فرهنگشان بشمار می‌رود مراعات کنند.

استوار بوده است ضرورتاً آمد و شد هندیان را به این ناحیه موجب می‌شده است . رقابت انگلیسی‌ها با پرتقالیها که در بندر تیس نفوذ یافته بودند ، انگلیسی‌ها و بالطبع هندی‌هارا که زیر سلطه‌ی آنها بسر می‌بردند متوجه چاه‌بهار کرد و این خود موجبی دیگر برای نفوذ هندیان دراین ناحیه شد . کار این نفوذ تا بدانجا کشید که امور تجاری چاه‌بهار و فعالیت‌های عمده‌ی بازار آن یکسره توسط هندیان انجام می‌شد[4] . این وضع تا زمان رضاشاه کبیر ادامه یافت . دراین زمان هندیها مخیر شدند باینکه یا تبعیت ایران را بپذیرند یا به‌وطنشان بازگردند. بسیاری از آنان ایران را ترك کردند ولی با رفتن این عده ، روابط هندی و بلوچ قطع نشد . نیاز ماهیگیران بلوچ به قایقهای ماهیگیری که درگویش بلوچ «اوری» (Ury) نامیده می‌شود و همچنین به نخ تور و چوب میان‌تهی و سبکی که برای بادبان و پارو بکار می‌رود (پلمن ـ Pelmen) هنوز هم ارتباط اینان را با هندیان حفظ کرده است . بسیاری ازلوازم معیشت وموسیقی و پوشاك و آرایش ونظافت و نظایراینها، از هند و پاکستان به بلوچستان می‌رسد. همه ساله تعدادی از هندیها برای دیدار خویشان به‌این منطقه می‌آیند و عده‌ای از بلوچها هم بهمین منظور به هند می‌روند . قسمت عمده‌ای ازاین نقل و انتقالات بوسیله‌سیاهپوستانی انجام‌می‌شود که توسط انگلیسی‌ها ابتدا به هند رفته‌اند و سپس به بلوچستان روی آورده ، به مشاغل کوچك و کم‌اهمیت اشتغال یافته‌اند . وقتی به سرّ نفوذ فرهنگ هند دراین منطقه بیش ازپیش پی میبریم که به موقعیت جغرافیائی و عزلت منطقه‌ای آن توجه کنیم . اگر ازدوره‌های کوتاهی که این حوالی مرکز فرهنگی بوده[5] بگذریم ، به طور کلی باید گفت فقدان راههای ارتباطی و عدم وجود وسایل ارتباط جمعی بین این منطقه و داخله‌ی



تصویر شمارهٔ ۱ــ مسجدی در چاه‌بهار که نمایانگر شیوهٔ معماری هندی و رسانندهٔ شباهتهای فرهنگی بلوچستان و هند است.

ایران موجب شده است این منطقه بیش از آنچه که زیر نفوذ تمدن و فرهنگ ایران داخلی قرار گیرد با جلوه‌های مادی و معنوی فرهنگ هند از جمله موسیقی هندی مواجه باشد .

حفظ برخی سنن قومی که‌باموسیقی توأم است مثل مراسم ختنه‌سوران ، عروسی ، رقص گواتی و غیره ، موجب شده است نمونه‌هایی از موسیقی اصیل این منطقه برجای بماند . بعلاوه درگوشه وکنار بلوچستان معدودی ازنوازندگان دوره‌گرد را می‌توان یافت که به موسیقی سنتی خود وفادار مانده‌اند . نوازندگان دوره‌گرد‌که این حرفه را از نیاکان‌خود، نسل بعد از نسل به ارث می‌برند ، در ابتدا لانگو (Lângo) نامیده می‌شدند و سپس لقب لوری (Luri) گرفتند و هم‌اکنون نیز به همین نام شناخته می‌شوند مگر تنبورگ نوازان که به پهلوان (Pahlowân) شهرت دارند .

باوجود آنکه مردان بلوچ سخت متعصب‌اند معهذا نوازندگان‌را جزومحارم به شمار می‌آورند و به آنان اجازه می‌دهند در مجالس خصوصی که زنان نیز درآن شرکت دارند آمد وشد داشته باشند . دستمزد نوازندگان در مجالس طرب و مراسم و اعیاد ، با توافق طرفین تعیین می‌شود اما علاوه بر دستمزدمبلغی هم به عنوان «داد» می پردازندکه همان انعام یا صله است و مقدارش به شخصیت اجتماعی و تعینات فردی داد دهنده بستگی دارد. همه‌ساله به‌هنگام جمع‌آوری محصول ، لوری‌ها در روستاها به گردش می‌افتند و از هرکس به فراخور حالش کمك نقدی یا جنسی دریافت می‌دارند. هر شش ماه یك‌بار هم به خانه‌ی بزرگان و خوانین مراجعه می‌کنند تابرای گذران زندگی مایه‌ی معاشی گرد آورند . رویهمرفته نوازندگان ازموقعیت‌اجتماعی ممتازی برخوردار نیستند ودر چشم

بزرگان حقیر می‌نمایند ، فقط نِلوگُت[6] (Nelu-gott) ازاین امر مستثنی است . اگر می‌بینیم نوازندگان بـه مجالس خصوصی راه می‌یابند و جـزو محارم قلمداد می‌شوند این نه امتیازی است بلکه تازه ازایـن حیث در ردیف غلامان و خواجگان قرار می‌گیرند چرا که اینان نیز اجازه دارند در مجالس خصوصی و حتی میان زنان رفت وآمد داشته باشند.

زنان بلوچ در نوازندگی سهمی ندارند ، فقط آواز و ترانه می‌خوانند. خواندنشان هم اغلب بطور دستجمعی است .

ابزار موسیقی :

آلات و ادواتی که بلوچ روح ناآرام و احساس پـرمایه‌اش را با آن به‌نوا درمی‌آورد ، یا از اصالت منطقه‌ای برخـوردارند مثل قیچك (Geycak) تنبورگ (Tanburag)، نی و یا نظیر بانچو (Bânco) همپای موسیقی هندی از آن دیار آمده‌اند . بطور کلی ابزار متداول موسیقی درحال حاضر عبارتنداز:

۱ ــ قیچك : نام دیگرش سرود (Sorud) یا سروز است . قیچك‌نواز را قیچکی یاسرودی یا سروزی‌می‌گویند. ساختمان این ساز کمانچه را به خاطر می‌آورد با این تفاوت کـه کاسه‌ای به بزرگی کاسه‌ی تار ودسته‌ای کوتاه دارد. به هنگام نواختن ، کاسه‌ی قیچك به‌طور عمودی روی زمین یا روی زانو قرار می‌گیرد وآرشه یاکمانگ (Kamânag) به طور افقی با سیم تماس می‌یابد(تصویر شماره ــ ۳) . نوازندگان دوره‌گردآنرا با تسمه‌ای چرمی به گردن می‌آویزند و ضمن حرکت‌می‌نوازند. قیچك را معمولاً درخود بلوچستان‌می‌سازند ولی‌قیچك‌های خوش نوا را از هندوستان می‌آورند . این ساز طنین خوش‌آیندی دارد و در قالب آهنگها یکه‌تاز میدان است . تنها بوسیله‌ی قیچك است که نوازنده‌ی‌بلوچی می‌تواند غم و اندوه درون را به همان سوزناکی که هست حکایت کند ، چرا که غیراز این ساز با هیچکدام از ابزار دیگر نمی‌توان نواهای حزن‌آور وکشیده را آنچنان نواخت که هر شنونده‌ی اهل دلـی بلادرنگ منقلب شود . غالب نوازندگان دوره‌گرد ، قیچك را به‌عنوان مناسبترین ساز برای اجرای آهنگهای مختلف شاد و غم‌انگیز ، ازمیان‌سازهای دیگر انتخاب کرده‌اند . از این نظر یعنی از نظر «کارکرد» و قدرت اجرای آهنگهای مختلف ، می‌توان قیچك را با ویلن مقایسه کرد .

۲ ــ تنبورگ : نام دیگـرش «سه‌تار» است و شباهت زیادی هم بـه «سه تار» دارد . درگذشته تنبورگ‌نواز را پهلوان می‌نامیدند ولی امروز بیشتر به تنبورگی یا جنگی (Jangi) مشهور است . تنبورگ سه سیم بیشتر ندارد و روی دسته آن برخلاف سه‌تار ، پرده‌ها مشخص نیست . با چنین ساختمانی که تنبورگ دارد فقط برای آکوردگرفتن و همراهی کردن با سازهای دیگر مناسب است . تنبورگ را مثل سه‌تار به نحوی می‌گیرند که کاسه‌ی آن در بغل قرار گیرد و روی ران تکیه کند . با انگشت نشانه‌ی دست راست زخمه می‌زنند ودست چپ روی دسته کارمی‌کند[7] .

۳ ــ رباب : بلوچها در اینکه رباب را هم از نظر اصالت منطقه‌ای در ردیف قیچك و تنبورگ بگذارند تردید دارند. همانطورکه درتصویرشماره ــ ۴ پیداست، این‌ساز ازنظرظاهر شباهت‌زیادی به‌سی‌تار هندی دارد . طریقه‌ی گرفتن ونواختن آن مثل تنبورگ است با این تفاوت‌که تنبورگ را با انگشت سبابه زخمه‌می‌زنند و این یکی را با مضراب فلزی . روی دسته‌ی رباب دو پرده بسته‌اند و بعلت کثرت تعداد سیمها با همین دو پـرده می‌توان نتهـای متعددی را نواخت . بـرخلاف تنبورگ که همه‌ی کاسه از چوبست ، روی کاسه‌ی رباب را با پوست بز می‌پوشانند . خرك (Xarak) کـه منتقل کننده‌ی ارتعاشات صوتی سیم‌ها به داخل کاسه است ، روی این پوست قرار گرفته و صدای ساز را طنین دلنشینی می‌دهد .

۴ ــ بانچو : یکی دیگر از ابزار موسیقی دراین منطقه‌است کـه صدای شلوغ و رسایی دارد . نواختن بانچو در جلگه‌ی سند رواج فراوان دارد و به عقیده‌ی نوازندگان بلوچی از آن دیار آمده است . هنگام نواختن ، یك‌سر آنرا روی زانو و سر دیگرش را روی زمین می‌گذارند . با دست راست زخمه می‌زنند و با دست چپ پرده می‌گیرند (تصویرشماره ــ ۵) . هرپرده به‌وسیله‌ی یك تکمه‌ی فلزی گرفته می‌شود و با کم وزیاد کردن فشار انگشتان روی این تکمه‌ها ، هرنت طنین دلکشی می‌یابد .

۵ ــ نی : از دیگر ابزاری است که صدایی حزن آور دارد و از چوب نی ساخته می‌شود . نوازنده‌ی آنرا نلی (Nely) می‌گویند .

۶ــدروکُل (Drokkol) : دروکل را دهل نیز می‌گویند . این وسیله‌همیشه ارکستر را همراهی می‌کند وازاین‌جهت ضرب را به خاطر می‌آورد ولی فرق آن با ضرب اینست که ضرب را از یك‌سو

---

۴ ــ هم‌اکنون نیز هندیان و بخصوص سیکهای هندی، سهم عمده‌ای درتجارت زاهدان وچاه‌بهار و بسیاری دیگر از شهرهای سواحل جنوبی ایران برعهده دارند .

۵ ــ مثل حکومت سکاها در سیستان (قرن دوم ق . م) .

۶ ــ گُت (Gott) درگویش بلوچ به معنای گلو است و «نلوگت» صدای کلفت وخشنی است که از حنجره خارج می‌کنند و ضمن آن آوازهم می‌خوانند .

۷ ــ درهند هم سه‌تار وجود دارد . بعلاوه سازهای دیگری هم دارندکه درست مشابه سه‌تار است اما به‌عوض سه سیم ، دوسیم یا یك سیم دارد و دوتار یا یك‌تار (Yag-Târ) نامیده می‌شود .



تصویر شمارهٔ ۴ـ محل قدیم بازار چاه‌بهار که هندیها در آن به‌تجارت‌می‌پرداختند.

می‌نوازند ودروکل را از دو طرف و ضمناً ضربه‌هایی که به ضرب می‌زنند ظریفتر از آنست که بر پوست ضخیم دروکل می‌کوبند.

دروکل‌نواز را دروکلی می‌گویند. دروکلی ندرتاً تنها می‌نوازد مگر در مراسم خاصی مثل‌رقص شیك[8] (Siyek) ورقص دمال[9] (Damâl)

۷ ـ کوزه : از سازهای قدیمی این خطه است که هم‌اکنون رو به فراموشی می‌رود و بندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. جنس آن از سفال‌است. شکلی خمره مانند دارد که از پوست بز پوشیده شده است

خطوط اساسی موسیقی بلوچ و کاربردهای مختلف آن :

موسیقی بلوچ در طول حیات‌خود چند خط اساسی را برحسب کیفیت بیان ونحوه‌ی اجرا دنبال کرده است که ازآن میان یکی «صوت» (Sowt) است «صوت» عبارتست از آهنگهای‌شادی‌آور و نشاط‌انگیزی که با ترانه و آوازهمراه می‌باشد. ترانه‌های «صوت» پیرامون مفاهیم عاشقانه و زیبائی های طبیعت دور می‌زند و حکایت از شور ونشاط و عشق و جوانی دارد. معمولاً مرد ترانه می‌خواند و گروهی از زنان هم بندهای آخر را تکرار می‌کنند. «صوت» با همراهی چند ساز که قیچك به طور مسلم جزو آنهاست اجرا می‌شود. آهنگ «صوت» زیاد متنوع نیست، یك‌فرم‌است که مرتباً تکرار می‌شود و یکنواختی آشکاری از آن احساس می‌گردد. اما ترانه‌ی «صوت»، برعکس آهنگ آن، متنوع است و مفاهیم آن پرمعنا وبیانگر شور و حالی است که سروده‌ی طبع لطیف و شاعرانه‌ی بلوچ و انعکاس تخیلات زیبای وی می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت در صوت، ترانه بیش از آهنگ اهمیت دارد ودر بیان نیازهای روحی وکشش‌های‌عاشقانه، نقش‌مؤثرتری ازآن دارد.

بلوچ ، غمگین‌ترین احساسش اعم از غم هجران ودرد غربت و شکوه از معشوق و شکایت از روزگار را درقالب نغمه‌های سوزناکی می‌نوازد که «زهیروگ» (Zahirug) نامیده‌می‌شود. «زهیروگ» را به فارسی«یاد عمیق» ترجمه می‌کنند و تنها با قیچك نواخته می‌شود . «زهیروگ» نغمه‌های کشیده و بدون ضربی است که مثل یك بیت غمبار ، با اندکی اختلاف ، مرتباً تکرار می‌گردد. وقتی «زهیروگ» را می‌شنویم احساس می‌کنیم در ساحل دریائی از اندوه نشسته‌ایم و تکرارهای غم‌انگیز ناله‌های قیچك ، همچون امواج دریا یکی پس از دیگری ابتدا به خروش می‌آید و سپس در ساحل بـه آرامش می‌نشیند . ساز فریادی می‌کشدو نغمه‌های آن تا سرحد امکان اوج می‌گیرد وسپس از اوج به حضیض می‌آید و به خاموشی می‌گراید . پس از سکوت کوتاهی مجدداً فریاد سر می‌دهد و همان فرازو نشیب عیناً تکرار می‌شود . «زهیروگ»، ساز بدون آواز است ولی گاه با آواز همراه می‌گردد . در سرحد زمین ، آهنگهای مشابه « زهیروك » را «لیکو» (Liku) می‌گویند . «لیکو» همان «زهیروگ» است با ملایمت و کشش بیشتر .

بلوچها، موسیقی مخصوص مجالس رسمی و اعیاد و جشنها را اصطلاحاً «شعر» می‌نامند . دراین نوع موسیقی ، مضامین ترانه‌ها یا پیرامون داستانهای شورانگیز عشقی دور می‌زند مثل داستان « شهداد و مهناز » ، « لالاگراناز » (Lâlâ-gânâz) ، کیاو سادو (Kiyâvo-sâdu)و یا درباره‌ی‌داستانهای حماسی است مثل چاکر و بهرام ، بالاچ و نقیبو (Bâlâc-o-Naqibu) . بعضی‌از این ترانه‌ها نیز حاوی وصف طبیعت است . هنگام اجرای «شعر» ، لوری سعی دارد اشعار گیرا و جالب توجهی بخواند تا مجلسیان را هرچه بیشتر به وجد آورد و «داد» بستاند .

دراجرای «شعر» سه حالت مختلف معمول است که یکی از آن سه حالت «دبگال»[10] (Dabgâl) نامیده‌می‌شود. دراین حالت ، خواننده که معمولاً تنبورگ هم می‌نوازد ، سازش را دربغل می‌گیرد وبا زبان محاوره به بیان‌داستان می‌پردازد . «لوری» حین «دبگال» دیگرتنبورگ‌نمی‌زند لکن‌سایرهمکارانش که قیچکی حتماً جزو آنهاست ، آرام آرام می‌نوازند . حالت دیگر به ترانه نزدیك است و آهنگ کلام ، ریتمیك می‌شود . خواننده ، تنبورگ را به صدا می‌آورد وهمه درهم می‌ریزند و شور و حالی ایجاد می‌شود . این مرحله را « الحان » (Alhân) گویند . حالت دیگری که در اجرای «شعر» پیش می‌آید ، جائی است که لوری ، یا اجراکننده به مضمون غمگینی می‌رسد و به آوازی اندوهگین ، شرح ماجرا را دنبال می‌کند . این حالت را زهیریگ (Zahirig) نامند .

تلقین موسیقی بـا مراسم و سنن قومی تا بدان پایه است که با حذف آن ، گوئی موجود زنده‌ای را از روح فعاله‌اش که زندگی و بقای آنرا متضمن است خالی‌کرده‌ایم. پایگاه خاص موسیقی درآداب و رسوم این منطقه ، ازپایداری، به سنت مبدل شده و مقامهای خاصش درهرمرحله ، نام ویژه‌ای یافتـه است . آهنگها و ترانه‌های شش شب اول‌مراسم عروسی را نازینك (Nâzink) می‌نامند که از نازینك (Nâzinak) بـه معنای ستایش‌کردن مشتق شده است . ترانه‌هایی که در خانه‌ی داماد خوانده می‌شود ، قد وقامت و شجاعت و مردانگـی و بخشندگی و دانش و بزرگی داماد را می‌ستاید و در خانه‌ی عروس ، زیبایی و فرو شکوه و نجابت و شایستگی دختر راکه درتمام این مدت درجُل[11] (Jol) نشسته‌است . روزهفتم داماد را باپایکوبی به حمام می‌برند . آهنگهایی که در راه نواخته می‌شود «لارو» (Lâru) نام دارد . «هالُ» (Hâlo) نام ترانه‌هائی است که به هنگام استحمام داماد ، به‌طور دستجمعی می‌خوانند . پس از پایان کار، عزم بازگشت‌که‌کردند ، دیگربار«لارو» آغازمی‌شود . به خانه که رسیدند«لارو» به «نازینك» مبدل می‌گردد . مراسم تولد نوزاد هم با موسیقی توأم است . این مراسم را که شش شب به طول می‌انجامد ، «شپ تاگی» (Sap-Tâgi) می‌گویند ، مرکب از شب و تاگی به معنای طاقت آوردن . در تمام این مدت با خوراکی و عطر و روغن سر پذیرائی میکنند و با نوای موسیقی ، پیام شادمانی ورضایت سر می‌دهند چرا که تولد نوزاد در هر دودمان ، نشانه‌ی دوام و بقای هستی آن خانمان است . این آهنگها وترانه‌ها را به‌طورکلی «لاروششگانی» (Lâru-sesegâni) می‌نامندمگرترانه‌های شب آغاز را که «سِفَتْ» (Sefat) نام دارد ودر شکرگزاری بـه درگاه خداوند است واظهار امتنان از عنایت وی .

---

۸ – رقص شیك حرکات موزونی است که با دعا و ذکر همراه است . این رقص بردو نوع است ، رفایی (Rafâii) وقادری (Gâderi) . رفایی اشعار مذهبی است که با رقص و دروکل همراهی می‌شود ، قادری هم رقص و اشعار مذهبی است بدون دروکل.

۹ – رقص دمال رقصی است مذهبی که ضمن آن به وجد می‌آیند وکارهای‌محیرالعقول انجام می‌دهند . به عنوان مثال کارد می‌زنند وآتش می‌خورند .

۱۰ – دب (Dab) به معنای دهان و گال (Gâl) به معنای گفتار و رویهمرفته دبگال همان دکلمه است.

۱۱ – جُل همان حجله است‌که درخانه‌ی عروس برپا می‌شود ودرتمام مدت هفت روز ، عروس درآن می‌ماند و جز برای انجام‌کارهای ضروری خارج نمی‌شود . دراین مدت هیچ مردی – حتی داماد – حق ندارد با عروس صحبت کند .



تصویر شمارهٔ ۳ـ قیجک

در مراسم عزاداری هم، موسیقی مقام خاصی دارد. نوای حزن‌آوری با قیچك می‌نوازند که «موتك» (Mutk) نامیده می‌شود واز روی تعمد، قیچك قیچك تنها سازی است که با نوای محزونش، توانائی بیان اندوه ودرد بلوچ‌را داراست. علاوه برموتك آهنگهای خاصی برای برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری‌های مذهبی دارند که وزبت (Wazbat) نامیده می‌شود.



تصویر شمارهٔ ٤– رباب

پایگاه اعتقادی موسیقی ورقص گواتی:

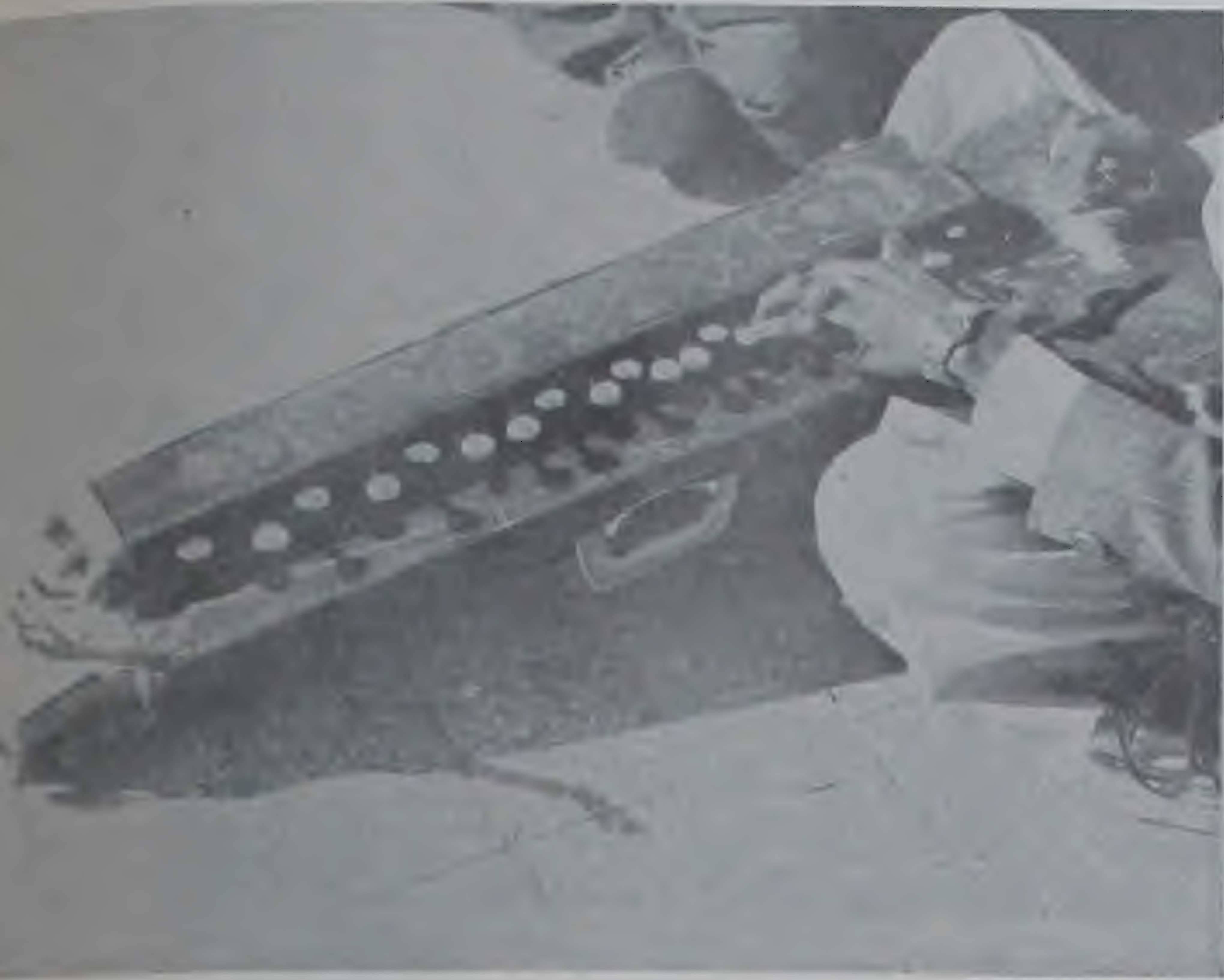
موسیقی دراین خطه، بخصوص در منطقهٔ ساحلی، گاه با اعتقادات مذهبی، افسانه‌ها، اساطیر، خرافات و جادو و جنبل می‌آمیزد وجنبهٔ درمانی ــ اعتقادی می‌یابد. ساکنان این منطقه (مثل بسیاری ازساکنان سواحل‌جنوبی ایران) به‌وجود ارواح مرموزی معتقدند که در جسم افراد حلول کرده، بیماریهای گونه‌گون جسمی وروحی را موجب می‌شوند. این ارواح مرموز را «باد» می‌نامند که برچندگونه‌اند. مهمترین آنها عبارتند از «گوات» (Gowât)، «زار»، «شیك»، «پری» و هرکدام به چند دسته تقسیم می‌شود. بیرون راندن این «باد»ها یا ارواح مرموز، از تن بیمار، متضمن برگزاری مراسمی است که اغلب با موسیقی ورقص و دعا و جادو همراه است. هریك از انواع چهارگانهٔ فوق علائم ظاهری‌خاصی‌دارد وبرای‌معالجه‌اش می‌باید به افرادی که در آن قسمت تخصص دارند مراجعه شود. مثلاً برای معالجهٔ بادی که از نوع زار است به «بابازار» یا «مامازار» مراجعه می‌کنند وبرای درمان باد گوات، به «خلیفهٔ گواتی». آنچه در بلوچستان، بخصوص درسواحل دریای عمان، بیش از سایر بادها رواج دارد گوات است. گوات خود تقسیمات مختلفی دارد که هرکدام را فقط با اجرای رقص و آهنگ خاصی می‌توان از تن بیمار خارج کرد. اجرای این آهنگ که مستلزم شناختن جنس گوات است با خلیفه می‌باشد. خلیفه همراه عدهٔ زیادی که بعضی با ساز وبقیه با دست زدن و خواندن ورقصیدن باوی همکاری می‌کنند، در خانهٔ بیمار جمع می‌شوند و چند شب متوالی به رقص مخصوص گواتی می‌پردازند. خلیفه با تنبورگی که در بغل دارد، ریتم آهنگها را تعیین می‌کند، سپس قیچکی وربابی ودیگر همکارانش، آهنگ را دنبال می‌کنند. خود خلیفه فقط آکوردمی‌گیرد ومی‌خواند. آهنگهایی که در رقص گواتی نواخته می‌شود به اصطلاح بلوچها «مگام»های بسیار متنوعی دارد که تعدادش مناسب است با تعداد بادهای گوات. ریتم این مگام‌ها (که همان مقام است) از نت‌های بسیار کشیده و غمگین تا ریتم‌های تند و هیجان‌انگیز، تفاوت می‌کند، بعضی با شعر همراهند و بعضی ساده‌اند. اشعار غالباً مذهبی است ودر مدح خدا ورسول و پیرها و شیخ‌ها و مرادهایشان است. در میان این اشعار کلمات عربی و بلوچی و گاه کلماتی بی‌معنی به‌گوش می‌رسد. هرآهنگ به نام مخصوصی شناخته می‌شود مثل یا گلندر، یاهو، یا الاهو، سیمرغ، مسته گلندر. بعضی آهنگهای بدون شعر، فقط با اصواتی‌که معرف ریتم آن می‌باشد نامگذاری می‌گردد. در حالیکه خلیفه با اجرای مقامهای مختلف ومشاهدهٔ عکس‌العمل بیمار می‌کوشد آهنگ‌مناسب را برای بیرون راندن روح مرموز بیابد، خود واطرافیانش نیز منقلب می‌شوند و با شور وجذبه‌ای وصف‌ناشدنی

می‌کوبند و می‌زنند و می‌رقصند و به اصطلاح خودشان «پُر» می‌شوند . اگر لازم باشد ، این عمل هفت شب ادامه می‌یابد تا بالاخره با اجرای یکی از مقامها بیمار نیز به حرکت آید و به رقص بپردازد . عکس‌العمل بیمار نشانهٔ آنست که اجرای آن مقام با آن آهنگ بخصوص ، توانسته است باد را به حرکت آورد واز جای خود تکان دهد . لذا همان آهنگ دنبال می‌شود و خلیفه با عباراتی آمیخته ازکلمات عربی، بلوچی، فارسی وگاه بی معنی ، باد را به زمین و زمان و خدا ورسول و آباء و اجدادش قسم می‌دهد که دست از سر بیمار بردارد ودیگر آزارش نکند . این عمل آنقدر ادامه می‌یابد که یا بیمار بهبود یابد و یا ازمعالجهٔ آن نومید شوند. ازرقص‌های دیگر مثل زار ، شیك و پری به زحمت می‌توان اطلاعات دقیقی دراین منطقه به دست آورد ولی از آنچه دستگیر شده چنین برمی‌آید که رقص زار و شیك و پری به رقص گواتی شبیه است با این تفاوت‌که نوع باد وضرورتاً نوع‌آهنگها وشعر تغییر می‌یابد و از آلات موسیقی تنها دروکل نواخته می‌شود .

امروزه براثر ارتقاء سطح دانش عمومی دراین منطقه ، باد و مسائل مربوط به آن رو به فراموشی است .

***

حاصل آنکه موسیقی بلوچ ، پهنای گسترده‌ایست گاه با ژرفای قابل تعمق . تقسیمات فراوانی دارد ونامها وواژه‌های خاصی پدیدآورده‌که همه حاکی‌ازاهمیت آن تواند بود . چه درمراسم شادی و چه در عزاداری ، موسیقی تلفیقی زیباست از خمیرمایه‌های احساسی با رسوم و سنن واعتقادات قومی . گاه با حماسه‌ها و داستانهای عشقی شورانگیز می‌نشیند و گاه با مذهب می‌آمیزد واعتقادات ماوراء طبیعی وهمیات آنان را همسازی می‌شود. بهرطریق موسیقی بلوچ نه تنها از غنا و وسعت خاصی بهره‌مند است بلکه آنچنان در زندگی مردم آمیخته و با روح و احساسشان عجین شده که نمی‌تواند از نگاه پژوهشگری که به مطالعهٔ احوال این مردم می‌پردازد مخفی بماند و به عبارت دیگر از مطالعهٔ آن می‌توان به رموز ودقائقی از فرهنگ پرمایهٔ این مردم دست یافت .



تصویر شمارهٔ ٥ــ بانچو



۱۲ – تحقیق مزبور که در زمستان۱۳۵۳ درمنطقه‌ی بلوچستان صورت گرفته ، تا حد زیادی مرهون راهنمائی‌های آقای محمدسربازی است . بدینوسیله از ایشان تشکر می‌کنم .

کتاب

پرویز اذکایی

فرهنگ وشبه فرهنگ

[از] : **محمدعلی اسلامی ندوشن**
[چاپ۲] ، تهران ، انتشارات توس ، ۱۳۵۵ .
(وزیری کوچك ، ۱٤۰ ص) .

پیشتر نیز ، در این بخش از مجله ، به بررسی کتاب‌هایی که بنحو اختصاصی درباره‌ی فرهنگ نوشته شده‌اند ، پرداخته‌ایم * ، و به‌مشکلات کنونی «فرهنگ ملی» و تاخت‌وتازهای بی‌پروا و بی‌مانعی که بدان شده و می‌شود و راه‌های بی‌شمار فرهنگ‌زدایی و فرهنگ‌ستیزی که – عمداً و مصراً – به‌روی‌آن گشوده‌اند ، اشاره کرده‌ایم . اینك، درکتابگزاری این اثر مؤثر، از **نویسنده‌یی** نامور و **مسؤول** ، الزاماً بشیوه‌ی خویش – یعنی با بهگزینی از استنباطها و نظرات نویسنده – در زیر عنوان‌هایی چند که خود اختیار کرده‌ایم ، به نقل مطالب می‌پردازیم :

– ۱ –

«**فرهنگ** حاصل و نتیجه‌ی کردارهای نجیبانه وتعالی‌بخش انسان بوده وبه‌او امکان‌داد تا در عالمی برتر از عالم غریزه زندگی کند» (۷٦) .

در زبان فارسی هیچ کلمه‌ای به‌اندازهٔ **فرهنگ** مفهوم وسیع وگرانمایه نداشته. معانی‌ای که در کتاب‌های لغت و متن‌ها به‌آن داده شده بسیار متنوع و درعین حال بهم‌پیوسته‌است،وهمه بازمی‌گردند به **فضیلت انسانی** که از طریق تربیت وکسب دانش احراز می‌گردد. (۷۳) .

میان فرهنگ وتمدن تفاوت‌هایی هست : **تمدن** بیشتر جنبهٔ علمی وعینی دارد وسائق به‌رفع حوائج مادی انسان در اجتماع است و دارای خصلت اجتماعی است . اما **فرهنگ** ، جنبه‌ی نظری و ذهنی داشته و ناظر بر رفع‌نیازهای‌معنوی‌انسان‌ودارای خصلت فردی است. (۷۹–۸۰) .

«بطورکلی مفهوم **فرهنگ** وسیع‌تروقدیم‌تر از **تمدن** است . بشر پیش‌ازآنکه‌براثرشهرنشینی به‌تمدن دست‌یابد ، فرهنگی داشته است و نشانه‌اش همین آثارهنری‌ای‌است‌که ازاو به‌دست آمده وتاریخشان بچندین هزارسال پیش از شهرنشینی‌می‌رسد . بنابراین همانگونه‌که **متمدن‌بی‌فرهنگ داریم** ، با فرهنگ بی‌تمدن نیز بوده است» (۸۰) .

جامعه‌ی صنعتی هرچه جلو آمده ، توازن میان تمدن و فرهنگ به **سود تمدن** وبه‌زیان **فرهنگ** در او بهم خورده است . درقبال چاره‌جویی جمعی که می‌بایست جامعهٔ انبوه صنعتی را برسرپا و در حال نظم نگاه‌دارد ، **فرهنگ** ، یعنی **آراستگی‌های اخلاقی و فردی** ، در درجه‌ی‌دوم اهمیت قرارگرفت . (۸۲) .

در ضمن «جامعهٔ بشری هرچه پیشرفته‌تر شده است ، آمیختگی فرهنگ و تمدن درآن

بیشتر گردیده» (۸۱) .

در دورانی که ما هستیم بطورکلی **چهار نوع فرهنگ بر جهان** حاکم است، که هریك از آنها نیز درمیان خود شاخه‌هایی دارد :

۱ – صنعتی غربی (اروپای غربی ، ایالات‌متحده و چندکشور دیگر) .

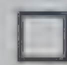
۲ – مارکسیستی – سوسیالیستی (روسیه ، چین وکشورهای سوسیالیستی‌دیگر) .

۳ – بومی وملی (نواحی دست‌نخورده دربعضی ازسرزمین‌های آسیا وافریقا و امریکا) .

٤ – آمیخته‌ی ملی – صنعتی (ژاپن وکشورهای دنیای سوم به‌استثنای نواحی خاصی از آنها) . (۸۲) .

خصلت فرهنگ است : در عین آنکه نمی‌تواند از سیرمسلط‌برامور (اقتصاد ، نیازجنسی، معتقدات دینی،...) برکنار بماند، باآن درحال‌مقاومت به‌سربرده‌است، واین‌ناشی ازخوی مرزگسل و برتری‌جوی انسان است .

فرهنگ هیچ‌گاه برای فرمانروا یا کیش‌آور ، همقدم اطمینان‌بخشی نبوده است، هر قدرتی اعم از دینی یا دنیایی می‌خواسته او را مهارکند وبروفق مصالح خویش قالب‌بندی نماید، **ولی طبع فرهنگ درقالب آیه حکم وتعبد نگنجیده** . (۷۸) .



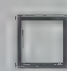
– ۲ –

وقتی می‌گوییم **میراث فرهنگی ایران** ، گذشتهٔ دوری به‌یاد می‌آید، **بسیار گسترده و** پیچاپیچ که گرانبار است از **تجربه‌ها و دانش‌ها و دریافت‌ها و دستاوردها و هنرهای یك قوم** ، درطی چند هزار سال: ازسفال سیلك وبرنز لرستان تاهمین امروز قالی ساروق ، وازسرود گاتاها تا تصنیف‌های عارف قزوینی، وحجاری‌های تخت‌جمشید وکاشی‌های اصفهان وکتاب‌های ابن‌سینا و خط میر و سرکشی‌های الموت و شهادت سهروردی و آیین‌ها و عادت‌ها و ترانه‌ها و صدها خرابه وتاریخ وافسانه که حاصل کاروکوشش هزاران‌هزار بانام‌وگمنام‌است، به‌صورت تودهٔ‌سترگی از آثار ، و این‌تودهٔ سترگ‌درهم‌وبرهم، مرغوب و نامرغوب، میوهٔ مجاهدتی‌است که‌برای‌رسیدن به‌کنه و عمق زندگی، به‌زلال زندگی و به‌روشنایی بیشتر به‌کار برده می‌شده، و در کلمه و رنگ و نقش و خط‌و ترکیب معماری و ابزارها و کردارها تجسم یافته است. (۷٤) .

نباید فراموش کرد که در طی این عمر دراز و پرحادثه ، **اگر چیزی این ملك را برسرپا نگه‌داشته ، فرهنگ بوده است** . این **فراموشی** ، **خطری** است . اگر این فرهنگ نبود، ایران هم به‌سرنوشت کشورهایی دچار می‌شد که در برابر هجوم‌ها بکلی تغییر ماهیت دادند، مثل‌تناسخی که هندوها به‌آن معتقد بودند ... (۳۵) .

بسیار هستند کشورهایی که از ما ثروتمندترند ، ولی زیاد نیستند آنهایی‌که بتوانند **سرمایهٔ فرهنگی**‌ای به هنگفتی و گوناگونی **ایران** عرضه کنند. (۳۵) . تا امروز چنانکه بایدبه‌اهمیت این سرمایه توجه نشده است .

اینك « **قومی حق دارد به میراث فرهنگی خویش بنازدکه خود را شایسته‌ی داشتن‌آن نشان دهد** و این به‌اثبات نمی‌رسد مگر از این راه‌که بنماید که خود **قابلیت آن را دارد که چیزی برآن بیفزاید** .» (۷۵) .



باری ، فرهنگ ایران نه‌تنها می‌تواند آفتاب لب‌بام نباشد، بلکه مجال یابدکه نقش‌مهم و فعالی ایفاکند .

هر کشور زنده ، برای آنکه در جامعهٔ بین‌المللی به‌حساب آورده شود ، باید علاوه‌بر موجودیت ملی ، **یك حیثیت جهانی** نیز کسب‌کند، یعنی در پیشرفت امر دنیا **سهمی** بر عهده‌گیرد. این سهم را **ایران می‌تواند از طریق فرهنگ** اداکند . (۳٤) .

قدرت فرهنگ ایران ، هم در تجانس و هم در تعارضی است که بـا جریان‌های اصلی فرهنگ‌های بزرگ دارد . تنوع و غنائی که در آن است، به‌او امکان می‌دهد تا با هر فرهنگ مهمی زانو به‌زانو بنشیند و دعوی کند که او نیز می‌تواند جوابی برای مسأله‌های کنونی داشته باشد . (۳٤)

اما «شرط (یکی) آن است که فرهنگ ملی با رشته‌هایی خود را با **فرهنگ جهانی** پیوند دهد . فرهنگ نیز احتیاج به‌پنجره‌هایی دارد که بتواند تنفس کند، اگر نبود بوی زهم می‌گیرد، و مانند هوای بسته دچار کمبود جوهر حیاتی می‌شود . منتها **این رشته‌ها باید پیوند وفاق باشد ، نه قید اطاعت** .» (۳۳) .

می‌پرسد : «آیا ملتی که خود سابقهٔ فرهنگی کهنسال داشته ، می‌تواند احتیاج خود را با فرهنگ بیگانه برآورده کند ؟ گمان نمی‌کنم . فرهنگ با موز و پرتقال تفاوت دارد که بایك تصویب‌نامه بتوان آن‌را وارد کرد.» (۱۳) .

از یك سو به‌دشواری می‌توان تصور کرد که بدون برخوردار بودن از فرهنگ ملی ، به‌کسب فرهنگ دیگری بتوان دست‌یافت ، زیرا فرهنگ جز به‌وسیلهٔ فرهنگ جذب نمی‌شود. (٦۰) .

در فرهنگ قدیم ما جنبه‌های زنده هست که همین امروز هم به‌درد می‌خورد و بسیار گرانبهاست ، جنبه‌های متروك و کنار نهادنی هم هست ، جدا کردن این دوقسمت مستلزم آشنایی با فرهنگ است . (۵۸) .

ما ازطریق **گزینش وتلقی درست** می‌توانیم درخت این فرهنگ کهنسال را ازانبوه شاخه‌های خشك و پیچك‌های انگل بپیراییم . (۳۳) .



وقتی از **توسعه** و **بسط** و **پیشرفت** و **دگرگونی** یادمی‌کنیم ، **کمتر از فرهنگ سخن به‌میان می‌آید** . (۳۵) .

رونق اقتصادی اگر فرهنگ رفیق راهش نباشد ، **فساد روحی** بر جامعه عارض می‌کند که زیانش ازعقب‌ماندگی تکنیکی به‌مراتب بیشتر است . (۹۱) .

جامعهٔ در راه پیشرفت، جامعه‌ای باشد :

– برخوردار حداقل امنیت اجتماعی و عدالت اقتصادی و آزادی فکری و امید به‌آینده وتحرك و فرهنگ .

– برخوردار از حداقل روشن‌بینی و حس تعاون .

– برخوردار از حداقل هماهنگی بین فرد و خانواده و جامعه .

– برخوردار ازحداقل آمادگی برای پیوستن به‌خانوادهٔ بزرگ علم وفرهنگ جهانی.

– برخوردار از حداقل برای همدردی و تفاهم و همکاری باسایر **ملل جهان**. (۳۸) .



– ۳ –

حال و روز علم

دیگر اکنون «نمی‌شود اتوموبیل و قطار و تلویزیون داشت و تفکر امروزی نداشت ، ولی اگر قرار باشد که ماشین و محصول علم بیاید ، اما خود علم نیاید ، حالتی پیش می‌آید که مولوی آن را «شکار سایه» می‌نامید . منظور از آمدن علم ، ایجاد روح است که جامعه‌ای رادر حال کشف و جستجوی مداوم نگاه می‌دارد . (۹۳ – ۹٤) .

اگر علم در نفس خود پاداش‌دهنده نباشد ، یعنی شکوفاننده و سعادتبخش ، مشغلهٔسترون ملال‌آوری می‌شود . علم برای آنکه «حیثیت» ببخشد ، بایدبه‌خودی‌خود کافی باشد، نه‌آنکه‌وسیله قرار گیرد برای‌کسب «مقامی» که آن مقام حیثیت می‌بخشد ، و در نتیجه ، «عنوان علمی»حکم «دلاله» پیداکند. (۹۸) .

- ٤ -

شبه فرهنگ

تشخیص **فرهنگ** از **شبه فرهنگ** در چشم عادی آسان نیست ، مانند هرچیز اصل وبدل که بدلش با درخشش **دروغین** خود **مشتری** بیشتری گرد خود جمع می‌کند . درحالی‌که **فرهنگ** آرام وغریب راه می‌سپرد ، **شبه فرهنگ با بوق و نقاره گام برمی‌دارد** . (۸۹) «دستگاه‌های تجهیز عقاید و فرستنده‌های فرشته‌بال ، آن را بر سر دست می‌گیرندو تادورترین روستاها و حتی چادر قبایل می‌برند . قضیهٔ دیو ونمکی است...» (۸۹) .

- ٥ -

حال و روز زبان

این زاییدهٔ اتفاق نیست‌که دانشمندان و مکتشفان بـزرگ مغرب‌زمین ازکشورهایـی برخاسته‌اندکه **زبان نیرومند** داشته‌اند . (٤١) .

اینک‌گوییم : **کمتر قومی در دنیا مانند ایرانی تمدن و شخصیـت‌اش آنقدر بـا زبانش پیوستگی داشته است** . ایران بعدازاسلام بدون زبان فارسی‌گسیخته وپراکنده می‌ماند و درست روشن نیست‌که چه سرنوشتی پیدا می‌کرد . **آنچه استمرار این کشور خوانده می‌شود ، قبل ازهر چیز استمرار زبان و فکر اوست** . (٤١) .

مثال دیگر (درباب اهمیت زبان) از خود ایران است : ایران پس از آنکه‌مقهورتازیان شد، نتوانست از نو احراز شخصیت کند، مگر زمانی‌که فارسی دری سر برآورد . هیچ عاملی به‌اندازه‌ی **زبان فارسی** در احیاء ایران بعداز اسلام‌و کسب **هویت و احترام** برای **قوم‌ایرانی مؤثر** نبوده است . (٤٠) .

- ٦ -

(بی‌اعتنایی به‌زبان)

تمدن فرنگی در آغاز مانند «فرشتهٔ نجاتی» بر ما عرضه شده است . ازاین‌رودر ذهن ما چنین جاگرفته‌که **تنها** چیزهایی در زندگی جدی است و ضامن پیشرفت خواهد بودکه **بـوی «ماشین»** از آنها بیاید . از فرط ذوق‌زدگی تصورکرده‌ایم‌که جواب همهٔ مسأله‌های بشری در فرمول‌های فنی و شیوه‌های فرنگی‌مآبی نهفته است . در مقابل این عقیده ، طبیعی بودکه‌ازهرچه **ایرانی** است سلب اعتماد بشود ، از جمله **زبان** . به‌این حساب **آموزش زبان فارسی** در مدارس‌در درجهٔ چندم اهمیت قرار گرفت ، معلمان فارسی سال‌به‌سال **کمیاب**‌تر شدند و از این حیث، حکـم پرنده‌هایی را یافتندکه بر اثرگسترش شهرها و دود و بوق و غیره ، آواره می‌شوند و رفته‌رفته نسل آنها منقرض می‌گردد . (٤٥) .

ضعف زبان ، به‌دنبال خودآشفتگی وکم‌بنیگی ذهن را آورده است و می‌دانیم‌که چون ساحت مغز قابلیت پذیرندگی کافی نداشت ، هرچند هم صاحب آن بااستعداد و باهوش‌وزحمتکش باشد، نخواهد توانست که در رشتهٔ تحصیل خود **واجد خلاقیت و ابتکار شود** . (٤٦) .

اگر ما نتوانیم زبان خود راکه زبان قابلی‌هم هست به‌جوانان بیاموزیم و نتوانیم آن‌را هماهنگ با نیازهای دنیای امروز بسط دهیم و به‌صورت زبان‌کارآمدی درآوریم، امکان‌پیشرفت در هیچ زمینه‌ای نخواهیم یافت . (٤٧) .

اگر ما زبان درست نداشته باشیم ، **فکر نخواهیم داشت ، اگر فکر نداشته باشیم ، ذهن** پذیرنده نخواهیم داشت ، اگر ذهن پذیرنده نداشته باشیم ، توانایی آن‌را نخواهیم یافت که با دانش‌های امروزکه اساس فن وصنعت وپیشرفت اقتصادی را تشکیل می‌دهند مأنوس شویم. دراین صورت دانش وفن برای مـا حکم‌کالای وارداتی خواهند داشت، بومی نخواهند شد ، **استفاده‌گر صنعت خواهیم ماند نه سازنده‌ی آن**. (٤٧) .

– ۷ –

(زبان نوشتاری)

عجب‌تر آنکه ، این شیوهٔ اندیشیدن و بیان‌کردن ، از ترجمه به تألیف و زبان‌گفتگوهم سرایت‌کرده است و سبك‌گفتن ونوشتنی درمیان عده‌ای رواج یافته‌که با محتوای خودهماهنگی دارد، یعنی رشتهٔ روشن و منطقی‌ای را تعقیب نمی‌کند . (۶۲) .

خواه ناخواه این تعقیدها ، از گوینده و نویسنده به‌خواننده سرایت می‌کند ، و آنچه بامزه‌تر است این است که بعضی از خوانندگان جوان چنان با این طرز سخن‌گفتن خوگرفته‌اند که دیگر مطالب **روشن ودرست ومنظم** به‌دهنشان مزه نمی‌کند . اگر نوشته‌ای ابهام وپیچیدگی نداشت ، بنظرشان مهم نمی‌آید و جلب اعتمادشان نمی‌کند . **سبك نگارش هم باید حتماً آبله‌رو و زگیل‌دار باشد** ، تاکیف بدهد . غلو نکرده‌ام اگر بگویم‌که همانگونه‌که درفکر ابهام‌پسندی باب شده‌است، در امر ادبیات هم نوعی **زشت‌پرستی** بر ذوق عده‌ای ازجوانان ما حاکم گردیده. (۶۳) .

نوع دیگری ازنثر که چند سال است پا به‌میدان نهاده وخیلی هم آتشش تند است ، نثری است‌که پیوندی ناگسستنی با «**پیاده‌کردن**» و «**قشرها**» و «**سطوح**» و «**زیربنا**» و «**روبنا**» و «**چشمگیر**» دارد وبه‌علت لعاب براق «مافوق تجددی» که برخود کشیده ، می‌توان آن‌را «نثر پلاستیکی» خواند . ✻✻ (٤۹) .



– ۸ –

(جوان‌گرایی آبکی)

نهضتی‌که می‌توان آن‌را «جوان‌گرایی» خواند ، یعنی دلربایی از جوانان ، با قدم‌های غول‌آسا پیش می‌رود ، هیچ‌کس مایل‌نیست‌که دراین‌مسابقه‌ازدیگری‌عقب بماند: استاد، نویسنده، شاعر ، روزنامه‌نویس، فیلمساز، بوتیك‌دار، ناشر، سیاستگر، متصدی مؤسسهٔ آموزشی ، و حتی روضه‌خوان ، همه و همه ، حتی هفته‌نامه‌هایی‌که طی سال‌ها جز «خواندم افسانهٔشیرین‌وبه‌خوابش کردم» شعار دیگری نداشته بودند، حتی جرایدکثیرالانتشار که‌یك‌عمر نان بیات‌شدگی و تمجمج خورده‌اند ، همگی «کنون بهار بدیدند و توبه شکستند» ، چروك‌های صورت‌خود راازیادبرده‌اند وفعلا درزمینهٔ ادب وفرهنگ (که ظاهراً بی‌خطرترین وبتیم‌ترین‌زمینه‌هاست) خودرا به‌ـ صورت یائسه‌ی جوانی جلوه می‌دهند، با هفت‌قلم آرایش ! (٦٤)

«جدی‌ترین **خوراك روشنفکرانه**‌ای‌که به‌آنها عرضه می‌شود ، جبهه‌بندی برسر نیما و هدایت است، که نمی‌تواند از تأسف برکنار بماند .» (٦٨) .

در اینجا مجال طرح این سوآل نیست‌که **تقصیر باکیست** . گاهی همه چیز چنان با هم آمیخته‌می‌شودکه‌حتی **بی‌گناه هم‌گناهکار می‌شود** . ولی‌بهرحال گناه‌بیشتربه‌گردن‌بزرگ‌ترهاست، هرچند تقصیر خود جوان‌ها را هم نباید از نظر دور داشت . زیرا قاعدة ، هیچ‌کس نبایدبه‌اندازهٔ خود آنها نسبت‌به **سرنوشت** آنها دلسوزی داشته باشد. ولی به‌هرحال ، بدبختی این‌است‌که‌این‌وضع اول دودش به‌چشم خود آنها خواهدرفت و بعد به‌چشم مملکت ، و بطور کلی، **زبان بیشتر متوجه کسانی خواهد شدکه به‌این آب و خاك بیشتر وابستگی دارند** . (٦۷)

– ۹ –

بیگانه‌پرستی

اگر جـّو فرهنگی ما به همین صورت بماند ، نسل جوان‌کنونی از گذشته منقطع‌خواهد شد و به‌آینده نیز نخواهد پیوست ، **نه ایرانی خواهد ماند** ، (زیرا از فرهنگ آن بیگانه شده) و **نه فرنگی خواهد شد** ، (زیـرا فرهنگ آن را نیامـوخته) و **مردم بی‌فرهنگ** یا کم فرهنگ ، **زبان همدیگر را نخواهند فهمید** ، و چون زبان همدیگر را نفهمندبا هم دشمن می‌شوند،ومی‌توان حدس زدکه **زندگی در چنین محیطی چه مقدار ارزش زیستن خواهد داشت** . (٦۹)

همهٔ آنچه گفته شد، ناشی می‌شود از کمبود فرهنگ. **چون قومی از فرهنگ خود برید، هم به‌زندگی ملی خود بی‌اعتنا می‌شود، هم قوهٔ تمیز را از دست می‌دهد وهم ذوق بیگانه‌پسند می‌یابد**. (۲۲).

نشانهٔ دیگر تزلزل فرهنگ، در سیمای شهر تهران دیده می‌شود. یك شهر سه میلیونی ** ناگزیر باید دارای فرهنگی باشد، ولی اکنون چه فرهنگی براین شهر حکمفرماست؟ (۱۸).

ناهنجاری ... تهران در **بیگانه‌پسندی** اوست. شاید بیش از نصف تابلوهایی‌که برسردر مغازه‌ها و شرکت‌هاو بنگاه‌هاست، نام‌وخط‌فرنگی‌برخوددارد. ای‌کاش‌این‌کار دلیل‌قانع‌کننده‌ای داشت، مثلاً به‌فروش محصول‌کمك می‌کرد، یاکلمه‌ای خوش‌آهنگ‌تر وزیباتر از نام‌های ایرانی، به‌گوش عرضه می‌نمود. (۲۰).

در نظر بسیاری از فرنگی‌مآب‌های ما هرچیز که‌رنگ اروپایی و امریکایی نداشته‌باشد، فاقد ارزش شناخته می‌شود. بیگانگی با فرهنگ ملی، که با سرعت عجیبی گسترش پیدامی‌کندو تشویق می‌شود، آثار خودرا درهمهٔ شؤون جامعهٔ شهرنشین ما بروز داده‌است. (۱٤).

- ۱۰ -

پول‌پرستی - ماده‌پرستی

جستجوی مقام و پول رایج‌ترین راه و رسم زندگی (گردیده) زیرا تکیه‌گاه‌های‌دیگر (دانش و هنر و نیکنامی) که در جامعهٔ فرهنگ‌یافته مورد اعتنا بوده، متزلزل گردیده. این فکر کم‌و بیش در جمعی ریشه می‌دواندکه **چون فردا روشن نیست** باید آیندهٔ خود و خانواده‌رابا پول تأمین‌کرد و البته خود این بی‌اعتمادی و ترس از فردا، **ریشه‌کن‌شدگی فرهنگی** را تسریع می‌کند.

کشور می‌شود **مسافرخانه‌ای**که به‌آن به‌چشم «**گذرا**» نگاه‌کنند. می‌دانیم‌که سست‌ترین رابطهٔ فرد باآب و خاکش رابطه‌ای‌است‌که تنها بر جلب منفعت مادی مبتنی باشد، رفته رفته سایر علقه‌ها (فرهنگی، زبانی، ملی) به **شوخی** شبیه‌می‌گردد،واین فکر که خاص «**هرجاوطن**»هاست آیین زندگی می‌شودکه به‌شرط داشتن **پول** بهترین نقطهٔ دنیا مال شماست، و «وقتی پول‌داشتی بالای سبیلت نقاره می‌زنند»، ومنعم به‌کوه ودشت وبیابان غریب نیست ... (۸۵).

حتی اغلب «**اشتغال** فرهنگی در ردیف سایر **اشتغال‌ها قرار می‌گیردکه میزان توفیقش** با **مقدار** منفعتش سنجیده شود، دراین‌صورت معلمی و هنرورزی و پژوهشگری و عالمی نیز چیزی خواهدبود در ردیف مقاطعه‌کاری وصرافی وهتل‌داری» (۸٤).

اگر هیچ‌کس به‌حق خود خشنود نبود و خواست چند برابر بهای‌کار خویش مزد عاید خودکند، و در جهت کسب منفعت حد ومرزی شناخت، روشن است‌که چنین جامعه‌ای به‌کدام سو روان است. (۸۷).

هرکسی چنین می‌اندیشد که اگر دسترس داشته باشد و بیشترین مقدار لذات جسمانی‌را نصیب خود نکند، ازکیسه‌اش رفته است، از قافله عقب مانده و آب‌رفته دیگر هرگز به‌جویش‌باز نخواهدگشت (۱۱۷).

اگر همه فکر کنندکه فقط گلیم خودشان از آب‌کشیده شود، و امروز بگذرد، فردا خدا بزرگ است ... **این قافله به‌ناگهان لنگ خواهد شد**. (٦۸).

طبیعی است که هرکسی درصددکسب بیشترین مقدار «وسیله» برآیدکه از طریق‌پول و مقام اجتماعی تأمین می‌گردد، دراین‌صورت جامعه می‌شود یك صحنهٔ سرد «**رقابت‌مکارانه**» برای بُرد، و همهٔ استعدادها و هوش‌ها، حتی علم، دراین راه‌به‌کار خواهدافتاد. (۱۲۰).



- ۱۱ -

(دربارهٔ دین)

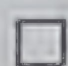
مردم که با دین خو گرفته بوده‌اند ، باید از اصولی بریده شوند که تصور می‌کرده‌اند ازلی و ابدی است . ازسوی دیگر منافع وامیال وفشار بیرونی زندگی حکم می‌کند که این اصول جدی گرفته نشوند. (۱۱۹) .

هرجا دین کمکی به حفظ منافع کرد ، آن‌را جلو بیندازند ، و هرجاکه مانعی برسر راه منافع ایجاد کرد ، رهایش کنند.

یك مشکل بزرگ دین آن‌بوده است که درطی تاریخ – و امروزنه کمتر از دیروز – مورد سوء استفادهٔ قدرتمندان قرارگرفته است. حتی فردوسی هزارسال پیش گفت :

زبان کسان از پــی سود خویش　　　　بجویند و **دین** اندر آرند پیش

. (۱۱۹) .



خلقیات – روحیات

برخورد فرهنگ شرق‌وغرب گاهی ثمره‌های عجیب‌الخلقه‌ای به‌بار می‌آورد که به‌اصطلاح درقوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود . مثلاً آیا هرگز به‌نظر آورده‌اید زن متجددی‌را که لباسش از آخرین مد «دیور» است ، لیکن از توسل به‌جادو و جنبل و آجیل مشکل‌گشا و آب‌دهن‌مرده ابا ندارد ، و درحالی‌که بیفتکش از پاریس می‌آید ، خود را از خوردن حلیم «سرپل» هم‌محروم نمی‌کند ونیمه‌لخت رقصیدنش با این‌وآن به‌هیچ‌وجه مانع ازآن نیست‌که سفرهٔ حضرت عباس بیندازد (وکسی چه میداند ؟ شاید فردا بر سر همین سفره ژامبون و خاویار و هات‌داگ هم بگذارد) . (۹۰) .



نویسنده از بررسی مطالب شماره‌های مخصوص نوروز ۸ مجله ، به‌این نتیجه رسیده است که :

«باگشت و گذار در مطالب این‌مجله‌هااین سوآل برای‌شخص پیش می‌آید که‌خوانندگان وفادار آنها چگونه آدمی می‌توانند بود ، وچگونه آدمی می‌توانند شد . معجون عجیب‌الخلقه‌ای در نظر مجسم می‌گردد : خرافاتی ، خیالپرست ، طالب سرگرم‌شدن ، سودازدهٔ هیجان و سکس، ناآرام ، احساساتی سطحی ،بیمار عصبی، فراری از فکر، بوالهوس ، متظاهر به‌تجدد،خمیازه‌کش ووقت‌کش ، ارزان‌خر و بنجل‌پسند ، حیران و درکارخود فرومانده ...» (۱۱۱) .

- ۱۳ -

اسباب و علل

فرهنگ همواره راه خود را در جامعهٔ متوازن به‌جلوگشوده است. هرگاه **فقر زیاد** یا **ثروت زیاد** مستولی بوده ، فرهنگ در وضع نامساعدی قرارگرفته است. (۸۳) .

کسی انکار نمی‌کند‌که این وضع نه یك علت بلکه **علت‌های گوناگون** دارد : اقتصادی ، اجتماعی و حتی بین‌المللی، ولی خود این علل براثر ضعف **فرهنگ** قوت می‌گیرند ، همان‌گونه که ضعف فرهنگ از جهتی ناشی از **سوء جریان اجتماعی و اقتصادی است** . (۲٤) .

بحران اجتماعی بر اثر یکی از این دو حال پیش می‌آید :

– یکی آشفتگی فرهنگی‌که جامعه را درهم می‌ریزد ، وآن بروز عدم تعادل در میان دریافت درونی جامعه وامکان‌های بیرونی زندگی است . . .

– دیگر **انحطاط**فرهنگی، و این حالت مبین آن است‌که جامعه ازکار و تلاش‌وخلاقیت بازمانده است . (منظور کار و تلاش زاینده و سالم) . این‌جاست‌که موازنهٔ دادوستد با طبیعت به‌هم می‌خورد ، یعنی بیش از آن از طبیعت گرفته می‌شود که به‌آن داده شود (قاعده آن است که

در ازای آنچه از طبیعت می‌گیریم از مغز و بازوی خود به‌او بدهیم) . (۹۲) .

جای دیگر درباره‌ی موضوع تسلسل فرهنگی گوید اینکه : «چرا گاهی رشتهٔ فرهنگ‌در دوره‌ای قطع می‌گردد ، یا رو به‌فتور می‌نهد ؟ دو علت ممکن است وجود داشته باشد : **یکی اینکه قومی بر اثر دگرگونی حوادث که موجد انحطاط‌می‌شود ، استعداد بهره‌گرفتن ازفرهنگ خودرا از دست بدهد.** دراین صورت عیب درفرهنگ نیست ، عیب درکسانی است‌که دیگر نمی‌توانند با فرهنگ خود ایجاد ارتباط بکنند . **دیگر آنکه** ، **کهنه وفرسوده شود ، برآورندهٔ نیاز زمان و** جامعه نباشد . (۳۰ – ۳۱) .

من گمان می‌کنم‌که ما امروز درایران با عامل‌سومی (آمیزه‌ی‌یکم ودوم) روبروهستیم. تحولی‌که در دنیا حادث شده و باد آن به‌ماهم گرفته ، و دگرگونی‌ای که‌براثر آن در زندگی‌ما پدید آمده ، به‌حدی سریع و شدید بوده‌که **گویی ما را از مجور فرهنگی خود خارج کرده‌است.** هم استعداد ما درجذب فرهنگ‌گذشتهٔ خود ضعیف شده وهم قسمتی ازفرهنگ گذشتهٔ ما نیرو وتحرک لازم‌را برای همراه‌کردن‌خود بامقتضیات دنیای‌کنونی ازدست داده. نتیجه‌آنکه **فرهنگ ایران ، امروز با بزرگترین آزمایش عمر خود روبروست** . (۳۱) .

تاکنون فرهنگ‌هایی‌که با فرهنگ‌ایران به‌معارضه برخاسته بودند، در درجه‌ای‌ضعیف‌تر وپایین‌تر بودند (مانند عرب ومغول) . ولی این دفعه **فرهنگ‌مغرب‌زمین** با همهٔ درخشش و صلابت و ربایندگی خود پا به میدان نهاده است، **مجهز به صنعت و اقتصاد و حتی سکس** ، (زیرا **فرهنگ مغرب‌زمین از سکس و اقتصاد جدائی‌ناپذیر** شده است) . نتیجهٔ نبرد ازهم‌اکنون معلوم است. تنها درصورتی این نتیجه به‌سود فرهنگ ایران تغییر خواهدکرد که ما مصمم به **مقاومت و دفاع** از آن بشویم ... (۳۱ – ۳۳) .

دفاع ازفرهنگ ایران کار دشواری‌است، زیرا تاحدی باید برخلاف جریان سیل شنا کرد . بنابراین ، اگر ما ایمان پیدا نکنیم‌که شاخصیت و برازندگی این‌کشور و **بقای نام ایران** ، و تا حدزیادی **سلامت روحی** و سعادت نسل‌های‌آینده، بستگی به **حفظ فرهنگ اصیل ایران**دارد، توفیق میسر نخواهد شد . دفاع از **فرهنگ ملی** بدان معنا نیست‌که در خود را به‌روی‌فرهنگ‌های بیگانه ببندیم . ما نه می‌توانیم و نه‌مصلحت هست‌که سدی در برابر فرهنگ‌های دیگر ایجادکنیم، منتها حرف بر سر این خواهد بودکه چه بگیریم و چگونه بگیریم . (۳۲) .

---

* – ر ش : هنرومردم ، ش ۱۶۱ (ص۷٤ – ۷۸) : بررسی «دربارهٔ فرهنگ» نوشته‌ی دکتر «جلال ستاری» .

** – واژه‌ی «برنامه» این روزها بیداد می‌کند (بدتراز«سطح» و «پیاده‌کردن» و «مسأله» ...). به‌جای کاربرد واژه‌های دربایست و اصطلاح‌های فراخورحال و مقال، موافق با دلالت الفاظ برمعانی آنها درگفتگوهای طبیعی ومعمولی (واینکه «هرسخن جایی وهرنکته مقامی دارد») ، جماعت تن‌آسان وآسان‌اندیش از سر بی‌سوادی و بی‌فکری وتقلید احمقانه وتنبلی وبی‌مزگی ، همواره واژه‌ی «برنامه» را بی‌جا ، ولی درهمه‌جا ، به‌زبان می‌آورند ، ومفاهیم بسیاری را که درگفتگوی طبیعی وسالم باید با واژه‌های دیگر بیان شود با همین یك واژه بیان می‌کنند وخلاص . از جمله آنهاست این چند مورد که ذکر می‌شود : به‌جای «دیشب بمیهمانی رفتیم» ، گویند : «برنامه داشتیم» (وباقی صیغه‌ها)، خوشگذرانی‌کردیم ← برنامه داشتیم (یا برنامه اجرا کردیم!؟) ، مسافرت خواهیم کرد ← برنامه داریم (وباقی صیغه‌ها) ، خلاصه بطورکلی (به‌جای) کار داشتیم، گرفتاری بود ، مشکلاتی‌هست ، کاری انجام خواهیم داد ، به‌تفریح می‌رویم، گردش خواهیم کرد ، تماشا کردیم ، وبی‌اغراق صدها فعل وحالت دیگر (واقع درگنشته وحال وآینده) با واژه‌ی «برنامه» ویکی دوترکیب جاهلانه ازآن ، بیان مطلب ومفهوم می‌کنند ، واین واژه تقریباً جای همه‌ی آنها را گرفته و به‌زور نشسته است . حالا در این هنگامه معلوم نیست تکلیف «برنامه اجرا کردن» حقیقی (!؟) که قبلاً هم نمی‌دانستیم برچه عملی (!؟) اطلاق می‌گردد ، چه می‌شود ؟ (پ.ا) .

*** – اکنون : چهارونیم میلیون ، (کیهان ، مورخ ۲۶ اردیبهشت‌ماه ۲۵۳٦) .

هو

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده

بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

آمد افسوس کنان مغبچهٔ باده فروش
گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده

بهوای لب شیرین دهنان چند کنی
جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
که صفائی ندهد آب تراب آلوده

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده



هنر و مردم
شمارهٔ صدو هشتاد و نهم

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله، وانتشارات دیگر هنرومردم، لطفاً به نقاط زیر مراجعه فرمائید:

دفترمجلهٔ هنرومردم

شعبه‌های کتابخانهٔ امیرکبیر

کتابفروشی ابن‌سینا
میدان ۲۵ شهریور

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانهٔ سنائی (شمارهٔ ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

انتشارات خوارزمی وشعبه‌های آن

خانهٔ کتاب
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی سپهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی پیام
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات پیوند
روبروی دانشگاه تهران

کتابهای جیبی
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی چهر
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی رز
روبروی دانشگاه تهران

کتابفروشی آگاه
روبروی دانشگاه تهران

انتشارات چکیده
خیابان نظام‌آباد - ایستگاه اسلامی



شرح روی جلد: قسمتی از تابلوی عروسی
کار محمد نقاشباشی ــ ۱۲۵۵ ه. ق

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

حوزهٔ روابط فرهنگی

HONAR - O - MARDOM

(art and people)

سال پانزدهم ــ شمارهٔ صدوهفتادونهم

شهریورماه ۲۵۳۶

دراین شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

زیر نظر هیأت تحریریه

طرح وتنظیم : ف . کازرونی

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید ــ نبش خیابان بندر پهلوی ــ ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر

تلفن ٦٤۰۳۳۱

تکشماره ۳۰ ریال

اشتراك سالانه ۳۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)

وجوه اشتراك باید وسیله یکی ازشعب بانك ملی ایــران به حساب شماره ۱۲۱۲ بانك ملی ایران شعبه صفی‌علیشاه (تهران) حواله ورسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: $10

Foreign subscribers are requested to send their orders to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran Safialishah Branch Tehran - IRAN

هنر مینیاتورسازی ایران

سیری در دل انگیزترین مکاتیب نقاشی این سرزمین

دکتر محمدحسن رضوانیان
«پاریس»

بشر از روزی که پا به عرصهٔ هستی نهاده پیوسته علاقمند بوده است آنچه را که در عالم حقیقت می‌بیند و یا در دنیای خیال در ذهن خود مجسم می‌نماید بطرزی نسبتاً روشن و قابل فهم بر روی کاغذ ترسیم کرده و یا در روی سنگ و سفال منقول سازد. از اینرو امروزه ما می‌توانیم با یك نظر اجمالی به‌آثار نقاشی و حجاری پیشینیان به شرایط زندگی و آداب و رسوم ایشان پی برده وبا ابزاروآلات واشیائی که بکارمیبرده‌اند و نیز جانورانی که شکار نموده ویا اهلی می‌کردند آشناشویم.

انسان‌های اولیه از قرنها پیش برای ادای منظور وبیان منویات خویش با بکاربردن نشانه‌ها و تصاویر مخصوص خطی اختراع کردند که بنام خط (Pictographique) معروف است.

تمام‌ملت‌های روی‌زمین، یا ازروی‌ضرورت و نیاز ویا محض سرگرمی و خوش‌آیند خاطر خویش از همان نخستین ادوار حیات دست به نقاشی زدند و اکثریت آنان – باستثنای مسلمانان – هیچگونه مانعی در صورت‌نگاری و یاپیکرتراشی جانداران نمی‌دیدند. پیروان اولیه آئین اسلام یابهتر بگوئیم اعراب بادیه‌نشین بمجرد اینکه سرزمین‌های پهناوری‌رابتصرف خود درآوردند ساکنین آن را از بت‌پرستی و تندیس‌سازی که با احساسات سامی و اعتقادات مذهبی ایشان مغایرت داشت برحذر نمودند. بمنظور درك احساسات تعصب‌آمیز اعراب‌در این زمینه بد نیست به ترجمهٔ عباراتی چند از یکی ازنخستین بخش‌های کتاب تورات‌بنام Exode بپردازیم: «من آفریدگار تو هستم ... تو با وجود من خدایان دیگری نخواهی داشت... از آنچه در فراز آسمان، روی زمین، اعماق دریاها و یا در زیر زمین است نقشی نخواهی آفرید و پیکره‌ای نخواهی تراشید. دربرابر بت‌ها سر تعظیم فرود نخواهی آوردو کمر بخدمت‌شان نخواهی بست.»

هنر خطاطی بر عکس نقاشی از همان آغاز گسترش آئین اسلام در نگارش و نگاهداری آیات قرآن مورد توجه خاص قرار گرفت. شاهزادگان مشهوری چون بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ و نوهٔ تیمور دستنوشته‌های ارزشمندی رابه‌رشته تحریر درآورده و خود به نقش و نگارصفحات‌آن پرداختند. چندتن از سلاطین ادوار بعد بارها کتاب قرآن را در طول زندگی خویش رونویسی کردند. گویندابراهیم غزنوی هرسال دوجلد قرآن بدست خود مینوشت و به مکه اهدا مینمود. اهمیت و اعتبار هنر خطاطی چنان بود که هنگامی نیز که توأماًبانقاشی در نگارش کتابها از آن بهره گرفته شد هنر اخیرالذکربعنوان یك عامل فرعی بشمار رفت.

مع‌الوصف ایرانیان پیش‌ازتسلط‌اسلام به‌نقاشی‌صحنه‌هائی از دلاوریهای پهلوانان و یا مجالس بزم و سرور مانندشکار وباده‌گساری پرداختند. خلفا این‌سنت دیرینه را تجدید‌کردند. در این زمینه میتوان از آثار خلفای اموی در «قصیرعمره» و خلفای عباسی در «سامره» نام برد. آنان برای انجام اینکار که در آئین اسلام معمول و متداول نبود اغلب از وجود بیگانگان بهره میگرفتند. انواع نقاشی های این دوره اعم از اینکه از

سبك یونانی الهام گرفته باشد (مانند نقاشی‌های «قصرالخیر») و یا از شیوهٔ ساسانی (مانند تصاویر لشکری بازار کاخ غزنویان در سیستان افغانستان) همه از آثار هنرمندان بیگانه است.

دریك کتاب چینی که درپیش از سال ۷۶۲ برشته تحریر درآمده و بوسیله Paul Pelliot پژوهشگر فرانسوی کشف و منتشر شده است میتوان اطلاعات دقیقی دربارهٔ نخستین طرحهای نقاشی بین‌النهرین بدست آورد. در این کتاب گفته شده است که هنرمندان چینی نخستین کسانی بودند که به‌کار زرگری ونقاشی اشتغال ورزیدند. آنان در آغاز دربصره به تعلیم نقاشی پرداختند و در نیمهٔ اول سدهٔ دهم بازهم نقاشان چینی بودند که جزو ملتزمین رکاب سفیر آن کشور به‌دربار سلطان بخارا راه یافتند و به‌دستور وی به‌مصور کردن کتاب افسانه‌های «بیدپای» که همان کتاب معروف کلیله‌ودمنه باشد دست زدند. مترجم این کتاب درشرحی که درمقدمهٔ آن نوشته است میافزاید که: «کار تصویر کتاب نامبرده بدین سبب انجام گرفت که خوانندهٔ کتاب با مشاهدهٔ تصاویر آن همان اندازه متلذذ گردد که از قرائت مطالب آن بهره میگیرد.»[۱]

ایــن نقاشی‌ها ذوق و اشتیاق فراوانی در محافل هنری ماوراالنهر پدید آورد تا آنجا که عنوان «دستاورد چینی» به‌آنها اطلاق شد واز شیوهٔ کار آن درسطح بسیار وسیعی درمصور کردن کتابها استفاده گشت.

با وجود این همانگونه که اشاره رفت از سنت‌های دیرین خودایرانی‌ها درزمینهٔ هنرنقاشی نباید غافل‌بود واهمیت‌ویژهٔ آن را هرگز نباید از نظر دور داشت. یکی‌از مورخان اسلامی مینویسد: «در سال ۹۱۵ م در تخت جمشید به‌کتاب بزرگی‌از داستان‌های پادشاهان ایرانی دست‌یافتم که‌تصاویری ازسلاطین ساسانی در آن درج گشته بود. تمثال هر يك از این شهریاران بهمان وضع وحالتی که به‌هنگام‌مرگ‌داشت‌باتزئینات واورنگ پادشاهی ترسیم‌گشته بود. کتابی که من دیدم از روی اسناد و مدارك موجود در خزانهٔ پادشاهان‌ایرانی‌به‌رشتهٔ تحریردرآمده وکار نگارش آن‌در اواسط ماه اوت۷۳۱ پایان یافته بود. این کتاب‌با رنگهای اصیل‌ایرانی یعنی‌محلول زر و سیم و گردمس نقاشی شده و اوراق آن با رنگ ارغوانی زیبائی رنگ‌آمیزی گشته است.»[۲]

موضوع نقاشی‌های ادوارکهن ایران اغلب متنوع‌نیست وطبق‌پژوهش‌هائی که تاکنون‌بعمل‌آمده یا تصویر اسب‌سواری است که در پی‌شکار جانوران است و یا پادشاهی که بر تخت سلطنت نشسته و پاسداران‌وخنیاگران‌درکنار وی‌گردآمده‌اند. نظر به‌اینکه علمای دین باترسیم‌صورت جانداران مخالف‌بودند درکتابها و رساله‌های مذهبی کمترین صوری از حیوانات‌دیده نمیشود ولی دراینکه شهریاران و بزرگان قوم – اعم از پیرو مذهب تشیّع ویا تابع طریقهٔ سنی – نقاشان خودرا مأمور مصور کردن داستان‌های معروف‌آثارفردوسی و نظامی و سعدی وخواجوی کرمانی کنند هیچگونه مانع‌ورادعی وجودنداشت: اشعار رزمی شاهنامه، و داستان‌های عشق و دلدادگی چون داستان لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، همای و همایون‌ویا حکایات اخلاقی دیگر از جمله مطالبی است که نقاشان آن‌رابا تصاویر چشمگیر ودل‌آویزی زیب و زینت داده‌اند.

بطور کلی با در نظر گرفتن‌تغییرات و تحولاتی که‌درهنر مینیاتورسازی ایرانی پدید آمده می‌توان از چهار مکتب‌بزرگ نام برد: مکتب عباسی، مکتب مغول، مکتب تیموری ومکتب صفوی.

در تمام این ادوار مراکز هنری‌باتوجه به شرایط‌تاریخی که خود موجب بروز دگرگونی‌هائی‌درشیوهٔ‌نقاشی گشته ازيك نقطه به‌نقطهٔ دیگر انتقال می‌یافت.

عنوان مکتب عباسی که مکتب بغداد نیز خوانده میشود ازنام خلفائی‌گرفته شده که از سدهٔ هشتم تا سیزدهم میلادی یعنی مدت پنج قرن دراین شهر حکمفرمائی‌کردند. کهن‌ترین آثاری که از این مکتب بجای مانده به قرن سیزدهم تعلق‌دارد. در میان مشهورترین آنها میتوان از تــرجمهٔ عربی رسالــهٔ دیسقوریدس "Dioscorides" که در سال ۱۲۲۲ انجام‌گرفته و نیز از دستنوشتهٔ معروف مقامات حریری‌که‌کارنگارش ونقاشی آن در سال ۱۲۳۷ پایان یافته و اکنون درکتابخانهٔ ملی پاریس ازآن نگاهداری‌می‌شود نام‌برد. این نقاشی‌ها صرفنظر ازاهمیت سندی زیادی‌که در بازشناختن‌زندگی‌مردم‌آن عصر دارددارای ارزش هنری زیادی است. خاصیت‌بارز این آثارحقیقت‌گرائی آنهاست زیرا در خلق آن فقط به‌اصل مطالب توجه شده است. دراین مینیاتورها انسانها و نیز جانوران مقام بزرگی‌دارند. درحالی‌که منظره‌ای‌که‌آنهارادربرگرفته بطور مختصرباترسیم درخت‌هائی که جنبهٔ‌تزیینی‌دارددارائه شده‌است. تعداد رنگهائی که بکار رفته تا اندازه‌ای محدود است و فقط از رنگهای‌آبی،

---

۱ ــ نقل از مقالهٔ «گاستون‌ویت»مندرج در شمارهٔ مخصوص‌مجله "Orient" دربارهٔ هنر و ادبیات ایران. ص ۶۷.

۲ ــ همانجا. ص ۶۸ ــ ۶۷.

این مورخ اسلامی همانا «مسعودی» است و مطلب مذکور دراثر مشهور او «مروج‌الذهب» نوشته آمده است (اواسط سده‌ی چهارم هجری). پیش از او حمزه‌ی اصفهانی نیز درکتاب خود «سنی‌ملوك الارض و الانبیاء» ازکتابهای تاریخ مصورشاهان ایران یاد کرده است. بعدها اشارات حمزه‌ی اصفهانی‌رادراین‌باب‌مولف‌کتاب «مجمل‌التواریخ والقصص» (سده‌ی ۶) نیز دراثر خود وارد کرده است. (مجله).

قرمز ، سرخ ، زرد کمرنگ وسبز پررنگ بطور زیاد بهره گرفته شده است .

چنگیزخان درسال ۱۲۲۰ بخش شرقی ایران را به‌تصرف خویش درآورد . نوهٔ وی هلاکو در سال ۱۲۵۶ بغدادراتسخیر نمود . سپاهیان این دو دست به‌قتل و غارت و خرابکاری‌های جبران‌ناپذیری زدند و با وجود ویرانیهائی که در آغازتسلط خود درسرزمین ایران به‌بار آوردند بعداً موجبات وحدت‌این کشوررا فراهم ساخته و به نوسازی آن پرداختندونیز به‌حمایت از هنرمندان برخاستند . مینیاتورهای چینی را درایران‌رواج داده و هنرمندان زیادی را به دربار خود خواندند. هنرنقاشی در نتیجهٔ حمایت و تشویق‌این‌سرداران بکلی تغییر یافت‌و بُعد سوم در آثارنقاشان پدیدارگشت. نفوذنقاشی چینی‌را درایران میتوان بسادگی از روی پیدایش‌تنهٔ گره‌داردرختان، تخته‌سنگها و نیز ابرهای مخصوصی‌کـه بطرز نقاشان چینی در تابلوها ترسیم‌گشته تشخیص داد .

مکتب نقاشی مغول (آخر سدهٔ سیزدهم و سدهٔ‌چهاردهم) آثار شایان توجهی را به‌وجود آورد . درمیان شاهکارهای ایـن مکتب می‌توان از ۱۱۱ مینیاتور کتاب جامع‌التواریخ کتابخانه ملی پاریس یاد کرد . پرفسور بلوشه (Blochet) این مینیاتورها راکهن‌ترین‌نمونه‌های‌نقاشی سبك راستین‌ایرانی بشمار می‌آورد.دستنوشتهٔزیبای‌شاهنامه‌معروف‌به "Demotte" (اواسط سدهٔ چهاردهم) که‌صفحات‌بسیار بزرگ آن‌درتمام‌دنیا پراکنده است یگانه گواهی اززیبائی وقدرت این هنراست .

خاصیت کمرنگی که در آغاز در مینیاتورهای این‌مکتب پدیدار گشته بود بعدها تغییر حاصل نموده وحدت خود را باز یافت .

تیمور لنگ پادشاه سمرقند سراسر ایران‌راازسال۱۳۶۹ تا ۱۳۹۳ زیر تسلط خود درآورد . در این‌هنگام بغداد سقوط کرد . در دورهٔ زمامداری جانشینان‌تیمور که پایتخت خودرا یا در هرات (مانند شاهرخ فرزندتیمور) ویادر شیراز (مانند نوهٔ وی اسکندرمیرزا) مستقر ساختند هنر نقاشی به مرحلـهٔ جدیدی از شکوفائی وتحول خودرسید. این دوره که از۱۳۶۹ تا ۱۵۰۰ میلادی ادامه یافته بنام‌مکتب‌تیموری خوانده میشود.

چندتن از صاحبنظران معتقدند کـه بسط و گسترش آثار هنری این دوره ارزش‌آن‌رادارد که بدان عنوان«رنسانس دورهٔ تیموری» داده‌شود ولی بادرنظرگرفتن ارزش هنر دورهٔ مغول این اصطلاح اغراق‌آمیز بنظر میرسد. با وجوداین‌میتوان گفت‌که دورهٔ تیموریان دورهٔ پیدایش هنر نقاشی واقعاً ملی وموافق با طبع و روحیات ایرانی است .

دراین‌دوره هنرمندان از تجسم راستین احجام و نیزبُعد سوم چشم پوشیدند و آثار ایشان به‌سبب نداشتن عمق و تموج رنگها به‌نقش و نگارفرشهای قرون وسطی شباهت دارد. بیننده این آثار نمی‌تواند چشم خود را در جائی ثابت نگهدارد زیرا جزئیات بیشماری نظر وی را بخود جلب می‌کند .

انسان‌هائی که تصویرشان در روی تابلوهای نقاشی دیده می‌شود با اندام‌های کوچك و کشیده وآسمانی خود حـالت عروسکهای خیمه‌شب‌بازی را دارند .

در ثلث اول قـرن پانزدهم از بـرکت شکوفائی هنر مینیاتورسازی یك نوع کتاب «باحاشیه‌های‌منقوش با دانه‌های زرین» پدیدارگشت وازشیوهٔ نقاشی‌چندرنگی(Polychromie) در تزیین صفحات ، حواشی و خطوط کتابها بهره گرفته شد . رنگ سرخ ورنگ گل‌کاسنی درتابلوهای این‌دوره دیده‌میشود. ولی رنگهای آبی و زرد بیشتر بکار برده شده است . رنگهای مینیاتورهاکه در آغاز موزون و تازه است دراثر نفوذ بهزاد روبه‌کمرنگی میرود .

در این دوره هنر صورت نگاری‌بسیارپیشرفت نمودوتمام تابلوها از دانش استتیك عهد «یوآن» بهره‌گرفت . درکتاب شاهنامه‌ای که در صومعهٔ «پرا» بدست آمده دویست مینیاتور از ایـن قبیل بچشم میخورد . اندازهٔ ایـن صفحات‌که بدست هنرمندان گوناگونی نقاشی شده بسیار بزرگ است ازمیان تابلوهای این شاهنامه میتوان از تابلو «رستم خفته» نام برد : در این تابلو رستم در میان‌گیاهان پرپشت خوابیده است و در قسمت جلو تابلو اسب وی درحالی‌که با شیری‌دست و پنجه‌نرم کرده دیده میشود . این صحنه‌که‌بعدهابکرات‌به‌وسیلهٔ‌هنرمندان ترسیم گشت نه تنها از نقطه نظر کاربرد خطوط‌ظریف‌چشمگیر است بلکه از دیدگاه هنر خطاطی‌نیز جنبهٔ تزیینی زیبائی‌دارد.

ایران در طی قرن‌های شانزدهم‌وهفدهم در دورهٔ‌سلطنت پادشاهان صفوی‌که از نژاد خالص ایرانی بودند به‌اوج عظمت و افتخار رسید . شاه اسماعیل (۱۵۲٤ - ۱۵۰۲) مـؤسس سلسله صفوی کشور را از زیریوغ‌اشغال‌بیگانگان‌بیرون‌آورد. فرزندش شاه طهماسب بر علیه ترکان‌وازبکان‌به‌مبارزه‌برخاست و شهرتبریز و سپس‌قزوین را پایتخت خودساخت. بهزادکه‌در عهد سلاطین تیموری دست به هنرنمائی زده بود به‌دربار این دوپادشاه راه یافت . شاه اسماعیل اورا درسال ۱۵۲۲ به‌ریاست هنرستان هنرهای زیبا برگزید. نقاشان،خطاطان‌ورنگ‌کارانی که در این مرکز هنری به‌کار اشتغال داشتند زیر نفوذ هنر و نبوغ وی قرار گرفتند . شاه طهماسب ، میرعلی‌شیر و سلطان حسین میرزا هریك‌به‌نوبت خود ازبهزادکه‌نام‌آورترین‌هنرمند عصر خود بود حمایت کردند.بدبختانه‌آثارزیادی‌از این‌هنرمند دردست نیست. بیشتر تابلوهائی که نام بهزاد در روی‌آن‌دیده می‌شود ساختگی است . یکی ازهنرشناسان بنام پروفسورکونل (Kuhnel) فقط مینیاتورهای‌سه‌گانه‌زیر را ازآن وی میداند:

بوستان سعدی (که در قاهره از آن نگاهداری میشود) ، خسرو و شیرین نظامی (متعلق به بریتیش میوزیوم) و ظفرنامه ۱۴۶۷ کلکسیون "Garrett" .

بهزاد در دو نقطهٔ مختلف بکار پرداخت: هرات (پایتخت ایران شرقی از سال ۱۴۶۸ تا سال ۱۵۰۶ درعهدسلطنت سلطان حسین میرزا) وتبریز (پایتخت ایران غربی از ۱۵۱۱ تا ۱۵۳۴ در زمان پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب سلاطین بزرگ صفوی) .

دستنوشتهٔ مهمی که امضاء بهزاددرآن دیده میشوددستنوشته‌ای است به‌تاریخ ۱۴۲۲ که در «بریتیش میوزیوم» موجود است . سکسیان یکی ازمتخصصان فن مینیاتوربه‌ظرافت عمل وچیره‌دستی خارق‌العاده‌ای که بهزاد در تهیه این تابلو از خود نشان‌داده توجه دارد و بویژه خاطرنشان میسازد که توازنی که این هنرمند در ترسیم خطوط قیافهٔ اشخاص ومضامین نقاشی بکار برده امری است که درکشورهای شرقی کمتر بچشم میخورد. بهزادپیوسته موضوعات بکر و جدیدی برای نقاشی برگرید ولی بعداز وی اینکار دیگر ادامه نیافت .

صرفنظر از استعداد شگرفی که این استاد در زمینه‌های مختلف مینیاتورسازی از خود بروز داد در اواخر قرن‌پانزدهم با تهیه تمثال‌های سلطان‌حسین بایقرا و محمدخان شیبانی‌بکار صورت‌نگاری نیز پرداخت . تمثال سلطان حسین بایقرا خود نمونه‌ای است که ما را با سبك کار بهزاد که اثرات مداد نقاشی را به یاری قلم توان می‌بخشد آشنا میسازد . بهزاد درزمان شاه‌عباس به‌کار رنگین‌کردن مجلدات کوچکی هم پرداخت و اگر مینیاتورهای وی در این دوره آن پررنگی آثار پیشین را ندارند در عوض بسیار زیبا و دل‌انگیزند و هنرمنددرترسیم خطوط منحنی دقت و توجه زیادی بکار برده است .

بیست مینیاتوری که در خسرو و شیرین نظامی موجوددر «بریتیش میوزیوم» (۱۴۲۲) دیده میشود باید آخرین‌آثار بهزاد باشد زیرادراین مینیاتورهادستارنوك باریك زیبای‌دورهٔ سلاطین صفوی بچشم میخورد .

بهزاد به‌ترسیم سحر بهار و گرمای تابستان عشق‌وعلاقه داشت و برعکس از نقاشی‌صحنه‌های‌جنگ و پیکار اظهارنفرت مینمود . مدل‌های وی بویژه دراویش و مدرسان بودند. نفوذ او در زمینهٔ مینیاتورسازی بسیار دامنه‌دار بود زیرا هنر وی سرمشق شاگردانش قرار گرفت و درمدت بیش از دوقرن‌ادامه یافت .

شاه‌عباس اول (۱۶۲۹ – ۱۵۷۸) اصفهان را پایتخت‌خود قرار داد . در عهد سلطنت‌وی مبادلات فرهنگی در سطح‌وسیعی بین‌ایران وکشورهای‌غربی‌انجام‌گرفت. نقاشان‌ومینیاتورسازان از زیر حمایت دربار بیرون آمدند و خود مستقلاً با اتکاء به وسایلی که در دست داشتند به هنرنمائی پرداختند .

شاه‌عباس با تعمیم شیوهٔ فردگرائی موجبات بوجودآمدن «تصویرانسانی» راکه سپس بجای دستنوشته بکار رفت فراهم ساخت . او به‌منظور آشناساختن صورتگران ایرانی با روش پُرتره‌سازان اروپا هنرمندانی را از میلان ، ونیز ، فرانسه و فلاندر به‌ایران خواند و درمیان نقاشان مغرب‌زمین «ژان لوهَلندره» راموردِ توجه و عنایت مخصوص خویش قرارداد.

در این هنگام موادی که از آن در تهیهٔ رنگهای نقاشی برابر شیوهٔ یك نقاش اصفهانی استفاده میشد عبارت بود ازلاك قرمز ، لاك زرد، صمغ‌صنوبر، رنگ قهوه‌ای روناس ، سبزلاك نیل و زرنیخ . ولی‌طولی‌نکشیدکه قوس‌وقزح رنگهای‌بنفش، نیلی ، آبی،زرد ،سبز،نارنجی‌و قرمز که از دیدگاه‌آتش‌پرستان بعنوان شراره‌هائی بشمار میرفت از تشعشع ولمعان خودکاست. رضا عباسی نقاش دربار شاه‌عباس ضمن بکار بردن مقدارکمی رنگ و فقط با اکتفا به‌ترسیم خطوط ، پا از جهان رؤیافراتر نهاد . بدین ترتیب خط مجرد بجای نشان دادن حالات نرم‌و قابل انعطاف زنان و دختران‌ایرانی‌قرن‌هفدهم (که باجامه‌های گشاد ، نیم‌تاجی سه‌گوش بر سر و رشته‌ای از مرواریدبرگردن داشتند) و با نوجوانان (که با دستارهای پهن در رازونیاز عاشقانه سرآمد همگان بودند) این حالات را در ذهن بیننده القاء نمود .

میرك شاگرد بهزاد بعد از او بزرگترین نقاش آن‌عهد بشمار میرفت . وی مکتب بخارا را با معاضدت ازبك سلطان بخارا بنیان نهاد . مینیاتورهای این مکتب را میتوان به‌آسانی از روی جامه‌ها، دستارهای بسیار بزرگ و یك نوع طمطراق خنده‌داری که در ساختن‌وپرداختن آنهابکار رفته تشخیص‌داد.

هنر مکتب صفوی (۱۷۲۲ – ۱۵۰۲) در سال‌های اول خود زیر نفوذ بهزاد در همان راه هنرمندان دورهٔ تیموریان پیش رفت ولی بعد از چندی از آن دوری‌گزید . مهمترین نقاشان عصر شاه طهماسب‌عبارتنداز : آقا میرك ، سلطان‌محمد، میرسیدعلی و شیخزاده .

تصویر انسانی نیز دستخوش تغییر و دگرگونی گشت . ترسیم اشخاص بمقیاس بزرگ در تابلوها پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم را نوید میدهد . همانگونه‌که «اسچوکین» اظهارمیدارد : «مکتب‌شاه‌طهماسب‌ضمن‌نگاهداری‌دستاوردهای هنری عهد تیموری‌باسوق‌دادن هنرمندان‌درجهت ابرازمهارت در حد اعلا و بذل توجه درکاربرد ظرافت در زمینهٔ هماهنگی رنگها به‌آثار نقاشی این‌دوره جلوه‌ودرخشندگی نوی‌بخشید.»

رنگهای بکار رفته دراین‌آثار بسیار جورواجور است: رنگ گل کاسنی ، سرخ ، آبی‌روشن، سبزیشمی‌وزردرنگهائی است‌که نسبت به‌دیگررنگها بیشتر از آنها بهره‌گرفته شده‌است.

در زمان سلطنت‌شاه‌عباس‌اول (۱۶۲۸ - ۱۵۸۷) تحولی در هنر نقاشی و مینیاتورسازی حاصل گشت . هنرمندان‌بجای ترسیم خط راست در آثار خود به‌ترسیم خطوط منحنی و شبه منحنی گرائیدند. رسم خطوط دگرگون‌گشت وحالات‌اشخاص مصور در تابلوهای نقاشی‌جنبهٔ‌تصنع بخودگرفت. درنقاشی‌های این دوره دیگر از منظره خبری نیست . اشخاص را یابه‌تنهائی در روی تابلوها می‌بینیم و یا با یك درخت ویاشاخهٔ‌گل . از شدت و حدت انواع مختلف رنگهاکاسته شده و همانگونه که «پیترو دولاواله» سیاح معروف‌ایتالیائی نوشته‌است: «رنگهای عجیب و شگفت‌انگیزی‌درمینیاتورها بچشم‌میخورد که‌بی‌شباهت به‌رنگ آب‌دریا ، برنج ، بز کوهی ، درد شراب‌وزیتون‌نیست.»

سلطان محمد نقاش دربار شاه طهماسب آثار هنری‌زیادی به‌وجود آورد . وی در ترسیم گردهم‌آئیهای مردم قریحه و استعداد راستینی از خود نشان داد. اشخاصی که‌وی‌درتابلوهای خود ترسیم کرده است بسیار با ظرافت و برازنده‌اند ولی در قیافهٔ آنها اثری از احساس دیده نمیشود .

در قرن‌های هیجدهم و نوزدهم هنر مینیاتورسازی در اثرنفوذ نقاشان اروپائی براستی رو به‌انحطاط رفت‌وهنرمندان تنها به‌تصویرسازی و نقاشی گل و بوته‌که‌از کلکسیون‌گیاهان وگل‌های اروپائی الهام می‌گرفت علاقه و توجه زیادی‌ازخود نشان دادند .

(پایان)



سیمرغ سفید

(۳)

دکتر مهدی غروی

«بنیاد شاهنامه»

«۱۵»

در یك کیلومتری جاده مشهد به‌تربت جام و نیشابور ، درست نزدیك به‌همین سه‌راهی بنایی قدیمی‌که عبارتست ازیك گنبد ویك منار جلب‌نظر می‌کند . برای نخستین‌بار در تیرماه سال ۲۵۳۵ هنگام برگذاری جشن دوم طوس این مجموعهٔ کوچك‌را دیدم وچند روز بعد بار دیگر هنگامی که به تربت جام می‌رفتیم قرار گذاشتیم که درباز گشت به‌بازدید این بنا که ازدو نقطه نظر بافردوسی و شاهنامه‌اش ارتباط دارد به‌پردازم ، یکی اینکه این مقبره ارسلان جاذب است ، وی ازامیران خراسان بودکه دردوران سلطنت مسعود غزنوی برمزار فردوسی گنبدی ساخت ، دوم ازین لحاظ‌که این بنا ازمظاهر مهم درهم‌آمیزی هنری ایران ساسانی و هند بودائی است ، ما درین گفتار به‌مطلب نخستین توجه نخواهیم‌داشت‌وعجالتاً فقط به‌بازشناسی این بناکه یك نمونه خوب از هنر ومعماری ایران عصر فردوسی نیز هست می‌پردازیم .

درکتاب بررسی هنر ایران پوپ‌به‌این بنا سنگ‌بست خطاب شده است[1]، درحالیکه امروز قلعه‌ای نسبتاً نو درکنار راه‌اتومبیل رو هست‌که بدان سنگ‌بست گفته می‌شود وبه‌این بنا مردم دهی بنام سنگ‌بست که‌در مجاورت آن قرار دارد ایاز می‌گویند و بااینکه درین بنا هیچگونه آثار قبری وجود ندارد مردم بدن احترامی خاص



مقبرهٔ ارسلان‌جاذب ازسرداران سلطان مسعود غزنوی که از شیفتگان فردوسی بود وبرگور وی آرامگاهی ساخت . این بنا درجنوب مشهد نزدیك راه‌تربت جام ونیشابورواقع شده وبه‌ایاز معروف است



مقبرهٔ ارسلان‌جاذب – این‌بنا با اسلوبی ساسانی–بودائی یادآور نفوذ معماری وهنربودائی دراین بخش ازخراسان است

می‌گذارند وبسیاری از مراسم مذهبی خویش‌را درآن اجرامی‌کنند، علاوه برین درکنار این بنا آثار یك قلعه وخرابه‌های آبادی بزرگی‌هم دیده می‌شود .

این بنای مربع برپایه دیوارهای ضخیمی ، ۲٫۵ متر ، استوار شده است وازهرسو یك در دارد ، چهار دیواری به‌هشت‌ضلعی‌وسپس شانزده ضلعی‌وبالاخره به‌دایره ختم می‌شود ، همانند بناهای فیروزآباد وسروستان‌که هردو ساسانی است بایك تفاوت‌که همان‌مورد نظروتوجه ماست . برای یك مقبره وجود چهار در هیچ مورد ندارد ، بنابراین چهار طاقی سنگ‌بست یك‌مقبره اسلامی‌نیست‌وتزئینات موجود در دیواره‌ها ونیز چهار روزنه در گوشه‌های زیر سقف‌که به‌ترتیب روبروی هم قراردارند ثابت می‌کندکه این یك آتشکده بوده است ، اما مطلب مهم اینست که مشابهت‌های میان این بنا ویك نقاشی دیواری ، یافته‌شده درآسیای مرکزی راه‌گشای توجه به‌نفوذ آئین بودائی وهنر همراه باآن درخطه خراسان است ، در قرنهای آخر سلطنت ساسانیان وقرنهای نخست عصر اسلامی ایران شرقی .

نقاشی مورد بحث توسط یك گروه باستانشناس فرانسوی درบامیان یافته شدکه به‌سنگ‌بست آنقدرها دور نیست . درین تصویر بنائی‌را بایك گنبد پخ وکوتاه مشاهده می‌کنیم‌که دروسط آن مجسمه بودا دیده می‌شود، نتیجه‌ای‌که ازین‌مطلب گرفته می‌شود اینست‌که گنبد به‌این شکل از ایران به‌آسیای‌مرکزی رفته است (بنای آتشکده) و دوباره از آسیای مرکزی به‌افغانستان آمده وشاید ازافغانستان همین بنا به‌شکل یك معبد بودائی به‌ایران ، خطه‌های شرقی خراسان ، بازگشته است وگنبدهای بسته وبسیار کوتاه بودائی تحت تأثیر معماری ایرانی ، آتشکده‌ها ،

---

۱ ــ پوپ ، بررسی هنر ایران ص۹۲۳ ، مقاله ارنست دیز Ernest Diez .

۲ ــ نگاه کنید به ص۹۲۳ بررسی هنر ایران ، همان مقاله که خود از منابع دیگر اقتباس کرده است :

A. Godard — Y. Godard — J. Kackin les Antiquité Boudhiques de Bamiyan, memoires de la Délégation Archéologique française en Afghanistan, Paris Brussels 1928, pls: XVIII - XX.

درتصویر XIXC نقش‌خود بودا کاملاً هویدا است.

به‌گنبدهای باز وبادگیر تبدیل گردیده است.

بااین بناهای آتشکده‌ای ساده برخی تزئینات داخلی وتصاویر سنتی ایرانی نیز به‌آسیای مرکزی وافغانستان رفته است که ازآن جمله است تصویر خدای ماه که هم درآثار هنری بامیان دیده می‌شود و هم درترکستان چین. [۳] بودائیها آتشکده‌های زرتشتی ایران شرقی را بدون دستکاری وتغییر شکل مبدل به‌مراکز خیریه مذهبی کردند واین توجه بودائیان به‌این آتشکده‌ها سبب شدکه مسلمانان نیز به آتشکده‌ها بی‌حرمتی نکنند وصدها آتشکده را باصلح وصفا به‌مسجد مبدل سازند.

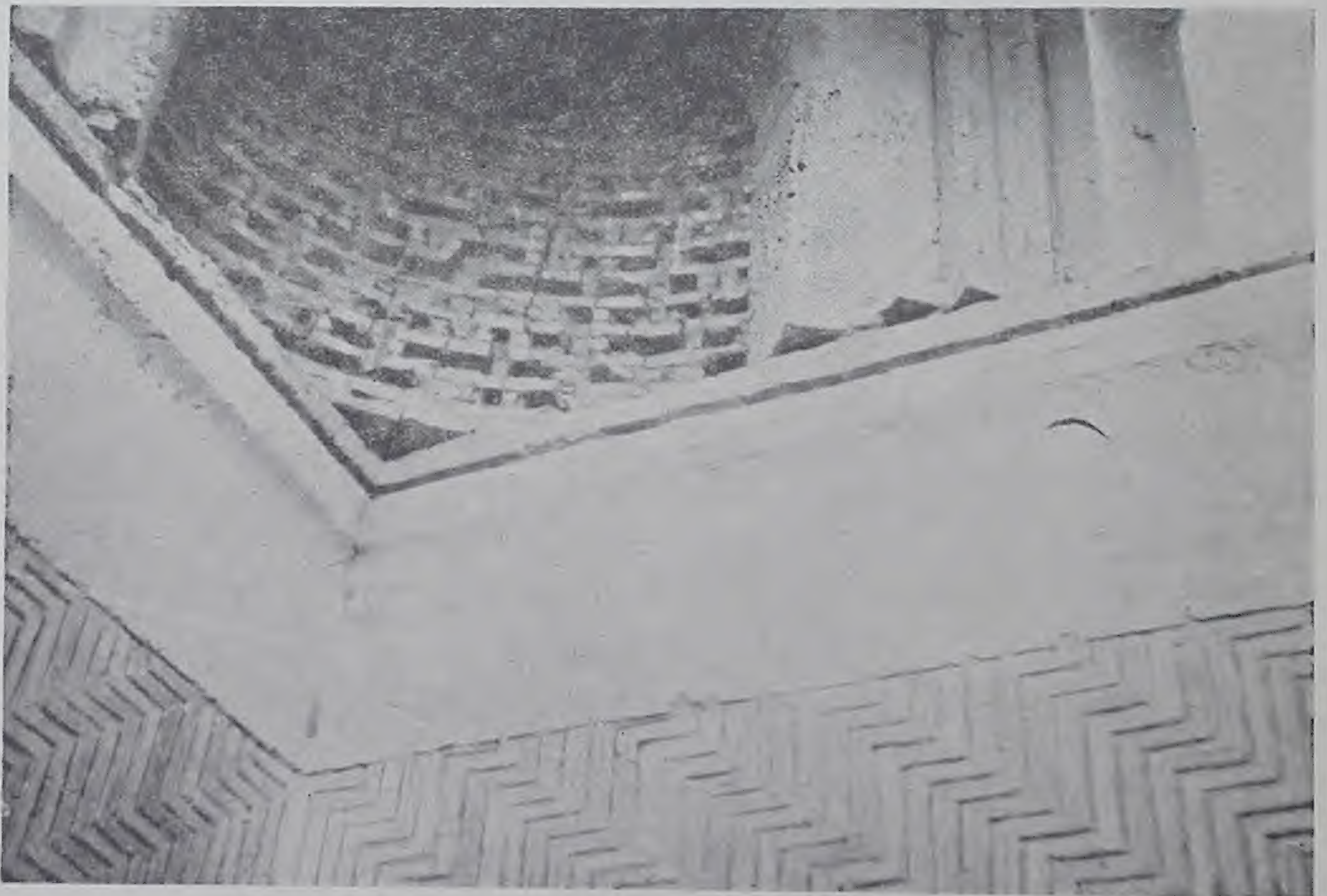
این بنا پس‌از مقبره امیر اسمعیل سامانی، که‌در ۲۹۵ هجری وفات یافت، قدیمی‌ترین بنای ایرانی اسلامی درخراسان است که البته یك‌بنای ـ ساسانی بودائی ـ اسلامی به‌حساب می‌آید.

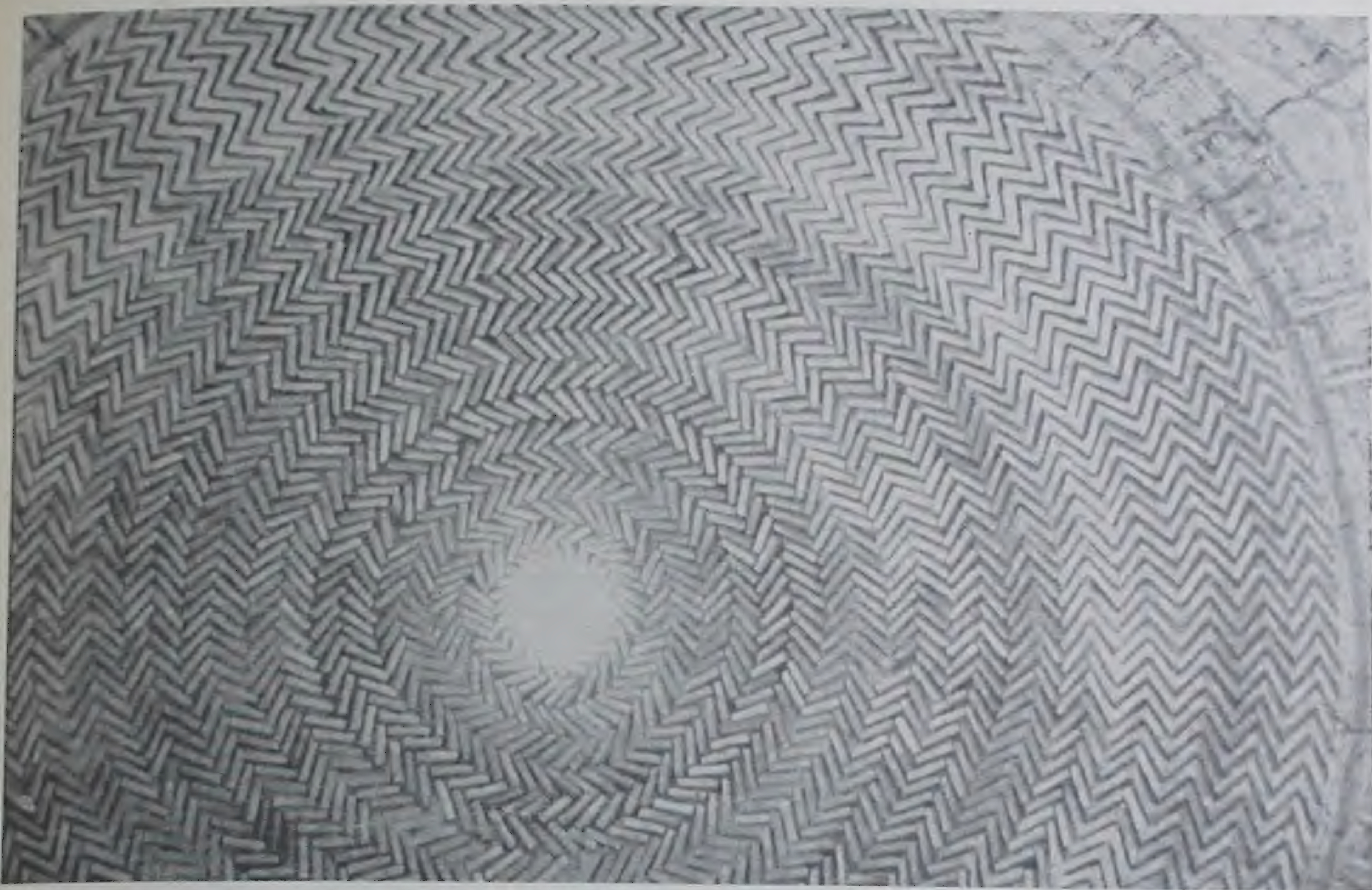
«۱۶»

اکنون اختصاصاً بستگیهای موجود میان هنر ایرانی ـ اسلامی وهنر مانوی رابررسی می‌کنیم[۴]: نقاشی مانوی‌درحقیقت تجلی روح مانویت بود و مانویت یك پدیده ایرانی بود، پدیده‌ای جهانگیرکه دروطن دچار زجر وشکنجه واختناق گردید، بودائیان پس‌ازین سرکوبی بی‌امان نقاشی‌را به‌عنوان یك وسیله نجات و تا حدودی اسباب کار تبلیغ برای خود ساختند وهمین تدبیر سبب شدکه حیات این پدیده معنوی ادامه یابد. زندگی دوباره هنر ایرانی مرهون همین سیاست معنوی مانویان است ودرحقیقت بودائیان بااین روش، توانستندکه هنر ایرانی‌را از زوال برهانند وبه‌راه اعتلا سوق بدهند. متأسفانه آثار مانویان خیلی کم به‌دست ما رسیده است وهمین کم‌بودن شواهد اهمیت کاررا چند برابر ساخته است.

این آثار برجای مانده عبارتند از: خرابه‌های چند عمارت بانقاشیهای دیواری ومقداری نقاشی مینیاتوری پراکنده‌که بی‌شباهت به‌آثار برجای‌مانده ازیك‌کشتی طوفان‌زده غرق‌شده نیست[۵]، تاریخ ساخته شدن همهٔ این آثاردرمحدوده میان سالهای

آرامگاه ارسلان جاذب، داخل بنا – گوشه‌ای‌که به خوبی‌می‌تواند نحوهٔ تبدیل چهاردیواری ساسانی به‌گنبد را نمایش دهد. کتیبه وتزئینات داخلی‌گنبد ازنفوذ هنری بودائی‌که همراه با فرهنگ بومی آسیای مرکزی به خراسان‌کشانده شده بود حکایت می‌کند





آجرکاری زیبای سقف بنای آرامگاه ارسلان جاذب کـه درکنار آبادی سنگ‌بست قرار دارد وبه نام ایاز معروفاست

۱۳۰ تا ۲۳۰ هجری (برابر با ۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی) قرار دارد وهمه درسرزمین طورفان یافت شده‌اند ، به‌خصوص‌نواحی: خوچو Khocho ، یار ختو Yar Khoto و صومعهٔ تویوق Toyuq ، خرابه‌هـای مورتوق Murtuq وچند دیر خرابه در حوزه رود سانجیم Sangim .

خوچوبانام‌ایندیکت‌شهری Indiqut پایتخت اویغورها بود ، با قلعه و ارك معتبر ، مردمان این شهـر ازسال ١٤٥ (٧٦٢ میلادی) درعصر بویغوخان‌وخراب شدن شهر توسط قرقیز در اواسط قـرن نهم میلادی به‌آئین مانی گرویدند[٦].

٣ ــ کتاب بالا ص۹۲۳ که منبع اصلی همان اکتشافات باستانشناسی در صفحه‌های ۲۰ تا ٢٤ وتصویر ٦ است.

٤ ــ اقتباس ازمقاله بستگیهای هنرمانوی با هنر ایرانی :

The Relations of Manichaean art to Iranian art.

که توسط دانشمند ایتالیائی اوگومونرت Ugo Monneret de Villard نوشته شده و خـانم پوپ (فیلیس آکرمن) به انگلیسی ترجمه کرده‌است، همان‌کتاب ص۱۸۲۰ .

٥ ــ نگاه کنـید به کتاب فون لوکك Von Le Coq به‌نام‌آثار بودائی‌ها درآسیای مرکزی .

Die buddhistische spatantike in Mittelasien, II, Die Mani chaeisch en Miniaturen, Berlin 1923.

البته پس ازین نیز کتابهائی چند درباب این آثار انتشار یافته است امـا برای بررسی مطلبی که ما در دست تحقیق داریم نیازی به اطلاعات وسیع‌تر نیست.

٦ ــ کتاب پوپ ص ۱۸۲۰ که خود از کتابهای دیگر اقتباس کرده است، نگاه کنید به یادداشت شماره ۲ در زیر همین صفحه .

زندگانی وفعالیت روحانیون عصر ساسانی

دکتر علاالدین آذری دمیرچی
«دانشگاه اصفهان»

مقدمه :

هرچند راجع به زرتشت وزرتشتیان وآیین ایشان اطلاعات نسبتاً زیادی‌داریم ومیتوانیم دربارهٔ آنها بتفصیل سخن گوئیم با اینحال هنوز دربرخی ازموارد آگاهیهای ما ناچیز است وهنگامیکه درباب برخی ازمسائل بتحقیق میپردازیم به کمبود منابع ومآخذ برمیخوریم ، مثلاً یکی از مواردی‌که در خصوص آن تحقیق وپژوهشی کامل صورت نگرفته است زندگانی‌وفعالیت دینی ویا سیاسی واجتماعی روحانیان زرتشتی است ، که ما ازفعالیت‌های آنها وچگونگی‌نفوذشان در دستگاه حکومت وقت ونحوه مبارزه با دشمنان آیین مزدیسنا اطلاع چندانی نداریم .

موبدان یا هیربدان که نام برخی ازآنها را دراین مختصر ذکر خواهیم کرد در زمان شهریاران ساسانیان درهرفرصتی برای کسب قدرت وسرکوبی دشمنان میکوشیدند ودرامورسیاسی ودینی دخالت بسیار داشتند . اینان در مراسم تاجگذاری شاهنشاهان ساسانی حضور بهم رسانده وتاج را بر سر اینان مینهادند . موبدان بزرگ گهگاه همچون کشیشان نصاری باعترافات شاهان در دم مرگ گوش فرا میدادند ووصایای ایشان را مخصوصاً در مورد انتخاب جانشین بـرای شاهزادگان ورجال ودرباریان بازگو کرده واگر خود راضی باینکار بودند شاه آینده را انتخاب میکردند . در دوره طولانی سلطنت ساسانیان گاهی بروحانیونی برمیخوریم که چون پیشرفت اقلیتهای مذهبی را در انتشار دین خود ، مخالف ومغایر مصالح آیین خویش میپندارند ، شاهان را بانجام اعمال خشن نسبت بآنان تشویق مینمایند . یا موبدانیکه یار ویاورشاهان بودند وایشان را همه‌جا همراهی میکردند و زمانی‌که مسئله دشواری پیش می‌آمد با دانشی‌که اندوخته بودند معضلات را از پیش پای ایشان برداشته و شهریاران را آسوده خاطر میساختند . نظر روحانیان بزرگ زردشتی درمورد انتخاب پادشاهان ساسانی قاطع بود و همچنین حق عزل آنهارا داشتند وبقول کریستن‌سن اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود دردست موبدان ، اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد وهریك ازآنها متکی بریك فرقه از نجبای عالی‌مرتبت بودند رأی روحانی اعظم قاطع میگردید ، چه او نماینده قدرت دینی ومظهر ایمان واعتقاد مذهبی ملت محسوب میشد[1] .

---

۱ – ر . ك به کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسور آرتورکریستن‌سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۸۶ .

درباره اولین موبذان موبذ یا موبد موبدان اختلاف عقیده موجود است ، دربندهش آمده است که نخستین موبد موبدان [2] بزرگترین پسر زرتشت یعنی ایسدواستر [3] بوده است ، در کتاب کیانیان[4] ذکر شده است که پس از قتل زرتشت ، جاماسپ حکیم ریاست عالیه زرتشتیان یافت و او نخستین موبد بود که این مقام را ازگشتاسپ گرفت[5] .

اکنون لازمست چند کلمه‌ای راجع باهمیت مقام موبدان موبد و نقشی‌که صاحبان این مقام شامخ در شاهنشاهی ساسانیان ایفا کرده‌اند سخن گوئیم :

رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زرتشتیان داشت موبذان موبذ بود ، اول دفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را میشنویم ، آنجائی است که اردشیر شخصی را که ظاهراً ماهداذ (طبری) نام داشت بمقام موبذان موبذی نصب کرده است شاید این مقام پیش از اردشیر هم بوده است لکن اهمیت آن وقتی بالا گرفت‌که دین مزدیسنی درکشورایران صورت رسمی یافت[6] .

هانری ماسه دراین باره گوید «یك رئیس مذهبی بود که موبدان موبد نام داشت واخذ تصمیم درباره مسائل مذهبی بعهده او بود وتمام مسائل سیاسی و فلسفی مربوط بمذهب زرتشت را او حل و فصل میکرد ، از طرف دیگر تعداد روحانیون بسیار زیاد بود ، روحانیون درتمام امور مهم زندگی مردم دخالت میکردند زیرا که مذهبی که یکی از اصول آن پاکیزگی بود غالب اعمال روزانه زندگی را زیرنظارت خود میگرفت ...»[7]

روحانیان در دوره ساسانیان از اختیارات وسیعی برخوردار بودند ، مخصوصاً آنزمان که شاه را لیاقت وکفایتی نبود این جماعت با کمك اشراف ودرباریان از موقع مناسب سوء استفاده کرده و بمیل خود و با توجه بمنافع خویش برتق و فتق امور میپرداختند .

شاهان را آن قدرت نبود که موبدان را از کار برکنار سازند ومقام ومسند آنان را بدبیران واگذار نمایند ، ولی موبدان بزرگ هرزمان که روش وطریقه حکومت پادشاه را مخالف منافع طبقه خویش تشخیص میدادند بیدرنگ باکمك رجال ناراضی دست بکار شده زمینه را برای سقوط آن پادشاه از تخت وتاج فراهم ساخته ودیگری را که با مقاصد وامیال خویش موافق میدیدند بشاهی برمیگزیدند . شواهد بسیاری درمورد فوق درتاریخ ساسانیان داریم منجمله عزل قباد اول ازسلطنت وروی کارآوردن جاماسب .....

«در چنین دستگاهی تعصب دینی بسیار بوده است ، دلیل دیگری که بر روحانیت شاهنشاهان ساسانی داریم اینست که در میان نقشهای برجسته‌ایکه از شاهنشاهان ساسانی هست هرکدام از ایشان که نقشی ازخود گذاشته‌اند یك مجلس تاجستانی هم ازیشان هست‌که ایستاده‌اند وکسی که مظهر دین و مظهر اهورمزداست و ممکن هم هست موبدان موبد زمان باشد تاج را بدست او میدهد و اورا بپادشاهی برمیگزینند»[8] .

روحانیون زرتشتی دراین ایام بسه‌گروه تقسیم می‌شدند : ۱ ــ موبدان ۲ ــ هیربدان ۳ ــ آذربدان . رئیس موبدان ، موبدان موبد بود که بالاترین مقام روحانی را داشت و در پایتخت اقامت میکرد ودر بسیاری از مراسم رسمی درباری شرکت داشت ، موبدان موبد درعصر ساسانیان زمانی پس‌ازشخص شاه مقام نخستین را در کشور داشت وگاهی هم پس ازبزرگفرمذار نام وی برده شده است . موبدان در شهرهای بزرگ و کوچك با اختیارات بسیار مشغول کار بودند وگهگاه درکارهای اداری و سیاسی نیز بمقتضای زمان مداخله میکردند .

آموزش و پرورش و قضاوت و دادرسی برعهده هیربدان بود طبقه مزبور فرزندان اعیان واشراف ونیز روحانی‌زادگان را تعلیم میدادند ، عامه مردم را از تحصیل دانش بهره‌ای نبود[9] .

آذربدان در آتشکده‌ها اقامت داشتند وحافظ ونگاهبان آتش مقدس بودند اینان علاوه بر مراقبت در حفظ آتش وممانعت ازخاموش شدن آن درمورد پاکیزه نگهداشتن محوطه

آتشکده‌ها سعی بلیغ داشتند و همچنین در برگزاری مراسم نماز و کستی‌بندان کودکان وازدواج وفوت نظارت میکردند .

اکنون درباره برخی ازموبدان وهیربدان بزرگ عصر ساسانی‌که در خصوص زندگانی وفعالیتهای آنها خبرهائی بما رسیده است صحبت میکنیم :

۱ ـ تنسر

تنسر در زمان سلطنت اردشیر بابکان میزیست ، اردشیر وقتی سلطنت اشکانیان را پایان بخشید برطبق نوشته بندهش ، کتگ خوتایان (ملوك‌الطوایف) را برانداخت ، کشور را آیین داد، و مزدیسنا را رونق بخشید . اما درباره تنسر باید گفت که او نخستین روحانی نامداری است که وجود تاریخی داشته و در اشاعه آیین مزدیسنا و تنظیم متون اوستا کوشا بوده است . وی‌مقام هیربدان هیربد را داشته ودر بسیاری از نوشته‌ها مورخان اسلامی نام اورا می‌یابیم . تنسر از جانب شاهنشاه ساسانی مأموریت یافت که متون اوستارا که پراکنده بود و نخستین‌بار در زمان بلاش (ولاش) اول (۵۲ ـ ۷۸) میلادی جمع‌آوری شده بود دیگربار گردآورد ودردسترس همگان قرار دهد . مأموریت وی با حمایت بیدریغ اردشیر که خود از خاندان روحانی نیزبودبا کمك جمعی از روحانیون با موفقیت بانجام رسید واوستا تدوین گردید .

درکتاب مزدیسنا و ادب پارسی از او تحت عنوان موبدان موبد یاد شده وخاطرنشان گردیده است که تنسر ، اوستارا در گنج شیپیکان نگاهداشته و بنشر معارف آن پرداخته‌است[۱۰] . گروهی براین عقیده‌اند که تنسر وابرسام وکرتیر که ما آنها را از روحانیان طراز اول دوران نخستین سلطنت ساسانیان میدانیم در حقیقت یکنفر بوده و از او بنامهای مختلف یاد شده است . این مطلب ازمرحله حدس و گمان خارج نشده است .

بعضی از وقایع‌نگاران ومحققان اسلامی درباره تنسر واقدامات او سخن گفته وازوی بنیکی یاد کرده‌اند منجمله مسعودی که نوشته است : «تنسر به خاندانهای بزرگ تعلق داشته و پدرش پادشاه محلی پارس بوده است ، روحانی مزبور دوران جوانی را درناز و نعمت سپری ساخته و براثر واقعه‌ای از لذایذ زندگی چشم پوشیده و زهد و تقوی پیشه ساخته است . زمانیکه اردشیر بقدرت رسیده تنسر در رسمیت دادن آئین زرتشتی باو یاری کرده است» .

چیزی که از تنسر باقی‌مانده و نام اورا جاودان ساخته نامه مشهوریست منسوب باو که

---

۲ ـ Moobed یکی از مراتب دینی زرتشتی است ، دریزد Mubed نیز تلفظ کنند ـ نقل از فرهنگ بهدینان گرد آورده سروش سروشیان با مقدمه پورداود بکوشش منوچهر ستوده (موبدان موبد ـ مگوپتان مگوپت) .

۳ ـ درفروردین‌یشت، بند ۹۸ ازسه‌پسرزرتشت‌یادشده ازاینقرار: ۱ـ ایست‌واستره Isat-Vastra ۲ ـ هوره چیثره Hvare Chithra ۳ ـ اوروتت‌نره Urvatat-Nara درادبیات کنونی زرتشتیان ، این پسران ، ایسدواستر ، اروتد نروخورشیدچهر نام میبرد (نقل از کتاب مزدیسنا وادب پارسی تألیف شادروان دکتر محمد معین ص ۹۲) .

٤ ـ کیانیان ـ کریستن‌سن ـ ترجمه دکترذبیح‌الله صفا ص ۱۷٦ .

٥ ـ مورخان قدیم اورا نخستین پادشاهی میدانند که بآیین زرتشت گروید .

٦ ـ ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۸ و ۱۳۹ .

۷ ـ تمدن ایرانی ص ۱۸٤ و ۱۸٥ .

۸ ـ مسیحیت درایران ـ سعید نفیسی ص ٤۰ و ٤۱ .

۹ ـ هیربدان علاوه بر آموزش و پرورش کودکان و جوانان بر آتشکده‌ها نیز ریاست داشتند وآنها را نگهبانان آتش مقدس یا آتش وهرام (بهرام) دانسته‌اند .

۱۰ ـ مزدیسنا وادب پارسی ـ دکتر محمد معین ص ۲۲۷ ـ لوکونین مورخ روسی ومؤلف کتاب تمدن ایران ساسانی معتقد است که تنسر وجود تاریخی نداشته است .

برای گشنسپ شاه پادشاه طبرستان نوشته ودراین نامه از او دعوت کرده است که از اردشیر شهریار ساسانی اطاعت کندو فرامین او را گردن نهد ، درباره این نامه مشهور سخن بسیار گفته شده ، مخصوصاً با بررسی مفاد آن که گذشت و اغماض مذهبی را خاطرنشان ساخته است بعید بنظر میرسد که در آغاز سلطنت ساسانیان که تعصب شدید مذهبی حکمفرما بوده برشته تحریر درآمده باشد ، و بطور کلی اینطور نتیجه گرفته اند که این نامه در زمان خسرو اول انوشیروان نوشته شده و برای پادشاه طبرستان ارسال شده است .

اکنون قسمتی از نامه مذکور را که مجتبی مینوی و دارمستتر دربرگرداندن وترجمه آن از پهلوی به فارسی همت گماشته‌اند درینجا ذکر مینمائیم :

«چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضرکنند و این دوکس دیگر جمع شوند ورأی زنند ومهرنبشته‌ها برگیرند تا این سه‌کس را بکدام فرزند رأی قرار گیرد . اگر رأی موبدان موبد موافق رای سه‌گانه باشد ، خلایق را خبر دهند ، واگر موبد مخالفت کند ، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشتها و نه از رأی و قول موبد بشنوند تا موبد تنها با هرابده ودینداران وزهاد خلوت سازد و بطاعت وزمزم نشیند واز پس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند ، چون نماز شام ازاین فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند برآن اعتماد کنند ودرآن شب ببارگاه تاج وسریر فرو نهند واصناف واصحاب مراتب بمقام خویش فرو ایستند ، موبد با هرابده واکابر وارکان واجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود وجمله صف زنند پیش ، و گویند : «مشورت خویش پیش خدای بزرگ برداشتیم، ما را ارشاد و الهام فرمود، و برخیر مطلع گردانید، موبد بانگ بلندبرداردو بگویدکه: «ملائکه بملکی فلان‌بن فلان راضی شدند شما خلایق نیز اقرار دهید و بشارت‌باد شما را» آن پادشاهزاده را بردارند و برتخت نشانند وتاج بر سر او نهند ودست‌او گیرندو گویند«قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه بر دین زرتشت که شهنشاه گشتاسب‌بن لهراسب تقویت کرد و اردشیربن بابك احیاء فرمود «پادشاه قبول کند برین عهد وگوید انشااله برصلاح رعیت موفق باشم» خدم وحرس با او بمانند و دیگر انبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند ....»

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف (ص ۹۲ ترجمه ابوالقاسم پاینده) درباره تنسر و نامه منسوب باو گوید : «تنسر موبد اردشیر نیزکه دعوتگر ومبشرظهور وی بوده درآخرنامه به ماجشنس فرمانروای جبال و دماوند و ری وطبرستان ودیلم و گیلان این مطلب را یاد کرده گوید : «منظور پس از هزار سال ازظهور زرتشت دنیا بآخر رسد واین ملك از میان برود اگر نه این بود که دانسته‌ایم بر سر هزار سال بلیه نازل میشود و میگفتیم‌که شاهنشاه برای همیشه کار را سامان داده است ولی دانسته‌ایم که بلیه‌ها بر سر هزار سال است و علت آن نافرمانی ملوك است و بستن آنچه گشاده است وگشودن آنچه بسته است واین مقدمه فنائی است که چاره ازآن نیست ولی ما اگر چه محکوم فنائیم باید برای بقابکوشیم وتاوقت فنا برای بقا چاره کنیم .....»

۲ ــ ابرسام ۳ ــ ماهان ٤ ــ ماهداذه ٥ ــ فاهر

در نوشته‌های مورخان اسلامی به‌اسامی این چهارتن در جزو موبدان بزرگ برمیخوریم که در زمان اردشیر بابکان می‌زیستند و برخی از آنان مقام وزارت هم داشتند (ابرسام) . معلوم نیست که همهٔ آنها وجود تاریخی داشته‌اند یا خیر و یا ممکن است ماهان وماهداذ یکی باشند . ابرسام علاوه بر منصب موبدان موبدی ، مقام وزارت سردودمان سلالهٔ ساسانی را هم داشت دربارهٔ او داستانها و روایات بسیاری ذکر کرده‌اند که دراین مختصر نگنجد .

بلعمی گوید : «اورا وزیر بود وموبدی بزرگ نام وی هرجندبن سام (ابرسام) باحکمت بسیار و اردشیر از او ایمن بود»[۱۱] .

طبری نام موبدان موبد اردشیر را فاهر ذکر کرده است[۱۲] کریستنسن نام ماهداذ را جزو موبدان بزرگ زمان اردشیر نوشته است .

همانطوریکه درفوق اشاره شد دربارهٔ موبدان متعدد این دوره نباید شك وتردید بخود راه داد چون درطول سلطنت اردشیر (۲۴۱ — ۲۲۶ م)[۱۳] امکان دارد برخی ازموبدان وفات یافته ودیگران جای آنهارا گرفته باشند . بنابراین پافشاری دراین مطلب که کلیهٔ موبدانی که مورخان نام می‌برند باید یکنفر باشد امری بیهوده است .

۶ — کرتیر

آگاهی ما از احوال وزندگانی این شخص بمراتب بیشتر از سایر موبدان است زیرا از او نقوش برجسته وسنگنبشته‌هائی برجای مانده است وبرخی از محققان بزرگ معاصر باقرائت دقیق آن نوشته‌ها به اخلاق ورفتار وفعالیتهای سیاسی و مذهبی این موبد جاه‌طلب اوایل دورهٔ ساسانی پی برده‌اند .

کرتیر موبدان موبدی بود که دربارهٔ او نوشته‌اند برای استحکام مبانی آیین زردشت از هیچ‌کاری فروگذار نمی‌کرد . او از اذیت و آزار ورنج دادن اقلیتهای مذهبی ابائی‌نداشت. گویند : وی در زمان سلطنت پنج پادشاه ساسانی می‌زیسته‌است (اردشیر — شاپور — هرمز اول — بهرام اول — بهرام دوم) و بعضی هفت پادشاه ذکر کرده‌اند .

اگر ما آغاز سلطنت اردشیر را سال ۲۲۶ بدانیم و پایان سلطنت بهرام سوم را سال ۲۹۳ ، رقم ۶۷ بدست می‌آید واین مطلب روشن می‌سازد که موبد مذکور سالها برامور دینی ریاست داشته ودر موقع لزوم ازمداخله در امور اداری وسیاسی امپراتوری ساسانیان دریغ‌نداشته است . البته نباید تصور کرد که درتمام این ۶۷ سال کرتیر بر مسند قدرت دینی تکیه زده است، بلکه تنها بخشی از آنرا باید بحساب آورد . از طرفی معلوم نشده است کرتیر عنوان یا لقبی محسوب میشده ویا نام اصلی موبدان موبد بوده‌است . این موضوعی است‌که هرتسفلد و دیگران بآن اشاره کرده‌اند . دربارهٔ کرتیر باید بگوئیم که قدرت ونفوذ وی اززمان سلطنت بهرام اول رو به فزونی می‌نهد و شانس واقبال به او روی می‌آورد و درزمان شهریاری بهرام دوم درواقع عملاً زمامدار ایران می‌شود .

ظهور مانی در زمان سلطنت شاپور اول ومخالفت جدی روحانیان زردشتی با وی از وقایع مهم اوایل دورهٔ ساسانیان است ، در محاکمه واعدام پیامبر ایرانی در زمان پادشاه ضعیف و نالایقی چون بهرام اول ، موبدان موبد یعنی کرتیر دخالت مستقیم داشته است . نامبرده از ضعف پادشاه استفاده کرده به کمك روحانیان متعصب مردی را که گمان می‌برد سد راه پیشرفت و توسعهٔ آیین مزدیسنی خواهد شد از میان برداشت . مورخان دربارهٔ این واقعه قلمفرسائی کرده‌اند :

«بهرام اول ، پس از جلسهٔ شکار وضیافتی بامانی ملاقاتی کرد ودراین ملاقات شاهنشاه با مانی با شدت رفتار نمود ، نمایندگان عالیرتبهٔ مذهب زرتشتی که در رأس آنها موبدان موبد کرتیر قرار داشت مانی را متهم به خیانت به مذهب رسمی وایجاد اختلاف در عقاید مذهبی‌نمودند واورا پس از محاکمه به زندان انداختند»[۱۴] .

در جای دیگر می‌خوانیم که مانی در سالهای آخر سلطنت شاپور مورد بی‌مهری قرار گرفت وایران را ترك گفت ، روحانیون زرتشتی که در زمان وی نتوانسته بودند خودی نشان دهند واورا وادار به اتخاذ سیاست خشنی در قبال اقلیتهای مذهبی وآئینهای نو کنند در زمان جانشینان وی این موقعیت را به دست آوردند» . روحانیون مزدائی مخصوصاً مغان شمال تحت

---

۱۱ — تاریخ بلعمی ص ۸۸۷ .

۱۲ — تاریخ‌الطبری‌القسم‌الاول ۲ — ص ۸۱۶ چاپ بیروت لبنان .

۱۳ — اردشیر درسال ۲۰۸ میلادی بپادشاهی محلی پارس رسید . در سال ۲۲۴ تیسفون را فتح ودر ۲۲۶ رسماً شاهنشاه ایران گردید .

۱۴ — تمدن ایرانی ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام ص ۲۱۴ .

رهبری کرتیر در زمان جانشینان شاپور عکس‌العمل شدیدی نشان دادند. دراین موقع مزداپرستی در شرق توسط بودائیان تهدید میشد ودربین‌النهرین شمالی ومغرب با مسیحیت و یهودیت، در داخل ایران با مانویت درجنگ بود. بهرام با تشویق روحانیون زرتشتی مانی را محاکمه واعدام کرد[15].

درکتاب میراث ایران می‌خوانیم که تعقیب و آزار مانویها جنبهٔ سیاسی نیز داشت زیرا مغان می‌ترسیدند برای قدرت واهمیت آنها رقیبی پیدا شود[16].

گفتیم که دربارهٔ کرتیر با استفاده از سنگنبشته‌های او تحقیق بسیار شده، یکی‌ازآخرین مقالاتی که دربارهٔ وی انتشار یافته وسیلهٔ خاورشناس آلمانی «والتر هینتس» به رشتهٔ تحریر درآمده و به فارسی برگردانده شده است. نویسندهٔ مذکور در خصوص این موبد بزرگ گوید: «کرتیر در زمان اردشیر یك پرستار (روحانی) ساده بود. در زمان شاپور اول کرتیرسرپرست انجمن مغان شد با این عنوان او همچنان هیربد ماند. شاپور هنگامی که در سال ۲۶۰ م در سنگنبشته‌ای بزرگان کشوررا برمی‌شمرد نام کرتیر را پس از نام نایب‌السلطنه (بدخش) وپیش ازنام شهربان (ساتراپ) بیشاپور وپانزده درباری دیگر می‌آورد. در زمان سلطنت کوتاه هرمز به مقام هرمزد موبد ارتقاء درجه یافت. مادراینجا برای نخستین‌بار با عنوان «مغبد» موبد روبرو می‌شویم. کرتیر در مقام نوین به همه مغان کشور فرمانفرما بود. علاوه براین کرتیر ازشاهنشاه به دریافت (کمر و کلاه) سرافراز گردید و ارج وپایهٔ بزرگان‌یافت. در زمان بهرم اول محاکمه واعدام مانی را می‌توان آغاز نیرومندی سیاست مذهبی کرتیر به شمار آورد.

این نیرومندی سیاسی ومذهبی سبب شد که آیین زردشت به گونهٔ یك دین رسمی استوار درآید. البته کرتیر در جهان‌بینی دینی خود، نخست در زمان بهرام دوم به کامیابی رسید، مساعی کرتیر سبب شد که کوچکترین فرزند شاپور اول یعنی نرسی نتواند پس از برادر ناتنی‌اش بهرام اول، به پادشاهی برسد زیرا نرسی به شیوهٔ پرستش وویژگیهای آناهیتا بیشتر پای‌بند بود. پسر بهرام اول بنام بهرام دوم که تحت نفوذ موبدان موبد به پادشاهی رسید. وی سپاس خودرا، از رهبر معنوی خویش به هرشکلی که ممکن بود نشان داد. کریتر لقب غیرعادی «کرتیر بخت روان هرمزد ــ موبد» (کرتیر رهانندهٔ روان بهرام موبد اهورمزدا) گرفت. همچنین بهرام اورا از جملهٔ بزرگان ساخت و آتشکدهٔ مقدس ساسانی اناهیتا را در استخر به او سپرد و بالاخره اورا موبد همهٔ کشور ودادور (وزیر دادگستری) نمود یعنی بهرام دوم افزون بر نیروی دینی بی‌اندازه‌ای که کرتیر داشت، او را پیشوائی کارهای دینی سراسر ایران زمین بخشید.

پس‌ازاینکه بهرام دوم در سال ۲۹۳، نزدیك به ۳٤ سالگی‌درگذشت وعموی ۸۵ساله‌اش نرسی پس از برکنار زدن بهرام سوم‌خردسال که‌چهارماه بیشتر شهریاری‌نکرد به‌شاهنشاهی‌رسید، ستارهٔ نیرومندی‌کرتیر رو به افول نهاد ودیری نپائید که کرتیر هم در سنی نسبتاً بالا درگذشت. کرتیر بزرگمردی بودکه دست‌کم درزمان هفت شهریار ساسانی[17] کارهای برجستهٔ دینی ودولتی را در دست داشت[18].

اکنون بطور اختصار مطالبی دربارهٔ سنگنبشتهٔ موجود زردشت ذکر مینمائیم:

... ومن کرتیر (موبد) چون به ایزدان وشاپور شاهنشاه خوب پریستار وخوشکامه بودم ــ مرا بدان سپاس که به ایزدان و شاپور شاهنشاه کرده بودم ــ آنگاه شاپور شاهنشاه برای کردگان یزدان (کارهای دینی) در دربار و شهر بشهر (کشور به کشور) ــ جا به جا ــ در همه شهرها ــ به انجمن‌های (مغستان) کامکار وفرمانروا کرد و به فرمان شاپور.

برای اینکه بدانیم کرتیر نسبت به پیروان ادیان دیگر چگونه رفتار کرده است باید به نوشتهٔ زیر توجه کنیم:

«... وکیش اهریمن ودیوان از شهر رخت بربست وتا باور گردید. ویهود وشمن وبرهمن ونصاری و مسیحی ومك‌تك (؟) وزندیك در کشور زده شدند و بتها شکسته شدند ــ

وکنام دیوان ویران گشت و جایگاه و نشستنگه ایزدان گردید و شهر به‌شهر ــ جا به جا ــ بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بزرگ آذربهرام نهاده شد» .

آنگاه از رنج و زحماتی که برای تحکیم اساس آئین مزدیسنا متحمل شده است سخن میگوید :

«از آندم ، از برای ایزدان و خدایان (شاهان) ورای روان خویش بسی رنج وناکامی دیدم و بس آذران (آتشکده‌ها) ومغان در ایرانشهر آبادان کردم ودربارهٔ آذر و مغمردان‌انیران که به کشور انیران بود ، تا آنجا کـه اسب و مرد شاهنشاه می‌رسید ، شهرستان انطاکیه و شهر سوریه ...»

کرتیر نوشته است که کسانی را که آتشکده‌هارا خراب کرده واموال آنرا غارت کرده‌اند به کیفر رسانیده است واین مسئله مبین اینست که در سرزمینهای تابعهٔ شاهنشاهی ساسانی ایجاد آتشکده‌ها همواره به آسانی و سهولت امکان‌پذیر نبوده بلکه با مخالفت‌پنهانی ویا آشکار مردمانی که در آئین دیگر بوده‌اند مواجه شده است .....[۱۹]

مؤلف کتاب تمدن ایران ساسانی درباره کرتیر و فعالیت‌های مذهبی او این چنین‌سخن میگوید «گمان میرود تنظیم متن‌های مذهبی توسط کرتیر که بهنگام شاهنشاهی بهرام دوم صورت گرفته و بنام «درست دینی» اعلام شده بود ودر واقع نخستین‌بار اوستارا بصورت احکام دینی درآورد . بقول مؤلف همین کتاب اوستا دست‌کم سه‌بار در زمان ساسانی تفسیر شده ۱ ــ در زمان کرتیر ۲ ــ در زمان آتورپات مهراسپندان ۳ ــ پس از نابودی مزدکیان (نقل‌ازلوکونین ص ۱۵٦ ــ ۱۵۷) .

یکی دیگر از کسانی که دربارهٔ حیات سیاسی ودینی کرتیر اطلاعاتی به مـا میدهد پ ــ ژ دومناسه (مناژ) است نویسندهٔ مزبور دربارهٔ این روحانی مشهور اوایل دورهٔ ساسانیان گوید :

«کرتیر ، هیربد نامدار و روحانی بزرگ طی مدت سی سال اعمال قدرت خویش‌که معاصر با سلطنت شاپور اول ، هرمزاول وبهرام دوم بود فقط به طرد نمایندگان مذاهب متنوعه از قلمرو ساسانیان اکتفا نکرد . چه بهتر رشتهٔ سخن را به خود وی واگذار کنیم : «آئین مزدائی به دست من تحکیم یافت ومردان فرزانه بحق مقام والا و نیروی شایسته یافتند . ازبین مغان آنها که دچار وسواس و تردید بودند بدست من تنبیه شدند یا با اعتراف به خبط و خطای خویش گناهانشان بخشوده شد . آتشکده‌ها بدست من ایجاد ومغان برآن گماشته شد بفرمان آفریدگار شاهنشاه و من منصب آنرا تأیید نمودیم : درسراسر کشور ایران آتشکده‌های متعدد ساخته شد . ازدواج با اقارب دوباره ممنوع‌گردید ، آنها که پیروی از دیوان می‌نمودند بـه

---

۱۵ – تاریخ اجتماعی ایران راوندی ص ٤٧٦ .

۱٦ – ص ۷۳ .

۱۷ – این مطلب جای بحث است که چطور موبد مذکور در زمان هفت پادشاه می‌زیسته ؟ لوکونین روسی درکتاب تمدن ایران ساسانی (ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا ص ۹٦ – ۱۹۵) نوشته است که : «از آخرین روزهای زندگی کریتر آگاهی درست نیست نمیدانیم بهنگامی که نرسی شهریاری را در دست گرفت این رجل مشهور سالخورده مذهبی آخرین روزهای زندگی را چگونه بسر آورد . گمان میرود که هنگامی‌که نرسی بر اریکه شاهنشاهی نشست کرتیر حدود هشتادسال داشت . راست است‌که درکتیبه نرسی ازکرتیریادشده ولی مضمون این بخش را نمیتوان فهمید درچهار کتیبه «موبد اهورامزدا» (لقب کرتیر) از کوششهای‌کرتیر در راه دین یاد شده است این کتیبه‌ها تاکنون برجاست ولی در روزگار ساسانیان نام این شخص ازگزارشهای رسمی و کتابهای دینی زدوده شد .

۱۸ – نقل از مقالهٔ کرتیر و سنگنبشتهٔ او در کعبه زرتشت – والترهینتس – ترجمه ونگارش دکتر پرویز رجبی – مجلهٔ بررسیهای تاریخی شماره مخصوص . ص ۳ تا ٦٦ .

۱۹ – همان مقاله بطور اختصار .

راهنمائی من به سوی یزدان بازگشتند . افسر از سر بسیاری از تاجداران برگرفته شد ، کیش وآئین رونق وجلال یافت وامر خدا برهمه جا سایه‌افکن شد اگر تمام کارهائی را که انجام گرفته بنویسم بسیار بدرازا خواهد کشید .»[۳۰] .

باین ترتیب می‌بینیم که دومناژ هم مانند هینتس با قرائت سنگنبشته‌های کرتیر به حقایقی دربارهٔ زندگانی وفعالیتهای این مرد پی برده است .

درکتاب اقلیم پارس استاد محمدتقی مصطفوی مطالب مبسوطی دربارهٔ کتیبه‌های پهلوی کرتیر در نقش رستم و نقش رجب و کعبهٔ زردشت و سرمشهد نوشته‌اندکه مطالعهٔ آنهارا به دانش‌پژوهان وکسانی که مایلند دربارهٔ موبد مشهور مزبور اطلاعات بیشتری کسب نمایند توصیه می‌نماید .

***

با مرگ کرتیر اقلیتهای مذهبی نفس راحتی کشیدند و گذشت واغماض نرسی شاهنشاه ساسانی که مخالف اقدامات کرتیر بود به آنها فرصتی داد که دست به تبلیغ دین خویش زنند ودر پیشرفت اشاعهٔ آن بکوشند بدستور نرسی پرستش ایزد اناهیتا دیگربار معمول شد ومعابد بسیاری برای این ایزد بنیاد نهاده شد نرسی شاهنشاه ساسانی به مانویان که هنوز درایران‌زمین کم‌وبیش وجود داشته روی خوش نشان داد . این وضع تا زمان سلطنت شاپور دوم ذوالاکتاف (۳۷۹ ــ ۳۱۰) ادامه داشت ودر طول این مدت در جائی نخوانده‌ایم که از جانب روحانیان زرتشتی و زمامداران وقت اذیت وآزاری به فرق مختلفهٔ مذهبی درایران وارد آمده باشد . زمانی که قیصر روم کنستانتین (قسطنطنین) فرمان میلانورا به سال ۳۱۳ م صادر کرد و برطبق آن فرمان آزادیهای لازم را به مسیحیان امپراطوری خویش داد ، مسیحیان خارج از قلمرو امپراتوری روم چون این بشارت به آنها رسید آرزو کردند همان آزادیهائی را که نصاری در روم بدست آورده‌اند اینان هم تحصیل کنند . از اینرو به امپراطوری روم متمایل شدند و جانب آن مملکت را گرفتند . این مسئله با منافع دولت ساسانی بهیچوجه سازگار نبودکه اتباع مسیحی ایران بکشور رقیب و گاهی دشمن بدیدهٔ تحسین بنگرند و طرفدار آن باشند . بنابراین خواهیم دید که چگونه برخی از سلاطین مقتدر ساسانی سیاست‌خشنی در قبال مسیحیان در پیش می‌گیرند وروحانیون زرتشتی ایشان را در اتخاذ چنین روشی تشویق وتحریض می‌نمایند .

۷ ــ بهك Bahak

یکی از روحانیون مشهور زمان سلطنت شاپور دوم که مقام موبدان موبدی داشت «بهك» بود که در کتاب بندهش شجرهٔ نسب او به اختصار ذکر شده است[۳۱] بهك پسر اورمزد ظاهراً در اتخاذ سیاست ضد نصارای حکومت ساسانی دست داشته است ...

۸ ــ آذربد (آذرباد ــ آذربادمار اسپند ...) Ataro-Pad

آذرباد فرزند مار اسپند (مار اسفند ــ مارسپندان) داداردا ، پسر دادیراد ، پسر هودینو ، پسر آذربد ، پسر منوچهر ، پسر وهومن‌کیهار ، پسرفریانو ، پسر بهك ، پسرفریدون ، پسر فراشائیتار ، پسر پوروسپ ، پسروینا سپ ، پسر نیوارز ، پسروخش ، پسر واهیدروس ، پسر فراست ، پسرگاك ، پسر وخش ، پسرفریان ، پسرراگان ، پسر دوراسروب ، پسر منوچهر .

البته منظور ازذکر شجره نسب کامل آذرباد از کتاب بندهش این بوده است که بگوئیم موبدان یا مغان معمولاً نسب خودرا به منوچهر پادشاه سلسلهٔ پیشدادی می‌رساندند .

آذرباد یکی از بزرگترین روحانیان زرتشتی عصر ساسانی است . شهرت او از جهات مختلف است ، نخست از جهت اختیارات وسیعی که درامور مذهبی و سیاسی داشته (بعقیدهٔ مورخان مسیحی نفوذ و اقتدار او در دستگاه حکومت ساسانی زندگی را به اقلیتهای مذهبی تلخ وناگوار ساخته بود) .

دوم در مورد تصویب متن اوستا وتدوین کتاب خرده اوستا .

سوم از بابت اندرزنامه‌هائی که از او مانده ویا منسوب به اوست .

اکنون بطور اختصار مطالبی دربارهٔ موبدان موبد مزبور واقدامات و فعالیتهای او ذکر مینمائیم : بهترین شرحی که دربارهٔ آذرباد نوشته شده از شادروان دکترمحمد معین است ، نویسندهٔ مزبور درکتاب مزدیسنا و ادب پارسی دربارهٔ این روحانی بزرگ می‌نویسد :

«آذرباد پورمارا‌سپند از موبدان بزرگ زمان ساسانی واز پیروان متعصب آیین زرتشت پیامبر است . آذرباد وآذربات و آذربدکه از اسامی معمول ایران‌باستان بوده در اوستا«آترپاته» Ataro-pat آمده ، در فروردین‌یشت ، بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده‌شده‌است . لغت این کلمه بمعنی پناهنده آتش است ودر نوشته‌های مورخان یونانی (آتروپاتس) ضبط شده ، در پهلوی آتورپات Atarpat (بهیانهای مختلف) آمده نام دوم که ماراسپند و مارسپند و ماراسفند هم نوشته شده در اوستا منثره سپنته Manthra Spenta آمده و این لغت بمعنی کلام مقدس می‌باشد .

بیست‌ونهمین روز هرماه مارسپند یا مهراسفند نامیده می‌شود انوری گوید :

تا که در نطع دهر دربازیست رخ بهـرام و اسب مهراسفند

در کتب دینی غالباً از آتورپات مارسپندان یاد شده ، در فصل ۳۳ بندهشن که سلسله نسب برخی ازموبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن سلسله نسب آذرباد مهراسپندان را بـه منوچهر می‌رساند نظر به این نسب‌نامه ، آذرباد به بیست‌ودوپشت به منوچهر نبیره فریـدون می‌پیوندد و چنانکه می‌دانیم سلسله نسب پیامبر ایران زرتشت نیز به چهارده پشت به منوچهر می‌رسد . در روایات داراب هرمزدیار مندرجست «موبدان موبد آذرباد مهراسفندان از سوی پدر از تخمه زراتشت اسفتمان بود واز سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه»[۲۲] .

همین مؤلف دربارهٔ تهیه وتنظیم متن اوستا که اززمان اردشیر بابکان توسط تنسر به‌انجام رسیده بود نوشته است که مجادلات واختلافات میان روحانیون در مورد نسخه صحیح این‌کتاب هنوز کم وبیش موجود بود بفرمان شاپور برای پایان دادن به اختلاف آرای میان روحانیون رونوشتی از اوستای تنسر را در معبد آذرگشنسب درشیز نهادند اما اختلاف نظرها به پایان نرسید، شاپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی به ریاست آذربدی مهراسپندان که موبد بزرگ بود تشکیل داد این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آن را به بیست‌ویك نسك یا کتاب تقسیم نمودکه معادل عدد کلمات دعای‌مقدس یثا اهوویرو Yatha Ahu Vairyo باشد.

بنا برسنت آذربد برای اثبات اینکه اوستای مذکور به این صورت نص صحیح‌است خود را به معرض امتحان (ور = Ordalie) آتش درآورده رخصت داد تـا فلز گداخته برسینهٔ او ریزند .

درکتب روایات داراب هرمزد نوشته شده موبد آذرباد مهرسفند گفت :

«اگر شما را براستی ودرستی دین پاك و نیك مزدیسنا شکی است من سوگند یاد کنم. کسانیکه اندك تردیدی داشتند گفتند که چگونه سوگند یاد کنی ؟ آذرپاد گفت آنچنان که نـُه من روی بگذارید و من در نزد شما سروتن بشویم ، آنگاه روی گداخته بروی سینه من‌بریزند، اگر من سوختم شما راست می‌گوئید واگر نسوختم من راست کردارم و شما باید دست ازکجروی بدارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید پس گمراهان این شرط پذیرفته آذرپاد در پیش هفتادهزار مرد سروتن بشست و نه من روی گداخته بر سینه او ریختند واورا هیچ رنجی نرسید پس ازهمه

---

۲۰ ــ نقل ازکتاب تاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محیی ص۱۹٤ .

(21) Pahlavi texts part I E. W. West P. 145-146.

۲۲ – مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۵۲ و ۱۵۳ .

شبهه برخاست وبدین پاك بیگمان شدند واعتراف کردند .»[۲۳]

نویسنده کتاب مزدیسنا نقل قولهائی هم دربارهٔ آزمایش الهی آذرپاد ازکتاب ورسالات دینکرت وبهمن‌یشت وشایست ونشایست ومجمل‌التواریخ و غیره کرده است که از ذکر آن می‌گذریم وازپندهای منسوب به او صحبت می‌داریم .

درمیان پندنامه‌های متعددی که باقیمانده و به زبان پهلوی می‌باشد پندنامه‌ای به‌آذرپاد منسوب است که به قول کریستنسن حاوی نصایح عملی است مثلاً : «هرگز نباید راز خودرا به زنان گفت و با احمقان بحث‌کرد و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگوئیم که پنداری دیده‌ایم، ودرموقع نامناسب نباید خندید ، خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد ، پیش از گفتار باید اندیشید ، زیرا که سخن نیندیشیده گفتن ، چون آتش است ، که ویران کند، نباید دشمن قدیم را چون دوست جدید پنداشت زیرا که دشمن چون مار است ، اگر صدسال بگذرد دشمنی را از یاد نبرد ، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چون دوست کهن چون شراب است ، هرقدرسال براو بگذرد ، لطیفتر و گواراتر گردد ، غم وشادی جهان‌شایسته اعتنا نیست جهان را چون کاروانسرائی باید دانست که مردمان را بدان راه گذر افتد» .

درکتاب خرده اوستا که بوسیله آذرپاد تدوین شده مطالب مربوط به نماز و دعا واعیاد مذهبی وایام متبرك وغیره ذکر گردیده است .

باید باین مطلب اشاره کرد که آذرپاد سوای مقام و منصب موبدان موبدی ، مهمترین شغل سیاسی را پس از شاه دارا بوده یعنی سمت بزرگفرمداری (نخست‌وزیری) را داشته است .

«باید دانست که آذرپاد مهراسپندان را پسری بود بنام زرتشت و اورا نیز پسری بود بنام آذرپاد که هردو در زمان ساسانیان موبدان بودند در چهار قرن نیم پس اززمان آذرپاد مهراسپندان باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند بنا برنامهای اخلاف وی : زرتشت ، آذرپاد وآذرپاد زرتشت و همچنین کرامات منتسب به آذرپاد مهراسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او وخدماتیکه در راه احیای آئین انجام داده بود ونیز انتساب سلسله نسب وی به پیامبر ایران همه این موجبات باعث شد که اورا با زرتشت سپنتمان خلط کردند[۲۴] بحث دراین باره بسیار شده و نتیجه گرفته‌اند که زرتشت آذرپاد را نمی‌توان بجای زرتشت سپنتمان (زرتشت اصلی) پیامبر دانست .

شادروان پورداود دربارهٔ آذرپاد مهراسپندان مطالبی بشرح زیر نوشته است :

«آذربد مهراسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی وازمقدسان زرتشتی است در سنت مزدیسنان معجزات و کراماتی برای او قائل شده وبسیاری از کتب ادعیه پهلوی وپازند را بدو نسبت داده‌اند . بنا به سنت کهن خرده اوستا گردآورده همین موبدان موبد است[۲۵] دربارهٔ پند واندرز موبدان موبد مزبور که برخی بنظم درآمده‌است قبلاً صحبت کردیم اکنون با ذکر چند بیت از اشعاری که درین خصوص سروده شده است از روایت بهمن پوبخیه ، به این بحث خاتمه می‌دهیم .

آذرباد ماراسفند این بگفت — بدانگه که گشت اوباندرزخفت
که درروی کیهان قضاوقدر — بود بیست‌وپنج هر پنج در
بـود پنج دراختر مردمان — کنش پنج دیگر همی تو بدان
همانا دگر پنج بـاشد بخوی — زگوهر دگرپنج باشد بگوی
اورماند ما در دگر پنج دان — که این‌بیست‌وپنجست‌بامردمان
خدائی وفرزند و زن‌هم‌عرض — همان زندگانی‌وصحت ومرض
مراین پنج یکسر زاختر بود — کنش از همه پنج دیگر بود
آشوئی ودروندی از روزگار — اثورنان ودیگرش ارتیستار
دگرواستریوش که‌برزیگراست — کنشنی‌بود این نه ازاختراست

برآن کارکان می‌کند مرد رای | ازین پنج آرایش آرد بجای
دگر پنج کان گفت دانا بخوی | بود خوردن ورفتن و راه کوی
چوبسیار شهوت ایاکم بزن | کنندیگرخواب وقت آنجمن(؟)
دگر کاروکسب کم وبیش دان | مراینها بخوی است نه اززمان
دگرهیم(=خیم) ومهروبهی راستی | ز راوی تو گوهر بیاراستی
مراین پنج از نسل گوهر بود | نه این پنج از راه اختر بود
هش وویر وقن باخرد نیزفهم | مرا پنج دانا چنین زد رقم
یقین دانی از شیر مادر بود | نکوتر اگـر نیز بدتر بود
اورماند[۲۶] مادر ز اصل ونژاد | مراین را چنین نام دانا نهاد[۲۷]

۹ ــ مهروراژ

۱۰ ــ مهراکاویذ

درکتاب بندهش فصل سی‌وسوم نام این دونفر ذکر شده البته با ذکر نام نیاکانشان وهردوموبدان موبد بودند، نام مهروراژ درمتن‌انگلیسی‌کتاب (میترو- واراز Mitro-Varaz) ونام مهراکاویذ (میترو ــ آکاوید Mitro - Akavid) آمده است .

از زندگانی و فعالیت آندو اطلاعی نداریم لاجرم‌بذکر شجره‌نسب آنها قناعت می‌کنیم.

۱ ــ مهروراژ (میترو ، واراز) پسر نیگاس ، افزود ، داك ، پسر شیرتاشوسپ ، پسر پرستو ، پسر اورواد ، گا ، پسرتهم ، Taham . پسر زریرو و پسر دوراسروب ، پسر مانوس (منوچهر؟) .

۲ ــ مهر اکاویذ (میترو ــ اکاوید) پسرمردان ــ وه ــ پسر افروباگ ــ ویند اد ــ پسر ویند اد ای پداك ، پسر وای بوخت ، پسر بهك ، پسر وای بوخت ...

سایر موبدانی که در کتاب بندهش نام آنها ذکـر شده است عبارتند از دورنـامیك Durnamik وپوئیسن ــ شاد Puyisn - Shad ویودان ییم Yudan - Yim .

موبدانی که ذکر آنها گذشت اغلب در زمان شاپور دوم می‌زیسته‌اند در زمان سلطنت طولانی این پادشاه بعلت جنگ با رومیان اوضاع واحوال مسیحیان تعریفی نداشت همانطوری‌که قبلاً اشاره کردیم اینان به‌علت همکیشی با رومیان جانب آنها را می‌گرفتند و این مسأله خشم وغضب زمامداران ایران را برمی‌انگیخت ، شاپور دوم به عیسویان پیام فرستاده بود که چون درین مملکت زندگی میکنند وازنعمات آن برخوردارند ازدشمن‌ایران یعنی روم هم جانبداری می‌کنند مجازات آنها این است که مالیات بیشتری بپردازند والبته‌گفتیم‌که دراتخاذ این‌سیاست خشن نسبت به نصاری ، روحانیون زرتشتی دخالت بسیار داشتند . مؤلف کتاب مسیحیت درایران نوشته است که وقتی سیمون رئیس مسیحیان را به حضور شاه می‌آورند موبد موبدان کـه همیشه کشیشان نصاری را جـادوگـر خطاب می‌کرد این‌بار هم به پادشاه ساسانی گفت : «سرجادوگران را آوردند» ما نام این موبدان موبد را نمی‌دانیم .

درهمین کتاب از موبدان موبدآدیابن (هدیابینه) بنام آذرپره ــ ادرشاپور موبدان موبد (بسال ۳۷۸) وآذرشك موبد اربل ودوموبد دیگر به نامهای زرتشت و تهم شاپور

---

۲۳ – مزدیسنا وادب پارسی ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و همچنین ۱٥٤ و ۱٥٥ .

۲٤ – همان کتاب ص ۱٥٦ – ۱٥۷ .

۲٥ – خرده اوستا – پورداود ص ۳۰ – ٤۱ .

۲٦ – Awarmand

۲۷ – نقل از کتاب روایات داراب هرمز دیارج ۲ – چاپ بمبئی سال ۱۹۰۰ ص ٥٥ (ازرساله اندرز دانایان به مزدیسنان واندرز خسرو قبادان متن پهلوی با ترجمه فارسی از ماهیار نوابی – نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره بهار سال دوازدهم .)

یاد می‌کند[۲۸] .

نویسنده کتاب موبدان فوق‌الذکر را در کشتار ترسایان شریک وسهیم می‌داند .

چون شاپور دوم در سال ۳۷۹ میلادی دیده از جهان فرو بست برادر کهنسالش اردشیر سلطنت را از شاپور سوم پسر وی گرفت و خود به پادشاهی رسید (۳۸۳ — ۳۷۹ م) .

این اردشیر بگفته مورخان از شاپور دوم برادرش بزرگتر بود برخی از محققین معتقدندکه نامبرده برادر شاپور دوم نبوده بلکه بطورجنبی‌ازدودمان ساسانی‌پدیدار آمده‌بود.وقبل از ولادت وی کوشش بسیار کرد تا تخت و تاج را تصاحب‌کند ولی به مقصود نرسید وبعداز مرگ شاپور با طرد پسر او از سلطنت خود به شاهی رسید در اوایل سلطنت روش ملایمی درپیش گرفت ولی او کینه موبدان و بزرگان را از قدیم در دل داشت دراولین فرصتی که بدست آورد جمعی از بزرگان ومنجمله موبدان موبد را به هلاکت رسانید نام این موبدان موبد را هم نمی‌دانیم .

بلعمی به این مسأله این چنین اشاره می‌کند :

«چون هرمز بمرد[۲۹] این اردشیر گفت مهتران عجم وموبدان راه ملك بدودهند که کسی دیگر نبود زیرا که شاپور هنوز اندر شکم مادر بود ، ایشان نکردند و وصیت هرمز نگاه داشتند و ببودند تا شاپور ازمادر بزاد و ملك بدو دادند واین اردشیر بدین مردمان عجم کینه داشت و چون شاپور بزرگ شد اورا نیکو همی داشت وچون شاپور بمرد اردشیر بملك برادرش بنشست ومردمان عجم براو گرد آمدند وکه پسر شاپور هنوز خرد بود پس از اردشیر هرمز برادر شاپور بملك بنشست و تاج برسر نهاد و مردمان را یکسال عدل و داد کرد پس چون ملك بدو راست شد یکایکان را از آن مهتران پارس بکشت و موبدان عجم را همچنین بکشت وکین خود همی خواست وچهار سال ملك بود . پس اورا از ملك باز کردند و شاپور را بملك بنشاندند .»[۳۰] .

البته این داستان با حقیقت وفق نمی‌دهد چون اگر اردشیر از شاپور بزرگتر بوده وقبل از ولادت وی دعوی سلطنت داشته باید دراین زمان حداقل ۸۵ تا ۹۰ سال را داشته باشد (با احتساب ۷۰ سال سلطنت شاپور دوم) و آن موبدان و بزرگانیکه در آن زمان مخالف اوبودند باید در زمان سلطنت وی بین ۹۰ الی ۱۲۰ سال سن داشته باشند ! ؟

۱۱ — آذربوزی (آذربد ؟)

آذربوزی موبدان موبد یزدگرد بزهگر (اثیم — گهنکار — دبهر Dabhr (درغگو وفریبکار) بود ، می‌دانیم در زمان سلطنت این پادشاه نسبت به اقلیت‌های مذهبی چه مسیحی و چه کلیمی و غیره با مهربانی و عطوفت رفتار می‌شود و همین رافت ومهربانی واغماض شاه اورا اثیم یا گنهکار میان موبدان و بزرگان ساخت . چون مسیحیان شاه را طرفدار خویش دیدند شروع به تبلیغ شدید آئین خود کردند و پیروان بسیاری حتی از میان بزرگان ودرباریان برای خویش دست‌وپا نمودند این امر خشم وغضب موبدان را برمی‌انگیخت ودر مقابل شاه قادر به مقاومت نبودند تا اینکه درسالهای آخر سلطنت یزدگرد اول فرصتی یافتند تا انتقام خودرا از نصاری بگیرند و آن بهانه این بود که کشیشان مسیحی از محبت شاه نسبت به خود غره شده ویکی ازآنان در خوزستان آتشکده‌ای را که در جنب نمازخانه مسیحیان بود خراب وویران ساخت . فوراً خبر این کار زشت با آب و تاب بسیار بوسیله موبدان بگوش شاه رسید و اورا خشمناك ساخت و به اصطلاح ورق برگشت واذیت وآزار مسیحیان دوباره آغاز شدموبدان‌موبد این زمان یعنی آذربوزی برای سرکوبی کشیشان و جلوگیری از پیشرفت آئین آنها موقع را غنیمت شمرد ودر دربار شاه نفوذی که موبدان قبل از یزدگرد داشتند دیگربار بدست آورده وشاه را برعلیه مسیحیان برانگیخت. دراین هنگام موبدی که آذربوزی نام داشت به یزدگرد شکوه برد که نجبا از دین مغان برمی‌گردند و بدین ترسایان می‌گروند یزدگرد که رهسپار

سفری برای جنگ بود باو اجازه داد هرکاری را که برای برگرداندن آذربروه (یکی ازنجبای ایران در آن زمان بود که بکیش نصاری روی آورده بود) مناسب می‌داند بکند آذربوزی موفق شد شخص مذکور را دیگربار به کیش زرتشتی برگرداند و زمینی را که او برای ایجاد کلیسا به یکی از کشیشان داده بود بازستاند کلیسای مزبور به آتشکده مبدل شد ولی نرسس کشیش بدون نیت قبلی آتش را خاموش ووسایل کلیسارا دوباره به آن مکان آورد ودوباره آتشکده کلیسا شد !؟ چون این خبر به موبدی که در حول وحوش آن کلیسا یا آتشکده می‌زیست یا برای سرکشی آمده بود رسید بقول نویسنده کتاب مسیحیت درایران مردم را برانگیخت ، مردم محل نرسس را دستگیر و تحت‌الحفظ به پایتخت (تیسفون) فرستادند . کشیش مزبور به حضورموبدان موبد یعنی آذربوزی برده ووی از نرسس خواست که کلیسا را به آتشکده مبدل سازد و چون کشیش زیربار نرفت بدستور موبدان موبد زندانی شد و بعد جریانهای دیگری پیش آمد که از ذکر آن صرفنظر می‌کنیم .

۱۲ ــ زرواند اذ (هیربدان هیربد)

در زمان سلطنت بهرام پنجم (ملقب به گور) (۴۳۸ ــ ۴۲۱) موبدان و بزرگان دربار نفوذ و قدرت فراوانی کسب‌کردند[۳۱] وسردسته آنها مردی بود مهرنرسی نام که مقام وزارت داشت ویکی از فرزندان او به مقام هیربدان هیربد که به قول طبری همپایه مقام موبدان موبد بود[۳۲] رسید نام اورا زرونداز نوشته‌اند ، مهرنرسی بزرگفرمذار برای فرزندانش آتشکده‌هائی ساخت از آنجمله آتشکده زروانداذان و غیره که بقایای آتشکده‌ها هنوز در جنوب فارس موجود است .

از هیربدان هیربد ، زرواندادْ و فعالیتهای مذهبی او به ما خبری نرسیده فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که اقتدار روحانیان زرتشتی درزمان بهرام بحدی بود که اورا به اتخاذ سیاست خصمانه‌ای برعلیه مسیحیان برمی‌انگیختند . ومهرنرسی وزیر هم که نام اورا مورخان اسلامی بلند آوازه ساخته‌اند تعصب شدیدی بدین زرتشتی داشت ودر آزار مسیحیان می‌کوشید البته این مسأله را مورخان مسیحی خیلی با آب وتاب نقل کرده و از مهرنرسی به بدی یاد کرده‌اند .

۱۳ ــ مهرشاپور

موبدان موبد مشهور ایام سلطنت بهرام‌گور مهرشاپور نام داشت ، نویسندگان مسیحی از او بدگوئی کرده‌اند . زمانی که گروهی از مسیحیان به زندان افتاده بودند بدستور دولت آنهارا به کارهای شاق و طاقت‌فرسا وامیداشتند و هدف ومنظور از اینکار این بود که ایشان‌را وادار کنند دست از آئین خویش بردارند و زرتشتی شوند ولی آنها بقول عیسویان رنج و عذاب را بجان می‌خریدند و حاضر به ترك دین خود نبودند ، مهرشاپور بشاه گفته بود پایداری واستقامت ایشان سایر مسیحیان را قویدل و جسور خواهد کرد بهرام پاسخ داده بود بیش ازاین

---

۲۸ – مسیحیت درایران – سعید نفیسی – ص ۷۲ .

۲۹ – منظور هرمز دوم پدر شاپور است که از سال ۳۰۲ تا سال ۳۰۹ پادشاهی کرد .

۳۰ – ص ۹۱۸ .

۳۱ – درباره بهرام‌گور نوشته‌اند که : «او به هر زبانی سخن گفتی ، بوقت چوگان زدن پهلوی‌گفتی واندر حربگاه ترکی گفتی ، واندر مجلس با عامه دری گفتی ، و با موبدان واهل علم پارسی گفتی ، وبا زنان زبان هریو (هراتی) گفتی وچون اندر کشتی نشستی زبان نبطی گفتی و چون خشم گرفتی تازی گفتی ؟!» نقل اززین‌الاخبار گردیزی ص ۲۸ .

۳۲ – تاریخ‌الطبری القسم‌الاول ۲ ص ۸۷۱ .

چه می‌توان کرد ؟ دارائیشان ضبط شد ، خانه‌هایشان را مهروموم کرده‌اند ، خودشان شکنجه می‌کشند . مهرشاپور بشاه گفت «اگر شاه اجازه دهد بی‌آنکه آزار دهم و بکشم ایشان را از دینشان برمی‌گردانم» شاه هم ایشان را باو سپرد اما دستور داد آنهارا نکشد[۳۳] بعدهم مطالبی دربارهٔ شکنجه‌های سخت وطاقت‌فرسای که مأمورین بدستور موبد بزرگ بمسیحیان داده‌اند صحبت می‌کنند واز پایداری واستقامت نصاری تمجید می‌نمایند شاید می‌خواهند با ذکر مصائب همکیشان خود دیگران را به گرویدن به آئین خود تشویق نمایند .

همین داستانها را در خصوص معصومیت مسیحیان کریستنسن در کتاب ایران در زمان ساسانیان و میلر در کتاب تاریخ کلیسای قدیم ذکر کرده‌اند .

۱٤ ــ همگدین Hamaghden (داننده همه احکام دین)

در زمان سلطنت یزدگرد دوم فرزند بهرام‌گور موبدان موبدی بودکه از علم ودانش بهره کافی داشت احاطه او در علوم مختلف بخصوص در امور فقهی بحدی بود که باو همگدین لقب داده بودند ، نوشته‌اند موبد مزبور بحدی درانیت و آزار مسیحیان می‌کوشید که حدی نداشت استقامت عیسویان درقبال رنج و آزار او سبب شد که همگدین که وجدان بیداری‌داشت دگرگون شود و تغییر رویه دهد ، وکمی بعد به حقانیت مذهب مسیح پی ببرد ودست ازکیش زرتشتی بردارد . شکی نیست که این بارهم مورخان مسیحی گزافه‌گوئی کرده باشند ، الیشاوس مورخ ارمنی موبذان موبذی را ذکر می‌کند که بواسطه اطلاع و خبرتی که در دانش دین داشت به لقب‌همگدین (یعنی دانائی همگی دین) ملقب شده بود وی هرپنج‌نامه‌ای را که حاوی کلیه شرایع و عقاید مغان بود خوانده بود ...

نام آن پنج قانوننامه بقرار ذیل است : انپرتك‌اش Anpartk ash (درزیر این‌صورت ارمنی ظاهراً کلمه پهلوی‌امبردکیش Ambard - kesh مخفی است که معنی آن تقریباً «مجموعه کامل عقاید دینی» است.) وبزپیت Bozpayit (به‌پهلوی بزپتت Bazpatit به‌معنی اعتراف گناهان ، اعتراف‌گناهان‌که درعهد ساسانیان معمول شد بدعتی بود که ظاهراً به‌تقلید ادیان خارجی (عیسوی ؟ مانوی ؟) شیوع یافت) و پهلویگ (قانوننامه) پهلوی ــ وپارسیگ دین (دین پارسی) و علاوه براینها رسوم «مخصوص» موبذان را هم می‌دانست[۳٤] .

بهرحال گرویدن موبدی عالیمقام به آئین نصاری چیزی نبود که از نظر روحانیون متعصب زرتشتی قابل گذشت واغماض باشد از اینرو برای نابودی او نقشه‌ای طرح شد و آن این بود که گفتند همگدین نسبت به شاهنشاه خیانت روا داشته و مستحق مرگ است و با این بهانه به مقصود رسیدند و روحانی مزبور را از میان برداشتند .

«بنا بر روایت الیزئوس ، ناظر ارزاق که ریاست انجمن تحقیق و تفتیش دینی را داشت چون از این واقعه آگاه شد (جریان مسیحی شدن همگدین را) ترسید که به مسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد قصد را بشاه عرض کرد ، شاه فرمود تدبیری‌کن تا مردم آن ناحیه موبد را متهم به خیانت نسبت به سلطنت نمایند ، وی چنین کرد وآن موبد گرفتار و محکوم به‌مرگ به وسیله گرسنگی شده ، دربیابانی دور وبی‌آب‌وعلف جان سپرد»[۳۵] .

۱۵ ــ داد هرمز

دراواخر سلطنت قباد اول ودر واقعه از میان برداشتن مزدك و مزدکیان ، نام چند موبد مشهور بگوش ما میرسد ، اینان درمحاکمه وسپس‌درقلع وقمع فرقه مذهبی‌واجتماعی‌مذکور دخالت مستقیم داشته‌اند . اکنون اسامی چندتن از آنها را ذکر می‌نمائیم :

پسر ماهداذ ــ ویه‌شاپور ــ داذهرمزــ آذرفروغ‌بغ‌ــ آذربذــ آذرمهر ــ بخت‌آفرید، که از میان آنها مشهورتر وسرشناستر ، دادهرمز بود که به مقام موبدان موبدی رسید ودرزمان خسرو اول انوشیروان قدرت زیادی به دست آورد . نکته قابل تذکر اینکه دراین زمان استفان

مسیحی درنابودی مزدکیان با زرتشتیان همداستان شدند وظاهراً از خصومت ودشمنی نسبت به یکدیگر دست برداشتند. دربارهٔ اختیارات موبدان در دورهٔ سلطنت قباد اول چند کلمه‌ای از قول مورخ رومی پروکوپیوس نقل می‌نمائیم: «قباد سخت بیمار گردید ویکی ازندمای خود موسوم به موبد را که اعتمادی کامل به وی داشت نزد خویش طلبید ودربارهٔ خسرو واوضاع آینده کشور با او مشورت نمود وگفت می‌ترسم ایرانیها پس از من به وصایای من عمل نکنند و حاضر به پذیرفتن پادشاهی خسرو نشوند، موبد بوی گفت که وصایای خودرا بنویس ومطمئن باش که ایرانیان هرگز جرأت نخواهند کرد که آن را نادیده انگارند، به این جهت قباد وصیت کردکه پس ازاوخسروجانشین وی‌می‌شود وبرایرانیان سلطنت‌خواهدکرد وصیتنامه‌را موبدبه‌خط خود نوشت و به امضای شاه رسانید وطولی نکشید که قباد از دنیا رفت (۱۳ سپتامبر ۵۳۱) پس از آنکه مراسم به خاك سپردن پادشاه مطابق رسوم و قواعد معمولی ایران انجام یافت کاوس به پشتگرمی قانون کشوری کـه حق پادشاهی را به پسر بزرگ شاه می دهد دراندیشه تصرف تخت و تاج برآمد ولیکن موبد مانع انجام مقصود وی گردید و گفت هیچ‌کس نمی‌تواند به پادشاهی ایران برسد مگر آنکه بزرگان کشور همگی به انتخاب او رأی دهند، باین جهت کاوس انجمنی از بزرگان و سران ایران ساخت و می‌پنداشت که همه آنها بی‌مخالفت به پادشاهی او رأی خواهند داد، لیکن درحینی که انجمن برپا بود موبد وصیتنامه قباد را خواند وحاضرین را از راه شاه متوفی دربارهٔ پادشاهی خسرو آگاهی ساخت، بزرگان ایران چون از مضمون وصیتنامه قباد آگاه شدند به پاس خدمات و نیکیهای گذشته او وصیتش را محترم شمردند و خسرو را به پادشاهی برگزیدند[۳۶]».

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که نفوذ و قدرت موبدان در اواخر سلطنت قباد و اوایل سلطنت نوشیروان فزونی می‌گیرد ولی بعداً خواهیم دیدکه چگونه انوشیروان ازقدرت این جماعت می‌کاهد و آنهارا تحت نفوذ وسیطره خویش درمی‌آورد.

مؤلف تاریخ اجتماعی ایران نوشته است[۳۷] که خسرو به زیان پدر خود با موبدان یاری می‌کرد موبدان ویرا بسیار بزرگ داشتند ولقب انوشگ‌روان ودادگر به او دادند.

برمی‌گردیم به فعالیتهای موبد بزرگ دادهرمز در زمان انوشیروان، البته این بارهم آگاهی ما دربارهٔ این شخص از منابع مسیحی است که نوشته‌اند زمانی‌که مارابا[۳۸] سرپرستی روحانیان مسیحی را درایران برعهده داشت به علت گذشت واغماض شخص شاه در مسائل‌مذهبی، فرصتی بدست وی و کشیشان افتاد تا دراشاعه مذهب خویش بکوشند ودراقصی نقاط شاهنشاهی ساسانیان پیروانی برای خود بدست آورند این مسأله موبدان موبد وسایر روحانیان زرتشتی‌را که از ترس شاه چندان جرئتی برای مقابله با مسیحیان در خود نمی‌دیدند به شدت رنج می‌داد بقول کریستن‌سن قدرت پادشاه نسبت به روحانیون فزونی گرفته و آن را تحت‌الشعاع خود قرار

---

۳۳ – مسیحیت درایران ص ۱۳۳ – ۱۳٤.
۳٤ – ایران در زمان ساسانیان ص ۱٤۲ – ۱٤۳.
۳۵ – همان کتاب ص ۳۳٦.
۳٦ – جنگهای ایران وروم تألیف پروکوپیوس ترجمه محمد سعیدی ص ۱۰٦ و ۱۰۷.
۳۷ – تاریخ اجتماعی ایران – از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان – سعید نفیسی ص ۱٦.
۳۸ – میلر مؤلف کتاب تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم وایران (ص ۳۰٤) درباره مارابای اسقف نوشته است: «مارابا عضو یك فامیل معروف زرتشتی ودر جزو مغان بوده و نایب‌الحکومه ایالت بیت ارمای بوده است، روزی می‌خواست داخل قایقی شود واز دجله عبور نماید که دید که یکنفر جوان مسیحی از اهل نصیبین در قایق نشسته و منتظر حرکت است، مارابا نخواست پیش این پسر مسیحی بنشیند، اورا از قایق بیرون کرد، قضا را طوفانی برخاست وقایق ازحرکت بازایستاد، مارابا از کار خود پشیمان شد واز جوان دلجوئی کرد ودرباره مسیحیت از وی سؤالاتی کرد و پاسخ مناسب شنید وآنگاه مسیحی شد !؟.

داده بود و خطری که از جانب روحانیون درگذشته ممکن بود سلطان را از تخت و تاج به‌زیر آورد از میان برخاست[۳۹] .

ولی با این حال گهگاهی به علت وقوع جنگ میان ایرانیان ورومیان فرصت تصفیه حساب دست می‌داد وموبدان با رنج دادن مسیحیان تسکین خاطر می‌یافتند ، مثلاً زمانی که انوشیروان برای فتح لازیکا عازم آن خطه شد موبدان موقع را مناسب یافته به زجر و آزار مسیحیان و پیشوایان آنها پرداختند و گاهی هم با وجود حضور شاه در پایتخت وقتی اوضاع را مساعد می‌دیدند پیشوایان مسیحی را برای بازجوئی فرا می‌خواندند :

«هنگامی که مارابا تازه از نواحی دور دست که برای بطلان بدعتهای منافقان کلیسیای شرق بدانجا رفته بود بازگشته بود ویرا بزور وادار کردند که در جلسه انجمن مغان در «بیت آرامائی» حاضر شود ... چنان می‌نماید که جاثلیق آزادانه به این جلسه رفته باشد ، موبدان موبد «داد هرمز» ریاست جلسه را داشته است دوتن از سرکردگان آذرپره (شهرداور) ودادستان ایران استقف را بدین متهم کردند که در سفر خود در دامنه‌های جنوبی نجد ایران بهره‌مند شده ومعتقدان بدین مزدیسنی را جلب کرده و با تهدید به کیفرهای مذهبی ترسایان را ازادامه برخی از اعمال بت‌پرستان از آنجمله خوردن گوشت جانورانی که مغان برآنها اورادی‌خوانده‌اند بازداشته است»[۴۰] .

مارابا چندین‌بار دستگیر وزندانی شد ولی هربار بدستور نوشیروان از حبس رهائی یافت ، موبدان را آن قدرت نبود که فرمان قتل اورا از شاه بگیرند واز طرفی بیم آن می‌رفت که با نابودی وی آن هم در زمانی که شاه سرگرم جنگ با رومیان بود ، مسیحیان بیشمار ایران قیام نمایند واوضاع مملکت پریشان گردد البته این استنباطی است که مورخان مسیحی از وضع آن زمان می‌کردند وشاید هم چنین نبود . وقتی مارابا به مرگ طبیعی درگذشت به‌علت رنجهائی که در راه گسترش مسیحیت متحمل شده بود پیروانش به او عنوان شهید راه دین دادند چون رنج ومرارت وی را کمتر از شهادت نمی‌دانستند .

درهرصورت دوران موبدان موبدی دادهرمز هم با مبارزات زرتشتیان و مسیحیان همراه بود واز شرح زندگانی و سایر فعالیتهای وی بیخبریم (شاید هم نگارنده بیخبر باشد) .

کریستن‌سن نوشته است که موبدان موبد آزادشاذ در زمان خسرو اول مقام موبدان موبد را داشته است ودیگر چیزی دربن‌باره ننوشته ودر منابع دیگر هم از موبد مذکـور و کارهایش ذکری به‌میان نیامده است .

***

وقتی خسروپرویز به پادشاهی رسید به علت توجهی که به مسیحیان داشت و برخی از همسرانش چون مریم و شیرین مسیحی بودند کار دوفرقه مسیحی ایران یعنی نسطوری ویعقوبی بسیار پیشرفت نمود وایشان بدون توجه به مذهب رسمی کشور با یکدیگر رقابت ودشمنی داشتند. هرچند نوشته‌اند که خسرو برای جلب قلوب زرتشتیان جهت ایشان آتشکده‌ها ساخت ودرآنها دوازده هزارتن هیربد برای تلاوت ادعیه جای داد (؟) و یا با هوشترین موبدان را مأمور کرد که تفسیری نو برکتاب اوستا بنگارند . با این حال موبدان را قدرتی نمانده بود که در مقابل امتیازاتیکه شاه به نصاری داده است مخالفت نمایند . تنها در اواخر سلطنت این پادشاه است که به علت شکست از رومیان ، روحانیان واشراف دست به دست هم می‌دهند و خسرورا از سلطنت خلع می‌نمایند .....

۱٦ ــ فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار

دربارهٔ موبد مزبور آگاهی ناچیزی داریم ، درمقدمه شاهنامه ابومنصوری که قریب شش سال زودتر از ترجمه تاریخ طبری که در سیصدوپنجاه‌ودو باتمام رسیده و به قول شادروان

محمد قزوینی فعلاً قدیمترین یادگار نثری خواهد بود که اززبان فارسی بعداز اسلام تاکنون مانده است ذکر شده که موبد نامبرده در زمان یزدگرد و پس از او می‌زیسته است اکنون عین آن مطلب «.... واز فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار وازرامین بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد واز فرود ایشان بدویست سال برسدکه یادکنیم ازگاه آدم بازچنداست.»[41]

چون تازیان برایران دست یافتند گروهی از موبدان به همراه یزدگرد ویا فرزندانش ترک وطن گفتند و چون یزدگرد هلاك شد موبدان باتفاق گروهی از زرتشتیان راهی چین‌شدند ودسته عظیمی ازآنها به هند رفته درآن خطه رحل اقامت افکندند درکتاب ایران شاه مرحوم پورداود چگونگی مهاجرت زرتشتیان به هند ذکر شده است ، گروهی از موبدان باوجود همه مصائب ودشواریهائی که به علت تسلط بیگانه برآنها وارد آمده بود در میهن خویش باقیمانده وبه نیایش اهورمزدا وراهنمائی زرتشتیان همت گماشتند .

---

۳۹ – ایران در زمان ساسانیان ص ۲۸۵ و ۲۸۶ .
۴۰ – مسیحیت درایران ص ۲۲۳ و ۲۲۴ .

یادآوری

درشمارهٔ صدوهفتادوپنجم مجلهٔ هنرومردم ، اردیبهشت ماه ۲۳۶۵ ، شرح تصاویر صفحهٔ ۸ بهاشتباه سردر مسجد علی ودرب امام ــ گنبد چاپ شده بود. از خوانندگان ارجمند انتظار داریم این اشتباهات را بهگونهٔ زیر اصلاح فرمایند :

نادرست	درست
سردر مسجد علی	مسجد جامع اصفهان
درب امام ــ گنبد	گنبد هارون ولایت

اُستاد میناس نقّاش مشهور جُلفا

لئون میناسیان

رئیس موزه ارامنه جلفا

نقاشی داخل کلیساکه تصور میشود کار میناس باشد



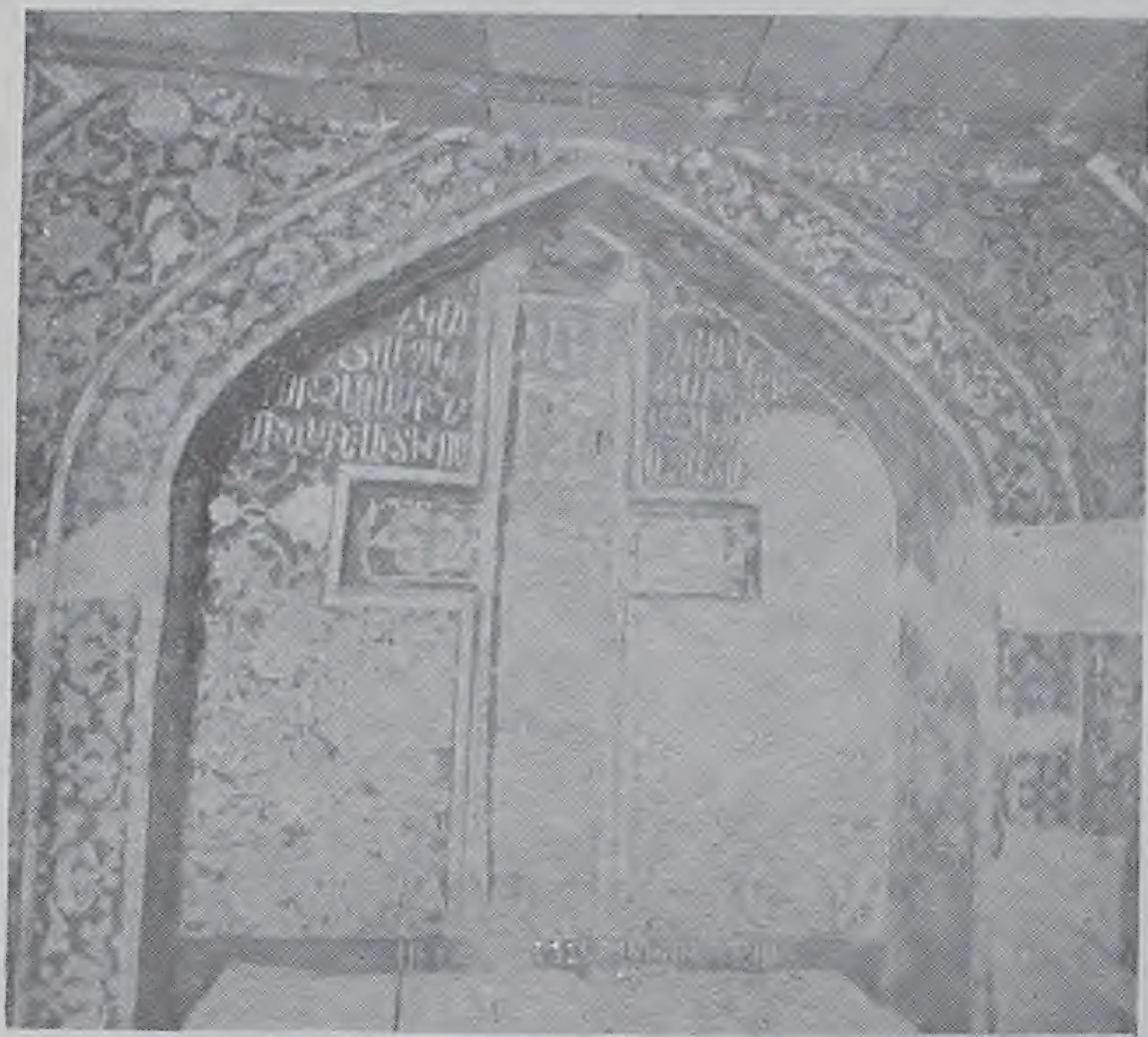
ارامنه جلفا ازقدیم‌الایام هنرمندانی داشته‌اندکه درزمان حیات‌خود شهرت‌آنان ازمرزهای کشور ایران نیز گذشته است ولی امروز ما درباره آنها اطلاعات‌زیادی نداریم . یکی ازهنرمندان‌که شهرت بسزائی داشته است ودرکاخهای صفویه شهر اصفهان هنرنمائی میکرده است نقاش میناس میباشدکه دراوایل قرن هفدهم در جلفای اصفهان متولد شده است .

میناس درسنین‌کودکی به‌شهر حلب سوریه میرود ودرآنجا درمحضر یك هنرمند فرنگی (اروپائی) هنر وفن‌نقاشی میآموزد وبه‌جلفا مراجعت‌کرده ودر خانه خود مشغول نقاشی میشود . متأسفانه‌درباره شرح حال این نقاش چیره‌دست اطلاعات کافی نداریم جز مختصری‌که مورخ‌ارمنی مشهوربه‌اراکل‌داوریژتسی (Davridjetsi) (تبریزی) درکتاب «تاریخ ارامنه» خود ازاو یادکرده است ✻. بااینکه در زمان خود ، نقاش میناس شهرت بزرگی را در فن نقاشی کسب‌کرده است وکاخهای سلطنتی ومنازل تجّار ارامنه وکلیساهارا نقاشی کرده است ولی اثر کتبی ازخود باقی نگذاشته است وکوشش محققین در این راه بی‌ثمر مانده است تااینکه بعداز جستجوی زیاد خدا بمن یاری دادتابتوانیم دربین یك کتیبه‌که درموقع تعمیر قسمتی

از نقاشیهای کلیسای بتلهم که توسط اداره فرهنگ وهنر انجام میگرفت پیدا کنیم که نام میناس درآنجا ذکر شده است واین اولین وآخرین سند کتبی میباشد که دربین نقاشیها پیدا شده است . اول ما بطوری که داوریژتسی (Davridjetsi) نوشته است ازنظر خوانندگان میگذرانیم وبعد کتیبه را چنانکه هست میآوریم .

داوریژتسی مینویسد «نقاش میناس بعداز بازگشت ازحلب‌درمنزل خودمشغول نقاشی میشود ودرکمترین مدت نام او سرزبانها میافتد بدین‌جهت تجار وبزرگان ارمنی او را برای نقاشی کردن و زینت بخشیدن به‌خانه‌های خود میبردندهمچنین خواجه سرفراز ، فرزند خواجه نظر اورا به‌خانه خود میبرد تاآنرا بانقاشی عکس وگل وبوته زینت بدهد .

درآن موقع که هنوز نقاشی خانه‌باتمام نرسیده بود شاه صفی پادشاه ایران بمنزل خواجه‌سرفراز میرودونقاشیهای گوناگون در ودیوار را مشاهده کرده ازنقاشیها که بامهارت تمام کشیده شده بودند لذت‌میبرد وازخواجه سرفراز میپرسدکه این نقاش ازکجا است او پاسخ میدهدکه او ازارامنه جلفا واکنون‌هم دریکی ازاتاقهای خانه مشغول کار میباشد . شاه صفی ، میناس‌را بحضور میخواند وازاو پرسشها کرده ، آگاهیهای کافی پیدا میکند آنگاه شاه به‌یکی ازوزرای حاضر خود باسم چراغ خان که صورتی زشت داشته است ، اشاره کرده فرمان می‌دهد تصویر اورا برای شوخی وخوشمزگی‌حاضران بکشد. چراغ خان وقتی می‌بیند هدف جز شوخی نیست سر وصورتش‌را بهچپ وراست حرکت می‌دهد و چشم و دهانش‌را بحرکت درمی‌آورد تاشاید تصویر نظیر خودش نباشد ولی نقاش‌میناس‌بفرمان شاه درهمان اثنا بین شوخیهای حضار تصویر اورا بی‌نهایت مانند او نقاشی می‌کند بطوریکه همه حاضران هم انگشت حیرت به دهان می‌مانند . ازآنروز ببعد شاه و وزرا برای تزیین قصرهای خود نقاش میناس را از



کتیبهٔ کلیسای بتلهم که اسم نقاش میناس درآن نوشته شده است

دست ندادند .

درآن روزگار پادشاه روسیه‌نماینده‌ای جهت دوستی وهمسایگی بدربار شاه‌صفیٔ پادشاه ایران فرستاد . در میان هدایای زیاد یك پرنده نیز بودکه ما به‌آن شونقار (Shoonghar) می‌گوییم . مردی نیز وظیفه نگهداری ازپرنده‌را بعهده داشت . مرد روسی وپرنده جلب نظر شاه‌را کرده بود بطوری‌که شاه بنقاش محمد بك‌رئیس کل نقاشان وهنرمندان دربار فرمان داد که تصویر آندورا آنطورکه هستند بکشد.

این نقاش باهمهٔ شهرت فراوانی‌که داشت پس‌از چندروز نتوانست تصویرآنها را آنطورکه شایسته بود بکشد . شاه بنقاش میناس فرمان داد باز وپرستارش‌را نقاشی‌کند . او درمدتی کوتاه تصویری نقاشی ، چون اصل موضوع تحویل دادکه شاه واطرافیانش‌را درتعجب فرو برد . بهمین جهت شاه دستور داد تا استادمیناس را انعام دهند وخلعت بپوشانند وهمچنین نام اورادر ردیف‌سربازان بنویسندتاهرساله چون سربازان دیگر مقرری دریافت‌نماید. پس‌ازچندی میناس بخانهٔ خود برگشت ومشغول کار شد . بسیاری ازنقاشان‌برای کسب فیض نزد او میآمدند ولی هیچیك ازآنها همردیف استاد خود نشد . مهارت استاد میناس درهنر نقاشی بحدی بودکه حالات فکری فردرا براحتی می‌توانست درتابلوهایی که‌ازافراد گوناگون‌می‌کشید بقدرت ذوق خویش تصویرکند .

استاد میناس درتزیین کتب مهارتی ویژه داشت وازطب عامیانه‌هم آگاه بود وبادقت تمام داروهایی برای درمان‌زخمها

---

*) کتاب تاریخ اراکل داور شیرس در قرن هفدهم نوشته شده و در زمان حیات او چاپ شده چاپ‌اول درسال ۱۶۶۹ در آمستردام وچاپهای دوم و سوم درسالهای ۱۸۹۴ و ۱۸۹۶ در ادچیادزین بچاپ رسیده‌اند .



داخل کلیسای بتهلم - زیر گنبد وطاقها

ازگیاهــان می‌ساخت متأسفانه همچنانکه پیش از این ذکر شد دربارهٔ نقاش میناس جز آراکل داوریژتسی کسی سخن بمیان نیاورده‌است. ونیز یگانه سندی که‌تاکنون دراین‌زمینه یافته شده است کتیبه‌ایست در دیوار شرقی کلیسای بتلهم که ترجمهٔ آن این است :

«تصاویرتوسط میناس وماردیروس و گل و بوته‌هــا بوسیلهٔ استوازادور Astvazadour نقاشی شده‌است».

بااینکه قسمت آخر کتیبه خراب‌شده وتاریخ آن معلوم نیست اما کلیسا درسال ۱۶۲۸ میلادی بنا شده واین چندکلمه‌هم کافی است که نشان‌دهد درنقاشی کلیسا ، نقاش میناس جای بسزائی داشته است. قابل توجه اینکه نام میناس در ردیف اول وقبل‌ازاسامی دیگر نقاشان ذکرشده است.

درکتاب آراکل داوریژتسی نام نقاش دیگری‌هم باسم نقاش هاکوپیان ذکر شده که متأسفانه درباره آن هنرمند نیزکه باز جلفائی بوده است اطلاعات دیگر تاحال نتوانستیم پیداکنیم .

طالب آملی سخنی دیگر پیرامون زندگی این شاعر

بقلم : پیر حسام‌الدین راشدی (پاکستان)
ترجمه : محمد جعفر جوان

نام کامل طالب یا پدروی‌را هیچ تذکره‌نویسی نه نوشته ، ونه آنچنانکه جزء نام وی‌است متعلق به‌شهرآمل دانسته‌است . بقول خود او روستازاده[1] بوده ویکی‌ازروستاهای‌اطراف‌آمل‌زاد وبوم وی بوده است .

تاریخ‌تولد صحیح طالب‌معلوم نیست، ولی‌طالب درقصیده‌یی‌که درمدح میرزاابوالقاسم[2] حاکم آمل (۱۰۰۷ هجری) سروده سن خودرا ۲۰ ساله نموده است :

پا بردومین پایه اوج عشراتم — وینك عدد فنم ازآلاف زیاد است

(ص ۹ — ص ۱۳) دیوان طالب

وقتی که ابوالقاسم در سال (۱۰۰۷) ه به سمت حاکم آمل تعیین شد طالب ۲۰ساله بود با این حساب تاریخ تولد او باید در حدود سال ۹۸۷ ه (۳ سال پس‌ازمرك شاه طهماسب) باشد.

دراین قصیده طالب‌ازقدرت خودبرعلوم رایج نیزذکری کرده‌است وازآن چنین‌برمی‌آید که‌او ازخانواده‌یی بوده‌است‌که چراغ علم ازچندنسل پیش‌ازاو درآن خانواده روشن بوده وبنابه روایات خانوادگی تحصیل علوم رایج (منطق، هیأت، فلسفه، تصوف، حکمت، خط) برای پسران تا۲۰سالگی الزامی بوده است :

برهندسه ومنطق وبرهیات و حکمت — دستی است‌مرا، کش‌یدبیضازعباد است
وین‌جمله‌چوطی‌شد، نمکین‌علم‌حقیقت — کاستادعلوم‌است‌براین‌جمله‌مزاد است
تیرحکمی، چون‌به‌کمال آورم، اول — بــر طبع فلاطون الهیم گشاد است
باهیاتیانم ، چه‌کشاکش، که به‌حبیبم — اقلیدس‌شان عامی نشنیده سواد است

---

۱ — دگر آئین به‌شهرم نیست معذور — که ضایع کرده‌ام در روستا عمر
نــدارد طاقت طنــازی عشق — چه‌سازدعقل‌مسکین، روستائیست

۲— ابوالقاسم‌بن میرعزیزخان (برادرزاده خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس‌کبیر / ۹۸۵-۱۰۳۸ ه) . میرزا شفیع خراسانی ملقب به‌میرزای عالمیان حاکم مازندران اورا منصوب نموده بود . طالب درمدح میرزا شفیع چند قصیده دارد ، در مدح ابوالقاسم یکی از قصاید وی چنین آغاز می‌شود :

سحرکه غنچه گشاید گره ز پیشانی — زنــد دم از دم عیسی نسیم بستانی

مولانا شبلی نوشته است که در قصیده سرائی این اولین قصیدهٔ طالب است (شعرالعجم ۳ : ۱۴۹) قصیده‌را درصفحه ۱۱۰ - ۱۱۲ دیوان چاپ‌شدهٔ وی ملاحظه می‌فرمایید .

در سلسلهٔ وصف خط، این بس که ز کلکم — هر نقطه سویدای دل اهل سواد است
پوشم سلب شعر، چو دانم که تو دانی — کاین پایه مرا، ثامن این سبع شداداست
(دیوان دیباچه ٤ متن ص ۹ — ص ۱۳)

ولی مؤلف مخزن‌الغرائب احمدعلی سندیلوی اشجه که به‌ملاقات فیروز منشی شاهجهان وطالب درسنه (۱۰۲۹ هـ) اشاره کرده چنین ابراز می‌دارد که طالب درعلوم آن اندازه که ادعانموده اطلاعاتی نداشته است ، مولانا شبلی ملاقات طالب با ملافیروز را چنین بیان نموده است :

هنگامی که در سنه ۱۰۲۹ هـ پادشاه به «فتح‌پور» آمد درمن شوق دیدارطالب پدیدآمد. در کنار استخرخیمه‌یی قرارداشت که طالب‌در آن‌خیمه‌بود. وقتی که به‌خیمه داخل‌شدم‌دیدم که طالب درحال‌اعتکاف‌است ودرپیش‌او قسمتهائی ازدیوان بود پس‌ازمصافحه ومعانقه سؤال‌نمود که چطور شد به‌اینجا تشریف‌آوردید، گفتم: چندشعرشمارا شنیده بودم ازشنیدن، آن شوق‌دیدار شمارادرخود احساس‌کردم پرسید کدام شعربود ، این‌شعررا خواندم :

لب‌ازگفتن چنان بستم ،کــه‌گوئی . . . .

وقتی این شعررا خواندم :

لب برلبش گذارد و قالب تهی کند — مردم‌زرشك، چندبه بینم که جام‌مــی

ازفرط خوشی بی‌اختیار شد ودست در گردنم انداخت واز ذوق وسخن شناسیم‌یی اندازه تعریف‌کرد وگفت کمربند را بازکن و باکمال آسودگی تشریف داشته‌باش تایکی‌دوروزبه‌خوشی با هم باشیم . درست درهمین حالت یك مغولی آمد که دردست اودیوان خاقانی بود مُیخواست که طالب برای او بخواند طالب گفت امروز معذورم بدارکه پس‌ازمدتی یکی دردآشنا یافته‌ام ازاین سخن لطف هم‌نشینی افزوده شد . ولی آن‌مرد مغول دست‌بردار نبود . دیوان‌را بازکرده‌این‌قصیده خواند :

درپردهٔ دل‌آمد دامن کشان خیالش — جان‌شد خیال بازی در پرده وصالش
درمرکز مثلث‌بگرفته ربــع مسکون — فریاد اوج مریخ ازتیغ مــه صفاتش

طالب این شعر را بیان نمود ولی چندان مایه علمی نداشت سخنان درهم‌برهم گفتن آغاز کرد . بی‌اختیار خنده‌ام گرفت ، عصبانی‌شده‌گفت که این نوع اشعاررا شما در هندوستان‌قابل‌تعلیم میدانید من‌این‌گونه اشعاررا باناخن پا می‌نوسیم. گفتم که شاعری چیزدیگری است وسخن فهمی چیزی دیگر. طالب‌مکدر گشته ساکت‌شد منهم ناراحت شدم ازاینکه بی‌جهت اورا دل‌آزرده‌کردم برای‌دل‌خوشی او رشتهٔ سخن‌را تغییردادم وگفتم که دیروز دردربار بعضی برشعرشما معترض‌بودند طالب گفت که این‌شعر بود .

عنبر افسرده‌ام درپرده دارم بوی خوش

براین شعر آصف‌خان اعتراض نمود که نمی‌توان عنبرافسرده گفت دیگران نیز گفتار اورا تصدیق نمودند . من‌گفتم‌که خاقانی سنگ‌را افسرده گفته‌است بنابراین عنبر چه‌گناهی‌کرده است که‌افسرده نباشد . شعرخاقانی این است :

کز فیض او به‌سنگ فسرده رسد نما

طالب خیلی خوشحال شد و بمن گفت که این شعر را بر روی یك ورق کاغذ بنویس[3].

❊ ❊ ❊

طالب در مدح میرزامحمد شفیع قصیده‌یی سروده است که مطلع آن ، اینست :

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد — کنون غمی که به جان بسته‌یی‌بده برباد

بیت دیگر ازاین قصیده این است :

من آن مجسم فیضم که بی‌تأمل و غور — توان در آب و گلم دید جوش استعداد
ندیده لذت یك زخم سیلی ناصح — نکرده نوبر، یك چنین جبهــه استاد
همین به فیض جبلی و نشئهٔ ذاتی — گرفته طنطنهٔ شهرتــم دیــار و بــلاد

از بعضی از کلمات دیوان اشعار طالب، طاهری شهاب چنین نتیجه گرفته است: طبیعت به طالب طبع شعر داده و تا اندازه‌یی هم استعداد علمی داشته است و گرنه در علوم هیچ مرتبتی را دارا نبوده است. (دیوان دیباچه ص ۳ — ص ۹) مولانا شبلی نیز استعداد علمی را برای طالب قائل است ولی قبول این ادعا را مشروط است . تذکره‌نویسان معاصر طالب استعداد علمی و کمال فنی را در طالب قائل‌اند که از جمله نظر سه نفر از آنان دربارهٔ طالب در برابرم موجود است . مثلا صاحب خیرالبیان که تذکرهٔ خود را در سنه ۱۰۱۹ ﻫ به اتمام رسانیده است (هنگامی که طالب در قندهار و خود مؤلف در هرات بوده) نوشته است :

از غایت علو ادراك و سخن‌فهمی و فراست دست تصرف با اکثر علوم و فنون زده بهرهٔ کلی از علوم رسمیه حاصل نموده ، خط نستعلیق را به‌نوعی می‌نویسد که خوشنویسان انگشت از حسن خطش بدندان گرفته انصاف می‌دهند (خیرالبیان صفحهٔ ۳۱٤ — ۳۱۵) .

مؤلف عرفات‌العاشقین نوشته است :

با آنکه هنوز در عنفوان شباب بوده بر صفحهٔ عذار خطی نداشت رقم خط ونظم‌دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان میکرد ، الحق خوش می‌نویسد (میخانه گلچین معانی ص ٥٥٤) مصنف میخانه نوشته است :

آنقدر اهلیت و استعداد که با اوست با دیگر شعرای این ایام نیست (میخانه گلچین ص ٥٤٥) . میرزا محمد شفیع و میرزا ابوالقاسم هردو ممدوحین طالب از لحاظ بذل وبخشش کاملا خسیس بودند و بهمین جهت طالب بواسطه تنگی معیشت در سنه ۱۰۱۰ ﻫ (مقدمه دیوان طالب به حواله محمد عارف شیرازی ص ۱۹) که ۳۰ ساله بود از آمل یا قصبه‌یی[4] که خانواده‌اش در آنجا بودند برای تلاش معاش به کاشان رفت که بنا به‌قول محمدشفیع مرحوم (ر.ك دیو ص ٦۷۹ می‌خانه ص ۳۸٤) خاله وی زوجهٔ حکیم نظامی کاشی بود .

مؤلف مآثرالامرا در شرح احوال عاقل‌خان عنایت‌الله نوشته است زنی که در عقد نصیرائی کاشی بود ، ستی‌النساء خانم خواهر طالب بوده نه خاله وی — ولی این مطلب صحیح نیست زیرا از مثنوی و میخانه که بنام بکتاش نوشته شده چنین برمی‌آید که خواهر وی در مازندران سکونت داشته و خاله او در کاشان (ماثرالامرا ۲ : ۷۹۹۰) .

چند سالی در آنجا نزد عزیزان خود اقامت نمود و بعد رو به‌سوی اصفهان نهاد و در آنجا دو قصیده در مدح شاه عباس کبیر سرود :

ز مشرب تو می لعل فام را شرف است — پیاله رازتو فخراست‌وجام‌راشرف است

***

بلبل نطقم چو آهنگ غزل خوانی‌کند — نغمه، جان در پیکر گلهای بستانی کند

(دیوان ص ٦۱۵)

دراصفهان نیز بهیچوجه از او قدردانی بعمل نیامد ازاین‌رو رنجیده خاطر گشته به مشهد رفت و ترجیع بند پرسوز و گدازی تقدیم پیشگاه حضرت رضا نمود :

باز خاطر ز عیش دلگیر است — نفس راست بـر جگـر تیـر است

(دیوان ص ۱٦۰)

از مشهد به مرو شاهجهان رسید . در آنجا بکتش‌خان حاکم مرو او را نزد خود نگهداشت و به خوبی از او سرپرستی نمود و اورا نواخت . (بکتاش‌خان دافلو استاجلو از سنه ۱۰۰۸ ﻫ تا سنه ۱۰۱۷ ﻫ حاکم مرو شاه جهان بود و در همانجا در سنه ۱۰۱۷ به مرگ طبیعی درگذشت) . طالب یك سال را با آسودگی خاطر در آنجا گذرانید هرچندگاه قصیده‌یی درمدح خان نوشت ، یك مثنوی هم بنام «سوز و گداز» (دیوان ۱۹٤ — ۲۰۳) در بحر خسرو شیرین

---

۳ — شعرالعجم ص ۱٦۷ ازاپمد علی سندیلوی .

بنام وی سروده است . مدت اقامت طالب در مرو شاه جهان ۲ سال بود چنانکه خود او درمثنوی بدان اشاره نموده است :

دو سال آمد که از محنت کشانست   تــرا چــون بــوسه فــرش آستانست

بکتاش‌خان هنوز زنده بود که طالب بظاهر اجازه رفتن به مازندران را برای دیدار عزیزان خود از او کسب نمود و رفت . از قرار معلوم از سال ۱۰۱٤ هـ تا ۱۰۱٦ هـ طالب در مرو سکونت اختیار نموده ، در آخر سال ۱۰۱٦ هـ وقتی که از آنجا خارج شد بجای رفتن به‌مازندران به سمت هندوستان روی نمود ، آنجائی که صیت شهرت بذل و بخشش دربار مغولان و امرای آنان شعرا و هنرمندانی را که از دوران صفویه به‌تنگ آمده بودند به سوی هندوستان جلب می‌نمود .

اینکه طالب درچه‌سالی وارد هندوستان‌شد غیر از مؤلف خیرالبیان تذکره‌نویس‌دیگری در این‌باره چیزی ننوشته است . او چنین می‌نویسد :

بتاریخ سنه ست و عشر و الف (سنه ۱۰۱٦ هـ) به جانب هندوستان شتافته بعد از وصول در آن دیار ، میرزا غازی‌ترخان مولانای مذکور را به مصاحبت خویش بازداشته : الحال به خدمت میرزای مزبور مکرم است (خیرالبیان ۳۱۵ الف) از این بیان کاملا روشن میشود که طالب از سنه ۱۰۱٤ هـ تا سنه ۱۰۱٦ هـ در مرو اقامت داشته و در سال ۱۰۱٦ از آنجا بیرون‌آمده مستقیماً به سوی هندوستان رهسپار شده است .

برخی از تذکره‌نویسان معتقدند که طالب از مرو مستقیماً نزد میرزا غازی به قندهار رفته و بعضی معتقدند که ابتدا به هندوستان آمده و وقتیکه در آنجا مکنتی نیافت از آنجا به اگره ، سر هند ، لاهور و ملتان رفته سپس به قندهار رسید . در اینجا به اسنادی اشاره می‌کنیم که در روشن شدن موضوع به ما کمك می‌نماید :

۱) خیرالبیان ۳۱۵ ــ الف : بجانب هندوستان شتافته بعدازوصول درآن دیار میرزا غازی‌ترخان مولانای مذکور را به‌مصاحبت گرفته .

۲) عرفات‌العاشقین : وقتیکه از ایران به هند عزیمت کرده بود در سند به خدمت‌میرزا غازی و قاری . . . . قیام نموده . . . بعد از آن به‌هند آمد و رفت در ملازمت اعتمادالدوله کمال ترقی کرده و می کند .

۳) میخانه : اما چون طالب ازبکتش‌خان جدا گردید اول‌بار به قندهار در آن اوان میرزا غازی‌ترخان . . . حاکم قندهار بود . . چون زبدهٔ دودمان ترنیان در قندهار از دست ساقی اجل ساغر مرگ گرفت آن بلبل دستان‌سرای در همان سال که سنهٔ عشرین و الف (۱۰۲۰ هـ) بود به دارالخلافه آگره آمد .

٤) لطایف‌الخیال : از مازندران به عراق رفت . . . . بعد به قندهار رفت نزد میرزا غازی‌ترخان وقتی که بساط سلطنت او بهم خورد به‌هند رفت .

اینها از تذکره‌های معاصر طالب می‌باشد و بعضی از این تذکره‌نویسان خود با طالب ملاقات هم نموده‌اند . نتیجه حاصله از مجموع مطالب ذیل اینست که طالب از خدمت بکتش‌خان خارج شده قبل از همه چیز در (سند یا) قندهار در زمرهٔ شعرای میرزا داخل شده است و در سنه ۱۰۲۰ هـ از آنجا مراجعت نموده با دیگر امرای هندوستان ارتباط پیدا کرده است .

آن تذکره‌یی که معتقد است طالب ابتدا به هندوستان آمد و بعد به قندهار رفت و وقتی میرزا غازی درگذشت دوباره روی به‌جانب هند نهاده است مربوط به‌زمان خیلی بعد از آنست . از تذکره‌نویسان موخر نیز واله داغستانی‌خان آرزو و علی ابراهیم‌خان معتقد به این مطلب نیستند .

۵) مجمع‌النفائس : اول در سند به خدمت میرزا غازی . . . . قیام می‌نمود . . . بعد از وی به هندآمده . . . .

۶) ریاض‌الشعرا : بطور تفصیل موضوع را بیان ننموده ولی درآن نیز مطلب این است که :

مدتها در خدمت میرزا غازی به سرکرده ترقیات نموده پس از آن به خدمت جهانگیر شاه رسیده کامیاب گردید .

۷) صحف ابراهیم : از آمل . . . رخت سفر بربسته اوائل میرزا غازی وقاری تخلص حاکم سند پیوسته ، زمانی در خدمت آن حاکم والامرتبت گذرانیده و آخر بر دارالخلافهٔ هند رفته .

اولین تذکره‌نویسی که از یك قصیده چنین استنباط نموده و نوشته است که طالب از راه آگره ، لاهور ، سر هند و ملتان به خدمت میرزا غازی‌خان رسیده میرغلام علی آزاد می‌باشد :

۱) سرو آزاد . . . . . از ولایت خود برآمده به ترهتکدهٔ هند خرامید چون میرزا غازی وقاری از پیشگاه جهانگیر شاه به استانداری قندهار مأمور گردید . . . . طالب خود را به آستان میرزا غازی کشید . . . طالب قصیده طولانی در مدح میرزا غازی میطرازد و در آن قصیده رفتن خود را از هند پیش میرزا مفصل می‌نماید . . . . و بعد رحلت میرزا غازی ، کرت ثانی به گل گشت‌هند شتافت .

۲) خزانهٔ عامره : سری به گلگشت هند کشیده چندی در اینجا بهسر برده نزد میرزا غازی . . . . شتافت . . . بعد فوت میرزا غازی دوباره رخت به دیار هند کشید .

با توجه به‌آن دو تذکرهٔ این مؤلف و استناد به‌قصیدهٔ طالب ، در بین متأخرین مولانا شبلی در شعر العجم نوشته است :

اشتباه صاحب میخانه در اینست که می‌نویسد ابتدا طالب به خدمت میرزا رسیده (شعر العجم ۳ : ص ۱۵۰) .

در این مورد بعضی از سال‌های لازم و ضروری در جدولی درج میشود تا برای وصول به‌نتیجه سهولتی ایجاد شده باشد :

۹/محرم سنه ۱۰۱۵ ه : از طغیان قندهار جهانگیر در لاهور اطلاع حاصل نمود و در این تاریخ میرزا غازی را برای انجام کار مهمی منصوب نمود (تزك ص ۳۴) .

۹/ربیع‌الاخر سنه ۱۰۱۵ ه : در بخشش ۳ میلیون دام نصیب میرزا شد (تزك‌ص ۳۵) .

۱۳/رجب سنه ۱۰۱۵ ه : به بهادرخان ــ جهت امداد و کمك دستور حرکت داده شد و ۲۰۰ هزار روپیه هم داده شد (تزك ص ۴۰)

۱۲/شوال سنه ۱۰۱۵ ه : میرزا غازی فاتحانه وارد قندهار شد (تزك ص ۴۲) .

۲۲/ذیقعده سنه ۱۰۱۵ ه : هنگام جشن نوروز بود از فتح قندهار جهانگیر اطلاع حاصل نمود (تزك ص ۴۲) .

شوال سنه ۱۰۱۵ ه : تا رجب سنه ۱۰۱۶ ه : غازی بیگ ۱۰ ماه در قندهار ماند و بنا به‌دستور جهانگیر به‌محل مراجعت نمود .

۱۰/شعبان سنهٔ۱۰۱۶ ه : در روز پنجشنبه جهانگیر ، میرزا غازی‌را به‌منصب‌پنج‌هزاری ذات و سواری فائز گردانید و علاوه بر تتهٔ در ملتان نیز زمینی به عنوان بخشش به او عطاکرد و به‌جای سردارخان دوباره حکومت قندهار را به‌او تفویض نمود (تزك ۶۴) .

---

۴ – طاهری شهاب نوشته است که در مازندران شعری عامیانه است که خواهر طالب (ستی‌النساءبیگم) ازسنگهای دهکده کوچك سراغ برادر گمشده‌اش‌را میگیرد : (سنگ کوچك طالب ، ندی) – این‌قصبه‌کوچك، در ۹ کیلومتری شمال آمل واقعشده است . – اما طاهری شهاب درباره چنین زن تحصیل‌کرده‌ای شك می‌کند که چگونه شعر دهاتی می‌سراید ، شاید این تصور را نداردکه زنان یاد عزیزان خودرا به‌اشعار عامیانه می‌سرایند . بهرحال ممکن استکه همین قصبه کوچك زاد و بوم طالب باشد .

۱۲/شعبان سنه ۱۰۱۶ هـ : روز دوشنبه میرزا غازی در باغ دل‌انگیز لاهور با جهانگیر ملاقات نمود (ترك ٦٣) .

١٤/رجب سنه ۱۰۱۷ هـ : میرزا غازی دستور حرکت به‌سوی قندهار را دریافت داشت و ترتیب و تنظیم اسباب وغیره را تهیه دیده آماده حرکت بود که خبر فوت سردارخان واصل شد (ترك ٧٣) .

٨/صفر سنه ۱۰۱۹ هـ : میرزا تقاضای تکمیل هزینه لشکر را به کرات درخواست کرده بود که روز دوشنبه دستور داده شد از خزانه لاهور ۲۰۰ هزار روپیه فرستاده شود (ترك ٨٤) .

١٦/محرم سنه ۱۰۲۱ هـ : هفتمین سال‌جلوس جهانگیر باسه‌شنبه اول‌فروردین (نوروز) شروع شد (ترك ۱۰۱) .

۱۱/صفر سنه ۱۰۲۱ هـ : شب جمعه میرزا غازی در قندهار وفات یافت (ترخان‌نامه) .

۱۰/ ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۱ هـ : روز ۲۵ اردیبهشت پادشاه از مرگ میرزا غازی‌اطلاع حاصل نمود (ترك ۱۱۰) .

مصنف تاریخ طاهری محمد طاهر نسیانی تتوی اولین مرتبه که میرزا غازی به قندهار رفته همراه وی بوده است (شوال ۱۰۱۵ — رجب ۱۰۱٦ هـ) و ضمن بیان شرح حالات ، قحط و مصیبتی که از این امر بر لشکر و مردم میرزا وارد شده مفصلاً ذکر کرده است :

«فقیر نیز در آن کمك از تنه به ملازمت ایشان می‌آمد تعیین گردیده بود ، بعدازداخل شدن ایشان سپاه مذکور رسید ، قحط سالی بمرتبه‌یی بود که اکثر غربای آن سرزمین (قندهار) گوشت جیفه‌های اسب وشتر می‌بریدند ومی‌خوردند . . . .»

و همچنین ضمن بیان شرح حال همراه می‌گوید :

«الحق همچنان وقت بود ، ما و یك یار محمد هاشم نام هم منزل بودیم آنچه ماحضر می‌بود باتفاق تناول می‌کردیم چون سفر گذرانده ، در قندهار حضر داشتیم ، آذوقه‌ای که‌همراه برداشته بودیم تمام گردید کار بر خرید افتاد» .

پس از آن میر طاهر بهای اشیاء خوردنی را ذکر می‌نماید و می‌نویسد که با وجود پرداختن چنین بهائی یافتن اشیاء خوراکی غیر ممکن بود و ضمن بیان شرح حال همراه خود می‌نویسد :

«آن عزیز را پارهٔ روغنی در دبه مانده بود . عاقبت معاملهٔ او بجائی کشید که طعام از یاران که همجوار بودیم نهان کرده در طهارت خانه می‌خورد» حالت لشکریان و خدمتگزاران میرزا غازی هم نزار بود و از سردارخان و میر بزرگ قرض نموده گذران می‌نمودند و ـــ حالت سپاهیان آنچنان سخت شد که اطراف اقامتگاه میرزا غازی جمع شده فریاد می‌زدند داد ـــ داد .

«چون می‌پرسید و کلا از ترس ، احوال سپاهی عرض نمی‌کردند، روزی خود فهمید و ایشانرا پیش کشیده آنچه دفینه نهاده بودند حکم داشت که بدین غریبان بدهند و مرا از آزار ایشان خلاصی دادند» .

این حالات تا شوال سنه ۱۰۱۵ هـ که میرزا برای بار اول آنجا بود ادامه داشت . میر طاهر نوشته است که در چنین حالتی طالب آملی و شمسای زرین‌قلم در قندهار به‌خدمت میرزا رسیدند .

دراین حالت طالب آملی و شمس به قندهار رسیده به ملازمت ایشان مشرف گردیدند . صاحب خیرالبیان می‌نویسد که طالب در سنهٔ ۱۰۱٦ هـ مرو را رها نموده قبل از همه به‌ملازمت میرزا درآمد . تاریخ طاهری نیز این امر را تأیید می‌کند .

لذا میتوان چنین استنباط نمود که ضمن حرکت از مرو به‌سوی هندوستان چون‌قندهار در بین راه واقع شده بود ، طالب با رسیدن بدانجا پیشتر نرفت بلکه ملازمت میرزا را اختیارنمود. میرزا غازی در شرح حال دربار نوشته است که بواسطه توطئهٔ درباریان به‌جای دریافت

پول ، دستور مراجعت فوری و اقامت در آنجا تا دستور ثانوی را دریافت نمود .
واضح است که اگر از قندهار خارج شده باشد طبعاً همراه تمام متعلقین بوده است . او در شعبان سنه ۱۰۱۶ ه به لاهور آمده با جهانگیر ملاقات نمود . طالب نیز در این سفر همراه وی بود و هنگامی که میرزا غازی در رجب سنه ۱۰۱۷ ه دوباره ــ حاکم قندهار شد ، طالب همانجا در هندوستان اقامت نمود .
قصیده‌ای‌راکه میرغلام علی آزاد ومولانا شبلی مدرك قرار داده اظهار داشته‌اندکه‌طالب ابتدا به‌هندوستان آمده ، بعد به‌آگره ولاهور وملتان ، وازآنجا برای بار اول به‌قندهار رفته‌است این درحقیقت زمانی سروده شده است که بنابه‌مطالب فوق طالب یك نیمه سال‌را درآنجا مانده بخت خودرا آزموده وچون چیزی عایدش نگردید دوباره بیاد میرزا غازی افتاده به‌او پیوسته است (چنانکه خواهد آمد) چنین بنظر میرسدکه طالب درسال ۱۰۱۸ ه این قصیده‌را سروده وبسوی قندهار رهسپار شده است ، درسال ۱۰۱۹ ه نزد میرزا غازی درقندهار بوده است که صاحب تذکره خیرالبیان شرح حال وی‌را نوشته ونشان داده است که درآن هنگام (سنه ۱۰۱۹ ه) طالب درالتزام میرزا غازی بوده است .
برای طالب این سفر بسیار گران تمام شد . اوبه‌مرض آبله مبتلا شده ٦ ماه تمام درتب بیماری بود وسرانجام بهمان علت چشمش‌را ازدست داد . طالب وضع خودرا درحالت بیماری در این اشعار بیان‌کرده است :

ز باد آبله شش ماه شدکه خاك تنم — بهم برآمده زان چون غبار می‌پیچم
حجاب‌جوشش‌لب میکنم زموی‌بروت — نقـاب درد به‌روی سرار می‌پیچم

درباره ضایع شدن چشمش نوشته‌است :

باری خوشم که‌گر گل چشمم بیادرفت — دردست شیشه شیشه‌گلاب سرشك‌ماند

* ✶ *

ای کاش گوش‌رغبتم احول‌شدی‌چوچشم — تاهرچــه گفتی ازتو مــکرر شنیدمی

طالب درایام اقامت خود درقندهار ۱۱ قصیده و ۲ ترکیب بند درمدح میرزا غازی‌گفته وبعضی ازغزلیات‌را نیز درجواب میرزا سروده است ومعلوم میشودکه درنتیجه آبله وازدست‌دادن چشم ، شکسته‌خاطر گشته است . اگرچه میرزا غازی ازبذل وبخشش وسرپرستی وقدردانی وی بهیچوجه کوتاهی ننموده ولی او ازآب وهوای آنجا دلگیر شده بود . ازسوی دیگر وضع مالی میرزا غازی نیز درآن اواخر خوب نبود . بهمین سبب طالب دوباره راهی هندوستان شد ودرآنجا برای ادامه حیات به‌تلاش معاش پرداخت .
قصیده‌یی که در مدح میرزا سروده خیلی محکم و باحرارت‌است چنانکه بعضی اوقات ازمداحی گذشته ادعای عاشقی کرده است :

تکلف نیست معشوق من است او نیست مخدومم
ازآن این شعر عشق‌آمیز درمدحش سرائیدم

آنچنانکه مؤلف میخانه نوشته است طالب درسنه ۱۰۲۰ ه درحیات میرزا ، قندهار را رها کرده به‌هندوستان رسیده بود . وبهمین سبب است که درديوان طالب دروفات میرزا غازی هیچ رثائی مشاهده نمی‌گردد . حال آنکه شعرائی‌که تازمان وفات میرزا غازی (۱۰۲۱ ه) درخدمت او بودند ــ ازجمله مرشد یزدجردی ــ مراثی دردناکی سروده‌اند .
طالب بدینجاکه رسید دوباره به مصائب روزگار مبتلاشد ، ابتدا دیانت‌خان(ماثرالامرا ۲ : ص ۸) خود ، اورا به دربار رسانید . طالب درآن وقت ماده نشئه‌آور «مفرح» خورده‌بودلذا دردربار شاهی هیچ نتوانست بگوید . دیانت خان شرمنده شد . پس‌از رسیدن به‌منزل وقتیکه اثر نشئه زایل شد طالب یك قطعه شعر به‌معذرت‌خواهی نوشت وفرستاد . دیانت خان بعدازآن بالاجبار

او را نزد عبدالله‌خـــان (متوفی ۱۰۵٤ هـ) (ماثرالامرا ۲ : ص ۷۷۷) به گجرات فرستاد. عبدالله خان شعردوست بود ولی گشاده دست نبود. طالب به‌تنگ آمد ودوباره به اگره آمد. بطریقی (۱۰۲۵ هـ) (تقی‌اوحدی طالب‌را درسنه ۱۰۲۵ دیده‌است درآن وقت او وابسته به‌اعتماد‌الدوله بود) بااعتمادالدوله ارتباط حاصل نمود ومنصب مهرداری‌را بدست آورد. ولی نتوانست آنرا به‌کمال برساند، لذا مستعفی شد وازآن مخمصه نجات یافت (ترك ص ۲۸۹).

اعتمادالدوله میرزا غیاث‌الدین (متوفی ۱۰۳۱ هـ) بالاخره طالب‌را به‌دربار پادشاه رسانید. جائی‌که برای اولین‌بار بخت طالب بیدار شد وستارهٔ اقبالش درخشیدن گرفت وموردتوجه پادشاه واقع گردید، درسفر وحضر همیشه همراه او بود تاجائی‌که درسنه ۱۰۲۸ هـ به‌بلندترین مقام شاعری یعنی ملك‌الشعرائی رسید.

جهانگیر درتزك خود وقتیکه بسوی کشمیر رهسپار بود ودرکلانور منزل‌کرده، طالب هم همراه او بود ازاو یادکرده است: «دراین تاریخ روز شنبه دهم دیماه ازچهاردهمین سال جلوس (برابر بااواخر محرم سنه ۱۰۲۸ هـ ق) به‌خطاب ملك‌الشعرائی خلعت امتیاز پوشید، اصل او ازآمل است، یك‌چندی بااعتمادالدوله می‌بود، چون رشته سخنش ازهمگنان درگذشت درسلك شعرای پایتخت منتظم‌گشت (ترك ص ۲۸۹).

دراواخر عمر چندسالی بیماری جنون برطالب عارض‌گشت وبکلی ساکت شد (تذکره شعرای‌کشمیر تألیف سید حسام‌الدین راشدی ص ۷۰٤ — رجوع شود به‌صحف ابراهیم) یك سال قبل‌از درگذشت جهانگیر یعنی درسنه ۱۰۳٦ هـ (ریو، ریحانةالادب، قاموس‌الاعلام، شمع انجمن، خلاصةالاشعار، شعرالعجم، خزانهٔ عامره یدبیضاء، نتایج‌الافکار، صحف ابراهیم، میخانه، همه همین سال‌را ذکر کرده‌اند، طبقات شاهجهانی وماثرالامرا سال ۱۰٤۰ هـ نوشته است‌که ناصحیح است — باغ وبهار، مراةالعالم وایته سال ۱۰۳۵ هـ را ذکر کرده است. «تذکره‌کشمیر ص ۷٦۱») درعین جوانی به‌سن ٤۹ سالگی دار فانی‌را وداع‌گفت، ملاشیدا بایکسال کمتر تاریخ وفات اورا چنین سروده است:

داد ای‌فلك ازمردن‌طالب هان‌داد — امـــروز بنای نظم از پای افتاد
تاریخ وفاتش ازخرد جستم‌گفت — حشرش اجلی ابن ابی طالب باد

(تذکره شعرای کشمیر تألیف حسام‌الدین راشدی ص ۷۲۱).

(این تاریخ به ملاصبوری مشهدی نیز منسوب می‌باشد و چند کلمهٔ آن فرق دارد. نظر من آنست که این‌گفته ملاشید است و به‌غلط به‌نام ملاصبوری نسبت داده شده است).

جهانگیر درتزك نوشته است‌که درماه اردیبهشت سال ۱۱۳٦ هـ خبر وفات طالب‌رادریافت داشته است. طالب در «فتحپور» مدفون است ولی تاریخ ادبیات فارسی «اته» آنـــرا به‌غلط «فاذپور» نوشته است (اته ترجمه شفق ص ۱۹۵).

حکیم رکنائی کاشی (متوفی سنه ۱۰٦٦ هـ) خاله‌زاده طالب بوده درمرگ او چنین سروده است:

فرزانه عزیز و طالب خویشم رفت — زین واقعـــه تاچه بادل ریشم رفت
من بودم وآن عزیز درعالم خاك — خاکم برسرکه آنهم از پیشم رفت

در حواشی کلمات‌الشعرای سرخوش (طبع لاهور) مذکوراست‌که طالب با دختر امیر شیخ حاکم جهانگیر درسنه ۱۰۲۵ هـ یا سنه ۱۰۲۲ هـ ازدواج کرده ازاو صاحب ۲ اولاد شدکه ستی‌النساء خواهر طالب آنان‌را سرپرستی می‌کرد.

ستی‌النساء به‌طالب فوق‌العاده علاقه داشت وبرای دیدار او موطن خودرا ترك‌کرد وبقیه عمررا بااوگذرانید. او زوجهٔ نصیرائی‌کاشی وزن بسیار تحصیل‌کرده ولایقی بود. وقتی به‌آگره

رسید طالب درالتزام شاه درسفر بود . این قطعه شعررا نوشته ازپادشاه اجازه خواست تاخواهررا ببیند :

صاحبا ذره پرورا عرضی — به زبان سخنور است مرا
پیر ، همشیره‌ایست غمخوارم — که به او مهر مادر است مرا
چارده ساله بلکه بیش گذشت — کز نظر در منظر است مرا
دور گشتم ز خدمتش به عراق — وین گنه جرم منکر است مرا
او نیاورد تاب دوری من — که به مادر برابر است مرا
آمد اینك به آگره وز شوق — دل طپان چون کبوتر است مرا
میکند دل به سوی او آهنگ — چه کنم شوق رهبر است مرا
گر شود رخصت زیارت او — به جهانی برابر است مرا

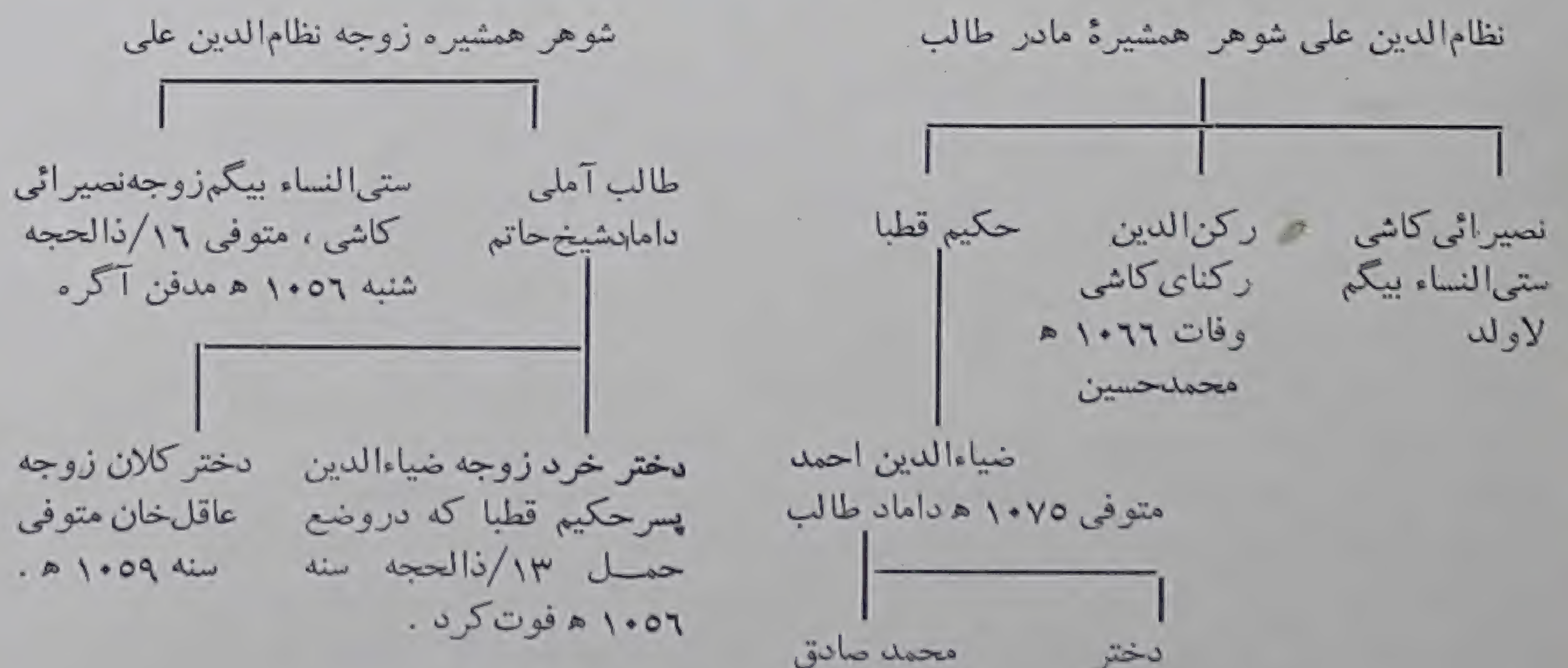
(۲ تذکره شعرای کشمیر ص۷۱٦ تألیف نویسنده ودیوان طالب ص۱۲۲) .

ستی‌النساء بیگم پس‌از فوت شوهرش درخدمت ممتاز محل (زوجه شاهجهان) به‌منصب مهرداری وتمشیت امور خانه فائز گشت وشاهزاده جهان‌آرا (متوفی سنه ۱۰۹۲ ه) را نیز آموزش می‌داد وقتیکه ممتاز محل درسنه ۱۰٤۱ ه فوت شد شاهجهان به‌او توجه خاص مبذول داشت واورا به‌سمت مدارالمهام رئیس کل امور حرم شاهی فائز گردانید . (نصرآبادی ازعزیز دیگری ملا محمد شریف ولد شیخ حسن آملی نیز ذکر کرده است‌که به‌هندوستان آمده ونزد ابراهیم خان ولد علی مردان خان «حاکم کشمیر» بوده) (مقدمه دیوان طالب ص ٤٤) .

درتاریخ ۱۳ ذی‌الحجه سنه ۱۰۵٦ ه دختر طالب پس‌از وضع‌حمل ازدنیا رفت وستی‌النساء بیگم ۱۳ روز بعدازآن یعنی روز شنبه ۲٦ذی‌الحجه سنه ۱۰۵٦ ه ازشدت تأثر درلاهور دار فانی را وداع گفت وشاهجهان ابتدا اورا بطور امانت درلاهور بخاك سپرد وبعداز یکسال وچند روز جسد اورا در آگره درسمت غرب تاج محل درمقبرهٔ خاصی به‌ارزش ۳۰ هزار روپیه دفن کرد (تذکره شعرای کشمیر ص ۷۱۹) .

مولانا شبلی برای اشعار طالب ۲ صفت خاص بیان می‌کند : «درشاعری امتیاز طالب صرفاً در دو چیز است : ۱ ــ ندرت تشبیه ۲ ــ لطف استعاره . نزاکت دراستعارات قبل‌ازاو شروع شده بود ولی او لطافت بیشتر و استعارات نادری‌را بوجود آورد . کلام اورا ازهرجاکه بخواهید بردارید وملاحظه کنید درآن استعارات نوی بنظر میرسد واکثر آنها لطیف وظریف هستند وبرخی معماسازی است (شعرالعجم ۳ : ۱٦۸) .

سلسله نسب طالب چنین است :



وقایع وحوادث زندگانی طالب برحسب سنین مختلفه به‌ترتیب درجدول ذیل ذکرمیگردد تاوقایع وجریاناتی که قبلاً ذکر شده به‌آسانی فهمیده شود .

۹۸۷ هـ درکرچك یکی از قصبات آمل تولد یافته است .

۱۰۰۷ هـ در ۲۰ سالگی ۲ قصیده و یك ترکیب‌بند درمدح میرابوالقاسم حاکم آمل گفت ویك قصیده هم درمدح میرزا محمدشفیع حاکم مازندران سرود .

ـ (درمدح ابوالقاسم این قصیده هست .

۱ ـ آنم‌که ضمیرم به‌صفا صبح نژاد است . دیوان ص ۹

۲ ـ سحرکه غنچه گشاید گره ز پیشانی . «ص ۱۱۰

۳ ـ چون برگ‌گل زدیده کوچکش فتاده‌ام «ص ۱۶۳ .

ودرمدح میرزا محمدشفیع :

ـ (بیاکه شاهد شوخ بهار چهره‌گشاد .

(دیوان ص ۱۸) .

۱۰۱۰ هـ در۲۳سالگی از مازندران به‌کاشان رفت وپس‌از آن دراصفهان اقامت‌گزید وباتقی‌اوحدی ملاقات‌کرد .

تقی اوحدی می‌نویسد : درعنفوان شباب بود وبرصفحه عذارخطی نداشت. رقم خط‌ونظم دلپذیرش چون زلف‌دلبران صیدقلوب عارفان می‌کرد .

درمدح شاه‌عباس قصایدی‌گفت ولی نتیجه‌یی حاصلش نگردید . ازآنجا مایوس‌گشته به‌مشهد رسید وترجیع‌بندی باسوزوگداز سروده وصف‌حال‌زار خودرا درآن بیان نموده .

قصاید اینست : (۱) ز مشرب تو می لعل‌فام را شرف است . دیوان ص ۱۵ .

(۲) بلبل نطقم چوآهنگ غزلخوانی‌کند دیوان ص ۱۶ .

ـ ترجیع‌بند نیز چنین آغاز می‌شود : بازخاطر زعیش دلگیراست دیوان ص ۱۶۰

۱۰۱٤ هـ اکبروفات یافت وجهانگیر برتخت نشست ومیرزاغازی درآن هنگام در دربار بود .

ایضاً طالب نزد بکتاش‌خان حاکم مرو شاه جهان رسید وبرای اویك ترکیب‌بند ویك مثنوی سرود .

ترکیب‌بند اینست : بازگل‌کرده گلستان خیالی که مراست ص ۱۶۷ .

مثنوی سوزوگداز اینست : سرم‌را بازشوری درکمین است . ص ۱۹٤ .

۱۰۱۵ هـ درتاریخ ۱۲/شوال میرزاغازی به‌قندهار رسید .

۱۰۱٦ هـ پس‌از۲ سال اقامت اجازه عزیمت برای دیدار عزیزان خود ازبکتاش خان گرفت .

ایضاً وبجای رفتن به آمل به سوی هندوستان رهسپار شد و قبل ازرجب ۱۰۱٦ هـ به قندهارکه دچار قحطی سختی بود رسید و به میرزا غازی پیوست .

ایضاً درماه رجب همراه میرزا غازی ازقندهار روانه شد وبه «بکر» رسید .

ایضاً این بیت از مثنوی سوزوگداز است :

دو سال آمدکه ازمحنت نشان است   ترا چون بوسه فرش آستان است
دیوان ص ۲۰۲

۱۰۱۷ هـ پس‌ازآمدن طالب بکتش‌خان درهمان سال فوت نمود .

ایضاً میرزا غازی در ۱٤ رجب به سمت حاکم قندهار تعیین شده بدانجا رهسپار شد .

۱۰۱۸ هـ طالب ازرجب سنه ۱۰۱٦ هـ درهندوستان گردش می‌کرد تااینکه بالاخره مایوس شده ازآگره به‌قندهار رفت .

ایضاً درلاهور با ابوالمعالی (متوفی سنه ۱۰۲٤ هـ) بیعت‌کرده ومدتی درآنجا ماند وقطعه

شعری دروصف لاهور سرود .

خـوشا لاهـور وفیض‌آب لاهـور   بـه طاعت میل شیخ وشاب لاهـور
کـه پیر دستگیـر و مرشد مـن   یـکی قطب است از اقطاب لاهـور

(ص۴۱)

به قول شبلی مراد از قطب‌الاقطاب شاه ابوالمعالی لاهوری است .

ایضاً از آگره به‌لاهوروسرهند وملتان رفته وازآنجا به‌قندهاررسید وباردیگر به‌ملازمان میرزا غازی پیوست وقصیده‌ای نوشت (دیوان ص ۹۸) .

۱۰۱۹ ه درقندهار به‌مرض آبله مبتلاشد وچندماه بستری‌گردید وآبله یك‌چشم اورا کورکرد .

ایضاً وقتیکه صاحب خیرالبیان درهرات تذکره اورا نوشت طالب درقندهار بود .

۱۰۲۰ ه پریشان شده قندهار را رهانمود ودوباره به‌هندوستان رفت .

ایضاً در همین سال با ملا عبدالنبی صاحب «می‌خانه» ملاقات کرد .

۱۰۲۱ ه میرزا غازی در۱۱ صفر درقندهار وفات یافت .

۱۰۲۳ ه قلیج‌خان پدرچین‌قلیج وفات یافت .

۱۰۲۵ ه دراین وقت چین قلیج‌خان درملازمت اندجانی بوده ودر همین‌سال به بندر «سورت» رفت .

آمل ز یـاد رفت مرا از التفات او   تا خویش را به بندر سورت کشیده‌ام

شبلی درجلد ۳ (صفحه ۱۶۷) ازقول آزاد نوشته است که‌قلیج‌خان درخدمت حاکم لاهور بود ودر مدح اوقصایدی سرود ، قصیده‌یی‌که به‌عنوان سند ارائه‌گردید مربوط به‌مدح چین قلیج‌خان است نه در مدح پدر وی ..

گل بهارسخاچین قلیج‌خان ،که سپهر   . . . .

(ص ۱۶۶)

۱۰۲۵ ه به خدمت خواجه قاسم دیانت‌خان رسید واو آنرا نزدعبدالله‌خان فیروز جنگ به‌گجرات فرستاد . درآنجا طالب قصیده‌یی برای عبدالله‌خان سرود و دوباره به‌نزد دیانت‌خان رفت .

(قصاید ص ۳۲ — ص ۷۹ — ص ۱۰۴ — ص ۱۸۲)

ایضاً تقی اوحدی اورا درسنه ۱۰۲۵ ه که اودرخدمت اعتمادالدوله‌بود درآگره ملاقات نمود. دیانت خان‌کوشش‌کرد که‌اورا به‌دربار برساند ولی چون‌ماده مخدر استعمال‌کرده بود چیزی نتوانست بگوید. ازدربار بیرون‌آمد وبعداً وقتیکه اثرآن‌نشئه زایل‌شد نامهٔ معذرت‌خواهی به دیانت خان نوشت. (معذرت‌نامه را درص۱۴۶ ملاحظه فرمایید) پس‌ازآن اعتمادالدوله اورا به‌دربار رسانید .

ایضاً بطور یقین اعتمادالدوله در «اجمیر» اورا به دربار نزدیك‌کرد. قصایدی‌که درباره‌اعتمادالدوله نوشته‌شده‌است درصفحات۱، ۷، ۴۸، ۱۱۸، ۹۹۷، ۹۸۹، ۹۹۴، ۱۰۰۹، ۱۰۲۵ ،۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۵۳، ۱۰۴۲، و ۱۰۶۶ است .

۱۰۲۶ ه قطعه شعری برای نورجهان‌بیگم نوشت و تقاضای ازدواج‌کرد چنین برمی‌آید که‌این ازدواج درسنه ۲۵—۱۰۲۶ ه رخ‌داده باشد واز اوصاحب دواولاد شد. این‌بانو دخترشیخ خانم بود .

(قطعه ص ۱۲۴ را ملاحظه فرمایید دیباچه طاهری شهاب ص ۰۳۸ دیباچه طاهری‌شهاب

ص ۳۷ وکلمات الشعرا طبع‌لاهور ص ۰۲۹) .
۱۰۲۸ ﻫ شنبه اواخر محرم (دهم ماه‌دی) جهانگیر طالب را به منصب ملك‌الشعرائی فائز گردانید .
۱۰۲۹ ﻫ باملافیروز در «اجمیر» ملاقات نمود.
۱۰۳٤ ﻫ درحدود همین‌سال بودکه حالت جنون‌براو مستولی‌گشت وازآن پس‌به‌حالت سکوت فرو رفت .
۱۰۳٦ ﻫ در «فتح‌پور» آگره فوت نمود و درهمانجا دفن شد . درآن‌وقت ٤۹ سال از عمر وی می‌گذشت .
۱۰٥٦ ﻫ یکی‌ازدختران طالب‌که باضیاءالدین پسرحکیم‌قطبا ازدواج‌کرده بود درتاریخ ۱۳ ذیحجه درلاهور هنگام زایمان درگذشت .
ایضاً روزشنبه۲٦ ذالحجه ستی‌النساء ازشدت تاثر درلاهور درگذشته جسدوی به‌امانت درهمانجا بخاك سپرده شد .
۱۰٥۸ ﻫ جسدستی‌النساء بیگم‌را ازلاهور به‌آگره انتقال دادند ودرمقابل تاج‌محل درمقبره خاصی‌که برای اوترتیب داده شده بود دفن‌کردند .



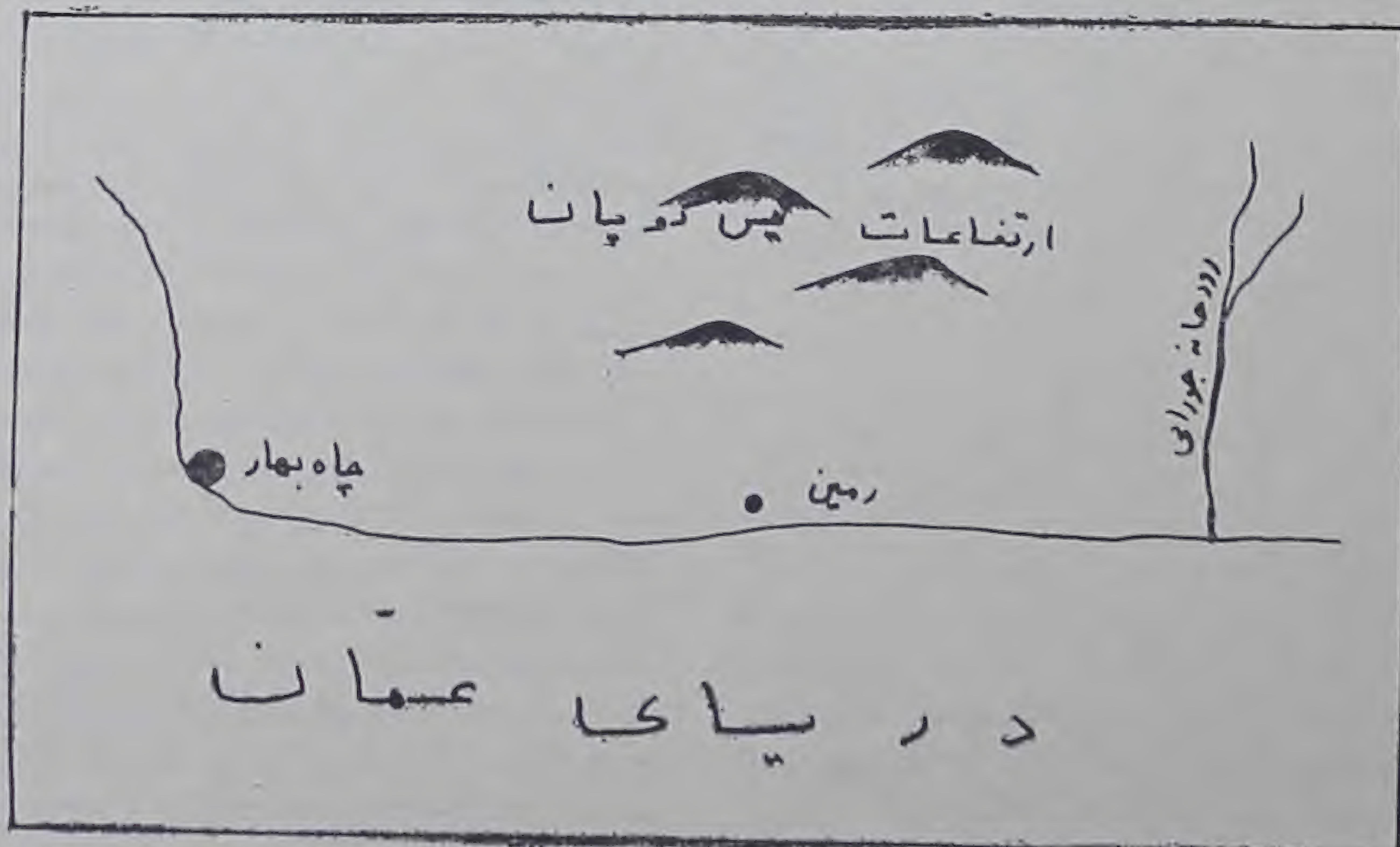
ماهیگیری در روستای «رمین»

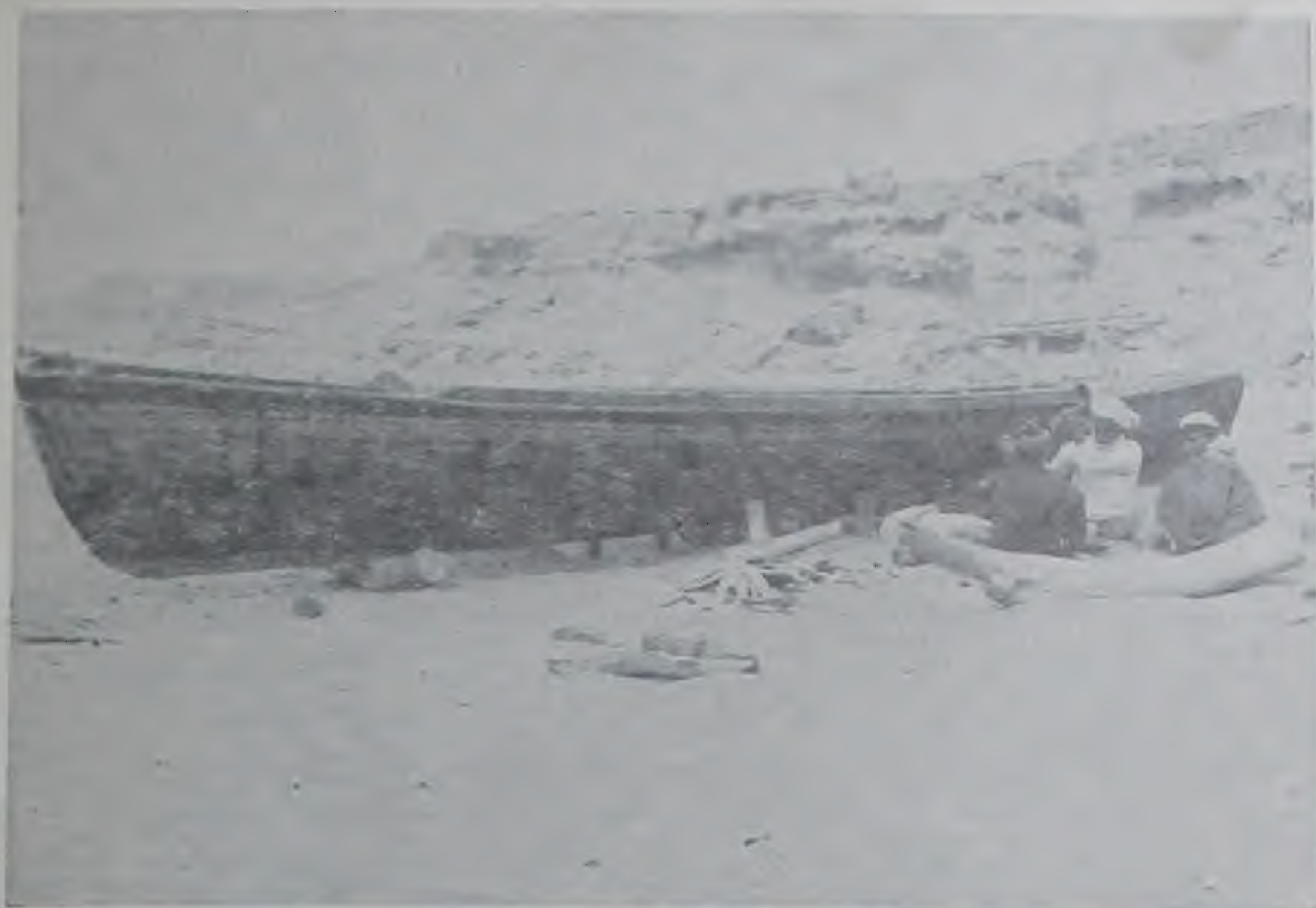
محمدعلی احمدیان
مرکز مردمشناسی ایران

اگر «ازچاه‌بهار» درخط ساحلی دریای عمان به‌سوی مشرق حرکت کنیم ، پس‌از پانزده کیلومتر به‌مشتی خانه‌ی ساکت وآدم‌هایی صبور برمی‌خوریم که نه‌تنها بابیگانگان بلکه باخودشان جز به‌ضرورت سخن نمی‌گویند. اینجا روستای رمین (Ramin) است با عرض شمالی ۱۸َ ــ ۲۵° و طو شرقی ۴۰َ ــ ۶۰° ازبخش دشتیاری شهرستان چاه‌بهار .

کسانی‌که درفاصله‌ی صبح تاغروب آفتاب به‌این روستا سفر می‌کنند ، جز یکی دو پیر ازکارافتاده وناتوان ، مردی نمی‌یابند مگر به‌هنگام غروب‌آفتاب‌که هرکدام باکوله‌باری‌از ماهی ، ازپس تپه‌هایی‌که دریای عمان‌را ازچشم روستائیان‌پنهان داشته است ظاهر می‌شوند وقبل‌ازآنکه به‌فکر استراحت باشند وسایل صید فردارا تدارك می‌بینند . زنان وکودکان «رمینی» بنزدیك غروب چشم به‌راه می‌دوزند اما اگر تأخیری حاصل شود وحتی دوسه‌روزهم بگذرد وازماهیگیران خبری نیاید

موقع جغرافیائی روستای «رمین» Ramin





تجار چاه‌بهاری درحال ساختن «اوری».

نگران نمی‌شوند چراکه می‌دانند این صیادان مغرور دوست ندارند با دست خالی به‌خانه بازگردند.



کم‌آبی ازدیرباز کشاورزی‌را دراین منطقه بامشکلی بزرگ مواجه ساخته است. ازمقایسه‌ی درجه حرارت متوسط سالیانه‌ی این منطقه‌که ۲۵ درجه سانتیگراداست بامیزان ریزش باران‌که رقمی معادل ۸ سانتیمتر درسال است روشن می‌شودکه کشت‌وکار جز به‌صورت دیمی امکان‌پذیر نیست. بهمین دلیل هم درحال حاضر مجموع زمینهای زراعتی این روستاکه درآن مختصری گندم و جو وذرت وماش وارزن دیمی کشت می‌شود ازهفت هکتار تجاوز نمی‌کند، بعلاوه بسیار اتفاق می‌افتدکه قبل‌از برداشت محصول ریزشهای تند وناگهانی به‌صورت سیلابهای شدید و ویرانگر، همه‌ی زحمات کشتکاران‌را به‌یغما می‌برد. دامداری نیز به‌علت کمبود ریزش باران وضعف پوشش گیاهی منطقه، شرایطی همسنگ زراعت دارد. به‌غیرازتعدادی بزکه به‌جرم قناعتشان به‌این منطقه‌ی کم غذا تبعید شده‌اند وخوراک روزانه‌ی خودرا به‌هرزحمت‌که هست ازحول وحوش روستا بدست می‌آورند، پرورش سایر دامها مستلزم تهیه‌ی خوراک آماده است ومقرون به‌صرفه نیست. درگیرودار چنین مشکلاتی، صدای مهربان دریا ازفاصله‌ی دوکیلومتری، اهالی «رمین»را به‌سوی خود خواند و روستائیان سرخورده از زمین به‌دنبال یافتن معیشتی مناسب، چشم به‌دریا دوختند. شکی نیست‌که دراین راه، وجود بندر چاه بهار به‌عنوان مرکزی برای کسب تجارب لازم‌وتهیه‌ی ابزار صیدماهی ونیزبه‌مثابه‌ی بازاری برای فروش ماهی، ازاهمیت فراوانی برخوردار بوده است.

هم‌اکنون روستای «رمین» ۱۳۵ نفر جمعیت داردکه تماماً بلوچند وازمذهب تسنن پیروی دارند[1]. رهبران مذهبی خودرا «مولوی» می‌نامند وعلاوه برحل مشکلات دینی برای رسیدگی به‌شکایات وحل اختلافات به‌آنان مراجعه می‌کنند.

ماهیگیری وانجام کارهای مربوط به‌آن ـ مثل مرمت قایق وتعمیر تور و فروش ماهی ـ ویژه‌ی مردان است وبقیه‌ی امور زندگی به‌وسیله‌ی زنان صورت می‌گیرد. غیراز پنج‌نفر ازمردان‌کارآمدکه‌به‌کشاورزی اشتغال دارند، بقیه‌ماهیگیرند. هرسه چهار نفر به‌اشتراک قایقی خریده‌اند ودرمخارج ودرآمد شریکند. دو سه ساعت پس‌از نیمه شب، سوار برقایق به‌دل دریا می‌تازند وبه‌هنگام غروب، به‌مدخل دره‌ی دریازده‌ی

کوچکی که مقر دائمی آنهاست بازمی‌گردند وقایق‌هارا باکمال احتیاط ازآب خارج می‌کنند. شاید به‌قایق بیش‌از خودشان توجه‌دارند زیرا قایق تنهاوسیله‌ی ارتزاق آنها ونسبتاً گرانست.

مازنه‌های از ساکن داخل روستا.



بهای هرقایق ــ به‌تفاوت حجم وجنس ــ ازبیست تاشصت هزار ریال متفاوت است. طول متوسط هرکدام هفت متر و عرض متوسط یك متر ونیم است ولی به‌هرحال صرفنظر از اندازه وقیمت، همه‌ی آنها هوری (Huri) یا اوری (Uri)) نامیده می‌شود.[2] قایق‌را سابقاً ازهندوستان می‌خریده‌اند لکن امروز فقط به‌خریدن چوب مخصوص آن بنام «گال» (Gal) ــ که حدوداً شصت سال دوام دارد ــ اکتفا می‌کنند وباکمك نجاران چاه‌بهاری، درهمان ساحل دست‌به‌کار ساختن می‌شوند (تصویر شماره ۱).

فن قایق‌سازی خود بحث مفصلی است‌که دراین مختصر نمی‌گنجد ولی همین‌قدر باید گفت درساختن قایق فنون بسیار دقیقی رعایت می‌شود ازجمله حفظ تعادل وجفت‌وجورکردن تخته‌ها به‌طریقی‌که هیچگونه منفذی برای ورود آب باقی نماند. درساختن قایق ضرورتاً جائی بـرای نشستن وفضایی به‌عنوان انباری و اجزائی جهت چادر و پارو و موتوروغیره تعبیه می‌شود. برای سالم نگهداشتن چوب قایق نیز نکاتی معمول است ازجمله مالیدن روغن جگر کوسه‌ماهی به‌بدنه‌ی قایق هرچند روز یك بار ازخارج وهرماه یك‌بار ازداخل.

سابقاً قایق‌هارا صرفاً باپارو، یابه‌کمك چادر به‌حرکت می‌آوردند وامروز باوجود آنکه استفاده ازموتورهای انفجاری کەدرگویش محلی مکینه[3] (Makine) نامیده می‌شود رایج گردیده است معهذا هنوز پارو وچادر، اعتبار گذشته‌رامحفوظ داشته‌اند. پاروهای متداول‌که طولشان از ۳٫۵ ــ ۲٫۵ متر تجاوز نمی‌کند ازدوقسمت تشکیل شده‌اند:

۱ ــ دسته، کەازچوبی میان تهی به‌نام پلمن (Pelmen) درست می‌شود.

طرح شمارهٔ ۱



۲ ــ چپگ (Cappag) که همان سرپهن پاروست واز تنه درخت می‌سازندش (طرح شماره یك). وقتی می‌خواهند پارو بزنند، دسته‌ی آنرا به‌زائده‌های چوبی بیست سانتیمتری ــ که در دوطرف قایق تعبیه شده ــ می‌بندند. این زائده‌ها «ایستینگ» (Isting) نام‌دارد وبرای‌جلوگیری ازسائیدگی قسمتی ازدسته پاروکه باآن تماس می‌یابد، دو تکه پلمن بیست سانتیمتری (چپلا Capalâ) که با دو برش طولی به دو نیم شده است، دور دسته پارو می‌بندند وبارشته‌هایی بنام بندیگ (Bandig) محکمش می‌کنند (طرح شماره دو).

طرح شمارهٔ ۲

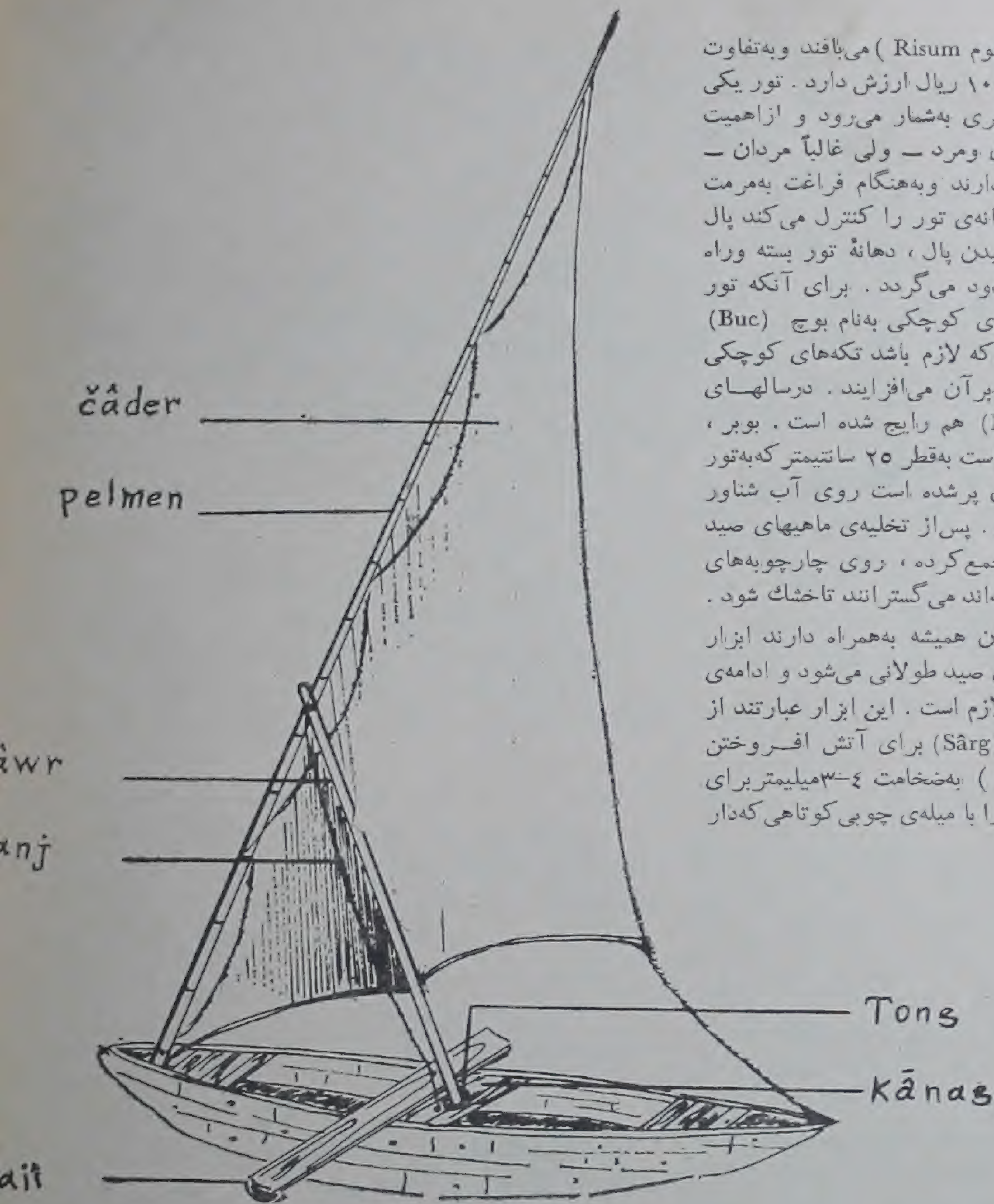


علیرغم پاروکه هنوز کم وبیش مورد نیاز است، چادر تقریباً روی به‌فراموشی دارد زیرا برپاکردنش دشوار وحمل ونقل آن دست‌وپاگیر است معهذا هنوز گاه وبیگاه درسواحل این روستا می‌توان قایقهایی‌را یافت‌کـه باپرچم‌هـای سفید برافراشته، هیبتی خاص یافته‌اند. برای برپاکردن چادرکه درگویش محلی چادر (Câder) نامیده می‌شود، ابتدا دروسط قایق، چوبی به‌بلندی ٤ ــ ٣ متر به‌طور عمودی کارمی‌گذارند. این چوب‌که ١٣ ــ ١٢ سانتیمتر ضخامت دارد ودرمحل به‌آن داور (Dâwr) می‌گویند، ازبالا سوراخی درخود طناب‌دارد واز پائین، پای به‌سوراخی دیگر به‌نام تنگ (Tong) محکم می‌کند. ساختمان چادر عبارتست ازمثلثی پارچه‌ای‌که یکی‌از اضلاع جانبی‌اش به‌پلمن بسته است. هرچه ازپایه‌ی این چوب سبك‌کـه ٨ ــ ٧ متر درازا دارد به‌نوك آن نـزدیك شویم، ضخامتش کاهش می‌یابد واز ١٥ تا ٥ سانتیمتر تغییر می‌کند. هنج (Hang) نام طنابی است‌که ازسوراخ بالای «داور» می‌گذرد وآنرا به‌چوب‌چادر می‌بنددوسپس این هردورابه‌چوبی که‌کانگ (Kânag) نام دارد محکم می‌کند (طرح شماره سه).

ازآنجاکه سنگینی چادر به‌یك سمت قایق متمایل می‌شود، برای حفظ تعادل، چوب‌ضخیم‌و سنگینی رابه‌قطر ۳۰سانتیمتر و طول چهار متر (پره‌یی Paraii) درجهت عرضی به‌نحوی سوار می‌کنندکه سنگینی‌اش درجهت مخالف چادر قرار گیرد. تورماهیگیری‌راکه‌درگویش محلی دام (Dâm) نامیده

می‌شود ازنخی ابریشمی (ریشوم Risum) می‌بافند وبه‌تفاوت جنس وحجم از ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ ریال ارزش دارد. تور یکی ازارکان بنای معیشت ماهیگیری به‌شمار می‌رود و ازاهمیت فراوانی برخوردار است. زن ومرد ــ ولی غالباً مردان ــ دربافتن وتعمیر تور مهارت دارند وبه‌هنگام فراغت به‌مرمت آنها می‌پردازند. طنابی‌که دهانه‌ی تور را کنترل می‌کند پال (Pâl) نامیده می‌شود. باکشیدن پال، دهانهٔ تور بسته وراه فرار برماهیهای صیدشده مسدود می‌گردد. برای آنکه تور درآب فرو نرود، چوب‌پنبه‌های کوچکی به‌نام بوچ (Buc) به‌دهانه‌ی آن می‌بندند وهرگاه‌که لازم باشد تکه‌های کوچکی ازتخته (کرت Karat) نیز برآن می‌افزایند. درسالهــای اخیر استفاده از بوبر (Buber) هم رایج شده است. بوبر، توپ کائوچوئی تقریباً بزرگی‌است به‌قطر ۲۵ سانتیمتر که‌به‌تور بسته می‌شود وچون ازاکسیژن پرشده است روی آب شناور مانده، محل آنرا نشان می‌دهد. پس‌از تخلیه‌ی ماهیهای صید شده، تور را بانهایت دقت جمع‌کرده، روی چارچوبه‌های کوتاهی‌که نزدیك ساحل ساخته‌اند می‌گسترانند تاخشك شود.

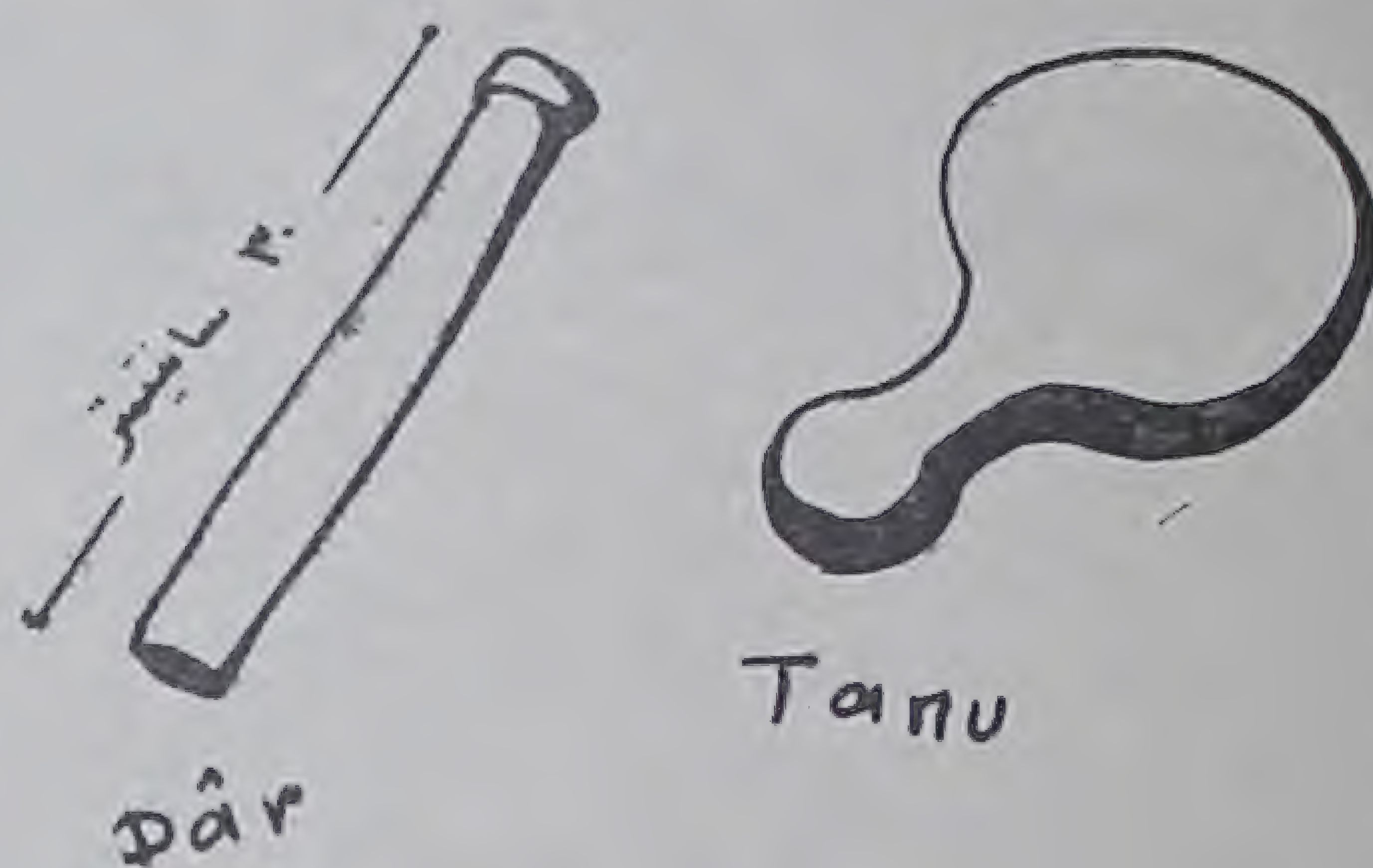
ازجمله وسایلی‌که صیادان همیشه به‌همراه دارند ابزار نان‌پزی است چراکه غالباً زمان صید طولانی می‌شود و ادامه‌ی تلاش بی‌وقفه‌ی آنان‌را رمقی لازم است. این ابزار عبارتند از منقلی فلزی به‌نــام سارگ (Sârg) برای آتش افــروختن و صفحه‌ای فلزی (تین Tin) به‌ضخامت ٤ــ۳میلیمتربرای سرخ کردن خمیر نان. خمیر را با میله‌ی چوبی کوتاهی که‌دار

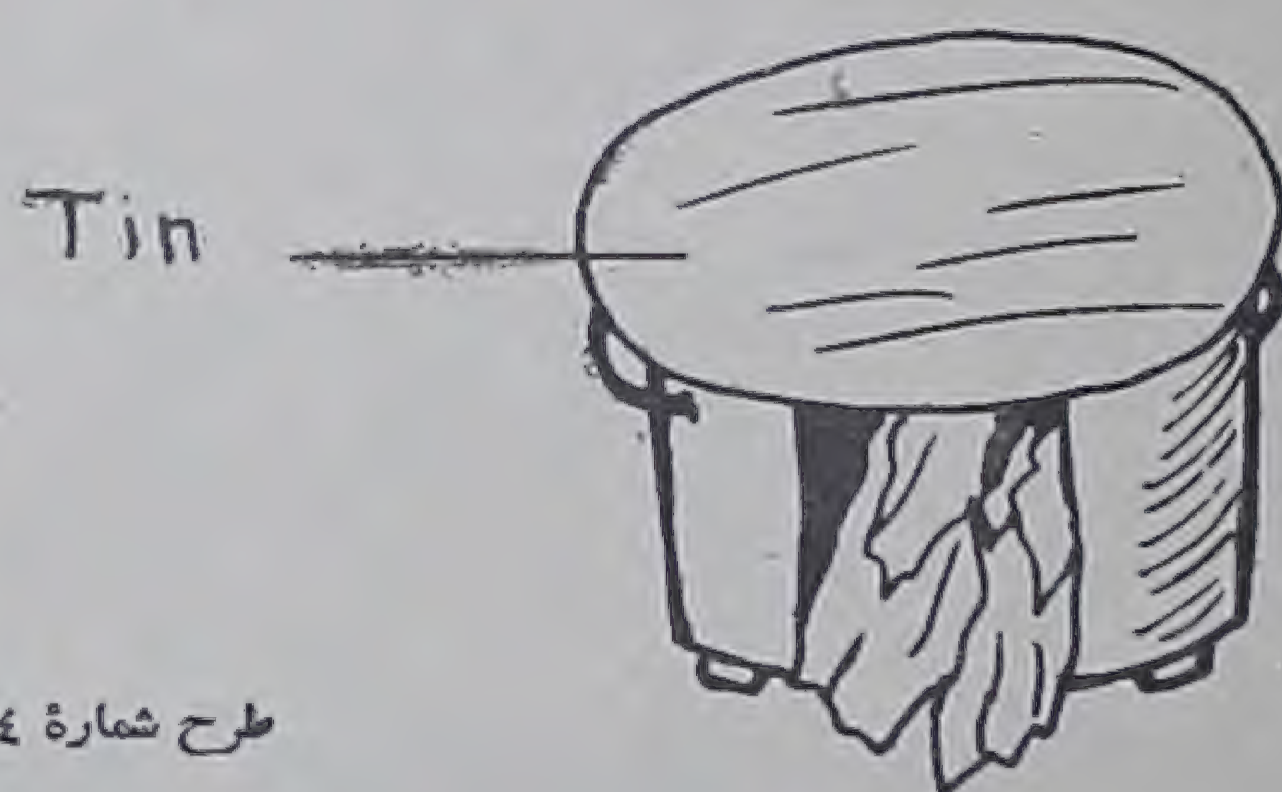


طرح شمارهٔ ۳

(Dâr) نامیده می‌شود پهن می‌کننــد وسپس روی «تین» که باروغن چرب شده است می‌گذارند تاخوب سرخ شود. بدین ترتیب ازآرد گندم و جو وذرت نانی خوش‌مزه ومقوی بنام نگن (Nagan) به‌دست می‌آید که خوراك دائمی ماهیگیران به‌هنگام صید است (طرح شماره چهار).

فصل صید ماهی به‌بهار وپائیز وزمستان محدود می‌شود. طوفانهای شدید دریائی درفصل تابستان مانع ازصید است. به‌قول خودشان دریا دراین هنگام مست‌می‌شود وصیادان‌ناگزیر برای تأمین معاش به‌چاه بهار روی می‌آورند وبه‌انجام‌کارهای ساده مثل عملگی وکارگری می‌پردازند. جدول زیر انواع ماهیهای صید شده‌را دراین روستا باذکر فصل صید وبه‌تفکیك قیمت فروش در روستا وشهر چاه بهار نشان می‌دهد:





طرح شمارهٔ ٤

انواع ماهیهای صیدشده در روستای رمین

نوع ماهی	بهای واحد بریال در روستا	در شهر	فصل صید
سرخو	۳۰	۵۰	زمستان
کر	۱۵۰	۱۸۰	بهار و اوائل تابستان
هامور	۵۰	۷۰	پائیز وبهار وزمستان
سنگسر	۱۵	۲۵	پائیز و بهار وزمستان
کولی	۳۵	۵۰	زمستان و بهار
بتر	۵۰	۷۰	زمستان
سونام	۵۰	۷۰	زمستان
گیدیر	۳۵	۵۰	زمستان وبهار
شونگ	۱۰	۲۰	زمستان وبهار
کورس	۱۰	۲۰	زمستان وپائیز وبهار
گلو	٤	۱۰	زمستان وپائیز و بهار
ساروم یا سلیمانی	۱۵	۲۰	زمستان وپائیز
شیر	۱۲۰	۱۵۰	زمستان وبهار وپائیز

علاوه برانواع ماهیهای مذکور، گاه وبیگاه یك دو «شاه میگو» نیز صید می‌کنند وبه‌بیست یا سی‌ریال می‌فروشند. ماهیهای صید شده‌را به‌هنگام غروب آفتاب به‌ساحل می‌آورند ودرهمانجا به‌فروش می‌رسانند. قیمت‌ها نه‌براساس عرضه وتقاضا بلکه به‌وسیله‌ی مشتریانی‌که ازچاه‌بهار آمده‌اند تعیین می‌شود وصیادان‌که حمل ماهی به‌چاه‌بهار برایشان مقدور نیست، ناگزیر به‌این وضع تن می‌دهند. بعضی ازماهیهاراکه مورد پسند شهریان نیست، درهمان‌ساحل ازامعاء واحشاء خالی می‌کنند وپس‌از نمك‌سودکردن، درون انبارهای ساحلی (کُد Kod یا اوتاگ Utâg) ذخیره کرده، بتدریج مورداستفاده قرار می‌دهند.



معیشت مبتنی برصید ماهی درسایه‌ی تحمیل شکل خاصی از نوع معیشت، بعنوان‌عاملی‌تعیین‌کننده، ابزاروفنون، حرکت وفعالیت، ساعات آمد وشد، برنامه‌ی خواب وخوراك، شکل داد وستد، تیپ مسکن وبسیاری مسایل دیگررا تحت تأثیر قرار داده است. گوشت ماهی یکی ازارکان عمده‌ی خوراك‌را تشکیل می‌دهد وباآن غذاهای متنوعی مثل «آب ماهی» که جوشانده‌ی ماهی‌است و«بته‌ماهی» (Batte-Mâhi) که‌مخلوطی ازبرنج وماهی و ادویه‌ی تند است، درست می‌کنند. عمده‌ترین انواع ماهی‌که بیشتر به‌مصرف خوراك اهالی می‌رسد عبارتست ازماهی سرخو (Sorxu)، شیر و کولی (Kuli). برای آنکه برنامه‌ی خواب وبیداری بابرنامه‌ی ماهیگیری منطبق شود کمی بعداز غروب آفتاب به‌خواب می‌روند وپیش‌از طلوع فجر برخاسته، راهی دریا می‌شوند. لزوم خرید ابزار صید ازهندوستان (مثل چوب گال Gâl برای‌ساختن قایق‌وچوب پلمن برای ساختن پارو و بادبان، وریشوم برای بافتن تور) و نیز ضرورت فروش دم وگوشت نمك‌سوده‌ی کوسه‌ماهی به‌این‌کشورها، پای دلالان متعددی‌را به‌این روستا بازکرده است. ازسویی‌هم فروش ماهی تازه، عده‌ای‌را همه‌روزه — به‌استثنای فصل تابستان — ازچاه‌بهار به‌این ناحیه می‌کشاند. فروش ماهی‌که ضرورتاً دربرابر پول نقد صورت می‌گیرد، قدرت خرید روستائیان‌را افزایش می‌دهد وبرای خرج‌کردن این وجوه هرچند یك‌بار راهی چاه بهار می‌شوند درحالیکه روستائیانی‌که اساس معیشت آنها برمبنای کشاورزی استوار است تااین حد باچاه بهار رابطه ندارند، یعنی نه‌چاه‌بهاری‌ها به‌آن اندازه‌که به «رمین» می‌روند، گذارشان به‌روستاهای

دیگر می‌افتد ونه‌روستائیان کشاورزکه پول نقش چندانی در زندگیشان ندارد اجبار می‌یابندکه باندازه‌ی «رمینی»ها به‌چاه بهار مراجعه داشته باشند.

معیشت مبتنی برصید، به‌ضرورت انبارکردن ماهی ونگهداری ازوسایل صید، شکل خاصی ازمسکن‌راهم درساحل دریا موجب شده است‌که ازمساکن روستا کاملاً متفاوت است. در روستای «رمین» دو نوع مسکن وجود دارد، یکی کاپر (Kâpar) هایی‌که استخوان‌بندی چوبی وپوششی حصیری دارندودیگر اطاقهای خشت وگلی به‌نام«بان» (Bân) باسقفی ازچوب وحصیر وگل‌که برسکویی ازسنگ مستقر شده‌اند (تصویر شماره دو). درحالیکه درساحل دریا بناهایی باکیفیت دیگر شکل گرفته است مثل سایه‌بانهایی وسیع باپایه‌های چوبی وسقفی ازحصیرکه برای محافظت قایق‌ها ازتابش شدید آفتاب ساخته شده است وانبارهایی ازسنگ وچوب بنام کد (Kod) یا اوتاگ (Utâg که ماهی وابزار صیدرا درآنها انبار می‌کنند (تصویر شماره سه).

این انبارها معمولاً درگودالهای ساحلی ساخته می‌شوند ویابه‌یك بریدگی طبیعی تکیه دارند. درساختن آنها هیچگونه دقتی به‌خرج نمی‌دهند. مقداری سنگ‌را بدون ترتیب روی‌هم می‌چینند وسپس باچوب وحصیر روی آنرا می‌پوشانند. بدین ترتیب اطاقك کم‌دوامی می‌سازندکه درز وسوراخ فراوان دارد بادری‌که قفل وبست درستی درآن به‌چشم نمی‌خورد. به‌نظر می‌رسد پیش‌ازآنکه ناامنی آنانرا به‌ساختن این انبارهای ساحلی واداشته باشد، ایجاد سرپناهی‌را دربرابر تابش شدید آفتاب منظور داشته‌اند.



بدین‌ترتیب، صید ماهی دراین روستا تنها به‌عنوان یك فعالیت ساده تلقی نمی‌شود وهرچه بیشتر جستجوکنیم نشانه‌های فراوان‌تری ازاثرات این نوع معیشت خاص‌را، درتار وپود زندگی روستائیان و روابط اجتماعی و اقتصادی آنها می‌یابیم که درخور مطالعه‌ای دقیق وهمه‌جانبه است.

---

۱ – طبق شمارش نگارنده در زمستان ۱۳۵۳.

۲ – درگویش بلوچی حرفی است که میان «ر» و «ل» تلفظ می‌شود مثل حرف سوم کلمه‌ی «هوری».

۳ – این واژه را که معرب ماشین (Machine) است، بدون تردید از اعراب حواشی خلیج فارس گرفته‌اند.

تصویر شمارهٔ ۳

«چشمهٔ زندگانی»، در تدبیر عمر طولانی

بررسی چند فصل از یك دستنوشتهٔ قرن دوازدهم هجری

دکتر ابوالفتح حکیمیان
دانشگاه ملی ایران

بسم‌الله الرّحمن‌الرّحیم

عمرافزا کلامی که در برانگیختن طول حیات، کوتاهی ننمایدو روحپرور مقالی‌که چون آب زندگانی، آتش‌فنارا فرو نشاند صمدحی لایموتی‌است‌جل‌جلاله که امتثال اوامرش موجب عمر بی‌زوال و ارتکاب مناهی‌اش باعث فنا و اخترام آجال است ودرودنامحدودبر سیّدنبیّین و صاحب مرتبهٔ کنت‌نبیاً و آدمَ بین‌الماء والطّین بادکه عمر طویل خضر و نوح در تعداد ذات ستوده‌صفاتش کوتاه‌ونارسا و دین مبینش حصن حصین از مهالك دنیا و عقباست و برآل معصومین وعترت طیّبین اوکه متابعت ایشان مادهٔ حیات جاودانی و مایهٔ دوام زندگانی است.

اما بعد چون عمر عزیز، گوهری است قیمتی‌که عوضش در عالم‌ممکنات‌از قبیل شریك واجب‌الوجود از ممتنعاتست و به هر قیراطی ازاین گوهر گرانبها قنطاری ذخائر عقبا خریداری توان نمود که وسیلهٔ حیات ابدی و ذریعهٔ زندگی سرمدی گردد چنانکه اشاره[ای] به‌این معنی است خبربشارت‌اثرحضرت‌خیرالبشر صلی‌الله علیه‌وآله: طوبی‌لمن طال‌عمره و حسن عمله یعنی خوشا حال‌کسی‌که عمرش دراز و عملش نیکو باشد لهذا محرر این رساله و مضیّع عمرهای هر ساله محمد هادی‌بن محمدبن صالح شیرازی عفی عن جرائمها را به خاطر فاتر رسیدکه اموری‌که باعث ازدیادعمر وطول حیات و موجب دوام زندگی و تأخیر ممات باشد از اقوال‌و افعال‌وادعیه وادویه و اطعمه و اشربه که ازکلام احیا نظام‌الهی و احادیث اهل بیت رسالت پناهی صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین و سخنان معتبرین علما و حکما وتجربه کنندگان حقائق‌آزما [ملتفت]ً و مستنبط می‌گردد با اختصار کلام و ایجاز تمام چون آب حیات ازچشمهٔ ظلمات وات[؟] قلم خضر قدم عیسی دم مریم‌شیم‌درجداول سطور درست دستور صفایح معدود جاری و به «چشمهٔ زندگی» موسوم نموده به‌عرض بازیافتگان محفل بهشت‌آیین‌خاقان سکندرشان سلیمان نشان، خضر بقاء یوسف ضیاء، موسی آیات عیسی علامات، مصطفی مراتب مرتضی‌مناقب، حسن طویت و حسین نیت، سجاد سداد باقر استعداد، صادق‌کلام‌کاظم احترام، رضا مرتبت جواد منقبت. هادی هدایت‌عسکری‌رایت مهدی خلافت ظل‌الله رساند. شهنشاهی که ریزش سحاب نیسان‌مآب، دررفشان دریانشان عطایای متکاثره‌اش، کافهٔ لب تشنگان و شایستگان‌کرم و احسان‌راامانند جدّ امجد خود ساقی‌کوثرصلوات‌اللهعلیه سیراب نماید و آب خنجر اژدر پیکرش درگلوی عدوی سرکش، آتش سوزانی است‌که به‌یکدم‌خاکسترشجرهٔ خبیثهٔوجود مردودش را به باد فنا رساند. تیر قضا[ی] تدبیرش در قلب لشکر اعدا اجلی است پرتوان و زلال عدالتش،لب تشنگان بیابان تظلم را جدولی است از چشمهٔ حیوان. هر مظلومی‌که به ظلم ظالمی‌گرفتار گردیده از عین عدالتش‌که چشمهٔ آب‌حیات است به‌زندگانی جاوید رسید و هر آتش طبیعت‌ابلیس‌صورتی‌که از طوق اطاعتش، گردن کشیده عکس فناء جود خود رادرآب‌شمشیرجهانگیرش دید. قطعهٔ‌لمؤلفه:

آن سلیمان حشمتی‌کز عدل او در راحتند
مرغ و مور و ماهی دریا و صحرا و هوا
حاوی برّ و عدالت حامی شرع نبی
سرور کل سلاطین خسرو گیتی گشا

آنکه تیغ اژدها پیکر کشد چون ازغلاف
پوست می‌گردد ز جسم مار از هیبت‌جدا
آنکه بخشد از کرم در علت افلاس ناس
شربت دینار انعامش خلایق را شفا
آنکه آب دستشوی دست دریا فیض او
آتش علت نشاند همچو خاك کربلا
هر که استشفا به آب دستشوی او نکرد
دست از جان بایدش شستن به دریای فنا
آنکه در عهدش نباشد هیچ دردی دردیی
غیر درد دین که آن هم دردها را شدوا
شاه ارفع قدر اقدس طینت اعلا نسب
شاه مردان را خلف همنام شاه کربلا
بارالها تا بوداز جان‌نشان ، وزجسم ،اسم
جسم و جان اشرف او را نگه‌دار از بلا
دوستانش راعطاکن صحت و نصرت، مدام
دشمنانش را فنا گردان به طاعون و وبا

السلطان‌بن‌السلطان‌بن‌السلطان‌والخاقان‌بن الخاقان‌بن الخاقان شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی [الحسینی] بهادرخان ابقی‌الله دولته القاهرة الی یوم‌المعاد و احیی بعین عدالته‌العباد و البلاد . امید که پیوسته نخل‌سعادت‌ثمر حیات‌بابرکاتش از چشمهٔ زندگانی، شاداب‌وریان‌وگلبرگ زبان عالمیان به دعای دوام دولتش، بلبل خوش الحان‌باد و مثل فقیر ، به‌اهدای این هدیه حقیر همان مثل تحفه‌بردن اعرابی ، خلیفه را از آب شور و حضرت سلیمان را ران‌آوردن مور است . اما چون قبول هدیه از سنت سنیه و طریقهٔ مرضیهٔ جد امجد بزرگوارش صلی‌الله‌علیه وآله است و جای آن دارد[1] که ازکرم ، قبول فرمایند و خواست که این چشمهٔ حیات‌بخش... به مؤمنان تمام وبه‌خلق‌الله، عام باشد از لغت عربی ، انزوا وبه زبان فارسی ، انشا نمود ، یعلم کل اناس‌مشربهم و یأخذ کل فریق ماربهم . التماس زدانشمندان عظام و صافی طینتان خصلت فدام آنکه چون‌شایبهٔ‌کدورتی ازین‌چشمه به‌نظر صفا منظر درآورند در اصلاح آن کوشیده مثل‌کوزهٔ زرین در حجاب‌متین از عیوب مردم پوشند و بالله‌التوفیق‌واین

چشمه را مرتب ساخت بر منبعی و هفت جدول و ساقیه[ای] بدین تفصیل :

منبع : درتحقیق عمروماهیت‌حیات.

جدول اول : در آنکه عمر ، قابل زیاده و نقصان می‌باشد و از بعضی چیزها طویل و از بعضی ، قیصر می‌گردد.

جدول دویم : دراموری که‌درعمر، افزاید .

جدول سویم : در چیزهایی که عمر را ناقص گرداند .

جدول چهارم : در تدبیر ستهٔ ضروریه که در عمر ، دخیل است .

جدول پنجم : در نگاه‌داشتن قوت جوانی و حفظ موی از سفیدشدن .

جدول ششم : در تدبیر مردم پیر.

جدول هفتم : در اغذیه و ادویه معمره و در این جدول سه مورد است:

مورد اول : در غذاهایی که‌موجب طول عمر می‌شود .

مورد دویم : در ادویهٔ معمره .

مورد سیم : در ادویهٔ مرکبهٔ معمره.

ساقیه : در ذکر امور مناسبه .

اما منبع : در حقیقت عمر و تحقیق حیات :

بدانکه عمردرعبارت ازمدت تعلق گرفتن درنفس‌است به‌بدن وحیات، صفتی است‌که اقتضای حس و حرکت می‌کند بواسطهٔ حرارت غریزی که به‌سبب‌آن‌تمام می‌شود افعالی که حیوان‌درباقی‌ماندن‌خود به آنها محتاج است . مثل جذب‌نمودن غذاها و چیزهای ملایم طبع ودفع‌کردن منافی آن و هضم‌کردن غذا و غیر اینها و مادهٔ حرارت غریزی ، رطوبت‌غریزی است‌که به منزلهٔ پیه و روغن چراغ‌است وحرارت غریزی بمنزلهٔ شعلهٔ چراغ.پس هرگاه چراغ از روغن ــ یعنی رطوبت غریزی ــ خالی شود شعلهٔ آن‌هم که عبارت از حرارت غریزی است منطفی گردد وازین بیان ، روشن گردید که طبیعت حیات ، گرم و تر و طبیعت‌موت

---

۱ – دراصل، دوبار «جای آن» نوشته‌اند یکی ازآندو حذف شد .

که نقیض آنست سردو خشك است‌وموت، عبارت از منقطع‌شدن نفس و روح است از بدن و اما تحقیق نفس و چگونگی تعلق‌اش به جسد که آیا علاقه‌اش علاقهٔ تدبیر و تصرف ، چون تعلق پادشاه‌به ـ مملکت یا از قبیل علاقهٔ شعله به چراغ‌یا از بابت علاقهٔ عاشق به معشوق یا غیر اینهاست این مختصر راگنجایش آن‌نیست.

جدول اول : دربیان آنکه عمر قابل زیاده و نقصان می‌باشد :

و بعضی اشیاء بالخاصیته باعث‌طول حیات و برخی علت هلاك و سرعت‌ممات میگرددوبعضی‌مردم‌راببسب‌بعضی‌وسیله‌هاو کارها عمرشان زیادمیشود وطایفه[ای]را به‌علت اموری چند ، خرمن‌وجودشان‌به‌باد فنا می‌رود . مخفی نماناد که بعضی آیات قرآنی و بسیاری از اقوال اهل بیت حضرت رسالت پناهی صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین ، برین مطلب دلالت دارد **از آن جمله این آیهٔ کریمه است که :** یمحوالله‌و مایشاء و یثبت که علما چنین تفسیر کرده‌اند که رزق و اجلی که‌الله تعالی به جهت عباد ، تقدیر کرد محو می‌کند از آنها آنچه راکه میخواهد و اثبات می‌کند هرچه راکه می‌خواهد یعنی تغییر آنها میدهد و زیاده و کم می‌کند آنها را به مقتضای مصلحت‌های خودکه خود بهتر میداند . **و از آن‌جمله** ، این آیهٔ کریمه است در سورهٔ نوح که : **و یؤخرکم الی اجل مسمی** یعنی تأخیر میکند شما را تا اجل و وقت نام‌برده‌شده. صاحب کشاف گفته که اگر گویی‌چگونه گفته « و یؤخرکم » باوجودآنکه‌در آیهٔ دیگر خبر داده که تأخیر اجل ، ممتنع و محال است و این نیست مگر تناقض ، و جواب ازین گفته که الله تعالی حکم

کـــرده است به‌اینکه مثلا قوم نوح اگـــر ایمان بیاورند ایشان را هزار سال عمر عطا کند و اگر بر کفر و ضلالت باقی مانند هلاک گرداند ایشان را بر سرنهصد سال . پس از برای ایشان گفته شده کـه ایمان بیاورید تا [مؤخر] دارد شما راتا اجل مسمی و وقتی‌که خدا خبرداده که‌از آن تجاوز نمی‌کنید و درنمی‌گذریدوآن اجل اطول است که هزار سال باشد بعداز آن خبرداده که هرگاه آن وقت بیایـــد تأخیر نمی‌شود و چاره از برای شمانیست همچنانکه درآنوقت‌دیگر ... کمتر تأخیر ممکن است پس مبادرت‌وپیش‌دستی‌نمایید در اوقات مهلت و تأخیر و ازآن‌جمله، این آیهٔ شریفه است که : و ما یعمر مـــن معمر ولاینقص من‌عمره‌الافی‌کتاب. یعنی عمر داده نمی‌شود صاحب عمری را وکم کرده نمی‌شود از عمر او مگر آنکه در کتاب است . صاحب‌کشاف ، در این آیه گفته که در آن تأویل دیگر هست وآن اینست‌که طول بهم نمیرساند هیچ عمـــر انسان و کوتاه نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب است و صورتش آنست‌که نوشتـــه می‌شود در لوح‌که اگر فلان شخص‌حج بکند یا جهاد نماید عمرش چهل‌سال‌باشد و اگر حج و جهاد ، هر دو را بجاآورد عمرش شصت سال باشد پس هرگاه آن شخص ، حـــج و جهاد هر دو را به‌عمل آورد عمرش به شصت رسد پس بدرستـــی که عمرش زیادش است و هرگاه‌یکی‌را بجا آورد و از چهل تجاوز نکندعمرش کم شده‌است آنچنان عمری‌که نهایتش شصت بود ... و بعضی محققین مفسرین را درین مبحث تحقیقی هست آن اینستکه هرگاه علم خدای تعالی تعلق گرفتـــه‌به اینکه زید در سنهٔ خمسمائهٔ خواهد مرد

محال است که قبل ازآن یا بعدازآن بمیرد پس محال است اجل‌هایی که علم خدای تعالی در آن جاری‌شده زیاد گردد یا کم شود پس متعین است تأویل زیاده‌ونقصان به‌اینکه آنها نسبت به‌ملك‌الموت یا اعوان اوست از ملائکه که موکلند بر قبض ارواح بنی آدم که حق تعالی امر کرده است ایشان را به‌قبض آنها بعد از اجل‌های معین محدود ... و قول دیگرش که : اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعته و لایستقدمون و بعضی اصحاب تفسیر گفته‌اند که قضا بردو قسم است قضای جازم که قبول رد و تعویق نمیکند و قضای معلق و آن، اینست که الله تعالی حکم می‌کند چیزی را که واقع می‌شود مادامی که عایقی او را برنگرداند و این عایق اگر یافت شود آن نیز از قدر مقتضی الهی است . این آیات دال بر زیاد و کم‌شدن اعمار که تفسیر آنها بیان شد به سبیل اختصار .

و اما احادیث وارده در این باب از آن جمله حدیث حضرت رسالت پناه است صلی‌الله علیه‌وآله ، صلة‌الرحم‌تزید فی‌العمر . یعنی نیکویی کردن با خویشان و ذوی‌الارحام خود زیاد می‌کند عمر را و از آن جمله قول آن حضرت است ایضاً که فرموده که صدقه ، برمی‌گرداند بلا را و زیاد می‌کند عمر را و از آن جمله آنست که در بعضی کتب نقل شده که آن حضرت صلی‌الله علیه وآله دعا کرده بعضی اصحاب را به طول عمر و علما گفته‌اند که اگر زیادتی عمر ممکن نمیبود حضرت در آن دعا نمی‌فرمود از اینجاست که مردم در دعا کردن به یکدیگر، بسیار می‌گویند که :طول‌الله‌عمرك‌واطال‌بقاءك.. و امثال اینها چنانکه در شرح بعضی ادعیهٔ مأثوره جهت زیادتی عمر ، وارد شده و حقیر درین رساله در موضعش به بعضی از آنها اشاره خواهم نمودن ان‌شاءالله‌تعالی... و مخفی نماناد که اطبا ، عمر طبیعی را درین زمانها صد و بیست سال می‌دانند و عمدهٔ دلیل ایشان آنکه مدت کمال انسان چهل سال است و زمان نقص ، سزاوار است که دو برابر زمان کمال باشد و آن هشتاد می‌شود که مجموع ، صدوبیست‌سال باشد . امـا این قول از قبیل اعمار این روزگار ناپایدار و بی‌اعتبار است و آن به حسب نـدرت واقع می‌شود بلکه آنچه غالب و مشاهداست – چنانچه حدیث نبوی برآن شاهد است – اکثرعمر این امت، میانهٔ شصت و هفتاد میباشد ... و مخفی نماناد که این، وقتی است که سانحه[ای] ازخارج رو ندهد مثل غرق‌شدن و سوختن و ازبلندیها به‌زیر افتادن و امراض صعبه عارض شدن...

جدول دویم : در ذکر اموری که باعث زیادتی عمر و طول حیات می‌شود :

و غرض اصلی ازین چشمهٔ زندگی همین جدول بی‌بدل حیاتبخش است...

از جملهٔ معمرات و موجبات طول حیات شکر کردن زندهٔ بی‌جان وجان‌دهندهٔ خالق بی‌چون است برنعمت وجودوزندگی ... کـه در قرآن مجید فرموده : ولئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر کنیدهر آینه زیاد می‌کنم نعمت شما را وازحضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله مروی است که : با لشکر یضاعف‌النعم یعنی به سبب شکر کردن [دو چندان] می‌شودنعمتها وحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز فرموده که : من شکر دامت نعمته و من لم یشکرالنعمة عوقب بزوالها یعنی کسی که شکر می‌کند دایم و باقی می‌باشدنعمتش و کسی که شکر نعمت نکندعذاب کرده میشود بزایل‌شدن نعمت‌ازو. ومخفی‌نیست که‌نعمت حیات از سایر نعمتها لذیذتر و گوهر مرادزندگی از باقی گوهرها عزیزتر است و آن‌رادر رستهٔ شکر ، نگاه‌داشتن اولی و اهم‌است زیراکه حیات، اصل همهٔ نعمتهاست وبی‌زیور زندگی، صورت‌نعمت دیگر بی‌معناست**واز آن جمله** ، عدل و احسان و نفع‌رسانیدن به‌افراد و انسان و ترك اذیت رسانیدن‌به ایشان است ... **و از آن‌جمله** ، صلهٔ رحم است چنانکه در شهاب‌الاخبار ازنبی‌مختار صلی‌الله علیه‌وآله وسلم مروی است که: صلة‌الرحم تزید فی‌العمر یعنی‌احسان‌کردن به‌خویشان ، زیاد می‌کند در عمر ...**واز آن جمله** ، تصدق نمودن است که‌ازحضرت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله منقول است که صدقه برمی‌گرداند بلا را و زیاد می‌کند عمر را و در روایت دیگر چنین است که: صدقه خاموش می‌گرداند غضب‌پروردگار را و دفع می‌کند میتهٔ سوء راکه مرگهای بد باشد چون مرگ مفاجاة و غرق شدن و خانه بر سر فرود آمدن و غیر آن ... نقل کرده‌اند که روزی حضرت عیسی – علی نبینا و علیه‌السلام – با اصحاب خود نشسته بود مرد هیزم‌کشی از آنجا گذشت [حضرت عیسی علیه‌السلام بیان فرمود] که این مرد ، زنده برنخواهدگشت.ازین سخن ، مردمان از یار و اغیار از یمین و یسار در کمین و انتظار نشسته مترصدآن بودند که صدق و کذب این سخن‌برایشان ظاهر گردد ناگاه دیدند که آن مـرد هیزم‌کش ، پشتهٔ هیمه بر دوش و به‌صحت و سلامت از آنجا مراجعت نمود . گفتند یا نبی‌الله از شما هرگز دروغی صادرنشده و ایـن مردی که گفته بودید ازصحرا برنمی‌گردد اینك صحیح و سالم و حی و قایم برگشته . حضرت فرمودکه او رابه نزدیك طلبیدند و از او پرسیدندکه‌امروز ازتوچه عمل شایسته[ای]صادرشده؟ آن مرد گفت کاری نکرده‌ام الا آنکه یـك قرص نانی‌که قوت جانم و قوت روانم‌بود به‌سائل گرسنه[ای] که از من درخواست کرد تصدق نمودم و او را بر خود مقدم داشتم . حضرت فرمودکه این پشتهٔ هیمه‌بر زمین گذار و ریسمانش بگشا . چون هیمه را باز کرد ماری در آن میان دید بیرون آمد حضرت فرمود که آن تصدق، این بلیه را رفع نموده ... **و از آن جمله** احسان نمودن است در روز هجدهم ماه ذی‌الحجه که روز عید غدیر است ...**واز آن جمله** مطلق حسن‌عمل‌وکارهای‌شایسته و اعمال صالحه است‌خواه از عبادات بدنیه و خواه از مالیه و خواه مقالیه باشد ... **و از آن‌جمله** توقیر و تمکین و ادب‌نگاه

داشتن پیران است نه ایشان را استهزاء کردن و آزارنمودن‌چنانچه عادت‌جاهلان است و از آن‌جمله حفظ‌نمودن و با خود داشتن تسبیح است و خصوصاً از خاک کربلای معلا که سرچشمهٔ‌آب خضر وهمدم مسیح است و از آن‌جمله حذرکردن از قطع‌نمودن درختان‌تر است مگر در حال ضرورت چنانچه گفته‌اند: درخت‌افکن‌بود کم زندگانی – به درویشی کشد نخجیر بانی . مؤلف گوید این چهار چیز که‌در اینجا مذکور شد ازآداب‌المستعلمین‌افضل المتقدمین والمتأخرین‌خواجه نصیرالدین طوسی نضره‌الله روحه‌القدسی نقل کرده شد و از آن جمله غایبانه دعاکردن است از برای طول عمر برادران مؤمن که‌دراین صورت ، عمر دعاکننده و آنکس که از برای او دعاکرده هر روز زیاد می‌شود... و از آن جمله دست شستن پیش از طعام و بعد از طعام است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقول است که موجب زیادتی عمر وحفظ لباس ازچرک شدن و باعث روشنی چشم‌و صحت بدل و وسعت عیش‌است وازآن‌جمله دائم‌الطهاره بودن است یعنی همیشه با وضویاغسل‌بودن و دلیل این مدعا در این‌روایت واردشده که قال‌النبی صلی‌الله علیه‌وآله : [یا «انس» بسیار طهارت باش تاخدای‌تعالی عمر ترا زیاد کند و تو اگر شب و روز با طهارت باشی هرگاه با طهارت بمیری شهید مرده‌ای] ... و از آن جمله باادب بودن است که بعضی فضلا گفته‌اند که عجب است که مردی را ادب‌نیکوبودودرجوانی بمیرد و عجب است نیز که مردی بی‌ادب باشد و بهسن‌پیری برسد ... و ازآن‌جمله که بزرگترین تدابیر حکماء هند است افکندن پوست است همچه مار که هرسال

علیه السلام با و اخلاطه کند و محفوظ باشد
جان و اهل و مال او و دعا اینست استودع الله
العظیم الجلیل نفسی و اهلی و مالی و ولدی و
من یعنینی امره و استودع الله المرهوب المخوف
المتضعضع لعظمته کل شیء نفسی و اهلی و مالی
و ولدی و من یعنینی امره و از آنجمله مداومت
کردن بر چیزیست که درین خبر شریف مذکور است و
این از امور غریبه و ذخایر عظیمه است که در خزاین
ملوک و سلاطین نیست و کم کسی بر آن اطلاع دارد
عمر را چنان طویل میکند که آدمی از نزدیک بجان
میرسند و غیر از فایده طول عمر فواید عظیمه دیگر
هم دارد که از برکت آن صاحبش از شکستگی
و بیماری محفوظ میباشد و مصیبتی باولادش
نمیرسند و حقیر این حدیث را در کتاب عتیق بسیار
کهنه معتبری دیدم که مورخ بتاریخ محرم
تسع و ستین و خمسمائه بود و در حین الیف بو

پوستی می‌اندازد و تازه میشود و درازی عمر مار را از این کار دانسته‌اند ... **و از آن جمله** در مسکن‌هــای عالی و عمارتهای‌شمالی ، جای گرفتن‌است‌چنانچه شیخ ابوعلی به‌این معنی اشاره نموده‌ودر جدول چهارم ، کلام تمامی درین باب خواهد آمد انشاءالله تعالی **و ازآن‌جمله** بر بدن مالیدن روغنهای خوشبوست‌چون روغن نرگس و روغن یاسمن و مانندآن خصوصاً بعد از حمام که تدارك می‌کند تحلیل راکه در بدن واقع شده و قوت می‌دهد حرارت غریزی را و برمی‌گرداند قوت حیوانی را و در حدیث وارد شده‌که همچنانکه درخت در هر چند وقت به‌آب احتیاج می‌دارد شجرهٔ انسان بعد ازچند چند زمان به‌روغن مالیدن محتاج‌میباشد، **و ازآن‌جمله** مصاحبت نیکان و دوستان است‌که مفرح دل و قوهٔ جان است. قرشی گفته از جمله معالجات شافی‌که مفیداست در اکثر امراض ملاقات نمودن‌کسی است که به او مسرور می‌شود ... **و ازآن‌جمله** این سه چیز است‌که‌حکما گفته‌اند ثلثة‌تزید فــی‌العمر : اکل‌التفاح بالاسحار والنوم بالساروالاغتسال‌بالماءالحار یعنی سه‌چیز، عمر را زیاد می‌کند : خوردن سیب در سحرها و خواب‌کردن به‌جانب چپ‌وغسل کردن به آب گرم **و از آن‌جمله** تجدید وتازه‌کردن چیزهایی است که‌نوکردن‌آنها متعارف و ممکن است زیرابه مقتضای‌لکل جدید لذة موجب‌التذاذ می‌گردد و لذت، منعش روح و مقوی حرارت غریزی‌است. **و ازآن‌جمله** استماع صوت حسن‌است‌یعنی گوش داشتن به صدای خوش‌که آن رادر تقویت روح و انعاش‌حرارت‌غریزی‌دخل عظیمی است و تأثیرش دربعضی حیوانات از جملهٔ محسوسات است چه شتر به‌نوای حدی چون مرغ هوا به تندی می‌رود .. مؤلف گوید که صوت حسن ، غنا را لازم ندارد تا محذوری ازارتکاب محظوری لازم آید بلکه به حلّیت هم از آن منتفع می‌توان شد و در حدیث آمده که اقرؤا القرآن بأحسن اصواتکم یعنی قرائت‌کنید قرآن را به نیکوترین آوازتان **و ازآن جمله** فرح و خوشحالی است و آن رااصل عظیمی است در تقویت قوتهای طبیعی و انعاش حرارت غریزی و شفای امراض ؛ اما باید به قدر اعتدال باشد و افراطش ضرر دارد و بسا باشدکه هلاك سازد ...

جدول سیم : در ذکر اموری که‌عمر راکوتاه و زندگانی را تباه می‌سازد :

و آدمی را آتش فنا در خرمن بقا می‌اندازد و به تعجیل و سرعت در ورطهٔ هلاك می‌رساند. مخفی نماند که‌دانستن‌این امور بر کافهٔ زندگان ضرور است که از آنها دایــم در حذر باشند تا درکمینگاه حوادث دوران، حلیهٔ‌حیاتش‌رانربایندواز لباس زندگی‌اش برهنه نسازند **و از آن جمله** ، جور نمودن‌وظلم‌کردن‌است‌چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین و قاتل‌الظالمین علیه‌السلام در درر و غرر منقول است‌که: من جار قصم عمره یعنی هرکس که‌جور و ظلم‌کند شکسته می‌شود عمر او و در مــوضع دیگر به‌جای من‌جار ، من ظلم فرموده‌اند و در موضع دیگر بر همین عبارت ، کلمات دیگر افزوده‌اند که: من ظلم قصم عمره و دمر علیه ظلمه یعنی‌هر کس که ظلم کند شکسته می‌شود عمرش و هلاك کرده می‌شود برو ظلمش یعنی‌اثر آن ظلم به‌خودش برمی‌گردد چنانچه شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته رباعی :

آنکس که به کوی ظلم خرگاه زند
خــود را به دم آه سحرگاه زند
ای راهزن از روز مکافات بترس
راهی که زنی ترا همان راه زنــد

... **و از آن جمله** ترك نمودن‌ورع و تقوی است از متعلم و کسی که‌تحصیل عــلم می‌کند ... **و از آن جمله** ، مطلق‌بد کرداری و گنه‌کاری‌ومردم‌آزاری‌است... **و از آن‌جمله** سدّ طریق و بستن راه‌است بر متردین ... **و از آن جمله** زناکردن است ... قال‌النبی صلی‌الله علیه‌وآله ... فرموده که زنا موجب درویشی می‌گردد و نــور وجه را می‌برد و عمر را کوتاه میکند ... **و از آن جمله** عقوق والدین و قطع نمودن رحم است... **و از آن جملــه** ترك تعشی است یعنی نخوردن طعام‌درشب و وقت عشا ... وحضرت‌امام‌جعفرصادق علیه‌السلام فرموده‌که ترك کردن طعام‌شب باعث زود پیرشدن آدمی میشود ...

و ازآن‌جمله مجامعت‌کردن است درحال گرسنگی و همچنین در حال پری معده‌از طعام ... **و ازآن‌جمله** اندوه و همّ‌است که از قلب حزین ، دفعش اهمّ است .در حدیث وارد شده که : الم نصف‌الهرم‌یعنی حزن و اندوه ، نصف پیری است و از کلمات حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام‌در کتاب درر و غرر مذکور است که : من کثر همّه سقم بدنه یعنی‌کسی که‌بسیارباشد اندوه او بیمارباشدبدن‌او.... **وازآن‌جمله** قسم دروغ یادکردن است... **وازآن‌جمله** با دشمن نشستن ومقارن‌اعداء بودن است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده که : لکل سیئی نکد و نکدالعمر مقارنة العدو یعنی از بــرای هر چیزی نقصانی می‌باشد و نقصان عمر ، قرین‌بودن وهمنیشن شدن با دشمن‌است ... **و از آن جمله** غضب‌نمودن است و آن کیفیت‌نفسانی است‌که روح حیوانی به‌یکدفعه از باطن میل به‌ظاهر می‌کند به جهت انتقام‌کشیدن و در کــتاب درر و غــرر از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام این حدیث نقل شده‌که : من اطاع غضبه تعجل تلفه یعنی هرکس که اطاعت غضب‌خودکرده‌تعجیل در تلف خوده کرده [است] ... **و ازآن جمله** ، حسد داشتن است وآن‌آرزوکردن زوال نعمت از دیگران است ... و حکما گفته‌اند که دو کلمه است که صحیح‌تراز آن دوکلمه در تجربه یافت نشده و آن اینست‌که حریص ، محروم‌و حسود،مغموم است **و ازآن‌جمله** ناشتا آب سردخوردن است‌که حرارت غریزی راخاموش‌می‌کند و همچنین است آب‌بسیارخوردن خصوصاً در نیمه شب **و ازآن‌جمله** بسیاری‌ملاقات

است با دود و بخار و گردوغباروبوهای ناخوش که مخالطهٔ اینها ، هوا را مکدر می‌سازد و روح را اذیت‌می‌رساندافلاطون گفته که اگر بخار و دود در هوا نمی‌بود هرآینه انسان ، ایام‌بسیاری‌زندگی‌مینمود.
و ازآن‌جمله ، بیماری است خصوصاً هرگاه که مزمن شود زیرا که مرض ، مضعف قوّت و حرارت غریزی است **واز آن‌جمله** سموم و زهرهاست زیرا که سموم ، مخالف طبیعت است و بعضی‌سموم می‌باشدکه به محض رایحه ، بدن‌را فاسد می‌کند ... و در قانون طب مقرر است... [که به] سبب خالی بودن معده ، زهر بزودی در عروق ، نفوذ مینماید که در اینجا علاجش مشکل‌می‌شود به خلاف‌آنکه معده و عروق از غذا مملو باشدکه دراین صورت، سورت‌سم، شکسته میشودوچندان تأثیری نمی‌کند ... و محمدبن زکریا گفته‌که جمع‌کثیری از حکماگفته‌اند و برین متفقندکه کسی‌که‌گردو وفندق‌پیش از غذا بخورد دواهای‌کشنده ، اوراضرر نمیرساند ... **و ازآن‌جمله** چیزی خوردن در تاریکی است زیراکه طبیعت ، تصرفی که میبایدنمی‌کند ... **واز آن‌جمله** خوردن غذاهای خارج از طبیعت است زیرا که طبیعت ، عاجز از تصرف آن می‌شود و هم‌چنین خوردن‌طعامهای‌سوخته‌وچیزهای بسیار چرب و غذاهایی که فاسد و متعفن شده باشد و طعامهایی که بالفعل ، بسیار گرم باشد و به‌اعتدال ، سرد نشده باشد و همچنین بسیار خوردن چیزهای [؟]شور و تند و مداومت‌کردن بر ترشیهاکه[؟] سرعت ترشیده میشودچنانچه شیخ ابوعلی

تصریح نموده ... **و ازآن‌جمله** افـراط تشنگی و آب نخوردن است راوی گوید که این ، باعث پیری و خشکی و لاغری می‌شود و **از آن‌جمله** کثرت حرکت و کثرت سکون و کثرت اکل و افراط در قلّت آن و ... مجملا از اعتدال بیرون رفتن ...

جدول هفتم : در اغذیه و ادویـهٔ معمره :

ودر آن سه مورد است : **مورداول** در غذاهایی که موجب طول عمر می‌شود وبهترین غذاهای مردم ، نان گندم است که امتیازش در میان‌انواع‌نعمتها ، مثل‌قرص ماه از سایر انجم است و ... لهذا حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله فرموده که : بهترین طعام شما نان و بهترین میوهٔ شما انگور است. **گوشت** قوی‌تر از همهٔ‌غذاها و مادهٔ حرارت غریزی است و فضولش کم بود و زود مستحیل به‌گوشت بـدن شود ... و از حضرت‌امیرالمؤمنین‌صلوات علیه و علی اولاده‌الطاهرین مروی است که پیغمبری از پیغمبران ، شکوه کرده‌به خدای عزوجل از ضعفاء امتش پس فرمود ایشان راکه گوشت را با شیربخورندچون چنین کردند قوت در ایشان‌ظاهر شد ... **وگوشت مرغ** ، بدن را فربه و عقل‌رازیاد نماید و ... کبوتربچه ، حرارت‌غریزی‌را زیاد گرداند و کسانی راکه از چهل‌سال گذشته باشدموافقت‌تمامی دارد **برنج‌غذائی** نیکو و موافق طبع و مسمن بدن و مختار حکمای هند است ... **تخم‌مرغ** نیم‌برشت غذای پسندیده‌وقوت‌دهنده و سریع‌الهضم و ماده خون صحیح‌وبه‌تعجیل‌تلافی‌کنندهٔ امراض مجلّله و مولد جوهرروح‌ومقوی باه است و تخم‌کبك‌وکبوترو دراج‌ومرغ خانگی و گنجشك همه ممدّ روح و تخم اردك و قاز غلیظ ردی‌الغذاست **شیر** تازه دوشیده معمّر و مقّوی باه و مولد منی‌و مسمن بدن و دافع ضررادویهٔ‌مسهله‌وسموم قاتله است .

رازی گوید که کسی که مداومت بر خوردن و آشامیدن شیر نماید به‌مقدار معتدلی که زیاده از حاجت نخورد نگاه میدارد صحت او را و طویل می‌گرداند حیات او را .

طبری گوید که خوردن وآشامیدن شیر ، آدمی را دیرتر پیر می‌کند و ابن شمحون گفته کـه شیر محافظت می‌کند رطوبات اصلیهٔ بدن‌را وبرمی‌گرداندعقل کسی راکه به سبب سودا فاسد شده‌باشد و زیاد می‌کند جوهر دماغ را و صاحـب [ذخیره] گوید که در مزاجهای گرم و خشك، موافقترین‌مشروباتست و ازحضرت رسول صلّی‌الله علیه‌وآله منقول است‌که شیرگاو ، شفای همهٔ بیماریهاست **نخود** ، بهترین حبوبات‌وطبعش‌طبع‌حیات‌ومقّوی باه و مولد منی واز تعریف،مستغنی است. **عسل** در مزاج مشایخ و مبرودین وهنگام سردی هوا ، حرارت غریزی را قوت‌دهد واز عجایب خواصّش چنانچه اقسرائی گفته آنست که چون با آب بیاشامندبدن‌را ترو تازه نماید و بدون آب ، بدن را خشك‌گرداند ... و دیموقریطن گویدکه کسی که تعهد کند ظاهر بدنش رابه‌روغن مالیدن و باطنش به‌خوردن عسل ، همیشه باصحت بود . **قند و نبات و شکر** طبع‌اینها رطب و قلیل الحرارت و آنچه‌کهنه باشد مایل به‌یبوست است. مقوّی‌روح‌وحرارت غریزی و کل طبایع را موافق ودراینها فواید بسیار است . از حضرت امام جعفر الصادق علیه‌السلام مروی است که اگردر نزد مردی هزار درهم باشد و دگر هیچ نداشته باشد و با آن هزار درهم ، شکر بخرد ، مسرف نخواهد بود و درحدیث دیگر آمده که پنیر ، ضرر دارد به همهٔ چیز و هیچ نفعی ندارد و شکر نفع دارد به همه چیز و به هیچ چیز ضرر ندارد . **مویز** : جالینوس گویدکه جگر ترا قوت و اخلاط را نضج دهد زیاده بر منضجات دیگر و در حدیث ، وارد شده که هرکه هر روز بیست و یك دانه مویز سرخ‌ناشتا بخـورد بیمار نشود مگر مرض‌الموت **انگور** ... مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن‌بود .

رازی گوید که خاصیت‌انگورآنست کـه در معده ، فاسد نمی‌شود . **انجیر** : جالینوس ، انگور و انجیر رسیده راسیّد میوه ها خوانده و غیر از این دو میوه ، دیگر میوه [ای] نمی‌خورده [است]واز حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله منقول است که بخورید انگور تر و خوشك‌راکه بدرستی‌که ... قطع میکندبواسیر راونافع است نقرس و ابرده‌را [2] ...پسته : تروگرم است و در آن تر یـا قیّسی میباشد ...

بادام شیرین : ابن زهر گفته که خاصیت عظیمی در محافظت جوهر دماغ دارد و علامه گفته که نگاه می‌دارد رطوبت اعضا را نگاهداشتن عجیبی بدون اینکه احداث رطوبت غریزی نماید و خواب معتدلی آورد و به بدن مالیدن آن رطیب بدن نماید بی‌آنکه رطوبت غریبه [ای] احداث کند **رطب** : گرم و تر است در اول یا دویم منی افزاید و بدن را فربه سازد و طبع را نرم دارد ابلاقی گوید که حرارت غریزی را برانگیزد و تولید خون لطیف نماید **خربزهٔ شیرین** : رطیب بدن نماید و رطوبت غریزی را از خشك شدن نگاه دارد و تن را زود فربه کند چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که هرگاه آن حضرت ، خربزه تناول می کردند به انگشتان مبارك خود نظر مینمودند و سبب آن را میفرمودند که میخواهم ببینم چه مقدار از خوردن خربزه بدنم فربه شده زیرا که خربزه ، لطیف و سریع النفوذ است و آنچه از آن جزء بدن می‌شود زود به اعضا میرسد و آنچه فضلات آنست به امعاء و احشاء می‌رود و حضرت امام رضا علیه السلام از برای خربزه ده صفت ذکر فرموده‌اند برین وجه که : آب است و حلوا و شمامه و میوه و اشنان و طعام و نان خورش و پاك کنندهٔ مثانه و جلادهندهٔ رخسار و خوشبو کنندهٔ دهن است . **نار شیرین** : معتدل المزاج و مقوی حرارت غریزی و موافق روح طبیعی است که در جگر میباشد و نار میخوش ، محرورین را بسیار نیکوست و در احادیث مدح نار بسیار است. **سیب شیرین** : مفرح قلب و مقوی حرارت غریزی است خصوصاً هرگاه آبش را گرفته با تخم ریحان و اندکی زعفران و عرق بیدمشك بیاشامند و همچنین مربای آن. **به**: صاحب جامع گوید تفریحش کمتر از تفریح سیب است اما دل را بیشتر از سیب قوت

الله اکبر مِلاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ الرضا
وزنة العرش وسعة الکرسی و از آنجمله این آیات
طیبات است که در بعضی کتب بنظر حقیر رسیده
که مرویست از رسول صلی الله علیه واله که کسی
که بخواند بعد از هر نماز فریضه سورهٔ اخلاص
سه مرتبه و سه مرتبه صلوات فرستد و بعد از
آن یکمرتبه این آیه را بخواند که وَمَن یَتَّقِ اللهَ
یَجْعَل لَهُ مَخْرَجًا وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ
مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللهَ بالِغُ اَمْرِهِ
قَدْ جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا وبمند بسوی آسمان
طویل میکرداند الله تعالی عمر اورا و عطا میکند
باو مال بسیار و داخل میکند اورا در بهشت
بی حساب و از آنجمله اینها است که شیخ کلینی
رحمه الله و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که هر که بعد از
نماز فریضه بعضها بخواند تا الی انا الهاکم خمس

دهد . **گلابی و امرود** : مفرح و مقوی‌دل وموجب انتعاش‌حرارت‌غریزی‌**اندریباس**: سرد و خشك است . محرورین را بسیار سازگار و دافع خفقان حار و مصلح‌هوای وبائی است . **سیر** : که به عربی‌ثوم‌گویند مقوی حرارت غریزی است . مبرودین و معمرین را ، وحافظ صحت ایشان‌ودافع نفخهاست . سمرقندی گفته که سیر۲ بدن راگرم می کند گرم کردنی که مشابهت‌به‌حرارت غریـزی دارد و این ، بهترین خصلت‌های آنست . **مؤلف گوید** که : در سیر فواید کثیر میباشد از آن جمله‌مصلح هواء وبائی است‌ودفع اختلاف آنهامیکند وجمیع امراض بلغمیه‌بارده را نافع‌ورنگ روی را نافع و نیکو بود و چون آن را کوبیده بازیت کهنه آمیخته بر موضع گزیدن جانوران زهردار مثل عقرب‌و مار [بگذارند] جذب‌کنندهٔ سم باشد و صاحب تذکره گفته که با گردو و انجیروسداب، زیاده بر فادزهر است و ضرر سیر ،تولید بواسیر و زحیر و خنازیر و صداع‌وظلمت بصر است ...

۱ ــ در اصل ، دوبار«جای‌آن»نوشته‌اند یکی از آندو حذف شد .

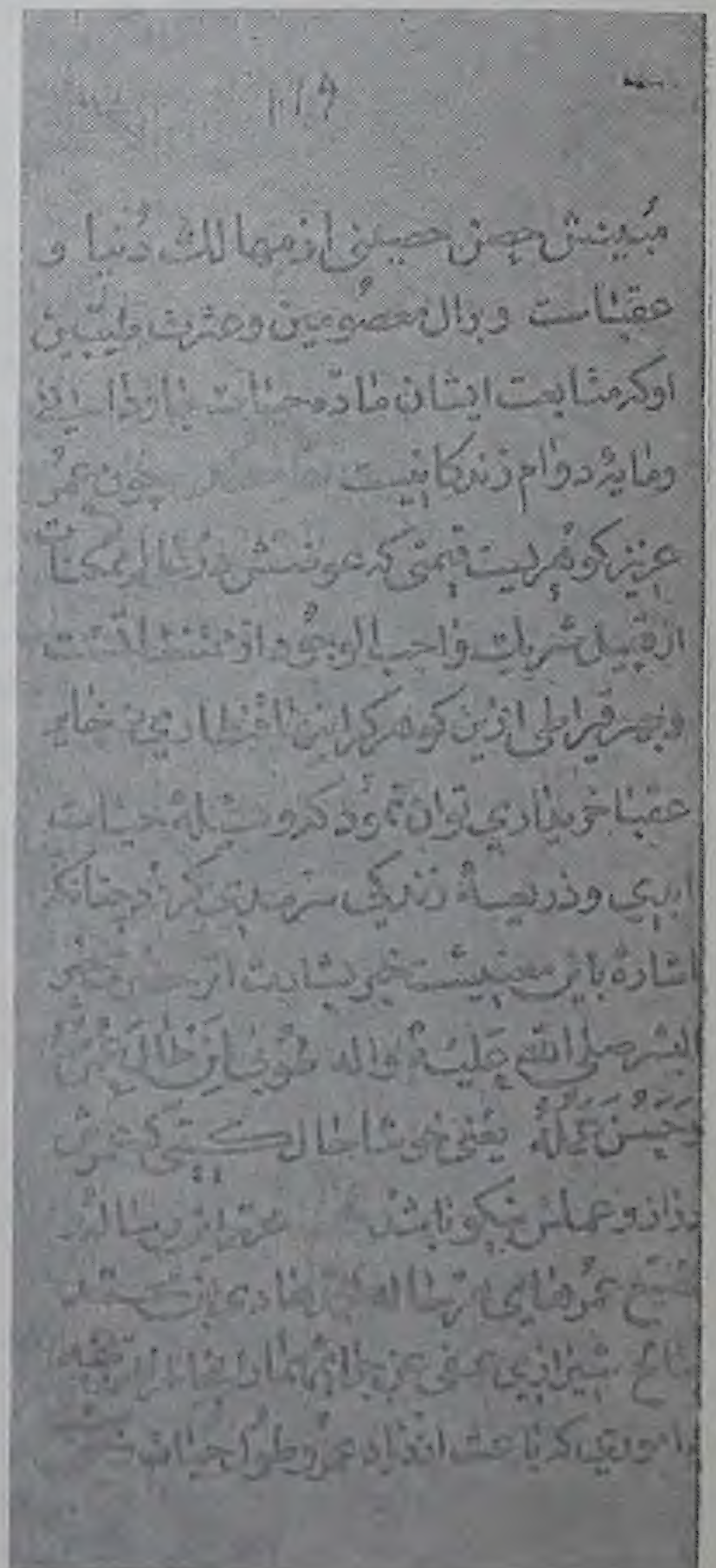
۲ ــ دنبالهٔ این مطلب را در کلیشهٔ متن خطی مطالعه فرمایند .

مقدمه‌ای برای آشنایی :

این‌اثر باارزش مخطوط‌که اکنون در دسترس من قرار دارد یکی از تألیفات ارزندهٔ قرن دوازدهم هجری است کـه مندرجات آن با خط نسخی خوش تحریر یافته ، صفحاتش لابلای چند متن دیگردر قطع ربطی یکجا صحافی شده و به‌صورت مجلدی واحد درآمد است و به‌همین‌سبب است که صفحات کتاب در داخل مجلـد مزبور از ۱۹۸ آغاز می گردد ودرصفحه ۳۴۲ پایان می‌پذیرد .

نام مؤلف کتاب – چنانکه ضمـن همین مقاله‌ملاحظه میشود «محمدهادی‌بن

صالح شیرازی» است و پیداست که از خطی زیبا و ربطی شیوا برخوردار بوده ، در شعر طبعی متین داشته ، در نگارشِ فارسی و عربی صاحب قلم و در علوم ، صاحب نظر بوده است . کتاب او در اصل، «چشمهٔ زندگی» نام دارد اما من آن را به اقتران کلمهٔ «طولانی» که جای جای در متن دستنوشته به چشم میخورد ، چشمهٔ زندگانی نامیدم تا عنوان مقاله از یك عبارت آهنگین و سجع دلنشین برخوردار باشد .



تاریخ تألیف کتاب را ذیل صفحهٔ ۲۴۹ و صدر صفحه ۲۵۰ مجموعهٔ حاضر، صریحاً ۱۱۲۲ آورده حال آنکه درصفحهٔ آخر ج پایان کار را ۱۱۴۱ اعلام داشته‌اند. «به کلیشه‌ها عنایت فرمایند» . از اینجا کاملا پیداست که تألیف کتاب – یا لااقل خطاطی و بیاض‌نویسی آن – بیست واند سال طول کشیده و من نمیدانم این همه تأخیر در تحریر چه سببی داشته است؟

کتاب ، از یك انشاء قوی ، منسجم، پخته و سلیس برخوردار است چندانکه انسان از مطالعهٔ عبارات ومرورمندرجات آن ، مطلقاً احساس خستگی نمی‌کند. از این گذشته ، احکام الهی ، سخنان پیامبر اسلام (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) ونظریات بزرگمردان علم در زمینهٔ مسائل بهداشتی و بهزیستی چنان با ظرافت و تردستی در لابلای یادداشتها تعبیه‌شده‌است که‌خواننده را هرگز مجال تردید و تأمل باقی‌نمی‌گذارد .

بدیهی‌است که درروزگارما ، کتب بسیار و مقالات عدیده در زمینهٔ خواص گیاهان و اغذیه و ادویه و اشربه بصورت تألیف یافته است که مستند به آزمایشهای عینی و علمی و محصول مطالعات دقیق وبررسیهای عمیق دانشمندان‌قرن پیشرفتهٔ حاضر می‌باشد و در بادی امر چنین‌به‌نظر میرسد که با وجودچنان تألیفات استوار، دیگر جای خالی در زمینهٔ مباحث مربوط به‌اینگونه مسائل باقی نیست اما ارجحیت کتاب مورد مطالعهٔ من درآنست که‌درعین بررسیهای علمی روی میوه‌ها و غذاها و آشامیدنیها ، از مسائل معنوی و اخلاقی نیز غافل نمانده است‌مثلاً آنجا که‌درداستان حضرت عیسی و یارانش‌می‌خوانیم‌پیرمرد هیزم‌کش یك قرص نان–تمام‌موجودیتش را – به یك مسکین گرسنه دادودرجریان «دعا»ی خیر او قرار گرفت و لاجرم‌از **گزند ماری که لابلای هیمه‌اش** جای گرفته بود در امان ماند ناچار به مسائل معنوی باعث بر درازای عمر نیز، ایمان و اعتقاد پیدا می‌کنیم .

از جانب دیگر برای آنکه سخن‌به‌درازا نکشد و ازحوصلهٔ‌مطالعهٔ‌خوانندگان ارجمند فراتر نرودفصولی‌ازکتاب‌رهاشد، مبالغی‌از آن نیزکه با تعویذات وطلسمات و اوهام ارتباطی داشت محذوف گردید و تنها دستچینی از آن در دسترس‌همگان قرار گرفت تا حداقل به میزان اطلاعات و اعتقادات پیشینیان‌در زمینهٔ‌مسائل‌معنوی و تحقیقات علمی آگاهی یابند و در اینجا خود را موظف می‌دانم از شاعر ارجمند آقای جواد هجری (افصح) که «چشمهٔ زندگی» را در دسترس نگارنده قرار دادند صمیمانه سپاسگزاری کنم .

پیشینهٔ دهقان در ادب پارسی

دکتر محمد آبادی
استادیار دانشگاه آذرآبادگان

در عهد سلاطین ساسانی که اصول طبقاتی برقرار بود، مردم به پنج طبقهٔ شهرداران، شاهزادگان، بزرگان، آزادگان ودهقانان تقسیم میشد که سه طبقهٔ نخست یعنی شهرداران، شاهزادگان، بزرگان درحملهٔ اعراب ازمیان رفتند. وفقط دوطبقهٔ آخر که آزادگان ودهقانان باشند برجای ماندند، ودهقانان که تا استیلای مغولان برایران باقی بوده، اغلب طبقهٔ ملاکان ایران را تشکیل می‌دادند و بسیاری از مردان علم و ادب دورهٔ اسلامی دهقان* ودهقان‌زاده بوده‌اند و از معروفترین آنان می‌توان فردوسی و فرخی ونظام‌الملك طوسی را نام برد [1]. کریستنسن می‌گوید: دهقانان از طبقهٔ نجبای درجه دوم بودند که اقتدارشان بدین بود که ادارهٔ امورمحلی ارثاً به آنها میرسیده است، واگرچه اینان در حوادث‌تاریخی تظاهری نداشته‌اند لیکن‌ازجهت اینکه‌جزو ارکان کشوربشمار می‌آمدند دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای بودند وخود دهقانان برپنج صنف بوده‌اند که بجامه‌های مختلف ازهم‌متمایز می‌شدند. بطور کلی دهقان شخص درجه اول دیه خود محسوب میگردید ولیکن اهمیت وموقعیت نجبای ملاك را نداشته‌اند، از لحاظ دیگرمی‌توان دهقانان را نمایندهٔ دولت درمیان رعیت خالصه گفت، وظیفهٔ عمدهٔ او دراین صورت وصول مالیات بوده است. نظر به اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین ونفوذی‌که در میان رعایا داشتند، دولت ایران موفق میشد، که باوجود لم‌یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق‌العادهٔ جنگها وهزینهٔ گزاف دولتی را تحمل نماید واز عهده برآید پس از فتح عرب نیز با وجود خشونتی که فاتحین در اخذ مالیات بخرج می‌دادند مادام که با دهقانان متحد نشدند نتوانستند عایدات خودرا به میزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند[2].

کثیرالعده‌ترین دسته، زمین‌داران متوسط بودند که آزادگان نامیده میشدند، دستگاه دولتی ایران اینهارا که مستقیم و بلاواسطه از روستائیان بهره‌کشی می‌کردند لازم داشت. آزادگان مهمترین خدمت را انجام داده وهستهٔ مرکزی آرتش وسواره‌نظام مشهور وپرافتخار آن را تشکیل می‌دادند. دستجات یاد شده بطبقهٔ بهره‌کش جامعه تعلق داشتند طبقهٔ استعمار شونده (یا صنف مالیات دهنده) را روستائیان و پیشه‌وران شهری تشکیل می‌دادند. سوداگران نیز در شمار صنف مالیات دهنده محسوب میشدند[3].

فتوحات اعراب با تجدید تقسیم اراضی کشور همراه بود. قسمت اعظم اراضی یعنی اراضی دهقانی که برضداعراب جنگ کرده بودند و اراضی سابق دولت ساسانی و اعضای سلالهٔ مزبور و اراضی متعلق به معابد زردشتیان بملکیت‌اجماع مسلمین (فی) درآمد ودرواقع اراضی یاد شده ملك دولت عربی گشت[4] بدین طریق قسمت اعظم زمین و آب یعنی‌وسایل اصلی تولید بدولت تعلق داشت. این وضع موجب قدرت دولت گشته به ایجاد یك دستگاه اداری مرکزی مقتدر کمك می‌کرد.

گذشته از مالکیت فئودالی دولت، مالکیت خصوصی فئودالی اراضی (مُلك) نیز وجود داشت اینها عبارت از اراضی‌که به ملکیت بزرگان درآمده بوده وهمچنین اراضی دهقانان ایرانی که بر طبق پیمان سر به اطاعت فاتحان نهاده بودند واین اراضی قابل فروش وقابل توارث بود.

سکونت اعراب درایران با تنفر ودشمنی توده‌های مردم وزحمتکشان شهرها وروستاها مواجه گشت. ولی طبقه حاکمهٔ مالکان به این امر نظر دیگری داشت. مالکین بزرگ بشتاب تمام با فاتحان سازش کردند. زیرا اعراب می‌کوشیدند به دهقانان مستظهر گردندو به‌امتیازات پیشین(وپیش‌ازهمه‌چیز به اراضی ایشان) دست نزنند ودر امر بهره‌کشی از عامهٔ مردم ایشان را شریك خود می‌ساختند. جالب توجه است که بسیاری از آنان نه تنها با اربابان جدید میساختند بلکه درصدد نزدیکی و خویشاوندی با آنان برآمدند.

مردم به این عناصر به نظر بد می‌نگریستند و هربارکه

علیه اعراب عصیان می‌کردند به این خائنان به میهن نیز ترحم روا نمی‌داشتند. خلفای عرب انتقال اراضی را بدست اشراف تازی تسهیل می‌نمودند. مثلاً خلیفه یزید اول اراضی وسیعی را در ناحیهٔ دینور به حاکم عرب نهاوند ودینور وحلوان هدیه کرد. حاکم مزبورقلعهٔ‌مستحکم‌بزرگی‌بسبك‌ساختمان‌های محلی دراین نقطه برای خود ساخت.

بعضی از حکام عرب خود پیشی جسته می‌کوشیدند با اشراف محل مربوط شوند، سنت‌های محلی را می‌پذیرفتند، از سلیقهٔ اشراف محل در طرز پوشیدن لباس و تشریفات جشن‌ها و غیره تقلید می‌کردند مثلاً اسدبن عبدالله حاکم خراسان برخی از جشن‌های باستانی ایران را برگزار می‌کرد. طبری نقل می‌کند که اسد روزی در جشن مهرگان (جشن پاییز) پذیرایی رسمی باشکوهی از دهقانان محلی وسرداران عرب بعمل آورد. جالب‌تر اینکه در آن روز دهقانان‌ایرانی هدایائی را که بیشتر به خداوند یا شاه محل داده می‌شدبه‌اسدبن عبدالله پیشکش کردند.

دهقانان رفته‌رفته به‌مرکزقدرت نزدیك شده ودرکارهای مهم‌سیاسی وامور مربوط به خلافت دخالت می‌کردند، چنانکه درطی مبارزات داخلی سال ۸۱۳ م — ۱۹۸ ه. طاهربن‌حسین که یکی از افراد خاندان اعیان ودهقان‌ایرانی وصاحب‌پوشنگ ونواحی آن در خراسان بود مشاربالبنان شد. مأمون بپاداش خدماتی که دهقانان ایرانی در طی مبارزه با امین بوی کرده بودند ناگزیر بود اقطاعات و مشاغلی به ایشان واگذار کند. اما راجع به طاهربن حسین. مأمون وی را به حکومت جزیره (بین‌النهرین علیا) ورئیس نظامی بغداد و تصدی امور مالیات جنسی سواد (عراق) منصوب ساخت.

روابط مأمون با ایران و محیط دهقانان آن سامان در بادی امر چنان مستحکم بود که خلیفهٔ جدید نتوانست‌بی‌درنگ خراسان‌را ترك‌گفته به‌بغداد منتقل‌شود وتا سال ۸۱۹م—۲۰۴ه درمرو زندگی کرد.

بعد از ذکر این مقدمه به معانی مختلف واژهٔ دهقان در فرهنگهای پارسی و تازی می‌پردازیم:

۱ — برهان‌قاطع: کشاورز ومزارع، تاریخ‌دان ومردم تاریخی، ایرانی.

۲ — آنندراج: کشاورز، دهبان و کدخدا، رئیس ده، مورخ، ایرانی.

۳ — اقیانوس‌فی‌شرح‌قاموس: بزرگ‌ورئیس‌کشاورزان، رئیس ده و کدخدا، تاجر، علج وفرومایه، کسی که در تصرف امور قوی ونیرومند است.

٤ — دائرةالمعارف اسلامی: برگروهی ازمردم اطلاق میشده که بزبان فارسی سخن گفته ودر بلوچستان وجنوب افغانستان ساکن بوده‌اند. ودر روزگار قدیم به گروهی از مردم ایران گفته میشد که در خانه‌ها ومنازل ثابت سکنی داشته‌اند.

۵ — تاج‌العروس: رئیس‌کشاورزان عجم، رئیس‌اقلیم، صاحب و بزرگ ده، تاجر، وکسی که در تصرف امور قوی است.

٦ — فاکهته البستان: رئیس اقلیم، تاجر وبازرگان.

۷ — المعجم فی‌اللغةالفارسیة: مزارع، فلاح، مطرب، شاعر.

۸ — معجم‌البلدان: مالك وزمین‌دار.

۹ — مجمع‌البحرین: رئیس‌کشاورزان، رئیس ده.

۱۰ — المعرب‌الکلام‌الاعجمی: بزرگ ده، رئیس کشاورزان، ودر عهد اسلامی برخانهای ترکستان اطلاق میشده است.

۱۱ — اقرب‌الموارد: تاجر، رئیس اقلیم.

۱۲ — متن‌اللغة: تاجر، رئیس اقلیم، رئیس ده، مالك وزمین‌دار و شخصی‌که با حدت و شدت درامور تصرف نماید.

۱۳ — محیط‌المحیط: تاجر، رئیس اقلیم، رئیس کشاورزان عجم و آنکه در تصرف امور قوی است.

١٤ — الالفاظ الفارسیة المعربة: زعیم کشاورزان عجم، رئیس ده و آنکه در تصرف امور قوی است.

حال با بررسی‌معنی‌واژهٔ دهقان‌درادب‌پارسی‌روشن‌میشود که علاوه بر معانی مذکور در کتب لغت این واژه در چند معنی دیگر نیز بکار رفته است که ذیلاً به موارد استعمال آن اشارت می‌شود:

۱ — ایرانی

از ایران و از ترك و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود
سخنها به کردار بازی بود

ج ۹ ص ۳۱۹ شاهنامه چاپ شوروی

باز در همین معنی در داستان شهریاری آزرم‌دخت آمده:

---

* — یکی ازبهترین تحقیقات در باب واژه‌ی دهقان و مفاهیم گوناگون اجتماعی وسیاسی آن، یادداشت‌های شادروان «مجتبی مینوی» درمقدمه‌ی داستان رستم‌وسهراب (چاپ بنیاد شاهنامه) است. (هنرومردم)

۱ — ر ك: تاریخ اجتماعی ایران — سعید نفیسی ص ۳ — ٤.

۲ — ر ك: ایران درزمان ساسانیان — کریستنس.

۳ — تاریخ ایران تألیف چهاردانشمند روسی ترجمهٔ کریم‌کشاورز. ص ۸۹.

٤ — تاریخ ایران — تألیف چهار دانشمند روسی ترجمه کریم کشاورز ص ۱۸٤.

کسی کـو زپیمان من بگذرد
بپیچد ز آیین و راه خـرد
به خواری تنش را برآرم به دار
ز دهقان و تازی و رومی شمار
ج ۹ ص ۳۰۷ شاهنامه چاپ شوروی
سواران تازنـده را نیك بنگر
دراین پهن میدان زتازی ودهقان
دیوان ناصرخسرو ۳۱۸
مأمون آن کز ملوك دولت اسلام
هرگزچون او ندید تازی ودهقان
ابوحنیفهٔ اسکافی بنقل از تاریخ بیهقی ص ۶۰۸
ودر تفسیر کبیر امام فخر رازی حدیثی وارد است که دهقان درست در معنی ایرانی بکار رفته است :
قال‌علیه‌السلام : سته یدخلون‌النار قبل‌الحساب، الامراء بالجور والعرب بآلعصبیة والدهاقین بآلتکبر والتجار بالخیانة واهل آلرستاق بالجهالة وآلعلماء بآلحسد .
تفسیر کبیر ج ۳–۲ ص ۲۳۷

۴ ــ زرتشتی

امیرمعزی در عین اینکه قبلهٔ دهقان را کنایه ازشراب آتشین آورده معتقد است که دهقان شخصی است پای‌بند به آئین زرتشتی و آتش نیز قبلهٔ اوست ودر ابیات زیر این مسئله بچشم می‌خورد :
رسید عید بیا تا به تیغ باده کنیم
به‌عید قربان تیمارخویش را قربان
طواف‌حاج کنون گردقبلهٔ‌تازی‌است
طواف‌ماست کنون گرد قبلهٔ دهقان
دیوان امیرمعزی ص ۶۱۲
ویا
خجسته حضرت و فرخنده همتش به قیاس
دوقبله‌اند مبین هم به حجت و برهـان
یکی عزیز و مبارك چو کعبهٔ اسلام
یکی بلند و معزز چو قبلهٔ دهقان
دیوان امیرمعزی ص ۶۰٤
قطران تبریزی نیز قبلهٔ دهقان را در مفهوم بالا ضمن مدح بختیاربن سلیمان آورده :
بوستان پـر سیاه‌پوشان گشت
تا بر او گشت ماه دی سلطان
ای به دل همچو قبلهٔ تـازی
خیز و بفروز قبلهٔ دهقان
باده پیش آروپیش من بنشین
شاخ بیجاده پیش مـن بنشان
دیوان قطران ص ۲٥٤

ویا :
فلك چون آتش دهقان سنان کین‌کشد برمن
که بر ملك مسیحم هست مساحی ودهقانـی
دیوان خاقانی ص ۳۷۵
ویا :
که چون دین دهقان برآتش‌نشست
بمرد آتش و مرد آتش پرست
شرفنامه نظامی ص ۲۳۸

۳ ــ مورخ.

فردوسی قسمتی از داستانهای شاهنامه را ازربان دهقان که از تاریخ ایران پیش ازاسلام آگاهی دارد نقل می‌کند ، ودر داستان اکوان دیو این مطلب پدیدار است :
نباشی بدیـن گفته همداستان
که دهقان همی‌گوید از باستان
. . . .
. . . .
تـو بشنو ز گفتار دهقان پیر
گر ایدونك باشد سخن دلپذیر
سخن‌گوی دهقان چنین کرد یار
که یك روز کیخسرو از بامداد
بیاراست گلشن بسان بهـار
بزرگان نشستند بـا شهریار
ج ٤ ص ۲۰۳ شاهنامه چاپ شوروی
باز داستان رستم وسهراب را ازربان دهقان نقل می‌کند:
ز گفتار دهقان یکـی داستان
بپیوندم از گفتهٔ باستان
شاهنامه ج ۲ ، ص ۱۷۰
ودر داستان سیاوش آرد :
بگفتار دهقان کنون باز گـرد
نگر تا چه گوید سراینده مـرد
شاهنامه ج ۳ ، ص ۷
در داستان خاقان چین چنین گوید :
چو باشی بدین گفته همداستان
که دهقان همی گوید از باستان
ج ٤ ، ص ۲۰۸
داستان کیومرث در شاهنامه چنین آغاز می‌شود :
سخنگوی دهقان چه گوید نخست
که نام بزرگی به گیتی که جست
شاهنامه ج ۱ ، ص ۲۸
اسدی طوسی نیز در گرشاسپنامه آورده :
سراینده دهقان موبدنژاد
نظامی گنجوی با پیروی از فردوسی بعضی ازداستانهای

خودرا اززبان دهقان روایت می‌کند :

گزارش‌گـــر رازهای نهفت
ز تاریخ دهقان چنین بازگفت
شرفنامه ص ۳۴۷

بیار ای جهاندیده دهقـــان پیر
سخنهای پـــروردهٔ دلپذیر
شرفنامه ص ۴۳۶

درین فصل فرخ ز نو تا کهن
ز تـــاریخ دهقان سرایم سخن
شرفنامه ص ۵۰۸

گزارنده دهقان چنین در نوشت
که اول شب از ماه اردیبهشت
شرفنامه ص ۵۰۸

۴ ــ رعیت

نظامی گنجوی دهقان را در مقابل شاه به کار برده و مقصود از آن بهرام چوبینه است :

سیم چون شه به دهقان داد تختت
وزان تندی نشد شوریده بختت
خسروشیرین ص ۴۷

در کلیله ودمنه باز در معنی رعیت به کاررفته است :

«هر والی که اورا به ضبط ممالك وترفیه رعایا وتربیت دوستان وقمع خصمان میلی باشد دراین معانی تحفظ و تیقظ لازم شمرد ، و نگذارد که نااهل بدگوهر خویشتن را وزان احرار آرد و با کسانی که کفاءت ایشان ندارد خـــودرا هم تگ وهم عنان سازد ، چه اصطناع بندگان ونگاهداشت مراتب در کارهای ملك وقوانین سیاست اصلی معتبر است و میان پادشاهی ودهقانی به رعایت ناموس فرق توان کرد» .
کلیله ودمنه ص ۳۴۵

۵ ــ امیر وحاکم

دهقانی جزو مناصب دیوانی و دهقان حاکـــم ولایات مختلف بوده است چنانکه در موقع حملهٔ دشمن با سپاه به‌مقابله دشمن می‌پرداخت واز حریم ولایت خود دفاع می‌کرده‌است ودر ترجمهٔ تاریخ طبری درباب قتل یزدگرد چنین آمده است:

«بعضی‌ها گفته‌اند یزدگرد به فارس افتاد و چهارسال آنجا ببود آنگاه به سرزمین کرمان رفت ودوسال یا سه سال آنجا ببود ودهقان کرمان تقاضا کرد که پیش وی بماند و اقامت گیرد ویزدگرد نکرد وازدهقان خواست‌که گروگانی به او دهد ، دهقان کرمان گروگان نداد» . «گویند یزدگرد با کسان خود سوی مرو رفت ، واز اولاد دهقانان گروگانها همراه داشت در آن وقت دهقان مرو ماهویه پسر مافنا پسر فیدو وپدر براز بود ... آنگاه یزدگرد سوی براز دهقان مرو رفت و مصمم شد دهقانی را از او بگیرد.»
تاریخ طبری ترجمهٔ پاینده ج ۵ ص ۲۱۴۸

وباز درتاریخ سیستان درباب پدر نظام‌الملك که حاکم وفرمانروای قوم بود چنین آمد :

«نظام‌الملك‌الحسن علی‌بن اسحق ، واسحق دهقانی بود از دیه انکو ازاعلی الناحیه‌که آن بقعت به سبب دیانت وصیانت او آبادان بود ودلهای رعایا از وجود او شادان وکارهای دشوار بروی آسان» . ص ۷۳ .

سرکشان را رسول تـــو شمشیر
خسروان را خطاب تو دهقان
دیوان مسعود سعد سلمان ص ۳۷۴

دهقان ودهقان‌زادگان کـــه امیران وحاکمان محلی بودند مورد ستایش ومدح شعرا قرار می‌گرفتند :

چرا خوانم چو فرقان کردم از بر
بجای ختم قـــرآن مدح دهقان
دیوان ناصرخسرو ص ۳۲۵

و سوزنی سمرقندی دهقان زاده‌ای را می‌ستاید وازاو تقاضای صله می‌کند :

مدح دهقان‌زاده زنگ از طبع بزداید مرا
تا نگویم مدحت او طبع نگشاید مـــرا
تا نکو خواه ویم دولت نکو خواهد مرا
تا ستایم مرورا ، ایـــام بستاید مـــرا
شب چو بندیشم که فردا سرنهم بر آستانش
بامدادان از شرف سر بر فلك ساید مرا
گر صلت گیرم ز دست دیگران بسیار چیز
تا نگیرم اندکـــی زو ، کار برناید مـــرا
اندکش بسیار باشد زبسیار کسان
من همی دانم که خود اندك نفرماید مـــرا
از برای آنکه زو عیدی بیابم روز عید
برتن این سی روز ، روزه هیچ نگراید مرا
از گراینده نباشم سیم او در جیب من
از سبکساری بناگه باد برباید مـــرا
هست ارزانی بدان آن مهتر آزاده خلق
کز ثنای او زبان درکام ناساید مـــرا
جز ثنای او مبادا زینتی در شعر من
تابدانگاهی که ازخاطرسخن‌زاید مرا
دیوان سوزنی ص ۴۳۶

۶ ــ مالك بزرگ و محتشم

«استاد ابوالقاسم فردوسی ازدهاقین طوس بود ، ازدیهی که آن دیه را باژ خوانند وازناحیت طبران است ، بزرگ‌دیهی است ، واز وی هزار مرد بیرون آید . فردوسی درآن دیه

شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خـود بی‌نیاز بود» .

چهار مقالهٔ عروضی ص ٤٧

«فرخی از سیستان بود ، پسر جولوغ ، غلام امیرخلف بانو ، طبعی بغایت نیکو داشت شعر خوش گفتی وچنگ ترزدی، و خدمت‌دهقانی کردی از دهاقین سیستان و این او را هرسال دویست کیل پنج‌منی دادی و صد درم سیم نوحی ، اورا تمام بودی ، اما زنی خواست هم از موالی خلف و خرجش بیشتر افتاد و دبّه و زنبیل درافزود . فرخی بی‌برگ ماند . و در سیستان کسی دیگر نبود مگر امراء ایشان . فرخی قصه بدهقان برداشت که «مرا خرج بیشتر شده است ، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غلّهٔ من سیصد کیل کند وسیم صدو پنجاه درم تا مگر با خرج من برابر شود ؟ دهقان بر پشت قصه توقیع کرد که «این قدر از تو دریغ نیست وافزون از این‌را روی نیست» فرخی چون بشنید مأیوس گشت» .

چهار مقالهٔ نظامی عروضی ص ٣٦

درتاریخ بیهق در شرح حال امام زاهد مفسر علی‌بن عبدالله‌بن احمد نیشابوری معروف به ابن‌ابی‌الطیب چنین آمده است : «این امام را مولد نیشابور بوده است و موطن قصبهٔ سبزوار و اورا خواجه ابوالقاسم علی‌بن محمدبن الحسین‌بن عمرو که از دهاقین و متمولان قصبه بود در محلهٔ اسفریس مدرسهٔ بنا کرده است فی رمضان سنهٔ ثمان عشرة و اربعمائه و اثر آن هنوز مانده است» .

تاریخ بیهق ص ١٤٦

وایضاً در همان مأخذ در ص ٣٨ درباب توانگری و ثروت دهقانان چنین آمده :

«پس اسحق دهقان درآن وقت که از دریای حیات دنیا بساحل فنا نزدیك رسید پنج هزار دینار محمودی بیاورد و گفت در عمر خویش بوسایل توانایی ودانایی بیش از این‌جمع نتوانستم کرد و این مبلغ به‌ابوالحسن سپرد و او را وصی کرد وفرزندان را بوی سپرد و جان به قابض‌الارواح تسلیم کرد و عمر او نودوپنج سال بود .»

و داستان حمویه دهقان‌کهن معرف میزان‌تمکن‌وتجمل دهقانان آن روزگار تواند بود که در صفحهٔ ٤٨ تاریخ بیهق آمده است وماحصل آن اینکه دهقان مدت مدیدی از هرون خلیفهٔ عباسی و ملتزمین و لشکریان وی پذیرایی می‌نماید آنچنانکه موجبات رضایت خلیفه را فراهم آورده وسرانجام دهقان پس از تحمل آنهمه خرج گردن‌بند گرانبهایی به‌خلیفه تقدیم میکند که این عمل نشانهٔ کثرت مال و مبین گشاده‌دستی آنان است .

وایضاً در کتاب راحةالارواح صفحهٔ ٥٨ در باب تنعم و تمکن دهقانان آورده :

«... درمیان دیه‌سرایی بدیع دید (بازرگان) وایوان رفیع ، دری ودرگاهی وایوانی و بارگاهی ، وخداوند آن سرای دهقانی منعم‌و خواجـهٔ مکرم ، برمنظری نشسته و خدمتکاران و غلامان پیش او ایستاده . دهقان را از بالای منظر چشم بر بازرگان افتاد وآن مرجوم ومحروم را بدید ، غبار غربت وآثار کربت بر رخسار او مشاهده کرد.»

ودر تاریخ بیهقی صفحه ٦٠٨ آورده :

«یك روز نزدیك وی رفتم یافتم چندتن از دهقانان نزدیك وی (بوسهل زوزنی) و سی جفت وارزمین نزدیك این سرای بیع می‌کردند که بنام او آنجا باغ و سرای کنند و جفت‌واری به دویست درم می‌گفتند و او لجاج می‌کرد وآخر بخرید و بها بدادند» .

٧ ــ میفروش

دهقانان که غالباً صاحب باغ و زمین بودند از محصول باغ خود شراب تهیه می‌کرده‌اند و خواه ناخواه مقدار اضافی آنرا بدیگران می‌فروخته‌اند بناءً دهقان در نظر مـردم آنروزگار بصورت میفروش وشرابدار متجلی بوده است ودر داستان خـرّه نماه با بهرام گور بدین مطلب که دهقان شراب خانگی داشته ودر پذیرایی شاه آنرا بکار می‌برد برمی‌خوریم:

«دهقان اجابت کرد ، فرمود تا خوانچهٔ خوردنی بـه تکلف بساختند و پیش بهرام گور نهادند ودر عقب شرابی که پنداشتی که رنگ آن بگلگونهٔ عارض گلرخان بسته‌اند ونقلی که گفتی حلاوت آن‌را ببوسهٔ شکرلبان چاشنی‌داده‌اند ، ترتیب کرد و چنانك رسم است به خدمت بهرام‌گور آورد» .

مرزبان‌نامه ص ٢١

وداستان مزبور در شاهنامه نیز آمده :

کنیزك ببر آبـدستان و طشت
ز دیدار مهمان همی خیره گشت
چو شد دست شسته‌می‌وجام‌خواست
به می رامش ونام وآرام خواست
بیازید دهقان به جـام از نخست
بخورد و به مشگ و گلابش بشست

ج ٧ ص ٣٥١ شاهنامه متن انتقادی شوروی

همه از دیده خون بپالاید
دختر زر به خانـهٔ دهقان

دیوان مسعود سعد ص ٤١١

خیك‌است شش پستان زنی رومی دلی زنگی‌تنی
مریـم صفت آبستنی عیسی دهقان بین دراو

دیوان خاقانی ص ٦٢٦

خون دل شیرین است آن می که دهد زرین
ز آب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان
دیوان خاقانی ص ۳۲۳

دهقان به سحرگاهان کز خانه بیاید
نـه هیچ بیارامد و نه هیچ بپاید
نـزدیك رز آید در رز را بگشاید
تا دختر رز راچه‌بکار است‌و چه‌شاید
یك دختر دوشیزه بـدوزخ ننماید
الا همه آبستن والا همه بیمار
دیوان منوچهری ص ۱۴۹

بیا ساقـی از خنب دهقان پیر
میی در قدح ریز چون شهد وشیر
نه آن می که آمد به مذهب حرام
میی کاصل مذهب بـدوشد تمام
شرفنامهٔ نظامی ص ۷۵

راحاً مشعشعة حمراء صاقیةً بالکرخ عتقها الدهقان‌فادوسا
دیوان ابونواس ص ۲۰۳

ذخیرة دهقانٍ حواها لنفسه اذا ملك اوفی علیه وسیم
دیوان ابونواس ص ۲۰۳

۸ ــ کشاورز

گاهی واژهٔ دهقان درست در مفهوم کلمهٔ کشاورز که امروزه مصطلح است بکار رفته :

«مزارعان ودهاقین را که سبب آبادانی و محصل ارزاق بنی‌آدم‌اند از ظلم متجنّده مصون دارد ، وآمال ایشان در مصالح زراعت بحصول مقرون گرداند وسایس عدل را شحنهٔ کار ایشان سازد ، تا هرکس به اطمینان دل بزراعت وعمارت پردازد» .

التوسل الی‌الترسل به تصحیح بهنمیار ص ۲۷

«دیگر القاب بسیار شده‌است و هرچه بسیار شود قدرش نبود و خطرش نماند همه پادشاهان و خلفا در معنی القاب نیك مخاطبه بوده‌اند که از ناموس‌های مملکت یکی‌نگاهداشتن لقب و مرتبت واندازهٔ هرکسی است چون لقب مرد بازاری ودهقانی همان باشد که لقب عمیدی هیچ‌فرق نباشد میان‌وضیع وشریف ومحل معروف و مجهول یکی باشد» .

سیاستنامه ص ۲۲۹

وفردوسی در رزم سهراب با گردآفرید چنین آرد :
یکـی بوستان بود اندر بهشت
ببالای او سرو دهقـان نکشت
ج ۲ ص ۱۸۷ شاهنامه

به‌پیش جاهلان مفگن گرافه پند نیکو را
که‌دهقان‌تخم‌هرگز نفگند‌در‌ریگ‌شورستان
دیوان ناصرخسرو ص ۳۴۵

هرآن تخمی که دهقانی بکارد
زمین و آسمان آرد شخیدن
دیوان ناصرخسرو ص ۳۶۵

مسکن شهری ز تو ویرانه شـد
خرمن دهقان ز تو بی دانه شد
مخزن‌الاسرار ص ۹۲

چو دهقان دانه درگل پاك ریزد
ز گل گردانه خیزد پاك خیزد
خسروشیرین ص ۱۱۹

ترکیبات کلمهٔ دهقان

۱ ــ جو دهقان :
بیل نداری گل صحـرا مخار
آب نیابی جـو دهقان مکار
مخزن‌الاسرار نظامی ص ۸۷

۲ ــ پیر دهقان ؛ کنایه از شراب کهن است :
از بخت جوان او کنم یاد
چون دست کشم به پیر دهقان
هین جام رخشان دردهید آزاده را جان دردهید
وآن پیر دهقان در دهید از شاخ برنا ریخته
دیوان خاقانی ص ۳۱۲ ، ۳۴۳

٤ ــ درج دهقان : کتاب و قول دهقان :
گـزارندهٔ درج دهقان نورد
گزارندگان را چنین یاد کـرد
شرفنامهٔ نظامی ص ۸۵

۵ ــ دهقان خلد : کنایه از رضوان است کـه خازن بهشت باشد . آنندراج .

۶ ــ قبلهٔ دهقان : کنایه از آتش است و آنهم کنایت از شراب سرخ باشد .
طواف حاج کنون گرد قبلهٔ تازی است
طواف ماست کنون گرد قبلهٔ دهقان
دیوان امیرمعزی ص ۶۱۲

ای به دل همچو قبلهٔ تازی
خیز و بفروز قبلهٔ دهقان
باده پیش آر و پیش من بنشین
شاخ بیجاده پیش من بنشان
دیوان قطران تبریزی ص ۲۵٤

وامیرمعزی دربیت زیر از قبلهٔ دهقان آتش را اراده نموده است :

یکی عزیز ومبارك چو کعبهٔ اسلام
یکی بلند و معزز چو قبله دهقان
دیوان امیرمعزی ص ٦٠٤

مآخذ مقاله

١ ـ آنندراج تألیف محمد پادشاه زیرنظر دکتر محمد دبیرسیاقی تهران ١٣٣٥ .

٢ ـ اقرب‌الموارد تألیف علامهٔ سعید خوری لبنانی .

٣ ـ الالفاظ الفارسیة المعربة تألیف ادی شیر لبنانی مطبعه کاتولیك بیروت ١٩٠٨ .

٤ ـ اقیانوس در شرح قاموس فیروزآبادی ترجمه عاصم‌بن احمد افندی .

٥ ـ ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستن‌سن کتابفروشی ابن‌سینا تهران ١٣١٧ ترجمه رشید یاسمی .

٦ ـ برهان قاطع تألیف‌حسین‌بن خلف تبریزی به‌تصحیح وتحشیهٔ دکتر محمد معین .

٧ ـ تاج‌العروس تحقیق عبدالکریم غرباوی مطبعه دولتی کویت ١٣٩٢ هـ .

٨ ـ تاریخ ایـران ، از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم تألیف : ن . و . پیگولوسکایا و سه تن‌دیگر، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ١٣٤٩ .

٩ ـ تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تـا انقراض امویان تألیف سعید نفیسی تهران ١٣٤٢ .

١٠ ـ تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی بنگاه دانش با تصحیح وتعلیقات احمد بهمنیار تهران ١٣١٧ .

١١ ـ تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی به تصحیح قاسم غنی تهران .

١٢ ـ تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسل والملوك ، ترجمه ابوالقاسم پاینده تهران ١٣٥٢ .

١٣ ـ تفسیر کبیر تألیف امام‌المشککیّن فخرالدین رازی .

١٤ ـ التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین محمدمؤید به تصحیح احمد بهمنیار تهران ١٣١٥ .

١٥ ـ چهار مقاله نظامی عروضی بسعی واهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی تهران ١٣٢٧ .

١٦ ـ خسرووشیرین حکیم‌نظامی گنجوی به تصحیح و شرح وحید دستگردی تهران چاپ علمی .

١٧ ـ دائرةالمعارف اسلامی (عربـی) ترجمهٔ احمد شنتناوی و دوتن دیگر .

١٨ ـ دیوان ابونواس حسن‌بن هانی شرح و تحقیق احمد عبدالمجید غزالی بیروت لبنان ١٣٧٢ هـ .

١٩ ـ دیوان‌امیرمعزی کتابفروشی‌اسلامیه تهران١٣١٨.

٢٠ ـ دیوان‌خاقانی شروانی مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر بکوشش حسین نخعی تهران ١٣٣٦ .

٢١ ـ دیوان حکیم سوزنی سمرقندی باهتمام دکتر ناصرالدین ـ شاه‌حسینی تهران ١٣٤٤ .

٢٢ ـ دیـوان قطران تبریزی بسعی واهتمام محمد نخجوانی ١٣٣٣ .

٢٣ ـ دیوان مسعود سعد سلمان به تصحیح مرحـوم رشید یاسمی تهران ١٣٣٩ .

٢٤ ـ دیوان منوچهری دامغانی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی تهران ١٣٤٧ .

٢٥ ـ دیوان حکیم ابومعین حمیدالدین ناصربن خسرو قبادیانی به‌تصحیح مرحوم‌حاج‌سیدنصرالله‌تقوی تهران ١٣٣٥.

٢٦ ـ راحةالارواح فی سرورالمفراح «بختیارنامه» تحریر شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی باهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا تهران ١٣٤٥ .

٢٧ ـ سیاستنامه تألیف خواجه نظام‌الملك طوسی بـه کوشش دکتر جعفر شعار تهران ١٣٤٨ .

٢٨ ـ شاهنامه فردوسی (متن انتقادی) انتشارات ادبیات خاور مسکو .

٢٩ ـ شرفنامهٔ حکیم نظامی گنجوی به تصحیح وشرح وحید دستگردی .

٣٠ ـ کلیله ودمنه تألیف ابوالمعالی نصرالله منشی به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی چاپ دوم ١٣٤٥ .

٣١ ـ متن‌اللغة تألیف علامهٔ شیخ‌احمدرضا بیروت دارمکتبةالحیاة ١٣٧٧ هـ .

٣٢ ـ مجمع‌البحـرین ومطلع‌النیّرین تألیف شیخ فخرالدین ولد محمدعلی‌الطّریح‌النحاد بخط‌محمدعلی‌بن‌محمد شفیع تبریزی .

٣٣ ـ محیط‌المحیط تألیف پطرس بستانی .

٣٤ ـ مخزن‌الاسرار حکیم‌نظامی گنجوی به تصحیح وحید دستگردی چاپ سوم ١٣٤٣ .

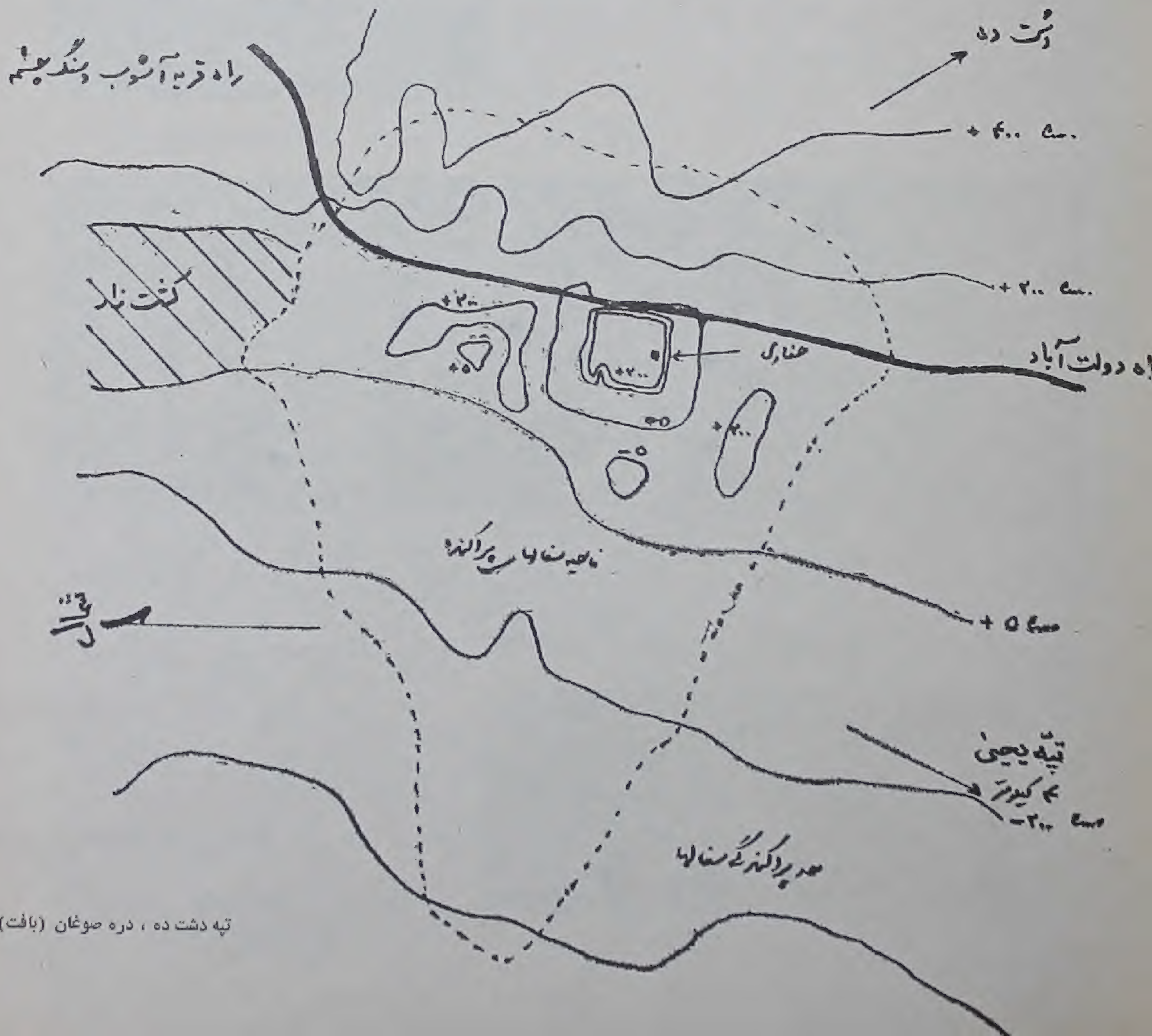
٣٥ ـ مرزبان‌نامه تألیف مرزبان‌بن رستم‌بن شروین به تصحیح و تحشیهٔ عبدالوهاب قزوینی تهران ١٣١٧ .

٣٦ ـ معجم‌البلدان تألیف شهاب‌الدین ابـی عبدالله یاقوت‌بن عبدالله‌الحموی‌البغدادی چاپ اول مصر ١٣٢٣ هـ .

گمانه آزمایشی تپه اسلامی «دشت ده»

دکتر غلامعلی شاملو
(دانشگاه تهران)

تپه دشت ده[1] تقریباً در کناره دره صوغان و نزدیك به‌کوه‌های کم‌ارتفاع حد شمال شرقی دره قرار گرفته است و حدود پنج کیلومتر با تپه بزرگ‌و حائز اهمیت «یحیی» فاصله دارد. تپه دشت‌ده هم چنین در نیمه راه روستاهای موسوم به «دشت‌ده» و «سنگ چشمه» واقع‌است ودرمحدوده‌ای‌به‌وسعت‌بیش از ۵۰۰×۷۰۰ متر سفالهای دوران اسلامی دیده‌میشود ولی تپه اصلی‌که بلند تراز سطح زمینهای اطراف نیز هست حدود ۳٫۲ متر ارتفاع و هفتاد متر مربع وسعت دارد.



تپه دشت ده ، دره صوغان (بافت)



چند نمونه ازظروف مکشوف درترانشه آزمایشی تپه دشت ده (دره صوغان) ۱۳۴۴۹



چند نمونه ازظروف سفالین ساده ویك شکل مکشوفه درترانشه آزمایشی تپه دشت ده (دره صوغان)



طی کاوش‌های مقدماتی کوتاه‌مدت در این تپه که توسط هیأت مشترك باستان شناسی ایران و دانشگاه هاروارد آمریکا در تپه یحیی صورت گرفت ، یك گمانه کوچك به ابعاد ۴/۵×۴ متر حفر گردید که اکنون به‌طبقات عمده مکشوفه‌دراین گمانه اشاره میشود :

۱ – قبور مربوط به‌اوایل دوره اسلامی

۲ – نخستین طبقه‌ساختمانی‌مربوط به‌اواخر قرن ۱۲ تا ۱۳ میلادی

۳ – دومین طبقه ساختمانی مربوط به‌قرن ۱۴ تا اوایل قرن ۱۵ میلادی

۴ – طبقه مسکونی مربوط‌به‌اواخر دوره اسلامی

قدیم‌ترین آثار مکشوفه در تپه مشتمل است بر اجسادی‌که در سطح شنی وآبروی طبیعی دفن شده و میان ۳۰ تا ۷۰ سانتیمتری زیر سطح گل‌سخت‌طبیعی قرار گرفته است . اجساد شامل دو انسان بالغ است‌که در محدوده تحت حفاری‌تنها جمجمه یکی و لگن خاصره یکی دیگر دیده شد و اجساد دیگر متعلق به بچه‌بود. همراه با اجساد سه تکه سفال خشن پیدا شد و یك تکه سفال مربوط به‌قرن یازدهم یا دوازدهم میلادی نیز در اجاق‌کوچکی بدست آمد‌که مستقیماً‌روی‌سطح‌شن‌طبیعی قرار داشت .

پائین‌ترین طبقات و کف‌ها مربوط

به‌قدیم‌ترین دوره معماری ۲ بر روی‌زمین فشرده سخت و زباله قرار داشت و یك **دیوار گلی به عرض ٦۰ تا ۷۰ سانتی متر** دارای اندود گلی در ترانشه نمایان گشت. هم‌چنین سه کف عمده دیگر نیز تشخیص داده شد که کف‌های دوم و سوم باواحد **ساختمانی اخیرتری که دیوارها را در یك** اطاق قطع میکرد ارتباط می‌یافت وآثار واقع بر روی کف سوم نیز با خشت‌های خام به‌ابعاد ٤×۲٥×۲٥ سانتی‌متر ساخته شده بودند.

وضعیت سکونتی در این‌کف بایك لایه ضخیم سوخته مشخص گردید وتکه های بزرگ زغال و گل‌سوخته‌و آثاری ازنقش حصیر بر روی خاك وگل سخت، نمودار سقف‌بندی و استفاده از تیرجهت سقف اطاق‌ها بوده است.

آجرهای پخته که به‌اندازه‌های‌بین ۱۸٫٥ و ۲۱٫٥ سانتی‌متر بوده و بین ۳¾ تا ٤¼ ضخامت دارند در یك زباله‌دانی پیدا شد. بر روی برخی از این آجرها اثر انگشت دست دیده میشود و با آجرهای مربوط به قرون ۱۰ تا ۱۱ میلادی مکشوفه در سیرجان مشابهت داشتند.

قدیم‌ترین کف دوره ۳ مستقیماً دیوار دوره ۲ است. هم‌چنین قسمت‌هائی از اطاق‌مربوط‌به‌دوره A ۳بادیوارهای گلی به‌بلندی ۱۱٥سانتیمترو ٦٥ تا ٦۰سانتیمتر ضخامت از هم جدا میشد، اطاق مرکزی بین ۲۰۰ تا ۱۹۰ سانتیمتر بود و حداقل ۳۰۰ سانتیمتر طول داشت. در دوره B ۳ مرتبط باکف سوم مرتفع‌ترین کف دوره ۳، دیوار غربی اطاق مرکزی در قسمت داخل با آجرهای باندازه ٤٫٥×۲۹×۲۹ سانتی‌متر استوار میشد.

دوره ٤ مشتمل بر دو کف ودوکف مسکونی دیگر در قسمتی از ترانشه بود. کف های مکشوفه بیش از ۳۰ سانتیمتر در زیر سطح زمین جدید قرار داشتند و اگرچه آثاری از سفالهائی که اخیرتراز دوره ۳ باشد ملاحظه نگردید نمونه‌های کوچك مکشوفه نیز که بدست آمد کاملا آثار و بقایای سکونت اخیر در تپه‌است.

سفال لعابدار دوره ۲ اساساًمشتمل است بر سفال‌های به‌رنگ سبز یاقهوه‌ای تیره بر زمینه نخودی و برخی ظروف ایرانی با لعاب سربی رنگ که قابل مقایسه با سفال‌های مکشوفه در ناحیه «کیلوا»[2] واقع در آفریقای شرقی است.

سفال لعابدار دوره سلجوقی جز طبقه تحتانی در تمام‌قسمت‌های ترانشه بدست آمد و یك قالب سفالی جالب مشابه با نوعی‌که توسط استاین‌بسال۱۹۳۳درمنطقه جیرفت کشف‌گردید نیز درترانشه‌پدیدار گشت لیکن رویه زیر لعاب سفال منقوش نوع نیشابور مشاهده نشد و بطور کلی تمام مجموعه سفال مکشوفه مربوط به حدود اواخر قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی‌است.

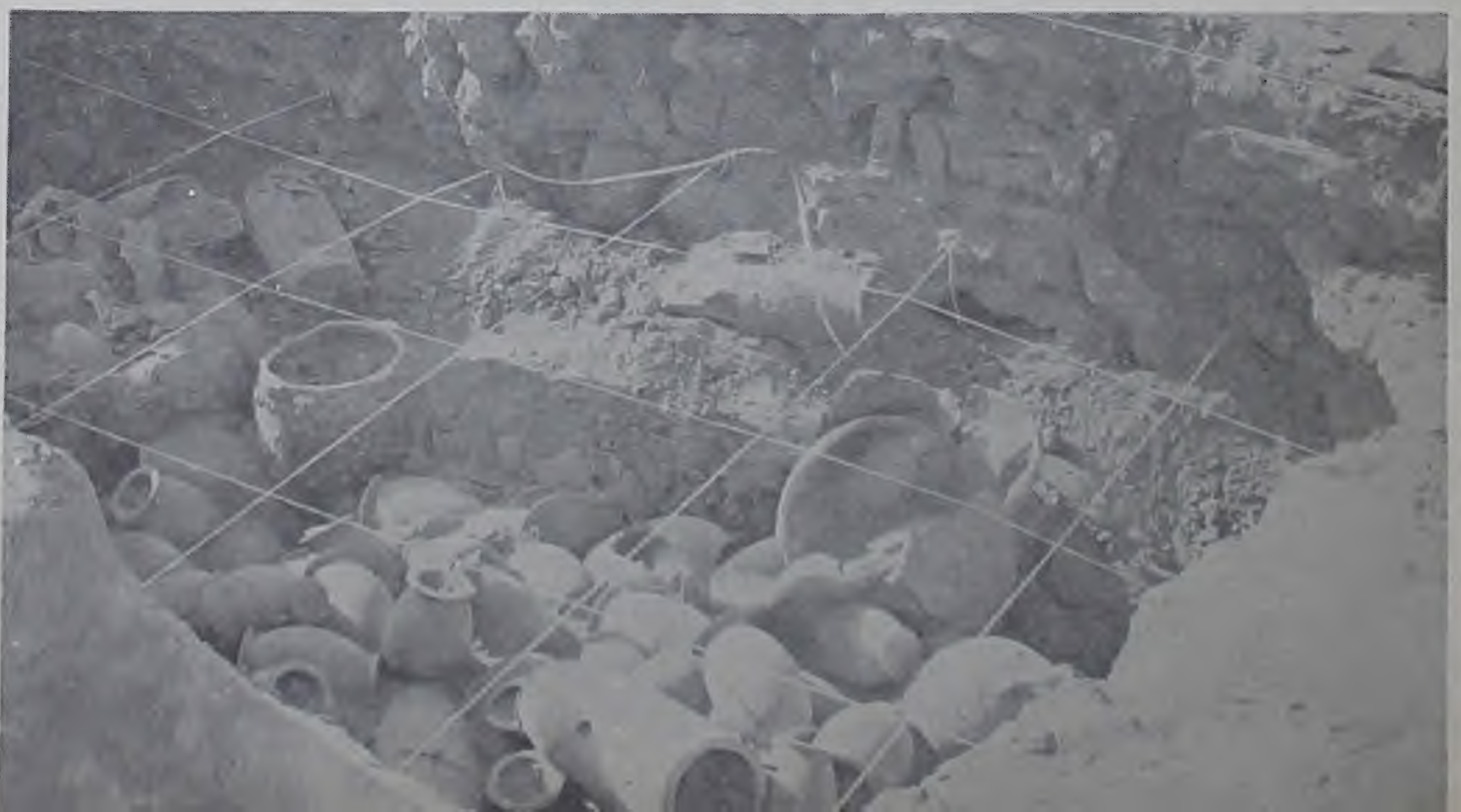
در دوره ۳ میان یك قسمت بزرگ ظروف بدون لعاب وتنبوشه‌ها، سفال‌هائی **باتزئینات برنگ سیاه و آبی روی زمینه** فیروزه‌ای یا سفید بدست آمد وسلادنهای **چینی در این‌دوره مشخص گردید، اصولا** تمام سفال‌ها قابل مقایسه با مواد قرن ۱٤ میلادی مکشوفه در سیراف و ناحیه «کیلوا» در آفریقای شرقی است.

تپه دشت ده[1] به‌احتمال فراوان‌یکی از تپه‌های غنی مربوط به‌دوران اسلامی است و بویژه با توجه به‌اینکه در منطقه جنوب شرقی ایران قرار گرفته بدون شك آثار مکشوفه بیشتری در آن نمودار ارتباط این ناحیه با جزایر خلیج فارس نیز میتواند باشد.

---

1 - Dasht-é-Deh. 2 - Kilwa.

دریك ترانشه‌کوچك آزمایشی تعداد زیادی‌کوزه‌های سفالی یك شکل واندازه، تنبوشه‌های استوانه‌ای سفالی وچند ظرف سنگی‌که یکی ازنوع سنگ استاتیت بود مکشوف‌گردید



ریشه‌های تاریخی امثال و حکم

مهدی پرتوی

«هم از گندم ری افتاد هم از خرمای بغداد»

این مثل درمواردی بکار میرودکه افراد قصد تأمین منافع ازدوجانب را داشته باشند باینمعنی‌که مقصودشان ازیکسو حاصل است وبعلت حرص وطمع یا جهات دیگر بخواهند ازطریق دیگر «خواه معقول وخواه نامعقول» بارضاء و اقناع مطامع خویش اقدام نمایند ولی نه تنها مقصودشان حاصل نیاید بلکه منافع اولیه را نیز ازدست بدهند. درچنین موارد ازباب طنزوکنایه گفته میشود: **«هم ازگندم ری افتاد، هم ازخرمای بغداد»**.

اما ریشهٔ تاریخی این ضرب‌المثل:

***

درعصر خلفای راشدین وبنی‌امیه حکومت ایران زیرنظرحکام‌کوفه وبصره بودکه قسمت جنوب وجنوب شرقی وجنوب غربی ایران را والی بصره اداره میکرد وسایرمناطق ایران تا اقصی نقاط ماوراءالنهر وهمچنین‌کشور عراق تحت امر واطاعت والی‌کوفه بود. گاهی اتفاق میافتادکه خلیفهٔ وقت باقتضای اهمیت موقع، حکومت‌کوفه وبصره را بیکنفر تفویض میکرد. دراینصورت آن شخص را **«والی‌العراقین»** میگفتند ومقصود ازعنوان **«عراقین»** این بودکه حکومت عراق عرب وعجم را توأماً برعهده داشته است.

ازجملهٔ افرادیکه بشغل وسمت **«والی‌العراقین»** نائل آمده‌اند یکی عُبیدالله زیاد **«ابن‌زیاد»** درزمان یزیدبن معاویه ودیگری **«حَجاج‌بن یوسف ثقفی»** درزمان خلافت عبدالملك مروان بوده است. عبیدالله زیاد قبلاً والی بصره بود وچون **مسلم‌بن عقیل** وارد کوفه شد وبجمع‌آوری طرفداران حسین‌بن علی «سیدالشهداء» «ع» پرداخت یزید برای مقابله با مسلم ویاران حسین«ع» ناگزیرشد **نُعمان‌بن بشیر** را ازحکومت‌کوفه عزل وعبیدالله زیاد را والی عراقین کند.

ابن‌زیاد پس ازورود بکوفه بدواً ازطریق خُدعه ونیرنگ برمسلم‌بن عقیل دست یافت واورا بقتل رسانید. سپس بتغییروتبدیل حکام وفرماندهان برآمد. دراینموقع باو اطلاع رسیدکه دیلمیان برسپاهیان عرب غلبه‌کردند وقلعهٔ «دستبی» راگشوده متصرف شدند. ابن‌زیاد فرمان حکومت ری را بنام عمربن سعدبن ابی‌وقّاص صادرکرد و اورا با چهار هزار سپاهی مأموریت دادکه پس ازسرکوبی دیلمیان بحکومت آن سامان «رَیْ» برود. عمرسعد یا بقولی **ابن‌سعد** مشغول تدارك سفرشد و**«حمام اُعیَن»** را لشگرگاه ساخت تا بطرف ایران عزیمت‌کند ومانند

پدرکه پس ازفتح قادسیه برسریر فرمانروائی «مدائن» تکیه زده بود او نیز شیرمردان جبال دیلم را منکوب کرده برتخت حکمرانی شهر «ری» که درآنموقع ازبلاد معظم ایران شناخته میشد جلوس نماید و ازگندم‌سفید و مُعَنْبرِ «ری» که در آن‌عصر وزمان بهترین گندمهای‌خاورمیانه بوده است میل وتناول کند !

از آنجاکه‌گاه «گردش دَهر نه بر قاعدهٔ دلخواهست» وَقعهٔ کربلا پیش آمد و ابن‌زیاد باو تکلیف‌کردکه قبلاً بجنگ حسین‌بن علی«ع» برود وپس ازآنکه‌کارش را یکسره‌کرد بجانب ایران برای تصدی حکومت «ری» عزیمت‌کند. چون ابن‌اثیر دراینمورد حق مطلب را بخوبی ادا کرده است بمنظور خودداری از اِطناب سخن بنقل ترجمهٔ گفتارش فی‌الجمله میپردازد :

«چون‌کار حسین بدانگونه رسید ابن‌زیاد عمربن سعد را خواند وگفت : برو برای جنگ حسین‌که اگر ما ازاو آسوده شویم تو بمحل ایالت خود خواهی رفت. عمربن سعد عذر خواست. ابن‌زیادگفت : قبول میکنم بشرط اینکه فرمان «ری» را بمن پس بدهی. چون آن سخن‌را شنیدگفت : یکروزبمن مهلت بده‌که من مطالعه ومشورت‌کنم. او با دوستان خود مشورت کرد همه اورا نصیحت‌کردندکه نرود. حمزة‌بن مُغیرة‌بن شَعبه که خواهرزادهٔ او بود نزد او رفت وگفت : ترا بخدا قسم میدهم ای دائی ؛ بجنگ حسین مرو ومرتکب‌گناه مشو و رَحمِ خودرا قطع مکن. بخدا سوگند اگرتو ازدنیا وهرچه دراین دنیا داشته باشی جدا شوی ودست توکوتاه شود ودراین سرزمین هیچ سلطه وقدرت وحکومت نداشته باشی برای تو بهترخواهد بود ازاینکه نزد خدا مسئول خون حسین باشی. گفت چنین خواهم‌کرد. آنشب را درحال تفکر وتحیّر بسربرد. این شعر ازاو شنیده شد :

أ اترك ملك‌الری والری رغبتی[1]	ام ارجع مذموماً[2] بقتل حسین
و فی قتله‌النار التی لیس دونها	حِجاب و ملك‌الری قرّة عَین

یعنی : آیا مُلك ری را ترك‌کنم وحال آنکه آرزویَ من همانست. یا آنکه با بدنامی وقتل حسین برگردم ؟ درقتل او دوزخ است‌که هــرگز پوشیده نیست ولی مُلك ری موجب روشنائی چشم من است.

بعد نزد ابن‌زیاد رفت وگفت : تو این فرمان را بمن دادی مردم هم آگاه شدند. اگر بخواهی انجام دهی بکُن وبرای جنگ حسین یکی ازاشراف‌کوفه را بفرست‌که درجنگ ازمن داناتر وتواناتر است. آنگاه نام بعضی ازبزرگان را برد. ابن‌زیادگفت : من دربارهٔ برگزیدن اشخاص نیازی بمشورت تو ندارم. اگرتو با لشکر ما بروی چه بهتر وگرنه برو فرمان را پس بده. گفت من خودم میروم. آنگاه لشکرکشید تا بقرارگاه حسین رسید»[3].

چون عمرسعد وارد سرزمین‌کربلا شد روزی حضرت حسین‌بن علی«ع» برایش پیغام دادکه با تو سخنی دارم وبهترآنستکه امشب با من ملاقات‌کنی. عمرسعد اجرای امرکرد و با پسر وغلامش دور ازانظار سپاهیان بملاقات سیدالشهداء رفت. حضرت فرمود : «تو میدانی‌که پسر کیستم. ازاندیشهٔ ناصواب درگذر وسلوك طریقی اختیارکن‌که متضمن صلاح دنیا وآخرت تو باشد. ازاهل ضلال ببر وبمن پیوند وبَزخارُف دنیای غدّار مغرور مشو»[4]. عمرسعد جواب داد : میترسم ابن‌زیاد خانه‌ام را درکوفه خراب‌کند. حضرت فرمود سرائی بهتر ازآن بتو میدهم. ابن‌سعدگفت : درولایت‌کوفه ضیاع وعِقار دارم، ازآن میاندیشم‌که پسر مرجانه همه را تصرف ومصادره‌کند. امام حسین فرمودند که اگر آن ضیاع و عقار هم تلف شوند ترا در حجاز مزارع سرسبزی می‌بخشم‌که هزاربار ازمزارع‌کوفه بهتر ومفیدتر باشند. چون عمرسعد متوجه شدکه درمقابل سخنان راستین فرزند علی‌بن ابیطالب«ع» جوابی ندارد بدهد سردرپیش افکند وپس‌از

---

۱ — «رغبتی» دربعضی مآخذ ومقاتل «مُنیَتی» هم آمده است.

۲ — دربعضی مآخذ «اَم اُصبح مأثوماً» هم آمده است.

۳ — ترجمهٔ تاریخ‌کامل ابن‌اثیر. ج ۵ صفحه ۱۵۶.

لختی تأمل گفت : حکومت ری را چکنم که دل در گروی آن دارم ؟ چه بگفتهٔ حمدالله مستوفی «ملك ری بعظمتی بوده که آرزوی حکومتش دردل عمرسعد علیه‌اللعنه باعث قتل امیرالمؤمنین حسین‌بن علی شد»[5]. حضرت حسین‌بن علی پس‌ازشنیدن این سخن ازحُبّ جاه وحرص وآز پسر سعد درشگفت شد وفرمود : «لاآکلت مِن بُرّیِ‌الری» یعنی امیدوارم ازگندم ری نخوری. عمرسعد باکمال وقاحت وبیشرمی جواب داد «اگر گندم نباشد جُو توان خورد»[6]. چون سخن باینجا رسید حضرت حسین‌بن علی مذاکره را بیفایده دانست وبقرارگاه خویش مراجعت فرمود.

پس ازواقعهٔ کربلا وشهادت امام سوم شیعیان ویارانش بسبب حوادث متواتری‌که رخ داد عمرسعد نه‌تنها بمقصود نرسید وازگندم ری نخورد بلکه سر دراین سودا گذاشت وبفرمان برادرزنش **مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی** که برکوفه تسلط یافته بود خود وپسرش «**حَفْص**» بهلاکت رسیدند. توضیح آنکه مختار ابتدا بشفاعت **عبدالله‌بن جَعْدة‌بن هُبیره** که خویش وداماد حضرت علی ومورد احترام مختار بود بعمرسعد امان داد بشرط آنکه چیزی از او حادث نشود ولی پس از چندی **یزیدبن شراحیل انصاری** ازکوفه بمدینه رفت و جریان امان دادن مختار بعمر سعد را تفصیلاً برای **محمد حنفیّه** برادر سیدالشهداء شرح داد. محمد حنفیه گفت :

کسیکه کشندگان حسین ویارانش‌را امان‌دهد نمی‌تواند ادعاکندکه با ما وطرفدارماست.

چون یزیدبن شراحیل بکوفه مراجعت‌کرد وگفتار محمد حنفیه را برای مختار بازگوکرد مختار از کرده پشیمان شد و به ابوعمرو «**اباعمره**» رئیس عَسّان‌کوفه فرمان داد‌که عمر سعد را بقتل برساند. ابوعمرو نزد عمرسعد رفت و ازاو خواست‌که بدارالاماره نزد مختار برود. عمرسعد برخاست‌که راه بیفتد پایش بجُبّهٔ وی پیچید وبزمین درغلطید. ابوعمرو درنگ را جایز ندید بضرب شمشیرکارش بساخت وسرش را نزد مختار برد.

اتفاقاً درآنموقع **حفص** پسرعمرسعد نزد دائیش مختار نشسته بود. مختار باوگفت : آیا این سررا میشناسی ؟ حفص جوابداد : آری سر پدرم است وبعد ازاو زندگی برای من سودی ندارد. مختار فرمان داد اورا هم‌کشتند وسر پدر وپسر را بانتقام خون حسین‌بن علی وعلی‌بن الحسین «**علی‌اکبر**» نزد محمد حنفیه فرستاد.

این بود داستان عبرت‌انگیز عمرسعدکه **هم ازگندم ری افتاد، هم ازخرمای کوفه**.

درخاتمه این نکته ناگفته نماندکه دراین ضرب‌المثل بجای «**خرمای‌کوفه**» اشتباهاً «**خرمای بغداد**» ذکر شده است درصورتیکه شهربغداد درآن عصر وزمان بشکل وصورت شهر وپایتخت‌کشور اسلامی هنوز بوجود نیامده بود ودرزمان خلافت منصور دوانقی ازمصالح ساختمانی دوشهر «**مدائن**» و «**بابِل**» ساخته شده است. دراینکه ضرب‌المثل بالا مربوط بواقعهٔ عمرسعد است جای هیچگونه تأمل وتردید نیست زیرا فقط چنین واقعهٔ مهمی میتوانست آنرا بصورت ضرب‌المثل وجزء امثلهٔ سائره درآورد. اگر ملاحظه میشودکه درحال حاضر بجای «**خرمای‌کوفه**» یا «**خرمای عراق**» اشتباهاً «**خرمای بغداد**» ذکرمیشود ازآنجهت‌است‌که آبادانی و عظمت بغداد تدریجاً نام «**کوفه**» راکه بسوی ویرانی میرفت تحت‌الشعاع قرار داد و عامهٔ‌مردم بدون توجه بریشهٔ تاریخی آن اشتباهاً «**خرمای بغداد**» را دراین ضرب‌المثل جایگزین «**خرمای کوفه**» کرده‌اند.

چنانچه علت وموجب دیگری احیاناً وجود داشته باشد قطعاً براهل تحقیق پوشیده نیست ونویسندهٔ این مقاله را برای روشن شدن حقیقت مطلب مدد خواهند فرمود.

---

٤ و ٦ – روضة‌الصفا. ج ٥ صفحه ١٤٨.

٥ – نُزهة‌القلوب صفحه ٥٦.

خیال روی تو هر شب بخواب می جویم — آتش در آب می جویم — خیال بین که به شب آفتاب می جویم

العجب

فروغ روی تو بر چشم آب دیده ببین
که آتش در آب می جویم

ابن یمین فریومدی

بیاور لب به لب من چو بر لبست جان من
بلب رسیدن جان را شتاب می جویم

بیاور لب به لب من که جان من بلبست — بلب رسیدن جان را شتاب می جویم — چون زلف چو شامت نمیرسد دستم — نسیم زلف تو از مشک ناب می جویم




هنر و مردم

Serial Number 109 November, 1971

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassiredding Tusi.
Tehran, Iran.



زری عهد شاه‌عباس صفوی، قرن‌یازدهم هجری.
کار استاد غیاث یزدی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

آبان‌ماه ۱۳۵۰

دورهٔ جدید – شمارهٔ صدونهم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح وتنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی : خیابان ایرانشهر شمالی شمارهٔ ۳۰۰

در آستانهٔ دهمین سال

دهمین سال انتشار «هنر و مردم» را با سپاس خدای بزرگ که پا گرفتن این نهال نوخاسته را در سایهٔ امنیت و آرامش موجود در این مرز و بوم میسر ساخت و تشکر از همهٔ دوستان و خوانندگان عزیزی که پیشنهادات و انتقادات خود را چراغ راه ما ساختند و نیز با ابراز حق‌شناسی از همهٔ دانشمندان و نویسندگان و دانش‌پژوهانی که «هنر و مردم» را همگام و همراه بودند آغاز میکنیم.

در این هنگام بیان مشکلات و برشمردن موانع را جایز نمیدانیم چرا که در طریق عشق

صبر و سلوک نخستین شرط رستگاری است و میتوان گفت که همه آن کسان را که در انتشار «هنر و مردم»، دست داشته اند چیزی بجز عشق رهنمون نبوده است، عشقی پاک و آسمانی به هنر و فرهنگ این سرزمین کهنسال، به هنر و فرهنگی که با اصالت عمیق خود، راز جاودانگی میهن ماست و درخشش بی نظیر گذشته آن میتواند پشتوانه تلاش های بارور حال و آینده ما در این زمینه باشد.

اینک در آستانه دهمین سال زندگی «هنر و مردم»، در پیمودن راه خود از همه آنان که به ایران عشق میورزند، هرجا که هستند، یاری میجوید و از خدای ایران برای همه مزید توفیق میطلبد.

تاریخ بنای پُل اللهوردی خان

لطف‌الله هنرفر دکتر در تاریخ
استاد دانشگاه اصفهان

نگارنده دریکی از مقالات خود در مجله هنر ومردم در شماره هشتادویکم تحت عنوان «**دوپل تاریخی مشهور اصفهان ازدوره صفویه**» اندیشه ایجاد بنای پل‌اللهوردی‌خان را سال ۱۰۰۸ هجری و اقدام به ساختمان آنرا سال ۱۰۱۱ قمری بدست داده است . دراین مقاله ابتدا مأخذ این مطلب را از کتاب تاریخ اصفهان و ری تألیف جابری انصاری ذکر مینماید و سپس به تکمیل آن که ضمن مطالعات بعدی برای نگارنده حاصل آمده میپردازد .

جابری انصاری درکتاب تاریخ اصفهان و ری دروقایع سال ۱۰۰۸ هجری نوشته است که شاه عباس دراین سالن به بازدید عمارات و باغاتی که در ۱۰۰۶ دستور احدات آنهارا داده بود پرداخت و می‌نویسد که دراین سال نقشه ساختمان پل سی‌وسه چشمه بر زاینده‌رود کشیده شد سپس در وقایع سال ۱۰۱۱ هجری اضافه میکند که شاه عباس دراین سال از بلخ به اصفهان بازگشت و **اللهویردی‌خان** را مأمور نمود که پل زاینده‌رود را با عمارت دیوانی بسازد[1] .

اسکندربیك ترکمان منشی حضور شاه عباس و مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی طرح ساختمان پل مزبور را ضمن بیان وقایع سال یازدهم جلوس شاه عباس اول ذکر میکند و چنین می‌نویسد :

. . . . و در انتهای خیابان باغی بزرگ و وسیع پست و بلند ، نه طبقه جهت خاص پادشاهی طرح انداخته به باغ عباس‌آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص میان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل یك چشمه بنظر در میآید قرار دادند که بر زاینده‌رود بسته شده هردو خیابان بیکدیگر اتصال یابد .

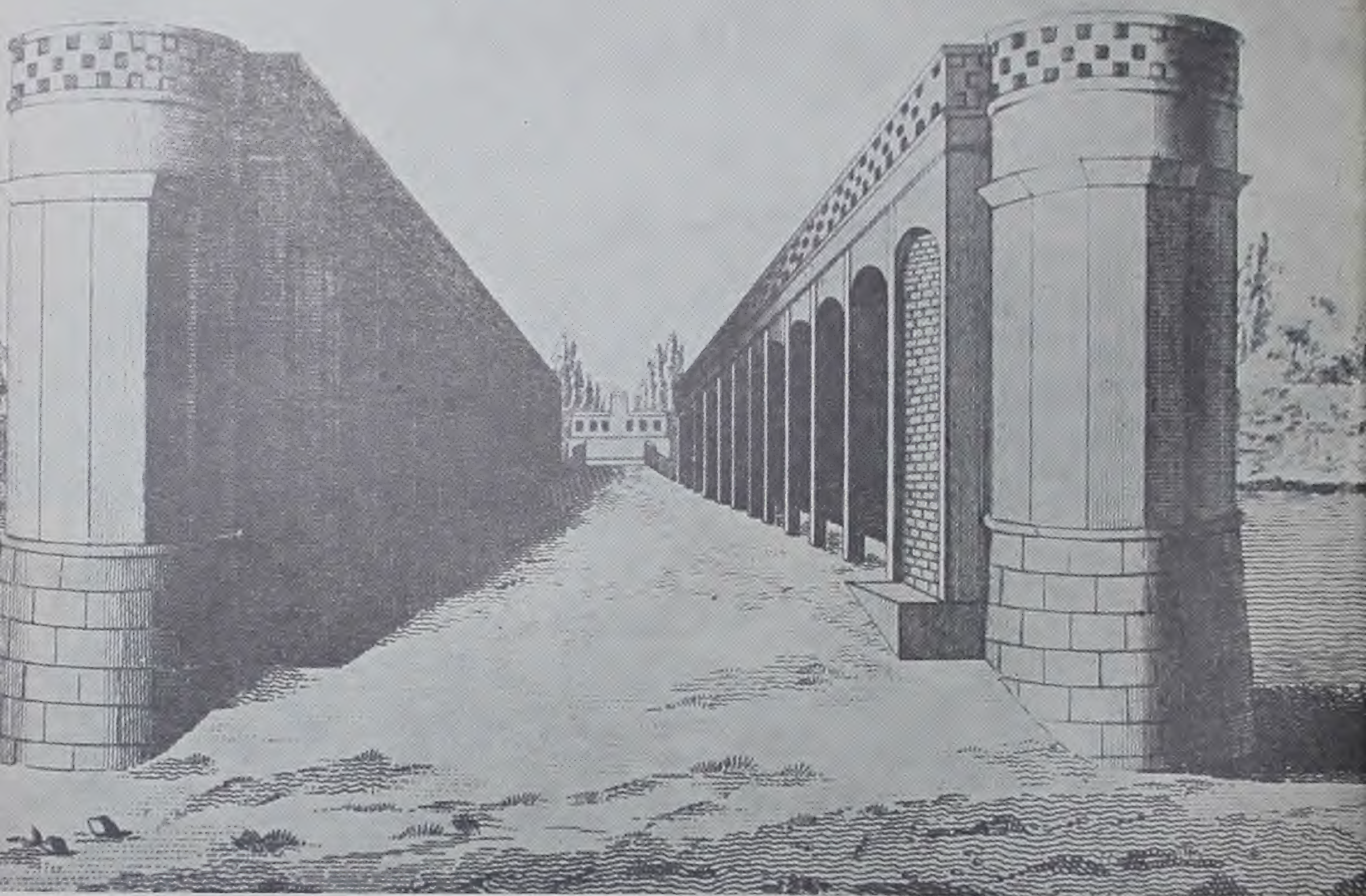
اسکندربیك ترکمان درذکر آثار خیر وانشاء و احداث عمارات نیز در جای دیگر به این موضوع بشرح زیر اشاره می‌کند :

. . . . وخیابان‌سوم موسوم به‌چهارباغ تخمیناً یك‌فرسخ و باغات و بساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هرباغ ترتیب یافته بیرون از حیز شمار است و دروسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود بسته است که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانند آن درهیچ ولایتی‌ندیده‌اند[2] . اصطلاح (چهل‌چشمه) که در نوشته اسکندربیك ترکمان بکار رفته نه از آنجهت است که پل مذکور چهل چشمه داشته و اکنون سی‌وسه‌چشمه آن باقی مانده است بلکه از آنجهت است که عدد چهل در ایران کثرت و تعداد را میرساند مانند چهل چراغ و چهل تنان و چهل دختر و چهل طوطی و چهلستون و مانند اینها که این اصطلاح آخری بخصوص در آثار تاریخی زیاد بکار رفته است .

نگارنده ضمن مطالعه‌کتاب (موادالتواریخ) تألیف‌حاج حسین نخجوانی به ماده تاریخی برخورد که **میرزا علی‌نقی کمره‌ای** از شعرای دوران شاه عباس اول درباره بنای تاریخ پل اللهوردی‌خان ساخته است و سال اتمام آنرا جمله (پل اتمام یافت) یافته است . چون دراین ماده تاریخ از کسان دیگری هم نام برده شده آن قطعه را نقل مینماید وتوضیحی نیز برآن میافزاید :

فلك قدر **اللهویردی** کـه قدر
ز **عباس‌شاه** انـدر ایام یافت
بامـداد **بیگ‌ویردی** دادگـر
پلی کرد آغاز و انجام یافت
بسعی ملك سیرت **آقاحسین**
بخیرالعمل حسن اتمام یافت
بدست زبردست صعب امیر
چو **بند امیر** این بنام نام یافت
پی سال تاریخ این پل نیافت
کسی‌خوبتر از: **(پل اتمام یافت)**

۱۰۰۵ هجری قمری[3]



منظرهٔ پل اللهوردیخان یا پل چهارباغ «ازآلبوم مصور شاردن»

شخصیت‌هائی که دراین قطعه شعر از آنها نام برده شده بشرح زیر است :

۱ – **عباس شاه** یعنی شاه عباس کبیر که از ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ سلطنت کرد و اصفهان را به پایتختی خود انتخاب نمود و به انشاء عمارات و قصرها و مساجد و بازارها و کاروانسراها و راهها و خیابانها و باغهای وسیع اقدام نمود وشاهکار معماریهای عصر او میدان نقش جهان یا میدان شاه اصفهان است .

۲ – **اللهوردی‌خان** سپهسالار ارتش شاه عباس که بی نهایت مورد احترام و اعزاز و اکرام شاه بود و کمترکسی در بین امرا و ندمای شاهی قدر ومنزلت اورا داشت[۴] .

۳ – **بیگ ویردی** که کمك و دستیار اللهوردی خان دربنای پل سی‌وسه چشمه یا پل چهار باغ بوده است ودر کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی بشرح زیر معرفی شده است :

بیگ‌ویردی بیك گرجی ایشیك آقاسی از ملازمان اللهوردی‌خان فرمانده سپاه شاه‌عباس و بیگلربیگی فارس و فرزند او امامقلی خان بوده است که در بیشتر محاربات در درجه یك فرمانده ملازمت خدمت این دو سردار بزرگ عهد صفوی را بعهده داشته است از آنجمله در لشگرکشی سال ۱۰۲٤ هجری به گرجستان از طرف شاه عباس مأمور

۱ – تاریخ اصفهان و ری تألیف جابری انصاری صفحه ۱۹۰

۲ – جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی چاپ تهران صفحه ۱۱۱۱

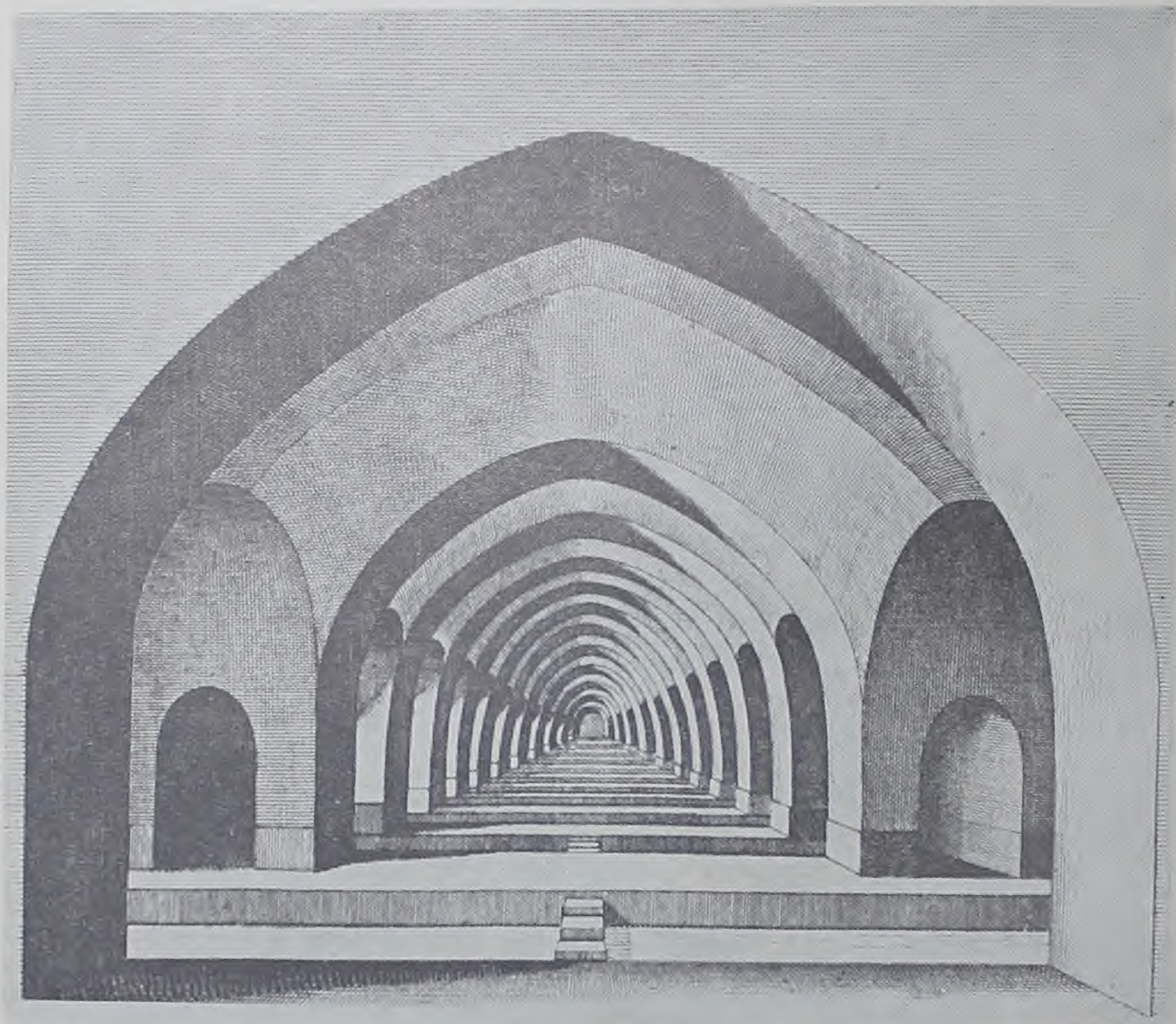
۳ – موادالتواریخ تألیف حاج حسین نخجوانی چاپ تبریز صفحه ٦٤۹ .

٤ – رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان (دوپل تاریخی مشهور اصفهان از دورهٔ صفویه) شماره ۸۱ مجله هنر ومردم .



دورنمای پل اللهوردیخان یا پل سی‌وسه چشمه «ازآلبوم مصور شاردن»

دورنمای پل اللهوردیخان یا پل جلفا «ازسفرنامه کرنلیوس دوبروین»



منظرهٔ زیر پل اللهوردیخان «ازآلبوم مصور شاردن»

تسخیر **اوس** از ولایات این ناحیه شده و با ۵۰۰ اسیر و دو هزار گاو وگوسفند به اردوی شاه مراجعت کرده است[۵].

نام **بیگ ویردی‌بیگ** در جنگهای سال ۱۰۲۵ ایران و عثمانی بسمت (وکیل امامقلی خان فرزند اللهوردی‌خان) نیز بعنوان یك فرمانده شجاع وپراستقامت برده شده[۶].

درسال ۱۰۳۱ که پرتقالیها بر جزیره قشم استیلا یافته ودر آنجا بساختن قلعه و استحکامات مشغول بودند امامقلی خان بیگلربیگی فارس مأمور سرکوبی آنها میشود و او **بیگ‌وردی بیگ** ایشیك‌آقاسی را به فرماندهی فوجی ازافواج قشون مأمور تخریب قلعه پرتقالیها در قشم مینماید[۷].

۴ – **آقاحسین** که بسعی او پل ساخته شده و بنظر نگارنده این شخص کسی جز استادحسین بناء اصفهانی پدر استاد محمدرضا اصفهانی معمار مسجد شیخ لطف‌الله که نام او درالواح داخل محراب مسجد مزبور آمده است نمیتواند باشد . در داخل محراب مسجد شیخ‌لطف‌الله نام معمارعالیقدر مسجد سلطنتی استاد محمدرضا اصفهانی و نام پدر او استاد حسین (معمار پل اللهوردی‌خان) بشرح زیر ذکر شده است :

---

۵ – جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۸۷۶

۶ – رجوع شود به جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۹۰۷

۷ – جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۹۸۰ .

« عمل فقیر حقیر محتاج برحمت خدا »
«محمدرضابن‌استادحسین بناء اصفهانی ۱۰۲۸»

۵ – **میرزا علی‌نقی کمره‌ای** که این ماده تاریخ‌را ساخته است ازشعرای دوره شاه عباس اول میباشد و شرح حال او در تذکره بزم سخن بشرح زیر آمده است :

«شیخ‌علی‌نقی کمره‌ای متخلص به (نقی) از شعرای اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است که از شعرای معروف زمان خود بوده است . اصلش ازکمره است و مدتی دراصفهان و کاشان می‌زیست ولادت او بسال ۹۵۳ ووفاتش را بین سالهای ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ ذکر کرده‌اند[۸] .

نخستین جهانگردی که پل اللهوردی‌خان را توصیف کرده است

پیترودولاواله Pietro Della Valle نخستین جهانگرد خارجی است که پل اللهوردی‌خان را توصیف کرده است . وی ایتالیائی است ودر سال ۱۶۱۷ میلادی برابر با سال ۱۰۲۵ هجری به ایران مسافرت کرده و پایتخت شاه عباس را توصیف نموده و در بارهٔ پل اللّهوردی‌خان بشرح زیر مطالبی نوشته است :

«روی ایـن رودخانه (مقصود زاینده‌روداست) پلی وجود داردکه تماماً ازآجر ساخته شده و عرض آن ازتمام پلهای رم بیشتر و طول آن حداقل سه الی چهار برابر آن پلهاست . معماری این پل بطرز غریبی انجام گرفته و در دو طرف آن طاق نماهائی وجود دارد که مردم اززیر وبالای آن عبور میکنند . آنچه بیشتر نظر انسان را جلب میکند راهروهای زیر پل است که تقریباً همسطح آب قرار گرفته وخنکی و زمزمهٔ آب در طبقه زیرین پل بخصوص درتابستان های گرم بسیار مطبوع است بعلاوه در جهتی که آب جریان دارد نزدیك پل دیواره کوچکی از سنگ قرار داده‌اند تا آب از روی آن سرازیر شود و صورت آبشار کوچکی را بخود بگیرد و این منظره نیز در حد خود بسیار زیباست[۹] .

بازار لار را اللّهوردی خان ساخته است .

علاوه برپل چهارباغ‌که اللهوردی‌خان بانی ساختمان آن بوده بازار لار[۱۰] را هم اللهوردی‌خان بنا کرده است . انتونیو تنی‌ریرو[۱۱] کـه در سال ۱۶۰۱ میلادی (۱۰۱۰ هجری) لار را مشاهده کرده می‌نویسد که این شهر ازمراکز بزرگ تجارت درایران است و دربارهٔ بازار آن می‌نویسد که یکی از بزرگترین بناهای آسیا است که بدستوراللّهوردی خان ساخته شده است . او میگوید که حتی بزرگتریـن ساختمانهای اروپا نیز نمیتواند با این بازار مقایسه گردد و آنرا اینطور شرح میدهد که چهار دالان طویل یا گنبد سرپوشیده از چهار محل مختلف با سردرهای بزرگ شروع شده یکدیگررا در چهارراهی قطع مینمایند . بر روی این چهارراه گنبد بزرگی ساخته شده که دارای روزنه‌های متعدد برای آمدن روشنایی است . کف همه بازار از کاشی بسیار اعلی پوشیده شده بود[۱۲] .

دن‌گارسیا دوسیلوا فیگوئروا[۱۳] سفیر فیلیپ دوم دربار شاه عباس کبیر نیز بازار شهر لاررا از بهترین بازار های آسیا دانسته است و می‌نویسد که حتی با شکوه‌ترین عمارات اروپا نیز برحمت با آن قابل مقایسه است .

---

۸ – بزم سخن صفحه ۳۳۸ .

۹ – سفرنامه پیترودولاواله ترجمه دکترشعاع‌الدین شفا صفحه ۰ ٤

۱۰ – حمدالله مستوفی در آغاز قرن هشتم اولین مورخ و جغرافیانویس که از لار نام برده و میگوید : لار ولایتی است نزدیك کنار دریا . مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد و اعتماد کلی به باران دارند ومردم آن مسلمان باشند همزمان او **ابن بطوطه** که در سال ۷۳۰ لار را دیده است میگوید : محلی بزرگ است دارای باغهای بسیار و بازار های نیکو . در زمان شاه شجاع از سلاطین آل مظفر دراواخر قرن هشتم و سپس در دوره فرمانروائی اعقاب امیرتیمور مـرکز ضرابخانه گردید واین مطلب ثابت میکند که شهر مزبور در آن اوقات شهر بالنسبه بزرگ و با اهمیتی بوده است (جغرافیای‌تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی چاپ تهران صفحه ۳۱۳) .

۱۱ – Antonio Tenrreyro این شخص **بالتازاردوپسوا** Balthazar de Pessoa فرستاده پرتقالی بوده است که در حدود سال ۱۵۲۰ میلادی (۹۲۷ هجری) و در دوران سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی از بندر Goa درهندوستان به بندر گمبرون (بندرعباس فعلی) عزیمت نموده و از طریق حلب و دمشق به قاهره و اسکندریه رفته و پس از چند ماه اقامت در اسکندریه از راه قبرس وحلب و بصره عازم هرمز شده و پس از پنج سال توقف دراین شهر به وطن خود مراجعت نموده و در سفرنامه خود که در سال ۱۵٦۵ در شهر **کوامبرا** Coimbra یـا Coïmbre از شهرهای پرتقال است‌که تا قرن ۱۳ پایتخت بوده و تا سال ۱۹۱۱ میلادی مرکز تنها دانشگاه پرتقال بوده است صنایع نساجی و کاشی‌سازی دارد واز لحاظ آثار تاریخی از شهرهای غنی و پرخاطره پرتقال است) به چاپ رسیده شرح مفصلی از شهرهای ایران بخصوص شهر هرمز بدست داده است .

۱۲ – مراجعه شود به کتاب اسناد مصور اروپائیان از ایران جلد دوم صفحه ۱۷.

۱۳ – Don Garcia de Silva Figueroa نماینده سیاسی و بازرگانی فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در سال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲٦ هجری) از راه هرمز و لار و شیراز واصفهان و قم به قزوین حرکت کرده ودر سال ۱۶۱۸ به ملاقات شاه عباس بزرگ نائل آمده است . سفرنامه وی در سال ۱۶۲۰ درمادرید پایتخت اسپانیا به چاپ رسیده ودر سفرنامه خود شهرهای عمده ایران از آنجمله قزوین و شیراز واصفهان را بتفصیل توصیف کرده است .



فرماندهان قشون شاه‌عباس که دربین آنها تصویر اللهوردی‌خان هم دیده میشود «نقاشی دیواری کاخ چهلستون»

قابوس نامه

درجستجوی میراث مشترك فرهنگی

حسین خدیوجم

درشمارهٔ پیش، ازجشنواره‌هایی که به‌مناسبت بزرگداشت استاد سخن سعدی، وطایرگلشن قدس حافظ، دربهار امسال در شهر شیراز، وکشور شوروی، برپا شده بود یادکردم، و به جهانگیرشدن ترانه‌های حافظ، وبه وجود نسخه‌ای خطی ومصور رنگی از دیوان او درشهرتونس اشاره‌کردم؛ بدان‌امید که دراین شماره از تاریخ کهن مردم تونس سخن بگویم، و تاحدی از تلاش پی‌گیر این قوم برای آزاد زیستن پرده برگیرم؛ ولی پس‌ازآنکه قلم برصفحهٔ کاغذ گذاشتم تاخاطرات خودرا تصویرکنم، ازکتاب ارزندهٔ قابوس‌نامه، وجهانگیرشدن آن تصویرهایی دلکش در اندیشه‌ام نمودار شد؛ زیرا علاوه‌بر چاپهای متعدد این متن‌آموزندهٔ فارسی، درکشورهای مختلف، تاکنون ترجمه‌های ترکی، آلمانی، فرانسه، انگلیسی، روسی و عربی‌آن منتشرشده ومورد استقبال صاحبدلان گوهرشناس سراسرگیتی قرارگرفته است.

بنابراین حیفم‌آمد که دنبالهٔ سخن را ازکتاب وکتابخانه رهاکنم واین موضوع ناتمام بماند.

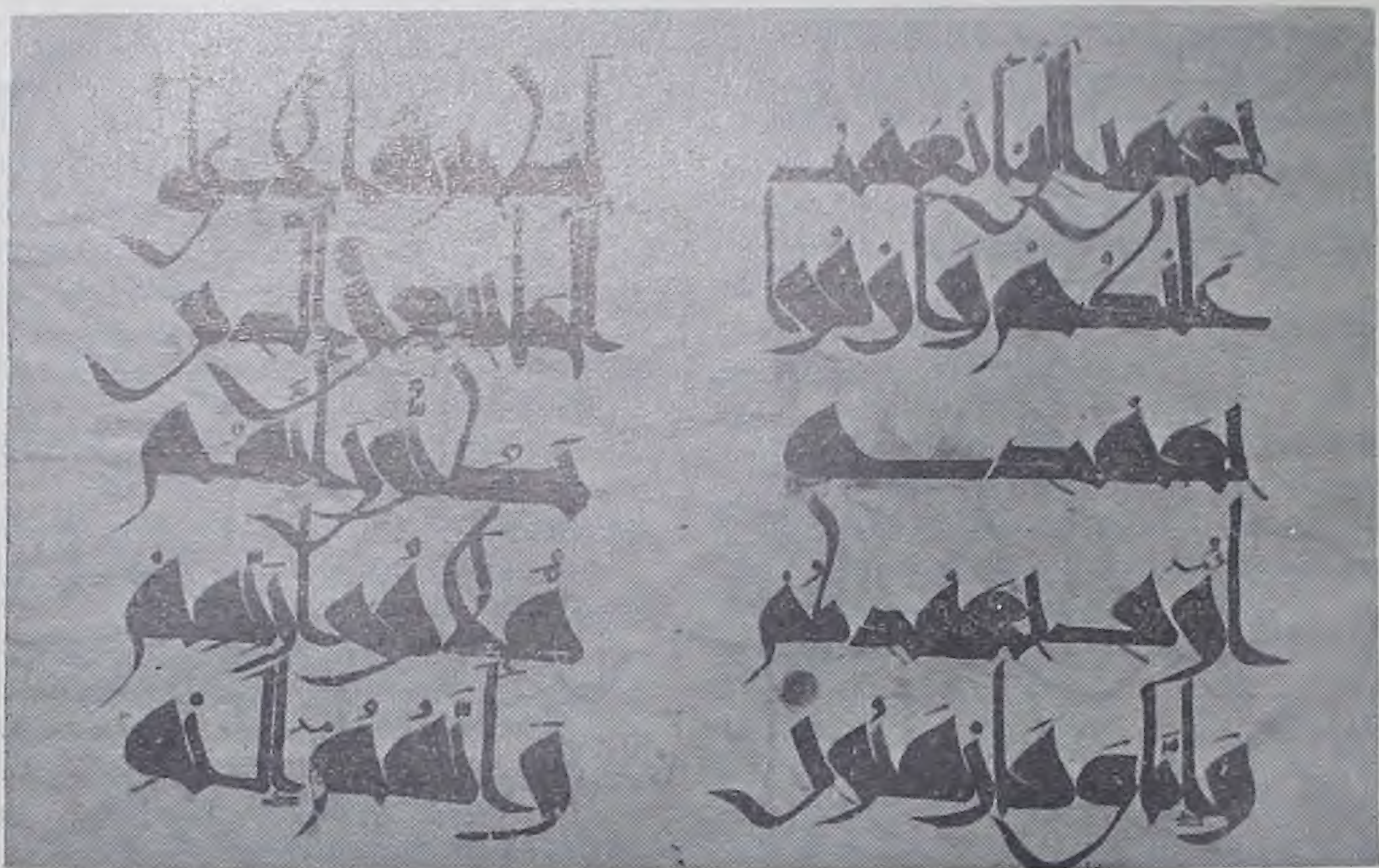
ضمناً همراه این مقاله دونمونه از خطوط کوفی ــ که یکی از آنها درکتابخانهٔ ملی تونس، و دیگر درموزهٔ بزرگ این‌کشور نگهداری می‌شود، و نیز تصویری ازکتیبهٔ «مسجد قَصَبه» تونس تقدیم خوانندگان هنرشناس می‌شود تا معلوم گرددکه آثارعلمی‌وهنری مردم روزگاران قدیم تونس وایران تا چه پایه شبیه به‌یکدیگر هستند.

اما کتاب وکتابخانه: درآغاز ورود به‌کشور تونس فکر می‌کردم همهٔ‌کتابهای خطی‌این‌کشور همان **بیست‌هزارمخطوطی** است‌که به قول متصدیان امر در «مکتبةالعطارین» جمع شده است، زیرا به من‌گفته بودند که حکومت فعلی تونس همهٔ نسخه‌های خطی شهرهای مختلف این‌کشور را به‌پایتخت منتقل کرده تا از دستبرد حوادث مصون بماند، و نگارش فهرست برای آنها آسان شود، ضمناً کار محققان داخلی وخارجی رو به‌راه‌گردد. ولی پس‌ازگذشت یکی‌دوهفته وآشنائی بیشتر با دانشمندان این سرزمین معلوم شد که این اقدام تنها درمورد اموال دولتی صورت‌گرفته است، و کتابخانه‌های خصوصی مانندگذشته درتصرف صاحبان آنهاست، وگوهرهای پر ارجی دراین گنجینه‌ها نهفته است که محققان سراسرگیتی از آنها بیخبر مانده‌اند.

مثلاً «الاستاد محمد الشاذلی النیفر» یکی از جمله دانشوران کتابدوست تونس است که در کتابخانهٔ شخصی او نسخه‌های ارزنده و منحصر فراوان موجود است. با شوق زیادی‌که من به دیدن این‌کتابخانه داشتم وگشاده‌رویی فراوان این‌مرد دانا درمورد عاشقان‌کتاب، ممکن نشد بیش‌از دونوبت به‌کتابخانهٔ وی راه یابم؛ زیرا شرایط دیدار ازکتابخانه او برای غریبانی همچون من دشوار می‌نمود. اول شرط آن بود که حتماً باید غذای ظهر در صحبت او صرف شود! آنگاه پرسشهای پی‌درپی او از وضع‌کتاب وکتابخانه در ایران مطرح می‌شد، و سرانجام در کتابخانه‌اش را با احتیاط تمام باز می‌کرد، ومخلص را به‌نشستن درگوشه‌کتابخانه دعوت می‌نمود، و چند نسخهٔ نفیس می‌آورد، سپس به‌بحث وتفسیر وتوضیح می‌پرداخت، و پیش ازآنکه چشمان درویش من با نفایس ارزندهٔ او نیك آشنا شود، کتاب را برمی‌داشت و درجایش می‌گذاشت، ونسخه‌ای دیگر می‌آورد. و چون هنگام نماز عصر فرا می‌رسید او از پرحرفی خسته شده بود، و من از کم‌حاصلی ملول.

نتیجه آنکه تنها دونوبت توانستم از گنجینه نفایس این مرد مهربان وپارسا دیدن‌کنم. واز سر انصاف باید اعتراف‌کنم که دراین معامله خویشتن را مغبون می‌دانم وصاحب کتابخانه را خوشبخت.

زیرا در کتابخانهٔ شخصی این دانشی‌مرد بود که برای اولین‌بار از وجود مجلد دوم‌کتاب «المنتظم فی‌تاریخ الأمم»



نمونه‌ای ازخط‌کوفی موجود درموزهٔ تونس

تألیف ابن‌الجوزی آگاه شدم . اصل این‌کتاب ده مجلد بوده و درآن حوادث تاریخی به‌ترتیب سنوات تا سال ٥٧٤ هجری قمری ذکر شده است ، اما مجلدات اول آن ــ یعنی تا قسمت اول مجلد پنجمش ــ تا این تاریخ پیدا نشده ، وهمین قسمت باقیمانده که نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانه ایاصوفیه‌است ، به‌صورت ناقص توسط دایرة‌المعارف حیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است.

دیدن این مجلد مرا امیدوارکرد که اگر در آن دیار تحقیق بیشتری بشود ممکن است که بقیهٔ مجلدات این سند ارزندهٔ تاریخی به‌دست آید ، ولی براثر پایان یافتن مدت‌توقف من درتونس این‌آرزو برآورده نشد ! . .

کتاب ارزندهٔ دیگری که درکتابخانه استاد محمدالشاذلی النیفر دیدم جلد اول **تاریخ بغداد** بود که به‌خط مؤلف ــ یعنی خطیب بغدادی ــ کتابت شده‌بود . این‌کتاب شامل تاریخ بغداد است ، از آغاز تأسیس این شهر ــ یعنی سال (١٤٥ ــ ١٤٦ ه . ق) ، تا سال درگذشت مؤلف (٤٦٣ ه) ــ که در آن به‌تفصیل از رویدادهای تاریخی این شهر افسانه‌ای سخن‌رفته است .

کوتاه سخن آنکه درکتابخانه شخصی استاد نیفر حدود چهارهزار نسخهٔ خطی وچاپی موجود بود ، ومالك این‌گنجینهٔ گرانبها آشکارا می‌گفت: کتابهای خودرا از فرزندانم عزیزتر می‌شمارم . بدین‌سبب در فرصت‌کوتاهی‌که از مصاحبت این‌مرد برخوردارشدم تنها پانزده نسخه ازنفایس اورا دیدم‌که توصیف آنها از حوصلهٔ این مقال بیرون است .

زیرا در هرنوبت که به زیارت او می‌رفتم ، وی پس‌از پذیرایی‌گرم وسخنان مهرآمیز ، مرا به‌کتابخانه می‌برد ، اما پس‌ازآنکه ساعتی درکتابخانه او از زرق چشم بهره‌ور می‌شدم، گذشت وقت ، وفرا رسیدن هنگام نماز عصر وماندگی‌تن را بهانه می‌کرد ، و مرا به دیدار بعدی دعوت می‌نمود . . .

به‌هنگام مصاحبت با این مرد بود که دریافتم وی سخت شیفتهٔ کتاب قابوس‌نامه است ، زیرا ترجمهٔ عربی این‌کتاب را ــ که به‌همت شادروان محمدصادق‌نشأت ودکترامین‌عبدالمجید بدوی ترجمه شده است ــ در اختیار داشت ، و از روشنفکری و آزاد اندیشی این نویسندهٔ ایرانی‌که توانسته است در قرن پنجم هجری بسیاری از مباحث اجتماعی را با شهامت وبی‌پرده

بیان کند ، سخنها می‌گفت : ستایش این مرد و تنی چند از دانشوران تونسی که ترجمهٔ عربی قابوس‌نامه را ، به‌نام «کتاب النصیحة» ، خوانده بودند مرا برسر شوق آورد تا باردیگر این کتاب را در لحظات فراغت و تنهایی به‌دقت مطالعه کنم ، براثر این مطالعه نکاتی به‌نظرم آمد که دریغ دارم خوانندگان این‌سطور از آن بی‌نصیب باشند .

بنابراین اینك با گلچینی از قابوس‌نامه ، تصحیح استاد دانشمند دکتر غلامحسین یوسفی ، این بحث را به‌پایان می‌برم .

قابوس‌نامه ، که آن‌را «پندنامه» و «نصیحت‌نامه» نیز گفته‌اند ، از جمله کتابهای کم‌نظیری است که به‌گفتهٔ مؤلفش درسال ۴۷۵ هـ . نگارش آن آغاز شده‌است .

این کتاب از روزگار انتشارآن تاکنون پیوسته در نزد مردم فارسی‌زبان و فارسی‌خوان شرق وغرب عزیز وارجمند بوده ، وپیر وجوان از مطالعهٔ آن لذت برده وپند گرفته‌اند .

نویسندهٔ این کتاب « امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیربن زیار» است .

آل‌زیار : به سلسله‌ای از فرمانروایان ایرانی‌نژاد گفته می‌شود که از سال ۳۱۶ تا ۴۳٤ هـ . ق در شمال ایران ـــ به‌خصوص درگرگان و طبرستان وگیلان و دیلمستان ورویان وقومس و ری وجبال ، کشورداری می‌کرده‌اند .

بنیان‌گذار این خاندان مردآویج ـــ یا مردآویز ـــ است ، که در گرگان پرچم استقلال برافراشت ، و اصفهان وهمدان را برمتصرفات خود افزود . ومعروفترین فرمانروای این سلسله «شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر» است .

شادروان ملك‌الشعرای بهار درجلد دوم سبك‌شناسی خود دربارهٔ این کتاب ومؤلف‌آن چنین می‌نویسد :

«این‌امیرزاده مدت هشت‌سال به‌غزنین‌ــ به‌قول‌خودش‌ــ ندیم سلطان مسعود غزنوی بوده ، و با او به هندوستان هم‌سفر کرده است . کیکاووس در این کتاب داد سخن داده است ، و از آوردن مطالب بسیار سودمند اخلاقی ، وحکمتهای علمی، دقیقه‌ای فروگذار نکرده است ؛ و علاوه برفواید عظیمی‌که از حیث شناسایی تمدن قدیم ، ومعیشت ملی ، وعلم زندگی ، و دستور حیات در کتاب مذکور مندرج است ، باید آن را **مجموعهٔ تمدن اسلامی پیش‌از مغول** نامید . وهمچنین سرمشق بزرگی است از بهترین انشا و زیباترین نثرفارسی ؛ وبه جرأت می‌توان «قابوس‌نامه» را درصف نخستین ـــ از طراز اول ـــ نثر سَلِس وکامل وزیبا ومطبوع فارسی‌گذاشت».

نویسنده ، کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند : چنین‌گوید جمع‌کنندهٔ این‌کتاب پندها . . . با فرزند خویش «گیلان‌شاه»: بدان ای‌پسرکه من پیرشدم وضعیفی وبی‌نیرویی و بی‌توشی برمن چیره شد ، ومنشورِ عَزل زندگانی را ، از موی خویش برروی خویش کتابتی همی بینم ، که این‌کتابت را دست چاره‌جویان به ستردن نتواند . پس ای پسر چون من نام خویش را در دایرهٔ گذشتگان یافتم ، روی چنان دیدم‌که پیش‌از آنکه نامه عَزل به‌من رسد ، نامه‌ای دیگر درنکوهش روزگار وسازش کار ، وبیش بهرگی‌جستن از نیکنامی ، یاد کنم . وترا ازآن بهره‌کنم ، برموجبِ مهرخویش ، تا پیش‌از آنکه دست زمانه ترا نرم‌کند ، تو خود به‌چشم عقل در سخن من نگری . . . » .

دکتر یوسفی مصحح مایه‌ور این‌کتاب در مقدمهٔ خود چنین‌می‌نویسد: «ازخلال سطورکتاب، نویسندهٔ آن‌را تاحدودی می‌توان شناخت ؛ وی مـــردی است دوست داشتنی ، نجیب و دانشمند ، پخته ، پرورده ، خوش‌فکر وخوش‌بیان ، وصمیمی ومهربان . به‌همان اندازه که وسعت معلومات او در رشته‌های گوناگون خواننده را به‌اعجاب می‌افکند ، صداقت وصراحت گفتارش در دل اثرمی‌گذارد، ونیز ژرف‌بینی‌ها ونکته‌سنجیهای خردمندانهٔ وی ، و حکایات و روایات آموزنده‌ای که گاهی در بعضی ابوابَ به‌مناسبت می‌آورد ، همه خواندنی وآموختنی و به خاطر سپردنی است . فکرروشن ، نکته‌های عبرت‌آموز او، ونثرشیوا وساده وروان ومؤثرنویسنده چندان قابل‌ملاحظه وستودنی است‌که درکنارآن ضعف او درکار شعر وشاعری از خاطر فراموش می‌شود . . . دلیل روشن ارزشِ معانی ، ولطف شیوهٔ بیان قابوس‌نامه ، توجه و اقبالی است که در طی قرنها ازطرف‌فارسی‌زبانان وفارسی‌خوانان نصیب‌این‌کتاب شده‌است».

کوتاه سخن آنکه کتاب قابوس‌نامه در چهل‌وچهار باب تدوین شده ، وعبارتهای همهٔ این ابواب‌گیرا وگویا ودلنشین است . اگرچه کیکاووس به ظاهر فرزند خود گیلان‌شاه را در سراسر این‌کتاب مخاطب ساخته اما درحقیقت روی سخن‌او با همهٔ مردمان ونسلهای آینده است ، زیرا یادآوری مکرر او از نام فرزند ـــ و پی‌درپی « **بدان ای پسر** » گفتنش برای آن‌است‌که پندهای وی صورت موعظه بخود نگیرد ، وبه‌گوش دیگر مردم گران نیاید ، به عبارت دیگر برای آن‌است که هرخواننده‌ای به‌هنگام مطالعه این‌کتاب حقیقت تلخ را شیرین حّس‌کند .

نویسندهٔ کتاب باآنکه شاهزاده‌ای‌است برخوردار ، وبه دامادی سلطان محمود غزنوی نائل آمده ، از زندگی مردم بینوا و پریشان روزگار بیخبر نمانده است . وی در هرباب به مناسبت ، از نشیب‌وفراز زندگی طبقات مختلف مردم یاد می‌کند تا سخنش برای صاحبدلان کم‌تجربه سرمشق زندگانی بوده باشد . ضمناً در همه‌جا از یادآوری فرجام زندگی غافل نمانده ، و دراین مورد با فرزند خود چنین می‌گوید : «آگاه باش ای پسرکه روز رفتنِ من نزدیك است ، وآمدن تو براثر من زود باشد ؛ چه امروز تا دراین سرای سپنجی ، بایدکه پُرکار باشی و زادی وپرورشی را که سرای جاوادن را شاید

برداری ، وسرای جاودانی برتر از سرای سپنجی است . وزاد او ازاین سرای باید جُست که این جهان چون کشت‌زاری است که ازاو کاری ، و ازاو بِدرَوِی ، از بدونیك . وکس‌درودهٔ خویش درکشت‌زار نخورد ، بلکه درآبادانی خورد . وآبادانی این سرای ، سرای باقی‌است .

ونیکمردان دراین سرای همت شیران دارند ، وبد مردان همت سگان . وسگ همانجا که نخجیر گیرد بخورد ، وشیر چون بگیرد بجای دیگرخورد .

ونخجیرگاه تو این سرای سپنجی است ، و نخجیر تو دانش ونیکی است» .

از مقدمهٔ کتاب که بگذریم به بابهای چهل‌وچهارگانه می‌رسیم که عنوان برخی ازآنها چنین است :

باب اول درشناختن ایزد تعالی وتقدس .

باب دوم درآفرینش پیغمبران علیهم‌السلام .

باب سوم اندر سپاس داشتن ازخداوند نعمت .

باب چهارم اندر فزونی طاعت از راه توانستن .

باب پنجم اندرشناختن حق پدر ومادر ، که چنین آغاز می‌شود : «بدان ای پسر که آفریدگار چون خواست که جهان آباد ماند ، اسبابِ نسل پدیدکرد ، درشهوتِ جانور . وپدر ومادر را سببِ کونِ فرزندکرد . پس همیدون از موجبِ خرد ، برفرزند واجب بود پدر ومادر خودرا حرمت داشتن ، و اصل او پدر ومادر است . وتا نگویی که پدر ومادر را برمن چه حق است ؟ که ایشان را غرض ، شهوت بود ، مقصود نه‌من بودم؛ هرچند مقصود شهوت بود ، مضاعف شهوت شفقتی استاده است که از بهر تو خودرا به‌کشتن سپارند . وکمتر حرمت پدر ومادر آن‌است که هردو واسطه‌اند میان تو وآفریدگار تو ، پس چندانکه آفریدگار خود را ، و خودرا حرمت داری ، واسطه را نیز درخور او بباید داشت» .

باب ششم از فزونی گهر براثر فزونی خرد وهنر یاد می‌کند ومی‌گوید : «بدان ای پسر که مردم بی‌هنر دایم بی‌سود بود ، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد ، نه‌خود را سود کند ونه غیررا» .

باب هفتم « درپیشی جوستن از سخن‌دانی است » که این‌گونه آغاز می‌شود : «باید که مردم سخن‌گوی وسخن‌دان باشد ، اما تو ای پسر سخن‌گوی باش و دروغ‌گوی مباش . خویشتن را به راست‌گویی معروف‌کن تا اگر وقتی به‌ضرورت دروغ‌گویی از تو بپذیرند ، وهرچه گویی راست‌گوی ، ولکن راست به دروغ مانند مگوی‌که : دروغ به راست همانا ، به از راست به دروغ همانا» .

باب هشتم شامل پندهای نوشین‌روان است که مقداری از آنها دراینجا نقل می‌شود :

ــ تا روزوشب آینده ورونده است ، ازگردش حالها شگفت مدار .

ــ چرا مردمان ازکاری پشیمانی خورند ، که ازآن دیگری پشیمانی خورده باشد ؟

ــ چرا دوست‌خوانی‌کسی راکه دشمن دوستان تو باشد؟

ــ حق‌گوی اگرچه تلخ باشد .

ــ اگرخواهی رازِ تورا دشمن نداند با دوست مگوی .

ــ ازگرسنگی بمردن ، به ازآنکه به نانِ فرومایگان سیرشدن .

ــ شرمی نبود بزرگتر ازآن ، که به‌چیزی دعوی‌کند که نداند ، وآنگه دروغ‌زن باشد .

ــ به‌جهان در ، فرومایه‌تر ازآن‌کسی نیست‌که کسی را بدو حاجت بُوَد وتواند اجابت‌کردنِ آن حاجت ، و او وفا نکند .

ــ هرکه ترا به بی‌گناهی زشت گویــد ، وی را تو معذورتر دار از آن‌کس‌که آن سخن به‌تو رساند .

ــ هرکسی راکه روزگار اورا دانا نکند ، هیچ دانا را درآموزشِ او رنج نباید بردن که رنج او ضایع بُـوَد .

ــ اگرخواهی‌که مردمان‌نیکوگویِ توباشند ، مردمان را نیکوگو باش .

ــ اگر خواهی که کم‌یار نباشی حسود مباش .

ــ اگر خواهی که از رنج دور باشی ، آنچه نَروَد ، مران .

ــ اگرخواهی‌که ترا دیوانه‌سار نشمارند ، آنچه نایافتنی بُـوَد مجوی .

ــ اگر خواهی با آبروی باشی ، آزرم را پیشه‌کن .

ــ اگر خواهی پردهٔ تو دریده نشود ، پردهٔ کسان مدر.

ــ اگرخواهی‌که ازپشیمانی دراز ایمن‌گردی ، به‌هوایِ دل کار مکن .

ــ اگر خواهی از زیرکان باشی ، روی خویش درآینهٔ کسان بین .

ــ اگر خواهی‌که برقولِ توکارکنند ، برقول خویش کارکن .

ــ اگر خواهی‌که برتر از مردمان باشی ، فراخ نان ونمك باش .

ــ اگرخواهی‌که ازشمارآزادان باشی ، طمع را دردلِ خویش جای مده .

ــ اگر خواهی‌که از شمار دادگران باشی ، زیردستان خویش‌را به طاقتِ خویش نیکودار .

ــ اگر خواهی‌که در هردلی محبوب باشی ، ومردمان از تو نفور [گریزان] نباشند سخن برمرادِ مردمان‌گوی .

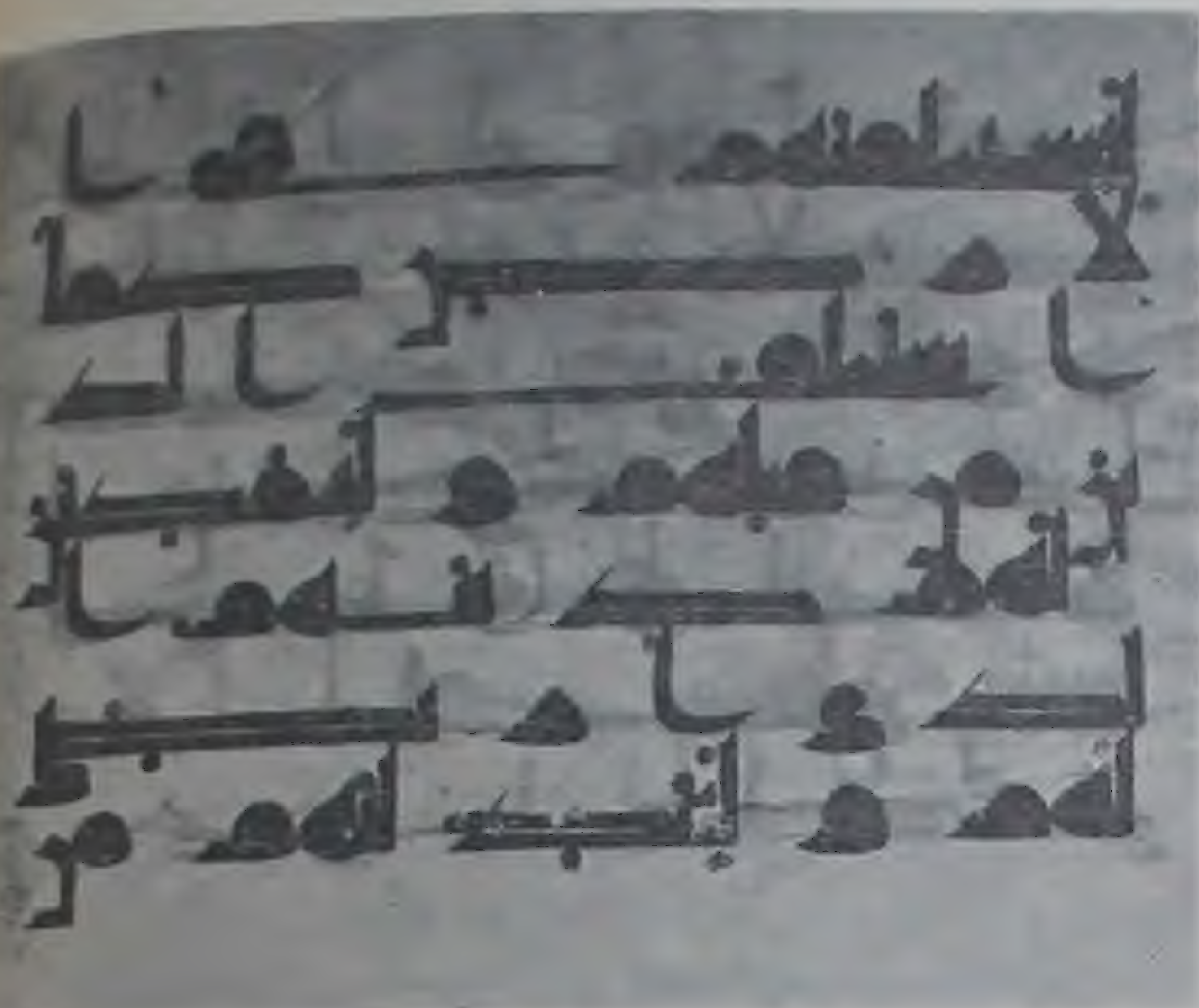
ــ اگر خواهی تمام مردم [انسان‌کامل] باشی آنچه به‌خویشتن نپسندی به‌هیچ‌کس مپسند .

ـ اگر خواهی بردلت جراحتی نیوفتد که به هیچ مرهم بهتر نشود ، با هیچ نادان مناظره مکن .
ـ اگر خواهی بهترین خلق باشی ، چیزی از خلق دریغ مدار .
ـ اگر خواهی که زبانت دراز بود ، کوتاه دست باش .
این سخنها وپندهای نوشروانِ عادل ؛ چون بخوانی ای پسر ، این لفظها را خوارمدار که ازاین سخنها هم بوی حکمت آید ، وهم بوی مُلك ؛ زیرا که هم‌سخنان مَلِکان است ، و هم‌سخن حکیمان ؛ جمله معلوم خویش کن ، واکنون آموز که جوانی ؛ چون‌پیر گردی به‌اندیشیدن حاجت نیاید که پیران چیزها دانند !

باب نهم : درپیری وجوانی .
«ای پسر هرچند توانی پیرعقل باش . نگویم که جوانی مکن ، لکن جوانی خویشتن‌دار باش. وازجوانان پژمرده مباش که جوانِ شاطر نیکو بود . . . ونیز از جوانان جاهل مباش که از شاطری بلانخیزد ، واز جاهلی بلاخیزد . بهرهٔ خویش به‌حسب طاقتِ خویش از روزگارِ خویش بردار که چون پیر شوی خود نتوانی . . .
وهرچند جوان باشی خدای را عزوجل فراموش مکن ، وازمرگ ایمن مباش که مرگ نه به‌پیری بود، ونه به‌جوانی».

باب یازدهم درآیین شراب‌خوردن .
اما به‌حدیث شراب خوردن ، نگویم که شراب خور ، و نیز نتوانم گفتن که مخور ، که جوانان به‌قول کسی از جوانی باز نگردند ؛ مرا نیز بسیار گفتند ونشنیدم تا از پس پنجاه سال ایزد تعالی رحمت کرد وتوفیقِ توبه ارزانی داشت . اما اگر نخوری سود هردو جهان با تو بود ، وهم خشنودی ایزد تعالی بیابی وهم از ملامت خلقان واز نهاد وسیرت بی‌عقلان و فعلهای محال رسته باشی ، و نیز در کدخدایی بسیار توفیر باشد . و ازاین چند روی اگر نخوری دوستر دارم ، ولکن جوانی، و دانم که رفیقان بد نگذارند که نخوری . . . پس اگرخوری دل برتوبه دار، واز ایزدتعالی توفیق توبه همی‌خواه وبرکردار خویش پشیمان همی باش، مگر توفیق توبه دهد، وتوبه نصوح ارزانی دارد ، به‌فضل خویش . پس به‌هرحال اگر نبید خوری بایدکه بدانی که چون باید خوردن ؛ ازآنچه اگرندانی‌خوردن زهر است ، واگر بدانی خوردن پادزهر است» .

باب سیزدهم : اندر مزاح‌کردن . . .
بدان ای پسر . . . تا بتوانی از مزاح سرد کردن پرهیز کن . واگر مزاح کنی باری درمستی مکن که شرِّ بیشترخیزد ، که مزاح پیش‌رَوِ شر است . و از مزاح ناخوش و فحش شرم‌دار ، اندر مستی وهشیاری ؛ خاصه درنرد وشطرنج باختن، که درمیان این هردو مرد ضَجِر [پریشان]تر باشد ، مزاح


نمونهٔ دیگری ازخط کوفی موجود درکتابخانه ملی تونس

کمتر برتواند داشتن . . .

باب چهاردهم : درعشق ورزیدن .
«بدان ای پسر که تاکسی لطیف طبع نبود ، عاشق نشود. از آنچه عشق از لطافتِ طبع خیزد ، وهرچه از لطافت طبع خیزد بی‌شك لطیف بود . . . چون او لطیف بود ناچار درطبع لطیف‌آویزد . نبینی که جوانان بیشتر عاشق شوند از پیران ، ازآن که طبع جوانان لطیفتر بود از پیران . ونیز هیچ غلیظ طبع وگران‌جان عاشق نشود ؛ ازآنکه این علتی‌است که خفیف روحان را بیشتر افتد .
اما تو جهدکن تا عاشق نشوی ؛ اگرگرانی واگر لطیف، **از عاشقی بپرهیز که عاشقی با بلاست ، خاصه به‌هنگام مفلسی** ، که هرمفلسی که عاشقی ورزد معاینه (= آشکارا) در خونِ خویش سعی‌کرده باشد ، خاصه که پیر باشد ، **که پیر را جز** به‌سیم غرضی حاصل نشود ! . »

درباب پانزدهم از آیین بوس‌وکنار با اجناس مختلف سخن می‌گوید و از موارد سود و زیان آن پرده برمی‌گیرد واینگونه اندرز می‌دهد : **وهمچنان که گفتم که مجامعت‌کردنِ بسیار زیان دارد ، ناکردن هم زیان دارد . . .**

در **باب شانزدهم** سخنش در آداب گرمابه رفتن است ، وحریفان گرمابه را چنین پند می‌دهد :
چون به‌گرمابه رفتن حاجت اوفتد برسیری (= با شکم سیر) مَروکه زیان دارد . ونیز درگرمابه به جماع مشغول

مباش ــ البته خاصه درگرمابهٔ گرم ــ که محمد زکریای رازی گوید : «عجب دارم که کسی سیر به گرمابهٔ گرم اندرجماع کند، واندر وقت فجأةً بنمیرد» .

درباب هفدهم از فواید استراحت اندك ــ پس‌از بیرون آمدن ازگرمابه ــ یاد می‌کند ، واندازهٔ خواب وآسایش را برای مردم چنین یادآور می‌شود : اما همچنانکه خفتن بسیار زیان‌کار است ، ناخفتن نیز هم زیان‌کار است که اگر آدمی را هفتادودوساعت ، یعنی‌که سه‌شبانه‌روز ، به‌قصد نگذارند که بُخسبد ، وپیوسته به‌ستم بیدار همی‌دارند ، آن‌کس‌را بیم مرگ فجأةً بود .

در باب هجدهم به توصیف شکار و تفریحات سالم وورزشهایی‌که برای سلامت‌بدن‌لازم‌است می‌پردازد ومی‌گوید:

«بدان‌که براسب نشستن وبه‌نخجیررفتن و چوگان زدن کارِ محتشمان است ، خاصه به‌جوانی . اما هرکاری به حد واندازه باید ، وبا ترتیب . وهمه روز پیوسته به‌نخجیر مروکه نه ترتیب بود . اما چون برنشینی ، براسبِ کوچك منشین‌که مرد اگرچه منظرانی [درشت اندام] بُوَد براسب کوچك حقیر نماید ، و اگر مردی حقیر بُوَد براسب بزرگ بهتر نماید . و براسب رهوار جز در سفر منشین‌که چون اسب رهوار بُوَد مرد خویشتن را براسب افکنده دارد» .

باب بیستم : اندرکارزارکردن .

« اما چون درکارزار باشی آنجا سستی ودرنگ شرط نباشد ، چنانکه تا خصمِ تو برتو شام خَورَد تو بر او چاشت خورده باشی. وچون درمیدان درکارزار افتی هیچ تقصیرمکن و برجانِ خویش مبخشای ، که آن راکه به‌گور باید خفت به‌خانه نتواند خفتن . . . ودرمعرکه تا گامی پیش توانی نهادن هرگزگامی بازپس منه . »

باب بیست‌وهشتم : درآیین دوست‌گرفتن .

بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند ناگزیر باشند از دوستان که مرد اگر بی‌برادر باشد بِه‌که بی‌دوست ، ازآنچه حکیمی را پرسیدند که : دوست بهتر یا برادر ؟ گفت : برادر هم دوست بِه . پس اندیشه‌کن به‌کارِ دوستان ، به‌تازه داشتنِ رسمِ هدیه فرستادن ومردمی‌کردن . . . ولکن‌چون دوستِ نو گیری پشت با دوستانِ کهن‌مکن . دوستِ نو همی‌طلب ودوست کهن را برجای همی‌دار ، تا همیشه بسیار دوست باشی کــه گفته‌اند : دوستِ نیك‌گنجی بزرگ است .

باب چهل‌وسوم : درآیین دهقانی وهرپیشه‌ای‌که دانی .

واگر دهقان باشی وقتِ‌کارِ دهقانی شناسنده باش ، هرچیزی که بکاری ، مگذار که از وقت خویش بگذرد ، که اگر ده روز پیش از وقت کاری به که ده روز پس . . . و پیوسته از شکافتن زمین غافل مباش وتدبیرکشتِ سال دیگر امسال همی‌کن . وکشت بیشتر برزمینی‌کن‌که خویشتن پوش بود ، که هرزمینی که خویشتن نتواند پوشیدن ترا هم نتواند پوشیدن ، وچنان‌کن که دایم به عمارت‌کردن مشغول باشی تا ازدهقانی برخوردار باشی. پس‌اگر پیشه‌ور باشی از پیشه‌وران بازار ، ازهرپیشه‌ای که باشی ، زودکار وستوده‌کار باش تا حریفانت بسیار باشند . وبه وقت‌کار ، کار به ازآن کن‌که هم پیشگان توکنند .

باب چهل‌وچهارم : درآیین جوانمردپیشگی .

«بدان ای پسر که سه چیز است ازصفات مردم که هیچ آدمی نیابی‌که برخود گواهی دهدکه این سه چیز مرا نیست . دانا ونادان ، بدین سه‌چیز ، همه از خدای تعالی خشنودند ، اگرچه این سه‌چیز خدای تعالی کم‌کس را داده است . . . یکی خرد است، ودوم راستی ، وسوم مردمی . وچون به‌حقیقت نگه کنی به دعوی‌کردنِ خلق به خِـرَد و راستی و مردمی ، دعوی به دروغ نمی‌کنند ؛ زیرا که هیچ جسدی نیست‌که این سه صفت اندر او نیست ، لکن کندی آلت وتیرگی وتندی ، راهِ وصلِ این دُر ، بر بیشترِ خلق بسته است ؛ که ایزدتعالی تن مردم را جمعی ساخت از همهٔ متفرقات تا اگر اورا عالَم کلی خوانی ، واگر عالَم جزوی خوانی ، هردو روا بود .

وسرانجام مطالب کتاب این نویسندهٔ چیره‌دست روزگارکهن با این جمله‌ها پایان می‌پذیرد : «اکنون بدان ای پسرکه هرچه عادت من بود جمله به‌کتابی‌کردم از بهرتو ، و از هرعلمی وهرهنری و هرپیشه‌ای که من دانستم ، از هردری فصلی یاد کردم ــ اندرچهل‌وچهارباب ِ این‌کتاب ــ ازکوچکی‌تابه‌پیری عادت من چنین بوده است ؛ ومن شصت‌وسه سال بدین سیرت بودم، وبدین‌سان پایان بردم . . . پس‌آنچه به‌خویشتن پسندیدم اکنون ترا همان‌خواستم وآموختم . اگرتو بهتر ازاین خصلتی و عادتی همی دانی چنان باش‌که بهتر بود ، و اگر نه این پندهای من به‌گوش‌دل شنو وکاربند ، واگرنشنوی وکارنبندی برتو ستم نیست؛ آن‌کس‌که خدای‌تعالی وی‌را نیك‌بخت‌آفریده است ، خود بخواند وبداند وکار بندد‌که هرچه من‌گفتم همه علامت نیك‌بختان است اندر دوجهان[1] . . .

---

۱ – متن فارسی این‌کتاب تاکنون بیش‌از چهارده‌بار – در ایران وخارج از ایران – به صورتهای مختلف چاپ شده است . بهترین چاپ انتقادی آن به‌همت استاد مایه‌ور دانشگاه مشهد ، دکتر غلامحسین یوسفی، تصحیح وتحشیه شده ، وبه سرمایه بنگاه ترجمه ونشرکتاب درسال ۱۳۴۴ منتشرگشته است، دکتر یوسفی پس‌از این تاریخ «منتخب قابوس‌نامه»را نیز با شرح وتفسیر کامل برای جوانان تهیه وچاپ کرده است . ما نیز برای نگارش این مقاله از تحقیقات ارزندهٔ ایشان استفاده‌کردیم .

سیّاحان آلمانی که در عصر صفویّه از ایران دیدن نموده‌اند

بقلم : دکترسیروس شفقی و دکترمهدی روشن‌ضمیر

تعداد منابع ومآخذی که دربارهٔ ایران‌نوشته شده وبچاپ رسیده است به هزاران جلد میرسد . ولی با وجود این‌معدودی ازآنها دارای ارزش فوق‌العاده علمی‌است که ازآنجمله میتوان کتاب «دردربار شاهنشاه ایران» تألیف سیاح آلمانی انگلبرت کمپفر را نام برد . مؤلف درخلال سالهای (۱۷۱۶ – ۱۶۵۱) میزیسته ، کتاب وی توصیف‌کامل وزنده وقابل اعتمادی از دربار وکاخ سلطنتی شاه سلیمان درشهر اصفهان‌است ودرواقع وضع دربار شاه ایران را درنیمه دوم قرن هفدهم تشریح می‌کند .

ازشاه و وزیرش‌گرفته تا پائین‌ترین اعضاء‌کاخ سلطنتی مانند مشعلدارباشی بدون آنکه‌کسی را ازقلم بیندازد همه را درکتاب خویش وصف‌کرده است . شرحی‌که‌کمپفر ازکاخها وتفرجگاهها وحرمسراها وباغهای آن زمان به دست داده‌است چنان روشن ودقیق بیان‌گردیده‌که نقاط ازبین رفته را میتوان برمبنی(مبنای) نوشته‌های وی دوباره مجسم نمود . تشکیلات اداری دربار وارتباط تشکیلات شرعی وعرفی باهمدیگر مورد توجه این سیاح بوده‌است . زندگی اجتماعی مردم هیچوقت ازنظر این سیاح دورنبوده وخواننده با مطالعهٔ نوشتهٔ کمپفر وضع آنروز را درمقابل چشمان خویش مجسم مینماید .

این اخبار زنده‌که براصل مشاهده تدوین‌گردیده‌کتابی است‌که بزبان لاتین نوشته شده . درسال (۱۹۳۶ – ۱۹۳۵) پروفسور والتر هینس (Walter Hinz) که دردانشگاه برلن مشغول تدریس بوده‌کتاب انگلبرت‌کمپفررا بعنوان مواد درسی برای رشته ایرانشناسی‌انتخاب ودرمدت چندین‌نیمسال به‌ترجمهٔ آن مبادرت می‌کند تا اینکه درسال ۱۹۳۷ بدانشگاه گتینگن Göttingen دعوت می‌شود وبدین وسیله تا بهار سال ۱۹۳۸ برروی ترجمه نارسا وخام‌کار می‌کند تا بصورت آلمانی ساده وروان درآید وحتی دراین راه عده‌ئی بی‌شمار با وی همکاری می‌کنند که‌ازآن‌جمله پروفسوربرتولداشپولر Bertold Spuler راکه درآن زمان درجه دانشیاری داشته باید نام برد . بجز ایشان افراد دیگری نیزعهده‌دار ترجمهٔ بخشی ازکتاب مزبور بوده‌اند وچون ترجمه مورد نظر بمدت ۵ نیمسال بعنوان مواد درسی درکلاس درس تدریس میشده لهذا تمام نقاط ضعف آن برطرف میگردد ، دراین مقاله ازکتاب ترجمه شدهٔ نامبرده دربالا حداکثر استفاده بعمل آمده است .

درسیاحتنامهٔ کمپفر باصطلاحات اداری وقوانین‌کشور ایران درعهد صفویه بیش ازهمه برمیخوریم‌که این اصطلاحات را بدو زبان فارسی و ترکی بکار برده است . چنین تصور میرودکه برگرداندن این اصطلاحات بزبان آلمانی‌کار آسانی نبوده است .

پروفسور هینتس در ترجمه سیاحتنامه کمپفر در مقدمهٔ کتاب بدوموضوع اشاره می‌کند : اول‌آنکه ترجمه‌کتاب مزبور را کار شرق‌شناسان جوانی‌که با وی همکاری داشته‌اند قلمداد نموده ، دوم آنکه درترجمهٔ کتاب دخل وتصرفی جزئی شده وحتی‌الامکان‌بشرح‌کامل‌مطالب مبادرت‌گردیده‌است‌واشتباهات مختصری راکه‌کمپفر درنوشتن‌کتاب خویش‌مرتکب شده بکلی رفع نموده‌است ودرحقیقت میتوان‌گفت‌که ترجمهٔ سفرنامه وی دارای مطالب اصلی ومهم متن لاتین می‌باشد .

سفرنامه کمپفر ارزش فوق‌العادهٔ تاریخی برای قرن شانزدهم وهفدهم ایران داردکه البته درترجمهٔ آلمانی آن با گرفتن‌کمك ازمنابع فارسی تکمیل آن مقدورگردیده است .

انگلبرت‌کمپفردرشانزدهٔ سپتامبر ۱۶۵۱ در لمگو Lemgo متولد شد ، پدرش ازکشیشان این شهر بوده است . وی در شهرهای لِمگو ، هاملن Hameln ، لونه‌بورگ Lüneburg

و لوبك Lübeck ، تحصیل کرده است .

درهفده سالگی اولین سفرخودرا به هلند می‌کند ودر دانزیك بعد از پایان تحصیلات دبیرستانی در دانشگاه آنجا به تحصیل فلسفه ، تاریخ وزبانهای‌خارجی‌جدیدوقدیم مبادرت می‌نماید ودرسال ۱۶۷٤ موفق‌بادامهٔ تحصیل درتورن Thorn وکراکاو Krakau میگردد . درسال ۱۶۷۶ درشهر ورشو با فرستادهٔ دربار ایران (ایلچی) بنام محمدحسین‌باقر آشنا می‌شود. کمپفر چهارسال از اواخــر دوران تحصیل خویش را در کونیگس‌برگ Königsberg به تحصیل طب وعلوم طبیعی می‌پردازد ودرسال۱۶۸۰ بزادگاه خود یعنی‌شهر لمگو Lemgo برمیگردد و در همان سال با برادر خویش بنــام آندره‌آس Andreas به‌شهرینا Jena مسافرت می‌کند ولی‌بواسطهٔ‌تنگدستی می‌بایستی ترك تحصیل می‌کرد ، دراین موقع باتفاق برادر خویش‌ازطریق هامبورگ به لوبك می‌آید ودرآنجا ازیکدیگر جدا می‌شوند .

کمپفر در سال ۱۶۸۱ درکونیکس‌برگ موفق بادامهٔ تحصیل می‌شود وبعداً به‌تبعیت‌ازبرادرخویش به سوئد مهاجرت می‌کند . از اوت سال ۱۶۸۲ در اپسالا Uppsala و استکهلم Stockholm اقامت داشته ودرآن موقع طرح دوستی با استاد معروف حقوق بنام پفن‌دورف S. Pufendorf می‌ریزد . درآن زمان کارل یازدهم که مردی جوان بود تدارکی برای مسافرت هیأتی بدربار شاه ایران می‌دید زیرا هدف اصلی وی روابط تجاری وتشویق شاه ایران علیه ترکان عثمانی بود ، درهمین موقع براثرتوصیهٔ پفن‌دورف ،کمپفربعنوان منشی‌وطبیب هیأت مزبورکه ریاستش‌با لودویش‌فابریتیوس Ludwich Fabritius است پیشنهاد می‌شود . کمپفر دانشمند جوان آلمانی ازفرصت استفاده نموده وپیشنهاد مزبوررا با دل‌وجان می‌پذیرد زیرا وی مدتها تحصیلات خودرا درزمینه‌هائی نموده بودکه بدرد سیروسیاحت می‌خورد .

بایدگفت‌که‌کمپفر اولین سیاح نبوده‌که درعصرصفویه بایران آمده بلکه درسال ۱۶۰۲ شخصی بنام‌گئورگ تکتاندر فان‌در یابل Georg Tectander van der Jabel بعنوان منشی محرمانهٔ اولین سفیرآلمان درزمان رُدولف دوم قیصر آن کشور بدربار شاه‌عباس اول فرستاده می‌شود ولی متأسفانه در گیلان براثر ابتلاء بمرض وبا در ۲۵ اکتبر سال ۱۶۰۳ فوت می‌کند .

اولئاریوس نیز یکی دیگر ازسیاحانی است‌که باتفاق هیأتی دومسافرت مهم یکی درسال ۱۶۳۳ بمسکو ودیگری درسال ۱۶۳۶ ازطریق مسکو بایران نموده ، هدف اصلی این هیأت‌که از هولشتاین بروسیه وایران اعزام میگردیدند ایجاد روابط تجاری باآن دوکشور بوده‌است .

اولئاریوس ازمعلومات وهوش سرشاری برخوردار بوده بطوریکه‌گوته شاعرمعروف آلمانی دردیوان شرقی بکرّات به ستایش وتمجید نامبرده پرداخته وازوی به نیکی یادکرده است . اولئاریوس ازخود سفرنامهٔ پرارزشی بیادگارگذاشته‌که هم ازنظر کیفی وهم ازنظر کمّی درخورتحسین می‌باشد . تا امروز ترجمه‌های بی‌شماری ازسفرنامه وی بزبانهای مختلف فراهم شده وچاپهای متعددی ازآن بعمل‌آمده‌است . وی‌تجزیه وتحلیل عاقلانه وواقع بینانه‌ای درسیاحتنامه خود نموده وآن را به زبان آلمانی قدیم نوشته ولی با وجود این درسراسر کشورهای اروپائی مخصوصاً آلمانی‌زبان بوفورگسترش یافته وکمتر کسانی پیدا می‌شوندکه سیاحتنامهٔ مزبوررا نشناسند .

علاوه بردقتی‌که درسفرنامهٔ وی مشاهده می‌گردد چون نامبرده نقاش چیره‌دستی بوده توانسته با مهارت خاصی وضع اجتماعی وجغرافیائی ایران را تاحدودی برخوانندگان روشن نماید . ناگفته نماند نقاشی‌هائی‌که ازوی بیادگار مانده ارزش جغرافیای تاریخی فوق‌العاده‌ای دارد . درسفرنامهٔ اولئاریوس اشعار وحکایات وضرب‌المثل‌های فارسی مخصوصاً ازسعدی بخط فارسی بسیار آمده است . هنگامی‌که اولئاریوس عازم ایران بود جوانی نجیب‌زاده از شلسویگ بنام یوحان البرشت فون ماندلسلو Johann Albrecht von Mandelslo همراه‌وی بوده است واین همان شخصی‌است‌که شاه‌صفی (۱۶۴۲-۱۶۲۹) میخواسته اورا با حقوق سالیانه ۷۵۰۰ تالر Taler دردربار خویش بکارگمارد ولی او تمایلی برای این‌کار نشان نمیدهد وبالاخره در ۳۱ دسامبر سال ۱۶۳۷ موقعی‌که هیأت هولشتاین اصفهان را بمقصد وطن خویش ترك می‌گفتند وی به سیاحت خویش بطرف جنوب تا سواحل خلیج فارس ادامه میدهد وبدینوسیله از اولئاریوس جدا می‌شود ودراین موقع بودکه دوست و همراه وی یوهان واینبرگ Johann Weinberg براثر ابتلاء به مالاریا نتوانست با او همگام باشد و ماندلسلو Mandelslo از اول مارس ۱۶۳۸ به تنهائی عازم هندوستان گردید .

سیاحتنامهٔ او کتابی است بنــام سفرنامهٔ مشرق‌زمین Morgen Ländische Reyse - Beschreibung که مطــالب چندانی دربارهٔ ایران ندارد وانتشارش بتوسط اولئاریوس در شلسویگ بسال ۱۶۵۸ صورت‌گرفته است .

هیأت دیگری‌ازطرف‌تاجر هامبورگی بنام اوتوبروگمان Otto Bruggman که ریاست آن بعهدهٔ شخصی بی‌تدبیربود بایران اعزام می‌گردد . هیأت مزبور مرکب بودند ازچهارده کارمند وهشت نجیب‌زادهٔ جوان (Pagen) وچهارده مستخدم (Kammandiener) و هشت سربــاز محافظ مسلح به نیزه Hellebardier و ۵۰ خدمتگزارکه شامل یك‌اکیپ دریانورد

---

۱ ــ یك تومان برابر با ۱۷/۵۰ تالر بوده است .

برای گذشتن ازدریای خزر .

این سفر در ۲۲ اکتبر سال ۱۶۳۵ ازهامبورك آغاز می‌گردد وپس‌ازتحمل رنج فراوان درسال ۱۶۴۰ به هولشتاین پایان می‌یابد . این‌ها چند نفر ازسیاحانی بودندکه قبل از انگلبرت‌کمپفر درمطالعات وتحقیقات ایران درزمان صفویه سهمی بسزا داشته وهریك آثاری ازخود بیادگارگذاشته‌اند .

توقف‌کمپفر درایران (۸۵ – ۱۶۸۳ میلادی)

سفیر سوئد با همراهانش ازجمله کمپفر در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ استکهلم راترك گفت. درسوم‌آوریل به آبو Abo رسید وپس‌ازعبورازهلسینکفورس (هلسینکی‌امروز) Helseingfors و نروا Norwa بروسیه وارد شد .

کمپفر دردهم ژوئیه درمراسم رسمی‌که جهت تسلیم اعتبارنامه سفیرسوئد به تزار روسیه تشکیل یافته بود شرکت نموده وبدینوسیله به دربار آن‌کشور باریافت . دراین زمان دوشاهزاده بسیار جوان یعنی‌ایوان وپتر[۲] بعنوان‌تزار درروسیه حکومت داشتند . هیأت نمایندگی سوئد بزودی‌پایتخت روسیه را ترك‌کرده وبوسیله‌کشتی ازراه آبی ولگا بطرف دریای خزر روانه شدند . درهفتم ماه نوامبر ۱۶۸۳ به هشترخان وارد شدند . کمپفر ازآغاز مسافرت خود مشغول نوشتن‌کتابی‌بزبان آلمانی شده وکلیه حوادث واتفاقاتی راکه ضمن سفر با آنها روبرو شده درآن مشروحاً ثبت‌کرده است . کتاب مزبورکه بصورت سفرنامه است درموزه بریتانیای لندن محفوظ میباشد.

سفیرسوئد وهمراهانش در ۸ نوامبرهمان سال برای‌رفتن بحضورشاه ایران هشترخان را ترك‌کرد . دراین سفر سفرای کشورهای روسیه ولهستان نیزهمراه این هیئت بودند .

سفرای نامبرده در ۱۷ دسامبر به شماخی ، مرکزشیروان که درآنزمان حتی تا زمان قاجاریه جزوکشور ایران بود ، رسیدند . دراینجا هیأت مزبور مدت یك ماه انتظار باریافتن بدربار اصفهان راکشیده وپس ازآنکه این اجازه ازدربارصادر شد بسوی پایتخت صفویه حرکت‌کردند .

کمپفر از توقف یك ماهه خویش در شیروان استفاده پژوهشی‌کرده ودراطراف ونواحی‌آن محل‌گردشهای‌تحقیقاتی کرده وگزارشاتی تهیه نمود . ازجمله منطقه نفت‌خیز باکو را نیز ازنزدیك دیده وشرح جامعی درباره وضع جغرافیائی واقتصادی آن ناحیه نوشت . بجرأت میتوان‌گفت‌که‌کمپفر اولین‌کسی است‌که درباره این منطقه نفت‌خیز یادداشتهائی علمی ازخود بیادگارگذاشته است .

هیأت نامبرده در ۱۴ ژانویه ۱۶۸۴ شماخی را ترك‌کرده ویك ماه بعد به رشت وسپس به قزوین رسیدند. ازنکات جالبی که دراین سفر برای کمپفر اتفاق افتاده است این بودکه در کاروانسرائی‌که برای توقف آنان آماده‌کرده بودند نام آدام اولئاریوس Adam Olearius همشهری خود را کـه برسم یادگاری بروی دیوار نوشته بود ملاحظه مینماید .

سفرای نامبرده وهمراهانشان پس ازتوقفی‌کوتاه قزوین را ترك نموده وبعد ازگذشتن ازساوه ، قم ، کاشان ونطنز بالاخره بمقصد خود اصفهان نزدیك شده ودر ۲۹ مارس۱۶۸۴ (یك هفته پس ازنوروز سال ۱۰۹۶ هجری) بدان شهر وارد می‌شوند .

کمپفرکه تشنه اطلاعات جدید درباره اوضاع اجتماعی وجغرافیائی ایران بود ازتوقف دراصفهان حداکثر استفاده را کرد و با بازدید ازنقاط مختلف شهر و تماس با طبقات مختلف مردم یادداشتهای بسیار دقیق و ذیقیمتی تهیه وحتی اسامی کوهها وارتفاعات محلی را نیزضبط نموده است . ضمن این یادداشتها اسامی‌کلیه بناهای‌مهم ازجمله مدارس ، کاروانسراها وغیره را درکتاب خود آورده است .

مدت اقامت‌کمپفر دراصفهان ۲۰ ماه بوده ودراین مدت موفق شد بخش اول‌کتابی راکه درباره‌گیاهان ایران[۳] نوشته بود تکمیل نماید .

ازجمله یادداشتهای پرارزش کمپفر شرح کامل مشاغل ومناسب وسلسله مراتب اداری‌کارمندان وکارکنان درباری وکشوری ایران در قرن ۱۷ میلادی میباشد .

کمپفربرای‌کسب اطلاعات دست اول وتماس مستقیم با طبقات مختلف مـردم ازبدو ورود خود به اصفهان مشغول فراگرفتن دوزبان ملی ودرباری‌آن زمان یعنی فارسی وترکی شد و باکوششی‌که دراین راه بکار برد موفق بفراگرفتن آن دو زبان‌گردید .

کسی که بیش از همه در فراگرفتن این زبانها به‌کمپفر کمك نمود یکی از کشیشان مسیحی بنـام رافائل دومان Raphaël du Mans بودکه درآن زمان ۳۸ سال ازتوقفش درشهر اصفهان میگذشت . رافائل‌که نام اصلی او ژاك دوترتر Jacques Dutertre بوده اصلاً فرانسوی‌بوده ودرسال۱۶۱۳ درشهر مان Le Mans فرانسه متولد شده بود . این شخص درفوریه سال ۱۶۴۴ همراه جواهرفروش وسیاح معروف یعنی تاورنیه به حلب وبغداد مسافرت نموده وپس ازآنکه وارد یکی ازلژیون‌های مذهبی شد نام رافائل را پذیرفته وبزودی در لژیون ارمنی‌های اصفهان مقام ریاست را بدست آورد .

تونو Thévenot که در سال ۱۶۶۴ در ایران بوده ، پتی‌دولاکروا Petis de La Crois که توسط کلبر Colbert وزیر لوئی چهاردهم بخاورزمین مأموریت یافته و در سال ۱۶۷۴ در اصفهان بسرمیبرده و بالاخره شوالیه ژان شاردن Jean Chardin که ازسال ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۰ درایران زندگی میکرده همه خودرا مرهون راهنمائیهای رافائل دانسته وبارها

از او بنیکی یادکرده‌اند .

کمپفر نیز درنوشته‌های خود اغلب ازرافائل وکمکهای پرارزش او سپاسگزاری نموده وازشخصیت علمی وی مطالب زیادی برشته تحریر درآورده است .

رافائل برای کمك به کمپفر یك کتاب دستورزبان ترکی نوشته وشش ماه بعد ازاتمام آن یعنی درسپتامبر سال ۱۶۸٤ کتابی راکه درباره ایران مینوشت به پایان آورد . کمپفر در کتاب خود بنام Descriptio Persiae cemmunicata Dne Engelberto Kaempfero, Ispanae, 1684. بزبـان لاتین که درباره ایران برشته تحریر درآورده است ازکتاب رافائل استفاده شایانی کرده است .

رافائل غیرازعلوم دینی دررشته‌های ریاضیات نیز دست داشته بطوریکه بسیاری ازعلمای دربار صفوی برای محاسبات خود آلات و ادواتی راکه بدست او ساخته شده بود بکار می‌بردند .

کمپفربواسطه آشنائی بزبان وآداب وفرهنگ ایرانیان اعتبار ومحبوبیت خاصی درمیان مردم پیداکرده بود .

شاه صفی با نامبرده آشنائی زیادی داشته و از وجود او درمذاکرات خود با سفرا ونمایندگان اروپائی بعنوان مترجم دربار استفاده میکرد .

ادامه سفر کمپفر ازسال ۱۶۸۵ تا ۱۶۹٤

پس ازگذشت بیست ماه توقف دراصفهان ، کمپفر که ازوجود یك اسکادران‌کشتی هلندی درخلیج فارس اطلاع داشت تصمیم گرفت ازانجام وظیفه درسفارت سوئدکناره‌گیری کرده بسفرهای تحقیقی و ایده‌آلی خود بپردازد . پس‌ازتماس با ناخدایان هلندی توانست بعنوان پزشك‌کشتی‌های آنان استخدام‌گردد .

کمپفرباقبول این‌شغل میخواست وسیله سفربه هندوستان که آرزوی دیدنش را داشت ، فراهم‌کرده باشد .

دردسامبر ۱۶۸٤ با فان‌هوی‌فل Van Heuvel رئیس شرکت هلندی مقیم اصفهان قراردادی بسته وبعنوان پزشك باستخدام شرکت هلندی درآمد . پس ازامضاء قرارداد نزدیك یك سال در اصفهان مانده و بالاخره پس از انتظار زیـاد وروزشماری در ۲۱ نوامبر سال ۱۶۸۵ ازراه تخت جمشید وشیراز بطرف خلیج فارس رهسپارگردید . کمپفر دراین سفر ازشهرباستانی دارابگرد دیدن‌کرده ویادداشتهای جالبی درباره نقش بـرجسته داراب‌که موضوع آن پیروزی شاپور اول برامپراطوران روم میباشد برداشت .

کمپفر در سال ۱۷۱۲ در شهـر لمگو نتیجه تحقیقات ومشاهدات خود در دارابگرد را درکتابی بزبان لاتین تحت عنوان Amoenitates exoticae (آسیای شگفت‌آمیز) چاپ کرده منتشر نمود[٤] .

کمپفر برخلاف آرزوی قلبی خودکه میل داشت هرچه زودتر بهندوستان برسد ناچار شده بود بنا بمیل و دستور رؤسای هلندی خود مدتها درنواحی بسیارگرم جزیره هرمز وبندرعباس بانجام وظیفه اشتغال ورزد . ازاین امر بسیار ناراحت بوده ودرنوشته‌های خود ازاین توقف اجباری شکایت نموده است . توقف‌کمپفر دراین محل ازتاریخ ۲۸ دسامبر ۱۶۸۵ تا ۳۰ ژوئن ۱۶۸۸ بطول انجامید . ازآن پس‌کمپفر بمسافرت ایده‌آلی خود پرداخته وبه هندوستان وجاوه وژاپن رفته ودراواخرسال ۱۶۹٤ به‌میهن خود آلمان بازگشت . کمپفر درهنگام توقف خود درژاپن نیز تحقیقات جالبی نموده وگزارشات مهمی جمع‌آوری‌کرده است وبهمین سبب عده‌ای اورا ازجمله ژاپن شناسان پیشقدم نیزمیشناسند .

کمپفر امیدوار بودکه پس ازبازگشت به میهن خودکتب ومقالاتی درباره سفرهای مشرق‌زمین خود بچاپ برساند ولی بواسطه مشکلاتی ازجمله ناراحتیهای خانوادگی موفق بانجام آن نگردید . علاوه برآن مطب وی همیشه شلوغ بوده و امر طبابت تمام وقت اوراگرفته بود بهمین سبب بکارهای پژوهشی خود نمیرسید . چند ساعتی هم‌که پس ازتعطیل مطب برای او باقی میماند ناچار بود درخدمت دونفر از اشراف محلی‌بنامهای گراف فن دتمولد Graf von Detmold و فریدریش‌آدولف Friedrich Adolf انجام وظیفه نماید .

کمپفر درهنگام اقامت درایران وژاپن نقاشیهای دقیقی کشیده بود تا درانتشارکتب خود ازآنها استفاده نماید . اکنون ناچار بود برای چاپ نقاشیهای مزبور ابتدا آنها را بروی لوحه‌های مسی‌کلیشه نماید ولی تهیه آنها با مشکلاتی روبرو شد ومستلزم وقت زیادی بود .

درنامه‌ای‌که‌کمپفر بتاریخ اول نوامبر ۱۷۰۱ برای یکی ازدوستان هلندی خود بنام پاروه Parve به لیدن مینویسد بدین امر اشاره میکندکه مدتها است مشغول تدوین‌کتابی بنام «دیدنیهای‌کشورهای‌خارجه Curiositates exoticae »میباشد. وی دراین نامه شکایت میکندکه مدت دوسال است‌که چاپ

---

۲ ــ این شاهزاده بعدها بنام پترکبیر معروف‌گردید .

۳ ــ Plantarum Persicarum rudis tam delineatio quam descriptio Tom I 1685, Mens. May.

٤ ــ نقل ازکتـاب « آثار و پژوهش‌هـای ایران باستان » Altiranische Funde und Forschungen اثر پرفسور دکتر والتر هینتس ، ص ۱٤۵ .

کتابش بتأخیر افتاده وهنوز نتیجه آن معلوم نیست . کمپفر دراین نامه علت عدم چاپ را درمشکلات تهیه کلیشه‌ها میداند. ازطرفی مسافرت وی به هلند جهت‌تهیه کلیشه‌هابواسطه نداشتن وقت امری واهی بود لذا ناچار شدکه ازاستادان محلی برای تهیه کلیشه‌ها ومتون خطی فارسی وژاپنی استفاده کند . ولی متأسفانه این آزمایش نتیجه بدی داد چون استادان محلی هنوز تجربه کافی دراین زمینه نداشتند . سالها سپری شد ولی بازهم کمپفرموفق بچاپ‌وانتشار گنجینه ره‌آورد خود یعنی‌سفرنامه‌اش نشد . یادداشتهای وی سالها درون چند صندوق روی‌هم انباشته شده و روبنابودی میرفت .

کمپفر درجائی مینویسد : «یادداشتهای من تا این اواخر درون این صندوقها دفن شده بودند تا اینکه چندی‌پیش هنگام فراغت چند ساعتی وقت پیداکرده توانستم نسخه‌های خطی را که دراثر گذشت زمان‌گرفتار کرم‌خوردگی شده ودراثررطوبت مقداری ازکلمات وجملات آنها محو شده بود ازنابودی‌کامل نجات دهم» .

بالاخره انتشار سفرنامه کمپفرکه بزبان‌آلمانی نوشته شده بود بدین طریق صورت‌گرفته است :

مؤلف ابتدا آنرا بزبان ادبی لاتین برگردانیده ومطالبی هم ازسفرنامه‌های مؤلفین‌قدیمی چون دلا واله Della Valle تاورنیه Tavernier ، شاردن Chardin وغیره اقتباس‌کرده وسپس مقدمه‌ای بشرح زیربدان افزود :

«من تنها تخیلات رؤیائی خودرا بروی‌کاغذ نیاورده‌ام یعنی‌نوشته‌های من‌کاریك‌نویسنده پشت میزنشین وفانتزی‌نویس نیست بلکه من‌آنچه را می‌نویسم یا تازگی دارد ویا آنکه پیشینیان آنهارا بطورکامل ننوشته‌اند . بعنوان یك مسافرمحقق راه دیگری برای من غیرازدقت‌کامل درآنچه میدیدیم وبرای ما تازگی داشت موجود نبود . . .»

این اثربزرگ‌که درحدود ۹۰۰ صفحه بود بالاخره پس ازگذشت ۱۷ سال ازمراجعت‌کمپفر به میهنش یعنی درسال ۱۷۱۲ درشهر لمگو بچاپ رسید .

کمپفر ٤ سال بعد درتاریخ ۲٤ اکتبر ۱۷۱٦ درسن ٦٥ سالگی جهان را بدرودگفت .

کتاب مزبور شامل پنج جلد وبیشترآن درباره ایران است بدین ترتیب‌که جلد اول وچهارم آن تماماً وبخشهای زیادی ازجلد دوم وسوم مختص ایران میباشد یا بهتر گفته شود از ٦۱ بخش این پنج جلد ٤۳ بخش‌آن راجع به ایران وبقیه درباره ژاپن نوشته شده‌است .

کمپفر درجلد دوم‌کتاب مطالب جالب وارزنده‌ای‌درباره نواحی دریای مازندران ازجمله باکو آورده است‌که درآن‌زمان برای مردم دنیا کاملاً تازگی داشت . دراین جلد مطالبی هم راجع به تخت‌جمشید ، مقابر شاهان هخامنشی‌وآرامگاه سعدی وحافظ ومنار شاخ‌گوزن اصفهان بمیان آورده است . وی در جلد سوم‌کتاب‌کوشش‌کرده است‌که شمه‌ای درباره عقاید مردم ایران وتجربیات آنان درعلم پزشگی بنظرخوانندگان برساند.

جلد چهارم‌کتاب نامبرده بیشتر درباره‌کشت خرما ونژاد نخل‌های ایران بوده وبالاخره جلد پنجم بخصوص بخشهای آخرآن مختص‌کشور ژاپن میباشد .

سون هدین Seven Hedin درکتاب «آثار نابود شده»۵ که بزبان آلمانی نوشته شده نام تمام اروپائیانی‌راکه درقرنهای ۱٦ و ۱۷ به ایران سفرنموده ودرباره این‌کشور قلمفرسائی کرده‌اند ذکرکرده است ولی جای تعجب است‌که نام‌کمپفر جزو آنان دیده نمیشود .

اولین‌بارشخصی‌بنام‌کارل‌مایرلمگو Karl Meier - Lemgo درباره‌کمپفر وسفرنامه‌اش داد سخن داده وباعث معرفی این ایران‌شناس معروف آلمانی‌گردیده ونام اورا درکشور آلمان معروف خاص وعام نمود .

همانطورکه دربالا بدان اشاره شد درباره ایران قرن ۱٦ و ۱۷ میلادی‌کتب زیادی توسط جهانگردان اروپائی منتشر گردیده است ولی با جرأت میتوان سفرنامه‌کمپفر را یکی از بهترین آنها دانست .

بزرگترین ومهمترین سفرنامه‌های‌اروپائیان قرن هفدهم متعلق به شاردن میباشدکه اهمیت آن بدان پایه بوده‌که‌گوته شاعرمشهورآلمانی درآثار خود ازآن بنیکی یادکرده است . با وجود این لانگله Langlés انتشاردهنده کتاب ده جلدی شاردن هنگام چاپ آن ازمطالب سفرنامه‌کمپفر استفاده‌کرده ومطالب زیادی ازیادداشتهای شاردن را ازروی آن اصلاح کرده است .

متأسفانه کمیابی واملاء سخت لاتینی سفرنامه‌کمپفرباعث شده بودکه این اثر پرارزش درکتابخانه‌ها بدون استفاده مانده کم‌کم ازیاد برود .

کارل مایر لمگو یکبار بخشهائی ازاین سفرنامه را بزبان آلمانی ترجمه‌کرده منتشرنمود . نامبرده فقط موفق شد هشتاد صفحه ازجلد اول را ترجمه ومنتشرکند علت آن هم بطور یقین اشکال درترجمه آن بوده است . کمپفر دراین اثر خود اغلب اصطلاحات ایرانی را بخط فارسی یادداشت نموده‌که خودبخود برای‌کسانیکه به خط وزبان فارسی آشنائی نداشته‌اند اشکال بزرگی بوده . مسلماً اگرترجمه نامبرده با دقت مطالعه گردد اشتباهات زیادی درآن دیده خواهد شد . با وجود این بایستی اذعان‌کردکه مترجم نامبرده با عمل خود کارشایسته‌ای انجام داده ودست‌کم توانسته این اثرگرانبها را بدنیای علم ودانش عرضه نماید .

---

۵ – Verwehte Spuren

ریشه‌های تاریخی امثال وحکم

«خون سیاوش»

مهدی پرتوی

ممکن است اختلاف وسببی افراد دوخانواده ، دوطایفه ، دوقبیله ، دوشهر و دو یا چندکشور را بخاك وخون کشانَد ودامنهٔ اختلاف ومنازعه مدتی‌متمادی بطول انجامد . دراینگونه موارد آن‌سبب وعاملی‌راکه موجب بروزچنان‌کشمکش‌دامنه‌دار شده باشد به **«خون سیاوش»** تشبیه و تمثیل میکنند . بدون شك درطول تاریخ وتمادی قرون واعصارکشتارهای هولناکی درگوشه‌وکنار جهان رخ داد وخونهای زیادی بناحق برزمین ریخت ولی‌خون سیاوش شاهزادهٔ نامدارایرانی‌که ناجوانمردانه در سرزمین تورانیان بقتل رسید رنگ دیگری داشت وجَهش° وجوشش آن بحدی تندوتیز بودکه بقول فردوسی :

بساعت‌گیاهی ازآن خون بَرسْت
جزایزدکه‌داندکه‌آن چون‌بَرسْت

اکنون باید دید سیاوش کیست وخون ناحقش را چگونه ریختند که بصورت ضرب‌المثل درآمده است :

* * *

سیاوش فرزندکاووس‌شاه بود وازسوی مادر باافراسیاب خویشاوندی داشت چون بسن رشد رسید پهلوان نامی ایران رستم دستان اورا بزابلستان برد و :

هنرها بیاموختش سر بسر
بسی‌رنج برداشت‌کامد بَبَر
سیاوش چنان شدکه اندر جهان
بمانند او کس نبود از جهان

سپس بنزد پدرش‌کاووس‌آمد ومورد نوازش‌قرارگرفت. روزی پدر وپسر نشسته بودند که **سودابه** همسر کاووس شاه ودختر شاه هاماوران از در درآمد وبیك نگاه عاشق شیدای سیاوش شد. پس ازچند روزبرای همسرش‌کاووس پیام دادکه سیاوش را باندرون کاخ سلطنتی فرستد تا خواهرانش را ببیند ولی باطناً مقصودش این بودکه آن جوان ماه‌طلعت را در دام عشق خویش اسیرکند . کاووس از پیام سودابه خشنود شد و بفرزند پهلوانش تکلیف‌کرد باندرون رود وبا خواهرانش دیدارکند . سیاوش که بمقصود باطنی سودابه پی‌برده بود در جواب شاه عرض‌کرد :

مرا راه بنما سوی بخردان
بزرگان و کار آزموده ردان
چه آموزم اندر شبستان شاه
بدانش زنان کی نمایند راه ؟
بدوگفت شاه ای پسر شادباش
همیشه خرد را تو بنیاد باش
پس پردهٔ من ترا خواهر است
چوسودابه خودمهربان‌مادراست

سیاوش بانهایت بی‌میلی و اکراه باندرون‌رفت ولی‌تحت تأثیر عشوه‌گریهای سودابه واقع نشده با خواهرانش دیدارکرد ونزد شاه بازگشت . بار دوم وسوم نیز بفرمان شاه باندرون خرامید ودرمقابل طنازیها وخواهشهای بیشرمانهٔ سودابه :

سیاوش بدوگفت کاین خود مباد
که از بهردل من دهم دین بباد
چنین با پدر بیوفائی کنم
ز مردی و دانش جدائی کنم
تو بانوی شاهی و خورشید گاه
سزد کز تو ناید بدینسان گناه

سودابه که مقصود را حاصل ندید از بیم آنکه مبادا سیاوش راز دلدادگی وی بپدر بگوید وکار برسوائی بکشد :

بزد دست و جامه بدرید پاك
بناخن دو رخ را همیکرد چاك
یکی‌غلغل ازکاخ‌وایوان‌بخاست
توگفتی شب رستخیزست راست
بگوش سپهبد رسید آگهی
فرود آمد از تخت شاهنشهی

خروشید سودابه در پیش اوی
همی‌ریخت‌آب و همی کند موی
چنین‌گفت کامد سیاوش بتخت
برآراست‌چنگ‌وبرآویخت‌سخت
که از تست جان‌وتنم پر ز مهر
چه‌پرهیزی‌ازمن‌توای‌خوب‌چهر
بینداخت افسر ز مشگین سرم
چنین چاك شد جامه اندر برم

کاووس‌شاه چون سخنان سودابه شنید سیاوش‌را بحضور طلبید وجریان قضیه را استفسار کرد . سیاوش که چاره جز حقیقت گوئی ندید آنچه از سودابه بر وی گذشت یکایك بیان کرد و مشاجرات لفظی بین او و سودابه درحضور کاووس درگرفت :

چنین گفت با خویشتن شهریار
که گفتار هر دو نیاید بکار
بدان باز جستن همی چاره جست
ببوئید دست سیاوش نخست
برو بازوی و سرو بالای او
سراسر ببوئید هر جای او
ز سودابه بوی می و مشگناب
همی یافت کاووس و بوی گلاب
ندید از سیاوش چنان نیز بوی
نشان بسودن ندید اندر اوی
غمین‌گشت و سودابه را خوارکرد
دل خویشتن را پر آزار کرد

ولی چون بسودابه علاقمند بود و مضافاً از وی چند فرزند خردسال داشت لذا بهمان توبیخ وشماتت قناعت ورزید. سودابه که خود را درمقابل سیاوش مغلوب دید درمقام انتقام برآمد . توضیح آنکه در اندرون کاخ سودابه زن خدمتکاری زندگی میکرد که آبستن بود . سودابه داروئی بوی خورانید تا بچه‌های دوقلویش سقط شد . سپس زن خدمتکار را پنهان کرد وآن دوبچه را درطشت زرین نهاده خود بجای زائو شیون برداشت . خبر بکاووس‌شاه رسید وسراسیمه باندرون شتافت :

ببارید سودابه از دیده آب
همی گفت روشن ببین آفتاب
همی‌گفتمت کاوچه‌کرد از بدی
بگفتار او خیره ایمن شدی
دل شاه کاووس شد بد گمان
برفت و در اندیشه شد یکزمان
همی‌گفت کاین‌را چه درمان‌کنم
نشایدکه این بر دل آسان کنم

کاووس باخترشناسان متوسل شد همه یکدل و یکزبان گفتند :

دوکودك ز پشت کسی دیگرند
نه ازپشت شاهند و زین مادرند
نشان بداندیش ناپاك زن
بگفتند با شاه و با انجمن

پس از یکهفته زن خدمتکار را بیافتند ولی هرچه زجر وشکنجه‌اش دادند حقیقت مطلب را نگفت :

چنین‌گفت جادو که من بیگناه
چگویم بدین نامور پیشگاه
ندارم ازینکار هیچ آگهی
سخن هرچه گویم بود ز ابلهی

کاووس شاه بناچار همهٔ مؤبدان را بحضور طلبید ودر کشف حقیقت استمدادکرد :

چنین گفت مؤبد بشاه جهان
که درد سپهبد نماند نهان
چوخواهی که‌پیداکنی گفتگوی
بباید زدن سنگ را بر سبوی
زهردوسخن‌چون‌بدینگونه گشت
بر آتش بباید یکی را گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند
که بر بیگناهان نیاید گزند

سابقاً معمول چنین بود که متهمان را از آتش عبور میدادند و معتقد بودند که گناهکار در درون آتش میسوزد و بیگناه ازآن بسلامت وبدون کمترین رنج و الم بکنار میآید. سودابه ببهانهٔ اینکه سقط جنین بهترین‌گواه اوست حاضر نشد از آتش بگذرد ولی سیاوش :

بپاسخ چنین گفت با شهریار
که دوزخ‌مرا زین‌سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بسپرم
ازین ننگ خواریست گر نگذرم

پس خرمنی ازآتش برافروختند وبسیاوش تکلیف‌کردند که ازآن بگذرد . سیاوش بیگناه بدون هیچ بیم وهراسی اسب بتاخت و در میان آتش جستن‌کرد . پس‌از چند لحظه :

ز آتش برون آمد آزاد مرد
لبان پر زخنده برخ همچوورد
چنان آمد اسب و قبای سوار
که‌گفتی سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاك یزدان بود
دم آتش و باد یکسان بود
همیداد مژده یکی را دگر
که بخشود بر بیگنه دادگر

چو پیش پدر شد سیاوخش پاک
نه‌دود ونه‌آتش نه‌گرد ونه‌خاک
فرود آمد از اسب کاووس‌شاه
پیاده سپهبد پیاده سپاه
سیاوخش را تنگ دربر گرفت
ز کردار بد پوزش اندر گرفت

پدر و پسر سه‌روز متوالی بعیش وعشرت گذراندند سپس کاووس‌شاه سودابه را پیش خواند و بدژخیم فرمان دادکه اورا حلق‌آویز کند :

سیاوش چنین گفت با شهریار
که دل را بدینکار رنجه مدار
بمن بخش سودابه را زین گناه
پذیرد مگر پند و آید براه
سیاوخش را گفت بخشیدمت
از آن پس که بر راستی دیدمت

دیرزمانی‌نگذشت‌که باز آتش انتقام سودابه سرازخاکستر بیرون‌کرد و سودابه خواست باردیگر ذهن کاووس را مشوب کند که دراینموقع قشون افراسیاب بایران‌زمین روی آورد و شاه باشارهٔ مؤبدان سیاوش را با لشگری آراسته وبهمراهی تهمتن بجنگ تورانیان روانه‌کرد .

چنین بود رای جهان آفرین
که او جان سپارد بتوران‌زمین
به رأی و باندیشهٔ نابکار
کجا باز گردد بَـد روزگار

سیاوش و رستم‌دستان با سپاه‌گران جانب توران درپیش گرفتند و تا بلخ بتاختند . گرسیوز فرماندهٔ سپاه توران بود و چون با سیاوش یارای زورآزمائی نـداشت شخصاً بنزد افراسیاب رفت و از قشون بیحد و حصر ایران که نامدارانی چون رستم و سیاوش و زنگه برآن فرماندهی میکردند سخنها گفت . افراسیاب برآشفت وگرسیوز را از خود براند سپس فرمان بسیج داد تا بامدادان بسوی بلخ روی آورد وسیاوش را گوشمالی دهد ولی شبانگاه خواب هولناکی دید و ازتخت بزیر افتاد :

خروشی بر آمد ز افراسیاب
بلرزید بر جای آرام وخواب
فکند ازسر تخت خودرا بخاک
برآمد ز جانش آتش سهمناک

گرسیوز بربالینش حاضرشد و علت را پرسید . افراسیاب با دیدگان بیفروغ جوابداد : گرسیوز ، مرا بحال خود گذار زیرا در عالم خواب بیابان پر از مار وعقربی دیدم‌که خیمه وخرگاه من درگوشه‌ای از آن بیابان برپا شد ناگهان بادی شدیدی وزیدن‌گرفت و درفش مرا سرنگون کرد . دراینموقع قشونی ازایران‌زمین برمن ولشکریانم تاختند وازکشته پشته ساختند . پهلوان نامداری ازقشون ایران مرا باسارت‌گرفت و بنزد کاووس‌شاه برد جوان ماه‌پیکری که درکنار شاه نشسته بود چون مرا دید شمشیر از میان‌کشید ومرا بدونیم‌کرد :

دمیدی بکردار غرنده میغ
میانم بدو نیم کردی بتیغ
خروشیدمی‌من‌فراوان زدرد
مرا ناله و درد بیدار کرد

باشارت گرسیوز و فرمان افراسیاب کلیهٔ مؤبدان را احضار کردند و تعبیر خواستند . یکی‌از مؤبدان امان خواست وچنین‌گفت :

به بیداری اکنون سپاهی گران
از ایران بیاید دلاور سران
یکی شاهزاده به پیش اندرون
جهاندیده با او بسی رهنمون
که بر طالعش بر کسی نیست شاه
کند بوم و بر را بما بر تباه

مقصود همان سیاوش است که اگر با او جنگ کنی درصورت غلبه دمار از روزگار ما برآورد وچنانچه کشته شود خونش سراسرتوران‌زمین را فروگیرد وهمه‌جا را بخاک‌وخون کشاند :

اگر با سیاوش کند شاه جنگ
چو دیبه شود روی‌گیتی برنگ
ز ترکان نماند کسی را بگاه
غمی گردد از جنگ او پادشاه
وگر او شود کشته بردست شاه
بتوران نماند سر و تختگاه
سراسر پرآشوب گردد زمین
ز بهر سیاوش بجنگ و بکین

افراسیاب از این تعبیر وسخنان مؤبد غمین‌گشت وپس‌از رای زدن با سران سپاه درمقام صلح وآشتی با سیاوش برآمد وگرسیوز را با اسبان وهدایای گرانقیمت بهمراهی دویست‌تن نخبهٔ سپاهیان بسوی رستم گسیل داشت و پیشنهاد صلح‌کرد رستم و سیاوش پس‌از یکهفته کنکاش و مشورت بشرطیکه افراسیاب یکصد تن از سرداران منتخب را بعنوان گروگان فرستد پیشنهاد گرسیوز را پذیرفتند وپیمان صلح بهمین ترتیب منعقدگردید. آنگاه سیاوش‌ولشکریان دربلخ‌بماندند وگرسیوز بسوی افراسیاب ورستم بحضورکاووس‌شاه شتافت . افراسیاب از انعقاد صلح وآشتی شادمان شد ولی کاووس بقبول صلح تن نداد ونسبت برستم که بزعم وی سستی نشان داده است خشمگین‌گردید وگفت :

بنزد سیاوش فرستم کنون
یکی مرد با دانش و پرفسون
بفرمایمش کآتشی کن بلند
ببند گران پای ترکان ببند
پس‌آن‌بستگان‌را سوی‌ما فرست
که‌سرشان‌بخواهم‌زتنشان‌گسست

رستم از در موعظه درآمد و کاووس را از اشتعال نائرهٔ جنگ با افراسیاب و تکلیف پیمان‌شکنی بفرزندش سیاوش برحذر داشت ولی‌کاووس تسلیم نشد و رستم را بسختی از درگاهش رانده طوس را با لشکری‌گران و نامه‌ای تندوتیز بنزد سیاوش فرستاد تا جنگ را آغاز کند درغیراینصورت فرماندهی سپاه را بسپهبد طوس واگذار نماید . سیاوش که درعالم‌جوانمردی حاضرنبود پیمان‌شکنی‌کند وصدتن گروگان بیگناه را بدست دژخیم سپارد پس‌از وصول نامهٔ پدر یکی از سرداران‌خود بنام‌زنگه‌را باگروگانها بنزدافراسیاب برگرداند وتقاضا کرد راه گریز وعبوری بوی بدهد :

یکی راه بگشای تا بگذرم
بجائیکه‌کرد ایزد آبشخورم
یکی‌کشوری‌جویم اندرنهان
که نامم زکاووس‌گرددنهان

زنگه با گروگانها بنزد افراسیاب رفت وپیشنهاد سیاوش را عرضه داشت . افراسیاب پس‌از مشورت با سردار نامی خود پیران ویسه موافقت کردکه سیاوش بتوران بیاید و مانند فرزندی در نزد افراسیاب زندگی کند . سیاوش پذیرفت و قشون را تا آمدن سپهبد طوس ببهرام سپرد و خود جانب توران‌گرفت . افراسیاب و پیران‌ویسه مقدم سیاوش را گرامی داشتند و در بزم و رزم او را تنها نمیگذاشتند . دیرزمانی نگذشت‌که سیاوش با **جریره** دخترپیران‌ویسه وسپس با **فرنگیس** دختر افراسیاب ازدواج‌کرد ومنشور کشور ختن گرفت وبا فرنگیس بآنسوی شده برتخت سلطنت نشست و دوشهر **گنگ‌دژ** و **سیاوشگرد** را درآن سرزمین بناکرد . پس‌از چندی بسیاوش الهام شد ویا ازگردش زمانه استنباط‌کردکه بزودی‌کشته میشود وسرزمین ایران وتوران از خونش بجوش‌آمده هزاران تن مقتول وآبادیها با خاك یکسان خواهد شد .

اینست درد دل سیاوش با پیران‌ویسه :

تو ای گرد پیران بسیار هوش
بدین‌گفته‌ها پهن بگشای گوش
فراوان بدین نگذرد روزگار
که بر دست بیدار دل شهریار
شوم زار من کشته بر بیگناه
کسی‌دیگر آید برین تاج وگاه
توپیمان همیداری ورای راست
ولیکن‌فلك‌را جز اینست‌خواست
ز گفتار بدگوی وز بخت بد
چنین بیگنه برسرم بد رسد
بایران رسد زود این گفتگو
کس‌آید بتوران بدین‌جستجوی
برآشوبد ایران و توران بهم
ز کینه شود زندگانی دژم
پر از جنگ گردد سراسر زمین
زمانه شود پر ز شمشیر کین
بسی‌زرد و سرخ وسیاه و بنفش
کز ایران بتوران ببینی درفش
بسی غارت و بردن خواسته
پراکندن گنج آراسته
ازایران وتوران برآید خروش
جهانی ز خون من‌آید بجوش

چون سالی‌گذشت سیاوش از جریره دختر پیران صاحب فرزندی بنام **فرود** شد . روزی‌گرسیوز برادر افراسیاب بدیدار سیاوش آمد و در میدان چوگان‌بازی بسیاوش پیشنهادکرد که با دوتن ازپهلوانان نامدار تورانی **گروی‌زره** و **دمور** کشتی بگیرد سیاوش پذیرفت و هردو را چون شاهینی که‌کبوتر را درچنگال‌گیرد سبکبار درنزدگرسیوز نهاد . گرسیوز از اینهمه زور بازو و دلاوری اندیشه‌کرد و در نزد افراسیاب بسعایت و بدگوئی از سیاوش پرداخت . گروی‌زره و دمور نیز که در توران‌زمین بپهلوانی مشهور بودند کینهٔ سیاوش را در دل گرفتند تا روزی از او انتقام‌گیرند . سرانجام سعایت گرسیوز کار خود را کرد و افراسیاب از ترس آنکه مبادا سیاوش بر وی چیره شده توران را ضمیمهٔ ایران‌کند پیشدستی‌کرده بجنگ سیاوش شتافت و از سپاهیان سیاوش جز معدودی ایرانیان که با او بودند همه گریختند . سربازان وپهلوانان ایرانی تا آخرین نفر جنگیدند وهمگی کشته شدند . سیاوش بدست دشمن اسیر شد و ویرا با خفت وخواری بنزد افراسیاب بردند وبزندان افکندند . هرچه فرنگیس همسر سیاوش ودختر افراسیاب عجز ولابه کرد وبخشش همسرش را خواست و پدر را از انتقام ایرانیان برحذر داشت براثر سعایت گرسیوز مؤثر واقع نشد . دراینمورد فردوسی طوسی چه خوب میگوید :

ز دانا شنیدم یکی داستان
خرد شد بدینگونه همداستان
که آهسته دل کی پشیمان شود
هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمن است
پشیمانی و رنج جان و تن است

ببندش همیدار تا روزگار
برین مر ترا باشد آموزگار
چو باد خرد بر دلت بر وزد
از آنپس ورا سر بریدن سزد
مفرمای اکنون و تیزی مکن
که تیزی پشیمانی آرد بُبُن
سری را کجا تاج باشد کلاه
نشاید برید ای خردمند شاه
چه بُرّی سری را همی بیگناه
که کاووس ورستم بود کینه‌خواه
پدرشاه و رستمش پرورده است
بنیکی مر اورا برآورده است
ببینیم پاداش این زشتکار
به پیچی بفرجام ازین روزگار
بیاد آور آن تیغ الماسگون
کزان تیغ گردد جهان پر زخون
وزان نامداران ایران گروه
که از خشمشان گشت گیتی ستوه
چو گودرز و گرگین و فرهاد و طوس
ببندند بر کوههٔ پیل کوس
فریبرز و کاووس درنده شیر
که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر
چو بهرام وچون زنگهٔ شاوران
چو گستهم و گژدهم کند آوران
زواره فرامرز و دستان سام
همه تیغها بر کشند از نیام
دلیران و شیران کاووس شاه
همه پهلوانان با فرّ و جاه
بدین کین ببندند یکسر کمر
در و دشت گردد پر ازنیزه ور
مفرمای کردن بدین بر شتاب
که توران شود سربسر زین خراب
بدیشان چنین پاسخ آورد شاه
کزو من بدیده ندیدم گناه
ولیکن بگفت ستاره شمر
بفرجام ازو سختی آید بسر

لاجرم گَروی‌زره همان پهلوان مغلوب و کینه‌توز مأمور شد که سیاوش را بقتل‌آورد . پس شاهزادهٔ ایرانی را از زندان بیرون‌کشید وکشان‌کشان اورا بهمانجائی برد :

که آنروز افکنده بودند تیر
سیاوخش و گرسیوز شیرگیر
چو پیش نشانه فراز آمد اوی
گروی زره آن بَـدِ زشتخوی
بیفکند پیل ژیان را بخاك
نه شرم‌آمدش زان سپهبد نه‌باك
یکی طشت بنهاد زرین برش
بخنجر جدا کرد از تن سرش
کجا آنکه فرموده‌بُد طشت‌خون
گروی‌زره برد وکردش نگون
بساعت گیاهی از آن خون برست
جز ایزد که‌داند که آن چون برست؟

پس از قتل سیاوش همسرش فرنگیس فرزندی بزادکه نامش کیخسرو نهادند . داستان این قضیه طولانی است اجمالاً آنکه کاووس از فرجام کار سیاوش آگاه شد وبخونخواهی فرزند برخاست . رستم دستان که ازکاووس دوری جسته در زابلستان بسرمیبرد چون مرگ جانگزای سیاوش را شنید ، سپاهی‌گران بخدمت‌کاووس آمد وگفت :

نه توران بمانم نه افراسیاب
زخون شهر توران‌کنم رود آب
مگر کین آن شهریار جوان
بخواهم ازآن ترك تیره روان
چو فردا بر آید بلند آفتاب
من وگرز و میدان افراسیاب

نائرهٔ جنگ مشتعل‌گردید وسالهای متمادی بین طرفین درگیر بود تا اینکه **فرود** و **کیخسرو** فرزندان سیاوش هم بحد رشد رسیدند وبانتقامجوئی قد علم‌کردند :

همه شهر ایران کمر بسته‌اند
ز کین سیاوش جگر خسته‌اند

خلاصه نهال کینه و انتقامیکه با خون سیاوش آبیاری شده وجوانه زده بود نه‌تنها هزاران سر وسردار را بدیارنیستی ونابودی‌کشانید بلکه افراسیاب وبرادرش سپهبدگرسیوز نیز در این موج خون غرق گردیدند و بدست کیخسرو فرزند سیاوش اسیر وکشته‌شدند :

بیامد جهاندار با تیغ تیز
سری پر ز کینه دلی پر ستیز
بشمشیر هندی بزد گردنش
بخاك اندر افکند تاری تنش
زخون لعل‌شدگوش‌وریش‌سپید
برادرش گشت از جهان ناامید
بدژخیم فرمود تا تیغ تیز
کشیده بیامد دلی پُر ستیز
میان سپهبد بدو نیم کرد
سپه را همی دل پر از بیم کرد

کلیسای بتلهم[1]

نوشته : دکتر علاءالدین آذری دمیرچی
استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان

در زمان شهریاری صفویان بعلت وجود امنیت و آرامشی که در سایه کفایت و درایت برخی از سلاطین این سلسله در مملکت ما بوجود آمده بود امر تجارت و دادوستد رونقی بسزا یافت وثروت ومکنت فراوانی نصیب سوداگران ایرانی شد.

در تجارت پرمنفعت ابریشم برادران ارمنی ما بیش از دیگران سهیم بودند و درمعامله و دادوستد این کالای ارزنده وگرانبها سود سرشاری میبردند، زمامداران آنزمان ایران باوجود تعلق خاطری که بآیین تشیّع داشتند علیرغم تعقیب مذهبی که در محیط اجتماعی آن دوره حکمفرما بود، نسبت بدارامنه کمال محبت وعلاقه را مبذول میداشتند وبرای اینکه گزندی بآنها نرسد بصدور فرامین متعددی اقدام میکردند[2] و تسهیلات لازم را برای تجارت آنها فراهم می‌نمودند . . .

یکی از بازرگانان ارمنی که در این زمان بعلت فوق، ثروت و دارائی هنگفتی بدست آورده بود خواجه پطروس نام داشت، این تاجر پولدار و درعین‌حال خیّر برای اینکه نام نیکی از خود وخانواده‌اش بیادگار بگذارد مصمم شد برای همکیشان ارمنی (گریگوری ــ ارتدکس) خویش نمازخانه وعبادتگاه مناسبی ایجادکند باین‌منظور اقدام بساختن کلیسای بزرگی در جلفا کرد که هم‌اکنون پس از گذشت قریب به سه قرن‌ونیم همچنان پا برجاست[3].

کلیسای عظیم بتلهم (بدخم ــ بیدخم ــ بیدخهم)[4] یادآور اقدام این مسیحی ثروتمند ومؤمن است. مقبره خواجه پطرس و خانواده‌اش در محوطه کلیسا و در ضلع غربی آن واقع شده و سنگ قبر مرمرینش با خطوط ارمنی جلب‌نظر هربیننده را مینماید.

ازطرف کلیسای بتلهم برای آشنائی بیشتر بازدیدکنندگان با پیشینه تاریخی آن مطالبی بزبان فارسی ویك زبان خارجی بشرح زیر نگاشته شده‌است :

«این کلیسای زیبای منقّش درسال ۱۶۲۸ میلادی توسط خواجه پتروس بنا گردیده است نامبرده یکی از خادمین درگاه الهی بود و برای ملت ارمنی خدمات دیگری نیز نظیر این انجام داده‌است، نقاشی‌های این کلیسا تا امروز بطوری محفوظ مانده که کاملاً تازه بنظرمیرسد بزعم خواجه اوتیك برادرش بانی کلیسای مریم[5] این کلیسا را بنا کرد تا اغلب نماز روزانه خود را دراینجا برگزار نماید آرامگاه او درسمت غربی کلیسا دراطاقی بامقبره خواجه لوکاس پسرش و پسر خواجه‌لوکاس واقع . . . شعر :

بخواب آرام ای فرزند اَرمَن
به پهناور زمین ملك ایران
بسی کردی تو بهر ملت خویش
بنا کردی کلیسائی تو اینسان
خداوندت دهد پاداش این کار
روانت جاودان ماناد شادان»

---

۱ – St. Bethlehem که حرف ه غیرملفوظ است .

۲ – فرامین پادشاهان صفوی که درکلیسای وانك (اصفهان) موجود است شاهد این مدعاست .

زمانیکه میان ارامنه جلفا ومسلمانان محله ماربان اصفهان کدورت ونقار شدت یافته بود شاه‌عباس مردم مسلمان ماربان را بباد نکوهش گرفت : بارك‌الله ! روی‌ایشان سفید ! فی‌الواقع قاعدهٔ مهمان نگاهداشتن همین باشد ! جمعی که بجهت خاطر ما از وطن چندین‌هزارسالهٔ خود جلا شده باشند وخروار خروار زر وابریشم را گذاشته وبخانه شما آمده باشند گنجایش دارند که بجهت چند خربزه وچند من انگور وکمبوزه باایشان جنگ کنید !

(ر . ك بمقاله دادوستد در دوره صفوی بقلم دکتر ابراهیم باستانی پاریزی – مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۲و۳ سال چهارم ص۷و۸) .

۳ – کلیسا درمدت ۲۰سال ساخته شد .

٤ – بمعنای بیت‌اللحم – بیت‌لحم .

۵ – ازکلیساهای بزرگ جلفا است که در نزدیکی کلیسای بتلهم قرارگرفته است و در ایام هفته مراسم مذهبی در آن اجرا میشود . درکنار این کلیسا، قدیمترین کلیسای‌جلفا موسوم به سن‌هاکوپ(یاکوب – یعقوب) جای دارد .

نمای خارجی کلیسای بتلهم ازجانب شمال که دردست تعمیر است . ترك‌خوردگی گنبد دراین عکس مشاهده میشود

نمای خارجی کلیسای بتلهم ازسمت جنوب گنبدکوچکی که درعکس دیده میشود متعلق به قدیمترین کلیسای جلفا موسوم به سن هاکوپ « یاکوب ـ یعقوب » است

کلیسای بیتِلِـْهم در بین کلیساهای دوازده‌گانه جلفا[6] دارای رفیع‌ترین و بزرگترین گنبد است که از فواصل دور (جاده شهرضا) گنبد آجری دوپوشه آن بدون هیچ تزیینی درمیان درختان فراوان وانبوه شهر اصفهان خودنمائی میکند، قطر پی ودیواره بنا بسیار زیاد و دربعضی جاها بچندین متر میرسد . درضلع غربی گنبد وبفاصله کمی جایگاه مسقّف ناقوس کلیسا قرار دارد که با کاشی زینت یافته‌است .

برای‌اینکه بقدمت کلیسا پی‌ببریم لازمست نخست از کتیبه کوچك سردر جنوبی دیدن کنیم مضمون این کتیبه که بخط ارمنی است از اینقرار است :

« ازماهدسی خواجه پطروس که مرد نیکی‌بود درپیشگاه خداوند بدعای خیر یادکنید ، وی این‌کلیسا را بهزینه خود برای جاویدان کردن نام خویش وپدرش ولی‌جان ومادرش شوشان وخانواده‌اش درتاریخ ۱۰۷۷ بنا کرد . (تاریخ ۱۰۷۷ که دراین کتیبه ذکر شده بسال ارمنی و برابر است با سال ۲۸ ـ ۱۶۲۷ و ۱۰۳۶ هجری قمری) در ذیل این‌کتیبه بخط ارمنی عبارت زیر نوشته شده‌است :

حجاری شد توسط کشیش هوانس گالستانیان در سال ۱۲۹۸ ارمنی (۱۸۴۹ میلادی و ۱۲٦۵ هجری)[7] در داخل کلیسا و اطراف محراب آن چندین کتیبه کوچك و بزرگ بزبان ارمنی بچشم میخورد کـه در بیشتر آنها بانی کلیسا (خواجه پطرس) از همکیشان خود توقـع و التماس دعا دارد . . .

نمای خارجی کلیسا بهیچوجه جالب وتماشائی نیست ، بنای عظیم گلی و آجری آن که گردوغبار صدها سال را برچهره دارد نظر عابرین خیابان نظر[8] را بسوی خود جلب نمی‌نماید ، ولی‌آنزمان که بدرون‌کلیسا گام می‌نهیم وباتحسین وستایش بتابلوهای زیبا وکهنسال‌آن‌که بردیوار وسقف منقش است چشم میدوزیم باشتباه خود پی‌میبریم وازبی‌توجهی اولیه خویش نسبت بدان متأسف میشویم .

کتیبه سردر اصلی‌کلیسای بزرگ بتلهم «سردر غربی‌کلیسا» بخط ارمنی شرح مختصر این کتیبه درصفحه ۵ مقاله کلیسای بتلهم آمده است



نقاشی‌ها و تصاویر آبرنگ درون کلیسا و محراب آن، چگونگی زندگانی کوتاه و پرماجرای حضرت عیسی وبرخی از پیامبران را برای بینندگان مجسم مینماید[9].

ازاره بنا از کاشی‌هائی‌است درزمینه لاجوردی باگل‌وبته و تصاویر بلبل و لك‌لك وقوچ و یا بزکوهی برنگهای سبز و لیموئی که درسال ۱۱٤٤ هجری مطابق با ۱۷۳۲ میلادی ایجاد شده است.

اندك روشنائی درون کلیسا بوسیله ۹ پنجره زیرگنبد تأمین میشود . . .

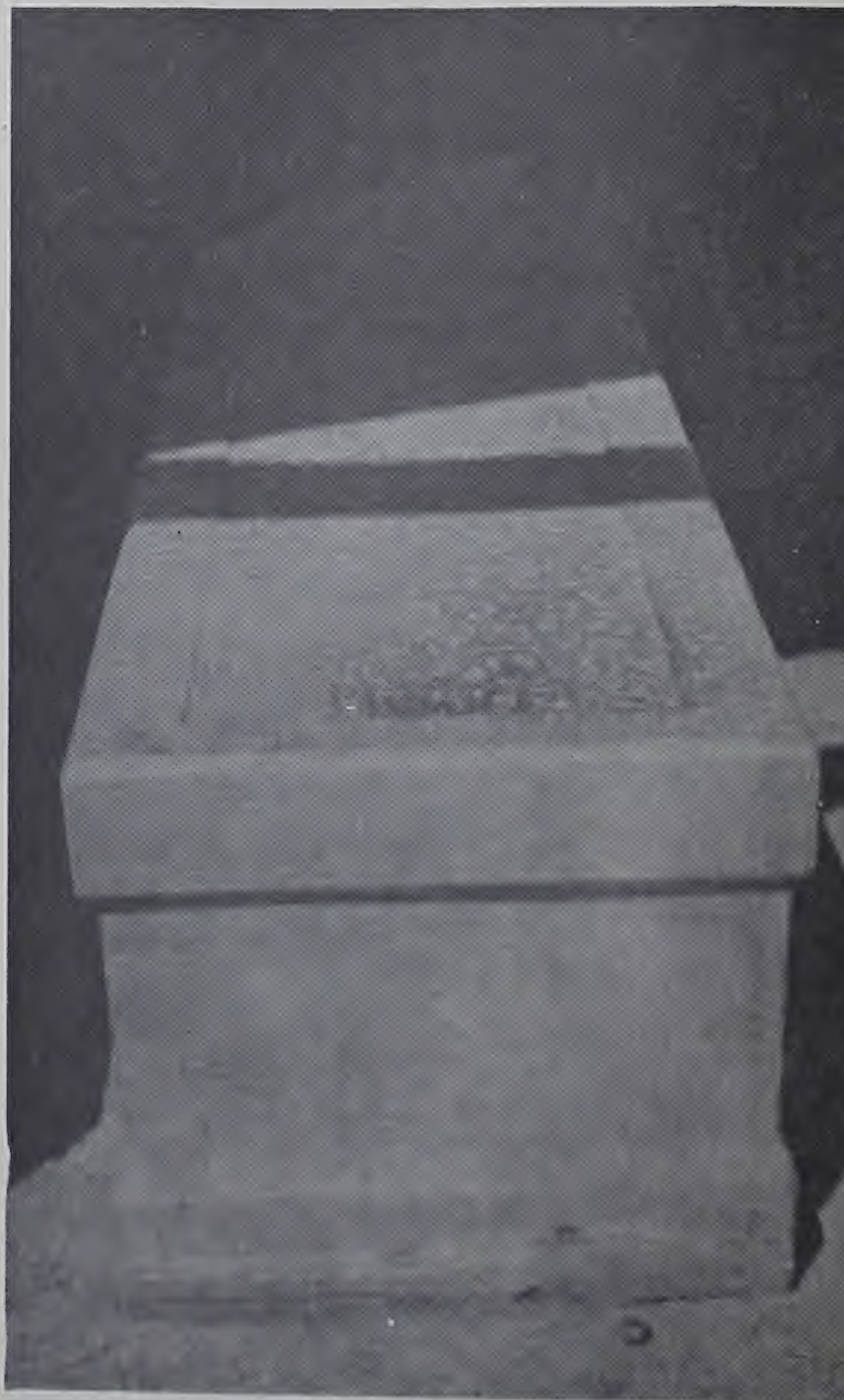
درون کلیسا تصویر خواجه پطروس را قرار داده‌اندکه لباس مردم عهد صفویه را دربرکرده است. بالاتر از تابلوها تزیینات جالب و فریبنده زیرگنبد بنظر میآید که یادآور مهارت وچیره‌دستی هنرمندان زمان‌های گذشته است. پنجره بزرگ ضلع جنوبی کلیسا که دارای شیشه‌های الوان است برزیبائی‌آن میافزاید.

تابلوهای نقاشی‌محراب اخیراً بوسیله چندتن‌ازهنرمندان مرمت شد و زیبائی پنهانی خودرا آشکار ساخت.

کلیسای بتلهم درسال ۱۳۱٦ زمان(سلطنت مظفرالدینشاه قاجار) مطابق با سال ۱۸۹۹ میلادی بوسیله جمعی از ارامنه ثروتمند مقیم هند و زیرنظر هوسپ آبکاریان تعمیر شد نام اشخاص و مؤسساتی که در این امر خیر پیشقدم بوده‌اند بزبان ارمنی در قسمت فوقانی در ورودی اصلی کلیسا که در قسمت مغرب است ذکرشده‌است.

در سالهای اخیر این‌کلیسای بزرگ احتیاج به‌تعمیرات اساسی داشت زیرا بدنه و دیوارهای اطراف آن رو بویرانی میرفت وگنبد آن در بعضی جاها ترك برداشته بود خوشبختانه وزارت فرهنگ‌وهنر درسال جاری (۱۳۵۰) اقدام اساسی را دراین زمینه آغازکرد و تاکنون قسمتی از تعمیرات انجام شده است و با بکاربردن تیرآهن و آجر وسیمان در دیواره‌کلیسا که امکان ریزش و خرابی داشت باستحکام و مقاومت آن افزوده‌اند . . .

سنگ قبر خواجه پطرس، باغ کلیسای بتلهم



٦– در روزگار گذشته محله جلفا ۲٤ کلیسا داشت که بمرور ایام نیمی ازآنها ازبین رفت.

۷– ر . ك به‌کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان – دکتر هنرفر ص ٥۱۱.

۸– از خیابان‌های معروف جلفا – کلیسای بتلهم درکنار خیابان مزبور قرار دارد.

۹– تصاویر آدم وحوا ومار ودرخت سیب، ابراهیم واسماعیل (اسحق) درقربانگاه، تولد مسیح وآمدن مجوسان شفای نابینایان توسط مسیح، عیسی وحواریون او درکرجی، شام آخر مسیح با حواریون درحالیکه یهودای خائن کیسه پولی بدست دارد وغیره . . . .

گفتگوئی با ابراهیم زرقونی درباره میناکاری

«زرقونی» باهمه ایرادی‌که به میناکاری امروزمی‌گیرد، ازآن قطع امید نمی‌کند. میگوید :

ـ مینای ایرانی همیشه این استعداد را داردکه بصورت یك هنر بی‌نظیر درآید. میناکاری یك هنر ترکیبی است وتمام عوامل این هنر درشرایط امروز قابلیت جان‌گرفتن وکامل شدن دارند. دلیلی وجود نداردکه از احیا وکمال دوباره میناکاری مأیوس باشیم.

«زرقونی» ۶۱ سال‌دارد ونیمی‌ازعمرش را به میناکاری گذرانده است. پیش ازآن ۱۷ سال قلمزنی میکرد. او در میناکاری بدعت تازه‌ای نهاده است. خودش می‌گوید :

ـ من برای اولین‌بار ازفیروزه بعنوان یك عامل تزئینی درگلدانهای میناکاری استفاده‌کردم. واصولاً برای اولین‌بار درایران میناکاری را به جدارگلدانها منتقل‌کردم.

زندگی «زرقونی» قسمتی ازسرگذشت میناکاری ایران را حکایت میکند. این حکایت را اززبان خودش بشنویم :

ـ سالهای کودکی من درمکتب‌خانه اصفهان‌گذشت. سالهای بیحاصلی بود. ازهمان روزها درمن وسوسه هنروجود داشت. این وسوسه میراث پدرانم بود. جدم «آقا سیدمحمد» معروفترین میناکار ایران بود. او قلمرو میناکاری را وسعت داد. درترکیب رنگ‌ها به موفقیت‌هائی رسیدکه پیش از او سابقه نداشت ومجموعه آموخته‌هایش را درکتابی خطی گرد آورد. این‌کتاب‌گرانبها بعدها بزرگترین آموزگارمن شد...

بعد ازآنکه ازمکتب‌خانه بیرون‌آمدم به قلمزنی‌پرداختم. استادم «آقا سید شیرازی» بودکه قلمزنی را دراصفهان رایج کرد. هفده سال نزد او بودم و ۱۷ سال روی فلزات با قلم آهنین خط وتصویر کشیدم. باوجود آنکه استادکار این حرفه شدم، درآن ارضا نمیشدم. درمن وسوسه دیگری بود، وسوسه‌ای‌که همیشه مرا بسوی رنگ‌ها می‌کشید. من دررنگها دنیای مرموز وزیبائی را احساس میکردم. برای من همه چیز ازرنگ شروع میشد. حتی بیرنگی یك نوع رنگ است. اگر رنگ نباشد مفاهیم دنیا عوض میشود، اشیاء بی‌معنی میشوند وزندگی به پوچی ویکنواختی میرسد.

رنگ‌ها نه‌تنها زبان دارند، بلکه دارای موسیقی خاصی هستند. این زبان وموسیقی درترکیب وآمیزش وهمراهی رنگها بدست میآید. اگرهنرمندی با رنگ سروکار داشته باشد، باید حتماً زبان رنگ را بشناسد. بداندکه رنگ قرمز چه می‌گوید، رنگ آبی چه معنی دارد ووقتی رنگ قرمز درزمینه سفید قرارگرفت، یا درمتن سیاه ریخت ویا با زرد کمرنگ هماغوش شد، چه مفهومی را بیان می‌کند؟ من این راز را میدانستم. میناکاری را با تجربه‌کردن رنگ شروع کردم. یادداشت‌های جدم «آقا سید محمد» برای من بهترین راهنما بود. دائی‌های من هردو استاد معرق بودند. آنها کاشی‌های کاخ گلستان‌را معرق میکردند ودررنگ‌آمیزی‌کاشی کم‌نظیر بودند.

یادداشتهای «آقا سید محمد» را به‌کمك آنها بررسی کردم وبه‌کمك آنها شروع به تجربه وترکیب رنگهاکردم. درجریان این مطالعه و تجربه اتفاق جالبی افتاد. نسخه‌هایی ازفنون میناکاری هند وراه وروش هنرمندان هندی بدستم رسید. این نسخه‌های قدیمی مرا رشد داد وشاهراه وسیعی دربرابرم‌گشود. حالا دیگر درخودم آن قدرت را می‌دیدم‌که کار میناکاری را شروع‌کنم. درخودم این جرئت را می‌یافتم که بسوی دنیای مرموز ونامتناهی رنگها بروم.

***

درگذشته‌های دور میناهای ایرانی به‌چنان ظرفیت وکمالی دست یافته بودکه مورد تقلید قرارگرفت. میناهای «بیزانس» که دردنیا ازشهرت بسیار برخوردار است ازدیدگاه فنی اقتباس ازمیناهای ایرانی بود. همین پختگی ودرخشش فوق‌العاده سبب شدکه بسیاری عقیده‌یافتندکه اصولاً میناکاری یك هنر خالص ایرانی است وازایران به دیگرکشورها رفته است. واین‌عقیده هنوز بین صاحب‌نظران ومحققین‌جانبداران جدی زیادی دارد. با این سابقه غنی وپربار مینای ایرانی در اواخر عصر قاجار روزگار انحطاط را آغازکرد. من‌پیش ازآنکه به میناکاری روبیاورم یك خلاء بزرگ را پشت سرم احساس‌کردم وهمین خلاء سبب شدکه برای شروع‌کار مجبور

به مطالعه وتحقیق وبررسی وسیعی‌شوم . یادداشتهای هنرمندان گذشته را جستجو کنم وازتجربیات هنرمندان چینی وهندی مدد بگیرم . درآغاز کار مشکلات متعددی دوره‌ام کرده بود که یکی ازآنها مشکل رنگ بود . تا ۵۰ سال پیش «کوالت» که رنگ نیلی ازآن ساخته میشود ودرمیناکاری یکی ازرنگهای اصلی‌است به وفور درایران وجود داشت . اما من مجبوربودم که سفارش کوالت را به خارج بدهم . همراه با فراموش‌شدن بعضی سنن وبدعت‌های میناکاری ، رنگ‌های موردنیاز این هنرنیز کمیاب وحتی درپاره‌ای موارد نایاب شده بود . وقتی من میخواستم میناسازی را دراصفهان شروع کنم برای مدتی محدود فقط یك آلمانی موسوم به موسیو «شونه مان» میناهای بازاری میساخت . کارهای او ارزش واصالت هنری نداشت ودربازار هم نتوانست موفقیتی بدست بیاورد . او پس ازمدتی دستگاهش را برچید وکناررفت وباین ترتیب وقتی من کاررا شروع کردم یکه وتنها بودم .

شیوه میناسازان دوره صفویه نقشهای اسلیمی و گل بود . هنرمندان صفوی غالباً ازرنگ قرمز استفاده نمیکردند . این است که رنگ قرمز را درهیچیك ازآثار این دوران بغیراز کاشی‌کاریهای مسجد « سید » نمی‌بینید . در دوران قاجار بوته سازی رواج گرفت ورنگ‌قرمز درهنرمیناسازی راه یافت. من ازهردو شیوه بهره گرفتم . نخستین کارهایم روی‌نقره بود. اساس کار مینا برتزئین فلزات قیمتی مثل طلا ونقره بارنگهای مینائی قرارگرفته است . گاه نیز بوروقه‌های مس وبرنج مینا ساخته‌اند . اینست که بسیاری ازمیناکاران بعدها روی مس کارکردند ومس را بجای نقره به بازار عرضه کردند ویکی ازعلل سقوط هنر مینا وبی‌اعتنا شدن مردم باین هنر ظریف وجاذبه‌انگیز این جور تقلب‌هاست .

نخستین اثر بزرگی که ساختم یك تابلو بزرگ میناکاری ازجنگ «چالدران» بود . این تابلو را در ۱۳۱۶ به پایان رساندم ، درحالیکه نزدیك به یکسال روی‌آن کارکرده بودم . تابلو شاه اسماعیل را درمیدان‌کارزار نشان میداد که عشایر وقزلباش‌ها اورا احاطه کرده بودند وشاه سلیم عثمانی درقلب جنگجویان درنقطه مقابل او قرار داشت . من تمامی حقیقت صوفیانه دودمان صفوی را با رشادت داستانی شاه اسماعیل آمیختم ودرچهره او به نمایش گذاشتم . سیمائی که با مینا از صوفی لشکرشکن ایران نشان دادم ، درعین برخورداری از جنبه‌های تزئینی ، یك حالت دوگانه را منعکس میکرد . خصلت یك جنگجوی کم‌نظیر وهیأت یك صوفی وارسته که میخواست ازخویش یك محراب حقیقت بسازد . من این دوگانگی واقعی را درنگاه وسیمای شاه‌اسماعیل وقزلباش‌های اوآشتی‌دادم وبهمین‌جهت‌تابلوجنگ چالدران درنمایشگاههای متعدد به نمایش گذاشته شد . این تابلو روی خشت‌کاشی مینا



آقای ابراهیم زرقونی میناساز

شده بود وابعاد آن ازیکمتر تجاوز می‌کند .

* * *

درطی قریب ۳۵ سال آثار مختلفی ساختم که پاره‌ای ازآنها بعنوان هدیه ازطرف دولت ایران به سران ممالك خارجی هدیه شده‌است . درمیان این آثار میناهائی هست که میتواند مشخصه این هنر در ۳۰ سال اخیرباشد . ودراین مسیر کار وجستجو وتجربه من به این نتیجه رسیدم که میناکاری ایران ظرفیت‌های جهانی دارد . قلمرو این هنر میتواند تاقلب موزه‌های بزرگ دنیایی راه بازکند ، مشروط براینکه مینا را ازقید بازار وازنجیر تقلید رها سازیم . باید میناکاران اصیل را دریابیم ، زندگی آنها را تأمین‌کنیم وبه‌آنها مجال بدهیم که فارغ ازاندیشه آب‌وتاب ومعیشت به هنرپردازند . خواهید دید برپایه سنت‌های میناکاری گذشته سنت‌های جوان وزنده‌ای بوجود میآید وارزشهای تازه‌ای خلق میشود که مینای ایرانی را دوباره به مرتبه‌ای که شایسته اوست سوق میدهد .

رموز قصّه از دیدگاه روانشناسی

(۹)

نمادهای مادر و رستاخیز *

جلال ستاری

اندیشهٔ رستاخیز ، چیرگی برمرگ وتجدید حیات ، در همهٔ تمدن‌ها و ادیان جهان شگفته است . این اندیشه مبتنی‌بر اصلی نوعی (Archétypique) است‌که درضمیر آدمی نهفته است وبه اشکال‌گوناگون بیشمار جلوه‌گرمی‌شود . دانشمندان ملل و نحل و تـاریخ ادیان (ازجمله « لئو فروبنیوس » Léo Frobenius و « میرسئا الیاد » Mircéa Eliade) نمونه‌های بسیار ازین مضمون گردآورده‌اند و یونگ بشرح وتفسیر مهمترین انواع آن پرداخته است . یکی ازنمونه‌های این اندیشه‌که درافسانه‌ها واساطیر بکرات ذکرشده ، مضمون «شکفتگی جهان» است‌که رسانندهٔ معنی رستاخیز نه یك انسان بلکه همهٔ جهانست وبهترین مثال آن ، داستان طوفانست (چون طوفان نوح) که دربیشتر سنن مذهبی آمده وگاه بصورت یك حیوان سهمناك دریائی متمثل شده‌است . میدانیم‌که نجات‌یافتگان ازین طوفان مهیب ، جهانی نو را پی می‌افکنند .

هررستاخیزمستلزم مرگی قبلی‌است . مرگ درهمهٔ شئون ومراتب زندگی به‌گونه‌های مختلف راه می‌یابد و رستاخیزی که بدنبال آن میآید نیز به اشکال وصورگوناگون – ازاحیاء زندگانی پیشین تا تجدید حیاتی متفاوت با زندگانی‌گذشته – جلوه‌گر میتواند شد . درآغاز زندگانی‌انسان ، بی‌گمان طلوع روزانهٔ خورشیدکه‌گویی هربار ازکام اژدهایی دریایی بیرون می‌آمد وپدیده‌های همانند دیگر، برانگیزندهٔ اندیشهٔ رستاخیز درذهن‌آدمی‌بوده‌است . اما باگذشت زمان ، اندیشهٔ پدیدآمدن تغییر وتبدیلی درانسان وجهان با هرولادت تازه ، بیش‌ازپیش قوت‌گرفت وبفرجام این اعتقاد بوجود آمدکه هرولادت نو همراه با پیدایش یك دگرگونی درنوزاد است . ازلحاظ مادی رستاخیز (Apokatastase) چیزی جز احیا وتجدید حالت پیشین‌نیست ، اما ازلحاظ روانی امکان این هست‌که رستاخیز، انسان وجهان را به مرتبه‌ای برتر ازمرتبهٔ پیشین وجود برساند یعنی بابهبود وتعالی‌وتکامل همراه باشد. رنج و درد و شکنجهٔ مرگ راکه همه نماد ایثار نفس وفداکاریست ، باید به‌جان خرید تا رستاخیز صورت پذیرد . داستان یونس صاحب‌الحوت روشنگر این معنی‌است . «یهوه با ماهی سخن‌گفت‌وماهی‌یونس را ازدهان برساحل افکند» . اما تورات نمی‌گوید برسرماهی چه آمد ویونس چون دوباره زنده شد ، تغییریافته بود یا نه ؟

درروایات اسلامی این داستان بدینگونه آمده است :

«پس یونس‌بکرانهٔ دریاآمد ومردمان درکشتی‌می‌نشستند، او نیز درکشتی درآمد. پس سه شبانه روز می‌رفتند ، روز چهارم تاریکی پدیدآمد ، وماهیی سر ازآب برکرد سخت عظیم ، وکشتی‌را بازداشت وازهرسوی‌که‌کشتی می‌بردند ماهی بدان سو می‌رفت . ایشان عاجز گشتند . پیری بودکه پیوسته درکشتی بودی ودر دریا ملاحی‌کردی . آن پیرگفت ای مردمان درمیان شماکسی‌گناه‌کار است ، طلب‌کنید وبدین‌ماهی بدهید تا بازگردد ، واگر نه این‌کشتی را هلاك‌کند . یونس گفت‌گناه‌کار منم ، مرا بوی دهید تا شما برهید ...

پس اهل‌کشتی یکان‌یکان خودرا برماهی عرضه‌کردند کس را نپذیرفت . یونس‌گفت گناه‌کارمنم وماهی مرا می‌طلبد وقصه بگفت ، و اورا بدستوری او بدریا انداختند ، وماهی دهن بازکرد و اورا فروبرد ... وآمده است‌که ماهی با وی بسخن‌آمد وگفت یا یونس مرا فرموده‌اند تا ترا هلاك نکنم ، ونگاه دارم ونیکو دارم ، ونرنجانم . لیکن من ترا زندانم هرکجا خواهی فرود آی . بازگفت یا نبی‌الله درشکم ماهی جای نیست نیکوتر ازجگر آنجا فرود آی تاآن خواب‌گاه تو بود ، وپاکیزه‌تر ازدل نیست‌که خدای را می‌شناسم وتسبیح می‌کنم ، آن عبادت‌گاه تو بود ... پس یونس دل ماهی را اختیارکرد . بقصه چنین آمده است‌که چهل روزآن ماهی دهن فراز نکرد تا بریونس رنج‌کمتر رسد ... و اهل اشارت گفته‌اندکه شکم ماهی زندان بود بریونس ، و دوزخ زندان بود برمؤمنان ، چون بنده عارف بود اورا زندان راحت بود

نه عقوبت ، چنان چون یونس را ، ودرقصه آمده‌است که چهل روز آن ماهی طعام و شراب نخورد ، وآرام نگرفت ، و با یونس تسبیح می‌کرد ، ویونس ازآن تسبیح که درشکم ماهی می‌کرد ذرهٔ کم نکرد ، قوله تعالی ... اگر نه از مسبحان بودی من‌اورا درشکم ماهی می‌داشتمی تا قیامت ... پس یونس را برهانید ازآن زندان بوقت نماز دیگر ، وحق تعالی مرآن ماهی را الهام داد تا بکرانهٔ دریا آمد ، ویونس را بسلامت ازشکم خویش برانداخت بصحرا ، وهمهٔ اندامهاء او چون گوشت‌گشته بود وضعیف‌که چهل روز بودکه طعام وشراب نخورده بود . حق‌تعالی درساعت درخت‌کدو پدیدآورد باکدو وبرگهاش سایهٔ یونس شد وکدو غذای اوگشت . گویند چهل روز آنجا بماند تا قوی شد ... پس فرمان آمدکه بقوم خود باز رو که ایشان بی تو غمگین‌اند و به اندیشه ، آنهـا که مؤمنانند»[۱] .

برعکس‌قهرمان‌افسانه‌ای‌که فروبنیوس‌نقل‌کرده (۱۹۰۴) ، چون ازشکم نهنگ – اژدها بدرآمد به سبب‌گرمای شکم ماهی همهٔ موهای خودرا ازدست داده بود . پس قهرمان ناگزیر از فداکردن همهٔ موهای خویش بوده است واین بدین معنی‌است که قهرمان نه تنها درد ورنج فراوان‌کشیده بلکه موهای‌خودرا که نماد نیروی اندیشه است نیز ازدست داده تا بتواند زندگی دوباره را با پختگی بیشترآغاز کند .

به‌اعتقادکیمیاگران وعرفا هرچه سطح هشیاری‌وآگاهی آنکس‌که متحمل چنین تغییر وتبدیلی میشود والاترباشد ، بهمان نسبت دگرگونی پدید آمده در وی ازگزند کون وفساد مصون‌ترخواهد ماند ؛ درنتیجه هراندازه حالت غائی قهرمان ازحالت ابتدائیش دورتر باشد ، بهمان میزان حالت غائی ونهائیش بیشتر پایدار وفناناپذیرخواهد بود . هدف آداب تشرف وکوشش جوکیان وعارفان ازرهگذر مراقبه وجهاد با نفس وتحمل درد ورنج ، برای نیل به اشراق‌اینست‌که درسطح برتری ازسلسله مراتب وجود ، بصورتی تمثیلی تجدید حیات کنند . سرگذشت نخستین حضرت آدم‌که میرنده بود وپس از دادن‌کفاره‌گناهان خویش، به‌صورت حضرت‌آدم پاک‌وجاودانی درآمد ، چون سررشته‌ایست‌که دنباله‌اش تا دیانت مسیحی و حکمت‌گنوسی Gnose وکیمیاگری‌کشیده شده‌است .

درواقع هرگونه‌گذر ازحالتی به حالت دیگر، چون انتقال ازخواب به بیداری ، ازناهشیاری به هشیاری ، نوعی رستاخیز است وکسب هرمعرفت تازه موجد یک دگرگونی درآدمی . بگفتهٔ هربر سیلبرر (Herbert Silberer) ، درهر آئین رستاخیز دو اصل زیر وجود دارد :

۱ ــ ایجاد دگرگونی‌ای اساسی در زنـدگانی و ارتقا به مرتبه عالی‌تری ازسلسله مراتب وجود .

۲ ــ برقراری پیوند با نیروی اسرارآمیز الهی .

آداب ومراسم تشرف ورستاخیز وتجدید حیات‌دربسیاری ازاساطیر مربوط به‌آفرینش جهان وتکوین عالم وجود دارد وهمهٔ آنها با اشکال وصور مختلفشان ازروی یک الگوی نوعی فراهم آمده‌اندکه عبارت است ازگذرکردن ازروی دریا ، درتاریکی یا بهنگام شب (یا سفر شبانهٔ خورشید دردریا ، یا سفرقهرمان خورشیدی دردریا ، یا گشت‌وگذار قهرمان در دوزخ زیرزمینی ، یا سفرش به سرزمین مردگان) .

فروبنیوس شمارهٔ بسیاری ازین‌گونه اساطیر را گرد آورده وبه‌آنها نام اساطیر «اژدها – نهنگ» داده است‌که شرحش بعداً خواهد آمد .

درکتب تعبیرخواب اسلامی نیز به‌کشتی نشستن وازدریا بدرآمدن معنایی همانند دارد : «اگر خودرا درکشتی بیند ، ازآفات محفوظ باشد ودرکار بزرگ خوض وتلاش‌کند ، اگر بیندکه برآب میرود ، برپادشاه بزرگ غالب شود واگر بیند که ازکشتی بکنار آمده ، بردشمن ظفریابد»[۲]. «اگر بیندکه ازکشتی بکنار دریا آمد ، بردشمن ظفریابد ، وبه غنیمت رسد وازآفات بیرون آید . اگر بیندکه برآب جوی بزرگ‌گذرد، ازآفتی وهولی بیرون‌آید»[۳]. «اگر بیندکه ازدریا بیرون‌آمد، دلیل بودکه بی‌غم‌گردد . اگر بیندکه اندرکشتی نشست ، از بلایی وغمی وفتنه‌ای رهایی یابد ، چی‌گفته‌اندکه‌کشتی ، رها شدن بود ازبلا وفتنه . کرمانی‌گفت اگرکسی بیندکه اندر کشتی یا اندر دریا بود ، او به پادشاهی پیوسته‌گردد . گفت کشتی رستگاری است»[۴] .

اسطورهٔ بابلی مردوک (Marduk) و Tiamat واسطورهٔ مصری Horus Osiris و Set الگوهـای اساطیر مربوط به‌آفرینش جهانست . درهردو اسطوره چنین آمده‌است‌که آب جاودانه (Universel) درآغاز زمان وجود داشت ودرهردو اسطوره این آب به صورت دیوی یا اژدهایی ویرانکاره متمثل شده‌است (مار Apophis نماد آب آغازین است . همچنین Set که‌گاه به شکل تمساح و Tiamat که به صورت ماری خشمگین مجسم میشد) . فرجام‌کار درهردو اسطوره ، پیروزی قهرمان خورشیدی یعنی مردوک و هوروس است ، پیکار مردوک ، پیکار نمونه‌وار قهرمان خورشیدی با اژدها یعنی پوزهٔ گشاد دوزخ است‌که مردمان را به‌کام درمی‌کشد . در

---

* Symbole

۱ ــ قصص‌الانبیا ، تألیف ابواسحق ابراهیم بن منصور ابن‌خلف نیسابوری (درقرن پنجم هجری) ، باهتمام حبیب یغمائی ، تهران، ۱۳۴۰ ، ص ۲۵۲ ــ ۲۴۹ .

۲ ــ مطلع‌العلوم ومجمع‌الفنون ، تألیف واجدعلی .

۳ ــ نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون ، تألیف شمس‌الدین محمدبن محمود آملی (قرن ششم هجری) .

۴ ــ خوابگزاری ، باتصحیح ومقدمهٔ ایرج افشار، تهران ۱۳۴۶ .

بسیاری‌از اساطیر، خلقت جهان زادهٔ پیروزی‌قهرمان درپیکار باحیوانی هراس‌انگیز (نماد مادر هولناك) یا چیرگی‌روشنایی برتاریکی‌است ، براثر این‌پیروزی وچیرگی ، آشفتگی‌آغازین وتشویش‌عمومی‌عناصر ومواد در ازل ، به نظامی هم‌آهنگ‌بدل میشود . ازلحاظ روان‌شناسی می‌توان رفتن درکام ماهی را با غوطه زدن خودآگاهی درناخودآگاهی و رجعت به بطن مادر برابردانست . بعقیدهٔ یونگ این بازگشت‌کاری منفی وزیانبخش نیست بلکه تجربه‌ایست ضرور، مثبت وسودمند . زیرا ناخودآگاهی فقط پوزهٔ مرگ نیست، مخزن‌همهٔ نیروهای آفریننده‌ای‌که ریشه‌های زندگانی را سیراب می‌کنند نیز هست. آدمی دراین بازگشت با نیروهای ناخودآگاهی ارتباط می‌یابد ونیروهـای ناخودآگاهی از دولت برقراری چنین تماس وارتباطی بیداروزنده می‌شوند وفرادست خودآگاهی می‌آیند. بدینگونه محتوای خودآگاهی ، گذر شبانه ازروی دریا را انجام میدهد ، چنانکه Osiris ایزد خورشیدی به درون بطن مادر ، درصندوقچه‌ای دردریا ، یا درتنهٔ درختی رفت وبدنش نخست چندین پاره شد و سپس آن قطعات گردآمدند و جان گرفتند ودرجسم پسرش حلول کردند وزندگانی‌دوباره یافتند، بنابراین رجعت ازدیدگاه یونك نوعی مداوای روانی است ودربسیاری ازاساطیر برآن تأکید خاص رفته است .

قهرمان برای اینکه بتواند دوباره زنده شود وزندگانی نوی را آغازکند باید در زهدان مادرمحبوس گردد . بدینگونه است‌که هرکولس درجامی زرین شبانه ازروی دریا میگذرد ونوح باتفاق‌کسان وجانورانی‌که درکشتی وی ازجهان قدیم بیادگار مانده‌اند ، بامداد جهان نو را می‌بینند ، Nut الههٔ مصری نیز «پذیرنده» ای همانند است چون هرروزخورشید را می‌بلعد ودوباره می‌زاید .

این مشابهت نمادی میان خورشید وقهرمان‌که بصورت نوعی‌گذر شبانه ازروی دریا جلوه یافته ، درتمدن چینی به شیوه‌ای ظریف بیان شده‌است . درروزگار امپراطوران هان (Han) رسم براین‌بودکه با چهارتخته‌که ازچهارگونه درخت مطابق چهار منطقهٔ آسمان بدست می‌آمد ، تابوت بسازند ، برروی این تابوت ، پرده‌هایی برنگ چهار منطقهٔ آسمان می‌آویختند وچهارگوشهٔ پرده با نقش چهار حیوان‌که نماد مناطق چهارگانهٔ آسمان بود ، زینت می‌یافت . تابوت به قلهٔ هرمی‌شکل ختم می‌شدکه نوك آن نماد قطب شمال بود وهفت ستارهٔ دب‌اکبر را برجاهای مختلفش میدوختند . این مجموع – تابوت وتزئیناتش – اژدهای بزرگ نام داشت و اژدهای بزرگ نام مرکوبی‌است‌که خورشید سوار برآن هنگام شب اوقیانوس آسمان را می‌پیماید . چون چینیان اعتقاد داشتندکه مرگ هرکس همانند افول خورشید است . پیکر مرده را بهنگام مدکه خورشید درکام آب‌های دریا فرورفته است ، درتابوت میگذاشتند واگربمحض بسته شدن قبر باران فراوانی می‌بارید ، آنرا به فال نیك میگرفتند . محل به خاك سپاری مرده نیز بسیارمهم بود . برای‌اینکار محلی «میانی» برگزیده میشد تا چهار منطقهٔ آسمان بتوانند یکسان قوای خودرا برای ممکن‌گردانیدن رستاخیز مرده ، درآن بکار بیندازند .

پایه واساس این‌مراسم همان‌اندیشهٔ گذرشبانه ازدریاست.

درهفتمین سفر سندباد بحری ، ماهی‌ای سهمگین‌دربرابر کشتی سندباد وهمراهانش پدیدار میشود اما قهرمان داستان را بکام درنمیکشد :

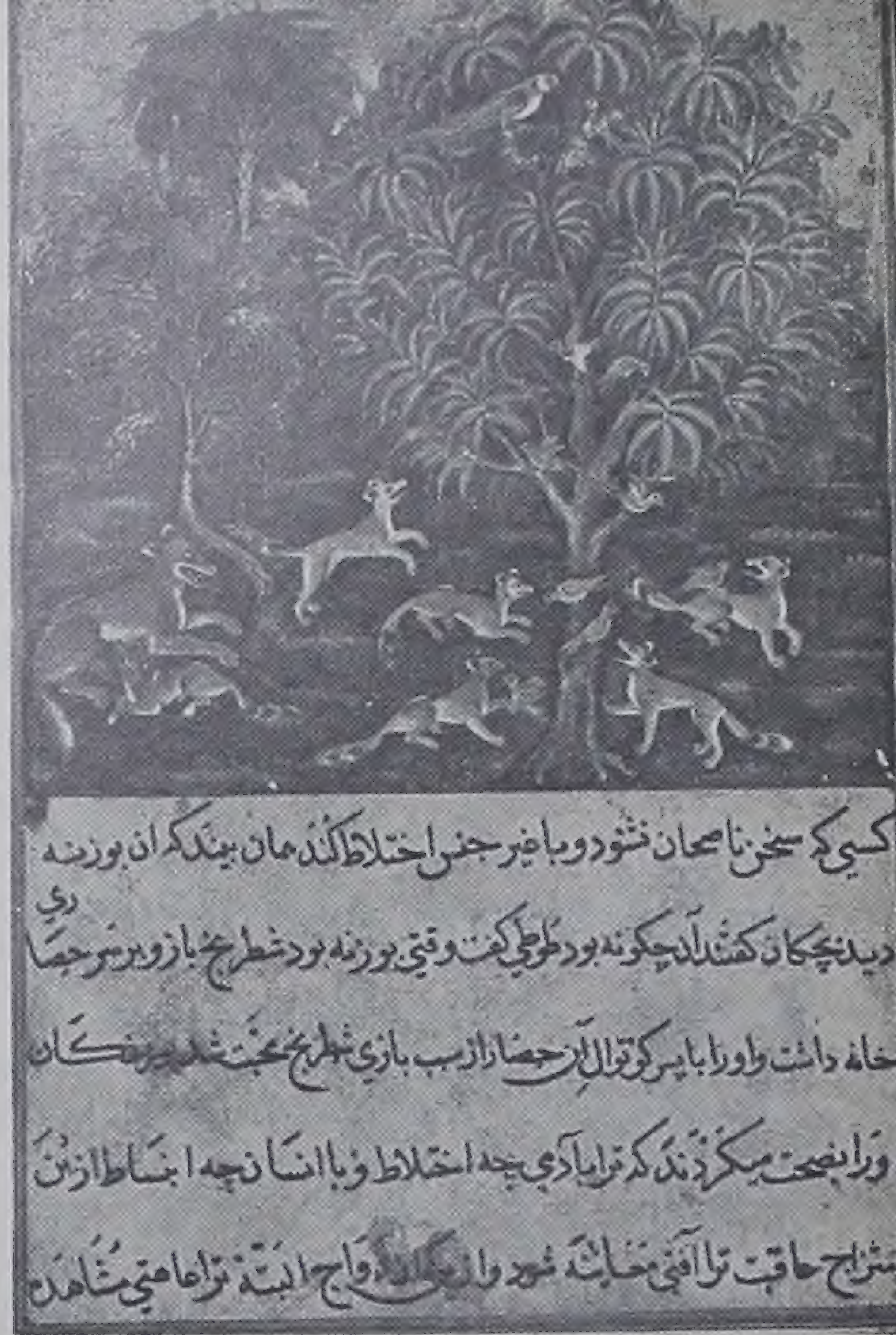
«کشتی ما بلند شد وباز برروی آب فرود آمد . . . که ناگاه یکی ماهی بزرگ چون‌کوه روی به‌کشتی آورد ، ما ازآن ماهی بترسیدیم وبخویشتن بگریستیم ومرگ را آماده گشته چشم برآن ماهی دوختیم وازخلقت بزرگ او عجب داشتیم‌که ماهی دیگر روی بما آوردکه ازو بزرگتر و درازتر ندیده بودیم ، پس درآن هنگام یکدیگررا وداع‌کرده‌گریان شدیم وبخویشتن همی‌گریستیم‌که ماهی دیگر ازآن دوماهی بزرگتر پدید شد ، ازغایت بیم وهراس عقل ما برفت ، پس آن ماهیان هرسه بدورکشتی همیگشتند وماهی سیمین نزدیك بودکه‌کشتی را باآنچه دروست فروبردکه ناگاه بادی تند برخاست وکشتی بلندگشته ، بکوهی بزرگ برخورد ودرحال بشکست» .

شاه اسکندر نیز پس ازبیرون‌آمدن ازظلمات درمغرب «روی به مشرق مینهد بدانجاکه آفتاب برآید» ، پس‌ازدریای اخضر میگذرد وبه ساحل «ماچین» میرسد . «چون شاه را ازآن دریای سبز هراسی میبود عظیم» ، پیری به اسکندر دعایی مرکب از سی نام خدای تعالی میدهد تا به برکت آن ازدریا بسلامت بگذرد ، «که دریا سرراگذاره‌کردن دشوار بود» ، «پس شاه شبی درکشتی بود ولنگرها درافکنده بودند وشمع درپیش شاه نهاده بود وآن نامها میخواند همی . ازناگاه ماهیی ازدریا سر برکرد ودهان او چندان بودکه اگرکشتی وفیلان ولشگرشاه را بخوردی یك‌لقمهٔ او نبودی . شاه‌اسکندر درو عجایب ماند وآن سی نام را برخواند ودعاگفت یارب این ماهی را با ما به سخن‌آور تا من چیزی ازوی بازپرسم ... چون این دعا بکرد درساعت آن ماهی سر ازدریا برآورد . شاه اسکندگفت یا حوت به چه پدیدار آمدی؟ ماهی‌گفت خدای تعالی مرا فرمود تا با تو سخن‌گویم . شاه اسکندرفرمود که بگوی . گفت حاجت تو خواستی‌که با تو سخن‌گویم ، بازپرس»[۵] .

غروب‌وطلوع‌آفتاب‌که چون رجعت به بطن مادروتجدید ولادت است (وازلحاظ روانی به مثابهٔ زوال واحیای نیروی

---

۵ ــ اسکندرنامه ، بکوشش‌ایرج‌افشار، تهران، ۱۳۴۳ ، ص۲۱۸ .



از کتاب طوطی‌نامه

روانیست) موجد مفهوم زمان واستمرارآن نیز هست ، ونماد تسلسل وتوالی زمان ، مار و اژدهاست .

مار یا اژدهایی که دم خودراگاز می‌گیرند ، نماد دور پایان‌ناپذیر مرگ و تجدید حیات ، چرخ سمسٰره Samsara وزندگانی جاویدانست . باوجوداین دراساطیروقصه‌ها ، مفهوم زمان همیشه باگردش خورشید پیوسته ومربوط نیست ، بلکه بیشترتابع تغییرات تدریجی ماه‌است. یکی‌ازمثالهای روشن این پیوند ، داستان‌گرگ وهفت بزغالهٔ گریم (Grimm) است . گرگ (شب) پس ازتلاش‌ها وحیله‌گری‌های بسیار ، بزغاله‌ها (مراحل ماه) را میدرد ومیخورد ، اما سرانجام هنگامیکه گرگ بخواب رفته است (درشبی‌که ماه نیست) ، مادر بزغاله‌ها شکم‌گرگ را میدرد وهمهٔ بزغاله‌ها تندرست ازشکم‌گرگ بیرون میآیند وآنگاه ماه دوباره بزرگ میشود .

درگذر شبانه ازروی دریا دربارهٔ «بازگشت جاودانهٔ» چیزی‌که همیشه همان خواهد بود تأکید بسیار نشده است ، بلکه این نکته بیشتر مطمح‌نظرقرارگرفته‌که با هرولادت تازه ، آدمی ازآنچه بود بهترخواهدگشت ، بدینگونه آدمی‌که بلعیده میشود چون هیولی یا ماده اولیه (Prima materia) ایست‌که باید تغییر واستحاله یابد .

ازلحاظ یونگ، مسأله‌فردیت‌یافتن‌آدمی (Individuation) برابر با مفهوم نوعی سفر شبانه ازروی دریاست ودرواقع این سفر نماد آن فرایند است . هنگامیکه آدمی به نیمه راه عمر رسید ، نیاز بازگشت به‌آغاز وبدایت وفرورفتن در ژرفای سوزان وتاریك ناخودآگاهی را احساس میکند . اقامت دراین اعماق و روبروشدن با مخاطراتش، درحکم سفرکردن‌به‌دوزخ ورفتن بپای مرگ است ، اما انسانی‌که ازاین سفر بسلامت باز میگردد همانندکسی‌است‌که حیاتی‌تازه یافته‌است ، چون سرشار ازحکمت ومعرفت ، آمادهٔ مقابله با خواستهای درونی‌وبیرونی زندگیست . چنین‌کسی تاآخرین حد هستی خود پیش رفته ، زمام تقدیرخویش را بدست‌گرفته‌است . بشر این تجربهٔ بزرگ را به اشکال‌گوناگون‌که همه ازصور نوعی جاودانه و هردم فزاینده ضمیرش مایه میگیرند بیان‌کرده است . تولد ومرگ ورستاخیز به‌یکدیگرپیوسته‌اند ومجموعاً سازندهٔ الگوی‌اولائی هستندکه درجامهٔ نمادهای مختلف جلوه‌گرمیشود . گاه نمادها این فرایند را به صورت یك‌کل مینمایانند وگاه آنرا چون حلقه‌ای جدا اززنجیری بی‌انتها ، یعنی‌بصورت‌لحظه‌ای‌جاودان و ابدی اززمان بیکران نمودار میسازند .

یك صورت نوعی غالباً معانی‌گوناگون وفشرده‌ای‌دارد ، ازینرومیتوان‌آنرابه‌گونه‌های‌مختلف دریافت وازجهات مختلف تعبیرکرد ، اما مفهوم اصلیش همیشه یکی‌است وتغییرناپذیر . نشانه‌های‌گذرشبانه ازدریا ، خواه به صورت واقعه‌ای منحصر بفرد ویگانه ، خواه چون حلقه‌ای واحد ازیکرشته حوادث مکرر ، دراساطیر برجای مانده است . درپاره‌ای از اساطیر ، اژدها – نهنگ پس ازبازگرداندن آنچه بلعیده بود زنده میماند و باز قربانیان دیگر بکام درمیکشد و باز میگرداند ودرپاره‌ای دیگر، اژدها پس ازبازگردانیدن بلعیده شدگان ، خود میمیرد .

آنچه شخصی و فردی و یگانه و یکتاست باآنچه نوعی وجمعی است چنان بهم آمیخته وبریکدیگر انطباق یافته‌اندکه تشخیص آندوکاریست دشوار . باعتقاد یونگ هرفرایند روانی مبتنی بریك صورت نوعی‌است ودرهرمورد باکوشش بسیار میتوان نوعی‌را ازفردی تمیز داد . درواقع هرزندگی شخصی، درعین حال تجسم ومظهرزندگی جاودانی نوع نیزهست .

دوگانگی خصیصهٔ سرشت آدمی‌است‌که هم زنگی وهم رومی‌است . دوعامل خیر و شر حتی دراعماق ضمیرآدمی نیز با یکدیگر درستیز وآویزند وپیکار جاودانی آندو ، همان تضاد شگفتی‌آور زندگیست .

دهکدهٔ انبی

گردآوری : غلامرضا معصومی . کلانتری   نوشته : منوچهر کلانتری
از تحقیقات ادارهٔ فرهنگ عامه

انبی[1] دهی‌است ازدهستان «ترگور» Targavar درپانزده کیلومتری شمال باختری «سلوانا» Selvânâ یکی‌ازبخشهای شهر رضائیه‌که کنار جاده‌ی ترگور به «مرگور» Margavar درشیب ملایم کوهی‌ازکوههای «ستارهٔ لوند» جای‌گرفته است.

انبی از دور، انبوهی ازدرختان سربهم داده مینماید‌که درخشش چند شیروانی و سرکشیدگی سه‌چهارخانه‌ی آجری از میان شاخ‌وبرگها ترکیب دل‌انگیزی بآن‌بخشیده است .

هنگام ورود به دهکده آنچه درنختین نگاه به‌چشم میخورد درختان چنارومیوه وتبریزی وآب‌فراوان رودخانه‌ها وچشمه‌هائی است‌که ازهرسو روان است .

انبی دو رودخانه وچهار چشمه دارد . رود «انبی» که کم‌آبتر از رود « روضه چای » می‌باشد از قله‌ی بلند برفی « میربهاء » ــ قله‌یی ازکوههای ــ ستاره لوند ــ سرچشمه میگیرد و از دره‌های ییلاقی غرب دهکده انبی و از نزدیکی آن میگذرد و با سه «بند» به‌کشتزارهای شمال انبی سرازیر میشود . این‌کشتزارها درست از تنگنای دره‌ی غربی دهکده که رودخانه بیرون میآید و در زمینهای (دشت) میریزد ، گسترده شده است .

رود انبی از سر تنگه که مرز غربی دهکده است تاجائی که برود روضه چای میپیوندد پنج شش‌متر بلندتر است . این رودخانه درکشتزارهای گندم وجوی شمال وشمال غربی خاك انبی را سوار میشود وکشاورزان برای آبیاری زمینهای هموار توتونکاری جنوب دهکده از رود « روضه چای » استفاده میکنند .

رود روضه‌چای ازکوههای «گـَرچیق» سرچشمه میگیرد وپس‌ازگذشتن ازمیان دره‌های ییلاقی‌انبی وازکنار دهکده‌های سرراه‌کشتزارهای جنوبی وشرقی دهکده‌ی انبی را آب میدهد وبسوی شمال جاری میشود .

درکنارکشتزارهای توتون بیشه‌های درخت تبریزی قرار دارد‌که با سنگ یا پرچینهایی ازچوب وشاخه‌ی درخت محصور شده‌است .

بیشه‌داران تبریزیها راکه به رشد کامل رسیده‌اند میبرند وخشك میکنند وبه‌تیر فروشان رضائیه میفروشند . فروش تبریزی پس‌ازتوتون مهمترین قلم درآمد مردم دهکده است .

کشاورزی در انبی تا قبل از رواج کشت توتون منحصر به‌کشت گندم و جو و حبوبات بود . با رواج کشت توتون و همگانی شدن آن کشاورزان از کشتزارهای گندم و جو کاستند و تمام زمینهای هموار و مرغوب جنوب وشرق دهکده را به زیرکشت توتون‌کشیدند .

دهقانان انبی دوبار در سال خاك‌کشتزارهای خود را برمیگردانند ، یکبار در اوایل پاییز وباردیگر در اوایل بهار تا از علفهای هرزه پاك شود . پس‌ازبرگردانیدن سرتاسرزمین زیرکشت جویهای باریك وکم‌عمقی به فاصله‌ی یکی دو وجب از هم از سوئی که آب بآن سوار میشود ، میکنند . آنگاه پاره زمینی به درازای تقریباً پنج متر وپهنای یك متر‌که آن‌را «هـَودَ» مینامند درکشتزار یا بیرون ازآن برای پاشیدن تخم توتون درنظر میگیرند . زمین «هود» را به‌گودی بیست‌وپنج سانتیمتر باکلنگ میکنند وخاك آن‌را برگردان میکنند وتخم توتون را درآن میپاشند و رویش را باعلف وبرگها وشاخه‌های خشك درخت میپوشانند و روزی دوبار با آب‌پاش آن‌را آب میدهند . سی تا چهل روزکه گذشت تخم توتون سبز میشود و جوانه‌های آن سر ازخاك بیرون میکشد ازآن‌پس کشاورزان آب‌پاش را کنار میگذارند وآب را از جویهای باریکی به

---

۱ ــ دهکدهٔ انبی بسال ۱۳۴۳ ــ ۱۳۴۲ ــ درجریان اولین‌مرحله‌ی اصلاحات ارضی مورد تحقیق قرارگرفته است .

«هودَ» میرسانند هنگامیکه از ساقه‌ی توتون شش برگ سبز شد شاخه‌ها را با ریشه از خاك هودَ بیرون میآورند و در زمین آماده ، درکنار هم به‌فاصله‌ی سه‌انگشت مینشاند وروزی یکبار آب ملایمی به‌زمین میدهند تا ریشه‌های توتون خاك را بگیرند از آن پس هفته‌یی یکبار آب فراوانی به مزرعه می‌بندند . آب‌دادن به مزرعه‌ی توتون آنقدر ادامه مییابد تا بلندی ساقه وبرگ توتون به‌یك‌مترونیم برسد وخالهای زردی‌که نشانه‌ی رسیدن توتون است بر برگها ظاهر شود ، در اینجا دهقان برگهای توتون را میچینند و درسبدی می‌ریزد و به‌انبار می‌برد و به زمیندار تحویل میدهد . مزدوران زمیندار برگهای توتون را برروی یکدیگر میگذارند ونخ پرکی را با سوزن بلندی از میان آنها میگذرانند . باین‌ترتیب رشته‌های فراوانی از برگهای توتون فراهم میآورند . بعد دو سر نخ هررشته توتون را به دو سوی چپر چهارچوب می‌بندند . چپرها را زیرآفتاب بدیوار تکیه میدهند تا برگها خشك شود . برگها که خشك شد نخها را از چپر باز میکنند و هرسه‌تا رشته‌یی را یکجا از تیرهای طاق انبار می‌آویزند . چند روزی‌هم برگهای توتون درانبارآویخته میمانند تابخوبی بخشکد ، سپس برگهای توتون خشکیده را به‌اطاقی نمور میبرند وآنها را از تیرهای سقف میآویزند تا کمی بخود رطوبت بگیرد . چند روزی که برگها ماندند ونم برداشتند کارگران میآیند وآنهارا به‌ترتیب رنگ ــ سبز و زرد وسرخ ــ در دسته‌های ۲۰ تا ۲۵ گرمی دسته‌بندی میکنند وازدسته‌ها عدل‌هائی بوزن ۲۵تا۳۰کیلوگرم فراهم میآورند .

توتون‌کاران یکروز پیش‌ازبیرون‌آوردن ساقه‌ی توتون از«هودَ» وکاشتن درمزرعه ازخویشان وهمکاران ودهقانانی که در زمینهای دیگر کار میکنند دعوت میکنند تا در کار کاشتن توتون بآنها و دهقانانشان یاری دهند . دعوت بی‌چون‌وچرا پذیرفته میشود ودر روزموعود زمیندارآبگوشت چربی می‌پزد وهمه‌ی‌کسانی راکه در زمین او کار کرده‌اند ناهار میدهد .

توتونکاران به دهقانان زمین وآب وتخم و افزارکار و مبلغی به‌عنوان مساعده میدهند و وقتی پول توتون‌کاشته شده را گرفتند نیمی از آنرا خود برمیدارند و نیم دیگر را میان دهقانان خود تقسیم میکنند . توتونکاران پول توتون را نقداً در محل ، از اداره‌ی انحصار دخانیات دریافت میکنند و دیگر در بارکردن و به شهر بردن توتون زحمتی نمیکشند .

گندم وجو

زمینهای شمال وشمال غربی دهکده به‌کشت‌گندم وجو اختصاص دارد . دهقان اگرکشتزار را در اوایل پائیز شخم بزند در اوایل بهار بذر میپاشد و اگر در بهار شخم بزند در پائیز تخم میپاشد . هرگاه پس‌از پاشیدن بذر بهاره باران نبارد بزمین آب میدهد و اگر باران ببارد اولین‌آب را بیست روز پس‌از بذرپاشی میدهد . اگر تخم درپائیز بپاشد آب اول را پس‌از بذرپاشی و آب دوم را بیست روز به بهار مانده میدهد وآب‌سوم را اول تابستان . دهقان تا آنجا که بتواند در بهار بزمین‌آب نمیدهد زیرا آبی‌که دربهار بزمین‌داده شود زمین‌را سفت میکند و از رشد غله میکاهد .

معمولاً در هرهکتار زمین ۱۲ «پوت» (هرپوت ۱۶ کیلوگرم است) بذر میپاشند . هردانه تخم ده تا پانزده تخم بار میدهد .

تابستان که از راه میرسد رنج دهقان به‌ثمر رسیده است. دهکده از نیمه دوم مرداد که روزهای دروست یکپارچه‌کار وشور وغوغا میشود. دهقان داسی بردست وسفره‌نانی وکوزه‌ی آبی بردوش به مزرعه میرود و هنوز قله‌ی « ستاره‌ی لوند » از پرتو صبحگاهی خورشید رنگ نگرفته‌که بکار می‌نشیند . دروی دو تا سه‌من زمین (پاره‌زمینی که دو تا سه‌من بذر درآن میپاشند) کار یکروز دروگر است . دروکه پایان میگیرد زمین گسترده در زیر ساقه‌های زرد وخشك بریدهٔ گندم وجو چشم‌براه شخم‌پائیزه است. پس‌ازخرمن‌کوبی‌که با «جَنْجَرْ» (خرمن‌کوب) صورت میگیرد همه‌ی دهقانهائی که در یك مزرعه کارکرده‌اند نیمی از محصول را برمیدارند ومیان خود تقسیم میکنند ونیم دیگر را به‌زمیندار میدهند .

در انبی چغندر وسیب‌زمینی به‌اندازه‌ی مصرف یکساله‌ی اهالی میکارند . در روزهای آبیاری دهقانان هرتکه زمین به‌نوبت ــ ازسوی‌جنوب‌که جهت جریان‌آب رود«روضه‌چای» است رو به‌شمال و از مغرب به مشرق که مسیر رود «انبی» است ــ کشتزارهای خود را آب میدهند . زمینهای بزرگ وکوچك به‌نوبت سیراب میشود بدون آنکه میرابی داشته باشد یاکدخدایی بآن نظارت‌کند یاآنکه برسرآب‌اندازی برخوردی میان دهقانان یا زمینداران روی دهد چرا که آب فراوان است و همیشه جاری . اگر چند سالی یکبار هم میان دهقانان برسرآبیاری بگومگوئی بشود با پا درمیانی‌ریش‌سفیدان بزودی پایان میگیرد .

سیزده خانوار ، مالك همه‌ی زمینهای زیرکشت بیشه‌ها و صیفی‌کاریهای دهکده‌ی انبی‌اند و نزدیك به‌چهارصد دهقان درکشتزارهای آنها کار میکند . اینها همه خرده مالك و با یکدیگر خویشاوندند . سیزده خانوار مالك همه کرد و از طایفه‌یی بنام «بگ‌زاده»اند .

زمینهای انبی مشمول تقسیم اراضی سال ۴۰ ــ ۴۱ نشد زیرا مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی خرده مالکان را شامل نمیشد .

بگ‌زادگان، مردم غیراز سیزده خانوار راکه روستائیان انبی باشند «کرمانج»[۲] میخوانند سالهای سال است که بهره‌ی زمین زرخیز وآب روان بی‌حساب را میگیرند بدون آنکه رنج فراوانی برده باشند شاید همین آسودگی نسبی و سود فراوان دست آنهـا را بازگذاشته است تا بیشتر بخود برسند و موقع خود را در دهکده‌یی که نزدیك به شهر رضائیه است بهتر دریابند.

بگ‌زادگان با شهر رضائیه رفت‌وآمد فراوان دارنـد و این رفت‌وآمد فقط برای فروش گندم وجو یا مبادله آن با کالاهای باب دهکده نیست بلکه بیشتر برای دیدار شهر و فراگیری شیوه وچگونگی زندگی شهریها است.

خانه‌ها

شکل ومحلیت خانه‌ها در دهکده انبی که بی‌تردیـد جلوه‌یی است از ساختمان یك جامعه، در دوچهره‌ی متمایز ازهم مرز وبنا پذیرفته است. به‌نقشه‌ی انبی نظری بیندازیم. اگر بیشه‌ها و زمینهای زراعتی را کنار بگذاریم میماند زمین میان رود انبی و مرز شمالیِ کشتزارهای جنوبی، این پاره زمین‌را میشود به دوبخش کرد: بخش مرکزی وبخش کناره‌ی رود انبی. زمین مرکزی شیبی ملایم دارد و هموار است از باختر به‌شاخه‌یی ازرود انبی‌که بوسیله‌ی «بَنِد سَر» به‌دهکده میآید میرسد و از جنوب به‌رود «روضه‌چای». دوتا از چهار چشمه‌ی دهکده نیز دراین بخش جاری است. در سراسرچنین زمینی‌که دو تا سه برابر زمین حاشیه‌ی رود انبی است فقط چهارده خانه و یك مهمانخانه‌ی وسیع متعلق به سرپرست طایفه و دوسه انبار علوفه بنا شده است که از شرق تا غرب این پاره زمین جای‌بجای پراکنده‌است این‌خانه‌ها ازلحاظ نما وساختمان با جزئی اختلاف بیك جور است. ازکف زمین تا یك‌متر تخته سنگهای نسبتاً صاف وبندکشی شده‌یی خانه را ساخته و مانع نفوذ آب ورطوبت میشود. از روی پی سنگی ببالای آجر بندکشی شده‌است دروپنجره‌ها بیشتر چوبی‌است و رنگ‌وروغن خورده. در چوبی سه‌چهارتا خانه را به‌تازگی کنده و بجایش در آهنی کارگذارده‌اند برروی درهای آهنی بنابه سلیقه‌ی رایج دروپنجره سازان رضائیه با تسمه‌های‌آهنی‌نقش‌ونگارهائی برنگهای‌زرد وسبز وسرخ وآبی انداخته‌اند. برروی‌پنجره‌های کوچك پشت وپهلوی ساختمانها تور سیمی کشیده‌اند که از هجوم حشرات جلو بگیرد. فرش‌کف اطاقها بیشتر بافت تبریز

---

۲ - «کرمانج» که روزگاری بقسمت بزرگی ازکردهای ایران اطلاق میشده امروز به‌روستائیانی گفته میشودکه درتمام دهات‌کردنشین پراکنده‌اند و به مزدوری زندگی میگذرانند.



ویکپارچه است . اسباب خانه‌ها همه از شهر خریداری شده وطرز چیدن آنها نیز شهری است .

بیشتر بگ‌زادگان نوخاسته ونوخانمان حیاط خانه‌شان را با گلهای اطلسی زرد وآبی محصور کرده‌اند . بعضی از آنها که خانه‌شان برسر راه گله‌های گاو وگوسفند است بدور گلها و بوته‌ها پرچین خارداری هم افزوده‌اند وچند تنی ازآنها هم دیوارگلی بدور حیاط خانه‌شان کشیده‌اند و درهائی با چفت وبست محکم درآنها کارگذاشته‌اند . دهقانان در بخش کناره‌ی جنوبی‌انبی که باریکه‌یی‌است سنگلاخ وناهموار، خانه ساخته‌اند. خانه‌هایی قلوه‌سنگی دیوار به‌دیوار بام به‌بام و برسرودوش هم سوار ، طویله‌شان ، اجاقشان ، انبارشان واطاق نشیمنشان در کنارهم وبی‌درروپیکر ودودگرفته. تنور هرخانه دراطاق نشیمن قرار دارد . سوخت زمستانی دهقانان که سرگین خشك شده گاواست چسبیده به‌دیوار بیرونی‌خانه‌ها برویهم انبار شده‌است سوخت خانه‌های سرپرستان طایفه بگ‌زاده نیز دراین بخش تلنبار شده وبوسیله زنها برای صاحبان مزارعی‌که شوهرانشان درآن‌کار می‌کنند فراهم می‌شود . طویله وآغل بگ‌زادگان نیز دراینسوست .

ساکنان کنار رود انبی شبها زود بخواب می‌روند وحتی پارس سگهای گله وآوای بم گاوها هم قادر نیست سکوت سنگین شبانه آنها را بیاشوبد . اگر شب زنده‌داری بگوش باشد گهگاه صدای لالائی خواب‌آلوده‌ی مادری را که از پنجره‌ی تاریك به‌بیرون می‌تراود خواهد شنید :

«لائی لای رلی دی»
لائی لا بچه‌ی مادر
«بخوت‌نای بابت چوآتفنگت بیکری»
چرا خوابت نمی‌آید پدرت رفته‌که برایت تفنگ بخرد
«دایك خت اسبیب بی‌زین دك»
مادرت اسبش را زین می‌کند
لائی لا رلی دی
لائی لای بچه‌ی من

درغرب‌دهکده درکناره‌ی‌شمالی‌رود انبی‌تپه‌ی مخروطشکلی به نام «تپه‌ی دیر» قراردارد روی‌تپه چاله‌ای‌است‌که درون‌آن چند تخته سنگ بزرگ ونیمه‌تراشیده‌ی آهکی افتاده است . اهالی‌می‌گویند: در روزگاری‌که‌ارمنی‌ها درسرزمین پهناوری از غرب ایران ساکن بودند وطایفه‌ی بگ‌زاده هنوز به این دهکده نکوچیده بود ، تنی چند از رهبانان عیسوی ارمنی به انبی می‌آیند و براین تپه دیری از سنگ برپا می‌کنند و در آن معتکف می‌شوند ودور از غوغای زمانه به‌نیایش می‌پردازند وازاین‌روست‌که تپه‌ی «دیر»ش می‌نامند . مردم دهکده انبی و دهکده‌های پیرامون‌آن حتی دهکده‌های کردنشین دوردست نیز تپه‌ی دیر را مکان مقدسی می‌دانند البته نه‌برای آنکه زمانی برآن تپه دیری بوده و رهبانان نیاز زائران مسیحی را به‌دعای شبانه برمی‌آوردند بلکه بنا به‌روایتی که سینه به‌سینه وهمپای زمان به‌آنها رسیده است باور دارندکه در هزاران سال پیش روی تپه‌ی دیر زرتشت پیغمبر شاد وخندان از مادر زائیده شد ومادر اورا نیز پس‌ازمرگ روی همین تپه بخاك سپردند.

در جنوب باختری دهکده آنجا کــه شیب تند کوه ستاره‌ی لوند به زمین هموار می‌رسد گورستان‌کهنه‌ی ده زیر سایه‌ی تبریزیها ودرپناه بوته‌ها واطلسیهای زرد وآبی خفته است . برهر گورسنگی‌است بزرگ یاکوچك‌که قلم سنگ‌تراش شهری یا روستائی قصه‌ی زندگی درگور خفته را در نقشی یا شعری رقم زده است تا یادی و یادگاری باشد از او برسینه‌ی سنگ .

بعضی از سنگ‌گورهای دهقانان با نقشهای : سرقوچ ، داس ، شانه‌ی چوبی درشت دندانه ، لنگه‌ئی‌کفش با درفشی ، قوری با استکان ونعلبکی تزئین شده و برروی بعضی تاریخ مرگ متوفی ، و دوسه بیت شعری هم کنده شده‌است .

مردان انبی مدعی‌اند که مانند پدران درمرگ خویشان وکسان خود نمی‌گریند ولی طبع ملایم دشت ، مردان انبی را نرمتر کرده‌است اینهاهم در مرگ عزیزان خود اشکی میریزند ولی دور از چشم دیگران . زنهای سوگوار تا سه‌روز بآرامی میگریند وتا یکسال دستمالی سیاه بسر می‌بندند ودرهیچ جشنی شرکت نمی‌کنند شب هفت کسان مرده بدور هم گرد می‌آیند و یکدیگر را دلداری میدهند و شب سال سر قبر می‌روند و خیرات می‌کنند .

دامداری

درکنار کشاورزی پربهره‌ی دهکده دامداری روبه‌کاهش رفته است . امروزه این دهکده پانصد نفری سه‌تا چوپان وسه گله‌ی گاو وگوسفند دارد . روستائیان ۴۰۰ گاو و۷۰۰ گوسفند و بگ‌زادگان ۳۰۰ گاو و هشتصد گوسفند دارند که در سه‌گله به‌چرا میروند .

گله‌ها سه ماهه‌ی بهار و دوماه از تابستان را در مراتع ییلاقی میچرند و روزانه دوبار ــ ظهروغروب ــ شیرشان را می‌دوشند و در پائیز روزی یکبار .

هرگله پنج سگ گله بهمراه دارد یکی از سگها ماده وچهارتای دیگر نرهستند . بهنگام چرا سگهای‌نر درچهارسوی گله وسگ ماده درکنار چوپان پاسداران هوشیاری هستند . وقتی زوزه‌ی گرگی شنیده شود یا گرگی به‌گله بزند چوپان سگ ماده را برای فراردادن گرگ به‌پیش‌باز او می‌فرستند . دراینوقت سگهای نر ، برای نجات سگ ماده یکباره به‌گرگ حمله میکنند .

چوپان هر گله برروی سگهای گله‌اش نامهائی میگذارد که با شکل ورنگ آنها مناسب است .
معمولا سگ ابلق را «بلك» Balak.
سگ بلند قد کم‌مو را «مول» Mool.
سگ ستبرگردن را «هرج» Herja.
و سگ سینهٔ پهن را «براز» Baraz. صدا میکنند .
به هرچوپان سالانه هزاروپانصد تومان پول یا برابرآن گوسفند وگندم میدهند . نزدیك تپه‌ی دیر تخته سنگ بزرگی افتاده است به نام «برپای سوار» . اول پائیز که گله‌ها از ییلاق بازمیگردند دورادور این سنگ می‌ایستند و هرخانوار گاو وگوسفند خودرا از میان انبوه دامها سوا می‌کند وبخانه می‌برد .

ترازوساز

زرنا و دهل سازهای معمول وشادی‌آفرین انبی (وهمه دهکده‌های غرب ایران است) زرنا ترانه‌ها را با نوائی هجا به‌هجا پاسخ می‌دهد .
ترانه‌های عشقی را تنها می‌خوانند . ترانه‌های رزمی را که بیشتر بهمراه پایکوبی رقصندگان مرد و زن خوانده می‌شود گاهی تنها وگاهی جمعی می‌خوانند وزمانی هم یکنفر بصدای رسا می‌خواند و گروه دیگر رقصندگان پاسخش را می‌دهند .

ترانه‌یی عشقی

«سر مرا خالق‌بن مداگلی کی‌کور بهر ابلك»
Sar Marâ Xâleq ben Madâgaliki kura bahrâ balaka.
«خدا خرابك نری ن قایك از هسپکی خال خالی سی یار بوما»
Xodâ xarâbka nareya na qâyeka aze haspaki xâl xâli si yâr bumâ.
«باهاتاما تواب خال وخط‌گرد نابن قرك»
bâhâtâmâ tavâbe xâl va Xate garda nâben gereka.
«هرکس درد دلا دیدیی براتو گازن ولومان من نك»
har kas darde delâ didiya berâto gâzen valumân men naka.
« در بالای سر ما خدای بزرگ ویگانه است ودر پائین دره‌ای ژرف ودریائی دو رنگ»
«خدا خراب‌کند ، نه راهی پیداست و نه قایقی کاش به‌اسب خالداری می‌نشستم ومی‌آمدم به‌زیارت خال وخط‌گردن یارکه زیر چانه اوست» .
«هرکس‌که درد دلها را دیده است از من گلایه‌یی نداشته باشد» .

ترانه‌یی برای رقص

«آی گدر ویا سورم»	ای پسر خورشید سرخم
«حمایلا دور مهرم»	حمایل دور مهرم
«خاستیا لاوك پسپورم»	نامزد پسرکاردان هستم
«آوز زانا پرهشین»	این ییلاقات سبز وخرم
« گچك زندن اشین »	دخترخوب را آزار نمی‌دهند
«اوز زانا دوگانین»	این ییلاقات را دوچشمه است
«یك ت ال یك‌شیرین»	یکیش‌تلخ‌است ودیگری‌شیرین
«ازگچگاه یا جدگم»	ازدخترانی بپرسیم
«دورکانیا گل چینن»	(که) دورچشمه‌ها دارندگل می‌چینند

رقص

رقص‌های کردی پرجنبش‌ترین ، گویاترین وباصفاترین یادگارهای دیرین این دیار است . رقصهای رزمی (که امروز حرکتش مانده ومعنایش فراموش شده‌است) . و رقصهای بزمی که لبریز است از غرور ونشاط چیزی نبوده که تنها در میان چادرها وکوهستان و بدست مردمی دامدار وکوچر رنگ و ریخت بگیرد . این آسمانی‌ترین نیازهای بشری است که با هرضربه‌یی و هرحرکتی خودی نشان می‌دهد . دراین رقصها فروتنی‌ها ، غمها ، تمناها برای خود جائی وحرکات به‌اندازه‌یی حساب شده و قوام‌گرفته است که هرگز مجالی برای بروز خواهشهای حیوانی نمی‌گذارد و از این‌روست‌که مرد کرد با همه تندی و ناموس‌دوستی‌اش زن خودرا آزاد می‌گذارد تا دست در دست مردی دیگر نهد وساعتها پایکوبی‌کند .
در انبی چه بگ‌زاده و چه دهقان با همه گرفتاریهای مخصوص به طبقه‌ی خود به رقص‌که تسلی‌دهنده‌ی تن وخیال آنهاست علاقه می‌ورزند مجلس رقص همیشه دست نمی‌دهد مگر جشنی باشد یا عروسییی .
در انبی پنججور رقص‌روائی داردکه درهمه سرزمینهای کردنشین غرب ایران نیز با اختلافهائی ناچیز ــ مثلاً تغییر اشعار و ریتم ــ معمول است . مردان وزنان یا مردان تنها هنگام رقصیدن بشکل دایره‌یی بریده می‌ایستند .
رقص «شیخانی» Çeyxâni
شیخانی آهنگی تند و رزمی دارد و باآن تنها مردان می‌رقصند .
«سه‌پائی» Sepâi
رقصندگان زن ومرد سه‌پا به پیش می‌آیند و سه‌پا به‌پس برمی‌دارند .
«چراو رو» Cerâvro
زن ومرد به‌فرمان ضرب یك‌پا را محکم وبا صدا به‌زمین

پایکوبی ودست‌افشانی به‌اوج خود می‌رسد وآهنگ هنگامه‌یی برپا می‌سازد رقصندگان یکصدا می‌خوانند : «هازراویگ وای وای» یعنی : چه نازك وظریفی تو وای وای .

« چما چما ل ل ؟ » چرا ، چرا اینطور شدی ؟

« د بلا وبید ، وای وای » بگذار جوری بشود ، وای وای .

«دست مژی ، پا خلانوید وای وای » که دست من روی سینه تو باشد .

جشن آب‌نو

مردم انبی جشنی دارند به‌نام «جشنِ آبِ‌نو» که جشنی است سرشار ازنشاط وکار وپاکیزگی. فردای شب یلدا نزدیك ظهر خانواده‌هائی که حیاط وحوض وآب انبار دارند کوچك و بزرگ از کنار حوض یا آب‌انبار تا در خانه در یك رده می‌ایستند سرپرست خانه سطلی بدست می‌گیرد و آن‌را ازآب یکسال‌مانده‌ی حوض یاآب‌انبار پرمی‌کند وبدست کنار دستیِ خود می‌دهد و او نیز بدست یکی دیگر وآخرین نفر آب‌را بیرون می‌ریزد . بهمین ترتیب آب‌کهنه را بیرون می‌ریزند وحوض وآب‌انبار را ازآب تازه‌ی چشمه‌ها پر می‌کنند ودست و روی خود را با آب تازه و پاکیزه می‌شویند و به ناهار می‌نشینند .

نزدیکیهای عصر که کوه ستاره‌ی لوند بر انبی سایه می‌کشد همه‌ی اهالی چه آنها که حوض وآب‌انبار دارند وچه آنها که ندارند به صدای سازودهل نوازندگان محلی از خانه‌ها بیرون می‌ریزند و در میدانگاهیِ جلو میهمانخانه‌ی سرپرست طایفه به گرد هم می‌آیند و تا پاسی از شب گذشته شادمانه می‌رقصند .

عید قربان

پیش‌از ظهر روز عید قربان پس‌از قربانی‌کردن گوسفند مردم دهکده کوچك وبزرگ به بیشه‌ها و به صحرا می‌روند و چندتا طناب به درختها می‌بندند و همگی ـ بجز زنـان شوهردار ـ تاب می‌خورند . اگرهواخوش نباشد اهل هرخانه طنابی از زیر سقف خانه‌شان می‌آویزند تا تنگ غروب تاب می‌خورند .

چهارشنبه سوری

صبح چهارشنبه آخرسال خانواده‌ها بربام خانه‌های خود گون و هیزم زیادی می‌ریزند و نزدیك غروب هرخانواده هیزمها وگونها را به‌دو ردیف وچندکپه تقسیم می‌کنند وآنگاه پسر نابالغی با اجازه بزرگترها کبریتی می‌کشد و هیزمهـا وگونها را آتش می‌زند آتش درهوای نیمه تاریك غروب زبانه



«کپنك» بالاپوشی نمدی‌است‌که چوپانان درسرمای کوهستان ، آن را به تن می‌کنند . مردی‌که کپنك بردوش دارد ، یکی ازمردان خانواده سرپرست طایفه است

می‌کوبند وسپس زانوی خودرا کمی خم می‌کنند و با یکصدا و یك‌آهنگ می‌خوانند : «چراورو چراورو» .

«ممیان» Mamyâne

زن ومرد انگشتان کوچك دستهایشان را بهم می‌اندازند و دوبار دستها را تا نزدیك سینه بالا می‌آورند وبعد پنجه‌ی دست راست‌را به شانه چپ وپنجه‌ی دست چپ‌را به شانه‌ی راست می‌زنند و با هرحرکتی یکصدا می‌خوانند . « ممیان گرگر ممیان » .

بعداز آنکه چندبار دستها را به‌سینه آوردند وبه پائین بردند یکباره همگی‌پای‌راست را به‌زمین‌می‌کوبند و‌می‌خوانند: «گرگر ممیان هرممیان» .

رقص «زراویگ» Zarâvige

زراویگ رقصی است شورانگیز و تغزلی . زن و مرد «لوندیها» را از مچ می‌گشایند وهمراه با آهنگ زرنا ودهل پاها و دستها را بالا می‌برند وپائین می‌آورند . لوندیهای سفید در فضا نقشهائی درهم و شوق‌انگیز ترسیم می‌کنند وهنگامیکه

می‌کشد دراینوقت اهل هرخانه بهم دست می‌دهند و روی یکدیگررا می‌بوسند ویکی ازدیگری از روی شعله‌ها می‌پرند. آنقدر پریدنها ادامه می‌یابد تا شعله‌ها فرو بنشیند و آتش سرد شود.

مختصری از عروسی

عروسیها پس‌از درو برپا می‌شود. بگ‌زادگان باطایفه‌ی خود و گاهی هم با مالداری از طایفه‌ی دیگرزناشوئی می‌کنند. روستائیان که طایفه‌ی معلومی ندارند از هر کسی‌که باشد دختر می‌گیرند و به هر کسی‌که پیش‌آید دختر می‌دهند. پسرهای دهکده‌که اینروزها تا حدی از بند سنتهای دیرین‌رسته‌اند اگر به دختری دل بسپارند ابائی ندارندکه قصه‌ی عشق خودرا به‌پدر ومادر بگویند ولی هنوزکم نیستند پدرانی‌که به‌خواست پسر توجهی ندارند وتصور می‌کنند که شایسته‌ترین دختر را تنها آنها می‌توانند برای پسرخود برگزینند.

گاهی پسری ودختر دلداده‌ئی‌که مخالفت خانواده ایشان مانع ازازدواج آنهاست دست‌یکدیگررا می‌گیرند وبه دهکده‌یی دیگر می‌گریزند ولی‌بعد به‌میانجیگری ریش‌سفیدان وسرپرست طایفه دوباره برمیگردند وبهرترتیبی هست سرانجام میگیرند بیشتر پدرها، دخترهای فراریشان را از ارث و دیدوبازدید خانوادگی محروم می‌کنند. دختر پس‌ازچند روزی‌که بخانه‌ی شوهر رفت شریك واقعی زندگی مرد می‌شود. سروکارش دیگر با تنور است وجمع‌آوری سوخت، بچه‌داری، پخت‌وپز، آب‌آوردن از چشمه، شستشو وهزارکار دیگر.

شیربها از یك تا چهارهزار تومان است.

«بوك» buk یعنی: عروس.

«نخت» naxt پولی که خانواده‌ی دختر بجای مهر می‌گیرند تا برای او جهیز بخرند.

«سرسپی» Sarsepi گیس‌سفیدی که بدنبال عروس بخانه شوهر می‌رود و پس از شب زفاف بخانه پدر دختر باز می‌گردد.

«زاوا» Zâvâ داماد.

«برازاوا» Berâzâvâ ساقدوش داماد.

«نزت» Nazt شیربها.

ضرب‌المثل

وقتی بخانه‌گرگ رفتی سگ خودرا همراه ببر.

اگر گرگ پوستش را هم عوض‌کند فکرش که عوض نمی‌شود.

مرد بمیرد نامش میماند گاو بمیرد پوستش.

نه عسل میخورم نه بلا می‌کشم

این میدان واین شیطان.

کلنگ چه غم داردکه نهر «موراد» طغیان‌کند.

بی‌شلوار خواب سه‌گز کتان می‌بیند.

فکر اول به درستی فکر آخر نیست.

میهمان یکروزه به‌اندازه جاسوس یکساله می‌داند.

حالا که حرف از میهمان به پیش‌آمد بد نیست بدانیم‌که مالداران انبی در برابر مهمان ناخوانده و ناآشنا کم حرف و خود دارند و به نشانه‌ی پایان پذیرائی پیش او خوراك سیب‌زمینی سرخ کرده می‌گذارند.

باورها

اگرمردی از زیر دوك نخریسی بگذرد ازمردی می‌افتد.

اگر مردی اولین گرده نانی را که از تنور بیرون‌آورده میشود بخورد زنش خواهد مرد.

اگر پسری یا دختری ته دیگ شیر جوشیده‌ی سرد شده را بخورد شب عروسی‌اش برف یا باران می‌بارد.

پوست سیررا باید ازخانه بیرون انداخت وگرنه بدبختی می‌آورد.

هرگاه مرغی به‌آوای خروس بخواند باید سرش را برید مبادا که بدبختی بیاورد.

درگذشتهٔ نسبتاً دوری‌که دام برای این‌مردم مایه‌ی اصلی زندگی و دامداری تنها پیشه پر برکت طایفه بود جز به دام ومرتع ووسایل ازدیاد دام نمی‌اندیشیدند، افسانه‌هاشان ریشه‌ی دامی‌داشت باورهاشان پیرامون‌دام وچراگاه دورمیزد وبالاخره دام برایشان زندگی بود از این‌رو برای نگاهداری دامها از بلاها و ازدیاد محصولات دامی راهها و حیله‌هائی جسته بودند وبکار می‌بستند. امروزهم پاره‌یی از آنها را بکار می‌بندندکه چندتا ازآنها یاد می‌شود.

اگرکسی‌بخواهد اززیر دیگ شیری‌که درحال جوشیدن است‌گُلی‌آتش بردارد صاحب دیگ‌شیر بدش‌می‌آید ومی‌گوید: اگر آتش را ببری برکت از شیر گوسفندهای من خواهد رفت.

گوش‌ماهی و لاك سنگ پشت را به‌بند مشك‌کره‌گیری می‌آویزند تا برکت آن زیادترشود.

قاپك پای آهو را به نخ می‌کنند و به‌گردن گوسفند می‌آویزند تا بهنگام حمله‌گرگ بتواند مانند آهو بگریزد.

پزشکی عامیانه

درمان زگیل ــ ریشه‌ی‌گیاه «شاه ملهم» Çâmalham را می‌جوشانند و می‌گذارند تا سرد شود سپس‌کمی از آن‌را برروی زگیل می‌نهند.

درمان دل درد ــ «شاه‌تر» Çâtare راکه‌گیاهی است

با برگهای نازك کبود وگلهای ریز آبی میجوشانند وعرقش‌را میگیرند وبه‌بیمار میخورانند .

درمان بریدگی ودریدگی ــ «رکیشا» Rakiçâ گیاهی است با گلهای ریز قهوه‌یی شبیه به‌برگ زبان‌گنجشگ . برگ وگل رکیشا را روی بریدگی میگذارند ومیبندند .

درمان چشم درد ــ تخم رکیشا را با شیر میجوشانند تا سفت‌شود آنگاه‌آن‌را برروی چشم‌دردناك میگذارند ومیبندند و ده دوازده ساعت بعد بازش میکنند .

درمــان زخم سر ــ گیاه «اقلان وتی » Oqlânoti را که بوته‌یی بزرگ‌و پرپشت وبرگهای سبز سیر وگلهای ریز زرد دارد و در بهار میروید خشك میکنند و درآب میکوبند وآبش را برزخم سر میریزند وتفاله‌اش را هم برآن مینهند ومیبندند. این‌گیاه زخم سررا میسوزاند ومیریزاند ودرجای زخم بهبود یافته دیگر موئی نخواهد روئید .

خرافات

«شش» (آل) çaça ــ آل پیرزنی‌است زشترو لحظه‌یی پیش‌از اینکه بیاید وجگر زائو را ببرد بوی‌گند دهانش بدرون اتاق زائو میآید وهیاهوی مرموز آزاردهنده‌یی از او بگوش زائو میرسد بطوری که زبان‌اش بند میآید و بیتابی میکند وبیحال میشود . دراینهنگام آل بدرون اتاق میآید وجگر زائورا برمیدارد ودرتوبره‌ای سرخ‌رنگ میاندازد و به‌چالاکی میگریزد . پس‌از بیحال شدن زائو چند زن از بستگان او برسرترکه چوبی تکه‌پارچه‌ای میبندند وطشتی‌مسین‌برمیدارند وجلو در اتاق مینشینند و ساعتی پی‌درپی به طشت میکوبند تا آل جگر زائو را پس بیاورد . هرگاه ساعتی از طشت‌کوبی بگذرد و زائو بحال نیاید در اتاقش را میبندند وپرده‌ها را میکشند وچراغ را اگر شب باشد ــ کم‌نور میکنند ومیروند که آل بدون هراس جگر زائو را بیاورد . کمتر پیش میآید که آل باز نگردد وزائو بمیرد .

بختك «قاپوس» Qâpus

بختك شب‌هنگام به سراغ خوابندگان میرود وخود را بروی آنها میاندازد . بختك زده بیدار میشود ولی یارای چشم بازکردن و فریادکشیدن ندارد . اگرکابوس زده بتواند انگشت خود را در سوراخ بینی بختك فروکند نفس او تنگ میشود و رهایش میکند وگرنه باید چندبار نام خدا را دردل یادکند تا بختك بگریزد .

غول بیابانی «رش‌شبی» Raçeçabi

غول بیابانی بصورت آشنائی به‌در خانه‌ها میآید ودر میزند و مرد خانه را به‌نام میخواند مرد به‌در خانه میآید و دوست یا آشنای خود را میبیند سلام میکند و از حــال

طرح مردی ازخانوادهٔ سرپرست طایفهٔ بگ‌زاده با لباس تابستانی



وکارش میپرسد ولی غول بیابانی پس‌پس می‌رود مردکه حال اورا دگرگون می‌بیند بسویش میرود وغول خود را به‌تاریکی می‌کشد وناگهان یقه اورا میگیرد و اورا بردوش می‌اندازد و به صحرا می‌گریزد . مردی‌که گرفتار غول بیابانی می‌شود اگر خودرا ببازد دیوانه می‌شود ولی اگر نترسد ونام خدا را به‌زبان بیاورد یا دست بیاندازد وبیضه‌ی اورا بگیرد وبفشارد غول بهراس می‌افتد و رهایش می‌کند .

«کرهافتار» Karhâftâr

کرهافتار دربیابان پرسه می‌زند وچشم‌براه‌آدمیزاد است. هرگاه مردی کرهافتار را ببیند و از شجاعت و دلیری او تعریف‌کند کرهافتار دلیر میشود وتکه چوبی را به‌پشت‌گردن خود می‌گذارد و دو دستش را از آرنج به دوسر آن می‌اندازد و سوت‌زنان بسوی آن‌مرد می‌رود وآزارش می‌کند ولی اگر مرد بگوید که «کرهافتار ترسوست و اگر نزدیکتر بیاید دهانش‌را بامشت خرد می‌کنم» کرهافتار می‌ترسد ومی‌گریزد .

قصه

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود . روزی از روزها تیغی رفت به‌پای گنجشکی . گنجشك آمد بر سر سوراخ بام پیرزنی که لب تنوری سرد نشسته و فکر می‌کرد نشست . گنجشك گفت آهای پیرزن بیا این خار را از پای من بیرون بکش وتنورت را روشن‌کن . پیره‌زن خوشحال شد وخار را از پای گنجشك بیرون‌کشید و به‌تنور انداخت تنور با شعله‌های سرخ قشنگی روشن شد . زن نانهایش را پخت وقتی‌که خواست آنها را در سفره به‌پیچد گنجشك آمد سر سوراخ بام وگریه را سرداد که باید خار مرا بدهی یا بجایش هفت‌تا نان گرم برشته . پیرزن بناچار هفت‌تا نان گرم وبرشته به‌گنجشك داد گنجشك بال زد ورفت ورفت تا چشمش افتاد به چوپانی که در سایه‌ی درختی نشسته بود و شیر بدون نان سر می‌کشید گنجشك صدا زد آهای چوپان چطور شده که شیر بدون نان میخوری ؟ چوپان جوابداد چکنم نانی تو سفره ندارم گنجشك هفت‌تا نان را که هنوز گرم بود به چوپان داد . چوپان نانها را با شیر خورده وخدارا شکر کرد و تا آمد که چوبش را بردارد وبراه بیفتد گنجشك فغان برداشت که ای چوپان تو که نانها را خوردی وسیر شدی پس بمن چه میدهی؟ چوپان گفت چی بتو بدهم که بدردت بخورد ؟ گنجشك گفت یا هفت‌تا نان‌گرم و برشته‌ام را بده یا هفت‌تا از قوچهای چاق و پروارت را . چوپان ناگزیر هفت‌تا قوچ از میان قوچهای گله سواکرد وداد به‌گنجشك . گنجشك هفت‌تا قوچ را برداشت و بال‌کشید ورفت ورفت تا رسید به صحرائی سبزوخرم ودید حیوانات جوراجوری دارند مقدمات عروسی بزرگی را فراهم



دختری ازخانوادهٔ سرپرست طایفهٔ بگ‌زاده با لباس زمستانی

می‌کنند گنجشك رفت به سراغ خارپشت ولاك‌پشتی که داشتند هیزم جمع میکردند آهسته به‌آنها گفت من هفت‌تا قوچ پروار دارم و میدهم به‌شماکه امشب به میهمانانتان شام مفصلی بدهید. خارپشت وسنگ‌پشت که نزدیك بود از خوشحالی پس بیفتند دوستان خود را خبر کردند و همگی دست از گشت‌وگذار کشیدند و دود ودمی براه انداختند و هرطوری بود عروسی‌را بخوبی برگزارکردند و آخرهای شب تا خواستند که عروس و داماد را به‌حجله ببرند گنجشك رفت روی درختی و باصدای بلندگریه را سردادکه هفت‌تاقوچ پروارم‌را بدهید یاعروس‌را. با هرزبانی که به‌او خواندند فایده نکرد و ناچار عروس را دادند به‌گنجشك . گنجشك عروس‌را برداشت ورفت ورفت تا رسید به مرد کوری که سر سنگی نشسته بود و «دودك»

Dudak (نی‌لبك) می‌زد گنجشك گفت ای مرد بیا و این عروس را از من بگیر و نی‌لبکت را بده من . مردکور ازخدا خواسته عروس را گـرفت و نی‌لبکش را داد به گنجشك . گنجشك با خوشحالی پر زد ورفت ونشست بروی سنگی بزرگ و شروع کرد به زدن نی‌لبك که ناگهان دودك از نوکش افتاد پائین وخرد شد . گنجشك هم که دیگر روی برگشت به لانه نداشت همانجا دق کرد ومرد .

خوراك

مردم انبی ده دوازده جور خوراك که چندتای از آنها باب خانه‌ی دهقان است وبرخی دیگر که گوشت وروغن زیادتر میخواهد وبیشتر به‌شیوه‌ی شهریهاپخته‌میشود ویژه بگ‌زادگان است .

خوراك دهقانان بیشتر از موادی است که در دسترس دارند وبابت خریدآن روزانه پولی نمیدهند مثل شیر ، دوغ ، کشك و حبوبات و برنج (حبوبات و برنج را با گندم مبادله میکنند) گاهی چند خانوارگوسفندی سر می‌برند وگوشتش‌را میان خود تقسیم می‌کنند . هرخانوار سالی یکبار قرمه درست می‌کنند و در خیك نگهداری می‌کنند . از قرمه آبگوشت هم می‌پزند و هفته‌یی دوسه‌بار آبگوشت قرمه میخورند .

کل‌دوش (کله‌جوش) Kaladuç که از برنج وروغن و دوغ می‌پزند وگاهی‌هم به‌آن لپه می‌زنند ، تقریباً خوراك هرروزی دهقانان است .

دوین Dovin آشی‌است‌آبکی‌که بابرنج وگندم وروغن می‌پزند و بآن دوغ ترش میزنند دهقانان پیر به دوین رغبت زیادی نشان میدهند چرا که نان پر ازکاه وسبوس تنوردهقانی را در دهانشان میخیساند . مالداران دهکده نیز گاهی ازاین خوراکها کـه برشمردیم می‌خورند ولی بیشتر خوراکهائی می‌پزند که از شهریها یاد گرفته‌اند مثل دلمه‌ی برگ مو ، دلمه‌ی کدو ، دلمه بادمجان وفلفل با چاشنی‌های ترش‌مزه‌ی شهری .

قیل سل Qilasel خوراکی است که بگ‌زادگان خیلی دوستش دارند و هفته‌یی چندبار ازآن می‌خورند گوشت را می‌پزند و روی‌آن سیروماست وروغن می‌گذارند و درظرفی برروی آتش سرخش میکنند . اگر به قیل‌سل ادویه بزنند بوی مطبوعی بهم می‌زند .

نانها

مردم انبی چهارجور نان دارندکه پختن‌آن بازنان است. نان خانه‌های اربابی را زنهای دهقانان می‌پزند و پس‌از پختن دوسه‌گرده نان برای خود برمیدارند وبقیه را به خانواده ارباب می‌دهند . «لواش» Lavâç که همان لواش شهریها است و «گرد» Gerda که نان گرد وکلفتی است نان همیشگی سفره‌ی دهقانان است .

خانوارهای اربابی هم نان «گرد» می‌خورند ولی آنرا کمی نازکتر می‌پزند وگاهی هم به‌خمیر آن روغن می‌مالند و می‌پزند .

«کاد» Kâda نان گرد وضخیمی‌است‌که لای خمیر آن روغن میگذارند ومیپزند . این نان را بگ‌زادگان بیشتر در چاشت میخورند وگاهی هم بجای شیرینی پیش میهمانان می‌نهند .

نان «سلك» Selk این نان را با روغن میآمیزند و در ته کاسه‌ی مسین گردی میگذارند و به‌تنور می‌زنند ومی‌پزند .

دهکده‌های بگ‌زاده نشین درمحال «دشت» :

سولك	Sulek	سلوانا	Selvâna
دربند	Darband	میروا	Miravâ
خوشکو	Xuçaku	هلوری	Heluri
کای	Kâi	راجان	Râjân
جرم	Jerme	دزگر	Dazger
بتکار	Betkâr	گوجار	Gôjâr
گاگرو	Gâgaro	زنگلان	Zangelân
توی	Toye	قره اوی	Qarahovi
هل فل	Halafala	قصرك	Qasrek
رزگ	Razga	خر	Xerre
نوشان	Nôçân		

دهکده‌های بگ‌زاده‌نشین درمحال ترگور :

انبی	Anbi	چمان	Camân
تل	Telo	تودان	Tevaddan
تالین	Tâlin	تلکی	Tolaki
شیخ شمزین	Çaix Çamzin		

دبیری و نویسندگی

(٦)

محمدتقی دانش‌پژوه

۳۱ ــ مولی کمال‌الدین حسین‌بن علی کاشفی سبزواری درگذشتهٔ ۹۱۰ **مخزن‌الانشاء** خودرا بنام کمال‌الدین سلطان حسین بایقرا و وزیرعلی شیرنوایی دریك عنوان (آنچه نویسنده باید بداند) وسه صحیفه (۱ و ۲ خطابیات ۳ جوابیات‌که بدرخواست خواجه افضل‌الدین محمد پس‌از دوتای نخستین با دیباچه‌ای نوشته است) ویك خاتمه (درخواستها) در ٤ ج ۹۰۷/۲ بانجام رسانده است (فهرست فیلمها ص ۱۸۹ – ذریعه ۲۰ : ۲۲۳ – نشریه ٤ : ٤٥۷ و ٥ : ۱٤۳) .

* افغانستان ص ۱٦۹
* بانکیپور ۹ : ۷٦ ش ۸٦٦
* پاریس AF 73 (بلوشه ۲ : ۲۷۱ ش ۱۰٥۸)
* طوپقیوسرای دونسخه مورخ ۹۰۷ و ۹٤۸ (فهرست فیلمها ۱۸۹ ــ فهرست ادهم ص ۱۲۳ ش ۳۲٦)
* قاهره ۲ – ۱۳۹ (بنام گاوان گیلانی)
* مجلس ٦ – ۲۱٥
* ملك ش ۳۹۳۱ مورخ ۹۳۳ و ۳۱۱٦/۷ (گزیده) .
* موزهٔ بریتانیا (ریو ۲ : ۲٥۸) .

همو بنام ابوالمحسن سلطان حسین میرزای بایقرا از مخزن‌الانشاء خود برگزیده و **صحیفهٔ شاهی** در یك عنوان و شش صحیفه در چند سطر و نوع و کلمه و حرف و طبقه و قسم وخاتمه نگاشته‌است و آن درلکهنو بچاپ رسیده است . (ذریعه ۱٥ : ۲۱ – مشار ۱۰٦٤ و ۲٤٦۹) .

* آستان قدس ۷ : ٦٤٤
* ادبیات (ش ۱٦٦ کرمان و ۷۲۰ حکمت)
* اصغر مهدوی ٤۰۲ (نشریه ۲ : ۸۷) .
* بادلیان ۱۳٥۷ و ۱۳٥۸ .
* پاریس S.P. 467 (بلوشه ۲ : ۲۷۳ ش ۱۰٥۹) در دنبال آن نامه های شاه طاهر دکنی است .
* پرچ ش ۱۰٦۱
* حقوق ٥۰ ج (ص ۱٥۷ فهرست) .
* دانشگاه ش ۱۱٤ و ۲٤۸۱ و ٥۲۲٥ و ش ۲۰۱ و ۸۷٥ نفیس .
* طوپقیوسرای ص ۱۲٤ ش ۳۲۷ .
* عارف حکمت ۳۲ – ۱۳۳ (نشریه ٥ : ٥۰۰) .
* قاهره ۲ : ٤

* مجلس ۵۹۱۱ و ۵۹۱۲ (۱۷ : ۲۹۹) .
* ملك ۴۱۲۲ ازسدهٔ ۱۲ .

۳۲ – استاد جواهر رقم خوش‌نویس : **آداب نگارش** دارد مورخ ۹۲۰ .
* افغانستان ص ۱۹۱ فهرست بورکوی .

۳۳ – خواندمیر مورخ **نامهٔ نامی** داردکه در ۹۲۵ (منشات لطیفه) تا اندکی پس از ۹۲۹ ساخته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۲۱) .
* آستان قدس ۱۰۴۵ (۷ : ۸۷۴) .
* آصفیه ۱۷۶۹ (۴ : ۱۰۶) .
* باکوش ۱۲۲۴ مورخ ۹۷۶ .
* پاریس S.P. 1842 (۴ : ۲۷۹ ش ۳۳۳۷) مورخ دههٔ دوم شعبان ۱۰۲۰ .
* تاشکند ۱ : ۴ – ۱۵۳ پنج نسخه و ۵ : ۱۸۲ دو نسخه .
* دانش‌سرا ۶/۲۰ قریب (نشریه ۵ : ۴۳۸) .
* دیوان هند ۲۰۵۵ مورخ ۲۴ر۱۰۶۵ .
* ملافیروز نسخهٔ مورخ ۲۶ ع ۱۱۶۰ (رهاتسك) .
* لنینگراد ش B 2398, A 210 (ص ۵۶۹ و ۵۸۱ فهرست) .
* دکتر حسین مفتاح .
* ملك ۵۷۸۸/۱
* موزهٔ بریتانیا Or 11012 ازسدهٔ ۱۱ .
(نشریه ۴ : ۶۸۹ – فهرست اونس ۷۸) .

۳۴ – **ترسل یا دستور نامه‌نگاری** با سال شماری و سیاق‌که درآن تاریخ ۲۷ رمضان ۹۲۷ دیده میشود .
* همدان ش ۱۵۰۹/۱ (نشریه ۵ : ۳۶۲) .

۳۵ – **ترسل یا منشات**‌که برای دوتن ازبزرگ‌زادگان تألیف شده‌است .
آغاز : سپاس قیاس متکلمی را که منشی مناشی دیوان دانش و کاتب مناشیر اسرار آفرینش قلم تقدیر ورقم تصویر اواست .
انجام : و ادراك سعادت منزلین بدانست .
* مجموعهٔ روضاتی دراصفهان (نشریه ۵ : ۱۴۳) مورخ رجب ۹۳۱ در استراباد .

۳۶ – حکیم یوسف‌بن محمدبن یوسف یوسفی هروی منشی همایون بسال ۹۴۰ برای پسر خودش رفیع‌الدین حسین ودیگر شاگردان **بدایع‌الانشاء** خودرا نگاشته وآن محاورت وتوقیعات است و در دلهی بنام «انشاء یوسفی» در ۱۸۴۳ چاپ شده‌است .
(نشریه ۴ : ۶۶ و ۶۸۹ و ۵ : ۵۰۰ – فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸۴) .
* آستان قدس ۷ : ۲۱۵
* اسپرنگرش ۱۰۶۳ .
* استوارت ش ۲۰ ص ۹۰ .
* ایوانف ۱ : ۱۵۲ ش ۳۴۹ .
* بادلیان ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ .
* برون کیمبریج ص ۲۷۵ .
* پرچ ص ۱۳۵ و ۱۰۱۴ ش ۱۰۶۵ .
* تاجیکستان ۱ : ۲۴۹ .
* تبریز (نشریه ۴ : ۲۸۶ – فهرست تبریز ۱ : ۱۳۹) .

* دانشگاه ش ۵۳۸۱ مورخ ۱۰۶۹ .
* دیوان هند ش ۲۰۵۷ مورخ ۲۹ ج ۱/۱۰۷۸ و ش ۲۰۵۸ مورخ ۱۹ ج ۱/۱۰۹۸ و ش ۲۰۵۹ مورخ ۱۲ ع ۲/۱۱۸۱ و ش ۲۰۶۰ بی تاریخ .
* رهاتسك ص ۶۰ ش ۱ و ٤ .
* مدینه عارف حکمت ۲٦ (نشریه ٥ : ۲۵۰) .
* ملك ۲/۳۸۳۳ از سدهٔ ۱۰ .
* موزهٔ بریتانیا (ریو ٥۲۹ و ۹۸۳ – فهرست اونس ۷۸ – نشریه ٤ : ٦۸۹) .

در فهرست بادلیان (۱۳٦۸) از منشاتی یاد شده که مانند بدایع‌الانشاء است . در فهرست ریو (۷۹۷) از فرهنگ بدایع‌الانشاء یوسفی یاد شده‌است .

۳۷ – غیاث‌الدین محمد فراقی اصفهانی **منشات** دارد که نسخهٔ سدهٔ ۱۰ آنرا دیده‌ام (دانشگاه ش ۸۳۳۳) از او در ذریعه (۹ : ۸۱٦) یادی نیست . انشاء او درکتابخانه دکتر اصغر مهدوی ش ۸۷۳ هست (نشریه ۲ : ۱۷۳ – فهرست فیلمها ص ۱۷) .

در فهرست ایوانف (۲ : ۱۲۳ ش ۱۳۸ نسخهٔ مورخ ۲٦ شعبان ۱۰٦۳) یاد شده است از منشآت محمد اصفهانی که در نامه‌نگاری درباری ودوستانه است به ترتیب طبقات و نامهایی که درآن آمده گویا خیالی است ودرآن ازتاریخ رجب ۹۷۱ و ۱۰۰۰ یاد شده وگویا به مثال باشد . در دانشگاه (۱/۲٥٤۷ مورخ ع ۱/۱۰٥۰) ازمنشآت او هست (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۲) . نسخهٔ دانشگاه ش ۸۳۳۳ به خط نستعلیق صفر ۹۸۲ است با تاریخهای رجب ۹۲۱ و ذ ق ۹٥۲ ومحرم ۹۸۱ درنامه‌ها و درآن از مدرسهٔ شاه رخ نزدیك روضهٔ رضوی یاد شده است .

۳۸ – بنام سلطان سلیمان پسرسلطان‌سلیم‌یکم پسر بایزید (۹۲٦ – ۹۷٤) **لطائف‌الانشاء** به نگارش درآمده با دیباچه های عربی و یك مقدمه و سه مطلب : رسائل فرسی در ۹ فصل، مکاتیب ترکی در ٤ فصل ، طوامیر عربی در ۳ فصل ، فصل نخستین هریك در دو صنف سلطانیات واخوانیات است در ٤ بخش .
* بادلیان ۱۳۷۷ .
پاریس A.F. 180 (بلوشه ۲ : ۲۷٥ ش ۱۰٦۰) .

۳۹ – **دستور نامه‌نگاری یا ترسل** در نه فصل .
* ملك ش ٦۲۷٦ مورخ ۹۷٤ .

٤۰ – ملامیرقاری‌گیلانی **صحایف‌الاخبار** در نه فصل بسال ۹۷٦ ساخته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۳) .
* ملك ۱/۳۸۳۸ مورخ ۱۰٦۷ و ٤۱۷۱ .
از اوست **دستور نامه‌نگاری یا ترسل** .
* دانشگاه ۱/٥۲٥۸ .

٤۱ – شیخ محمدبن شمس‌الدین : **ترسل** یا **منشآت** دارد که رساله‌ایست در اصول انشاء و مورخ ۹۹٥ و ج ۲/۹۹۷ و ۱۰۰٤ بنام میرزاعلی خان در یك مقدمه و چهار مطلب : بیان احکام دینیه ، مطالبات سلطانیه ، عرایض برای هر صنفی ، خاتمه در مرقعات تهنیت عید .
آغاز : عنوان نامهٔ سعادت ابدی و دیباچهٔ منشور دولت سرمدی حمد و سپاس مبدعی است .

انجام :

مرا حضور تو دردیده می‌فزاید نور   خوشا دمی‌که مشرف شوم دمی‌به‌حضور

* دیوان هند ش ۱/۲۹٤۷ .
* مجلس ش ۲٦٦٥/۱٤ (۸ : ٤۲۳) .

٤۲ – محمدبن ناصرالحق حسینی نوربخشی متخلص به سید بنام شاه تهماسب دراصفهان **دستور انشاء** درسه بخش نگاشته است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۰) .

* سپه سالار ش ۷۰۹٤/۲ (٤ : ٤۲۷) .

همچنین از اوست انشاء عالم‌آرای که بنام شاه تهماسب و وزیرش میرزا فضل‌الله میر میران در ۹٥٦ دراصفهان دریك فاتحه و سه لمعه ویك خاتمه ساخته است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۸٤) .

* آستان‌قدس ۱٦٤ (۷ : ۲۰۹) .
* دانشگاه ٤٤۸۷ از سدهٔ ۱۱ .

٤۳ – میر منصوربن محمدبن علی منشی شیرازی مولف شمس‌السیاقه **ترسل منصوری** خودرا برای شاگردان به عنوان «مکتوبی چند از انشاء امناء زمان» ساخته است بنوشتهٔ ریو گویا برای شاه تهماسب و شاه‌عباس نگاشته و برخی ازنامه‌های آن درنسخهٔ موزهٔ بریتانیا تاریخ ۹٥٤ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۱۰۳۲ دارد ولی باید صد سالی جلوتر ازاین تاریخ باشد .

(نشریه ٥ : ۳۲٦ و ٥۷۷ – نمونهٔ خطوط خوش کتابخانهٔ شاهنشاهی ص ۱۰۹ و۱٤۳– دانشگاه ۲ : ۲۷۹ – فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۹۲) .

* دانشگاه در جنگ مورخ ۸۸٤ و ۸۸٦ و ۹۰۲ .
* ملك ش ۳٦۷۲/۱ مورخ ۸۹٥ و ۳۸۳۱ مورخ ۹۰۸۹ .
* موزهٔ بریتانیا Add 7692 در ٤۳ گ ۸ س نوشتهٔ شفیعی در شوال ۱۰۸۷ و این نسخه بخشی ازآن است و در فهرست کرافت ص ۲۸ انشاء منصوربن محمدعلی شیرازی‌خوانده شده است . (ریو ۲ : ٥۲۹) .
* موزهٔ عراق دربغداد ۱۱٤۷/۲ مورخ ۸۹۰ .
* همدان ۳۲۷۲ مورخ ۱۰۲٤ .

٤٤ – **خلاصة‌الانشاء** یا **انشاء فراست** درسه باب و هندی از سدهٔ ۱۱ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۹۹) .

* دانشگاه ش ٥۰۲۸ ازسدهٔ ۱۱ و ۱۲ .

٤٥ – حضوری گویا میرزا عزیزالله قمی درگذشتهٔ ۱۰۰۰ **دستور نامه‌نگاری** یا **ترسل** نگاشته است .

همدان کتابخانهٔ ابن‌سینا (نشریه ٥ : ۲۳٥) .

٤٦ – محمد مسیح بغدادی بنام شاه عباس صفوی بهادرخان **ترسل** دارد و در دههٔ هفتم سدهٔ نخستین پس از هزار (۱۰٦۰ واندی) آن را ساخته است .

* ملك ش ٤٦٥۷/۲ .

٤۷ – حسن‌بن گل محمدبن قلی محمد بنام پادشاه تیموری هند گویا شهاب‌الدین شاه جهان (۱۰۳۷ – ۱۰٦۹) **تحفهٔ سلطانیه** خودرا در سه فصل یا باب : احکام سلاطین ونامه‌های شهزادگان ، فرمانها و مکتوبات و جواب آنها ، مکاتبهٔ شرعی ساخته ، وآن ترسل است ونمونهٔ نامه‌های دیوانی وقضائی وشرعی است .

* افغانستان ص ۲۳۹ فهرست بورکوی .
* ایوانف ۲ : ۱۲٦ ش ۱٤۲ و ۱ : ۱۸ ش ٤۱۱ .

* پاریس S.P. 466 مورخ ۱۰٤٤ (۲ : ۲۷۸ ش ۱۰٦۳ فهرست بلوشه)
* دیوان هند ۲۱٤۲ بی تاریخ
* لنینگراد D 112

٤۸ - عبدالحسین نصیری القاب دارد در قواعد و آداب احکام و مکاتیب ، پسرش محمدرضای نصیری طوسی ذیلی برآن نوشته و در ۱۹۰٤ آن را بپایان برده است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۲۰۷ - مجلس ۱۰ : ۱۳٦۷) .
منشآت سلیمانی او در ۱۵ باب است وچند باب اخیر آن درقواعد خط واملاء وقواعد سخنوری وآداب‌منشی است ، ساختهٔ بدستور شاه سلیمان صفوی ، در ذیل القاب نصیری طوسی ازآن یاد شده‌است (مجلس ۱۰ : ۱۳٦۸) .

٤۹ - **القاب** که در فهرست تاشکند (۵ : ۱۸۳ ش ۲۷۷۲ نوشتهٔ محمد عتیق‌الله در ۱۱۱۷) از آن یاد شده است .

۵۰ - القاب نامهٔ قدیم محمد اعظم وکاظم علی منشی که القاب و عنوانها زمان حیدرعلی‌خان میسوری (Mysor) در گذشتهٔ آغاز محرم ۱۱۹۷ است .
* دیوان هند ش ۲۱۳۳

۵۱ - لاله بهوپات‌رای Bhupatray **دستور شگرف دارد** درفن انشاء ساختهٔ پس‌ازظهوری درگذشتهٔ ۱۰۲۵ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۱) .
* ایوانف ۱ : ۱۷۸ ش ۷ - ٤۰٦ .
* دیوان هند ۲۱۳۸ و ۲۱۳۹ .
* موزهٔ بریتانیا Or 2016 ریو ۱۰٤۳/۵ .

۵۲ - نورس چمن ، ترسل زمان شاه عباس دوم است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۲۳) .
* مجلس ش ۳۰۹ (۲ : ۱۸۱) .

۵۳ - شیخ مبارك فرشی **انشاء مطلوب** داردکه دستور نامه‌نگاری برای شاگردان است .
* دیوان هند ش ۲۱۳٤ مورخ ۱۱۹۱ در بنگال .

۵٤ **زبدة‌الانشاء** که دستور نامه‌نگاری دیوانی و دوستانه است و ساختهٔ زمان‌نورالدین جهان‌گیر در ۱۰۲۷ ، در فهرست اومر Aumer (۱۲۵ ص) ازآن یاد شده است .
* دیوان هند ۲۰٦۵ .

۵۵ - **رساله درانشاء** و عروض و سبك و خط ازمؤلفی هندی با تخلص فاضل برای پسر خودکمال‌الدین محمد قاسم با تاریخ ٦ شعبان ۱۰٦۹ ، درآن ازبسیاری ازشاعران یاد شده‌است .
* ایوانف ۲ : ۱۲٦ ش ۱٤۳ ازسدهٔ ۱۲ .

۵٦ - حیدربن نعمة‌الله طبسی **رساله درفن انشاء** دارد درآیین نگارش درسه مقاله :
۱ - مخاطبات و عرض دعوات .
۲ - مکتوبات و اعلام مدعیات .
۳ - تمسکات و تحریرات .
* الهیات تهران ش ۷۲۸۷/۱ ازسدهٔ ۹ و ۱۰ (ص ۲۷٤ فهرست) .

۵۷ – ابوالبقاء چشتی صدیقی سلطان پوری **بیاض‌المتعلمین** دارد .
* دیوان هند (برون دنیس‌راس ص ۱۱۳) نسخهٔ مورخ ۱۸۹۸ .

۵۸ – **دستورالعمل** شاه جهانی ، یا **منشورالادب** شاهنشاهی و **دستورالعمل کارآگاهی** ویا **خلاصة‌السیاق** اززمان اورنگ ریب .
* موزهٔ بریتانیا Add 6588 (ریو ۷۹۹) .

۵۹ – **دستورالعمل** نویسندگی درسه باب بروش هندی .
* موزهٔ بریتانیا Add 6641 (ریو ۳ر۸۰٤) .

٦۰ – راجه روپ **Rajah Rup** شاگرد مهاراجه تدرمل **Mahrajah Todarmal** که‌گویا **دستورالعمل** یا دفتر دستی عددی وحسابی ساختهٔ پس ازمرگ ریب از او است .
* موزهٔ بریتانیا Or 2026 (ریو ۹۹۰)

٦۱ – **دستور شهریاران** سالنامه است و تاریخ شاه سلطان‌حسین (۱۱۰۵ – ۱۱۳۵) از ۱۱۰۷ تا ۱۱۱۰ .
موزهٔ بریتانیا **Or 2941** (ذیل ریو ص ٤۱ ش ٦۲ ، افتاده وناقص) .

٦۲ – **انشاء مرغوب** قواعد نگاری است دردوبخش :
۱ – فرهنگ فارسی به ترکی .
۲ – قواعد انشاء ترکی با توضیح اصطلاحات فارسی .
متن آن بیشتر به ترکی است .
* بادلیان ش ۱٤۱۳ مورخ ۱۲۱۵ .
* باکوش ش ۲٤۷ (به ترکی) .
* گارت ش ۱٦۱ ص ۷۳ (بر ترکی) .

٦۳ – سیدعلی‌خان‌بن سید حشمت علی سندی شاه‌آبادی اودهی درانشاء و دستور نامه‌نگاری **ضوابط‌الانشاء** دارد درهفت ضابطه ، ازسدهٔ ۱۱ و ۱۲ .
* موزهٔ بریتانیا **Add 8913** (ریو ۵۳۰) .

٦٤ – حدیقی **ترسل** دارای نامه‌های دوستانه و خانوادگی درهند گویا بسال ۱۰۷۷ نگاشته است .
* موزهٔ بریتانیا **Royal 16 B XXIII** مورخ ۱۰۷۷/۲٤ (ریو ۲ : ۵۳۰) .

٦۵ – عبدالرسول در دستورنامه نگاری و کلمات و عبارات مترادف در نامه ها **انشاء و رقعات** دارد در سه جزو که در آن تاریخهای ۱۰٦۹ و ۱۰۸۸ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ آمده‌است .
* **بادلیان ۱۳۹٦ .**

٦٦ – **المواهب‌الانشائیة فی‌المکاتیب الابداعیة** ترسل و بلاغت است در چهل موهبت و ساختهٔ ۱۱۷۰ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۲۱) .
* ایوانف ۱ : ۱۷۳ ش ۳۹۹ .

٦۷ – میرزایوسف هراتی **منشات یا دستورنامه‌نگاری و ترسل** دارد که در آن از عالم‌گیر دوم (۱۱٦۷ – ۱۱۷۲) یاد کرده است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۳) .

* دانشگاه ش ۲٦۱٥ ازسدهٔ ۱۳ .

٦۸ – سیدعلی‌بن سیدمحمد بخاری رانمونهٔ سجلات‌ونوشته‌هاوقباله‌ها است (ازسدهٔ ۱۲) .

* تاشکند ۸ : ٥۷

٦۹ – **دستورالمکتوبات** درسه بخش است : معروضات ، مکتوبات و افعال .
برلین (پرچ ش ۱۰٦۷)

۷۰ – اندرجیت حقیر محقر منشی محمد عالم‌خان در لاهور : **طرازالانشاء** در خطابه وترسل بسال ۱۱۳۰ (تحسین طرازالانشاء) برای پسرخود راجه ایندارری Raja Indar Ray دریك مقدمه و پنج طراز : املاء و اسماء علوم ، استعارت ، متضاد و متصل ، مراعاةالنظائر ، سیاقةالاعداد ، صفات الوان ، خاتمه دراسماء بحور شعر و صنایع شعری ساخته است .

(فهرست فیلمها ٥۸۲ – فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۱۲) .
* بادلیان ش ۱٤۰۱
موزهٔ بریتانیا Or 2017 (ریو ۱۰٤۳/۳ نوشتهٔ پسر مؤلف راج اندارای) .

۷۱ – **دبیری و ترسل** که میان سالهای ۱۲٤۰ و ۱۲٥۰ ساخته شده‌است .
(فهرست فیلمها ص ۸۳ – نشریه ۳ : ۱۰۲) .
* لنینگراد B 1138 مورخ ۱۲٥۱ (فهرست ص ۱۱٥) .
گویا همانکه درفهرست تبریز (۱ : ۲٦٥ ش ۳۰۲۹ – نشریه ٤ : ۲٦٥) آمده‌است .

۷۲ – **ترسل** یا **دستور نامه‌نگاری** درشانزده باب دربارهٔ مناصب زمان صفوی و دستور نامه‌نگاری دیوانی و مهرهای شاهانه و بلاغت واملاء و خط .
* ملك ٦۲۹۳ مورخ ۱۲٦۹ .

۷۳ – عروج دکنی در **پیام الفت** ترسل و نامه‌ها گذارده و آن از پایان سده ۱۲ است .
(فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۰۸۸) .
* ایوانف ۱ : ۱۷٦ ش ٤۰۲ و ۳ : ۲۸ ش ۷۹۳ .

۷٤ – **درانشاء صبیان** نمونه‌ها ایست ازنامه‌ها وآن دوتحریر دارد : یکی در ۳٦ باب از سال ۱۱۸۰ تا ۱۲۰۰ دومی در سه دفتر هریك دوازده باب ، مؤلف آن را مهدی یادکرده‌اند (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸٤) .
* استوارت ش ۲۳ ص ۹۱ .
* ایوانف ش ٤۰٤ (۱ : ۱۷۷) و ۱٤۳ (۲ : ۱٤۳) .

۷٥ – منشی غلام‌حسین : دستورنامه‌نگاری دارد دربارهٔ دستگاه دیوانی مغول که آن را در سی‌ویك‌سالگی خود در ۱۲۰۲ ساخته و بسیار سودمند است .
کیمبریج Add 3248 (فهرست برون ص ٦۱٦) .

۷٦ – قاضی محمدصادق اختربنگالی ملك‌الشعراء درهنر نویسندگی بخواهش نواب محمدعلی خان بهادر سپهدار جنگ در ۱۲۲٦ **حدیقةالارشاد** ساخته است .
* بانکیپور ۹ : ۱۲۳ ش ۸۸۷ .

عکسبرداری از گلها در طبیعت

هادی شفائیه

عکاسی ازگلها در آتلیه و طبیعت بـا یکدیگر کاملاً متفاوت است .

درآتلیه میتوان آنها را به میل خود تنظیم کرد و نور مناسب ودلخواه را به‌آنها داد . کمپوزیسیون تصویر ، هم برروی شیشهٔ تار دوربین امکان دارد وهم با خود گلها . در این نوع عکسبرداری توجه بیشتر به نشان‌دادن عناصر مختلف گل ، فرم‌ها وحجم‌ها ، ظرافت وزیبایی آن معطوف میگردد .

گرچه درموقع عکاسی گل‌ها در طبیعت ، نشان دادن ساختمان وبافت‌ها همچنان دررتبهٔ اول اهمیت قرار دارد اما دراینمورد ، عکاسی ازگلها چیزی بالاتر است زیرا درحقیقت نوعی «رپرتاژ زندگی گلها» بشمار میرود .

بدین ترتیب ، گلهای مزارع وبیابان‌ها را با شرائط زندگی آنها می‌بینیم ، گلهاییراکه درآب زندگی میکنند یا گلهاییراکه آویزان ازصخره‌ها وکوهها بسرمیبرند . . . در طبیعت ، ازگلها همانجایی‌که هستند وهمچنانکه هستند باید عکس گرفت . بدین جهت کمپوزیسیون تصاویر مزبور فقط درروی شیشه تار دوربین امکان دارد .

درآتلیه ازلوازم سنگینی مانند دوربین‌های بزرگ ، وسائل فتوماکروگرافی ، پروژکتورهای گوناگون میتوان استفاده کرد . اما درطبیعت ، مخصوصاً درمناطق ناهموار چون کوهستانها ، چنین امکانی نیست و لازم است دوربین‌های کوچك ، سبك ومحکم که درعین حال به سهولت و دقت تمام قابل استفاده باشند به‌کار رود .

پیش ازپرداختن به مسائل مربوط به عکاسی گلها در طبیعت بهتراست توضیحاتی درمورد وسائل کار داده شود .



تصویر ۱ ـ فقط با نور خورشید



تصویر ۲ ـ فقط با فلاش الکترونیك



تصویر ۳ ـ مخلوطی ازنور خورشید وفلاش الکترونیك

وسائل

دوربین

گرچه استفاده ازهرنوع دوربین امکان‌دارد ، اما به‌علت کمی حجم و وزن ، دوربین‌های کوچك برای اینمنظورترجیح دارند . ازسوی‌دیگر، دوربین‌های کوچك نسبت به دوربین‌های بزرگ ازمیدان وضوح عمیق‌تری بهره‌مندندکه درعکاسی از فواصل نزدیك مسئله‌یی نیست‌که بتوان ازآن چشم پوشید .

دوربین‌های رفلکس ، به علت تنظیم درروی شیشهٔ تار که با دقت وسرعت بیشتری انجام‌پذیر است برای عکاسی از گل‌ها درطبیعت ، بالخاصه ، ترجیح دارد .

فیلم‌ها و فیلتر

بهتراست ازفیلمی با حساسیت متوسط (100 A.S.A. = 21 D.I.N.) استفاده شود . با این فیلم امکان به‌کاربردن دیافراگم‌های بحدکافی‌کوچك و سرعت‌های بحدکافی زیاد وجود دارد وازآن تصویری دقیق وتمیزمیتوان بدست‌آورد .

فیلم مورد استفاده حتماً باید پانکروماتیك باشد تاانواع واقسام رنگهای‌گلها را با دقت وصحت بتواند ثبت‌کند .

استفاده ازفیلترهای رنگین میتواند بطورمحسوس در ثبت رنگ‌گلها مؤثرواقع شود . درموردگلهای سفید یا دیگر رنگهای روشن ، استفاده ازفیلتر معمولاً لزومی ندارد . اما درگلهاییکه بشدت رنگین هستند ازمصرف فیلترها نتایج بسیار جالب حاصل میشود .

بهتراست دراینجا یادآوری‌گرددکه هرفیلتر رنگهای همرنگ خودرا روشن‌تر میکند ورنگهای مخالف یا مکمل را تیره‌تر مینماید .

پس اگربخواهند رنگ‌گلی را روشن‌ترنشان دهندکافی است ازفیلتری‌برنگ خودگل استفاده شود . البته هرچه رنگ فیلتر تیره‌تر باشد اثرآن چشم‌گیرترخواهد بود .

درصورتیکه احتمال داشته باشد رنگ‌گل وزمینهٔ آن ، درعکس سیاه ــ سفید ، هردو به یك نسبت تبدیل برنگ خاکستری‌گردد ، فیلترمیتواند آن‌دو را ازهم جدا سازد . مثلاً يك‌گل تاج خروس برروی سبزی‌هــا ، که درطبیعت اختلاف بارزی دارد ، درعکس سیاه ــ سفید تقریباً هیچگونه اختلاف رنگ نمیتواند نشان دهد . اما فیلتر قرمز ، گل‌ها را با خاکستری روشن وبرگها را با خاکستری تیره‌کاملاً ازهم مجزا میکند .

گلها موضوعات جالبی برای عکاسی رنگی هستند . از همهٔ فیلمهای رنگی میتوان دراینمورد استفاده‌کرد . نیازی به هیچیك ازفیلترها نیست . البته دراینمورد ازفیلم‌های رنگی مخصوص نور روزباید استفاده شود . بکاربردن فیلم مخصوص نورچراغ با استفاده ازفیلتربرگردان نور توصیه نمیشود زیرا علاوه براینکه ازقدرت فیلم بمقدار قابل توجهی‌کاسته میشود ، نتایج حاصل‌درتصاویردرشت (Close-up) نیزچندان رضایت بخش نیست .

مشکلات عکاسی از فاصلهٔ نزدیك

اکثراً عکاسی ازگل‌ها ازفاصلهٔ نزدیك انجام میگیرد . حتی‌گاهی تا فتوماکروگرافی (تصویر روی فیلم بزرگتر از خود شیئی) پیش میرود .

تاآنجاکه موضوع دریك متری اپژکتیف باشد ، اغلب دوربین‌ها بی‌کمك وسائل دیگر قابل استفاده‌اند . اما همینکه لزوم عکاسی درفاصلهٔ کمتر ازیك متر پیش‌آید ازتکنیك‌های خاص باید پیروی‌کرد و وسائل اضافی بکار برد : ازقبیل اپژکتیف‌های مخصوص ، عدسی‌های اضافی ، لوله‌های یدکی وغیره . . .

دوربین‌هاییکه دارای‌عدسی‌های‌قابل‌تعویضند جالب‌ترند، زیرا استفاده ازوسائل فوق را امکان میدهند .

دربعض مواقع تِله اپژکتیف میتواند مفید واقع شود ، زیرا دسترسی به بعضی ازگل‌ها مشکل وگاهی غیرممکن است: مثلاً وقتیکه میخواهیم يك شاخهٔ پرگل را با زمینه‌یی‌ازآسمان آبی عکس بگیریم ، یا ازیکدسته نیلوفرآبی دروسط استخر ویا ازگل‌هایی برروی صخره‌ها وکوهها وغیره . . . تِله اپژکتیف‌های خیلی قوی دراین موارد بسیار مفید است ، فقط اشکال آنها درسنگینی وزن‌شان میباشد . ازطرف دیگر، چنین اپژکتیف‌هایی بسیار ندرتاً دردست آماتورها میتواند باشد . به‌علت‌گرانی قیمت‌آنها، معمولاً متخصصین‌ازقبیل‌گیاه‌شناسان، بدانها دسترسی دارند . اما آماتورها ، با تِله اپژکتیف‌های متوسط ومعمولی ۱۳۵ میلی‌متر برای دوربین‌های ۳۵ میلی‌متر نیزمیتوانندکارهای جالبی انجام دهند .

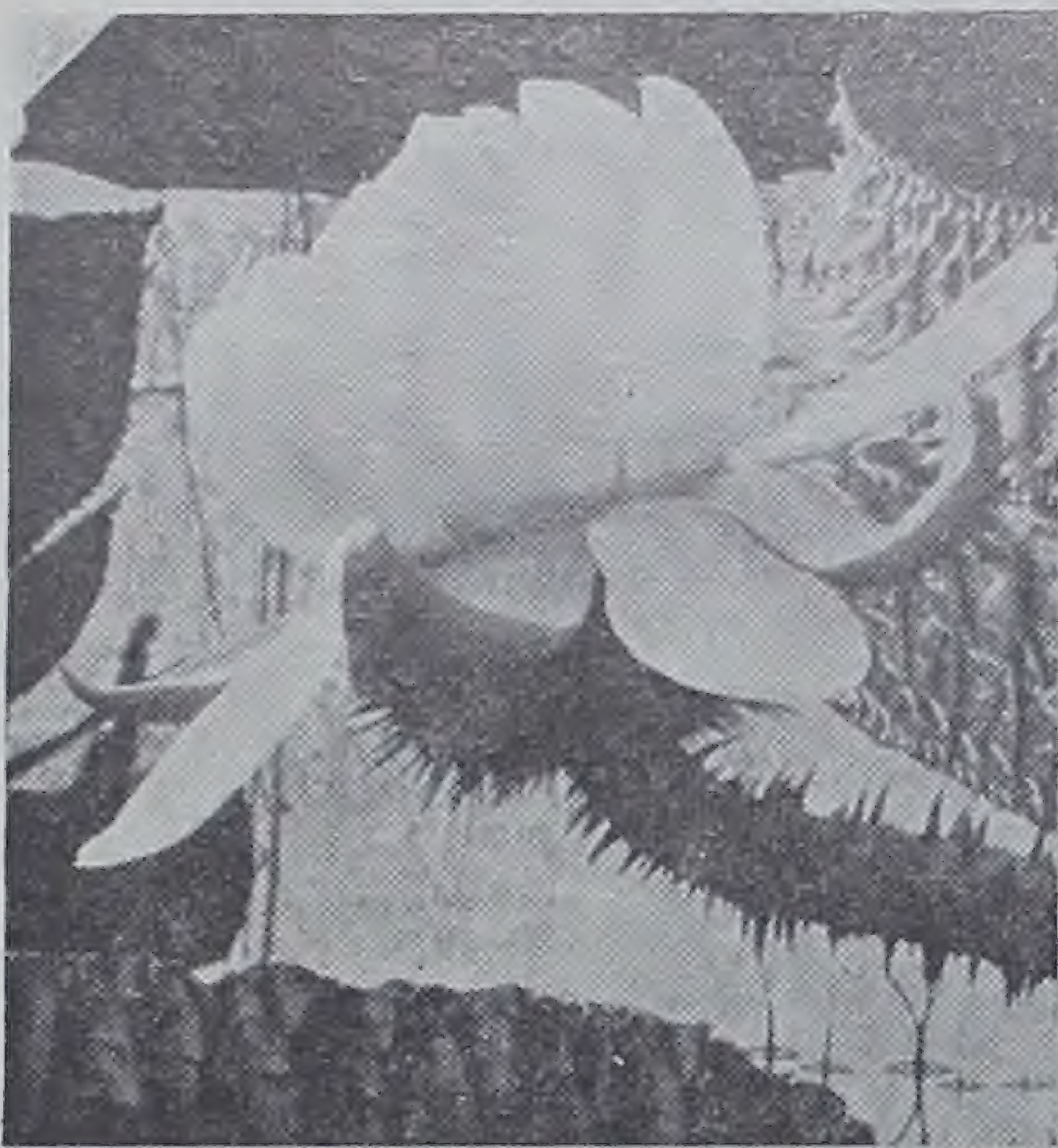
پارالاکس

درعکاسی ازفاصلهٔ نزدیك اشکال مشهور **اختلاف دید** (پارالاکس) پیش‌میآیدکه تنها دارندگان دوربین‌های رفلکس يك اپژکتیف دراینمورد فکرشان‌کاملاً راحت است .

وسائل مختلف برای رفع مشکل مزبور ساخته شده ، اما اکثر آنها دست وپاگیرند وبرای استفاده درآتلیه‌ها مناسبند .

به راه حل‌هاییکه سازندگان دوربین‌ها سرزده‌اند نظر میافکنیم : پیش ازهمه ، میتوان ویزر یا پنجرهٔ تله متر را به منشوری مجهزکردکه با شکست نور اختلاف دید را اصلاح

ویکتوریا رژیا – بزرگترین گیاه آبی جهان است ، برگهایش بیش از دو متر قطر دارند در مناطق حارهٔ آمریکای جنوبی میرویند وفقط دو روز گل می‌دهد





کند . در رفلکس‌های دو اپژکتیف نیز ازاین طریقه استفاده میشود وبعضی ازسازندگان کلاهك‌هایی برای اپژکتیف‌ها تهیه میکنندکه مجهز به منشور اصلاح کنندهٔ پارالاکس است .

برای بعض دوربین‌های ۳۵ میلی‌متری نیز وسائل‌خاصی ساخته شده‌است .

اما اکثر دوربین‌ها ، مخصوصاً دوربین‌هـای ساده ، نمیتوانند از چنین کمك‌هایی بهره‌مند گردند . رفلکس‌های دواپژکتیف نیز ، برای عکسبرداری‌های خیلی نـزدیك ، درصورت استفاده ازعدسی‌های قویتر از ۳ دیوپتری ، دچار اشکال میشوند .

برای احترازکامل ازپارالاکس ، بهتراست هرکس‌نسبت به دوربین خود شخصاً وسیلهٔ اصلاحی آماده‌کند .

وسائل دیگر

عکاسی ازگلها درآتلیه تعداد زیادی لامپ بکارمیگیرد. اما درطبیعت ، خورشید است‌که منبع اصلی نوررا تشکیل میدهد. علاوه‌برآن ازفلاش‌نیزمیتوان‌کمك‌گرفت. خوشبختانه امروز فلاش‌های الکترونیك‌کوچك وجود داردکه براحتی قابل استفاده‌اند . درعکس‌های ضدنور ، بعنوان نور مکمل میتوان آنها را بکار برد . بالخاصه دارای این مزیت است‌که استفاده ازسرعت زیاد را با دیافراگم‌های‌کوچك ممکن‌میسازد، که حتی درصورت تکان‌خوردن موضوع ، وضوح‌کامل تصویر را ، با عمیق‌ترین میدان وضوح ممکن ، تأمین میکند .

هنگامیکه تنها ازنور خورشید استفاده میشود سایه‌ها را با یك یا چند رفلکتور (برگردانندهٔ نور) میتوان روشن‌کرد . ساختن رفلکتورهای‌کوچك بسیارآسان است : برای اینکار ازجلدهای مقوایی‌کتابچه‌ها میتوان استفاده‌کرد (که درضمن قابل تاشدن نیزهستند) . برروی دوصفحهٔ داخل‌آنها ورقه‌های براق ونازك فلزی (پوشش شکلات‌ها) بایدکشید ویا رنگ نقره‌یی زد . چنین رفلکتورهایی برای فتوماکروگرافی‌کاملاً کفایت میکنند .

زمینهٔ عکس‌ها موضوع مهمی است‌که بهیچوجه نباید ازنظر دور بماند . وقتی زمینهٔ طبیعی خوب ومناسب نباشد لازم است اززمینهٔ مصنوعی استفاده‌گردد . بدین‌منظور بهتر است چند ورق مقوای خاکستری همراه داشت .

بالاخره اگرخواسته باشید بعض‌گل‌ها را به خانه نقل کنید تا به راحتی عکس‌آنهارا بگیرید برای حفظ تروتازگی، آنها را دریك جعبهٔ فلزی یا پلاستیك بی‌منفذ قراردهید ، این طریقه راگیاه شناسان بخوبی میشناسند .

۲ – مسائل مربوط به عکسبرداری

بهار بهترین فصل‌گلهاست .

برای‌تقویم ، بهار از اول فروردین تا پایان خرداداست.

اما برای‌گلها بهار متغیراست : درجنوب ازبهمن‌ماه ودر ارتفاعات ازتیرماه آغاز میگردد .

تابستان و پاییزگلهای خاص خودرا دارد . درمناطق گرمسیر، هنگام زمستان نیز به‌گلهای مخصوص برمیخوریم .

عکاسی ازگلها درطبیعت ، میدان عمل بسیار وسیعی‌است که درآغازکار وسعت آنرا نمیتوان تصورکرد .

گلها ، موضوعات فتوژنیك

گل‌ها درهروضع وحالتی‌که باشند موضوعات بی‌نهایت متغیری هستندکه همواره جالبند : خیلی درشت ، مجزا از همدیگر ، یا درحال جمعی . به عنوان پلان اول دریك منظره ویاکمکی دریك‌کمپوزیسیون .

درعکسبرداری ازگلها دوربین حتماً باید روی سه پایه قرارگیرد . زیرا ازطرفی اکثراً ازسرعت‌های بسیارکم استفاده میشود وازطرف دیگر درفاصله‌های نزدیك تنظیم بسیار دقیق ضرورت دارد . سر سه پایهٔ گردان ازوسائل حتمی‌است زیرا به‌کمك آن دوربین را درهروضعی میتوان قرارداد .

هنگام عکاسی «مجموعه‌یی ازگلها» اجتناب ازبی‌نظمی وآشفتگی دردرجهٔ اول اهمیت قرار دارد . شکی نیست‌که گلهای وحشی بدون‌نظم معینی میرویند(جای خوشحالی‌است) اما ، دراین بی‌نظمی ، لازم است نوعی «**نظم وترتیب**» جستجو کرد ودرپی ایجاد «**وحدت**» بود . این مسئله با «زاویهٔ دید» و «دوری و نزدیکی دوربین» بستگی داردکه بدین وسیله میتوان فلان یا فلان‌گل را به میدان اپژکتیف داخل‌کرد ویا ازآن خارج ساخت . حتی‌گاهی میتوان تقلباتی انجام داد : خواه با برداشتن یکی دوگل مزاحم ، خواه با افزودن آنها برای‌پرکردن یك جای خالی .

درتمام حالات لازم است علفها وشاخه‌های مزاحم‌که میتواند پلان اول محوی ایجادکند حذف‌گردد .

زمینهٔ عکس‌ها با دقت خاصی باید مورد بررسی قرار گیرد وبهتراست‌که زمینهٔ طبیعی‌ازقبیل‌خاك، علفها، صخره‌ها، آسمان ونظایرآن باقی بماند .

اما این زمینه هیچگاه نباید اهمیت زیادکسب‌کند ، زیرا دراینصورت اهمیت موضوع را جذب خواهدکرد : مانند زمینه‌یی ازعلفها که بسیار واضح باشد .

همچنین ، بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد ، امکان داردکه زمینه وگل هردو با خاکستری هم‌رنگی ثبت‌گردد (گلهای روشن روی زمینه‌یی ازسنگهای سفید یا گلهای سرخ روی

زمینهٔ سبزی‌ها) دراین‌موارد یا باید اززمینه‌های مصنوعی کمك گرفت ویا بااستفاده‌ازفیلترهاسعی کردتاارزش‌رنگهاراتغییرداد.
بعضاً با عکسبرداری روی زمینهٔ تیره‌رنگ از گلهاییکه بطورطبیعی‌نورمی‌بینند میتوان‌آنهارابطوربرجسته‌نمایان‌ساخت.
آسمان نیز زمینهٔ جالبی برای گلهاست ، اما معمولاً بهتر است با استفاده ازفیلتر زرد ، نارنجی یا قرمز آنرا تیره‌تر کرد.
هرگاه زمینهٔ طبیعی مناسب نباشد مقوای خاکستری میتواند جانشین خوبی باشد . اززمینهٔ سیاه باید دوری جست زیرااخلاف‌طبیعت‌است. درعکسهای‌رنگی، زمینه‌یی‌بارنگ‌مکمل (مخالف) رنگ موضوع ، نتایج خوب‌وجالب بوجود می‌آورد.
درمواقعی‌که موضوع براثر باد ملایمی درحال تکان - خوردن است و امکان عکسبرداری با سرعت‌های بالاتر از ۱/۲۵ یا ۱/۵۰ ثانیه نیزنیست ، برای گرفتن عکس تا لحظه‌یی که ، بدنبال توقف باد ، گل‌ازحرکت‌بایستد لازم‌است صبرشود.
برای جلوگیری ازتکان‌خوردن ، مقواهایی‌که به منظور رفلکتور بکاررفته میتواند به‌عنوان پاراوان مورد استفاده قرارگیرد .

نور و زمان

بدست‌آوردن جزئیات موضوع ، با عمق وبرجستگی‌های لازم ، درزیر نور مایل امکان دارد . نوری‌که ازپشت موضوع و روبطرف دوربین بتابد (ضد نور) نیز نتایج جالب دارد . نور مایل صبحگاهی ویا هنگام غروب بسیار مناسب است .
خورشید وقتی درپشت ابر نازك باشد سایه‌ها ملایم است. وقتی‌که نورخورشید خیلی شدیداست برای‌نشان‌دادن جزئیات درسایه‌ها حتماً ازفلاش یا رفلکتور بایدکمك گرفت .
تعیین مقدار نور(سرعت و دیافراگم) چندان مشکل نیست ، درموارد فتوماکروگرافی نورسنج تا حد امکان باید به موضوع نزدیك باشد .
گاهی رنگ زمینه بسیار روشن است درحالیکه‌گل رنگ تیره دارد ویا برعکس . درچنین مواقعی ، هنگام اندازه‌گیری نور ازفاصلهٔ نزدیك ، ازتأثیر رنگ زمینه در نورسنج باید جلوگیری‌کرد ، زیرا نسبت به موضوع فضای بیشتری اشغال کرده وطبیعةً روی نورسنج تأثیر بیشتری خواهدکرد .
بالاخره ، درصورت‌استفاده ازفلاش در فتوماکروگرافی به راهنمای معمولی فلاش باید توجه داشت وآنرا برای این موقعیت خاص محاسبه‌کرد .
مطمئن‌ترین راه ، انجام چند آزمایش قبلی ویادداشت کردن دقیق نتایج آنهاست .

* * *

گلها دائماً توجه عکاسان را بسوی خود جلب‌کرده ومخصوصاً اززمان پیدایش عکس رنگی این موضوع عمومیت



عکسی ازگل‌که درآتلیه با نور چراغ گرفته شده است

یافته‌است. نگاهی‌به‌فیلم‌های رنگی‌آماتورها این مطلب را نشان میدهد . اما متأسفانه همهٔ این فیلم‌ها از «کامل‌بودن» بدورند.
معمولاً رنگهای موضوع انسان را مجذوب‌ومفتون خود میسازد وبه‌آسانی همه‌چیز به فراموشی سپرده میشود . نتیجه نورهایی‌است بی‌توجه وخالی ازحسن وجاذبه ، کمپوزیسیونی است بی‌دقت ورنگهایی‌است بد تقسیم شده .
عکس رنگی را نباید راه حلی برای راحتی وسهولت‌کار تصورکرد . کادربندی ونور همانقدرکه درعکاسی سیاه - سفید اهمیت دارد درعکس رنگی نیز بدقت باید مورد بررسی قرارگیرد . علاوه براین ، برای حصول موازنه درمیان‌نواحی رنگی گوناگون‌لازم است زحمت‌کشید. عکاسی‌گلها ، موضوعی که با داشتن رنگهای تند و زنده و لطیف و ناپایدار در قلهٔ موضوعات رنگی قرار دارد ، برای یافتن هارمونی رنگها باید بالخاصه مورد مطالعه قرارگیرد . تنها به این قیمت است‌که اسلایدهای حقیقةً جالب و با ارزش میتوان تهیه‌کرد .

دانش و هنر در اشعار فارسی

علینقی بهروزی

« شعرای ایران همیشه نسبت بدانش و هنر توجه »
« خاص داشته و دراشعار خود ، مردمرا بکسب – دانش و »
« هنر – تشویق کرده‌اند . درزیر نمونه‌هائی ازاین اشعار »
« را ازنظرخوانندگان گرامی میگذرانیم » :

دانش

بدو گفت شاه از هنرها چه به ؟
که گردد بدو مرد جوینده ، مه
چنین داد پاسخ که دانش به است
که داننده بر مهتران بر ، مه است
(فردوسی)

*

بیاموز دانش تو تا ایدری
که آنجا ز دانش همه برخوری
که دانش بشب پاسبان من است
خرد تاج بیدار جان من است
(فردوسی)

*

هر که ز آموختن ندارد ننگ
گُل برآرد ز خار و لعل‌ازسنگ
وآنکه دانش نباشدش روزی
ننگ دارد ز دانش‌آموزی
(نظامی)

*

هرآنکس ز دانش برد توشه‌ای
جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

هر آنکس بدانش شد آراسته
جهانی بود پر ز هر خواسته
(ابن یمین)

*

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز
(نظامی)

*

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست
تن مرده و جان نادان یکیست
(فردوسی)

*

علم چندانکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
(سعدی)

*

توانا بود هرکه دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود
(فردوسی)

*

وجودمردم‌دانا مثال زرّوطلاست
که هرکجابرود قدروقیمتش‌دانند
(سعدی)

*

چو تن جانرا مزّین کن بعلم دین‌که زشت آید
درون سو شاه عریان و برون سو کوشك در دیبا
(سنائی)

میاسای ز آموختن یکزمان
ز دانش میفگن دل اندر گمان
(فردوسی)

بدو گفت مؤبد که دانش به است
که دانا بگیتی ز هر کس مه است
(فردوسی)

چنین داد پاسخ که دانش پژوه
همی سر برافرازد از هر گروه
(فردوسی)

زمانی میاسای ز آموختن
اگر جان همی خواهی افروختن
(فردوسی)

خرد همچو آب است‌ودانش‌زمین
بدان‌کاین‌جداوآن جدا نیست‌زین
(فردوسی)

بفرهنگ یازد کسی کش خرد
بود در سر و مردمی پرورد
(فردوسی)

فرستاده گفت آنکه دانا بود
همانا بزرگ و توانا بود
(فردوسی)

بدانش روان را توانگر کنید
خرد را همان بر سر افسر کنید
(فردوسی)

مر آنرا که دانش بود توشه برد
بمیرد تنش ، نام هرگز نمُرد
(فردوسی)

بدانش بود جان و دل با فروغ
نگر تا نگردی بگرد دروغ
(فردوسی)

ز دانش دَرِ بی‌نیازی مجوی
وگر چند از او سختی آید بروی
(فردوسی)

چنان دان‌که هرکس‌که داردخرد
بدانش روان را همی پرورد
(فردوسی)

چو بنیاد دانش بیاموخت مرد
سزاوار گردد به ننگ و نبرد
(فردوسی)

درخت تو گر بار دانش بگیرد
بزیر آوری چرخ نیلوفری را
(ناصرخسرو)

*

چو دانش تنش را نگهبان بود
همه زندگانیش آسان بود
(فردوسی)

*

هرکه در او جوهر دانائی است
بر همه کاریش توانائی است
(نظامی)

*

آنکس‌که بداند و بداندکه‌بداند
اسب شرف خویش ز گنبد بجهاند
(ابن یمین)

*

چنین گفت آنکس‌که داناتر است
بهر آرزو بر ، تواناتر است
(فردوسی)

*

بدانش بود مرد را ایمنی
ببندد ز بد دست اهریمنی
(فردوسی)

*

دَرِ دانش از گنج نامی‌تر است
همان نزد دانا گرامی تر است
(فردوسی)

*

بدانش نگر دور باش از گناه
که دانش گرامی‌تر از تاج و گاه
(فردوسی)

بدانش بود نیك فرجام تو
بمینو دهد چرخ آرام تو
(فردوسی)

*

چنان‌چون تنت‌را خورش‌دستگیر
ز دانش روان را بود ناگزیر
(فردوسی)

*

چنین گفت داننده دهقان پیر
که دانش بود مرد را دستگیر
(فردوسی)

بدانش بود مرد را آبروی
به بیدانشی تا توانی مپوی
(فردوسی)

*

بآموختن گر ببندی میان
ز دانش روی بر سپهر روان
(فردوسی)

*

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
بیابی ز هر دانشی رامشی
(فردوسی)

*

ز هردانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن یك زمان نغنوی
(فردوسی)

*

به ازدینار وگوهر، علم وحکمت
کزاو دل‌روشن‌است و چشم بیدار
(ناصرخسرو)

*

کسب‌کمال‌کن‌که عزیزجهان‌شوی
کس‌بیکمال‌وعلم نیارزد به نیم‌جو
(سعدی)

*

علم بهر کمال باید خواند
نه بسودای مال باید خواند
(سعدی)

*

تن‌بجان زنده‌است وجان‌زنده‌بعلم
دانش اندرکان جانت گوهراست
علم جانِ جان تواست ای هوشیار
گربجوئی‌جانِ‌جان‌را درخوراست
(ناصر خسرو)

*

دانش اندردل چراغ روشن است
وز همه بد بر تن تو جوشن است
(رودکی)

*

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد
بی‌سیم ، نیاید درم‌و بی‌زر ، دینار
(ناصرخسرو)

جهانرا بدانش توان یافتن
بدانش توان رشتن و بافتن
(ابوشکور بلخی)

*

از علم سپر کن که بر حوادث
از علم قویتر ، سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد
از زخم جهانش ضرر نباشد
(ناصرخسرو)

*

بدانش شود مرد ، پرهیزگار
چنین گفت آن بخرد هوشیار
که دانش ز تنگی پناه آورد
چو بیراه گردی ، براه آورد
(ابوشکور بلخی)

*

شرف و قیمت وقدر تو بفضل وهنراست
نه بدیدار و بدینار و بسود و بزیان
هر بزرگی که بفضل‌وبهنرگشت بزرگ
نشود خرد ببد گفتن بهمان و فلان
(فرخی سیستانی)

*

جـان بیعلم تن بمیراند
شاخ بی‌برگ ، دل بگیراند
روزگاراند اهل علم و هنر
سینه‌شان چرخ و نکته‌شان اختر
(سنائی)

*

علم بال است مرغ جانت را
بر سپهر او برد روانت را
علم دلرا بجای جان باشد
سر بی علم بد گمان باشد
(اوحدی)

*

ز دانش چو جان ترا مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
(فردوسی)

*

خاتم ملك سلیمان است علم
جمله عالم صورت‌وجان‌است علم
(مولوی)

هنر

*

علم جویای یقین باشد بدان
وآن‌یقین جویان دیده‌است وعیان
(مولوی)

*

چو پرسند ، پرسندگان از هنر
نباید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی هنر ناپسند است و خوار
بر این داستان زد یکی هوشیار
(فردوسی)

*

جوانمردی و لطف است آدمیت
همین نقش هیولائی مپندار
هنر باید که صورت میتوان کرد
بایوانها دراز شنگرف و زنگار
(سعدی)

*

چو کنعان را طبیعت بی هنر بود
پیمبرزادگی قدرش نیفزود
هنر بنمای اگر داری ، نه گوهر
گل ازخاراست و ابراهیم ازآزر
(نظامی)

*

هرکس ره نقص دید در خود
کامل بر اهل دین شمارش
هرکوهنری‌است ، عیب خودگفت
با جان هنـــر قرین شمارش
(خاقانی)

*

هنر نیست روی از هنر تافتن
شقایق دریدن ، خشن بافتن
خردمند را چون مدارا کنی
هنر های خویش آشکارا کنی
(نظامی)

*

یکی داستان زد بر او پیلتن
که هرکس‌که سربرکشد زانجمن
هنر باید و گوهـــر نامدار
خرد یار و فرهنگش آموزگار
(فردوسی)

گهربی‌هنر زاروخواراست وسست
بفرهنگ باشد روان تندرست
(فردوسی)

*

هنرمند کز خویشتن در شگفت
بماند ، هنر زو نباید گرفت
(فردوسی)

*

غافل منشین نه وقت بازی است
وقت هنر است و سرفرازی است
(نظامی)

*

گهر هرچه بالا ، نه بیش ازهنر
ز بهر هنـــر شد گرامی گهر
(فردوسی)

*

مردان بسعی‌ورنج بجائی‌رسیده‌اند
تو بی‌هنر کجا رسی ازنفس‌پروری
(حافظ)

*

هنر کی بود ، تا نباشد گهر ؟
نژاده کسی دیده‌ای بی هنر ؟
(فردوسی)

*

لانه بسی تنگ و دلم تنگ نیست
بس هنرم هست ولی ننگ نیست
(نظامی)

*

هنر آنگه آموزی از هرکسی
بکوشی و پیچی ز رنجش بسی
(فردوسی)

*

اگر تخت جوئی هنر بایدت
چو سبزی دهد شاخ بر ، بایدت
(فردوسی)

*

هرآنکس‌که جوید همی برتری
هنرهـــا بباید بدین داوری
(فردوسی)

هنر جوی و تیمار بیشی مخور
که‌گیتی سپنج است و ما برگذر
(فردوسی)

*

بگفتار خوب از هنر خواستی
بکردار پیدا کن آن راستی
(فردوسی)

*

کسی کو ندارد هنر با نژاد
مکن زو به نیز از کم و بیش یاد
(فردوسی)

*

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دلِ چون آینه در زنگ ظلام اندازد
(حافظ)

*

هنر نزد ایرانیان است و بس
ندارند شیر ژیان را بکس
(فردوسی)

*

هنر آموز کز هنرمندی
در گشائی کنی ، نه دربندی
(نظامی)

*

مرد هنرپیشه خود نباشد ساکن
کز پی کاری‌شده‌است گردون گردان
(ابوحنیفه اسکافی)

*

روندگان طریقت به نیم‌جو نخرند
قبای اطلس آنکس که‌از هنر عاری‌است
(حافظ)

*

بیشی ز هنر طلب نه از مال
اکنون باری چو میتوانی
(انوری)

*

بزرگی و خردی نیاید بکار
هنرمند باید تن شهریار
(فردوسی)

*

قدر اهل هنر کسی داند
که هنر نامه‌ها بسی خواند
(نظامی)

*

گردن عقل از هنر آزاد نیست
هیچ هنر خوبتر از داد نیست
(نظامی)

*

هنر تابد از مردم گوهری
چو نور از مه و تابش از مشتری
(نظامی)

*

دل به هنر ده نه بدعوی پرست
صید هنر باش بهر جا که هست
(نظامی)

*

هنر برتر از گوهر آمد پدید
(فردوسی)

*

از نفس‌پروری هنروری نیاید و بی‌هنر ، سروری را نشاید
(سعدی)

*

هنری باش و هرچه خواهی باش
نه بزرگی بمادر و پدر است
(اثیر اخسیکتی)

*

گهر گر شماری تو بیش از هنر
ز بهر هنر شد گرامی گهر
(ابوشکور بلخی)

*

فرزند هنرهای خویشتن شو
تا همچو تو کس را پسر نباشد
گنجور هنرهای خویش گردی
گر باشد مالت و گر نباشد
(ناصرخسرو)

*

فخر ازهنر نمای وباهل هنر گرای
وز عیب‌وعار بی‌هنری بر کنارباش
(سوزنی سمرقندی)

*

هنر بباید ومردی ومردمی وخرد
بزرگزاده نه آنست کو درم دارد
(ابن‌یمین)

خوانندگان و ما

ضرب‌المثل‌های ترکمنی ـ آقای قاضی خوانندهٔ گرامی ما از گنبدقابوس پاره‌ای از ضرب‌المثل‌های ترکمنی را برای ما فرستاده‌اند که درزیر چندتائی‌ازآنهارا ازنظرشما میگذرانیم:

عبائی که با مشورت دوخته شود کوتاه نمیشود .
مرغ گرسنه ارزن خواب می‌بیند .
مار کجی خودرا احساس نمیکند .
دوست کهنه بهتر که عبای تازه .
کجی دست هرکس بطرف خویش است .

معتقدات مردم گادگان

خوانندهٔ عزیز و علاقمند آقای مهیار مطالب جامعی دربارهٔ معتقدات مردم گادگان ـ قصبه‌ای که در ۸ کیلومتری غرب آذرشهر قرار دارد ـ تهیه وارسال داشته‌اندکه بچاپ قسمتی ازآن مبادرت مینمائیم . امیداست درفرصتی مناسب چاپ کلیه مطالب ارسالی ایشان میسر گردد . بنابرنوشتهٔ آقای مهیار مردم گادگان عقیده دارندکه :

اگرکسی برای آوردن جهیزیه عروس برود عمرش دراز میشود .
بچه‌ای که روز چهاردهم ماه متولد شود زیبا میشود .
اگرکسی خودرا بدود زغال دهد شب دچارکابوس میگردد .
آن‌که بهنگام طلوع‌آفتاب درخواب باشد آن‌روز بی‌روزی میماند .
اگرکسی پوست درخت را بکند مقروض میشود .

چاپ رنگی : همکارگرامی آقای دکتر یوسف نیری طی نامه‌ای محبت‌آمیز پیشنهاد کرده‌اندکه در داخل مجله نیز پاره‌ای ازصفحات رنگی چاپ شود . ایشان می‌نویسند : « ارائهٔ آثار هنری بدون داشتن صفحات رنگی میسر نیست » . ما امیدواریم با توسعهٔ امکانات فرصتی فراهم گرددکه دراجرای این پیشنهاد صحیح بتوان اقدام نمود .

چند قطعه خط : آقای محمد واعظی خوانندهٔ عزیز ما مینویسند : برای احیا ومعرفی هنرهای ملی درمورد چاپ نمونه‌های خطی مانندگذشته اقدام نمایند» .

در اجرای نظر این خوانندهٔ گرامی در زیر چند قطعه خط از آقایان منوچهر قدسی ، احمد فریقی وبیزآقایان فریدون فریور وشرتیمورتاش که چاپ خط ایشان درقسمت خوانندگان و ما ، شمارهٔ ۱۰۶ میسر نگردیده بود چاپ می‌کنیم .



خط احمد فریقی



خط شرر تیمورتاش



خط نورالدین فریور

هر که همچون صبحدم ...

گرد غم از دل زداید با صفای نیمشب

الفتی دارم جدا با دل شب و گذار

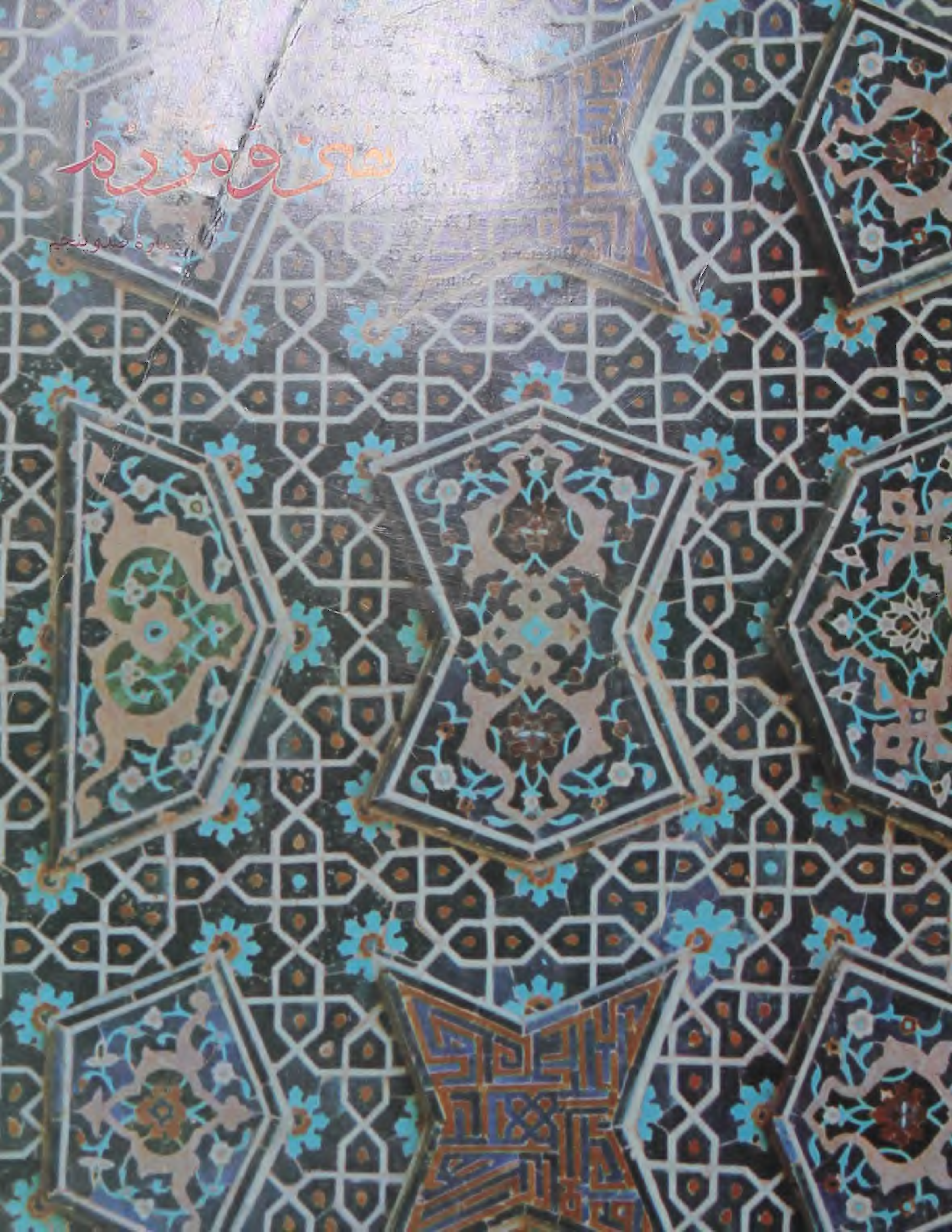
نیمشب از بهر ما آرای نیمشب

گر وصال دوست خواهی بگذر از از کف بنه

ناله‌های نیمروز و گریه‌های نیمشب

بخامهٔ ناقابل اذل فقیر الی الله منوچهر قدسی

خط منوچهر قدسی



هنر و مردم
شمارهٔ صد و پنجم

Serial Number 105 July, 1971

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



بخشی از کاشی‌کاری مسجد جامع اصفهان

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

تیرماه ۱۳۵۰ دورهٔ جدید ـ شمارهٔ صدوپنجم

در این شماره :

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو
سردبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح وتنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی
نشانی : خیابان حقوقی شمارهٔ ۱۸۳ تلفن ۷٥۱۰٥۷ و ۷٥۳۰۷۳

میدان نقش جهان اصفهان

لطف‌الله هنرفر دکتر در تاریخ
استاد دانشگاه اصفهان

میدان نقش‌جهان اصفهان یك مجموعه عالی معماری وهنری اصفهان است که بدون شك تا اواخر قرن شانزدهم میلادی واوایل قرن یازدهم هجری نه درایران ونه درهیچیك ازکشورهای دنیا نظیر آن بوجود نیامده بوده‌است . این پدیده عالی معماری وهنری اثرات فکرخلاقه معماران مجرب ایران است که نام‌آنها در سردرمسجدشاه ومحراب مسجد شیخ‌لطف‌الله هم ذکر شده‌است . این دومعمار عالی‌قدرکه تاریخ دوران صفویه بوجود آنها مفتخر است یکی **استاد علی‌اکبر اصفهانی** ودیگری **استاد محمدرضای اصفهانی** است که میدان نقش‌جهان وآثار نفیس تاریخی اطراف آن مانند مسجد شاه و عمارت عالی‌قاپو ومسجد شیخ لطف‌الله وبازار شاهی را پی‌افکنده‌اند ودر اتمام آنها کوشیده‌اند . نام استاد علی‌اکبر اصفهانی در کتیبه سردر مسجدشاه اصفهان ونام استاد محمدرضا درداخل محراب مسجد شیخ لطف‌الله ذکر شده‌است .

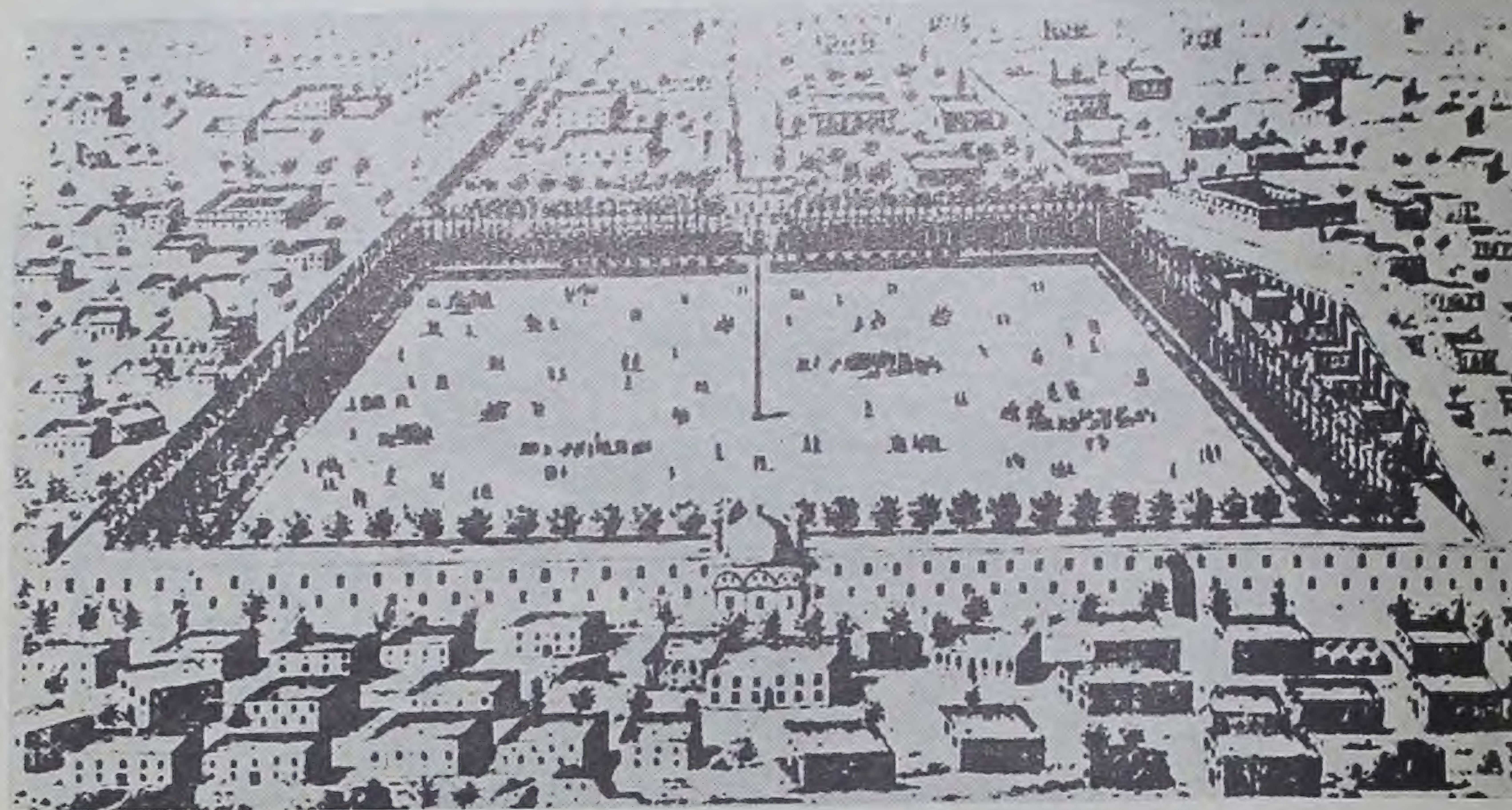
میدان‌نقش‌جهان هم ازلحاظ وسعت وهم ازلحاظ ترکیب چهارضلع شمالی وجنوبی وشرقی وغربی وآثار تاریخی‌اطراف آن یك پدیده بی‌نظیر معماری درجهان هنر است وهم‌اکنون با وجود آنکه دردنیا میدانهای بزرگ بوجود آمده بازهم نظیرومانند ندارد . این میدان‌که حدود ۵۱۰ مترطول و ۱۶۰ متر عرض دارد درقلب شهر اصفهان بنا شده ودرچهارطرف‌آن چهاربازار وجود داشته‌که درحال حاضر بازارهای ضلع شمالی وضلع شرقی وجنوب شرقی میدان مانندگذشته دایر ومرکز دادوستد است ولی بازارهای ضلع غربی وجنوب غربی آن تغییرشکل داده وقسمت‌هائی ازآن ضمیمه ساختمانهای الحاقی دوره‌های بعد شده‌است . **محمدمهدی ارباب** مؤلف‌کتاب نصف جهان فی‌تعریف‌الاصفهان که‌کتاب خودرا درسال ۱۳۰۸ هجری قمری به رشته تحریرکشیده است طول میدان را پانصد ذرع شاه و عرض آنرا یکصد وشصت ذرع تعیین کـرده است . **میرسیدعلی جناب** مؤلف‌کتاب «الاصفهان» که دفتر اول آن درسال ۱۳۴۲ هجری قمری درمطبعه فرهنگ اصفهان بطبع رسیده است در رساله «راهبر برای مسافرین اصفهان» طول میدان را قریب پانصد متر وعرض آنرا ۱۴۰ متر ومساحت آنرا هفتاد هزار ذرع مربع ذکرکرده ودربارهٔ وجه تسمیه این میدان به **نقش‌جهان** نوشته است‌که قبل ازصفویه درمجاورت این میدان باغی بنام نقش‌جهان وجود داشته با کوشکی‌که با صورتها وانواع نقش‌ها آراسته شده بود وباین مناسبت آنرا **باغ نقش‌جهان** میگفته‌اند . یکی ازدروازه‌های این باغ متصل به‌کوشك بوده است‌که آنرا **دربکوشك** میگفته‌اند واکنون نام محله‌ایست مشهور به درکوشك[1] . مؤلف تاریخ «الاصفهان» خرابی باغ وکوشك نقش‌جهان را به شاه‌عباس دوم نسبت میدهد واضافه مینمایدکه این پادشاه باغ‌آنرا میدان‌گاه ساخت.

سابقه نام نقش‌جهان

نگارنده درمطالعه جغرافیای تاریخی ایران به این نتیجه

---

۱ ــ با توجه به موقع فعلی محله دربکوشك دراصفهان نگارنده چنین استنباط میکندکه باغ نقش‌جهان خیلی وسعت داشته ومیدان فعلی نقش‌جهان قسمتی ازآن باغ محسوب میشده است . دردوره جانشینان تیمور قصری درکنار آن بنا شده‌که عمارت عالی‌قاپوی فعلی دردوران شاه‌عباس اول درمحل همان قصر بنا شده ومیدان نقش‌جهان‌که وسعت امروزی را نداشته است نیز بدستور این پادشاه پس‌ازانتخاب اصفهان به پایتختی تاحدود امروزی آن وسعت داده شده وآثار تاریخی مسجدشاه وعالی‌قاپو ومسجد شیخ لطف‌الله وسردر قیصریه وچهاربازار دراطراف آن بنا شده‌است . یکی ازآثار تاریخی موجود اصفهان سردر زاویه یا **خانقاه دربکوشك** است‌که‌آنرا **باب‌القصر** نیزمیگفته‌اند وچون‌نگاهداری آن درمحل اصلی با مخاطراتی مواجه بوده است به باغ چهلستون انتقال داده شده وبریکی ازدیوارهای ضلع غربی باغ نصب شده‌است . کتیبه این سردر بنام ابوالمظفر رستم بهادرخان ازسلسله آق‌قویونلو تزئین شده وتاریخ بنای آن سال ۹۰۲ هجری درکتیبه آمده است . شیر سنگی دربکوشك هم ازشیرسنگهای معروف اصفهان است‌که زمانی برای نمایش آنرا دربازار قیصریه آویزان‌کرده بوده‌اند وبراثر سقوط پاهای آن شکسته است . شیر آسیب‌دیده دربکوشك درحال حاضر درگوشه‌ای ازمحل اصلی سردر تاریخی دربکوشك قراردارد .



تصویر میدان نقش‌جهان از دولیه دلند که دردوران سلطنت شاه‌عباس دوم دراصفهان بوده است (ازکتاب اسناد مصور اروپائیان ازایران)

رسیدکه یکی ازشهرهای آذربایجان (نقش‌جهان) نام داشته است وآن شهر **نخجوان** یا نخچوان درشمال رود ارس است که معمولاً ازجمله شهرهای آذربایجان‌بشمارمیآمد وهمان «نشوی» درنزد جغرافی‌نویسان عرب است‌که درکتب آنان ذکر آن مکررآمده ولی تفصیلی درباره آن داده نشده است . شهر نخجوان در دوره مغول اهمیت پیداکرد و حمدالله مستوفی درمورد آن نوشته است :

شهر خوشی‌است آنرا **نقش‌جهان** خوانند واکثر عمارات آنَ ازآجر است[۲].

میدان نقش‌جهان درزمان سلاجقه

چنین بنظرمیرسدکه دردوران سلاجقه میدان نقش‌جهان **کوشك میدان** نام‌داشته . مؤلف‌تاریخ راحةالصدوروآیةالسرور درتاریخ آل سلجوق در ذکر سلطنت سلطان برکیارق فرزند ملکشاه سلجوقی نوشته است‌که دررمضان سال ٤٨٧ چون این پادشاه درجدال با عمش تُتُش شکست خورد تن به اطاعت برادرش محمود دادکه دراین تاریخ وارد اصفهان شد وپس‌از آنکه ازاسب پیاده شد ، یکدیگررا درآغوش گرفتند دوسردار سلجوقی بنام **اُنَر** و **بَلْکابَك** که ازهواداران محمود بودند بلافاصله برکیارق را در**کوشك میدان** بازداشت نمودند[۳].

میدان نقش‌جهان قبل ازظهور شاه‌عباس

اسکندربیك ترکمان مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی در ذکر احوال شاه‌اسماعیل اول تحت عنوان «ذکر تنبیه متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق» یکی از متمردان را بنام **محمد کَـرّه** که حکومت‌ابرقو را بعهده داشت نام می‌بردکه نسبت به شاه‌اسماعیل عاصی شده وبه یزد حمله برده است وشاه‌اسماعیل پس‌از دوماه محاصره شهر یزد وقلعه آن برمحمدکَـرّه دست یافته اورا درقفس آهنین محبوس گردانیده وبه فرمان او در **میدان نقش‌جهان اصفهان** به قتل رسیده وجسد اورا سوزانده‌اند[٤] .

---

۲ ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت‌شرقی ـ ترجمه فارسی چاپ تهران صفحه ۱۷۹ .

۳ ـ تاریخ راحةالصدور وآیةالسرور درتاریخ آل سلجوق چاپ تهران صفحه ۱٤۲ .

٤ ـ جلد اول‌تاریخ عالم‌آرای عباسی چاپ‌تهران صفحه ۳۰و۳۱ .

تاریخ بنای میدان شاه و چهاربازار

برای تعیین تاریخ قطعی بنای میدان نقش‌جهان که امروز به میدان شاه شهرت دارد دوسند صحیح ومدون بشرح زیر دردست داریم:

۱ ــ **ولی‌قلی شاملو** صاحب کتاب **قصص‌الخاقانی** که در دوران شاه‌عباس دوم می‌زیسته است تاریخ بنای میدان شاه وچهاربازار اصفهان را سال ۱۰۱۱ هجری نوشته است[۵].

۲ ــ **سیدعبدالحسین خاتون‌آبادی** (۱۰۳۹ ــ ۱۱۰۵) مؤلف تاریخ «وقایع‌السنین والاعوام» که با جانشینان شاه‌عباس کبیرمعاصر بوده‌است بنای میدان نقش‌جهان را درسال ۱۰۱۱ هجری ضبط کرده‌است[۶].

عایدات چهاربازار اطراف میدان نقش‌جهان در سال ۱۰۱۷ هجری بوسیله شاه‌عباس‌کبیر برچهارده معصوم علیهم‌السلام وقف شده‌است[۷].

باغ نقش‌جهان

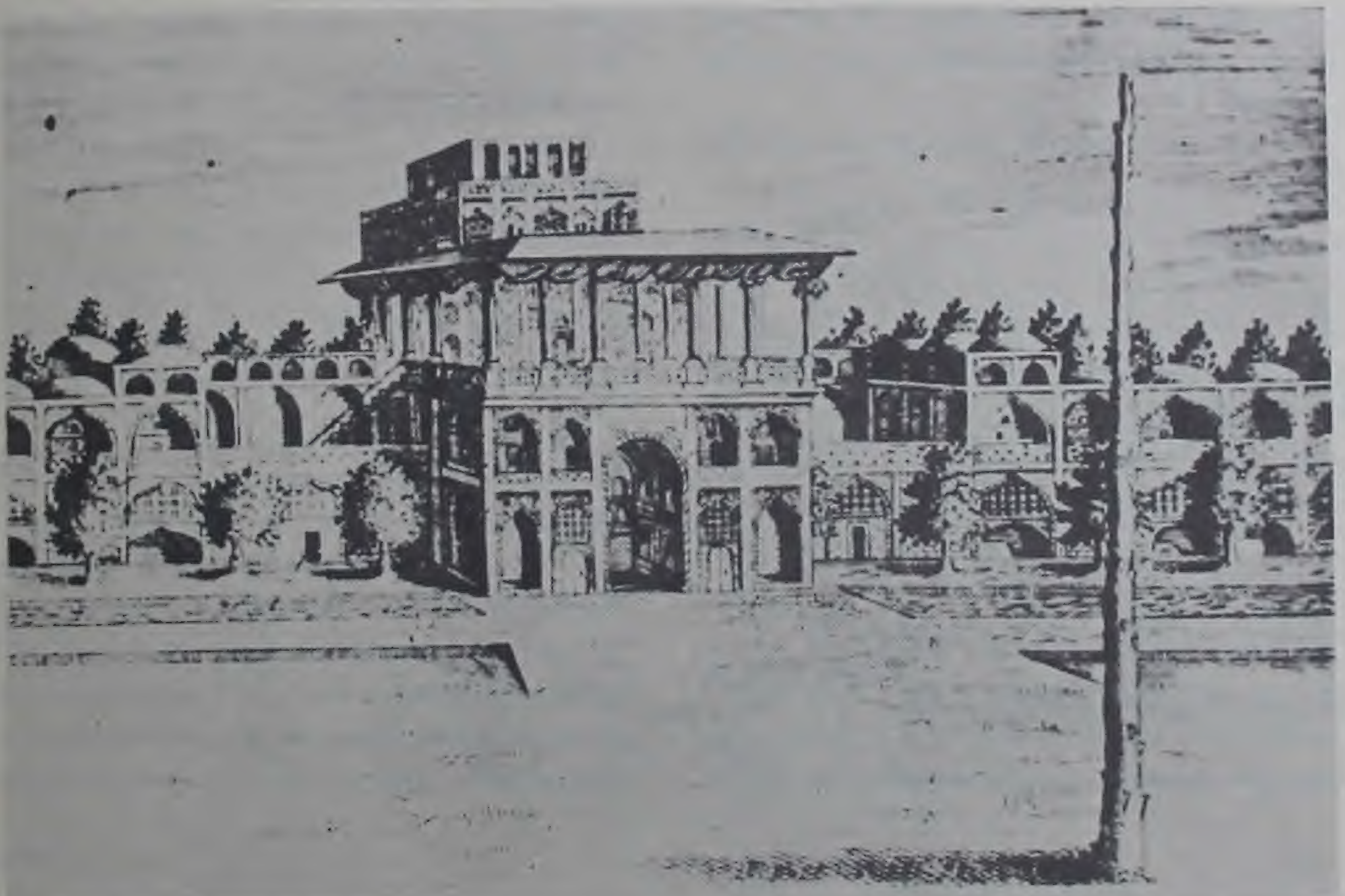
اسکندربیك ترکمان درتاریخ عالم‌آرای‌عباسی ضمن‌بیان وقایع دوران سلطنت شاه‌عباس‌اول درچند جا از **باغ نقش‌جهان** نام می‌برد، ازآنجمله دربرگزاری جشن نوروز سال هفدهم جلوس همایون شاهی چنین می‌نویسد:

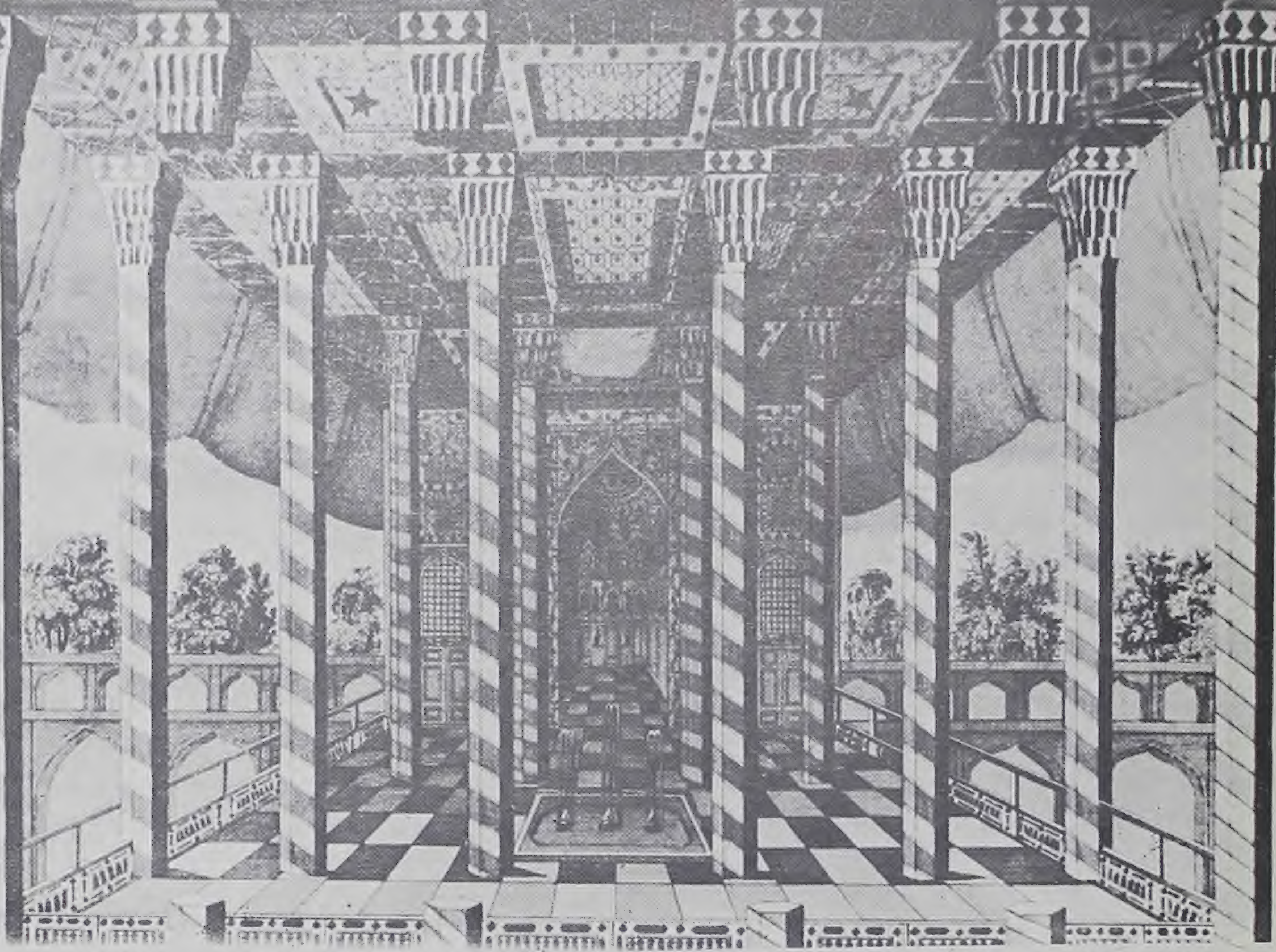
«نسیم عنبرشمیم بهار چون مشك تتار عطربیزی آغاز نهاده، نکهت رسان مشام خوشدلی و دلگشائی گردید کوس نوروزی صدای بهجت‌فزای جهان‌افروزی درنه رواق سپهر انداخته، صلای‌عشرت‌وشادکامی بعالمیان درداد، اعنی‌خورشید عالم‌آرا که تخت‌نشین‌دارالملك‌فلك‌چهارم‌است‌درروزجمعه هفتم شهرشوال احدی عشرو الف ازآرامگاه حوت بشرف خانه حمل خرامیده، لوای شوکت واقتدارش ارتفاع آسمانی یافت، جهانیان را خرمی تازه پدید آمد، ابواب نشاط و شادمانی برروی خلایق گشوده گشت، شهریار رزمجوی بزمخو برسبیل معهود و رسم معتاد در **دارالسلطنه صفاهان** بزم‌آرای محفل نشاط گشته برحسب‌فرمان **درباغ جهان‌آرای نقش‌جهان** مجالس بهشت‌نشان مرتب گردید واسباب چراغان مهیا وآماده گشته چراغهای شکفتگی افروختگی پذیرفت»[۸].

مؤلف عالم‌آرای عباسی دربرگزاری جشن نوروز سال بیست‌وسوم جلوس اقدس همایون شاهی ظل‌اللهی‌که درباغ نقش‌جهان برگزار شده‌است چنین می‌نویسد:

«مشاطکان نگارستان سخنوری وحجله‌آرایان شبستان نکته‌پروری عرایس ابکار سیروشواهد اخباررا بدینگونه زیب وآرایش داده‌اندکه نوروز فیروز اینسال همایون‌فال درروز شنبه چهاردهم شهرذی‌الحجة الحرام سنه سبع عشرو الف اتفاق

منظره عمارت‌عالی‌قاپو ومیله قپق که درسمت راست عکس‌بوضوح تمام نمایش داده شده (نقاشی سانسون Sanson دردوران شاه سلیمان‌صفوی)





منظره تالار عمارت عالی‌قاپو وتزیینات آن دردوره شاه‌عباس دوم (ازآلبوم مصور شاردن)

افتاد، مهوشان ریاحین‌که ازدستبرد سپاه دی‌پای دردامن‌خمول پیچیده بودند جلوه‌گری آغاز نهاده ، دماغ روزگار ازنکهت بهار وشمیم شکوفه ازهار عنبرآگین‌گردید و **باغ جهان‌آرای نقش‌جهان اصفهان** از نکهت‌گل و سرور بلبل رشگ جنان وطراوت‌بخش روضه رضوان‌گشت .

پادشاه مؤیّد منصور درکمال بهجت و سرور بطریق معهود درباغ مزبور جشن عالی طرح نموده ، اطراف نهرآبی که ازمیدان باغ جاریست وحوض بزرگی برمثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین ماضیه خصوصاً حضرت خاقان جنت‌آشیان ابوالبقاء شاه‌اسماعیل علیه‌الرحمة والرضوان‌عمارت دلگشا درکنار حوض وبالای نهرساخته وپرداخته وفی‌الواقع آن مکان نزهت‌بخش نشانی ازروضه دارالقرار ومصداق جنات تجری من تحتها الانهار است باکابرواعیان دارالسلطنه مذکور وبلوکات واهالی خراسان وصواحب تبریز وتجار واصناف خلایق‌که درپای‌تخت همایون بودند علی‌قدر مراتبهم قسمت فرموده هرطبقه مجلسی طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را بامراء و وزراء و ارکان دولت و مقربان بارگاه سلطنت اختصاص دادند ومحافل فیض‌بخش بهجت‌فزا انعقاد یافته دربرابر هرمجلس چهارطاقهـا افراشته استادان نجار و مهندسان نادره‌کار بفنون غریبه انواع هیاکل پرداخته چراغدانها برآن تعبیه نمودند وهمه شب تا بصبح روشنان سپهر مینائی‌که مجلس‌آرایان عالم علوی وبزم افروزان عشرتسرای

---

۵ ــ نسخه خطی قصص‌الخاقانی متعلق به‌کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان صفحه ۲۲ .

۶ ــ رجوع شود به نسخه خطی‌کتاب وقایع‌السنین والاعوام متعلق به‌کتابخانه مجلس شورای‌ملی ایران صفحه ۵۳۵ .

۷ ــ صفحه ۷۶۰ جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی چاپ تهران .

۸ ــ جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی صفحه ۶۳۴ .

ملکوتی‌اند بهزاران چشم حسرت برآن چراغان و مجالس بهشت‌نشان مینگریستند وشهریارعشرت‌آئین محفل‌آرا همه شب درآن مجالس روح‌افزا سیرفرموده درهرمقامی که دل‌نشین خاطر انور میشد آرام‌گرفته صحبت پیرا بودند ونغمه سرایان خوش‌آهنگ ومغنیان‌تیزچنگ بنغمات‌دلاویز وترنمات شکرریز غمزدای خواطربوده ، گلرخان لاله عذار ازباده‌های‌خوشگوار دماغ مجلسیان را تازه و تر میداشتند»[۹].

چراغانی وآتش‌بازی میدان
نقش‌جهان دردوران صفویه

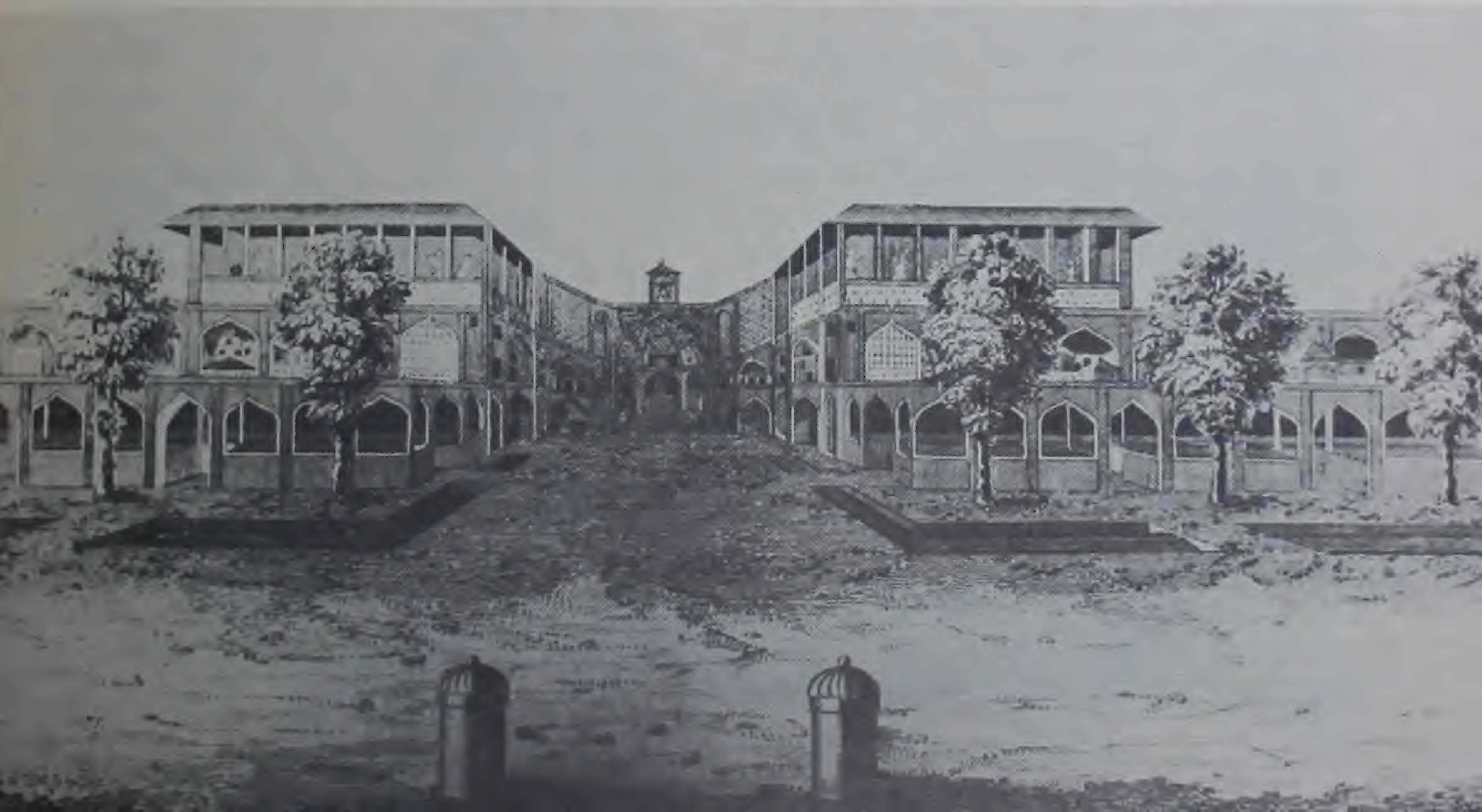
علاقه شاه‌عباس به چراغانی وآتش‌بازی چندان بودکه هرگاه‌یکی‌ازشهرهای‌بزرگ‌ایران‌میرفت یا ازسفری به‌پایتخت بازمیگشت فرمان میداد شهررا چراغان‌کنند ووسائل‌آتش‌بازی فراهم‌آورند . اینگونه تشریفات غالباً چندین‌شب دوام می‌یافت وشاه هرشب به بهانه‌ای به تماشای چراغانی میرفت . یك شب سفیران بیگانه را به تماشا دعوت میکرد وشب دیگر با زنان حرم به‌گردش‌می‌پرداخت وشب سوم گروهی‌ازسرداران وسران دولت‌را با خود به تماشا می‌برد . دوسال پس‌ازجلوس شاه‌عباس به تخت سلطنت یعنی درسال ۹۹۸ که ازسفر شیراز به اصفهان مراجعت میکرده است درمیدان نقش‌جهان ترتیب چراغانی وآتش‌بازی داده شده ، یکی ازمعاصران وی دربارهٔ این جشن وپذیرائی چنین نوشته است :

«درسال ۹۹۸ که ازشیرازباصفهان‌بازگشت مردم‌اصفهان ازآمدن او اظهار سرور وشادی بسیارکردند وشهررا بدین شادی آئین بستند ، ساحت میدانها وبازارها را مسطح‌کردند ودیوارها و سقفها را بنقش‌ونگار و تصاویر چین و فرنگ آراستند . دراطراف میدان با چوب درختان سرو وچنار گلبنها وافلاك متحرك دوآرکه همه برنگهای مختلف مزین‌بود ترتیب دادند وشمعها وچراغهای بسیاربرآن درختان وفلکه‌های‌چوبین نصب‌کردند هنگام شب ازافروختن آنهمه شمع وچراغ ومشعل ساحت میدان چون سپهر برین پرستاره میشد . موشك‌بازان نادره‌کار نیز فضای میدان را بانواع صنعت ازهیاکل جانوران وموشکهای گوناگون‌آراستند . وقتی‌که شمعها وچراغها روشن میشد آن موشکهارا آتش‌میزدند وجهانرا چون‌کوره‌آهنگران پر ازشرارهای رنگارنگ میساختند ، این چراغان وآتش‌بازی نزدیك یکماه دوام یافت وشاه‌عباس شب و روز درآن مجلس بهشت‌افروز بمیگساری وعیش وکامرانی مشغول بود ودرآن روزها بسواری وگوی‌بازی وقپق‌اندازی میگذرانید»[۱۰].

یکی ازنویسندگان معاصر او دربارهٔ ورود شاه به‌اصفهان درسال ۱۰۰۴ چنین می‌نویسد :

«شاه‌عباس درسال ۱۰۰۴ ازقزوین باصفهان رفت وباز برحسب دستور او پانزده هزار پیاده ازاصفهان وتوابع مانند نطنز واردستان ونائین وغیره‌گرفتند واز دولت‌آباد تا دروازه طوقچی صف بستند ، امرا واشراف هم پیشکشهای فراوان‌تقدیم کردند ، در میدان نقش‌جهان آتشبازی مفصل شدکه مخارج

سردر بازار قیصریه وعمارت نقاره خانه درطرفین آن و دروازه شمالی میدان چوگان (عکس ازآلبوم مصور شاردن)



آن بدو هزاروسیصد تومان رسید ومخارج پانزده هزار پیاده نیز که هرنفررا گذشته ازیراق ولباس یك‌تومان نقد داده‌بودند درحدود بیست هزارتومان شد»[11].

درسال ۱۰۲۰ هجری ولی‌محمدخان فرمانروای‌ترکستان وارد اصفهان میشود وازطرف شاه‌عباس‌کبیر به افتخار ورود او جشنها وچراغانیها ترتیب داده میشود . اسکندربیك‌ترکمان مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی نوشته است‌که ازطرف پادشاه بدفعات مراسم آتشبازی وچراغانی در میدان نقش‌جهان ترتیب داده شد وازجمله آتشبازیهای عجیب ازفیل بزرگی صحبت میداردکه درحین آتش‌دادن و توپ‌انداختن ازآن کوه‌پیکر آتشخوی زمین‌نورد بادپا حرکات عجیب وحمله‌های مهیب مشاهده میشد وموجب انبساط خاطرخان ترکستان وحاضران بساط اقدس میگردید .

درماه رجب سال ۱۰۲۸ هجری که شاه‌عباس ازمازندران وقزوین به اصفهان بازمیگشت دستوردادکه بمناسبت ورودش میدان بزرگ نقش‌جهان وبازارها وکوی‌های اطراف آنرا چراغان‌کنند . پی‌یترو دلاواله[12] دربارهٔ این‌چراغانی مینویسد:

«شاه روزیکشنبه سوم رجب ۱۰۲۸ که شانزدهم ماه ژوئن ۱۶۱۹ میلادی بود پس از سه روز توقف در یکی از باغهای چهارباغ نهانی وارد شهر شد بطوری‌که مردم از ورودش‌آگاه نشدند واین نخستین دفعه‌ای بودکه او بدین صورت ازسفر بپایتخت وارد میشد . روزدیگر چون چراغها ومشعلها وسایر لوازم‌کار چراغان مهیا شده بود شاه دستوردادکه آنهارا روشن کنند وتمام مردان با اسلحه ازکوچه‌هائی‌که بسته نبود نزد وی روند ولی زنان دردکانها وبازارها بمانند زیراکه او میخواهد بانوان حرم خودرا بتماشای چراغان ببرد محوطه چراغان‌که راههای ورود بآنجا را ازهرسو با دیوارهائی بسته بودند مشتمل بود برمیدان نقش‌جهان یا میدان بزرگ شهر با تمام خانه‌ها و سردرها وکویها و بازارهای اطراف این میدان وهمچنین بازار تجار ابریشم و بازارهای‌کفاشان و عطاران وبازار قیصریه که بازاری‌است بزرگ مخصوص‌فروش ماهوت وپارچه‌های دیگر و سکه خانه‌که درآنجا پول سکه میزنند وکاروانسرای لله‌بیك خزانه‌دار شاه که محل‌کارهای مربوط به‌اوست وکاروانسرای‌کوچك دیگری‌که به محله گیلك معروف است زیراکه مرکز معاملات سوداگران ومردم‌گیلان است»[13].

درسال ۱۰۵۶ هجری نذرمحمدخان فرمانروای‌ترکستان به شهر اصفهان وارد میشود وازطرف شاه‌عباس دوم مورد پذیرائی قرارمیگیرد . بافتخار ورود او هم جشنها وچراغانیها

---

۹ ــ جلد دوم تاریخ عالم‌آرای عباسی چاپ تهران صفحه ۷۸۰ .
۱۰ ــ روضةالصفویه نسخه خطی . نقل اززندگانی شاه‌عباس اول جلد دوم صفحه ۲۸۶ .
۱۱ ــ زندگانی شاه‌عباس اول جلد دوم تألیف استاد نصرالله فلسفی صفحه ۲۸۷ .
۱۲ ــ Pietro Della Valle جهانگرد ایتالیائی است‌که در دوران سلطنت شاه‌عباس اول اصفهان را دیده است .
۱۳ ــ زندگانی شاه‌عباس اول جلد دوم صفحه ۲۸۹ .

دراین عکس‌که حدود سال ۱۳۰۷ شمسی‌گرفته شده آثار باقیماندهٔ اطاقهائی‌که درپشت ایوانهای فوقانی اطراف میدان نقش‌جهان وجود داشته وشاردن سیّاح فرانسوی به‌آنها اشاره میکند بخوبی دیده میشود . محلی‌که سربازان تمرین نظامی میکنند جای عمارت تالار طویله است‌که از توابع قصر عالی‌قاپو بشمار میرفته ودردوران قاجاریه خراب شده‌است



ترتیب داده میشود . قبل ازورود به میدان نقش‌جهان وعمارت عالی‌قاپو ابتدا در **باغ سلطنتی قوش‌خانه** درنزدیك دروازه طوقچی پذیرائی شایسته‌ای ازخان ازبك بعمل میآورند وسپس شاه‌عباس‌دوم مهمان خودرا تا مدخل عمارت عالی‌قاپو همراهی نموده وبرای استراحت ندرمحمدخان را به منزلی‌که برای سکونت وی آماده شده بود هدایت مینمایند ودرشب هفدهم ماه رمضان برای‌تماشای چراغانی‌وآتش‌بازی **میدان نقش‌جهان** باتفاق‌شاه‌عباس‌دوم درتالارعمارت‌عالی‌قاپوحضوربهم میرسانند.

میدان نقش‌جهان بـا پنجاه هزارچراغ روشن میشده‌است

از سیاحان و نویسندگـان خارجی شوالیه شاردن Jean Chardin سیاح مشهور فرانسوی‌که دردوران سلطنت شاه‌عباس دوم وشاه سلیمان دراصفهان‌بوده‌است، نحوهٔ چراغانی میدان نقش‌جهان را بشرح زیرتوصیف‌کرده است :

«سردر مسجد شاه و سردر بازار شاه‌که هرکدام دردو طرف میدان واقع هستند بشکل نیم هلالی است وجلوی هریك حوضی است به محیط هفتاد پا وعمق ده پاکه اطراف آن از سنگ ساخته شده‌است وهمواره درآنها آب زلال جریان دارد چه یکی ازلذات ساکنان ممالك‌گرمسیری داشتن آب خنك وسرد است . دراطراف این بناهای عالی پایه و منجنیق‌هائی ازچوپ قرار داده‌اندکه روی آنها ازپائین تا بالا جای چراغ ساخته شده‌که درجشنها واعیاد روی آنها چراغ‌گذارده روشن میکنند ودرهیچ‌کجای دنیا چنین چراغانی دیده نمی‌شود زیرا تعداد این چراغها درحدود ۵۰ هزار عدد است» .

چوگان‌بازی و قپق‌اندازی درمیدان نقش‌جهان

شاه‌عباس به چوگان‌بازی‌که از ورزشهای‌بسیارقدیم‌ایران وظاهراً ازابتکارات ایرانیان است عشق وعلاقه فراوان داشت وهرگاه‌که ازکار جنگ ولشگرکشی وسفرفراغت می‌یافت یا میخواست مهمانان بیگانه خودرا سرگرم‌کند به چوگان‌بازی مشغول میشد . ایرانیان برخلاف برخی ازملل دیگر همیشه سواره چوگان‌بازی میکرده‌اند. درزمان شاه‌عباس عده سواران هرطرف ازپنج یا شش بیشتر نبود و هرگز چنانکه دربعضی ازبازیهای امروز مرسوم است بهم تنه یا مشت نمیزدند و مانع پیشرفت وحمله یکدیگر نمیشدند . هرسواری میکوشیدکه خودرا زودتر به‌گوئی‌که ازچوب بسیار سبك ساخته شده بود برساند وآنرا با چوگان‌که چوب بلند سرکجی بود ازدسترس حریف دورکند . چوگان را بدست راست میگرفتند و هنر چوگان‌باز درآن بودکه‌گوی را ازنزدیك دنبال‌کند وهمیشه ازحریفان پیش باشد واگروقتی نتوانست خودرا به‌گوی‌برساند حتی‌الامکان راه حریفان را نیز ببندد ونگذاردکه‌گوی را به چوگان بزنند .

چون‌کار چوگان‌بازی مستلزم خوب اداره‌کردن اسب وتمرین حرکات‌گوناگون بود ازاین‌ورزش برای تربیت‌کردن سواران چابك بی‌باك استفاده بسیار میشد وشاید بهمین سبب نیز شاه‌عباس چوگان‌بازی را تشویق میکرد چنانکه غالباً بی‌آنکه خود دربازی شرکت‌کند درمیدان بزرگ شهر بتماشا می‌نشست واجازه میدادکه مردم نیز اززن ومرد برای تماشا حاضر شوند .

پس ازآنکه ولی‌محمدخان ازبك بعنوان مهمان شـاه به اصفهان‌آمد همه روزه در**میدان نقش‌جهان** شاه اورا بتماشای چوگان‌بازی و قپق‌اندازی یا آتشبازی و امثال آن دعوت میکرد و چون بازی به پایان میرسید برای‌گردش و تفریح به باغهای سلطنتی‌که بروی مردم باز بود ، میرفتند .

شاه‌عباس علاوه برمیدان نقش‌جهان اصفهان که برای چوگان‌بازی وبازیهای دیگرآماده شده بود درشهرهای دیگر هم‌که محل مناسبی برای این بازی موجود نبود دستور میداد میدانهائی بنا کنند چنانکه درسال ۱۰۰۱ هجری پس‌ازگرفتن گیلان ازخان احمدگیلانی دستور داد باغ **پیش‌قلعه لاهیجان** راکه پر ازدرختان میوه‌دار وانواع‌گلهای زیبا بود ودرحدود دوازده هزار ذرع مربع وسعت داشت هموار وبمیدان بزرگی تبدیل‌کردند ودرآنجا **میله قپق** برپاساختند تابرای‌چوگان‌بازی وقپق‌اندازی آماده باشد .

قپق‌اندازی : قپق چوب بلندی بودکه درمیان میدان بزرگ شهر برپا میکردند و برآن‌گویی یا جامی زرین یـا خربوزه وسیب وگاه ظرفی پر ازسکه طلا قرار میدادند سپس تیراندازان سوار چابك‌دست آنرا هدف میساختند وهرکس‌که آن نشانه را به تیر میزد وازفراز قپق بزیرمی‌انداخت جایزه‌ای گرانبها میگرفت ، این بازی‌که ازجمله تفریحات گوناگون پادشاهان صفوی بوده‌است قپق‌اندازی نام‌داشت .

شاه‌عباس باین بازی نیز علاقه وافر داشت وازتماشای‌آن لذت بسیار می‌برد ، هروقت که بدستور او درمیدان شهـر **قپق‌اندازی** میکردند ، خود برای‌تماشا دراطاق‌کوچك چوبینی که شاه‌نشین نامیده میشد می‌نشست ، این اطاق را روی چهار چرخ نعبیه‌کرده بودند بطوری‌که بآسانی دور خود میگشت وبمیل شاه ازجائی بجای دیگر منتقل میشد ، درقپق‌اندازی سواران تیرانداز مجبوربودندکه درحال‌تاخت هدف را ازفراز قپق بزیر اندازند وپیداست‌که اینکار بی‌مهارت وچالاکی‌بسیار میسر نمیشد ، اگرآنچه بالای قپق‌گذاشته بودند ظرفی پر از سکه‌های طلا بود چون‌برزمین‌می‌افتاد سکه‌ها را میان شاطران شاه قسمت میکردند ، سواری هم‌که جایزه بزرگ بازی را می‌برد ناگزیربود همه سرداران وبزرگان‌که درآن شرطبندی

شرکت کرده‌بودند حتی‌شخص شاه را بخانه خود میهمان کند[۱۴].

مذاکرات تاریخی درمیدان نقش‌جهان

شعبان سال ۱۰۲۸ هجری یعنی مقارن آن زمان‌که بنای مسجد شیخ لطف‌الله به اتمام رسیده و سردر مسجد شاه ساخته وپرداخته شده وبه سرعت مشغول پی‌ریزی سایرقسمتهای مسجد بوده‌اند شاه‌عباس‌کبیر پیش ازآنکه به‌عزم‌گردش ازاصفهان به جانب‌کوهستان اطراف حرکت‌کند سفرای ممالك خارجی را هنگام غروب درمیدان نقش‌جهان احضارکرد و سفرای اسپانیا و روسیه و سفیر پاپ را اجازه دادکه به ممالك خود بازگردند ، سپس دن‌گارسیا دوسیلوافیگروا[۱۵] سفیر اسپانیا را به‌گوشه تاریکی ازمیدان برد و ازاسب به زیرآمد و برروی زمین نشست ، سفیررا نیز درمقابل خود اجازه جلوس داد ، پرژان تاده[۱۶] رئیس‌کشیشان‌کرملیت و دوتن ازنجیب‌زادگان اسپانیا را هم‌که ازهمراهان دن‌گارسیا بودند پیش خود خواند تا شاهد مذاکرات او با سفیر باشند ، از ایرانیان جز ساروتقی وزیر و قرچغای‌خان سپهسالار و حسین‌بیك مهماندار و چندتن دیگر ازنزدیکان شاه‌کسی آنجا نبود . پس شاه از پرژان تاده خواست‌که مترجم مذاکرات او با سفیر بشود وبه سفیر گفت‌که اگر درخواستی دارد اظهارکند ، دن‌گارسیا گفت خواهشی ندارد مگراینکه مایل است اعلیحضرت عموم عیسویان مقیم ایران را ازپرتقالی واسپانیولی وایتالیائی شخصاً حمایت‌کنند وبه ایشان اجازه دهندکه به سبك معمول خویش دراصفهان کلیسائی بسازند .

شاه جواب دادکه این مطلب محتاج به خواهش نیست زیرا او خود عیسویان را حمایت می‌کند و با ساختن‌کلیسا نیز مخالفتی‌ندارد . خواهش دیگرسفیرآن بودکه شاه برهمسایگان خود یعنی پرتقالیهای هرمز به دیده دوستی‌بنگرد وازانگلیسها که دشمن پرتقالیها هستند طرفداری نکند . شاه‌عباس‌کلام اورا قطع‌کرده‌گفت‌که اگر امروز دوستی من با پرتقالیهای هرمز سست شده‌است ایشان خود مقصرند زیرا با مسلمانان بدرفتاری می‌کنند وبی‌سبب ایشان را اسیر ومحبوس می‌سازند ، علاوه‌بر این مانع آمدوشد مسلمین به ایران می‌شوند وآنان را مجبور می‌کنندکه بدین عیسی درآیند والبته دست ازاین‌گونه اعمال زشت بکشند ودرکار انگلیسها نیز مداخله نکنند .

سپس سفیر اسپانیا موضوع بندرگمبرون یعنی بندرعباس امروز وجزیره بحرین را پیش‌کشید . شاه جواب دادکه ما جزیره بحرین را ازامیر هرمز گرفته‌ایم ومربوط به پرتقالیها نبوده است واگر پرتقالیها پیش ازاین درجزیره بحرین با امیر هرمزکه مسلمان بوده است سروکار داشته‌اند امروزهم با ماکه مسلمان هستیم سروکار خواهند داشت وازاین جهت برای ایشان تفاوتی حاصل نشده است وگمان ندارم‌که فایده پادشاه ایران درهمسایگی برای پادشاه اسپانیا از امیر هرمز کمترباشد . اما راجع به بندرگمبرون باید صریحاً بگویم‌که این بندر درخاك ایران وکاملاً ازقلمرو حکومت پرتقالی هرمز خارج است ومن با تصرف این بندر به حقوق کسی تجاوز نکرده‌ام .

بالجمله شاه با جوابهای صریح خود سفیررا آگاه‌کرد که ازآنچه‌گرفته است چیزی بازنخواهد داد وضمناً شکایت کردکه سلاطین فرنگ غالباً به او وعده‌هائی داده و وفا نکرده‌اند وگفت‌که من تاکنون بیش‌ازعده روزهای سال یعنی متجاوز از ۳۶۶ قلعه ازترکان عثمانی‌گرفته‌ام درصورتی‌که پادشاهان عیسوی فرنگ نه یك خانه بلکه یك انبار وحتی یك آغل بز هم نتوانسته‌اند ازآنها بگیرند وسفیررا تهدیدکردکه اگر با من چنین رفتارکنند ناچار راه بیت‌المقدس را پیش خواهم‌گرفت وآنچه نباید بکنم می‌کنم .

توصیف میدان نقش‌جهان ازسفرنامه پی‌یترو دلاواله

پی‌یترو دلاواله Pietro Della Valle جهانگردایتالیائی است‌که درسال ۱۶۱۷ میلادی برابر با ۱۰۲۵ هجری اصفهان پایتخت شاه‌عباس اول را دیده ودرسفرنامه خود میدان نقش جهان را بشرح زیرتوصیف‌کرده است :

«میتوان ازدومحل نام بردکه بنظر من نه‌تنها نظیر آنها درقسطنطنیه نیست بلکه با بهترین آثارمسیحیت برابر وحتی بدون‌تردید برآنها مزیت‌دارند ، یکی‌ازاین دومحل میدان شاه یا میدان اصلی شهرواقع درجلوی قصرسلطنتی است‌که طول آن ۶۹۰ وعرض‌آن ۲۳۰ قدم میشود . دورتادور این میدان را ساختمانهای مساوی وموزون وزیبا فراگرفته‌که سلسله آنها درهیچ نقطه قطع نشده‌است . درها همه بزرگ‌ودکانها همسطح خیابان وپرامتعه هستند وبالای‌آنها ایوانها وپنجره‌ها وهزاران تزئینات مختلف منظره زیبائی بوجود آورده است . این حفظ تناسب درمعماری وظرافت‌کار باعث تجلی بیشترزیبائی میدان میشود و با وجودی‌که عمارتهای میدان ناوونا[۱۷] در رم بلندتر

---

۱۴ ــ زندگانی شاه‌عباس اول جلد دوم تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۳۰۴ ــ ۳۰۷ .

۱۵ ــ Don Garcias de Silva Figueroa

۱۶ ــ Père Jean Thadée

۱۷ ــ Piazza Navona معروفترین و زیباترین میدان شهر روم است‌که بنظر بسیاری‌ازمردم مغرب‌زمین دردنیا میدانی ازآن زیباتر وجود ندارد وفقط‌کسانی‌که این میدان را دیده و با این نظر آشنا هستند میتوانند بفهمند نویسنده حتی با ذکر عقیده خود دایر برترجیح میدان شاه به میدان ناوونا چه جسارتی‌ازخود بروز داده و تاچه حد تحت‌تأثیر زیبائی میدان‌شاه اصفهان‌قرارگرفته‌است (رجوع شود به سفرنامه پی‌یترو دلاواله ترجمه دکتر شعاع‌الدین شفاء چاپ تهران) .

وغنی‌تر هستند اگر جرئت این را داشته باشم باید بگویم میدان شاه را بدلایل مختلفی برآن ترجیح میدهم . اطراف میدان درنزدیکی دکانها نهر پرآبی جاری است که دروسط آن سنگهائی برای رفت‌وآمد پیاده‌ها قرار داده‌اند وبین این نهر ودکانها بخط مستقیم درختهای پرشاخ‌وبرگ ویکسان کاشته‌اند که چند وقت دیگر وقتی برگهای آنها بروید بنظرم قشنگترین منظره عالم را تشکیل خواهند داد .

وسط تمام میدان با سنگهای ریزفرش‌شده وبرای دویدن یا اسب سواری موقعیتی ازآن بهتر وجود ندارد .

درب ورودی خانه شاه دریکی ازاضلاع طولی میدان‌شاه واقع شده ولی دروسط آن نیست بطوری‌که اگر این ضلع میدان را به سه قسمت‌کنیم ازیکطرف یك سوم وازطرف دیگر دوسوم با ضلع غربی میدان فاصله پیدا میکند وبرای بیان حقیقت باید گفت زیبائی این درب بیش‌ازعظمت وشکوه آنست. قدری پائین‌تر مدخل ورودی زنان دربار است منتهی دربآن هنوز برجای‌گذاشته نشده است . مقابل در این عمارت درطرف دیگر میدان مسجدی است با گنبدی زیباکه تمام دیوار آن ازکاشی‌های ظریف ورنگارنگ پوشیده شده‌است (مسجد شیخ لطف‌الله) . درضلع فوقانی میدان مسجدی است که فعلاً مشغول ساختمان آن هستند[18] ودرپائین میدان نزدیك بازار (مقصود شمال میدان است) به قرینه آن سردر بزرگی است که درطبقه بالای‌آن دوجای‌گاه قرار داردکه هرروز غروب آفتاب درآن نقاره میزنند ودوآهنگ جنگی ایران وترك را مینوازندکه به‌گوش خوش میآید و با وجود بزرگی میدان درهمه جا طنین می‌افکند» .

میدان نقش‌جهان دردوران شاه‌عباس دوم

شاردن Jean Chardin جهانگردمشهورفرانسوی میدان نقش‌جهان را درسفرنامه خود بتفصیل‌توصیف کرده‌است چنانکه خود او میگوید سفر اول به ایران از ۱٦٦٤ تا ۱٦۷۰ میلادی (۱۰۷٤ تا ۱۰۸۰ هجری) طول‌کشیده ودراین سفر سه سال آخرسلطنت شاه‌عباس دوم وسه سال اول سلطنت شاه سلیمان را درك‌کرده است . مسافرت دوم او از ۱٦۷۱ تا ۱٦۷۷ میلادی (۱۰۸۱ تا ۱۰۸۷ هجری) طول‌کشیده وبعلت تمایل زیادی‌که به شناختن ایران ونوشتن سفرنامه‌های دقیق وصحیح راجع به‌آن داشته است اورا برانگیخته‌که دراینمدت به اندازه امکان وباکمال جدیت بتحصیل زبان فارسی وشناسائی دقیق آداب ورسوم این‌کشورپرداخته ومرتباً به دربار ودیوانخانه مراجعه نموده و با بزرگان و دانشمندان‌به‌گفتگو پرداخته‌است وچنانکه خودگوید :

«درکشوری مانند ایران‌که هم ازلحاظ بعد مکانی وهم ازنظر عادات ورسوم برای ما دنیای جدیدی است آنچه را ممکن بود حسّ کنجکاوی ما اروپائیان را برانگیزد بدقت بررسی‌کردم وبرای شناسائی آنچه مربوط به‌ایران است بقدری دقت‌کردم وبه اندازه‌ای رنج بردم‌که بدون‌اغراق می‌توانم ادعا نمودکه مثلاً اصفهان را بیش ازلندن میشناسم درصورتیکه بیش‌از ۲٦ سال درآن شهر بسربرده‌ام وهمچنین زبان فارسی را درست مانند انگلیسی وتقریباً مانند فرانسه صحبت میکنم . تقریباً تمام طول وعرض‌کشور ایران را پیموده وهمه جای آنرا ازدریای خزر تا اقیانوس وسرحدات آن مانند ارمنستان وقفقاز جنوبی وماد وعربستان تاکرانه رود سند دیده‌ام» .

شاردن درباره **میدان نقش‌جهان** نوشته‌است‌که این میدان یکی اززیباترین میدانهای جهان است‌که شکل مربع مستطیل دارد بطول ٤٤۰ قدم وعرض ۱٦۰ قدم . اطراف میدان نهری است‌که باآجروآهك سیاه‌که‌ازسنگ سخت‌تراست ساخته شده . این نهر بعرض شش پا و ازاره‌های آن ازسنگ سیاه و پیاده‌رو آن باندازه یك پا بلندتر است ولی عرض این سنگ‌ها به اندازه‌ایست‌که چهارنفر بآسانی میتوانند روی آن پهلوی یکدیگر حرکت‌کنند . بین این نهر واطاقهای اطراف میدان فضائی بعرض ۲۰ پا وجود دارد . دراطراف میدان دویست اطاق است‌که همه بیك اندازه و یك سبك و دوطبقه ساخته شده است . اطاقهای طبقه زیرین هریك عبارت است از دو دکان که یکی رو بمیدان و دیگری بطرف بازار است . طبقه بالا نیز عبارت است ازچهار اطاق‌که دوتای آن بطرف میدان و دوتا درعقب واقع است . هریك ازاطاقهای روبمیدان ایوانی دارد وجلوی آنها طارمی‌هائی‌کشیده شده‌که باآجر وگچ وبه رنگ سبز وقرمز ساخته شده وبی‌اندازه بچشم زیبا میآید . هریك ازاطاقها بطرف بازار راههائی داردکه درموقع تابستان بسیار خنك می‌باشد .

عمارت ساعت درمیدان نقش‌جهان

شاردن نوشته است غیرازاین اطاقها دراطراف میدان بناهای بزرگی وجود دارد مانند (درقصرسلطنتی) یعنی عمارت عالی‌قاپو و (درحرمسرا) درسمت مغرب و (مسجد صدر) یعنی مسجد شیخ لطف‌الله ویك عمارتی‌که ماشینهای متعددی درآن قرار داده‌اند وآنرا (ساعت سازی) مینامند درطرف مشرق . درجنوب میدان مسجدشاه ودرشمال آن بازار واقع شده . میدان دارای دوازده مدخل عمده وچند مدخل‌کوچك است .

شاردن درجای دیگری ازسفرنامه خود راجع به **عمارت ساعت** یا ساعت سازی میدان نقش‌جهان توضیح بیشتری داده وچنین مینویسد :

«عمارت ساعت‌که فعلاً مورد توجه نیست بهنگام جلوس شاه‌عباس دوم برای تفریح وخوش‌آمد وی ساخته شده‌است . این عمارت مانند بازیچه‌کودکان است مخصوصاً برای‌کسیکه

چیز مهمی درعمر خود ندیده باشد چه شاهان ایران تا موقع تاجگذاری بحال کودکی بسرمیبرند[19]. این عمارت عبارت‌است ازتعدادی عروسکها وبازوها وسرها ودستهائی که بصورت‌های نقاشی شده روی دیوار نصب وبجای اعضای آنها بکار میرود ونیز تعدادی پرندگان وحیوانات چوبی است‌که با حرکت پاندول‌های ساعت بحرکت آمده ودرسرساعت بصدا درمیآیند وآوای مخصوصی ازآنها بگوش میرسد . ایرانیان باین دستگاه با چنان نظر تحسین وشگفت‌انگیز نگاه میکنندکه ما بساعت (استراسبورك) و (آنورس) نمی‌نگریم وآنرا شاهکار قوای محرکه میدانند درصورتی‌که نقاشی‌های آن بی‌تناسب وصدای آن ناموزون وگوش‌خراش وبازیچه‌ای بیش نیست»[20].

درمرکز میدان دکل بزرگی‌است بیلندی صدوبیست پا که درروزهای رسمی برای نشانه‌زدن بکار میرود . درشمال وجنوب میدان بفاصله سی وپنج پا ازنهر دوستون سنگی واقع شده‌که دروازه‌های بازی چوگان است .

تاورنیه سیاح دیگرفرانسوی‌که ازهزاروچهل ویك تا هزاروهفتاد وهشت هجری شش سفر بمشرق زمین‌کرده وبیش ازنه بار ایران را دیده است ، نوشته‌است‌که وقتی شاه میخواهد تیراندازی بکند جام زرینی روی دکل نصب مینمایند . باید سواردرسرتاخت‌بیاید اززیرآن‌بگذرد وبعد با قیقاج‌بتیر وکمان آن جام را بزند . اینهم ازرسومات قدیمه ایران است‌که درحال فرار با قیقاج دشمن خودرا میکشند هرکس جام طلا را با تیر بزند ازآن او خواهد بود . ومن خود دیدم‌که شاه صفی درپنج تاخت سه جام را با تیر فرود آورد .

توپهای میدان نقش‌جهان

دردوطرف در قصر سلطنتی (عمارت عالی‌قاپو) بفاصله ۱۱۰ قدم طارمی چوبی منقشی است‌که درداخل فضای بین‌آن ودیوار قصر ۱۱۰ توپ چدنی سبزرنگ قرار داده‌اند . اغلب این توپها ، توپهای‌کوچك صحرائی است باستثنای دوتوپ بزرگ وازنوع خمپاره‌اندازکه ایرانیان بآنها شتر میگویند . این توپها ساخت اسپانیا وجزء غنائمی است‌که ایرانیان هنگام فتح هرمز ازقلاع پرتقالیها بچنگ‌آورده‌اند واین غنائم درتمام شهرهای ایران وازآنجمله اصفهان توزیع شد .

دوسرستون تاریخی‌که درمیدان نقش‌جهان قرار داشته است

شاردن نوشته است درگوشه در حرمسرا دوپایه ستون مرمربسیارزیبا وگرانبهائی وجود داردکه ازخرابه‌های تخت – جمشید آورده‌اند . میرسیدعلی جناب مؤلف تاریخ (الاصفهان) دررساله «راهبر برای مسافرین اصفهان» چنین نوشته است : دوسرستون سنگی با نقش اورمزد (اهورامزدا) وغیره حالیه جلوی عمارت تیموری درچهارحوض می‌باشد (عمارت تیموری یا چهارحوض‌که این مؤلف ازآن نام برده است اکنون محل باشگاه افسران اصفهان است) .

شاردن این‌دوسرستون را درمیدان‌شاه جلودرب حرمسرا نشانی داده وتصورکرده است‌که ازعمارت تخت‌جمشید به اینجا منتقل شده باشد . آقای هرتسفلد[21] درکنفرانس خود درسالن معارف در اردیبهشت ۱۳۰۶ ازاین دوسرستون اسم برده‌که هشتاد سال قبل دراصفهان وجود داشته وحالیه اثری ازآنها نیست .

مؤلف (الاصفهان) دردنباله بیان این مطلب اضافه میکند که این دوسرستون درمقابل درب خورشید (درب حرمسرا) سال‌گذشته ۱۳۰۶ اززیرخاك وآوار میدان شاه بیرون آمد وبنظرمیرسدکه اصل آنها متعلق به عمارت سلطنتی شهر جی بوده است‌که باینجا منتقل شده ومن مشروحاً درقسمت ابنیه وآثار قدیمه‌کتاب **الاصفهان** نوشته‌ام[22].

یکی ازاین دوسرستون درحال‌حاضر درعمارت چهلستون اصفهان قرار دارد وسرستون دیگر درموزه ایران‌باستان در

---

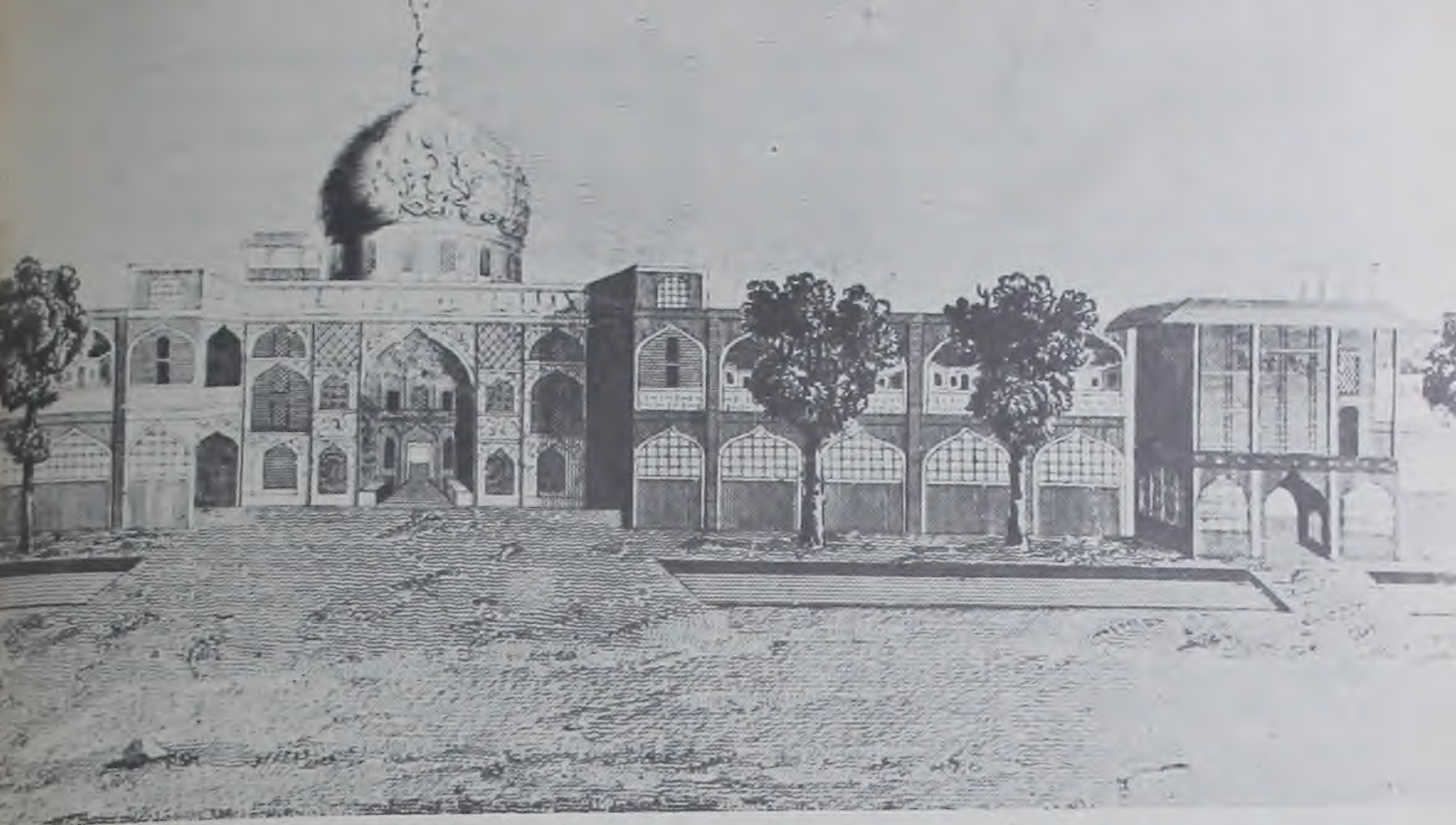
۱۸ – **پی‌یترو دلاواله** دربیان جهت جغرافیائی میدان نقش‌جهان اشتباه‌کرده است زیرا مقصود او مسجد شاه بوده‌که مقارن اتمام مسجد شیخ لطف‌الله مشغول پی‌ریزی آن بوده‌اند ودرضلع جنوبی میدان قرار دارد نه قسمت فوقانی آن .

۱۹ – مقصود شاردن ازذکر این نکته‌که شاهان ایران تا موقع تاجگذاری بحال‌کودکی بسرمیبرند جانشینان شاه‌عباس اول تا شاه طهماسب دوم است‌که همیشه درچهار دیواری حرم تحت نظر بودند ومعاشرین وندمای آنها را خواجگان وزنان تشکیل میداده‌اند وهنگامی که به‌سلطنت میرسیده‌اند هیچگونه اطلاعی ازمملکت‌داری ووظایف خود درامرخطیر سلطنت نداشته‌اند .

۲۰ – شوالیه شاردن فرانسوی . قسمت شهراصفهان ترجمه حسین عریضی صفحه ۳۸ .

۲۱ – Ernst Herzfeld پروفسورهرتسفلد ازبزرگان‌مستشرقین وایران‌شناسان نامی است‌که اهمیت دخالت ایران دوره ساسانی را در تاریخ معماری وصنعت عالم معرفی نموده ودرنتیجه مطالعات وتحقیقات فراوان درخصوص معماری وابنیه ایران قدیم دایره اطلاعات دیگران راکه دراین باب بسیار محدود بوده وسعت‌کامل بخشیده است . وی اول‌بار درتخت‌جمشید با روش علمی به‌حفاری پرداخت ونتایج عالی بدست آورد . سلسله انتشاراتی‌که بزبان آلمانی تحت عنوان (اطلاعاتی راجع به‌آثار قدیم ایران) توسط او منتشرمیشده نماینده پشتکار ومهارت کامل او درباره این موضوع است . کتاب مهم اوکه بزبان انگلیسی درسال ۱۹۴۱ میلادی درآکسفورد بطبع رسیده (ایران وشرق قدیم) نام دارد وبزرگترین تألیف اوکه درسال ۱۹۴۷ میلادی درآمریکا انتشار یافته است درباب (زردشت ودنیای عهد او) میباشد .

۲۲ – بطوریکه مؤلف‌کتاب (الاصفهان) متذکرشده کتاب وی در ده دفتر تدوین شده ولی متأسفانه تا این تاریخ بیش ازیك جلد ازکتاب وی بطبع نرسیده‌است وازسایر مؤلفات وی اطلاعی دردسترس ما نیست.



منظره مسجد شیخ لطف‌الله وعمارت ساعت‌که درطرف راست عکس مشاهده میشود (ازآلبوم مصور شاردن)

تهران برای مشاهده سیاحان بنمایش گذاشته شده ودرذیل آن چنین نوشته شده است :

«یکی ازدو سرستون سنگی اصفهان نظیر سرستونهای بیستون متعلق به اواخر زمان ساسانی‌که درعمارت تیموری اصفهان بدست آمده است» .

سردر قیصریه درشمال میدان نقش‌جهان

درشمال میدان نقش‌جهان سردر قیصریه و بازارشاهی واقع شده‌که سقف‌آن با مقرنسهای زیبای نقاشی شده آراسته شده ودیوارهای جبهه شمالی وشرقی وغربی آن صحنه‌هائی ازجنگ‌های شاه‌عباس با ازبکان و مجالس بزم اروپائیان وشکارگاه شاه‌عباس نقاشی شده ودرصحنه شکارگاه **شاه‌عباس کبیر** با تاج مخصوص درحالیکه براسب خاکستری رنگ سوار است مشاهده میشود. این‌نقاشی‌ها که کاررضای‌عباسی وشاگردان او میباشد چون درمعرض تأثیرعوامل جوی بوده‌است بمقدار زیادکم‌رنگ شده ودربعضی جاها تصاویر بکلی محو شده‌است.

شاردن ازساعت بزرگ وناقوسی نام میبردکه برفراز این سردر قرارداشته . وی چنین می‌نویسد :

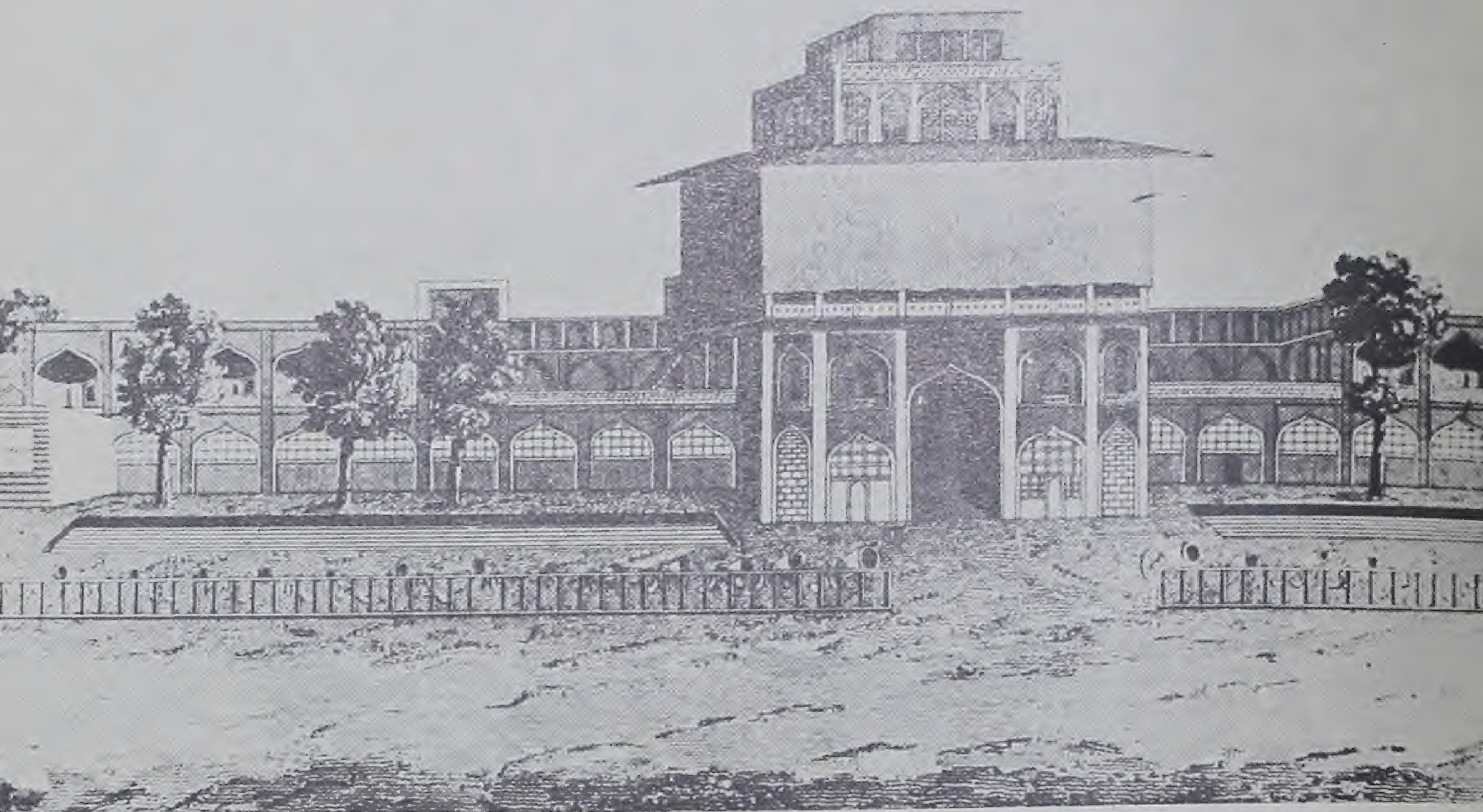
«دربالای سردر جای ساعت بزرگی است‌که مساحت پایه آن سه یا چهارپای مربع است ولی اکنون درآن ساعتی نیست واین یا بعلت آنست‌که فعلاً ساعت‌سازی برای بکارانداختن آن موجود نیست ویا بسبب آنست‌که هرنوع صدای ناقوس درمذهب ایرانیان ممنوع میباشد ولی بالای آن ناقوسی بوزن ۸۰۰ یا ۹۰۰ لیور قراردارد[۲۳] که درکنارآن کلمات ذیل به‌لاتین حك شده است

Santa Maria Oro Pro nobis muliéribus

وترجمه آن چنین است :

«ای حضرت مریم برای ما بیچارگان دعاکن» ازاین کلمات چنین بنظرمیرسدکه این ناقوس متعلق بدیر شهر هرمز بوده وپس ازغلبه شاه‌عباس برپرتقالیها وفتح هرمز ازآنجا به اصفهان انتقال داده شده ودر سردر قیصریه نصب شده‌است .

از سردر قیصریه وارد مجلل‌ترین وبزرگترین بازارهای اصفهان میشویم که دردوره صفویه مرکز فروش پارچه‌های گرانبهابوده ونمایندگان کمپانی‌های خارجی‌درآنجا حجره‌هائی داشته‌اند ، دروسط بازار چهارسوئی است‌که دارای گنبد منقش زیبائی اززمان شاه‌عباس است ودرطرف راست آن(ضرابخانه) ودرطرف چپ‌آن(کاروانسرای شاه) قرارداشته است وامروز نیز باقی است .



منظره عمارت عالی‌قاپو که تالار آن با پرده‌هائی بسته میشده وتوپهائی‌که درجلوی این کاخ سلطنتی وجود داشته وهمه سیاحان دوران صفویه بوجود این توپها اشاره کرده‌اند (عکس ازآلبوم مصور شاردن)

درجبهه فوقانی سردرقیصریه دردوپشت بغل، کاشیکاری معرق نفیسی شده‌که موضوع آن نمایش ستاره قوس است. مورخین مشرق‌زمین احداث شهر اصفهان را دربرج قوس دانسته‌اند واین مجموعه را بشکل نیمه انسان ونیمه ببری‌که دمش مار بزرگی است درسردر قیصریه نمایش داده‌اند. نیمه انسان دردوتصویر موجود درحال تیراندازی است» .

نقاره خانه میدان نقش‌جهان

دردوره صفویه درغرفه‌های فوقانی طرفین سردر قیصریه دستگاه (نقاره‌خانه) استقرار داشته است‌که همه روزه هنگام طلوع وغروب آفتاب دسته‌ای ازنوازندگان بتقلید ازیك سنت باستانی با طبل و دهل وبوق وکرنا وآلات و ادوات وسازهای جنگی دیگرقسمتهائی را مینواختند. میرزاحسین‌خان فرزند محمدابراهیم خان تحویلدار اصفهان درکتاب خود بنام (جغرافیای اصفهان) که درسال ۱۲۹٤ هجری‌قمری تدوین شده راجع به نقاره‌خانه میدان نقش‌جهان می‌نویسدکه طول دوتالار نقاره‌خانه دردوسمت راست وچپ سردرقیصریه باندازه نصف عرض میدان یعنی درحدود ۷۵ متر بوده است.

پیرلوتی Pierre Loti نویسنده معروف فرانسوی‌که در سال ۱۹۰٤ میلادی‌برابربا ۱۳۲۱ هجری‌قمری دراصفهان‌بوده درسفرنامه خود تحت عنوان«بسوی‌اصفهان» Vers Ispahan درباره نقاره‌خانه میدان نقش‌جهان چنین مینویسد:

«پیش ازفرارسیدن شب مدت‌کوتاهی برای من باقی‌است که درمیدان‌شاه توقف‌کنم وشاهد منظره‌تشریفات ساعت مذهبی مغرب باشم. این تشریفات مخصوص بهنگام غروب ازپیش از اسلام واززمان دیانت اولی موبدان است. بمحض اینکه مسجد شاه‌که درتمام روزآبی‌است درپرتو آخرین اشعه غروب دراین دقیقه مخصوص بنفش رنگ میگردد صدای نقاره‌خانه بلند میشود. طبل‌ها وبوقهای بزرگ‌که نظیرآنها درهندوستان دیده میشود بصدا درمیآیند. ازهزاران سال پیش این رسم بوده است وهنوزهم پا برجاست‌که هنگام غروب بدین وسیله بخورشید درود میفرستند. هنگامی‌که اشعه آفتاب خاموش میشود این دستگاه موسیقی وحشیانه ناگهان بصدا درمیآید. ضربه‌های بزرگ نواخته میشود. صدای طوفان دراین جایگاه

---

۲۳ ــ لیور Livre مقیاس پول‌که در ازمنه ونواحی مختلف یکسان نبوده است ونیز مقیاس وزن بوده‌که تقریباً برابر با چهارکیلو میشده است.

خلوت که تصادفاً کاروانی هنوز درآن باقی مانده می‌پیچد وصدای بوق‌ها و کرناها مانند نوای حیوانات وحشی دربرابر شکست سپاه نوربگوش میرسد . فردا صبح نقاره‌چی‌ها درهمین محل امروزی جمع شده وموقع طلوع آفتاب نقاره می‌زنند . درساحل رودگنگ درهندوستان نیز صبح وشام هنگام طلوع وغروب آفتاب براین شاه کواکب درود میفرستند ونظیرهمین صدا دودفعه درروز دربالای شهر بنارس بلند میشود» .

تصویرهائی ازمیدان نقش‌جهان درسفرنامه‌های سیاحان اروپائی

توماس هربرت Thomas Herbert سیاح انگلیسی‌است که درسال ۱۶۲۷ میلادی (۱۰۳۷ هجری) بهمراه هیئت‌نمایندگی انگلیس به ریاست **سر دودمور کوتون** Sir Dodmor Cotton و نقدعلی‌بیك سفیر ایران درلندن و **رابرت شرلی** که درهمان وقت درلندن بوده است عازم ایران شده ودراوایل سال ۱۶۲۷ میلادی ازطریق بندرعباس ولار وشیراز به اصفهان آمده‌است .

هربرت درسفرنامه خود دربارهٔ مسائل اجتماعی‌واقتصادی ایران ، شهرها و باغها و تاریخ و جغرافی و باستانشناسی سخن میراند . سفرنامه مصور او در لندن در سال ۱۶۳۴ میلادی (۱۰۴۳ هجری) به چاپ رسیده است .

قدیمی‌ترین نمایش میدان نقش‌جهان را نیز هربرت درسفرنامه خودآورده‌است. «میدان یا بازاربزرگ دراصفهان» نام تصویری است که میدان شاه اصفهان را نشان میدهد . این تصویر درنوع خود بی‌نظیر است و مانند یك عکس هوائی ازمیدان شاه میباشد . هربرت روی بام بازار درقسمت شمالی میدان قرارگرفته واین طرح را تهیه نموده است . او خود میدان نقش‌جهان را ستوده است ومی‌نویسد :

«میدان‌یابازاربزرگ بدون‌شك مجلل‌ترین، مطبوع‌ترین بازار درتمام جهان است . طول آن درحدود ۱۰۰۰ وعرض آن ۲۰۰ پا میباشد . این میدان شبیه به مرکز بورس ما یا شبیه میدان سلطنتی‌درپاریس‌است اما شش‌بار ازآن‌بزرگتراست»[۲۴].

دولیه دلاند Daulier Deslandes سیاح فرانسوی که دردوران سلطنت شاه‌عباس دوم دراصفهان بوده است درکتاب خود بنام «*زیبائی‌های ایران*» Les beautés de la Perse **و ژان تونو** Jean Thevenot سیاح دیگر فرانسوی هم که درسال ۱۰۷۴ هجری قمری ودر دوران سلطنت همین پادشاه دراصفهان بسربرده است درسفرنامه خود تصاویری از **میدان نقش‌جهان** بدست داده‌اندکه با حقیقت وفق نمیدهد وبیشترجنبه تخیل دارد . سفرنامه **پل لوکاس** هم که درسال ۱۱۱۲ هجری ودردوران سلطنت شاه سلطان‌حسین دراصفهان بوده‌است همین کیفیت را دارد وتصویری که ازمیدان نقش‌جهان ترسیم کرده است با حقیقت وفق نمیدهد[۲۵].

میدان نقش‌جهان دردوران سلطنت شاه سلیمان

سانسون Sanson سیاح‌فرانسوی‌است که درسال ۱۶۸۳ میلادی (۱۰۹٤ هجری) ومقارن یازدهمین سال سلطنت شاه سلیمان به ایران مسافرت‌کرده وبه عنوان مهمان شاه مدتی دراصفهان بسربرده‌است . وی درسفرنامه خود **میدان‌نقش‌جهان** را چنین توصیف میکند :

«قصر شاه درمغرب میدان بزرگی قرار داردکه درآنجا مردم به خرید و فروش می‌پردازند . این میدان جالب‌ترین میدان مشرق‌زمین است وبسیار وسیع میباشد . طول آن خیلی بیشتر ازعرض آن است . شکل میدان مربع مستطیل است و ۷۰۰ قدم طول و ۳۰۰ قدم عرض دارد[۲۶]. درچهارطرف‌آن حجره‌هائی رواق مانند ساخته شده است که سبك معماری آنها همانطوریکه درعکسی‌که ازمیدان‌کشیده‌ام نمایان است شبیه به ساختمان در ورودی قصرشاه می‌باشد .

دراین میدان فرزندان امراء و بزرگان به نمایشات وتمرین‌های مختلف می‌پردازند ، ازجمله امیرزادگان جوان دراین میدان سواره چوگان‌بازی میکنند ونیزه‌پرانی مینمایند وبه تاخت اسب می‌تازند وبه انواع چابك سواریها می‌پردازند مثلاً همانطوریکه به سرعت اسب می‌تازند بدون اینکه پای خودرا ازرکاب‌درآورند خودرا خم میکنند ونیزه‌هارا ازروی زمین جمع میکنند وبه‌آئین پارتهای قدیم درحالی‌که چهارنعل اسب می‌تازند وفرار میکنند ازعقب تیر ازکمان رها می‌نمایند وباز به همین ترتیب درحالی‌که بسرعت اسب می‌تازند روی خودرا برمیگردانند وازپشت‌سر وسط بشقاب طلائی راکه برسرچوب بلندی دروسط میدان برپا داشته‌اند هدف قرار میدهند وتیر ازکمان رها میکنند .

شاه‌که تمرین تیراندازی را ازتالار بزرگ قصر تماشا

---

۲٤ ــ برای اطلاع بیشتر از **هربرت** و ارزش سفرنامه او رجوع شود به جلد اول‌کتاب « اسناد مصور اروپائیان ازایران » صفحه ۱۲۱ــ ۱۳۰ تألیف دکتر غلامعلی همایون .

۲۵ ــ رجوع شود به‌کتاب «اسناد مصور اروپائیان ازایران» جلد اول تألیف دکتر غلامعلی همایون وتوصیف میدان نقش‌جهان ازسفرنامه **دولیه دلند** ترجمه دکتر محسن صبا درشماره صدویکم مجله هنرومردم .

۲٦ ــ بیشتر سیاحان اروپائی درتعیین ابعاد این میدان دچار اشتباه شده‌اند . اندازه حقیقی میدان نقش‌جهان بشرح زیر است :

طول شرقی میدان ازشمال به جنوب ۵۰۳ متر وطول غربی ۵۰٦ متر .

عرض شمالی میدان ازشرق‌به‌غرب ۱۵۸ متر وعرض‌جنوبی ۱۵۹ متر .

۲۷ ــ اکو **Ecu** پول نقره‌که معمولاً معادل سه لیور وگاهی هم شش لیور بوده است (لیور **Livre** نیز مقیاس پول فرانسه بوده که در ازمنه ونواحی مختلف یکسان نبوده است وهمچنین مقیاس وزن بوده‌که تقریباً مطابق با چهارکیلو میشده است) .

۲۸ ــ رجوع شود به صفحه ٦۵ و ٦٦ سفرنامه سانسون ترجمه دکتر تقی تفضلی .



عمارت نقاره خانه میدان نقش‌جهان وهیئت نوازندگان دریکی ازتالارهای آن و نمونه آلات و ادواتی که برای نواختن بکار میبرده‌اند (عکس از دیولافوآ)

میکند بهرکس که جام طلا را به زیر میآورد جایزه‌ای میدهد وبشقاب طلا را نیز به او می‌بخشد وهمچنین برای او چهارصد (اکو) میفرستد[۳۷] تا وسایل پذیرائی شاه را درمنزلش فراهم کند زیرا معمول چنین است که کسی که بشقاب طلا را نشانه میکند شاه برای تشویق او به منزلش میرود ودرآنجا غذای مختصری صرف میکند . تمام امراء وبزرگان دربار مهارت‌آن تیرانداز را می‌ستایند وازاینکه افتخار پیداکرده است که شاه بمنزل او تشریف‌فرما شود به او تبریك میگویند»[۳۸].

انگلبرت کمپفر Engelbert Kämpher سیاح آلمانی است که درهیئت تجارتی که ازطرف شارل یازدهم پادشاه سوئد درسال ۱۶۸۲ میلادی برابر با ۱۰۹۳ هجری به ایران اعزام شده ، سمت منشی‌گری وپزشگی‌آن هیئت را به‌عهده داشته است . **کمپفر** درسال ۱۰۹۶ هجری به اصفهان رسیده ودوسال درپایتخت ایران توقف نموده ودراین مدت فرصت یافته است که شهر اصفهان وبطورکلی مسائل مربوط به ایران را مطالعه نماید. وی درسفرنامه خود تصاویری‌از**میدان نقش‌جهان** و**تالار آینه** خانه ومراسم شترقربانی درباغ هزارجریب نشان داده‌است وازکاخهای درباری ومراکزدولتی طرح جالبی‌تهیه کرده‌است.

کمپفر میدان نقش‌جهان را باغرفه‌های اطراف ونهرهای سنگی ودروازه چوگان وتیر بلندی‌که مخصوص قپق‌اندازی بوده‌است توصیف‌کرده وتنهاچیزیکه درسفرنامه خود به مطالب دیگران می‌افزاید آنست که میگوید شاه سلیمان بعلت خسیس

بودن چندان علاقه‌ای بورزش قپق‌اندازی نشان نمیدهد .

میدان نقش‌جهان دردوران سلطنت شاه سلطان‌حسین

جملی کاری Gemelli Careri سیاح ایتالیائی است که درسال ۱۱۰۵ هجری مقارن باآخرین سال سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران آمده و ورود او به اصفهان مقارن بوده است با درگذشت شاه سلیمان وجلوس شاه سلطان‌حسین . وی درسفرنامه خود مراسم سوگواری درگذشت شاه سلیمان وجلوس شاه سلطان‌حسین راکه شخصاً شاهد وناظربوده است بتفصیل شرح داده وآنچه راکه دیده وشنیده چون نقاشی چیره‌دست به روی کاغذآورده‌است . کاری میدان نقش‌جهان اصفهان را بشرح زیرتوصیف میکند :

«این‌میدان واغلب عماراتی‌که دراطراف‌آن‌دیده میشوند به حکم شاه‌عباس روی ویرانه‌های یك میدان قدیمی‌که سابقاً مقرّ یکی ازشاهزادگان ایرانی وسپس دارالحکومه شهر بود بنا شده است‌گویا میدان قدیمی‌کوچکتر ازمیدان‌کنونی بوده ، دیر پرتقالیها که من نیز اکنون ساکن آن هستم درنزدیکی این میدان قرارگرفته است .

طول این‌میدان ازسمت شمال به‌جنوب درست یك چهارم میل وعرض‌آن یك هشتم میل است . زیبائی وضع میدان ، تناسب ستونها ، طاقها ، مغازه‌ها ، درها ، پنجره‌های این میدان را با بزرگترین میدانهای اروپا قابل مقایسه میسازد ، باتوجه به عظمت وظرافت معماری می‌توان‌گفت این میدان ازمیدان (سن مارك) ونیز باشکوهتر است ، طاقهای میدان سن مارك به وسیله دیوارهائی بسته شده درصورتی‌که طاقهای این‌میدان راههای معابد مساجد وعمارات اطراف‌اند ، اغلب ساختمانهای اطراف میدان را مغازه‌هائی تشکیل می‌دهندکه صنعتگران زبردست درآنها مشغول‌کارند ، بالای مغازه‌ها به طرز جالبی بنا شده‌اندکه عموماً منزل ومحل سکونت این هنرمندان‌هستند.

دراطراف میدان جویهای باریکی ازسنگ تعبیه شده لیکن به ندرت آب درآنها جریان دارد معمولاً آب قلیلی درته جویها می‌ماند ومی‌گندد وبوی تعفن به اطراف پخش می‌شود ، ازدرختان چناری‌که شاه‌عباس به دست خود دراین میدان‌کاشته بود هنوز چندتائی باقی مانده است ، آنهائی‌که ازبین رفته‌اند قطعاً دراثر بی‌مبالاتی مأمورین‌آبیاری بوده‌که ازمراقبت وآب به موقع غفلت‌کرده‌اند وپس ازخشك شدن آنها نیز چناری تازه نکاشته‌اند و با ازبین رفتن آن چنارها زیبائی میدان‌ازبین رفته است .

دو در باشکوه کاخ شاهی درطرف غرب میدان قرار گرفته ، عالی‌قاپو به خیابانی طولانی باز می‌شود ، جایگاههائی درآن بناگردیده‌که محل تحصن‌گناهکاران وجنایتکاران بود وحتی درماندگان وستمدیدگانی‌که ازطرف حکام مورد ستم وتعدی قرار می‌گرفته‌اند نیز جهت دادخواهی به این محل می‌آمدند و شاه دراین محل شخصاً به شکایات پناهندگان می‌رسید وحکمرانانی راکه ازقدرت ومقام خود سوءاستفاده می‌کردند مجازات می‌نمود ، درآخر این خیابان در بزرگی به چشم می‌خوردکه به در علی(عالی) موسوم است ودرآستانه آن سنگ مدوری است‌که مورد احترام زیاد ایرانیها می‌باشد.

کمی‌دورترازاین‌محوطه ساختمان مکعبی‌شکلی‌دیده میشود که سه طرف‌آن باز است ، سقف این ساختمان‌ازچوبهائی ساخته شده‌که درنهایت صنعت و ظرافت بریده و به طور مخصوصی رنگ‌آمیزی‌گردیده‌اند ، بیست ستون چوبی‌نقاشی ومنبت‌کاری شده بسیارظریف نیز دراین سقف قرارگرفته‌اند ، دراطراف این ساختمان صورتهائی به شیوه اروپا ترسیم شده است ودر بعضی ازآنها جوان زیبائی پیاله‌ای دردست دارد واین علاقه مخصوص شاهزاده را به شراب نشان می‌دهد .

دروسط میدان حوضی قرار داردکه فواره‌های آن با وسیله مخصوصی‌که آن را به برجهائی می‌رساندکار می‌کنند درقسمت آخر این بنا تخت سلطنتی قرارگرفته وشاه می‌تواند درحال نشسته تمام میدان را درزیرنظر داشته باشد مخصوصاً درجشنها وروزهای رسمی تمام تشریفاتی راکه دراین میدان برگزار می‌شود ببیند .

یکی ازاین مراسم‌که درایران مورد علاقه وتوجه عموم است بازی‌کمان است ، شاه‌گلدانی زرین بالای درختی نصب می‌کند سواران به سرعت ازبرابر درخت می‌گذرند وچند قدم بعد برمی‌گردند وتیری به سوی‌گلدان رها می‌کنند ، گلدان زرین جایزه کسی است‌که تیرش زودتر وبهتر به نشانه بخورد .

در معمولی دیگری هم به نام در دولتخانه یعنی در عدالت به وسیله چند فوج سربازمحافظت می‌شود، این سربازها که عده‌ای پیاده وعده‌ای سواره هستند مانند نگهبانان در عالی یکصدوده عراده توپ دارندکه شاه‌عباس‌کبیر هنگام راندن اسپانیائیها ازهرمز آنها را به غنیمت‌گرفته است البته به‌جز نه عراده بقیه زنبورك‌اند ، درنزدیکی این درب در دیگری قرار داردکه قرینه در ورودی است وبه تقلید ازآن ساخته شده ودر مودباك یا (مطبخ) نام دارد ، تمام مواد غذائی موردنیاز ازاین در واردکاخ می‌شود . درنزدیکی این‌بنا ساختمان‌دیگری قرارگرفته‌که متعلق به خزانه‌دار بزرگ می‌باشد ، موقعی‌که من دراصفهان‌بودم صاحب‌این‌عنوان عالی – خزانه‌داربزرگ – خواجه سفیدپوستی بودکه‌کلید مخازن دولتی را درتحویل داشت ، وی هرگز به‌جزموارد نیاز دولت دست‌به‌آنها نمی‌زند ، مخزن مخصوصی‌که مواجب سربازان ازآنجا پرداخت می‌گردد دراین نزدیکی وجدا ازخزانه بزرگ است ، عایدات شخص شاه ازمحصول واجاره باغها ، کاروانسراها ومستغلات خود به این خزانه بزرگ تحویل می‌گردد ، این نکته بسیار جالب

توجه است که شاهزادگان مسلمان وجوهی راکه ازبابت مالیات ویا جریمه وغیره جمع‌آوری می‌شود غیرعادلانه می‌دانند وکمترین دیناری ازآن‌برای‌خود خرج نمی‌کنند ، این‌موضوع تقریباً عمومیت دارد به طوری‌که مغول بزرگ با وجود اینکه متجاوز ازهشتاد سال دارد با دست خود عرقچین‌هائی می‌بافد وآنها را به‌رسم هدیه به‌امرا وبزرگان می‌فرستدکه غالباً درمقابل این افتخار به طوع یاکره مبلغ بیست تا سی هزار اکو سکه طلا به‌عنوان پیشکش برایش می‌فرستند ، درست درمقابل در مطبخ[۲۹] ساختمان بزرگی بنا شده‌که صنعتگران مختلف زیادی درآن مشغول‌کار هستند ، دراین میان عده‌ای صنعتگر فرانسوی نیز برای شاه کار می‌کنند ، درهای دیگر متعددی هم دراطراف‌کاخ دیده می‌شودکه یکی ازآنها دور از انظار وبرای این تعبیه شده‌که پادشاه هروقت اراده نمود ازآن در به مسجدشاه برود . درقسمت جنوبی این میدان زنگ ساعت بزرگ هرمز قرار داردکه مسیحیان میسیونر اوگوستین آنرا به شاه‌عباس بزرگ تقدیم نموده‌اند .

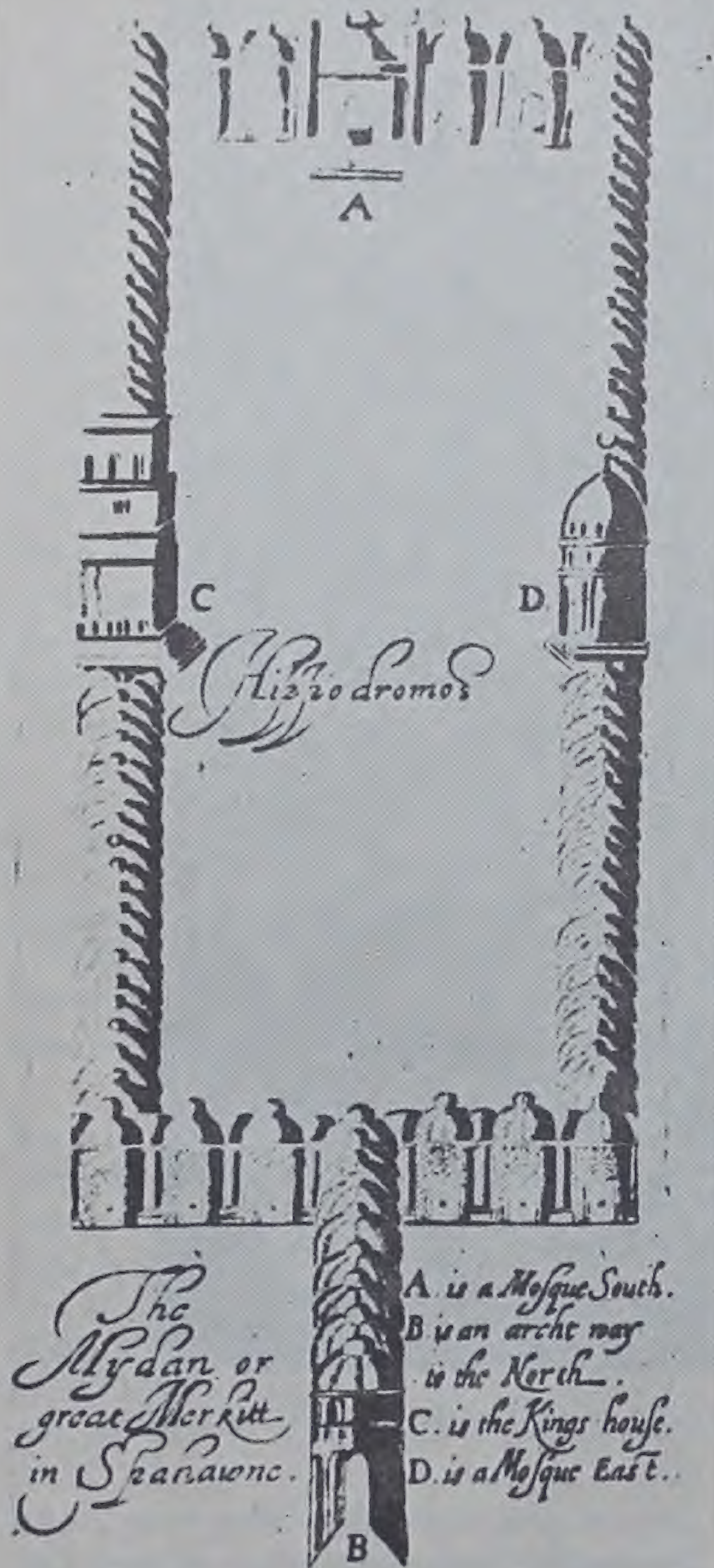
مسجد شیخ لطف‌الله درجانب مشرق قرارگرفته وگنبد بزرگ آن ازکاشیهای رنگارنگ پوشیده شده‌است ، مسجد شاه درقسمت جنوبی میدان واقع شده وجلوخان وسیع بسیارزیبائی دارد ، دردوطرف این جلوخان دومناره تعبیه شده‌که بالای آنها به قسمت عمامه شکل ختم می‌گردد .

ازاین در بزرگ به حیاطی وارد می‌شودکه تقارن‌کاملی ندارد .

طاقهای دورتادور این حیاط با کاشیهای رنگارنگ تزئین یافته است . در دومی‌که روی‌آن پارچه‌های‌کوچك وبزرگ نقره‌کوبیده شده به داخل مسجد باز می‌شود . درون مسجد نقش‌ونگار طلائی وتزئینات عربی زیبائی دارد و با گنبد آراسته اعجاب‌انگیزی پوشیده شده وکف‌آن بابهترین فرشهای نفیس بافت ایران مفروش گردیده است . در وسط میدان روزهای معمولی درفاصله بین مسجد وتیر چوبی مسابقه جمعی چوب وزغال می‌فروشند ، درقسمت مشرف به زنگ ساعت‌آهن آلات و زین‌افزار و درقسمتی دیگر فرش‌کهنه خرید و فروش می‌شود .

دراطراف مسجد شیخ لطف‌الله دکه‌هائی قراردارد‌که در آنها مرغ بریان وگوشت‌کوبیده پخته به فروش می‌رسد ، در بقیه قسمتهای میدان مخصوصاً نزدیکیهای‌کاخ شاهی ازدحام واجتماع وخریدوفروش سرپائی‌کاملاً قدغن‌است . این‌محوطه دارای محل مخصوص برای گاوبازی ومقابله با حیوانات وحشی‌است . پادشاه اینگونه سرگرمیها را دوست دارد . علاوه براینها عده‌ای ریسمان‌باز شیاد و مسخره نیز با ادا و حرکات خود مردم را سرگرم می‌سازند .

روزهای جمعه میدان جلوه خاصی دارد ، پر ازاصناف



تصویر میدان نقش‌جهان درسفرنامه توماس هربرت

وکسبه وروستائیان است ، مردم برای خرید میوه ، سبزی ، مرغ ، بوقلمون و سایر اجناس روی به میدان می‌آورند ، درسرتاسر بازار مغازه‌هائی است‌که درآنها کالاهای مختلفی

۲۹ ــ کوچه پشت مطبخ هنوز هم بهمین نام وجود دارد ومحل رفت‌وآمد عابرین ووسایط نقلیه است .



تصویری ازمیدان نقش‌جهان وکاخهای شاهی‌که بین این میدان وخیابان چهارباغ قرار داشته است (ازسفرنامه انگلبرت‌کمپفر)

به فروش می‌رسد. قسمتی‌ازآن اختصاص به چرمسازی وفروش انواع وسایل چرمی دارد، دریك قسمت مشکهای‌کوچکی فروخته می‌شودکه آنها را برای حمل آب زیرشکم شترها می‌بندند، درنزدیکی آن تیروکمان و شمشیر و ادویه فروخته می‌شود.

درکاروانسراهـا تجارتخانه‌های بزرگی وجود دارد، بازاری نیزمخصوص‌فروش وسایل سفر است، تمام قسمت‌غربی میدان از در مسجد تا زاویه غربی مخصوص کتابفروشهـا وصحافهاست، درچند دکان نزدیك‌کاخ ظروف بلورین ساخت نورمبرگ و ونیز فروخته می‌شود، بین دو درکاخ ارامنه فقیر مهرهای ظریفی ازسنگ می‌تراشند، قسمتی نیزمخصوص کار قهوه‌چیهاست، مردم برای صرف قهوه وقلیان بدانجا می‌روند، این محل علاوه براستراحتگاه بودن چشم‌اندازخوبی هم دارد ومشرف برحوضی است‌که آب زلالی دروسط آن درفوران است. اغلب مردم تنگ قلیان خودرا باآب تمیز وخنك این حوض پر می‌کنند، این‌محل پاتوق عده‌ای‌ازاهالی شهر به ویژه درویشهائی است‌که با صدای منکرخود صبح تاشام برای‌گرفتن پول ازمردم داد می‌کشند.

تجارتخانه ودکاکین ارامنه درکاروانسرای‌کوچك خود آنهاست‌که درنزدیکی میدان واقع شده‌است، کمی دورتر

کاروانسرای بزرگی قرارگرفته که به امر مادر شاه‌عباس دوم بنا گردیده ، دوطبقه ساختمان وحوضی دروسط حیاطش دارد سابقاً درهرچهارگوشه آن دری وجود داشت ولی اکنون فقط دو در باقیمانده است ، گویا درها به‌کاروانسراهای دیگری باز می‌شود ، این کاروانسراها که اغلب ازطرف شاه وافراد خانواده وبستگان وی تأسیس یافته‌اند مناسبترین محل برای اقامت مسافران و بازرگانان می‌باشند وگرچه کرایه آنها از سایر کاروانسراها کمی گرانتر است اما ساکنان آنها از امن وراحت بیشتر برخوردارند واگرچیزی ازآنها گم شود کاروانسرادار مسئول جبران آن می‌باشد ، حراست و نگهبانی میدان شبها به عهده جمعی‌ازمحافظان است وحراست بازار نیزمثل حراست بازارهای سایر شهرستانها صورت می‌گیرد .

بازار بزرگ درگوشه جنوب غربی میدان واقع شده ، دراین بازار انواع لباسها وکفشهای چرمی به فروش می‌رسد به بازار دیگری نیزمتصل می‌شودکه دردکانهای دوطرف آن صنعتگران مختلف مشغول کارند . اغلب ظروف مسی می‌سازند، رنگرزان هم دراین بازار مغازه دارند . کاروانسرائی درپایان آن قرارگرفته که مرکزفروش‌ادویه ، اقسام عطروسایل‌چرمی به شمار می‌رود . درقسمت شمالی بازار مغازه‌های اسلحه‌فروشی ووسایل ظریف‌آهنی ، برنزی و مسی قرار دارد . درمغازه‌های کوچك نزديك درب ورودی سنگهای قیمتی معامله می‌شود ودربالای مغازه‌ها اطاق طولانی وبزرگی وجوددارد که هرروز عصرجمعی‌درآن باکرنای و تنبور و دهل و سایرآلات موسیقی مثل سایر شهرها آهنگ ناخوشایندی می‌زنند ، کمی دورتر دوستون به ارتفاع هفت پالم وبه فاصله همان اندازه به نظر می‌رسدکه چند تن سوار اسب می‌کوشند به ضربت چوب توپی را ازوسط آن دوستون بگذرانند، نخستین‌کسی‌که توپ یاگوی را ازآن میان به در برد برنده است ، از دربی‌که ذکرآن رفت وارد بازارکوچکی می‌شویم‌که درآن پارچه‌های زربفت ونقره بافت وابریشمهای اعلای هندی به فروش می‌رسد. ازمسجد شاه تا زاویه جنوبی میدان‌کارگاه خراطان ، نجاران ومنبت‌کاران قرارگرفته ، چند دکان متفرقه آهن‌آلات فروشی وحلاجی دراین میدان دیده می‌شود» [۳۰].

سیاح مشهور دیگری‌که دردوره سلطنت شاه سلطان‌حسین به‌اصفهان‌آمده وازخودسفرنامه‌ای‌باقی‌گذاشته است کُرنلیوس لوبرون (Cornelius de Bruyn) یا (Corneille le Brun) هلندی است‌که ورود او به اصفهان در ١٤ رجب سال ۱۱۱۵ هجری مطابق با نهمین سال سلطنت شاه سلطان‌حسین‌اتفاق‌افتاده وچنانکه خود او نوشته است درکاروانسرای معروف(جده) متعلق به مادر شاه سلطان‌حسین منزل کرده است . وی تصاویر جالبی ازآثار وابنیه مهم ایران فراهم آورده و با اجازه پادشاه تصویری هم ازخود وی نقاشی‌کرده است .

سفرنامه این جهانگردکه درسال ۱۷۱۸ میلادی درشهر آمستردام به چاپ رسیده حاوی اطلاعاتی دربارهٔ آثار تاریخی اصفهان ازآنجمله میدان نقش‌جهان است ولی توصیف وی ازمیدان نقش‌جهان بطوریکه نگارنده درسفرنامه او مطالعه نمود تکرار مطالبی است‌که دیگران ازسیاحان دوره صفویه هم نوشته‌اند ، مضافاً باینکه این سیاح دربارهٔ تعیین‌ابعادوجهات چهارگانه میدان نقش‌جهان دچار اشتباهاتی‌هم شده‌است ، مثلاً طول میدان را ازشرق به غرب وعرض‌آنرا ازشمال به جنوب ذکرمیکند درحالیکه طول میدان شمالی جنوبی است وعرض آن ازمشرق به مغرب است ، همچنین قصرشاه را درجنوب میدان ذکرمیکند درصورتیکه درمغرب میدان بنا شده ومسجد شاه را درمغرب میدان معرفی‌میکند درحالیکه درجنوب میدان قرار دارد. درتعیین محل‌عمارت ساعت هم اشتباه میکند وآنرا درشمال میدان قرارمیدهد درصورتیکه عمارت ساعت جنب مسجد شیخ‌لطف‌الله بنا شده بوده‌است وشاردن بخوبی‌این‌عمارت را درطرح خود ازمیدان نقش‌جهان نشان میدهد .

میدان نقش‌جهان دردوران قاجاریه

اوژن فلاندن Eúgène Flandin سیاح ونقاش‌فرانسوی است‌که باتفاق معمار و باستانشناس فرانسوی **پاسکال کست** (Cost) درسال ۱۸۴۰ میلادی برابر با ۱۲۵۵ هجری اصفهان را دیده وتوصیف‌کرده‌اند . فلاندن دربارهٔ میدان نقش‌جهان چنین می‌نویسد :

درناحیه جنوب شهر است‌که جمیع ابنیه عمده را برپا ساخته‌اند . دراین قسمت محلی بزرگ باسم میدان شاه یا محل سلطنتی وجود داردکه دریکطرف آن‌گنبد و مناره‌های مسجد بزرگ برشکوه این میدان افزوده ، دروازه‌های بازارها ازاطراف بدان‌گشوده شده ودرسمت دیگر قصری بلند دیده می‌شود . قسمتهائی دیگر ازغرفه‌های مشابه تشکیل یافته‌که منزلگاه تجارومیرزاهای وابسته بفرماندار وسربازان وغلامان است ، **این مکان‌که یکی ازباشکوه‌ترین امکنه عالم است** فضایش مستطیلی شکل ودر درونش مستطیل دیگری است‌که دورش را جوی‌آبی احاطه‌کرده‌است ، مابین این نهر واطراف آنرا درختان چنارکاشته‌اند ولیکن‌هرکدام راکه جهت ساختن پایه توپ قطع‌کرده‌اند بجایش درختی ننشانده‌اند وتنها باید افسوس خورد چه درموقع‌گرمی هوا غیرممکن است بشود ازاین میدان‌گذرکرد .

قسمت اعظم میدان را اکنون تجار خارجی‌که تجارت مأکولات یا تجارت‌های موسمی مینمایند اشغال نموده‌اند ، این

---

۳۰ ــ سفرنامه کارری ترجمه دکتر عباس نخجوانی وعبدالعلی کارنگ چاپ تبریز صفحه ۷۷ تا ۸۳ .



منظره میدان نقش‌جهان دردوران سلطنت شاه سلطان‌حسین درروزی‌که بازار عمومی دراین میدان دایربوده‌است (ازسفرنامه‌کرنلیوس لوبرون)

محل یکنوع بازار دائمی است‌که بیچارگان وفقرا لباسهای کهنه و کم‌قیمت خودرا جهت فروش بدان محل میآورند. دراین بازارکهنه چینان، دواتگران، میوه‌فروشان وغیره چادرهای بزرگ برپاکرده‌اند وبزیرآن چادرها تکه‌های قالی یا حصیر پهن است وبررویش لباس مردگان، اسلحه‌کهنه زنگ‌خورده، زینها، خیار، انگور، میوه‌های خشك وبسیاری چیزهای دیگر انباشته شده‌اند. کمی دورتر مالداران یا شترداران هستندکه سعی دارند اوصاف اسب‌ها وشتران را از حیث قوت وجسوری وغیره پیوسته جهت مشتریان باآب‌وتاب نقل بنمایند. درطرفی دیگر صدای چکش نعلبندان شنیده می‌شود، درمیان این میدان خروشان چندین دکان چادری وجوددارد‌که محل‌اطباء ونویسندگان‌است. اکنون‌داروفروشان هم دراین‌محل داروهائی‌راکه مهیا نموده‌اند بفروش میرسانند. نزدیك این محل‌آشپزان مشغول طبخ هستند وپیوسته سیخ‌های کباب را برروی‌اجاق کوچکی‌قرارمیدهند. دراین مهمانخانه‌هائیکه درهوای‌آزادند ازهرقبیل خوردنی موجوداست ازجمله پلو، گوشت‌کباب شده، خیارها یا سالاد، خرما، انگور وغیره، خلاصه با مخارج کمی میتوان غذای لذیذی تهیه‌کرد.

درگوشه‌ای دراویش‌بمدح علی ونقالان‌قصائد وغزلیاتی‌ازدیوان حافظ وگلستان(شاهکار سعدی) وشاهکارهای فردوسی رستم وسهراب (هرکول یا رولاند ایرانیها) میخوانند.

دروسط این میدان‌که فروشندگان وخریداران پیوسته باین‌طرف وآنطرف رفت‌وآمد میکنند همهمه وغوغائی‌برپاست. در دکه‌ای‌که میز تحریرممیز یا پاسبان این میدان قرار دارد بدورش فراشان قرار دارند‌که اشخاص دون‌همت وکسانی را که مزاحم مردم میشوند مجازات میکنند.

این نوع بازارکه درهوای‌آزاد دایراست متعلق‌به‌تاجرین بیچاره است‌که وسایل وقدرت اجاره‌کردن دکان ندارند. معهذا امکنه این بازار مجانی نیست وتماماً جهت بساطی‌که میگسترند اجاره می‌پردازند، گرچه تایکشاهی‌هم‌کرایه میدهند ولی رویهمرفته عایدات این میدان روزی چهل پنجاه فرانك است. این مالیات بنفع مسجد شاه ویکی ازبهترین عایدات می‌باشد، چه تجاری‌که دراین محل کسب میکنند زیاد متمول نیستند وبعلاوه بعلت‌کمی اعتمادی‌که بآنها دارند گیرندگان مالیات بطورروزانه یا چند روزی‌کمتر ازیکهفته‌کرایه‌ها را دریافت میدارند. درشب‌کلیه بساط‌اندازان‌اثاثیه خودرا برچیده



منظره میدان نقش‌جهان دردوران سلطنت شاه سلطان‌حسین . دورنمای عمارت عالی‌قاپو ومسجد شیخ لطف‌الله و سردر قیصریه دراین تصویر دیده میشود (عکس ازسفرنامه کرنلیوس لوبرون)

بدورش چادر می‌زنند وآنهارا بمحافظین ویا پاسبان میسپارند. سابقاً دورتادور میدان شاه مغازه بوده لیکن امروزبنصف رسیده وتعداد تجار دوره‌گرد روزبروز تنزل می‌یابد . اکنون مقدار زیادی ازاین میدان بایر است که مالداران مالهای خودرا بجولان آورده نمایشاتی ازقبیل یورش وغیره میدهند تا چابکی واستقامت اسبهایشان را جلوه‌گر سازند .

دیولافوا Mme. Dieulafoy سیاح فرانسوی که از سال ۱۸۸۱ میلادی برابر ۱۲۹۸ هجری به بعد ایران را سیاحت کرده ومدتی دراصفهان بسربرده است درسفرنامه خود دربارهٔ **میدان نقش‌جهان** چنین می‌نویسد :

« ۹ سپتامبر قبل ازطلوع آفتاب قافله‌کوچك ما وارد میدان شاه شد ، این میدان وسیع که بامر شاه‌عباس کبیر درسال ۱۵۸۰ ترسیم یافته بشکل مربع مستطیل است وتقریباً مساحت آن ده هکتار میشود وازبازارهای مجلل وباشکوهی احاطه شده است .

مخصوصاً بازار خیاطان آراسته‌ترین بازارهای ایران است. یك درب هم که موسوم است به در نقاره‌خانه این بازاررا با میدان ارتباط داده است . درطرف چپ وراست نقاره‌خانه دوعمارت نیمه خراب دیده میشودکه میگویند درزمان‌شاه‌عباس رامشگران ترك وفارس درآنها بنغمه سرائی میپرداخته‌اند ، چون ازبالاخانه‌ها یعنی محل ارکسترسلطنتی نگاه‌کنیم تمام میدان دیده میشود . دراطراف آن مجرای آبی با سنگ مرمر دور میزند ومانندکمربندی آنرا احاطه میکند . این میدان ازبالای عمارت منظره بسیار باشکوهی دارد ، وسعت زیاد آن وقرینه بودن ساختمانها بی‌اندازه جالب توجه وقابل ملاحظه است ، این امتیازات وخصائص‌که نتیجه ذوق وسلیقه معماران میباشد نه‌تنها این میدان را برتمام عمارات شرقی برتری داده بلکه درموقعی‌که ساخته شده دراروپا نظیری نداشته‌است ، آثار وعلامات برجسته آن سلیقه عالی شاه‌عباس‌کبیررا بخوبی نشان میدهد ومیرساندکه این مرد بزرگ دارای هوش فوق‌العاده وفکر بلند بی‌نظیری بوده‌است ، بلندی‌فکر او ازترسیم خیابان زیبای چهارباغ وبیست‌کاخ رفیع‌که درحاشیه‌آن خیابان واقع بوده است‌کاملاً مشهود میگردد ، آیا حیرت‌آور نیست‌که در اواخر قرن شانزدهم درمملکتی‌که درآن صنعت وهنر چندان رونقی نداشته است ابنیه‌ای بوجود آیدکه ازحیث نظم وترتیب دارای خصائص معماری قرن هفدهم فرانسه باشد وتاکنون

درمقابل پادشاه ستارگان که پیوسته مایل بویران کردن آثار تاریخی است مقاومت بخرج داده وازجلوه گری خود نکاسته باشد ؟ درمقابل این شکوه وجلال بالضروره انسان ازخود می‌پرسد که آیا روح معماران امپراطوری رم قبل ازدخول درو جود غربیان درو جود معماران چهارباغ وابنیه میدان شاه حلول نکرده است ؟

من احتیاجی ندارم که مانند فیثاغورث یونانی درحل مسئله مهمی تلاش کنم بلکه کاملاً برای من مکشوف است ومی‌توانم با نهایت اطمینان بگویم که دردنیای متمدن امروز **هیچگونه بنائی وجود ندارد که بتواند ازحیث وسعت و زیبائی و تقارن عمارات شایسته مقایسه با این میدان باشد**. این عقیده شخص من نیست ، سایر اروپائیان هم که درفن معماری و مهندسی تخصص دارند باعقیده من همراهند. سیاحانی که ازقرن هجدهم به بعد بایران آمده‌اند واین ابنیه را دیده‌اند همه متفق‌القول هستند که درهیچیك ازشهرهای مهم اروپا مجموعه ساختمانی نیست که قابل مقایسه با میدان شاه اصفهان باشد .

اولین دفعه که ازمیدان شاه عبور کردم چنین بخاطرم آمد که ازمیدان **سنت مارك** ونیز عبور میکنم زیرا که آن میدان هم مانند این میدان دارای عماراتی است که درجلوی آنها طاقنماهائی ساخته شده ودردو انتها متصل بمعابدی میشوند .

مسجد شیخ لطف‌الله درطرف چپ مسجد شاه واقع ووضع آن محل ساعت بزرگ ونیز را بخاطرمیآورد ودرطرف راست آن بجای مناره ناقوس کلیسا کاخ رفیع عالی‌قاپو واقع شده است . بعقیده من نباید باین مقایسه پرداخت زیراکه بزیان ایتالیا تمام خواهد شد . کجا درایتالیا میتوان بتماشای آسمان صافی پرداخت که اشعه زرین آفتاب برروی کاشیهای قشنگ فیروزه‌ای با اشکال زنبق‌های مارپیچی سفید و زرد مرتعش باشد ، آفتاب پرده زرین طلائی برروی تمام این بناها انداخته است . شتران زیادی دراین میدان هستند که با آن قد بلند دراین محوطه گم شده‌اند . نقاره‌چیان باآن کرناهای بلند قبل ازطلوع آفتاب وبعد ازغروب آن دربالای عمارت نقاره‌خانه برسم نیاکان باستانی خود بآفتاب که بزرگترین نماینده قوای زنده طبیعت است سلام میدهند» .

هانری رنه دالمانی Henry-René d’Allemagne سیاح فرانسوی که درسال ۱۹۰۷ میلادی برابربا ۱۳۲٤ هجری بایران آمده ومقارن اعلام مشروطیت ایران ، اصفهان را دیده است درسفرنامه خود تحت عنوان **ازخراسان تا بختیاری** درمورد **میدان نقش‌جهان** چنین نوشته است :

«خلاصه ما ازباغهای بزرگی که کاخ سلطنتی درآن واقع شده عبور کردیم **وبه میدان شاه رسیدیم که نظیر آن دردنیا دیده نمیشود**، این میدان که بشکل مستطیل وبطرف شمال وجنوب ممتد است درمرکزشهرواقع شده ، طول آن تقریباً ۳۸٦ متر وعرض آن ۱٤۰ متر است[۳۱]. درچهارسمت این میدان بزرگ چهار جلوخان مجلل دیده میشود ، درسمت جنوب جلوخان مسجد شاه ودرسمت شمال جلوخان بازار است که ارتفاع آن زیادتر ازدیگران میباشد. درسمت مشرق جلوخان مسجد شیخ لطف‌الله باگنبد بلند و باشکوهی خودنمائی میکند و درسمت مغرب جلوخان عالی‌قاپو واقع است که مدخل قصورسلطنتی بوده وما درفوق بشرح آن پرداختیم ، این چهار جلوخان با سردرهای مجلل زیبا وخوش‌نما تقریباً بطورقرینه درچهار طرف میدان‌دوبدو درمقابل‌یکدیگرواقع گردیده‌اند، دراطراف میدان هم حجرات بزرگ دوطبقه‌ای دیده میشود که پاره‌ای ازآنها مسدود و باگچ سفید شده وطاقنماهائی‌را تشکیل میدهد وپاره‌ای هم باز است که برای انبار یا طویله یا قهوه‌خانه ازآنها استفاده میشود .

دردوران سلطنت صفویه درهای تمام این حجرات بطرف میدان باز میشده وتجار وکسبه درآنها مشغول کار بوده‌اند ، درجلو این حجرات جدولی ازسنگ مرمردرمیدان دور میزده که اتصالاً آب درآن جریان داشته ودرختان چنار آراسته صفوفی تشکیل داده و برشکوه و ابهت این میدان می‌افزوده است . اکنون اغلب این حجرات خراب ومتروك مانده واز درختان هم اثری برجای نمانده است . ظل‌السلطان درزمان اقتدار خود تمام این حجرات را سربازخانه کرده بود .

درآغاز قرن نوزدهم یعنی درسال ۱۸۰۹ یکی ازسیاحان اروپائی بنام **موریه** (Morier) این میدان را دیده ومی‌نویسد که تمام درختان آنرا ازریشه درآورده وبجای آنها درختان چنار وتبریزی تازه‌ای نشانده‌اندکه سایه مطبوعی‌ندارد ومیدان دارای آن نظم وترتیب ومنظره‌ای‌که شاردن شرح میدهد ، نیست»[۳۲] .

پیرلوتی Pierre Loti سیاح ونویسنده فرانسوی که در سال ۱۹۰٤ میلادی برابرسال ۱۳۲۱ هجری قمری به ایران مسافرت‌نمود ومدتی دراصفهان بسر برده وسفرنامه خودرا تحت عنوان **بسوی اصفهان**[۳۳] برشته تحریر درآورده است دربارهٔ **میدان نقش‌جهان** چنین می‌نویسد :

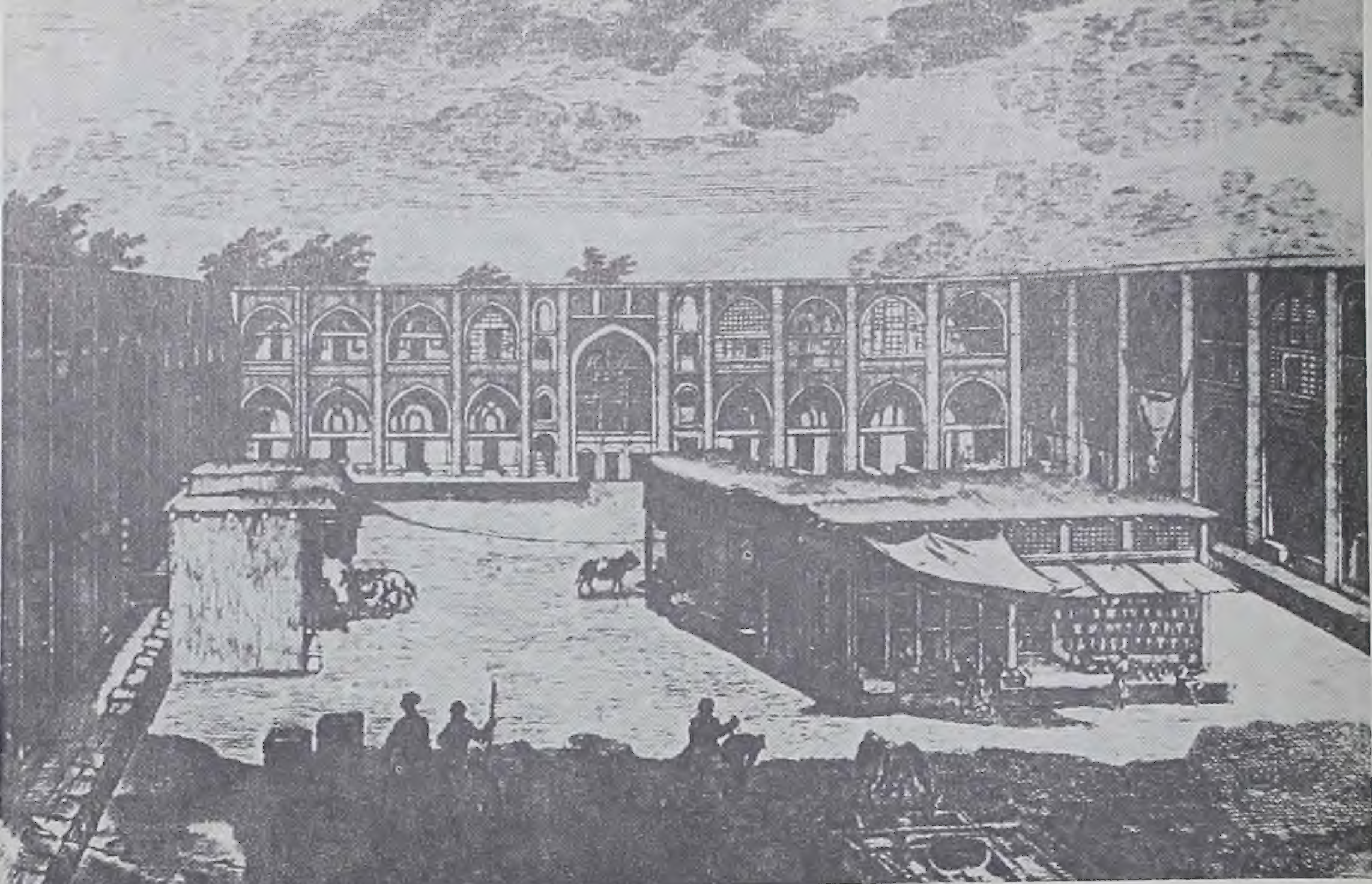
«این میدان مربع مستطیل کاملی است که دراطراف آن ساختمانهای مرتب سرپا است وبقدری وسعت داردکه کاروانها، قطارهای شتر وکالسکه‌ها وهرچه اکنون ازآن عبور میکند درزیر آسمان زیبای بی‌نظیر ناچیز بنظر میرسد . دیوارهای

---

۳۱ ــ این سیاح نیز مانند اکثرجهانگردان اروپائی نتوانسته ابعاد حقیقی میدان نقش‌جهان را تعیین نماید .

۳۲ ــ سفرنامه ازخراسان تا بختیاری تألیف هانری رنه دالمانی ــ ترجمه فارسی . صفحه ۹۲٦ .

۳۳ ــ Vers Ispahan



کاروانسرای جده که کرنلیوس لوبرون سیاح هلندی دردوران سلطنت شاه سلطان‌حسین درآن منزل کرده است (عکس ازسفرنامه کرنلیوس لوبرون)

بازارهای مستقیم که دوطبقه طاقنماهای رومی درآنها روی یکدیگر قرارگرفته و رنگشان خاکستری مایل بقرمزی است وتا چشم کار میکند امتداد دارند تقریباً چهارضلع اصلی میدان راتشکیل میدهند ولی‌استقامت خطوط اصلی این مستطیل گاهی با بناهای عالی وعجیب که سرتا پا مینائی رنگ است وازاطراف مانند قطعات چینی گرانبهائی جلوه میکند قطع میگردد. آنجا درانتهای میدان درمرکز یکی از اضلاع مستطیل، مسجد شاه که با رنگ‌آبی لاجوردی‌وفیروزه‌ای جلوه‌گراست قراردارد. گنبدها، سردرها، طاقهای غیرمتناسب وچهارمناره که مانند دوکهای عظیمی درآسمان بالا رفته همه آبی رنگند، درطرف راست ودروسط، قصرشاهنشاه بزرگ شاه‌عباس قرار دارد که ستون زیبای اصلی آن بسبك قدیم آشوری بوسیله یك نوع پایه که سی پا ارتفاع دارد برپا شده ودنباله آن مانند چیز سبك هوائی درفضا قطع میگردد. اطراف این میدان بزرگ در جویهائی که ازمرمر سفید ساخته شده جویبارهای زلالی که ازراههای بسیار دور میآیند جاری است ودرطرفین آنها دو رشته درخت با گل سرخ وجود دارد وآنجا درزیرچادرها یك عده مردم تنبل مشغول تفکر وصرف قلیان وچای هستند، بعضی روی زمین ودسته‌ای روی نیمکت‌هائی که ازپهنای جوی گذارده‌اند تا بهتر خنکی آب محسوس شود نشسته‌اند، صدها مردم وانواع حیوانات دراین میدان درحرکت هستند ولی ازبس بزرگ است پرنمیشود، وسط میدان تقریباً همیشه خالی وکاملاً روشن است، اسب سواران زیبا دراین مکان اسبهای خودرا چهارنعل میبرند، چهارنعل رفتن ایرانیها طوری است که بگردن اسب خمیدگی مخصوص میدهد که شبیه بگردن قو میگردد، عده‌ای ازمردم که عمامه بسردارند پس‌از ادای فریضه صبح ازمسجد بیرون میآیند، این جمعیت درآغاز درسایه سردرهای‌بزرگ آبی‌رنگ ظاهرشده وسپس‌درپرتو نورخورشید متفرق میشوند، شترها بملایمت دسته‌جمعی حرکت میکنند، دسته‌های الاغهای کوچك که بارهای بزرگ درپشت آنها دیده میشود عبورمیکنند، خانمهای سیاهپوش براالاغهای سفید سوار وگردش میکنند وترکه‌های قشنگی ازپارچه‌های مخمل که اطراف آن شرابه‌هائی با طلا درست کرده‌اند دردست دارند. با این وجود این جمعیت‌ولباسهائی که امروز دیده میشود نسبت بآنچه درزمان شاه‌عباس بزرگ دیده میشده بسیار ناچیز است، درآن زمان تمام طلاهای آسیا بسوی اصفهان میآمد».



منظره میدان نقش‌جهان دراواسط دوران قاجاریه (عکس از دیولافوآ)

توصیف میدان نقش‌جهان ازسفرنامه فردریك چارلز ریچاردز[۳۴]

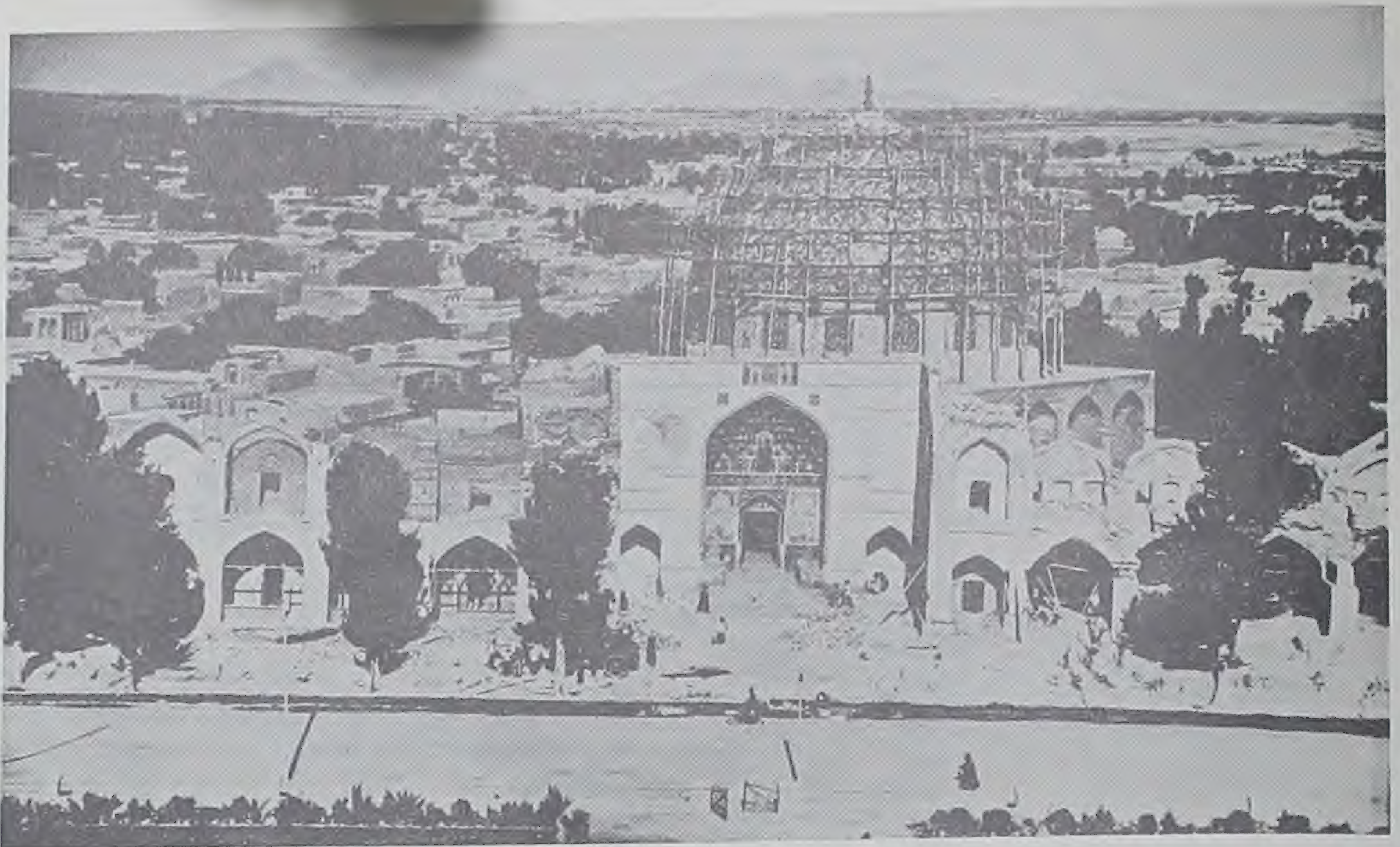
فردریك چارلز ریچاردز که درسال ۱۹۳۰ میلادی برابر با سال ۱۳۴۸ هجری‌قمری دراصفهان بوده درکتاب سفرنامه خود تحت عنوان (یك مسافرت‌ایرانی) A Persian Journey درمورد میدان نقش‌جهان اصفهان چنین مینویسد :

«طرح عالی میدان شاه‌که درازای آن تقریباً یك سوم میل وپهنای آن یکدهم میل است، دراولین نظرنشان میدهد که شالوده‌ای‌که نقشه شهربرآن تنظیم‌گردیده تاچه حد وسیع بوده است. مسجد شاه وعالی‌قاپو ومدخل بازاربزرگ ومسجد شیخ لطف‌الله با گنبد زیبای آن زینت‌بخش این میدان باشکوه میباشد. تمام این ساختمانها که دراطراف میدان واقع شده‌است بوسیله طاق‌نماهائی‌که نمای خارجی بازاررا تشکیل میدهد به یکدیگر متصل شده وآنرا بصورت یکی از با عظمت‌ترین میدانهای جهان‌درآورده‌است. گرچه ازلحاظ توجه ومراقبتی که نسبت به‌آن مبذول میگردد نسبت به سایرمیدانها درمرتبه آخر قرار دارد.

درحضور شاه‌عباس زنده‌دل بود که نخستین‌بار دراین میدان چوگان‌بازی کردند وطرح این میدان باندازه‌ای درطرز اجرای این بازی مؤثر واقع گردیدکه زمینهـای ورزشی (هارلینگام) وسایر زمینهای ورزشی‌کم وبیش ازروی این میدان ساخته شدند. ستونهای دروازه چوگان درزمین بازی میدان شاه ازسنگ سخت ساخته شده وهنوز باقی‌است. درازای این زمین ۵۶۰ یارد (حدود ۵۱۱ متر) وپهنای آن ۱۷۰ یارد

۳۴ـ فردریك‌چارلزریچاردز Frederick Charles Richards عضو انجمن سلطنتی نقاشان وحکاکان انگلستان بسال ۱۸۷۸ درنیوپورت New Port درانگلستان متولدگردید ودر ۲۷ مارس ۱۹۳۲ درسن ۵۴ سالگی درگذشت. وی درکالج سلطنتی هنرهای زیبا عضویت داشت ودرآنجا تدریس میکرد. آثار هنری او درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت وطالار هنرهای زیبای نیوپورت وچندین موزه دیگر نگاهداری میشود. درشرح حال او نوشته‌اند چنانچه فقط به نقاشی‌نمی‌پرداخت درنویسندگی بسیار مشهور میشد.

مجله Now and Then دریکی ازشماره‌های خود طی مقاله مبسوطی سفرنامه وی را چنین توصیف‌کرده است : فردریك ریچاردز با چنان مهارت واستادی زیبائی‌های ایران را بقلم آورده‌که حقیقةً شگفت‌انگیز است. درواقع با همان سهولتی‌که مداد نقاشی را بکار می‌برد ازکلمات وعبارات نیز استفاده مینماید. نیرومندی وسختی وخشکی صحاری ایران، شکوه وعظمت سلسله‌کوههای آن، آرامش وزیبائی باغها وجنبش بازارهای آنرا چنان توصیف میکندکه خواننده خودرا درمقابل آنها می‌بیند.



این عکس معرّف اولین گامی است که درآغاز سلطنت اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر بمنظورتعمیر گنبد زیبای مسجد شیخ‌لطف‌الله وضلع شرقی میدان نقش‌جهان برداشته شده . آثارخرابی وویرانی درغرفه‌های طرفین مسجد شیخ لطف‌الله واطراف‌گنبد ودیوارهای میدان شاه مشاهده میشود . این یك نمودار بارزی‌است ازوضع اسفناك آثار نفیس تاریخی اصفهان دراواخردورهٔ قاجاریه

(حدود ۱۵۵ متر) وفاصله بین ستونها ۲٤ یا (۸ متر) میباشد. درحال‌حاضرورزشی که دراین‌میدان معمول میباشد دوچرخه - سواری است . هنگام عصر میدان شاه ازصدای زنگ وبوق دوچرخه سواران‌که اغلب آنها شاگردان دکانهای بازاربزرگ اصفهان هستند، پرمیشود . آنها نمیدانند دوچرخه‌هائی‌که تازه به‌کشور آنها وارد شده مانند بازی‌گوی وچوگان قدیمی شده است ، آنها با روپوشهائی مانند جامهٔ خواب‌که انتهای آن را به مچ پای خود بسته‌اند ویا آنرا لای دندانهای خودگذاشته‌اند درگوشه وکنار میدان به دوچرخه سواری مشغولند وازاین‌کار لذت میبرند . متأسفانه این منظره بهیچ‌وجه با جامه‌هـای رنگارنگ وزیبای جوانانی‌که دربازی‌گوی وچوگان شرکت میکردند واسبهائی‌که دراین بازی ازآنها استفاده میشد شباهتی ندارد ازاین‌گذشته عده دوچرخه سواران نسبت بمساحت میدان بسیار ناچیز است بطوریکه به زمین بازی دبستانی شبیه است که درساعات تعطیل‌کودکان آنرا ترك‌گفته وفقط چندکودك نگون‌بخت‌که ازدیگران عقب‌مانده‌اند با یکدیگرمشغول بازی هستند . هم‌اکنون یك اصفهانی متجدد ازعلاقهٔ جوانان به این تفریح جدید استفاده‌کرده وراه جدیدی برای تجارت یافته است ، وی تعدادی دوچرخه‌کهنه را جمع‌آوری‌کرده و با کرایه دادن هریك ازآنها درمقابل مبلغی‌کمتر ازنصف پنی[۳۵] برای خود ثروتی‌گرد آورده است»[۳۶].

وضع اسفناك میدان نقش‌جهان وسایر آثار تاریخی اصفهان در اواخر عهد قاجاریه

درتمامی دورهٔ سلطنت قاجاریه غیرازاقداماتی‌که بوسیله حاج محمدحسین‌خان صدراصفهانی دردوران سلطنت‌فتحعلیشاه نسبت بتعمیر وترمیم آثار دوره صفویه دراصفهان بعمل آمد اقدام اساسی دیگری برای حفظ ونگاهداری این آثارصورت نگرفت وبالنتیجه مقارن مشروطیت‌ایران‌آثاری‌مانند هفت‌دست وآینه خانه ونمکدان وسردر باغهای چهارباغ وعمارات داخل باغها دیگروجود خارجی نداشت وآنهارا منهدم‌کرده بودند وآثار موجود دیگر نیز راه زوال ونیستی می‌سپرد .

وضع اسفناك آثار باستانی‌اصفهان درآن‌زمان ازنوشته‌های سیاحانی مانند **پیرلوتی** که‌دراواخر دوره قاجاریه اصفهان را دیده‌اند کاملاً مشهود است . این سیاح ونویسنده صاحبدل‌ضمن

۳۵ - پنی Penny تقریباً معادل یك ریال است .

۳٦ - رجوع شود به سفرنامه فردریك چارلز ریچاردز - ترجمه فارسی . چاپ تهران . صفحه ٦ تا ۱۰ .

توصیف میدان شاه راجع بخرابیها چنین می‌نویسد :
«هر اندازه جلومیرویم متوجه میشویم که مناره‌ها و گنبد عبادتگاه وسیع وچیزهای دورتر درعقب صحن مسجد وایوان خراب ودرحال اضمحلال ونابودشدن هستند» .
راجع بمدرسه سلطانی چهارباغ چنین نوشته است :
«این مجموعه جواهر گرانبها راکه آفتاب ایران درزیر امواج خود با جلال وشکوه میآراید می‌بینیم اما هنگامی‌که بدقت توجه‌کنیم کهنگی وخرابی نمایان است ، قشنگی وزیبائی این بنا آخرین سرابی است‌که پس ازچند سال نابود میشود ، گنبد شکاف خورده ، قسمتهای بالای مناره‌ها ریخته و روپوش مینائی آنهاکه رنگش مانند آغازساختمان تازه وخرم است درچند جا ریزش‌کرده وازاین‌رو آجرهای خاکستری رنگ وسوراخها وشکافها نمایان شده‌اند وازدرون شکافها علفها وگیاهان خودرو آویزان است» .
مرحوم محمدعلی‌فروغی(ذکاءالملك) درتاریخ پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۶ شمسی تحت عنوان (مشاهدات وتفکرات درباره آثار ملی درضمن سفر اصفهان وفارس) بدعوت انجمن آثار ملی مطالبی اظهارداشته‌که نقل‌آن‌کیفیت آثار تاریخی اصفهان را درآن تاریخ روشن میکند ومعلوم میداردکه تا چه حد وضع آثار باستانی اصفهان اسف‌انگیزبوده‌است . فقید سعید درسخنرانی خود پس ازذکر مطالبی درباره نفاست واهمیت جهانی ابنیه تاریخی اصفهان‌که ضمن آنها ازمسجد شاه ومسجد شیخ لطف‌الله درمیدان نقش‌جهان ومدرسه چهارباغ وتالار اشرف وپلهای سی‌وسه چشمه وخواجو نام برده چنین اظهار داشته است :
« . . . اما ازتفکراتی‌که ازمشاهده این‌آثار دست میدهد گذشته ازمحبت واعجابی‌که شخص‌نسبت بصفویه وهمت‌وغیرت وذوق وسلیقه آنها پیدا میکند نسبت‌بحالت حالیه‌آنها نمیتوانم بزبان بیاورم‌که چه حالی برای انسان دست میدهد وشایسته هم نیست‌که همه چیز درچنین محضری‌گفته شود ، همینقدرعرض میکنم بدواً من مردد ماندم‌که عشق وشور وهنرمندی وعلو همت مؤسسین ومباشرین وموجدین‌این‌آثاررا بیشترمایه حیرت بدانم یا پستی وبی‌همتی وبی‌لیاقتی وبیحسی وشقاوت‌کسانی‌که اینطور چنین نفایس را مورد بی‌اعتنائی وبی‌مبالاتی قرارداده یا راضی بتخریب آنها شده‌اند وحقیقةً این مسئله برای من معماست‌که ایرانی‌که دارای آن ذوق وحس است واین قسم آثاررا ایجاد میکند چگونه است‌که این‌اندازه درقدردانی‌نسبت بآنهاکوتاهی دارد ودرصورتی‌که این آثار یادگارهای عزیز پدران ما ومفاخر ملی ما واسباب اعتبار وآبرومندیٔ وشرافت ما درانظار مردم دنیاست چرا ما هیچ‌قدر ومنزلتی برای آنها قائل نیستیم ، این مساجدی‌که اسم بردم کاشیهای‌آنها هرکدام جواهری است‌گرانبها یك‌یك میریزد وجای آن سفید میماند بطوریکه شخص با حس چون آنرا می‌بیند گوئی تیر بچشمش میخورد ولی‌کسانیکه حفظ وسرپرستی این ابنیه وظیفه دینی وملی‌آنهاست بهیچوجه متأثرنیستند ودرکمال‌سرفرازی هرروز درین مساجد رفت‌وآمد میکنند . روی آن‌کاشیها بقدری‌گرد وخاك نشسته‌که آب ورنگ بسیاری‌ازآنها دیده نمیشود ، طاقها ودیوارهای آنها شکست میخورد وکسی غم ندارد ، عمارات چهل ستون وعالی‌قاپو تا چندی قبل زباله‌دان بود وفقط پس ازتشکیل قشون جدید اصفهان‌که یکی ازمراکزقشونی‌گردید صاحبمنصبان اهتمامی‌کردند وآنها را از ابتذال ونکبت بیرون آوردند[۳۷]. این عمارات چنانکه عرض‌کردم همه مزین بنقوش وتصاویربوده ولی دردوره‌های سابق مثل اینکه آنها را ننگ وعار دانسته باشند روی آنها را گچ‌کشیده بودندکه اخیراً متصدیان حکومت‌وقشون وقتیکه درصدد احیای‌آنها برآمده‌اند با زحمت زیاد آن‌گچها را ازروی تصاویر برداشته‌اند ولی البته ازآب ورنگ وجلوه آنها بسیارکاسته شده وبعضی ازآنها هم بکلی ضایع بوده‌که اصلاح واستخلاص آنها ممکن نشده است ، عمارات وقصور متعدد دیگرکه ازصفویه یادگار بوده باید شرح وتفصیل آنها را درسیاحتنامه‌های اروپائیان‌که سابقاً باصفهان رفته وآن ابنیه را دیده‌اند خواند وتصاویر آنها را دید زیراکه آن ابنیه را چنان منهدم‌کرده وبرانداخته‌اندکه جای آنها مثل‌کف دست صاف است. مسجد جامع‌که بآن اشاره کردم وجامع خصایص قدمت وکهنگی ومزایای صنعتی میباشد چنان خراب شده‌که عن‌قریب بجای اینکه محل عبادت وقیام بوظائف دینی‌باشد مسکن ومأوای جغد وبوم خواهد بود»[۳۸].
دورنمائی که مرحوم ذکاءالملك فروغی ازبعضی آثار تاریخی اصفهان بدست داده درحقیقت تصویری‌ازوضع اسفناك کلیه آثار تاریخی اصفهان دراواخرعهد قاجاریه است . وقتی نسبت بتعمیر بناهای عظیم ودرجه اول اصفهان مانند مسجدشاه ومسجد جمعه وعمارات عالی‌قاپو وچهلستون تا این حد سستی ومسامحه و دربعضی مواقع ظلم روا میداشته‌اند وضع ابنیه تاریخی گمنام شهر اصفهان روشن است که با چه نابسامانی وآشفتگی وفلاکت توأم بوده است ، یك نظر بعکسهای‌کتاب آثار ایران ازانتشارات اداره کل‌باستانشناسی (جلد دوم – جزوه

---

۳۷ – احداث نرده باغ چهلستون ونظافت باغ مزبور وکاخهای چهلستون وعالی‌قاپو درآغاز استقرار ارتش درعهد شاهنشاه فقید در اصفهان مرهون علاقه وجدیت مخصوص تیمسار سرلشگر محمدحسین فیروزکه درآنوقت ریاست ستاد لشگر اصفهان را بعهده داشتند، میباشد و با وجوهی‌که ازممرهای غیردولتی برای استفاده ارتش فراهم میشد ابنیه مزبور را ازصورت ناپسندگذشته خارج‌کردند وافسران علاقه‌مند دیگرنیز با ایشان همکاری نموده‌اند ، تیمسارسرلشگر محمدحسین فیروز ازاعضاء هیئت مؤسسین انجمن آثار ملی ایران نیزمیباشند .

۳۸ – نقل ازمجلد سوم‌گزارشهای باستانشناسی صفحه ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ .



منظره میدان نقش‌جهان درعصر پهلوی

اول) و (جلد اول جزوه دوم) بزبان فرانسه‌که اکثر آنها قبل ازتعمیرات اساسی آنها برداشته شده این حقیقت را بخوبی آشکار مینماید. عکس گنبد مسجد شیخ لطف‌الله دراین مقاله که وضع این مسجد را قبل ازشروع بتعمیرآن نمایش میدهد نمونه بارزی ازوضع متأثرکننده آثار عظیم تاریخی اصفهان دراواخر عهد قاجاریه ومقارن تشکیل سلسله پهلوی است.

احیاء میدان نقش جهان و سایر آثار تاریخی وهنری ایران درعصر پهلوی

تشکیل انجمن آثارملی درسال ۱۳۰۱ خورشیدی باشرکت شخصیتهائی مانند مرحوم مستوفی‌الممالك وحاج سیدنصرالله تقوی ومشیرالدوله ومحتشم‌السلطنه اسفندیاری وعبدالحسین

تیمورتاش (سردارمعظم خراسانی) وذکاءالملك فروغی وارباب کیخسرو وتدوین‌قانون عتیقات‌که در ۱۲ آبانماه ۱۳۰۹ شمسی بتصویب مجلس شورای‌ملی رسید وآئین‌نامه آن در ۲۸ آبانماه ۱۳۱۱ ازتصویب هیئت دولت‌گذشت وکلیه آثار صنعتی وابنیه واماکنی راکه تا اختتام دوره سلسله زندیه درمملکت ایران احداث شده اعم ازمنقول وغیرمنقول درتحت حفاظت ونظارت دولت قرارداد اولین قدم درراه احیاء آثار تاریخی اصفهان درعصرپهلوی باید بشمار آورد .

بعضی ازباستانشناسان وایران‌شناسان خارجی نیز مانند پروفسور پوپ درتوجه دادن ایرانیان بارزش واهمیت وعظمت وخلاقیت هنر ونفاست آثارتاریخی‌خود ازطریق انتشاررسالاتی مانند (صنایع ایران درگذشته وآینده) وایراد سخنرانیهائی دراین زمینه سهم بسزائی داشته‌اند .

شاهنشاه فقید دربدو جلوس بتخت سلطنت باحیای صنایع وتشویق هنرمندان وحفظ آثار ملی وابنیه تاریخی وتأسیس موزه وکارگاههای قالی‌بافی و زری‌بافی وکاشی‌سازی وخاتم‌کاری وترویج خط خوش وتذهیب‌وسایرهنرهای زیبا صمیمانه همت‌گماشت‌وبدستورآن‌پادشاه دولت درنمایشگاههای‌بین‌المللی صنایع ایران درامریکا درسال ۱۹۲۶ مسیحی (۱۳۴٤ هجری قمری) ولندن در(۱۹۳۱) ومسکو ولنین‌گراد در(۱۹۳۵) شرکت جست وبطبع‌کتاب بزرگ «بررسی هنر ایران»[۳۹] در شش جلد قطور بهمت وکوشش پروفسور پوپ وبقلم هفتاد تن ازدانشمندان ومتخصصین عالم‌کمك‌کرد ، این‌کتاب نفیس‌که درنوع خود بی‌نظیر است درزمینه هنرهای زیبا وصنایع همان خدمت را بایران نموده است‌که تاریخ ادبی پروفسور براون[٤۰] درزمینه ادبیات انجام داده است[٤۱].

تأسیس موز ایران‌باستان وتشکیل اداره‌کل باستانشناسی واستخدام آقای آندره گدار[٤۲] مدیر ومتخصص فرانسوی برای راهنمائی وخدمت درسازمان باستانشناسی وتهیه فهرست آثار تاریخی ایران ازاقدامات مفید عصر پهلوی ودر زمره اولین گامهائی بشمار میرودکه درراه احیاء آثار تاریخی و توجه بمحافظت ومراقبت آثار نفیس تاریخی‌کشور وازآنجمله آثار اصفهان برداشته شده است .

تعمیر آثار تاریخی اصفهان درسال ۱۳۱۱ شمسی با اقدام بتعمیرشکست بزرگ ایوان مسجد شاه آغاز شد وسپس تعمیر اطراف میدان نقش‌جهان وگنبد مسجد شیخ‌لطف‌الله‌که بویرانی گرائیده بود دربرنامه اقدامات اساسی قرارگرفت ، هم‌اکنون گنبدها ومناره‌های مسجد شاه ومسجد شیخ لطف‌الله ومدرسه چهارباغ مانند عصرساختمان آنها درزیرآسمان نیلگون‌اصفهان دیدگان تماشاچیان را بسوی خود خیره میکند . دیگریك‌قطعه کاشی افتاده درمسجد شیخ لطف‌الله ومدرسه چهارباغ ومسجد شاه ومسجد جمعه بچشم نمیخورد . مسجد جمعه‌که مهمترین بنای تاریخی اصفهان وبمنزله موزه معماری اسلامی درکشور ایران است پس‌ازتعمیرات مفصل و دامنه‌داری‌که طی سی سال اخیر درآن بعمل‌آمده درحقیقت موجودیت ثانوی پیداکرده است . بناهای دیگر داخل شهر اصفهان مانند هارون ولایت ومسجد علی و مقبره و مدرسه باباقاسم و امامزاده اسماعیل وامامزاده جعفر و بابا رکن‌الدین و عالی‌قاپو و مناره‌هـای ساربان ومسجدعلی وچهل‌دختران وباغ‌قوشخانه ومسجد حکیم و دهها بنای تاریخی دیگر بتدریج دربرنامه تعمیر آثار ملی قرارگرفت واستادان چیره‌دست بنا وکاشیکاردراجرای‌منویات شاهنشاه فقید باکسب تعلیمات فنی ازاداره‌کل باستانشناسی‌که درکشورایران مؤسسه‌ای‌نوبنیادبود دست بکارساختن‌وپرداختن آنها شدند .

دردورهٔ سی ساله سلطنت **شاهنشاه‌آریامهر** بدنبال اقدامات دورهٔ اول اقدامات وسیع ودامنه‌داری درمورد تعمیر وترمیم آثار تاریخی داخل وخارج شهر اصفهان بعمل آمد وتعمیر بناهائی مانند مسجد شاه ومسجد شیخ لطف‌الله درمیدان نقش جهان بمرحله اتمام رسید ودرآثار دیگری مانند عالی‌قاپو وچهلستون وهشت‌بهشت‌کارهای تعمیراتی با جدیت تمام دنبال شد . هم‌اکنون‌که این مقاله نوشته میشود تعمیرات آثار مزبور ادامه دارد وطرح عالی میدان نقش‌جهان صورت عمل بخود میگیرد ، بموجب این طرح میدان نقش‌جهان شکل تاریخی خودرا بازخواهد یافت و با روشن شدن تمام میدان وآثار مشهور تاریخی اطراف آن براساس استفاده ازنور غیرمستقیم ، شب هنگام منظره‌ای بخود خواهدگرفت‌که تا سالهای اخیر تصور آن هم شاید درعالم خیال امکان‌پذیر نبوده است .

۳۹ــ A Survey of Persian Art

٤۰ ــ Professor Edward Granville Browne
ازدوستداران صمیمی تاریخ وادبیات ایران است وشاهکار تألیفات او «تاریخ ادبیات ایران» که درچهار جلد از ۱۹۰۲ تا ۱۹۲٤ میلادی بزبان انگلیسی بچاپ رسیده بوسیله مرحوم رشید یاسمی وجناب آقای علی‌اصغر حکمت وجناب آقای علی پاشا صالح بزبان فارسی ترجمه شده است .

٤۱ ــ رجوع شود بکتاب (یادگار عمر) تألیف سناتور دانشمند جناب آقای دکتر عیسی صدیق اعلم صفحه ۲۹۶ .

٤۲ ــ André Godard

بررسی هنر با اندیشه علمی

سخنی با استاد هشترودی

شایگان

کتاب «دانش وهنر» در آستانه‌ی چاپ مجدد ، فرصتی بدست میدهد تا از نقطه‌نظرهای استاد هشترودی در پیرامون هنر ، آگاه شویم که با اغتنام ازآن به‌بیان فشرده‌ای از مطالب مبسوط وجامع ایشان ، بس میکنیم .

اما پیشاپیش آغاز سخن ازاین مقدمه‌گونه‌گریزی نیست که : استاد هشترودی را از دو بُعد و زاویه‌ای جدا باید دید وشناخت ؛ نخست از نقطه‌نظر علوم انسانی ، چرا که او یك ادیب ، خطیب ، شاعر ، نقاد ، محقق ، متفکر و فیلسوف است که هیچکدام به رشته‌ی تخصصی‌اش مربوط نیست (گواینکه درهمه‌ی آنها چیره است!) .

دو دیگر ازدیدگاه علوم ریاضی وتجربی به‌لحاظ دامنه‌ی اطلاعات وصلاحیت و تخصص وصف‌ناپذیر و خارق‌العاده‌اش درمنطق ریاضی ، فیزیك ، مسایل کیهانی وسفاین فضائی و . . . که همه در ابعاد ادراکی وآگاهی‌های فکری او جای دارد . لیکن از جهات عاطفی و اخلاقی ، اگر بیش از وسعت دانشش قابل احترام و ستایش نباشد ، بی‌گمان کمتر نیز نخواهد بود ، تواضع و حسن سلوکش نه‌تنها در زندگی عمومی و اجتماعی و باشاگردان ، درمحیط تدریس و تعلیم ، بلکه دربرخوردهای خصوصی و شخصی و بیان و قلم (منهای عصبانیت‌های نوبتی که به مخاطبان لجوج و دگم میتراود) ورفتارهای بهنجارش، اعجاب‌انگیز وکُرنش‌آمیز است ، واینها همه وهمه شخصیتی تمام‌عیار وقرین به‌کمال عرضه می‌کند . کما اینکه خود بارها گفته است : تنها دانش وتکنیك نمی‌تواند انسان وزندگی را با سعادت هم‌آغوش سازد . چراکه علم خود شعور ندارد واین اخلاق وسجایای نیك بشری‌است که جهان وانسانی نیك‌اختر ومآلاً زندگی سعادتمندانه‌ای را پایه تواندگذارد .

نحوه‌ی استدلال واستنباط استاد از آنجا که برمبنای منطق‌علمی‌وجدالی (دیالك‌تیك) استوار است ، جای چندوچون باقی نمی‌گذارد . چرا که (دو دوتا : چهارتا) چانه زدن برنمیدارد و انکارش موجب رسوائی منکر است و استاد با این جهان‌بینی که‌گهگاه با گرایشی عرفانی (در مسایلی که علم هنوز قدرت چنگ‌اندازی وپاسخ‌گوئی بآنها را نیافته) توأم می‌گردد ، می‌اندیشد و می‌کوشد تا خشکی و نارسائی علم را درجائی‌که «پای استدلالیان چوبین بود» با سیروسلوك وکشف وشهود جبران کند وگاه سخن را بدانجا می‌کشدکه : دراین زمینه بیش‌از این نمی‌توان سخن‌گفت واگر سخن استاد به‌درازا می‌کشد این جز وسعت عرصه‌ی اندیشه ودانش گوینده علتی ندارد . چه اگر تمامی نظریات وی را راجع به‌هنر بخواهیم مطرح‌کنیم نه‌تنها این‌مقال بهیچ‌روی تاب آنهمه را ندارد بلکه کتابی قطور را باید به‌این فهم تخصیص داد . ولذا برسبیل وبمصداق «آنقدر هست‌که بانگ جرسی می‌آید» ملخّص‌آنرا غنیمت می‌شماریم وپاس می‌گزاریم .

ضمناً نگفته ونهفته نماندکه چون سخنان استاد ازروی نوار ضبط وبروی‌کاغذ پیاده شده ، ازمقداری دستکاری وحك واصلاح مصون وایمن نمانده (البته با اجازت استاد) چراکه از تغییر معادل وطابق‌النعل فرم عبارات‌وجملات، گریزی‌نبود.

از فلسفه‌ی هنر آغازکردیم که کلام ، لبریز بود : سالها پیش ، استاد دربرابر این ایرادکه پاره‌ای براو وارد آورده بودند مبنی براینکه استاد با فلسفه موافق نیست این پاسخ را داد : «**نفی فلسفه ، تخطئه‌ی نتایج تکاپوی سیری ناپذیر بشر ، در طی قرون واعصار است.**» وسپس سخن بدانجا کشید که هنر بیشك همزاد انسان است و بقول **استاد کلنل علینقی وزیری** : «**هنرقدیم است . بقدمت‌بشریت**»[1] که ازدامان مادرش (فلسفه) مانند دیگر فرزندان ، جداگشته و راهی مستقل پیش گرفته ، که دراینجا به‌تاریخ هنررسیدیم و پیدایش وسیرتطور آن در دورانهای تاریخ طبیعی ومآلاً تکامل آن «الی یومنا هذا» و سپس نقش و رابطه‌ی متقابلشان و تعاریفی که از هنر شده که هیچیك ازکلیت وجامعیت ومانعیت برخوردار نیست . چراکه گستردگی هنررا درابعاد تعاریف نسبی ومجرد نمی‌توان محدودکرد . وآنگاه نقش‌گذاری ونقش‌پذیری هنر اززندگی وطبیعت و با ایندو و رابطه‌ی انسان با طبیعت ، که زندگی و همه‌ی پدیدها و ازجمله هنر ازجمله‌ی آنهاست ، که غایتش همه پویندگی ودوندگی آزگار است ونه‌یك سررسید وسرمنزل معین ، زیرا اگر نقطه‌ای معلوم ومسیری مشخص بعنوان‌کمال

وغایت فرض شود بن‌بست و ایستگاهی بیش نخواهد بودکه الزاماً وبالضرور، توقف را موجب خواهد شد. و حال آنکه غایت وکمال انسانی همه درتحرك وتکامل‌اوست بسوی بینهایت وآنچه نمی‌دانیم چیست وآنجا که نمیدانیم کجاست. که دانش وهنر نیز بنوبه‌ی خود وسیله‌ای هستند تا انسان را دراین‌سفر بی‌انتها و ره‌سپاری مستمر ومداوم و تعالی و عروج لاینقطع در جدال وتقلای بیشتر یاری بخشد تا به این ترتیب بهترمفهوم «انسان موجودی است فرازرونده و متکامل» روشن و اثبات گردد.

عنصر هنر

در اولین صفحه‌ی کتاب دانش وهنر چنین میخوانیم: «مایه هنر، احساس هنرمند است و ازاین جهت ذهنیت هنر مسلم بنظر می‌رسد. بدین معنی‌که هنر با علم درونی هنرمند بیشتر ارتباط دارد تا بعالم خارج.»

«اما احساس هنرمند، احساس ساده فرد عادی نیست و اندیشه‌های باریك و ژرف و دقیق و عمیق با این احساس همراه است. این احساس خاص را که آفریننده هنر و زاینده یك‌رشته مدرکات عمیق ودقیق‌است احساس‌هنری می‌نامیم.»

اما این احساس، جزرنج هنرمند نیست چراکه: «جهان هنـــر، جهان دردها، یادها، ناکامیها و امیدواریهاست. هررنجی زخمه‌ایست که تارهای دل شاعر را بلرزه و ناله درمی‌آورد و یاد هر امید ازدست رفته‌ای... مایه اندیشه‌هنری شاعر است...» که جز این استاد اشاره‌کرده بود: امروز اخلاق و هنر دچار نوعی هذیان و سرسام گردیده و این غفلت فرهنگی را هنرمند است که در ابعاد هنرخویش باید با رنج خویش جبران‌کند. او باید حجابهای غفلت را با دیه و جزیه وکفاره‌ی گناه ناکرده‌ی خویش بدرّد وبگسلد. او درجهت کمال‌خواهی واعتلای انسان، شیرینی لذت خویش را درعمق و بطن همان رنج می‌یابد ومزد خویش را میگیرد.

استاد بعنوان شاهد مثال اینشتین را نام بردکه اگر بمب را ساخت یا اتم را شکافت، این‌گناه ناخواسته‌ی هردانشمندی است‌که کفاره‌اش را دیگران باید بدهند (هیروشیما) و شاید هنرمند تصویرگر این وقایع باشد. او با اشك خود باید این گناه را جبران کند و همین تکاپو ذات هنر است و آنچه حاصل می‌آید به هنرمند مربوط نیست. او تعهدی برای غایتی معین نسپرده است.

تاریخ، سامان نیست

در یك سخنرانی راجع به‌هنر، استاد سخن را به‌تاریخ کشیدکه سامان نیست بلکه آشفتگی وسرگشتگی است وهمچنین این مسأله عنوان شدکه انسان درمعبر این تاریخ است، نه سازنده‌ی آن. باتوجه به این مفاهیم خواستم نقش انسانی‌که در این‌گذرگاه دچار آشفتگی شده با زمینه‌ای درماهیت این سرگشتگی روشن شود واستاد چنین‌گفت:

«انسان برای نگهداری و ماندن خاطرات در اذهان، داستان‌نویسی را درهنر جای داده که جلوی غفلت آدمی از گذشته با یادآوری آن گرفته شود. چرا که مقداری ازآنات و یادهای گذشته ازخاطره‌ها میرود. او سازنده‌ی آینده نیست و من بهمین اعتبارگفتم تاریخ سامان نیست بلکه نابسامانی‌است. زیرا مسأله تبلور وتکوین آن بعهده‌ی آینده است، تاریخ گذشته را وقتی ورق می‌زنیم، با مللی برخورد می‌کنیم‌که خاك شده و از میان رفته‌اند. نسلهائی ازگذشته بوده‌اندکه راهی را می‌بایست طی‌کنند. اما این راه از قبل تعیین نشده است. هرلحظه درحال تطوراست وتکوین‌آن این نیست‌که راه رفته‌ای را بپیمائیم یا این مرایا و مناظری‌که باید جلوه‌گرشود، یکایك از پیش معلوم شده باشد. چرا که مسیر ومعبر این‌کاروان از پیش ساخته نیست. هرعصری بنیانگذار عصر بعد از خود است. آنچه اعصار را بهم پیوند میزند فقط اندیشه‌هاست. زیرا آنچه درجهان مادی بصورت هیجانات مادّه بروز میکند قاعدتاً تکرار ناپذیراست، آینده همه چیز را عوض می‌کند وهرچیز ارزیابی وارزگذاری خاص خودرا دارد وحتی مدلها در هرعصری عوض می‌شوند ومدلهای گذشته، پشت حجاب نسیان بفراموشی سپرده می‌شوند. ولی اندیشه ازگذشته به‌آینده تسلسل یافته و از قرون متمادی تا آینده‌ی غیرقابل پیش‌بینی ادامه می‌یابد. اگر ما باگذشتگان می‌اندیشیم، با آنها زیست می‌کنیم (از راه اندیشه)، آیندگان نیـــز در این هم‌اندیشی سهیم خواهند بود. اما تاریخ را اگر ازآن‌حیث درنظر بگیریم که سیر سرنوشت معین، ازکاردانی معینی، درطریقی معینی، بسوی هدفی معینی است، این تاریخ نوشتن لازم ندارد، زیرا اینرا همه‌کس خواهد دانست و حال‌آنکه تاریخ ندانسته‌ی عمر انسان است. حتی در تاریخی که مـــا زندگی می‌کنیم اگر وقایع‌نگار آنرا می‌نویسد خود نمیداند کـــه در پس پرده چه میگذرد.

تاریخ بمنزله‌ی صحنه‌ی تاتری است که بازیگرانی از صحنه‌ی پیش به صحنه‌ی بعد می‌آیند و چند صباحی نقش‌شخص گذشته را ادامه میدهند. که این صحنه بخودی‌خود مهم نیست بلکه این بازیگران هستند که با ایفای نقش خود زندگی را می‌سازند و بهرعصری نقش واثر مشخصی تعلق ونسبت می‌گیرد و باین ترتیب ادوار و اعصار و فصول ممتاز تاریخی شکل می‌یابند.

«فرد هم در این میان با همین کیفیت نمی‌تواند آنات زندگیش را اتصالی بخشد و لحظه‌ی مشخصی نیست که با هم بطور کامل تسلسل و پیوستگی داشته باشند و اگر بگذشته بیاندیشیم و آنرا به خاطر بیاوریم بجهت همین خلاء میان حوادث، چنین بنظر میرسد کـــه آنها با جهش طی شده‌اند

و لحظاتی‌که ممتاز اند پشت سرهم قرار می‌گیرند و آنچه میان آنهاست فراموش شده و نمی‌توان گذشته را بصورت اتصال وتوالی بین لحظات وآنات بیادآورد اما لحظات ممتاز بیرون کشیده می‌شوند تا داستانها و قهرمانهـای تاریخی بدین‌سان بوجود آیند . بنابراین تاریخ را نباید بعنوان یك‌نظم از پیش ساخته بیانگاریم ، بلکه همه دستخوش‌تغییروتحول است وزمان همه‌ی پدیده‌ها و از جمله هنر را در ابعاد خود دگرگون می‌نماید . اما تصویری‌که از تاریخ می‌گیریم ، ما هستیم که آنرا بشکل تاریخ درگذرندگی در مجاری احوال و حوادث قرار می‌دهیم پس به‌تعبیری انسان شاید نقطه‌ای باشد در زمان ومکان . پس انسان در معبر آن واقع شده واین حوادث هستند که برانسان غالب وچیره‌اند . یا انسان درطول زمان و راهی گسترده ، بدون اینکه ازسرنوشت او با خبر باشیم قرار دارد که به‌تاریخ طبیعی آنرا تعبیر می‌کنیم . اما تاریخی‌که ما عناصرآنرا بعداً دراثروقوع حوادث بوجود می‌آوریم همان تاریخی‌است‌که انسان‌می‌سازد ومی‌نگاردکه بآن معنای‌اول‌انسان درمعبر تاریخ است . مثلاً حادثه‌ی آتش‌فشانی‌که‌کوه دماوند از نو امکان ندارد . اما قابل‌تصور است . ممکن است مسیری تحولی را عوض کند نه‌کیفیت فنومنها و حوادث را . اینجا به‌جبر نمی‌رسیم اینرا باید دانست‌که در بروز حوادث نه‌سلسله‌ی علل وجود دارد نه معلول . آن علل و معلولی‌که ما درعلم مراد می‌کنیم بکلی با آنچه درفلسفه درنظر داریم فرق می‌کند . چرا که ما علت ومعلول را درفنومن منظور کرده‌ایم نه درخود و ذات هستی . در دانش به‌نفس هستی کاری نداریم . بلکه روابط آنها که بصورت پدیده وحادثه وجود دارند موردتوجه است . اینجا علت چیزیست بکلی روشن مثلاً از نظر دانش علت بالضروره باید معلول را بوجود آورده باشد . یعنی‌معلول مستقیماً مشتق از علت باشد ، لیکن آنچه فیلسوف مراد می‌کند. توجه به‌فنومن نیست بلکه او می‌گوید جهان هست . چرا هست؟ او بدنبال چرائی است درحالیکه دانشمند می‌گوید : این‌چیز وجود دارد ودارای فلان‌کیفیت مخصوص نیز هست . اندیشه‌ی علمی مطلق است ، وقایع سیره وذوق متفکر نیست درحالیکه اندیشه‌ی هنری‌گونه‌گون بوده و دردها ، شادیها و روحیات هنرمند همه موروث آنات زنـدگی گذشتگان است و چنین اندیشه‌ی هنری‌گونه‌گون بوده دردها ، شادیها و روحیات هنرمندان هم‌عرض و درآمیخته است اما تاریخ دانشمندان جز تاریخ علم است . **ولی بهرحال این همان تاریخ مدون‌است که انسان آنرا بوجود می‌آورد .**

آگاهی ، سنت ، بدعت

قبلاً بخاطر داشتم که استاد اشاره کرده بود : تکاپوی هنرمند در سیاق و نسق و جستجوی آزادی است که رابطه‌ای نزدیك و مستقیم و ناگسستنی با آگاهی دارد . هنرمند با این آگاهی دیوارهای سنت‌را می‌شکند تا برجایش بدعتی نوگزارد که چنین ادامه یافت : «آزادی‌یی که ما درهنر مراد می‌کنیم (Subjective) و ذهنی ، یعنی در اندیشه است : یك فیلسوف آزاد است‌که بهر ایسمی‌که می‌خواهد بگرود . حتی انسان ، ممتنعات را هم می‌تواند با آزادی فرض‌کند . اینکه می‌گویند «فرض‌محال ، محال است» بدین‌معنی‌است‌که آنچه دیده وحس وتجربه نشده محال است . پس آزادی ذهن قطعی وهنر اولین نمونه‌ی این آزادی است . اما اگر هنر را سازندگی ذهنی بگیریم و شرط تفاهم را ازآن برداریم بکلی به‌آزادی مطلق رسیده‌ایم ، پس آزادی مشروط به‌تفاهم می‌گردد که‌آن آزادی مطلق را سلب می‌کنیم . در حالیکه در دانش بهیچ‌روی آن آزادی وجود ندارد . چرا که آن مقدمات و پیدایش دانش نوعی قیدوبند بوجود می‌آورد که درهنر موجود نیست . آن آزادی‌که میخواهد همه چیز را عوض‌کند ، بالمآل سنت‌ها را می‌شکند . زیرا سنت زائیده‌ی ذهن است نه‌اجبار ، بنابراین اگر برای صعود از پله بالا می‌رویم ، این یك اجبار عقلانی است نه یك سنت . اما وقتی به‌آشنائی سلام می‌کنیم این نوعی سنت وعرف است . وشرط تفاهم تنها قید هنر است . درحالیکه برای هنرمند هیچ مانع واشکالی‌ندارد قوانین فیزیك را منکر شود زیرا قواعد ذهن بخودی‌خود موجودیت دارند ولی هنر حتماً آنجائی نیست‌که انسان ازطبیعت تبعیت‌کند . انسان هنررا بوجود می‌آورد درحالیکه دانش را از طبیعت بیرون می‌کشد . در دانش کیفیاتی هست‌کمابیش مجهول‌که درست شناخته نیست. یعنی‌قانون علمی طوری وضع می‌شود‌که فنومن‌را دربر می‌گیرد و برطبیعت حاکم می‌شود . مثلاً اگر قانون جاذبه‌ی نیوتون بوسیله نسبیت اینشتین ازحیز اعتبار ساقط شد لکن گرده‌ای ازآن باقی ماند ، یعنی نتایج آنرا نگهداشت . درحالیکه هنر می‌تواند تمام سنت سابق را بشکند وآنرا با بدعتی نو یکباره انکارکند و بفراموشی سپارد .

اما نصاب ونسبت آگاهی ما درجهان خارج ، نسبی‌است . لذا هرقدر این آگاهی بیشتر شود آن نسبت کاهش می‌یابد . مثلاً در قدیم بین ماتریالیست‌ها و ایده‌آلیست‌ها این وضع بوجود آمد که یکی از این دو دسته شعر خوب دیگری را می‌ربود و میخواند وبخود و دسته‌اش نسبت میداد . ولی بعدها سبکی بوجود آمدکه شعر بدی میخواند ومدعی می‌شد اینرا دسته‌ی مخالف سروده: «شعربدگفتن ونسبت به‌حریفان دادن» بدیهی است که هرقدر اطلاع ما از جهان خارج بیشتر باشد بهمان نسبت غلبه‌ی انسان برطبیعت بیشتر خواهد بود وآزادی او هم بیشتر خواهد شد چرا که تصرفش بر طبیعت افزایش می‌یابد . بطوریکه به ماه رفته فردا هم به‌کرات دیگر خواهد رفت وحال آنکه برای‌گذشتگان این امکان وجود نداشت . هنرمند هم بموازات علم دست یافتنش برطبیعت و گسترش

حوزه‌ی هنرش یعنی تصویرپذیریش زیادتر شده ودرواقع هنر موسّع‌تر گردیده اما ازطرف دیگر نفس تکامل ووسعت ماشین نوعی اسارت برای انسان ایجاد کرده وحقوق بیشتری راکه ممکن است به محدودیت آزادی بیانجامد موجب گردیده است .

رمز سر بمهر

اگر هنر ، رازی سر بمهر ونگفتنی ونهفتنی وناگشودنی است . پس کوشش هنرمند ، بی‌خبر وسرگردان دراین گشایش عبث نمی‌نماید ؟ . . . بیشك نه ! چرا که رفتن بسوی مرگ ، مرگ نیست . این نهایت سرگشتگی است . مرگ تنهـا در دروازه‌های شمالی قرار ندارد . بلکه در دروازه‌های جنوبی نیز به استقبال وانتظار ما ایستاده است و ما را ازآن گریزی نیست. پس ایستادن مرگ است تا بسراغ ما بیاید . اما اگر ما باشهامت بسوی آن برویم ونهراسیم ، این رفتن وخطر کردن ذات هنر است . هرقدر حوزه‌ی دانش بیشتر شود ، مجهولات ماکمتر می‌شود . و هنرمند گویای نهفتنی‌ها ونگفتنی‌هاست که تکامل می‌یابد و هنرمند پیغام‌گزار جهان درون ناپیدای انسان است . پس هرقدر ما در دانش آگاهی می‌یابیم بهمان کیفیت هنرمند را آواره‌تر و سرگشته‌تر می‌نمائیم . واین راز سر بمهراست ، همچون چیزی که به‌بینهایت می‌پیوندد و ما را ازآن خبری نیست . ما در میان این راز کـه اجازه نیافته‌ایم بگشائیم ، نقطه‌ای بیش نیستیم : هنر هرروز پیچیده‌تر می‌گردد وحیات آدمی از لحظه‌ی تولد تا آن مرگ ، لمحه‌ای کوچك از ابدیت است .

علل درهنر

رنج‌هنر، مایه واحساس هنرمند است: اگرآفرینش‌هنری دردناك و جانكاه است ازآنروست‌که هنرمند به‌سرنوشت محتوم خویش آگاه می‌باشد . بهرسو روکند ، مرگ بی‌امان روبروی او درانتظار اوست . . . هنر خلاقه از آنرو دردناك است‌که تولید وتولد نوزاد دیگریست که پس از مرگ هستی‌بخش خویش باید بزندگی مثالی یا خیالی او ادامه دهد . . . » (ازکتاب دانش وهنر) .

بیشك این دردها و احساس‌ها همه معلولند و اساساً خود هنرپدیده‌ای روبنائی‌است . برخی گفته‌اند: هنر خیالبافی‌است . (بندتو کروچه) می‌گوید : شعر ، بیان تخیّل است . وفروید آنرا معلول «لیبیدو» می‌داند و استاد پاسخ میدهد : «اینها هرکدام به‌تعبیر قسمت خاصّی از هنر پرداخته‌اند و همه نیز تاحدودی حق‌دارند. هنرهمچون شیئی‌است که هزارسطح وبُعد دارد که هرنظاره‌گری یکی ازآن سطوح و ابعاد را می‌بینند . اینها هیچکدام غلط نگفته‌اند . اما هیچیك نیز حق مطلب را اداء نکرده‌اند . زیرا انسان موجودیست بغایت غامض‌تر ازآنکه بتوان به‌تمامی خفایا واسرار او پی‌برد : فروید مطلبی را عنوان می‌کند . کارل مارکس مساله را به‌شکل اقتصادی طرح می‌کند وحق هم دارد . سقراط آنرا از آسمان پائین می‌کشد و به مغز وقلب وعشق و عاطفه مربوط می‌سازد و شاید روزی به‌پا برسد و بزیر گِل برود . اما همانست‌که بود . گوهر شبچراغی‌است که به خلاب هم اگر بیفتد همان هنراست .

پس فروید و سقراط و هیچکس همه‌چیز را ندیده‌اند . معلومات هنری بکلی تألیفی است و هنر به‌تبع دانش حکم اضغاث واحلام را دارد که پرورده وشکوفنده می‌شود نه دانش به تبع هنر ، که ترکیبی وکلی بوده ، با اجزائی جدا از هم ومکاتب هنری وادبی هم‌که بدورانهای مختلفی تقسیم ومربوط می‌شوند ازهمین نشأت می‌گیرندکه هرکدام جلوه‌ای خاص از هنر را به شیوه‌ای خاص متجلی می‌کنند واگر یکی بخواهد مدعی شود همه چیز را بیان‌کرده ، دروغ‌گفته «همه چیز را همگان دانند . وهمگان هنوز از مادر نزادند» (بوذرجمهر) . اما اگر همه‌ی مکاتب را درهم ریزیم و بهم آمیزیم تا کامل شوند بقول «هگل» شاید سن‌تزی بدست آیدکه کامل باشد . مثلاً امروز یك شاعر از رمانتیسم ونه رئالیسم ونه ناتورالیسم وسوررئالیسم وکلاسیسم تبعیت نمی‌کند . او آمیزه‌ایست ازتمام اینها . و انحصارکردن هنر درعرصه‌ی یکی از اینها درست نیست و اگر راز سربمهر گشودنی بود ، هنر دیگر مفهومی نداشت . هنر زائیده‌ی ابهام است و زبانی پیچیده . دلبر عیّار بهمین منظور معشوق را درحریر لطیف می‌پوشاند ! استاد دیگر ازاینجا فراتر نرفت هرچند خواستم علل و عوامل زیر بنائی هنر وفونکسیونها و استروکتورها در روند تکاملی وعلیّت‌آن را در مناسبات اجتماعی و تولیدی در ابعاد فرهنگ ، به‌همیز بررسی بگیرد و شکل طبقاتی هنر را ارزیابی نماید ، عرصه را تنگ و مجال را اندك یافتم . و استادگفت : شاید من دراین زمینه «تکرو» هستم ؟

پس بناچار تحقق یك هنر جهانی را با توجه به بومی و محلی‌بودن هنر جویا و پرسا شدم ، چطور می‌شود انتظار داشت یك ایتالیائی همانقدر از گوته محظوظ شود که یك آلمانی ، و یك آلمانی همانقدر از دانته سود جوید که یك ایتالیائی ، و استاد همانگونه‌که بارها اشاره کرده بود اظهار داشت : در زمینه‌ی هنر نیز بموازات روابط دیگری که بین ملل بوجود آمده ، آشنائی و آگاهی از دیگران افزایش‌یافته ومرزها بهم‌نزدیك‌شده وشناخت‌السنه وخصوصیات وفرهنگها ، متدرجاً به رابطه‌ای نزدیکتر بین آفریننده و دریافت‌کننده‌ی اثر در سراسر عالم بنوعی تفاهم خواهد انجامیدکه بعد وحدت دریافت را موجب خواهد شد .

---

۱ – تاریخ عمومی هنرهای مصوّر – جلد اول : قبل‌ازاسلام تألیف استاد علینقی وزیری ، چاپ دانشگاه تهران . صفحه‌ی ۱ .

در جستجوی میراث مشترک فرهنگی

(۲)

فارابی سخن می‌گوید:

حسین خدیوجم

در شمارهٔ گذشته یادآور شدم که مقصود از نگارش بحثی که زیر این عنوان آغاز کرده‌ام قلمی کردن رویدادهای سفر سال ۱۳۴۹ مخلص به کشورهای اسلامی شمال افریقا نیست، بلکه براساس برنامه‌ای که ادارهٔ کل روابط فرهنگی وزارت فرهنگ وهنر برایم تعیین کرده بود، تا حد ممکن تلاش کردم که در هرشهر و دیار آن مرزوبوم، با مردم دانشور و مراکز علمی تماس بگیرم و برای هنردوستان زادگاه خودم از هر خرمنی‌خوشه‌ای فراهم‌آورم، تا پس‌از بازگشت به‌رسم ره‌آورد سفر اندك اندك به مردم هنرشناس و فرهنگ‌دوست تقدیم دارم.

روز سه‌شنبه ۲۳ تیرماه از جمله روزهای پربرکت این سفر بود، و درکشور تونس ــ یا سرزمین کارتاژها ــ یا به قول عربها (قرطاجنه)، از وجود چندین نسخهٔ خطی نایاب و ارزشمند با خبر شدم که درکتابخانهٔ ملی شهر تونس وموزهٔ مردم‌شناسی آنجا نگاهداری می‌شود. کتابخانهٔ ملی تونس «مکتبة‌العطارین» نام دارد که دارای بیست‌هزار نسخه خطی است. برای این کتابها فیش‌های مختصر تهیه کرده‌اند، ولی تاکنون به‌چاپ فهرست جامعی که نمایشگر جزئیات هرکتاب بوده باشد توفیق نیافته‌اند، اما گروهی ازکتابشناسان ورزیدهٔ این‌کشور سرگرم کار هستند و امید است درآینده‌ای نزدیك این آرزوی اهل‌کتاب جامهٔ عمل بخود بپوشد...

به هر حال در این کتابخانه به نسخه‌ای از کتاب «**الموسیقی‌الکبیر**» فارابی برخوردم‌که در چهار مجلد تدوین شده است، اما در فیشها زیرعنوان «المدخل‌لصناعة‌الموسیقی» که نام اولین بخش این‌کتاب است به شمارهٔ ۲۰۰ ثبت‌گردیده بود، خوشبختانه به‌یاری اولیای محترم این‌کتابخانه توانستم میکروفیلم این‌چهار مجلد را برای کتابخانهٔ ملی‌ایران به‌ارمغان بیاورم...

ازاین پیش‌آمد بسیار شادمان شدم، زیرا تاآنجاکه من خبردارم درفهرستهای موجود شرق وغرب تا این تاریخ‌کسی ازاین نسخهٔ کامل یاد نکرده‌است، بنابراین می‌تواند برای اهل فن مژده‌ای ارزشمند بوده باشد.

چون مترجم‌فرانسوی«**الموسیقی‌الکبیر**»«بارون رودلف درلانژه» ترجمهٔ خودرا بر اساس چهار نسخه زیر فراهم آورده است:

۱ ــ نسخهٔ کامل‌کتابخانهٔ دانشگاه لیدن.
۲ ــ نسخهٔ کامل‌کتابخانهٔ شهر میلانو.
۳ ــ نسخهٔ نیمه‌تمام کتابخانهٔ ملی بیروت.
٤ ــ نسخهٔ نیمه‌تمام کتابخانهٔ ملی مادرید.

و چاپ تمیز و کامل عربی این‌کتاب که حدود سال ۱۹۷۰ در قاهره ازطرف دارالکاتب العربی، (درمجموعهٔ تراثنا) با تحقیق وشرح «غطاس عبدالملك خشبه» و مراجعه و تصویر «دکترمحمود احمدالحفنی» در۱۲۰۸ صفحهٔ وزیری بزرگ به‌انجام رسیده است، براساس سه نسخه صورت‌گرفته‌که ترتیب آنها چنین است:

۱ ــ نسخهٔ‌کامل‌کتابخانه دانشگاه‌لیدن به‌شماره ۱٤۲۷.
۲ ــ نسخهٔ کتابخانهٔ الآستانه به‌شمارهٔ ۱۲.
۳ ــ نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پرنستون امریکا به شمارهٔ ۹۰۵۲.

بنابراین نسخهٔ نفیس‌کتابخانه تونس تاکنون مورداستفادهٔ اهل تحقیق قرار نگرفته است ومی‌تواند گره‌گشای‌کارهای محققان بعدی بوده باشد.

به دنبال دست‌یافتن به این‌کتاب، درهمین شهر، ترجمهٔ فارسی عجایب‌المخلوقات قزوینی را که دارای یکصدوسی تصویر رنگی‌است، پیدا کردم و از آن نیز میکروفیلم‌گرفتم. ضمناً درکشور مغرب ــ در شهر رباط ــ به دوکتاب دیگر

موسیقی برخوردم که یکی «موسیقی منظوم درمایه اصفهان» نام دارد و دیگری «رسالة فی‌آلات الموسیقی» تألیف فارابی ـ متعلق به‌کتابخانه ملک‌حسن دوم ـ که به شرط زنده‌بودن درجای خود از آنها یاد خواهم کرد .

چون از فارابی واین اثر ارزشمند او سخن به‌میان آمده بهتر است ، سبب تألیف این‌کتاب را ابتدا از زبان خود این فیلسوف بزرگ بشنویم ، آنگاه به‌اندکی از شرح احوال او که دیگر بزرگان درکتابهای خود قلمی‌کرده‌اند ومن درمقدمهٔ ترجمهٔ فارسی احصاءالعلوم فراهم آوردم ، نظر افکنیم تا درك مایـه و پایهٔ این دانشور بزرگ ایرانی برای خوانندگان امکان‌پذیربوده باشد ، وتاحدی ازعقیدهٔ علما درمورد نگارش و تألیف با خبرشویم . . . و این است ترجمهٔ فارسی پیشگفتار فارابی براین‌کتاب :

کتاب‌الموسیقی‌الکبیر

فارابی در پیشگفتار کتاب «الموسیقی‌الکبیر» خود که آن را به خواهش « ابوجعفر محمدبن قاسم‌کرخی » وزیر «الراضی» خلیفهٔ عباسی بین سالهای (۳۲۲ تا ۳۲۹ هـ . ق) تألیف کرده است ، این وزیر را مخاطب قرار داده و چنین نوشته است :

«آرزومندی خودرا برای مطالعهٔ آنچه صناعت موسیقی قدما را دربر می‌گیرد یادآورشدی ، از من خواستی‌که آن‌را درکتابی برای تو فراهم آورم ، و در تألیف و شرح وبیانش راهی درپیش‌گیرم که درك‌آن برای خواننده‌اش آسان شود . از پرداختن به این‌کار درنگ نمودم تا درکتابهایی‌که از قدمای این فن به ما رسیده ، یا درآنچه پس‌ازقدما به همت‌کسی تألیف شده‌که زمانش به روزگار ما نزدیك است ، نیك بنگرم

امید داشتم‌که دراین‌کتاب‌ها مطالب دلخواه ترا بیابم تا از تکرار نگارش کتابی‌که درگذشته تألیف شده بی‌نیاز شویم ـ زیرا اگر درکتابهای پیشین همهٔ اجزای این صناعت درست بررسی شده باشد ، نقل آنها درکتابی که انسان تألیف می‌کند وبه خویشتن نسبت می‌دهد ، تکرار همان مطالبی است که دیگران درگذشته گفته‌اند ، درنتیجه بهرهٔ بازگوینده‌اش نسبتهای ریزه‌خواری یا نادانی یا ستم پیشگی خواهد بود ، مگر آنکه درآنچه نخستین‌کس تألیف کرده ، یا درعبارت و یا درغیرآن ، پیچیدگی راه یافته باشد ، و دومی به شرح آن بپردازد ، یعنی درمقام دنباله‌رو ، درآنچه می‌گوید و تألیف می‌کند گفته‌های اولی را آسان نماید ، زیرا درهرحال فضیلت تکمیل صناعت ازآن مؤلف نخستین است ، و دومی به سبب زحمتی که عهده‌دار شده ، تنها از فضیلت روایت و تفسیر و آسان نمودن پیچیدگیها بهره‌ور می‌گردد وبس ـ پس از پژوهش درهمهٔ آن‌کتابها نقصی دیدم‌که ازکمال اجزای این صناعت می‌کاست ، دربسیاری ازعبارتها آشفتگی راه یافته‌بود ، و در هرمورد که از دانش نظری بحثی به‌میان آمده بود برای روشن‌شدنش سخنان پیچیده گفته بودند ، با این‌همه بسیار دور می‌نماید که تصور شود : قدمای اهل فن درکار این صناعت فرومانده باشند ، و با گروه بسیار آنان ، و پیشروبودن دراین فن ، وآزمندی فراوانشان برای درك علم واین‌که تنها دانش‌را از دیگر خیرات بشری برتر شمرده‌اند ، و بهره‌مندی آنان از روشنفکری ، و سالیان دراز با این فن سرگرم بودن ، و تأمل بعدیها برای درك آثارگذشتگان ، وگسترش یافتن مطالعات بعدی بر اساس آنچه پیشنیان پایه‌گذاشته‌اند ـ گمان نمی‌رود که نتوانسته باشند به تکمیل صناعت موسیقی توفیق یابند ، جز آنکه فرض شود : کتابهای‌کامل قدمای این فن یا ازمیان رفته ، یا آنچه به‌زبان عربی نقل‌شده کتابهائی ناقص بوده است، بنابراین اجابت خواهش ترا روا دانستم . . .

چون تشخیص درست آدمی، درهرصناعت نظری هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که از نیروهای سه‌گانه بهره‌ور شده باشد : اول نیروی شناسائی دقیق اصول صناعت یا فن مورد مطالعه ، و دوم نیروی درك چیزهایی که از این اصول مایه می‌گیرد ودرشمار مواد اصلی هرصناعت است .

وسوم نیروی شناخت مغالطه‌هائی‌است‌که دراین‌فن‌ودانش راه یافته است .

به‌یاری این سه‌نیرو در آراء کسانی‌که دراین فن پیشرو بوده‌اند ، به‌پژوهش پرداختیم، و پس‌از تشخیص مطالب درست ازگفته‌های نادرست آنان ، واصلاح سخنان بی‌پایهٔ کسانی‌که آشفته‌گوئی کرده‌اند ، برآن شدیم که این دانش وفن را در دو کتاب بیاوریم .

درکتاب اول ، کار خودرا با امورسودمندی آغازکردیم که مبادی این فن را دربر می‌گیرد ، وبه دنبال آن ازمطالبی سخن گفتیم‌که به مبادی این صناعت مربوط می‌شود ، دراین مورد ازتمام اجزای آن به‌کمال یادکردیم ، و راهی درپیش گرفتیم‌که مخصوص خود ما است ، بی‌آنکه روش خودرا با مذهب دیگرکسان درهم آمیزیم .

درکتاب دوم ، به‌نقل آراء شناخته شده‌ای پرداختیم که از دانشوران نامور این فن به ما رسیده است ، آنگاه گفته‌های پیچیدهٔ آنان را شرح‌کردیم ، ودرمورد یك‌یك آراء‌کسانی‌که آنان را صاحب رأی می‌دانستیم ، وآرائشان درکتابهـا نقل شده ، دقیق شدیم ، و مقدار درك هریك از این‌گروه را در بهره‌ور شدن از اجزای این فن روشن ساختیم ، و خطاهائی‌که در آراء آنان راه یافته بود اصلاح‌کردیم :

کتاب اول شامل دوبخش است‌که بخش اول آن به‌بحث

در مدخل این صناعت اختصاص یافته ، و در بخش دیگر ازخود این‌صناعت بحث می‌شود . بخش مخصوص به مدحل این‌صناعت را به سه‌فن تقسیم کردیم :

فن اول : در اصول صناعت موسیقی و کلیات آن است ، و این همان مطلبی است که درهمهٔ کتابهای بر جای ماندهٔ قدما می‌بینیم ، و در آثار موسیقی‌دانان بعدی که تنها به‌دنباله‌روی از قدما اکتفا کرده‌اند نیز موجود است .

فن‌دوم : این فن‌را به‌آن دسته ازآلات موسیقی اختصاص داده‌ایم که در زمان ما رایج است ، و درآن از مطابقهٔ نغمه‌های حاصل شده‌ای یاد کرده‌ایم که در کتاب اصول موسیقی از چگونگی وجود آنها در آلات موسیقی ، و ایجاد نغمه‌ها ازاین آلات ، و روشن‌ساختن آنچه برحسب عادت از یك یك آلات موسیقی خارج می‌شود - ونیز ازراهنمائی برای استخراج نغمه‌های غیرمعمول ازاین آلات - یادکرده‌ایم .

فن سوم : در تألیف جزئیات اصناف الحان است .

آنگاه هریك ازاین سه‌فن را در دومقاله قرار دادیم .

پس همهٔ مطالبی‌که درکتاب اول آمده‌است هشت مقاله است . ومطالب‌کتاب دوم را در چهارمقاله تنظیم‌کرده‌ایم .

بنابراین همهٔ مطالبی‌که ما دراین دانش مورد بحث قرار داده‌ایم شامل دوازده مقاله خواهد شد» . (فارابی)

* * *

اما آنچه دیگران دربارهٔ فارابی نوشته‌اند ، و درمقدمهٔ ترجمهٔ احصاءالعلوم خلاصه شده‌است :

زندگی‌نامهٔ فارابی[1] :

ابونصر فارابی ، دراین‌که اسمش محمد است هیچ‌گونه شکی نیست ، در باب اسم پدر او صاحب الفهرست وقفطی وابن‌العبری گفته‌اند که اسم او هم محمد بوده است . ازکتاب ابن‌خلکان و ابوالفداء این‌طور برمی‌آیدکه اسم پدر او طرخان است ونام جدّش «اوزلوغ» که در الفهرست و تاریخ قفطی وابن‌العبری مذکور است . درمقدمهٔ رسالهٔ «مایصح من احکام النجوم» که از تألیفات فارابی است ، اسم او بدین طریق ضبط شده است :

«محمد بن محمد الفارابی الطرخانی» وچنانکه می‌دانیم طرخانی دراین روایت ازکلمات نسبت ومعرف فارابی است ، ومحتمل است فارابی به جد خود منسوب شده یا اصلاً کلمهٔ «طرخانی» لقب عمومی این خاندان بوده باشد .

زادگاه فارابی :

در موضوع فاراب یا فاریاب هم اختلافی موجود است ، ابن‌الندیم که خود معاصر فارابی بوده است می‌گوید . فاراب از شهرهای خراسان است ، زیرا که فاراب در عهد سامانیان جزو ماوراءالنهر بوده است ، وچون امرای سامانی را امیر خراسان می‌گفته‌اند ممکن است ابن‌الندیم از این جهت فاراب را جزو خراسان شمرده باشد ، درصورتی‌که خراسان را بربلاد ماوراءالنهر اطلاق نمی‌کرده‌اند(؟) ابن‌العبری و ابن‌خلکان وقفطی و یاقوت حموی گفته‌اند که فاراب یکی از شهرهای ترك است ، ابن ابی‌اصیبعه وشهرزوری می‌گویند که ابونصر از نژاد ایرانی بوده است (= واصله فارسی) (= وکان من‌سلالة فارسیه) با تصریح این دومورخ و قراین خارجی ، و اینکه فاراب در قرن سوم جزوکشور سامانیان ، نه ترکان بوده ، و برای حفظ و حمایت سرحد عدهٔ کثیری از ایرانیان درآنجا مقیم بوده‌اند ، شکی باقی نمی‌ماندکه ابونصر از نژاد ایرانی است ، و به قرنیه اسم و لباس که هیچ دلیل نژاد نیست ، نمی‌شود اورا به‌غیر نسبت داد .

بنا به‌قول شهرزوری و ابن ابی اصیبعه ، پدر فارابی یکی از رؤسای قشون بوده است ، و ممکن است طرخان لقب پدر فارابی بوده باشد .

میلاد فارابی :

فارابی ظاهراً درحدود سنهٔ ۲۶۰ ﻫ متولد شده است ، زیرا می‌گویند :

فارابی وقتی‌که وفات‌یافته قریب ۸۰سال ازعمرش گذشته بود ، وچون تاریخ وفات او به طور تحقیق ۳۳۹ هجری‌است ، پس ولادت او باید درحدود ۲۶۰ ﻫ اتفاق افتاده باشد چنانکه ظاهر اقوال مورخین است ، ضمناً فارابی در ایام جوانی از ماوراءالنهر به‌بغداد حرکت‌کرده است .

می‌گویند هنگامی‌که وارد بغداد شد زبان ترکی و چند زبان دیگر می‌دانست ، ولی هنوز با زبان تازیان‌کاملاً آشنا نبود ، درآنجا ابتدا عربی را خوب یادگرفت وبعد به علوم فلسفی مشغول‌گردید . به گفته ابن‌خلکان ، فارابی منطق را نزد «ابوبشر متی‌بن یونس» تحصیل‌کرد . ابن ابوبشر یکی از فضلا و دانشمندان و مترجمین قرن سوم و چهارم هجری است که‌کتب را ازسریانی به عربی ترجمه می‌کرد ، او درعصر خود نظیر نداشت ومرجع ورئیس عموم منطقیین بود .

چنانکه هرروز صدها نفر از طالبان علم منطق به‌درس او حاضر می‌شدند ، او کتب ارسطاطالیس را می‌خواند و شرح

۱ - این بحث که مشروح آن درمقدمهٔ ترجمهٔ احصاء العلوم فارابی آمده است ، گلچینی است ازتحقیقات شادروان فروزانفر درلغت‌نامهٔ دهخدا ومجلهٔ یغما .

آنرا املاء می‌کرد ، شروحی که او تقریر کرده به ۷۰ جلد می‌رسیده است .

وفات ابوبشر به‌روایت ابن‌خلکان درایام خلافت‌الراضی ، یعنی مابین ۳۲۲ و ۳۲۹ ه و به‌نقل ابن ابی‌اصیبعه درسال ۳۲۸ هجری اتفاق افتاده است . قفطی ابوبشر را با فارابی معاصر ، وفارابی را برحسب علم برترشمرده ومی‌گوید :«وکان ابونصر الفارابی‌معاصراً لابی‌بشر متی‌بن یونس، الا انه‌کان دونه فی‌السن وفوقه فی‌العلم» .

مراحل دانش‌اندوزی فارابی :

درباب توجه فارابی به‌فلسفه ، اقوال مختلف است . بعضی می‌گویند ابتدا قاضی بود ، سپس به علوم حقیقی رغبت‌کرد و ترك قضاوت نمود . بعضی دیگر می‌گویند که کسی کتب ارسطو را پیش او به ودیعه نهاد ، ابونصر چون‌کتب او را دید به فلسفه متوجه‌گردید. قول دیگرآن است‌که ابونصر دردمشق «رزبان» بوده است (= ناطور= رزبان) ولیکن همهٔ این‌اقوال نادرست می‌نماید ، چه مورخین برای تعظیم قدر علمای بزرگ غالباً گفته‌اند که آنان درآخر عمر به‌تحصیل متوجه شده‌اند . قول صحیح همان است‌که ابن‌خلکان ودیگران گفته‌اند .

ابونصر پس‌از آنکه مدتی دربغداد اقامت‌کرد . به شهر حرّان‌که هنوزهم اهمیت علمی خودرا از دست نداده ، ومرکز گروهی ازفلاسفه بود ، عزیمت نمود و درآنجا قسمتی ازمنطق را درنزد «یوحنّابن‌حیلان» خواند ، بعد به بغداد بازگشت پس‌از آنکه فلسفه را نیك فراگرفت به تحقیق درکتب ارسطو مشغول شد ، تااینکه درآنها مهارت یافت . به‌قول ابوالفداء علم موسیقی را هم دراین موقع تکمیل‌کرد وکتب مهم خود را دراین‌سفر تصنیف نمود .

هوش فارابی :

آنچه مسلم است فارابی درتحصیل علم دقت بسیار داشته ورنج بسیار می‌برده است .

می‌گویند شبها برای مطالعه چراغ نداشت ، از چراغ پاسبانان شهر استفاده می‌کرد و به نورآن کتاب می‌خواند . اغلب شب‌ها را برای مطالعه بیدار بوده چنانکه خود می‌گوید کتاب ارسطو را درفن نفس صد دفعه ، وکتاب سماع را چهل‌بار خوانده است .

ابونصر حتی به هنگام سفر ازکار تألیف و تحقیق غافل نمانده ، او درکتاب سیاست مدنی گفته است : من تألیف این کتاب را دربغداد شروع‌کردم و درمصر به‌انجام رسانیدم .

می‌گویند : سبب حرکت او بجانب مصر براثر یکی از فتنه‌های بغداد بوده‌است ، شاید ابونصر ازبیم طرز تفکر حنابله و متعصبان دیگرکه مرکز آنان بغداد بود ، به مصر فرارکرده است . به‌عقیده قفطی فارابی پس از مسافرت به مصر به‌بغداد برنگشته ، یعنی از آنجا به‌نزد سیف‌الدوله حمدانی به‌حلب‌رفته، و بعد با سیف‌الدوله موقعی‌که دمشق را فتح می‌کرده در دمشق حاضر بوده است . ازاین‌رو باید مسافرت او به دمشق در ۳۳۴ه بوده‌باشد، زیرا درتاریخ مزبورسیف‌الدوله ، پس‌ازفتح‌شهرهای حلب‌وحمص، به دمشق‌حمله‌برد وآن‌را فتح‌کرد. درباب‌پیوستن فارابی به‌سیف‌الدوله حکایتی درکتاب وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان نقل شده که خلاصهٔ آن چنین است :

فارابی به مجلس سیف‌الدوله وارد شد ، امیر به او اجازهٔ جلوس داد ، فارابی‌گفت کجا بنشینم ؟ جایی‌که من می‌خواهم ، یا جایی‌که تو می‌گویی ؟

امیرگفت : هرجاکه خواهی بنشین . فارابی روی دست وشانهٔ مردم پاگذاشت تا برمسند سیف‌الدوله نشست. سیف‌الدوله به‌زبان مخصوص‌که با غلامان خود داشت به‌آنان گفت : مرد بی‌ادبی به‌نظر می‌آید . فارابی بهمان زبان‌گفت : اندکی تأمل بایدکرد . سیف‌الدوله تعجب نمود . پرسید ؛ مگر این زبان را می‌دانی ؟ گفت : قریب هفتاد زبان می‌دانم . پس ازآن مباحثهٔ علمی شروع شد . فارابی برهمهٔ علما غلبه‌کرد تا این‌که دفترها از جیب‌ها درآوردند وکلمات فارابی را برآن تعلیق‌کردند . پس‌از آن مجلس سماع پیش‌آمد . فارابی در آن اظهارنظر کرد . سیف‌الدوله گفت : مگر ازاین هم آگاهی ؟ فیلسوف اسبابی از جیب خود درآورد وچنان نواخت‌که همه خندیدند ، سپس وضع آن‌را بهمزد ولحنی چنان‌سازکردکه همه‌گریستند ، دوباره وضع آن‌را تغییر داد و به‌راه دیگر چنان نواخت که همه خفتند .

این قضیه فی‌حد ذاته از چند جهت مورد اشکال است .

یکی اینکه این هفتاد زبان چه زبانهایی بوده است ، و ابونصر چرا به‌تحصیل آن پرداخته ، بااینکه می‌دانیم علمای سابق زبانها را بواسطهٔ مذهب یا علم تحصیل می‌کردند .

دوم آنکه علی‌التحقیق فارابی جز پارسی وعربی وترکی ــ به‌احتمال قویتر سریانی و یونانی ــ زبان دیگر نمی‌دانسته است . ظاهراً کلمهٔ «سبعین» در موردکثرت استعمال می‌شود ، و مقصود ازآن زبانهای بسیار است ، و عدد تحقیقی مقصود نیست .

دیگر وجودچنین اسبابی تا اندازه‌ای از مورد قبول عقل بیرون است، ولی دراینکه فارابی موسیقی خوب می‌دانسته‌است وخوب عمل می‌کرده هیچ شك نیست ، چنانکه می‌گویند خود او اسبابی شبیه به «قانون» ساخته ، و بعضی می‌گویند همین

قانون معمولی از اختراعات اوست . فارابی چندکتاب درفن موسیقی تألیف کرده که برخی ابتکاری است و در برخی دیگر بر اقوال قدما اعتراضاتی وارد آورده است که مهمتر از همه کتاب‌الموسیقی‌الکبیر اوست که درآغاز این‌بحث ازآن یاد شد[۲]. از متأخرین قطب‌الدین علامهٔ شیرازی در کتاب «درةالتاج» اقوال اورا نقل‌کرده است .

پایان زندگی فارابی :

به‌عقیدهٔ ابن‌خلکان وگروهی دیگر از مورخان ، فارابی در دمشق وفات یافته است . سیف‌الدوله در عزای او لباس صوفیانه پوشیده و با چهار غلام بر او نماز خوانده است . این مسأله با تواریخ موجود درست درنمی‌آید ، زیرا به‌اتفاق عموم مورخان ، فارابی در ۳۳۹ هـ وفات‌کرده ، وچنانکه درکتب تاریخ مضبوط است سیف‌الدوله در ۳۳۴ هـ بردمشق مستولی‌شده وسلطنت او بیش از دوسال امتداد نداشته است . درسال ۳۳۶ هـ اهل دمشق اورا بیرون‌کرده‌اند ، وسلطنت آن دیار به‌کافور اخشیدی وانوجور وبعد به بدر نامی منتقل شده‌است . همچنین قضیهٔ نماز خواندن سیف‌الدوله با چهارغلام ، اگرچه به‌واسطهٔ دشمنی مردم با فلاسفه امکان دارد ، ولی بازهم چندان مورد قبول نیست ، زیرا که این‌قدر در دمشق فضلا وعلما بوده‌اندکه از مثل فارابی احترام کنند . قاضی نورالله شوشتری ــ معروف به شیعه‌تراش ــ درمجالس‌المؤمنین هیچ دلیلی برتشیع ابونصر فارابی، جزهمین نمازخواندن سیف‌الدوله ، نیافته وگفته‌است :

اگر فارابی شیعه نمی‌بود به سیف‌الدوله پناه نمی‌برد ، و او درمثل دمشق شهری با چهار غلام براو نماز نمی‌خواند ، پس فارابی شیعه بوده‌است !

علت فرار فارابی به دمشق ظاهراً همان‌تعصب مردم بغداد و دوری دمشق ازمرکز خلافت ، ونزدیکی آن به فلاسفهٔ مسیحیان بوده‌است .

مقام علمی فارابی :

فارابی از بزرگان فلاسفه و دانشمندان اسلام محسوب است . غزالی هم‌که بعدها خواسته به انکار فلاسفه اقدام‌کند ، در ابتدای کتاب تهافت‌الفلاسفه می‌گوید : «من درمیان فلاسفهٔ اسلام ، چنانکه همگان عقیده دارند، از ابونصرفارابی وابوعلی کسی برتر نمی‌شناسم ، ازاین‌رو درمباحث علمی فقط براین‌دو اعتراض می‌کنم ، زیرا اگر خطای این‌دو ثابت شد خطای دیگران به طریق اولی ثابت است» .

ابوعلی سینا که اندکی بعد از ابونصر ظهورکرده ، به فضایل ابونصر اعتراف نموده وشاگردکتب او شده‌است ، چنانکه خود اومی‌گوید: ازفلسفه ارسطوراجع به ماوراءالطبیعه بهره نمی‌بردم تا رسالهٔ ابونصر را به‌دست آوردم و اغراض مابعدالطبیعه را فهمیدم .

قاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الأمم می‌گوید : فارابی برهمهٔ حکما غلبه‌کرد وفلسفه ارسطو را چنان تلخیص وتهذیب نمودکه همهٔ علما به‌فضیلت او معترف شدند ، و اغلاط کندی ومترجمین دیگر واضح شد . چون ابونصر کتب ارسطو را تلخیص‌کرد وحدود علوم را ازیکدیگر امتیازداد بدین‌جهت اورا معلم ثانی لقب دادند .

(معلم اول ارسطو بود) .

اخلاق فارابی :

ابونصر از جنبهٔ اخلاقی هم از أغلب فلاسفه برتر بوده . به قناعت روزگار می‌گذاشته و به خلوت و تنهائی اُنس بسیار داشته ، اغلب درکنار رودخانه‌ها بسر می‌برده و به‌اندك موجود قانع بوده است . چنانکه می‌گویند : هرروز از سیف‌الدوله چهار درهم بیشتر نمی‌گرفت ، مابقی آنچه بدست می‌آورد به فقرا انفاق می‌کرد . ابونصربه‌تجمل اعتنا نمی‌کرده ، سعادت وعظمت فیلسوف را درترك دنیا می‌دانسته ، درمسائل اخلاقی‌ــ بااینکه به‌ارسطو معتقداست ــ عملاً تابع افلاطون‌بوده وسعادت نفس را درتجرد وترك علایق وگوشه‌نشینی می‌دانسته است . . .

---

۲ ــ کسانی‌که بشناختن مصادر موسیقی اسلامی و تاریخچهٔ آن علاقه‌مند هستند ، و می‌خواهند بدانندکه مایه وپایه واقعی ابونصرفارابی دراین فن تا چه‌اندازه بوده است ، می‌توانند به مأخذی که در حواشی مقدمهٔ ترجمهٔ فارسی احصاءالعلوم آمده رجوع‌کنند . خدیو جم

لباس و آرایش ایرانیان در سدهٔ دوازدهم هجری

پرویز رجبی
دکتر در ایرانشناسی

دراین دوره مردها کلاهی پارچه‌ای بسرمیگذاشتند که درحدود ۲۵ سانتیمتر بلندیش بود وسطح بالایش چهارگوشه داشت . رنگ این کلاه – معمولاً مثل دیگرقطعات لباسشان – سرخ بود . فقط برای مراسم سوگواری رنگ آبی پررنگ انتخاب میشد . مردم ثروتمند وپرجاه عمامه‌ای‌داشتند که ازشال کرمان(ویاکشمیر) بود . این عمامه – هرگز– حتی درحضور شاه نیز ازسربرداشته نمیشد . همچنین کلاه سیاه پوست بره‌ای که‌آسترش نیزپوست برهٔ خاکستری ویا سفید بود برسرگذاشته میشد. عده‌ای عرقچین سرخ یا آبی ویا سفید پارچه‌ای (ابریشم دوزی شده) وگاهی چرمین برسرداشتند. دولتمندان دور این عرقچین یك شال کشمیری می‌پیچیدند[1].

پیراهن مرد عامی ازپنبه بودکه تا ران روی شلوار آویزان بود. امروزهم پیراهن آویخته برروی شلوار بین مردم طبقات پائین مخصوصاً درروستاها معمول است . این پیراهن اغلب راه راه بود وروی شانهٔ راست با یك دگمه بسته میشد . گردن –زمستان وتابستان – برهنه بود. تنها فرق پیراهن ثروتمندان ازآن مردم عامی دراین بودکه ازابریشم ریزبافت تهیه میشد .

شلوار نیز ازپنبه ویا ابریشم واغلب راه راه بود. این شلوار تا روی پا میرسید وخیلی گشاد بود . مردم متمکن روی شلوار برکمر خود شال کشمیری ومردم کم‌چیز کمری چرمین می‌بستند[2] .

نظامیان و غیرنظامیان متمکن – مانند ایرانیان عهد باستان – کاردی برکمر – زیرشال – داشتند[3] .

دکانداران وبازرگانان وقضات وعلما بجای این‌کارد قلمندانی برکمر میآویختند که البته نوعش نسبت به مقامی‌که داشتند متفاوت بود .

روی پیراهن یك جلیقه پوشیده میشدکه درتابستان از کتان ساده ودرزمستان ازکتان‌کلفت بود. این جلیقه روی سینه به هم می‌آمد و با دو دگمه بسته میشد.

مرد ثروتمند جوراب پنبه‌ای بافته به پا میکردکه روی آن نقش‌پرندگان دررنگهای مختلف بافته شده‌بود . این‌جوراب روی شلوارکشیده میشد . امروز هم دیده میشودکه مردم روستاها شلوار خودرا زیرجوراب میکنند . درتابستان مرد عامی جوراب به پا نمیکرد اما در زمستان دور پایش پاتابه می‌بست تا سرما نخورد[4] . پاتابه بستن هنوز هم در روستاها مخصوصاً درخراسان معمول است .

مرد عامی‌کفش ساده‌ای به پا میکردکه تقریباً نوعی‌نعلین بودکه ازچرمهای مختلف ساخته میشد و با بندهای چرمین بسته میشد[5]. افسران چکمه‌های سیاه به پا میکردندکه تا به‌زانو میرسید وپاشنه‌های بلند وباریك داشت . چون با این چکمه‌ها راه رفتن دشوار می‌بود افسران به محض پیاده شدن از اسب نعلینی راکه نوکرشان حاضرداشت می‌پوشیدند[6].

کف این‌نعلین – همیشه با عاج یا فلز ویا چوب سختی‌که روی آن‌گلهای مختلف نقاشی شده بود پوشیده بود . درباریان درزمستان‌کفشهان ازچرم اسب به رنگ سبز بودکه پاشنه‌های نازك هفت – هشت سانتیمتری داشت . همچنین چکمهٔ سیاه ازچرم‌گوساله‌که راحت و با دوام بود معمول بود. کفش روستائیان نعل آهنین داشت . تخت این‌کفش ازچرم شتر بود که پارچهٔ ریزباف ومحکمی ازپنبه روی آن‌کشیده میشد[7] .

قبائی‌که روی جلیقه پوشیده میشد تا روی پا میرسید ومانند جلیقه ازعقب وجلو وپهلوها باز بود. این قبا روی سینه وشکم رویهم میآمد ومانند جلیقه با دو دگمه بسته میشد. نیبور می‌نویسد :

همه قبا می‌پوشیدندکه تا روی قوزك پا میرسد وشباهت زیادی به لباس آنهائی داردکه درحجاریهای تخت جمشید بچشم میخورد[8] .

مقایسهٔ بیشائبهٔ نیبور آدمی را وادار به اندیشه‌گماری دراین باره میکندکه آیا قبا همان لباس ایرانیان پیش ازاسلام نیست ؟

تونو Thévenot سیاح فرانسوی‌که درسال ۱۶۶۳ در ایران بود شرح جالبی دربارهٔ قبا نوشته است‌که عیناً نقل

میگردد : « نیم تنهٔ بلندی راکه برروی لباسهای دیگرمیپوشند قبا نامند وآن معمولاً ازپارچهٔ نخی بسیار نازك دوخته میشود. رنگ آن برحسب تمایل اشخاص قرمز – زرد – یا رنگهای دیگر است وچنان صاف دوخته شده‌که‌گوئی ازاطلس است . این نیم تنه ازپارچهٔ نخی‌کرك‌دار وپیکه دوخته میشود وتا نیمهٔ ساق پا می‌آید – یقهٔ آن باز وهلالی است – طرف راست آن درست روی شکم می‌افتد ودرزیربغل چپ با بندهائی بسته میشود – طرف چپ لباس روی آن می‌افتد وبوسیلهٔ چهاربند درطرف راست بسته میشود – اما یکی ازاین بندها هرگز بسته نمیشود بلکه روی بندهای دیگرآویزان است . قبا تا روی‌کمر بسیار تنگ است ازاین جهت به بدن قالب میشود وشکم آنهارا کاملاً پوشیده وفشرده نگه میدارد وازکمربه‌پائین‌متدرجاً گشاد میشود – بطوریکه نمای‌آن ازپائین‌بشکل زنگ‌گرد درمیآید – وچون دامن لباس پنبه‌دوزی شده‌گرد ومحکم قرارمیگیرد – چنانچه‌گوئی یك حلقهٔ آهنین آن را استوار نگه میدارد .

آستین‌های آن‌کاملاً چسبان وقالب بازوان است ولی بسیار دراز میباشد وبهمین علت آنها را چین میدهندکه ازمچ دست نگذرد . بسیاری ازمردم این آستینها را مچ بسته وبدون تکمه می‌پوشند ولی‌کسانیکه میخواهند آسوده‌تر باشند به مچ آنها تکمه میدوزند . درحال حاضر بسیاری از ایرانیـــان و ارمنیان ازاین‌آسودگی‌که ازفرنگیها‌آموخته‌اند برخوردارند وبه این ترتیب سرآستین را محکم می‌بندند ومانع دخول باد میگردند . جنس این قباها معمولاً ازپارچهٔ ساده است اما قبای رجال عالی‌رتبه ازاطلس یا پارچهٔ «زربافته» که زری ایران است دوخته شده است – درتابستان اغلب مردم قبا را ازپارچهٔ بدون‌کرك میدوزند . . . . . برای بستن بندهای قبا همیشه باید ازیك خدمتکارکمك‌گرفت وعلیهذا اغلب مردم ناچارفقط یکی ازبندهارا می‌بندند وباقی‌را آویزان میگذارند . به محض رسیدن به خانه – برعایت نظافت – قبا را بیرون میآورند . آنان هرروز قبای دیگری می‌پوشند چنانکه وقتی بعد ازشش ماه دوباره همان قبای سابق را می‌پوشند مردم تصور میکنند قبای نو است. زیرا بخاطرندارندکه تاآن زمان آنرا دیده باشند . ارزش یك مرد را ازنظافت ولباسش معین میکنند»[۹] .

درزمستان پوستین ویا عبائی‌که با پوست‌های‌گران‌قیمتی آستر میشدند پوشیده میشد . کسی‌که میخواست برای‌کارآزاد وراحت باشد عبائی بدون‌آستین می‌پوشید ویا آستین عبا باز بود ودستها برای‌کارکردن ازسوراخ آستین بیرون میآمد[۱۰] .

ایرانیان سدهٔ دوازدهم هجری –مانند همهٔ دوره‌های گذشتهٔ خود – زینت‌آلات را دوست میداشتند و تا جائیکه میتوانستند خودرا میآراستند. برانگشتان انگشتری‌های‌متعددی داشتند وازگردن خود زنجیری زرین یا سیمین میآویختندکه آن چندآویزان‌بودکه درلباس‌گم میشد . گاهی‌براین زنجیرها مهر یا نشان ویا ساعت ودیگر چیزهای‌گران‌بها آویخته میشد. گاهی سکه‌هائی‌که برای زینت بکار میرفت وکمربندها ونشانها به‌سنگهای قیمتی مرصع بودند . ثروتمندان ومردان بزرگ بازوبندهای مرصع زرین وسیمین می‌بستند .

ایرانیان همچنین‌علاقهٔ زیادی به‌اسلحه داشتند . کاردها– دشنه‌ها وشمشیرهای‌گران‌قیمتی ساخته میشدکه بین توانگران مشتری فراوان داشت . درحالیکه یك شمشیرخوب شیرازی نزدیك به چهارصد دینار[۱۱] میارزید[۱۲] . یك شمشیر فوق‌العاده خوب و صیقل‌داده ازخراسان هزار تومان[۱۳] قیمت داشت[۱۴]. گاهی غلاف این شمشیرها قیمتی‌تر ازخود آن‌ها بود– زیرا باطلاونقره روکشی‌شده ومرصع به‌الماس‌وسنگهای‌قیمتی‌بود[۱۵] .

هرایرانی – حتی نوجوان و برده – ریش داشت تا کسی اورا خواجه نپندارد . سیاهترین وانبوه‌ترین ریش بهترین آن بود . همه جا فقط ریش سیاه به چشم میخورد . زیرا آنان‌که ریش قهوه‌ای رنگ داشتند نیز ریش خودرا سیاه میکردند تا زنها خوششان بیاید . زنها ریش‌های بور را نمی‌پسندیدند . هرکس‌که ریش کم‌پشت داشت – با مرحم و دوا و درمان میکوشید تا ریش خودرا – کمی هم‌که شده پرپشت‌کند . در نگهداری ریش دقت زیادی به‌کارمیرفت . ریش درروزچندین

---

1 - Olivier, III, 222,280. Niebuhr, 108. Waring, 57
2 - Olivier, III, 219. Niebuhr, 176. Waring, 57.
3 - Hinz, Persiens Grosskoenige und Satrapen 148.

٤ ـ نیبورکه درفوریهٔ ۱۷٦٥ درفارس مسافرت میکرد مینویسد (ص ۱۰٦) :

درگردنه‌های فارس «یك خر ازقافلهٔ ما افتاد وگردنش شکست . صاحب الاغ فوراً پوست اورا کنده وآن را تکه تکه‌کرده به همراهان خود فروخت . که همانروز ازآن‌کفش‌درست‌کردند. به‌این‌ترتیب‌که فقط دور آن را سوراخ‌کرده وبندی راکه ازخود چرم (پوست) الاغ درست نموده‌بودند ازسوراخهای تعبیه شده‌گذرانده وآن‌را به پاهایشان بستند» .

5 - Niebuhr, 176.
6 - Olivier, III, 222 . . . , Niebuhr 176. Thévenot.
7 - Olivier, III, 222 f. ; Niebuhr 176.
8 - Niebuhr 176.

۹ ـ ر . پ . آ . دزی ـ فرهنگ البسهٔ مسلمانان ـ ترجمهٔ حسینعلی هروی ـ تهران دانشگاه تهران ۱۳٤٥ . چون نگارنده ترجمهٔ آلمانی سفرنامهٔ تونو را دردست داشتم ومترجم آلمانی سفرنامهٔ تونو را به تلخیص ترجمه نموده بود بهترآن دیدم‌که شرح مربوط به قبا را ازکتاب « دزی » (ص ۳۳۹ تا ۳٤۰) که تکمیل‌تر بود بیاورم .

10 - Olivier, III, 220.

۱۱ ـ برابر با ۰/۷۱۱٦۸ گرم طلا . پرویز رجبی :
Persien unter Karim Khan. S. 155.
12 - Waring 47.

۱۳ ـ برابر با ۱۷/۷۹۲ کیلوگرم طلا . پرویز رجبی :
Persien unter Karim Khan. S. 155.
14 - Ferrier 204 f.
15 - Olivier, III, 225 f.

مرتبه شسته وشانه میشد وهرکس شانه وآئینه‌ای کوچك همراه داشت . ریش تا رستنگاه موی سر میرسید . موی گونه‌ها وسر درهفته دو تا سه مرتبه زده میشد . بعضی‌ها میگذاشتند تا یك دسته مو برفرق سرشان بلند شود . مردهای جوان – ازنظر زیبائی – دردوطرف سر درمحل رستنگاه مو زلفشان‌را بصورت حلقه درمیآوردند . درطبقات پائین موها روی گوشها اینقدر بلند میشدکه با ریش مخلوط میگردید[16] .

با درنظرگرفتن این موضوع که زن‌ها دراین‌دوره خودرا به مردها نشان نمیدادند بازهم اطلاعات ما ازلباس وآرایش زنها چندان‌کم نیست :

خانم‌ها نیز مانند مردها شلوار می‌پوشیدند . هنوزهم درروستاها زنها بیشتر شلوار می‌پوشند – اما شلوار خانم‌ها درسدهٔ دوازدهم هجری ازکمر تا قوزك پا با پنبه پر میشد – آن چنان‌که شناختن فرم پا مشکل مینمود . خانم‌های متشخص ودولتمند شلوارگشادتری می‌پوشیدند وچنان فاصلهٔ بین شلوار و ران و ساق پا با پنبه و یا شبیه به‌آن پر میشدکه پاها بشکل گرز درمیآمد ! اگر جنس شلوار ازپارچه‌های زربفت نبود با نوارهای مختلف حاشیه دوزی میشد .

پیراهن خانم‌ها ازکتان وپنبه ویا ابریشم بود . دامن پیراهن‌که خیلی بالاتر اززانو بود جلویش باز بود . این نوع پیراهن هنوزهم درروستاهای ایران مخصوصاً خراسان معمول است . این‌پیراهن با بندهای متعدد ویا دکمه‌های زرین‌وسیمین روی سینه‌ها بسته میشد . پستان‌ها آزاد وآویزان بودند . هنوز بستن پستان‌بند معمول نبود . امروزهم درروستاها زنها ازبستن پستان‌بند خودداری میکنند .

کمربندی‌که روی پیراهن بسته میشد ازچرم یا پارچهٔ معمولی ویا ازابریشم بود ومعمولاً ملیله‌دوزی میشد . کمربند زنان ثروتمندان درقسمت جلو با یك سگگ زرین ویا سیمین جواهرنشان بسته میشد . بجای‌کمربند‌گاهی شال پنبه‌ای ویا ابریشمی مورد استفاده قرار میگرفت .

زلف‌ها بافته شده وازدوطرف برشانه‌ها میافتادند . روی پیشانی موها قیچی میشد وبرپیشانی میریخت .

زنها عرقچین کوچکی‌که با سنگهای قیمتی ویا سکه‌های مختلف زینت داده میشد برسرمیگذاشتند. گاهی بجای عرقچین شال ظریف وکوچکی برسرمی‌بستندکه بفرم‌های مختلف به‌پشت وروی شانه‌ها میافتاد . وگاهی این شال بدورگردن پیچیده میشد ویا روی فرق سربصورت‌گلی بسته میشد .

چون چشمهای بزرگ وسیاه خیلی موردپسند مردها بود خانمها برچشمها وابروهایشان سرمه میکشیدند[17] .

منابع نوشته‌ای‌که‌گذشت (به ترتیب استفاده) :

الف – منابع فارسی :

۱ – ر . پ . آ . دزی : فرهنگ‌البسهٔ مسلمانان– ترجمهٔ حسینعلی هروی – تهران ۱۳۴۵ .

۲ – ابوالحسن‌بن محمد امین‌گلستانه : مجمل‌التواریخ– بکوشش مدرس رضوی – تهران ۱۳۴۴ .

۳ – جونس هنوی : زندگی نادرشاه – ترجمهٔ دکتر اسماعیل دولتشاهی – تهران ۱۳۴۶ .

٤ – میرزاحسن حسینی‌فسائی : تاریخ فارسنامهٔ ناصری– تهران ۱۳۱۳ هجری قمری .

ب – منابع به زبان آلمانی :

5 - A.G. Olivier : Oliviers Reise durch das türkische Reich, Agypten und Persien . . . Weimar 1808.

6 - Carsten Niebuhr : Reisebeschreibung nach Arabien und anderen umliegenden Ländern, Bd. II, Kopenhagen 1778.

7 - Walther Hinz : Persiens Grosskönige und Satrapen. in : "Kulturgeschichte der Welt - Asien, Afrika, Amerika", hrsg. von H. Boekhoff u. F. Winzer, Braunschweig 1966.

8 - Parwis Radjabi : Persien unter Karim Khan, Göttingen 1970.

9 - J.P. Ferrier : Reisen in der Türkei, Persien und Arabien . . . Wien 1792.

10 - Engelbert Karmpfer : Am Hofe des Persischen Grosskönigs, Hnsg. Walther Hinz, Leipzig 1940.

11 - Adam Olearius : Ausführliche Beschreibung der kundbaren Reyse nach Muscow und Persien, Schleswig 1663.

12 - J. Hanway : Herrn Jounas Hanway zuverlässige Beschreibung seiner Reisen von London durch Russland und Persien, Hamburg 1754.

ج – منابع به زبان انگلیسی :

13 - Edward Scott Waring : A Tour to Sheeraz... London 1807.

14 - J. Hanway : A Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea, with the Author's journals of travels through Russia into Persia . . . London 1754.

15 - W. Franklin : Observations made on a tour from Bengal to Persia etc. London 1790.

۱ – منابع مختلف :

16 - Vullers : Lexicon Persico — Latinum, II, Bonn 1864.

17 - V. Minorsky : Tadhkirat al-Muluk, A manual of Safavid Administration (circa 1137/1725), translated and explained, London 1943.

---

16 - Olivier, III, 228 ff.; Hanway, I, 227.

17 - Olivier, III, 220 f.

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۲۲)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیك

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران درآثار نمایشنامه‌نویسان معروف جهان

پس‌ازتوضیح مختصری دربارهٔ مسائل ومطالبی‌که درظهور مکتب نئوکلاسیك فرانسه درسدهٔ هفدهم میلادی مؤثّربوده اینك موقع‌آن رسیده‌است‌که به تشریح نمایشنامهٔ استر، نوشتهٔ «راسین» وتوصیف عواملی‌که موجب بوجودآمدن آن شده‌است بپردازیم .

«ژان راسین» در دسامبر ۱۶۳۹ میلادی درفرانسه بدنیا آمد . دوساله بودکه مادرش ، وچهارساله‌بودکه پدرش‌ازجهان رفتند ومادربزرگ پدری‌اش به‌تربیت‌ونگهداری‌کودك خردسال همت‌گماشت . این زن دوخواهر ویك دختر داشت‌که هرسه ازپیروان متعصب «ژانسه‌نیست[۱]» ها بودند و درمحلهٔ «پورت روایال»[۲] که حوزهٔ فعالیت این‌گروه دینی‌بود سرمیبردند و «راسین» درنتیجهٔ رفت‌وآمد با ایشان واقامت دراین محله وحشرونشر با هواداران این‌فرقه ، تحت تأثیر عقاید ایشان‌قرارگرفت و درمدرسه‌ای تعلیم وتربیت یافت‌که اولیاء ومدیران‌آن عموماً ازپیروان مسلك «ژانسه‌نیست» بودند .

«راسین» در شانزده سالگی به‌آموختن زبان وادب یونان وروم قدیم ، ودرنوزده‌سالگی بتحصیل فلسفه وحکمت پرداخت . پس‌از فراغ از تحصیل نزد یکی از بستگانش ، که درخدمت خانواده‌ای از اشراف[۳] بود رفت و درآنجا امکان آشنایی با شاعران و دانشمندان و هنرمندان و همچنین سیاستمداران بنام ، برای او فراهم‌آمد .

«راسین» تا این تاریخ قطعه‌های شعرکوتاه ، بصورت «مادریکال»[٤] و «سونه»[٥] فراوان

---

۱ - Jansenists پیروان یکی از حکیمان الهی کاتولیك بنام «ژانسه‌نیوس» (۱۶۳۸ - ۱۵۸۵) Jansenius از اهالی هلند ، که یکی ازفرقه‌های دینی مسیحی را تشکیل دادند وسالها با کاتولیك‌ها مبارزه میکردند . «ژانسه‌نیوس» انسان را دراعمال نیك‌وبد مختار نمیدانست وبرای بخشوده شدن‌گناهان معتقد به‌رحمت بی‌منتهای خداوند وشفاعت حضرت مسیح به درگاه الهی بود .

۲ - Port Royal صومعه‌ای‌که درسال ۱۲۰٤ میلادی برای زنان تارك دنیا تأسیس شده و ازسال ۱۶۳۶ تا پایان سدهٔ هیجدهم کانون فعالیت پیروان مسلك «ژانسه‌نیسم» Jansenisme بود .

۳ - Vitart که درخدمت دوك دولوئیز Duc de Luysies بود .

٤ - Madrigal در ادبیات به‌قطعه شعر کوتاه عشقی وتغزلی اطلاق میشودکه درآن مضمونی رقیق ولطیف درچند بیت بیان شده باشد . درموسیقی نیز درمورد آهنگهایی بکار میرود که در سه تا پنج قسمت بصورت «فوگ» Fugue و «کانون» Canon ، دربارهٔ مطالب غیرمذهبی تنظیم شده باشد . بعبارت دیگر همان مضمونهای لطیف عشقی است‌که برای آواز جمعی و بدون همراهی ساز تنظیم شده باشد . این نوع موسیقی ابتداء درهلند بوجود آمد .

٥ - Sonnet نوعی از انواع شعر که ابتداء در ایتالیا Sonetto پیدا شده و قطعه‌ای بود مرکب از چهارده مصراع که به دوبخش (بند) چهار مصراعی و دوبخش سه مصراعی تنظیم میشد و قافیه‌بندی آن باین ترتیب بود : ا ب ب ا - ا ب ب ا - ج ج د - ه ج ه . «رونسارد» (۱۵۸۶ - ۱۵۲٤) Ronsard در فرانسه وشکسپیر (۱۶۱۶ - ۱۵٦٤) درانگلیس از سرایندگان بنام این نوع شعر بوده‌اند .



مادام دومانته نون همسر لوئی چهاردهم



ژان سین

سروده بود ولی درسال ۱۶۶۰ میلادی قطعه‌ای بمناسبت ازدواج لویی چهاردهم تحت عنوان «پری رودسن»[۶] ساخت که زمینهٔ مساعدی برای کسب شهرت او فراهم آورد.

برای نوشتن تراژدی ابتداء با «لافونتن»[۷] طرح دوستی وهمکاری ریخت و درنتیجهٔ همکاری بامردان تئاتر وهنرپیشه‌ها وشاعران بتدریج خودرا ازمحافل «ژانسه‌نیست»‌ها ومعتقدات دینی ایشان دور ساخت.

همکاری نزدیك «راسین» با هنرمندان و آزاد اندیشان موجب ناراحتی خانوادهٔ متعصب وی و اولیاء «پرت روایال» گردید وبرای اینکه پیوند دوستی اورا باکارکنان تئاتر قطع‌کنند او را نزد یکی از بستگانش فرستادند که برای ورود بعالم روحانیت آماده‌اش سازد.

«راسین» یك سالی تحت تکفّل ومراقبت سرپرست جدید خود بود ولی به‌تحصیل علوم الهی علاقه‌ای نشان نداد و بیشتر اوقاتش را به‌سرودن شعر ونوشتن تراژدی صرف‌کرد.

درسال ۱۶۶۳ به‌پاریس بازگشت و باسرودن قطعهٔ دیگری دروصف لویی چهاردهم مبلغ ۶۰۰ «لیور»[۸] جایزه‌گرفت وبرای سپاسگزاری قطعهٔ دیگری درتوصیف احوال شاه تصنیف‌کرد.

درسال ۱۶۶۴ نخستین نمایشنامهٔ تراژدی «راسین» بتوسط گروه بازیگران «مولی‌یر» در تماشاخانهٔ «پاله روایال»[۹] بروی صحنه آمد. سال بعد نمایشنامهٔ دیگر او بنام «اسکندر»[۱۰] بتوسط همین گروه بازی شد. ولی «راسین» که از طرز بازی گروه «مولی‌یر» راضی نبود و ایشان را برای مجسم ساختن خصوصیات احوال اشخاص بازی در تراژدی‌های خود آماده نمیدانست نمایشنامه‌های بعدی خودرا دراختیار گروه دیگری که در «هتل دوبورگونی»[۱۱] بازی میکردند گذاشت واین‌کار موجب قطع‌شدن پیوند دوستی او با «مولی‌یر» گردید.

درهمین‌ایام‌بود‌که استاد سابق‌او درزبان وادبیات لاتین، به شاعران تئاتر وتراژدی‌نویسان حمله‌کرد و ایشان را مبلغان فساد ومنحرف‌کنندگان افکارعمومی معرفی‌کرد و «راسین» برای مقابلهٔ با این اهانت، نامهٔ تندی بضد استادان قدیم خود درمدارس «پرت روایال» نوشت‌که‌گرچه

بزرگترین نشانهٔ قدرناشناسی‌اش بحساب می‌آید ولی ازلحاظ نکته سنجی و ظرافت طبع یکی از شاهکارهای بزرگ ادبیات فرانسه است . «راسین» درمقام این بود که نامهٔ تندتر وشدیداللحن‌تری در انتقاد استادان قدیم خود بنویسد ولی دوستش «بوالو»[12] اورا ازاین‌کار بازداشت . بهرحال «راسین» تمام نیرو و فکر و ذوق خودرا در راه نوشتن تراژدی صرف‌کرد و از سال ۱٦٦۷ تا هشت سال بعد ازآن ، هشت شاهکار تراژدی ، بترتیب سالی یك تراژدی ، نوشت و درسال ۱٦۷۳ عضو آکادمی فرانسه شد .

درسال ۱٦۷۷ نمایشنامهٔ «فدر»[13] را بنمایش‌گذاشت وچند شب اول نمایش‌آن ، درنتیجهٔ تحریك چند نفر ازاشراف ، که برای مخالفت با «راسین» درمقام تشویق وترغیب مردم به دیدن

---

٦ – Le Nymphe de la Seine واژهٔ Nymphe که دراینجا پری ترجمه شده نام یکی از نیمه خدایان اساطیری‌یونان قدیم است‌که بعنوان پروردگارطبیعت بصورت دوشیزه‌ای زیبا معرفی میشده وعقیده براین بوده است‌که در جنگلها وکوهها وچمنزارها وکنار رودخانه‌ها بسرمیبرد وشاعران این‌کلمه را درمورد زیبارویان بکار برده‌اند . در ادبیات فارسی هم واژه پری درمورد موجود نامرئی بسیار زیبا ولطیفی بکاربرده میشودکه با زیبایی جمال خود آدمی را می‌فریبد . در اوستا کلمهٔ پری بیشتر مفهوم جادویی دارد و اعتقاد براین بوده‌که اهریمن ایشان را برای مبارزهٔ با پیروان «مزدیسنا» وگمراه ساختن ایشان گماشته است . از اینرو معتقد بودند که پریان دشمن زمین وآب وگیاهند و با خدای باران مدام درستیزند تا از باریدن باران جلوگیری کنند وزمین را ازخشگی ویران سازند . (ر. ك. به برهان قاطع-دکترمعین) رودخانهٔ «سن» هم در فرانسه معروف است .

۷ – Lafontaine (۱٦۹٥ – ۱٦۲۱) شاعر معروف فرانسه‌که درتوصیف مضمونهای اخلاقی وفلسفی بصورت داستانهای خیالی بسیار توانا بوده است وآثارش دراین زمینه ازبدایع آثار ادبی‌جهان است . «راسین» با «لافونتن» و «مولی‌یر» دوستانی بسیارگرم وصمیمی بودند .

۸ – Livre پول قدیم فرانسه .

۹ – Palais Royal

۱۰– Alexandre

۱۱– L'Hôtel de Bourgogne بیادداشتهای گذشته تحت این عنوان مراجعه‌کنید .

۱۲– Boileau (۱۷۱۱ – ۱٦۳۹) شاعر ونقاد مشهور فرانسوی .

۱۳– Phèdre . «سه‌نه‌کا» Seneca ، تراژدی نویس روم قدیم هم نمایشنامه‌ای بنابرهمین موضوع وبهمین نام نوشته است .

۱٤– Phèdre et Hyppolyte داستان این نمایشنامه مربوط به‌تاریخ اساطیری یونان قدیم است و «اوریپید» (٤۰٦ – ٤۸۰ ق‌م) تراژدی‌نویس برگزیدهٔ یونان این داستان را تحت عنوان « هیپولیتوس » Hippolytus بصورت تراژدی تنظیم‌کرده است .

صحنه‌ای ازنمایش استر موقعی‌که استر درحضور خشایارشا بار یافته است



صحنهٔ دیگری ازنمایش استر



نمایشنامهٔ متوسطی بنام «فدروهیپولیت»[14] بقلم تراژدی‌نویس دیگری بنام «پرادون»[15] برآمده بودند ، رغبت زیادی ازطرف مردم به مشاهدهٔ آن نشان داده نشد ولی بتدریج موردتوجه عموم قرار گرفت .

دراین موقع طبع حساس او درنتیجهٔ فشار ورنج محرومیت درعشق وناراحتی وجدان ، دستخوش غلیان شد وبرای آرامش ضمیرخود به‌روحانیان محلهٔ «پرت روایال» پناه برد وباایشان از در آشتی درآمد و از تئاتر و نمایشنامه‌نویسی روگردانید و اوقات خودرا به‌تربیت فرزندان وانجام دادن وظائفش در دربار صرف میکرد . درسال ۱۶۸۹ «مادام دومانته‌نون»[16] بانوی بیوهٔ لویی چهاردهم ، از او خواهش کردکه نمایشنامه‌ای بنابروقایع دینی برای دوشیزگان مدرسه‌اش تصنیف کند .

بانو «مانته‌نون» که فقر و درماندگی دوران کودکی‌اش را همیشه بیاد داشت درصدد برآمده بودکه درانتهای کاخ «ورسای»[17] یك آموزشگاه تأسیس کندکه گنجایش دویست‌وپنجاه دختر جوان را داشته باشد . دانشجویان این‌آموزشگاه از بین فرزندان اعیان بی‌چیز انتخاب میشدند و هدف بانو «مانته‌نون» این بودکه ایشان را نه برای زندگی محدود ومحصور زناشویی بلکه برای زندگی اجتماعی وقبول مسئولیت‌های بزرگ تربیت کند . معلمان ومربیان این‌مؤسسه ، گو که عموماً منسوب به‌فرقهٔ «سن‌لوئی»[18] بودند ولی درمسائل مذهبی تعصبی نداشتند و ازاین‌رو موضوعهایی از قبیل موسیقی وآواز وتئاترهم جزء برنامهٔ درس ایشان بود . نمایشنامه‌هایی ازقبیل «سینا»[19] و «ایفی‌ژنی»[20] وحتی «اندروماك»[21] توسط دانشجویان این آموزشگاه بازی شده‌بود . «اندروماك» بقدری خوب بازی شدکه بانو «مانته‌نون» درنامه‌ای به «راسین» نوشت : «دختران کوچك ما نمایشنامهٔ «اندروماك» را بروی صحنه آوردند وبقدری خوب از عهده برآمدند که دیگر نمیخواهند آن را تجدید کنند . سهل است حاضر نیستند نمایشنامهٔ دیگری را ، حتی از خود شما بازی‌کنند» .

بانو «مانته‌نون» به «راسین» توصیه‌کردکه برای جلوگیری از خطری که نمایشنامه‌های غیرمذهبی در انحراف عقاید مردم دارد یك نمایشنامهٔ مذهبی بنویسدکه هم مفید و هم دلپذیر باشد . «راسین» پس‌از مدتی تردید ، تصمیم‌گرفت نمایشنامه‌ای بنابرداستان استر که ترجمه‌آن بزبان فرانسه درسال ۱۶۸۸ انجام یافته بود بنویسد واتخاذ این تصمیم ازطرف «راسین» رضایت خاطر بانو «مانته‌نون» را فراهم ساخت .

۱۵- Pradon (۱۶۹۸ - ۱۶۳۲) تراژدی‌نویس فرانسوی .

۱۶- Madame de Maintenon (۱۷۱۹ - ۱۶۳۵) دختر فقیری بود که در نتیجهٔ استیصال درجوانی به‌همسری شاعر ورمان‌نویس مفلوك ومستمندی درآمد . هفده سال بیش نداشت‌که شوهرش به‌بیماری فلج گرفتار شد و پس‌از تحمل هشت سال درد ومصیبت از جهان رفت . این زن پنهانی ، بعنوان مربی فرزندان لوئی چهاردهم درخدمت خاندان سلطنتی درآمد . زیبایی وهوش فراوان وثبات عقیده وصداقت او مورد توجه پادشاه مستبد وجاه‌طلب فرانسه واقع شد ولوئی چهاردهم درسال ۱۶۸٤ پنهانی با او ازدواج کرد ، در سال ۱۷۱۵ پس‌ازمرگ لوئی ۱۵ به‌کاخ «سن‌سیر» Saint Cyr رفت و یك‌آموزشگاه دخترانه برای تربیت دختران طبقهٔ اشراف بی‌چیز تأسیس‌کرد .

۱۷- Versailles

۱۸- Saint Louie

۱۹- Cinna تراژدی بقلم «کرنی» .

۲۰- Iphigénia نام دختر «اگاممنون» و «کلیتمنستر» . پدرش «اگاممنون» که فرمانده کل نیروهای یونانی درجنگ «تروا» Troie بود اورا قربانی کرد . نمایشنامه‌نویسان یونان وروم قدیم دربارهٔ این دختر مطلب زیاد نوشته‌اند . «اورپپید» Euripides دونمایشنامه دربارهٔ او نوشته است . «راسین» نیز نمایشنامه‌ای بهمین نام دارد وهمانست‌که دانشجویان آموزشگاه بانو «دومانته‌نون» آنرا بنمایش‌گذاشتند .

۲۱- Andromaque - نمایشنامهٔ دیگری از راسین که نخستین شاهکار او محسوب میشود . «اورپپید» Euripides «ویرژیل» Virgil شاعر روم قدیم نیز درمورد این شخص آثاری دارند

هنرمندانی که شاهکارهای بزرگی بوجود میآورند

واز روی تواضع حتی نام خودرا درکنار شاهکارهایشان قرار نمیدهند

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

این روزها کار هنرمندانی که ۲۵۰۰ سال پیش دردامنهٔ کوه رحمت شاهکارهایی از پیکرتراشی بوجود آوردند که ۲۵ قرن در برابر حوادث پایداری کرد مانند شواهد زنده‌ای ما را به‌تحسین وتمجید آنها وا داشته است .

این هنرمندان گمنام در همان ایامی مشغول کار شدند که «فیدیاس» در آتن معبد معروف پارتنون را برای «آتنا» پی‌ریزی میکرد و «میرون» و «پراکسیتل» ردیف دخترانی را که جامهٔ «آتنا» را همراه میبردند بصورت نقش برجسته در دیوارهای داخلی معبد مجسم مینمودند .

نام «پراکسیتل» و«فیدیاس» هنوز برسر زبان جهانیان است . معماری‌که طرح کاخ‌های مجلل تخت جمشید را ریخت و قطعه سنگ‌های چند تُنی را تا بیست متر ارتفاع در بالای ستون‌های ظریف و زیبای آپادانا قرار داد بر هیچ‌کس شناخته نیست .

هنرمند ایرانی از ایام قدیم این برتری را برهنرمندان مغرب‌زمین داشته که خود را از برابر شاهکارهایش کنار میکشیده تا برآن سایه نیفکند . بهزاد که در زمان خود مورد ستایش عموم هم‌میهنان و خصوصاً امرا و پادشاهان همزمانش بود بندرت زیر شاهکارهایش نام خود را قرار داده است ، و اگر یکی دوبار به این امر مبادرت کرده به‌جملهٔ «الحقیر بهزاد» اکتفا نموده و بازهم آن‌جمله را در میان زینت‌های مختلف طوری قرار داده‌که بزحمت میتوان آنرا تشخیص داد .

امروز که ما از سازندهٔ شاهنشاهی ایران صحبت میکنیم و بیاد او جشن‌ها بر پا میکنیم ، جای این را دارد که بروح آن معماران وسنگ‌تراشان وهنرمندانی‌که باایجاد شاهکارهای جاویدانشان تحسین و اعجاب ما را برانگیخته‌اند درود بفرستیم .

همهٔ ما لااقل یك‌بار این‌موقعیت برایمان پیش آمده است که از برابر نقوش برجستهٔ پلکان آپادانا بگذریم و اگر مانند شخص اول کشورمان به عظمت گذشتهٔ پرافتخارمان اعتقاد داریم قطعاً نظارهٔ این نقوش زیبا و موزون در ما غروری بوجود آورده است . اینان چه کسانی هستند که با این وقار از این پله‌ها بالا میروند و هرکدام گلی بر دست دارند ، لباس‌های فاخر برتن دارند و با هم صحبت میکنند و گاهی دست مردی را گرفته مانند این است‌که او را برای معرفی به شاهنشاه همراه می‌برند . اینان چه‌کسانی هستندکه لباس‌های مختلف برتن دارند و هرکدام شیئی مختلفی بردست دارند که شناختن بعضی از آنها برای ما میسر نیست . این شترهای دوکوهانه ، این بچه شترها ، این قوچ‌ها و این گردونه‌ها و طاقه‌های پارچه‌های فاخر و اسب‌های زین وبرگ شده را بکجا میبرند و اینها چه کسانی هستند که آنها را همراه دارند.

بدون‌شك پیش از همه چیز بخاطر ما اینطور میرسد که شاهنشاه ایران درکاخ آپادانا به‌تخت نشسته و اینها درباریان و به دنبال آنها نمایندگان ملل مختلفی هستند که هدایای خودرا برای تقدیم به شاهنشاه میبرند .

من نمیخواهم بگویم که در میان ما کسی نیست که این حس کنجکاوی برای او بوجود آمده باشد که این نقوش را از نزدیك با دقت مطالعه‌کند و چون وچرای آنرا برای ما تشریح کند .

پروفسور رمان گیرشمن یکی‌از کسانی‌است که به‌این‌کار

دست زده و نتیجهٔ فرضیهٔ خود را درکتاب «هنر ایران ، ماد وپارس» که بوسیلهٔ «بنگاه ترجمه ونشرکتاب» بچاپ رسیده درمعرض دید ما قرار داده است . ما از پروفسور گیرشمن برای اینکار متشکریم . ولی اینطور بنظر من میرسد که در بعضی موارد پروفسور گیرشمن عنان تخیلات خودرا رهاکرده و آنطور صحبت میکند که ما میخواهیم چنین فرض‌کنیم که دانشمند مزبور در آن روزهاییکه این تشریفات در برابر شاهنشاه ایران انجام میگرفت حضور داشته و تمام آنرا بهچشم خود دیده است . اینك عین جملات پروفسور گیرشمن را ازصفحهٔ ۱۵٤ کتاب نامبرده نقل میکنم و قبلاً از ایشان معذرت میخواهم که بخود اجازهٔ این جسارت را میدهم چون بنده ایشان را همواره استاد خود میدانم و قلباً از اینکه تا این اندازه به هنر ایران علاقه نشان داده وکتاب‌های ارجمندی نوشته و نمایشگاه‌های عظیمی ترتیب داده‌اند خوشنودم :

« روز نوروز بزرگان ونجبای پارسی و مادی از پلهٔ وسیعی که مقابل تخت جمشید قرار گرفته بالا میروند » . . . « پس از اینکه از دروازهٔ بزرگ خشایارشا عبور کردند وارد حیاط آپادانا میشوند » . . . « سپس شاه و همراهانش ازطرف جنوب وارد تالار صد ستون میشوند » .

دراینجا من انتظار داشتم که دانشمند شهیر ما توضیح بیشتری میدادند کـه چرا مثلاً ازطرف جنوب وارد تالار صد ستون میشوند و مثلاً در تالار دیگری قرار ندارند . البته پروفسور گیرشمن تصور کرده است که باید اینطورباشد , ولی بنظر من میرسد کار باستان‌شناسی با منطق زیاد سروکار ندارد و در هرقدم مدرك ودلیل میخواهد .

«رؤسای نمایندگان ملل یکی پس از دیگری وارد تالار تخت میشدند و در پای تخت شاهی هدایای خود را قرار میدادند » . . . توجه بفرمایید بنابرگفتهٔ ایشان درکنار تخت پادشاه دوقوچ وچند اسب و یك گردونه و یك بچه شیر و . . . را قرار میدادند . یك بره و دوقوچ چیز فوق‌العاده‌ای نبود که مثلاً نمایندگان یك‌کشور بزرگ برای شاهنشاه بیاورند و درکنار تخت قرار دهند . اگر اینطور بود باید صدای قوچ و بره و شیههٔ اسب و غرش بچه شیر در این تالار که شاهنشاه درآن قرارگرفته بود غوغایی برپاکند .

«نمایندگان ملت‌ها پس از اتمام مأموریت خود ازهمان راهی که آمده بودند مراجعت میکردند (صفحهٔ ۲۰۳) . »

من از خود سوآل میکنم آیا پس از مراجعت نمایندگان شاه با بچه شیر وقوچ وبره چه میکرد ؟

بعد موقع ناهار میرسد و پروفسور گیرشمن در صفحهٔ ۱۹۲ میگوید :

«پذیرایی‌اشخاص درکاخ داریوش انجام میگرفت وروی پله‌هایی که بطرف اینکاخ هدایت میکند نقش خدمتگزارانی

شرح تصویر مقابل : من اهل مبالغه نیستم ، ولی تصور میکنم اگر اظهار کنم این نقش برجستهٔ داریوش و خشایارشا که درکنار یکی از مدخل‌های کاخ « سه دروازه » درتخت‌جمشید قرار دارد ازنظر هنری برنقوش برجستهٔ همزمان خود درمعبد «پارتنون» درآتن که معروفیت جهانیدارد ، برتری دارد شما خواهید گفت من ازروی احساسات میهنی مبالغه میکنم .

آرامشی‌که این نقش برجسته ، مانند نقش برجستهٔ «جشن‌های پاناتنه» درمعبد پارتنون در ما بوجود میآورد ، با ناراحتی‌اعصابی‌که نقوش‌برجستهٔ آشوری درکاخ خرساباد به ما سرایت میدهد درواقع مظهرصلح‌وآرامشی‌است‌که بنیان‌گزار شاهنشاهی ایران‌کوروش‌کبیر درقسمت مهم دنیای آن روز ، پس ازبیدادهای آشوری‌ها درمشرق‌زمین بوجود آورد .

این شاهنشاهی ایران است‌که ازجانب اهورامزدا ، که دربالای این نقش برجسته بصورت موجود بالداری برفراز عالم قرارگرفته ، به داریوش وولیعهدش خشایارشا تفویض نموده است . این تخت رفیع‌که داریوش شاه با وقار مخصوصی روی آن جای‌گرفته وعصای مرصع راکه نشانی ازقدرت شاهنشاهی است بردست دارد ، باید تا ابد پایدار باشد ، همانطوری‌که این نقش با وجود تمام مصایبی‌که برآن وارد شده هنوز قلب ما را تکان میدهد .

این شاهنشاهی برمللی تکیه داردکه به عنوان ملل مغلوب به پارس‌ها یا



بردگان معرفی نشده‌اند، بلکه همگی بطورمساوی عضو این شاهنشاهی بزرگ‌اندکه بنابرمنشوری که بنیان‌گزار آن کوروش بزرگ دربابل صادر کرده است، درآن همهٔ ملل آزادندکه خدای خودرا بپرستند ومعابدی بنابرعقاید مذهبیشان برپاکنند، وهمه بطورمساوی ازنعمت صلحی که برتمام مشرق‌زمین سایه انداخته درراه پیشرفت تمدن بشریت گام بردارند.

خدا، شاهنشاه، اتحاد ملل متشکلهٔ شاهنشاهی ایران، این مفهومی است که ازاین نقشه برجسته درك میشود، وازپایین نقش چشم بیننده اجباراً بطرف بالا، بطرف تخت، بطرف اهورامزدا، بطرف بلندی‌ها سیر میکند وبیاد ما میآوردکه چگونه شاهنشاهی ایران که زاییدهٔ فکر ایرانی است ومدت ۲۵ قرن توانسته است بزرگترین تکیه‌گاه مردم ایران دربرابرحوادث هولناك باشد، ازتمام محك‌ها پیروز بیرون‌آمده وامروزموجب سربلندی ما درمیان تمام ملل جهان‌است. کدام‌کشوری است‌که میتواند بتواند تاریخ خودرا تا ۲۵۰۰ سال مداوم بالا برد.

درست است‌که اسکندر به ایران لشکرکشید، وبعد ازاو چنگیز وتیمور برای مدت‌کوتاهی ازپیشرفت مردم این سرزمین جلوگیری‌کردند، ولی بنابرگفتهٔ خود نویسندگان یونانی، وبنابراظهارهمسفران اسکندر به‌ایران، مانند نزدیك‌ترین شخص به اسکندر، «پارمنیون»، معنویت ایران ازهمان ابتدا بریونانیان فایق شد، اسکندر خودرا جانشین پادشاهان هخامنشی معرفی‌کرد.

اعراب برایران مسلط شدند ولی بزودی دنیای بزرگ اسلامی بخود رنگ ایرانی‌گرفت. اسب سواران مغول آنطور تمدن ایران را درخود تحلیل‌کردندکه پادشاهانی مانند غازان یا شاهرخ ازجملهٔ بزرگ‌ترین مشوق تمدن وهنر ایران بشمار می‌آیند.

بنابراین شاهنشاهی ایران، تشکیلاتی‌که‌کوروش بزرگ مؤسس آن بود، اصولی‌که پایه واساس شاهنشاهی ایران برآن قراردارد، هیچ‌گاه مورد تزلزل‌قرار نگرفته، وفقط وقایع سیاسی زمان‌های مختلفی، مانند ابری ازبرابرآن عبور کرده‌اند، وما امروز این اقبال را داریم‌که دردوره‌ای ازتاریخ این سرزمین قرار گرفته‌ایم‌که به‌بزرگی این شاهنشاهی پی‌برده‌ایم و با برگزاری جشن‌های شاهنشاهی دین خودرا به پدران نامدارمان ادا میکنیم. این بیداری وبیرون‌آمدن ازجهان بی‌هوشی را به شخص اول‌کشورمان مدیونیم، زیرا اوست‌که ما را تکان داده واز خواب بیدارمان‌کرده است.

•

شرح تصویر مقابل: نقوش برجستهٔ پله‌های غربی کاخ خشایارشا که بنابراظهار پروفسور «گیرشمن» خدمتگزارانی را نشان میدهدکه بشقاب‌های سرپوش‌دار و سینی غذا را برای صرف نهار به‌کاخ شاهی می‌برند ودرجلوی آنها خدمتگزار دیگری بره‌ای را برای‌کباب‌کردن همراه دارد. من تصور میکنم فکر پیکرتراشان تخت‌جمشید بالاترازآن بوده‌است‌که مسایل مربوط به شکم را جاویدان کنند واین فقط نشانی ازگله‌های‌گوسفند است‌که ملل متشکلهٔ شاهنشاهی به عنوان مالیات یا بهرعنوان دیگری تقدیم پادشاه مینمودند وسه خدمتگزار دیگر احتمالاً نشانی ازمللی هستندکه اشیاء قیمتی بخصوصی را درجام‌های سرپوشیده و طبق‌ها تقدیم شاهنشاه مینموده‌اند.



دیده میشود که ظروف خوراکی را دردست دارند و بره‌ها را برای کباب کردن میبرند . »

اگر بگفته‌های دانشمند فرانسوی اعتقاد پیدا کنیم باید بگوییم که درواقع شاهنشاه آشپزباشی را صدا کرد و دستور داد بره‌هایی را که نمایندگان ملل آورده بودند ببرند و کباب کنند و برای نهار حاضر کنند .

بنظر من اینطور تفسیر از نقوش برجستهٔ پله‌های آپادانا تا اندازه‌ای از ارزش واقعی این نقوش میکاهد . ما تا آنجا که پروفسور گیرشمن و پیش‌ازاو پروفسور هرتسفلد و دیگران گفتند که اینها هدایایی است که برای شاهنشاه میبرند موافقیم. ولی‌دراینکه این کار روزنوروز انجام گرفته باشد شك‌وتردیدی بما دست میدهد، چون نه در کتیبه‌های داریوش و نه‌در گفته‌های نویسندگان یونانی اشاره‌ای به این مطلب نشده است که در نوروز ، وکدام روز از نوروز، چنین تشریفاتی درتخت‌جمشید انجام میگرفته‌است ، وآیا واقعاً هرسال در روزنوروز شاهنشاه به تخت جمشید میرفته یا درنقاط دیگر کشور ، خصوصاً در شوش ، مشغول انجام کارهای مملکتی بوده است .

بعلاوه آیا واقعاً یك برّه و دوقوچ برای کباب کردن میاورده‌اند یا اینکه یك برّه نمایندهٔ گله‌هایی از بره است که مردم یکی از ساتراپی‌های ایران بصورت مالیات میپرداخته‌اند و همینطور یك اسب نمایندهٔ اسب‌ها و یك گردونه نمایندهٔ گردونه‌ها وغیره است .

در پایان این مطلب باردیگر اضافه میکنم که قصد من دراینجا تنقید از فرضیات پروفسور گیرشمن نیست ولی تصور میکنم این امکان وجود دارد که کمی‌هم دانشمندان ایرانی این قبیل موضوع‌ها را طرف توجه خود قرار دهند و با ارائهٔ مدارك در بارهٔ آنها اظهارنظر کنند . امیدوارم که چنین‌روزی نزدیك باشد .

ضمناً اضافه مینمایم که ازاین تعجب‌انگیزتر آن است که بعضی ازسخنرانان ما درمورد مادها آن‌چنان اظهارنظر میکنند که‌گویی خود شاهد تمام اتفاقاتی بوده‌اند که درآن زمان رخ داده است ، درحالی‌که بهیچ صورت به‌این مطلب اشاره نمیکنند که ازکجا این مطالب را پیدا کرده‌اند و برای ما نقل میکنند. پاره‌ای مطالب را ازکتاب «دیاکونوو» ترجمهٔ «کشاورز» نقل میکنند بدون اینکه نام مؤلف این‌کتاب را برزبان بیاورند و حال اینکه خود «دیاکونوو» اظهار نموده است که بهیچ‌وجه نوشته‌های او را دراین‌کتاب نمیتوان مأخذ قطعی برای روشن کردن تاریخ مادها دانست ، زیرا تاریخ مادها واقعاً آنقدر تاریك است‌که روشن‌کردن آن از عهده یك یا دونفر برنمیآید و لازم است گروهی برای مدت چندین سال ، جداً ، مشغول این‌کار شوند تا شاید به‌نتیجه‌ای برسند و ما نباید سطح علم تاریخ و باستان‌شناسی را تا آن‌درجه پایین ببریم که هرچه میخواهیم بگوییم بدون اینکه مدرکی ارائه بدهیم . این‌کار را «هرودوت» کرد و ما به‌او ایراد میگیریم ، ولی نباید خود ما نیز مانند «هرودوت» بداستان‌سرایی دروغین بپردازیم .

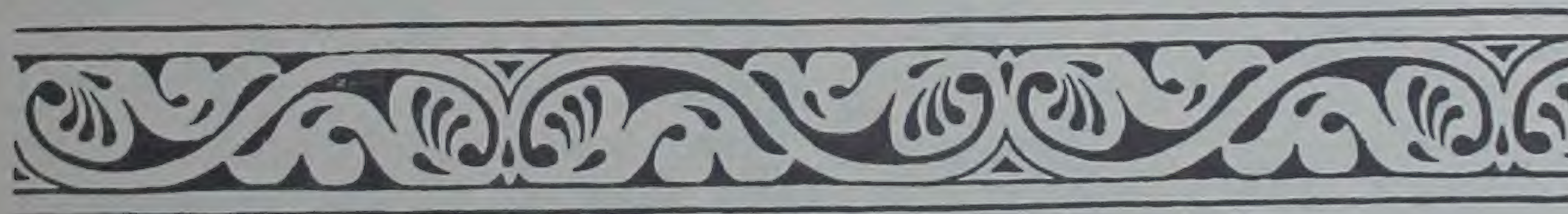
اینك موقع‌آن رسیده‌است‌که آثاری را که بنیان‌گزاران این شاهنشاهی در ۲۵ قرن پیش برای ما بیادگار گذاشته‌اند با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهیم و ابتدا به‌عظمت تمدن شاهنشاهی ایران درآن زمان اعتقاد راسخ پیدا کنیم و سپس آنرا بجهانیان بشناسانیم . متأسفانه اینطور بنظر میرسد که ما خودمان هنوز خوب به‌بزرگی کار عظیمی‌که ۲۵۰۰ سال پیش در ایران انجام گرفته آشنایی زیاد نداریم وبرای آشنایی به‌آن نیزکوشش نمیکنیم .

فکر تجلیل این سازمان بزرگ تنها از ما نیست ، بلکه در نتیجهٔ هوشداری دادن شاهنشاهمان داریم از خواب بیدار میشویم :

« ما بعظمت باستانی و میراث گرانبهای نیاکان خود میبالیم ، زیرا این میراث پرافتخار که کمتر ملتی در جهان از نظیر آن برخوردار است برای ما منبع نیرو و الهامی برای ساختن ایران آینده است . ولی نباید تنها بدین افتخارات قناعت‌کنیم ، بلکه باید دردنیای جدید افتخارات تازه‌ای‌بمفاخر کهن بیفزاییم و وضع خودرا با ترقیات جهان آنروز هماهنگ سازیم وازهرحیث باکاروان تمدن همگام شویم»[1] .

---

۱ ــ ازپیام شاهنشاه بمناسبت آغاز برنامهٔ انتشاراتی‌کشور .



رموز قصه از دیدگاه روانشناسی

(۷)

جلال ستاری

آئین تشرف به اسرار . وصف آئین تشرف به اسرار (Initiation) درقصه‌ها بدینگونه آمده‌است که قهرمان برای رسیدن به‌کمال یا مقام وحالتی برتر درسلسله مراتب وجود به جستجوی انسانی (که غالباً نامزد قهرمان است)، گنج یا چیزی جادوئی برمی‌خیزد . قهرمان دلیر دریادل بشوق قبلهٔ دل وکعبه حاجات خویش کارهای نمایان می‌کند وبفرجام بمقصود می‌رسد . آن چیزهای جادوئی همه مظاهر قدرتی‌است که به یمن شناسائی اسرار ورموز بدست می‌آید ازقبیل کلاهی که چون به سرنهند ازدیده‌ها پنهان می‌گردند، عصا یا شمشیری که دارندگانش شکست‌ناپذیر می‌شوند ، آب زندگی ، کفشی که هرکه به پا می‌کند بسرعت برق راه می‌پیماید ، حجرفلسفی درکیمیاگری‌که نماد رستگاری است وطلاکه نشانهٔ معنویت وقدوسیت است .

بعنوان مثال دربعضی قصه‌ها می‌خوانیم‌که سه چیز جادو بیماری‌ملکه را درمان خواهدکرد : درخت سرودخوان ، مرغ سخنگو وآب زرین . جویندهٔ این چیزهای جادو اگر بعضی مراسم وآداب را بجا نیاورد یا به پیمانی‌که بسته وفادار نماند سنگ می‌شود ، اما بمحض یافتن یا دیدن آن چیزها به حالت انسانی خویش باز می‌گردد . عادةً دخترجوانی به‌آن چیزهای جادو دست می‌یابد وبه نیروی اراده طلسم را می‌شکند ووسیله بازآوردن جوان یا مردم سنگ شده یك شهر به حالت انسانی می‌گردد . گاه دختر نیرنگی بکار میبرد ، مثلاً برای نشنیدن صدائی هراس‌انگیزسوراخ‌های‌گوش خویش‌را با موم می‌بندد. بفرجام دخترچیزهای جادو را بدست می‌آورد ودربازگشت به شهر خود با پیرمرد اندرزگو که اورا به جستجوی‌آن‌چیزها فرستاده یا مرشدی تارك‌دنیا ازدواج می‌کند وپیرمرد پس‌از وصلت با دختر به صورت ملکزاده‌ای جوان درمی‌آید .

درداستانهای مربوط به شاه آرتور حدیث دلاورجوانی ازبارگاه آرتور درمیان است‌که‌کاری خطیر وناممکن برای عامه مردم را پیروزمندانه تمام می‌کند و با دختری‌که دراین ماجرا نقشی و دستی دارد پیوند زناشوئی می‌بندد و دخترهمسر خودرا به سلطنت قلمروی‌که جهیز نوعروس است می‌رساند . این حدیث حاوی روایت شگرف جستجوی جام مقدس (Saint - Graal) است . درواقع داستان دارای‌دوجنبهٔ انسانی والهی است وجام سحرانگیز نماد قدرت معنوی وروحانی‌ایست که جوان جویای آنست . به قولی‌گرال جامی‌است‌که حضرت مسیح در «شام آخر» آنرا بکاربرد وخون مسیح راکه اززخم سرنیزه سربازی رومی می‌چکید درآن ریختند . اما گرال‌که جامی زرین یا بلورین است می‌تواند چیزی دیگر مثلاً زمرد متبرك (émeraude sanctifiante) که خداوند به حضرت‌آدم بخشید یاکتابی مقدس چون انجیل مفقود یوحنا نیز باشد . این اشیاء جادوئی یادآور قصه‌های هزارویك شب‌اند . بهرحال گرال نماد فیض الهی ، ذات حق یاکمال مطلوبی است‌که روح آدمی درطلبش آرام ندارد . René Guénon این خون خدا راکه نوشنده‌اش زندگانی جاودان می‌یابد با Soma هندوان یا هوم (Haoma) پارسیان برابر می‌داند . درخت زندگی‌که درمرکز بهشت روئیده مانندگرال یا حضرت مسیح است . ضمناً جستجوی جام مقدس به‌کوشش‌کیمیاگران برای یافتن حجرفلسفی بی‌شباهت نیست . شهسواران سرگردان درقصه‌ها نیز خواستاررسیدن‌به‌کمال معنوی وروحانی‌اند وازاینرو مورد حمله اژدهاکه نگاهبان نمادی آستانه قدس است یا شیرکه حیوانی خورشیدی و نماد شور و شهوت درونی است قرار می‌گیرند . نتیجه اینکه کیمیاگری ، فروسیت ، جستجوی جام مقدس ومذاهب سری و باطنی همه یك هدف دارند : تشرف به اسرار و رموز .

درقصه Cendrillon قهرمان جویای روشنائی است . می‌دانیم‌که شاهزاده یك‌لنگه‌کفش را به‌پای دختران می‌آزماید تا صاحبش شناخته شود . این آزمایش‌کنایه ازآئینی است‌که برای زناشوئی و تشکیل خانواده بجا باید آورد . در قصه Cendrillon سپیده دم‌که ازپدرش آزاروشکنجه می‌بیند جامه شب می‌پوشد یا زیر ابر پنهان می‌شود تا بهنگام تسلیم خورشید طالع‌گردد . به تعبیر دیگر معنای باطنی قصه وصلت سال نو با خورشید نوست . کفش شیشه‌ای معرف پاکی وزیبائی است . Cendrillon خادمهٔ وابسته به‌آئین‌پرستش‌آفتاب‌وروشنائی وآتش است وآتش نیز نماد عشق و زندگی است .


داستان روباه


حمام از کتاب کلثوم ننه

نامادری درقصه‌ها معمولاً عفریته‌ایست . برخی به این اعتبار اورا نماد سال کهنه می‌دانند . پیکار کودك با غول یا عفریت نیز درقصه‌ها معنائی باطنی دارد . کودك که مظهر روشنائی بامداد است راه بازگشت خویش درجنگل (= شب) را با سنگریزه (ستاره) معلوم می‌کند وخورشید (= غول) کودکان خودرا که همان‌نخستین پرتوهای سپیده دم‌اند بدم در می‌کشد.

به تعبیردیگر معنای سری قصه آزمایش‌های باطنی است یعنی کودك ناتوان تنها پس ازشناخت رموز وتشرف به اسرار نیرومند می‌شود . برای نیل به این مرحله مردانگی باید آداب ومراسمی درمحلی پوشیده وبسته ومتبرك (جنگل) انجام داد . تبدیل شکل وصورت نیز ازجمله آداب ورسوم سری (مذهبی یا غیرمذهبی) بعضی جماعات است که بهنگام شناسائی رموز وتشرف به اسرار پوست جانوران به تن می‌کردند یا نقاب‌های حیوانی به چهره می‌زدند .

آئین تشرف به اسرار واهمیت
رجوع به اصل وآغاز هرچیز

ازلحاظ روانکاوی اولویت وبدایت واقعی همان‌اولویت وبدایت انسانی یعنی نخستین دوران‌کودکی است . کودك در زمانی اساطیری وبهشتی بسرمی‌برد وازاینرو نظام وساختمان ناهشیاری مانند نظام وساختمان اساطیر است . روانکاوی با روش‌های خاص خویش «آغاز» زندگانی خصوصی وبویژه مرحله خاص یا حادثه مشخصی راکه با پایان دادن به بهجت دوران‌کودکی تعیین‌کننده سرنوشت آدمی بوده است روشن ساخته است . پس می‌توان گفت که درآغاز زندگانی‌ای بهشتی وجود داشته است (ازلحاظ روانکاوی این بهشت همان مرحله جنینی یا دوران‌کودکی تاهنگام بازگرفتن کودك‌ازشیرخواری است) یا آغاز وبدایت هرآدمی بهجت‌زا وبهشت‌آسا بوده‌است وسپس فاجعه وسانحه‌ای (که باز همان آسیب‌زایش یا صدمه ناشی ازولادت است) به این دوران خوش بهشتی پایان داده است . این حوادث اولیه سازنده تقدیر یا سرشت وخوی‌آدمی هستند . روانکاوی به استناد ماهیت بهشتی اصل وآغاز آدمی معتقد است که با یادآوری یا «بازگشت به‌گذشته» می‌توان برخی ازحوادث آسیب‌زای نخستین دوران‌کودکی را زنده کرد وازمیان برداشت .

شرح این بهجت وفرحناکی سرآغاز زندگی درمذاهب اقوام ابتدائی ونیز درمذاهب هند وایران ویونان وادیان یهود ومسیحی به تفصیل آمده است . گفتیم که ازدیدگاه روانکاوی سرآغاز زندگـانی دوران خوشی و فرحناکی است و با فن وروش روانکاوی می‌توان به‌اصل‌وآغازبازگشت . این‌بازگشت به‌گذشته که به اعتقاد فروید برای شناخت ودرمان‌آدمی ضرور است درجماعات ابتدائی وباستانی شناخته ومرسوم بوده ودر سراسرمشرق‌زمین مهمترین شیوه درمان‌بیماریهای روان – تنی بشمار می‌آمده است . تمدن‌های کهن مشرق‌زمین اعتقاد داشتند که رجوع آدمی به‌گذشته یا به اصل موجب تازه ونو شدن یا رستاخیز وتجدید حیات او می‌گردد . آئین رمزی بازگشت به بطن مادر (regressus ad uterum) که از مراسم تشرف به اسرار است برهمین اساس مبتنی است . درتمدن‌های باستانی تشرف نوجوانان به رموز آداب خاصی داردکه جنبه نمادی‌آن سخت آشکارونمایان است . هدف همه این مراسم وآداب‌اینست که نوجوان به صورت جنین درآید تـا دوباره زاده شود . بنابراین تشرف بمعنای «تولدی دیگر» یا تولد ثانوی است .

یادداشتی درباره حفاریهای علمی باستانشناسی در استان گیلان

گردآورنده : مصطفی صدیق

این یادداشتها که دربارهٔ کاوشهای باستانشناسی نوشته شده کسب فیضی بودکه نگارنده در طی سالیان دراز از محضر استادان عالیقدر باستانشناسان ایرانی‌که برای حفاری به‌مناطق گیلان سفر میکردند برده است . بی‌هیچ ابائی شك نیست این یادداشتها بی‌عیب ونقص نخواهد بود . اما من دل برآن داشته‌ام که استادان چیره‌دست و مسلم روزگار خرده برصاحب این‌قلم نخواهندگرفت چراکه هرچند بررسی اجمالی ومختصری است ولی باز نکاتی دراین مقال به‌زبان قلم آمده که روشنگر پاره‌ای ازتمدن باستانی این‌سرزمین‌کهنسال است شایدکه این یادداشتها انگیزه‌ای شودکه اندیشمندان از این سرزمین پهناور باستانی یادی نمایند تا مشتاقان را چراغی فرا راه تاریکیهای تمـدن آریائی باشد .

استان گیلان از مناطق باستانی ایران است که از هزاران سال پیش مهد تمدن وفرهنگ ومحل نشوونمای اقوام باستانی این سرزمین بوده است .

ازسال ۱۳٤۱ به‌بعد گروه‌های مختلف باستانشناسان‌ایرانی برای روشن نمودن تاریخ کهن این منطقه و تشخیص درجهٔ تمدن اقوام باستانی این ناحیه به تلاش وسیع علمی دست زدند. تلاش باستانشناسان همه ساله در فصل مناسبی درمناطق مختلف باستانی منطقه گیلان ادامه داشته و هم‌اکنون نیز ادامه دارد .

مناطقی که تاکنون مورد بررسی وکاوش قرارگرفته عبارتست از : جوبَن ، کِلِوَرزْ ، تِصنفیْ رحمت‌آباد ، عمارلو درگیلان شرقی ومنطقه طالش درگیلانغربی .

نتیجهٔ تلاشهای علمی باستانشناسان علاوه بر کشف آثار



مجسمه سفالی گـاو کوهاندار ـ مربوط بقرن هشتم قبل‌ازمیلاد « مارلیك » رودبـار گیلان



مجسمه‌های مفرغی کوچك (قوچ وگُراز) مربوط به قرن هشتم قبل ازمیلاد «مارلیك» رودبار گیلان

ارزنده و منحصر بفردیکه نمودار تمدن وفرهنگ باستانی این سرزمین میباشد باعث کشف نام اقوام و درجهٔ تمدن و مذاهب و روابط سیاسی و اقتصادی مردم باستانی این سرزمین باممالك همجوار گردیده است .

هیئت باستان شناسان ایرانی تا سال ۱۳۴۷ زیرنظر آقای مهندس علی‌حاکمی و ازسال ۴۷ به‌بعد زیرنظر آقای شهیدزاده فعالیت علمی خود را ادامــه میدهند ، اطلاع باستانشناسان و مورخین خارجی از منطقه گیلان بسیارمحدود بوده ودرچند مورد نیز که در نوشته‌های آنان ذکری از این مناطق میشد ناقص و مورد قبول علمی نبود ، خوشبختانه با آمدن اکیپ‌های مجهز علمی ایرانی باین منطقه وتلاشهای پی‌گیر آنان ثابت شد که در اوایل هزارهٔ اول ق ـ م . استان گیلان دارای تمدن بسیار درخشانی بوده است و اقوام ساکن این ناحیه نه تنهـا خود بنیان‌گذار این تمدن عالی محسوب میشوند بلکه رابطه هنری عمیقی با همسایگان و ممالك همجوار خود داشته‌اند .

در کافرکُش کِلوَرز° رودبار گیلان آثار ارزنـده وگرانبهائی بوسیله باستانشناسان از دل خاك بیرون آمد که مربوط به اقوام «مرد» Mard تیره‌ای از قوم کاسپی بوده است . در ۲۷۰۰ سال پیش قوم متمدن «مَرد» که شعبه‌ای از اقوام کاسپی یعنی ساکنین ساحلی دریای مازندران محسوب میشدند «کافرکُش» را برای سکونت خویش برگزیدند ، در این منطقه آثار ارزنده و منحصر بفردیکه اولین بار در کاوشهای این منطقه بدست آمده از قبیل مجسمه‌های مفرغی ، گوزن ، گاو ، اسب و سگ را مبتوان نام برد که از نظر علمی وهنری واجد اهمیت فراوانند . مجسمه‌های سفالی انسان و بز بالدار وگاو و حیوانات مختلف دیگر چنان با مهارت و استادی ساخته شده که سازندگان باستانی این ناحیه مورد اعجاب و تحسین قرار می‌گیرند. تزئینات زرین مکشوفه از گردن‌بندهای طلا وگوشواره و انگشتری و پلاکهای جالب و تزئینات لباس وگردن‌بندها که با عقیق و لاجورد آمیخته شده تشکیل میگردد و بسیاری اشیاء دیگر که درگورستانها بدست آمده بصورت شاهکارهای هنری شناخته شده‌است .

نقوش کنده شده روی جام‌های طلای مارلیك ولیوان طلای کِلـَوَرز° حاکی از این است که مردم این ناحیه درآن

زمان بااقوام همجوارخویش‌ازقبیل مادها ومانها و اورارتورها وسکاها ونواحی مختلف قفقاز ارتباط مستقیم داشتند.

کوهستانهای سرسبز گیلان تا پایان شاهنشاهی ساسانی مرکز تمدن وفرهنگ قوم آریائی بود و حتی بعد از هجوم اعراب به ایران این سرزمین جایگاه شاهزادگان وجنگ‌آوران ایرانی‌گردید و در همین محل بود که اولین نهضت‌های ملی علیه اعراب نطفه‌گرفت و اولین سلسله‌های ایرانی ازاین ناحیه برخاستند.

دربسیاری ازمناطق‌کوهستانی‌گیلان آثار ارزنده‌ای از دوران ساسانی بدست آمد که در گورستانهای متعددی کشف گردیده است و این نشانی از این است که حتی در زمان ساسانیان ساکنان کوهستانی جنوب دریای خزر عقاید وآئین باستانی خویش را تا این عهد حفظ‌کرده بودند. وسیله معاش مردم این نواحی از چوپانی ونگهداری‌گله‌های گاو وگوسفند و بز تأمین میشده است و مجسمه‌های بزرگ وکوچك سفالی و مفرغی و حیوانات مختلف که درگورهای مکشوفه بدست آمده این مطلب را تأیید مینماید شاید بهمین سبب هم باشدکه حتی‌امروزه تحت عنوان«گالشی» **Kaolash** یا پرورش‌دهنده وبندۀ گاو معرفی شده‌اند.

آلات‌وادوات‌جنگی‌مانند خنجر، تیروکمان درقبرهایشان چنین حکایت میکندکه اقوام این نواحی مردمانی جنگجو وسلحشور بودند.

باستانشناسی‌کل‌کشور همگام با این تلاش عظیم علمی بعلت اهمیت این منطقه نسبت به‌حفاظت آثار ارزنده این قسمت ازکشورکهنسال ما دست به اقدامات وسیع و دامنه‌داری زده و با تعیین نگهبانان شخصی و افرادگارد انتظامی نقاط باستانی این منطقه را پاسداری میکند.

راست: مجسمه زن سفالی‌که صورت الهه‌ای را مجسم میکند. مکشوفه درکلورز رودبار گیلان قرن هشتم قبل‌ازمیلاد   چپ: ساغر طلای
با نقش شیر وگوزن و بزکوهی مکشوفه درکلورز رودبارگیلان قرن هشتم قبل‌ازمیلاد





دبیری و نویسندگی

(٤)

محمدتقی دانش‌پژوه

۳۰ ــ عارفی خطاب به برادرش شمس‌الدین به‌نظم و نثر عرفانی در چهارده موقف : ناسوت وملکوت وجبروت ولاهوت «مکتوبات بندگی» دارد .

✶ رهاتسك ص ٦٢ ش۱۱ .

۳۱ ــ شاه یوسف عثمانی رقعه‌ها و منشآت اخلاقی و فلسفی و عرفانی دارد بنام «نسخه در بیان تصوف» .

✶ بادلیان ش ۱۳۹۸ .

۳۲ ــ مظفرعلی شاه میرزا محمدتقی کرمانی را مراسلات است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ١٤٤٨) .

✶ ملك ۱۸ ــ ٤٧٧٩/۱٥ و ٥٤٦٥/٦ .

سوم ــ وقف‌نامه‌های مسجدها ومزارها وآستانه‌ها که بسیاری ازآنها جداگانه ودرمجلات یا کتابها چاپ شده‌است ، برای شناختن آنها میتوان به فهرستها نگاه نمود . بخشی از اسناد وقف آستانهٔ عبدالعظیم شهر ری چاپ شده و مجموعهٔ اسناد آستانهٔ تاج‌الدین‌حسن ولی را نگارنده نشر کرده‌ام ودردیباچهٔ آن سیاهه‌ای از اسناد مزارها بدست داده‌ام . فهرست برای تك تك وقف‌نامه‌ها کاری‌است دشوار و نمی‌توان هم بهمهٔ آنها دست‌رسی پیداکرد . اینك ازچند سند وقف ومجموعهٔ اسناد وقف یاد شود :

۱ ــ وقف‌نامهٔ ربع رشیدی مورخ ۷۰۹/۱۱ ، محمود عرفان دریادنامهٔ دین‌شاه ایرانی (چاپ بمبئی در ١٩٤٨ ص ۱۸ ــ ۳۱) از نسخه‌ای ازآن که درتبریز است وصف‌کرده وبندهایی ازآن آورده است ، از وقف‌نامهٔ املاك خواجه رشید فضل‌الله همدانی طوماری دراز درکتابخانهٔ آقای حاج حسین‌آقای نخجوانی دیده‌ام که آغاز وانجام آن افتاده بود (نشریه ٤ــ۳٤۳) .

✶ نسخهٔ اصل‌آن اکنون دردست انجمن آثار ملی است و ناقص است وچاپ عکسی میشود (بررسی‌های تاریخی ٥ ــ ۱ ص۲٤۹) .

✶ ملك ۱۲۳۳ از سدهٔ ۱۳ و ١٤ وکامل (نسخهٔ تربیت) (فیلم ۳٦۳٥ دانشگاه) .

۲ ــ صریح‌الملك ، مجموعه‌ایست از اسناد و قباله‌های مزارها و آستانه‌ها وموقوفات که نمونه‌هایی از آن مربوط به‌آستانهٔ شیخ صفی اردبیلی دردست هست و زین‌العابدین عبدی قوامی شیرازی و محمد طاهر سپاهانی آنها را گرد آورده‌اند (فهرست فیلمهای دانشگاه ص ۱۳٦ ــ نشریه ۳ : ۲۰۹ ــ معارف اسلامی ٦ ــ ۱۰۹) در ترسل ش ۳۸٥۰ ملك از دیباچهٔ صریح‌الملك یاد شده‌است (ص ١٤٧ فهرست فارسی) .

۳ ــ محیی‌الدین ابوالمفاخر شیخ یحیی‌بن برهان‌الدین ابوالمظفر احمدبن شیخ‌العالم سیف‌الدین ابوالمعانی سعیدبن مطهربن سعید باخرزی درگذشتهٔ ۷۳۶ و مؤلف اوراد الاحباب و فصوص‌الاداب وقف‌نامه‌ای دارد برای روضهٔ فتح‌آباد یا مزار سیف باخرزی مورخ ۷۲۶ و۷۳٤ (چاپ ۱۹٦۵ تاشکند).

٤ ــ سید رکن‌الدین ابوالمکارم محمدبن قوام‌الدین محمدبن نظام یزدی وزیر درگذشتهٔ ۷۳۲ در یزد وپسرش امیرشمس‌الدین ابوعبدالله محمد درگذشتهٔ ۷۳۳ درتبریز وقف‌نامه‌ای بنام جامع‌الخیرات دارند مورخ ۷۲۳ ــ ۷٤۸ که دونسخه‌آن ازشهر یزد بدست‌آمده و عکس هردوآن در دانشگاه هست و به‌چاپ رسیده است (فهرست فیلمها ص۳۱۳).

۵ ــ فرمان سلطان‌احمد جلایـــر (کشتهٔ ۸۰۸) دربارهٔ زاویه شیخ صفی برای شیخ صدرالدین موسی در ذ ق ۷۷۳.

(بررسی‌های تاریخی ش ۵ س ۳ ــ یك صدوپنجاه سند تاریخی ص۹ ــ یادگار ش ٤ س ۱) پاریس SP 1630 مورخ ذ ق ۷۷۳ (بلوشه ٤ : ۲۷۵ ش ۲۳۳٤).

٦ ــ صکوك وسجلات تیموری ، درآغاز آن آمده‌که شاه‌عباس در ۱۰۱۱ در اندخود شبرغان آن‌را یافته است ومورخ ۸۰٦ است.

✵ آستان قدس ۳ : ۹٦ ش ٦۹ وقف ۱۱٤۵ .
✵ دانشگاه ۱٤۷۷/۱ مورخ ۱۰۳۸ .
✵ ملك ٦۷۸/۱ مورخ ۱۲۹۵ .

۷ ــ وقف‌نامه مدرسه روضهٔ احمدیه از یوسف‌بن جهانشاه‌بن قرایوسف قره قوینلو مورخ ۸۷۹ (فارسنامهٔ ناصری ص ۸۲) .

✵ مجلس (۱۵ : ۱۹۹) .

۸ ــ وقفیهٔ امیرعلی‌شیرنوایی مورخ ۸۹٦ برای مدرسهٔ اخلاصیهٔ هرات ، در فهرست کتابخانهٔ ملك (عربی وترکی ص ٦۲۵ ش ۱٤۸۷) ازنسخه‌های ترکی وترجمه‌های فارسی آن سخن بمیان آمده‌است ، درتاشکند هم نسخه‌ای ازترکی آن هست (۱ : ۱٤۵) .

۹ ــ وقف‌نامه شیبانی خان محمد (۹۰٦ ــ ۹۱٦) برای مدرسهٔ سر چارسوی کوی خدای‌داد سمرقند (چاپ ۱۹٦٦ تاشکند).

۱۰ ــ کتابچهٔ موقوفات آستان‌قدس که نسختی ازآن دردانشگاه ازتاریخ ۹۳۱ تا ۱۲۸۵ (ش ۲۹۸۷) ونسختی درمجلس (ش ۷۷۷) مورخ ۱۲۸۵ ونسختی درکتابخانهٔ ملك (ش ۱۱۳۷) هست وخلاصه‌ای از آنها هم در ۱۳۰۲ در مطلع‌الشمس وجداگانه در ۱۳۱۷ چاپ سنگی شده‌است (آثار الرضویة من منتخبات الصدیقیة) اصل خود سندها هم درآستان رضوی وعکس آنها در کتابخانهٔ آستانه نگاه‌داری میشود .

۱۱ ــ محمد شفیع اعتمادالتولیه آستان قدس رضوی به‌دستور آصف‌الدوله فرمان‌فرمای خراسان وسیستان ونایب‌التولیة آستان رضوی درصفر ۱۳۰۳ سیاهه وفهرستی از موقوفات مدارس و مساجد و تکایا و دیگر وجوهات بر و خیرات و مقابر محترم بجز خود آستان قدس رضوی برداشته است .

✵ ملك ش ٦۱۷۱ ، خط همان محمد شفیع با ارقام سیاق .

۱۲ ــ میرزا عبدالوهاب طراز یزدی در ۱۲۵۷ کتابچهٔ موقوفات یزد نگاشته است وآن بچاپ رسیده‌است (فرهنگ ایران‌زمین ج ۱۰ ــ فهرست ادبیات ۱ : ۳۸۸).

✵ دانشگاه ٦۵۹۷ (نفیسی ۱۹۷) .

چهارم ــ نامه‌ها ومنشآت شاعران‌که‌گرچه دربیشتر آنها معانی فدای لفظ میشود ولی رویهم‌رفته ازبسیاری ازآنها درروشن‌ساختن وضع اجتماعی و جغرافیایی میتوان بهره برد ونکته‌هایی تاریخی ازآنها بیرون‌کشید .

۱ ـ خاقانی شاعر (هـ ٥٩٥) مکاتیب دارد که یکبار درایران بچاپ رسیده وباردیگر هم بنیاد فرهنگ نشر کرده‌است ، نسخه‌های آن درترکیه وایران وپاریس است .

۲ ـ حاج محمد بهرام پسر آخوند ملازاده ملاغیاث‌الدین که بنـام ابوالمظفر سید عبدالعزیز بهارخان شبستان نکات یحیی سیبک فتاحی یا خماری یا اسراری نیشابوری درگذشتهٔ ۸۵۲ وساختهٔ ۸٤۳ را شرح کرده است .

✵ ایوانف ۱ : ۱٤۹ ش ۳۳۹ تا ۳٤۱ و ۲ : ۱۱٥ ش ۱۲۷ (که باید همین شرح باشد) .

✵ دیوان هند ش ۲۰٤۰ (همین شرح) .

۳ ـ اعجاز هراتی دروصف شهر اصفهان ومردم آن سامان وجشن نوروز وبهار آنجا ودربارهٔ مردم جوباره ودردشت وگرمابه‌ها وقهوه‌خانه‌ها وتفرج‌گاه‌ها وپیشه‌وران وهنرمندان آن انشائی شیوا دارد . (شهراشوب گلچین معانی ص ۹٤) .

✵ دانشگاه ش ۲٥۹۱/۲٦ .

✵ دانشگاه ش ۳۰۳٤/۲ .

٤ ـ میرزا محمدشفیع منشی سرکار اکبرشاه شاهزادهٔ هندی ومعاصر شاه سلطان‌حسین شهرآشوب دارد . این شاه‌زاده (محمداکبر) پسر اورنگ زیب بوده و در ایران در ۱۱۱۸ درگذشته است .

درآن ازآقا سجنجل عطارکوی‌نوقان وصف شده‌است. اوگویا همان شفیعا یا محمدشفیع حسینی هروی اصفهانی خوشنویس مذهّب نقاش شاعرومعروف درشکسته‌نویسی که گفته‌اند در ۸٥ سالگی در ۱۰۸۱ درمشهد درگذشته و بهند هم رفته بوده است باشد وبایستی پس ازآن تاریخ هم زنده بوده باشد .

وهمو گویا جنگ ش ٤٦۲۳ گلستان را برای شاه‌عباس دوم نوشته باشد (شهرآشوب گلچین معانی ص ۹٥ ـ نمونهٔ خطوط خوش بیانی ۲۸٥ ـ فهرست گلستان ص ٥۷۷) .

✵ دانشگاه ش ۲۹٥۰/۷۲ گ ۳٤۰ ـ ۳۸۰ مورخ ۱۱٤۷ .

✵ دانشگاه ش ٤۷۹۳ آغاز وانجام افتاده که درفهرست بنام منشآت آمده است .

✵ سپهسالار ش ۱٤۳ (٥ : ۱٥٥) .

✵ موزهٔ بریتانیا Add 2279 (ریو ۸٥۰ ش ۱ گلشن خسروی) .

٥ ـ فوق‌الدین احمد فوقی یزدی دانشمند ادیب شاعر هزّال مانند سوزنی و زاکانی که گویا در بندرسورت هند درگذشته وازسده ۱۱ است ، منشآت دارد (ذریعه ۹ : ۸٥۱ ـ فرهنگ سخنوران ٤٥۷ ـ فهرست نامهای مجلد ۱٥ فهرست دانشگاه) .

✵ دانشگاه ۱٤۸٦ و ۲٦۱۹/۲ .

✵ ملك ٤۹۹۹ و ٥۱۰٤/٤ .

٦ ـ ظهوری نورالدین محمد درگذشتهٔ ۱۰۲٥ منشآت دارد بنام خوان خلیل وگلزار ابراهیم ونورس (سه نثر) وپنج رقعه ومینا بازار .

✵ ایوانف ش ۲۱۳ و ۷۸٦ (۱ : ۱٥٥ و ۲۱۳) .

✵ بانکیپور ۹ : ۸۱ ش ۸۷۰ .

✵ برلین (۱۰٥٦ پرچ) .

✵ بهار ش ۲٦۹ (۱ : ۲۰۷) .

✵ مجلس ۲۸۷ (۲ : ۱٦٤) .

۷ ـ مقیمامحمد مقیم‌بن‌محمد شریف حسنی‌شاعر زمان شاه‌جهان باتخلص‌مقیم وسرایندهٔ یوسف وزلیخا «مکاتبات مقیما» داردکه نامه‌ها واسناد رسمی‌است ورویهم سی‌وشش نامه وسند میشود مورخ ۱۰٦۸ و ۱۰٥۱ .

✵ ایوانف ۱ : ۱٦۱ ش ۳۷۰ مورخ ۱۰۷۰ .

۸ ــ طغرای مشهدی درگذشتهٔ ۱۰۷۸ منشآت داردکه درکلیات او و جداگانه دیده میشود .

✷ ایوانف ۱ : ۳ ــ ۳۷۱ و ۲ : ۱٤٥ و ۳ : ۲۳ ش ۷۸۹ .
✷ بادلیان ۱۳۸۹ ــ ۱۳۹۰ .
✷ بانکیپور ۹ : ۸۱ ش ۸۷۱ .
✷ دانشگاه تهران ۲ : ۱۹٥ .
✷ دانشگاه بمبئی ص ۲۷۷ فهرست .

۹ ــ میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی زادهٔ در ۱۰۲۷ و زندهٔ در ۱۰۸۳ خیال خواب دارد (ذریعه ۹ : ۳ ٦٤ ــ فرهنگ سخنوران ۳٥۳) .

✷ نسخه بیانی (نشریه ۲ : ٤۸) .

۱۰ ــ آقا میرمحمد منصور عاشق پسر میرفرونی سمنانی درگذشتهٔ ۱۱٤٥ (سفینهٔ محمود ــ فرهنگ سخنوران ۳۷۰) منشآت دارد و ازآنها است رقعه‌ای در پاسخ میررکن‌الدین دربارهٔ دستور سیر دراصفهان (ش ۸۲۳٥ دانشگاه تهران و ش ٤٦۷۱/۱۸ و ٥٤۰۳/۱۹ ملك وجنگ دکترحسین مفتاح) وتعریف طاوس‌خانه (دانشگاه ۳۰۹۸ ص۳۱۳) همانکه وحیدقزوینی درعباس‌نامه (ص۲٤۹) وصفی ازآن آورده وگفته‌که شاه عباس دوم در ۷۸ ــ ۱۰٦۸ آن را بنیاد گذارده است .

از او است سبحهٔ هزاردانه که درمجلس (۷ : ۳۱ و ۳۹) هست (ذریعه ۱۹ : ۲۰۱) .
نیز نامهٔ به طالب‌خان ومیرزا صادق مستوفی‌الممالك (دانشگاه ۲٥۹۱/٥۱) .

۱۱ ــ نصیرای همدانی خواجه نصیرالدین محمد یزدگردی همدانی هندی درگذشتهٔ ۱۰۳۰ مؤلف لعل قطبی درعروض مورخ۱۰۲۱ (ذریعه ۹ : ۱۲۰۰ ــ سپه ۲ : ٤٤۳ و ٥ : ۳۱۹ ــ دانشگاه منشآت ٥٦۳٤ ــ نشریه ۲ : ۱۰۸) منشآت و نامه‌هائی دارد که از آنها است تعریف اصفهان او .

✷ ایوانف ۱ : ٤ ــ ۱۸۳ ش ٤۱۹ ــ ٤۲۰ و ٤ : ۱۸ ش ۹٥٤ .
✷ دانشگاه فهرست نامهای مجلد ۱٥ فهرست و ش ۸۲۳٥ .
✷ مجلس‌فهرست نامهای مجلد هشتم فهرست .
ملك ٤۱۷۱ و ٤۱۸٥ و ٤٦۷۱ و ٤۸٤٤ و ٤۸٦٤ و ٥٤۰۳ .
از اوست تعریف اصفهان که یادکرده‌ایم .
✷ مجلس ۲٦٦٥ (۸ : ٤۲۳) .

او در بیت‌الشرف معانی‌هم نمونه انشاء وترسل گذاشته است وآن در دوباب است ویك خاتمه : باب یکم در دیباچه است به‌نثر ونظم ومعماها ونامه‌های دیوانی مورخ ۱۰۱٤ و ۱۰۱٥ با نام شاه‌عباس ، باب دوم رقعات خصوصی‌است ، خاتمه عنوانی ندارد .

✷ ایوانف ۲ : ۱۲٥ ش ۱٤۰ .

۱۲ ــ میرزا محمدرفیع قزوینی واعظ درگذشتهٔ ۱۰۸۹ منشآت وخجستهٔ بیاض وسفینه دارد مورخ ۱۰۳۹ همچنین رسائل وخطب ودستور نامه‌نگاری وترسل (ذریعه ۹ : ۱۲٥۲ ــ فرهنگ سخنوران ٦٤۰) .

✷ ادبیات تهران ۱ : ٤۹۹ و ۳ : ٦۳ .
✷ دانشگاه تهران ۲/۲٤۰ و ۲/۲۹۷۸ و ۲/٤٦۰۲ .

۱۳ ــ ظهیرای تفرشی پسر ملامراد پسر علی‌خان تفرشی زندهٔ درنیمهٔ سدهٔ ۱۱ منشآت دارد .

✶ برلین (۱۰۵۷ پرچ) .

۱٤ ــ عبدالقادربیدل دهلوی لاهوری (۱۰٥٤ ــ ۱۱۳۰) منشآت دارد به شکرالله‌خان و دوپسرش عقیل‌خان وشاکرخان‌که درکلیات او چاپ شده‌است .

✶ برلین (پرچ ص ۱٤۷) .

✶ دیوان هند ۲۱۱٦ مقابله شده و ۲۱۱۷ که پاره‌ایست ازآن .

✶ کیمبریج (برون ۲۸٤) .

✶ موزهٔ بریتانیا (ریو ۸۱۱) .

از اوست رقعات .

✶ تاشکند ۱ : ٦٥٦ .

نیز از اوست چهارعنصر که در بیست سال (۱۰۹٥ ــ ۱۱۱٦) نگاشته و درکلیات او در ۱۲۸۷ چاپ سنگی شده‌است .

✶ ادبیات تهران (۱ : ۱۹٦) .

✶ افغانستان ص ۱۲۰ .

✶ ایوانف ۱ : ۱٦۸ ش ۹ ــ ۳۸۷ و ۲ : ۱۳۲ ش ۱٥۲ .

✶ بانکیپور ۹ : ۱۰۱ ش ۸۷٤ .

✶ دیوان هند ۲۱۱٥ مورخ ۲۲ رمضان ۱۱۱٦ (عنصرسوم) و۱ ذح ۱۱۱٦ (چهارمی) و ۱ ذح ۱۱٦۳ .

✶ رهاتسك ص ۲۲۱ ش ۱۸ .

۱٥ ــ میرزا محمد جعفر طرب نایینی اصفهانی منشآت دارد (ذریعه ۹ : ٦٤٦) .

✶ ملی تبریزش ۲۷۳۸ نخجوانی (نشریه ٤ : ۳۱٤) .

۱٦ ــ میرزا سید محمدخان طوبی پسر میرزا حسین‌خان حسرت نایینی (۱۲۳۸ ــ ۱۲۸٤) منشآت دارد .

✶ آستان‌قدس ش ۱۰۲۹ (۷ : ۸٥۹) .

۱۷ ــ لسان‌الاطباء حسن‌بن میرزاعلی طبیب متخلص به‌حکیم وخفائی زندهٔ در ۱۳۱۱ منشآت دارد .

✶ دانشگاه ش ٤۰۸٥ .

۱۸ ــ میرزا محمدتقی فائق آشتیانی منشآت دارد .

✶ ادبیات تهران ش ۷۸ د (۱ : ٤۹۷) .

۱۹ ــ مجدالادباء ملا حیدرعلی ثریای همدانی خوشنویس صحاف نامه‌هایی دارد (ذریعه ۹ : ۱۸٤) .

✶ دانشگاه ۳۸٤۹/۲ بخط خود او مورخ ۲۸ ع ۱۲۸۹/۱ .

۲۰ ــ یغمای جندقی (۱۱۹٦ ــ ۱۲۷٦) منشآت دارد (ذریعه ۹ : ۱۳۱۳) .

✶ دانشگاه ش ٦٥۱٤ (۱۰۱٦ نفیسی) .

۲۱ ــ میرزا ابراهیم مشتری مشهدی دیباچه‌هایی دارد .

✶ مجلس ش ۲٤۹۰ (۸ : ۱۸٦) .

۲۲ ــ میرزاعباس همایون بروجردی اصلح‌الشعراء دوازده آیین دارد .

✶ ملی تبریز ش ۸۸۹ نوشتهٔ ۱۲۹۰ نشریه ٤ : ۲۹٤) .

عکاسی

نور نامرئی ماورای بنفش یا اولتراویوله

هادی شفائیه

درسال ۱٦۳۲ ، نیوتون Newton نور خورشید را که به‌نظر سفید میرسد از منشور بلوری گذراند و نشان داد که این نور سفید در حقیقت مخلوطی است از چند اشعهٔ رنگین که یکی در دیگری میآمیزد : بنفش — آبی — سبز — زرد — سرخ .

سالهای متمادی ، مشاهدات به همین ناحیهٔ مرئی طیف محدود بود . اما پس از آزمایشات متعدد که به‌کمك شیشه‌های حساس عکاسی و ترموتر (حرارت سنج) به‌عمل آمد مشاهده شدکه درآن سوی بنفش وسرخ میدان‌های کشف نشدهٔ مهمی گسترده است . بدین‌ترتیب مسئلهٔ «نورنامرئی» پیش آمد ؛ یعنی آن قسمت از طیف کـه چشم ما در برابرش هیچگونه احساسی ندارد .

کم‌کم ، از اشعهٔ کیهانی تا امواج رادیو الکتریك ، که با همدیگر از لحاظ طول موج و فرکانس[1] اختلاف دارنـد ، همه شناخته شد ولیست آنها تهیه‌گردید :

اشعهٔ کیهانی : طول موجشان تغییر میکند بطور تقریبی از ۰/۰۰۰۰۱ تا ۰/۰۰۱ انگسترم .

اشعهٔ گاما : طول موجشان تغییر میکند بطور تقریبی از ۰/۰۰۱ تا ۰/۱ انگسترم .

اشعهٔ ایکس : طول موجشان تغییر میکند بطور تقریبی از ۰/۱ تا ۱۰۰ انگسترم .

ماورای بنفش : طول موجشان تغییرمیکند بطور تقریبی از ۱۰۰ تا ۳۸۰۰ انگسترم .

طیف مرئی : طول موجشان تغییر میکند بطور تقریبی از ۳۸۰۰ تا ۷۸۰۰ انگسترم .

مادون قرمز : طول موجشان تغییر میکند بطور تقریبی از ۰/۷۸ تا ۱۰۵ میکرون .

امواج رادیو الکتریك : طول موجشان تغییر میکنـد بطور تقریبی از ۳ تا ۱۰° سانتی‌متر .

باتوجهی به‌این جدول[2] معلوم میگرددکه در این مجموعه چشم ما جز نقطهٔ بسیار کوچك قادر به دیدن چیزی نیست . Charles Fabry فیزیك‌دان دراین‌باره میگوید : « ما کاملاً کور نیستیم ، اما چیز زیادی نمی‌بینیم . باتوجه به‌جدول فوق مشاهده میشودکه جهان حقیقی از آنچه در برابر چشمان ما قرار دارد بسی وسیع‌تر است . »

---

۱ - اگر فرکانس (تعداد پریودها درثانیه) = F
طول موج = λ
سرعت نور (تقریباً ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر درثانیه) = V
باشد ، $\lambda \times F = V$ خواهد بود .

۲ - واحدهای موج عبارتست از :
میکرون یا ۱/۱۰۰۰ میلی‌متر که با حروف یونانی μ نشان داده میشود .
میلی میکرون یا ۱/۱۰۰۰ μ کـه به‌شکل mμ نشان داده میشود .
واحد انگسترم یا ۱/۱۰۰۰۰ μ که با حروف A نشان داده میشود .

اولترا ویوله و انفرا روژ رنگی از خود نشان نمیدهد اما حدود نواحی طیفی آنها نسبت به طیف قابل‌دید معین بوده و بطور تقریبی عبارتست از ۴۰۰۰ انگسترم و ۷۸۰۰ انگسترم Angstrôm .

اشعهٔ اولترا ویوله درسال ۱۸۰۲ ازطرف Ritter کشف شد . وجود این اشعه با تأثیر برروی برمور نقره معلوم گردید. این‌اشعه ، برحسب طول موجشان‌که از ۴۰۰۰ تا ۱۰۰ انگسترم است ، خواص بسیار مختلف از خود نشان میدهد .

این ناحیه از طیف ، خود به سه قسمت متمایز تقسیم میگردد :

اولترا ویولهٔ نزدیك (A) از ۴۰۰۰ تا ۳۱۵۰ انگسترم
اولترا ویولهٔ میانه (B) از ۳۱۵۰ تا ۲۸۰۰ انگسترم
اولترا ویولهٔ دور (C) پایین ۲۸۰۰ انگسترم

درمنطقهٔ اولترا ویولهٔ بسیاردور یا انتهائی اغلب بداسامی دانشمندانی‌که دراینمورد مطالعاتی‌به‌عمل‌آورده‌اند برمیخوریم. از قبیل : **شومان** (از ۱۸۵۰ تا ۱۲۰۰ انگسترم) **لیمان** (از ۱۲۰۰ تا ۵۰۰ انگسترم) **میلیکان** (از۵۰۰ تا ۱۳۶ انگسترم). اشعهٔ اخیر دارای خواص مشترك اولترا ویوله و اشعهٔ ایکس است‌که درسال ۱۹۲۱ (پیش‌از گرفته‌شدن طیف اشعهٔ ایکس) Holweck آنرا نشان داده بود .

اولترا ویولهٔ A شامل قسمت نامرئی طیف خورشید است‌که تقریباً به ۳۰۰۰ انگسترم محدود میشود و به‌علت وجود Ozone در آتمسفر بالا که درخشش‌های امواج کوتاهتر را کاملاً جذب میکند موجودات زنده از تأثیرات مضرهٔ آنها محافظت میگردد .

حداکثر حساسیت امولسیون‌های عکاسی ژلاتینو برمور دارژان درحدود ۳۵۰۰ انگسترم است . عبور اشعهٔ کوتاهتر از ژلاتین و رسیدن آنها به مواد حساس به زحمت انجام میگیرد .

در این منطقه از طیف حادثهٔ **فتولومینسانس** Photoluminescence [۳] تظاهر میکند‌که خود شامل **فلورسانس** Fluorescence و **فسفرسانس** Phosphorescence **است .**

موضوع عبارت از خاصیتی‌است‌که بعضی مواد دارا بوده و درنتیجهٔ آن با جذب اشعهٔ اولترا ویوله اشعهٔ قابل‌دید منتشر میکنند. مثلاً سولفات‌دوکنین نورآبی – بنفش، Fluorescéine نور سبز ، Rhodamine نور قرمز انتشار میدهد .

فرق فلورسانس و فسفرسانس در مدت انتشار نور پس‌از قطع عمل تشعشع محرکه میباشد ، بدین‌معنی‌که در فسفرسانس ساعت‌ها انتشار نور ادامه دارد ، درصورتیکه در فلورسانس بلافاصله قطع میشود . (برای مثال میتوان ساعت‌های شب‌نما و رنگهای شبرنگ را درنظر گرفت .) برحسب قانونی که ازطرف Stokes بیان شده طول موج تشعشعات منتشر معمولاً بزرگتر از نور محرکه است .

رنگهای زنده و نورانی‌که بعضی مواد در زیر اشعهٔ اولترا ویوله (به‌اصطلاح عوامانه **نورسیاه**) به‌خود میگیرند آثار تزیینی متعدد دارند . منبع نور معمولاً لامپ بخار جیوه با فشار زیاد است‌که حباب آن از شیشهٔ خاصی به‌نام Wood (شیشهٔ سیاه از اکسید نیکل) ساخته شده که تقریباً مانع عبور همهٔ تشعشعات قابل‌دید است وتنها اشعهٔ اولترا ویوله موج بلند را ازخود عبور میدهد .

رنگهای حاصل از **لومینسانس** ، که شباهت زیادی به شیشه‌های رنگین پنجره‌ها دارد ، با وسایل عکاسی رنگین به‌راحتی قابل عکسبرداری میباشد .

شیشه‌های اپتیك ، Crown و مخصوصاً Flint ، نسبت به‌اشعهٔ اولترا ویولهٔ میانه ودور تار است. درصورتیکه Quartz میتواند تا ۱۸۵۰ انگسترم را منتقل کند (حد تقریبی شفافیت ژلاتین و هوا) **فلوئورین** Fluorine (فلوئورورکلسیم) تا ۱۲۰۰ انگسترم را عبور میدهد ، اما درآن‌سوی این‌حد ، هیچ محیطی جز خلاء کامل قادربه‌گذراندن تشعشعات‌نیست واستعمال منشورها و عدسی‌ها ناممکن میگردد .

اولترا ویولهٔ میانه قلمرو درخشش‌هایی است‌که از نقطهٔ نظر بیولوژیك خواص سودمند وسلامت‌بخش دارد . این اشعه به علت تشکیل دادن ویتامین D ضد راشیتیسم میباشند و در پوست بدن نوعی پیگمانتاسیون (رنگدانه‌دار شدن) به وجود میآورند که درصورت شدت حتی میتواند ایجاد سوختگی‌بکند (Erythème) .

در آن سوی ۲۸۰۰ انگسترم (اولترا ویولهٔ دور) درخشش دارای خاصیت میکرب‌کشی است و هرگونه حیاتی‌را منهدم میکند . از این خاصیت در استرلیزاسیون بعضاً استفاده میشود .

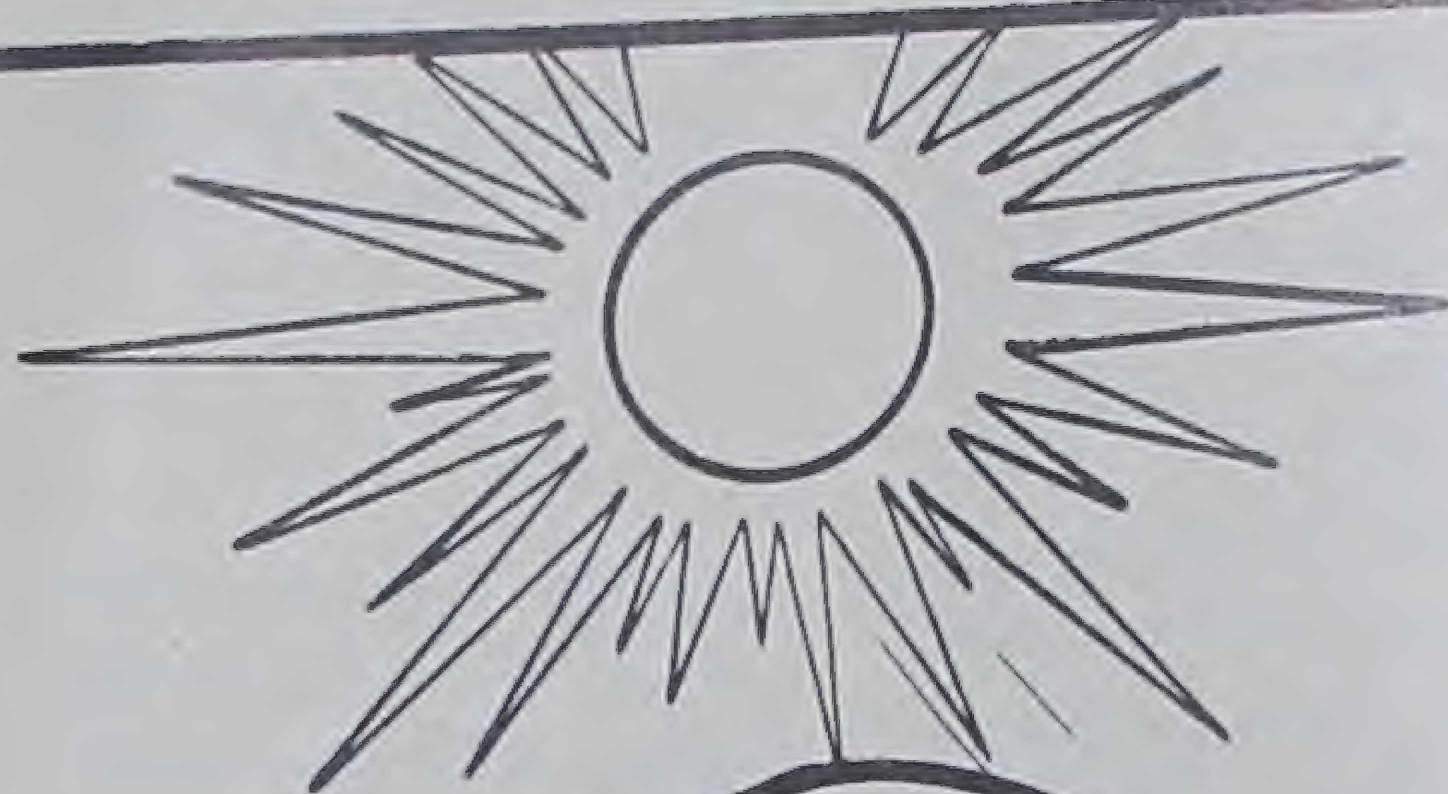
ایجاد اشعهٔ اولترا ویوله بطورمصنوعی

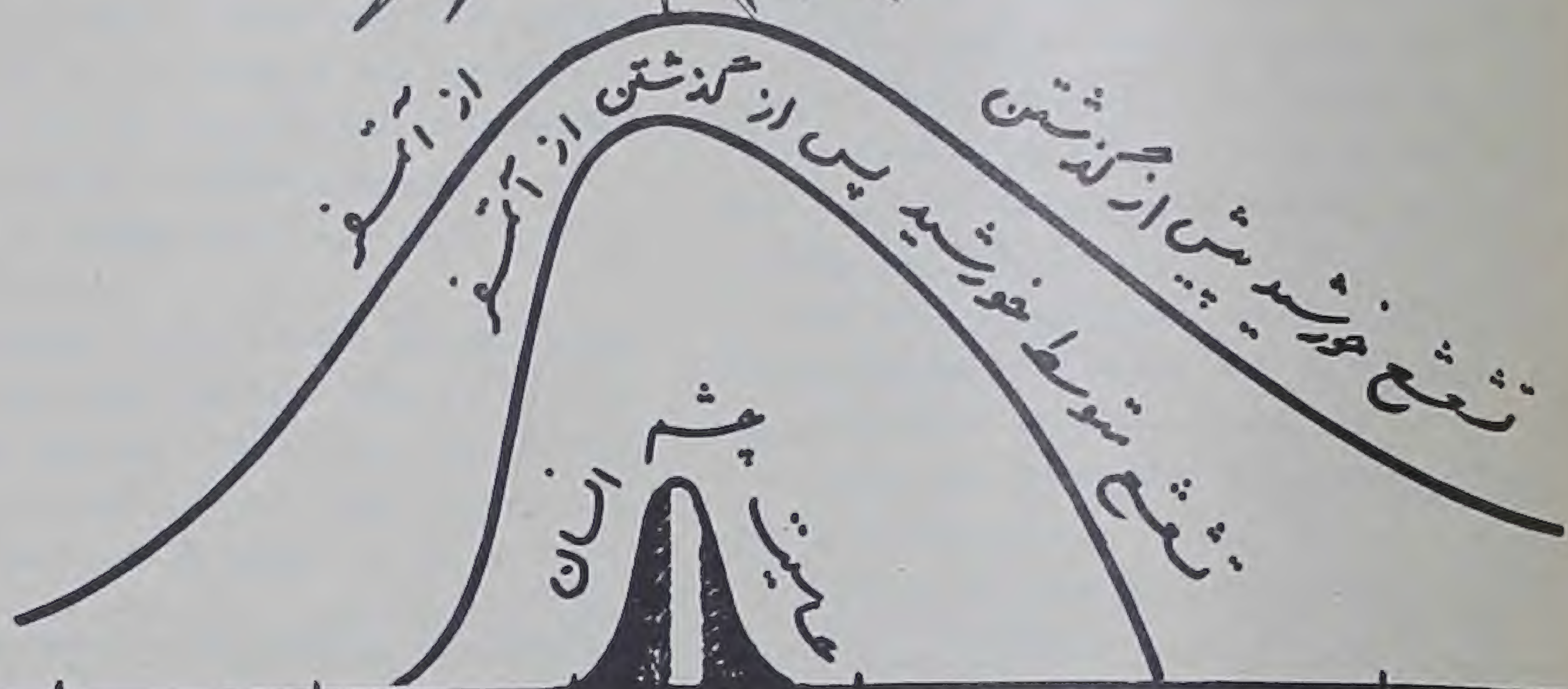
تحت شرائط چند ، لامپهای آرك arc میتواند بعنوان منبع نور اولترا ویوله مورد استفاده قرار گیرد . در صنعت گرافیك بجای آنها از لامپ‌های بخارجیوه با فشار خیلی زیاد استفاده میکنند ، مانند لامپ‌هایی از نوع HPR **فیلیپس که** حباب‌آنها ازشیشهٔ بسیار مقاوم ساخته شده وشکل خاصی دارند .

برای اولترا ویولهٔ موج‌کوتاه نیز لامپ‌های بخار جیوه بکار میرود که جدار آنها از **کوارتز** ساخته شده . درموقع

---

۳ – سوزش وتظاهرنور (Incandescence) ازتبدیل‌وتغییرشکل انرژی حرارتی به انرژی نورانی حاصل میشود .
وقتی میگویند **لومینسانس** Luminescence وجود دارد که انتشار نور درنتیجهٔ عملی غیر از درخشش حرارتی حاصل شود .





تشعشع خورشید پیش از گذشتن از آتمسفر
تشعشع متوسط خورشید پس از گذشتن از آتمسفر
حساسیت چشم انسان

۱۰۰۰ ۲۰۰۰ ۴۰۰۰ ۸۰۰۰ ۱۶۰۰۰ ۳۲۰۰۰
(اولترا ویوله)
اشعهٔ قابل دید
(انفرا روژ)
اریتم ، تشکیل ویتامین د
پیگمانتاسیون
انفرا روژ عکاسی
انفرا روژ تلگرافی



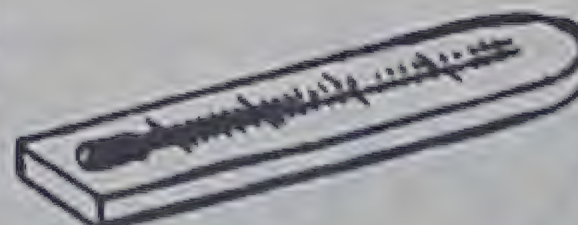
اولترا ویولهٔ کوتاه



تا اشعهٔ ایکس



آثار شیمیائی و بیولوژیک
نور و رنگها



آثار حرارتی خشک کنی
انفرا روژ دور و میانه



تا امواج هرتز

روشن کردن این لامپ‌ها ، کسانیکه با آنها سروکار دارند برای محافظت چشم وپوست بدن از فیلترهای مخصوص باید استفاده کنند .

عکاسی در اولترا ویوله

سطوح حساس عکاسی محتوی برمور نقره ، در اولترا ویولهٔ نزدیك میتواند مورد استفاده قرارگیرد زیرا حداکثر حساسیت آنها برای تشعشاتی درحدود ۳۵۰۰ انگستروم میباشد. امـا به‌علت اینکه در برابر اشعه‌یی با طول موج کوتاهتر ، ژلاتین وضع تار دارد لذا حساسیت امولسیون به‌تدریج کاهش مییابد تا اینکه درحدود ۲۰۰۰ انگستروم به‌هیچ میرسد .

درقلمرو طول‌موج‌های کوتاه دوطریقه میتواند درعکاسی مورد استفاده قرارگیرد :

اولی متد شومان ، که عبارت است از بکاربردن لایه‌های حساس ساخته شده با مقدار بسیارکمی ازژلاتین و یا قراردادن رسوبی از برمور نقره روی حاملی ازژلاتین . چنین لایه‌های حساس بسیار ظریف وشکننده است و احتیاط فوق‌العاده لازم دارد . مانند شیشه‌های Kodak B. 10 با کنتراست زیـاد و ظهور سریع کـه مخصوصاً در کارهای فتومیکروگرافی و اسپکتروگرافی آبی و اولترا ویوله تاحدود ۲۱۰۰ انگستروم قابل استفاده است .

طریقهٔ دیگر عبارت است ازگستردن لایهٔ نازکی از یك مادهٔ فلورسانت برروی امولسیون‌های عادی عکاسی که درنتیجهٔ تحریك با اشعهٔ اولترا ویوله اشعه‌یی با طول موج‌های بزرگتر انتشار خواهد داد که امولسیون نسبت به‌آنها حساس است .

بدین‌منظور ، چند قطره روغن معدنی برسطح امولسیون حساس قرار داده با یك پارچهٔ پنبه‌یی باید آنرا بطورکاملاً یکنواخت در همه‌جا گسترد . این روغن پیش‌از ظهور بوسیلهٔ شستشو در اتر ، لازم است بخوبی پاك گردد .

طریقهٔ دیگر ، عبارتست از غوطه‌ورساختن شیشه یا فیلم عکاسی درمحلول الکلی یك‌درصد سالیسیلات‌سدیم وخشك کردن سریع آن . دراین طریقه پاك کردن مادهٔ مزبور پیش‌از ظهور لزومی ندارد زیرا درمحلول ظهور کاملاً بی‌اثر است .

اشعهٔ اولترا ویوله در عکاسی آماتوری مورد استفادهٔ زیاد ندارد . با بکارگرفتن تشعشات امواج‌کوتاه به‌تنهایی ، که درنورخورشید موجود است ، به شرط استفاده ازفیلترهای مخصوص که اشعهٔ قابل دید را جذب میکند ، آثـار بسیار غیرمنتظره‌یی میتوان به‌دست‌آورد : درعکاسی‌منظره ، پلان‌های دور ، اگر در فاصلهٔ چند صدمتری واقع شده باشد ، فوراً درهم‌رفته وکاملاً محو میشود . اغلب گیاهان ، حتی بعضی گل‌های سفید ، به‌تیرگی میگراید . بسیاری از رنگهای مواد ملونهٔ پوست تیره‌تر مینماید درحالیکه قرمزهایی از منشاء آلی ، رنگهای روشن تظاهرمیکند .

وقتی هوا بسیار تمیز بوده و خورشید در بالای آسمان باشد (درکوهستانها وکنار دریا در فصل تابستان) استفاده از فیلتر ضد اشعهٔ ماوراء بنفش ضروری است .

این‌فیلتر به‌علت نداشتن‌رنگ ، افزودن به‌زمان ویاگشادن دیافراگم را ایجاب نمیکند .

استفاده‌های علمی‌عکاسی در اولترا ویوله متعدد ومختلف است . از قبیل تعیین‌ماهیت سریع‌که مزیت اساسی‌آن عبارتست ازصدمه نزدن به مادهٔ مورد آزمایش .

مطالعهٔ فلورسانس‌ها‌که بالخاصه‌کمك ذیقیمتی درپزشکی، شیمی، گیاه‌شناسی ومعدن‌شناسی انجام میدهد .

کنترل‌های صنعتی درمورد پارچه‌ها ، کاغذها ، کائوچو وچربی‌ها درامورشناسایی علمی برای شناختن هرنوع تقلب‌ها : تابلو ، تمبرپست ، اسناد قدیمی وجدید .

ازتوضیحات وتفصیلات‌فوق‌نتیجه‌گرفته میشودکه عکاسی حقیقةً کمك لازم وغیرقابل اجتناب دانشمندان وپژوهشگران میباشد ، زیرا در منطقه‌یی از طیف الکترومانتیك‌که از ترصد نظری میگریزد وسیلهٔ پرارزشی برای بررسی است .



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمایند :

ژکفر
خیابان تخت جمشید ـ مقابل سفارت امریکا ـ شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

خانه آفتاب
خیابان روزولت روبروی دانشسرایعالی شماره ۱/۱۵٤

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن .

خانه کتاب
خیابان شاهرضا ـ روبروی دانشگاه

کتابفروشی سخن
خیابان نادری

کتابفروشی دهخدا
روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری
روبروی دانشگاه

بها ٦ ریال

